بسم الله الرحمن الرحیم

## مدخل

قرآن کریم (بر اساس قرائت حفص از عاصم در مصحف عثمانی) 6277 آیه دارد.

اگر روزی حداقل در یک آیه قرآن بیندیشیم حداکثر یک 17 سال و چهار 17 روز (72 روز) به طول خواهد انجامید.

اغلب ما تاکنون یک یا دو 17 سال از عمرمان سپری شده است و انشاءالله 17 سالهای دیگری از عمرمان سپری خواهد شد. اما در میان مسلمانانی که از صدر اسلام تاکنون زیسته اند آیا می توان ادعا کرد که حتی یک دهم درصد از آنها درباره تمام آیات قرآن کریم در طول عمرشان لااقل یکبار تامل و تدبر کرده اند؟!

و آیا بعدی ها هم درباره ما همین را نخواهند گفت؟

و آیا پیامبر ص حق ندارد که در روز قیامت از ما به درگاه خداوند متعال گله کند که:

یا رب ان قومی اتخذوا هذا القران مهجورا

پروردگارا! همانا مردم من، این قرآن را مهجور قرار دادند

در سال جدید که ابتدا و انتهایش مزین به ولادت باسعادت کسی است که ولادتش کوثر، و وجودش مانع ابتر ماندن پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- و دینش بود تصمیم گرفتم به یاری خدا راهی را آغاز کنم که اگر حدود 17 سال دیگر زنده ماندم به پیامبرم عرض کنم که من لااقل یکبار در تمام سخنانی که از جانب خدا برایم آوردی تامل و تدبر کردم.

اگر شما هم مایل به همراهی هستید بسم الله

چند نکته درباره این کانال:

1. قرار نیست به ترتیب قرآن جلو برویم.
2. چون قرار است هرکسی خودش تدبر کند در ابتدای روز آیه را در این کانال قرار می دهم تا هرکسی خودش درباره آن تاملی کند سپس در اواسط یا اواخر روز برخی نکات درباره آن آیه تقدیم می‌شود.
3. گاه آیه چنان به قبل و بعدش گره خورده که نمیشود جداگانه بدان پرداخت لذا ممکن است گاه در یک روز بیش از یک آیه مطرح شود
4. از آنجا که اولین مفسر قرآن پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان اند انشاءالله در هر آیه سعی می شود حداقل یک حدیث از ایشان نقل شود.
5. اگر از منبعی استفاده شد حتما ذکر خواهد شد

اگر درباره آیه هر روز یا نکات مطرح شده نکته‌ای انتقادی یا پیشنهادی داشتید به آدرس همین کانال ارسال فرمایید تا ان شاءالله از آن استفاده شود. همچنین نظرات خود را می توانید از طریق ایمیل

[souzanchi@gmail.com](mailto:souzanchi@gmail.com)

یا سایت

[www.souzanchi.ir](http://www.souzanchi.ir)

یا وبلاگی که برای همین بحثها اختصاص یافته است:

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/>

یا از طریق ارتباط مستقیم با نویسنده کانال درون تلگرام

@hsouzanchi

ارسال فرمایید.

لینک کانال **«حداقل یک آیه در روز»**

<https://telegram.me/YekAaye>

آدرس کانال درون تلگرام:

@YekAaye

مسئولیت تمام مطالب این کانال برعهده حقیر (حسین سوزنچی) است.

و ما توفيقي الا بالله عليه توكلت و اليه انيب

1394/1/3

12 جمادی الثانی 1437

## سوره حمد (1) آیه 1: بسم الله الرحمن الرحیم 3/1/95

### ترجمه

به نام خداوندی که رحمتش فراگیر و همیشگی است

### حدیث

پیامبر اکرم ص فرمودند: هر کاری که با بسم الله الرحمن الرحیم شروع نشود ابتر است.[[1]](#footnote-1)

لذا مناسب است اولین تدبر را تدبر در همین آیه قرار دهیم.

### تدبر

1. هرکاری (حتی قرآن خواندن) را با نام خدا شروع می‌کنم و از او کمک می‌گیرم که اولا کارم رنگ و بوی الهی بگیرد و روز قیامت مایه حسرت من نشود، و ثانیا خدا کمک کند که به انتها برسد.
2. اسم از ریشه «وسم» است به معنای علامت‌گذاری. پس هنگام هر کاری علامت خدا را بر روی خودم می‌گذارم که در طول کار یادم نرود خدایی دارم مهربان و بخشنده. او مرا فراموش نکرده، من هم او را فراموش نکنم.
3. رحمن، صیغه مبالغه است، یعنی کسی که رحمتش فراگیر است؛ رحیم، صفت مشبهه است یعنی کسی که رحمتش دائمی و همیشگی است؛ پس من به نام خدایی تبرک می‌جویم که رحمتش فراگیر و همیشگی است بدین امید که کار مرا هم مشمول رحمت خود کند. پس وقتی پشتوانه آن کار را خدای توانایی که رحمتش فراگیر و همیشگی است قرار دادم خیالم راحت است که آن کار حتما به بهترین ثمر خواهد رسید، حتی اگر در ظاهر گمان کنم که به ثمر نرسیده است. پس هیچگاه از انجام آن کار پشیمان نخواهم شد.
4. وقتی با نام چنین خدایی کارم را آغاز کنم نمی‌توانم جز رحمت برای خودم و دیگران چیزی بخواهم. پس هر سخنی که می‌گویم و هر کاری که می‌کنم باید مراقب باشم که رحمت خدا قرار است در آن جلوه‌گر شود؛ پس هرکاری را که می‌خواهم انجام دهم، وقتی با بسم الله الرحمن الرحیم آغازش کنم، قبل از شروع مطمئن می‌شوم که آن کار، کار بد و گناه نخواهد بود؛ آن کار مایه رنجش و آزار بندگان خدا نخواهد شد؛ آن کار در روز قیامت مایه حسرت من نخواهد بود؛ و در یک کلام، مطمئنا آن کار خداپسند خواهد بود. (ظاهرا اگر فقط همین بسم الله را جدی بگیریم کل زندگی‌مان اصلاح می‌شود و از اولیاء الله خواهیم شد!)
5. درباره اینکه گفته شد «آن کار مایه رنجش و آزار بندگان خدا نخواهد شد» باید بین رنجش واقعی و رنجش ظاهری فرق بگذاریم. هر کاری که مطابق دستورات خدا باشد، حتما به نفع انسان‌هاست هرچند ممکن است چون ما پشت پرده مطالب را نمی‌دانیم آن کار را ناراحت‌کننده بیابیم. بدین ترتیب، حتی عذاب خدا هم در حالی که عذاب و دردناک است، اما ناشی از رحمانیت خداست؛ هرچند فردی که در عذاب معذب است متوجه این رحمت نشود. (رجوع کنید به آیه 45 سوره مریم که حضرت ابراهیم در حالی که پدرخوانده اش را از عذاب خدا بیم می‌دهد همین عذاب را ناشی از رحمانیت خدا معرفی می‌کند «يا أَبَتِ إِنِّي أَخافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا» که ان‌شاء الله روزی در این آیه تدبر خواهیم کرد)

## سوره انبیاء (21) آیه 10 لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُون‏ 4/1/95

### ترجمه

به تحقیق کتابی به شما نازل کردیم که در آن یاد شماست، پس آیا نمی‌اندیشید؟

### حدیث

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَ هُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ فِيهِ خَبَرُكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَتَاكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ.

امام صادق ع فرمودند: خداوند عزیز جبار کتابش را بر شما نازل کرد و او راستگوی نیکوکار است؛ در قرآن خبر شما هست و خبر کسانی که قبل از شما بودند و خبر کسانی که بعد از شما خواهند بود و خبر آسمان و زمین؛ و اگر کسی که شما را از آن مطالب خبردار کند نزد شما بیاید قطعا تعجب خواهید کرد.

اصول کافی، ج2، ص599 (کتاب فضل القران، حدیث3)

### تدبر

1. آیه با دو حرف ل+قد شروع شده یعنی مطلب بسیار مهم و مورد تاکید است. به این لام، اصطلاحا لام قسم می‌گویند یعنی گویی قسم خورده است؛ یعنی باور مطلب برای مخاطب بقدری سخت است که خدا قسم می‌خورد. به «قد»، قدِ تحقیق می‌گویند: به معنای «قطعا، محققا، به‌تحقیق»
2. انزلنا الیکم. قرآن کریم بر پیامبر نازل شده است یا بر ما؟ خدا در قرآن غالبا می‌فرماید «ما قرآن را بر پیامبر نازل کردیم» اما در برخی از موارد مانند اینجا ( ونیز: نساء/174؛ نور/34) فرموده «بر شما نازل کردیم» شهاب الدین سهروردی، می نویسد: «قرآن را باید با وجد و طرب و فکر لطیف بخوانی. قرآن را چنان بخوان که گویی در شأن تو نازل شده است. این صفات را در جان خویش جمع بیاور و آنگاه از رستگاران خواهی بود»(مجموعه مصنفات، ج۴، ص ۱۳۹) از اقبال لاهوری هم نقل شده که «یکبار پدرم به من توصیه کرده است که هر گاه قرآن می خوانی، چنان بخوان که گویی خداوند آن را به تو نازل کرده است؛ و از آن به بعد شروع به این کار کردم تا این که احساس کردم که آدم دیگری شده ام. فهم و درکم از زندگی غیر از آنچه بود که قبلاً درک کرده بودم....»
3. فیه ذکرکم. در قرآن مطالبی که آمده همگی درباره ماست، حکایت ماست، خدا دائما از ما یاد کرده است؛ باید خودمان را در قرآن پیدا کنیم. حدیثی که از امام صادق ع نقل کردم هم همین را می‌گفت. در قرآن خبرهای مربوط به ما هست؛ اما چون تا به حال دقت نکرده‌ایم نمی توانیم آنها را پیدا کنیم؛ اما اگر امام زمان ع بیاید و به ما نشان دهد، تعجب خواهیم کرد. انسان زمانی تعجب می‌کند که انتظار واقعه‌ای را نداشته باشد. یعنی وقتی به ما نشان بدهند که خبر ما در آن هست، تعجب می‌کنیم چون می‌بینیم که واقعا خبر مربوط به شخص ماست اما تاکنون بدان توجه نکرده بودیم. از امروز سعی کنیم خودمان را مخاطب کلام خدا ببینیم و خود را بر قرآن عرضه کنیم در قرآن کریم خبرهای مربوط به خودمان را پیدا کنیم. ابتدایش سخت است اما حتما به نتیجه خواهیم رسید. اقبال وقتی متوجه این شد کم‌کم فهم و درکش از زندگی خودش عوض شد. من این حکایت اقبال را سالها قبل شنیده بودم. اما وقتی به این آیه رسیدم تازه فهمیدم اقبال چه می‌گفت. قرآن را خود خدا به خود ما نازل کرده است؛ پیامبر واسطه‌ای بوده که سخن خدا درباره ما را به ما برساند؛ مطالبش همگی درباره ماست؛ اگر قرآن بخوانیم و درکمان از خودمان و زندگی‌مان عوض نشود آیا واقعا قرآن خوانده‌ایم؟ مشکل کجاست؟
4. افلا تعقلون؟ ادامه آیه پاسخ ما را داد. چون وقتی قرآن می‌خوانیم نمی‌اندیشیم. انتظار داریم «هلو برو تو گلو» باشد. خدا به ما عقل داده است؛ اما حال نداریم از آن استفاده کنیم. خداوند متعال با همه علم بی‌نهایتش، آنچه مورد نیاز ما بوده در این قرآن قرار داده است اما کلید ورود به آن را تعقل قرار داد. تعقل غیر از خیالبافی است؛ تعقل غیر از تفسیر به رای است (تفسیر به رای یعنی آنچه دلم می‌خواهد و نظر شخصی خودم است بر قرآن تحمیل کنم). قدم اول تعقل، گوش کردن، آغوش را در برابر حقیقت باز کردن، توجه کردن و جدی گرفتن مطلب است. یادمان باشد خدا دارد با ما حرف می‌زند. ان‌شاءالله درباره تعقل هم بیشتر تامل کنیم.

### یک خاطره

دیده‌اید بعضی از افراد که استخاره می‌کنند با مراجعه به قرآن کریم، دقیقا آنچه نیاز داریم و مربوط به ماست می‌گویند؟! یکی از اقوام می‌خواست با دختری ازدواج کند، بعد از تحقیقات باز شک داشتند. به من گفتند که برای استخاره سراغ فلانی برو. رفتم. بعد از نماز عده زیادی برای استخاره آمده بودند. نوبت من شد. بدون اینکه من چیزی بگویم نگاهی به قرآن کرد و گفت: «موردی که برای خواستگاریش رفته‌اند خودش خوب است اما خانواده بدی دارد که مشکلاتی ایجاد خواهد کرد.» او از کجا می‌دانست؟ آیا غیر از این است که خدا در 1400 سال پیش خبر مربوط به ما را در قرآن قرار داده است؟! توجه کنید. این معجزه‌ای است که بارها و بارها می‌بینیم که خدا خبر همه ما را در قرآن قرار داده است؛ اما باور نمی‌کنیم. اگر خدا خداست می‌تواند در کلامش با همه سخن بگوید و نیاز هرکس را جداگانه در آن سخن مد نظر قرار دهد.

### یک پیشنهاد

هرکسی تدبر خودش را برای خودش یادداشت کند. نترسید؛ اگر گوشمان را برای شنیدن سخن قرآن باز کنیم، تفسیر به رای نمی شود. گاهی اشتباه می‌فهمیم، اما اگر خودبین نباشیم و بر اشتباهتمان اصرار نورزیم خود خدا بتدریج با آیات دیگرش ما را متوجه اشتباهمان خواهد کرد. من اوایل که می‌خواستم به سراغ فهم قرآن بروم نگران تفسیر به رای بودم. از یکی از اساتید سوال کردم گفت «هرچه رسیدی را سریع به عنوان تفسیر آیه در جایی نگو؛ با تفاسیر معتبر چک کن؛ و هر گاه بقدری بررسی کردی که مطمئن شدی (به تعبیر ما طلبه‌ها نزد خدا حجت داشتی) آنگاه بیان کن و هرگاه متوجه شدی اشتباه کردی سریع اشتباهت را بپذیر و بر آن اصرار نکن.» مهمترین عرصه‌ای که در آن احتمال تفسیر به رای هست، عرصه احکام شرعی است که افراد چون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه را نمی‌دانند و با روایات آشنا نیستند با دیدن یک آیه سریع حکم شرعی می‌دهند (مانند کسی که با دیدن آیه 43 سوره نساء می‌گفت شرابخواری فقط هنگام نماز خواندن حرام است!!!) لذا ما لااقل تا مدتها سراغ این عرصه نمی‌رویم. یادمان باشد قرآن برای همه ما نازل شده است. درست است که باید به متخصص مراجعه کرد، اما هرکسی در حد خود هم مطالبی می‌فهمد. مهم این است که حد خود را بشناسیم، و به افراط و تفریط نیفتیم. عده‌ای دچار افراط می‌شوند؛ یعنی مطالبی که واقعا ابعاد مختلفش را بررسی نکرده‌ایم و در گفتنش نزد خدا حجت ندارند و صرفا چون به ذهنشان رسیده، می‌گویند و بدون حجت شرعی، بر سخن خود اصرار می‌کنند؛ و عده‌ای هم دچار تفریط می‌شوند و از ترس تفسیر به رای اصلا در قرآن تدبر و تامل نمی‌کنند. البته صراط مستقیم از مو باریکتر است اما بالاخره باید حرکت کرد و البته با دقت و مراقبت تمام.

علت این که همان اول صبح، تاملات خودم را نمی‌گذارم این است که نمی‌خواهم مطلبم را بر شما تحمیل کنم. می‌خواهم هرکدام ما بیندیشیم، تامل کنیم، تدبر کنیم. بعد من برداشت خودم را، به عنوان یک برداشت عرضه می‌کنم. من معصوم نیستم و ممکن است اشتباه کنم، اما سعی می‌کنم تا علاوه بر تدبر شخصی، تا حد امکان به تفاسیر معتبر هم نگاه کنم و بنا را بر این گذاشته‌ام که مطالبم به گونه‌ای باشد که از ظاهر خود آیه درآید. امیدوارم شما هم فقط خواننده نباشید. این کانال صرفا بهانه‌ای است که هر روز در یک آیه تدبر کنیم. قرار نیست یک نفر بگوید و دیگران یاد بگیرند. برخی دوستان پیغام داده‌اند که بهتر بود «گروه» باشد نه کانال. شاید بعدا گروه هم راه بیندازم؛ اما تجربه نشان داده، در گروه بحثهای دوسه نفره‌ای مطرح می‌شود که اغلب حال و حوصله‌اش را ندارند و این بحثها بقدری زیاد می‌شود که اغلب افراد خسته می‌شوند و کار را رها می‌کنند و اصل کار هدر می‌رود. شاید اگر بازخوردهای زیادی بود بعدا یک گروه مکمل راه بیندازیم که فقط کسانی که می‌خواهند بحث کنند آنجا بیایند. تا خدا چه خواهد. به قول ملای رومی:

درفکن تدبیر خود را پیش دوست گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست

التماس دعا

## 3) سوره بقره (2) آیه 2 ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِين 5/1/1395

### ترجمه

آن کتاب، شک و تزلزلی در آن نیست، هدایتی برای متقین است.

نکته: ترجمه تقوا به پرهیزگاری ترجمه خوبی نیست. تقوی از ریشه‌ی (وقی) به معنای نگه داشتن و حفظ کردن است و شهید مطهری آن را به (خودنگهداری) ترجمه کرده است.

### حدیث

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُرَّاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَ اسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوكَ‏ وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ وَ أَقَامَهُ إِقَامَةَ الْقِدْحِ- فَلَا كَثَّرَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ‏ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَ قَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ وَ تَجَافَى بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ فَبِأُولَئِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ وَ بِأُولَئِكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ بِأُولَئِكَ يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَ اللَّهِ لَهَؤُلَاءِ فِي قُرَّاءِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ. اصول كافي، ج‏2، ص627

امام محمد باقر عليه السلام فرمود:

قاريان قرآن سه قسم‏اند:

1) کسی كه قرآن را خوانده، پس آن را سرمايه کسب و کار خود می‌کند و با آن سراغ حاکمان می‌رود و آنان را می‌دوشد و با آن بر مردمان فخرفروشی می‌کند؛

2) کسی كه قرآن را خوانده، پس حروف‏ و تلفظ آن را رعایت می‌کند، اما حدود و احكامش را ضايع ساخته، و آن را همچون قدح [آب] برپا داشته است. پس خدا اين جماعت از حاملان قرآن را زیاد نكند. [ظاهرا عبارت «همچون قدح برپا داشته»، کنایه است از اینکه فقط در حد نوشیدن و استفاده همان لحظه به درد می‌خورد، نه برای استفاده دائمی که در آخرت هم به درد انسان بخورد].

3) کسی كه قرآن را خوانده، پس آن را مرهم قلب خود قرار داده، و شبش را به آن بيدار داشته، و روزش را به آن تشنه ساخته، و در مساجد خويش با آن قیام می‌کند، و به خاطر بستر خواب را رها می‌کند. پس خداوند عزيز جبّار به بركت اين گروه، بلا را دفع مى‏نمايد، و به اين جماعت، مسلمانان را بر دشمنان ظفر و غلبه مى‏دهد، و به اين جماعت، خداوند باران را از آسمان فرو مى‏فرستد. پس به خدا سوگند كه اين گروه، در ميان قاريان قرآن از اکسیر ناب كمترند». تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافى)، ج‏4، ص671 (با اندکی اصلاح در ترجمه)

### تدبر

1. آیت الله جوادی آملی در درس تفسیر خود می‌فرمودند بسیاری از اوقات وقتی تعبیر «ذلک (= «آن» ، و نه «این») در مورد قرآن کریم به کار می‌رود احتمالا اشاره به مقام حقیقت قرآن در لوح محفوظ عند الله دارد. شاید در همین آیه هم بتوان گفت آن قرآن است که در آن شک و تردید و تزلزلی وجود ندارد وگرنه در قرآنی که در دست ماست («این» ‌قرآن) خیلی از افراد دچار شک می‌شوند. پس اگر می‌خواهیم به قرآنی برسیم که شک و تزلزلی در آن نباشد باید به سمت «آن کتاب» حرکت کنیم.
2. راهش چیست؟ ادامه آیه می‌فرماید: هدایت برای متقین است. همه می‌دانیم که قرآن برای هدایت همه انسانها آمده است (هُدیً للناس) پس چرا در اینجا فقط متقین را ذکر کرد؟ زیرا اگرچه قرآن برای همه مردم آمده است اما فقط متقین هستند که از هدایتش بهره‌مند می‌شوند. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج1، ص118) پس اگر می‌خواهیم به سمت آن قرآنی که تزلزلی در آن راه ندارد حرکت کنیم و از هدایتش بهره‌مند شویم باید متقی باشیم.
3. متقی یعنی کسی که مواظب خودش هست و خودش را از خطرات نگه می‌دارد. برای متقی بودن فقط باید خودمان را جدی بگیریم و خودمان را با دیگری عوضی نگیریم. خود حقیقیِ ما آن است که بعد از مرگ جسممان همچنان باقی می‌ماند. به قول ملای رومی:

در زمین مردمان خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو

کز برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

جوهر خود را نبینی فربهی (مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات 263-265)

متقی بودن، یعنی به قول حافظ، «پاسبان حرم دل» شدن (دیوان حافظ، غزل 324). متقی بودن جانماز آب کشیدن نیست. متقی بودن همان دسته سومی است که در حدیث امام باقر علیه‌السلام مطرح شد. بکوشیم که خود واقعی‌مان را بشناسیم و از او مراقبت کنیم که آنگاه با خدا هم‌سخن ‌می‌شویم و دریچه دل ما به فهم سخن خدا باز می‌شود.

‌ان‌شاءالله این بحث قرآنی که شروع کرده‌ایم به ما کمک کند که به حقیقت قرآن برسیم، جایی که در آنجا هیچ شک و تردیدی و هیچ تزلزل و اضطرابی راه ندارد. هشدار امام باقر ع را جدی بگیریم: مبادا این بحثها را برای منافع دنیوی و کلاس گذاشتن برای این و آن انجام دهیم؛ مبادا فقط حروف قرآن را تلفظ کنیم و حدود آن را ضایع کنیم؛ بلکه به یاری خدا سخن خدا را مرهم قلب خود قرار دهیم و از هر درد و غمی رها، و مملو از عشق خدا شویم. ان‌شاءالله

## سوره ضحی (93) آیه 11 وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّث‏ 6/1/1395

### ترجمه:

و اما (فقط) درباره نعمت پروردگارت سخن بگوی

### حدیث:

امروز دو حدیث که هر دو را امام صادق (ع) از امیرالمومنین روایت کرده‌اند می‌آورم، چون هر کدام یک زاویه از آیه را باز می‌کند.

1. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ:

أَحْسِنُوا صُحْبَةَ النِّعَمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا.

علل الشرایع، ج4، ص 464

همنشین خوبی برای نعمتها باشید؛ زیرا که به هر حال نعمت زایل می‌شود و [روز قیامت] شهادت می‌دهد که همنشین‌ش با او چه کار کرد.

1. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع:

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ

كافي، ج‏6، ص 438

خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت(ی که به بنده‌اش داده است) را در بنده‌اش ببیند.

### تدبر:

مهمترین نکته‌ای که در این آیه به ذهن می‌رسد این است که سعی کنیم با تکیه بر باور به خدا، نگاه مثبت به زندگی را هم برای خود و هم برای اطرافیانمان جدی کنیم. اینکه انسان فقط نعمت‌های خدا را بازگو کند یعنی:

1. اگر خدا، خداست پس هر چیزی [از خدا] به ما می‌رسد نعمت است، حتی اگر سختی باشد؛ زیرا خدا برای ما بد نمی‌خواهد، پس در هر سختی نعمت و گشایشی هست. (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرا؛ سوره انشراح، آیات 5-6).
2. هر نعمتی به ما می‌رسد از جانب خدا ببینیم. (وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّه‏، سوره نحل، آیه 53) پس خدا به ما توجه دارد و ما را در عالم رها نکرده است.
3. گاهی ما به خاطر مزیت‌هایی که داریم فخرفروشی می‌کنیم؛ اما اگر هر نعمتی به من می‌رسد از جانب خدا بدانم، پس جایی برای مغرور شدن و فخرفروشی و منت گذاشتن بر این و آن نمی‌ماند.
4. بیان اینکه این وضعیت خوبی که برای من رخ داده، نعمت خداست، خودش نوعی شکرگذاری و قدردانی از نعمت است.
5. هر واقعه‌ای که برای من رخ می‌دهد، حتی اگر ناخوشایند باشد، من فقط نعمت بودنش را می‌بینم و فقط همین را نزد این و آن مطرح می‌کنم؛ پس یاد می‌گیرم فقط خوبی‌ها را ببینم و خوبی‌ها را در جهان بگسترم. به قول حافظ:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

برخی از نکاتی که دیگران فرستادند:

1. پر شدی پر کن.
2. بازگو کردن نعمتهای خدا از سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) است.
3. کلمه «فحدث» اشاره داره به ولایت امیر المومنین... نعمت بهت دادم پس نعمت را بروز بده (اشاره به پیامبر)

## 5) سوره ق (50) آیه 18 مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ 7/1/1395

### ترجمه:

هیچ گفته ای تلفظ نمیشود مگر اینکه نزد آن مراقبی حاضر است

رقیب: مراقب

عتید: حاضر و آماده

### حدیث

حدثنا علي بن أحمد الدقاق (رحمه الله)، قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفي، عن عبيد الله بن موسى الروياني، عن عبد العظيم بن عبد الحسني، عن سليمان بن جعفر الجعفري، قال: سمعت موسى بن جعفر (عليهما السلام) يقول: حدثني أبي، عن أبيه، عن سيد العابدين علي بن الحسين، عن سيد الشهداء الحسين بن علي ابن أبي طالب (عليهم السلام)، قال:

مر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) برجل يتكلم بفضول الكلام، فوقف عليه، ثم قال: إنك تملي على حافظيك كتابا إلى ربك، فتكلم بما يعنيك ودع ما لا يعنيك.

امالی صدوق ص 85

امام کاظم از پدرانش از امام حسین ع روایت کرده‌اند که:

امیرالمومنین در مسیری به شخصی برخورد که سخنان اضافی می گفت (درباره مطالبی اظهارنظر می کرد که ربطی به او نداشت) ایستاد و به او فرمود:

همانا تو بر دو [فرشته] نگهبانت کتابی را [که روز قیامت] نزد پروردگارت [گشوده خواهد شد] املاء می کنی. پس درباره چیزهایی سخن بگو که به تو مربوط است؛ و چیزهایی که به تو ربطی ندارد را رها کن.

### تدبر

1. ما هرجا هستیم اطرافمان فرشته (یا فرشتگانی) وجود دارد که نه‌تنها تک‌تک اعمال ما را مشاهده و ثبت می‌کنند، بلکه تک‌تک کلماتی را که از دهانمان بیرون می‌آید نیز ثبت و ضبط می‌کنند. حضرت علی ع می‌فرمایند «سخن در بند توست مادام كه از دهانت بیرون نیامده باشد، پس هر گاه گفتى در بند آنی» (نهج البلاغه، حکمت 381) ما غالبا این سخن را فقط در مورد دنیا می‌بینیم؛ اما فقط دنیا نیست. حتی اگر در اینجا کسی متوجه خطا و گناه ما نشود، سخن ما در عالم گم نمی‌شود.
2. در میان اعمال ما، آنچه بیش از همه باید مراقبش باشیم کلام است. چرا که در خصوص مراقبت فرشتگان بر اعمال ما، به نحو خاص در مورد سخن گفتن تاکید شده است. ظاهرا سخن گفتن (نسبت به هر کار دیگر) با کمترین انرژی، بیشترین اثر (خوب یا بد) را دارد. با زبان می‌توانیم در شناخت و گسترش و تقویت خوبی‌ها به مردم راهنمایی کنیم؛ بین افرادی که اختلاف دارند صلح و صمیمیت برقرار کنیم و ...؛ و می توانیم غیبت و سخن‌چینی و عیب‌جویی کنیم و میانه مردم را به هم بزنیم.

ان شاء الله خدا کمک کند قبل از هر سخنی در حد چند ثانیه به یاد آرویم که فرشتگانی هرچیزی که می گوییم ثبت می‌کنند و به فرموده حضرت علی، هر سخن ما املایی است که آنها می‌نویسند. اگر این را به یاد داشته باشیم، آیا ممکن است دهانمان به دروغ، غیبت، تهمت ویا حتی سخن بیهوده باز شود؟

نکته تفسیری (برای کسانی که دنبال بحثهای بیشتر تفسیری هستند):

در فضای روایات اینکه دو فرشته همراه انسان‌اند که اعمال انسان را ثبت می‌کنند فراوان آمده است. در آیه 21 می‌فرماید همراه هر انسانی «سائق» و «شهید» هست که شاید اشاره به این دو فرشته باشد. اما آیا دو کلمه رقیب و عتید هم دو نام برای دو فرشته است؟ برخی تفاسیر (مثلا انوار درخشان، ج15، ص439) رقیب و عتید را نام دو فرشته دانسته‌اند. اما آیه نفرمود «رقیب و عتید» بلکه فرمود: «رقیب عتید». ظاهرش این است که این یک فرشته باشد و کلام علامه طباطبایی در این زمینه ابهام دارد. در متن اصلی (عربی) تفسیر المیزان (ج18 ص348) به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد علامه درباره دوتا بودن آنها نکته‌ای نگفته است؛ اما مترجم تفسیر المیزان (ج18 ص521) مطلب را به گونه‌ای ترجمه کرده است که گویی نظر علامه صریحا این است که اینها دو فرشته‌اند. نکته‌اش این است که علامه نسبت این آیه به آیه قبلی (یعنی آیه 17 سوره ق) که می‌فرماید «دو متلقی از چپ و راست می‌آیند» را نسبت خاص به عام معرفی کرده است و ظاهرا مترجم محترم از همین‌جا نتیجه گرفته که رقیب و عتید هم باید نام همان دو فرشته باشد.

## 6) سوره انفطار (82) آیه 6 يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ 8/1/1395

### ترجمه:

ای انسان! چه چیزی تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور کرد؟

غرور: فریب

مغرور کرد: فریفت

### نکته تدبری:

در جایی که سوالی پرسیده می شود، تدبر فقط تامل درباره اصل سوال نیست، بلکه درباره پاسخش اندیشیدن هم تدبر است.

### حدیث:

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَداً بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَه‏ نهج‌البلاغه، حکمت 116 و 260 (این حدیث در نهج‌البلاغه دوبار آمده است)

چه بسا كسى كه با نعمت‏هايى كه به او رسيده، به دام افتد؛ و به خاطر اینکه گناهش را پرده‏پوشى کرده‌اند، مغرور شود؛ و با ستايش شدن، مورد فتنه و آزمايش قرار گیرد؛ و خدا هيچ كس را همانند مهلت دادن، نيازمود. (= اینکه خدا به انسان‌ها مهلت می‌دهد شدیدترین ابتلا و آزمون الهی است)

### تدبر

1. آیت الله جوادی آملی می‌فرمودند: پاسخ سوالی که در این آیه مطرح شده این است: «کَرَمِ تو». شاید بهترین معادل «کریم» در فارسی، «بزرگوار» باشد. یکی از بزرگترین مشکلات اغلب ما انسان‌ها این است که غالبا با افراد ناآشنا، مودب و خوش‌برخورد هستیم، مراعاتشان را می‌کنیم، و ...؛ اما هرچه افراد به ما نزدیک‌تر می‌شوند و بیشتر در حق ما بزرگواری می‌کنند، بیشتر در حقشان ناسپاسی می‌کنیم؛ گویی وظیفه‌شان است که چنین کنند؛ نه‌تنها از آنها متشکر نمی‌شویم؛ بلکه با کوچکترین بهانه‌ای در مقابلشان ترشرویی می‌کنیم.

شاید مثال پدر و مادر بهترین مثال باشد. یک نفر هنگام وقوع یک مشکل مثلا اداری به ما کمک می‌کند و هیچ پولی هم از ما نمی‌گیرد، هربار او را می‌بینیم از او تشکر می‌کنیم؛ اما پدر و مادری که برای بزرگ شدن ما این همه رنج کشیده‌اند و سالهای ناتوانی‌مان بدون هیچ چشم‌داشتی در حق ما چقدر احسان کردند، شب‌ها نخوابیدند تا ما بخوابیم؛ جوانی خود را صرف کنند تا در حد توانشان زندگی خوبی داشته باشیم؛ آنگاه کافی است یکبار خواسته ما را برآورده نکنند، چه می‌کنیم؟! گویی چون مدتها در حق ما بزرگواری کرده‌اند دیگر وظیفه‌شان است.

در مورد خدا هم همین‌طور. همه آنچه داریم از کَرَم اوست؛ حتی اینکه می‌توانیم علیه او اعتراض کنیم، باز به خاطر توانایی‌ای است که او به ما داده است. لحظه‌ای نعمت‌های خدا را بشمارید: چشم، گوش، دست، پا، دهان، دندان، گلو، انگشت، ....،‌پدر، مادر، دوست، ...، امکانات زندگی، هوا، بهار، گل، سبزه، ...، محبت، عشق، احساسات پاک، دلی به وسعت دریا، ...، و ... . با این حال چقدر به یاد او هستیم؟ چقدر او را در زندگی خود جدی می‌گیریم؟ چقدر برنامه‌های زندگی او را مطابق تعالیم او تنظیم می‌کنیم؟ .... و اگر کوچکترین مشکلی در زندگی‌مان پیش آید، چقدر ناسپاسی می‌کنیم؟

1. واقعا چرا به خدا چنین مغرور شده‌ایم؟ چرا هرکس با ما بزرگواری می‌کند، مغرور می‌شویم و ناسپاسی می‌کنیم؟ چرا هرچه بزرگواری افراد بیشتر می‌شود ناسپاسی ما هم بیشتر می‌شود؟ آیا همه اینها دلیل بر این نیست که خود حقیقی‌مان را فراموش کرده‌ایم؟ خودمان را اشتباه گرفته‌ایم؟ مراقب خودمان نیستیم؟

### تدبر امیرالمومنین ع در این آیه

حضرت علی علیه‌السلام یکبار این آیه را تلاوت کردند و درباره‌اش خطبه‌ای ایراد فرمودند (خطبه 223 نهج‌البلاغه) شاید این خطبه بهترین نمونه تدبر در این آیه باشد. خطبه شاید اندکی طولانی باشد؛ و من بنا نداشتم مطالب طولانی بیاورم. اما گمان کنم برخی افراد علاقه داشته باشند؛ لذا متن خطبه و ترجمه آن را آوردم. بیایید به سخنان ایشان گوش دهیم تا با نمونه‌ای از تدبری که شخصیت عظیمی همچون حضرت علی علیه‌السلام انجام داده است، آشنا شویم: ضمنا بر اساس تصحیح‌های مختلفی که از نهج‌البلاغه انجام شده، شماره خطبه‌ها و حکمت‌ها متفاوت است. من غالبا از نهج‌البلاغه «تصحیح دشتی» استفاده می‌کنم که نهج‌البلاغه «ترجمه شهیدی» نیز بر همان اساس است. اغلب استفاده کنندگان از گوشی همراه، نرم‌افزار باد صبا را دارند. این نرم افزار چند ضمیمه دارد که یکی از آنها «نهج‌البلاغه کیمیا» است. که آن هم بر اساس همین نسخه است. بنابراین هر آدرسی از نهج‌البلاغه عرض شد می‌توانید در گوشی خود آن را مشاهده کنید.

خطبه 223 و من كلام له ع قاله عند تلاوته‏ «يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»

أَدْحَضُ‏ مَسْئُولٍ حُجَّةً وَ أَقْطَعُ مُغْتَرٍّ مَعْذِرَةً لَقَدْ أَبْرَحَ‏ جَهَالَةً بِنَفْسِهِ!

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ وَ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ؟ وَ مَا أَنَّسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟ أَ مَا مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ؟ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ [نَوْمِكَ‏] يَقَظَةٌ؟ أَ مَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ؟ فَلَرُبَّمَا تَرَى الضَّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ، فَتُظِلُّهُ؛ أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى بِأَلَمٍ يُمِضُّ جَسَدَهُ، فَتَبْكِي رَحْمَةً لَهُ؛ فَمَا صَبَّرَكَ عَلَى دَائِكَ وَ جَلَّدَكَ عَلَى مُصَابِكَ وَ عَزَّاكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ؟ وَ كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ خَوْفُ بَيَاتِ نِقْمَةٍ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ؟

فَتَدَاوَ مِنْ دَاءِ الْفَتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَ مِنْ كَرَى الْغَفْلَةِ فِي نَاظِرِكَ بِيَقَظَةٍ وَ كُنْ لِلَّهِ مُطِيعاً وَ بِذِكْرِهِ آنِساً وَ تَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ‏ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَ يَتَغَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ وَ أَنْتَ مُتَوَلٍّ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ

فَتَعَالَى مِنْ قَوِيٍّ مَا أَكْرَمَهُ وَ تَوَاضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَأَكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ أَنْتَ فِي كَنَفِ سِتْرِهِ‏ مُقِيمٌ وَ فِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلَهُ وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ بَلْ لَمْ تَخْلُ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ‏ فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ

وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ كَانَتْ فِي مُتَّفِقَيْنِ فِي الْقُوَّةِ مُتَوَازِيَيْنِ فِي الْقُدْرَةِ لَكُنْتَ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذَمِيمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَسَاوِئِ الْأَعْمَالِ

وَ حَقّاً أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ وَ لَقَدْ كَاشَفَتْكَ الْعِظَاتِ‏ وَ آذَنَتْكَ‏ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَهِيَ بِمَا تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَ [النَّقْضِ‏] النَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغُرَّكَ وَ لَرُبَّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ‏ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذَّبٌ

وَ لَئِنْ تَعَرَّفْتَهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذْكِيرِكَ وَ بَلَاغِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ وَ الشَّحِيحِ‏ بِكَ

وَ لَنِعْمَ دَارُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَاراً وَ مَحَلُّ مَنْ لَمْ يُوَطِّنْهَا مَحَلًّا وَ إِنَّ السُّعَدَاءَ بِالدُّنْيَا غَداً هُمُ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ

إِذَا رَجَفَتِ الرَّاجِفَةُ وَ حَقَّتْ‏ بِجَلَائِلِهَا الْقِيَامَةُ وَ لَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ أَهْلُهُ وَ بِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبَدَتُهُ وَ بِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ فَلَمْ [يَجْرِ] يُجْزَ فِي عَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرْقُ بَصَرٍ فِي الْهَوَاءِ وَ لَا هَمْسُ قَدَمٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِحَقِّهِ فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذَاكَ دَاحِضَةٌ وَ عَلَائِقِ عُذْرٍ مُنْقَطِعَةٌ فَتَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ وَ تَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ وَ خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ وَ تَيَسَّرْ لِسَفَرِكَ وَ شِمْ بَرْقَ النَّجَاةِ وَ ارْحَلْ‏ مَطَايَا التَّشْمِير

عبارات خطبه دشوار بود. دیدم در میان ترجمه‌ها ترجمه مرحوم فیض الاسلام توضیحات اضافی هم دارد که به فهم خطبه کمک می‌کند. آن را انتخاب کردم . مطالب داخل پرانتز غالبا توضیحات ایشان است. البته در مواردی برای روان شدن ترجمه، اصلاحاتی انجام دادم و برخی از توضیحات اضافه را حذف کردم. شماره این خطبه در نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، خطبه 214 است. (ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏4، ص 710- 712)

214- از سخنان آن حضرت عليه السّلام است كه آنرا هنگام خواندن «يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» فرموده است:

دليل و برهان گناهكار مخاطب به آيه «ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» نادرستترين برهانها است (زيرا اگر بگويد غَرَّنِي كَرَمُكَ يعنى كرم تو مرا مغرور ساخت، درست نيست چون مقتضى كرم كوشش نمودن در اطاعت و سپاسگزارى است نه معصيت و كفران، و اگر بگويد: غَرَّنِي الشَّيّطانُ يعنى شيطان مرا مغرور گردانيد، باو پاسخ داده ميشود: آيا ما در قرآن كريم نگفتيم از شيطان پيروى ننمائيد كه او دشمن آشكار شما است، و اگر بگويد: غَرَّنى جَهْلِى يعنى نادانى مرا مغرور كرد، در جواب گفته ميشود: مگر پيغمبران را نفرستاديم تا احكام ما را بشما ياد دهند، خلاصه راه عذر بسته است) و فريب خورده‏اى است كه عذر او ناپذيرفته‏ترين عذرها است، بتحقيق براى نادان ماندن خود اصرار نموده است (به اين جهت لذّت و خوشى دنياى فانى را بر سعادت هميشگى و بهشت جاويد اختيار كرده است).

اى انسان، چه چيز ترا بر گناه كردنت گستاخ گردانيده، و چه چيز ترا به پروردگارت بغرور آورده، و چه چيز ترا به تباه كردن خويش مأنوس ساخته؟ آيا درد ترا بهبودى يا خواب ترا بيدارى نيست؟ آيا در مورد آنچه به غير خويش رحم ميكنى، به جان خود رحم نمى‏كنى؟ بسا شخص را در آفتاب ديده‏، بر او سايه مى‏افكنى، يا كسي را به دردى گرفتار مى‏بينى كه درد تن او را مى‏سوزاند و از راه مهربانى بر او گريه مي‌كنى، پس چه چيز ترا به درد (گناهان) خود شكيبا ساخته و بر مصيبت‌هايت توانا نموده، و از گريستن بر جان خويش باز داشته و تسليت داده، در حالي‌كه جانت نزد تو عزيزتر و ارجمندترين جانها است؟ و چگونه ترس از کیفری که شبانگاه بر تو بتازد بيدارت نمى‏كند و حال آنكه به نافرماني‌هاى از او در مسیرهاى قهر و غضب او افتاده‏اى؟

پس مداوا كن رنج سستى دل خود را با تصميمی جدی؛ و خواب غفلت ديده‏ات را به بيدارى؛ و خدا را فرمان‌ بر! و به ذكر او أنس بگی!، و در خاطره‌ات تجسم کن که چگونه در حالی که تو از رو می‌گرداني، او به تو توجه می‌کرد و تو را به عفو و بخشش خود می‌خواند و با فضل و كرمش مى‏پوشاند، در همان حالی که تو از او رو گردانيده و به ديگرى توجّه كرده‏ بودى!

پس چه بسیار بلندمرتبه است آن توانایی که این اندازه كريم و بزرگوار است! و تو چه پست و ناتوانى و چه بسيار بر نافرمانى او گستاخى! و حال آنكه تو در پناه پوشش (عفو و بخشش) او اقامت گزيده‏اى، و در پهنه فضل و احسانش مى‏خرامى، و با این حال فضلش را از تو باز نداشته، و پرده (بخشش) خود را از (جلو گناهان) تو ندريده است؛ بلكه حتی به اندازه يك چشم برهم زدن بی‌احسان او بسر نبرده‌ای: (همواره) یا نعمتی براى تو پديد آورده يا گناهی از تو را پوشانده يا بلائى را از تو دور گردانده (با اينكه در نافرمانى او مى‏كوشى) پس اگر (دستور) او را پيروى كنى، به نظرت با تو چه خواهد کرد؟

و سوگند بخدا اگر اين صفت (این گونه روی آوردن خدا به تو و دورى نمودن تو از او) در دو شخصى بود كه در توانگرى مساوى و در توانائى برابر بودند (و يكى از آنها تو بودى كه از ديگرى هم‌شأن خود كه به تو رو آورده بود دورى مى‏جستى)، خودت اوّل كسى بودى كه حكم مى‏دادى که خوهایت ناپسند و رفتارهایت نکوهیده است.

و بحقّ و درستى مى‏گويم (كه در واقع) دنيا تو را فريب نداده، بلكه تو خود به آن فريفته شده‏اى، دنيا براى تو پندها هويدا ساخته و در این آگاه‌سازی میان تو و دیگری فرقی نگذاشت، و قطعا که او با بلاهایی که به جسم تو می‌رساند و نقصی که در توانایی تو می‌افکند، راستگوتر و وفادارتر است از آن كه (بخواهد) به تو دروغ گفته يا تو را بفريبد، و چه‌بسیار پنددهنده‌ی خیرخواهی كه نزد تو متهم است (از عبرتهاى آن پند نمى‏گيرى و چون‏ بر خلاف خواهش نفس تو است بآن اهميّت نمى‏دهى)؛ و بسا خبرهای راست آن را كه آن را دروغ پنداشتى.

و اگر با دیدن شهرهاى ويران و خانه‏هاى خالى او را می‌شناختی از خوبی تذکرات و رساییِ موعظه‌هایش، درمی‌یافتی که او با تو در جایگاه ياری مهربان که سخت نگران توست، برخورد می‌کند (پس از اينرو نبايد بگوئى دنيا مرا بفريفت، زيرا اگر دنيا ترا مى‏فريفت عبرتهايش را از تو پنهان مى‏ساخت) و دنیا خانه خوبى است براى كسي كه به عنوان خانه (همیشگی‌اش) به آن راضی نشده، و خوب جایى است براى كسي كه آنرا وطن (و محل اقامت هميشگى خويش) قرار نداده است، و كسانى که با دنیا به خوشبختی می‌رسند کسانی هستند كه امروز از دنيا مى‏گريزند (و شيفته كالاى آن نمى‏شوند).

چون زمين سخت بلرزد و با هول‌ها و سختي‌هاى آن قيامت محقّق گردد؛ و به هرآیينى، اهل آن؛ و به هر معبودى، پرستندگان آن؛ و به هر پيشوايى، پيروانش ملحق شوند (در يك جا گرد آيند تا گفتار و كردارشان را وارسى نمايند) آن کمترین نگاه به آسمان و کمترین قدمی در زمین واقع نشده باشد مگر اینکه بر اساس عدل و قسط خداوند آن گونه که سزاوار است به جزای خود برسد.

پس چه بسيار حجّت و دليلى كه آنروز باطل و نادرست شناخته شود، و دستاویزهای عذرى كه بریده گردد. پس در كار خویش چنان بکوش که عذرت را بپذيرند و حجّت تو ثابت بماند (طبق دستور خدا و رسول رفتار كن تا از سختيهاى رستاخيز رهائى يابى) و از آنچه تو براى آن باقى نمى‏مانى (دنيا) بگير آن چیزی را كه براى تو باقى مى‏ماند (ایمان و عمل صالح) و براى سفر خود آماده باش، و به بارقه‌های نجات و رهائى (از سختيها) نظر افكن (كه از كجا زده و به كجا مى‏رود) و بار بر مرکب‌های چست و چالاك ببند (براى سفر آخرت توشه و مركب تهيه نما تا در راه نمانده بسختى بر نخورى).

## 7) سوره مومنون (23) آیه 78 وَ هُوَ الَّذي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَليلاً ما تَشْكُرُونَ 9/1/1395

### ترجمه:

و او کسی است كه براى شما گوش و ديدگان و دلها بيافريد، چه اندک سپاس مى‏گزاريد.

### حدیث:

1. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ:

مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ.

اصول کافی، ج2، ص94

امام صادق ع نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم ص فرمودند:

خدا بر هيچ بنده‏اى درِ شكر را نگشود، كه درِ زيادتى را از او پوشيده داشته باشد.

1. امیرالمومنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ‏ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْم‏

نهج‌البلاغه، حکمت 8

از ويژگى‏هاى این انسان در شگفتى مانيد: با پیه‌ای مى‏نگرد، و با گوشتی سخن مى‏گويد، و با استخوانی مى‏شنود، و از شكافى نفس مى‏كشد!!

### اصلاح در ترجمه

در عربی، «أُذُن» به معنای «گوش» است و «سمع» به معنای «شنیدن» است. با اینکه در قرآن کریم کلمه «أذن» (و جمع آن: آذان) به کار رفته است اما غیر از آیه 20 سوره هود، همواره (از جمله در همین آیه) کنار کلمه «السمع»، کلمه «ابصار» (= دیدگان، چشم‌ها) که اسم آلت، و نه مصدر، است، به کار رفته است. در واقع، در ترجمه آیه باید گفته می‌شد: «او براى شما شنیدن و دیدگان و دلها بیافرید»، نه «گوش و ديدگان و دلها». در واقع در این آیه (و سایر آیات مشابه) در مورد شنیدن، خداوند کلمه «السمع» که مصدر است و دلالت بر خود عمل شنوایی می‌کند را مطرح کرده است؛ اما در دو مورد بعدی، به جای عمل، به ابزار عمل (چشم و قلب)، آن هم به صورت جمع (چشم‌ها، دل‌ها) اشاره کرده است.

با توجه به اینکه تک‌تک کلمات قرآن از جانب خداوند نازل شده است، این تفاوت حتما نکته‌ای دارد و از صبح تاکنون درباره چرایی آن، حدس‌هایی به ذهنم خطور کرده؛ اما به نکته‌ای که بتوانم با خیال راحت نزد دیگران مطرح کنم، نرسیدم.

امروز صبح، مانند هر روز، برای نوشتن ترجمه، یازده ترجمه مشهور را نگاه کردم؛ که همگی «السمع» را «گوش» ترجمه کرده بودند. اما بعد که هنگام تدبر در آیه، متوجه این تفاوت شدم، به نرم‌افزار «جامع تفاسیر نور» مراجعه کردم که حاوی 55 ترجمه فارسی است. همگی یا «گوش و چشم» ترجمه کرده‌اند یا «شنوایی و بینایی» (یعنی سمع و ابصار را یا هردو به صورت «اسم آلت» ترجمه کرده‌اند یا هردو را به صورت مصدر). فقط دو نفر از مترجمان (ولی‌الله دهلوی، و خوشابر مسعود انصاری) عبارت را به صورت «براى شما شنوائى و ديده‏ها و دلها آفرید» ترجمه کرده بودند.

در تفاسیر هم در حدی که فرصت کردم کسی که توضیحی درباره این تفاوت ارائه کند، نیافتم. اگر کسی مطلب قابل اعتمادی دارد به لینک بنده

@Rah\_row

ارسال فرماید تا در اختیار همگان قرار گیرد.

### تدبر

1)‌ دیروز درباره بزرگواری پروردگار (کریم بودن رب) تامل کردیم. یکی از نمودهای مهم بزرگواریش همین نعمت‌های مهمی مانند چشم و گوش است که با آنها با جهان پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کنیم و شکرش را بجا نمی‌آوریم و با این حال آ نرا از ما نمی‌گیرد. چشم و گوش دم‌دست‌ترین ابزارهای ارتباطی ما با جهان است و دل عمیق‌ترین ابزار ارتباطی ما با عالم. با اینها واقعیات مختلف را می‌یابیم و می‌فهمیم و با این فهم، خودمان را متحول می‌کنیم:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

آیا عجیب نیست: با چند تکه پیه و استخوان و ریشه، می‌بینیم و می‌شنویم و درک می‌کنیم؛ و در واقع با همین ابزارهای مادی، معنوی‌ترین کار عالم (ادراک و فهم واقعیت و ارتباط واقعی برقرار کردن با حقایق عالم) را انجام می‌دهیم. و چقدر کم شکر این نعمت را ادا می‌کنیم!!!

2)‌ شکر نعمت، صرف گفتن «متشکرم» نیست؛ که خداوند هیچ نیازی به «متشکرم» گفتن ما ندارد. ما ایرانیان، به انسان سپاس‌گزار، انسان حق‌شناس می‌گوییم و چه تعبیر خوبی! سپاس‌گزاری یعنی حق‌شناسی؛ یعنی اگر هر نعمتی به ما دادند، حق آن را بشناسیم و آن را در جایی که شاید و باید استفاده کنیم. آیا به ما گوش داده‌اند که سخنان حق و راست و صدای زیبای طبیعت و صوت ملکوتی قرآن را بشنویم یا دروغ و غیبت و تهمت و ناسزا و موسیقی‌های آشفته کننده‌ی روح را؟ چشم داده‌اند که به جلوه‌های جمال خدا بنگریم یا آن را خرج شهوت‌رانی و چشم‌چرانی و سرک کشیدن در کار دیگران و ... کنیم؟ و از همه مهمتر، دل داده‌اند که آن را حرم یار کنیم یا آن را انبانی کنیم از محتواهای بیهوده و لذت‌های زودگذری که نهایتا تعالی روح لطیف ما را زایل کرده، باطن ما را آشفته می‌سازد؟ به چه کسی دل می‌دهیم؟ چرا فیلم‌های آنچنانی چند ساعت دل ما را می‌برد و با تمام حضور قبل، یک مسابقه فوتبال را نگاه می‌کنیم، اما حاضر نیستیم دقایقی کوتاه خودمان دلمان را به محضر خدا ببریم و اگر نماز هم می‌خوانیم، به خدا دل نمی‌دهیم؟

واقعا چرا شکرگزاران اندک‌اند؟ آیا جز سوءاستفاده ما از بزرگواری خدا دلیل دیگری هم دارد؟

3) راستی چرا چشم ما به عالم باطن باز نیست؟ چرا گوش ما صدای ملکوتیان را نمی‌شنود؟ چرا دل ما با یاد خدا آرام نگرفته است؟ اگر شکرگزاری باعث افزایش نعمت است، شکر چشم و گوش و دل، توان بهره‌وری از آنها را بالا می‌برد و این ابزارهای ارتباطی، ارتباط ما با کل عوالم (نه فقط عالم دنیا) را موجب خواهد شد. مگر نشنیده‌اید که پیامبر اکرم (ص) یکبار در کنار قبرستان بقیع درباره فریاد یکی از مردگان توضیحی داد و در جواب اصحابش که این صدا را نشنیدند، فرمود: « وَلَوْلا تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَتَزَيُّدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ» (صریح السنه، ابن‌جریر طبری، ج1، ص29؛ و شرح اصول کافی ملاصدرا، ج1، ص331)[[2]](#footnote-2) (اگر نبود که دل‌هایتان چراگاه شده است و در سخن‌گفتن حد نگه نمی‌دارید، آنچه من می‌شنوم را می‌شنیدید). مگر حضرت علی (ع) در خطبه قاصعه (خطبه 192 نهج‌البلاغه) نفرمود که «من هنگام نزول وحی بر پیامبر صدای ناله شیطان را شنیدم و از پیامبر (ص) سوال کردم که این چه ناله‌ای بود؟ فرمود: ای علی! تو هرچه من می‌شنوم می‌شنوی و هرچه من می‌بینم می‌بینی، ‌غیر از اینکه تو پیامبر نیستی» وقتی ما این ابزارها را در همین عالم دنیا درست استفاده نمی‌کنیم، چه انتظاری داریم که این ابزارها را برای ما ارتقا دهند؟ البته برخی با ریاضت‌های غیرشرعی و عرفان‌های من‌درآوردی می‌کوشند اندکی به عوالم دیگر وارد شوند و به تعبیر قرآن کریم با شیاطین ارتباط برقرار می‌کنند و برخی اطلاعات هم به دست می‌آورند؛ که امروزه دکان این عرفان‌های دروغین فراوان شده است والبته سوءاستفاده‌ها هم فراوان. به قول سنایی غزنوی:

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

پس بیایید بیش از آنکه با کارهای عجیب و غریب، به دنبال دیدن و شنیدن و ارتباط با عوالم بالا باشیم، همین ابزارها را در همین‌جا، آن گونه که خداپسند است، استفاده کنیم که خدا خودش وعده داده است که «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزيدَنَّكُم» (سوره ابراهیم، آیه 7). اگر شکر این نعمت را بجا آوردیم حتما چشم و گوش و دل معنوی‌مان هم باز خواهد شد و آنگاه چون در مسیر شکر جلو رفته‌ایم علمی هم که از آن طریق به دست آوریم ان‌شاءالله مایه غفلت و سوءاستفاده نخواهد بود.

از خدا بخواهیم توفیق شکر واقعی این نعمت‌ها، و بلکه همه نعمت‌هایش را، به همه ما عنایت فرماید.

## 8) سوره شعرا (26) آیه 217 وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ 10/1/1395

### ترجمه:

و بر آن شکست‌ناپذیر رحیم توکل کن

توکل: وکیل قرار دادن، کار را به دیگری واگذار کردن.

### حدیث

امروز دو حدیث از امام صادق علیه‌السلام را تقدیم می‌کنم: هر دو از اصول كافي، ج‏2، ص65:

1. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ‏ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ الْغِنَى وَ الْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا.

ثروت و عزت در گردش بودند، هنگامی که به جایگاه توکل دست‌یافتند، همانجا اطراق کردند.

1. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

أَيُّمَا عَبْدٍ أَقْبَلَ قِبَلَ مَا يُحِبُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَقْبَلَ اللَّهُ قِبَلَ مَا يُحِبُّ وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَصَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَقْبَلَ اللَّهُ قِبَلَهُ وَ عَصَمَهُ لَمْ يُبَالِ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ أَوْ كَانَتْ نَازِلَةٌ نَزَلَتْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَشَمِلَتْهُمْ بَلِيَّةٌ كَانَ فِي حِزْبِ اللَّهِ بِالتَّقْوَى مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ أَ لَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ» [سوره دخان، آیه 51].

هر بنده‌ای که به جانب آنچه خدا دوست دارد روی آورد، خداوند از جانبی که او دوست دارد [به او] روی می‌آورد؛ و کسی که به خدا پناه ببرد خدا او را در پناه خود بگیرد؛ و کسی که خدا به او روی آورد و پناهش دهد، اگر آسمان بر زمین بیفتد یا عذابی بر اهل زمین نازل شود به نحوی که بلا همگان را فراگیرد، او در حزب خدا و در تقوای [= محفوظ و نگه‌داشته شده] از هر بلایی باشد؛ آیا این خداوند عز و جل نیست که [در سوره دخان، آیه 51] می‌فرماید: «همانا متقین در جایگاهی امن هستند.»؟

### اصلاح در ترجمه:

توکل به معنای «واگذار کردن کار» نیست؛ بلکه به معنای «قبول کردن کار است با اعتماد بر خدا».

توضیح مطلب: وقتی به 55 ترجمه‌ای که مقابلم بود مراجعه کردم، همگی (غیر از ترجمه فیض‌الاسلام که نوشته بود: «توکل و اعتماد کن») یا توکل را بدون ترجمه رها کرده بودند یا آن را به «واگذار کن» ترجمه کرده بودند. در برخی کتب لغت مانند «لسان العرب» هم مطلب به گونه‌ای بود که همنی معنا برداشت می‌شد. من هم همین را به عنوان معنای کلمه «توکل» نوشتم. اما یکی از اعضای محترم در پیامی برایم نوشت:

«توکل به ترجمه شهید مطهری ظاهرا یعنی کار را تماما خودم به عهده گرفتم با اعتماد بر خدا. وکیل گرفتن معنای توکیل است نه توکل. توکل که مطاوعه هست یعنی خودم وکالت کار خودم را به عهده گرفتم علی الله. در واقع معتمدا علی الله!»

به کتاب شهید مطهری و به مفردات راغب اصفهانی مراجعه کردم دیدم حق با ایشان است: «وکالت» در جایی گفته می‌شود که کسی انجام کار خود را به دیگری واگذار کند. «توکیل» یعنی وکیل گرفتن، و در جایی است که انسان به خاطر اعتماد به کفایت شخصی دیگر یا به خاطر ناتوانی خودش از انجام کار، کار را به شخص دیگر واگذار می‌کند. نقطه مقابل «توکیل»، «توکل» است؛ که اگر با حرف «لـ» بیاید به معنای «قبول وکالت» می‌باشد؛ اگر با حرف «بـ» بیاید به معنای «ضمانت کردن برای انجام کار خاصی است» (لسان العرب، ج11، ص734) و اگر با حرف «علی» بیاید به معنای «اعتماد کردن» بر دیگری است (مفردات راغب، ص569) شهید مطهری معتقد است که تعبیر «توکل علی» جز در مورد خدا (= توکلتُ علی الله) مطرح نشده است؛ و معنایش این است که من انجام کار را برعهده می‌گیرم با اعتماد بر خدا. شهید مطهری در کتاب «گفتارهایی در اخلاق اسلامی» که فصل اولش به توضیح «توکل» اختصاص دارد، توضیح می‌دهد دو معنا برای توکل پیدا شده: یکی واگذار کردن کار به خدا و خود را کنار کشیدن؛ دیگری، کار را علی‌رغم همه سختی‌ها و ضررهای ظاهری برعهده گرفتن و در این مسیر به حمایت و امید خدا اعتماد کردن؛ و با بحثهای جالب لغوی و بررسی مساله در آیات مختلف قرآن نشان می دهند که معنای دوم درست است. لذا برخلاف برخی مترجمان که «توکل» را به معنای «واگذار کردن کار به خدا» ترجمه کرده‌اند، معنای درستش این است که «من کارم را انجام می دهم با اعتماد و تکیه بر خدا».

آدرسی که می‌توانید PDF کتاب‌های شهید مطهری (از جمله این کتاب، که برای فهم معنای قرآنی «توکل» بسیار مفید است) را از آنجا دانلود کنید:

<http://motahari.ir/fa/content/185>

## تدبر

تمام رازهای موفقیت در زندگی در این یک آیه جمع شده است:

1. انسان‌ها در تصمیم‌های مهم و بزرگ زندگی‌شان نیازمند کسی هستند که از آنها حمایت و پشتیبانی کند. در بسیاری از مواقع، می‌دانیم که انجام کاری صحیح است اما آن را یا برخلاف منافع زودگذر خود می‌بینیم یا چنان تنها هستیم که از انجام آن می‌ترسیم و احتمال موفقیت را بسیار کم می‌بینیم. شهید مطهری مثال می‌زند به «کارمندی که اگر بخواهد راه راستی و درستی را برود می‌بیند به حسب ظاهر پول و منفعت و پیشرفتی نیست. اما اگر راه باطل و رشوه گرفتن و دزدی را پیش برود می‌بیند راه برایش باز است. با خود که فکر می کند می‌بیند در آن راه اول 80-90 درصد موفقیت است البته احتمال شکست هم هست. ولی اگر بخواهد راه درستی و راستی را برود شاید ده درصد احتمال موفقیت نباشد. اکنون آیا در عالم قدرتی هست که اگر انسان دنبال حق برود، او را تحت حمایت بگیرد؟» (گفتارهایی در اخلاق اسلامی، ص14) معنای توکل بر خدا یعنی اعتماد کن به خدا. نترس؛ کاری که درست است انجام بده و خیالت راحت باشد که خدا پشت سرت است.
2. اگر هنگام هر کاری به خدا اعتماد و توکل کنیم، حتما دنبال کار درست می‌رویم. حتما کارهایی خواهیم کرد که روح ما را ارتقا خواهد داد. توکل کردن نه‌تنها ما را در کارمان موفق می‌کند بلکه خود به خود اهدافمان را هم تصحیح می‌کند. به قول شهید مطهری، معنی ندارد که کسی بگوید با توکل بر خدا می‌خواهم به دزدی بروم!
3. در انجام کارمان به خدایی اعتماد می‌کنیم که عزیز است. عزیز یعنی قوی‌ای که بر همه غلبه می کند اما هیچگاه مغلوب واقع نمی‌شود. یعنی کسی را پشتوانه کارت قرار بده که مطمئن باشی کم نمی‌آورد.
4. در انجام کارمان به خدایی اعتماد می‌کنیم که رحیم است. قبلا درباره رحیم گفته شد که رحیم یعنی کسی که رحمتش دائمی است و در قرآن کریم، این وصف خدا غالبا در مورد مومنان به کار رفته است؛ یعنی مومنان با ایمان آوردنشان، علاوه بر رحمت عمومی خدا (رحمانیت) از رحمت ویژه‌ای نیز برخوردار می‌شوند. وقتی به خدا توکل و اعتماد می‌کنیم حتما از رحمت ویژه او برخوردار می‌شویم؛ وقتی که با ما با رحمت عمومی‌اش برخورد کرده، این همه نعمت به ما داده است؛ اگر خدایی که شکست در کارش راه ندارد (عزیز است) بخواهد با رحمت ویژه‌اش با ما برخورد کند و کار ما را راه بیندازد، چه خواهد شد؟ پس کسی را پشتوانه کارت قرار بده که نه‌تنها کم نمی‌آورد، بلکه به تو مهربان است و هیچگاه تو را رها نمی‌کند.

با وجود چنین خدای عزیز و رحیمی (خدایی که اگر سراغش برویم حتما هم هوای ما را دارد و هم می‌تواند کار را به نتیجه برساند)، چرا برخی از ما در کارهای درست سستی می‌کنیم و گمان می‌کنیم که موفق نمی‌شویم؟ چرا فکر می‌کنیم که تنهاییم؟ چرا از موج‌های اجتماعی مخالف می‌ترسیم؟ چرا چشممان به دهان دیگران است؟ آیا با باور داشتن به چنین خدایی و تکیه کردن به او، اندک جایی برای سستی و ناامیدی می‌ماند؟

در شگفتم که قرآن کریم این اندازه واضح و صریح راه‌های موفقیت تمام و کمال برای هدفهای مقدس و عالی با ضمانت صددرصد را به ما آموزش می‌دهد اما عده‌ای به کلاس‌های موفقیت می‌روند؛ و فکر می‌کنند راه موفقیت را یافته‌اند. واقعا جز خدا چه کسی می‌تواند تضمین قطعی برای موفقیت دهد؟ و چرا ما سخنان برخی افراد تبلیغات‌چی (show man) را باور می‌کنیم اما سخنان خدایی چنین عزیز و رحیم را باور نمی‌کنیم؟ واقعا ای انسان! چه چیزی تو را نسبت به پروردگار بزرگوارت مغرور کرده است؟ (یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم؟)

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحیم

میلاد مبارک سرور زنان بهشت، صدیقه کبری، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بر همه مسلمانان و محبان آن حضرت مبارک باد. با توجه به کوتاه بودن آیات سوره کوثر، و اینکه اگر دو آیه جلو بیفتیم شماره آیاتی که مورد تدبر قرار گرفته با شماره روزهای سال منطبق خواهد شد، ان‌شاءالله امروز کل این سوره را – که به‌نوعی به وجود مقدس حضرت زهرا (س) مرتبط است مورد تدبر قرار خواهیم داد.

## 9و10و11) سوره کوثر (108) بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (1) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (2) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (3) 11/1/1395

### ترجمه

به نام خداوندی که رحمتش فراگیر و همیشگی است. همانا ما به تو کوثر دادیم؛ پس برای پروردگارت نماز گزار و «نحر» کن؛ همانا آنکه بغض تو را دارد خودش ابتر (= بی‌تبار و بی‌دنباله) است.

### توضیح برخی لغات

کوثر: دارای کثرت فراوان، خیر کثیر، همچنین نام نهری است که هرکس بخواهد وارد بهشت شود و بهشتی بماند از آن سیراب می‌شود.

نحر: به قسمت بالای سینه و زیر گلو (حلقوم و محل انداختن گردنبند) گویند. «نحر کردن» هم به معنای «قربانی کردن شتر» است (زیرا برای قربانی کردن شتر، ابزار قربانی کردن را در قسمت نحر او وارد می‌کنند) و هم به معنای «بالا بردن دست‌ها هنگام تکبیر گفتن در نماز» است (که دست‌ها تا محاذی نحر بالا می‌آید). در ترجمه‌ها و تفاسیر هر دو معنا مطرح شده و هر دو می‌تواند درست باشد. اگر اولی باشد نماز، اشاره به نماز روز عید قربان است که بلافاصله بعدش قربانی می‌کنند؛ و اگر دومی باشد درباره مطلق نمازهاست.

### شأن نزول

در روایات آمده بعد از رحلت پسر خردسال پیامبر اکرم (ص) یکی از دشمنان ایشان (عاص بن وائل یا عمرو بن عاص) گفت: دیگر نگران این دین نباشید زیرا این شخص (پیامبر ص) پسر ندارد پس ابتر است و نسلش باقی نمی‌ماند و کارش بی‌دنباله خواهد بود و با مرگش فراموش می‌شود. این سوره نازل شد و یکی از معجزات پیامبر است زیرا هم نسل خود آن شخص منقرض شد و هم نسل پیامبر از طریق حضرت زهرا (س) چنان گسترشی پیدا کرده است که امروزه این نسل با عنوان سادات در همه‌ کشورهای اسلامی شناخته شده و مورد احترام‌اند. بدین مناسبت مصداق کوثر را حضرت زهرا (س) دانسته‌اند که خداوند با دادن او به پیامبر، در واقع حوض کوثر و خیر کثیری به او داد و نسل وی و دین وی را این‌چنین گسترش داد.

### حدیث

امروز چون سه آیه مطرح شده، سه حدیث می‌گذارم. حدیث اول، بیان وجهی باطنی از فلسفه نزول این سوره است که این حدیث را شیعه و سنی مستقلا نقل کرده‌اند و مطلب را از منابع معتبر اهل سنت نقل می‌کنم و سپس یک آدرس از کتاب‌های شیعه را هم برایش می‌گذارم:

1. حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ، حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْفَضْلِ الْحُدَّانِيُّ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ:

قَامَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَ مَا بَايَعَ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: سَوَّدْتَ وُجُوهَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: لَا تُؤَنِّبْنِي رَحِمَكَ اللَّهُ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ص أُرِيَ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَى مِنْبَرِهِ فَسَاءَهُ ذَلِكَ، فَنَزَلَتْ: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، يَا مُحَمَّدُ يَعْنِي نَهْرًا فِي الْجَنَّةِ، وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَمْلِكُهَا بَعْدَكَ بَنُو أُمَيَّةَ يَا مُحَمَّدُ، قَالَ الْقَاسِمُ: فَعَدَدْنَاهَا، فَإِذَا هِيَ أَلْفُ شَهْرٍ لَا يَزِيدُ يَوْمٌ وَلَا يَنْقُصُ

جامع ترمذی ج2 ،ص861 (شبیه این حدیث در کتب شیعه: مناقب ابن‌شهر آشوب، ج‏4، ص36)

بعد از صلح امام حسن ع با معاویه، شخصی به ایشان گفت: «آبروی مومنان را بردی!» حضرت فرمود: «با من چنین پرخاش نکن، خدا تو را رحمت کند؛ چرا که پیامبر (ص) بنی‌امیه را [در رویای صادقه‌ای] بر روی منبرش دید [اشاره به آیه 60 سوره اسراء «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتي‏ أَرَيْناكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآن‏» (و آن رویایی که به تو نشان دادیم نبود مگر فتنه‌ای برای مردم و همان شجره ملعونه در قرآن)] ناراحت شد؛ پس إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ نازل شد که نهری در بهشت است و سوره قدر نازل شد که شب قدر در آن از هزار ماه حکومت بنی‌امیه بهتر است. «قاسم» (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: ما حساب کردیم: دیدیم حکومت بنی‌امیه دقیقا 1000 ماه بود، نه یک روز بیشتر و نه یک روز کمتر.

1. فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ:

إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ... فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا

(تفسیر فرات کوفی، ص581)

امام صادق ع در تفسیر « إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» توضیحاتی فرمودند، سپس فرمودند: «کسی فاطمه را آن گونه که شایسته است بشناسد، شب قدر را درک کرده است؛ و فاطمه فاطمه نامیده شد چون خلایق از درک او طمع بریده‌اند. (فطم به معنی بریدن و قطع کردن است که غالبا در خصوص بچه‌ای که او را از شیر می‌گیرند به کار می‌رود و به معنای طمع بریدن هم می‌آید لسان العرب، ج12، ص455)

1. نقل شده که امام حسن عسکری فرمودند:

نحن حجهُ الله علی الخلق و فاطمه حجهٌ علینا

(تفسیر اطیب‌البیان، ج۱۳، ص۲2۵)

ما حجت خدا بر مخلوقات هستیم و فاطمه حجت بر ماست.

### نکته تفسیری

در علم اصول فقه بحثی مطرح بوده است که «آیا استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا ممکن است یا خیر؟» عده‌ای گمان می‌کردند ممکن نیست؛ اما تحقیقات متاخر (به‌ویژه در کتاب «وقایة الاذهان»)‌ نشان داده نه‌تنها ممکن است بلکه شواهد فراوانی در ادبیات بر آن یافت می‌شود. از باب نمونه آن در زبان فارسی این برای مصراع دوم شعر زیر حداقل سه معنای درست می‌توان قائل شد:

از در بخشندگی و بنده‌نوازی

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

این مطلب ثمره مهمی در بحث‌های تفسیری دارد:

یک آیه ممکن است به چندین معنای مستقل و متمایز به کار رود و همه آن معانی درست باشند. به تعبیر دیگر درست بودن یک معنا بتنهایی دلیل بر غلط بودن سایر معانی‌ای که از لفظ قابل استخراج است، نمی‌باشد. ان‌شاءالله در تدبر امروز نمونه این اقدام را پیاده خواهیم کرد.

### تدبر

این آیه را هم می‌توان در خصوص حضرت زهرا س پیاده کرد و هم در خصوص خودمان؛ و منافاتی هم با هم ندارد. وانحر را هم می‌توان به معنای بالا بردن دست هنگام تکبیر گرفت و می‌توان به معنای قربانی کردن؛ و هیچ یک ردی بر دیگری نمی‌باشد.

1)‌ حرف «فـ» در ابتدای آیه دوم، اصطلاحا «فـ» تفریع نام دارد، یعنی مطلب بعد از خود را متفرع (= مبتنی) بر مطلب قبل از خود می‌کند. پس: وقتی خدا به انسان خیر کثیر اعطا می‌کند سزاوار است انسان متوجه این باشد که خدا این خیر کثیر را به او دارد و آن گونه که خدا دستور داده شکر او را بجا آورد (در شکر این نعمت، نماز بخواند و دستانش را هم آن گونه که خدا معین کرده بالا ببرد)

2) (بر مبنای اینکه وانحر به معنای «قربانی کن» باشد) وقتی خدا به انسان خیر کثیر اعطا می‌کند سزاوار است انسان متوجه این باشد که خدا این خیر کثیر را به او دارد و آن گونه که خدا دستور داده شکر او را بجا آورد و نفس خود را زیر پا بگذارد (درباره قربانی کردن عید قربان گفته‌اند که این تمثیلی از قربانی کردن نفس و هواهای نفسانی در مقابل معبود است) اگر به ما خیر کثیر دادند، ما هیچ‌کاره‌ایم، لطف خدا بوده که شامل حال ما شده است؛ پس بر نفس خود غلبه کنیم.

3) اگر خدا به ما عنایت کرد و ما هم دستور او را عمل کردیم، دیگر نگران دشمنی‌های بدخواهان نباشیم؛ در چنین صورتی بدخواه ماست که کارش ابتر و ناتمام می‌ماند، نه ما.

4) حضرت فاطمه (س) خیر کثیری بود که خداوند به پیامبر (ص) عنایت کرد و با این عنایت موجب شد که کار پیامبر ابتر نماند و نسل پیامبر در عالم گسترش یابد.

5) پیامبر اکرم (ص) علی‌القاعده بیش از اینکه دغدغه ابتر نماندن نسلش را داشته باشد، دغدغه ابتر نماندن دینش را دارد. بعد از رحلت پیامبر ص خطر عظیمی پیش روی اسلام خواهد بود: بنی‌امیه‌ای که هزار ماه حکومت خواهند کرد و بدعت‌ها در دین ایجاد می‌کنند. خدا در ازای این خطر، به پیامبر ص خیر کثیری داد که اثر اقدامات منفی آنها را خنثی کند و در مقابل انحرافات و بیراهه‌هایی که بنی‌امیه در امت پیامبر ص ایجاد می‌کنند، راه هدایت همچنان برای جویندگانش باز بماند. پس حضرت زهرا همچون شب قدر، شخص خودش برای اغلب مردم ناشناخته می‌ماند اما اثرش بر اثر هزار ماه حکومت بنی‌امیه غلبه می‌کند و مانع ابتر ماندن کار پیامبر ص می‌شود.[[3]](#footnote-3)

## 12) سوره بقره (2) آیه170 وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُون‏ 12/1/1395

### ترجمه:

و هنگانی که به آنها گفته شد از آنچه خداوند نازل کرده تبعیت کنید؛ گفتند بلکه از آنچه پدرانمان بر آن انس گرفته‌اند تبعیت می‌کنیم. آیا حتی اگر پدرانشان این گونه بودند که نه در چیزی اندیشیده و نه هدایت شده باشند؟

### حدیث:

1. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع:

....‏يَا هِشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمُ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَة.

اصول کافی، ج1، ص16

حدیثی طولانی از امام کاظم ع به هشام بن حکم درباره جایگاه عقل و حقیقت آن نقل شده است. در فرازی از آن، امام می‌فرماید:

ای هشام! خدا، پيغمبران و رسولانش را به سوى بندگانش نفرستاده، مگر براى اين‏كه [در آنچه] از جانب خدا [آمده] بیندیشند، پس کسی بهتر اجابت کند که معرفتش نيكوتر باشد، و کسی به امر خدا، داناتر باشد که عقلش نيكوتر باشد؛ و آن‏كه عقلش تمام‏تر باشد، جایگاهش در دنيا و آخرت، بلندمرتبه‌تر است.

1. عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ:

مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَزَالَتْهُ الرِّجَالُ وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ وَ لَمْ يَزُلْ

روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج‏1، ص22

کسی که دینش را از دهان این و آن بگیرد، همان مردم او را از دینش برمی‌گردانند؛ ولی کسی که دینش را از کتاب خدا و سنت پیامبر ص بگیرد، کوه‌ها زوال می‌پذیرند، اما دین او زوال نمی‌پذیرد.

### تدبر

1. آنچه خدا فرستاده حتما با عقل سازگار است و مخاطب اصلی قرآن، عقل است و اولین گاه برای هدایت شدن، اندیشیدن است.
2. اسلام دینداری تقلیدی را قبول ندارد (مراجع تقلید هم در ابتدای رساله شان نوشته اند که اصول دین تقلیدی نیست) چنین دینداری‌ای آن گونه که امیرالمومنین ع توضیح داده، باقی ماندنی هم نیست.
3. تعصّباتِ نژادى و قبيله‏اى، از زمينه‏هاى نپذيرفتن حقّ است. (قرائتی، تفسیر نور، ج1، ص260)
4. آداب و عقايد نياكان، در آيندگان اثرگذار است؛ (قرائتی، همان) مواظب اثراتش بر خود باشیم.
5. پدران و اسلاف انسان احترام دارند؛ اما حقیقت احترامش از همه چیز بیشتر است؛ لذا اگر اسلاف و گذشتگان ما اقداماتشان از روی تعقل و در مسیر هدایت نبوده باشد، تبعیت از آنها پسندیده نیست هرچند عنوان آداب و رسوم به خود گرفته باشد. (اسلام هیچ توجیهی برای انجام خرافات را قبول ندارد؛ ولو اینکه بگوییم آداب و رسوم پدرانمان بوده است)
6. فرمود: «أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً» یعنی «آیا حتی اگر پدرانشان این گونه بودند که اهل اندیشیدن نبودند» پس اگر اسلاف ما اهل اندیشه بودند و بر اساس تحقیق به نتیجه‌ای رسیده باشند، تبعیت از آنها خیلی هم خوب است و نیاز نیست کار آنها را از نو شروع کنیم (رجوع شود به وصیت‌نامه امام علی ع به امام حسن، نهج‌البلاغه، نامه 31؛ فقره‌ای که با این جملات شروع می‌شود: وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الِاقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِك‏... بدان ای پسرم که بهترین چیزی که دوست دارم از وصیت من اخذ کنی تقوای الهی است و سپس بسنده کردن به آنچه خدا بر تو واجب کرده و گرفتن آن چیز‌هایی که پدران و صالحان از خاندانت بر آن مشی کرده‌اند که آنها اهل‌تحقیق بوده‌اند و ...)

## 13) سوره محمد ص (47) آیه 1: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَ صَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ 13/1/1395

### ترجمه:

آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا مانع شدند، [خدا] مانع به نتیجه رسیدن اعمالشان شد.

### توضیح لغات:

کفر: پوشاندن، کافر را کافر می‌گویند چون با انکار حق، روی حق را می‌پوشاند

صد: سد ایجاد کردن و مانع شدن (در زبان عربی غلظت حروف دلالت بر غلظت و شدت معنا دارد. «صد» همان «سد» است با غلظت و شدتش بیشتر.

اضل: ضل یعنی خروج از راه مستقیم، که نتیجه‌اش به مقصد نرسیدن است. «أضل» متعدیِ «ضل» است که غالبا به «گمراه کردن» ترجمه می‌شود. از آنجا که مفعول «گمراه کردن»، «اعمال آنها» بوده، معنایش این می‌شود که خدا کاری کرده که عملشان راهش را گم کند، پس معنایش این می‌شود که: عملشان به نتیجه‌ای که آنها می‌خواهند نرسد.

### حدیث

1. امام صادق ع فرمودند:

من أراد أن يعرف ما أنزل اللّه عزّ و جلّ فينا و ما أنزل في عدونا فليقرأ سورة: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا» فإنها نزلت آية فيهم و آية فينا.

شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام (ابن‌حیون، متوفی 363) ج‏2، ص353

کسی که می‌خواهد بداند خداوند عز و جل درباره ما چه نازل کرده و درباره دشمنان ما چه نازل فرموده است سوره «محمد» را بخواند که این سوره نازل شد: آیه‌ای درباره آنها و آیه‌ای درباره ما.

1. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَ الِاسْتِكْبَارُ وَ الْحَسَدُ فَأَمَّا الْحِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ ع حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنْهَا وَ أَمَّا الِاسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ لآِدَمَ فَأَبَى وَ أَمَّا الْحَسَدُ فَابْنَا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ.

اصول كافي، ج‏2، ص289

امام صادق ع فرمودند:

ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد: اما حرص، زیرا که آدم هنگامی که از خوردن میوه نهی شد حرص او را بر خوردن از آن وادار کرد؛ و اما تکبر، زیرا که هنگامی که به ابلیس دستور سجده داده شد [تکبر کرد و] زیر بار نرفت؛ و اما حسد، زیرا که [به خاطر آن] در دو فرزند آدم، یکی دیگری را کشت.

### تدبر

1. کسی که بخواهد حقیقت را بپوشاند، کارش به ثمر نمی‌رسد؛ پس حقیقت مخفی نمی‌ماند.
2. کسی که بخواهد راه خدا را ببندد کارش به ثمر نمی‌رسد؛ پس جای نگرانی ندارد. ما اگر به وظیفه خود درست عمل کنیم، خدا خودش می‌داند چگونه دین خود و راه هدایت بشر را باز نگه دارد: به قول ا[بوسعید ابوالخیر](http://ganjoor.net/abusaeed/abyat-aa/sh27/)

هر آن شمعی که ایزد برفروزد کسی کش پف کند سبلت بسوزد

http://ganjoor.net/abusaeed/abyat-aa/sh27/

1. کسی که بخواهد حقیقت را بپوشاند یا راه خدا را ببندد، این کار را به خاطر منفعتی انجام می دهد. اما به منفعتش هم نخواهد رسید (کارش گم می‌شود).

## 14) سوره بقره (2)، آیه 121 الَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُون‏ 14/1/1395

### ترجمه:

كسانى كه به آنان کتاب دادیم [و] آن را چنان كه بايد تلاوت می‌کنند، ايشان‌اند كه بدان ايمان می‌آورند. و كسانى كه بدان كفر می‌ورزند، همانانند كه زيانكارانند.

### توضیح لغات:

تلاوت: از ریشه «تلو» به معنای پشت سر کسی بودن و از او تبعیت کردن است و در قرآن کریم از این ریشه، غیر از کلمه «تلاوت» کلمات زیادی آمده است مانند: «یتلوه شاهد منه» «والقمر اذا تلاها».

### حدیث

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ:

... وَ عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُقَالُ‏ لِقَارِئِ‏ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَ ارْقَ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً رَقِيَ دَرَجَة...

امالی صدوق، ص359

امام صادق ع فرمودند:

... و بر شما باد به تلاوت قرآن؛ چرا که درجات بهشت به عدد آیات قرآن است؛ پس وقتی روز قیامت شد به کسی که قرآن را [آن گونه که حق قرآن بوده] خوانده است گفته می‌شود: بخوان و بالا برو؛ پس به ازای هر آیه‌ای که بخواند درجه‌ای ارتقا پیدا می‌کند ...

### تدبر

1. قرآن را به ما داده‌اند. (خودمان را دست کم نگیریم. خود خدا با ما سخن گفته است)
2. قرآن را داده‌اند که تلاوت کنیم (بخوانیم و گام به گام از آن تبعیت کنیم) نه اینکه فقط هنگام سفر بالای سرمان بگیریم.
3. ایمان آوردن به قرآن محصول تلاوت قرآن است. اگر تلاوت کردیم و ایمان و عملمان افزایش نیافت، واقعا تلاوت نکرده‌ایم.
4. کسی که به آموزه‌های عمیق قرآن کافر شود (به آنها بی‌اعتنایی کند، آنها را بپوشاند و مخفی کند، به آنها عمل نکند) خودش ضرر کرده است.
5. ضرر واقعی، از دست دادن پول و مقام و ... نیست؛ بلکه این است که از قرآن محروم بمانیم. («اولئک هم الخاسرون» دلالت بر حصر دارد: آنانند که زیانکار هستند، [نه دیگران])

ضمنا روایتی هم که در همین زمینه ارسال کردم، ان‌شاء الله نوید خوبی برای ماست. اگر درجات بهشت بر اساس فهم وعمل (تلاوت) آیات قرآن تقسیم می شود، بکوشیم در این برنامه تدبر روزانه، در حق همان یک آیه در روز، تلاوتِ حق تلاوت انجام دهیم، ان‌شاءالله در پایان این برنامه تمام قرآن را فهم و عمل کرده‌ایم و به تمام مراتب بهشت (یعنی بالاترین مقام اولیای خدا) می‌رسیم. باور کنیم که این امر ممکن است. ان‌شاءالله.

### تدبری در این آیه از امام صادق ع

وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ – قَالَ:

يُرَتِّلُونَ آيَاتِهِ وَ يَتَفَقَّهُونَ فِيهِ وَ يَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ وَ يَرْجُونَ وَعْدَهُ وَ يَخَافُونَ وَعِيدَهُ وَ يَعْتَبِرُونَ بِقِصَصِهِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِأَوَامِرِهِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْ نَوَاهِيهِ مَا هُوَ وَ اللَّهِ حِفْظَ آيَاتِهِ وَ دَرْسَ حُرُوفِهِ وَ تِلَاوَةَ سُوَرِهِ وَ دَرْسَ أَعْشَارِهِ وَ أَخْمَاسِهِ حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَ أَضَاعُوا حُدُودَهُ وَ إِنَّمَا تَدَبُّرُ آيَاتِهِ وَ الْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ

إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج‏1، ص79

امام صادق ع درباره سخن خدا که: « الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ» چنین فرمود:

[آنها] آياتش را شمرده شمرده مي‌خوانند و در آن آيات عمیقا می‌اندیشند و به احكامش عمل مي‌كنند و به وعده‏هايش امید می‌بندند و از وعيدش نگران می‌شوند و از داستانهايش عبرت مى‏گيرند و دستوراتش را اطاعت مي‌كنند و از نهی‌هایش پرهيز مى‏كنند. به خدا سوگند قرآن براى حفظ كردن آياتش و درس دادن حروفش و تلاوت سوره‏هايش و درس دادن یک جزء و دو جزئش نيست؛ حروفش را حفظ كردند ولى حدودش را ضايع كردند؛ جز اين نيست كه [قرآن] براى این [آمده]‌است که در آياتش تدبر و به احکامش عمل شود.

## 15) سوره غافر(40) آیه 39 يَاقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا مَتَعٌ وَ إِنَّ الآخِرَةَ هِىَ دَارُ الْقَرَارِ 15/1/13958

### ترجمه:

[مومن آل‌فرعون گفت:] ای قوم من! اين زندگى دنيا فقط یک كالا است، و همانا آخرت است که سراى باقی ماندن و آرام گرفتن است.

### حدیث

امیرالمومنین ع فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا اخْتُبِرْتُمْ وَ لِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ‏ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ فَقَدِّمُوا بَعْضاً يَكُنْ لَكُمْ قَرْضاً وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ فَرْضاً عَلَيْكُم‏

نهج البلاغه، خطبه 203

ای مردم! دنيا فقط خانه‌ی گذر است؛ و آخرت سراى قرار و آرامش است، پس از گذرگاه خود برای محل استقرار خود [توشه] برگیريد. و مدريد پرده‏هایتان را نزد كسی كه از اسرار شما آگاه است، و بیرون آورید از دنيا دلهاتان را، پيش از آن كه برون رود از آن تن‏هاتان؛ که [فقط] برای آزمودن شما را وارد دنیا کرده‌اند و براى جز دنيا آفريده‏اند. آدمى چون بميرد مردم گويند چه نهاد؟ و فرشتگان گويند چه پيش فرستاد؟ خدا پدرانتان را بيامرزاد! برخی [از آنچه دارید] را پیش فرستيد تا قرضی برای شما باشد (= در آن دنیا طلبکار باشید)؛ و همه را مگذاريد كه فرضی علیه شما (= واجبی برعهده‌تان که ادا نکرده‌اید و باید پاسخگویش شوید) باشد.

### تدبر

شاید همه شناختی که درباره دنیا و آخرت باید داشته باشیم در همین دو جمله خلاصه شده است: دنیا کالا و سرمایه است، یعنی ابزاری برای معامله، نه آنچه برایش آفریده شده‌ایم؛ و خانه اصلی و محل نهایی آرام گرفتن و بهره‌وری از سود سرمایه‌ای است که در دنیا به ما داده بودند، آخرت است. مشکل ما این است که دنیا را خانه نهایی فرض می‌کنیم؛ نه کالایی که قرار است با آن خانه نهایی‌مان را بخریم و تجهیز کنیم.

### تمثیل:

حکایت ما حکایت کسی است که از ابتدای عمرش در یک سوله زندگی کرده و بیرون نرفته است. در این سوله یک اتاق پر از چک پول 50000 تومانی بسته‌بندی شده به ما می‌دهند که با این هرکاری می‌خواهی بکن. ابتدا چک‌پول‌های تمیز را کنار می‌گذاریم که وقتی گرسنه شدیم از آنها بخوریم! یکی هم به ما می‌گوید من بلدم با اینها برایتان تشک درست کنم که وقتی خسته شدید رویش بخوابید! بعد دهها بسته از آن را با نخ به هم می‌بندد که شبیه تشک می‌شود. ما که می‌خواهیم درست کند، نخ نداریم و به ازای ده بسته از آنها یک قرقره نخ از او می‌گیریم. آن فرد انواع تفریحات دیگر با آنها به ما یاد می‌دهد: چگونه آنها آتش بزنیم و خوشمان بیاید؛ چگونه با تکه‌تکه کردن آنها، کاردستی درست کنیم و ... .

فرد دیگری می‌آید و می‌گوید من از بیرون سوله برایتان خبر آوردم. با این کارهایتان این پولها را خراب نکنید، حیف است. می‌توانید با اندکی از اینها غذاهای بسیار لذیذتر و تفریحات بسیار عالی‌تر و ... داشته باشید. با سالم نگه داشتن این پول‌ها و معاوضه آن، به خیلی چیزها می‌توانید برسید که به مخیله‌تان هم خطور نمی‌کند. اگر هم قبول نمی‌کنید آن نردبان بزرگ را در کنار دیوار سوله بگذارید و از آن پنجره بالای سوله، بیرون را نگاه کنید ببینید بیرون اینجا چه خبرهای عظیمی هست.

عده‌ای از ما با خود می‌اندیشیم این یکی می‌خواهد سر ما کلاه بگذارد. می‌گوید نقد را رها کن دنبال نسیه برو! اگر خوردن و تفریح و تشک و ... بخواهیم، که همه‌اش را اینجا درست کردیم.

عده‌ای می‌گویند: آنچه در بالای سوله است، عکس است نه پنجره. بیخود زحمت نکشید و همینجا راحت روی زمین بخوابید و از همینجا آن عکس را تماشا کنید.

عده‌ای از ما با زحمت نردبان را جابجا می کنیم اما عمودی‌اش نمی‌کنیم؛ افقی روی آن راه می‌رویم و بعد می‌گوییم: دیدی دروغ گفت! این نردبان به درد رسیدن به پنجره نمی‌خورد.

و عده‌ای هم ...

آیه پریروز یادتان هست (آنان که کافر شدند و باور نکردند حقیقت را، کارهایشان گم شد)؟

نکند جوری زندگی کنیم که همه اعمالمان گم شود؟

نکند تا آخر عمرمان هیچوقت معراج (= نردبان) نماز را تا پله آخر بالا نرویم و به پنجره ملکوت سرک نکشیم و زمانی از این سوله بیرونمان ببرند که همه چک‌پولهای لحظات عمرمان تمام شده و با آن نه خانه‌ای خریده‌ایم و نه توشه و غذایی!

پیامبران خدا هزاران پیام آوردند و باور نکردیم. اگر سخن موسی و سایر پیامبران خدا را قبول نمی‌کنیم بیاییم حداقل سخن مومنی که با اینکه در خاندان فرعون بود اما کافر نبود (حقیقت را انکار نکرد) را بشنویم که: «ای مردم! دنیا فقط کالا است؛ و خانه اصلی ما آخرت است.» (اگر حال داشتید بقیه سخنان او را هم در همین سوره غافر (= سوره مومن) بخوانید. از سر دلسوزی 5-6 آیه دیگر هم با ما حرف زده است)

آیا روزی می‌رسد که ما هم واقعا مومن شویم و این سخنان را باور کنیم؟

ان‌شاءالله.

## 16) سوره آل‌عمران (3) آیه 139: وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ 16/1/1395

### ترجمه:

سستی نکنید و اندوهگین مشوید در حالی که شما برترین هستید اگر که [واقعا] مومن باشید.

### حدیث:

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ

‏ نهج‌البلاغه، خطبه 166

ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی‌کردید و در خوار کردن باطل سستی نمی‌ورزیدید، کسانی که مثل شما نیستند [= دشمن شما که دین شما را ندارند] در شما طمع نمی‌کردند و کسانی که بر شما قدرت پیدا کرده‌اند، چنین قوی نمی‌شدند.

### تدبر

1) اگر مومن باشیم (واقعا خدا را باور داشته باشیم و به باورمان ملتزم بمانیم) قطعا برترین و بالاترین جایگاه‌ها را خواهیم داشت و کسی بر ما سلطه پیدا نمی‌کند. البته طبق آیه، کسی که مومن است سستی نمی‌کند و طبق توضیح امیرالمومنین، کسی که اسم خود را مسلمان گذاشته اما در یاری حق یا مقابله با باطل سستی می‌کند، دیگر نباید انتظار داشته باشد برتر و بالاتر باشد و در چنین شرایطی طبیعی است که دشمنان او برای خوار کردن او طمع بورزند و بر او تسلط پیدا کنند. پس:

2) کسی که مومن است معنی ندارد سستی بورزد و در مقابل ابتلائات کم بیاورد. پس اگر در دفاع از حق و حقیقت سستی می‌ورزیم، در ایمانمان شک کنیم.

3) کسی که مومن است (و به وظیفه‌اش عمل کرده) هرچه رخ دهد جای ناراحتی ندارد. زیرا هرچه رخ دهد به مشیت خداست و خدا حتما بهترین وضع را برای بنده مومن خود می‌خواهد.

4) کسی که مومن است نیاز نیست نگران جایگاهش باشد. حتما جایگاهی عالی نزد خدا دارد و کسی که جایگاه عالی دارد، اگر دیگران جایگاه او را پایین قلمداد کنند، آیا واقعا از جایگاهش چیزی کم می‌شود؟

نکته‌ای درباره طولانی بودن برخی متن‌ها

برخی از طولانی بودن برخی متن‌ها گلایه دارند و پیشنهاد کرده‌اند به جای مطالب، لینکشان را بگذارم. اصل دغدغه را قبول دارم، و بنایم بر اختصار است. اما گاه به دلایلی چاره‌ای نیست. برای اینکه مخاطب فرصت انتخاب داشته باشد تقریبا همه یادداشتهایی که در این کانال گذاشته می‌شود تیتر دارد تا مخاطب اگر موردی را احساس کرد که فرصت یا حال مطالعه ندارد بتواند انتخاب کند. سیر مطالب غالبا چنین است:

آیه،

سپس ترجمه،

سپس احیانا اگر نیاز باشد توضیح لغات،

سپس حدیث،

سپس تدبر.

گاهی نکته دیگری که در فهم آیه کمک می‌کند یا به آیه مرتبط است در آخر خواهد آمد.

## 17) سوره حج (22) آیه 38 إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ كلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

### ترجمه:

قطعاً خداوند از كسانى كه ايمان آورده‏اند دفاع مى‏كند، [که] قطعا خداوند هيچ خيانتكار ناسپاسى را دوست ندارد.

### توضیح لغات:

«خوّان» و «کفور» هردو صیغه مبالغه می‌باشند؛ پس معنای آنها «بسیار خیانت‌کار» و «بسیار ناسپاس» است.

### حدیث:

1. امام سجاد ع در دعای عرفه (مفاتیح الجنان)

الهی! مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مُتَحَوَّلا

خدایا: کسی که تو را یافت، چه ندارد؟ و کسی که تو را ندارد، چه دارد؟ محروم است کسی که به جای تو به کسی دیگری رضایت دهد، و ضرر کرده کسی که از تو به جانب کس دیگری. روی‌گرداند

1. بَلَغَ عَبْدَ الْمَلِكِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص عِنْدَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَبَعَثَ يَسْتَوْهِبُهُ مِنْهُ وَ يَسْأَلُهُ الْحَاجَةَ فَأَبَى عَلَيْهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ الْمَلِكِ يُهَدِّدُهُ وَ أَنَّهُ يَقْطَعُ رِزْقَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَأَجَابَهُ ع أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ ضَمِنَ لِلْمُتَّقِينَ الْمَخْرَجَ مِنْ حَيْثُ يَكْرَهُونَ وَ الرِّزْقَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ فَانْظُرْ أَيُّنَا أَوْلَى بِهَذِهِ الْآيَةِ.

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج‏4، ص165

به عبدالملک مروان خبر دادند که شمشیر رسول خدا نزد زین‌العابدین است. کسی را فرستاد که آن را به من ببخش و به جایش حاجت بخواه. حضرت امتناع کرد. عبدالملک نامه‌ای نوشت و حضرت را تهدید کرد و گفت که سهم حضرت از بیت‌المال را قطع خواهد کرد. حضرت چنین پاسخ داد:

اما بعد، بدان که خداوند برای متقین ضمانت کرده است که برایشان راه خروجی از آنچه ناخوشایندشان است قرار می دهد و به آنها از راهی که حساب نکرده‌اند روزی می‌رساند و خداوند فرمود که هیچ خیانت‌کار ناسپاسی را دوست ندارد؛ پس بنگر که کدام ما به این آیه سزاوارتریم؟!

### تدبر

1. مومن در امان کامل است زیرا خدا مدافع اوست. آیا کسی که خدا از او دفاع کند کمترین ناراحتی برایش ممکن است؟ و نیاز به کس دیگری دارد؟ به قول باباطاهر:

[همه گویند طاهر کس نداره خدا یار موئه چه حاجت کس](http://ganjoor.net/babataher/2beytiha/sh71/)

1. آیا تا به حال به دوستی خدا فکر کرده‌ایم؟ چه صفایی دارد؟ تازه، دل همه هم به دست اوست؛ اگر او کسی را دوست داشته باشد و صد سال همه در منابر لعنش کنند باز کاری می‌کند همه عالم عاشق او شوند حتی غیرمسلمانها. خدا از علی ع دفاع کرده که محبوب عالم شده؛ وگرنه بنی‌امیه چه‌ها کرد که نامی از حضرتش نماند. اگر ما هم خدایی شویم ...
2. چقدر برایمان مهم است که خدا دوستمان بدارد؟ چقدر مهم است که دیگران دوستمان بدارند؟ اگر بین محبوب خدا شدن و محبوب مردم شدن مخیر شویم کدام را انتخاب می‌کنیم؟ آیا گاهی محبوب گناهکاران شدن برای ما از محبوب خدا شدن بالاتر نیست (وقتی که به خاطر دوست و آشنا، گناهی مرتکب می‌شویم یا نگاه مثبت گناهکاران را خریداریم)؟
3. چه خدای مهربانی؟ نگفت «خائن کافر» را؛ بلکه فرمود: «خوان کفور» را دوست ندارد. یعنی کسی که بسیار خیانت می‌کند و بسیار ناسپاس است؛ یعنی قبول کرده که ممکن است ما گاهی خیانت کنیم و گاهی ناسپاسی (همچنین: سوره نساء، آیه31)؛ اما فقط وقتی خیلی خائن و خیلی ناسپاس شویم، گله‌مند می‌شود. واقعا چقدر ناسپاسیم؟!
4. چه امانتی دادند که مواظب باشیم «خیانت» نکنیم؟ یک قلب سالم. همین! اگر این را سالم تحویل خدا دادی، همه بهشت مال تو، اصلا خود خدا مال تو (سوره شعرا، آیه89). لیکن مشکل این است که شیطان هست و همه افکار ما را می‌خواند و دل ما را می‌برد. این دل نگهبان می‌خواهد که حریف شیطان بشود. خود خدا باید از ما دفاع کند. راهش هم این است که مومن شویم. به همین سادگی!
5. چه نعمتی دادند که ممکن است «ناسپاسی» کنیم؟ علامه طباطبایی اثبات کرده‌اند که «نعمت حقیقی «ولایت» است (ترجمه المیزان، ج19 ص208 <http://lib.eshia.ir/50081/19/208> ) یعنی اینکه انسان کاملا تحت ولایت الهی قرار گیرد که ولایت اهل بیت مهمترین مصداقش است. ما چقدر قدر این نعمت را می‌دانیم؟ واقعا اگر قدرش را می‌دانستیم، امام زمان عج ظهور نمی‌کرد؟

## 18) سوره أحزاب (33) آیه 39 الَّذينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللَّهَ وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسيبا 18/1/1395

### ترجمه

همان كسانى كه پيام‏هاى خدا را می‌رسانند و از او مى‏ترسند و از احدى جز الله نمى‏ترسند، و خدا برای حسابرسى كافى است.

### سوالی در مورد مرجع موصول

منظور از «همان کسانی» (الذین) اشاره به چه کسانی است؟

پاسخ: ظاهرا اشاره به عبارت «الذین خلوا من قبل» (کسانی که قبلا بودند) در آیه قبلی‌اش است. در آن آیه توضیح داده که در جایی که خدا چیزی بر پیامبر واجب کند حرجی بر او نیست و او باید وظیفه‌اش را بدون توجه به سخن این و آن انجام دهد، که این سنت خدا در فرستادگان قبلی بوده؛ و در این آیه توضیح می‌دهد که آن افراد که مسئولیت ابلاغ پیام را از جانب خدا قبول می‌کردند چگونه بودند.

### توضیح برخی لغات

یبلغون: از ریشه «بلغ» به معنای رساندن به طور تمام و کامل است. («وصل» به معنای مطلق رساندن است؛ اما بلغ رساندنی است که به حد نهایت خود باشد) بلوغ هم از همین ریشه است.

خشیت: ترسی که همراه با نوعی تعظیم نسبت به امر مورد نظر باشد. وقتی ابهت امری چنان بر انسان مستولی شود که انسان خود را در مقابل او هیچ‌کاره ببیند. علامه طباطبایی توضیح داده‌اند که «خشیت» غیر از «خوف»ی است که موجب می‌شود شخص در برابر وضعیت‌های خطرناک از خود مراقبت کند.

حسیب: از ریشه «حسب» به معنای حساب کردن است. وزن «فعیل» هم به معنای فاعل (حسابرس) می‌آید هم به معنای «مفعول» «مورد محاسبه قرار گرفته». اغلب مترجمان، حسیب را به معنای فاعلی گرقته‌اند که بر همین اساس هم ترجمه شد. اما اگر به معنای مفعولی بگیریم هم معنا می‌دهد و اتفاقا با قبل آیه شاید سازگار تر است؛ معنی‌اش می‌شود: فقط خدا را در حساب و کتاب خود جدی می‌گیرند؛ به تعبیر عامیانه: فقط روی خدا حساب می‌کنند.

### حدیث

1) امیرالمومنین ع در خطبه متقین در وصف متقین می‌فرمایند:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِم‏

نهج‌البلاغه، خطبه 193

آفريدگار نزدشان بزرگ بود، پس هر چه جز اوست در ديده‏هاشان خرد نمود.

2) امام حسین ع هنگام خروج از مکه به سمت کربلا خطبه‌ای خواندند و در قسمتی از آن فرمودند:

رِضَى اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوَفِّينَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ ... مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَائِنَا نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج‏2، ص29

رضایت ما اهل بیت در رضایت خداست، بر بلای او صبر می‌کنیم و پاداش‌های صابران را دریافت خواهیم کرد ... پس هرکس هستی‌اش را در راه ما می‌دهد و به دیدار ما دلبسته، با ما كوچ كند، كه من به خواست‏ خدا صبح کوچ خواهم کرد، ان‌شاء الله.

### تدبر

1. کسی که می‌خواهد پیام (رسالت) الهی را به دیگران برساند، باید تمام و کمال برساند، نه نصفه - نیمه (تفاوت بلاغ و وصول)
2. کسی که می‌خواهد پیام (رسالت) الهی را برساند و کار دینی انجام دهد، حتما دشمنان قدرتمندی پیدا می‌کند که در حالت عادی امکان ترسیدن از آنها هست. (جامعه ما اگر بخواهد پرچمدار دینداری باشد حتما دشمن خطرناک خواهد داشت)
3. شجاعت و نترسیدن از این و آن، اولین و مهمترین شرط کسانی است که بخواهند نقشی در هدایت مردم ایفا کنند.
4. برای اینکه انسان از غیر خدا نترسد باید از خدا بترسد. (حتما بزرگتری باید باشد تا کسانی که ظاهرا از ما بزرگ‌ترند در چشم ما حقیر شوند)
5. کسی که حسابرسی خدا را جدی بگیرد، از غیر خدا نمی‌ترسد.
6. کسی که روی خدا حساب باز کند، از عهده هرکاری برمی‌آید. (خدا برای اینکه رویش حساب کنیم، کافی است و نیاز نیست روی کس دیگری هم حساب کنیم)
7. موفقيّت در تبليغ، شرايطى دارد: الف: تداوم تبليغ. «يُبَلِّغُونَ» ب: تقوا در عمل. «يَخْشَوْنَهُ» ج: شهامت و قاطعيّت. «وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ» د: توكّل به خدا. «وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسِيباً» (قرائتی، تفسیر نور، 9/375)

### نکته

ظاهرا بر اساس منطق همین آیه بوده است که با اینکه آمریکا یک ابرقدرت بود، امام خمینی می‌فرمود: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

### پاسخ به یک اشکال:

اگر خدا انبیای قبلی را، چون از غیر خدا خشیت نداشتند، می‌ستاید؛ آیا از مطلب دو آیه قبل‌تر (که فرموده پیامبر (ص) از مردم خشیت داشته و خداوند ظاهرا پیامبر ص را عتاب می‌کند) نتیجه می‌شود که پیامبر ص مقامش از انبیای قبلی پایین‌تر بوده است؟

پاسخ با استفاده از توضیحات علامه طباطبایی:

مقصود از «یخشی الناس»، نه این است که «وی در مواجهه با مردم از جان خود می‌ترسیده»، بلکه به معنای این است که «بر [دین] مردم می‌ترسیده» (که مردم زیر بار حکم شرعی محل بحث آیه نروند و چه‌بسا به خاطر اصرارشان بر رسوم گذشته و نپذیرفتن حکم خدا، از اصل دین خدا فاصله بگیرند) و خداوند با این عتاب می‌خواهد به مردم بفهماند که در این ماجرا، شخص پیامبر ص کاره‌‌ای نیست و دستور دستور خداست؛ پس ثمره این گونه عتاب‌ها حمایت از پیامبر است در مقابل فشار افکار عمومی؛ شبیه عتاب در آیه اعلام جانشینی حضرت علی ع: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده، 67: ای پیامبر! آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده را اعلام کن، که اگر نکنی، اصلا رسالتت را انجام نداده‌ای! و خدا تو را از [گزند] مردم حفظ می‌کند) و به تعبیر دیگر، این عتاب، خودش نوعی تایید کردن پیامبر است در مقابل طعنه‌زنندگان، شبیه آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبِينَ» (توبه، 43: خدا تو را ببخشد! چرا به آنها [که می‌خواستند از حضور در جهاد فرار کنند] اجازه دادی [که بروند]؟ چرا که [اگر اجازه نمی‌دادی] برایت معلوم می‌شد چه کسانی راست می‌گویند و دروغگویان را می‌شناختی)

الميزان[[4]](#footnote-4) فى تفسير القرآن، ج‏16، ص322-323؛ و ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص483

## 19) سوره مؤمنون (23) آیه 71 وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ بَلْ أَتَيْناهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُون‏ 19/1/1395

### ترجمه

[اینکه عده‌ای سخن قرآن را قبول نمی‌کنند چون انتظار دارند که حق، تابع خواسته‌های آنها باشد] و اگر حق از دلخواه‌ها [هوى و هوسها]ى آنان پيروى مى‏كرد، بى‏شك آسمانها و زمين و هر كه در آنهاست، تباه مى‏شد. اما مطلب از این قرار است كه ما حکایت خودشان[[5]](#footnote-5) را برايشان آورده‏ايم، و آنان از حکایت خويش روي‌گردانند.

### حدیث

1. پیامبر اکرم ص در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:

... فعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ ... مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّار[[6]](#footnote-6)

اصول كافي، ج‏2، ص599

پس بر شما باد به قرآن! ... هر كه آن را در پيش روى خود قرار دهد [كه آن را پيروى كند]، او را به سوى بهشت كشاند، و هر كه آن را در پشت سر خود قرار دهد، او را به سوى آتش دوزخ براند.

1. امیرالمومنین ع فرمود[[7]](#footnote-7):

يَا كُمَيْلُ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْحَقُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَ‏»

بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، عماد الدین طبری، ص30

ای کمیل! ما آن «حق»ی هستیم که خداوند در موردش فرمود: «اگر حق از دلخواه‌ها [هوى و هوسها]ى آنان پيروى مى‏كرد، بى‏شك آسمانها و زمين و هر كه در آنهاست، تباه مى‏شد.»

### تدبر

1. ما دلمان می‌خواهد همه چیز عالم به دلخواه ما باشد. اما اگر چنین شود عالم و موجوداتش تباه می‌شوند. پس اگر چرخ جهان بر وفق مراد ما نمی‌چرخد، اصلا ناراحت نشویم؛ بلکه اگر نگاه کلان داشته باشیم خوشحال خواهیم بود (زیرا اگر به دلخواه ما می‌بود همه چیز تباه می‌شد و آن وقت بیشتر ضرر می‌کردیم!)
2. اگر کسی دنبال حق باشد، نمی‌تواند همواره دنبال دلخواه‌های خود باشد و بالعکس. بررسی کنیم که حق برایمان مهمتر است یا دلخواه‌هایمان. کدام را مبنا قرار می‌دهیم؟
3. اینکه گاهی از «حق» تبعیت کنیم، دلیل نمی‌شود که حتما «حق»گرا هستیم؛ زیرا همه افراد خودخواه (که فقط تابع دلخواه خود هستند) هروقت «حق» با «دلخواه»شان هماهنگ باشد، از «حق» تبعیت می‌کنند! پس هر عمل بر طبق حق، علامت حقگرا بودن نیست؛ بلکه علامت «حق»گرا بودن این است که جایی که نظر و دلخواه ما برخلاف «حق» بود، آنجا از نظر خودمان کوتاه بیاییم و از دلخواه خودمان تبعیت نکنیم.
4. شاید به همین جهت است که البلاء للولاء (یعنی: هرکه در این دار مقرب‌تر است / جام بلا بیشترش می‌دهند) اگر خدا سختی داد و تبعیت کردیم، معلوم است که تابع حقیم؛ وگرنه جایی که خوشمان می‌آید که معلوم نیست به خاطر خدا و حق کار را انجام داده‌ایم یا به خاطر خدا؛ و شاید به همین جهت است که اغلب تکالیف اسلام، تکلیف (= همراه با دشواری) است؛ چرا؟ چون: «تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد».
5. علت بی‌توجهی ما به پیام‌های دین این است که حکایت خود ما را بی‌پرده جلوی ما می‌گذارد: همه ما از زشتی بدمان می‌آید؛ و اگر کسی آینه به دست بگیرد و زشتی ما را نشانمان دهد، از آیینه و آیینه به دست، رویگردان می‌شویم. آیا ما دلمان می‌خواهد از ما تعریف کنند یا حقیقت ما را به ما نشان بدهند؟ اگر از آیات قرآن روگردانیم، خدا ریشه آن را در این آیه توضیح داده است: ما از خودمان فرار می‌کنیم و قرآن آینه‌ای است برای دیدن خودمان (در روز دوم -سوره انبیا، آیه 10- در این باره توضیحاتی داده شد. اگر یافتنش در همین کانال سخت بود به لینک زیر مراجعه کنید)

http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/Posts/3/2%29+%D8%B3%D9%88%D8%B1%D9%87+%D8%A7%D9%86%D8%A8%D9%8A%D8%A7%D8%A1+%2821%29+%D8%A2%D9%8A%D9%87+10+++%D9%84%D9%8E%D9%82%D9%8E%D8%AF%D9%92+%D8%A3%D9%8E%D9%86%D9%92%D8%B2%D9%8E%D9%84%D9%92%D9%86%D8%A7+%D8%A5%D9%90%D9%84%D9%8E%D9%8A%D9%92%D9%83%D9%8F%D9%85%D9%92+%D9%83%D9%90%D8%AA%D8%A7%D8%A8%D8%A7/

1. اینها حکایت خودمان است، نه حکایت دیگران. برخی از ما هرچه می‌شنویم، بلافاصله در ذهنمان می‌آید «اِی وای! دیدی فلانی این مشکل را دارد؟!»

فلانی را رها کن!

خودت را بچسب!

اینها ذکر برای توست؛ برای اصلاح تو؛ نه برای عیب‌جویی از این و آن!

(آیا همین نوع صحبت کردن من هم مصداق همین نبود؟!)

تامل فلسفی – اجتماعی در آیه

1. برخی گمان می‌کنند آزادی ما را فقط آزادی دیگران (= دلخواه‌های اکثریت) حق دارد محدود کند؛ اما اگر واقعا می‌فهمیدند که «حق» با «دلخواه» فرق دارد، می‌فهمیدند که «آزادی» را فقط «حق» می‌تواند محدود کند، چه این حق مطابق دلخواه ما و دیگران باشد، چه نباشد.

خلوتی با خویش

راستی تا به حال فکر کرده‌اید چرا از خودمان فرار می‌کنیم؟ چرا از تنهایی بدمان می‌آید و حاضر نیستیم چند دقیقه با خودمان تنها باشیم؟ وقت تنهایی بلافاصله یا سراغ کنترل تلویزیون می‌رویم، یا سراغ رایانه و فضای اینترنت و فیلم و ...، ویا سراغ موبایل و شبکه‌های اجتماعی. دلمان را بسادگی به همه اینها می دهیم که ببرند، بعد با خودمان می‌گوییم چرا برای نماز حضور قلب ندارم؟! در نماز باید خودت دلت را به خدا بدهی. آیا تا حالا چند دقیقه توانسته‌ایم دلمان را به کسی ندهیم و دست خودمان نگه‌داریم تا بعد آن را به خدا بدهیم؟ کسی که نتواند دقایقی با خود خلوت کند، معلوم است که آرزوی حضور قلب در نماز را به گور خواهد برد؟ کسی که نتواند حکایت خودش را صریح و بی‌پرده بشنود، معلوم است که از قرآن فراری خواهد بود و اگر هم بخواند نه لذتی می‌برد و نه چیزی می‌فهمد. بیایید از خودمان فرار نکنیم. اگر بدی داریم، عیبی ندارد؛ خدا می‌بخشد. یادتان هست دیروز خدا گفت خوان کفور را دوست ندارد، نه خائن کافر را! یعنی می‌داند که گاه خیانت و کفران می‌کنیم.

بیایید خودمان را جدی بگیریم و از خودمان نترسیم. اینقدر ظاهر و صورتمان را آرایش نکنیم که سیرتمان را بر خودمان هم مخفی کنیم. حاضر باشیم خود واقعی‌مان را – علی‌رغم همه زشتی‌هایش- ببینیم تا کم‌کم با قرآن هم‌نشین شویم و از او فراری نباشیم تا ان‌شاءالله خودش راه زیبا شدنمان را نشان دهد.

## 20) سوره علق (96) آیه14 أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى‏ 20/1/1395

### ترجمه

آیا نمی‌دانست که خدا می‌بیند؟

### حدیث

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ‏ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع

يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاظِرِينَ عَلَيْك‏

اصول كافي، ج‏2، ص68

امام صادق (ع) به اسحاق بن عمار فرمود:

اى اسحاق، از خدا چنان بترس که گويا او را مى‏بينى؛ و اگر تو او را نبينى، او تو را مى‏بيند؛ پس اگر می‌بینی [= نظرت این است] که او تو را نمى‏بيند، قطعاً كافر شده‌ای! و اگر می‌دانی که تو را مى‏بيند، و آنگاه در برابرش با گناه آشکار می‌شوی، پس حتما او را در زمره پست‏ترين ناظران بر خود قرار داده‏اى!

### تدبر

1) کسی که می داند خدا می بیند و زیر نظر خدا کارش را انجام می دهد نه ناامید می‌شود، نه شکست برایش معنی دارد، نه خستگی، نه پشیمانی، و نه ...

2) راستی! وقتی به ما بگویند "می دانی خدا همه چیز را می بیند"، با خود می‌گوییم "چه خوب"؟ یا می گوییم " چه بد "؟ این سوال محک خوبی است که بفهمیم آدم خوبی هستیم یا مشکل داریم!

### کلامی از امام خمینی (ره)

همه ما خواهیم مرد و همه ما خواهیم حساب پس داد. بیدار بشوید ملت، بیدار بشوید دولت، همه بیدار باشید، همه‌تان در محضر خدا هستید، فردا همه باید حساب پس بدهید، از روى خون شهداى ما نگذرید بدون نظر ...

حکومت کردن بر یک همچو جامعه‏ای که خون خودش را در راه اسلام و در راه کشور اسلامی دارد می‏دهد، و جوانان برومندش را دارد فدا می‏کند؛ از کارهای بسیار مشکل و از امتحانات بسیار مشکل است. ای رؤسا! شماها در معرض امتحان درآمده‏اید، و اعمال شما دقیقاً تحت نظر خدای تبارک و تعالی است. ...

ای پاسداران! ای ارتشیان! ای ژاندارمری! و ای سایر قوای مسلّح نظامی و انتظامی! و ای رؤسای هر جا که هستید، هر قبیله که هستید و ای همۀ استاندارهای سرتاسر کشور! در معرض امتحان هستید. ...

از من طلبه تا تمام افراد این مملکت و تمام افراد بشر و تمام انبیا و اولیا، همه در معرض امتحان‏اند، به ادعا و گفتار رها نمی‏شوند. ...

همۀ گروهها، همۀ مردمی که در این مملکت یا در رأس امور هستند، یا در بازار هستند، یا در کشاورزی هستند، یا در کارخانه‏ها هستند، یا گروهکهای مفسد هستند، همه بدانند که در محضر خدا هستند و در معرض امتحان....

همه مورد امتحان خدا هستند. آن وقتی که قلم به دست می‏گیرید بدانید که در محضر خدا، قلم دست گرفته‏اید. آن وقتی که می‏خواهید تکلم کنید بدانید که زبان شما، قلب شما، چشم شما، گوش شما در محضر خداست.

عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت خدا نکنید.

در محضر خدا با هم دعوا نکنید سرِ امور باطل و فانی. برای خدا کار بکنید و برای خدا به پیش بروید.

اگر ملت ما برای خدا و برای رضای پیغمبر اکرم ص به پیش برود، تمام مقاصدش حاصل خواهد شد.

صحیفه نور، ج13، ص237 <http://lib.eshia.ir/50080/13/237>

## 21) سوره ليل (92) آیه12 إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى‏

### ترجمه

همانا برعهده ما همان هدایت کردن است.

### برخی نکته‌های ترجمه برای کمک به تدبر:

1. چون «علینا» مقدم بر «الهدی» آمده پس دلالت بر حصر (یا لااقل: تاکید) می‌کند: هدایت فقط بر عهده ماست.
2. اینکه تاکید عبارت بر «علینا» باشد یا بر «للهدی» در معنا تاثیر می‌گذارد و البته همگی درست‌اند. برخی معانی این گونه خواهد شد:

* برعهده ما (نه بر عهده کس دیگر) هدایت کردن است
* برعهده ما (نه به نفع ما) هدایت کردن است (قابل استنباط از تقابل «علی» در این آیه با «لـ» که در آیه بعدی آمده است)
* برعهده ما هدایت کردن (نه کاری دیگر) است.

1. «هدی» دارای حرف «الـ» است؛ این «الـ»، می‌تواند علامت معرفه بودن باشد (یعنی هدایتی که مخاطب هم می‌داند کدام هدایت مورد نظر است)، می‌تواند علامت جنس باشد (جنس هدایت کردن)، می‌تواند علامت استغراق باشد (هرگونه هدایت کردنی)

### حدیث

امروز اول ماه رجب است و دعایی است که امام صادق ع تعلیم دادند که مستحب است صبح و عصر و بعد از تمام نمازها در این ماه خوانده شود؛ که برای بسیاری از مومنین آشناست و در مفاتیح الجنان آمده است. چون موضوعش به آیه امروز مرتبط است به نظرم رسید متن کامل آن دعا با ترجمه اش را امروز مرور کنیم:

رَوَى أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبُرْسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنَ شَيْبَانَ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْعَبَّاسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِمْرَانَ الْبَرْقِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدٍ السَّجَّادِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا رَجَبٌ عَلِّمْنِي فِيهِ دُعَاءً يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهِ

قَالَ فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ قُلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ فِي أَعْقَابِ صَلَوَاتِكَ فِي يَوْمِكَ وَ لَيْلَتِكَ-

يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا وَ شَرِّ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ

قَالَ ثُمَّ مَدَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَدَهُ الْيُسْرَى فَقَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ هُوَ يَلُوذُ بِسَبَّابَتِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ:

يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا ذَا النَّعْمَاءِ وَ الْجُودِ- يَا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ حَرِّمْ شَيْبَتِي عَلَى النَّارِ.

بحار الأنوار، ج‏95، ص391

محمد سجاد در ضمن حدیثی طولانی نقل کرده است که به امام صادق ع عرض کردم که: جانم به فدایت! در این ماه رجب دعایی به من بیاموز که خداوند مرا با آن دعا سودی رساند.

فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم و بگو در هر روزی از روزهای رجب، صبح و شام، و بعد از هر نمازت در روز و شبت:

ای کسی که برای هر خیری بدو امید بسته ام؛ و ایمان دارم که در هر لغزش و شری با نارضایتی او همراه است. ای کسی که به ناچیز، فراوان می‌بخشی؛ ای کسی که به آنکه از او درخواست کند می‌بخشی، و نیز به آنکه از تو درخواستی نکرده است و اصلا تو را نمی‌شناسد، نیز از روی مهربانیت نسبت به او و از روی رحمتت می‌بخشی؛ پس با این درخواست من از تو همه خیرات و خوبی‌های دنیا و همه خیرات و خوبی‌های آخرت را به من ببخش؛ و با این درخواست من از تو همه بدی‌های دنیا و بدی‌های آخرت را از من دور کن؛ چرا که آنچه تو می‌بخشی کم شدنی نیست؛ و از فضل خود بر من بیفزا؛ ای بزرگوار!

[راوی می‌گوید:] آنگاه دیدم که دست چپ خود را بلند کردو محاسنش را به دست گرفت و این دعا را می‌خواند در حالی که انگشتان دست راستش را به علامت تضرع و التماس حرکت می‌داد و سپس فرمود:

ای که صاجب جلالت و بزرگواری هستی، ای که صاحب نعمت و جودی، محاسن مرا بر آتش حرام گردان!

(توجه: در برخی از ترجمه‌های مفاتیح، عبارت « آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ » به صورت «از سخط و خشم او در هر شری در امان هستم» اما ظاهرا ترجمه درست همان است که بالا نوشتم خصوصا که در برخی از اسناد این دعا که برخی عباراتش اندکی متفاوت است، به جای تعبیر «شر»، تعبیر «عثرة» (به معنای لغزش و گناه) آمده است. مثلا کافی، ج2، ص584)

### تدبر

1. هدایت فقط برعهده خداست، نه حتی برعهده پیامبر (سوره قصص، آیه55). البته پیامبر (چه رسد به من و امثال من) باید وظیفه‌اش را انجام دهد؛ اما اینکه حالا پس اینکه ابلاغ کرد، هدایت هم حاصل بشود یا نشود، برعهده خود خداست نه بر عهده ما. لذا اگر در کار فرهنگی وظیفه‌مان را درست شناختیم و درست عمل کردیم، ولی تاثیری در مخاطب ندیدیم، ناراحت نشویم. ما کارمان را درست انجام دهیم، خدا خودش بلد است کار خودش را درست انجام دهد.
2. هدایت کردن یعنی کمک کردن برای به مقصد رسیدن. در آیه فرمود:‌تنها کاری که در قبال ما برعهده خداست، هدایت کردن است. چرا؟ چون خدا برای مخلوقاتش در مجموع دو کار انجام می‌دهد: آنها را می‌آفریند و هدایت می‌کند (سوره طه، آیه 50) پس هدایت کردن یعنی همه آن کارهایی که خدا بعد از آفرینش برای ما انجام می‌دهد. پس اگر خوب بنگریم روزی دادن، امکان شغل و ازدواج و ... مهیا کردن و ... همگی جزء هدایت کردن خداست. پس هدایت کردن فقط آموزش نماز و روزه نیست؛ و این سخن که «همه سخنان دین فقط برای هدایت کردن است»، معنای عمیقی دارد و تعجب اینکه امروزه روشنفکرمآبان از آن، «دین حداقلی» (= اینکه نیاز نیست دین در همه عرصه‌های زندگی حضور و مداخله داشته باشد) درمی‌آورند!
3. خدا ما را آفرید و رهایمان نکرد. (سوره قیامت، آیه 36) بلکه هدایت ما را برعهده گرفت. ما چقدر این اقدام خدا را جدی می‌گیریم؟ چقدر به هدایت او تن می‌دهیم؟ خوشحالیم که خدا ما را هدایت کرده یا ناراحتیم و ترجیح می‌دهیم کاری به ما کاری نداشته باشد؟ آیا مفهوم «آزادی» را درست فهمیده‌ایم؟
4. اگر خدا با ما جز هدایت کاری نمی‌کند، پس هیچ سختی‌ای سختی نیست (سوره انشراح، آیه5)؛ و هیچ مصیبتی مصیبت نیست. واقعا همه چیز عالی است و من چقدر خرسندم: ما رایت الا الجمیل.
5. اگر خدا هدایت ما را برعهده گرفته، آیا نیاز است این در و آن در بزنیم و دنبال هر دعوتی راه بیفتیم؟ اگر هدایت، همه نیازهای مادی و معنوی ما را شامل می‌شود، پس فقط باید سراغ خودش برویم (سوره حمد، آیه 5) راه خودش هم را از طریق پیام به پیام‌آورش (پیامبرش) داده که به ما بدهد، آن هم با عشق! (آل عمران، آیه 31) حیف نیست که آدم این راه را جدی نگیرد و مرتب معترض باشد که چرا خدا برای هدایت من (از جمله برای روزی من، برای ازدواج من، برای ...) کاری نمی‌کند و بعد هرکس یک وضعیت بزک‌کرده‌ای را بیاورد، دل ما را ببرد؟

## 22) سوره نور (24) آیه 52 وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُون‏ 22/1/1395

### ترجمه:

و کسی خدا و رسولش را اطاعت کند و از خدا خشیت داشته باشد و تقوای الهی در پیش گیرد، پس [فقط] اینانند که رستگارانند.

### حدیث

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ عُمُرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفاً وَ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ.

اصول كافي، ج‏2، ص71

امام صادق ع فرمود:

مؤمن در ميان دو ترس و نگرانی است:

گناهى كه گذشته است، نمى‏داند كه خدا در مورد آن‏ چه كرده است؟ [آن را بخشیده یا عقوبتش خواهد کرد]؛

و عمرى كه باقى مانده است، نمى‏داند كه چه مهالكى (گناهانى كه مايه هلاك او است) مرتكب مى‏شود

پس او شب را نگذراند جز ترسان، و اصلاحش نكند جز ترس‏ [از خدا]

### تدبر

1) اگرچه در خشیت و تقوی، فقط باید خدا را مد نظر داشت، اما در مقام عمل (مقام اطاعت و لذا حکومت) خود پیامبر ص هم موضوعیت پیدا می‌کند و کسی که بگوید «قرآن و سخن خدا برای ما کافی است» خلاف سخن خدا حرف زده است.

2) بر اساس توضیح علامه طباطبایی (المیزان 15/148) (ترجمه المیزان 15/206)، این آیه بیان ویژگی مومن حقیقی (در مقابل افراد منافق) است که به رستگاری نهایی می‌رسد. ویژگیهای کلیدی این افراد، «اطاعت»، «خشیت» و «تقوی» است.

3) با توجه به ذکر فقط سه ویژگی فوق در نسبت انسان با خدا برای رستگاری، گویی در رستگاران حقیقی، فقط بر ابعاد عظمت و جلال خدا تاکید شده است. شاید نکته اش در این است که خودمانی شدن با خدا (و با هرکس دیگری) نباید مایه این شود که عظمت او در دیدگان ما کم‌رنگ شود. حتی در روابط عادی بشری، فرق «عشق واقعی» با «عشق هوس‌بازی» در این نیست که در یکی ابراز محبت هست و در دیگری نیست؛ بلکه در این است که در اولی، معشوق در چشم عاشق، عظمت و ابهتش را حفظ کرده؛ و در دومی خیر.

بدین ترتیب، آیا سخن امام صادق ع دلیل بر یک استرس همیشگی در مومن است! یا از سنخ ترس و نگرانی عاشق از رنجش معشوق؟ چرا امام صادق ع فرمود که مومن را جز خوف اصلاح نمی‌کند؟

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که چرا آغاز و پایان نماز، تذکر به عظمت و بزرگی بی‌نهایت خداوند است، نه مثلا تذکر به مهربانی او (چرا می‌گوییم «الله اکبر» و مثلا نمی‌گوییم «الله رحمن»)؟

آیا کسانی که امروزه مد کرده‌اند «خدا را فقط با مهربانی‌اش معرفی کنیم» و به بهانه «نگاه رحمانی»، در جهت فراموشاندن جلال و ابهت خدا در جامعه گام برمی‌دارند، واقعا در مسیر قرآن‌اند؟

### تدبر دریافتی

«برای رستگاری، اطاعت (در حوزه رفتار)، خشیت (در حوزه احساسات) و تقوی (= مراقبت و خودنگهداری، در حوزه ادراک و توجه) لازم است. پس هم «رفتار» و هم «احساسات» و هم «ادراک»مان باید رنگ خدایی بگیرد تا رستگار شویم.»

نکته‌ای درباره تدبر فوق:

در مورد اطاعت و خشیت، نکته خوبی است؛ اینکه «تقوی» را به حوزه ادراک مربوط کنیم، مقداری جای تامل دارد. البته اگر اینها را به نحو طولی ببینیم ظاهرا این تدبر درست است؛ یعنی رفتار (اطاعت)، ریشه در احساسات (خشیت)؛ و احساسات، ریشه در ادراک و توجه (تقوی) دارد و همگی اینها باید خدایی شوند. بدین ترتیب گویی آیه دارد از ابعاد ظاهری‌تر به ابعاد عمیق‌تر وجود انسان سیر می‌کند و این سیر را با جمله آخر (اولئک هم الفائزون) جمع‌بندی می‌کند.

(البته علامه طباطبایی در این آیه، «خشیت» را ناظر به باطن انسان، و «تقوی» را ناظر به ظاهر انسان گرفته است؛ اما دلیلی ارائه نکرده)

## 23) سوره حجرات (49) آیه2 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُون‏ 23/1/1395

### ترجمه:

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، صداهايتان را روی صداى پيامبر بلند مكنيد، و آن گونه كه با يكديگر بلند سخن مى‏گوييد با او بلند سخن نگوييد [مبادا] كه اعمالتان نابود شود در حالی که متوجه نیستید.

#### سالروز شهادت امام هادی ع را بر همه شیعیان و محبان آن حضرت تسلیت عرض می‌کنم.

### حدیث

به همین مناسبت دو حدیث از آن امام، که به آیه امروز نیز مرتبط است تقدیم می‌شود از کتاب تحف العقول، ص483 و 481:

1. مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنْ شَرَّهُ.

کسی که خودش نزد خود احترامی ندارد (خودش را حقیر می‌داند) از شرش در امان نباش.

1. قَالَ ع لِبَعْضِ مَوَالِيهِ:

عَاتِبْ فُلَاناً وَ قُلْ لَهُ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً إِذَا عُوتِبَ قَبِلَ.

امام هادی ع به برخی از نزدیکان خود فرمودند:

فلانی را به [خاطر کار زشتی که انجام داده] سرزنش کن و [این را هم] به او بگو که اگر خداوند خوبیِ بنده‌ای را بخواهد، آن شخص وقتی سرزنش شود، قبول می کند.

### تدبر

1) یکی از ناهنجاری‌های اجتماعی (که کمتر درباره‌اش تذکر می‌دهیم) این است که بخواهیم با بلند کردن صدای خود بر دیگری، بر او غلبه کنیم. ظاهرا این ناهنجاری در آن زمان هم – مثل امروز- شیوع داشته (کجهر بعضکم لبعض) است. این ناهنجاری از مشکلات مهم در ارتباطات اجتماعی است

(ظاهرا محور مسائل سوره حجرات، ارتباطات اجتماعی است و جالب این است که به عنوان اولین معضل - حتی قبل از نزاع و تمسخر دیگران و غیبت و تجسس و ... - مساله «صدا روی هم بلند کردن» را مطرح کرده است.)

2) اهمیت «ادب معاشرت» برای دیندار بودن تا حدی است که بی‌ادبی (بلند صحبت کردن) با پیامبر ص می‌تواند اعمال خوب و ثوابهای انسان را از بین ببرد (حبط اعمال).

(علی‌القاعده بی‌ادبی ناشی از پست و حقیر بودن شخص است؛ و امام هادی ع هم فرمود از کسی که حقیر و پست است امکان سر زدن هر بدی وجود دارد. شاید بدین جهت است که بی‌ادبی مایه حبط اعمال می‌شود)

3) این عادت زشت (غلبه بر دیگران با بلند کردن صدای خود) خصوصا در مقابل کسی که می‌خواهد سخن خدا را به گوش ما برساند، مانع دریافت حقیقت خواهد شد (شاید بدین جهت اعمال فرد حبط می‌شود؛ زیرا سخن دین را درست نمی‌شنود و راه سالم نگه داشتن ثواب عمل خود را یاد نمی‌گیرد)

4) ممکن است برخی اعمالی که از نظر ما (حتی ما مومنان!) پیش‌پاافتاده باشد (= اثر آن را جدی نمی‌گیریم: «و انتم لاتشعرون») اعمال خوبمان نابود کند.

5) حتی کسی که خدا او را اهل ایمان خوانده (یا ایها الذین آمنوا)، ممکن است خطاهای ظاهرا پیش‌پاافتاده‌ای مرتکب شود که روز قیامت معلوم شود عمل خوبی برایش نمانده است. (حبط عمل)

6) با توجه به جاودانه بودن سخنان قرآن کریم و رحلت پیامبر ص، به نظر می‌رسد مصداق امروزی این آیه، «تفسیر به رای» باشد؛ یعنی به جای اینکه به سخن خدا گوش دهیم و ببینیم او چه می‌گوید، بخواهیم با جار و جنجال و سخنوری، نظر خود را به عنوان دین القا کنیم؛ همان مطلبی که در آیه 16 همین سوره با تعبیر «آیا شما به خدا دینتان را آموزش می‌دهید؟!» مذمت شده است.

## 24) سوره ملك (67)، آیه14 أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبير 24/1/1395

ترجمه:

آیا کسی که آفریده است، نمی‌داند؟ در حالی که [تنها] او لطیف [باریک‌بین/ اهل لطف و مرحمت] و آگاه است.

### توضیح برخی کلمات

لطیف: از ریشه «لطف» که واجد دو معنای «دقت و ظرافت» از سویی، و «نیکویی و مهربانی و مدارا» از سوی دیگر می‌باشد (به دو جمله زیر دقت کنید: او به لطائف امور آگاه است؛ او با ما به لطف رفتار کرد)

برخی از اهل لغت بر این باورند که وقتی به خدا «لطیف» گفته می‌شود این دو معنا با هم لحاظ می‌شود؛ یعنی «کسی که رفق در کار، و علم به ظرایف مصلحت‌ها و رساندن این مصلحتها به مخلوقی که اینها برایش مقدر شده را دارد.» (النهایه ابن‌اثیر، 4/251)

خبیر: اسم فاعل یا صفت مشبهه از ریشه «خبر» است و در تفاوت «خبر» با «علم» گفته‌اند که خبر دلالت بر علم به کنه معلومات با همه ظرائفش دارد (الفروق فی اللغه، ص86)

حدیث

1. امام رضا ع در ضمن حدیثی طولانی در شرح صفات خداوند فرمودند:

أَمَّا «اللَّطِيفُ» فَلَيْسَ عَلَى قِلَّةٍ وَ قَضَافَةٍ وَ صِغَرٍ وَ لَكِنْ ذَلِكَ عَلَى النَّفَاذِ فِي الْأَشْيَاءِ وَ الِامْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرَكَ كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ لَطُفَ عَنِّي هَذَا الْأَمْرُ وَ لَطُفَ فُلَانٌ فِي مَذْهَبِهِ وَ قَوْلِهِ يُخْبِرُكَ أَنَّهُ غَمَضَ فِيهِ الْعَقْلُ وَ فَاتَ الطَّلَبُ وَ عَادَ مُتَعَمِّقاً مُتَلَطِّفاً لَا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ فَكَذَلِكَ لَطُفَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ أَنْ يُدْرَكَ بِحَدٍّ أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفٍ ...

وَ أَمَّا «الْخَبِيرُ» فَالَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْ‏ءٌ وَ لَا يَفُوتُهُ لَيْسَ لِلتَّجْرِبَةِ وَ لَا لِلِاعْتِبَارِ بِالْأَشْيَاءِ فَعِنْدَ التَّجْرِبَةِ وَ الِاعْتِبَارِ عِلْمَانِ وَ لَوْ لَا هُمَا مَا عُلِمَ لِأَنَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ جَاهِلًا وَ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ خَبِيراً بِمَا يَخْلُقُ...

اصول كافي، ج‏1، ص122

اما «لطيف» بودنش بمعنى كمى و ظرافت و کوچکى نيست بلكه بمعنى حضورش در دل اشياست و اینکه محال است که بتوان به ادراک او رسید؛ چنانکه وقتی می‌گویی «لطافت این مطلب فوق درک من است» و یا «فلانى در كردار و گفتارش لطيف است»، خبر ميدهى كه عقلت در آن امر درمانده و دامن طلب برچیده و مطلب بطورى عميق و باريك گشته كه مخیله انسان دركش نكند؛ چنين است لطيف بودن خداى تبارك و تعالى از اين نظر است كه به هیچ حد و اندازه ای درک نشود و با هیچ وصفی محدود نگردد ...

و اما «خبير» (آگاه) كسى است كه چيزى بر او پوشيده نيست و از دسترسش بیرون نمی‌رود، خبير بودن خدا از راه تجربه کردن و عبرت گرفتن از چيزها نيست؛ چرا که در این صورت وقتی که تجربه کرده عالم می‌شود و هنگامی که هنوز تجربه نکرده لازم می‌آید علم نداشته باشد؛ و نیز بدین دلیل که هرکس چنین باشد [در ذات خود] جاهل است؛ در حالی که خدا از ازل به آنچه می‌آفریند آگاه بوده است.

1. در نقلهای متعددی که از حدیث ثقلین آمده پیامبر مطلب را با این تعبیر شروع می‌کند: «فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض‏» یعنی خدا از این جهت که لطیف و خبیر است مقرر کرده است که ثقلین جدایی‌ناپذیرند.

### تدبر

سازنده ما حتما بر تمام ریزه‌کاری‌ها (= لطیف)‌ و تمام ابعاد حقیقت وجودیِ (= خبیر) ما مشرف است و با نظر لطف به ما می‌نگرد؛‌ پس:

1- برنامه‌ای که او برای زندگی ما داده بهترین است (و از هر راهی که هرکس دیگر بگوید حتما بهتر است) هرچند برخی جاهایش را نتوانیم تحلیل کنیم یا به نظر ما (که همه زوایای وجود خود را نمی‌شناسیم) اشتباه باشد.

2- از تمام حالات ما مطلع است، پس غصه مشکلاتمان را نخوریم که او لطیف است.

3- به عمق هر کاری که انجام می دهیم آگاه است، پس جلویش گناه و ریا نکنیم.

4- وقتی «مخفیانه» حق آشنا یا غریبه را پایمال می‌کنیم و انواع توجیهات برای کار خود می‌آوریم، او با دقت و ظرافت، از عمق کار ما اطلاع دارد و اگر ما را رسوا نکرده، فکر نکنیم نمی‌داند.

راستی! اگر آدم، علم خدا به خود - آن هم نه صرف دانستن، بلکه دانستن موشکافانه (=لطیف) و آگاهی عمیق (خبیر) – را جدی بگیرد، چگونه زندگی خواهد کرد؟

### تمثیل:

برای درک رابطه خالق با مخلوق شاید مثال «آدم ذهنی» خوب باشد: در ذهن خود باغی را تصور کنید و سپس یک آدم را در آن باغ قرار دهید و به اجازه دهید در این باغ ذهنی شما گردش کند. این آدم بتمامه ساخته‌ی شماست. شما چقدر به او احاطه دارید؟ آیا امکان دارد او کاری انجام دهد و شما متوجه نشوید؟ آیا کوچکترین حرکت و اقدام او از دید شما مخفی می‌ماند؟ اگر توجه و لطف شما به او لحظه‌ای از او برداشته شود، آیا او توان باقی ماندن دارد؟ اگر به او اجازه دهید که هرکاری خواست به اختیار خود انجام دهد و او شما را انکار کند و به شما فحاشی کند و ...، آیا ذره‌ای بر دامن شما گرد می‌نشیند؟ اگر او بگوید از دست شما خسته شده و می‌خواهد کاری به کارش نداشته باشید، آیا او را رها می‌کنید؟ و اگر احیانا رها کردید چیزی از او می‌ماند؟ و اگر او را همچنان تحمل کرده‌اید آیا به خاطر این است که حریف او نمی‌شوید؟

دقت کنید: این فقط یک تمثیل بود و بس؛ وگرنه نسبت خدا با ما بسیار برتر از نسبت ما و تصور ذهنی‌مان است.

## 25) سوره أعراف (7) آیه 96 وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى‏ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُون‏. 25/1/1395

### ترجمه

و اگر مردم شهرها ايمان می‌آوردند و تقوا می‌ورزیدند، قطعاً بركاتى از آسمان و زمين برايشان مى‏گشوديم، ولى تكذيب كردند [حقیقت را دروغ شمرده، انکار کردند] پس آنان را به [كيفر] آنچه به دست آورده بودند، [فرو] گرفتيم.

### حدیث

وقتی بیماری حضرت زهرا س شدت گرفت عده‌ای از زنان به عیادت ایشان آمدند و ایشان تحلیلی ارائه کردند از وضعیتی که اگر آن وضعیت برقرار می‌شد تجلی این آیه را مسلمانان به چشم می‌دیدند. به نظر می‌رسد لذا این فقره از خطبه حضرت زهرا (س) را به عنوان حدیث مرتبط با آیه تقدیم می‌کنم:

وَيْحَهُمْ أَنَّى زَحْزَحُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ- أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ وَ مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي حَسَنٍ نَقَمُوا وَ اللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَ نَكَالَ وَقْعَتِهِ وَ تَنَمُّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهِ لَوْ تَكَافُّوا عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لَاعْتَلَقَهُ وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لَا يَكْلُمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يُتَعْتَعُ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمِيراً فَضْفَاضاً تَطْفَحُ ضِفَّتَاهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَاناً قَدْ تَخَيَّرَ لَهُمُ الرَّيَّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدْعِهِ سَوْرَةَ السَّاغِبِ وَ لَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِما كانُوا يَكْسِبُون[[8]](#footnote-8)‏

معاني الأخبار، ص355

واى بر آنان! از چه رو خلافت را از پايه‏هاى نبوّت دور داشتند و از سرايى كه محل نزول جبرئيل بود، به ديگر سرا بردند و از يد قدرت كاردانان دين و دنيا خارج ساختند! آگاه باشید كه زيانى بس بزرگ است! چه چيزى سبب گرديد تا از على عليه السّلام عيبجويى كنند؟ عيب او گفتند؛ زيرا شمشيرش، خويش و بيگانه نمى‏شناخت و قدمش سستی برنمی‌داشت و حملاتش کسی را باقی نمی‌گذاشت و در راه خداوند عز و جل هیچ ملاحظه‌ای نداشت.

به خداوند سوگند، اگر مردانتان در خارج نشدن زمام امور، از دستان على پاى مى‏فشردند، على آن را به سهولت راه مى‏برد و اين شتر را به سلامت به مقصد مى‏رساند، آن گونه كه حركت اين شتر رنج آور نمى‏شد و سوار بر آن خسته نمی‌شد و آنان را به آبشخورى صاف و مملو و وسيع هدايت مى‏كرد كه آب از اطرافش سرازير مى‏شد و هرگز رنگ كدورت به خود نمى‏گرفت. او آنان را از اين آبشخور سيراب به در مى‏آورد. [او اگر بر مسند مى‏نشست] هرگز بهره‏اى فراوان از بيت المال را به خود اختصاص نمى‏داد و از فزونى و ثروت دنيا جز به مقدار نياز برداشت نمى‏كرد، به مقدار آبى كه تشنگى را فرو نشاند و خوراكى كه گرسنگى را برطرف نمايد. در اين صورت «ابواب بركات آسمانى و زمين بر آنان گشوده‏ مى‏شد. و خداوند به زودى آنان را به سبب اعمال و كردارشان مؤاخذه خواهد كرد».

### تدبر

1. شرط باز شدن درهای برکت از آسمان و زمین، دو چیز است: ایمان (باور کردن خدا) و تقوا (خود را در مسیر خدا نگهداشتن و مراقبت از عمل خود برای حرکت در این مسیر)
2. اساسا شرط به مقصود رسیدن در هر زمینه‌ای همین دو چیز است: آن را باور کنیم و متناسب با آن فعالیت کنیم:

در زمینه‌های مادی چون این گونه هستیم به نتیجه می‌رسیم (مثلا: «اتومبیل را باور کرده‌ایم» و «سوارش می‌شویم و رانندگی می‌کنیم» در نتیجه به مقصد می‌رسیم)

اما در مورد حقایق الهی چون آنها را [در باطن خود] باور نداریم (دروغ می‌شمریم و انکار می‌کنیم= لکن کذبوا) خدا هم ما را به همان چیزی که داریم واگذار می‌کند (بما کانوا یکسبون)

به همین جهت است که در دنیا خود را غرق در برکات آسمانی (رسیدن به مقصدهایی مانند آرامش (رعد/28)، رهایی از خوف و حزن (بقره/62)، هم‌کلامی و دوستی با ملائکه (فصلت/31-32) و ...) و زمینی (دریافت بی‌دغدغه روزی (ذاریات/22-23)، غلبه بر دشمنان و بدخواهان (آل‌عمران/124-125) و ...) نمی‌بینیم.

1. ایمان و تقوای فردی و جداگانه (حتی اگر تعدادی هم بشوند) برای رسیدن به برکات زمین و آسمان کافی نیست. (فرمود «اهل‌ القری» حتی نفرمود «الذین ...» یعنی یک جامعه، یک شهر، یک روستا، نه حتی «کسانی که...») بنابراین که برای دریافت برکات زمین و آسمان، وظیفه اجتماعی هم داریم.
2. نظام عالم، نظام اخلاقی است: اگر خوب باشیم (هم در حوزه باورها و هم در حوزه رفتارها) آسمان و زمین به ما جواب می دهد؛ و اگر بنا بر انکار حقیقت‌های متعالی بگذاریم، ما را به عملمان می‌گیرند.
3. مهم در چیزهایی که به انسان داده می‌شود این است که برکت داشته باشد نه کثرت. (در واژه «برکت»، معانی «خیر» «رو به رشد بودن» «ثبات» و «منسوب به خدا بودن» نهفته است)
4. «درها را باز کردن» غیر از «دادن» است:

* وقتی بدهند خودشان انتخاب کرده‌اند، وقتی در را باز کنند خودمان می‌رویم و انتخاب می‌کنیم و تمام هم نمی‌شود.
* وقتی در را باز کنند، باید برویم و برداریم. بعد از باز شدن در، اگر کاری نکنیم به چیزی نمی‌رسیم.
* وقتی خودمان می‌رویم و برمی‌داریم، ممکن است باز شدن در را نبینیم و فقط همین رفتن‌مان را ببینیم و مغرور شویم. پس اگر ابواب برکت باز شد مغرور نشویم (کهف/32-37)
* وقتی ابواب برکت باز شدن، امکانات زیاد می‌شود و امکان سوءاستفاده هست و کسی که از امکانات عظیم سوءاستفاده کند، ضربه عظیم‌تری می‌خورد (جن/16-17)

1. رفاه و گشايش براى خوبان كه همراه بركات است، اما رفاه و گشايش براى كفّار و نااهلان كه ديگر همراه بركات نيست، «فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ»(انعام/44) (قرائتی، تفسیر نور 4/126)
2. عامل محروميّت‏ها و مشكلات، عملكرد خود ماست. «بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» (قرائتی، تفسیر نور 4/127)

## 26) سوره أحزاب (33) آیه56 إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليما 26/1/1395

### ترجمه

بدرستی که خداوند و فرشتگانش بر پيامبر صلوات مى‏فرستد؛ [پس] اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، بر او صلوات فرستيد و آن گونه که شایسته است تسليم (فرمان او) باشيد (یا: آن گونه که شایسته است به او سلام کنید)

### توضیح لغت:

صلوات از ریشه «صلی» به معنای دعا و استغفار و تهنیت است و آن گونه که علامه طباطبایی توضیح داده در آن بنوعی معنای «منعطف شدن برای توجه کردن» نهفته است. وقتی از جانب خدا به ما باشد به معنای نزول خیر وبرکت می‌شود؛ وقتی از جانب ما به خدا باشد به معنای دعا و نماز است و وقتی از جانب ما به همدیگر باشد به معنای دعا کردن برای خیر و برکت و ارتقای شخص و طلب مغفرت برای اوست.

برای توضیح بیشتر درباره صلوات به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://fa.wikishia.net/view/%D8%B5%D9%84%D9%88%D8%A7%D8%AA>

### حدیث

1) حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَفْصٍ الْبَزَّازِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً فَقَالَ:

الصَّلَاةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَحْمَةٌ؛ وَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ تَزْكِيَةٌ؛ وَ مِنَ النَّاسِ دُعَاءٌ؛ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً فَإِنَّهُ يَعْنِي التَّسْلِيمَ لَهُ فِيمَا وَرَدَ عَنْهُ.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؟

قَالَ تَقُولُونَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

قَالَ فَقُلْتُ فَمَا ثَوَابُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ بِهَذِهِ الصَّلَاةِ؟

قَالَ الْخُرُوجُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ اللَّهِ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ.

معاني الأخبار، ص368

ابوحمزه می‌گوید از امام صادق ع درباره معنای آیه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» سوال کردم، فرمود:

[صلوات، جمع صلات است و] صلات از جانب خدا «رحمت» است و از جانب ملائکه «تزکیه» (= یاکیزه کردن و ارتقا بخشیدن) است و از جانب مردم «دعا» است؛ و اما مقصود از «یسلموا تسلیما»، تسلیم بودن در قبال آن چیزی است از جانب او رسیده است [لذا در روایات متعدد، مصداق این «یسلموا تسلیما» را قبول ولایت امیرالمومنین معرفی کرده‌اند. مثلا در: تفسیر فرات کوفی/342)]

سپس سوال کردم که چگونه بر محمد و آل او صلوات بفرستیم؟

فرمود: بگویید: صلوات خدا و صلوات ملائکه و انبیا و رسولان و جمیع خلقش بر محمد و آل محمد و سلام بر او و بر آنها و نیز رحمت خدا و برکات او (بر او و برآنها) باد.

سپس گفتم: کسی که این گونه بر پیامبر صلوات بفرستد چه اجری دارد؟

فرمود: خارج شدن از گناهان - به خدا قسم - به آن نحوی که روزی که از مادر زاده شد، آن گونه بود.

2) أَبِي ره عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَسِّنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي دَخَلْتُ الْبَيْتَ فَلَمْ يَحْضُرْنِي شَيْ‏ءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ .

فَقَالَ ع وَ لَمْ يَخْرُجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا خَرَجْتَ.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص155

عبدالسلام بن نعیم می‌گوید به امام صادق ع عرض کردم من داخل بیت‌الله الحرام شدم در حالی که هیچ دعایی در خاطرم نبود جز صلوات بر پیامبر و آلش [و لذا به جای اینکه دعا کنم فقط صلوات فرستادم]

فرمود: و هیچ کس خارج نشد از آنجا برتر از آن وضعیتی که تو با آن وضعیت از آنجا خارج شدی [= هیچکس با هیچ دعایی نتوانست به اندازه تو ثواب ببرد]

### تدبر

1. پیامبر ص چنان جایگاهی دارد که هم خدا و هم ما باید بر او «صلوات» بفرستیم البته هرکسی صلواتی متناسب با خودش (البته پیامبر هم متقابلا بر ما صلوات می‌فرستد: احزاب/43)
2. تسلیم شدن به دستورات پیامبر – که در قرآن کاری بسیار دشوار و موجب همنشینی با پیامبران و صدیقین و ... شمرده شده (نساء/65-70) - زمانی ساده و ممکن می‌شود که پیوند روحی بین ما و پیامبر ص برقرار شده باشد: ابتدا دستور به صلوات، بعد دستور به تسلیم شدن.
3. اگر صلوات دلالت بر نوعی ارتقا دارد، پس پیامبر همچنان به ارتقای معنوی خود ادامه می‌دهد.
4. از ما به عنوان مومن خواسته شده که دغدغه رشد و ارتقای پیامبر ص هم داشته باشیم (چه رسد به دغدغه رشد بقیه مومنان)
5. پیامبر به عنوان اشرف مخلوقات که در سفر معراجش همه مراتب عالم را ختم کرده، چگونه رشد و ارتقا برایش فرض دارد؟ ظاهرا جمله‌ای که بعد از صلواتِ تشهد (در نماز) می‌فرستیم مساله را حل می‌کند: «و تقبل شفاعته و ارفع درجته» (رفعت درجه او به قبول شفاعتش است؛ یعنی گستره هدایتیِ او بیشتر می‌شود)
6. از جانب خدا و ملائکه فقط صلوات است اما از جانب ما صلوات زمانی کامل می‌شود که تسلیم در برابر دعوت وی هم باشد.
7. پس صلوات فرستادن یعنی هم اعلام پیوند با پیامبر ص و هم عمل کردن به تعالیمی که او آورده و هم کمک کردن در توسعه هدایت پیامبر و تقویت دین. (شاید به همین جهات است که در روایات آمده که صلوات نفاق را از دل می‌برد و صلوات را از هر دعایی برتر دانسته‌اند.)

## 27) سوره ص(38) آیه 29 كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْباب 27/1/1395

### ترجمه:

کتابی است که آن را به تو نازل کردیم و در آن برکتی دائمی قرار داده شده؛ تا در آیاتش تدبر کنند و برای اینکه اهل خرد، متذکر گردند.

### نکته نحوی

عبارت «انزلناه الیک» صفت برای کتاب است؛ و در ترجمه فوق، «کتاب» را مانند اغلب مترجمان در جایگاه «خبر» قرار دادیم که مبتدایش محذوف شده است (گویی چنین بوده: «هذا کتاب ...»)، و «مبارک» خبر دوم قرار گرفته است.

حالت دیگر این است که «کتاب» را مبتدا قرار دهیم و آنگاه «مبارک» خبر برای آن می‌شود و ترجمه چنین می‌شود: «کتابی که به سوی تو نازل کردیم مبارک است تا ...»

### توضیح برخی لغات:

**مبارک:** چون «اسم مفعول» است به معنای آن چیزی است که در آن برکت (= خیر فراوانی که در آن نوعی قداست – انتساب به خدا- لحاظ شده است) قرار داده شده (مفردات/119)؛ و چون از باب فاعل-یفاعل است دلالت بر استمرار و تداوم برکت دارد (التحقیق فی کلمات القرآن، 1/259)

**تدبر:** از ریشه «دبر» است که این ریشه به معنای «پشت» و «نهایت یک امر» است (در مقابل «جلو» و «دم دستی»). تدبیر یعنی عاقبت امر را دیدن و کار را دارای عاقبت و پشتوانه قرار دادن؛ و تدبر بر وزن تفعل است که دلالت بر مطاوعه (پذیرش و قبول) می‌کند؛ یعنی حصول آن تدبیر [برای ما]؛ که به زبان ساده می‌توان گفت پی بردن به پشت‌پرده و اصل یک مطلب، و فهمیدن تدبیری که در آن نهفته است.

**اولوالالباب:** «لب» به مغز و پاک و خالص هرچیزی گفته می‌شود و به همین جهت به «عقل ناب»، «لب» گفته می‌شود و لذا اولوالالباب یعنی کسانی که صاحب اندیشه ناب باشند و اندیشه‌شان با اوهام و اشتباه و ... آمیخته نگردد.

### حدیث

1)‌ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمٍ الْفَرَّاءِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعْلِيمِهِ.

اصول كافي، ج‏2، ص607

امام صادق ع فرمود:

سزاوار است که مومن نمیرد مگر اینکه قرآن را یاد گرفته باشد یا در حال یادگیری قرآن باشد

2) حدیثی قبلا [(جلسه 14](#_تدبری_در_این)) درباره «حق تلاوت» ارائه شد که در پایان آن امام صادق ع توضیح دادند که این همان «تدبر» است.

### تدبر

1. نزول قرآن همراه با برکت بوده است؛ پس نه انتقالش به پیامبر یک انتقال ساده اطلاعات است، و نه پیامبر اکرم ص تصرف شخصی‌ای در آن کرده است.
2. این کتاب مبارک است؛ متبرک شده توسط خود خداست؛ در آن برکت قرار داده شده؛ پس بدان می توان تبرک جست؛ و البته تبرک جستن، فقط اقدامی مادی (بوسیدن و بالای سر گرفتن و ...) نیست؛ بلکه اصل تبرک جستن، چنانکه در ادامه آیه آمده، «تدبر» و «تذکر» به قرآن است؛ تا با درک معارف و جدی گرفتن تعالیم آن، برکت را به زندگی‌مان وارد کنیم؛ ان‌شاءالله.
3. هدف از نزول قرآن، دو امر بوده: یکی تدبر (برای رسیدن به فهم جدید)، و دوم تذکر (برای خروج از غفلت و نسیان)؛ پس وقتی سراغ قرآن می‌رویم فقط برای «مطلب جدید» نباشد، خود «تذکر» هم موضوعیت دارد.
4. همه در آیاتش باید تدبر کنند؛ اما فقط از «اولوالالباب» (صاحبان عقل ناب) انتظار می‌رود که متذکر ‌شوند [«لیدبروا» فاعلش همگان است؛ اما «لیتذکر» فاعلش «اولی الالباب» است]؛ پس عده‌ای که عقلشان با هوی و هوس آمیخته شده (فاسق و گناهکار)، ممکن است نه‌تنها متذکر و هدایت نشوند؛ بلکه با همین قرآن گمراه شوند (بقره/26).
5. عقل ناب داشتن، فقط به فهمیدن نیست؛ بلکه آنکه عقلش ناب باشد، تذکر را دریافت می‌کند. در نتیجه:

* آنقدر که برای متذکر شدن (خروج از غفلت)، نیاز به عقل ناب هست، برای فهمیدن نیاز نیست!
* اگر از تذکر (البته تذکر بحق) بدمان می‌آید در خالص و ناب بودن عقلمان شک کنیم (هوا و هوس با عقلمان مخلوط شده است)

1. عقل ناب، ویژگی انسان‌هایی است که بیشترین استفاده را از قرآن می‌کنند؛ پس در منطق قرآن، عقل‌ورزی لازمه دینداری است؛ نه مزاحم آن.
2. «چون تعبیر «انزلنا» (در مقابل «نزّلنا») دلالت بر نزول دفعی (در مقابل «تدریجی») دارد، پس اقتضای تدبر و تذكر این است كه قرآن كريم به طور مجموع اعتبار شود، نه جدا جدا.» (المیزان17/197) (ترجمه المیزان17/300)

البته معنای این سخن آن نیست که نمی‌توان در مورد تک‌تک آیات تدبر کرد، بلکه معنایش این است که تدبر در هر آیه‌ای را نباید کاملا مستقل از آیات دیگر دانست زیرا قرآن کریم، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، و ... دارد؛ لذا باید در تدبر هر آیه توجه داشت که «معنای برداشت شده» با سایر آیات هماهنگ باشد و آیه دیگری آن برداشت را رد نکند.

## 28) سوره شعراء (26) آیه 9 وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيم‏ 28/1/1395

### ترجمه

و بدرستی که پروردگار تو قطعا تنها اوست که عزیز و رحیم است.

### توضیح برخی لغات:

**رب**: برخی آن را به از باب «تربیت» دانسته‌اند که به معنای «شیء‌را بتدریج در مسیر کمال نهایی خود پیش بردن» است (مفردات/336 ؛ التحقیق فی کلمات القرآن 4/18) و برخی آن را به معنای اصلاح شیء و قیام بر آن (معجم مقاییس اللغه 2/381) معرفی کرده و به همین جهت گفته‌اند که به «مالک» و «خالق» و «صاحب»، رب گفته می‌شود.

**رحیم**: رجوع کنید به [بند 3 از تدبر جلسه 1](#_تدبر)

**عزیز**: رجوع کنید به [بند 3 از تدبر جلسه 8](#_تدبر_1)

### حدیث

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيُّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع‏ ....

قَالَ السَّائِلُ فَلَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى‏ مَا يُوجَدُ فِي الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا وَ السَّخَطَ دِخَالٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ وَ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى شَيْ‏ءٍ مِمَّا خَلَقَ وَ خَلْقُهُ جَمِيعاً مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَ إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ وَ لَا سَبَبٍ اخْتِرَاعاً وَ ابْتِدَاعا

التوحيد (للصدوق)، ص248

هشام بن حکم در روایت مفصلی حکایت زندیق (کافر)ی را نقل کرده که خدمت امام صادق ع آمده بود و سوالاتی می‌پرسید که یکی از سوالات او این است:

سوال کرد: پس آیا خداوند خوشنودى و خشم دارد؟

امام ع فرمود: آرى ولي نه آن گونه که در مخلوقات است؛ خشنودی و خشم[ی که در مخلوقات است] وضعیتی است که بر شخص وارد می‌شود و او را از حالی به حال دیگر درمی‌آورد؛ و این صفت مخلوقات عاجز و محتاج است در حالی که خداوند تبارک و تعالی، عزیز و رحیم است [یعنی:] که حاجتى به چيزى از چیزهایی که آفريده، ندارد بلکه مخلوقات او همگی بدو محتاجند و او اشیاء را بدون هیچ حاجت و سببی و کاملا به نحو ابداعی و بی‌سابقه آفرید.

### تدبر

1. در آیه با چهار عبارت («إن» ، «لـ» ، «ضمیر فصل: هو» و «الـ روی خبر») تاکید شده است که «رب» ما – یعنی کسی که قرار است ما را در مسیر کمال حقیقی‌مان جلو ببرد – هم شکست‌ناپذیر است و هم بشدت مهربان نسبت به ما. اگر کسی چنین «رب»ی را به ربوبیت قبول کند، ذره‌ای توقف، ضرر، شکست، ویا بن‌بست برایش رخ می‌دهد؟ آیا عزتمندی و رحیمیت خدا را قبول داریم؟
2. آیا ما رشد و هستی و جوابگویی نیازهای واقعی خود را با «این تنها عزیز رحیم» گره زده‌ایم یا وابسته به اطلاعات و توانایی‌های شخصی، پول، رفیق، شغل، مقام، و ... می‌دانیم؟ آیا ما عزیز و رحیم بودن (= کمک با رحمت تمام و بدون هیچ امکان شکست خوردنی) را از خدا انتظار داریم یا از گزینه‌های فوق؟ واقعا چه کسی را به عنوان «رب» خود قبول داریم؟ (از پیامبر اکرم ص نقل شده است که: «كُلُّ عِزٍّ لَيْسَ بِاللَّهِ فَهُوَ ذُل» هر عزتی که مستند به خدا نباشد ذلت است.‏ مفردات راغب اصفهانی ص564)
3. در سوره شعرا، این آیه به همین صورت 9 بار تکرار شده است؛ تقریبا بعد از داستان هر پیامبری؛ و اتفاقا موضوع تمامی داستانها این است که پیامبری مردم خود را به خدا دعوت می‌کند؛ و در پایان هریک می‌فرماید «اکثر آن مردم ایمان نیاوردند» به نحوی که ممکن است ما گمان کنیم آن پیامبر موفق نشد و شکست خورد؛ و بلافاصله هربار این آیه می‌آید که بر روی عزت و شکست‌ناپذیری خدا تاکید می‌شود. آیا تحلیل ما از شکست و موفقیت درست است؟

(مخصوصا قابل توجه کسانی که کار فرهنگی می‌کنند یا اقدامات فرهنگی دیگران را نقد می‌کنند: واقعا در چه صورت کار فرهنگی با شکست مواجه شده است؟)

## 29) سوره غافر (40) آیه 51 إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهاد 29/1/1395

### ترجمه

به‌درستی که ما فرستادگان‌مان و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگى دنيا و روزى كه شاهدان به‌پا می‌خیزند، حتماً يارى مى‏كنيم.

### حدیث

1) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ‏ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ» قَالَ:

ذَلِكَ وَ اللَّهِ فِي الرَّجْعَةِ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَنْبِيَاءَ كَثِيرَةً لَمْ يُنْصَرُوا فِي الدُّنْيَا- وَ قُتِلُوا وَ الْأَئِمَّةَ بَعْدَهُمْ قُتِلُوا- وَ لَمْ يُنْصَرُوا ذَلِكَ فِي الرَّجْعَة

تفسير قمي، ج‏2، ص259

جمیل می‌گوید از امام صادق ع درباره سخن خداوند که می‌فرماید: « إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا- وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ » سوال کردم، فرمود:

به خدا قسم که این در رجعت حاصل می‌شود. آیا نمی‌دانی که پیامبران فراوانی در دنیا یاری نشدند تا کشته شدند و ائمه بعد از آنها هم کشته شدند در حالی که یاری نشدند؛ این [یاری در حیات دنیا] در رجعت است.

2) حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْهُمْ وَ لَمْ يُنْصَرْ بَعْد

كامل الزيارات، ص63

ابوبصیر نقل می‌کند که امام باقر ع این آیه (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ) را خواند و فرمود:

حسین بن علی ع از آنهاست که هنوز یاری نشده است.

### تدبر

در آیه دیروز (شعرا/9) گفته شد که سراغ «رب»ی بروید که شکست‌ناپذیر است. در آیه امروز سه تاکید («إن» ، «لـ » ، «جمله اسمیه») آمده است (غالبا زمانی بر مطلبی تاکید می‌شود که مخاطب بسادگی نمی‌پذیرد) برای بیان این مطلب که: «خداوند دو گروه («آنان که رسالتی الهی بر دوش دارند» و «آنان که ایمان دارند و خدا را باور کرده‌اند و بر اساس باور خدا می‌خواهند زندگی کنند») را در دو موقف («زندگی دنیا» و «روزی که شاهدان می‌خواهند شهادت دهند») حتما حتما حتما یاری می‌رساند» و اگر خدا کسی را یاری کند یعنی حتما کارش به نتیجه می‌رسد.

پس یاری شدن را در چهار حالت – که باورش برای ما سخت است- بیان کرده است:

1) إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا ... فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ...

اگر رسالتی الهی برعهده بگیریم حتما حتما حتما در همین دنیا کارمان به نتیجه می‌رسد (خودمان بفهمیم یا نفهمیم).

2) إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا ... يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ

اگر رسالتی الهی برعهده بگیریم، نه فقط خدا خبردار می‌شود؛ بلکه حتما حتما حتما در مقابل دیدگانی که حقیقت کار را می‌بینند نیز کارمان به نتیجه می‌رسد؛ پیامبر ص و اهل بیت ع [که شاهدان مهم قیامت‌اند (نحل/89) و (حج/78) ] کارمان را ببینند و خوشحال شوند بهتر است یا ... ؟

3) إِنَّا لَنَنْصُرُ ... الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ...

اگر خدا را باور کنیم و بر اساس این باور زندگی کنیم، حتما حتما حتما در همین دنیا خدا یاری‌مان می‌کند و لذا از زندگی‌مان نهایت بهره و لذت را خواهیم برد. (مومن حقیقی کم‌کم به مقام «رضا» می‌رسد که همه عالم برایش لذت‌بخش می‌شود. حضرت زینب س در همین‌ دنیا این یاری خدا را دید و فرمود: «ما رایت الا الجمیل»)

4) إِنَّا لَنَنْصُرُ ...الَّذِينَ آمَنُوا ... «يَوْمَ» يَقُومُ الْأَشْهادُ

اگر خدا را باور کنیم و بر اساس این باور زندگی کنیم، حتما حتما حتما، نه فقط در مقابل خدا، بلکه در مقابل همه دیدگانی که حقیقت کار را می‌بینند نیز کارمان به نتیجه می‌رسد. پس اگر عده‌ای که در پیرامون خود، آنها را به عنوان بیننده کار خود قلمداد می‌کنیم خبردار نشدند یا به ما بی‌اعتنایی کردند، ناراحت نشویم.

ما دلمان می‌خواهد کارمان به چشم بیاید؛ نگران نباشیم، حتما به چشم خواهد آمد. نفرمود: «روز قیامت»؛ فرمود: «روزی که شاهدان قیام کنند».

5) إِنَّا لَنَنْصُرُ ... الَّذِينَ آمَنُوا ... يَوْمَ يَقُومُ «الْأَشْهادُ»

خدا می‌داند که ما دلمان می‌خواهد دیده شویم و دیگران ما را زیبا ببینند. اما بسته به اینکه کدام زیبایی‌مان را جلوه می‌دهیم، معلوم می‌شود چه کسانی ما را می‌بینند و در چشم چه کسانی زیبا به نظر می‌رسیم؟ زیبایی مادی، دل دنیامداران را می‌برد و زیبایی معنوی، دل اهل معنا را.

6) إِنَّا لَنَنْصُرُ ... الَّذِينَ آمَنُوا ... يَوْمَ «يَقُومُ» الْأَشْهادُ

برای همه ما «نظر» دیگران مهم است؛ هریک از ما در زندگی‌مان به «نظر» برخی شاهدان بیشتر اهمیت می‌دهیم؛ بکوشیم به «نظر» کسانی اهمیت دهیم که واقعیت را در عمق حقیقی‌اش می‌بینند و فردا هم برای شهادت دادن «حاضر می‌شوند»؛ نه کسانی که فقط با چشم می‌بینند و نظرات سطحی می‌دهند و فردا هم یادشان می‌رود.

## 30) سوره أحقاف (46) آیه7 وَ إِذا تُتْلى‏ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ هذا سِحْرٌ مُبين‏ 30/1/1395

### ترجمه

و هنگامی که آیات ما - در حالی که کاملا واضح و آشکار کننده ‌است - بر آنها تلاوت می‌شود، کسانی که نسبت به حق کفر ورزیدند، هنگامی که نزدشان آمد، گفتند که این سحری آشکار است.

### نکاتی در ترجمه:

1. بیّنه: مونث کلمه «بَیِّن» به معنای دلیلی که دلالتش کاملا آشکار کننده است. بسیاری از مترجمان، کلمه «بینات» را صفت برای «آیات» قلمداد کرده و به صورت «آیات روشن» ترجمه کرده‌اند در حالی که «آیات» چون مضاف واقع شده، معرفه است و «بینه» نکره آمده است، پس صفت نیست، بلکه «حال» است. (اگر صفت باشد وصف خود آیات است؛ اما وقتی «حال» است وصف نحوه تلاوت است.)
2. « لَمَّا جاءَهُمْ» هم می‌تواند متعلق به «قال» باشد و هم می‌تواند متعلق به «کفروا» باشد. در صورت اول معنایش این است که آنها در وجودشان کفر به حق دارند اما وقتی با حق مواجه می‌شوند این سخنان را می‌گویند؛ در دومی معنایش این است که اساسا وقتی با حق مواجه می‌شوند حالت کفر و عناد در آنها شکل می‌گیرد. (هر دو معنا می‌تواند درست باشد بنا بر قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنی»)

### حدیث

میلاد امام جواد ع بر تمامی شیعیان و محبان آن حضرت مبارک باد. تناسبی بین وجود شریف ایشان و حکایت این آیه هست و آن اینکه بارها همسرش (ام‌الفضل، دختر مامون، که بعدا ایشان را مسموم کرد) آیات و کراماتی از ایشان مشاهده کرد و هر بار به جای اینکه ایمان آورد و دست از عداوت با ایشان بردارد، ایشان را ساحر دانست. (دو حکایت در این زمینه در کتاب الهدایه الکبری، ص304-305 آمده است. متن اصلی یکی از این دو حکایت در لینک <http://lib.eshia.ir/16069/1/439> و ترجمه‌ای از حکایت دیگر در لینک <http://lib.eshia.ir/26303/1/65> آمده است).

حدیث امروز را از کلام ایشان نقل می‌کنیم:

قَالَ ع مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ.

تحف العقول، ص456

امام جواد ع فرمود:

کسی که به گوینده‌ای گوش جان بسپارد، پس او را پرستیده است؛ پس اگر آن گوینده از خدا بگوید، او خدا را پرستیده است؛ و اگر آن گوینده از زبان ابلیس بگوید (سخنانی که خدا نمی‌پسندد بگوید) پس او ابلیس را پرستیده است.

### تدبر

1. صرف اینکه خود استدلال متقن و روشن است کافی نیست، باید به نحوی که مخاطب بفهمد استدلال ارائه شود. (بنابراین، هر غیرمسلمانی، مصداق کافری که خدا به او وعده جهنم داده، نیست. اگر آیات خدا به نحو روشن به شخص برسد و او با اینکه حقیقت را می‌فهمد لجاجت بورزد و انکار کند، کافر است)
2. عده‌ای حتی وقتی دلیل کاملا روشن کننده باشد و حق آشکار شود باز هم ایمان نمی‌آورند. (انتظار خود را در کارهای فرهنگی اصلاح کنیم: ممکن است وظیفه را درست انجام دهیم، اما در مخاطب اثر نکند)
3. اینکه «قرآن را سحر دانستند» نشان می‌دهد که هم به عظمت قرآن پی برده‌اند، هم روشی پیدا کرده‌اند که مخاطبان را برای مخالفت با قرآن توجیه کنند. (تعبیر «این سحر است» شبیه تعبیری است که وقتی یک کار عجیب و باورنکردنی می‌بینیم و در عین حال می‌خواهیم بگوییم که انجام دهنده‌اش بنوعی فریبمان داده است، می‌گوییم «عجب شعبده‌بازی‌ای کرد»)
4. معاندان همیشه برای انکار حق، بهانه دارند. اگر حق خیلی عالی و غیرقابل توجیه باشد، چیز عجیب و غریبی به اسم سحر وجود دارد که بتوان حق را به آن تشبیه کرد!
5. همان طور که خدا حقیقت را محکم و آشکار (بینات) بیان می‌کند، منکران حقیقت (= کافران) برای فریب دادن مردم، خیلی محکم سخن می‌گویند و ادعای آشکار بودن درباره مدعای خود می‌کنند؛ نگفتند «سحر است» گفتند «سحری واضح است»، یعنی «واضح است که سحر است». پس همواره خود مدعا را بررسی کنیم و فریفته نحوه بیان نشویم و به هرکسی گوش جان نسپاریم (حدیث امام جواد ع)
6. عده‌ای هستند که ظاهرا آدم بدی نیستند اما وقتی با حق آشکار (خصوصا «حق»ی که باب میلشان نیست) مواجه شوند، کفر و لجاجتشان شروع می‌شود. (فرمود: لما جائهم)

## 31) سوره شورى (42) آیه 27 وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبيرٌ بَصير 31/1/1395

### ترجمه

و اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترش می‌داد قطعا که در زمین سرکشی می‌کردند؛ ولکن به اندازه‌ای [معین] آنچه را که می‌خواهد فرومی‌فرستد؛ به‌راستی که او به بندگانش عمیقا آگاه و بیناست.

### نکاتی در ترجمه:

1. «قدر» نکره آمده است، پس مضاف به «ما یشاء» نیست؛ پس ترجمه فوق دقیقتر از ترجمه کسانی است که به صورت «به اندازه‌ای که بخواهد» ترجمه کرده اند.
2. مرجع ضمیر مستتر «ما یشاء»، به خودی خود می‌توانست هم به خدا برگردد و هم به عبد؛ اما چون عبد در عبارت قبل به صورت جمع آمده (عباد)، پس مرجع ضمیر، «الله» است. (یعنی: آنچه را که «خدا» می‌خواهد)

### حدیث

1. قَالَ الصَّادِقُ ع لَوْ فَعَلَ لَفَعَلُوا- وَ لَكِنْ جَعَلَهُمْ مُحْتَاجِينَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ- وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ- وَ لَوْ جَعَلَهُمْ كُلَّهُمْ أَغْنِيَاءَ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ‏ «وَ لكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ» مما يعلم أنه يصلحهم في دينهم و دنياهم «إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِيرٌ بَصِير»

تفسیر قمی ج2 ص276

امام صادق درتفسیر عبارت «وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» فرمودند:

و اگر این کار را می‌کرد آنها حتما آن کار را می‌کردند ولی آنها را محتاج به همدیگر قرار داد و بدین ترتیب آنها را در مسیر بندگی قرارشان داد؛ و اگر همه را در زمره اغنیا قرار می داد حتما در زمین سرکشی می‌کردند «ولی به اندازه‌ای [معین] نازل کرد آنچه را که می‌خواست» از آنچه که می‌دانست صلاح دین و دنیایشان در آن است که «همانا او به بندگانش عمیقا آگاه و بیناست»

2) أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ طَاهِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ بْنِ حَيْوَةَ الْفَقِيهُ بِبَلخٍ قَالَ‏ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُهَاجِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ يَحْيَى الْحُنَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

... إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ

وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْغِنَاءِ وَ لَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ

وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالسُّقْمِ وَ لَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ

وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالصِّحَّةِ وَ لَوْ أَسْقَمْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ

إِنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي لِعِلْمِي بِقُلُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلِيمٌ خَبِيرٌ. [[9]](#footnote-9)

التوحيد (للصدوق)، ص400

انس از پیامبر ص از جبرئیل از خداوند حدیث قدسی طولانی ای را نقل می‌کند که در ضمن آن خداوند تبارک و تعالی فرمود:

در میان بندگانم کسی هست که ایمانش سالم نمی‌ماند مگر اینکه در فقر باشد و اگر برای او گشایشی ایجاد کنم آن گشایش ایمانش را فاسد خواهد کرد؛

و در میان بندگان من کسی هست که ایمانش سالم نمی‌ماند مگر اینکه ثروتمند باشد و اگر او را به فقر مبتلا کنم، این تنگدستی ایمانش را فاسد خواهد کرد؛

و در میان بندگان من کسی هست که ایمانش سالم نمی‌ماند مگر با سلامتی؛ و اگر او را به مریضی مبتلا کنم، این ایمانش را فاسد خواهد کرد؛

و در میان بندگان من کسی هست که ایمانش سالم نمی‌ماند مگر به مریض بودن و اگر او را سلامت گردانم، این ایمانش را فاسد خواهد کرد؛

من با علم خودم به قلوب آنها کار بندگانم را تدبیر می‌کنم که براستی من دانای عمیقا آگاه هستم.

### تدبر

1) اگر خدا روزی ما را بسط نمی‌دهد با ما قهر نکرده است؛ ما ظرفیت نداشته‌ایم؛ او به وضعیت ما آگاه‌تر است؛ ما دلمان بیشتر می‌خواهد؛ اما او می‌داند که چون ظرفیت نداریم، به ضررمان تمام خواهد شد.

2) به جای اینکه دنبال افزودن دارایی‌های خود باشیم، به افزایش ظرفیت خود بیندیشیم. اگر ظرفیت نداشته باشیم، دارایی بیشتر به ضررمان تمام می‌شود. به قول ملای رومی:

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آب از بالا و پست

لینک متن کامل شعر:

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar3/sh151/>

3) اگر حتی با التماس‌های ما روزی‌مان را گسترش نمی‌دهد، از سر محبتش است. چقدر لطف و محبت در این آیه نهفته است. اگر سخت می‌گیرد هم روی محبتش است.

دلیل: فرمود «لعباده = بندگانش»، نفرمود: «للناس = مردم» یا حتی «للعباد = بندگان»؛ «اگر خدا برای بندگان خودش چنین نمی‌کند ...»، بندگان را به خودش نسبت داد. همان طور که وقتی به صورت متکلم حرف می‌زد، خوبان را در «بندگانم» وارد کرد و از «بهشتم» ‌برایشان سخن گفت (فجر/29-30)

4) و ما چقدر کم‌ظرفیتیم؛ و خدا می‌داند به این راحتی، کم‌ظرفیت بودنمان را قبول نمی‌کنیم؛ لذا تاکید کرد؛ نفرمود «احتمالا سرکشی می‌کنند» فرمود «حتما سرکشی می‌کنند» (لـ + بغوا)

5) علت سرکشی کردنمان را هم گفت: چون حقیقت خود، هستی خود، خواهش‌ها و آرزوهای خود را در زمین تعریف کرده‌ایم؛ چون آسمانی نشده‌ایم؛ (می‌توانست فقط بگوید «لبغوا» اما فرمود «لبغوا فی الارض»)

6) ملاک در اینکه چقدر به ما بدهند، خواست خداست؛ نه خواست ما.

البته نه اینکه بخواهد زور بگوید؛ بلکه «می‌داند ظرفیت ما این «قدر» است. لذا «بقدر» فرستاد. کار خدا حساب و کتاب دارد. درست است ملاک آنچیزی است که خدا بخواهد (ما یشاء) و خواست خدا فوق همه چیز است؛ اما نه فوق علم او؛ لذا اولش فرمود «بقدرٍ»؛ یعنی آنچه فرومی‌فرستد، بر اساس یک اندازه‌گیری است؛ آخرش هم فرمود که علیم و خبیر است؛ یعنی این خواسته‌اش کاملا بر اساس علم و خبرگی اوست.

7) روزی فقط اموال و خوردنی‌ها و مانند آن نیست. هرچه بر جان ما بیفزاید روزی ماست. علم هم روزی است، قدرت و شغل و ... هم روزی است. اگر تلاش کردیم اما بیشتر به ما ندادند، بدانیم ظرفیتمان مشکل دارد و برای ظرفیتمان فکری کنیم. از خودم شروع کنم: اگر قرآن دریای بیکران است و من برای هر آیه فقط همین مقدار می‌فهمم، ظرفیتم همین است. بیشتر بدهند مغرور می‌شوم و سرکشی می‌کنم. اگر ظرفیت خودم را بالا نبرم، همین آش و همین کاسه.

8) آنچه به ما می‌رسد، روزی ماست که از بالا آمده (ینزل)؛ لطف او بوده، نه اینکه من کاره‌ای هستم و من تلاش کردم و من زحمت کشیدم و من درس خواندم و ... (قصص/78). هروقت بر این «من» غلبه کردم، ظرفیتم بالا می‌رود و روزی‌ام بیشتر می‌شود.

9) وظیفه خدا غیر از وظیفه ماست. اینکه خدا می‌داند به چه کسی چقدر روزی بدهد، دلیل نمی‌شود که ما به نیازمندان کمک نکنیم. امام صادق ع فرمود: خدا در این تقسیم روزی، افراد را محتاج به هم قرار داده است. از علائم غرور و کم‌ظرفیتی برخی این است که خود را به جای خدا می‌گذارند و می‌گویند «خدا همین «قدر» روزی به او داده، پس چرا من کمک کنم؟» (یس/47) خدا متناسب با جایگاه خودش یک کار می‌کند و من کاری متناسب با جایگاه خودم باید انجام دهم.

### پرسش و پاسخ (شبهه)

پرسش: اگر خدا روزی همه را مقدر کرده است، پس چرا برخی از گرسنگی می‌میرند؟

پاسخ این را از دو منظر باید داد: از منظر انسانی و از منظر الهی:

از منظر انسانی: خدا وظیفه ما انسانها را هم تعیین کرده است؛ و اگر کسی گرسنه می‌خوابد دیگری‌ای بوده که حق او را خورده است. (از مزایای دوره امام زمان عج این است که جلوی ظلم گرفته می‌شود و لذا کسی گرسنه نمی‌خوابد)

از منظر الهی: هرآنچه به ما می‌رسد جزء روزی ماست، حتی مرگ ما. آیا حالا که خدا روزی ما را معین کرده، پس کسی نباید بمیرد؟! و اگر خدا به این نحو مقدر کرده که مرگ هرکس به گونه‌ای باشد که ما آن را بر اثر یک حادثه ببینیم، یکی از این حوادث هم مردن بر اثر گرسنگی است. یادمان باشد «هرآنچه به ما می‌رسد، روزی ماست.»

## 32) سوره عنكبوت (29) آیه 57 كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُون‏ 1/2/1395

### ترجمه

هر نفسى چشنده مرگ است، سپس به ما بازگردانده مى‏شويد.

### توضیح برخی لغات

«نفس» به معنای «خود» است. هر موجودی که «خود» و «هویت»ی متمایز از دیگری برایش فرض شود، تعبیر «نفس» در موردش صادق خواهد بود. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج‏12، ص: 198) علت اینکه روح را هم «نفس» می‌گویند این است که «خودِ» ما انسانها در گروی روح ماست.

تعبیر «ذائقه الموت» تقریبا معادل «یذوق الموت» است (لذا برخی مترجمان ترجمه کرده‌اند: «مرگ را می‌چشد») اما وقتی به جای فعل (یذوق)، اسم فاعل (ذائق/ذائقه) می‌آید دلالت بر ثبوت و استمرار می‌کند. یعنی اگرچه فعل مضارع، دلالت بر وقوع عمل در حال حاضر و استمرار آن دارد؛ اما این معنا در اسم فاعل بسیار شدت می‌یابد.

به تعبیر دیگر، فعل مضارع در جایی که کار الان انجام می‌شود و تمام می شود هم به کار می‌رود (مثلا: من می‌روم) اما اسم فاعل در جایی است که آن کار همچنان ادامه دارد (مثلا: آب روان است)

### حدیث

1) وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» قُلْتُ يَا رَبِّ أَ تَمُوتُ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ وَ تَبْقَى الْمَلَائِكَةُ؟

فَنَزَلَتْ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ.

صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، ص 62

امام رضا ع از پدرانش از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند که ایشان فرمود:

هنگامی که این آیه نازل شد که «بدرستی که تو می‌میری و بدرستی که آنها هم می‌میرند»، گفتم: پروردگارا! آیا خلائق همگی می‌میرند و فرشتگان باقی می‌مانند؟

[در جواب] این آیه نازل شد که: «هر نفسى چشنده مرگ است، سپس به ما بازگردانده مى‏شويد.»

2) قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ابْنَ آدَمَ يُؤْتَى كُلَّ يَوْمٍ بِرِزْقِكَ وَ أَنْتَ تَحْزَنُ وَ يُنْقَصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عُمُرِكَ وَ أَنْتَ تَفْرَحُ أَنْتَ فِيمَا يَكْفِيكَ وَ تَطْلُبُ مَا يُطْغِيكَ لَا بِقَلِيلٍ تَقْنَعُ وَ لَا مِنْ كَثِيرٍ تَشْبَعُ.

أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص337

ابن مسعود از پیامبر اکرم ص نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید:

اى پسر آدم! هر روز روزى تو را می‌دهند و تو غمگينی! و هر روز از عمر تو كاسته می‌شود و تو شادى می‌كنى! آنچه تو را كفايت كند دارى و در همان حال آنچه تو را بطغيان كشاند مي‌طلبى! نه به كم قانع می‌شوى و نه با بسيار سير!

3) امیرالمومنین ع می‌فرماند:

وَ اللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّه‏

نهج‌البلاغه، خطبه 5

به خدا قسم، قطعا انس پسر ابوطالب به مرگ بیش از انس طفل به سینه مادرش است.

### تدبر

1) مرگ قطعی‌ترین واقعیتی است که اغلب آن را نادیده می‌گیرند. همه می‌دانیم می‌میریم، اما اصرار داریم خود را به غفلت بزنیم. همه می‌دانیم که وقتی بمیریم به سوی خدا می‌رویم یعنی به سوی بی‌نهایت؛ آنگاه چقدر برای آبادانی این زندگی محدود در دنیا وقت می‌گذاریم و چقدر برای زندگی بی‌نهایت‌مان؟

2) مرگ استثنا ندارد و برای همه هست. اینجا موقعیت نهایی همه ماست که دیگر هیچ پارتی و پول و ... به درد نمی‌خورد و فرقی بین فقیر و غنی، عالم و جاهل، رئیس و مرئوس، و ... نمی‌ماند. همه ما هر چه داشته باشیم و هر کسی که باشیم، خواهیم مرد.

3) مرگ پایان کار نیست، شروع کار است. اگر حقیقی‌ترین حقیقت عالم خداست، و با مرگ به سوی خدا می‌رویم؛ پس تازه با مرگ به سوی حقیقی‌ترین حقیقت می‌رویم؛ یعنی تازه زندگی حقیقی را شروع می‌کنیم.

4) آیت الله جوادی آملی در درس تفسیر خود مکرر می‌فرمودند: «توجه کنید که مرگ ما را نمی‌چشد، بلکه ما مرگ را می‌چشیم. ما مرگ را در خود هضم می‌کنیم، نه بالعکس.» یعنی مرگ در ما گم می‌شود، نه اینکه ما با مرگ گم شویم. ما جاودانیم و مرگ را هم در خود هضم می‌کنیم.

5) مرگ چیست؟ آیا فقط خروج روح از بدن است؟ پس در مورد فرشتگان چه معنی دارد؟

آیه می‌فرماید هر «نفس»ی (یعنی هر کسی که «خود» دارد) مرگ را می‌چشد و مرحله بعد از مرگ «رجوع الی الله» است.

پس «مرگ» یعنی آنچه که «خودم» را آن می‌دانم، از «من» می‌گیرند؛ و این گونه به خدا نزدیکتر می‌شوم.

تا در دنیا هستیم «خود» را همین بدن می‌پنداریم؛ با مرگ، این بدن را از ما می‌گیرند و در عالم برزخ به زندگی ادامه می دهیم، اما بدنمان در قبر می‌پوسد. سپس با نفخ صور، از برزخ هم می‌میریم و به قیامت منتقل می‌شویم. ملای رومی این مطلب را به زبان ساده چه زیبا توضیح داده است:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان بر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟

حملة دیگر بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملایک پر و سر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو

کل شیء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک قربان شوم

آنچ اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم که انا الیه راجعون

مرگ دان آنک اتفاق امتست

کآب حیوانی نهان در ظلمتست

همچو نیلوفر برو زین طرف جو

همچو مستسقی حریص و مرگ‌جو

مرگ او آب است و او جویای آب

می‌خورد والله اعلم بالصواب

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar3/sh187/>

6) مردن یک اقدامی نیست که در آینده رخ می‌دهد، بلکه الان هم هست (نفرمود «سیذوق الموت» فرمود‌ «ذائقه الموت») اقدامی هم نیست که یکدفعه رخ دهد، دائمی و مستمر است. (فرق «ذائق» با «یذوق» در قسمت «توضیح برخی لغات» بیان شد) هر لحظه، بخواهیم یا نخواهیم، داریم چیزی را از دست می‌دهیم و به سمت خدا حرکت می‌کنیم. فرشته مرگ – که از ملائکه مقرب الهی است – دارد آرام آرام ما را به سوی خدا می‌برد، اما ما ... ؟

7) اگر آن چیزی که با مرگ از دست می‌دهیم آن چیزهایی باشد که محدودمان می‌کند (= وابستگی به مال و مقام و فرزند و ...)، جای ناراحتی ندارد.

اما اگر به این محدودیتها چسبیده باشیم، جدا شدن از اینها همانند «جان»مان برایمان مهم خواهد بود، پس «جان»مان را به جای اینکه به سوی نامحدود (= خدا) ببریم و از محدودیت رها شویم، به دنیا گره زده‌ایم و آنگاه است که چشیدن «مرگ» برایمان تلخ می‌شود.

8) دیروز اشاره شد که مهمترین مشکل ما کم‌ظرفیت بودن است و به جای اینکه بدنبال اضافه کردن «داشته‌ها» باشیم، باید برای «ظرفیت»مان فکری کنیم؛ و گفته شد که این «من» چنین و چنان کردم، و همه چیز را از «من» ببینم، همان کم‌ظرفیتی ماست. پس این «من» محدود را باید از ما بگیرند و با هر مرگی، یک مرحله از این «من» محدود را می‌گیرند؛ یکبار من «خودم» را همین «بدن»م تصور می‌کنم، با مرگ از دنیا این را از من می‌گیرند؛ یکبار «خودم» را «بدن برزخی» تصور می‌کنم؛ آن را هم از من می‌گیرند؛ و این سیر تا خدا ادامه دارد: الینا ترجعون.

## 33) سوره رعد (13) آیه 43 وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفى‏ بِاللَّهِ شَهيداً بَيْني‏ وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ 2/2/1395

#### تبریک میلاد امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحیم

میلاد امیرالمومنین بر تمامی شیعیان و مسلمانان و همه انسانهای آزاده مبارک باد، کسی که محبت او مسلمان و غیر مسلمان نمی‌شناسد چنانکه ابن ابی الحدید (متوفی 656) می‌گوید «چه بگویم در وصف کسی که اهل ذمه (مسیحیان و یهودیان) او را دوست می‌دارند با اینکه منکر نبوت پیامبر خاتم‌اند، و پادشاهان فرنگ و روم تصویرش را در معابد و عبادتگاه‌های خود – در حالتی که شمشیر به دست گرفته و آماده جنگ است - نصب کرده‌اند؛ و پادشاهان ترک و دیلم تصویرش را بر شمشیرهایشان حک کرده‌اند.» شرح نهج‌البلاغه ج1 ص 28

<http://lib.eshia.ir/15335/1/28>

### ترجمه

و کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند تو فرستاده شده [از جانب خدا] نیستی! بگو خدا به عنوان شاهد [= گواه بر اینکه حق با چه کسی است] بین من و شما کافی است؛ و [نیز] کسی که علم به کتاب [= قرآن] نزد اوست [به عنوان شاهد بین من و شما کافی است].

### نکته‌ای نحوی در ترجمه:

1) عبارت «من عنده علم الکتاب» عطف به «الله» است؛ یعنی:

خدا چنین است و «کسی که نزد او علم کتاب است» نیز چنین است.

2) کلمه «شهید» در اینجا به معنای «شاهد» (= گواه، کسی که در محکمه حاضر می‌شود و به نفع یکی از طرفین شهادت می‌دهد) است و جایگاه نحوی آن «تمییز» است: «از چه جهت خدا بین من و شما کافی است؟ از جهت شهادت دادن». اغلب مترجمان برای سهولت ترجمه «شهید»‌را از وضعیت تمییز به وضعیت مضاف نسبت به «الله» تغییر داده‌اند که معنایش تقریبا همین می‌شود اما دقتش اندکی کمتر است. در واقع می‌توان این گونه هم ترجمه کرد:

بگو شهادتِ [= گواهیِ] خدا بین من و شما [بر اینکه حق با چه کسی است] کافی است و [گواهیِ] کسی که علم به کتاب [= قرآن] نزد اوست [نیز بین من و شما بر اینکه حق با چه کسی است کافی است].

### حدیث

1) حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع؛ وَ سُئِلَ عَنِ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ» أَعْلَمُ أَمِ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»؟ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ» عِنْدَ «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فِي عِتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ص‏

تفسير قمي، ج‏1، ص367

امام صادق ع فرمود: « کسی که علم به کتاب نزد اوست» همان امیرالمومنین ع است.

و از ایشان سوال شد که آیا «کسی که علمی از کتاب نزد اوست» [آصف بن برخیا، وزیر سلیمان، که به آنی تخت ملکه سبأ را نزد سلمان حاضر کرد] عالمتر است یا «کسی که علم به کتاب نزد اوست»؟ حضرت فرمود:

دانشِ «کسی که علمی از کتاب نزد اوست» در پیش «کسی که علم به کتاب نزد اوست» نیست مگر به اندازه‌ای که یک پشه با بال خود از آب دریا بردارد، [و در همین راستاست که] امیرالمومنین ع فرمود بدانید که علمی که خداوند از آسمان بر زمین نازل کرد و نیز همه آنچه به خاطر آن انبیا - تا پیامبر خاتم ص - بردیگران برتری داده شدند، نزد اهل بیت خاتم پیامبران است.

2) به خاطر خفقان بنی‌امیه در صدر اسلام، اینکه این آیه در فضیلت امیرالمومنین ع است را مخفی می‌کردند تا جایی که ابن‌عباس (همراه با بسیاری از آخوندهای درباری معاویه) یکبار گفته بود که این آیه در مورد عبدالله بن سلام (از اطرافیان عثمان) است اما اواخر عمرش قسم خورد که آن سخنش واقعی نبوده و این آیه در شأن حضرت علی ع است:

أَخْبَرَنَا عَقِيلُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُمَحِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ الْخُرَيْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى‏]: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَانَ عَالِماً بِالتَّفْسِيرِ وَ التَّأْوِيلِ وَ النَّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ.

قَالَ أَبُو صَالِحٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ مَرَّةً يَقُولُ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ سَمِعْتُهُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ يَقُولُ: لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج1، ص405

حاکم حسکانی (از علمای اهل سنت متوفی 490) در کتاب فوق احادیث متعددی از طریق اهل سنت می‌آورد‏ در توضیح اینکه «من عنده علم الکتاب» حضرت علی ع است: لینک زیر احادیث 422-427

<http://www.haydarya.com/maktaba_moktasah/03/book_50/part1/main.htm>

ضمناً مصحح کتاب در پاورقی، کتابهای متعدد دیگری را که این احادیث با همین سندها یا با سندهای دیگر در آنها آمده، مطرح کرده است. (بر اساس نسخه موجود در نرم افزار جامع احادیث نور: شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج1 ص400-405)

3) چون امروز روز پدر هم هست، حیفم آمد روایتی که هم به آیه مربوط می‌شود و هم به امروز نیاورم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنِّيَ النَّبِيُّ ص بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِّيَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ فَقَالَ نَعَمْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ ع مِنْهُمْ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيّاً ع قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ قَالَ إِنَّ شَفَقَةَ النَّبِيِّ ص عَلَى أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْآبَاءِ عَلَى الْأَوْلَادِ وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلِيٌّ ع وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَةُ عَلِيٍّ ع عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ ص لِأَنَّهُ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌ‏ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّة ...

عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏2، ص 86

حسن بن علی بن فضال می‌گوید از امام رضا ع سوال کردم: چرا پیامبر ص را ابوالقاسم نامیدند؟

فرمود: چون فرزندی به نام قاسم داشت.

عرض کردم: آیا اهلیت دارم که بیشتر برایم توضیح دهید؟

فرمود: آیا می‌دانی که پیامبر ص فرمود: «من و علی پدران این امت هستیم»؟

عرض کردم. بله.

فرمود: آیا می‌دانی که پیامبر ص پدر همه امت است و علی ع هم یکی از این امت است؟

عرض کردم : بله.

فرمود: آیا می‌دانی که علی تقسیم کننده (قاسم) بهشت و جهنم است؟

عرض کردم: بله.

فرمود: پس به پیامبر ص، «ابوالقاسم» گفته شد چون او پدرِ قاسم (تقسیم‌کننده‌‌ی) بهشت و جهنم است.

عرض کردم: و معنای آن چیست؟

فرمود: مهربانی پیامبر ص نسبت به امتش همانند مهربانی پدران به فرزندان است؛ و برترین امتش علی ع است، و بعد از او هم مهربانی علی ع به امت، همانند مهربانی او (ص) به امت است زیرا که او امام و وصی و خلیفه بعد از اوست و برای همین است که فرمود: «من و علی پدران این امت هستیم...»[[10]](#footnote-10)

### تدبر

مقدمه:

این آیه بر دو گونه دلیل بر اثبات نبوت پیامبر اکرم ص اشاره می‌کند:

الف) برای اثبات نبوت پیامبر ص در مقابل کافران، شهادت خدا بتنهایی کافی است.

ب) برای اثبات نبوت پیامبر ص در مقابل کافران، شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست، بتنهایی کافی است.

اما چگونه؟

1) خدا چگونه می‌تواند بر نبوت پیامبر ص شهادت دهد؟ صرف اینکه پیامبر ادعا کند خدا شاهد است، کافی نیست؛ چون در عالم دروغگو هم وجود دارد و خدا بر همه چیز شاهد است. پس منظور از شهادت چیست:

الف) کلمات قرآن به گونه‌ای است که انسان اگر با دقت کافی بخواند متوجه می‌شود که اینها سخنان خود پیامبر نمی‌تواند باشد و از خود کلام خدا می‌توان پی برد به اینکه اینها کلام خداست. پس خود کلام خدا، شهادت خداست بر نبوت پیامبرش.

(همان طور که شما همین که سخن مثلا پدرتان را می‌شنوید پی می‌برید که این سخن اوست. برخی صرفا از صدای او، پی می‌برند؛ اما برخی هم هستند که از نوع محتوای کلام پی می‌برند که این سخنان از مثلا پدرشان صادر شده است. هر دو در مورد خدا می‌تواند مورد نظر باشد)

ب) همه عالم کلمات خداست و خدا با این کلماتش نیز با ما سخن می‌گوید. بدین ترتیب معجزاتی که پیامبر ص می‌آورد وقایع (= کلمات)ی است که خدا با آنها بر پیامبر بودن پیامبرش شهادت داده است.

ج) طبق توضیح علامه طباطبایی، چون تمام آیات قرآن معجزه است، و خدا در آیاتی مانند «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلين‏ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (یس/3-4) بر شهادت ایشان گواهی داده، پس خود صریحا شهادت به حقانیت پیامبر ص دادهاست. (المیزان 11/383)

2) کسی که نزد او علم کتاب هست، چگونه شهادت می‌دهد؟ جاعلان در زمان بنی‌امیه احادیث متعددی جعل کرده و رواج دادند که منظور «اهل‌کتاب» (مسیحیان و یهودیان) یا عبدالله بن سلام (یهودی‌ای که دوسال قبل از رحلت پیامبر ص مسلمان شد) است. اما این تفسیر که برای کتمان فضایل امیرالمومنین بوده، نادرست است زیرا:

در مورد اینکه منظور اهل کتاب باشند، بسیاری از این اهل کتاب، منکر نبوت پیامبر ص شدند؛ پس چگونه خدا شهادت آنها را کافی شمرده است؟

در مورد اینکه منظور عبدالله بن سلام باشد، تنها کسی که این ادعا را مطرح کرده (و بقیه از او نقل می‌کنند) خودش است که وقتی مردم مسلمانی وی را منکر شدند ادعا کرد اسلام آورده و این آیه در شأن او نازل شده است، البته مردم به ادعایش اعتنا نکردند (جامع ترمذی 2/834) و او دروغ گفت زیرا

اولا این سوره مکی است (قبل از هجرت نازل شده) و حکایت اعتراض کافران در مکه را بیان می‌کند، در حالی که وی هشت سال بعد از هجرت پیامبر ص مسلمان شده بود؛

ثانیا بزرگان تابعین (مانند شعبی و سعید بن جبیر) در همان زمان بنی‌امیه این ادعا را رد کردند (مشکل الاثار للطحاوی حدیث 284 و 289)[[11]](#footnote-11)

ثالثا قرآن شخص مورد نظر را به عنوان شاهدی شاهدی که در مقابل کفار بر صدق پیامبر شهادت دهد و بتوان به شهادت او استناد کرد، مطرح کرده است، آن هم شاهدی که شهادتش نیازمند هیچ چیز دیگری نیست در حالی که هیچ تاریخی نقل نکرده که ابن السلام در جایی چنین شهادتی داده باشد و اصلا وی چنین اعتباری – حتی نزد مسلمانان- نداشته است.[[12]](#footnote-12)

3) اگر کسی که نزد او علم کتاب هست، علی ع است چگونه شهادت می‌دهد که دلیل باشد برای همگان؟

الف) کسی که عجایب و ظرائف و نکته‌های عمیق در سخنان علی ع را، که بعد از قرنها هنوز اندیشمندان را مبهوت خود کرده، و کسی به گردش نرسیده، می‌بیند و بعد می‌بیند که او اذعان دارد که من هرچیزی دارم از پیامبر ص گرفته‌ام، می‌فهمد اگر او شهادت بر نبوت پیامبر ص می‌دهد، حتما راست می‌گوید.

ب) شخصیت علی ع (به عنوان یکی از پیروان پیامبر ص) و فداکاریهای آنچنانی وی در راه اسلام به‌تنهایی دلیلی کافی بر صدق پیامبری است که علی ع به او گرویده است. همان طور که یهودی‌ای وقتی دید علی‌رغم آن شجاعتهای خیبری، او را دست بسته برای بیعت می‌برند، به حقانیت اسلام پی برد و اسلام آورد.[[13]](#footnote-13) توضیح واقعه در لینک زیر

<http://lib.eshia.ir/71808/1/1134>

ج) اگر کسی مثل آصف بن برخیا (وزیر سلیمان) – که علم به اندکی از کتاب داشت – با انجام چنان کرامت‌هایی، شاهد بر حقانیت حضرت سلیمان محسوب می‌شد، پس کسی که علم به همه کتاب دارد – که کرامت‌هایی بسیار عظیم‌تر ز او نقل شده – قطعا شاهد بر حقانیت پیامبر اکرم ص است.

4) ایمان به حمایت خدا بهترین پشتوانه در برابر هر گونه تحقیر و تکذیب معاندان است (قرائتی، تفسیر نور 13/378)

## 34) سوره يس (36) آیه 30 يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُن‏ 3/2/1395

### ترجمه

دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به نزدشان نیامد مگر اینکه روال را بر استهزای او گذاشتند. [= پیوسته او را مسخره می‌کردند]

### نکاتی در ترجمه

1) «العباد»: «الـ» در کلمه «العباد» می‌تواند «الـ» عهد باشد (به معنای «این بندگانی که درباره‌شان در آیات قبل صحبت می‌کردیم» و می‌تواند «الـ» استغراق باشد (به معنای «همه بندگان») و ظاهرا هر دو معنا با هم قابل جمع است؛ یعنی در آیات قبل درباره این رویه در عده‌ای از بندگان سخن گفته، سپس در این آیه برای این گونه بندگان، که متاسفانه عمومیت هم دارد، اظهار تاسف کرده است.

2) «کانوا ...»: وقتی «کان» قبل از فعل مضارع بیاید دلالت بر استمرار و وجود یک وضعیت همیشگی‌ای در آن فعل می‌کند که گویی قرار نیست فاعلش از آن وضعیت بیرون آید. در این گونه موارد غالبا به صورت فعل مضارع ترجمه می‌شود، اما چنین ترجمه‌ای معنا را کامل منتقل نمی‌کند و ظاهرا در زبان فارسی معادل معینی برای چنین ترکیبی نداریم. مترجمان قدیمی‌تر از تعابیری مانند «همی ... کردند» استفاده می‌کردند و به علت نامانوس بودن این تعبیر، برخی مترجمان در چنین مواردی با افزودن تعابیری مانند «پیوسته چنین است»، «روال بر این است»، «قرار بر این گذاشتند» «به جز ... کاری نمی کردند» و ... سعی می‌کنند بر این مشکل غلبه کنند.

3) «یستهزؤن»: «استهزاء» را «مسخره کردن» (معجم المقاییس اللغه 6/54) و «مزاح وشوخی مخفیانه» (مفردات، 841) دانسته‌اند اما تاکید کرده‌اند که به شوخی‌ای گفته می‌شود که در آن «تحقیر کردن» نهفته باشد (الفروق فی اللغه، 17) و برخی اصل معنای آن را هر سخن یا کاری که در آن تحقیر و اهانت نهفته باشد، قلمداد کرده‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم 11/255). شاید بتوان آن را درست نقطه مقابل «جدی گرفتن» دانست.

### حدیث

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

خَبَرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرٍ تَرْوِيهِ ... إِنَّا وَ اللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ...

وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ثُمَّ تَلَا «يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ».

الغيبة (نعماني) ص142 http://lib.eshia.ir/15220/1/141

امام صادق عليه السّلام فرمود:

يك خبر كه آن را عمیقا درك ‏كنى بهتر است از ده خبر كه صرفا آن را روايت مى‏كنى، ... و به خدا سوگند، كسى از شيعيان خود را فقيه [= دارای فهم عمیق] نمى‏شماريم تا اينكه به رمز سخنى به او گفته شود و او آن رمز را دريابد، ... و بدانيد كه زمين از حجّت خداى عزّ و جلّ خالى نمى‏ماند ولى خداى عزيز بزودى ديده خلقش را از او نابينا مى‏سازد به خاطر ظلم و جورشان و زياده‏روى آنان نسبت به خودشان، و اگر زمين يك ساعت از حجّت خدا خالى بماند اهل خود را فرو مى‏برد، لكن آن حجّت مردم را مى‏شناسد در حالی که او را نمى‏شناسند، چنان كه يوسف مردم [= برادرانش] را مى‏شناخت و آنها او را نمى‏شناختند.

سپس تلاوت فرمود: «دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به نزدشان نیامد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند.»

الغيبة للنعماني / ترجمه غفارى، ص199 (باب 10، حدیث2) <http://www.ghadeer.org/Book/362/58368>

### تدبر

1) این تنها موردی در قرآن کریم است که خود خداوند برای بندگان حسرت خورده است! پس اینکه فرستادگان خدا مسخره گرفته می‌شوند، حسرت‌بارترین واقعه برای انسان است.

2) آیا بر ما هم حسرت خواهند خورد؟! از کجا بفهمیم؟ هرکس که روز قیامت حسرت بخورد، کسی است که خدا در اینجا بر او حسرت خورده‌ است. اما چه کسی در آن روز حسرت می‌خورد؟ کسانی که هم و غم‌شان در محدوده دنیا تمام می‌شود و دیدار خدا را باور نمی‌کنند (انعام/31) و یا با مسخره بازی، از عمرشان بهره لازم را نمی‌برند (زمر/56).

(یادآوری: برای خدا و آخرت کار کردن، صرفا نماز و روزه و ... نیست؛ یعنی هرکاری می‌کنیم خدا را در نظر بگیریم. مثلا کسب روزی حلال برای خانواده، در حد جهاد شمرده شده است)

3) مسخره کردن پیامبران صرفا به معنای ریشخند گرفتن آنان نیست؛ بلکه جدی نگرفتن و غیر مهم (حقیر) دانستن پیام ایشان هم مصداق مسخره گرفتن آن است. آیا ما پیام‌های خدا را جدی می‌گیریم؟

جدی گرفتن مثل وضعیت کسی است که بیماری حاد قلبی دارد و نزد دکتر می‌رود و دکتر نسخه می‌نویسد و پرهیز هم می‌دهد. وی چگونه در خوردن قرص‌ها و رعایت پرهیزها مراقبت می‌کند؟ آیا قلب ما سالم است؟ (علامت سلامتش، حضور قلب در نماز است. اگر سالم نیستیم نسخه را خیلی باید جدی بگیریم. البته گویی آنها که قلبشان سالم است جدی‌تر می گیرند تا امثال من!)

4)‌ متاسفانه معیار برخی برای انتخاب مطلب، جذابیت است؛ نه حقیقت. یادمان باشد حقیقت در بسیاری از موارد تلخ است؛ اما مبادا تلخ بودنش بهانه شود که آن را مسخره کنیم! کسی که ملاک انتخابش جذابیت است، منتظر است دلش را ببرند؛ و وقتی پیامبران چنین نمی‌کنند، آنها را مسخره می‌کند و ناتوان می‌شمرد؛ اما کسی که ملاک انتخابش حقیقت است؛ به حقیقت، حتی اگر تلخ باشد، دل می‌دهد. (به حقیقت دل دادن = ایمان)

5) متاسفانه جدی نگرفتن حقیقت و رسولان الهی یک عادت شده است، نفرمود: «یستهزؤن»، فرمود: «کانوا یستهزؤن».

6) تمام انبيا مورد استهزا قرار گرفتند. «مِنْ رَسُولٍ» پس مبلّغان دينى در انتظار زخم زبان ديگران باشند. (قرائتی، تفسیر نور 9/537)

7) فرستاده الهی منحصر در پیامبر نیست. اگر همه اشیای عالم و همه وقایع عالم آیت خداست، پس همه چیز برایمان پیامی از جانب خدا دارد؛ تا اینکه ما چقدر اهل رمز باشیم! اگر فقیه (به معنای مورد نظر در حدیث) شویم، خواهیم دید هر کاری که در این عالم به ما ارجاع ‌شود، فرستاده‌ای از خداست؛ حتی مراجعه یک نیازمند.

حضرت علی ع فرمود: «نیازمند، فرستاده‌ی خداست؛ کسی که از او دریغ کرد، از خدا دریغ کرده . کسی که به او بخشید به خدا بخشیده است (نهج‌البلاغه، حکمت 304: إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَ مَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّه‏)

8) برخی فرستادگان خدا را مسخره می‌کنند (مانند کسی که به پیامبر توهین می‌کند یا مسکین واقعی را از خود می‌راند) و برخی آیات خدا را مسخره می‌کنند (نساء/140): هر سخن و حکم خدا که رعایت نشود، مسخره کردن آیات (و بنابراین مسخره کردن فرستاده‌ی) خداست.

9) چرا مسخره کردن فرستاده خدا حسرت‌بارترین کار ممکن است؟ زیرا این فرستاده آمده که به ما کمک کند. به خاطر خودش نیامده و کار تکلف‌آمیز هم از ما نخواسته (ص/86) اگر برخی کارهایش سخت است چون اساسا رشد کردن سخت است (مثل کسی که می‌خواهد دکتری بگیرد). آنگاه کسی فقط این سختی‌ها را ببیند و فرستاده حقیقت را جدی نگیرد، واقعا جز به خودش به چه کسی ضرر زده؟

10) و در این پایان روز جمعه، آیا یادمان بود از آن فرستاده‌ای که امروز هم نیامد؟ آیا از فقدانش خلأیی احساس کردیم؟ آیا او را در زندگی‌مان جدی می‌گیریم؟ جدی گرفتن او صرفا به دعای ندبه و ... نیست؛ به این است که در تک‌تک لحظاتمان طوری زندگی کنیم که اگر او را دیدیم اصلا خجالت نکشیم. یکبار دیگر حدیث امام صادق ع را بخوانیم. چه ربطی است بین اهل رمز بودن، امام زمان ع، و این آیه؟ آیا وضع کسانی – که امام زمان ع را مسخره گرفته‌اند - جای حسرت ندارد؟

## 35)سوره قمر (54) آیه9 كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا وَ قالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِر 4/2/1395

### ترجمه

قبل از ايشان، قوم نوح [حق و حقیقت را] تکذیب کردند؛ پس بنده ما را تكذيب كردند و گفتند: [نوح] دیوانه (جن‌زده) است و آزرده شد.

### نکاتی در ترجمه:

مجنون: اسم مفعول از «جن» است یعنی کسی که مورد تعرض جن واقع شده است. به دیوانه «مجنون» می‌گفتند چون گمان می‌کردند جن در او حلول کرده و او را دچار اختلال کرده است.

ازدجر: از ریشه «زجر» به معنای «زجر دادن» است. فعل در اینجا مجهول است (زجر داده شد). اینکه فاعلش چه کسی بوده، مفسران دو احتمال داده‌اند: یکی انکه عبارت «و ازدجر» ادامه سخن قوم نوح باشد و منظورشان این باشد که «جن سراغ او رفته و او را زجر داده و آزرده‌خاطر کرده، و در نتیجه، این سخنان که می‌گوید محصول آزارهای جنیان در اوست». دوم آنکه سخن قوم نوح فقط همان تهمت «مجنون بودن» باشد و این توضیحی است که خدا در ادامه داده به این معنا که: «آنها گفتند «نوح مجنون است» و با این کار او را اذیت کردند و او آزرده خاطر شد. (المیزان 19/68) (ترجمه المیزان 19/110)

### حدیث

1) حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ

بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ ثَلَاثَمِائَةِ سَنَةٍ- يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ- فَلَمْ يُجِيبُوهُ فَهَمَّ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ، فَوَافَاهُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ- اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنْ قَبَائِلِ مَلَائِكَةِ سَمَاءِ الدُّنْيَا... فَقَالُوا .... فَنَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَدْعُوَ عَلَى قَوْمِكَ، فَقَالَ نُوحٌ قَدْ أَجَّلْتُهُمْ ثَلَاثَمِائَةِ سَنَةٍ.

فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِمْ سِتُّمِائَةِ سَنَةٍ- وَ لَمْ يُؤْمِنُوا هَمَّ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ فَوَافَاهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنْ قَبَائِلِ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ فَقَالَ نُوحٌ مَنْ أَنْتُم‏ قَالُوا نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ قَبِيلٍ مِنْ قَبَائِلِ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ ... نَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَدْعُوَ عَلَى قَوْمِكَ. فَقَالَ نُوحٌ قَدْ أَجَّلْتُهُمْ ثَلَاثَمِائَةِ سَنَةٍ.

فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِمْ تِسْعُمِائَةِ سَنَةٍ، هَمَّ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَفْعَلُونَ» فَقَالَ نُوحٌ «رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً؛ إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً» فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَغْرِسَ النَّخْلَ؛ فَكَانَ قَوْمُهُ يَمُرُّونَ بِهِ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُ وَ يَسْتَهْزِءُونَ بِهِ ... فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ بَلَغَ النَّخْلُ وَ اسْتَحْكَمَ أَمَرَ بِقَطْعِهِ... فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَنْحِتَ السَّفِينَةَ...

تفسير قمي، ج‏1، ص325-325؛ متن کامل حدیث در لینک زیر

<http://lib.eshia.ir/12015/1/325>

1) امام صادق ع در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

نوح سیصد سال در میان قوم خود مردم را به خدا دعوت می‌کرد و او را اجابت نکردند؛ پس تصمیم گرفت آنان را نفرین کند، اما هنگام طلوع آفتاب دوازده هزار طائفه از فرشتگان آسمان دنیا نزدش آمدند... گفتند ... ما آمده‌ایم از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی؛ نوح گفت سیصد سال دیگر به آنها مهلت دادم. وقتی ششصد سال شد و آنها ایمان نیاوردند تصمیم گرفت که آنها را نفرین کند، دوازده هزار طائفه از ملائکه آسمان دوم نزد او آمدند. گفت شما کیستید؛ گفتند ... ما آمده‌ایم از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی؛ نوح گفت سیصد سال دیگر به آنها مهلت دادم. وقتی نهصد سال شد و آنها ایمان نیاوردند تصمیم گرفت که آنها را نفرین کند، خدا وحی بر او نازل کرد که «از قومت جز آنان که تاکنون ایمان آورده‌اند کسی ایمان نمی‌آورد؛ پس تو به خاطر کارهایی که انجام می‌دهند اندهگین مباش» (هود/36) آنگاه نوح دعا کرد: «خداوندا بر زمین از کافران هیچ دیار [= سکنی‌گزیننده] ‌ای باقی نگذار؛ ...» (نوح26-27) پس خدا دستور دارد درخت نخلی بکارد و مردمش از کنارش می‌گذشتند و او را مسخره می‌کردند ... تا اینکه پنجاه سال گذشت و دستور آمد درخت را قطع کن و از آن کشتی بساز ...

2) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ

لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَلَاكَ قَوْمِ نُوحٍ عَقَّمَ أَرْحَامَ النِّسَاءِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَلَمْ يُولَدْ فِيهِمْ مَوْلُودٌ

تفسير قمي، ج‏1، ص327

امام صادق ع فرمود: وقتی خداوند عز و جل خواست قوم نوح را هلاک کند رحم زنانشان را برای چهل سال عقیم کرد به نحوی که در این چهل سال کسی بچه‌ای به دنیا نیاورد.

### تدبر

1) اینکه امروز عده‌ای را می‌بینیم که زیر بار حقیقت نمی‌روند خیلی تعجب نکنیم؛ از زمان حضرت نوح ع چنین افرادی وجود داشته‌اند و اتفاقا اکثریت هم بوده‌اند. (فقط مواظب باشیم خودمان جزء آنها نشویم!)

2)‌ وقتی پیامبران بزرگی همچون نوح را که جزء برترین اولیای خدا بودند اکثریت جامعه‌شان دیوانه خطاب کنند؛ ما اگر می‌خواهیم وارد کار فرهنگی بشویم باید خیلی ظرفیت خودمان را بالا ببریم. اگر کسی انتظار دارد قربه الی الله کار فرهنگی کند و دشنام نشنود، ‌اشتباه می‌کند؛ چه رسد به اینکه از همه انتظار قدردانی هم داریم!

3) حضرت نوح 900 سال تکذیب شد و صبر کرد؛ وقتی هم که دعا کرد و دعایش قبول شد، 50 سال دیگر صبر کرد؛ و در این مدت او را دیوانه خواندند؛ و البته او هم زجر کشید (و ازدجر)، اما تسلیم دستور خدا بود. آیا ما اگر در کارمان مشکل ایجاد شود، تا چقدر تحمل داریم که خدا حل مشکل را عقب بیندازد؟

4) گاهی بر عدل خدا اشکال می‌گیریم که چرا خدا ما را به جای فلان کس (مثلا حضرت علی ع) قرار نداد؟ خدا داستانهای پیامبرانش را در قرآن گفته؛ آیا اگر جای آنها بودیم حاضر بودیم این قدر تحمل کنیم؟ خودش بهتر می‌داند که رسالتش را به کی بدهد (انعام/124). اگر داستان پیامبران را بخوانیم می‌بینیم اینکه ما جای آنها نبودیم، جای شکر دارد، نه جای اعتراض.

5) کسانی که منکر حقیقت‌اند، برترین انسانهای عالم (پیامبر اولوالعزم) را دیوانه می‌خوانند. واقعا دیوانه کیست؟

آیا هرکس همانند اکثریت نبود، دیوانه است؟ آیا کسی که 950 سال مردم را دعوت می‌کند و مردم حرفش را قبول نمی‌کنند، دیوانه است یا نه؟ آیا اگر ما آنجا بودیم، ما هم او را دیوانه نمی‌دانستیم؟ در همین جامعه خودمان؛ می‌بینیم افرادی را که چه زحماتی به خاطر دیگران یا به خاطر ترویج دین خدا متحمل می‌شوند در حالی که سود دنیوی‌ای برایشان ندارد و مردم هم قدرشان را نمی‌دانند. برخی به آنها می‌گویند: مگر دیوانه‌ای؟ مبادا ما جزء این «برخی» باشیم.

6) اینکه چرا دوبار به «تکذیب» آنها اشاره شد یک احتمال این است که تکذیب اول، اشاره به تکذیب کلی آنها در برابر حق و حقیقت (به تعبیر علامه طباطبایی: در برابر هر گونه فرستاده‌ای از جانب خدا) باشد و در تکذیب دوم، مصداق این را (که تکذیب حضرت نوح بود) بیان کرد. (المیزان 19 /67) (ترجمه المیزان 19 /108) آنگاه منظور آیه این می‌شود که قوم نوح هم جزء کسانی بودند که حقیقت را تکذیب می‌کردند و لذا پیامبرشان را تکذیب کردند.

## 36) سوره حمد (1) آیه 2 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمين‏ 5/2/1395

### ترجمه

هر گونه سپاس و ستايشی برای خداست [که] پروردگار جهانيان [است].

اصلاح ترجمه:

هر گونه سپاس و ستايشی برای خداست [که] پروردگار همه جهان‌ها[ست].

### نکاتی در ترجمه:

«الـ» در «الحمد» یا «الـ» جنس است یا «الـ» استغراق؛ و در هر دو صورت معنایش می‌شود: «هرگونه حمدی».

«حمد» در فارسی معادل ندارد؛ و در آن معنای «ستایش» (= مدح) و «سپاس» (= شکر) با هم جمع شده است. (مطهری، آشنایی با قرآن، 2 /11). مدح (ستایش) عکس‌العمل در برابر مشاهده زیبایی و عظمت است که می‌تواند در امور غیراختیاری هم باشد (مثلا مدح قامت رعنا) در حالی که «حمد» فقط در مواردی است که اقدامی اختیاری رخ داده باشد (الفروق فی اللغه/41)؛ «شکر» (سپاس) در جایی است که نعمت در کار باشد؛ اما «حمد» منحصر به این نیست (الفروق فی اللغه/39)؛ زیرا شکر فقط بر افعال است؛ اما حمد هم در مورد افعال و هم در مورد صفات است (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ‏1/ 437) پس «حمد» اعم از «شکر» و اخص از «مدح» است (مفردات/256)

«رب العالمین» یا صفت برای «الله» است (ترجمه: حمد برای خدایی که پروردگار جهانيان است) یا بدل برای آن (ترجمه: حمد برای خداست، پروردگار جهانيان)

### اصلاح در ترجمه

تمامی ترجمه‌ها غیر از دو نفر (آیت الله مشکینی؛ و شاه ولی‌الله دهلوی) «عالمین» را به «جهانیان» ترجمه کرده بودند. البته «جهانیان» کاملا غلط نیست؛ اما دقیق هم نیست. «جهانیان» به معنای «افراد در جهان» است؛ در حالی که «عالَم» به معنای خود «جهان» است؛ و عالمین به معنای «جهان‌ها»؛ و «العالمین» به معنای «همه جهان‌ها» است.

ترجمه مشکینی: سپاس و ستايش از آن خداست كه مدبّر و ولىّ امر و پرورش‌دهنده جهان‏هاست (جهان فرشتگان، آدميان، پريان، حيوان‏ها و جمادات).

ترجمه دهلوی: ستايش خدا راست پروردگار عالم‌ها.

### حدیث

1) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ مُيَسِّرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ».

اصول کافی، ج2، ص95

امام صادق ع فرمود:

شکر نعمت دوری کردن از محرمات است؛ و تمامِ [= کامل شدنِ] شکر به این است که شخص بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»

2) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ:

خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مِنَ الْمَسْجِدِ وَ قَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ فَقَالَ لَئِنْ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لَأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ قَالَ فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِيَ بِهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ لَيْسَ قُلْتَ لَأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَ لَمْ تَسْمَعْنِي قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

اصول کافی 2 /97

امام صادق ع از مسجد بیرون آمد در حالی که مرکب ایشان گم شده بود. فرمود: اگر خدا آن را به من برگرداند چنان شکر خدا را گزارم که حق شکرش ادا شده باشد. اندکی نگذشت که آن را آوردند. حضرت فرمود: الحمدلله. کسی گفت: آیا نگقتی « چنان شکر خدا را گزارم که حق شکرش ادا شده باشد.» فرمود: آیا نشنیدی که گفتم «الحمدلله»؟! [[14]](#footnote-14)

3) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسُرُّهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

اصول کافی 2 /97

امام صادق ع فرمود: رسول خدا ص چنین بود که اگر امری برایش رخ می‌داد که او را خوشحال می‌کرد می‌گفت الحمدلله بر این نعمت؛ و اگر امری برایش رخ می‌داد که او را غمگین می‌کرد می‌گفت الحمدلله در هر حال.

(ضمنا امام رضا (در عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص283-285) تفسیری طولانی از این آیه را از امیرالمومنین نقل کرده‌اند که به علت طولانی بودن از آوردنش خودداری شد) [[15]](#footnote-15)

### تدبر

1) در [جلسه 28](#_توضیح_برخی_لغات:) مفهوم «رب» توضیح داده شد که به معنای «شیء‌را بتدریج در مسیر کمال نهایی خود پیش بردن» است. اگر کسی «رب العالمین» شد هر کمال و خوبی‌ای که در عالم مشاهده شود، به او برمی‌گردد؛ زیرا هرموجودی هر کمالی که کسب می‌کند با امداد الهی است. پس بناچار هر حمد (سپاس و ستایش)ی از هر موجودی بشود، حمد خداست؛ پس همه سپاس‌ها و ستایشها از آن اوست.

2) چون شرایط پیرامونی ما برای انجام هر کاری بی‌نهایت است، پس در حالت عادی هرکاری که بخواهیم انجام دهیم، نمی‌توانیم همه شرایط پیرامونی خود را تنظیم کنیم و لذا بالاترین تدبیرهای ما هم گاهی ناموفق از آب درمی‌آید. (امیرالمومنین ع: عرفتُ اللهَ بفسخ العزائم: خدا را در آنجا که تصمیم‌های قطعی‌ام شکست خورد، شناختم. نهج‌البلاغه، حکمت250)

اما اگر به «رب‌العالمین» بودن خدا توجه کنیم، کارهایمان را فقط با خدا تنظیم می‌کنیم و خیالمان از نتیجه‌اش راحت خواهد بود؛ زیرا همه کارهای همه افراد به دست «رب العالمین» است؛ پس با خدا هماهنگ شدن، یعنی کل عوالم را با خود هماهنگ کردن. بدین ترتیب آیا امکان دارد کسی که واقعا مومن است کارش به نتیجه نرسد؟ (البته نتیجه ظاهری و دلخواه سطحی من، غیر از نتیجه واقعی‌ای است که خدا می‌داند و اگر من هم به همه عوالم آگاه بودم می‌دیدم خواست عمیق و مخفی خودم هم هست)

3) «حمد، سپاس و ستایشی است که حاصل معرفت است نسبت به شخص مورد حمد قرار گرفته؛ لذا اگر کسی بتواند از عمق جان، حقیقت «الحمدلله» را اظهار کند، حق شکر الهی را ادا کرده است. (حدیث دوم)

استدلال بر این مطلب:

1) شکر فقط در مورد افعال است؛ اما حمد در مورد صفات هم هست. پس در شکر، خدا (یا هر کس دیگر) را فقط در حد کارش (نعمتی که به ما داده)، درک می‌کنیم؛ اما در حمد، به صفات کمالی در خود او که موجب شده است نعمت به ما بدهد یا ندهد، توجه می‌کنیم. (حدیث سوم)

2) «حمد» (برخلاف مدح) فقط در امور اختیاری است؛ پس این صفات کمال غیر از اموری است که خارج از اختیار وی می‌باشد.

نتیجه: پس «حمد» در جایی است که نوعی شناسایی صفات کمالی (= توان توصیف حقیقی) در کسی که مورد حمد است رخ داده باشد.

مقدمات بعدی را علامه طباطبایی در المیزان 1/ 20 (ترجمه المیزان 1/ 32) توضیح داده است:

3) توصیف حقیقی خدا برای غیر خدا ممکن نیست. یعنی خدا اگرچه صفات کمال دارد؛ اما نه در حدی که ما فهم کرده‌ایم، که او فراتر از درک ماست. در نتیجه حتی فرشتگان، اگر بخواهند خدا را حمد (توصیف به صفات کمال) گویند، حمد خود را با تسبیح و تنزیه همراه می‌کنند (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِم، زمر/75)[[16]](#footnote-16)؛) در نتیجه، حمد بدون تسبیح (یعنی توصیف حقیقی) فقط از جانب خودش بیان می‌شود (حمد/2 ؛ صافات/182؛ غافر/65) [[17]](#footnote-17)

(حمد با تسبیح و تنزیه، یعنی در حالی که او را به کمالی توصیف می‌کنیم، او را فوق وصف خود، و منزه از آن بدانیم)

4) اگر کسی همه خودیتش را از دست داده باشد و توسط خدا خالص شده باشد (چون از خود چیزی ندارد و مظهر خدا شده است) می‌تواند خدا را توصیف کند. لذا در دنیا فقط خالص‌شدگان توسط خدا (مخلَصین) (صافات/159-160) - که مهمترینشان انبیایند (ابراهیم/39؛ نمل/15) - می‌توانند «الحمدلله» بدون تنزیه بگویند؛ و در آخرت فقط بهشتیان (اعراف/43؛ یونس/10؛ فاطر/34؛ زمر/74).

بدین جهت است که اگر کسی بتواند واقعا «الحمدلله» بگوید توصیف حقیقی از خدا کرده و حق شکر الهی را به جای آورده است.

4) تعبیر «عالَم» را هم درباره «جهان» خارج از ما به کار می‌برند و هم درباره انسان[[18]](#footnote-18) (مثلا آل عمران/42)؛ چنانکه امام صادق ع فرمود: «عالم دو عالم است: عالم کبیر که جهان و افلاک است و عالم صغیر که انسان است زیرا که خدا انسان را بر هیئت جهان آفریده است و از هرچه در عالم کبیر هست در او ایجاد کرده است.» (مفردات/582) [[19]](#footnote-19)

خداوند نه‌تنها ربوبیت ما را به عنوان «افراد» برعهده گرفته، بلکه ما را به عنوان «عوالم» هم ربوبیت می‌کند. جهان‌هایی که در طول من شکل گرفته، تحت ربوبیت خدا است. اما آیا جهان‌های اجتماعی هم در زمره «جهان‌»هایی که تحت ربوبیت خداست، نیست؟ (جهان‌ اجتماعی: هر انسانی به علت ارتباطات مختلفش با انسانها، «جهان‌»های متعدد ایجاد می‌کند (مثلا «من» عضو جهان اسلام، جهان مردها، جهان پدرها، عالم دنیا، عالم انسان‌ها، و ... هستم)

نکته: وجود «عوالم طولی» و اینکه همگی تحت ربوبیت خداست، در فلسفه اسلامی اثبات شده است (اگرچه دین الهی، با ادبیات «ملائکه»، قبل از فلسفه این مطلب را توضیح داده است). جامعه‌شناسی‌های پسامدرن هم این را که هر انسانی «یک جهان» است که هویتش را از زیستن در «جهان»های متعدد به دست می‌آورد، از کشف‌های خود می‌دانند، که البته هنوز به اینکه همگی این جهان‌ها نیز تحت ربوبیت خداوند واحد است، پی نبرده‌اند.

## 37) سوره مرسلات (77) آیه7 إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِع‏ 6/2/1395

### ترجمه

بدرستی که آنچه وعده داده می‌شوید حتما به وقوع می‌پیوندد (واقعی است).

### حدیث

1) امیرالمومنین ع فرمود:

فَوَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ لَا ضَلَلْتُ وَ لَا ضُلَّ بِي وَ لَا نَسِيتُ مَا عَهِدَ إِلَيَّ إِنِّي إِذاً لَنَسِيٌّ وَ إِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي بَيَّنَهَا لِنَبِيِّهِ ص فَبَيَّنَهَا إِلَيَّ وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطا

امالی صدوق /407 ؛ نهج‌البلاغه، حکمت 185

به خدا قسم نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شد؛ نه گمراه شدم و نه کسی را به گمراهی کشاندم و نه عهدی را که با من بسته شد فراموش کردم که در این صورت جزء فراموشکاران خواهم بود در حالی که من بر اساس بینه‌ای از جانب پروردگارم عمل می‌کنم که پیامبرش برایم تبیین کرد و من در راهی واضح هستم که آن را قدم به قدم می‌پیمایم.

2) فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِم‏

نهج‌البلاغه، خطبه 193

و اگر به آيه‏اى گذشتند كه تشويقى در آن است، آرزومندانه به جانبش میل کنند و جانهاشان از شوق به سمت آن برآيد كه گويى در مقابل ديده‏هاشان است، و اگر آيه‏اى را خواندند كه در آن بيم دادنى است، گوش دل خويش با تمام وجود بدان سپارند، گویی بانگِ برآمدن و فروشدن آتش دوزخ در بیخ گوششان است.

### تدبر

1) اگر باور کنیم که آنچه وعده داده شده، واقعی است (به ما دروغ نگفته‌اند) دیگر ما هم دروغ نمی‌گوییم؛ اگر واقعا هدایت شویم و گمراه نشده باشیم، ما هم کسی را گمراه نمی‌کنیم. قرآن را وقتی می‌خوانیم، وعده‌ها و وعیدهایش را جدی می‌گیریم.

اگر این گونه نیستیم، باور نکرده‌ایم آنچه را که حتما واقع می‌شود.

2) بقدری باور نکردن حقایق جدی زندگی برایمان عادی شده که خدا مجبور است چندتا قسم بخورد تا باور کنیم وعده‌هایش را. در زندگی روزمره‌مان، چه سخنانی را از چه کسانی قبول می‌کنیم و بر اساسش اقدام می‌کنیم و برای دیگران هم با اعتماد تمام نقل می‌کنیم؛ اما سخن خدا ... !!!

3) فرمود: توعدون (به شما وعده می دهند)، نه وعدتم (به شما وعده دادند)؛ مضارع است نه ماضی؛ یعنی همین الان هم دارند به ما وعده می دهند. آیا می‌شنویم؟ آیا متوجه می‌شویم؟

4) «وقوع» را به معنای «فرود آمدن و قرار پیدا کردن» دانسته‌اند (به پرنده‌ای که فرود می‌آید «واقعٌ» می‌گویند)؛ گویی آنچه به ما وعده داده‌اند بر روی سر ما می‌افتد و در تمامی اطراف ما مستقر می‌شود. راه گریزی از آن نداریم. مواظب این «وقوع» باشیم تا قیامت «ناگهان» بر سرمان خراب نشود.

5) «واقع» اسم فاعل است و قبلا گفته شد که اسم فاعل دلالت بر ثبوت و استمرار دارد. نفرمود سیقع (واقع خواهد شد) نفرمود: «یقع» (واقع می‌شود). فرمود: واقع، یعنی دائما در حال وقوع است. دارد به وقوع می‌پیوندد. قیامت همین‌جا و در باطن دنیاست؛ نه در آینده. («يَأْكُلُونَ» في‏ بُطُونِهِمْ ناراً وَ «سَ+يَصْلَوْنَ» سَعيرا» نساء/10)

6) «واقعی» در فارسی از «واقع» + «یاء نسبت» درست شده است؛ یعنی منسوب به واقع؛ یعنی آنچه به وقوع می‌پیوندد. پس بر اساس معنای دقیق کلمه «واقعی» می‌توان آیه را چنین ترجمه کرد: «بدرستی که آنچه وعده داده می‌شوید، واقعی است.»

## 38) المرسلات (77) آیه 15 وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبين‏ 7/2/1395

### ترجمه

آن روز واى بر تكذيب‏كنندگان!

### حدیث

فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ مُعَنْعَناً عَنْ [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ‏] عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ: يَا عَلِيُّ عَلِمْتَ أَنَّ جَبْرَئِيلَ [ع‏] أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَغْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي فَوَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ [ثُمَّ وَيْلٌ لَهُمْ‏] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا وَيْلٌ؟ قَالَ: وَادٍ فِي جَهَنَّمَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ مُعَادُوكَ وَ الْقَاتِلُونَ‏ لِذُرِّيَّتِكَ وَ النَّاكِثُ لِبَيْعَتِكَ.

تفسير فرات الكوفي، ص: 216

حضرت علی ع می‌فرماید:

پیامبر اکرم ص روزی به من فرمود: می‌دانی که جبرئیل به من خبر داد که امتم بعد از من با تو غدر می‌کنند؛ سپس سه بار فرمود: «ویل لهم» («وای بر آنها»)

عرض کردم: ای پیامبر خدا، «ویل» چیست؟

فرمود: وادی‌ای در جهنم است که اکثر اهالی آن، دشمنان تو، قاتلان ذریه تو و کسانی‌اند که بیعت تو را شکستند.

### تدبر

1) «ویل»: کسی گناه کند، ممکن است توبه کند، ممکن است با انواع عذابها عذابش کنند تا پاک شود؛ اما در مورد کسی که حقیقت را تکذیب کند و چشم خود را روی حقیقت ببندد، دیگر هیچ امیدی به او نیست (بقره/6؛ یس/10)؛ فقط یک کلمه می‌توان گفت: «وای بر او»

2) «یومئذ»: کسی که حقیقت را تکذیب می‌کند، در این دنیا ممکن است در ظاهر وضعیت خوبی داشته باشد، اما در آن روز که باطن‌ها آشکار می‌شود معلوم می‌شود که: «وای بر او».

3) «مکذبین»: تکذیب کردن فقط با سخن نیست؛ با عمل هم هست: وقتی کسی خطری را به ما هشدار می‌دهد، اما برای دفع آن اقدامی نمی‌کنیم، «واقعی بودن هشدار» را تکذیب کرده‌ایم. وقتی خبر از آمدن مهمان می‌دهند و خود را برای پذیرایی از او آماده نمی‌کنیم، «آمدن مهمان» را دروغ دانسته‌ایم. وقتی برای انجام کاری اجرت بسیار زیاد معین می‌کنند، اما به جای آن کار، سراغ یک کار بسیار کم‌درآمد می‌رویم، «اجرت بر آن کار» را انکار کرده‌ایم؛ و ... . اکنون آیا ما وعده‌های خدا را باور کرده‌ایم یا تکذیب؟

مثلا آیا باور می‌کنیم که نماز بهترین کار است (حی علی خیرالعمل) و آن را بر کارهای دیگر ترجیح می‌دهیم؟

## 39) المؤمنون (23) آیه 18 وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلى‏ ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُون‏ 8/2/1395

### ترجمه

و از آسمان آبی به اندازه فروفرستادیم پس آن را در زمین ساکن کردیم و/درحالی‌که همانا ما بر [از بین] بردن آن مسلّماً توانایی‌ایم.

### نکته‌ نحوی:

«و» در عبارت «وَ إِنَّا عَلى‏ ذَهابٍ ...» را می‌توان «واو حالیه» دانست (إعراب القرآن الكريم ‏2/ 326) و می‌توان «واو عطف» دانست (إعراب القرآن و بيانه، 6/ 50). در حالت اول معنایش می‌شود: «آن را ساکن کردیم در حالی که می‌توانستیم چنین نکنیم و آنگاه آبی برای شما باقی نمی‌ماند» در حالت دوم معنایش می‌شود: «آن را ساکن کردیم ولی می‌توانیم آن را از بین ببریم تا آبی برای شما نماند.». اغلب ترجمه‌ها بر اساس عطف معنی کرده‌اند.

### حدیث

1) ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

إِنَّهُ مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَراً مِنْ سَنَةٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِي صَرَفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قَدَّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى غَيْرِهِمْ وَ إِلَى الْفَيَافِي وَ الْبِحَارِ وَ الْجِبَالِ.[[20]](#footnote-20)

اصول كافي، ج‏2، ص272

امام باقر (ع) می‌فرماید:

هیچ سالى كم باران‌تر از سال ديگر نيست ولى خدا آن باران را هر جا خواهد قرار می‌دهد؛ هر گاه مردمى نافرمانى خدا كنند، خداوند عز و جل آنچه از باران براى آنها در آن سال مقدّر كرده، به جانب ديگران بر گرداند و به جانب دشتها و درياها و كوهها می‌فرستد ...

2) شیخ بهایی نقل می‌کند كه:

ابن عبّاس (از اصحاب پیامبر ص و شاگرد امیرالمومنین ع در تفسیر قرآن) «ماء» را در «آيه أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً» به علم تفسير كرده است‏.[[21]](#footnote-21)

منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه‏2، ص42 [[22]](#footnote-22)

### تدبر

1) «إنّا»: خداست که باران می‌فرستد و آن را در زمین ساکن می‌کند و... . درست است که ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا باران ببارد، اما همگی به اراده خدا درکارند.

(دست خدا را در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)

2) (فاسکناه .... لقادرون): خدا که باران را فرستاد در زمین ساکنش کرد (اگر روی زمین نمی‌ماند و به اعماق دور از دست می‌رفت؛ یا تبخیر می‌شد؛ یا ...) فایده‌ای نمی‌رساند؛ و خدا حتما می‌توانست این کارها را انجام ندهد یا کارهای دیگری انجام دهد که اثر این را خنثی کند. اگر نکرده، ناشی از ضعفش نیست.

(قدرت خدا در هر واقعه‌ای – که می‌توانست آن کار را نکند- جدی بگیریم؛ دست خدا بسته نیست)

3) «فاسکناه ... علی ذهاب به ..»: هر نعمتی که بدهند، می‌توانند ندهند، یا آن را طوری بدهند که قابل استفاده نباشد.

(لطف خدا را در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)

4) «بقدر»: خدا آب را «به اندازه» فرستاد؛ کار خدا دقیق است و اندازه دارد.

(حکمت خدا را در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)

5) اعمال ما می‌تواند سهم ما را از این اندازه‌های مقرر کم و زیاد کند. اگر کم شد تقصیر خودمان است (حدیث اول).

(غضب خدا را هم در هر واقعه‌ای جدی بگیریم)

6) «ذهاب به» (بردن آن) می‌تواند به معنای «از بین بردن آن» باشد؛ می‌تواند به معنای «بردن آن از جایی به جای دیگر» (حدیث اول) باشد؛ و می‌تواند «حرکت دادن» در تقابل با «ساکن کردن» (أسکنّاه) باشد یعنی اشاره به اینکه نتوانید آن را مهار کنید یا اینکه سیل راه بیفتد و به جای اینکه استفاده ببرید ضرر کنید.

## 40) سوره حديد (57) آیه25 لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز 9/2/1395

### ترجمه

بتحقیق فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و میزان (ترازو، وسیله اندازه‌گیری) نازل کردیم تا مردم برای [تحقق] قسط بپاخیزند و آهن را نازل کردیم که در آن هم آسیبی سخت [= جنگ و کارزار] است و هم منافعی برای مردم، و برای اینکه خدا معلوم کند چه کسی او و فرستادگانش را در نهان یاری می‌کند؛ البته خداوند قوی شکست‌ناپذیر است.

### نکته ای در ترجمه

در [جلسه 9](#_نکته_تفسیری) اشاره شد که قاعده‌ای هست به نام «استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا» و قرآن کریم با یک آیه معانی متعدد را بفهماند از این قاعده استفاده کرده است. شاید یکی از نمونه‌های واضح آن جایگاه کلمه «بالغیب» در این آیه باشد که موجب شده مترجمان و مفسران معانی مختلفی را به آیه نسبت دهند که همگی هم معانی صحیحی است؛ از جمله:

الف) برخی «بالغیب» را متعلق به فعل گرفته‌اند (إعراب القرآن الكريم، ج‏3، ص314: «بِالْغَيْبِ» متعلقان بالفعل قبلهم) که این دو حالت دارد:

* متعلق به فعل «یعلم» باشد یعنی «خدا بدین طریق مخفیانه معلوم می‌کند که ...»
* متعلق به فعل «ینصر» باشد: «خدا و رسولانش را مخفیانه یاری می‌کند: که برای این حالت مترجمان چند گونه ترجمه کرده‌اند:

(1) حتی در خلوت که کسی هم نیست؛

(2) بی‌ریا؛

(3) با ایمان قلبی که از دیدگان مخفی است؛

(4) به وسیله کارهایی که علنی نیست.

ب) ولی برخی آن را حال برای اسم گرفته‌اند (إعراب القرآن و بيانه، ج‏9، ص474) که در این صورت چند گونه می‌تواند باشد:

- به «خدا و رسولانش» برگردد: «چه كسى خدا و فرستادگان او را نديده يارى مى‏كند»

- به «رسولانش» برگردد «چه کسی خدا و پيامبرانش را در غياب پيامبران يارى مى‏دهد» (اشاره به وضعیت امثال ما که پیامبر ص در میان ما حاضر نیست) که همین دو معنا دارد؛ به قول علامه طباطبایی(المیزان 19 / 172) «كون النصر بالغيب كونه في حال غيبته منهم أو غيبتهم منه» (ترجمه المیزان 19 / 302) «در حال غيبت، رسول او را يارى مى‏كنند، حال يا غيبت رسول از ايشان، و يا غيبت ايشان از رسول»

- به «خدا» برگردد، که برای این حالت نیز مترجمان حداقل دو گونه ترجمه کرده‌اند:

(1) برخی خدا را در جایگاه فاعل قرار داده‌اند: «خداى ناديده معلوم دارد چه كسى او و رسولانش را يارى مى‏كنند»

(2) برخی خدا را در جایگاه مفعول قرار داده‌اند: «در حالی که خدا را نمی‌بینند او و رسولانش را یاری کنند».

تمامی موارد فوق جزء مواردی است که در ترجمه‌های موجود آمده است؛ و البته به نظر می‌آید حالات صحیح دیگری هم قابل فرض باشد.

### حدیث

1) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَال‏:

... وَ نَحْنُ الْمِيزَانُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي الْإِمَامِ «[وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ] لِيَقُومَ النَّاسُ‏ بِالْقِسْطِ»

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 311

امام باقر ع فرمودند:

و مقصود از «میزان» [در سوره حدید] ما هستیم، و این سخن خداست درباره امام که فرمود: «تا مردم به قسط بپاخیزند.»

2) رَوَى حَمَّادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ لَه‏:

... يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ إِيمَاناً وَ أَعْظَمُهُمْ يَقِيناً قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمُ الْحُجَّةُ فَآمَنُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاض‏

من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 366

امام صادق ع از پدرانش از امیرالمومنین حکایت وصایای طولانی پیامبر اکرم ص به وی را نقل می‌کنند که در فرازی از این وصیت فرمودند:

ای علی! اعجاب‌آورترین ایمانها و بزرگترین یقین‌ها از آن مردمانی است که در آخر الزمان‌اند، به پیامبر نرسیدند و حجت (= امام) هم از آنها در پرده است، اما با سیاهی‌ای بر روی سفیدی‌ای [نوشته‌ای بر کاغذی] ایمان آوردند.[[23]](#footnote-23)

### تدبر

1) «لـ + قد + ارسلنا» خدا حتما رسول می‌فرستد. انسان‌ها نیاز به راهنمایی دارند و خدا این نیاز را بی‌پاسخ رها نمی‌کند.

2) «بالبینات»: اگر کسی از طرف خدا پیام بیاورد، حتما با دلیل کاملا روشن می‌آید. پس اگر کسی هم بخواهد عهده‌دار رسالات الهی (مبلغ دین) شود حتما باید با دلیل کاملا روشن حرکت کند. مسیر خدا مسیر حدس و گمان و احتمال و «فکر کنم که» و ... نیست.

3) «أرْسَلْنا ... وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ» کسی که فرستاده خداست (یا می‌خواهد عهده‌دار رسالت الهی شود) حتما دو همراه دارد: محتوای معتبر (کتاب) و معیار برای تشخیص محتواهای دیگر (میزان). با این دو است که دلیل او کاملا آشکار می‌شود (بینات). پس اولا کتابی دارد که می‌داند چه باید بکند و ثانیا معیار و میزان هم دستش است و در قضاوت و تشخیص کارهای دیگران هم خطا نمی‌کند.

4) «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» هدف فرستادگان الهی این است که مردم بپاخیزند: پس اولا به کار مردم کار دارند؛ ثانیا کار داشتن‌شان به این صورت نیست که خودشان همه کارها را بکنند بلکه باید کاری بکنند که خود مردم برای برقراری عدل و قسط قیام کنند.

5) «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»: پیامبران (به عنوان حاکم جامعه دینی) باید اهل عدل و عدالت‌گستر باشند؛ اما تا خود مردم اهل قیام به قسط نشوند، هدف آنها محقق نشده است.

پس: اگر عدالت حاکم در حد امیرالمومنین ع هم باشد، تا مردم همراهی نکنند، معاویه‌ها همچنان جولان خواهند داد.

6) « أَرْسَلْنا ... أَنْزَلْنا ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ » بعد از اتمام حجّت از طرف خداوند، مسئوليّت با مردم است كه براى عمل و اجرا بپاخيزند. (قرائتی، تفسیر نور 9/ 487)

7) «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»: وقتی خدا برای برپایی عدالت پیامبر می‌فرستد، آهن را هم نازل می‌کند که بتوان از آن سلاح ساخت؛ برقراری عدالت فقط با نصیحت، شدنی نیست.

8) «فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ» آنچه خدا آفریده و نازل کرده، هم کارکرد خشن دارد و هم کارکرد منفعت‌آمیز؛ آهن هم به درد ساخت وسایل جنگی می‌خورد و هم به درد رفع نیازهای متداول فناورانه؛ بستگی به خود ما دارد که در کجا از آن استفاده کنیم.

9) «مَنافِعُ لِلنَّاسِ»: آنچه خدا آفریده برای همه مردم (صرف نظر از دسته‌بندی‌های کافر و مسلمان، خوب و بد، و ...) قابلیت استفاده دارد: پس توان استفاده بیشتر و ساخت تکنولوژی های برتر، فقط نشان‌دهنده «بهره‌گیری بیشتر از این ظرفیت عمومی» است، ربطی به «حقانیت» یا «بهتر و عزیزتر بودن نزد خدا» ندارد؛ نه دلیل بر آن است و نه دلیل بر عدم آن.

10) «وَ» لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ... : هر چیزی یک قابلیت استفاده به خودی خود دارد - که از آن می‌توان خوب یا بد (بأس یا منافع) استفاده کرد - و یک قابلیتی برای اینکه با کمک آن بین انسان‌های خوب وبد تمییز دهیم؛ اما این تمایز، بر اساس کمیت استفاده نیست (که گمان شود هرکس بیشتر استفاده کرد خدا عنایت بیشتری به او دارد!)، بلکه بر اساس کیفیت استفاده است (که چه کسی اینها را در مسیر خدایی استفاده می‌کند).

11) «وَ» لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ: فرستادن انبیا یک هدف خاص دارد (قیام مردم به قسط)، خلقت (فرو فرستادن) اشیای طبیعی هم هدفی به خودی خود دارد (فیه ...)؛ اما این امور ظاهرا بی‌ربط، یک هدف مشترک هم دارند: هدف مشترک از این دو فرو فرستادن این است که آیا ما این فرستاده‌های مادی (مخلوقات) را در راستای آن فرستاده‌های معنوی (پیامبران) به کار می‌گیریم یا نه؟ آیا نظام تکوین و تشریع را به هم مرتبط می‌بینیم که اولی را در راستای دومی به کار بگیریم یا خیر؟

12) بِالْغَيْبِ: یاری کردن خدا نیاز به جار و جنجال ندارد: اگر برای خدا کار می‌کنیم، خودش خبردار شود کافی است. اگر اصرار بر خبردار کردن بقیه داریم، معلوم نیست که هدف واقعی‌مان یاری خدا باشد.

13) بِالْغَيْبِ: یاری کردن دین خدا نیاز به حضور فیزیکی پیامبر ص و امام ع ندارد. اگر در مقابل چشمت نبود و یاری کردی، ایمانت برتر است. (حدیث دوم)

14) مَنْ يَنْصُرُهُ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز. اینکه خدا از ما یاری خواسته، به معنای نیاز او نیست. او هیچگاه شکست نمی‌خورد.

15) مَنْ يَنْصُرُهُ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز. یاری کردن کسی که قوی است و هیچگاه شکست نمی‌خورد، یعنی همیشه پیروز بودن. کسی که برنامه زندگی‌اش را بر اساس «یاری کردن خدا و رسول» ببندد، هیچگاه دچار ضعف نمی‌شود و شکست نمی‌خورد.

16) «أَنْزَلْنَا الْحَديدَ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز» اگر آهن مظهر بأس و شدت است، مخلوق خدایی است که قوی و شکست‌ناپذیر است.

17) «أَنْزَلْنَا الْحَديدَ ... إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز» کسی که خدا را یاری کند، شدت و صلابت آهن و توپ و تانک در نظرش ناچیز می‌شود: «رهبر ما آن طفل دوازده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.» امام خمینی(ره) (صحیفه امام، ج14، ص73) <http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=14&page=73>

### نکته دریافتی از یکی از مخاطبان

«وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ» آهن در مرکز کره زمین و اکثر آهنی که بر روی کره زمین است حاصل از برخورد و نازل شدن نوعی از ستاره ها و ابر کهکشان ها بر روی زمین است. برای توضیحات این مطلب به لینک زیر مراجعه کنید:

<https://www.newscientist.com/article/dn27570-supernova-space-bullets-could-have-seeded-earths-iron-core/>

## 41) سوره حمد (1) آیه 3 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ 10/2/1395

### ترجمه

[همان خدایی که] دارای رحمتی فراگیر و همیشگی است

درباره دو کلمه رحمن و رحیم در [جلسه 1](#_تدبر) توضیح داده شد

### حدیث

1)َ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع:

فِي قَوْلِهِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» قَالَ الشُّكْرُ لِلَّهِ، فِي قَوْلِهِ «رَبِّ الْعالَمِينَ» قَالَ خَلَقَ الْمَخْلُوقِينَ، «الرَّحْمنِ» بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، «الرَّحِيمِ» بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» قَالَ يَوْمِ الْحِسَابِ ... «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» مُخَاطَبَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِين» مِثْلُهُ «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم» قَالَ الطَّرِيقَ وَ مَعْرِفَةَ الْإِمَام‏

تفسير القمي، ج‏1، ص: 28

امام صادق ع درباره «الْحَمْدُ لِلَّهِ» فرمودند «همه شکرها سزاوار خداوند است»؛ و درباره «رَبِّ الْعالَمِين» فرمودند «همه مخلوقات را آفرید»؛ «الرَّحْمن» رحمتی به همه خلقش دارد؛ «الرَّحِيم» رحمتی خاص مومنان است؛ «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» روز حساب است ... «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِين» خطاب قرار دادن خداست؛ «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم» راه و شناخت امام است.

2) قَالَ الْإِمَامُ ع:

«الرَّحْمنِ»: الْعَاطِفِ عَلَى خَلْقِهِ بِالرِّزْقِ، لَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ رِزْقِهِ، وَ إِنِ انْقَطَعُوا عَنْ طَاعَتِهِ.

«الرَّحِيمِ» بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَخْفِيفِهِ عَلَيْهِمْ طَاعَاتِهِ وَ بِعِبَادِهِ الْكَافِرِينَ فِي الرِّفْقِ بِهِمْ فِي دُعَائِهِمْ إِلَى مُوَافَقَتِهِ ...

قَالَ: وَ مِنْ رَحْمَتِهِ- أَنَّهُ لَمَّا سَلَبَ الطِّفْلَ قُوَّةَ النُّهُوضِ وَ التَّغَذِّي- جَعَلَ تِلْكَ الْقُوَّةَ فِي أُمِّهِ، وَ رَقَّقَهَا عَلَيْهِ لِتَقُومَ بِتَرْبِيَتِهِ وَ حَضَانَتِهِ، فَإِنْ قَسَا قَلْبُ أُمٍّ مِنَ الْأُمَّهَاتِ أَوْجَبَ تَرْبِيَةَ هَذَا الطِّفْلِ [وَ حَضَانَتَهُ‏] عَلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَمَّا سَلَبَ بَعْضَ الْحَيَوَانَاتِ قُوَّةَ التَّرْبِيَةِ لِأَوْلَادِهَا، وَ الْقِيَامِ بِمَصَالِحِهَا، جَعَلَ تِلْكَ الْقُوَّةَ فِي الْأَوْلَادِ لِتَنْهَضَ حِينَ تُولَدُ وَ تَسِيرَ إِلَى رِزْقِهَا الْمُسَبَّبِ لَهَا.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه‌السلام، ص34

إمام حسن عسکری عليه‌السّلام (در تفسیر «الرحمن الرحیم») فرمودند:

رحمن، [یعنی] کسی که با دادن روزی به خلایق برآنها عطوفت می‌ورزد، اصل روزی آنها را قطع نمی‌کند هرچند که آنها از اطاعتش سر باز زنند.

و «رحیم» بودنش نسبت به بندگان مومن این است که انجام طاعاتش را بر آنها سهل می‌کند و نسبت به بندگان کافر این است که با آنها در دعوت به سوی اینکه آنها با [تعالیم] خدا همسو شوند مدارا می‌کند ...

فرمود: و از مصادیق رحمت [رحمانی]اش این است که چون نيروى بلند شدن و غذا خوردن را از كودك گرفته، به جایش، هم آن توان را به مادر داده و هم او را نسبت به کودکش عاطفی و رقیق‌القلب قرار داده تا به تربيت و پرستاري‌اش قيام كند - و بدین جهت است که اگر مادرى از مادران سنگدل بود تربيت و پرستارى از این طفل را بر ديگر مؤمنين واجب گردانيده است - و از آنجا كه خداوند نيروى تربيت فرزندان و قيام به مصالح آنها را در برخى از حيوانات قرار نداده، آن تاب و توان را در خود فرزندان قرار داده که می‌توانند هنگامی که به دنیا می‌آیند بپاخيزند و به سوی روزى مقدّرشان به راه افتند!

یادآوری: در [جلسه 1](#_تدبر) نکاتی درباره «الرحمن الرحیم» گفته شد که دیگر تکرار نمی‌شود.

### تدبر

مقدمه 1)

در آیه قبل، بدایت کار (خالقیت و ربوبیت خدا،رب العالمین) مطرح شده و در آیه بعد نهایت کار (مالک یوم الدین). «رحمن و رحیم» بین این دو است.

مقدمه 2)

رحمانیت، [دلالت بر گستردگی رحمت] آن رحمت ابتدایی خداست که بی هیچ چشمداشتی همه موجودات را در بر می‌گیرد:‌ از وجود دادن و روزی دادن، تا پیامبر فرستادن (شعرا/5 ؛ یس/52) و حتی امداد و کمک به گمراهان (مریم/75)، ولی رحیمیت خدا آن رحمتی است که هرکس بخواهد هدایت شود از آن بهره می‌برد (حدیث2) و بنابراین نمودش در مومنین آشکارتر است (احزاب/43؛ و حدیث1)؛ یعنی هرکس اگر بخواهد به سمت خدا حرکت کند مشمول رحیمیت خدا می‌شود (= با رحیمیت اوست که به سوی او برمی‌گردیم).

نتیجه:

پس، از خدا (رب) که می‌آییم، با رحمتش می‌آییم (رحمن)، و به او که برمی‌گردیم (مالک یوم الدین)، باز هم با رحمتش برمی‌گردیم (رحیم).

پس سپاس و ستایش خدایی را رب‌العالمین است؛ و با رحمت گسترده‌اش ما را وارد عوالم آفرینش می‌کند و دائما امداد می‌رساند؛ و با رحمت همیشگی‌اش ما را به سوی معاد و نهایت کارمان (یعنی به سوی خودش) برمی‌گرداند.

آیا نمی‌توان گفت که «الرحمن الرحیم» توضیح «رحمت» خدا در مسیر «انا لله و انا الیه راجعون» است؟

## 42) سوره نمل (27) آیه 67 وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا أَ إِذا كُنَّا تُراباً وَ آباؤُنا أَ إِنَّا لَمُخْرَجُون‏ 11/2/1395

### ترجمه

و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: آیا هنگامی که خاک شدیم، و [همچنین] پدران‌مان؛ آیا واقعا ما حتما بیرون ‌آورده می‌شویم؟

### حدیث

1) وَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَة:

... وَ أَنَّى لَهُ بِالْبَعْثِ وَ الْبَدَنُ قَدْ بَلِيَ وَ الْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ فَعُضْوٌ بِبَلْدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا وَ عُضْوٌ بِأُخْرَى تُمَزِّقُهُ هَوَامُّهَا وَ عُضْوٌ صَارَ تُرَاباً بُنِيَ بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ؟

قَالَ ع إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْ‏ءٍ وَ صَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ[[24]](#footnote-24)

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص351

از امام صادق ع سوال می‌شود:

... چگونه برانگیختن انسان ممکن است در حالی که بدن پوسیده و اعضای آن پراکنده شده‌اند؛ عضوی را در جایی درندگان خورده‌اند و عضو دیگر را حشرات فاسد کرده‌اند و عضوی به خاک تبدیل شده و در ساختن دیوار از آن استفاده شده است؟

امام ع فرمود:

کسی که آن را ایجاد کرد بدون اینکه قبلا چیزی باشد و صورتی که از روی آن طراحی کند داشته باشد ، می‌تواند دوباره آن را برگرداند همان گونه که در ابتدا آفرید. (سپس درباره روح که با مرگ از بدن جدا می‌شود توضیحاتی دادند ...)

2) عَنْ ابْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنِ عَبْدِ اللَّه‏ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ النَّخَعِيِّ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

كَانَ فِيمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانُ ع ابْنِهِ أَنْ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنْ تَكُ فِي شَكٍّ مِنْ الْمَوْتِ فَارْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ النَّوْمِ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ وَ إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ الْبَعْثَ فَادْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ‏ الِانْتِبَاهِ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ فَإِنَّكَ إِذَا فَكَّرْتَ عَلِمْتَ أَنْ نَفْسِكَ بِيَدِ غَيْرُكَ وَ إِنَّمَا النَّوْمِ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا الْيَقَظَةِ بَعْدَ النَّوْمِ بِمَنْزِلَةِ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْت ...

قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندي)، ص191

امام باقر ع فرمود:

از حمله نصایح لقمان به پسرش، این بود که: فرزندم! اگر در مورد مرگ شک داری، خواب را از خودت بردار [که بتوانی اصلا نخوابی] در حالی که هرگز نخواهی توانست؛ و اگر در برانگیخته شدن شک داری، بیدار شدن را از خودت بردار [که بعد از خوب، بیدار نشوی] در حالی که این را هم نخواهی توانست؛ پس اگر بیندیشی، خواهی دانست که نفس تو در دست دیگری است، و خواب به منزله مرگ، و بیدار شدن به منزله برانگیخته شدن بعد از مرگ است ...

### ‏ تدبر

1) «کفروا + أ + إنّ + لَـ »: همیشه پرسش‌های انسان ریشه در حقیقت‌جویی ندارد؛ «گاهی» بالعکس است، چون می‌خواهد زیر بار حقیقت نرود، اهل پرسش و تحقیق می‌شود؟! «آیا واقعا؟ حتما؟»

2) کسی که منکر حقیقت می‌شود حقیقت «خود» را هم بیش از «خاک» نمی‌بیند؛ لذا «مردن» را صرفا «تبدیل شدن به خاک» می‌شمرد؛ افق نگاه و آرزوهایش کوچک می‌شود و امیدی به حیاتی برتر از این زندگیِ پر از رنج ندارد.

3) نظریه داروین شاید درباره بُعد مادی ما درست باشد، اما مشکلش این است که بُعد دمیده شدن روح را کاملا ندیده می‌گیرد و در نتیجه حقیقت انسان در حد خاک (فقط عناصر مادی) می‌بیند؛ و کسی که انسان را این گونه دید، مرگ را پایان کار می‌شمرد.

4) انبیاء همواره با تعابیری مانند برانگیخته شدن (بعث، بعثر) و محشور شدن (حشر) از قبر درباره قیامت سخن گفته اند، اما کافران، چون حقیقت انسان را کاملا فیزیکی می‌دانسته‌اند، آن را بیرون آمدن از خاک قلمداد کرده‌اند (تعبیر «اخراج» در قرآن فقط از قول مخالفان آمده است: این آیه و نیز مومنون/35)

## 43) سوره علق (96) آیه4 الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم‏ 12/2/1395

### ترجمه

[همان پروردگاری] كه به وسيله قلم تعليم نمود.

### حدیث

1) وَ قَالَ ص قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ[[25]](#footnote-25).

تحف العقول، ص36

پیامبر اکرم ص فرمود: علم را با کتاب (کتابت) در قید و بند [خود] آورید.

2) تَوْحِيدُ الْمُفَضَّلِ، بِرِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْهُ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ قَالَ: تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مِنْ هَذَا النُّطْقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ‏ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتِ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتِ الْآدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رُوِيَ لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خُلُقِهِ وَ طِبَاعِهِ إِلَى أَنْ قَالَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِئِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أُثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.[[26]](#footnote-26)

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏13، ص259

امام صادق ع فرمود:

ای مفضل! تامل نما در این «نطق»ی که با آن از آنچه در نهان توست تعبیر می‌کنی ... و همچنین کتابتی که با آن اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان باقی می‌ماندو به وسیله آن است که کتابها در علوم و آداب و غیره جاودانه می‌شود و به وسیله آن است که انسان حکایت آنچه بین او و دیگران رخ می‌دهد (مانند معاملات و حساب و کتاب‌ها) را نگه می‌دارد، و اگر نبود، اخبار یک زمان به زمان دیگر نمی‌رسید و کسانی که از وطن خود دور مانده‌اند بی‌خبر می‌ماندند و علوم از بین می‌رفت و آداب ضایع می‌شد و خلل‌های عظیمی می‌افتاد در امور مردم و معاملاتشان و آنچه از در امر دینشان به نظر کردن در آن نیاز دارند و آنچه برایشان نقل شده که در ندانستنش معذور نیستند؛ و چه ‌بسا گمان کرده بودی که از آن چیزهایی است که با تدبیر و زیرکی می‌توانستند از آن رهایی یابند و از آن چیزهایی نیست که در خلقت و طبیعت انسان گذاشته شده است؟! و همچنین است «کلام» ...‏[[27]](#footnote-27)

متن کامل حدیث در لینک مقابل: <http://lib.eshia.ir/71404/1/79>

### تدبر

1) بنیاد علم انسانی، بر اساس قلم است: تفاوت انسان با سایر موجودات در این است که انسان ادراکاتش منحصر در غریزه نیست، بنابراین فرهنگ و تمدن دارد؛ و فرهنگ و تمدن داشتن در صورتی ممکن می‌شود که انسانها بتوانند دانش خود را بدون حضور فیزیکی منتقل کنند و این کار عظیمی است که «قلم» انجام می‌دهد.

2) پس خدا با قلم، [تمام] آنچه انسان را نمی‌داند به او می‌آموزد (آیه بعد این است: عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏). شاید بدین جهت است که معجزه پیامبر خاتم (که معجزه جاودان است) از جنس کتاب است؛ البته کتابی که می‌تواند همه حقایق را در خود بگنجاند و منتقل کند.

3) قلم مایه کرامت و برتری آدم بر سایر موجودات شد (بر اساس آیه قبل، «ربک الاکرم» است که با قلم تعلیم نمود؛ و در آیه 70 سوره اسراء، «کرامت» است که مایه برتری انسان معرفی شده است) چرا که با قلم انسان توانست هر چیزی را که فراگرفته بود، به نسلهای بعدی منتقل کند و جهان را تحت سلطه درآورد.

4) پس «قلم» نعمت ویژه خدا به انسان است؛ که البته همانند هر نعمت عظیمی ظرفیت عظیمی برای سوءاستفاده دارد؛ اما یادمان باشد، اگر با «قلم» می‌خوانیم و می‌نویسیم، همه‌اش عنایت ویژه خدا بوده است؛ حتی کسی که علیه خدا و علیه تعالیم الهی قلم می‌زند؛ چقدر رحمان است این خدا، که دشمنش هم با کمک گرفتن از لطف و عنایت خودش با او دشمنی می‌کند!

4) اگر به این تفاوت انسان به سایر موجودات توجه شود، معلوم می‌شود که برخلاف نظر آنتروپولوژیست‌ها (انسان‌شناسان، مردم‌شناسان)، اولین انسان، «انسان ماهر» و «انسان شکارچی» (حدود 2 میلیون سال قبل) یا «انسان جاوه» (حدود 1 میلیون سال قبل) و حتی «نئوآندرتال» (حدود 150 تا 35 هزار سال قبل) نبوده؛ آن موجودات، اگرچه ظاهری همچون انسان داشتند اما «آدم» نبودند؛ آنچه مربوط به «ما قبل تاریخ» است، انسان نیست؛ انسان از زمانی انسان شد که خدا با «قلم» به او آموزش داد و او توانست فرهنگ خود را منتقل کند و تمدن ایجاد کند؛ لذا حضرت آدم، نه غارنشین بود، نه شکارچی، نه ...؛ همه اینها موجوداتی قبل از آدم‌اند؛ اگرچه بدنی کاملا شبیه انسان داشته‌ باشند (دیروز اشاره شد که اشکال تلقی داروینی از انسان این است که روح را نادیده می‌گیرد و فقط بر اساس بدن حکم می‌کند).

## 44) سوره علق (96) آیه 5 عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏ 13/2/1395

### ترجمه

[پروردگارت] به انسان آنچه را كه نمى‏دانست آموخت.

### حدیث

1) عن عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الصَّادِقِ ع:

... لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ [[28]](#footnote-28) فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمْك‏

بحار الأنوار، ج‏1، ص225

امام صادق ع در فرازی از حدیث معروف «عنوان بصری» می‌فرماید:

[حصول و ایجاد] علم به تعلم نیست [یعنی حقیقت علم، یک حقیقت متعالی است که آنچه آن را ایجاد می‌کند، صرف یادگیری از دیگران نیست؛ بلکه] آن نوری است که در قلب کسی قرار می‌گیرد که خداوتد تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت کند.

2) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع‏:

يَا هِشَامُ ... لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَ لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْل‏

اصول كافي، ج‏1، ص17

امام کاظم ع در ضمن حدیث مفصلی فرمودند:

ای هشام! ... نجاتی نیست مگر با طاعت [خداوند]؛ و طاعت به وسیله علم است؛ و علم با تعلم به دست می‌آید؛

و تعلم با تعقل به عقیده قلبی تبدیل می‌شود؛ و علمی نیست مگر [آنچه] از عالم ربانی [به دست آوری]؛ و شناخت علم [از شبه علم] به وسیله عقل است.

3) عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ رَفَعَهُ قَالَ:

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: مَنْ أَعْلَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِه‏

المحاسن (للبرقی)، ج‏1، ص230

از امیرالمومنین ع سوال شد که عالم‌ترین مردم کیست؟

فرمود: کسی که علم دیگران را نزد علم خود گردآورد. [[29]](#footnote-29)

### تدبر

1)‌ هرکس هر علمی دارد (حتی علمی که محصول مطالعه است: بالقلم)، خدا به او داده است؛ پس اگر با علم‌مان جایگاه اجتماعی‌ای به دست آوردیم، مغرور نشویم؛ به کسانی که علم ندارند، تکبر نورزیم و ... .[[30]](#footnote-30)

2)‌ خدا علم را به ما داده است. اما وقتی به این واقعیت توجه نمی‌شود، علم منجر به احساس بی‌نیازی می‌شود و طغیان می‌آورد (دو آیه بعدی همین سوره) شاید همین نکته یکی از علل این واقعیت است که در نظام آموزشی مدرن دینداری در میان تحصیل‌کردگان رو به افول می‌گذارد و علم‌آموزی عمدتا در راستای کسب ثروت و شهرت قرار می‌گیرد.

3) اگر خدا علم می‌دهد، پس معلم اصلی اوست، پس آنچه حقیقتا موجب عالم شدن می‌شود ارتباط با خدا (عبودیت) است، تا هر کار دیگر. (حدیث 1)

4)‌ در عین حال، علمی که محصول مطالعه است، علمی است که خدا داده است: «عَلَّمَ بِالْقَلَم عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏»: پس نه سزاوار است به بهانه خدادادی بودن، تحصیل و مطالعه و نقش قلم را نادیده بگیریم (حدیث 2 و 3)، و نه سزاوار است که مطالعه و قلم را همه‌کاره در عالِم شدن بدانیم (حدیث 1).[[31]](#footnote-31)

5) بسیاری از ما علم حقیقی را در کشف و شهودی جستجو می‌کنیم که راهش از جنس عمل کردن است. دنبال این هستیم که کسی دائما به ما بگوید «چنین و چنان بکن»

اما قرآن وقتی می‌خواهد از تعلیم الهی به انسان سخن بگوید، ابتدا نام قلم را می‌آورد.[[32]](#footnote-32) شاید یکی از علل کم‌اعتنایی ما به «مطالعه جدی قرآن»، این است که: نقش «معرفت حاصل از عمل» را مهم‌تر از «معرفت حاصل از قلم» می‌دانیم، ولو آن قلم، قلم الهی باشد!

البته باید بدانچه می‌دانیم عمل کنیم و از خدا طلب فهم کنیم (حدیث 1) تا توان بهره‌گیری‌مان از قرآن هم بالا رود؛ اما آیا به جای اهتمام به مرشد و حکیم، نباید جدی‌تر سراغ قلم و نوشته (قرآن کریم) برویم؟!

## 45) آل‏عمران (3) آیه134 الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنين‏ 14/2/1395

### ترجمه

[متقین] کسانی[اند] که در راحتی و سختی [خوشی و ناخوشی، گشایش و تنگدستی] انفاق می‌کنند و مهارکننده [یا فروبرنده] خشم، و بخشاینده [تقصیرات] مردم‌اند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

### توضیح کلمات از علامه طباطبایی

«سراء» و «ضراء» یعنی آنچه مايه مسرت و مايه بدحالى انسان شود، یا به معنای آسانى و دشوارى است، و «كظم» در اصل به معناى بستن سر مشك بعد از پركردن آن بوده که به صورت استعاره در مورد انسان وقتی كه پر از اندوه یا خشم باشد، به کار می‌رود؛ و «غيظ» به معناى برانگیخته شدن طبیعت آدمی براى انتقام در اثر مشاهده فراوان مواردی است که او را ناراضی می‌کند؛ برخلاف غضب كه به معناى اراده انتقام يا مجازات است، و به همين جهت، گفته مى‏شود که خدا غضب کرد، ولى گفته نمى‏شود که خدا غيظ ورزید. (المیزان4 /20) (ترجمه المیزان 4/ 28)

### حدیث

امروز سالروز شهادت امام موسی کاظم ع است. به همین مناسبت امروز چهار حدیث مرتبط با آیه از کلام ایشان نقل می‌شود:

1) اصْبِرْ عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِئَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فِيكَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللَّهَ فِيهِ.[[33]](#footnote-33)

اصول كافي، ج‏2، ص109

بر [آزار و اذيّت] دشمنانِ نعمت‏ها صبر کن؛ زيرا كه تو در مورد كسى كه در حقِّ تو خدا را نافرمانى كرده است، سزایی نمی‌توانی بدهی بالاتر از آنكه در حقّ او دستور خدا را اطاعت كنى‏.

2)... يَا هِشَامُ مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ طُوبَى لِلْمُتَرَاحِمِينَ أُولَئِكَ هُمُ الْمَرْحُومُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لِلْمُصْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُقَرَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لِلْمُطَهَّرَةِ قُلُوبُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لِلْمُتَوَاضِعِينَ فِي الدُّنْيَا أُولَئِكَ يَرْتَقُونَ مَنَابِرَ الْمُلْكِ يَوْمَ الْقِيَامَة ...

يَا هِشَامُ الْغَضَبُ مِفْتَاحُ الشَّرِّ وَ أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَاناً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً ‏

تحف العقول، ص394-395

ای هشام! در انجیل نوشته شده است: خوشا به آنان که به هم رحم می‌کنند، آنهایند که در قیامت مورد رحمت واقع می‌شوند؛ خوشا به آنان که بین مردم آَتی می‌دهند؛ آنهایند که در قیامت در زمره مقربین‌اند؛ خوشا به آنان که قلبشان را پاک نگه می‌دارند، آنهایند که در قیامت در زمره متقین‌اند؛ خوشا به متواضعان در دنیا، آنهایند که در قیامت بر اریکه‌های سلطنت بالا می‌روند ...

ای هشام! غضب کلید بدی‌هاست؛ و ایمان مومنی کاملتر است که حسن خلق بیشتری داشته باشد ...

3) لَا تَتِمُّ صَنِيعَةً عِنْدَ الْمُؤْمِنِ لِصَاحِبِهَا إِلَّا بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ تَصْغِيرِهَا وَ سَتْرِهَا وَ تَعْجِيلِهَا فَمَنْ صَغَّرَ الصَّنِيعَةَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ فَقَدْ عَظَّمَ أَخَاهُ وَ مَنْ عَظَّمَ الصَّنِيعَةَ عِنْدَهُ فَقَدْ صَغَّرَ أَخَاهُ وَ مَنْ كَتَمَ مَا أَوْلَاهُ مِنْ صَنِيعَةٍ فَقَدْ كَرُمَ فَعَالُهُ وَ مَنْ عَجَّلَ مَا وَعَدَ فَقَدْ هَنِئَ الْعَطِيَّةَ.

تحف العقول، ص403

نیکوکاری انسان مومن به همنشین خود به حد تمام و کمال نمی‌رسد مگر به سه چیز: کوچک شمردنش، پوشاندنش، و تعجیل در انجامش؛ پس آن که کار خود برای یک مومن را کوچک بداند، برادر ایمانی‌اش را بزرگ داشته است؛ و آن که کار خود را بزرگ بداند، بردار ایمانی‌اش را کوچک شمرده است؛ و آن كه احسانش را بپوشاند كردارش ارجمند شود، و آن كه در انجام وعده‌اش تعجیل وفا كند، عطا را گواراتر سازد.

4) السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنَفِ اللَّهِ لَا يَتَخَلَّى اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا سَخِيّاً وَ مَا زَالَ أَبِي يُوصِينِي بِالسَّخَاءِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ حَتَّى مَضَى.

تحف العقول، ص412

آدم سخاوتمند خوش‌خلف در تحت حمایت خداوند است و خدا دست از سر او برنمی‌دارند تا او را به بهشت وارد کند و خدا هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه سخاوتمند بود و پدرم تا زمانی که از دنیا رفت همواره مرا به سخاوتمندی و حسن خلق سفارش می‌کرد. [[34]](#footnote-34)

### تدبر

نکته مقدماتی: در آیه قبل وعده بهشت را برای متقین می‌دهد و در این آیه متقین را توضیح می‌دهد. در جلسه 3 توضیح داده شد که معنای دقیق تقوی «خودنگهداری» است.

1) می‌دانیم معیار دینداری و برتری در اسلام تقوی است (حجرات/13). در قرآن همان‌گونه که گاه متقین (دینداران واقعی) گاه بر اساس ایمان و اعمال عبادی معرفی می‌شوند (بقره/2-4)، گاه (مانند آیه محل بحث) بر اساس حسن روابط اجتماعی معرفی می‌شوند. پس متقین (دینداران واقعی) نه افرادی منزوی و عبوس، بلکه بشدت مردم‌دار هستند.

2) پیش‌آمدن مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی که «غیظ» آدم را درآورد و حتی انسان متقی هم ممکن است «غیظ»ش به جوش آید، اما مهم این است که می تواند خود را کنترل کند و غیظش را مهار کند.

3) انسان متقی (دیندار واقعی) نه فقط در خوشی و گشایش، بلکه در سختی و تنگنا نیز انفاق می‌کند زیرا می‌داند که انفاق کردن ضرر نیست، بلکه حتی روزی را نازل می‌کند (اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَة. کافی، ج4، ص3)

4) انسان متقی (دیندار واقعی) وقتی می‌خواهد ببخشد برایش مهم نیست آن شخص، مسلمان است، مسیحی است، راست است، چپ است، ... همین که جزء مردم (ناس) باشد می‌بخشد (العافین عن الناس).

5) اگرچه عدل یک دستورالعمل کلی برای تنظیم روابط اجتماعی است اما متقین و بهشتیان در افقی بالاتر از عدل با دیگران رفتار می‌کنند؛ در مسائل شخصی، مبنا را بر این نمی‌گذارند که حتما »حق»شان را بگیرند، بلکه مبنا را بر «عفو» می‌گذارند.

6) هر انسانی در سطح غرایزش دو قوه جذب و دفع (شهوت و غضب) وجود دارد که باید تحت عقل کنترل شود. انسان خودنگهدار (= متقی، دیندار) و بهشتی هم بر جذب غریزی (= منفعت‌طلبی) غلبه می‌کند (اهل انفاق است) و هم بر دفع غریزی (غیظ و غضب) غلبه می‌کند (اهل کظم غیظ و عفو مردم است). شاید به همین جهت است که حدیث 4 دو خصلت سخاوتمندی (اهل انفاق بودن) و حسن خلق (اهل کظم غیظ بودن) را عامل بهشتی شدن معرفی کرد.

7) انسان خودنگهدار (= دیندار = نیکوکار) در عرصه غضب، از طرفی خشم خود را کنترل می‌کند (الکاظمین الغیظ) و از طرف دیگر، انتظار ندارد که دیگران هم حتما بتوانند خشم خود را کنترل کنند و به وی ضرر نزنند؛ لذا وقتی به او ضرر می‌رسانند، آنها را می‌بخشد (العافین عن الناس).

8) انسان خودنگهدار (= دیندار = نیکوکار) در عرصه غلبه بر منفعت‌طلبی، از طرفی منفعت‌طلبی خود را کنترل می‌کند (در خوشی و راحتی (فی السراء) انفاق می‌کند؛ وقتی دارد، همه چیز را فقط برای خود نمی‌خواهد)؛ و از طرف دیگر، انتظار ندارد که دیگران هم مانند او باشند، بنابراین در سختی (فی الضراء) هم که علی‌القاعده دیگران باید به او کمک کنند، باز او انفاق می‌کند؛ حتی انتظار ندارد که دیگران هم حتما بتوانند منفعت‌طلبی خود را کنترل کنند، لذا علاوه بر این، آنها را می‌بخشد.

9) اگر مواظب خودمان باشیم (= خودنگهدار = متقی)، حتما نیکوکار (محسنین) خواهیم بود (این نشان می‌دهد باطن ما جز خوبی نیست که اگر از «خود» مراقبت کنیم و نگذاریم شیطان در ما تصرف کند و خود را نگه‌داریم، فقط خوبی از ما سر می‌زند) و آنگاه محبوب خدا خواهیم بود؛ و اگر خدا کسی را دوست داشته باشد، ...

10) خودنگهداری (-=تقوی) هم در حوزه عمل و کنش‌ (انفاق کردن) بروز می‌یابد و هم در حوزه خلق و ملکه (کاظمین، عافین، محسنین، همگی اسم فاعل هستند و دلالت بر ثبوت خلق در آدمی دارند) و اگر کسی هر دو را داشت نیکوکار (محسن) است که خدا دوستش دارد.

## 46) سوره شورى (42) آیه 32 وَ مِنْ آياتِهِ الْجَوارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلام‏ 15/2/1395

### ترجمه

و از نشانه‏هاى او کشتی‏هاى جاری در درياست مانند کوه‌ها[ی مرتفع].

### توضیحات برخی کلمات:

جوار: جمع «جاریه»[[35]](#footnote-35) به معنی «کشتی»ای است که در دریا حرکت می‌کند؛ این کلمه از ریشه «جری» (جریان) به معنای حرکت سریع است. (مفردات/194)

اعلام، جمع «عَلَم» به معنای «علامت» (نشانه) است که در اصطلاح به معنای «کوه مرتفع» به کار برده می‌شود از این جهت که به عنوان علامت راه قلمداد می‌شد. (مفردات/581؛ مجمع البحرین 6 /123)

### حدیث

عن الْمُفَضَّل عن الصادق ع قال:

... تَأَمَّلْ خِلْقَةَ الْجِذْعِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَاهُ كَالْمَنْسُوجِ نَسْجاً مِنْ خُيُوطٍ مَمْدُودَةٍ كَالسَّدَى وَ أُخْرَى مَعَهُ مُعْتَرِضَةٌ كَاللُّحْمَةِ كَنَحْوِ مَا يُنْسَجُ بِالْأَيْدِي وَ ذَلِكَ لِيَشْتَدَّ وَ يَصْلُبَ وَ لَا يَتَقَصَّفَ مِنْ حَمْلِ الْقَنَوَاتِ الثَّقِيلَةِ وَ هَزِّ الرِّيَاحِ الْعَوَاصِفِ إِذَا صَارَ نَخْلَةً وَ لِيَتَهَيَّأَ لِلسُّقُوفِ وَ الْجُسُورِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُتَّخَذُ مِنْهُ إِذَا صَارَ جِذْعاً وَ كَذَلِكَ تَرَى الْخَشَبَ مِثْلَ النَّسْجِ فَإِنَّكَ تَرَى بَعْضَهُ مُدَاخِلًا بَعْضُهُ بَعْضاً طُولًا وَ عَرْضاً كَتَدَاخُلِ أَجْزَاءِ اللُّحَمِ وَ فِيهِ مَعَ ذَلِكَ مَتَانَةٌ لِيَصْلُحَ لِمَا يُتَّخَذُ مِنْهُ مِنَ الْآلَاتِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ مُسْتَحْصَفاً كَالْحِجَارَةِ لَمْ يُمْكِنْ أَنْ يُسْتَعْمَلَ فِي السُّقُوفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُسْتَعْمَلُ فِيهِ الْخَشَبَةُ كَالْأَبْوَابِ وَ الْأَسِرَّةِ وَ التَّوَابِيتِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ مِنْ جَسِيمِ الْمَصَالِحِ فِي الْخَشَبِ أَنَّهُ‏ يَطْفُو عَلَى الْمَاءِ فَكُلُّ النَّاسِ يَعْرِفُ هَذَا مِنْهُ وَ لَيْسَ كُلُّهُمْ يَعْرِفُ جَلَالَةَ الْأَمْرِ فِيهِ فَلَوْ لَا هَذِهِ الْخُلَّةُ كَيْفَ كَانَتْ هَذِهِ السُّفُنُ وَ الْأَظْرَافُ تَحْمِلُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الْحَمُولَةِ وَ أَنَّى كَانَ يَنَالُ النَّاسُ هَذَا الرِّفْقَ وَ خِفَّةَ الْمَئُونَةِ فِي حَمْلِ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ كَانَتْ تَعْظُمُ الْمَئُونَةُ عَلَيْهِمْ فِي حَمْلِهَا حَتَّى يُلْقَى كَثِيرٌ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْبُلْدَانِ مَفْقُوداً أَصْلًا أَوْ عَسُرَ وُجُودُه‏

توحيد المفضل، ص162-163

امام صادق ع به مفضل (در ضمن حدیثی طولانی) فرمود:

تأمل كن خلقت درخت خرما را كه چگونه از تار و پود بافته شده - مانند جامه‏ها كه به دست مى‏بافند- براى آن كه صلب و محكم شود و از برداشتن خوشه‏هاى گران نشكند و از بادهاى تند كسرى بر آن راه نيابد و براى بناهاى سقف‏ها و پل‏ها و غير آن به كار توان برد.

و هم چنين ساير چوب‏ها را كه ملاحظه مى‏كنى بافته شده و اجزايش در طول و عرض در ميان يك ديگر داخل شده‏اند مانند تداخل تار و پود و مع ذلك استحكامى دارد با نرمى كه از آن آلات و ادوات و درها و پنجره‏ها به عمل توان آورد زيرا كه اگر مانند سنگ، محكم و سنگين بود و در سقف‏ها به كار نمى‏توانست برد و درها و كرسى‏ها و صندوق‏ها و امثال آن از آن نمى‏توانست ساخت. و از مصالح عظيمه كه در چوب و تخته است، آن است كه بر روى آب مى‏ايستد و از آن كشتى‏ها به عمل مى‏آيد كه مانند كوه از بارهاى گران در آن جا مى‏دهند و از شهر به شهر نقل مى‏كنند با نهايت خفّت مئونه و آسانى، و اگر اين نمى‏بود، كار بر مردم دشوار مى‏شد در حمل و نقل بسيارى از امتعه كه بدون كشتى نقل آن‏ها ميسّر نيست يا بسيار دشوار است‏.[[36]](#footnote-36)

توحيد مفضل، ترجمه علامه مجلسى، ص203

### تدبر

1) «و من آیاته» آیات قرآن به ما یاد می‌دهند که، نه فقط خود قرآن، بلکه تمام عالم را هم «آیات» ببینیم.

2) خدا به عنوان آیه، از یک مصنوع بشری (کشتی)‌ نام برد؛ پس مصنوعات بشری هم آیه و نشانه‌ای برای خدا هستند. چگونه؟ یک جهتش این است که انسان از قوانین عالم طبیعت (که مخلوق خداست) و از اشیای عالم طبیعت (که همگی مخلوق خدا هستند) استفاده کرده تا توانسته کشتی یا هر چیز دیگری بسازد.

پس این گونه نیست که اگر بشر پیشرفت کرد و چیزی را ساخت دیگر خدا کنار رفته باشد؛ همان ساخته بشر هم نشانه‌ای بر خداست.

3) اینکه خدا آب سست و چوب سخت را به گونه‌ای قرار داده که بتوان کشتی عظیم و سنگینی ساخت که روی آب باقی بماند و بلکه بارهای سنگینی را هم از آن طریق جابجا کند، نشانه‌ای بر «حکمت» خداست. امروزه هم که کشتی‌های فولادی می‌سازند، علاوه بر شکل لگنی آن (که هوا را در خود قرار می‌دهد)، با محفوظ ساختن هوا در میان ورقه‌های فولاد همان کاری را می‌کنند که در چوب وجود دارد (به حدیث دقت شود) و در مجموع چگالی کشتی را از آب کمتر می‌کنند. برای توضیح علمی مطلب، به دو لینک زیر مراجعه کنید.

<http://vista.ir/article/84125/> [[37]](#footnote-37)

<http://ask.dnoj.ir/637/> [[38]](#footnote-38)

4) در زبان عربی، وقتی به «سفینه» (= کشتی) «جاریه» می‌گویند که «جریان» و حرکت کردنش مد نظر باشد. اینکه «کشتی کوه‌پیکر» حرکت می‌کند و گویی کوه حرکت می‌کند، آیه‌ای بر «قدرت» خداست: جهان را به گونه‌ای آفریده که چیزی که همانند کوه، عظیم و سنگین است (و در نتیجه، انتظار می‌رود ساکن و استوار باشد) روی آب راه می‌رود! آن هم توسط باد! یعنی دو چیزی که به نظر ما بسیار سست است (آب و باد)، چیزی همانند کوه را بر دوش خود حمل می‌کنند و بسادگی حرکت می‌دهند! پس‌ هیچ کار سختی برای خدا سخت نیست؛ سخت‌ترین کارها را با ساده‌ترین امور انجام می‌دهد؛ و نه فقط خودش چنین است بلکه به انسان هم این ظرفیت را داده است که چنین کند.

5) «کالأعلام» (مانند کوه‌های مرتفع) در ساده‌ترین حالت، تشبیه برای خود «کشتی» است؛ به همین جهت بسیاری از مترجمان، آیه را بدین صورت ترجمه کرده‌اند: «و از نشانه‏هاى او کشتی‏هاى کوه‌پیکر جاری در درياست» و نکات فوق را هم بر همین اساس گفتیم. اما می‌تواند تشبیه برای «کشتی جاری» باشد که کشتی جاری به کوه‌های در حال حرکت تشبیه شده باشد (شبیه نکته موجود در آیه 88 سوره نمل)؛ و می‌تواند تشبیه برای «کشتی جاری در دریا» باشد، که این کشتی‌ها به کوه‌های یخ (که در دریا حرکت می‌کنند) تشبیه شده باشند.

6) الجوار به معنای ستارگان (که در پهنه آسمان شناورند) نیز آمده است (قرآن کریم می‌فرماید: الجوار الکنس) در این صورت «اعلام» به همان معنای «علامت‌ها» است که ستارگان برای راه‌یابی بشر همواره علامت بوده‌اند. بر این اساس معنای کاملا جدیدی برای آیه در نظر می‌توان گرفت که به عجایبی دیگر از خلقت اشاره می‌کند.

## 47) سوره توبه (9) آیه 128 لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَريصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُفٌ رَحيم‏ 16/2/1395

#### مبعث پیامبر رحمت بر همه جویندگان حقیقت مبارک باد

### ترجمه

به‌یقین که فرستاده‌ای از خودتان نزد شما آمد که آنچه شما را به رنج و مشقت می‌اندازد برایش شدید (ناگوار) است و بشدت علاقمند [خیر و رشد] شماست و نسبت به مومنین بسیار مهربان و دارای رحمتی همیشگی است.

### حدیث

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ُ: أَنَّهُ لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى مَنْعِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكَ .... فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

... وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّداً (ص) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ وَ انْتَجَبَهُ ... ابْتَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِتْمَاماً لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَ إِنْفَاذاً لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَمَ فِرَقاً فِي أَدْيَانِهَا، عُكَّفاً عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظُلَمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَهَا، وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ إِيْثَارٍ بمحمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ وَ خِيَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

...«لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»،

... فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ، صَادِعاً بِالنِّذَارَةِ، مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ، وَ يَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَ، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرِسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَشِيظُ النِّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشِّقَاقِ ...

بحار الأنوار، ج‏29، ص220-225

هنگامی که ابوبکر بر ندادن فدک به حضرت زهرا س مصمم شد، حضرت به مسجد رفت و خطبه‌ای خواند و در فقراتی از ان پیامبر اکرم ص را توصیف کرد که بخشی از آن فقرات تقدیم می‌شود:

... و گواهى مى‏دهم كه پدرم، محمّد، بنده و فرستاده اوست. او را برگزيد و انتخاب كرد...

... خداوند متعال او را برانگيخت تا فرمانش را كامل، حكمش را نافذ، و آنچه را مقدّر ساخته بود، به انجام رساند. پيامبر مشاهده نمود كه هر گروه آيينى را پذيرا گشته‏اند. دسته‏اى بر گرد آتش در طواف، گروهى در برابر بت به نماز، و همگان ياد خدايى را كه مى‏شناسند، از خاطر زدوده‏اند. پس خداوند با محمّد بساط ظلمت را برچيد، و دلها را از تيرگى رهانيد، و ابرهاى تيره و تار را از مقابل ديدگان به يك سو فكند. او (پيامبر خدا) براى هدايت مردم به پاى خاست و آنها را از گمراهى و ناراستى رهايى بخشيد و چشمانشان را بينا ساخت. آنان را به آيين پابرجا رهنمون و به راه راست دعوت نمود. سپس خداوند روح او را قبض کرد، قبض روحی از روى اختيار و مهربانى، و از باب رغبت به او و ترجیح محمد ص که او را از رنج اين جهان دل آسوده و راحت نماید، پس در احاطه فرشتگان مقرّب و رضوان پروردگار غفار و هم‌نشینی خداوند جبار قرار گرفت؛ درود خداوند بر پدرم، نبی‌ و امين وحى خدا و برگزيده و مورد پسند او از میان خلایق، و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد.

...« به‌یقین که فرستاده‌ای از خودتان نزد شما آمد که آنچه شما را به رنج و مشقت می‌اندازد برایش شدید (ناگوار) است و بشدت علاقمند شماست و نسبت به مومنین بسیار مهربان و دارای رحمتی همیشگی است.»...

...او رسالت خود را به مردم ابلاغ و آنان را از عذاب خداوندى بر حذر داشت. از روش مشركان روى گرداند و گردنهايشان را به ضرب تازيانه توحيد كوفت و حلقومشان را به سختى فشرد. او مردم را با حکمت و اندرزهای سودمند به راه خداوند رهنمون بود. شوكت بت و بت پرستان را در هم شكست تا جمع آنها از هم گسيخت و ظلمت شب تار زدوده شد و صبح ايمان دميد و نقاب از چهره حقيقت به يك سو فكند، زبان پيشواى دين به گفتار باز شد و عربده‏جوييهاى شياطين به خاموشى گراييد. تاج نفاق بر زمين فرو افتاد، گره‏هاى كفر و اختلاف گشوده شد ...

زندگانى حضرت زهرا عليها السلام ( ترجمه جلد 43 بحار الأنوار) ترجمه روحانى [با اندکی دخل و تصرف] ، ص827-829 [[39]](#footnote-39)

### تدبر

1) خدا برای ابلاغ پیامش، پیکی به ما فرستاده و تمام شرایط را برای اینکه بتوان به این «پیام‌بر» اعتماد کرد مهیا نموده است، او:

- از خودمان است (غریبه نیست)

- به مشقت افتادن ما او را ناراحت می‌کند. (با تمام وجود هوای ما را دارد)

- نسبت به هدایت ما حریص است

- مهربان است و لذا با حداکثر نرمی و دلسوزی مطلب را به ما می‌رساند

- رحیم است: دارای رحمتی از جنس رحمت خدا، که اگر کسی کمترین تلاشی بکند، بشدت به او کمک می‌کند.

2) «به مشقت افتادن ما او را ناراحت می‌کند» پس اگر در تعالیمش گاه احساس سختی و مشقت می‌کنیم؛ دیگر این حداقل ممکن برای رهایی از سختی بوده است؛ مانند پزشک مهربانی که مجبور شده برای علاج کودکی، آمپول تجویز کند؛ درد دارد، اما جلوی دردهای عظیمی را می‌گیرد؛ ولو خود کودک ارتباطش را نفهمد. در بسیاری از موارد، اگر قرار باشد به دلخواه ما رفتار کند، آنگاه است که بسیار به مشقت خواهیم افتاد (حجرات/7)[[40]](#footnote-40)

3) و برخی از ما چقدر ناسپاسیم. به خاطر دیدن برخی سختی‌هایی که دیگر چاره‌ای از آنها نیست، به سخن پیامبری که بشدت از «به سختی افتادن» ما ناراحت می‌شود، اعتنا نمی‌کنیم؛ و به جایش باب دوستی با جوامع یا افراد چرب‌زبانی را باز می‌کنیم که با عمیق شدن در رفتارشان می‌توان فهمید که آرزوی «به سختی افتادن» ما را دارند (آل‌ عمران/118)[[41]](#footnote-41).

4) محبت پیامبر ص نسبت به ما از شوق گذشته و به حرص رسیده است! مثل مادری که حرص بچه‌اش را می‌خورد. گویی می‌خواهد به خاطر هدایت ما خودش را به کشتن دهد (کهف/6؛ شعراء/3).

5) «رئوف» صیغه مبالغه از مصدر «رأفت» است؛ یعنی «بسیار مهربان». هر کاری که می‌کند از شدت مهربانی‌اش نسبت به ماست. کافی است کفر (لجاجت با حقیقت) نورزیم و حقیقت را جدی بگیریم (مومن باشیم) تا مهربانی شدید او نسبت به خود را احساس کنیم.

6) آیه می‌فرماید پیامبر علاوه بر «رؤوف»، «رحیم» هم هست. در تفاوت «رأفت» و «رحمت» گفته‌اند در «رأفت» رقت قلب بیشتری از «رحمت» وجود دارد؛ لذا کلمه رأفت هیچگاه در موردی که با کراهت توام باشد به کار نمی‌رود؛ اما «رحمت» گاه با کراهت توام است. (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج‏2، ص176) (آنچه در پزشک است، «رحمت» است؛ نه «رأفت» وگرنه هیچگاه آمپول تجویز نمی‌کرد).

پیامبر ص هم به ما رأفت دارد و هم رحمت. چون رأفت دارد، سختش می‌آید که برخی تکالیف برایمان دشوار است ولی چون «رحمت» دارد، آن تکالیف سخت را به ما ابلاغ می‌کند و در انجامش اصرار می‌ورزد.

7) رؤوفیت و رحیمیت او ویژه مومنین است، پس اگر به پیام او گوش دهیم و در راه خدا قرار بگیریم، نگران «کم‌آوردن»‌ نباشیم چون خود پیامبر ص به کمک ما خواهد آمد. حقیقت شفاعت هم از همین‌جا ریشه می‌گیرد. (شیعه و سنی در شفاعتگری پیامبر ص تردید ندارند)

## 48) سوره توبه (9) آیه 129 فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيم‏ 17/2/1395

### ترجمه

پس اگر روی گرداندند بگو خدا مرا بس است، خدایی جز او نیست، تنها بر او توکل کرده‌ام و او پروردگار عرش عظیم است.

### نکات نحوی

جمله «لا اله الا هو» جمله حالیه برای «حسبی الله» است؛ اما اینکه «و» در جمله « وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيم» چیست برخی گفته‌اند «واو» حالیه است (إعراب القرآن الكريم، ج‏2، ص1) و برخی گفته‌اند واو عطف است و عطف به «لا اله الا هو» است (الجدول في إعراب القرآن، ج‏11، ص68) و (و هر دو معنا می‌تواند درست باشد) و اینکه حال یا عطف به چه باشد گزینه‌های دیگری هم محتمل است.

### حدیث

1) قال رسول الله ص:

... إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ... لَمَّا أُرِيدَ قَذْفُهُ فِي النَّارِ، فَرُمِيَ بِهِ فِي الْمَنْجَنِيقِ فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَئِيلَ ع وَ قَالَ لَهُ: أَدْرِكْ عَبْدِي.

فَجَاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الْهَوَاءِ، فَقَالَ: كَلِّفْنِي مَا بَدَا لَكَ فَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ لِنُصْرَتِكَ.

فَقَالَ: بَلْ «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»، إِنِّي لَا أَسْأَلُ غَيْرَهُ وَ لَا حَاجَةَ لِي إِلَّا إِلَيْهِ.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص533

پیامبر اکرم ص در ضمن یکی از بحثهایی که با مسیحیت داشت، فرمود:

وقتی خواستند ابراهیم ع را در آتش بیندازند، او را با منجنیقی پرتاب کردند؛ پس خدا جبرئیل را نزد او فرستاد و به او گفت بنده مرا دریاب. جبرئیل آمد در موقعیتی که او در هوا بود و به او گفت «آنچه می‌خواهی از من بخواه که برای یاریت آمده‌ام. ابراهیم گفت «خدا مرا کافی است که او بهترین وکیل و کارگزار است» من از غیر او درخواستی ندارم و حاجتم را جز به نزد غیر او نمی‌برم.

این اقدام حضرت ابراهیم ع در روایت دیگری در تفسیر قمی، (2 /73) این گونه نقل شده است که فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ وَ أَمَّا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَم‏» (اما به تو، هیچ [نیازی ندارم]، اما به پروردگار عالمین، بله [نیازمندم) (همچنین حدیث 1جلسه 102)

2) سَهْلٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ: قَالَ لَمَّا سَيَّرَ عُثْمَانُ أَبَا ذَرٍّ إِلَى الرَّبَذَةِ شَيَّعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْوَدَاعِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ... ثُمَّ تَكَلَّمَ عَقِيلٌ ...‏ ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحَسَنُ ع ... ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ ع ... ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمَّارٌ ... ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُوذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ:

عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ بِأَبِي وَ أُمِّي هَذِهِ الْوُجُوهُ فَإِنِّي إِذَا رَأَيْتُكُمْ ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِكُمْ وَ مَا لِي بِالْمَدِينَةِ شَجَنٌ لِأَسْكُنَ غَيْرُكُمْ وَ إِنَّهُ ثَقُلَ عَلَى عُثْمَانَ جِوَارِي بِالْمَدِينَةِ كَمَا ثَقُلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ فَآلَى أَنْ يُسَيِّرَنِي إِلَى بَلْدَةٍ فَطَلَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ إِلَى الْكُوفَةِ فَزَعَمَ أَنَّهُ يَخَافُ أَنْ أُفْسِدَ عَلَى أَخِيهِ النَّاسَ بِالْكُوفَةِ وَ آلَى بِاللَّهِ لَيُسَيِّرُنِي إِلَى بَلْدَةٍ لَا أَرَى فِيهَا أَنِيساً وَ لَا أَسْمَعُ بِهَا حَسِيساً وَ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِباً وَ مَا لِي مَعَ اللَّهِ وَحْشَةٌ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ‏ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ.

الكافي، ج‏8، ص207-208

ابو جعفر خثعمى گويد: چون عثمان ابو ذر را بربذه تبعيد كرد امير مؤمنان و عقيل و حسن و حسين عليهم السّلام و عمار بن ياسر رضى اللَّه عنه او را بدرقه كردند و در وقت خداحافظى هرکدام مطالبی فرمودند [که برای رعایت اختصار آنها را در اینجا نمی‌آورم] آنگاه ابو ذر رضى اللَّه عنه به سخن آمده، گفت:

سلام و رحمت خدا بر همگى شما باد، پدر و مادرم بقربان اين چهره‏ها كه براستى هر گاه من شما را مى‏بينم به ياد رسول خدا ص مى‏افتم، و دلخوشى من برای سكونت در مدينه تنها شما بوديد، ولى بودنم در مدينه بر عثمان ناگوار بود، چنانچه در شام نيز توقف من بر معاويه ناگوار مينمود و از اين رو تصميم گرفت مرا به شهر ديگرى تبعيد كند. من از او خواستم كه آن شهر را كوفه قرار دهد ولى او به خيال خود ترسيد اگر من به كوفه روم آن شهر را بر عليه برادرش [وليد بن عقبه كه برادر مادرى عثمان بود] بشورانم، و به خدا سوگند خورد كه مرا به شهرى تبعيد كند كه در آنجا هيچ گونه همدمى نداشته باشم و آوازى نشنوم، و براستى كه من جز خداى عز و جل يار و ياورى نخواهم و در پناه او هراس و وحشتى ندارم، «خدا مرا بس است، خدایی جز او نيست، بر او توكل كرده‌ام و او است پروردگار عرش بزرگ» و درود خدا بر آقاى ما محمد و خاندان پاكش باد.

الروضة من الكافي، ترجمه رسولى محلاتى، ج‏2، ص6. [[42]](#footnote-42)

### تدبر

1) این آیه و آیه قبلی در زمره آخرین آیات نازل شده می‌باشند (شش ماه قبل از رحلت پیامبر اکرم ص، به نقل «سدی» و «ابن‌عباس» در مناقب ابن شهرآشوب،‏1/ 234) در آیه قبل (که دیروز بدان اشاره شد) توضیح داد که چه فرستاده‌ای به سوی شما گسیل کردیم و او چه‌اندازه دغدغه شما را دارد؛ در این آیه پیامبر (و به‌تبع ایشان، مومنان واقعی) را تسلی می‌دهد که اگر مردم از این دعوت دلسوزانه دین، روی‌گردان شدند، دیگر تو مسئولیتی نداری، خدا تو را کفایت می‌کند و ... . شاید یک نوع پیش‌بینی باشد بر آنچه بعد از پیامبر نسبت به امت گذشت. می‌بینیم که هم حضرت فاطمه س در خطبه فدکیه که مسلمانان او را تنها گذاشتند به این آیه (آیه 128) اشاره می‌کند، هم ابوذر وقتی با انحرافات جامعه زمان خویش مواجه می‌شود و به مکانی تبعید می‌گردد که قرار است در آنجا «تنها بماند، تنها بمیرد و تنها محشور شود» (حدیث نبوی، تاریخ الاسلام ذهبی، 2/ 407) به این آیه (آیه 129) استناد می‌کند، و حضرت ابراهیم ع هم وقتی در اوج تنهایی است همین تعبیر را (حسبی الله و ...) را به کار می‌برد. امروز جمعه بود و گذشت. آیا امام زمان عج هم همین را با خود گفت؟

2) این آیه فقط تسلی پیامبر ص نیست؛ بلکه ما هم باید متوجه شویم که اگر پیامبر ص را تنها بگذاریم او ضرر نکرده است و خدا نیازی به ما ندارد. برای همین، فقط پیامبر را تسلی نداد، بلکه فرمود: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ...» نفرمود: «اگر روی گرداندند خدا تو را بس است، به او توکل کن و ..» بلکه فرمود « اگر روی گرداندند «بگو» که ...»

اگر همین را هم بشنویم، ممکن است بیدار شویم و دیگر از دعوت پیامبر رحمت روی برنگردانیم. ان‌شاءالله.

3) از نظر علامه طباطبایی (المیزان 9/ 412) دلیل این که به جای گفتن «بر خدا توکل کن»، فرمود: «بگو خدا مرا کفایت می‌کند ...» این است که به مبنای توکل اشاره کند. یعنی کسی که بفهمد خدا همه‌کاره است و بقیه هیچ‌کاره‌اند، قطعا همه کارهایش را به خدا واگذار می‌کند؛ لذا در ادامه‌اش فرمود: «که خدایی جز او نیست و بر او توکل کردم»

4) رويگردانى مردم از دين، نبايد در ايمان و روحيّه‏ى ما تأثير گذارد (قرائتی، تفسیر نور5/ 174)

5) «عرش» اصطلاحا در مورد «تخت»ی به کار می‌رود که سلاطین در هنگام جلسات رسمی بر آن تکیه می‌زدند و به تعبیر علامه طباطبایی «مردم از شنيدن آن متوجه نقطه‏اى می‌شدند كه مركز تدبير امور مملكت و اداره شؤون آن است» (ترجمه المیزان 8/ 158) اصطلاح عرش در قرآن کریم به بالاترین مرتبه‌ای از عالم که از آنجا همه چیز سرجشمه می‌گیرد، اطلاق شده است و در روایات به معنای کل علم و قدرت خدا معرفی شده است چنانکه امام رضا ع فرمودند: «الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهَ وَ الْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَ قُدْرَةٍ وَ عَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَيْ‏ء» (عرش خود خدا نیست؛ بلکه عرش اسم علم و قدرت است و عرشی است که همه چیز در آن است؛ كافي‏ /131) خدا رب العرش است؛ و اگر رب‌العرش بودن خدا برای کسی فهم شود کاملا می‌فهمد که در مقابل همه دشمنی‌ها و سختی‌ها، خدا او را کفایت می‌کند و باید تنها بر او توکل کرد.

## 49) سوره غافر (40) آیه17 الْيَوْمَ تُجْزى‏ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَريعُ الْحِساب‏ 18/2/1395

### ترجمه

امروز [آن روز] هر کس به آنچه به دست آورده، جزا داده می‌شود؛ هیچ ظلمی در این روز نیست؛ بدرستی که خداوند سریع الحساب [حسابرس سريع] است.

### حدیث

أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَحْبُوبِيُّ، ثنا سَعِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ، ثنا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَنْبَأَ هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَلَغَنِي عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِصَاصِ، وَلَمْ أَسْمَعْهُ، فَابْتَعْتُ بَعِيرًا، فَشَدَدْتُ رَحْلِي عَلَيْهِ، ثُمَّ سِرْتُ شَهْرًا حَتَّى قَدِمْتُ مِصْرَ، فَأَتَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أُنَيْسٍ، فَقُلْتُ لِلْبَوَّابِ: قُلْ لَهُ جَابِرٌ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ: ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَأَتَاهُ فَأَخْبَرَهُ، فَقَامَ يَطَأُ ثَوْبَهُ حَتَّى خَرَجَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَنِي وَاعْتَنَقْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ أَسْمَعْهُ فِي الْقِصَاصِ، فَخَشِيتُ أَنْ أَمُوتَ أَوْ تَمُوتَ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَهُ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ:[[43]](#footnote-43)

... ثُمَّ يُنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعُدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرُبَ: «أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الدَّيَّانُ لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ، وَلا يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ أَنْ يَدْخُلَ النَّارَ، وَعِنْدَهُ مَظْلِمَةٌ حَتَّى أَقُصَّهُ مِنْهُ حَتَّى اللَّطْمَةَ » ...[[44]](#footnote-44) قَالَ: وَتَلا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ»

المستدرک علی الصحیحین (حاکم نیشابوری) ج2، ص438 ، حدیث3567

مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج‏8، ص805

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید خبردار شدم که یکی از اصحاب پیامبر ص حدیثی از ایشان درباره قصاص شنیده که من نشنیده‌ام. پس شتری تهیه کردم و بار سفر بستم و یک ماه در راه بودم تا به مصر رسیدم و نزد عبدالله بن انیس (فرد مورد نظر) رفتم و به دربان گفتم بگو جابر جلوی در است. گفتم: جابر بن عبدالله؟ گفتم بله. به او خبر داد و وی دامن‌کشان آمد و مرا در آغوش گرفت. به او گفتم خبردار شدم که حدیثی از پیامبر اکرم ص شنیده‌ای درباره قصاص که من آن را نشنیده‌ام، ترسیدم بمیرم یا بمیری قبل از اینکه آن را [از خودت، بی‌واسطه] بشنوم. او گفت: از پیامبر شنیدم که می‌فرمود:

... خداوند در قیامت به صدایی که افراد دور و نزدیک همگی یکسان می‌شنوند ندا می‌دهد: من سلطان هستم، من دیّان [جزا دهنده، برپا دارنده دین] هستم. نه کسی از بهشتیان وارد بهشت می‌شود و نه کسی از جهنمیان وارد جهنم می‌شود مگر اینکه اگر ظلمی بر کسی کرده قصاص آن ظلم را انجام دهم حتی اگر به اندازه خراشی باشد. سپس پیامبر این آیه را تلاوت کرد: «آن روز هر کس به آنچه به دست آورده، جزا داده می‌شود؛ هیچ ظلمی در آن روز نیست»

2) امیرالمومنین ع می‌فرمایند

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ‏ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ لِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأَبِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَل‏

نهج البلاغه، خطبه 42

ای مردم! ترسناک‌ترین چیزی که برای شما از آن می‌ترسم دو چیز است: تبعیت از هوای نفس و بلند بودن آرزو: که تبعیت از هوای نفس، مانع قبول حق می‌شود؛ و بلند بودن آرزو آخرت را از یاد می‌برد؛

آگاه باشيد! دنيا به سرعت پشت كرده و از آن جز ته مانده‌ای از ظرف آبى كه آن را خالى كرده باشند، نمانده است.

بهوش باشيد كه آخرت به سوى ما مى‏آيد!

دنيا و آخرت، هر يك فرزندانى دارند. بكوشيد از فرزندان آخرت باشيد، نه دنيا، زيرا در روز قيامت، هر فرزندى به پدر و مادر خويش باز مى‏گردد.

امروز هنگام عمل است نه حسابرسى، و فردا روز حسابرسى است نه عمل.[[45]](#footnote-45)

3) وَ سُئِلَ ع كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ ع كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ ع كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرَوْنَه‏

نهج البلاغه، حکمت 300

و از امام علی ع سوال شد که: چگونه خداوند مخلوقات را با این کثرتشان محاسبه می‌کند؟

فرمود: همان گونه که با این کثرتشان به همه آنها روزی می‌دهد.

سوال شد: چگونه محاسبه‌شان می‌کند در حالی که او را نمی‌بینند؟

فرمود: همان گونه که روزی‌شان می‌دهد در حالی که او را نمی‌بینند.

### تدبر

1) اینکه حساب هرکس دقیقا رسیده شود و هرکس جزای متناسب با عملش را کاملا دریافت کند و هیچ ظلمی باقی نماند، مربوط به قیامت است؛ نه دنیا. (با توجه به کلمه «الیوم» ونیز حدیث2) زیرا دنیا ظرفیت بروز همه حقیقت (همه جزا) را ندارد (تفسير البيان في الموافقة بين الحديث و القرآن (علامه طباطبایی) ج‏5، ص65)

پس این اشکال که «اگر خدا عادل است چرا این همه ظلم در دنیا وجود دارد» ناشی از این است که از کل سیستم غفلت شده است. همان طور که اگر در یک کارخانه خودروسازی فقط یا دیدن سالن ساخت اتاقک خودرو نمی‌توان درباره کیفیت و کارایی خودرو قضاوت درستی داشت؛ با دیدن فقط دنیا هم نمی‌توان درباره عدالت خدا قضاوت درستی داشت.

2) خدا سریع الحساب است زیرا محاسبه او، همراه و در متن عمل ما انجام می‌شود و مزاحمی هم ندارد که بخواهد معطلش کند (حدیث 3). همین که عمل می‌کنیم، در باطنش حسابش معلوم می‌شود؛ و این باطن در روز قیامت برای ما آشکار می‌گردد. پس اگر معطلی‌ای در صحرای محشر رخ می‌دهد به معطلی‌های خود ما برمی‌گردد؛ نه به خدا.

به تعبیر ساده‌تر، معطلی در قیامت، تقصیر خودمان است، نه تقصیر خدا؛ خدا سریع‌الحساب است و به کسی هم ظلم نمی‌کند؛ اما وجود ما و کارهای ما گیرهایی دارد که معطلمان می‌کند، چه‌بسا معادل قرن‌ها: لابثین فیها احقابا (نبأ/23) باید تک‌تک گره‌های وجودمان (هرجا که وجودمان را به دنیای فانی گره زده‌ایم) باز شود تا وارد بهشت شویم. به قول حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh37/>

برای توضیح معنای «سریع الحساب بودن خدا» نگاه کنید به «انسان از آغاز تا انجام» (علامه طباطبایی) ص158-167.

<http://download.ghbook.ir/downloads/htm/8000/5221-f-13930127-ensan%20az%20aghaz%20ta%20anjam.htm>

## 50) سوره هود (11) آیه 15 مَنْ كانَ يُريدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فيها وَ هُمْ فيها لا يُبْخَسُون‏ 19/2/1395

### ترجمه

کسی که روالش بر این بوده[[46]](#footnote-46) که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به آنان [ثمره] کارهایشان را در آن [= زندگی دنیا] به طور کامل می‌دهیم و آنان در آن کم داده نشوند.

### توضیحات ترجمه

«کان» وقتی به فعل مضارع ضمیمه شود دلالت بر نوعی استمرار دارد. پس در زبان فارسی «کان یرید» فعل ماضی استمراری است و به صورت «می‌خواست» باید ترجمه شود؛ اما با توجه به اینکه جزای شرط (نوف) به صورت مضارع آمده، ترجمه دچار چالش می شود و تقریب عموم مترجمان آن را به صورت مضارع ترجمه کرده اند. برای رفع این مشکل همان معنای استمرار را با عبارت «روالش بر این بوده» در ترجمه قرار دادیم.[[47]](#footnote-47)

«زینت» به معنای هر چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری را زیبا جلوه دهند (كتاب العين7 /387) و با «جمال» این تفاوت را دارد که زینت، از خود شخص نیست؛ بلکه به اموری می‌گویند که با افزودن چیزی به شخص مورد نظر انجام می‌شود(تاج العروس‌18 /267)؛ اما جمال شامل زیبایی‌های خود شخص است. بنابراین، آرایش، گردنبند و گوشواره و ... را «زینت» می‌گویند، اما مثلا زیبایی طبیعی صورت یا قامت را جمال می‌گویند.

نُوَفّ: از ریشه «وفی» است که بر تمام و کمال انجام دادن (معجم المقاییس اللغه6/ 129؛ مفردات/878) دلالت می‌کند. «وفات» هم از همین ریشه است و از این جهت به مردن وفات گویند که روح (حقیقت انسان) به تمام و کمال دریافت می‌شود و چیزی از وجود انسان در عالم گم نمی‌شود.

«یبخسون» از ریشه «بخس» است و به معنای «نقص» و «کم گذاشتن»ی است که از روی ظلم باشد. (مفردات/110) تعبیر «ثمن بخس» در جایی است که خریدار می‌خواهد کالا را زیر قیمت واقعی بخرد.

### حدیث

حلول ماه شعبان، ماهی که شیوه پیامبر خدا در قیام و صیام آن بود، بر همگان مبارک باد و ان‌شاء الله که همگی بتوانیم به پیامبرمان اقتدا کنیم؛ آن گونه که در صلوات ماه شعبانیه آمده است: وَ هَذَا شَهْرُ نَبِيِّكَ سَيِّدِ رُسُلِكَ شَعْبَانُ الَّذِي حَفَفْتَهُ مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَدْأَبُ فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ فِي لَيَالِيهِ وَ أَيَّامِهِ بُخُوعاً لَكَ فِي إِكْرَامِهِ وَ إِعْظَامِهِ إِلَى مَحَلِّ حِمَامِهِ اللَّهُمَّ فَأَعِنَّا عَلَى الِاسْتِنَانِ بِسُنَّتِهِ فِيهِ وَ نَيْلِ الشَّفَاعَةِ لَدَيْه‏

«و این ماه پیامبرت، سرور فرستادگانت است، شعبانی که آن را در لفافه رحمت و رضایت خود پیچیده‌ای، شعبانی که شیوه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه در این ماه تا هنگام مرگش این بود که روزه بگیرد و [برای نماز] قیام کند، در شب‌ها و روزهایش، از باب خشوع برای تو و از باب اکرام و بزرگ‌داشت این ماه؛ پس خدایا ما را در عمل به سنت ایشان و وصول به شفاعت ایشان یاری فرما.»

به همین مناسبت، حدیثی از امیرالمومنین (که هم ناظر به احیای سنت پیامبر ص است و هم مربوط به آیه محل بحث، تقدیم می‌شود.

امیرالمومنین ع در ضمن خطبه‌ای می‌فرمایند:

... فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ ص فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً وَ لَمْ يُعِرْهَا طَرْفاً أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً وَ أَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ‏ وَ لَقَدْ كَانَ ص يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ تَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ- فَيَقُولُ يَا فُلَانَةُ لِإِحْدَى أَزْوَاجِهِ غَيِّبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَاراً وَ لَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَاماً فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِئِ الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ أَ أَكْرَمَ اللَّهُ بِذَلِكَ مُحَمَّداً أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَتَى بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ فَإِنْ تَأَسَّى مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ وَ اقْتَصَّ أَثَرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلِجَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّداً ص عَلَماً لِلسَّاعَةِ وَ مُبَشِّراً بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِراً بِالْعُقُوبَةِ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصاً وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيماً لَمْ يَضَعْ حَجَراً عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفاً نَتَّبِعُهُ وَ قَائِداً نَطَأُ عَقِبَهُ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَ لَا تَنْبِذُهَا فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى.

نهج‌البلاغه، خطبه 160

پس به پيامبر پاكيزه و پاك (ص) خود اقتدا كن، كه در- رفتار- او خصلتى است آن را كه زدودن اندوه خواهد، و مايه شكيبايى است براى كسى كه شكيبايى طلبد، و دوست داشته‏ترين بندگان نزد خدا كسى است كه رفتار پيامبر را سرمشق خود كند، و به دنبال او رود.

از دنيا چندان نخورد كه دهان را پر كند، و بدان ننگريست چندان كه گوشه چشم بدان افكند. تهيگاه او از همه مردم دنيا لاغرتر بود، و شكم او از همه خالى‏تر. دنيا را بدو نشان دادند، آن را نپذيرفت. و- چون- دانست خدا چيزى را دشمن مى‏دارد، آن را دشمن داشت- و ترك آن گفت-، و چيزى را كه خوار شمرده آن را خوار انگاشت، و چيزى را كه كوچك شمرده، آن را كوچك داشت،

و اگر در ما نبود جز دوستى آنچه خدا و رسول، آن را دشمن مى‏دارد، و بزرگ ديدن آنچه خدا و رسول، آن را خرد مى‏شمارد، براى نشان دادن مخالفت ما با خدا كافى بود و سرپيچى ما را از فرمانهاى او آشكارا مى‏نمود.

او كه درود خدا بر وى باد، روى زمين مى‏خورد، و چون بندگان مى‏نشست، و به دست خود پاى افزار خويش را پينه مى‏بست، و جامه خود را خود وصله مى‏نمود، و بر خر بى‏پالان سوار مى‏شد، و ديگرى را بر ترك خود سوار مى‏فرمود،

پرده‏اى بر در خانه او آويخته بود، كه تصويرهايى داشت، يكى از زنان خويش را گفت: «اين پرده را از من پنهان كن، كه هرگاه بدان مى‏نگرم، دنيا و زيورهاى آن را به ياد مى‏آورم».

پس به دل خود از دنيا روى گرداند، و ياد آن را در خاطر خود ميراند، و دوست داشت كه زينت دنيا از او نهان ماند تا زيورى از آن برندارد.

دنيا را پايدار نمى‏دانست و در آن اميد ماندن نداشت. پس آن را از خود برون كرد، و دل از آن برداشت، و ديده از آن برگاشت.

آرى چنين است، كسى كه چيزى را دشمن داشت، خوش ندارد بدان بنگرد يا نام آن نزد وى بر زبان رود،

و در زندگانى رسول خدا (ص) براى تو نشانه‏هايى است كه تو را به زشتيها و عيبهاى دنيا راهنماست چه او با نزديكان خويش گرسنه به سر مى‏برد، و با منزلتى بزرگ كه داشت زينتهاى دنيا از ديده او دور ماند- و آن را خوار شمرد-.

پس نگرنده با خرد خويش بنگرد كه: آيا خدا، محمّد (ص) را به داشتن چنين صفتها اكرام فرمود، يا او را خوار نمود؟ اگر بگويد: او را خوار كرد،- به خداى- بزرگ دروغ گفته است و بهتانى بزرگ آورده است، و اگر بگويد: خدا او را اكرام كرد، پس بداند خدا كسى را خوار شمرد كه دنيا را براى وى گستريد، و آن را از كسى كه نزديكتر از همه بدوست، درنورديد.

پس آن كه خواهد، بايد پيامبر خدا را پيروى كند و بر پى او رود، و پاى بر جاى پاى او نهد، و گر نه از تباهى ايمن نبود، كه همانا خدا محمّد (ص) را نشانه‏اى ساخت براى قيامت، و مژده دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت.

از دنيا برون رفت و از نعمت آن سير نخورد، به آخرت در شد، و گناهى با خود نبرد، سنگى بر سنگى ننهاد تا جهان را ترك گفت، و دعوت پروردگارش را پذيرفت. پس چه بزرگ است منّتى كه خدا بر ما نهاده، و چنين نعمتى به ما داده. پيشروى كه بايد او را پيروى كنيم، و پيشوايى كه پا بر جاى پاى او نهيم.

به خدا كه اين جامه پشمين خود را چندان پينه كردم كه از پينه كننده شرمسارى بردم. يكى به من گفت: «آن را دور نمى‏افكنى؟» گفتم:

از من دور شو كه:

زر كامل عيار از بوته بى‏غش چهره افروزد دل صاحب نظر را سرخ، روز امتحان بينى‏

نهج‌البلاغه، خطبه 160، ترجمه سید جعفر شهيدى، ص162-163 [[48]](#footnote-48)

### تدبر

1) در نظام الهی، انسانِ دنیاطلب است که می‌تواند انتظار داشته باشد نتیجه همه تلاش‌هایش را در دنیا دریافت کند. پس هرگاه انتظار داریم که ثمره تلاشهایمان را حتما در دنیا ببینیم، آیا علامت این نیست که در این موارد در راستای دنیاطلبی‌ تلاش می‌کنیم، نه برای خدا؟ بیایید انتظاراتمان را اصلاح کنیم.

2) اگر فرد یا جامعه‌ای اهل تلاش دنیوی بود و ثمرات تلاش‌هایش را در دنیا مشاهده کرد، دلیل نمی‌شود که حتما آدم یا جامعه‌ای خوب، و مود توجه خداست. (این سخن به معنای نفی اهمیت کار و تلاش در زندگی نیست؛ بلکه تاکید بر این است اینکه بر اساس ثمردهی تلاش‌ها در دنیا درباره افراد و جوامع قضاوت کنیم، اشتباه است)

3) «زیبایی‌های دنیا» از مقوله «زینت» دانسته شده است نه از مقوله جمال («زینت» چیزی است که به چیز دیگر اضافه می‌کنند تا در نظر زیبا بنماید). دنیا از آن جهت که «دنیا» (پایین‌ترین عالم ممکن) است از خودش زیبایی (جمال) ندارد، آنچه دارد فقط «زینت»هایی است که به آن بسته‌اند تا ما را بیازمایند.

4) خواستن «دنیا» را با خواستن «زینت آن» گره زد. پس «زندگی دنیا را خواستن» به معنای «افق نگاه خود را به دنیا محدود کردن» بد است؛ وگرنه دعا برای طول عمر در دنیا به منظور عبودیت و آباد کردن هرچه بیشتر آخرت، مورد اهتمام پیامبران و اولیای دین بوده است.

5) نفرمود «آنچه می‌خواهند»، بلکه فرمود «[ثمره] اعمالشان» را تمام و کمال به آنها می‌دهیم. پس در دنیا، به همه خواسته‌هایمان نمی‌رسیم، تنها به مقداری از خواسته‌ها (اسراء/18؛ شوری/20)، آن هم به اندازه‌ای که تلاش کنیم (آیه فعلی) می‌رسیم؛ آن آخرت است که: هم به هرچه بخواهیم می‌رسیم (زخرف/71)، و هم بیش از آن (ق/35)،‌ و حتی چیزهایی که در مخیله ما نمی‌گنجد و لذا آرزویش هم نداشته‌ایم هم به ما می‌دهند (سجده/17)

6) چه خدای مهربانی! اگر مخلوقی از خدا رویگردان شود و در دنیا و برای دنیا تلاش کند، خدا در همین دنیا برایش کم نمی‌گذارد. (لایبخسون)

7)‌ از مقایسه این آیه با آیه قبلش (که توصیف کسانی است که زیر بار حقیقت نمی‌روند) معلوم می‌شود که دلیل نپذیرفتن حق و حقیقت، دنیاطلبی است. (قرائتی، تفسیر نور12 /34)

## 51) سوره هود (11) آیه 16 أُولئِكَ الَّذينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُون‏ 20/2/1395

### ترجمه

آنان [= کسانی که خواهان زندگی دنیا و زینت آن بوده‌اند] کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه در آنجا ساختند تباه شد و آنچه که انجام می‌داده‌اند باطل و پوچ است.[[49]](#footnote-49)

### حدیث

1) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَشَّابُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَسِّنٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع:

وَ اللَّهِ مَا دُنْيَاكُمْ عِنْدِي إِلَّا كَسَفْرٍ عَلَى مَنْهَلٍ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا وَ لَا لَذَاذَتُهَا فِي عَيْنِي إِلَّا كَحَمِيمٍ أَشْرَبُهُ غَسَّاقاً وَ عَلْقَمٍ أَتَجَرَّعُهُ زُعَاقاً وَ سَمِّ أَفْعًى أَسْقَاهُ دِهَاقاً وَ قِلَادَةٍ مِنْ نَارٍ أُوهِقُهَا خِنَاقاً وَ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ قَالَ لِيَ اقْذِفْ بِهَا قَذْفَ الْأُتُنِ لَا يَرْتَضِيهَا لِيَرْقَعَهَا فَقُلْتُ لَهُ اعْزُبْ عَنِّي‏:

فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى‏ وَ تَنْجَلِي عَنَّا عُلَالاتُ [غَلَالاتُ‏] الْكَرَى

وَ لَوْ شِئْتُ لَتَسَرْبَلْتُ بِالْعَبْقَرِيِّ الْمَنْقُوشِ مِنْ دِيبَاجِكُمْ وَ لَأَكَلْتُ لُبَابَ هَذَا الْبُرِّ بِصُدُورِ دَجَاجِكُمْ وَ لَشَرِبْتُ الْمَاءَ الزُّلَالَ بِرَقِيقِ زُجَاجِكُمْ وَ لَكِنِّي أُصَدِّقُ اللَّهَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ حَيْثُ يَقُولُ:

«مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فِيها لا يُبْخَسُونَ. أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ»

فَكَيْفَ أَسْتَطِيعُ الصَّبْرَ عَلَى نَارٍ لَوْ قَذَفَتْ بِشَرَرَةٍ إِلَى الْأَرْضِ لَأَحْرَقَتْ نَبْتَهَا وَ لَوِ اعْتَصَمَتْ نَفْسٌ بِقُلَّةٍ لَأَنْضَجَهَا وَهْجُ النَّارِ فِي قُلَّتِهَا وَ أَيُّمَا خَيْرٌ لِعَلِيٍّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مُقَرَّباً أَوْ يَكُونَ فِي لَظَى خَسِيئاً مُبَعَّداً مَسْخُوطاً عَلَيْهِ بِجُرْمِهِ مُكَذِّباً وَ اللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُرَقَّداً وَ تَحْتِي أَطْمَارٌ عَلَى سَفَاهَا مُمَدَّداً أَوْ أُجَرَّ فِي أَغْلَالِي مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى فِي الْقِيَامَةِ مُحَمَّداً خَائِناً فِي ذِي يَتْمَةٍ أَظْلِمُهُ بِفَلْسَةٍ مُتَعَمِّداً وَ لَمْ أَظْلِمِ الْيَتِيمَ وَ غَيْرَ الْيَتِيمِ لِنَفْسٍ تُسْرِعُ إِلَى الْبَلَاءِ قُفُولُهَا وَ يَمْتَدُّ فِي أَطْبَاقِ الثَّرَى حُلُولُهَا وَ إِنْ عَاشَتْ رُوَيْداً فَبِذِي الْعَرْشِ نُزُولُهَا [[50]](#footnote-50)

الأمالي(للصدوق)، ص620-621

از امام صادق ع از پدرانش عليهم السلام روايت شده كه حضرت امير المؤمنين فرمود:

به خدا سوگند دنياى شما در پيش من نيست مگر مانند مسافرانى كه در کنار برکه‌ای توقف کرده‌اند و جلودارشان فرياد ندا می‌دهد و كوچ می‌كنند؛ و لذات دنيا در چشم من نیست مگر مانند آب جوش چرکى كه قرار باشد آن را بنوشم یا مایع تلخی که قرار باشد آن را جرعه جرعه سر کشم یا زهر افعى‏ که آن را اندك اندك بچشم، یا گردنبندهائى از آتش که در گردنم بسته باشند؛ و همانا آنقدر جامه‏ام را وصله زده‏ام كه از وصله زننده‏اش شرم دارم، او به من گفت این جامه را دور افكن و دیگر راضى نمى‏شود كه آن را وصله زند؛ پس به او گفتم از من این را نخواه که:

زر كامل عيار از بوته بى‏غش چهره افروزد دل صاحب نظر را سرخ، روز امتحان بينى[[51]](#footnote-51)

من اگر می‌خواستم، مى‏توانستم از جامه‏هاى ديباى رنگين شما بپوشم، و نان گندم با سينه بریان‏ مرغ بخورم، و آبی زلال در جام‌های بلورین بنوشم؛ ولى باور کرده‌ام سخن خداى عز و جل را كه فرمود:

«کسی که روالش بر این باشد که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به آنان [ثمره] کارهایشان را در آن [= زندگی دنیا] به طور کامل می‌دهیم و آنان در آن کم داده نشوند. آنها در کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند»

پس چگونه توانائى شكيبائى دارم بر آتشى كه اگر شعله‏اى از آن آتش‏ بر زمين افتد تمام گياهانش را مى‏سوزاند و اگر کسی برای فرار از آن به قله کوهی پناه برد، شعاع حرارت آن از راه دور گوشت بدنش را بپزد!

و کدام براى على ع بهتر است؟ مقرب در پيشگاه صاحب عرش ‏شود؟ يا در لهیب آتش رانده شده و به خاطر جرمش مورد غضب و تکذیب واقع شده باشد ؟ بخدا سوگند اگر بر روى خارهاى تيز بخوابم در حالی که جامه‏هاى ژنده‌ام بر روى تیغ‏هايش كشيده باشد يا در غل و زنجیرها كشيده شوم برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اينكه در قيامت، [حضرت] محمّد ص را خائن ديدار كنم در حق يتيمى كه او را به خاطر اندک مالی عامداً مورد ستم قرار داده باشم، و [بدانید که] من به خاطر بدنی كه نهایتش پوسیدن است و هرچقدر هم که زندگی کند، جایگاه نهایی‌اش درون لایه‌های زمین [= قبر] است و به جانب خداوند ذی‌العرش روان می‌شود در حق يتيم و غير يتيم ستم نکنم.

2) ... أَ لَسْتُمْ فِي مَسَاكِنِ مَنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَ أَبْيَنَ آثَاراً وَ أَعَدَّ مِنْكُمْ عَدِيداً وَ أَكْثَفَ مِنْكُمْ جُنُوداً وَ أَشَدَّ مِنْكُمْ عُنُوداً تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُّدٍ وَ آثَرُوهَا أَيَّ إِيْثَارٍ ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِالصَّغَارِ أَ فَهَذِهِ تُؤْثِرُونَ أَمْ عَلَى هَذِهِ تَحْرِصُونَ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ يَقُولُ اللَّهُ مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فِيها لا يُبْخَسُونَ. أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَهَيَّبْهَا وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَل‏ ...

تحف العقول، ص182

... آیا شما ساكن خانه‏هائى نيستيد كه صاحبان قبلى آن عمر بيشتر و اثر زيادتر و مال فراوان‏تر و سپاه افزون‏تر و لجاجت بيشتر داشتند، دلبسته دنیا بودند، چه دلبستگی‌ای، و آن را بر همه چیز ترجیح می‌دادند، چه ترجیح دادنی؛ بزودى با خواری از آن كوچ كردند. آيا چنين چيزى را ترجیح می‌دهید؟ آیا برای این حرص می‌زنید؟ یا به چنین چیزی اطمينان كرده‏ايد؟ در حالی که خداوند مي‌فرمايد:

«کسی که روالش بر این باشد که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، به آنان [ثمره] کارهایشان را در آن [= زندگی دنیا] به طور کامل می‌دهیم و آنان در آن کم داده نشوند. آنها در کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه درست کردند نابود شد و آنچه عمل کردند همگی هدر رفت»

پس [دنیا] بد جايگاهى است براى كسى كه از دنيا نترسد و نسبت به آن نگران و بیمناک نباشد...

### تدبر

1) در آیه قبل (دیروز) فرمود: «[ثمره] کارهایشان را در زندگی دنیا به طور کامل می‌دهیم و کم داده نمی‌شوند» در این آیه فرمود: «اقداماتشان یا «حبط» (فاسد و تباه) شد یا از ابتدا «باطل» بوده است».

پس

آنچه در دنیا به ما می‌دهند، در واقع چیزی نیست (نحل/96)؛ یا تباه‌شدنی است؛ یا از ابتدا باطل و پوچ بوده است. نعمت باشد یا نقمت، فقط به درد امتحان کردن می‌خورد (فجر/15-16). اگر واقعیت اینها را ببینیم به اینها دلخوش نمی‌شویم (حدیث). نه با آمدنش شاد می‌شویم و نه با رفتنش ناراحت (حدید/23) مشکل این است که چشم حقیقت‌بین‌مان باز نشده است.

2) اگر کسی در کارهایش جهت‌گیری خدایی و اخروی نداشته باشد، نابودی و جهنمی شدنش در قیامت جای اعتراض ندارد. خدا به زور کسی را به جهنم نمی‌برد؛ اما راه را باز گذاشته که انسان می‌تواند باطن خود را بسوزاند و جهنم کند. خدا به ما اختیار داده است تا هرکسی خودش باطن خود را رقم زند. کسی که زندگی خود را به هیچ عنوان با حقیقت و باطن هستی سازگار نکرده، آیا باید انتظار داشت که حقیقت، او را جدی بگیرد و با او سازگار باشد. کسی که باطن خود را پوچ می‌انگاشته، وقتی وارد عالم باطن بشود جز با پوچی مواجه می‌گردد؟

به نظر می‌رسد آتش ساده‌ترین کلمه‌ای است که فهم انسان از پوچی خودش را نمایان می‌سازد:

آتش را می‌بینی، اما دست که به سویش ببری، چیزی دستت را پر نمی‌کند؛ ظاهرش زیباست، اما بشدت سوزاننده و نابود کننده است.

3) علامه طباطبایی اشاره کرده که دو جمله «حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها» و «باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُون» تفسیر جمله « أُولئِكَ الَّذينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ» می‌باشد. (المیزان10 /176) اما چگونه؟

تا به حال به آتش فکر کرده‌اید؟ خودش واقعیت «مشت پر کن» ندارد و هر واقعیتی هم که به چنگش بیفتد از بین می‌برد. وقتی آتش به ما برخورد کند چه می‌کند: سوزش می‌گیرد و هرچه که هست، «نیست» می‌کند. تنها در صورتی مفید است که ابزار دیگری باشد که محدود و کنترلش کند (مثلا قابلمه‌ای باشد که خودش نسوزد و مواد خام درون آن پخته شوند).

کسانی که به دنیا بسنده کرده‌اند، در آخرت چیزی ندارند جز آتش (ابزار دیگری ندارند): هم واقعیت «مشت پر کن»ی برایشان نیست؛ هم خودشان را می‌سوزاند (هر هویتی برای خود ایجاد کرده و ساخته بودند (صنعوا)، تباه می‌کند و پوچی‌اش را نشان می‌دهد) و هم اعمال و کارهایشان را می‌سوزاند و باطل می‌کند (باطل ما کانوا یعملون»).

4) آنچه انسان‌ها در عمرشان کسب می‌کنند دو قسم است: یا چیزی می‌سازند (صنعوا) و واقعیتی به واقعیتهای عالم اضافه می‌کنند (مانند قصرهای بهشتی)؛ یا عملی انجام می‌دهند (یعملون) که آثار عملشان باقی می‌ماند (مانند لذتهای بهشتی). اما کسی که به دنیا دلخوش کرده، نه ساخته‌هایش سالم می‌ماند (حبط) و نه اثری از عملش باقی می‌ماند (باطل).

یادمان باشد: حقیقت اصیل آن چیزی نیست که در دنیا می‌بینیم: این امری موقت و از بین رونده است. حقیقت آن چیزی است که در جهانی نامتناهی (آخرت) باقی می‌ماند. برای همین اگرچه برخی نعمتهای وعده داده شده در آخرت ظاهرا شبیه نعمتهای دنیاست؛ اما یک تفاوت مهم دارند: اینها نعمت حقیقی نیست؛ درونشان پر از رنج و زحمت است (بلد/4) و مهمتر اینکه باقی نمی‌ماند (نحل/96)؛ اما آخرت نه نعمتش زحمت دارد و نه نابودی‌پذیر است.

5) شاید دو مورد فوق، اشاره به کارهای خوب و بد دنیاطلبان باشد. «حبط» در مورد نابودی کارهای خوب به کار می‌رود؛ و «باطل» مربوط به چیزی است که از ابتدا بد و پوچ است. انسان دنیامدار چیزی از حقیقت با خود ندارد. اگر در ظاهر کار خوب می‌کند «حبط» می‌شود و اگر کارهای نفسانی خودش (= کاری که بدی‌اش را ما درک می‌کنیم) را انجام می‌دهد، «باطل» است.

## 52) سوره فجر (89) آیه 27: يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة 21/2/1395

### ترجمه

ای نفس مطمئن [= به آرامش رسیده] !

#### میلاد باسعادت سبط‌النبی، سیدالشهدا، امام حسین علیه‌السلام بر تمامی مسلمانان و محبان آن حضرت مبارک باد.

### حدیث

1) وَ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع

اقْرَءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ خَاصَّةً فَقَالَ أَ لَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص الرَّاضُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرَ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ‏ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص769

امام صادق ع فرمود:

سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحبتان بخوانید، که آن سوره حسین بن علی ع است، و به آن رغبت نشان دهید؛ خدا شما را رحمت کند.

ابواسامه که در مجلس بود پرسید:

چگونه این سوره مخصوص امام حسین ع است؟

فرمود: آیا این سخن خدای متعال [در این سوره] را نشنیده‌ای که: «ای نفس مطمئن [به آرامش رسیده]؛ به جانب پرورداگرت برگرد در حالی که تو از او راضی و او از تو راضی است؛ پس در بندگانم وارد شو؛ و در بهشتم داخل شو!» منظور حسین بن علی ع است؛ چرا که او برخوردار از نفس مطمئنی است که از خدا راضی و خدا از او راضی است و اصحاب او از خاندان محمد ص نیز در روز قیامت از خدا راضی و خدا از آنها راضی است. کسی که بر قرائت سوره فجر مداومت ورزد همراه حسین در مرتبه او در بهشت خواهد بود؛ که خداوند عزیز و حکیم است.[[52]](#footnote-52)

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا عُمَيْرُ بْنُ عِمْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عِمْرَانَ [عَمْرٍو] النَّخَعِيِّ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ خِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ:

رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص آخِذاً بِيَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ‏ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَاعْرِفُوهُ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَفِي الْجَنَّةِ وَ مُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ وَ مُحِبِّي مُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ.

الأمالي( للصدوق)، ص597

حذیفه می‌گوید: پیامبر ص را دیدم که دست حسین بن علی را گرفته بود و می‌فرمود:

ای مردم! این حسین بن علی ع است؛ او را بشناسید، به کسی که جانم به دست اوست سوگند، بدرستی که او حتما در بهشت است، و همین طور دوستداران او در بهشت‌اند و دوستداران دوستداران او هم در بهشت‌اند.

### تدبر

1)‌ از عمیق‌ترین خواسته‌های انسان، رسیدن به آرامش است؛ آرامش وقتی حاصل می‌شود که انسان به مطلوب خود برسد. برخی گمان می‌کنند که آرامش واقعی هیچگاه برای آدمی حاصل نمی‌شود زیرا چون بی‌نهایت طلب است، به هر چیزی برسد، بعد از مدتی از آن خسته می‌شود؛ اما خداوند در این آیه برخی انسانها را با تعبیر «نفس به آرامش رسیده» خطاب می‌کند، و این خطاب قبل از ورود در بهشت است، (زیرا در آیات بعدی به او می‌گوید وارد بهشت شو). این نشان می‌دهد که انسان بی‌نهایت‌طلب می‌تواند در همین زندگی قبل از بهشت به آرامش حقیقی برسد.

ظاهرا تنها راهش هم ذکر الله است (رعد/28)؛ زیرا انسان بی‌نهایت‌طلب تنها در محضر ‌بی‌نهایت است که آرام و قرار پیدا می‌کند.

2) آرامش مستلزم سکون و منفعل بودن نیست؛ امام حسین ع نفس مطمئنه است، در حالی که از پر چنب و جوش‌ترین انسانهای عالم بوده و عالمی را به جنب و جوش واداشته است. شاید تمثیل اقیانوس برای آرامش تمثیل خوبی باشد: شدیدترین طوفانها و زلزله‌ها سطح اقیانوس را اندکی موج‌ناک می‌کند؛ اما اقیانوس همه را در خود گم می‌کند. انسان به آرامش رسیده است که در مقابل سختی‌های عظیم عاشورا می‌گوید: ما رایت الا الجمیل.

3) «آرامش از مهمترین خواسته‌های آدمی است» + «آرامش از خصلت‌های روح (نفس) است، نه بدن» = مهمترین خواسته‌های آدمی مربوط به حوزه روح است؛ روح که به آرامش برسد سختی‌های جسمی آسان می‌نماید و اصلا جز زیبایی چیزی دیده نمی‌شود: ما رایت الا الجمیل.

4) این آیه نه‌تنها شامل امام حسین ع است، بلکه شامل اصحاب ایشان (حدیث1) و بلکه دوستداران ایشان (حدیث2) می‌شود. پس ‌پیوند روحی با اولیاءالله، مسیر پیوند با خدا می‌شود و انسان را به آرامش حقیقی می‌رساند.

## 53) سوره فجر (89) آیه 28 ارْجِعي‏ إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّة 22/2/1395

### ترجمه

به جانب پروردگارت برگرد در حالی که [هم] راضی و [هم] مورد رضایت [هستی].

### حدیث

#### میلاد حضرت ابوالفضل ع مبارک باد

1) حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمَدَانِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ قَالَ:

نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ:[[53]](#footnote-53)

... رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

الأمالي( للصدوق)، ص463

روزی امام سجاد ع نگاهش به عبیدالله، پسر حضرت ابوالفضل، افتاد. اشکش جاری شد و مطالبی فرمود تا بدینجا رسید که:

خدا عباس را رحمت کند. قطعا که ایثار کرد و مبتلا شد و جانش را فدای برادرش کرد تا جایی که دستانش بریده شد؛ پس خداوند به جای آن، دو بال به او داد که همراه فرشتگان در بهشت به پرواز درآید همان گونه که برای جعفربن ابی‌طالب [جعفر طیار] چنین کرده بود؛ و بدرستی که عباس نزد خداوند تبارک و تعالی جایگاهی دارد که تمامی شهدا در روز قیامت به حال او غبطه می‌خورند.

2) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟

قَالَ لَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً ص لَأَنَا أَبَرُّ بِكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدٍ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحْ عَيْنَكَ فَانْظُرْ قَالَ وَ يُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ ع فَيُقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ ع رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ «ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً» بِالْوَلَايَةِ «مَرْضِيَّةً» بِالثَّوَابِ «فَادْخُلِي فِي عِبادِي» يَعْنِي مُحَمَّداً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» فَمَا شَيْ‏ءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنِ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالْمُنَادِي‏

الكافي ، ج‏3، ص128

سدیر صیرفی می‌گوید: به امام صادق ع عرض کردم که: جانم فدای شما ای پسر رسول خدا ! آیا مومن از قبض روحش بدش می‌آید؟

فرمود: به خدا قسم که چنین نیست. هنگامی که ملک‌الموت برای قبض روح او می‌آید، او در این هنگام [ابتدا] جزع [ناراحتی] می‌کند. اما ملک‌الموت به او می‌گوید:

ای ولی خدا ! ناراحتی نکن! به کسی که محمد ص را مبعوث کرد قسم می‌خورم که من نسبت به تو دلسوزتر و مهربان‌ترم از پدری مهربانی که بر بالینت باشد. چشمانت را بگشای و نگاه کن!

فرمود: و در این هنگام رسول خدا ص و امیرمومنان ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و ائمه‌ای که از ذریه ایشان‌اند در مقابل دیدگان او نمایان می‌شوند؛ پس به او گفته می‌شود: این رسول خدا ص و امیرمومنان ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و بقیه ائمه ع دوستان تو هستند.

فرمود: پس چشمانش را می‌گشاید و می‌نگرد؛ پس منادی‌ای از جانب رب‌العزه روح او را ندا می دهد: «ای نفسی (که به سوی محمد ص و اهل بیت او) به آرامش رسیده؛ به جانب پروردگارت برگرد در حالی که تو راضی (به ولایت [او بر تو]) هستی و (به خاطر پاداش[ی که دریافت می‌کنی، معلوم می‌شود]) مورد رضایت هستی. پس در بندگانم (یعنی محمد و اهل بیتش) وارد شو و در بهشت من وارد شو.»

آنگاه برای او چیزی دوست‌داشتنی‌تر از رهایی روحش و ملحق شدن به آن منادی وجود ندارد.

تدبر

1) فرمود «برگرد»؛ نفرمود «بیا». «برگرد» به کسی می‌گویند که قبلا در جایی بوده باشد، نه کسی که اول بار بخواهد به جایی برود. حقیقت وجودیِ ما ابتدا در بهشت بوده است (بقره/35). ما اگر به سوی خدا می‌رویم، به اصل خود بازمی‌گردیم («نفخت فیه من روحی» = «ارجعی الی ربک»)

خود ز فلک برتریم وز ملک افزونتریم زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/ghazalsh/sh463/>

2)‌ این انسانی که مخاطب خدا شده، چرا «مطمئنه» (= به آرامش رسیده) است؟ چون «راضی» و «مورد رضایت» است. تمام خواسته‌های ما در دنیا همین دو است: اینکه همه چیز بر وفق مراد ما باشد (از همه چیز راضی باشیم) و اینکه دیگران از ما خوششان بیاید (مورد رضایت واقع شویم). اگر به این دو خواسته برسیم، به آرامش کامل می‌رسیم.

3) «نفس مطمئنه، در حالی که «راضی و مورد رضایت» است دعوت به ورود در بهشت می‌شود». (همچنین حدیث2) پس رسیدن به این موقعیت که «هم خودمان کاملا خشنود باشیم و هم مورد پسند دیگران واقع شویم» قبل از ورود به بهشت هم امکان دارد.

همه گمان می‌کنند که «نمی‌شود زندگی کاملا ایده‌آل داشت» چون نگاهشان به راه‌هایی است که با ذهن بشر طراحی شده است. اما این آیه می‌فرماید: «می‌شود»! چون خدا می‌تواند نشان دهد. خدا دین فرستاده تا ما به این وضعیت برسیم و این گونه وارد بهشت شویم.

4) «نفس مطمئنه» به «رب» خود رجوع می‌کند. پس آیا اگر کسی بخواهد بدون رجوع به «رب» خود، به آرامش حقیقی برسد دچار توهم نشده است؟ و بالاخره یک وقتی «سرخورده و ناامید» نمی‌شود؟

شاید یکی از علل خسته شدن از زندگی و گسترش پوچی و خودکشی در این زمانه، این است که انسان‌ها به خیال خود راههای دیگری برای رسیدن به آرامش در پیش گرفته‌اند.

موارد زیر در کانال نیامد:

5) مرگ رجوع به جانب پروردگار است. (حدیث 2 این خطاب را مربوط به لحظه مرگ می‌داند) لذا مرگ در عمیق‌ترین معنای خود، به حقیقت خود نزدیک شدن است نه از دست دادن چیزی. اینکه غالبا به خروج روح از بدن مرگ گفته می‌شود از باب این است که ما با کنار گذاشتن بدن یک گام به حقیقت خود نزدیکتر می‌شویم وگرنه تعبیر مرگ اولا نه فقط برای خروج از دنیا به برزخ بلکه برای خروج از برزخ به قیامت (نفخ صور) و ثانیا برای فرشتگان مقرب هم به کار رفته است.

## 54) سوره فجر (89) آیه 29 فَادْخُلي‏ في‏ عِبادي‏ 23/2/1395

### ترجمه

پس در [زمره] بندگانم درآی

#### میلاد باسعادت سیدالعابدین، امام سجاد ع بر تمامی شیعیان و محبان آن حضرت مبارک باد

### حدیث

1) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ النَّضْرِ بْنِ سِمْعَانَ التَّمِيمِيُّ الْخَرْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْأُطْرُوشُ الْحَرَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ زِيَادٍ أَبُو سعيد الشوني [شُعَيْبٍ السُّوسِيُ‏] قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَعْنٍ الْأَوْدِيُّ قَالَ‏ حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ:

كَانَ الزُّهْرِيُّ إِذَا حَدَّثَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ «حَدَّثَنِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْن»

فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ «وَ لِمَ تَقُولُ لَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ؟»

قَالَ لِأَنِّي سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَلَدِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَخْطُو بَيْنَ الصُّفُوف»ِ.

علل الشرائع (للصدوق)، ج‏1، ص230

هرگاه «زهری» (از علمای بزرگ اهل سنت) از امام سجاد ع حدیثی نقل می‌کرد می‌گفت «زین‌العابدین علی بن حسین برایم روایت کرده است». یکبار سفیان بن عیینه (یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت) به او گفت: «چرا به او زین‌العابدین می‌گویی؟»

گفت: چون از سعید بن مسیب شنیدم که حدیثی را از ابن‌عباس نقل می‌کرد که پیامبر خدا ص فرمود:

«هنگامی که روز قیامت شود منادی‌ای ندا می‌دهد که «زینت عبادت‌کنندگان کجاست؟» آنگاه است که نگاهم به فرزندم علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب می‌افتد که دارد بین صفوف قدم برمی‌دارد [و جلو می‌آید].

2) أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَيْمُونٍ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُلْوَانَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ زِيَادِ بْنِ رُسْتَمَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ كُلْثُومٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع ...[[54]](#footnote-54) ثُمَّ قَالَ:

وَ لَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ ع عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ فَرَآهُ قَدِ اصْفَرَّ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَ رَمِصَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ دَبِرَتْ جَبْهَتُهُ وَ انْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَ وَرِمَتْ سَاقَاهُ وَ قَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ الْبُكَاءَ فَبَكَيْتُ رَحْمَةً لَهُ وَ إِذَا هُوَ يُفَكِّرُ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ بَعْدَ هُنَيْهَةٍ مِنْ دُخُولِي فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَعْطِنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَعْطَيْتُهُ فَقَرَأَ فِيهَا شَيْئاً يَسِيراً ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّراً وَ قَالَ «مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيٍّ ع» .

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد (للمفید) ج‏2، ص142

امام صادق ع نقل می‌کند که یکبار امام باقر ع بر پدرش (زین‌العابدین) ع وارد شد در حالی که هیچکس در عبادت به گرد او نمی‌رسید و او را دید که از شدت شب‌زنده‌داری رنگش زرد شده و از کثرت گریه چشمانش آب آورده بود بدان مقام نرسيده ملاحظه كرد كه رنگ صورت مباركش از بيدارخوابى زرد شده و ديدگانش از زيادى گريه ورم نموده و پيشانيش پينه بسته و پاهايش از قيام براى نماز متورم شده بود. امام باقر ع فرمود هنگامى كه اين حال را در پدر بزرگوارم مشاهده كردم نتوانستم از گريه خوددارى نمايم و از باب شفقت بر او گریستم در حالی که او غرق در انديشه بود. پس به من رو کرد و فرمود بخشى از آن صحيفه‏هائى كه عبادات على ع در آن نوشته شده بياور. پس آنها را به وی دادم و اندکی را خواند سپس با دلتنگی آنها را پس داد و فرمود چه كسى مي‌تواند همچون على ع عبادت كند؟!

3) حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِيِّ عَنْ سَهْلٍ أَبِي عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ قَالَ: تَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ... فَقَالَ

إِلَهِي كَفَى لِي عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً وَ كَفَى بِي فَخْراً أَنْ تَكُونَ لِي رَبّاً أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِب‏.[[55]](#footnote-55)

خصال صدوق، ج‏2، ص420

امیرالمومنین ع فرمود:

خدایا در عزت من همین بس که بنده تو باشم؛ و افتخار من همین بس که تو پروردگارم باشی؛ تو آن گونه‌ای که دوست دارم؛ پس مرا هم آن گونه کن که دوست داری!

4) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.

اصول كافي، ج‏1، ص39

امام صادق ع از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند که:

حواریون به عیسی گفتند: «با چه کسی همنشین شویم؟»

گفت: «کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، و سخن گفتنش بر عمل شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت متمایل سازد.»

### تدبر

1) وقتی به سوی پروردگار حرکت کنیم، اولین چیزی که از این حرکت نتیجه می‌شود، این است که در زمره بندگان خدا وارد می‌شویم. (حرف «فـ» اصطلاحا برای «تفریع بدون فاصله» است. فرمود: «ارجعی .. + فـ + ادخلی ...»)

پس اگر حرکت به سمت خدا بالاترین کاری است که می‌توان انجام داد، پس «بنده خدا بودن» و «در میان بندگان خدا بودن» بالاترین مقامی است که یک انسان می تواند بدان برسد. (حدیث1 و2) آیا ما این را بالاترین مقام می‌دانیم؟ آیا به بنده بودن خود افتخار می‌کنیم؟ چه اندازه دنبال انتساب به این و آن هستیم و چه اندازه به انتسابمان به خدا افتخار می‌کنیم؟ (حدیث 3)

2) اگر در زمره بندگان خدا وارد شدن، نتیجه‌ی حرکت به سوی خداست پس دقت کنیم که «در این دنیا درصددیم با چه کسانی (کسانی که خود را بنده خدا می‌دانند یا کسانی که دنبال بندگی شیطان‌اند) همنشین باشیم» تا بفهمیم که آیا «در مسیر حرکت به سوی خدا هستیم» یا نه؟ (حدیث 4)

3) همه خلائق، نه فقط اولیاءالله، «بنده خدا» هستند، (چون خدا تعبیر «بندگان من» را برای انسان‌هایی که در معرض فریب شیطان‌اند (اسراء/53) یا حتی گناهکاراند (زمر/53) نیز به کار برده است)؛ لیکن مشکل کافران و گناهکاران این است که یادشان می‌رود بنده‌اند.

پس اینکه فرمود «در زمره «بندگان من» وارد شو»، یعنی از «خلائقی که بنده نیستند» جدا شو و به « خلائقی که بنده هستند» وارد شو!

اما وقتی همه خلائق مخلوق و لذا «بنده خدا» هستند جمله «از خلائقی که بنده نیستند، جدا شو» چه معنایی دارد؟

یعنی از طرفی همه مخلوق و لذا بنده‌ی خدایند و هیچکس را نباید به چشم تحقیر نگریست و باب رحمت الهی را برای کسی بسته دانست! و از طرف دیگر، اگر کسی می‌خواهد بندگی شیطان کند، از جهت این خواسته‌اش باید از او فاصله گرفت و حتی اگر لازم شد با او درگیر شد (مجادله/22).

دقت کنید:

از این انسان‌ها، از این جهت که خود را «بنده خدا نمی‌دانند»، باید جدا شویم؛ اما در میان همین‌ها هم، از این جهت که واقعا «بنده خدا هستند» (چه خودشان متوجه باشند چه نباشند)، باید وارد شویم؛ و وقتی از این جهت بر آنها وارد می‌شویم، در حالی که آنها را همانند همة بندگان خدا ارزشمند می‌شمریم، اما در کفر و گناه و بندگی شیطان با آنها همراهی نخواهیم کرد و خواهیم کوشید که آنها هم به دامن رحمت خدا برگردند.

## 55) سوره فجر (89) آیه 30 وَ ادْخُلي‏ جَنَّتي‏ 24/2/1395

### ترجمه

و به بهشتم وارد شو!

### حدیث

1) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى الْأَنْصَارِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُصْعَبٌ عَنْ جَابِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَدْخُلَ جَنَّتِي جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً وَ يَعْرِفُ فَضْلَهُ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَتَبَرَّى مِنْ عَدُوِّي أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهْمِي وَ عِلْمِي هُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي ...

كامل الزيارات، ص71

رسول خدا ص فرمودند:

کسی که خشنود می‌شود که همچون زندگی من زندگی کند و همچون مرگ من بمیرد و در بهشت من، همان بهشت «عدن»ی که خداوند خودش آن را به نحو خاص مهیا کرده، وارد شود، پس به ولایت علی ع تن دهد و برتری او و جانشینان بعدیش را به رسمیت بشناسد و از دشمنان من برائت جوید، که خداوند به آنان فهم و علم مرا داده است، آنان عترت من و از گوش و خون من هستند ...

2) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سُفْيَانَ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

يَا سَعْدُ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ ... فَيَأْتِي الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِي كَانَ يَعْرِفُهُ وَ يُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ مَا أَعْرِفُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَالَ فَيَرْجِعُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ وَ يَقُولُ مَا تَعْرِفُنِي فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَ أَنْصَبْتُ عَيْشَكَ سَمِعْتَ الْأَذَى وَ رُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِيَّ أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ وَ أَنَا وَرَاءَكَ الْيَوْمَ قَالَ فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَقُولُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ عَبْدُكَ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصِباً فِيَّ مُوَاظِباً عَلَيَّ يُعَادَى بِسَبَبِي وَ يُحِبُّ فِيَّ وَ يُبْغِضُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَدْخِلُوا عَبْدِي جَنَّتِي وَ اكْسُوهُ حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةَ وَ تَوِّجُوهُ بِتَاجٍ ...

الكافي، ج‏2، ص597-598

امام باقر ع در ضمن حدیثی طولانی در وصف قرآن کریم فرمود:

ای سعد! قرآن را بیاموزید که روز قیامت در بهترین شکلی که خلائق می‌توانند بدان نگاه کنند ظاهر می‌شود ...

... به نزد یکی از شیعیان ما می‌رود که قرآن را می‌شناخت و با آن در مقابل مخالفان بحث می‌کرد و به او می‌گوید: «مرا نمی‌شناسی؟»

آن شخص می‌گوید: «ای بنده خدا! من تو را نمی‌شناسم!»

پس قرآن به همان صورتی که در آفرینش ابتدایی ظهور می‌کرده درمی‌آید و و می‌گوید: «مرا نمی‌شناسی؟».

می‌گوید: «چرا، شناختم.»

پس قرآن لب به کلام می‌گشاید که: «من همانم که شب‌ها را با من بیدار بودی و در زندگی‌ات مثابل دیدگانت قرار دادی و به خاطر من اذیت شدی و مورد اهانت قرار گرفتی. بدانید که هر معامله‌گری حقش کامل ادا خواهد شد و من امروز پشتوانه توام.» سپس قرآن به جانب رب‌العزه تبارک و تعالی رو می‌کند و می‌گوید: «پروردگارا! پروردگارا! این بنده توست و تو به او آگاهتری که چگونه مرا با دقت نصب‌العین خود قرار داده بود و به خاطر من اذیت شد و به خاطر من مورد دوستی و دشمنی قرار گرفت.»

پس خداوند عز و جل می‌فرماید: بنده‌ام را در بهشتم وارد کنید و از حله‌های بهشتی بر تن و تاج‌های بهشتی بر سرش کنید ...

3) مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْخَطَّابِ الْكُوفِيِّ وَ مُصْعَبٍ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لِسَدِيرٍ:

وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ عَجَّلَ رُوحَهُ إِلَى الْجَنَّةِ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى السُّرُورَ أَوْ تَبِينَ لَهُ النَّدَامَةُ وَ الْحَسْرَةُ إِلَّا أَنْ يُعَايِنَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ- عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ وَ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَقْبِضُ رُوحَهُ فَيُنَادِي رُوحَهُ فَتَخْرُجُ مِنْ جَسَدِهِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَمَا يُحِسُّ بِخُرُوجِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ وَرِعاً مُوَاسِياً لِإِخْوَانِهِ وَصُولًا لَهُمْ[[56]](#footnote-56)

المحاسن (للبرقی)، ج‏1، ص177

امام صادق ع فرمود:

سوگند به کسی که محمد ص را به نبوت برانگیخت و روحش را به جانب بهشت برد، فاصله هریک از شما و اینکه به نهایت غبطه و سرور یا ندامت و حسرت برسد چیزی نیست جز آنکه ببیند آنچه را که خداوند عز و جل در کتابش فرمود «آن دو [فرشته] دریافت‌کننده در چپ و راست او نشسته‌اند» [اشاره به لحظه مرگ که انسان فرشتگان کاتب اعمالش را می‌بیند] و ملک‌الموت برای قبض روحش بیاید و روحش را ندا دهد پس روح از پیکر وی خارج شود. اما کسی که مومن است اصلا این خروج را احساس نمی‌کند و این همان سخن خداوند است که فرمود: «ای نفس به آرامش رسیده؛ به سوی پروردگارت برگرد در حالی که راضی و مورد رضایتی؛ پس در بندگانم درآِ و به بهشتم وارد شو!»

سپس فرمود: البته این برای مومنی است که پرهیزگار و اهل برادری و خیررسانی به برادران [ایمانی‌اش] باشد.

4) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

مَا مِنْ عَبْدٍ يُصْبِحُ صَائِماً فَيُشْتَمُ فَيَقُولُ إِنِّي صَائِمٌ سَلَامٌ عَلَيْكَ إِلَّا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْتَجَارَ عَبْدِي بِالصَّوْمِ مِنْ عَبْدِي أَجِيرُوهُ مِنْ نَارِي وَ أَدْخِلُوهُ جَنَّتِي.فِي عِبَادِي.

الأمالي( للصدوق)، ص586

امام صادق ع از پدرانشان از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند که:

هیچ بنده‌ای نیست که روزه‌دار باشد و مورد دشنام و توهین قرار بگیرد اما [به جای مقابله به مثل] بگوید: من چون روزه‌ام با تو به صلح و سلامت رفتار می‌کنم؛ مگر اینکه پروردگار تبارک و تعالی بفرماید: بنده‌ام از [شر] بنده دیگرم به روزه‌اش پناه برد؛ پس او را از آتش من پناه دهید و در بهشتم در میان بندگانم وارد کنید.

### تدبر

1)‌ خدا قبل از اینکه انسان را به ورود به بهشت دعوت کند، ابتدا او را به آرامش می‌رساند، راضی و مورد رضایت قرار می‌دهد، او را به ورود در میان بندگان حقیقی خود (همچون امیرالمومنین که عبادتش نه عبادت تجار، بلکه عبادت احرار بود) دعوت می‌کند، بعد بهشت به او می‌دهد:

دیوانه کنی هردو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

چه اندازه قرآن در میان ما مهجور است که علی‌رغم این آیات آشکار، برخی به اسلام اشکال می‌گیرند که با وعده بهشت، انسان‌ها را تاجر بار می‌آورد نه عاشق؛ و برخی هم این سخنان را باور می‌کنند!

2) «در بندگان وارد شدن» و «به بهشت وارد شدن» عطف بر همدیگرند. و هر دو ثمره «بازگشت به رب در حالت رضایت» پس این چند کار از هم جدایی ندارند: اگر به آرامش نرسیده‌ایم؛ اگر رضایت نداریم، اگر خلائق را بندگان خدا نمی‌بینیم و بودن ما در میان آنها همچون «بودن افراد متمایز» است نه «بودن جمعی که همه به یک خدا وصلند»، و اگر ...، پس هنوز بهشتی نشده‌ایم.

3) «جنت من» غیر از «الجنة» یا «جنات تجری من تحتها الانهار» است که برای افراد مختلف آماده شده است. در قرآن فقط در همین آیه تعبیر «جنتی» آمده است؛ یعنی بهشتی بسیار ویژه که به خود خدا منسوب می‌شود. خود خدا با خطاب مستقیم به خود انسان مطمئن می‌گوید: «تو وارد بهشت من شو!» از این بالاتر می‌شود؟! واقعا ما هدفمان را در چه افقی تعریف کرده‌ایم؟ آخر خط را چه‌ می‌بینیم؟ نهایت خواسته‌مان چیست؟

(امروز هم جمعه بود و تمام شد. آیا واقعا خواسته‌ای داشتیم که دلمان تنگ شود؟ بگذریم)

برای توضیح مطلب به جملات امام خمینی که در ادامه می‌آید توجه کنید:

### تدبری در این چند آیه سوره فجر از امام خمینی ره

... آنی که اطمینان می‌آورد و نفس را از آن تزلزلی که دارد و خواهشی که دارد بیرون می‌آورد «ذکر الله» است. نه ذکر الله به اینکه با لفظ، ما «لا إله إلّا الله» بگوییم. [بلکه] ذکر اللهی که در قلب واقع می‌شود، یاد خدا، توجه به او: ألا بذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. و بعد در آیات دیگر می‌فرماید که یَا أیَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی‌ إِلی‌ رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادی وَادْخُلِی جَنَّتِی.

اگر انسان بخواهد خصوصیات این آیات شریفه را بگوید طولانی است. من یک اشاره به آن بکنم. و آن اینکه آن «نَفْس مطمئنّه»؛ یعنی آن نفسی که دیگر هیچ خواهشی ندارد. این‌طور نیست که حالا نخست وزیر شده می‌گوید این کم است، باید رئیس جمهور بشوم؛ رئیس جمهور شده است می‌گوید این کم است، من باید رئیس جمهور کشورهای اسلامی باشم. به اینجا رسید می‌گوید این کم است. به هر جا برسد کم‌ است. تمام عالم را اگر یک لقمه کنند و به دست او بدهند، وقتی فکر می‌کند می‌بیند نقیصه دارد؛ خواهشش غیر این است.

آن وقت مطمئن می‌شود که به کمال مطلق برسد. کمال مطلق آن وقتی است که او باشد؛ غیر او نباشد در کار. توجه به ریاست، توجه به سلطنت، توجه به عالم ماده، توجه به عالم‌های دیگر به غیب، به شهادت، هیچ نباشد. یاد منحصر شده باشد به یاد خدا. آنجا نفس «مطمئن» می‌شود.

آن وقت است که مورد این خطاب واقع می‌شود که یا أَیَّتُها النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ای نفسی که به آنجا رسیدی که مطمئن شدی؛ از لغزش بیرون رفتی و توجه نداری به جای دیگر. یا أَیَّتُها النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی‌ إلی‌ رَبِّکِ حالا دیگر هیچ چیز دیگر برای تو نمی‌شود. تو برگرد به سوی خدای «خودت»: «رَبِّکِ». ربِّ نفس مطمئنّه.

فَادْخُلی‌ فی‌ عِبادی‌ نه عبادالله، عبادصالحین نه. «عبادی». با این ریزه کاری. وقتی که واقع شدی در عباد، آن وقت وَادْخُلی‌ جَنَّتی‌ نه الجنَّه.آن جنت مال دیگران است. آن جنت با همه عرض و طولش مال «عباد صالح» است، «عبادی» نیست. مالِ «عبادی» آنچه دیگر هیچ نیست جز عبادت، آن هم عبادت «هو».

وقتی آنجا رسیدی، «ادخلی جنّتی». جنّتِ لقاء، جنّت ذات؛ نه جنت دیگران. جنّت شما که ان شاء الله همه وارد بشوید در آن جنت، با این جنت فرق دارد. آن جنتِ «عباد صالح»، «عبادالله الصالحین» است. اما این جنتی است که انتساب به هیچ جا ندارد، الّا به «هو». آن وقت «نفس مطمئنّه» وارد شده است در یک منبع نور و در یک کمال مطلق، و رسیده است به آن چیزی که عاشق او بود.

به هیچ چیزی عشق ندارد؟ خیال می‌کند! قدرتهای بزرگ خیال می‌کنند که قدرت رسیدن به زمین و هرچه در اینجاست کافیشان است. دلیل اینکه کافی نیست [این است که‌] می‌بینید که در فطرت همه هست که یک قدرتی من داشته باشم که هیچ محدود به حدی نباشد. اگر به آن بگویند که خوب، حالا همه قدرتِ مُلْک و ملکوت را داری، لکن یک قدرت دیگری هم هست، می‌خواهی یا نمی‌خواهی، جواب مثبت است! [اگر] بگوید همه قدرتهایی که در عالم هست، عالم مُلْک و ملکوت و جبروت، هرچه که هست، به تو دادم و تو فرمانفرمای عالم مُلْک و ملکوت شدی، لکن یک چیز دیگری هست بالاتر از این، می‌خواهی یا آن را دیگر نمی‌خواهی؟ می‌گوید می‌خواهم. فطرت‌ انسانی می‌گوید می‌خواهم. هیچ کس از شما نیست که وقتی عرضه به او داشتند، بگوید من نمی‌خواهم...

شما قانعید که یک اداره دیگری را دستتان بدهند، چون حالا نمی‌دانید. اما اگر هر یک از شما را به جای رئیس جمهور امریکا بگذارند، یا شوروی بگذارند، همان آشوبی که زیادتر الآن در دل آنها هست و در دل شما شعله‌اش کمتر است همان آشوب در قلب شما زیادتر می‌شود. و اگر همه دنیا را به شما بدهند، آشوب زیادتر خواهد شد؛ تزلزل زیاد می‌شود. آنکه انسان را از تزلزل بیرون می‌آورد ذکر خداست. با یاد خداست که تزلزلها ریخته می‌شوند؛ اطمینان پیدا می‌شود. وقتی اطمینان پیدا شد و ذکر خدا و یاد خدا شد، وقتی است که مخاطب می‌شود به این خطاب: یا أیَّتُها النَّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ در روایتی است که خطاب به حضرت سیدالشهداست. آن وقت است که به شما می‌گویند که فادخلی فی عِبادی. نه فی عبادالله؛ نه فی عباد دیگر. «فی عِبادی‌». یک عنایت خصوصی است مال خودم. این بشر مالِ خودش است. وقتی این‌طور شد، جنّتش هم فرق دارد با جنّتهای دیگر. شما خیال نکنید که بهشت شماها و ماها مثل بهشت رسول الله است. خیر، آن وضع دیگری است، «جنّتی» است. «الجنّه» مال همه [است‌] ان شاء الله؛ لکن وقتی به آنجا رسید، «جنّتی» است دیگر. دیگر دل به جای دیگر نمی‌رسد. پس دنبال چه می‌گردید شماها که با قلمتان، با زبانتان، کوشش می‌کنید که مثلاً یک چیزی دستتان بیاید. شما خیال می‌کنید که دست می‌شود. مطلب دستتان که آمد، دیگر مطمئن می‌شوید، نه! وقتی دستتان آمد، زیادتر متزلزل می‌شوید، نگرانیها بیشتر می‌شود. برای آن درویشی که یک گوشه‌ای نشسته و فرض کنید یک لقمه نانی پیدا می‌کند، تشویش خاطر کمتر است از رئیس جمهور امریکا. او تشویش خاطرش زیادتر است؛ ناآسوده‌تر است؛ متزلزلتر است؛ نگرانتر است. کاری بکنید نگرانیها رفع بشود، نه زیاد کنید نگرانیها را. هرچه بروید جلو، نگرانیها زیاد می‌شود.

کاری بکنید که این پرده‌هایی که بین شما و بین خدای تبارک و تعالی است اینها کنار زده بشود. پرده بزرگ، خودتان هستید. انسان خودش حجاب است. تو خود حجاب خودی. فکر بکنید بخواهید اطمینان قلبی پیدا کنید. بخواهید آسایش داشته باشید؛ نه تزلزل و نگرانی. انسان در همین دنیا هم این نگرانیها در جهنم انسان را نگه می‌دارد. این نگرانیهایی که برای انسان است یک بابی از جهنم است. کوشش کنید این نگرانیها رفع بشود. رفع شدن نگرانیها به این نیست که یک پُست اگر دارید دو تا داشته باشید. نه، اضافه نگرانی است. کاری بکنید که این وحشتِ نَفْسی که در انسان هست، این نگرانی و این چیزهایی که دنبال این خودخواهیهاست، اینها رفع بشود. خودتان را از بین بردارید.خودتان حجابید. اگر خودتان را از بین برداشتید، تمام نگرانیها تمام خواهد شد...

صحیفه امام خمینی، ج۱۴، ص206-208

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=14&tid=56>

## 56) سوره حمد (1) آیه 4 مَلِكِ يَوْمِ الدِّین 25/2/1395

### ترجمه

[همان خدایی که] مالک و فرمانروای روز جزا [است].[[57]](#footnote-57)

### حدیث

1) قَالَ الْإِمَامُ ع (مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) أَيْ قَادِرٌ عَلَى إِقَامَةِ يَوْمِ الدِّينِ، وَ هُوَ يَوْمُ الْحِسَابِ، قَادِرٌ عَلَى تَقْدِيمِهِ عَلَى وَقْتِهِ، وَ تَأْخِيرِهِ بَعْدَ وَقْتِهِ، وَ هُوَ الْمَالِكُ أَيْضاً فِي يَوْمِ الدِّينِ، فَهُوَ يَقْضِي بِالْحَقِّ، لَا يَمْلِكُ الْحُكْمَ وَ الْقَضَاءَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَنْ يَظْلِمُ وَ يَجُورُ، كَمَا فِي الدُّنْيَا مَنْ يَمْلِكُ الْأَحْكَامَ.

قَالَ: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: «یَوْمِ الدِّينِ» هُوَ يَوْمُ الْحِسَابِ؛ وَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْيَسِ الْكَيِّسِينَ وَ أَحْمَقِ الْحَمْقَى قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: أَكْيَسُ الْكَيِّسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ إِنَّ أَحْمَقَ الْحَمْقَى مَنِ اتَّبَعَ نَفْسُهُ هَوَاهَا، وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْأَمَانِيَّ....

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص38

امام حسن عسگری عليه السّلام در تفسیر «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فرمود:

یعنی او تواناست بر برپایی روز جزا، كه همان روز حساب است. تواناست كه آن را از زمانش جلو بيندازد و یا عقب بیندازد؛ و همچنین او در روز جزا «مالك و صاحب اختیار» نیز هست؛ پس او به‌حق داورى كند. در آن روز این گونه نیست که کسی که خود اهل ظلم و جور است اختیاردار حکم و قضاوت شود؛ آن گونه که در دنیا چنین رخ می‌داد.

[امام عسگری در ادامه فرمود] و أميرالمؤمنين ع می‌فرمود «یوم الدین، همان روز حساب است» و می‌فرمود «از رسول خدا ص شنيدم که ‌فرمودند: آيا شما را به زيركترين زيركها و احمق‏ترين احمقها خبر ندهم؟

گفتند: آرى! يا رسول اللَّه!

فرمودند: زيركترين زيركها، كسى است كه نفسش را محاسبه كند و براى آنچه بعد از مرگ است، عمل نمايد. و بدرستی که احمق‏ترين احمقها كسى است كه از هواى نفسش پیروی کند و آرزوهاى پوچ از خدا بخواهد [یا: خداپرستی‌اش فقط بر اساس آرزوهایش باشد، نه بر اساس تعالیم الهی، که اشاره به آیه 78 سوره بقره باشد] ... [[58]](#footnote-58)

2) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ :

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي وَ كَانَ ع إِذَا قَرَأَ- مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ يُكَرِّرُهَا حَتَّى كَادَ أَنْ يَمُوتَ.

الكافي، ج‏2، ص602

زهرى گويد: حضرت على بن الحسين ع فرمود:

«اگر همه مردم كه ما بين مشرق و مغرب هستند بميرند، اندکی نهراسم اگركه قرآن با من باشد. و آن حضرت این گونه بود كه هر گاه [در نماز] «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ‏» را مي‌خواند آنقدر آن را تكرار مي‌كرد كه نزديك بود بميرد.

3) حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْتَرْآبَادِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنِصْفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ

إِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أُتَمِّمَ لَهُ أُمُورَهُ وَ أُبَارِكَ لَهُ فِي أَحْوَالِهِ

فَإِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ حَمِدَنِي عَبْدِي وَ عَلِمَ أَنَّ النِّعَمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي إِنْ دُفِعَتْ عَنْهُ فَبِتَطَوُّلِي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي أُضِيفُ لَهُ إِلَى نِعَمِ الدُّنْيَا نِعَمَ الْآخِرَةِ وَ أَرْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الْآخِرَةِ كَمَا دَفَعْتُ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا

فَإِذَا قَالَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ شَهِدَ لِي بِأَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أُشْهِدُكُمْ لَأُوَفِّرَنَّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ وَ لَأُجْزِلَنَّ مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ

فَإِذَا قَالَ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أُشْهِدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ أَنِّي أَنَا مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ لَأُسَهِّلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لَأَتَقَبَّلَنَّ حَسَنَاتِهِ وَ لَأَتَجَاوَزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ

فَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ‏ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقَ عَبْدِي إِيَّايَ يَعْبُدُ أُشْهِدُكُمْ لَأُثِيبَنَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَاباً يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي

فَإِذَا قَالَ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِيَ اسْتَعَانَ وَ الْتَجَأَ أُشْهِدُكُمْ لَأُعِينَنَّهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَأُغِيثَنَّهُ فِي شَدَائِدِهِ وَ لَآخُذَنَّ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ

فَإِذَا قَالَ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ قَدِ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أَمَّلَ وَ آمَنْتُهُ مِمَّا مِنْهُ وَجِلَ.

الأمالي(للصدوق)، ص175

امام حسن عسگری ع از قول پدرانشان از رسول خدا ص نقل کرده‌اند که خداى تبارك و تعالى فرمايد:

فاتحة الكتاب را ميان خودم و بندگانم تقسیم كردم، نيمى برای من است و نيمى برای بنده من؛ و برای بنده من است آنچه بخواهد [یعنی خواسته‌های بنده‌ام در این سوره را اجابت می‌کنم]

هنگامى كه بنده گويد «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» خداوند جل جلاله فرمايد «بنده‏ام به نام من آغاز كرد و بر من لازم است کارش را به پایان رسانم و احوالش را مبارك سازم.»

چون گويد «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» خداوند جل جلاله فرمايد «بنده‏ام مرا ستايش و سپس گفت و دانست هر نعمتى دارد از جانب من است و هر بلا از او دفع شود به احسان من است؛ شما گواه باشيد نعمت‌های آخرت را به نعمت‌های دنيايش افزودم و بلایاى آخرت را از او دور گردانيدم همان گونه که بلایاى دنيا را از او دفع کردم»

چون گويد «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» خداوند جل جلاله فرمايد «گواهى داد که من رحمان و رحيمم. شما گواه باشيد كه بهره‌اش را از رحمتم فراوان کنم و عطایاى شايانم را به او ارزانی دارم.»

چون گويد «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خداوند عز و جل فرمايد گواه باشيد كه همان گونه که اعتراف كرد که من صاحب اختیار‏ روز جزايم، در روز حساب، حسابش را آسان كنم و حسناتش را بپذيرم و از بدی‌هايش درگذرم.»

چون گويد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» خداوند عز و جل فرمايد «بنده‏ام راست گفت، تنها مرا می‌پرستد. گواه باشيد كه بر عبادتش به او پاداشی دهم که هر كه با او در بندگیش نسبت به من مخالف می‌کرد، بر او رشك برد.»

چون گويد «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خداوند عز و جل فرمايد «از من كمك خواست و به من پناه برد. گواه باشيد كه او را در كارش كمك كنم، و در سختيها به فريادش رسم، و ایام گرفتارى دستش را بگيرم.»

چون گويد «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره» خداوند جل جلاله فرمايد: «اين [قسمت‌های سوره] سهم بنده من است و بنده من هر چه خواهد از آن او است؛ براى بنده‏ام اجابت كردم و آنچه آرزو داشت به او دادم و از آنچه نگران بود ایمنش ساختم.»

امالی صدوق، ص175

### تدبر

1)‌ با اینکه خدا همیشه مالک و صاحب اختیار همه چیز است؛ چرا می‌گوییم «صاحب اختیار روز جزا»؟ چون در آن روز اینکه مالکیت حقیقی فقط از آن خدا بوده، آشکار می‌شود. وقتی «صاحب اختیار» مطلق روز جزا خداست، دیگر امکان ندارد حقی ناحق شود، یا کسی بدون اینکه لیاقت داشته باشد، برتری پیدا کند. پس اگر قیامتی هست – که هست – انسان آرام می‌شود؛ چون مالک و صاحب اختیارش خداست. پس خدا را شکر «الحمدلله ... مالک یوم الدین»

2) در تدبر جلسات 37 و 49 و 51 معلوم شد که: «جزای آخرت، باطنِ عملِ دنیاست». اگر خدا صاحب اختیار آخرت است؛ پس باطن دنیا هم دست خداست؛ پس اگر چشم باطن‌بین ما باز شود می‌بینیم در همین دنیا هم امکان ندارد حقی ناحق شود، کسی بناحق به جایگاه یا ثروتی برسد و ...، و آب از آب تکان نخورد. اگر قیامتی هست، جای هیچ نگرانی نیست.

3) چرا برای اشاره به قیامت، تعبیر «الدین» (جزا) به کار برد؟ جزا مربوط به پایان مسابقه است؛ زمان تعیین نتیجه نهایی. یعنی خدا صاحب اختیار جایی است که سرانجام نهایی هرچیزی معلوم می‌شود. چون روز جزاست روز حساب هم است (حدیث 1 و 3). اگر کسی روزی حداقل پنج‌بار به خود متذکر شود که روز حسابی در کار است و اختیارش هم کاملا دست خدایی است که نمی‌توان فریبش داد، چگونه زندگی خواهد کرد؟ (آیا در نماز حواسمان هست چه می‌گوییم؟)

4) کسی که سر دیگران کلاه می‌گذارد و از امکانات موجود سوءاستفاده می‌کند، و به مال و مقامی می‌رسد، آیا واقعا سود برده است؟ و آیا ما که چنین نکردیم ضرر کردیم؟ اگر روز جزایی نبود، یا اگر بود، مالکش غیر خدا بود، شاید. اما الان چطور؟ راستی چرا این تاسف خوردن‌ها در جامعه ما زیاد شده؟ آیا کسی که جزا و حساب را جدی بگیرد و محاسبه‌گر و حاکم را خدا بداند، زیرک است یا کسی که اینها را ندیده بگیرد؟ (حدیث1) ما مرز زیرکی و حماقت را با چه مبنایی مشخص می‌کنیم؟

5) (الحمدلله ...الدین) خدا را شکر که در جایی که قرار است نهایت و سرانجام همه چیز معلوم شود، کارها همگی به دست خداست، نه این و آن. خیال انسان راحت می‌شود و انسان چقدر به آرامش می‌رسد. قطعا یکی از راههای رسیدن به مقام نفس مطمئنه (بحث دیروز)، جدی گرفتن روز جزاست.

6) کسی که «مالک یوم الدین» را جدی بگیرد، دیگر گویی در افق دنیا زندگی نمی‌کند؛ ولو که دیگران که حقیقت مرگ را نشناخته‌اند، اسم این را مرگ بگذارند. (حدیث2) برای همین است که رفتارها و اقدامات انبیاء و ائمه علیهم‌السلام برای مردم زمانه‌شان قابل درک نبود. چون مردم بر اساس دنیا رفتار می‌کردند و آنها بر اساس عالمی دیگر. ما هم می‌توانیم هر روز همین آیه را بارها تکرار کنیم.

7) در سوره حمد به اوصافی که پشت سر هم برای خدا آمد دقت کنید:

الله، رب‌العالمین، الرحمن، الرحیم، مالک یوم‌الدین.

یک دوره کامل «جهان‌شناسی و انسان‌شناسی توحیدی همراه با یک حس مثبت (حمد)» ارائه شده است:

حمد برای کسی است که:

خداست؛

آفریدن و پرورش همه جهانها و جهانیان به دست اوست؛

همه چیز از رحمت او شروع شده است؛

خوبان در رحمت همیشگی او غرق می‌شوند و با کمک این رحمت به خدا برمی‌گردند؛

و نه فقط خوبان، بلکه همگان، سرانجام نهایی‌شان به دست اوست.

## 57) سوره روم (30) آیه 41 ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذيقَهُمْ بَعْضَ الَّذي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون‏ 28/2/1395

### ترجمه

با آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا پدیدار گشت، تا بعضی از آنچه کرده‌اند بدانها بچشاند، شاید که بازگردند.

### حدیث

1) قَالَ النَّبِيُّ ص إِذَا ظَهَرَتْ فِي أُمَّتِي عَشْرُ خِصَالٍ عَاقَبَهُمُ اللَّهُ بِعَشْرِ خِصَالٍ قِيلَ وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا قَلَّلُوا الدُّعَاءَ نَزَلَ الْبَلَاءُ وَ إِذَا تَرَكُوا الصَّدَقَاتِ كَثُرَ الْأَمْرَاضُ وَ إِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ هَلَكَتِ الْمَوَاشِي وَ إِذَا جَارَ السُّلْطَانُ مُنِعَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ إِذَا كَثُرَ فِيهِمُ الزِّنَاءُ كَثُرَ فِيهِمْ مَوْتُ الْفَجْأَةِ وَ إِذَا كَثُرَ الرِّبَا كَثُرَتِ الزَّلَازِلُ وَ إِذَا حَكَمُوا بِخِلَافِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ إِذَا نَقَضُوا عَهْدَ اللَّهِ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِالْقَتْلِ وَ إِذَا طَفَّفُوا الْكَيْلَ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

جامع الأخبار(للشعيري)، ص180

پيامبر اکرم (ص) فرمودند:

هنگامی که ده ویژگی در امّت من پیدا شود، خداوند آنها را ده گونه عذاب می‌کند.

گفتتد: ای رسول خدا، آن ده ویژگی چیست؟

فرمودند:

هنگامی که کم دعا کنند (به دعا کردن بی اهتمام شوند) بلا نازل می‌شود؛

و هنگامی که صدقه دادن را ترک کنند، مریضی‌ها زیاد می‌شود؛

و هنگامی که زکات را ترک کنند، مرگ و میر چهارپایان زیاد می‌شود؛

و هنگامی که حکومت ستم کند، آسمان از باران دریغ می‌کند؛

و هنگامی که در آنها زنا زیاد شود، در میان آنها مرگ ناگهانی زیاد می‌شود؛

و هنگامی که ربا زیاد شود، شدائد زیاد می‌شود؛

و هنگامی که بر خلاف آنچه خداوند متعال نازل کرده، حکم کنند، دشمنانشان بر آنها مسلط می‌شوند؛

و هنگامی که پیمان خدا را بشکنند، خداوند آنها را به کشتار مبتلا می‌کند؛

و هنگامی که کم‌فروشی کنند؛ خدا آنها را با قحطی مواخذه می‌کند.

سپس رسول الله این آیه را خواندند:

با آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا پدیدار گشت، تا بعضی از آنچه کرده‌اند بدانها بچشاند، شاید که بازگردند.

2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» قَالَ ذَاكَ وَ اللَّهِ حِينَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ «مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ».

الكافي، ج‏8، ص58 (با سندی دیگر در تفسير القمي، ج‏2، ص160)

امام باقر ع درباره آیه «ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» فرمودند:

به خدا قسم این آن زمانی بود که انصار گفتند: «امیری از ما باشد و امیری از شما»

(اشاره به جریان بعد از شهادت پیامبر (ص) که عده‌ای علی‌رغم دستورات الهی پیامبر ص درباره جانشینی حضرت علی ع، برای تعیین جانشین در سقیفه جمع شدند؛ و انصار هم قبول کردند با کنار گذاشتن دستور خدا، حاکم انتخاب کنند و فقط در نحوه آن اختلاف داشتند)

3) ... «ظَهَرَ الْفَسَادُ» فَلَا مُنْكِرٌ مُغَيِّرٌ وَ لَا زَاجِرٌ مُزْدَجِرٌ أَ فَبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ هَيْهَاتَ لَا يُخْدَعُ اللَّهُ عَنْ‏ جَنَّتِهِ وَ لَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لَعَنَ اللَّهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِه‏

نهج البلاغه، خطبه 129

امیرالمومنین ع در خطبه‌ای پس از مذمت شیوع دنیاگرایی در جامعه اسلامی و ذکر مصادیقی از آن می‌فرمایند:

... فساد آشكار گشت، نه كار زشت را دگرگون كننده‏اى مانده است و نه نافرمانى و معصيت را بازدارنده‏اى. با چنين دستاويز مى‏خواهيد در دار قدس خدا مجاور او شويد؟ و نزد وى از گراميترين دوستانش گرديد؟ هرگز! با خدا و بهشت او خدعه نتوان كرد، و خشنودى او را جز به طاعت به دست نتوان آورد. لعنت خدا بر آنان كه به معروف فرمان دهند، و خود آن را واگذارند، و از منكر بازدارند و خود آن را به جا آرند.

نهج البلاغه (ترجمه سید جعفر شهيدى) ص128 [[59]](#footnote-59)

### تدبر

1)‌ همه چیز در زمین برای انسان آفریده شده (بقره/29) پس فساد انسان هم فقط دامن انسان و جوامع انسانی را نمی‌گیرد، بلکه دامن خشکی و دریا را هم می‌گیرد. (هر چیز خوبی، اگر بد شود، بدیش هم از اشیای معمولی بیشتر می‌شود).

2) نه فقط جامعه مثل کشتی‌ای است که سوراخ کردن جای خود (گناه) به ضرر همه تمام می‌شود؛ بلکه نظام طبیعت هم همین گونه است. گناه یک عده، موجب می‌شود فسادی در خشکی و دریا ایجاد شود که علی‌القاعده ضررش به همه می‌رسد. پس، نه فقط به خاطر جامعه‌مان، بلکه به خاطر محیط‌زیست‌مان هم لازم است به امر به معروف اهتمام داشته باشیم (البته امر به معروف را در چندتا مطلب ظاهری خلاصه نکنیم و اول هم خودمان عامل شویم. احادیث 1 و3)

3) تا به حال دقت کرده‌اید که این فسادهایی که در نظام طبیعت مشاهده می‌کنیم و غالبا به‌خاطرش باب انتقاد به عدل الهی را باز می‌کنیم، تقصیر خود ما انسانهاست! تازه خدا با ما با فضلش رفتار می‌کند، نه با عدلش: (لِيُذيقَهُمْ «بَعْضَ» الَّذي عَمِلُوا). اگر قرار بود با عدلش رفتار کند و مردم نتیجه «همه» اعمال بدشان را می‌دیدند، چه می‌شد؟!

3) همین عذابهای دنیوی هم برای این است که به مسیر صحیح برگردیم (لعلهم یرجعون). گویی خود جهان طبیعت ما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. این عذابها را می‌توان تشبیه کرد به تنبیه سخت بچه‌ای که به مواد مخدر معتاد شده است تا بلکه از اعتیادش که زندگی‌اش را بر باد می‌دهد دست بردارد. حالا اگر کسی فقط سختی و خشونت تنبیه را ببیند و هدف آن را نبیند درست قضاوت می‌کند؟

4) اگر این را که فسادهای خشکی و دریا ریشه در اعمال بد مردم دارد، جدی بگیریم، باور خواهیم کرد که هزینه‌های مربوط به بلایای طبیعی را هم می‌توان با ارتقای فرهنگی-اخلاقی جامعه کاهش داد. خوب است مقایسه‌ای بکنیم بین بودجه‌های جبران یا پیشگیری از این بلایا، با بودجه‌های فرهنگی کشور تا بفهمیم آیا مسئولان مربوطه اصلا قرآن می‌خوانند یا نه، و اگر می‌خوانند سخن خدا را باور دارند؟ (بگذریم که بسیاری از بودجه‌های فرهنگی هم ...)

5) در مورد «بازمی‌گردید» (ترجعون)، قرآن کریم نه «از چه چیزی» را گفته، نه «به سوی چه چیزی» را. اما برخی مترجمان مصداق گفته‌اند: از گناه، از کردار خویش، از کردار زشت، از شرک، از معاصی، از خطا، از راه بد، و ...؛ به سوی حق، به خدا، به توحید، به درگاه خدا، به اطاعت، و ... .

همه اینها درست است و احتمالا بیش از اینها هم می‌توان گفت؛ اما:

خیلی وقت‌ها نگفتن برخی کلمات، ذهن را برای فهم عرصه‌های بیشتری از حقایق باز می‌کند تا گفتن آنها.

هرکسی متناسب با جایی که الان در آن ایستاده، خودش بنگرد که «از چه چیزی» باید برگردد، و «به سوی چه چیزی»؟ کسی که شراب می‌خورد از شرابخواری باید برگردد؛ و کسی که حضور قلبش در نماز شبش کم شده، باید از آنچه عامل این شده برحذر باشد! یادمان باشد: در این رجوع الی الله، اگرچه صراط یکی است اما همه در یک نقطه نیستند و از همه یکسان انتظار نمی‌رود.

(اینکه می‌گویند «هیچکس را در قبر دیگری نمی‌گذارند» به معنای فوق است، نه به معنای ترک امر به معروف.)

6) پاسخ به یک شبهه در مورد این آیه

با توجه به این آیه، آیا از اینکه در کشور ما بلایای طبیعی این اندازه فساد و خرابی به بار می‌آورد اما در برخی کشورهای حتی کافر و بت‌پرست، این خبرها نیست، آیا می‌توان نتیجه گرفت که جامعه ما فاسدتر است؟ هم بله، و هم خیر.

**بله،** از این جهت که جامعه دینی، ظرفیت انسانها را هم در خوبی‌ها بالا می‌برد و هم در بدی‌ها (لذا همان طور که حضرت علی ع در عالم بی‌نظیر است، معاویه هم بی‌نظیر است: منافق که از از کافر بدتر است، در جامعه دینی پیدا می‌شود. در حدیث 1 عذابهایی برای جامعه دینی هست که اصلا گناهش در جامعه کفر موضوعیت ندارد؛ و در حدیث 2 یک مساله خاص جامعه دینی را بزرگترین عامل فساد در جهان برشمرده است. برای توضیح بیشتر مطلب روی لینک زیر کلیک کنید)

<http://www.souzanchi.ir/the-religious-society-and-nefaq/>

**و خیر،** از این جهت که مبنای تحلیل در «فاسد بودن یک جامعه» غیر از مبنای تحلیل در «فاسدتر بودن یک جامعه از جامعه دیگر» است. در اولی صرفا به آنچه عامل فساد است توجه می‌شود؛ اما در دومی ابتدا باید در هر جامعه مجموع فسادها و خوبی‌ها را در نظر گرفت و سپس سرجمع هر جامعه را با سرجمع جامعه دیگر بررسی کرد.

(بر همین اساس است که با اینکه انحراف بعد از پیامبر بزرگترین فساد بود (حدیث2) اما امام علی ع سکوت کرد تا همین جامعه توسط جامعه کفر نابود نشود.)

نکته بعدی را چون مطمئن نبودم در کانال نگذاشتم:

7) اگرچه قرآن «فساد فی الارض» را گاه در خصوص ظلم در روابط انسانی (مائده/32-33 و 64) و گاه در مورد مطلق فساد (چه در روابط انسانی و چه در نظام طبیعت (هود/116، قصص78 و 83، غافر/26، فجر/12) به کار برده؛ اما ظاهرا فساد محل بحث در این آیه، اولا فساد در خشکی و دریاست (یعنی در نظام طبیعت، نه نظام روابط انسانی)؛ و ثانیا با انسان شروع شده است (پس از جنس خونخواری و درندگی‌ای که قبل از انسان در روابط حیوانی حیوانات هم وجود دارد، نیست) اگر فساد در طبیعت، فساد حاصل دست انسان است و در خشکی و دریا (در زمین) اگر کارهای انسان نباشد فساد پدیدار نمی‌شود. (مثلا میلیونها سال که هنوز انسان پا به زمین نگذاشته بود، مساله آلودگی‌های محیط زیست هم وجود نداشت!)

پس معلوم می‌شود انسانی که قرآن معرفی می‌کند و درباره‌اش بحث دارد موجودی است که اختیار و توان تصرف غیرغریزی دارد و صرفا با هدایت غریزه رفتار نمی‌کند، تا حدی که می‌تواند خشکی و دریا را به فساد بکشاند. این تمایز مهمی در انسان‌شناسی است. برای همین آنچه انسان‌شناسان به عنوان انسان ماهر و ابزارساز و ... نام می‌برند، انسان نبوده است؛ زیرا تا قبل از انسان کنونی (که سابقه‌ای کمتر از 15000 سال دارد) هیچ فسادی در طبیعت انجام نشده است.

## 58) سوره روم (30) آیه 42 قُلْ سيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكين‏ 27/2/1395

### ترجمه

بگو در زمین سیر کنید تا ببینید چگونه بود عاقبت کسانی که قبلا [در زمین ساکن] بودند؛ اکثرشان مشرک بودند.[[60]](#footnote-60)

### حدیث

1) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه قاصعه می‌فرمایند:

فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثُلَاتِهِ‏ وَ اتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ‏ وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِم وَ اسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ كَمَا تَسْتَعِيذُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ

نهج‌البلاغه، خطبه 192

پس عبرت گيريد از آنچه به مستكبران پيش از شما رسيد، از عذاب خدا و سختگيريهاى او و خوارى و كيفرهاى او، و عبرت گيريد از تيره خاكى كه رخساره‏هاشان بر آن نهاده است، و زمينهایی كه پهلوهاشان بر آن افتاده است، و به خدا پناه بريد از كبر كه- در سينه‏ها- زايد، چنانكه بدو پناه مى‏بريد از بلاهاى روزگار كه پيش آيد.

نهج البلاغه، ترجمه شهيدى، ص214

2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ... وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ»

فَقَالَ عَنَى بِذَلِكَ أَيِ انْظُرُوا فِي الْقُرْآنِ فَاعْلَمُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَا أَخْبَرَكُمْ عَنْه‏

الكافي، ج‏8، ص249

ابی ربیع شامی از محضر امام صادق ع سوالاتی می‌پرسد از جمله در مورد سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: « بگو در زمین سیر کنید تا ببینید چگونه بود عاقبت کسانی که قبلا [در زمین ساکن] بودند». اما می فرمایند:

منظور از آن این است که در قرآن نظر اندازند تا بدانند که عاقبت کسانی که قبل از آنها بود و خداوند از آنها خبر داد، چه شد. [[61]](#footnote-61)

### تدبر

1) در قرآن کریم، در تمامی مواردی که درباره سیر فی الارض سخن آمده - غیر از یک مورد که هدف آن را تفکر در اصل خلقت دانسته (عنکبوت/20) - ثمره اصلی این گشت و گذار را عبرت‌گیری از گذشتگان معرفی کرده است (دو مورد دیگر هم هست که درباره ثمره این سیر اصلا سخنی به میان نیامده است: سبا/18؛ حج/46)

اگر زمین برای انسان آفریده شده (بقره/29) و انسان خلیفه خدا در زمین است (بقره/31) پس هدف اصلی گشت و گذار در زمین هم باید مشاهده و عبرت‌گیری از وضعیت انسان‌هایی باشد که روی زمین زیسته‌اند؛ نه صرفا تفریح یا دیدن بناها و مناظر طبیعی و ... .

این سخن به معنای نفی سفر تفریحی و ... نیست؛ بلکه بحث بر سر محور اصلی سیر و سیاحت از منظر قرآن است؛ که اگر می‌خواهیم مسافرت‌هایمان قرآنی باشد، چگونه سفر برویم؟

2) وقتی هدف اصلی سیر و سفر، نظر کردن و عبرت‌گیری است؛ بدون جابجایی مکانی و با کمک قرآن می‌توان سفر رفت؛ سفری حقیقی آن هم به اعماق تاریخ. (حدیث2)

و اگر سفر در احوال گذشتگان برای نظر کردن و عبرت‌گیری است؛ پس حکایات تاریخی قرآن هم زمانی برای‌مان مفید می‌شود که عبرت‌بگیریم؛ و عبرت‌گیری معنی ندارد؛ مگر اینکه وضعیت خود را بر آنها تطبیق دهیم.

3) علامه طباطبایی[[62]](#footnote-62) این آیه را به عنوان شاهدی بر مضمون آیه قبلی (دیروز) می‌داند:

این فسادهایی که در خشکی و دریا پر شده، جزای عمل انسانها بوده است تا بازگردند. اگر در زمین سیر کنیم و عاقبت گذشتگان را ببینیم اغلب را مشرک می‌یابیم. پس این فسادهایی که در خشکی و دریا پر شده، به خاطر شرک‌ورزی انسان‌ها و جزای آنها بوده است تا بازگردند.

آیا ما تا به حال در احوال گذشتگان این گونه نگاه کرده بودیم؟ آیا شرک و آسیب‌رسانی آن به کل عالم این اندازه برایمان مهم است؟

4) چرا خدا به «مشرک بودن» اغلب گذشتگان در این آیه اشاره کرد؟ چرا شرک این اندازه به کل عالم آسیب‌ می‌زند؟ چون مشکل اغلب انسانها حتی مومنان (یوسف/106) هم همین مشرک بودن است. خدا را قبول داریم، اما کنار خدا و در عرض خدا دیگرانی را هم قبول داریم. خدا را کاره‌ای در عالم می‌دانیم؛ اما نه همه‌کاره؛ فقط برای برخی کارها سراغ خدا می‌رویم. از خدا می‌ترسیم؛ اما از دیگران هم می‌ترسیم و گاهی بیش از خدا. و ... . با این حال خود را هم موحد خیال می‌کنیم و انتظار «جنت+ی» (جلسه 55) داریم.

ببینیم عاقبت گذشتگان چه شد؟ شاید که از شرک دست برداریم و مصداق «عبادی» (جلسه 54) شویم.

5) چرا آیه با «قل» شروع شد؟ یعنی فقط قرار نیست اینها را بشنویم و خودمان را اصلاح کنیم. بلکه به بقیه هم باید این را برسانیم. یعنی، به تعبیر تلگرامی‌ها: «رسانه باشید».

## 59) سوره نحل (16) آیه 76 وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى‏ مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقيم‏ 28/2/1395

### ترجمه

و خدا مَثَلی زده: دو مردی را که یکی از آنها گنگ مادرزاد [عاجز از هرگونه ارتباط کلامی] است، کاری نمی‌تواند انجام دهد و سر بار ولیّ خویش است، او را به هر سمتی متوجه کند [= برای هر كارى بفرستد] خیری [به بار] نمی‌آورد؛ آیا او با کسی که به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه مستقیم است، برابرند؟

### توضیح برخی کلمات

«أبکم» از ریشه «بُکم» است؛ به معنای کسی است که لال به دنیا می‌آید؛ اما به هر لالی نمی‌گویند بلکه لال توام با ناتوانی و ابلهی (لسان العرب 12/ 53)؛ یعنی ناتوانی‌اش در ارتباط کلامی، ریشه در ضعف عقلی او هم داشته باشد (مفردات/141). یعنی کسی که نه فقط از سخن گفتن، بلکه از هرگونه تفهیم و تفهم کلامی عاجز باشد (مجمع البيان‏6 /56) (المیزان12 /300) با توجه به وزن «أفعل»، ظاهرا «أبکم» نشان‌دهنده اوج و شدت «بُکم» بودن است.

«کَلّ» به معنای ناتوانی و زحمت (عیّ) (لسان العرب11 /591) و ثقل و سنگینی نامطلوب (مجمع البيان‏6 /56) است و به شخص ناتوانی که وجودش باری بر دوش دیگران است (سر بار جامعه است) گفته می‌شود.

### حدیث

1) حَمْزَةُ بْنُ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» قَالَ:

هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ

وَ رَوَى نَحْواً مِنْهُ أَبُو الْمَضَا عَنِ الرِّضَا [[63]](#footnote-63)

مناقب آل أبي‌طالب ع (لابن شهرآشوب)، ج‏2، ص107

امام باقر ع (و در جایی دیگر: امام رضا ع) درباره آیه «کسی که به عدل فرمان می‌دهد و ...» فرمودند:

او علی بن ابی‌طالب است که به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه مستقیم است.

2) أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع[[64]](#footnote-64)... قَال:

وَ الْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا.

تفسير القمي، ج‏2، ص425

امام باقر ع فرمود:

و قرآن [کتابی است که] در آن برای مردم مثلها زده شده است؛ و خداوند با آنها پیامبرش و ما را خطاب قرار داده است؛ پس [حقیقت نهایی] آن را غیر از ما کسی نمی‌داند.

3) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

الكافي، ج‏8، ص268

امام صادق ع فرمود: رسول خدا ص هیچگاه با کنه عقل خود با مردم سخن نگفت و رسول خدا می‌فرمود: ما جماعت انبیا دستور داده شده‌ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم.

### مقدمه‌ای برای تدبر در آیات حاوی مَثَل

«مَثَل» ظرفیت‌های معنایی متعددی دارد و می‌تواند اشاره به معانی مختلفی باشد.

در تمثیل به کار رفته در این آیه حداقل وجوه زیر می تواند مد نظر باشد.

1) تمثیلی باشد از بتها (خدایان دروغین) و خدای واقعی. شاهد این مدعا این است که اولاً هم تعبیر «یامر بالعدل» (نحل/90) و هم تعبیر «علی صراط مستقیم» (هود/56) در مورد خود خداوند آمده است و ثانیا این وجه، با سیاق آیات قبل و بعد سازگار است (المیزان12 /302) و مقایسه است بین خدایی که همه خیرها از او انتظار می‌رود و بتهایی که کاری از دستشان برنمی‌آید (مجمع البيان‏6/ 56)

2) تمثیلی است برای انسان‌ها، که شاهد این وجه، سیاق خود آیه (به ویژه قسمت اول تمثیل و استفاده از تعبیر «رجلین») است؛ که همین وجه لااقل دو معنا برایش گفته شده است:

2-1) تمثیلی است از مومن (که درصدد عدالت است) و کافر (که مانند انسان گنگ است) (مجمع البيان‏6/ 56)[[65]](#footnote-65)؛

2-2) تمثیل امام حق و امام باطل می‌باشد (حدیث1)

### تدبر

1) چرا خدا همین نکته را مستقیم نگفت که «دونفر را در نظر بگیرید و...» و ابتدایش گفت «خدا مثل می‌زند» شاید می‌خواهد توجه ما را علاوه بر محتوای تمثیل، به این روش خاص برای تفهیم حقایق جلب کند. برخی از مفسران (مثلا: فیض کاشانی، تفسير صافي‏1 /30) [[66]](#footnote-66) چرایی استفاده از مَثَل‌ها در قرآن را این دانسته‌اند که این گونه می‌توان معارف عمیق را به زبان ساده گفت تا هرکس در حد خود بفهمد (حدیث2 و 3) و جا برای اشاره به مصادیق ویژه بماند (حدیث 1)

2) انسانی که «ابکم» (عاجز از تفهیم و تفهم کلامی) است، از همه چیز عاجز است و در همه چیز سر بار دیگران، و هیچ کاری را نمی‌تواند درست انجام دهد.

(دلیل نحوی این استنباط: بعد از «ابکم» حرف عطف (و) نیامد؛ پس همه تعابیر بعدی وصف «ابکم» است. جمله «هُوَ كَلٌّ عَلى‏ مَوْلاهُ» نیز یا عطف یا حال برای «لایقدر» است، نه عطف به «ابکم» (الجدول في إعراب القرآن‏14 /358).

نتیجه: ظاهرا نقش زبان در تحلیل خلقت انسان - چه گفتار (الرحمن/4) و چه نوشتار (علق/4)‌ - و نقش آفرینی‌اش در جامعه (همین آیه) بسیار اساسی است که ما در مباحث انسان‌شناسی اسلامی رایج کمتر بدان توجه کرده‌ایم. (در وصف فرد ایده‌آل هم نفرمود: «خودش عدالت دارد» یا حتی نفرمود «در مورد دیگران عدالت می‌ورزد»؛ بلکه فرمود: «دستور به عدالت می‌دهد»)

3)‌ اینکه بلافاصله بعد از «به عدل دستور می‌دهد» اضافه کرد «در حالی که خودش در راه مستقیم است» نشان می‌دهد اولا دستور دادنش به دیگران، این گونه نیست که فقط برای دیگران باشد و خودش این گونه نباشد؛ و ثانیا این دستور به عدل، یک امر عارضی بر او نیست؛ بلکه این لازمه ذات خودش است و چون خودش اهل صراط مستقیم است، نسبت به اینکه دیگران هم عدالت بورزند، حساسیت دارد. (المیزان12 /302) (ترجمه المیزان12 /437)

4) قرآن کریم در اوج ظرافت بین نگاه واقع‌بینانه (که نگاه طیفی، یا به اصطلاح امروزی: خاکستری) به افراد، و نگاه آرمان‌گرایانه (که قائل به حق و باطل در جامعه است) جمع کرده است. تقابل در این مَثَل، در عین‌حال که تقابلی از جنس تقابل حق و باطل است، اما نگاهش صفر و یکی نیست، بلکه طیفی است. زیرا دو گزینه مطرح شده در آیه («گنگ ناتوان از همه کار» و «آمر به عدل بر روی صراط مستقیم») تقابلشان در یک طیف معنی دارد (هیچکدام مقابل مستقیم دیگری نیست) در عین حال یکی مظهر حق است و دیگری مظهر باطل.

این الگویی است برای اینکه چگونه در تحلیل‌های اجتماعی بین نگاه واقع‌بینانه و نگاه آرمان‌گرایانه جمع کنیم. در حالی که اغلب افراد جامعه را خاکستری می‌بینیم، تحلیل مبتنی بر حق و باطل را حفظ کنیم.

### شما هم تدبر کنید

5) در مورد فرد ایده‌آل، در توصیف رابطه‌اش با دیگران فرمود: «دستور به عدالت می‌دهد» اما در توصیف خودش فرمود «خودش بر صراط مستقیم است» چرا این دو را در یک سیاق نیاورد؛ یعنی مثلا در اولی نفرمود: «دیگران را به صراط مستقیم می‌آورد» یا در دومی نفرمود «خودش هم عادل است»؟

این مورد آخر را در کانال نگذاشتم:

6) در این آیه در وصف کنش فرد ایده‌آل فرمود: «دستور به عدالت می‌دهد». اولا دست روی ویژگی «ارتباطی» این کنش گذاشت (نه صرف عادل بودن فرد یا حتی عدالت ورزیدنش با دیگران)؛ و ثانیا مهمترین ویژگی این کنش ارتباطی را نه «صحت، صداقت و صراحت» (ویژگی‌های کنش در الگوی مطلوب کنش ارتباطی هابرماس)، بلکه «امر به عدالت» معرفی کرد.

آیا این آیه نمی‌تواند الهام‌بخش الگویی از کنش ارتباطی اسلام در قبال الگوهای غربی باشد؟

## 60) سوره كهف (18) آیه 16 وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقا 29/2/1395

### ترجمه

و چون از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید، به آن غار پناه برید [تا] پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و برای شما از کارتان [یا: در مورد کارتان] وضع دلپسندی فراهم آورد.[[67]](#footnote-67)

کهف: غار بزرگی که در دل کوه واقع باشد

### حدیث

1) يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاغِبِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَة

اصول كافي، ج‏1، ص17

امام کاظم ع در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

ای هشام! صبر بر تنهایی علامت قوت عقل است؛ پس هر كه از خدا خردمندى گرفت از اهل دنيا و کسانی که به دنیا متمایلند کناره گیرد و بدانچه نزد خداست تمایل ورزد و خدا مایه انس او در وحشت، همراه او در تنهائى، بی‌نیازکننده او در تنگی معیشت است، و بدون اینکه ایل و تباری داشته باشد او را به عزت می‌رساند.

2) وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِذِي دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَ مِنْ جُحْرٍ إِلَى جُحْرٍ كَالثَّعْلَبِ بِأَشْبَالِهِ قَالُوا وَ مَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ قَالَ إِذَا لَمْ تُنَلِ الْمَعِيشَةُ إِلَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتِ الْعُزُوبَةُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدَيْ أَبَوَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبَوَانِ فَعَلَى يَدَيْ زَوْجَتِهِ وَ وَلَدِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ لَا وَلَدٌ فَعَلَى يَدَيْ قَرَابَتِهِ وَ جِيرَانِهِ قَالُوا وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يُعَيِّرُونَهُ بِضِيقِ الْمَعِيشَةِ وَ يُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى يُورِدُوهُ مَوَارِدَ الْهَلَكَةِ.[[68]](#footnote-68)

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏11، ص388

پیامبر اکرم ص فرمود:

روزگاری بر مردم خواهد آمد که هیچ دینداری نمی‌تواند دینش را حفظ کند مگر کسی که از موهی به کوه دیگر و از صخره‌ای به صخره دیگر پناه ببرد مانند روباهی که از شیر می گریزد.

گفتند: آن چه زمان خواهد بود؟

فرمود: زمانی که معاش جز با انجام معصیت خدا به دست نمی‌آید ... در آن زمان هلاک انسان به دست والدینش است! و اگر آنها هلاکش نکنند، به دست همسر و فرزندانش! و اگر آنها هلاکش نکنند به دست نزدیکان و همسایگانش!

گفتند: چگونه چنین چیزی خواهد شد ای پیامبر خدا؟

فرمود: او را به خاطر تنگی معیشت ملامت و عیب‌جویی می‌کنند و به برآوردن درخواسته‌هایی وادارش می‌کنند [هزینه‌هایی را بر او تحمیل می‌کنند] که توان انجام آن [از راه حلال] را ندارد و این گونه او را به عرصه هلاکت می‌کشانند.

3) رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَدْعُو عِنْدَ كُلِّ زَوَالٍ مِنْ أَيَّامِ شَعْبَانَ وَ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْهُ وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ ص بِهَذِهِ الصَّلَوَاتِ يَقُولُ:

... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدِ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ مَلْجَإِ الْهَارِبِينَ وَ عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِين‏

مصباح المتهجد، ج‏2، ص828

امام سجاد ع در فرازی از صلوات شعبانیه می‌فرماید:

خداوندا بر محمد و خاندان وی درود فرست همانها که غاری امن وفریادرس درماندگان ناتوان و پناهگاه فراریان و دستاویز چنگ‌زنندگان‌اند.

### تدبر

1) «اعتزلتموهم» با اینکه اسلام دینی اجتماعی است اما جایی که انسان دینش در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد، کناره‌گیری و عزلت را می‌پذیرد (حدیث 2). پس این کناره‌گیری مجاز، کناره‌گیری از جامعه دنیامداران است، نه از هرجامعه‌ای (حدیث 1)

2) فرمود «الکهف» و نفرمود: «کهفٍ»:‌ اگر کسی به خاطر دینش از جامعه کناره‌گیری کرد، حتما باید یک پناهگاه معینی داشته باشد که بدان پناه ببرد. شاید بدین جهت است که اهل بیت را «کهف حصین» خوانده‌اند (حدیث 3)

3) اگر کسی به خاطر دینش از جامعه کناره‌گیری کرد، و به پناهگاه معینی پناه برد، رحمت ویژه خدا شاملش می‌شود و خدا طوری کارها بر وفق مراد وی («مرفقا»: با رفق و مدارا) مهیا می‌کند که گاه حتی نه در مخیله خودش بگنجد، نه در مخیله دیگران. (آنها که از جامعه کفر فرار کرده بودند خوابیدند و 300 سال بعد در جامعه خداپرست بیدار شدند)[[69]](#footnote-69)

4) کسی که حفظ دینش برایش مهم باشد ممکن است در جامعه تنها شود، اما خدا با رحمت ویژه‌اش عالم را بر وفق مراد او تنظیم خواهد کرد.

## 61) سوره أحقاف (46) آیه 13 إِنَّ الَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون‏ 30/2/1395

### ترجمه

به‌یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند.

### حدیث

1) حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ الْفَلَّاسُ، حَدَّثَنَا أَبُو قُتَيْبَةَ سَلْمُ بْنُ قُتَيْبَةَ، حَدَّثَنَا سُهَيْلُ بْنُ أَبِي حَزْمٍ الْقُطَعِيُّ، حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَرَأَ: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» قَالَ:

قَدْ قَالَ النَّاسُ [قد قالها ناسٌ] ثُمَّ كَفَرَ أَكْثَرُهُمْ فَمَنْ مَاتَ عَلَيْهَا فَهُوَ مِمَّنْ اسْتَقَامَ.

جامع ترمذی، ج2 ص832

انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر اکرم ص آیه «به‌یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند» را خواندند و فرمودند: مردم آن [ربنا الله] را گفتند اما اکثرشان کافر شدند؛ پس آن کسی که بر آن تا زمان مرگش باقی ماند، او از کسانی است که استقامت ورزیده است.

2) حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَحْمَسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُخَوَّلٌ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبَ يَسْأَلُ جَعْفَرَ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا قَالَ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.[[70]](#footnote-70)

تفسير فرات كوفي، ص 382

ابان بن تغلب از امام باقر ع درباره سخن خدا که می‌فرماید: «به‌یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند» سوال می‌کند. امام می‌فرماید:

[مقصود کسانی است که] بر ولایت علی بن ابی‌طالب پایدار ماندند.

3) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَقِيمُوا إِلَى رَبِّكُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ» وَ قَالَ سُبْحَانَهُ «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» أَيُّهَا النَّاسُ «وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ مُسْتَقِيماً فِي صِفَتِهِ لَمْ يَرْتَقِ مِنْ مَقَامٍ إِلَى غَيْرِهِ وَ لَمْ يَتَبَيَّنْ سُلُوكَهُ عَلَى صِحَّةٍ وَ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْ عِزِّ التَّقْوَى إِلَى ذُلِّ الْمَعْصِيَةِ وَ لَا مِنْ أُنْسِ الطَّاعَةِ إِلَى وَحْشَةِ الْخَطِيئَةِ وَ لَا تُسِرُّوا لِإِخْوَانِكُمْ غِشّاً فَإِنَّ مَنْ أَسَرَّ لِأَخِيهِ غِشّاً أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى صَفَحَاتِ وَجْهِهِ وَ فَلَتَاتِ لِسَانِهِ فَأَوْرَثَهُ بِهِ الذُّلَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْخِزْيَ وَ الْعَذَابَ وَ النَّدَامَةَ فِي الْآخِرَةِ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ أَعْمَالًا.

إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج‏1، ص84

پیامبر خدا ص فرمود:

اى مردم! بشتابيد بسوى پروردگارتان همان طورى كه خداى تعالى فرموده: «به سوی او روی آوريد و از او طلب آمرزش كنيد» (فصلت/6) و فرموده است «به‌یقین کسانی که گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند». اى مردم! «و مانند آن [زنى‏] مباشید كه رشته خود را پس از محكم بافتن، [يكى يكى‏] از هم مى‏گسست مباشيد كه سوگندهاى خود را ميان خويش وسيله [فريب و] تقلب سازيد» (نحل/92) و بدانيد هر كس در آن صفتى كه دارد استقامت نورزد، از آن جایگاهش با جایگاه دیگر ارتقا نمی‌یابد و شیوه زندگی‌اش به صحت و سلامت نخواهد رسید؛ و از عزت تقوی‌پیشگی به سوى ذلت گناه و نیز از انس طاعت‏ به سوى وحشت خطا روید؛ و با برادران دينى خود در خفا غش و نیرنگ نورزید که هرکس مخفیانه با برادر [دینی] خود غش کند خداوند [آثار] آن نيرنگ را در پهنای چهره‏اش و لغزش‏هاى زبانش آشکار سازد و ذلت در دنیا و خواری و عذاب و پشیمانی در آخرت را نصیبش سازد تا او در زمره زیان‌کارترین افراد قرار گیرد.

### تدبر

1) تعبیر «قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» بین تمام آنچه انسان از علم و عمل لازم دارد، جمع کرده: ابتدا نگاه توحیدی (علم) و سپس استقامت (که اوج عمل است)؛ و اینکه عمل مبتنی بر علم و در افق توحیدی باید باشد (فیض کاشانی، تفسير صافي‏5/ 13)

2) با تعبیر «لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» هرگونه وجود امر ناخوشایندِ «محتمل» یا «واقع‌شده» نفی شده است؛ زیرا خوف و ترس، مربوط به چیزی است که هنوز رخ نداده و انسان احتمال رخ دادنش را می‌دهد؛ و حزن و غم مربوط به چیزی است که رخ داده است و انسان را غمگین کرده است. (الميزان‏18/ 196) بر همین اساس، برخی گفته‌اند این آیه، شامل همه نگرانی‌های مربوط به گذشته (غم) و آینده (خوف) می‌شود. (مجلسی، مرآت العقول5/ 44)[[71]](#footnote-71)

3) اگر این آیه (احقاف/13) را کنار آیه 69 سوره یونس بگذاریم، راه «اولیاءالله شدن» معلوم می‌شود:

گام اول: اذعان کنیم که پروردگار ما الله است؛ و

گام دوم: از این حرف کوتاه نیاییم!

موافقید از همین لحظه تصمیم بگیریم که جزء اولیاءالله شویم! هم دلچسب و هم خوشایند است: دیگر نه غمی می‌ماند و نه ترسی! نه از گذشته نه از آینده! به علاوه با فرشتگان هم رفیق می‌شویم (فصلت/31) آن‌وقت ان‌شاءالله امام زمان (عج) هم خواهد آمد.

آیا کار دشواری است؟ توضیحش در بندهای بعدی.

4) گام اول: آیا باور داریم «رب» ما الله است؟ بسیاری از ما خدا را به خالقیت قبول داریم، اما به ربوبیت خیر؛ اگر هم ربوبیتش را قبول کنیم، او را «یگانه رب» نمی‌دانیم و در ربوبیت برایش شریک قرار می‌دهیم:

ربوبیت دو قسم است: تکوینی (که در جلسات [28](#_28)_سوره_شعراء) و [36](#_تدبر_2) نکاتی گفته شد) و تشریعی.

توحید در ربوبیت تشریعی یعنی در مقام قانونگزاری، فقط به قانون الهی تن دهیم:

بسیاری اصلا قبول ندارند که قانون الهی مبنا باشد (اصل ربوبیت تشریعی)؛ خیلی‌ها هم این را قبول نمی‌کنند که قانون الهی فوق همه قوانین است و هر قانونی باید در راستای قانون الهی باشد (توحید در ربوبیت تشریعی).

ما چطور؟

توضیح بیشتر درباره توحید ربوبی، در لینک زیر، مقاله 8 <http://halgheh.com/index.asp?page=content/articles.asp>

5) ادامه گام اول: فرمود: «قالوا» و نفرمود «اعتقدوا». «گفتن» عبارت است از «اظهار کردن آنچه باور داریم». آیا باور به ربوبیت را (که در بند قبل توضیح داده شد) اظهار می‌کنیم یا در برخی از جمع‌ها خجالت می‌کشیم که بگوییم به تعالیم و احکام و قوانین اسلامی باور داریم؟ آیا نباید از این گونه جمع‌ها کناره‌گیری کنیم (آیه دیروز)؟

6) گام دوم: بسیاری از ما هم ربوبیت را باور می‌کنیم، هم آن را اظهار می کنیم؛ اما در مقام عمل کم می‌آوریم؛ و حاضر نیستیم پای ربوبیت الهی بایستیم. (حدیث1) پای ربوبیت الهی ایستادن یعنی در کارها فقط به خدا تکیه کردن و قانون او را فوق همه قوانین دانستن.

آیا حاضریم همه جا به خدا تکیه کنیم نه به پول و شغل و ...؟ و به قانون الهی عمل کنیم، نه به دلخواه خودمان، یا حتی دلخواه اکثریت (در جایی که اکثریت، از قانون خدا خوشش نمی‌آید)؟

البته اصحاب کهف (آیه دیروز) حاضر بودند!

7) استقامت ورزیدن بر ربنا الله، پای‌بند بودن به ربوبیت خداست؛ پس با گناه کردن (عصیان خدا) قابل جمع نیست.

راستی چرا گاهی گناه می‌کنیم؟

غالبا به خاطر لذت و شادی.

واقعا لذت و شادی‌ای بالاتر از اینکه هیچ غم و نگرانی‌ای برایمان نماند و در همین دنیا با فرشتگان الهی همدم شویم (فصلت/30-31) وجود دارد؟

ظاهرا مهمترین مشکل ما این است که خودمان و ظرفیت خودمان را باور نمی‌کنیم و به خاطر لذتهای حقیر، به لذتهای اصیل بی‌اعتناییم.

## 62) سوره رحمن (55) آیه 29 يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن‏ 31/2/1392

### ترجمه

هرکس در آسمان‌ها و زمین، از او سوال و درخواست می‌کند؛ هر روز او در کاری است.

### حدیث

1) أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَيْهَقِيُّ الشَّعْرَانِيُّ بِجُرْجَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبُو مُوسَى الْمُجَاشِعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ). قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ: وَ حَدَّثَنَاهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ):

قَالَ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى): «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» فَإِنَّ مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَغْفِرَ ذَنْباً، وَ يُفَرِّجَ كَرْباً، وَ يَرْفَعَ قَوْماً وَ يَضَعَ آخَرِينَ.[[72]](#footnote-72)

الأمالي (للطوسي)، ص522

پیامبر اکرم ص فرمود: خداوند می‌فرماید: «هر روز او در شأن [کار]ی است»؛ از شأن او این است که گناهی را ببخشد، گشایشی برای سختی‌ای قرار دهد، گروهی را بالا ببرد و گروه دیگری را پایین آورد.

2) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَ غَيْرِهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَكَرَهُ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ أَ وَ مَا حَفِظْتَهَا قَالَ قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُن‏ ...

اصول كافي، ج‏1، ص141

امیرالمومنین ع در ابتدای یکی از خطبه‌های غراء خود فرمودند:

سپاس و ستایش خدایی را که نمی‌میرد و عجایبش پایانی ندارد، زیرا که او هر روز در کاری است: ایجاد چیزهای نویی که قبلا نبوده است...

3) رُوِيَ عَنِ الْفَرَزْدَقِ الشَّاعِرِ أَنَّهُ قَالَ: حَجَجْتُ بِأُمِّي فِي سَنَةِ سِتِّينَ فَبَيْنَا أَنَا أَسُوقُ بَعِيرَهَا حِينَ دَخَلْتُ الْحَرَمَ إِذْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع خَارِجاً مِنْ مَكَّةَ مَعَهُ أَسْيَافُهُ وَ تِرَاسُهُ ...

ثُمَّ قَالَ لِي أَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ خَلْفَكَ

فَقُلْتُ: الْخَبِيرَ سَأَلْتَ، قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ وَ الْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ

فَقَالَ صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ وَ كُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نَعْمَائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ وَ إِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَ التَّقْوَى سَرِيرَتَه‏

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص67

امام حسین ع در مسیر مکه به کوفه فرزدق را در راه می‌بیند و از او می‌پرسد که مردم کوفه در چه وضعی بودند. او می‌گوید: از آدم بااطلاعی سوال کردی! قلبهای مردم با تو، و شمشیرهایشان بر توست؛ و قضاء از آسمان نازل می‌شود و خداوند هرآنچه بخواهد می‌کند.

حضرت فرمود:

راست گفتی! کار به دست خداست، و هر روز پروردگارمان در کاری است؛ اگر قضا مطابق آنچه دوست داشتیم نازل شد که خداوند را به خاطر نعمتهایش حمد می کنیم و او یاریگر ما در ادای شکر است؛ و اگر قضا برخلاف آن چیزی بود که امید داشتیم، پس، کسی که نیتش، حق، و باطنش، تقواست، بیراهه نرفته است.

4) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الطِّرَازِيُّ قَالَ عَنْ عَبْدِ الْبَاقِي بْنِ بزداد [يَزْدَادَ] أَيَّدَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع... خَرَّ سَاجِداً ... ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ

... أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ عَجِّلْ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ ...

فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ رَأْسَهُ قُلْتُ:

جُعِلْتُ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَدْعُو بِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أَ وَ لَسْتَ أَنْتَ هُوَ؟

قَالَ لَا ذَاكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ع.

قُلْتُ فَهَلْ لِخُرُوجِهِ عَلَامَةٌ

قَالَ نَعَمْ كُسُوفُ الشَّمْسِ عِنْدَ طُلُوعِهَا ثُلُثَيْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ وَ خُسُوفُ الْقَمَرِ [فِي‏] ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ وَ فِتْنَةٌ يُظِلُّ أَهْلَ مِصْرَ الْبَلَاءُ وَ قَطْعُ النِّيلِ اكْتَفِ بِمَا بَيَّنْتُ لَكَ وَ تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ تَحْصِينُ أَوْلِيَائِهِ وَ هُمْ لَهُ خَائِفُونَ.[[73]](#footnote-73)

بحار الأنوار، ج‏95، ص158

حماد بن عثمان می‌گوید: در 21 رمضان بر امام صادق ع وارد شدم و ایشان مشغول نماز و دعایی بودند و در فرازی از آن دعا در سجده می‌گفتند:

خداوند از تو می‌خواهم ... که بر محمد و آل او درود فرستی و اذن به فرج و گشایش کار کسی دهی که گشایش کار او، گشایش کار اولیاء و برگزیدگانی در میان خلائق است و با او ظالمیان را به ذلت می‌کشانی و هلاک می‌سازی. ای پروردگار عوالم، در این کار تعجیل فرما...

وقتی سر از سجده برداشتند، به ایشان عرض کردم:

فدایت شوم. شنیدم که دعا برای فرج و گشایش کسی می‌کردی که گشایش کار برگزیدگان و اولیای خدا به گشایش کار اوست. آیا مگر چنین کسی خود شما نیستید؟

فرمود: خیر، او همان قائم آل محمد ع است.

عرض کردم: آیا خروج و قیام او علامتی دارد؟

فرمود: بله، کسوف خورشید در هنگام طلوعش به مدت دوسوم یک ساعت از روز [یا: وقتی به اندازه دوسوم یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته باشد] و خسوف ماه در بیست و سوم، و فتنه‌ای که بلایش بر اهل مصر سایه می‌افکند و قطع شدن رود نیل؛ پس بدانچه برایت گفتم بسنده کن و شب و روزت منتظر کار صاحبت باش که همانا خداوند هر روزی در کاری است، هیچ کاری او را از کار دیگر باز ندارد، چنین است پروردگار عالمین، و حفاظت او اولیایش بر عهده اوست و آنها فقط از او بیمناک‌اند.[[74]](#footnote-74)

### تدبر

1) سوال به معنای ایراد و اشکال گرفتن از خدا جایی ندارد (انبیاء/23) پس سوال از خدا یا به معنای درخواست حاجت است، یا به معنای پرس و جو کردن. پس تعبیر «یسئله» چند معنا دارد که همگی صحیح‌اند (در [جلسه 9](#_نکته_تفسیری) و [جلسه 40](#_نکته_ای_در) بیان شد که استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا ممکن است):

الف) خود او را [به عنوان حاجت اصلی خود] درخواست می‌کنند؛ او را جستجو می‌کنند؛ نشان از او می‌پرسند.

ب) از او [حاجاتشان را] درخواست می‌کنند؛ پاسخ سوالاتشان را از او می‌خواهند.

بر اساس هریک از این دو معنا، جمله دوم (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْن‏) معنای متفاوتی را القا می‌کند.

2) ‌بر اساس معنای «الف»، کل آیه شاید اشاره باشد به اینکه خداوند هرلحظه به گونه‌ای تجلی می‌کند ویا جلوه جدیدی ایجاد می‌کند (حدیث2) تا کسی که طالب اوست هرگونه به نحوی مشاهده جمال او کند.

به قول فروغی بسطامی:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

<http://ganjoor.net/forooghi/divan-forooghi/ghazalf/sh9/>

یا این بیت منسوب به ملای رومی:

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد؛ دل برد و نهان شد.

3) نه‌تنها ما انسان‌ها، بلکه هرکس در آسمانها و زمین است، به خدا مراجعه می‌کند. همه ما به سوی یک حقیقت رو می‌کنیم و یک حقیقت پاسخ همه ما را می‌دهد؛ البته به گونه‌های مختلف و چه بسا کاملا برعکس همدیگر (نه به شأن واحد). (حدیث 1)

4) هر یک از ما هم هربار که حاجتی به نزد خدا می‌بریم، به گونه‌ای متفاوت پاسخ می‌گیریم، نه به شأن واحد. وحدانیت خدا منافاتی با انجام کارهای گوناگون ندارد و کسی که این را بفهمد و رحیمیت خدا را هم باور داشته باشد، هرکاری که در نظام الهی رخ دهد راضی است (حدیث 3) (اتفاقا آیه بعد هم همین را می‌فرماید: پس کدام نعمت خدا را تکذیب می کنید؟)

5) این آیه از مستندات بحث «بداء» است (خصوصا با توضیح حدیث 2 و 4) «بداء» یعنی انسان‌ها (حتی اولیاءالله) بر اساس قوانین عالم (که بر اساس علم خداست) انتظار واقعیتی را دارند، اما واقعیت به گونه دیگری رخ می‌دهد؛ پس قوانین عالم دست خدا را نبسته است، و او هر لحظه در کاری است، و ممکن است مقدرات ما، که تاکنون به نحو خاصی پیش‌بینی می‌شد، عوض شود.

اگرچه اصل ظهور امام زمان ع بداءپذیر نیست؛ اما ظاهرا زمانش بداء‌پذیر است؛ لذا امام از طرفی علائمی را برای ظهور مطرح می‌کند، و از طرف دیگر، می‌فرماید هر صبح و شب منتظر ظهور باش (حدیث4).

6) اگر انسان توجه کند که خدا هر روز در کاری است، نه سختی‌ها او را ناامید می‌کند؛ و نه خوشحالی‌ها او را مغرور؛ هر لحظه ممکن است اوضاع عوض شود؛ پس فانی بودن همه چیر آشکار می‌گردد و هر لحظه و در هر کاری خدا در نظر می‌آید؛ و آنگاه انسان به چیزی غیر از خدا دل نمی‌بنند. شاید حدیث امام علی ع که فرمود «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِم‏» (نهج‌البلاغه، حکمت250) از همین باب باشد.

7) اگر انسان توجه کند که خدا هر روز در کاری است، اولا می‌فهمد که عاقبت به خیری مهم است نه وضعیت فعلی؛ و ثانیا دنیا هیچکس را – هرچند بسیار آدم بدی به نظر برسد – از خودش بالاتر نمی‌بیند، زیرا چه بسا وضع عوض شود.

**مطلب زیر را در کانال نگذاشتم**

8) یکی از استدلال‌های فلسفی مشرکان (!) این است که نمی‌توان کارهای مختلف را به خدای واحد محض نسبت داد. آیه به آنها پاسخ می‌دهد: در هر لحظه در یک شأن بودن، منافاتی با وحدت محض ندارد؛ زیرا این تکثر به تکثر مخلوقات (من فی السموات و من فی الارض) و نسبت برقرار کردن آنها با او (یسئله) ‌برمی‌گردد، نه به تکثری در ذات خدا.[[75]](#footnote-75)

## 63) سوره يونس (10) آیه 108 قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدى‏ فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيل ‏ 1/3/1395

### ترجمه

بگو: ای مردم! حق از پروردگارتان به جانب شما آمد؛ پس هر که هدایت شد فقط به نفع خودش هدایت می‌شود، و هر که گمراه شد فقط به زیان خودش گمراه می‌شود؛ و من کارگزار و متصدی امور شما نیستم [که بتوانم مانع هر گونه ضرری به شما شوم یا جوابگوی اعمال شما باشم].

### توضیح برخی کلمات

«وکیل» بر وزن فعیل و به معنای مفعول است؛ یعنی کسی که مورد وکالت قرار گرفته است. وکالت به معنای واگذاری و تفویض کار به شخص دیگر و نایب قرار دادن او است. (مفردات/882) و لذا دغدغه اصلی وکیل این است که منافع موکلش رعایت شود. (مجمع‌البیان5 /212) وکیل گاه انجام کار به نیابت از موکل را عهده‌دار می‌شود و گاه از کاری که موکلش انجام داده دفاع می‌کند و مسئولیت آن را توجیه می‌نماید.

### حدیث

1) عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ وَ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُعَرِّفَ بَاطِلًا حَقّاً أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا لَا شَكَّ فِيهِ وَ أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ حَقّاً لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ.

المحاسن (للبرقی)، ج‏1، ص277

امام صادق ع فرمود:

خداوند ابا دارد از اینکه باطلی را [به عنوان] حق معرفی کند؛

خداوند ابا دارد از اینکه حق را در قلب مومن، [به عنوان] باطلی که شکی در [بطلان] آن نیست، قرار دهد؛

و خداوند ابا دارد که باطل را در قلب کافر مخالف، [به عنوان] حقی که شکی در [حقانیت] آن نیست، قرار دهد

[یعنی خداوند نظام عالم را طوری قرار داده که اجازه نمی‌دهد کسی، بدون هیچ تردیدی، باطل را حق قلمداد کند یا بالعکس]

و اگر این را این گونه قرار نداده بود، حق از باطل شناخته نمی‌شد.

2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.

اصول كافي، ج‏1، ص164

امام صادق ع فرمود:

حق خدا بر خلایق این نیست که [ابتداءاً و بدون کمکی از جانب خدا، وظیفه داشته باشند که] او را بشناسند، اما حق خلایق بر خدا هست که [خدا خود را] به آنها بشناساند، و [آنگاه] حق خدا بر خلایق این است که وقتی [خود را] به آنها شناساند، آنها قبول کنند.

3) وَ مِمَّا حُفِظَ عن الإمام الصادق ع فِي الْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ قَوْلُهُ:

مَا كُلُّ مَنْ‏ نَوَى شَيْئاً قَدَرَ عَلَيْهِ وَ لَا كُلُّ مَنْ قدَرَ عَلَى شَيْ‏ءٍ وُفِّقَ لَهُ وَ لَا كُلُّ مَنْ وُفِّقَ أَصَابَ لَهُ مَوْضِعاً فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النِّيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ وَ التَّوْفِيقُ وَ الْإِصَابَةُ فَهُنَالِكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ.

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص: 205

امام صادق ع فرمود:

این گونه نیست که هرکس قصد انجام کاری را کند، بر آن توانا باشد؛ و این گونه نیست که هرکس بر کاری توانا شد، توفیق انجام آن را بیابد؛ و و این گونه نیست که هرکس توفیق انجام کاری را یافت، کارش سرانجام برسد؛ هنگامی که نیت و قدرت و توفیق و به سرانجام رسیدن جمع شود، اینجاست که سعادت به تمام و کمال می‌رسد.

4) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَ‏ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ.

اصول كافي، ج‏1، ص163

امام صادق ع فرمود:

خدواند با مردم بر اساس آنچه بدانها داده و به آنها شناسانده احتجاج می‌کند.

**این احادیث هم با آیه مرتبط بود اما به علت رعایت اختصار در کانال نیاوردم**

5) فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع ... قَوْلُهُ «وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» أَيْ لَسْتُ بِوَكِيلٍ عَلَيْكُمْ أَحْفَظُ أَعْمَالَكُمْ إِنَّمَا عَلَيَّ أَنْ أَدْعُوَكُمْ.

بحار الأنوار، ج‏9، ص213

ظاهرا[[76]](#footnote-76) از امام باقر ع روایت شده است که در مورد عبارت «وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» فرموده‌اند:

یعنی وکیل شما نیستم که محافظ کارهای شما باشم؛ آنچه برعهده من است این است که شما را دعوت کنم.

6) عَنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ قَوْمٍ يَعْمَلُونَ عَلَى رَيْبَةٍ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مُشْكِلَةٍ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ زَارِئٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَ قَدْ تَبَيَّنَ الْحَقُّ مِنْ ذَلِكَ بِمُقَايَسَةِ الْعَدْلِ عِنْدَ ذَوِي الْأَلْبَابِ.

المحاسن (للبرقی)، ج‏1، ص277

7) پیامبر در روز غدیر بعد از اینکه امیرالمومنین را معرفی کرد فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا تَقُولُونَ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خَافِيَةَ كُلِّ نَفْسٍ فَمَنِ اهْتَدَى فَ «لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» وَ مَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِم‏

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص66

### تدبر

1) «قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» حق از جانب پروردگار آمده است. یعنی اگر خدا خداست، آن قدر در عالم شواهد برای حق گذاشته است که اگر کسی که جویای حق باشد بتواند آن را پیدا کند. اگرچه شیطان هم مشغول است؛ اما نمی تواند کاری کند که کسی اصلا حق را نفهمد یا کاملا باطل را به عنوان حق بفهمد (حدیث1) البته اگر کسی خودش بخواهد سر خودش کلاه بگذارد حرف دیگری است (اعراف/30؛ کهف/104)

2) «قَدْ + جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» کسی که این سخن (که قطعا حق از حانب خدا به ما رسیده است) را باور کند، برای دینداریش از تحقیق نمی‌ترسد و آزاداندیشی را کاملا جدی می‌گیرد. آزاداندیشی – برخلاف آنچه در دنیای مدرن تبلیغ می‌شود – در گروی این نیست که «نظر هرکسی برای خودش محترم باشد، و هیچ نظری بر نظر دیگر برتری نداشته باشد»؛ زیرا این دیدگاه، باب اندیشه‌ورزی را تعطیل می‌کند؛ بلکه آزاداندیشی در گروی این است که ابتدا قبول کنیم که حقیقت دست‌یافتنی و سخن حق برتر از سایر سخنان است؛ آنگاه هر سخنی را بدون تعصب بررسی کنیم.

3) «قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ ...»: این مطلب که حق -برای کسی که واقعا دنبالش باشد- قابل شناسایی است و این گونه نیست که هیچ نظری بر نظر دیگر برتری نداشته باشد و ما نتوانیم حق را از باطل تمایز دهیم، از مطالبی است که اولا باید فهمید، و ثانیا باید به همه مردم (نه فقط مسلمانان) گفت. اینکه حقیقت فوق همه چیز است، نه هیچ چیز دیگر (خواه قدرت باشد، یا پول، یا شهوت ویا حتی دلخواه اکثریت) مطلبی است که نه فقط باید خودمان بفهمیم، بلکه باید همه‌جا جار بزنیم.

(همچنین بقیه مطالب آیه را هم باید جار زد که برای رعایت اختصار در سایر بندها بعدی تکرار نمی‌کنم)

4)‌ «... فإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ ... فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها»: قبول حق (هدایت شدن)، یا انکار آن (کفر ورزیدن)، ویا به جای تحقیق منصفانه، خود را گیج کردن و فقط در شک ماندن (گمراه شدن)، سود و ضرر واقعی‌اش فقط و فقط به خود شخص برمی‌گردد، نه به پیامبر اکرم (ص) و نه به هیچکس دیگر.

بنابراین، از ناموجه‌ترین سخنان، این است که عده‌ای می‌گویند: «ما دین خدا را قبول نداریم چون می‌بینیم عده‌ای از دین سوءاستفاده می‌کنند.» مگر ما به خاطر دیگران، باید حقیقت را قبول کنیم؟ اگر عده‌ای از دین سوءاستفاده می‌کنند، خودشان گمراهند و خودشان ضرر می‌کنند؛ چه ربطی دارد که ما دین را قبول نکنیم؟ مگر گمان کرده‌ایم حقیقت قابل سوءاستفاده نیست؟

برای همین پیامبر باید این را هم به مردم بگوید که «وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيل» یعنی مگر من وکیل مردمم که بتوانم جلوی سوءاستفاده‌ها و گمراهی‌ها را بگیرم؟ مگر من وکیل گمراهانم که بخواهد کار آنها را توجیه کنم؟

5) «أَيُهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ ... فَـ مَنِ اهْتَدى‏ ...» انسانها تا قبل از اینکه حق به دست آنها برسد «ناس» (مردم) هستند، نه مومن، نه کافر، و نه منافق. هدایت و گمراهی بعد از آن است که حق به گوش مردم برسد.

اگر این مطلب درست فهمیده شود، سوال اینکه «آیا کسانی که مسلمان نیستند، لزوما جهنم می‌روند؟» پاسخش واضح می‌شود: هرکسی به اندازه‌ای که حق به دستش رسیده، مکلف است (احادیث 2 و 4) و البته صرف رسیدن حق هم کافی نیست، بلکه باید به آن تن دهد (حدیث3)

6) «قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ ... وَ مَنْ ضَلَّ»: حق آمده، اما عده‌ای گمراه می‌شوند؛ پس، دانستن حق برای پیروی کردن کافی نیست و انتظار نداشته باشیم که با بیان حق – ولو به صورت کاملا واضح – انحرافات بشری تمام شود: انسان بعد از اینکه دانست باید تصمیم بگیرد (نیت) تلاش کند (قوت) خدا هم کمکش کند (توفیق) تا به سرانجام برسد (اصابه). (حدیث 3)

## 64) سوره قصص (28) آیه5 وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثين‏ 2/3/1395

### ترجمه

و می‌خواهیم که بر کسانی که در زمین ضعیف داشته شده بودند منت بگذاریم و آنها را امام گردانیم و آنها را وارث [زمین] قرار دهیم.

#### نیمه شعبان مبارک

میلاد سراسر نور خلیفه خدا در زمین و زمان، امام الانس و الجانّ، امید همه چشم‌انتظاران، غایت آمال خیل عدالت‌جویان، موعود تمامی ادیان، یگانه منجی حقیقی انسان، واسطه فیض الهی در هفت آسمان، بر همه آزادگان جهان و شیعیان و منتظران، مبارک باد.

### توضیح برخی کلمات

استضعف. به معنای «به ضعف کشاندن» و «در موضع ضعف قرار دادن» است، مستضعف به کسی می‌گویند که مردم او را به ضعف کشانده و با او جبارانه برخورد می‌کنند (الذي يَتَضَعَّفُهُ النّاس و يتجبّرون عليه في الدّنيا للفقر و رثاثة الحال. النهاية في غريب الحديث و الأثر3/88) و نقطه مقابل «مستکبر» می‌باشد. در قرآن کریم هم در معنای منفی به کار رفته (به معنای مستصعفانی که خودشان تن به استضعاف داده‌اند؛ سبأ/31-33) و هم در معنای مثبت (پیروان پیامبران که قدرتمندان یا حتی مردم اطرافشان عرصه را برآنان تنگ کرده‌اند (اعراف/75؛ قصص/5) و وقتی موسی به کوه طور رفت، هارون، برخورد مردم با خودش را مصداق «استضعاف» دانست (اعراف/150)

میلاد منجی عالم بشریت، که همچون مسیحی که با او برخواهد گشت، در گهواره سخن گفت، بر همه تشنگان حقیقت و عدالت مبارک باد.

### حدیث

1) وَ أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي جِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِيِّ عَنْ حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا قَالَتْ ... فَنَادَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ع يَا عَمَّةِ هَلُمِّي فَأْتِينِي بِابْنِي فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَتَنَاوَلَهُ ... فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ قَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ انْطِقْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ فَاسْتَعَاذَ وَلِيُّ اللَّهِ ع مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ اسْتَفْتَحَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ» وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ ع وَاحِداً وَاحِداً حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِيهِ فَنَاوَلَنِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ ع وَ قَالَ يَا عَمَّةِ رُدِّيهِ إِلَى أُمِّهِ حَتَّى «تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُون»‏ ...

الغيبة (للطوسي) ص236؛ الهدایه الکبری (للخصیبی) ص356

حکیمه دختر امام جواد ع (عمه امام حسن عسگری) حکایت ولادت امام زمان را به تفصیل نقل کرده است. در قسمتی از این حکایت می‌گوید:

[بعد از اینکه امام به دنیا آمد] امام حسن عسگری مرا صدا کرد و فرمود: عمه جان! بیا و فرزندم را نزد من بیاور. پس کودک را نزد ایشان بردم و ایشان او را گرفت و ... سپس دستی بر سرش کشید و گفت: پسرم! به قدرت خدا سخن بگو: پس ولیّ خدا از شیطان رجیم به خدا پناه برد، و شروع کرد که «بسم الله الرحمن الرحیم، و خواستیم که بر کسانی که در زمین به ضعف کشیده شده بودند منت بگذاریم و آنها را امام گردانیم و آنها را وارث قرار دهیم و بدانها جایگاه و مکنتی در زمین بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، از آنها [= از این مستضعفان] نشان دهیم چیزی را که نگران بودند.» [قصص/5] و سپس بر رسول خدا ص و امیرالمومنین و امامان یکی پس از دیگری تا پدرش صلوات فرستاد؛ پس امام عسگری او را به من داد و گفت عمه‌جان! او را نزد مادرش برگردان «تا چشمش به او روشن شود و غم نخورد و بداند که یقینا وعده خدا حق است هرچند که اغلب مردم نمی‌دانند.» [قصص/13] ...

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ [بْنِ‏] الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمُ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ مَعْنَاهُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ» فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.[[77]](#footnote-77)

معاني الأخبار (للصدوق) ص79؛

مفضّل بن عمر گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله نظرى به علىّ و حسن و حسين افكند و گريست، و فرمود: شما مستضعفان‏ بعد از من هستيد.

مفضّل گويد: عرض كردم يا ابن رسول اللَّه معنى آن چيست؟

فرمود: يعنى شما امامان بعد از من هستيد، چون خداوند مى‏فرمايد: «و می‌خواهیم که بر کسانی که در زمین ضعیف داشته شده بودند منت بگذاریم و آنها را امام گردانیم و آنها را وارث [زمین] قرار دهیم» و این آیه تا روز قیامت در مورد ما جاری است.

3) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ [قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ‏ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ خُنَيْسٍ عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ حَنَشٍ‏] عَنْ عَلِيِّ [بْنِ أَبِي طَالِبٍ‏] ع قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ أَمْرِنَا وَ [عَنْ‏] أَمْرِ الْقَوْمِ فَإِنَّا وَ أَشْيَاعَنَا يَوْمَ خَلَقَ [اللَّهُ‏] السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى وَ أَشْيَاعِهِ وَ إِنَّ عَدُوَّنَا [وَ أَشْيَاعَهُ‏] يَوْمَ خَلَقَ [اللَّهُ‏] السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ عَلَى سُنَّةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ فَلْيَقْرَأْ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ مِنْ أَوَّلِ السُّورَةِ إِلَى قَوْلِهِ يَحْذَرُونَ وَ إِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ [فأقسم‏] الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ الَّذِي [و] أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص صِدْقاً وَ عَدْلًا لَيَعْطِفَنَّ عَلَيْكُمْ هَؤُلَاءِ عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا.[[78]](#footnote-78)

تفسير فرات الكوفي، ص: 314 (در نهج‌البلاغه، حکمت209 هم جمله اخیر با اندکی تغییر آمده است[[79]](#footnote-79))

امیرالمومنین ع فرمودند: هرکس که می‌خواهد در مورد کار ما و کار قوم [بلاهایی که بر سر ما آوردند] جویا شود، بداند که ما و شیعیانمان از آن روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید، بر سنت موسی و شیعیانش بودیم و بدرستی که دشمن ما و پیروانش از روزی که آسمانها و زمین آفریده شد بر سنت فرعون و پیروانش بوده است؛ پس [کسی که جویای وضعیت ماست] آیات اول سوره قصص تا کلمه «یحذرون» (آیه 6) را بخواند و من سوگند می‌خورم به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید و قرآن را بر اساس درستی و عدل بر محمد ص نازل کرد آنها به شما متمایل خواهند شد، چون ماده شتری كه به بچه خود توجه کند. (نهج‌البلاغه: دنیا به شما روی کند همان گونه که ماده شتر تندخویی که دوباره به بچه خود مهربانی کند)

4) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لَنْ تَنْقَضِيَ الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي يَمْلَؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص340

پیامبر اکرم ص فرمود: روزها و شب‌ها‌[ی دنیا] به پایان نخواهد رسید مگر اینکه خدا مردی از خاندان مرا براگیزاند که اسمش همانند اسم من است و زمین را از عدل و داد پر کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده بود.

### تدبر

1) «نرید ...»: اراده خداوند فوق همه اراده‌هاست؛ و چیزی که او اراده کند حتما محقق می‌شود، هرچند همه چیز در ظاهر برخلاف آن باشد. اینکه کسانی که در تاریخ به ضعف کشیده شده‌اند امامان و وارثان زمین خواهند شد، چیزی است که «خدا می‌خواهد» چه ما بخواهیم چه نخواهیم. انسان عاقل کسی است که خواسته خود را با خواسته خدا هماهنگ کند، ولو اینکه همه مخالفش باشند. پس عاقل‌ترین انسان‌ها زندگی خود را بر اساس باور به مهدویت تنظیم می‌کنند.

2) «نرید ان نمن ...»: مهدویت منتی از حانب خدا بر انسانهاست. تعبیر «منت» غالبا در جایی به کار می‌رود که نسبت به شخصی عطایی فوق انتظار انجام دهند. «مهدویت» منت است، در حساب و کتاب ما نمی‌گنجد. شاید به همین جهت است که در روایات هم تاکید شده که ظهور امام زمان «بغتة» (ناگهانی) خواهد بود. و شاید به همین جهت است که از طرفی از علائم ظهور سخن گفته‌اند و از طرف دیگر، گفته‌اند شب و روز منتظر باشید. ([جلسه 62، تدبر5](#_تدبر_3))

3) «الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ»: چرا برترین انسانها را که حکومت جهانی به آنها وعده داده شده، به عنوان مستضعف معرفی کرد؟ شاید اشاره‌ای است به این که اگر انسانی را در موضع ضعف قرار دادند، از ارزش او ذره‌ای کاسته نخواهد شد. بالاترین انسانهای عالم انبیا و ائمه اطهار ع بودند و اینها مهمترین مستضعفان عالم بودند. امیرالمومنین ع در پاسخ معاویه که او را به خاطر اینکه حقش را خورده بودند تمسخر کرده بود، نوشت: «وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَة فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُوماً مَا لَمْ يَكُنْ شَاكّاً فِي دِينِهِ وَ لَا مُرْتَاباً بِيَقِينِه» «بر مسلمان عیبی نیست از اينكه مظلوم شده باشد، مادامی كه دچار شك در دين، و ترديد در يقينش نشود.» (نهج‌البلاغه، نامه28)

ما اگر وظیفه خود را درست انجام دهیم، اگر مردم ندیدند و قدردانی نکردند و بلکه حق ما را خوردند، کار ما در جهان گم نمی‌شود.

4) «نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»: مستضعفان (کسانی که در طول تاریخ منزلت پایینی داشتند)، امام (واجد بالاترین جایگاه) خواهند شد. چقدر ظهور به قیامت شبیه است؟! در قیامت هم آنهایی که بالایند پایین می‌روند و آنها که پایین‌اند بالا می‌آیند (واقعه/3)

5) «نجعلهم الوارثین»: چرا فرمود «وارث»؟ آن هم در عرض «امام»؟

وارث کسی است که ثمرات کار گذشتگان به او می‌رسد.

خداوند مستضعفان را وارثان قرار داده است و هیچ قیدی هم برای این «وارث» بودنشان نیامده است، یعنی وارث همه چیز و همه‌کس. هرکاری در جهان انجام شود، ثمره‌اش را آنها برداشت خواهند کرد.

چرا؟ با توجه به عدل الهی، احتمالا از این رو که اگر کاری در جهان انجام شده است، بارش بر دوش ایشان بوده است. بسیاری از ما تاسف می‌خوریم که چرا کسانی هستند که واقعا و قربه الی الله کار انجام می‌دهند، اما ناشناخته می‌مانند و فرصت‌طلبان کارهای آنها را به نام خود تمام می‌کنند و چیزی به آنها نمی‌رسد. اشتباه می‌کنیم. مستضعفان واقعی (که البته این مظلومیتشان ناشی از قصور و تقصیر خودشان نیست) وارثان حقیقی همه‌چیزند: کارشان در عالم گم نمی‌شود و خودشان ثمره همه کارهایشان را برداشت خواهند کرد. (در بسیاری از روایات، این آیه، به عنوان مژده‌ی «رجعت در دوره ظهور» به مخلصان، مطرح شده است.)

#### کلامی از امام خمینی به مناسبت این روز و این آیه

سالروز مبارک ولادت با سعادت و پربرکت حضرت خاتم الاوصیاء و مفخر الاولیاء حجت بن‌الحسن العسکرى ارواحنا لمقدمه الفدا، بر مظلومان دهر و مستضعفان جهان مبارک باد.

و چه مبارک است میلاد بزرگ شخصیتى که برپا کننده عدالتى است که بعثت انبیا علیهم السلام براى آن بود؛

و چه مبارک است زاد روز ابر مردى که جهان را از شر ستمگران و دغلبازان تطهیر مى‌نماید و زمین را پس از آنکه ظلم و جور آن را فرا گرفته پر از عدل و داد مى‌نماید و مستکبران جهان را سرکوب و مستضعفان جهان را وارثان ارض مى‌نماید؛

و چه مسعود و مبارک است روزى که جهان از دغلبازى‌ها و فتنه‌انگیزى‌ها پاک شود و حکومت عدل الهى بر سراسر گیتى گسترش یابد و منافقان و حیله‌گران از صحنه خارج شوند و پرچم عدالت و رحمت حق تعالى بر بسیط زمین افراشته گردد و تنها قانون عدل اسلامى بر بشریت حاکم شود و کاخ‌هاى ستم و کنگره‌هاى بیداد فرو ریزد و آنچه غایت بعثت انبیا علیهم صلواه الله و حامیان اولیا علیهم السلام بوده تحقق یابد و برکات حق تعالى بر زمین نازل شود و قلم‌هاى ننگین و زبان‌هاى نفاق افکن شکسته و بریده شود و سلطان حق تعالى بر عالم پرتو افکن گردد و شیاطین و شیطان صفتان به انزوا گرایند و سازمان‌هاى دروغین حقوق بشر از دنیا برچیده شوند؛

و امید است که خداوند متعال آن روز فرخنده را به ظهور این مولود فرخنده هر چه زودتر فرا رساند و خورشید هدایت و امامت را طالع فرماید؛

و اکنون ما منتظران مقدم مبارکش مکلف هستیم تا با تمام توان کوشش کنیم تا قانون عدل الهى را در این کشور ولى عصر (عج) حاکم کنیم و از تفرقه و نفاق و دغلبازى بپرهیزیم و رضاى خداوند متعال را در نظر بگیریم و همگان در مقابل قانون خاضع باشیم و با صلح و صفا و برادرى و برابرى به پیشبرد انقلاب اسلامى کوشا باشیم و حق متعال را در همه احوال حاضر و ناظر بدانیم و تخلف از دستورات اسلام ننمائیم و به وسوسه فتنه انگیزان اعتنا نکنیم؛

... دوستان عزیزم! بسیار دقت کنید و کاملا بهوش باشید و هوشیارانه با آرامش کامل ولى با تمام توان در صحنه باشید که بى شما هیچ کس، هیچ نمى‌تواند کند و با شما همه دشمنان رسول اکرم و ائمه اطهار نابود خواهند شد.

بهوش باشید که ایران در آستانه به ثمر رسیدن انقلاب اصیل شماست.

آگاه باشید که خط منفور ضد اسلامى و غرب، در حال شکست کامل است والحق نشان دادید که هوشیارانه مقاومت مى‌کنید.

خمینى دست یکایک شما را مى‌بوسد و به یکایک شما احترام مى‌گذارد و یکایک شما را رهبر خودش مى‌داند که بارها گفته‌ام من با شما یکى هستم و رهبرى در کار نیست. من خوب درک مى‌کنم که حضور شما در این روزهاى حساس به چه معنائى است و به امید پیروزى نهائى شما بر دشمنانتان روز شمارى مى‌کنم...

آدرس کانال «یک آیه در روز» (قابل جستجو در محیط تلگرام)

@YekAaye

لینک عضویت در کانال «حداقل یک آیه در روز»

<https://telegram.me/joinchat/A1Jeoj5e2jaBJW_m_HAIMg>

لینک وبلاگ «حداقل یک آیه در روز» (برای مطالعه در فضای وب)

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/>

## 65) سوره قصص (28) آیه 6 وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُون‏ 3/3/1395

### ترجمه

و [می‌خواهیم که] بدانها [که در زمین به ضعف کشیده شده بودند] جایگاه و مکنتی در زمین بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو از آنان [= مستضعفان] آنچه را همواره پروا داشتند نشان دهیم.

### نکته نحوی

«منهم» را برخی متعلق به «نری» دانسته‌اند (إعراب القرآن الكريم‏2 /42؛ إعراب القرآن و بيانه‏7/ 28)، و برخی متعلق به «یحذرون» (الجدول في إعراب القرآن‏20/ 224)؛ و حتی‌ می‌توان آن را به نحوی متعلق به «جنودهما» دانست؛ که به ترتیب ترجمه‌شان چنین می‌شود:

«نری»: از آنان چیزی را به فرعون و ... نشان دهیم (ترجمه المیزان، قرائتی، جلال‌الدین فارسی، خواجوی)

«یحذرون»: آنچه را كه از جانب آنان بیمناک بودند (ترجمه مشکینی، مکارم و فولادوند)

«جنودهما»: لشکریان آن دو از آنها (لشکریانی که فرعون و هامان، از بنی‌اسرائیل و مستضعفان، دور خود جمع کرده بودند) (ترجمه انصاری)

البته بسیاری از مترجمان (و نیز ما) به نحوی ترجمه کرده‌اند که با هرسه (یا حداقل با دو حالت اول) سازگار باشد.

### حدیث

1) حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمُقْرِي الْكُوفِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ الدَّهَّانِ عَنِ الْمُخَوَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ رِشْدَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدٍ الْمَخْزُومِيِّ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فَنَظَرَ إِلَيَّ وَ قَالَ ...

قَالَ سَلْمَانُ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنَّى لِسَلْمَانَ بِإِدْرَاكِهِمْ

قَالَ يَا سَلْمَانُ إِنَّكَ مُدَارِكُهُمْ وَ مِثْلُكَ مَنْ تَوَالاهُمْ لِحِفْظِ الْمَعْرِفَةِ

فَقَالَ سَلْمَانُ فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيراً ثُمَّ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُؤَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِ

قَالَ يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي قُوَّةٍ وَ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»

قَالَ سَلْمَانُ وَ اشْتَدَّ بُكَائِي وَ شَوْقِي ثُمَّ قُلْتُ بِعَهْدٍ مِنْكَ

قَالَ: وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً إِنَّهُ لَعَهْدِي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ التِّسْعَةِ الْأَئِمَّةِ وَ كُلِّ مَنْ هُوَ مِنَّا مَظْلُوماً فِينَا إِي وَ اللَّهِ يَا سَلْمَانُ ثُمَّ لَيَحْضُرَنَّ إِبْلِيسُ وَ جُنُودُهُ وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضاً وَ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً ثُمَّ يُؤْخَذُ بِالْقِصَاصِ وَ الْأَوْتَارِ وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً وَ نَحْنُ تَأْوِيلُ هَذَا الْآيَةِ: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ» قَالَ سَلْمَانُ فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) «وَ لَا أُبَالِي مَتَى لَقِيَنِيَ الْمَوْتُ أَوْ لَقِيتُه»‏[[80]](#footnote-80)

الهداية الكبرى، ص: 376-375؛ (با سند دیگر به نقل از امام صادق ع از سلمان در: مصباح الشریعه، ص63-66)

سلمان بر پیامبر ص وارد می‌شود و ضمن حکایتی طولانی پیامبر امامان دوازده‌گانه را یکی یکی به سلمان معرفی می‌کند. سپس سلمان حکایت را چنین تعریف می‌کند:

[از شوقی که به آن امامان پیدا کردم] اشک ریختم و گفتم: ای پیامبر خدا! سلمان کجا و درک محضر آنان کجا؟

پیامبر ص فرمود: «سلمان تو حتما آنها را درک خواهی کرد و نیز هرکس که مانند تو نسبت به آنها تولای همراه با معرفت دارد.»

خدا را بسیار شکر کردم؛ سپس به رسول خدا گفتم: آیا من تا آن زمان زنده می‌مانم؟

فرمود: این آیه را بخوان: «پس آن گاه كه وعده نخستين آن دو فرارسد، بندگانى از ما را كه سخت نيرومندند بر شما مى‏گماريم، تا ميان خانه‏ها[يتان براى قتل و غارت شما] به جستجو درآيند، و اين وعده‌ای تحقق‏يافتنى است. سپس دوباره نوبت را به شما برای [غلبه] بر آنان برمی‌گردانیم و شما را با اموال و پسران يارى مى‏دهيم و [تعداد] نفرات شما را بيشتر مى‏گردانيم.» [اسراء/5-6]

گریه و شوقم بیشتر شد و گفتم: آیا واقعا شما این را برایم تضمین می‌کنید؟

فرمود: به خدایی که محمد را مبعوث کرد، قطعا این تضمینی است از جانب من و از جانب علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام و هرکس که از ما باشد و در راه ما متحمل مظلومیت شود؛ آری، به خدا قسم؛ و آنگاه ابلیس و لشکریانش هم حاضر شوند و نیز هرکس که ایمانش خالص شده باشد و نیز هرکس که به کفر محض رسیده باشد؛ و آنگاه قصاص و مجازات می‌شوند و پروردگارت به کسی ظلم نمی‌کند؛ و ما تاویل این آیه هستیم که «و می‌خواهیم که بر کسانی که در زمین ضعیف داشته شده بودند منت بگذاریم و آنها را امام گردانیم و آنها را وارث [زمین] قرار دهیم و بدانها جایگاه و مکنتی در زمین بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو از آنان [= مستضعفان] آنچه را همواره پروا داشتند نشان دهیم.» [قصص/5-6]

سلمان گفت: سپس در مقابل رسول خدا ایستادم و گفتم: اگر چنین است دیگر برایم مهم نیست که چه زمانی مرگ مرا ملاقات کند یا من او را ملاقات کنم!

2) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَتِّيلٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِي سُلَيْمٍ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بَعْدَ أَنْ كَبِرَتْ سِنِّي ... قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَإِنَّا قَدْ نُبِزْنَا نَبْزاً انْكَسَرَتْ لَهُ ظُهُورُنَا وَ مَاتَتْ لَهُ أَفْئِدَتُنَا وَ اسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوُلَاةُ دِمَاءَنَا فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ فُقَهَاؤُهُمْ هَؤُلَاءِ

قَالَ فَقَالَ الرَّافِضَةَ؟

قُلْتُ نَعَمْ.

قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا هُمْ سَمَّوْكُمْ بَلِ اللَّهُ سَمَّاكُمْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدِينُونَ بِدِينِهِ فَلَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُ فِرْعَوْنَ وَ هُدَى مُوسَى رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ لَحِقُوا بِمُوسَى فَكَانُوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى أَشَدَّ أَهْلِ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمُ اجْتِهَاداً إِلَّا انَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الِاسْمَ فِي التَّوْرَاةِ فَإِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ هَذَا الِاسْمَ حَتَّى‏ سَمَّاكُمْ بِهِ إِذْ رَفَضْتُمْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا وَ اتَّبَعْتُمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد.

الإختصاص (للمفید) ص105 (با سند و متن اندکی متفاوت در: الکافی، ج‏8، ص34)

ابوبصیر در اواخر عمرش نزد امام صادق ع می‌آید و با امام درد‌دل‌هایی دارد و امام او را دلداری می‌دهد تا به اینجا می‌رسد که می‌گوید:

فدایت شود باز هم برایم بگو؛ چرا که [دشمنان‌مان] به ما لقبی داده‌اند که پشت ما را شکسته و دل‌های ما را میرانده و بر اساس آن حاکمانشان خون ما را به خاطر حدیثی که راویان و فقهایشان نقل می‌کنند مباح می‌شمرند: [شبیه موضع کنونی داعش در قبال شیعه]

فرمود: [منظورت، تعبیر] رافضی [است] ؟

گفتم: بله.

فرمود: نه به خدا سوگند آنها شما را ننامیدند بلکه خدا شما را نامید! آیا نمی‌دانستی که همراه فرعون هفتاد نفر از بنی‌اسرائیل بودند که به دین او بودند؛ اما هنگامی که گمراهی فرعون و هدایت موسی برایشان آشکار گردید، فرعون را رفض [رها و طرد] کردند و به موسی پیوستند؛ پس در لشکر موسی بودند در حالی که از تمام لشکر وی عابدتر و پرتلاش‌تر بودند چرا که آنها فرعون را رفض کرده بودند؛ پس خدا به موسی وحی کرد که این اسم را برایشان در تورات ثبت کن [یا: ثبت می‌کنم] و بدانها اختصاص می‌دهم؛ سپس خداوند این اسم را حفظ کرد تا اینکه شما را بدان نامید که فرعون و هامان و لشکریانشان را رفض کردید و از محمد و آل محمد ص پیروی نمودید.[[81]](#footnote-81)

تدبر

1) چنانکه در بسیاری از روایات هم تاکید شده:

این آیه و آیه قبل (دیروز) فقط وصف غلبه موسی بر فرعون نیست؛ چرا که اولا تعبیر «منهم» آمد نه «منه»؛ (یعنی این عاقبت را «آنها» و نه فقط «موسی» به رخ فرعونیان خواهند کشید؛ تفسیر قمی2/ 134)[[82]](#footnote-82) ثانیا این منت الهی، با فعل «مضارع» آمد نه «ماضی» (که دلالت بر واقعه‌ای در گذشته داشته باشد)؛

به علاوه، فقط درباره ظهور امام زمان عج هم نیست، (چون اولا همه ضمایر جمع است؛ و ثانیا در روایات براین آیه به عنوان یکی از آیات رجعت فراوان تاکید شده است؛ مثل حدیث1)

بلکه درباره «رجعت» هم هست.

بر اساس آیات و روایات متعددی، بعد از ظهور، پیامبر اکرم ص و امامان و مومنان محض و نیز کافران محض دوباره به دنیا برخواهند گشت و ...

(ان‌شاءالله اگر زنده بودیم در آیاتی دیگر درباره زوایای دیگری از بحث رجعت باز تدبر خواهیم کرد)

2) چرا علاوه بر امام و وارث زمین شدن، بحث «تمکن آنها در زمین» را مطرح کرد؟ زیرا:

الف) اشاره به اینکه آنها حکومت هم خواهند کرد. امام بودن به این نیست که فقط راه را بگوید، بلکه حکومت هم از آن ایشان خواهد بود.

ب) این آیه ناظر به رجعت است و در رجعت، مومنان واقعی که در طول تاریخ همواره ضعیف نگه داشته شده بودند، به کوری چشم فرعونیان و در مقابل دیدگان آنها، به قدرت خواهند رسید و جهانیان طعم واقعی عدالت و آزادی حقیقی (که همه انسانها فقط بنده خدا خواهند بود، نه بنده و نیازمند هیچکس دیگر) را خواهند چشید.

ج) ...

3) چرا بحث «تمکن در زمین» را در همان آیه قبل (دیروز) و در کنار دو ویژگی دیگر نیاورد و در کنار «نری فرعون ...» آورد؟ می‌دانیم که هر آیه، لااقل یک آیه و نشانه است. پس این دو ویژگی (تمکن مستضعفان در زمین و نشان دادن این به فرعونیان) با هم کاملا ارتباط دارند و نشان از یک واقعیت دارند. پس:

الف) چون جزای انسانها فقط در آخرت داده نمی‌شود؛ و عدالت و اینکه حتی دشمنان خدا هم ببینند که خوبان به حکومت رسیده‌اند، باید در همین دنیا هم محقق شود.

ب) توضیحی است برای آنچه فرعونیان از آن بیم داشتند: در طول تاریخ، فرعون‌ها و هامان‌ها (مثلا معاویه و عمروعاص، ‌یا آمریکا و رسانه‌هایش، ...) همواره چنان تبلیغات کردند که موسی‌ (علی ع، یا ...) به درد حکومت نمی‌خورند و اگر حکومت عدلی هم محقق شد، بقدری آن را با چالش مواجه کردند که مردم متقاعد شوند: دین به درد حکومت نمی‌خورد. آنها همواره می‌ترسیدند که دین با تمام توان خود به حکومت برسد و انسان‌ها بفهمند که حتی جذاب‌ترین حکومتهای غیردینی، در مقایسه با حکومت دین حقیقی، جز فریب و چپاول و ظلم نیست.

ج) ...

4) «نری فرعون و ...»: رجعت فقط خاص مومنان نیست؛ بلکه کافران محض را هم زنده می‌کنند و به آنها نشان می‌دهند که آخرش چه شد.

5) «نری ... و جنودهما ... یحذرون»: فرعون (مظهر استکبار) و هامان (مظهر تزویر و فریب) به‌تنهایی کاری از پیش نمی‌برند: مردمی هم هستند که لشکریان آن دو می‌شوند؛ یعنی دلبسته آنان و گوش به فرمان آنان؛ با اینکه اینها خودشان مستکبر و اهل تزویر نبودند، اما چنان روحشان با مستکبران و اهل تزویر انس می‌گیرد، که آنها هم همانند فرعون و هامان، از غلبه حق بیمناکند و خدا غلبه حق را به رخ آنان هم می‌کشد. اگر در طول تاریخ این مردم دون‌صفت مطیع مستکبران وجود نداشته باشند موسی‌ها و علی‌ها مظلوم نمی‌شوند.

ما ان‌شاءالله فرعون و هامان نیستیم، مواظب باشیم مبادا قدرت مستکبران یا تزویر رسانه‌هایشان، ما را تدریجا در زمره لشکریان آنها کند.

6) «ما كانُوا يَحْذَرُونَ»: دشمن هر قدر بزرگ باشد، از مؤمنان هراس و وحشت دارد. (قرائتی، تفسیر نور9 /19)

## 66) سوره روم (30) آیه 9 أَ وَ لَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُون‏ 4/3/1395

### ترجمه

آیا [در جای خود نشستند] و در زمین گشت و گذار نکردند تا بنگرند چگونه بود سرانجام کسانی که قبل از آنان بودند، به لحاظ توانایی، از آنان شدیدتر بودند، و زمین را زیر و رو کردند، و بیش از آنچه اینان زمین را آباد کردند، آنان به آبادانی زمین اقدام کردند، و/ درحالی‌که فرستادگانشان دلایلی آشکار برایشان آوردند؛ پس این گونه نبود که خداوند به آنها ظلم کند ولی این گونه بودند که [به] خودشان ظلم کنند.

### نکات نحوی موثر در ترجمه

«أ» همزه ابتدای جمله، همزه استفهام انکاری است؛ و حرف «و» بعد از آن اصطلاحا «واو عاطفه بر مقدر سیاق» است، یعنی جمله بعد از آن عطف می‌شود بر جمله‌ای که حذف شده و بر اساس سیاق عبارت، در تقدیر گرفته می‌شود؛ برای همین در ترجمه، عبارت [در جای خود نشستند] داخل کروشه اضافه شد. در واقع کار این «و» این است که معنای جمله را بدین صورت درمی‌آورد: »آیا ... و در زمین گشت و گذار نکردند؟»

«كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً» را می‌توان «استیناف بیانی» گرفت (الجدول في إعراب القرآن‏21/ 28؛ در این حالت، جمله بعد کاملا جمله جدیدی است هرچند به نحوی توضیح جمله قبل می‌باشد بدین صورت: «سرانجام کسانی که قبل از آنان بودند؛ به لحاظ توانایی، از آنان شدیدتر بودند) یا عطف تفسیری (إعراب القرآن الكريم3/ 1؛ در این صورت کاملا در مقام توضیح جمله قبل است بدین صورت: «کسانی که قبل از آنان بودند، که به لحاظ توانایی، از آنان شدیدتر بودند») یا «تابع علی البدلیه» (إعراب القرآن و بيانه‏7/ 47؛ یعنی بدل جمله قبل قرار می‌گیرد: بدین صورت: «کسانی که قبل از آنان بودند، همان کسانی که به لحاظ توانایی، از آنان شدیدتر بودند»)

«و» قبل از جمله «جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ»، را غالبا «و» عطف گرفته‌اند (الجدول في إعراب القرآن‏21/ 28 ؛ إعراب القرآن الكريم3/ 1) اما می تواند «و» هم حالیه باشد؛ یعنی این جمله هم می‌تواند عطف به جمله قبل باشد و هم می تواند «حال» برای آن باشد.

### حدیث

1) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه 111 نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

أَ لَسْتُمْ فِي مَسَاكِنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَاراً وَ أَبْقَى آثَاراً وَ أَبْعَدَ آمَالًا وَ أَعَدَّ عَدِيداً وَ أَكْثَفَ جُنُوداً؟

تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُّدٍ وَ آثَرُوهَا أَيَّ إِيْثَارٍ ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبَلِّغٍ وَ لَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ

فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْساً بِفِدْيَةٍ أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ أَوْ أَحْسَنَتْ لَهُمْ‏ صُحْبَةً

بَلْ أَرْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ وَ أَوْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ وَ ضَعْضَعَتْهُمْ بِالنَّوَائِبِ وَ عَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاخِرِ وَ وَطِئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ وَ أَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمَنُونِ

فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكُّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا وَ آثَرَهَا وَ أَخْلَدَ إِلَيْهَا حِينَ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ وَ هَلْ زَوَّدَتْهُمْ إِلَّا السَّغَبَ أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ أَوْ أَعْقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ

أَ فَهَذِهِ تُؤْثِرُونَ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ

فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهِمْهَا وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا

فَاعْلَمُوا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَ ظَاعِنُونَ عَنْهَا وَ اتَّعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»

حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَاناً وَ أُنْزِلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يُدْعَوْنَ ضِيفَاناً وَ جُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ أَجْنَانٌ وَ مِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ وَ مِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ فَهُمْ جِيرَةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِياً وَ لَا يَمْنَعُونَ ضَيْماً وَ لَا يُبَالُونَ مَنْدَبَةً

إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا وَ إِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا

جَمِيعٌ وَ هُمْ آحَادٌ وَ جِيرَةٌ وَ هُمْ أَبْعَادٌ

مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَ قَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ

حُلَمَاءُ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ وَ جُهَلَاءُ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ

لَا يُخْشَى فَجْعُهُمْ وَ لَا يُرْجَى دَفْعُهُمْ

اسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْناً وَ بِالسَّعَةِ ضِيقاً وَ بِالْأَهْلِ غُرْبَةً وَ بِالنُّورِ ظُلْمَة

آيا شما در جاى آنان به سر نمى‏بريد كه مردند؟ عمرى درازتر از شما داشتند، و آثارى پايدارتر به جا گذاشتند، و تخم آرزو بيشتر در دل كاشتند، و شمارشان فزونتر بود، و سپاهيانشان فراگيرتر.

دنيا را چسان پرستيدند؟ و آن را چگونه بر خود گزيدند؟ سپس از آن رخت بر بستند، بى‏توشه‏اى كه كفايت آنان تواند، و يا مركبى كه به منزلشان رساند.

شنيده‏ايد دنيا خود را فداى آنان كرده باشد، يا به گونه‏اى يارى‏شان داده، يا با آنان به نيكى به سر برده؟

نه چنين است كه سختى آن بدانها چنان رسيد كه پوست و گوشتشان را دريد. با سختيها، سستشان كرد، و با مصيبتها، خوارشان نمود، و بينى‏شان را به خاك ماليد، و زير پايشان سود، و دشواريهاى زمانه را بر آنچه با آنان كرد، افزود.

ديديد چگونه آن را كه برابرش فروتنى كرد، و بر خويشتنش گزيد و روى بدو آورد، نشناخت، و با او نساخت تا آنكه بار بستند و براى هميشه از آن گسستند.

آيا جز گرسنگى توشه‏اى همراهشان كرد؟ يا جز در سختى‏شان فرود آورد؟ يا روشنى آن برايشان جز تاريكى بود؟ يا جز پشيمانى چيزى بدرقه راهشان نمود؟

پس چنين دنيايى را مى‏گزينيد؟ يا بدان اطمينان مى‏كنيد؟ يا آزمند آن مى‏شويد؟

بد خانه‏اى است براى كسى كه بدان گمان بد نيارد، يا در آن خود را از بيم وى ايمن شمارد.

پس بدانيد- و شما مى‏دانيد- كه آن را خواهيد واگذاشت، و از آن رخت خواهيد برداشت، و پند گيريد در آن از آنان كه گفتند: «از ما نيرومندتر كيست؟»

بر دوشها- به گورهاشان بردند، بى‏آنكه سوارشان خوانند، و در قبرهاشان فرود آوردند و مهمانشان ندانند.

از پهنه زمين، براى آنان گورها ساختند، و از خاك كفنها پرداختند، و از استخوان پوسيده‏ها همسايگان. همسايگانى بى‏زبان. نه خواننده را پاسخ دهند، نه ستمى را بازدارند، و نه به نوحه‏گرى توجّهى دارند.

اگر باران بر آنان ببارد شادمان نگردند، و اگر خشكسالى بود، نوميد نباشند.

فرا هم‌اند [با همدیگرند] و يكان يكان، همسايه‏هايند و دوران [دور از هم]. به هم نزديكند، و هم را نمى‏بينند. كنار همند و از هم كناره مى‏گيرند.

بردبارانى كينه‏هاشان رفته، بى‏خبرانى، حسدهاشان مرده، نه از ايشان بيم آزارى و نه از آنان اميد يارى.

روى زمين را هشتند و در دل آن نهفتند. فراخى را نهادند و در تنگناى خفتند. به جاى زندگى با كسان، غربت را گزيدند، و به جاى روشنايى در تاريكى خزيدند.

نهج البلاغه، (خطبه 111) ترجمه شهيدى، ص108-109

### نکته

هم برخی احادیث و هم برخی نکات تدبری آیه 42 سوره روم ([جلسه 58](#_58)_سوره_روم)) با آیه حاضر مشترک است؛ لذا فقط نکات جدید مطرح می‌شود

### تدبر

1) «أَ وَ لَمْ يَسيرُوا ...» لحن آیه مواخذه است، و از ما انتظار دارید سفر کنیم و بنگریم که ... ؛ پس، سفر کردنی که همراه با نظر کردن (و عبرت گرفتن) باشد، یک وظیفه دینی است. (به همین ترتیب: مطالعه تاریخ)

2) «كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً» افراد خیلی قوی‌تر و مهم‌تر از ما روی زمین بودند و دست خالی رفتند. اگر در زمین کاری کردیم و به قدرت و مقام و امکاناتی رسیدیم، ما هم حداکثر مثل آنها. چقدر «قدرت» را «آرمان» خود، ویا معیار «برتری» می‌دانیم؟ (آیا در تحلیل همه جوامع، می‌توان بر اساس مبنای نیچه و فوکو تحلیل کرد؟)

3) « كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ ... أَثارُوا الْأَرْضَ» آنچه برای خود می‌بریم مهم است نه آنچه باقی می‌گذاریم.

4) «كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ ... أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها» بازدید از مظاهر تمدنی (که گاه زمین را زیر و رو کرده‌اند) و بناهای باشکوه گذشتگان خوب است، اما به شرطی که با این دیدن، به انسان فکر کنیم، نه به سنگ و آهن؛ آنها که اینها را ساختند، الان کجایند و چه می‌کنند؛ و این ساخته‌ها چه ثمره‌ای برای خودشان داشت؟ نه اینکه فقط از عظمت کار آنها دچار اعجاب شویم و به‌به و چه‌چه کنیم. عاقبت خود انسان‌ها مهم است، نه جلوه‌های ظاهری‌ای که در زمین ایجاد کردند.

5) «أَثارُوا الْأَرْضَ و عَمَرُوها ... وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ» تقابل بین اقدام آنها از سویی، و فرستادن رسولان با دلایل آشکار از سوی دیگر، و نهایتا مذمت آنها نکته‌های مهمی دارد:

الف) اگر کسی زمین را زیر و رو و آباد کرد اما جانش را زیر و رو و آباد نکرد، جای تاسف دارد، نه تحسین.

ب) وقتی کاخ‌های باشکوه گذشتگان را می‌بینیم، مرعوب صاحبانش می‌شویم یا افسوس می‌خوریم بر ظلمی که کردند؟

ج)‌ تمدنی که انبیاء دنبالش هستند، مساله اصلی‌اش تکنولوژی نیست، انسان است. تکنولوژی، ابزار تصرف در زمین و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، ابزار آبادانی زمین است، نه ابزار آبادانی جان انسان؛ اگر مردمان در تمدنی به پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها برسد، و زمین را زیر و رو کند، معلوم نیست عاقبت به خیر شده باشند. این سخنان به معنای انکار فایده تکنولوژی نیست، بلکه فهم جایگاه آن در ارزش‌گذاری‌های ماست. معیار برتری یک تمدن، به رشد انسانیت در آن است، نه به تکنولوژی‌هایی که به دست آورده.

د) ...

6) «كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُون» ظلم، فقط این نیست که به دیگران لطمه بزنیم! مهمترین ظلم‌ها، ظلم به خود است؛ اگر عمرمان را به جای اینکه خرج ارتقای حقیقت جان‌مان کنیم، خرج زیر و رو کردن زمین کنیم؛ و دست خالی از دنیا برویم، به خودمان ظلم کرده‌ایم. و عجیب اینکه عده‌ای روالشان بر چنین ظلمی است «"کانوا" یظلمون»

7) «ما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ» خدا قرار نیست به کسی ظلم کند، اما اگر کسی خودش بخواهد به خودش ظلم کند، جلویش را نمی‌گیرد؛ و ما این گونه ظلم‌ها را می‌بینیم؛ و خدا را مقصر می‌شمریم و می‌گوییم چرا خدا با آنها چنین کرد؟

مثلا:

کسی که هدفش را صرفا ساخت و ساز در زمین (یا هر هدف بی‌ربط به خود انسان) قرار داد و خیلی هم تلاش کرد، اما عمرش برای رسیدن به آن کفاف نداد، مشکل به خودش برمی گردد، نه به خدا. البته کسی که در راه خدا تلاش کند، در همین دنیا نتیجه‌اش را خواهد دید، حتی اگر از دنیا برود رجعت خواهد کرد (بحث دیروز).

8) «عاقِبَةُ الَّذينَ ... كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُون» اگر زندگی گذشتگان را جدی بگیریم، مرگ را جدی می‌گیریم (حدیث)؛ و کسی که مرگ را جدی بگیرد، می‌فهمد که چگونه زندگی کند که به خودش ظلم نکند.[[83]](#footnote-83)

9) آگاهى از تاريخ و فلسفه‏ى آن و آشنايى با سرنوشت اقوام پيشين، انسان را از ظاهربينى نجات مى‏دهد. (بر اساس مقایسه آیه 7 با آیه 9 «يَعْلَمُونَ ظاهِراً ... أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا») (قرائتی، تفسیر نور9 /182)

## 67) سوره روم (30) آیه 10 ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذينَ أَساؤُا السُّوأى‏ أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُن‏ 5/3/1395

### ترجمه

این آیه حداقل دو ترجمه صحیح دارد:

سپس سرانجام کسانی که بدی کردند فقط بدتر [یا: بدترین سرانجام] بود؛ [زیرا] که آیات [نشانه‌های] خدا را دروغ شمردند و روالشان بر این بود که آن را مسخره کنند.

یا:

سپس سرانجام کسانی که بدی[ها] را به بدترین وجه مرتکب می‌شدند همین بود که آیات [نشانه‌های] خدا را دروغ شمردند؛ و همواره آن را مسخره می‌کردند.

### نکات نحوی در توضیح ترجمه

« عاقِبَةَ ...» خبرِ "کان" است که بر آن مقدم شده و لذا دلالت بر حصر می‌کند (که با کلمه «فقط» یا «همین» در ترجمه‌ها نشان داده شده است).

«السُّوأى‏» بر وزن «فُعلی»، افعل تفضیل از کلمه «السوء» می‌باشد (به معنای بدتر، یا بدترین). این کلمه در این آیه دو نقش نحوی مختلف می‌تواند داشته باشد که نتیجه‌اش دو معنای کاملا متفاوت – و البته هر دو صحیح – می‌شود:

1) «السُّوأى‏»، «اسمِ» کان باشد (ترجمه اول، که در میان ترجمه‌های معروف، این ترجمه‌ها را می توان نام برد: آیتی، انصاریان، دهلوی، شعرانی، علامه‌طباطبایی، فولادوند) که در این صورت عبارت «أن کذبوا ...» نیز می‌تواند دو حالت داشته باشد:

الف) متعلق به «عاقبة» (توضیح کاری که این عاقبت را دارد) باشد (الجدول في إعراب القرآن‏21/ 29) که ترجمه چنین می‌شود: «بدی، عاقبت بدکاران بود [زیرا] که دروغ شمردند ...»

ب) متعلق به «السُّوأى‏» (توضیحی برای آن وضعیت بدتری که سرانجام بدکاران است) باشد (إعراب القرآن و بيانه‏7/ 477) که ترجمه چنین می‌شود: «عاقبتشان بدتر شد، این شد که دروغ شمردند ...»؛ که در این صورت، معنای آیه، به ترجمه دوم نزدیک می‌شود.

به طور خلاصه، عبارت "أن كذبوا" میتواند توضیح کار بد آنها باشد و میتواند توضیح وضعیت بدتری که سرانجامشان بود، باشد

2) «السُّوأى‏»، مفعول باشد برای فعل «أَساؤُا»[[84]](#footnote-84)؛ و آنگاه «أَنْ كَذَّبُوا» اسم کان قرار می‌گیرد که ترجمه چنین می‌شود: «تکذیب آیات خدا، عاقبت آنها که بدی می‌کردند بدترین را [بدی را به بدترین وجه مرتکب می‌شدند] بود» (ترجمه دوم، که در میان ترجمه‌های معروف این ترجمه‌ها را می توان نام برد: الهی قمشه‌ای، ترجمه المیزان!، مشکینی، مکارم، مجتبوی، قرائتی)

البته ابوالبقاء (یکی از علمای نحو) برای اعراب این آیه، وجوه دیگری هم گفته است (در کتاب إعراب القرآن و بيانه7/ 477 نقل شده) [[85]](#footnote-85)که برای رعایت اختصار بدانها نپرداختیم.

مجددا یادآوری می‌شود بنا بر قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» ([جلسه 9](#_تدبر_1))، همه این معانی می‌تواند در این آیه مورد نظر بوده باشد.

### ترجمه نهایی

با توجه به نزدیکی معنای حالت "1) ب" به حالت "2"، به نظر می رسد که ترجمه زیر می تواند معناهای مختلف را منتقل کند:

"سپس سرانجام کسانی که بدی کردند، بدتر [یا: بدترین سرانجام] بود؛ که آیات [نشانه‌های] خدا را دروغ شمردند و روالشان بر این بود که آن را مسخره کنند."

### حدیث

1) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَبِي ع يَقُولُ:

مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصَيِّرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَه‏

الكافي، ج‏2، ص268

امام صادق ع می‌فرماید: پدرم (امام باقر ع) مکرر می‌فرمود:

براى دل چیزی تباه‌کننده‌تر از گناه نيست، به راستى دل هم‌آغوش گناه شود و پيوسته گناه بدان برآيد تا بر آن چيره گردد و آن را سر و ته کند.

2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى‏ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ

إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَداً.

الكافي، ج‏2، ص271

امام صادق ع می‌فرماید:

چون شخص گناه كند در دلش نقطه سياهى برآيد، پس اگر توبه كند پاک شود، و اگر بر گناه افزايد بر آن سياهى فزوده گردد تا سياهى بر دلش چيره شود، و پس از آن هرگز رستگار نگردد.

3) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع

لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّراً وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً.

الكافي، ج‏2، ص275

هيچ دردى براى دل از گناهان دردناك‏تر نيست، و هيچ ترسى از مرگ سخت‏تر نيست؛ و «آنچه گذشته» براى انديشیدن بس است، و برای موعظه، مرگ کافی است.

### تدبر

1) آیه یعنی نشانه؛ و تکذیب (دروغ شمردن) آیات خدا، یعنی باور نکردن نشانه‌هایی که خدا برای هدایت ما می‌فرستد؛ و استهزا (مسخره کردن) آیات خدا، یعنی جدی نگرفتن آنها:

کسی که اهل کار بد شود، نشانه‌های خدا را نه باور می‌کند، و نه جدی می‌گیرد؛

و کسی که چنین شود، بدترین سرانجام را خواهد داشت.

2) بین بدی (گناه) و باورهای انسان ارتباطی جدی هست: بدکاری موجب می‌شود انسان آیات خدا را باور نکند و آنها را جدی نگیرد؛ باور نکردن و جدی نگرفتن آیات خدا هم بدترین سرانجام را خواهد داشت.

(برای بحثی عمیق و جدی درباره ارتباط متقابل باورها و اخلاقیات، به کتاب «علل گرایش به مادیگری» (شهید مطهری) فصل «رابطه ماديت اخلاقي با ماديگري اعتقادي و به عكس» ص171-177 مراجعه کنید)

3) «عاقِبَةَ الَّذينَ أَساؤُا السُّوأى‏»: عاقبت کسانی که از کارهای بد برای رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کنند، بدترین عاقبت است: اگر این را درست بفهمیم، در مفهوم «زرنگی» تجدیدنظر خواهیم کرد. مثلا آیا کسی که حق دیگران را می‌خورد زرنگ است یا کسی که برای اینکه حق کسی برعهده‌اش نباشد، از حق خود کوتاه می‌آید؟

4) ما غالبا بدترین بدی‌ها را بدی در حق دیگران می‌دانیم؛ اما قرآن، مشکلات انسان در حوزه باورها را را بدترین بدی می‌شمرد. چرا؟

چون رفتارها سطحی‌ترین بُعد وجودی ماست، حقیقت ما اندیشه ماست:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

اگر کسی اندیشه و باورش درست شود عملش درست خواهد شد؛ اما کسی که ظاهرا عمل خوبی دارد اما خدا را در زندگی‌اش جدی نمی‌گیرد، عملش بی‌پشتوانه است و احتمالا در لحظه‌های بحران، باطن خود را نشان خواهد داد.

پس اگر می‌خواهیم (چه خودمان و چه دیگران) رفتارها خوب شود، بیش و پیش از هر چیز باید به نشانه‌هایی که خدا می‌فرستد را باور کنیم و جدی بگیریم.

5) باور نکردند، خوب! اما چرا مسخره کردند؟

در قرآن کریم، مسخره کردن از مهمترین ویژگی‌های کفار و منکران انبیاست.

مواظب نفوذ این ویژگی در خودمان باشیم! اگر در مطلبی از مطالب دینی شک کردیم اشکال ندارد، شک مقدمه یقین است؛ اگر فعلا سخنی را باور نداریم، اشکالی ندارد؛ اما اگر چیزی را که باور نداریم مسخره کردیم، نگران خود شویم. مسخره کردن حکایت از یک نقطه ضعف در وجود آدمی می‌کند: کسی که استدلال دارد، استدلالش را بیان می‌کند، نیازی به مسخره کردن ندارد؛ کسی که کم بیاورد، مسخره می‌کند. اگر نسبت به کسی هم انتقاد داریم، اشکال ندارد؛ انسانها معصوم نیستند؛ اما وقتی مسخره می‌کنیم، یعنی ... .

## 68) سوره نوح (71) آیه 21 قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْني‏ وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاَّ خَسارا 6/3/1395

### ترجمه

و نوح گفت: پروردگارا! آنان از من سرپیچی کردند و از کسی پیروی نمودند که وی را مال و فرزندش جز زیانکاری نیفزوده است.

### حدیث

1) پیامبر اکرم ص ضمن حدیثی طولانی فرمود:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ مَنْ خَافَ النَّارَ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ أَعْرَضَ عَنِ اللَّذَّاتِ وَ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ ... إِنْ شِئْتَ نَبَّأْتُكَ بِأَمْرِ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ ع إِنَّهُ عَاشَ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً يَدْعُو إِلَى اللَّهِ فَكَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ لَا أُمْسِي وَ إِذَا أَمْسَى قَالَ لَا أُصْبِحُ وَ كَانَ لِبَاسُهُ الشَّعْرَ وَ طَعَامُهُ الشَّعِير...

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تَحْمِلَنَّكَ الشَّفَقَةُ عَلَى أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الْمَعَاصِي وَ الْحَرَام‏ ...

مكارم الأخلاق، ص 448 و457

ای ابن‌مسعود! کسی که مشتاق بهشت است به سوی [انجام] خوبی‌ها می‌شتابد؛ و کسی که از آتش می‌ترسد، شهوت‌پرستی را رها می‌کند؛ و کسی که منتظر مرگ است، از لذات [زودگذر] صرف‌نظر می‌کند؛ و کسی که در دنیا زهد بورزد مصیبت‌های دنیا بر او آسان می‌شود ... [به عنوان شاهدی بر این مطلب،] اگر بخواهی از کار نوح، پیامبر خدا ع، به تو خبر می دهم که او نهصد و پنجاه سال زندگی می‌کرد و مردم را به خدا دعوت می‌کرد و در این مدت این گونه بود که وقتی صبح می‌کرد می‌گفت بعید است تا شب زنده باشم و وقتی شب می‌کرد می‌گفت بعید است به صبح برسم؛ و لباسش از مو [کنایه از لباس زبر] بود و غذایش از جو بود و ...

ای ابن‌مسعود! مبادا مهربانی نسبت به همسر و فرزندت تو را به ورود در گناهان و کارهای حرام وادارد...

2) الْحُسَيْنُ عَنْ مُعَلًّى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ قَالَ:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَ يَرُدَّ إِلَيْهِ وَ يُسَلِّمَ لَهُ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرَ وَ هُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ.

الكافي، ج‏1، ص180

امام باقر یا امام صادق ع فرمودند: بنده مومن نخواهد بود مگر اینکه خدا و رسول و امامان، همگی را بشناسد و کارها را به آنها برگرداند و تسلیم ایشان کند (مطیع دستورات ایشان باشد). سپس فرمود: چگونه آخری را می‌شناسند در حالی که نسبت به اولی جاهل هستند.

(منظور از اولی و آخری می‌تواند «خدا» و «امام» باشد [که در کلام امام اول و آخر آمده است]؛ یعنی کسی که در خداشناسی‌اش مشکل دارد چگونه انتظار دارید امام را بشناسد و از او تبعیت کند. البته احتمالات دیگری هم برای این کلام هست)[[86]](#footnote-86)

### تدبر

1) «عَصَوْني‏ وَ اتَّبَعُوا»: انسانها خواه‌ ناخواه در زندگی از کسی و از شیوه‌ای تبعیت می‌کنند؛ اگر کسی از پیامبران الهی تبعیت نکند، از کسانی تبعیت خواهد کرد که اموال و اولادشان هم برایشان زیانبار است. به قول آقای قرائتی «کسی که از رهبر حق اطاعت نکند، دنبال پیروی از نااهلان خواهد رفت. (تفسیر نور10 /236)

2) «إِنَّهُمْ عَصَوْني» پیامبر فقط نیامده است که سخنی بگوید؛ آمده است که سخنش اطاعت شود؛ اگر در مسیر خدا اطاعت نشود به پروردگار گلایه خواهد کرد.

پس این گونه نیست که قدرت همواره فساد بیاورد: اگر پیامبران از طرف خدا مامور شده‌اند و باید اطاعت شوند، پس درصدد کسب قدرت هستند؛ و با توجه به اینکه او فقط برای خدا کار می‌کند، این دنبال قدرت بودنشان به خاطر خودخواهی نیست.پس:

قدرت زمانی فساد می‌آورد که برای خود باشد، نه برای خدا.

(البته این سخن بدین معنا نیست که هرکس گفت برای خدا کار می‌کنم راست بگوید. هم علی ع می‌گفت برای خدا کار می‌کنم هم معاویه)

3)‌ «مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاَّ خَسارا» اموال و اولاد دو گونه است: گاهی وجودشان به نفع آدم است، گاهی به ضرر آدم:

در مورد مال وضعیت معلوم‌تر است؛ اگر در راه خدا صرف می‌شود به نفع وی است؛ و اگر در دنیا هدر می‌رود و یا مایه گناه می‌شود، به ضرر شخص است؛

اما در مورد فرزند. معیار این نیست که حتما فرزند خوب شده باشد (چرا که فرزند خود نوح، بد شد) بلکه معیار این است که حتی اگر فرزند بد شود، آیا والدین را بد می‌کند یا خیر. اگر والدین هم به خاطر محبتشان به فرزند در بدی با او همراهی کنند، آنگاه این فرزند جز ضرر برای والدینشان نیست.

4) «اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاَّ خَسارا» اینکه کسی اموال و اولادش در مسیر زیانکاری وی قرار بگیرد، شاخصی است که از چنین شخصی در جامعه نباید تبعیت کرد. با توجه به تقابل این عبارت با عبارت «عصونی»، معلوم می‌شود که این شاخص در عرصه سیاسی (عرصه قدرت) یک شاخص کاربردی است.

5) «عَصَوْني‏ وَ اتَّبَعُوا ... خَسارا» مردم پیامبرشان را عصان کردند و از آدمی زیانکار تبعیت کردند؛ پس، اینکه مردم از کسی تبعیت کردند و به کس دیگری بی‌اعتنایی کردند، لزوما به این معنی نیست که اولی آدم شایسته و دومی نالایق است. معیار حقانیت، نظر اکثریت نیست. نظر اکثریت در امور سلیقه‌ای معیار است، نه جایی که حق و حقیقتی در کار باشد.[[87]](#footnote-87)

(توجه شود: قاعده‌ای منطقی هست که «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند». این گونه تحلیلها معنایش این نیست که عکسش درست است. یعنی از سخن فوق نتیجه نمی‌شود که اگر کسی مورد بی‌اعتنایی مردم واقع شد حتما آدم خوبی باشد یا اگر مورد توجه واقع شد حتما بد باشد.)

## 69) نوح (71) آیه 22 وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبَّارا 7/3/1395

### ترجمه

و نيرنگى بس بزرگ[[88]](#footnote-88) انديشيدند.

### حدیث

1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع

لَوْ لَا أَنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمْكَرَ النَّاس‏

الكافي، ج‏2، ص336

امیرالمومنین ع می‌فرمایند:

اگر نبود که جایگاه مکر و خدغه در آنش است، مکارترین مردم بودم.

2) امیرالمومنین ع می‌فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ‏ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى‏ مِنْهُ وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعُ وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْساً وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ‏ وَجْهَ الْحِيلَةِ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَ يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّين‏

نهج‌البلاغه، خطبه41

ای مردم! همانا وفا همراه با صداقت است، و هيچ سپرى را اطمینان‌بخش‌تر از وفا نمی‌شناسم. و آن كه مى‏داند که عاقبت به کجا برمی گردد، مکر و غدر نمی‌کند. ما در روزگارى بسر مى‏بريم كه بيشتر مردم آن مکار بودن را زيركى دانند، و نادانان حیله‌گری را خوش‌فکری قلمداد می‌کنند. چرا چنین‌اند؟ خدا بکشدشان. گاه باشد كه مرد آزموده و دانا حیله مناسب را می‌داند؛ امّا امر و نهی خدا راه را بر وی بسته است. پس آگاهانه و در حالی که می‌تواند، آن کار را وامی‌گذارد ولی آنكه پرواى دين ندارد، فرصت را غنیمت می‌شمرد.

### تدبر

این آیه (با توجه به آیات قبل و بعد) ظاهرا ادامه گلایه‌های حضرت نوح است و به احتمال بیشتر گلایه از سرانی است که مردم، وقتی عصیان نوح را کردند، از آنان پیروی نمودند.

1) «مَكَرُوا مَكْراً كُبَّارا»: دشمنان حق و حقیقت، اهل مکر و خدعه‌هایی هستند که بسیار عظیم است. پس در مقابل نظام هدایت خدا، نباید انتظار داشته باشیم هیچ فریب و مانعی در کار نباشد. اگر فریب در کار نباشد، اقدام کسی که دنبال حقیقت می‌گردد و از آن پیروی می‌کند، ارزش چندانی نخواهد داشت.

2) «مَكْراً كُبَّارا» وقتی پیامبر اولوالعزمی مثل حضرت نوح، مکر دشمنانش را نه بزرگ (کبیر)، و نه خیلی بزرگ (کِبار)، بلکه بسیار بسیار بزرگ (کُبّار) معرفی می‌کند، و خداوند این جمله را به عنوان یک آیه مستقل می‌آورد؛ پس برنامه‌ریزی دشمنان دین برای ممانعت از توجه عموم مردم به دین خیلی جدی است؛ عموم مردمی که بالاخره از کسی تبعیت می‌کنند: یا اهل حق، یا افراد نااهل. (توضیح بیشتر در تدبر 1 از آیه قبلی؛ دیروز).

3) «مَكْراً كُبَّارا»: اما آنها چه مکری کرده‌اند که حضرت نوح ع آن را بسیار بسیار بزرگ معرفی می‌کند؟ ظاهرا آیه بعد، توضیح این مکر است؛ که سخن آنان را نقل کرده که: «بر حفظ آداب و رسوم خود در عبادت بت‌های‌تان باقی بمانید»

اما این چگونه مکر است، آن هم مکری عظیم؟

نوح ادعای «آوردن پیام سعادت از جانب خدا» را داشت؛ و علی‌القاعده اولین واکنش باید این باشد که «اگر راست می‌گویی، دلیلت چیست؟» (اگر افراد اهل دلیل باشند، بالاخره به حقیقت خواهند رسید.) اما سران مخالف نوح، به جای این واکنش، احساسات خرافیِ ناسیونالیستی را فعال کردند: این آداب و رسومی را که قبلا در میانتان بوده، حفظ کنید و به سخن نوح گوش ندهید!

دورکیم، پدر جامعه‌شناسی، نشان داده است که انسجام و حفظ یک جامعه در گروی وجود یک سلسله آداب و رسوم است. برای همین اگر بخواهند دین از جامعه حذف شود چاره‌ای نیست مگر اینکه آدام و رسومی، هرچند کاملا بی‌مبنا، را در جامعه گسترش دهند؛ که یکی از ریشه‌های پیدایش ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) در جهان مدرن همین بوده است. آیا دقت کرده‌اید که چرا رسانه‌های مخالف دین، به بهانه حفظ ملیت، این اندازه بر حفظ یک سلسله رسوم خرافی‌ در جامعه ما اصرار دارند؟

(توجه شود: سخن فوق به معنای بی‌اعتنایی به جایگاه هویت ملی نیست؛ بحث بر سر این است که اولا رسوم خرافی چه جایگاهی در هویت ملی باید داشته باشد؛ و ثانیا چگونه با تقویت این رسوم خرافی می‌توان توجه مردم به حق و حقیقت را ضعیف کرد.)

## 70) سوره صافات (37) آیه 159 سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُون‏ 8/3/1395

### ترجمه

خداوند منزه است از آنچه وصف می‌کنند.

### توضیح برخی کلمات

«سبحان»، مصدر از ریشه «سبح» است.

برخی گفته‌اند این ریشه بر دو معنا دلالت می‌کند: یکی از جنس عبادت و دومی از جنس سعی و تلاش (معجم المقاييس اللغة‏3 /125)

اما برخی دیگر بین این دو معنا جمع کرده‌اند و گفته‌اند: «سبح، به معنای حرکت سریع (در آب یا هوا) است و ریشه اینکه تسبیح را همان تنزیه خدا دانسته‌اند این است که انسان در عبادت خدا سرعت بگیرد و همین طور که به سوی خوبی می‌رود، از بدی دور شود» (مفردات ألفاظ القرآن/392)

و در چمع‌بندی نهایی گفته شده: «اصل این کلمه، حرکت در مسیر حق بدون هرگونه انحراف و نقطه ضعف است؛ و در این کلمه دو جهت لحاظ شده است: یکی حرکت در مسیر حق، و دوم دوری از ضعف و نقص؛ و با همین دو ویژگی است که از کلمات مشابه خود متمایز می‌شود. مثلا «تنزیه» فقط به دوری از بدی‌ها و نقص‌ها اشاره دارد؛ و «تقدیس» فقط به جهت قداست و برکتی که بعد از دوری از نقص حاصل می‌شود، اشاره دارد» (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏5 /21)

پس تسبیح کردن خداوند به معنای انکار هرگونه عیب و نقص از خدا، و منزه دانستنی است که شخص را در مسیر حق پیش می‌برد.

### حدیث

1) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ السِّجْزِيُّ بِنَيْسَابُورَ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمْزَةَ الشَّعْرَانِيُّ الْعَمَّارِيُّ مِنْ وُلْدِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْبَاقِي الْأَذَنِيُّ بِأَذَنَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْمَعَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى‏ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي الْعَيْزَارِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَجَّارٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ الْأَصَمِّ قَالَ:

سَأَلَ رَجُلٌ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ

قَالَ إِنَّ فِي هَذَا الْحَائِطِ رَجُلًا كَانَ إِذَا سُئِلَ أَنْبَأَ وَ إِذَا سَكَتَّ ابْتَدَأَ

فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَفْسِيرُ سُبْحَانَ اللَّهِ؟

قَالَ هُوَ تَعْظِيمُ جَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَنْزِيهُهُ عَمَّا قَالَ فِيهِ كُلُّ مُشْرِكٍ فَإِذَا قَالَهَا الْعَبْدُ صَلَّى عَلَيْهِ كُلُّ مَلَكٍ.

التوحيد (للصدوق)، ص312

شخصی از عمر بن خطاب سوال کرد که: ای امیرمومنان! تفسیر «سبحان الله» چیست؟

گفت: پشت این دیوار مردی است که اگر از او سوال شود خبرهای عظیمی می‌دهد و اگر در مقابلش سکوت شود خودش شروع به صحبت می‌کند.

آن مرد وارد شد و دید علی بن ابی‌طالب آنجاست. عرض کرد: ای ابوالحسن! تفسیر «سبحان الله» چیست؟

فرمود: تعظیم جلالت حداوند عز و جل است از آنچه هر مشرکی درباره‌اش می‌گوید؛ هنگامی که بنده آن را بگوید هر فرشته‌ای بر او درود می‌فرستد.

2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَيُّ شَيْ‏ءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ؟

فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ

فَقَالَ وَ كَانَ ثَمَّ شَيْ‏ءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ

فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ

قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ.

الكافي، ج‏1، ص118

امام صادق فرمود: [وقتی می‌گویی الله اکبر] چه چیز است که خدا بزرگتر [از آن] است؟

گفتم: خدا از هر چیزی بزرگتر است.

فرمود: آیا در آنجا [در قبال خدا] چیزی هست که خدا [قرار باشد] از آن بزرگتر باشد؟

گفتم: پس منظور چیست؟

فرمود: خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود.

3) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدِّبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الوَرَّاقُ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ وَ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع لِأَيِّ عِلَّةٍ عَرَجَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ ص إِلَى السَّمَاءِ وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْهَا إِلَى حُجُبِ النُّورِ وَ خَاطَبَهُ وَ نَاجَاهُ هُنَاكَ وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ؟

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَ سُكَّانَ سَمَاوَاتِهِ وَ يُكْرِمَهُمْ بِمُشَاهَدَتِهِ وَ يُرِيَهُ مِنْ عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يُخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هُبُوطِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعالى‏ عَمَّا يَصِفُونَ.

علل الشرائع، ج‏1، ص132

به امام کاظم ع عرض کردم: چرا خداوند پیامبرش را به آسمان و از آنجا به سدره‌المنتهی و از آنجا به حجابهای نور برد و آنجا با او نجوا کرد در حالی که خداوند توصیف به مکان نمی‌شود [=مکان ندارد] ؟

فرمود: خداوند نه متصف به مکان می‌شود و نه زمان بر او جاری می‌گردد ولی خداوند عز و جل او را بر ملائکه و ساکنان آسمانهایش اشراف دهد و با مشاهده او آنها را اکرام کند و به او از عجایب عظمتش چیزهایی نشان دهد که بعد از بازگشتش از آنها [برای مردم] خبر دهد؛ و مطلب آن گونه نیست که مشبهان [کسانی که خدا را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند و او را دارای جسم و مکان می‌دانند] بیان می‌کنند؛ که خداوند منزه و برتر از آن چیزی است که وصف می‌کنند.

4) حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُنْدَارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَمَّادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ سَهْلِ بْنِ زَنْجَلَةَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ أَبِي سَلَّامِ الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِي سَالِمٍ رَاعِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ:

خَمْسٌ مَا أَثْقَلَهُنَّ فِي الْمِيزَانِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ يُتَوَفَّى لِمُسْلِمٍ فَيَصْبِرُ وَ يَحْتَسِبُ.

الخصال، ج‏1، ص267

پیامبر اکرم ص می‌فرمود:

پنج چیز است که ترازو [ی اعمال] را بسیار سنگین می‌کند: «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «فرزند صالحِ یک مسلمان، که وفات کند و او [بر این مصیبت] صبر کند و [با خدا] معامله کند».

**برای رعایت اختصار حدیث زیر را در کانال تلگرام نیاوردم و در ترجمه هم آن فقط نکته اصلی را که ابتدا می‌خواستم در آنجا بیاورم ترجمه کرده‌ام**

5) حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ:

جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ الَّذِي يُوحَى إِلَيْكَ كَمَا أُوحِيَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع فَسَكَتَ النَّبِيُّ ص سَاعَةً ثُمَّ قَالَ نَعَمْ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالُوا إِلَى مَنْ إِلَى الْعَرَبِ أَمْ إِلَى الْعَجَمِ أَمْ إِلَيْنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ- قُلْ يَا مُحَمَّدُ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً قَالَ الْيَهُودِيُّ الَّذِي كَانَ أَعْلَمَهُمْ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ عَشْرِ كَلِمَاتٍ أَعْطَى اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ حَيْثُ نَاجَاهُ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ قَالَ النَّبِيُّ ص سَلْنِي قَالَ أَخْبِرْنِي يَا مُحَمَّدُ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي اخْتَارَهُنَّ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ حَيْثُ بَنَى الْبَيْتَ قَالَ النَّبِيُّ ص نَعَمْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ الْيَهُودِيُّ فَبِأَيِّ شَيْ‏ءٍ بَنَى هَذِهِ الْكَعْبَةَ مُرَبَّعَةً قَالَ النَّبِيُّ ص بِالْكَلِمَاتِ الْأَرْبَعِ قَالَ لِأَيِّ شَيْ‏ءٍ سُمِّيَتِ‏ الْكَعْبَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص لِأَنَّهَا وَسَطُ الدُّنْيَا قَالَ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي عَنْ تَفْسِيرِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ النَّبِيُّ ص عَلِمَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ أَنَّ بَنِي آدَمَ يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَبَرِّياً مِمَّا يَقُولُونَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّهُ عَلِمَ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ شُكْرَ نِعْمَتِهِ فَحَمِدَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَدُوهُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْكَلَامِ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ بِنِعْمَتِهِ فَقَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَعْنِي وَحْدَانِيَّتَهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهَا وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى يُثَقِّلُ اللَّهُ بِهِ الْمَوَازِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَهِيَ كَلِمَةٌ أَعْلَى الْكَلِمَاتِ وَ أَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْنِي أَنَّهُ لَيْسَ شَيْ‏ءٌ أَكْبَرَ مِنِّي لَا تُفْتَتَحُ الصَّلَاةُ إِلَّا بِهَا لِكَرَامَتِهَا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ الِاسْمُ الْأَكْرَم‏ ُ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ فَمَا جَزَاءُ قَائِلِهَا قَالَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ سُبْحَانَ اللَّهِ سَبَّحَ مَعَهُ مَا دُونَ الْعَرْشِ فَيُعْطَى قَائِلُهَا عَشْرَ أَمْثَالِهَا وَ إِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنَعِيمِ الدُّنْيَا مَوْصُولًا بِنَعِيمِ الْآخِرَةِ وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي يَقُولُهَا أَهْلُ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلُوهَا وَ يَنْقَطِعُ الْكَلَامُ الَّذِي يَقُولُونَهُ فِي الدُّنْيَا مَا خَلَا الْحَمْدَ لِلَّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَالْجَنَّةُ جَزَاؤُهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ يَقُولُ هَلْ جَزَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا الْجَنَّةَ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ قَدْ أَخْبَرْتَ وَاحِدَةً فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ الثَّانِيَة ...

امام صادق ع از پدرانشان از امیرالمومنین ع حکایت طولانی‌ای را نقل می‌کنند که عده‌ای از یهودیان نزد پیامبر اکرم ص آمدند و سوالاتی کردند. از جمله سوالاتشان این بود که ده کلمه‌ای که خدا به حضرت موسی در کوه طور یاد داد و نیز کلماتی که به حضرت ابراهیم ع هنگام بنای کعبه یاد داد چیست. حضرت فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ».

وی از تفسیر اینها سوال می‌کند. پیامبر می‌فرمایند:

خداوند عز و جل می‌دانست که فرزندان آدم بر خدا دروغ می‌بندند؛ پس فرمود «خداوند منزه است» از باب تبری از آنچه آنها می گویند؛ اما اینکه فرمود «الحمدلله» چون می‌دانست که بندگانش شکر نعمتش را ادا نمی‌کنند، پس خود را حمد گفت پیش از آنکه آنها او را حمد گویند و این اولین کلام بود که اگر نبود خداوند برهیچکس نعمتی نمی‌بخشد. اما لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به معنای وحدانیت اوست که خداوند اعمال را جز با آن قبول نمی‌کند و آن همان کلمه تقوی است که ترازوهای اعمال با آن سنگین می‌شود؛ اما الله اکبر پس آن برترین کلمات است و محبوبترین کلمات نزد خداوند عز و جل و یعنی هیچ چیزی بزرگتر از من نیست و به خاطر اهمیت و جایگاهش نماز جز با آن شروع نمی‌شود و آن گرامی‌ترین اسم است...

الأمالي( للصدوق)، ص188؛ علل الشرایع، ج1، ص251؛ الإختصاص، (للمفید) ص34

### تدبر

1) خداوند از هر نقص و عیبی که به او نسبت دهیم منزه است. خیلی وقت‌ها مشکلاتی در زندگی خود و دیگران یا در طبیعت می‌بینیم و سوال پیش می‌آید که چرا خدا چنین کرده است؟ یادمان باشد: اگر خدا خداست، مهربان‌ترین است، همه چیز را می‌داند و بر هر کاری تواناست؛ پس همواره بهترین کار را انجام می دهد هرچند ما فعلا – و چه‌بسا تا مدتها- فلسفه آن کار را نفهمیم. خدا منزه از هر توصیفی است که متسلزم نقصی در او باشد.

2) خدا حقیقت مطلق است، هرچقدر به سمت حقیقت برویم باز جا دارد. برای همین است که هیچ وصفی نمی‌تواند او را بتمامه توصیف کند؛ پس او از هر توصیفی برتر است. (حدیث 2) (درباره فوق توصیف بودن خدا در [تدبر 3 جلسه 36](#_تدبر_2) توضیحی داده شد)

3) خداشناسی نقطه پایان ندارد. وقتی بچه بودیم، درکی کودکانه از خدا داشتیم؛ احتمالا خدا را همچون نوری در جایی بالای آسمانها تصور می‌کردیم. بزرگ شدیم فهمیدیم خدا فوق مکان است (حدیث4). اما این سوال پیش آمد که اگر خدا از قبل همه چیز را می‌داند، پس آیا ما مجبور نیستیم؟ بزرگتر شدیم و فهمیدیم که خدا فوق زمان است؛ قبل و بعد ندارد که این اشکال پیش آید. الان نیز در حد فهم فعلی‌مان تصوری از خدا داریم؛ اما هرچه باشد خدا فوق آن است.

4) کسی که بفهمد خدا فوق هر توصیفی است، از هیچ گونه سوال و تحقیقی درباره خدا نمی‌ترسد. چون هروقت بفهمیم آنچه به عنوان خدا قلمداد می‌کردیم اشتباه بوده، مشکلی نیست؛ به یک پله بالاتر منتقل می‌شویم؛ چرا که ما دل در گروی حقیقت محض بسته‌ایم، نه فهم فعلی خودمان. پی بردن به «اشتباه بودنِ یک اشتباه» زمانی حاصل می‌شود که به حقیقتی برتر تکیه کرده باشیم. پس خیالمان راحت است که حقیقت محض قابل انکار نیست هرچند فهم‌های فعلی ما از حقیقت محض ممکن است اشتباه باشد.

(البته نترسیدن از سوال، غیر از این است که بدون آماده کردن مقدمات بخواهیم به پاسخ برسیم. کسی که هنوز ضرب و تقسیم را بلد نیست نمی‌تواند جذر (رادیکال) را حل کند)

5) این آیه نه‌تنها برترین شعار آزاداندیشی است، بلکه عملا هم راه پای‌بندی به این شعار را نشان می‌دهد. هر مکتبی و هر دیدگاهی در حد خودش متوقف می‌شود. تئوری‌پردازان «لیبرال دموکراسی»، که پرادعاترین مکتب در عرصه آزادی است، می‌گویند مردم در همه چیز آزادند مگر اینکه بخواهند به نظام لیبرال دموکراسی پشت کنند. اما در این آیه خود خدا می‌گوید حتی به آنچه تاکنون خدا تصور می‌کرده‌ای هم نباید تعصب بورزی! باب تحقیق در حقیقت باز است و هر وقت فهمیدی که آنچه تاکنون خدا تصور می‌کردی خدا نیست، آن را رها کن و برو سراغ حقیقتی که برتر از آن است.

(البته تعصب نداشتن به معنای بی‌اعتنا بودن در برابر حقیقت نیست. کسی که شکاک است، آزاداندیش نیست، بلکه منکر اندیشه است. تعصب نداشتن، یعنی هرجا خطا بودنِ نظرت را فهمیدی رهایش کن، و به آن دلبسته نباش؛ نه اینکه همه چیز – حتی حقیقت – را رها کنی و دلبسته حقیقتی که حقیقت بودنش را فهمیده‌ای هم نباشی!)

6) اکنون می‌توانیم تسبیحات اربعه در نماز را با درک عمیق‌تری بخوانیم:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ

ابتدا خدا را از هرگونه نقص و عیبی منزه می‌دانیم، سپس همه کمالات را شایسته او می‌دانیم؛ سپس او را تنها کسی می‌دانیم که چنین است؛ و در آخر اعتراف می‌کنیم که باز نتوانستیم او را وصف کنیم و او فوق وصف ماست.

**این مورد را در کانال نگذاشتم**

7) آیه قبل (صافات/159) درباره این است که برخی بین خدا و جنیان نسبت برقرار می‌کنند که گویی آنها خارج از اراده خدا می‌توانند کاری انجام دهند. خدا از این نسبت منزه است. حتی شیطان هم فعالیتهایش در برنامه کلان الهی است و نمی‌تواند کاری را برخلاف اراده تکوینی خدا انجام دهد.

‌

## 71) سوره صافات (37) آیه 160 إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصين‏ 9/3/1395

### ترجمه

[خداوند منزه است از آنچه وصف می‌کنند] به غیر از [توصیف] بندگان خالص‌شده‌ی خدا.

### توضیحی درباره «مخلَصین»

«مخلَصین»: اسم مفعول از ریشه «خلص» است.

«خلص» در جایی گفته می‌شود که چیزی مشوب (آلوده) شده باشد سپس نجات پیدا کند و سالم شود (نشب، ثم نجا و سلم) (کتاب العین4/ 186) فرق «خلوص» با «نجات» در این است «نجات در جایی است که حتما اذیتی در کار باشد، اما خلوص چنین نیست و به خروج از هر گرفتاری‌ای گفته می‌شود (الفروق فی اللغه/294) همچنین تفاوتش با «محض» در این است که «محض» درباره هرگونه عدم اختلاط است، اما در «خلوص» یک نوعی برگزیدن و اقدام کردن نهقته است (همان)[[89]](#footnote-89). همچنین فرق «خالص» با «صاف» در این است که در «صاف» -برخلاف «خالص» - نیاز نیست که قبلش مشوب و آلوده باشد (مفردات ألفاظ القرآن/292) خلاصه اینکه «خلوص» به معنای صاف کردن و پاک کردن از هرگونه شائبه و اختلاط و آلودگی است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏3/ 102)

ریشه «خلص» در قرآن کریم هم به صورت اسم فاعل (مخلِص: خالص کننده) (مثلا: اعراف/29؛ یونس/22) آمده است و هم به صورت اسم مفعول (مخلَص: خالص شده). جایگاه مخلَص بالاتر از مخلِص است؛ زیرا مخلِص کاملا خالص نشده و هنوز در حال خالص کردن خویش است؛ اما مخلَص از این مرحله گذر کرده و دیگر خالص شده است.

کسی که به مقام مخَلصین برسد، به مقام عصمت رسیده است؛ زیرا ریشه هر خطا، مداخله شیطان در آدمی است و شیطان برای نفوذ در کسی که از هر امر غیرخدایی‌ای خالص شده، هیچ راهی ندارد (ص/82)

کاربرد کلمه «مخلَصین» درباره انبیاء یکی از ادله قرآنی عصمت ایشان است.

### نکته

اندکی از مفسران - مثلا: التفسیر الکبیر (فخر رازی) 26/ 360)- ویا مترجمان - مثلا: نوبری- استثنا (الا عباد ...) را نه مربوط به آیه قبل، بلکه مربوط به دو آیه قبل‌تر (فإنهم لمحضرون) دانسته‌اند. آن معنا غلط نیست چنانکه آیات 127-128 صافات دقیقا به همین صورت است؛ اما به لحاظ نحوی، همواره استثناء را به نزدیکترین عامل زدن، ترجیح دارد و لذا برخی مفسران صریحا با این تفسیر مخالفت کرده‌اند: مثلا الصافی (فیض کاشانی) 4/ 281.

### حدیث

1) روي عن جده أبي جعفر الباقر ع «كل ما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم؛ و لعل النمل الصغار يتوهم أن لله زبانيين فإن ذلك كمالها و يتوهم أن عدمهما نقصان لمن لم يتصف بهما و هكذا حال العقلاء فيما يصفون اللَّه تعالى به‏»

الوافي (للفیض) ج‏1، ص408

امام رضا ع از امام باقر ع روایت کرده‌اند که:

هرچیزی که با اوهام خودتان در دقیقترین معنا [در مورد خداوند، تصور می‌کنید و با آن خدا را از سایر اشیاء] متمایز می‌کنید، ساخته و پرداخته شماست و به خودتان برمی‌گردد؛ و [بر همین منوال] چه‌بسا مورچه کوچک هم توهم می‌کند که خداوند دو شاخک دارد؛ زیرا کمال خود را در آن [شاخک‌ها] می‌بیند و گمان می‌کند نداشتن آنها، برای کسی که شاخک ندارد، نقص است؛ و این گونه است حال عقلا در مورد آن اموری که خدا را با آن توصیف می‌کنند.

2) امیرالمومنین و سایر ائمه اطهار در فرازی از مناجات شعبانیه می‌گفتند:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الِانْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخِرَقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِك‏

‏إقبال الأعمال، ج‏2، ص686

خدایا، کمال انقطاع به سوی تو (از همه بریدن و فقط به تو پیوستن) را به من عنایت فرما و چشم دل ما را با فروغ نگاه آن به تو نورانی فرما تا چشمان دل ما حجاب‌های نورانی را بدرد تا به معدن عظمت واصل گردد و روح‌های ما به مقام عز قدس تو درآویزد.

3) فَمِنَ الدُّعَاءِ فِي سَحَرِ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، مَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ الزَّرَّادِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ أَنَّهُ قَالَ:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُصَلِّي عَامَّةَ لَيْلِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِذَا كَانَ فِي السَّحَرِ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِك‏ ...

...بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْت ...

إقبال الأعمال، ج‏1، ص67؛ مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی

ابوحمزه ثمالی از امام سجاد ع دعایی را برای شبهای ماه رمضان نقل کرده که در کتاب مفاتیح‌الجنان به نام دعای ابوحمزه ثمالی معروف است. در فرازی از این دعا می‌فرماید:

خدایا، تو را با خودت شناختم و تو مرا به سوی خود راهنمایی کردی و به خودت دعوت کردی و اگر تو نبودی [اگر راهنمایی تو نبود] نمی‌دانستم که تو کیستی ...

### تدبر

1) مادام که «منیّت» (خودخواهی) در ما غلبه دارد و خودمان و ذهن خودمان را برتر از همه چیز می‌پنداریم، هر توصیفی از خدا که انجام دهیم، در حد خودمان است، نه در حد خدا: عملا صفات خود را – هرچند به نحو کاملتر - به خدا نسبت می‌دهیم (حدیث 1)؛ پس توصیف ما از او توصیف مناسبی نیست و او فوق توصیف ماست.

اما وقتی منیت کنار رفت و خالص شدیم، از «من» چیزی نمی‌ماند؛ پس دیگر ذهن من نیست که او را توصیف می‌کند، خودش است که خود را توصیف می‌کند؛ و با خودش خودش را می‌شناسیم (حدیث3). برای همین است که از هر توصیفی منزه است مگر از توصیف مخلَصین.

2) عده‌ای از بندگان خدا، مخلَص هستند؛ پس انسان می‌تواند به مقام مخلَص برسد؛ پس می‌توان به مرحله عصمت رسید، می‌توان به مرحله‌ای رسید که دیگر هیچ اشتباه و خطا و گناهی نداشته باشیم. می‌توان به حقیقت محض رسید و خطا نکرد. می‌توان خلیفه خدا شد.

3) در قرآن هرجا وصف «مخلَصین» آمده، موصوفش «عباد خدا» است (عبادالله، عبادک، عبادنا): برای مخلَص شدن فقط یک راه هست: بنده‌ی خدا باشیم؛ نه بنده هیچکس و هیچ چیز دیگر. بسیاری از ما بنده خدا هستیم، اما همزمان بنده پول، بنده شهرت، بنده شهوت، بنده غضب، بنده حرف مردم، بنده خواسته‌های همسر و فرزند، یا بنده ... هم هستیم. اکثر ما مومنیم اما در همان حال مشرکیم (یوسف/106)

برای مخلَص شدن، باید از همه چیز جدا شویم، حتی از حجابهای نورانی بگذریم و در بند خوبی‌ها هم نمانیم (حدیث2) و فقط بنده خدا باشیم، بنده حقیقت محض؛ و نه فقط در مقابل حقیقت، بلکه حتی در عرض آن هم هیچ خواسته‌ای نداشته باشیم.

ماه رمضان در پیش است و شیطان‌ها در بند. بیایید از این فرصت استفاده کنیم و بکوشیم تمرین کنیم که فقط بنده خدا شویم.

4) تاثیر عمل و «نحوه‌ی بودن» در معرفت: مخلَص شدن، در رسیدن به فهم ذهنی و درنیتجه توصیف صحیح و بی‌خطا، موثر است؛ بلکه برای رسیدن به حقیقت محض، ‌تنها راه است.

5) نکته‌ای برای پژوهشگران «فلسفه دین»

اسلام (و سایر ادیان ابراهیمی) را متهم می‌کنند که خدایش، خدای انسان‌وار (personal) است. تصریح قرآن کریم به اینکه خداوند منزه از توصیف هر انسان غیرمخلَصی است، (بویژه توضیح آن در حدیث 1) بخوبی نشان می‌دهد که خدای اسلام، خدای انسان‌وار نیست.

## 72) سوره زمر (39) آیه 45 وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُون‏ 10/3/1395

### ترجمه

و هنگامی که خدا به‌تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند مشمئز می‌گردد[[90]](#footnote-90) و هنگامی که کسانی غیر از او یاد شوند به‌ناگاه احساس خوشحالی[[91]](#footnote-91) می‌کنند. [= گویی مژدگانی دریافت کرده‌اند]

### حدیث

1) وَ مِنَ الدَّعَوَاتِ الْمُشَرَّفَةِ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ دُعَاءُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ :

...أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَ وَحَّدُوكَ وَ أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى غَيْرِكَ أَنْتَ الْمُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوَالِمُ وَ أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ [إِلَهِي‏] مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مُتَحَوَّلًا كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَ أَنْتَ مَا قَطَعْتَ الْإِحْسَانَ وَ كَيْفَ يَطْلُبُ مِنْ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ مَا بَدَّلْتَ عَادَةَ الِامْتِنَانِ يَا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُتَمَلِّقِينَ وَ ...

إقبال الأعمال، ج‏1، ص350

امام حسین ع در فرازی از دعای عرفه می‌فرمایند:

خدایا ... تو کسی هستی که نورها را در دلهای اولیایت تاباندی تا تو را بشناسند و به وحدانیت تو پی ببرند و تو کسی هستی که اغیار [=دیگران] را از دلهای دوستانت بیرون کردی تا غیر از تو را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند.

تو مونس آنهایی در جایی که عوالم آنها را به وحشت انداخت؛ و تویی که آنها را هدایت کردی در جایی که راهها برایشان آشکار گشت.

خدایا! کسی که تو را ندارد، چه دارد؟ و کسی که تو را دارد، چه کم دارد؟ بی‌تردید هرکس به کمتر از تو [به غیر تو] رضایت داد محروم شد؛ و کسی که تو را با چیزی عوض کرد، زیان دیده است.

چگونه امید به غیر تو برود، در حالی که تو باب احسانت را نبسته‌ای؟ و چگونه از غیر تو تقاضا شود، در حالی که تو روال خود بر امتنان را تغییر نداده‌ای؟

ای کسی که به دوستانش شیرینی هم‌نشینی را چشاند، تا در مقابلش به ابراز ارادت برخیزند و ...

مفاتیح الجنان، دعای عرفه

2) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْخَطَّابِ فِي أَحْسَنِ مَا يَكُونُ حَالًا قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:«وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»

فَقَالَ «وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ» بِطَاعَةِ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ «اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِين»َ لَمْ يَأْمُرِ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ «إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ».

الكافي، ج‏8، ص304

از امام صادق ع در مورد این آیه سوال شد. فرمودند:

«و هنگامی که خدا یاد شود به‌تنهایی» [یعنی] به اطاعت از کسی که خدا به اطاعت او (از خاندان پیامبر ص) دستور داده «دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند مشمئز می‌گردد؛ و هنگامی که یاد شوند کسانی که» خداوند به اطاعت آنها دستوری نداده است، «به‌ناگاه احساس خوشحالی می‌کنند»

**برای رعایت اختصار، روایت بعدی را در کانال نیاوردم**

3) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا يَقُولُ أبي [أَبُو] الْخَطَّابِ فَقَالَ اذْكُرْ لِي بَعْضَ مَا يَقُولُ قُلْتُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ يَقُولُ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ قَالَ هَذَا فَهُوَ مُشْرِكٌ ثَلَاثاً أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِي‏ءٌ ثَلَاثاً بَلْ عَنَى اللَّهُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ بَلْ عَنَى اللَّهُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ وَ أَخْبَرْتُهُ بِالْآيَةِ فِي حم ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ ثُمَّ قَالَ قُلْتُ يَعْنِي بِذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ قَالَ هَذَا فَهُوَ مُشْرِكٌ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُ بَرِي‏ءٌ ثَلَاثاً بَلْ عناه [عَنَى‏] بِذَلِكَ نَفْسَهُ.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 536

### تدبر

1) در این آیه هم درد بیان شده هم دوا:

الف) چیزی برای انسان مشمئز کننده (چندش‌آور) است که با درون انسان ناسازگار باشد. خدا جمال مطلق و برترین حقیقتی است که می‌تواند محبوب انسانها واقع شود.

پس، اگر کسی از یاد خدا به جای اینکه احساس حلاوت کند، مشمئز شود، «دل»ش مشکل دارد.

این آیه علامت خوبی است که بفهمیم دل‌مان سالم است یا خیر؟

آیا سخن از خدا و نماز و دین و ... دل ما را می‌برد یا فیلم‌های هالیوودی؟ از کدام خسته و ملول می‌شویم؟

نکند مریضیم و نمی‌دانیم؟

ب) در این آیه ریشه مرض معرفی شده، پس دوایش هم معلوم می‌شود:

کسی از یاد خدا لذت نمی‌برد که باور به آخرت را جدی نگرفته است.

پس، برای سلامتی «دل»مان، آخرت را جدی بگیریم. ما مرگ را نقطه شروع زندگی حقیقی می‌دانیم یا نقطه پایان آن؟ برای بعد از مرگ آماده‌ایم یا خیر؟ کسی که آخرت را باور کند از یاد خدا لذت می‌برد؛ زیرا آخرت جایی است که او به لقای معشوق می‌رسد.

2) «إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ ...» ذكر خدا كه مايه‏ى آرامش دل‏هاست، براى گروهى مايه‏ى آزار و اذيّت است (قرائتی، تفسیر نور10 /181)

3) فرمود: «من دونه»، نفرمود: «غیره». «من دونه» آن غیری است که پایین‌تر است. یعنی دل اینها با خدا شاد نمی‌شود بلکه دلشان کمتر از خدا را می خواهد! انسان همواره کمال‌طلب است و بین زیبا و زیباتر، زیباتر را انتخاب می‌کند. اما غفلت از آخرت چه بلایی به سر آدم می‌آورد که از زیباترین حقیقت مشمئز می شود و با امور پایین خوشحال می‌شود.

4) «"إِذا" هُمْ يَسْتَبْشِرُون‏»: نفرمود از ذکر غیر خدا فقط «خوشحال می‌شوند»؛ بلکه فرمود «گویی "یکدفعه" به آنها مژده داده‌اند» یعنی این اندازه خوشحال می‌شوند که غافلگیر می‌شوند.

مقایسه کنید با این حکایت آیت الله امامی کاشانی از امام خمینی:

"در لحظات آخر عمر امام وقتی که صدای اذان مغرب بلند شد من بالای سر امام بودم و اطبا مایوس بودند صدای اذان که بلند شد بعضی از اطبا که نزد امام بودند به گوش امام گفتند که وقت نماز است و امامی که در حال اغما بود زبانشان تکان خورد به طوری که اطبا گفتند امام برگشت"

<http://www7.irna.ir/fa/News/81634583/>

5)‌ «ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ»: «فقط ذکر خدا» صرفا مربوط به « ذهن» (گفتن و شنیدن) نیست؛ از ذهن مهمتر، «عمل» است: هرجا خدا عملی را دستور داده، قبول نکنیم و دستور خدا – از آن جهت که خدا دستور داده- برایمان مهم نباشد، مصداق این آیه‌ایم:

در جایی که اصلا به دستور خدا بی‌توجه باشیم و از اول سراغ دستورالعمل‌های دیگران برویم (حدیث 2) که خیلی واضح است؛

اما به نظر می‌رسد در جایی هم که دستور خدا را تنها با توجیهاتی که به آن ضمیمه می‌کنیم قبول کنیم، باز «خدا بتنهایی» را کنار گذاشته و سراغ «من دونه» رفته‌ایم.

6) "عده‌ای از اسلام ناب نگرانى و تنفّر دارند، همين كه مى‏گوييم: «قصاص، قانون الهى است» چهره‏شان درهم مى‏شود، ولى همين كه مى‏گوييم: «حقوق بين الملل» لبخند مى‏زنند. هر گاه به نماز مى‏ايستد كه تنها مخاطبش خداست متنفّر است، ولى هر گاه سخنرانى يا تدريس مى‏كند كه مخاطبش غير خداست با تمام توجّه و نشاط سخن مى‏گويد" (قرائتی، تفسیر نور10 /181)

7) برای کسانی که حوصله تامل بیشتر دارند:

این آیه قرابت زیادی دارد با دو آیه دیگر: غافر/12؛ و إسراء/46 [[92]](#footnote-92). مقایسه اینها می‌تواند حاوی نکات جدیدی باشد.

## 73) سوره فاطر (35) آیه 22 وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور 11/3/1395

### ترجمه

زندگان و مردگان برابر نیستند؛ البته خداوند کسی را که بخواهد می‌شنواند، و[لی] تو شنواننده کسانی که در قبرهایند، نیستی [= نمی‌توانی سخنت را به گوش آنان برسانی]

### حدیث

1)‌ امیرالمومنین ع در دسته‌بندی انسانها از این جهت انجام «نهی از منکر» فرمود:

فَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ، وَ مِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ الْمُتَمَسِّكُ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً، وَ مِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مُضَيِّعٌ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ مُتَمَسِّكٌ‏ بِوَاحِدَةٍ، وَ مِنْهُمْ تَارِكُ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٍ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.

برخی منکر را با دست و زبان و دل خویش انکار می‌کند، پس چنین کسی کامل‌کننده همه خصلتهای نیکوست؛ و برخی با زبان و دل انکار می کنند؛ که او دو خصلت از خصلتهای نیکو را درخود جمع کرده و یکی را ضایع نموده؛ و برخی فقط در دل از منکر بیزاری می‌جوید و انکار با دست و زبان را رها می‌کند، که او ضایع کننده دو خصلت برتر از این سه خصلت است؛ و برخی هم هستند که نه با قلب و نه با زبان و نه با دست، مخالفتی با منکر ندارند؛ چنین کسی مرده‌ای است در بین زندگان.

عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص361؛ حدیث 6106

2) امیرالمومنین فرمودند:

الْعَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى؛ و الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.

عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص65، احادیث 1657 و 1658

عالم، زنده‌ای در میان مردگان است؛ و جاهل، مرده‌ای در میان زندگان.

3) امام حسین ع در روز عاشورا بعد از اینکه با لشکرین اتمام حجت کردند و اثری نکرد، فرمودند:

القوم أموات و لست بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج‏3، ص55

این مردم مردگانند؛ و من شنواننده کسانی که در قبرهایند نیستم [نمی‌توانم به مردگان سخن خود را برسانم]

### تدبر

تصویر کلی از آیه 22 سوره فاطر:

الف) با توجه به آیات قبل و بعد، دو تعبیر «زنده» و «مرده»، ظاهرا بیش از همه ناظر به کسانی است که فهم حق و حقیقت (حدیث2) ویا التزام به حق و حقیقت (احادیث 1 و 3) را جدی‌ بگیرند یا نگیرند.

ب) در این آیه درباره مردگان و زندگان سه نسبت معرفی می‌شود (که ظاهرا هدف اصلی آیه تامل در این سه نسبت است):

* نسبت خودشان با خودشان: مرده با زنده برابر نیست: زنده بودن خیلی بهتر است
* نسبتشان با خدا: مرده با زنده برابر است و برای خدا در اثرگذاری فرقی بین آنها نیست: خدا می‌تواند هرکه را که می‌خواهد بشنوایاند.
* نسبتشان با پیامبر (یا هر دعوت‌کننده‌ای): مرده با زنده برابر نیست: فقط در زنده‌ها می‌توانید اثرگذار باشید.

و اما چند تدبر:

1) «ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ - إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ»: اگر چه مرده با زنده مساوی نیست، اما برای خدا مساوی است!

پس در تحلیل‌های‌مان بین دو حوزه جدا کنیم:

الف- وضعیت شیء به‌خودی خود

ب- وضعیتش در نسبت با خدا،

که گاه اقتضائات اینها متفاوت می‌شود:

مرده بخودی خود نمی‌شنود، اما اگر خدا بخواهد می‌تواند به مرده هم چیزی بشنواند.

2) «إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»: اگرچه مرده با زنده برای خدا فرقی ندارد، اما انسان در مقام انجام وظیفه (حتی از جانب پیامبر به عنوان نماینده و فرستاده خدا) باید روی وضعیت عادی آنها حساب کند، نه روی اینکه خدا هرکاری می‌تواند بکند:

برخی وقت‌ها ما وظیفه خود را با توانایی خدا خلط می‌کنیم و انتظار داریم که خدا چون می‌تواند، پس وظیفه ما را هم انجام دهد؛ مثلا برای توجیه کمک نکردن به نیازمندان (یس/47).

خدا کار خودش را می‌کند و ما هم باید کار خود را بکنیم (قصص/56)

3) «إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»: انسان، اگر بتواند کار خوبی را انجام دهد، باید تا حد توانش انجام دهد (پیامبر پیام را به زندگان برساند). اما گویی در خدا چنین نیست! چرا؟

خدا کل عالم را آفریده و کارگردان کل عالم است و در کارهایش ملاحظات کل عالم را می‌کند که از جمله آن ملاحظات ضرورت ابتلائات و فتنه‌انگیزی برای رو آمدن باطن افراد است (هود/7 ؛ عنکبوت/3) اما ما به عنوان یک بازیگر خاص عمل می‌کنیم. وظایف بهترین بازیگر غیر از وظایف بهترین کارگردان است.

4) «الْأَمْواتُ ... ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»: مقصود از «مرده بودن» که مانع «شنیدن» می‌شود، چیست؟ در آیات دیگر، این مانع «عدم تعقل» (یونس/42)، «پشت کردن به دعوت حق» و «ایمان نیاوردن یا تسلیم حقیقت نبودن» (نمل/80-81؛ روم/52-53)، و «در گمراهی غوطه‌ور بودن» (زخرف/40) معرفی شده است.[[93]](#footnote-93)

5) «بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُور»: چرا «مرده بودن» را با «نشنیدن سخن حق» یکی کرد؟

چون انسان، برتر از حیوان است؛ پس حیات حقیقیِ او، همان حیات فیزیولوژیکی که حیوان دارد، نیست.

حیات حقیقی او در همان چیزی است که مایه برتری او شده: که در افق فطرت خدایی و بر اساس تعالیم خدا حرکت کند، نه در افق ماده و غریزه.

پس اگر کسی نسبت به پیام حق ناشنوا بود، بهره‌ای از حیات انسانی ندارد؛ پس مرده است.

و جواب مثبت به دعوت پیامبر دادن است که انسان را زنده می‌کند (انفال/24)

6) حق و باطل نقطه مقابل هم‌اند؛ و قبول یکی با انکار دیگری تلازم دارد: همان طور که کسی که نسبت به قبول حق واکنشی نشان نمی‌دهد مرده است (فاطر/22) کسی هم که نسبت به انکار باطل هیچ واکنشی (حتی در سویدای دل خود) ندارد، مرده است (حدیث1)

## 74) سوره حديد (57) آیه 11 مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريم‏ 12/3/1395

### ترجمه

کیست کسی که خداوند را قرضی نیکو دهد تا آن را برایش مضاعف کند، و [درحالی‌که][[94]](#footnote-94) اجری بزرگ‌منشانه [نیز] برایش باشد؟!

### حدیث

1) قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ الْبَاهِلِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً»؟

قَالَ: ذَاكَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ الرَّحِمُ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ص خَاصَّةً. [[95]](#footnote-95)

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص634

از امام صادق ع درباره این سخن خدا «کیست کسی که خداوند را قرضی نیکو دهد» سوال شد، فرمود:

آن در باب صله رحم است، و منظور از رحم هم، به نحو خاص، رحم آل محمد ص است. [با این توضیح، دادن خمس هم مصداق عمل به این آیه می‌شود]

2) أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ مُعَاذٍ صَاحِبِ الْأَكْسِيَةِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لِوَلِيِّهِ.

الكافي، ج‏1، ص537

امام صادق ع فرمود: خداوند وقتی از خلایق، از آنچه در دستشان است، درخواست قرض کرد، به خاطر نیازش بدان نبود؛ و هر حقی که خداوند دارد [= هرچه به عنوان حق الله باید ادا شود،] فقط از آن اولیاءالله است.

3) امیرالمومنین در ضمن خطبه‌ای می‌فرمایند:

... وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا ... قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ فَـ ... لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ ... اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوَكُمْ‏ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا

نهج‌البلاغه، خطبه 183 [[96]](#footnote-96)

و مالهاى خويش را [در راه خدا] هزينه كنيد. از تن‏هاتان بگيريد و به جانهاتان ببخشيد، و در بخشيدن از اين بدان بخل مورزيد، كه ... خداى متعال گفته است: «كيست كه به خدا وام دهد وامى نيكو، پس آن را براى وى دوچندان سازد و براى او مزدى بزرگ باشد.» خدا از روى ... تنگدستى، وام از شما نمى‏گيرد. ... از شما وام مى‏گيرد و گنجينه‏هاى آسمانها و زمين از آن اوست، و بى‏نياز و حميد است. او خواسته است شما را بيازمايد تا كار كدام يك از شما بهتر آيد...

نهج البلاغه، ترجمه شهيدى، ص196

4) رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ تَلَامِيذِهِ يَوْماً: أَيَّ شَيْ‏ءٍ تَعَلَّمْتَ مِنِّي؟

قَالَ لَهُ يَا مَوْلَايَ ثَمَانَ مَسَائِلَ

قَالَ ع قُصَّهَا عَلَيَّ لِأَعْرِفَهَا

قَالَ الْأُولَى‏ ... الرَّابِعَةُ قَالَ رَأَيْتُ كُلَّ مَنْ وَجَدَ شَيْئاً يُكْرَمُ عِنْدَهُ اجْتَهَدَ فِي حِفْظِهِ وَ سَمِعْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» فَأَحْبَبْتُ الْمُضَاعَفَةَ وَ لَمْ أَرَ أَحْفَظَ مِمَّا يَكُونُ عِنْدَهُ فَكُلَّمَا وَجَدْتُ شَيْئاً يُكْرَمُ عِنْدَهُ وَجَّهْتُ بِهِ إِلَيْهِ لِيَكُونَ لِي ذُخْراً إِلَى وَقْتِ حَاجَتِي

قَالَ أَحْسَنْتَ وَ اللَّه‏

إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج‏1، ص187

امام صادق ع روزی به یکی از شاگردانش فرمود: از من چه اموخته‌ای؟

گفت: هشت مطلب، ای مولای من!

فرمود: برایم بازگو کن تا از آن مطلع شوم.

عرض کرد: اول: ... ؛ چهارم: ديدم هر كس كه چيزى پيدا مي‌كند که برایش ارزشمند است، در نگهداريش می‌كوشد و شنيدم كه خداى تعالى مى‏فرمايد: «کیست کسی که خداوند را قرضی نیکو دهد تا آن را برایش مضاعف کند، و اجری گرانمایه برایش باشد» و من مضاعف شدن را دوست داشتم؛ و نديدم کسی که از خدا بهتر بتواند آنچه نزدش هست حفظ کند. پس هر چیز ارزشمندی پيدا كردم او را در راه خدا انفاق مى‏كنم تا ذخیره‌ای برای روز نیازمندیم باشد.

فرمود: به خدا قسم خوب فهمیدی و خوب کردی (احسنت).

### تدبر

1) «مَنْ ذَا الَّذي»: نفرمود: «این کار را بکنید» یا «آیا کسی هست که ...»، بلکه فرمود: «کیست کسی که ...»

حالت تشویقی این سه کلام را با هم مقایسه کنید. وقتی خدا می‌خواهد به نیکوکاری دعوت کند، عبارت‌پردازیش چه‌اندازه بار عاطفی مثبت دارد؟! ان‌شاءالله ما هم یاد بگیریم!

2) « يُقْرِضُ اللَّهَ»: وقتی به نیازمندی قرض می‌دهیم، به او قرض نمی‌دهیم؛ به خود خدا قرض می‌دهیم.

انسان مومن، اگر به دیگران نیکوکاری هم می‌کند، فقط با خدا طرف است؛ برای همین است که حتی انتظار تشکر و جبران کردن هم ندارد (انسان/9)، چه رسد به منت گذاشتن و اذیت کردن (بقره/262).

پس، اگر قرض دادیم و موعدش رسید و بدهکار دستش بسته بود، مدارا کنیم؛ طرف حساب ما خداست، نه آن شخص.

3) « يُقْرِضُ اللَّهَ»: خدا نیاز ندارد، پس چرا قرض می‌گیرد؟

این سخن در مورد همه تکالیف خدا هست: ما تکالیف را به خاطر خدا انجام نمی‌دهیم (حدیث2)، به خاطر خودمان انجام می‌دهیم. خدا می‌خواهد ما را امتحان کند ببیند چقدر دلبسته دنیا و پول و ... هستیم ؟ (حدیث 3) از خواسته خودت دست بردار تا معلوم شود خدایی هستی. (توضیح بیشتر در [جلسه 70](#_تدبر) (صافات/160) گذشت.)

4) «قَرْضاً حَسَناً»: نیکویی قرض‌الحسنه به چیست؟ اگر به «سود نگرفتن» باشد که خدا بلافاصله از سود مضاعف صحبت کرده!

ظاهرا نیکو بودنش به برای خدا بودنش است. کار برای خدا که باشد زیبا و خوب می‌شود.

5) «يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً»: آنچه در راه خدا می‌دهیم قرض است. قرض، مالی است که می‌دهیم به شرط اینکه برگردد (مفردات/666) اصلا حساب می‌کنیم که برگردد. (حدیث4)

برای همین است که هرچه کار ما «برای خدا بودن»ش جدی‌تر باشد (مانند حقوق واجب ما در قبال پیامبر و امام معصوم ع که خلیفه‌الله هستند)، مصداق کاملتری از این آیه است، هرچند که در عرف به آن قرض‌ نگویند (مثلا خمس؛ احادیث 1 و 2)

6) «قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ»: قرض‌الحسنه‌ای که ما می‌شناختیم، ظاهرا سودی در آن نبود. اما این ظاهر ماجرا بود. درواقع: به ما نگفتند قرض‌الحسنه بده، تا سود نبری؛ گفتند قرض‌الحسنه بده، تا سودهای چند برابر ببری!

الان یک نفر از ما قرض بگیرد و بدانیم با سود 50% پس می‌دهد، چقدر انگیزه داریم؟ خدا حداقل سودش 1000% است (انعام/160) و تا 700000% و بیشتر هم سود می‌دهد (بقره/261). کدام بانکی این اندازه سود می‌دهد؟

پس چرا معامله نمی‌کنیم؟ خدا را باور نداریم؟ یا قرآن را؟ یا وفای به وعده‌اش را؟

واقعا چرا؟

7) «فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريم»: اگر طرف حساب، خدا باشد، هم سود خوبی می‌دهد، هم یک پاداش بزرگ‌منشانه‌ای رویش می‌گذارد. تازه، این وقتی است که قرض‌الحسنه می‌دهیم. اگر بخواهیم خرید و فروش کنیم، چه شود؟! (بقره/207؛‌نساء/74؛ توبه/111)

8) «أَجْرٌ كَريمٌ»: اجر زیاد و بزرگ و فراوان و ... شنیده بودیم؛ اما «اجر کریم» یعنی چه؟

کریم از کرامت و بزرگواری می‌آید. نه فقط خود خدا کریم است، پاداشش هم کریمانه است. کریم بودنش را هم با مقیاس خودش بسنجیم، نه با وضعیت خودمان. برای همین است که دنیا ظرفیت اجر کریم را ندارد. (آیه بعد، که ان‌شاءالله فردا مورد بحث قرار خواهد گرفت)

## 75) سوره حديد (57) آیه 12 يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيم‏ 13/3/1395

### ترجمه

روزی که مردان و زنان مومنان را می‌بینی نورشان پیش رو و در جانب راستشان می‌شتابد، مژده باد بر شما در امروز باغ‌هایی که از پایین آن رودها جاری است، [که] در آن جاودانه‌ باشید. آن همان رستگاری عظیم است.

### حدیث

1) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيّ بْنِ جَعْفَرٍ ع عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع قَالَ

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ»: أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّة

الكافي، ج‏1، ص195؛مسائل علي بن جعفر و مستدركاتها، ص317

امام صادق ع درباره این سخن خدا «نورشان پیش رو و در جانب راستشان می‌شتابد» فرمود:

منظور امامان مومنین هستند که در روز قیامت پیش‌روی مومنین و در جانب راست آنها می‌شتابند تا آنها را در منزل‌های اهل بهشت فرود آورند. (در حدیثی از امام باقر ع تفسير فرات الكوفي/467، مشخصا نام پیامبر اکرم ص و اهل بیت ایشان آورده شده است.][[97]](#footnote-97)

2) حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصْمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِيُّ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ اللَّيْثِ الرَّازِيُّ عَنْ شَيْبَانَ بْنِ فَرُّوخٍ الْأُبُلِّيِّ عَنْ هَمَّامِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ص إِذْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ أَ لَا أُبَشِّرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ أَعْطَى شِيعَتَكَ وَ مُحِبِّيكَ سَبْعَ خِصَالٍ ...[[98]](#footnote-98) وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ سَائِرِ النَّاسِ «يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ».

الخصال (للصدوق)، ج‏2، ص: 403 [[99]](#footnote-99)

جابر می گوید: روزی نزد پیامبر ص بودم که ناگهان ایشان رو به جانب علی بن ابی‌طالب ع کرد و فرمود:

ای ابوالحسن! آیا به تو مژده بدهم؟

عرض کرد: بله، ای رسول خدا!

این جبرئیل است که از جانب خدا به من خبر می دهد که او به تو و شیعیان و دستداران تو هفت خصلت بخشیده است: ... [و هفتم:] ورود به بهشت قبل از سایر مردم، [و این آیه را خواندند:] «نورشان پیش رو و در جانب راستشان می‌شتابد»

3) ورد من طريق العامة عَنْ أَبِي ذَرٍّ أَنَّهُ قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص:

«أَ رَأَيْتَ الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَحْمَدُهُ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالَ تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ [يَعْنِي الْبُشْرَى الْمُعَجَّلَةَ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْبُشْرَى الْأُخْرَى قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ]».[[100]](#footnote-100)

مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج‏10، ص: 16؛ سند حدیث در اهل سنت: صحیح مسلم، ج16، ص189، ح4786 [[101]](#footnote-101)

در کتب اهل سنت روایت شده است که ابوذر غفاری می‌گوید: به پیامبر اکرم ص گفته شد «آیا دیده‌ای که گاهی شخصی کار خوبی انجام می‌دهد و مردم به خاطر آن کار او را سپاس و ستایش می‌گویند؟»

فرمود: «آن مژدگانی فوری مومن است [یعنی مژدگانی‌ای است که فعلا در دنیا برایش تعجیل کرده‌اند؛ اما مژدگانی آخرت این سخن خداست که فرمود: «مژده شما در امروز باغ‌هایی است که از پایین آن رودها جاری است».

### تدبر

1) «یوم» ظرف برای جمله «له اجر کریم» است که در آیه قبل (دیروز) آمده بود. (المیزان19 /155؛ اعراب القرآن4 /236) پس این آیه به نحوی آن «اجر کریم»ی را که در آیه قبل بیان می‌شد، توضیح می‌دهد. آن اجر کریم این نوری است که پیش روی مومنان حرکت می‌کند و آنها را به بهشت وارد می‌کند. این نور، از جهتی همان حقیقت اعمال آنهاست (حدیث3) و از جهت دیگر، حقیقتِ بنیان عمل آنها، یعنی اطاعت از فرستادگان الهی است که نور آنها، آنها را در قیامت به سوی بهشت به‌سرعت حرکت می‌دهد (حدیث 1 و 2)

2) چرا کلمه «تَرَى» را آورد (خصوصا که این تعبیر را در آیه بعد، که وصف منافقان است، نیاورده است)؟

الف- شاید از این جهت که آنچه در دنیا دیده می‌شود غالبا برتری دنیامداران است. اما در آن روز، آنچه به چشم می‌آید برتری ناشی از ویژگی‌های نورانی مومنان است.

ب- شاید از این جهت که آنچه مومنان دارند نور است و آنچه منافقان دارند ظلمت است. نور است که به‌خودی خود هم دیده می‌شود هم مایه دیدن سایر اشیاء است.

ج- ...

3) چرا حرکت «نوری» که در پیشاپیش مومنان حرکت می‌کند را با تعبیر «یسعی» (می‌کوشد، می‌شتابد) آورد؟

الف- تعبیر «سعی» تعبیری است که برای موجود زنده به کار می‌رود؛ پس این نور در آخرت، یک حقیقت زنده است، نه یک امر فیزیکی محض؛ لذا روایات، نور را به امام و پیامبر تفسیر می‌کنند.

ب – سعی، حرکت سریع است (مفردات1 /411) و دلالت دارد که این نور از خود شخص جلو می‌زند: باز مفهوم امامت را در این نور جدی می‌کرد: امام کسی است که با سرعت جلو می‌رود و راه را می‌نمایاند و مومنان از پی او حرکت می‌کنند (حدیث1)

ج- "اشاره به اين است كه آنها به سوى درجاتى از بهشت كه خداوند برايشان تهيه ديده مى‏شتابند، و جهات سعادت و مقامات قرب يكى پس از ديگرى برايشان روشن مى‏گردد، تا نورشان را به حد تمام و كمال برساند، چنان كه در جايى ديگر هم فرموده: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً» (زمر/73) یا «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً» (مريم/85) یا «يَوْمَ لا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعى‏ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا» (تحريم/8)" (الميزان 19 /15) (ترجمه الميزان ‏19 /273)

د - سعی در جایی است که جدیتی در کار باشد (مفردات1 /411) مومنان، اعمال و تبعیت از امامشان را جدی گرفتند.

ه - «به کار بردن کلمه «سعی» در مورد نور به اعتبار شدت تلألؤ و ظهور نور در همه امور و حرکات سریع آن است» (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏5/ 133)

و - ...

4) «بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ» اینکه نور، مسیر پیش‌ روی آنان را روشن کند، طبیعی است؛ اما چرا «بأیمانهم» را اضافه کرد؟ (أیمان، جمع «یمین» است)

الف- «یمین» جهتی است که سعادت آنها از آن زاویه است (الميزان 19 /15)[[102]](#footnote-102) (کلمه یمین، هم به معنای سمت راست است، و هم از ریشه یمن و برکت است) ظاهرا مقصود علامه طباطبایی این است که با این تعبیر، به فلسفه‌ی برخورداری آنها از این نور – که همان اعمال صالح آنهاست و موجب شده از «اصحاب یمین» شوند – اشاره شده است.

ب - ممکن است نور پیش رو، نورانیت «امام» باشد که برتر و جلوتر از ماست و البته ما با پیروی از او، نور او را برای خود کرده‌ایم؛ و نور سمت راست، نورانیت «اعمال صالح»مان باشد که در عرض ماست نه جلوتر از ما؛ و از این جهت نورانیت دارد که هر عمل صالحی، فهم جدیدی برای ادامه مسیر به ما می‌دهد (انفال/29)[[103]](#footnote-103)

ج – مقصود از نور پیش رو، معارف و حقایق و مقاماتی است که فوق مقام آنهاست؛ و منظور از نور سمت راست، صفات نیکو و اعمال صالح اوست [که در عرض اوست] (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏5 /134)

د - ...

5) « بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ ...» بهشت، بشارتی است که در روز قیامت می‌دهند؛ وگرنه کسی که مومن باشد در همین دنیا هم بشارتها دریافت خواهد کرد (یونس/64؛ فصلت/30-31) و (حدیث3)

6) «جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها»: از مهمترین اوصاف بهشت در قرآن این سه تعبیر است: «باغ انبوه + رودهای جاری در آن + جاودانگی». چرا این سه؟

الف- «آرامش روحی- روانی»‌ و «احساس شادی» را از مهمترین خواسته‌های انسان می‌دانند و در عالم طبیعت دو چیز بسیار در این امر موثرند: طبیعت سرسبز (که بویژه بینایی و بویایی انسان را نوازش می‌دهد) و آب خروشان (که بویژه بینایی و شنوایی انسان را نوازش می‌دهد) و برای همین است که از بهترین چشم‌اندازها که برای تفریح پیشنهاد می‌شود، مناطق سرسبزی است که رودخانه‌ای هم داشته باشد. اگر اینها ضمیمه شود به اینکه نگرانی‌ای هم از مرگ و نابودی نباشد، آرامش و شادی به کمال می‌رسد.

ب - ...

7) «ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيم»: «ذلک» برای اشاره به دور است؛ چرا فرمود «ذلک»؟

الف – اگر منظورش از «فوز عظیم»، این باغها و رودها باشد باید می‌فرمود «هذا». پس احتمالا آن فوز عظیم «همان نوری است که همراه آنهاست». رستگاری حقیقی، زندگی آسوده در جوار پیامبر و امامان است، نه صرفا حور و قصور.

ب - شاید اشاره به آن چیزی است که بعد از ورود در بهشت برای انسان حاصل می‌شود. تا اینجا بهشت بود و «آن»چه بعد از این برای بهشتیان حاصل می‌شود،‌ رستگاری عظیم است.

ج - ...

## 76) سوره حديد(57) آیه13 يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذاب‏ 14/3/1395

### ترجمه

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آوردند، می‌گویند: منتظر ما شوید [یا: به ما نظری افکنید] از نورتان اندکی برگیریم. گفته شود به پشت سرتان برگردید تا [از آنجا] نوری درخواست کنید. پس بین آنها دیوار بلندی زده می‌شود که آن را دروازه‌ای باشد؛ باطنش، در آن، رحمت است، و ظاهرش، از جانب آن، عذاب است.

سالروز رحلت امام خمینی، احیاگر اسلام ناب در ظلمات جاهلیت مدرن، بر همه آزادگان جهان و دوستداران و پیروان ایشان تسلیت باد

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

* «یوم» را اغلب، بدل از «یوم» در آیه قبل گرفته‌اند (یعنی مجددا دارد روز قیامت را توضیح می‌دهد؛ اعراب القران الکریم3 /310؛ الجدول فی اعراب القرآن27 /144) اما ابن‌عطیه گفته که می‌تواند ظرف برای عبارت «الفوز العظیم» در آیه قبل باشد (یعنی یکی از ابعاد فوز عظیم مومنان، این رسوایی منافقان است؛ به نقل از إعراب القرآن و بيانه‏9 /462).
* از نظر علامه طباطبایی، «نظر» وقتی بدون حرف اضافه متعدی شود، معنای «انتظار» و «مهلت دادن» را می‌رساند؛ وقتی با حرف اضافه «الی» بیاید به معنای «نگاه انداختن به جانب چیزی» است، و وقتی با حرف اضافه «فی» بیاید به معنای «تامل کردن» است. (الميزان‏19 / 156) البته ظاهرا این سخن به معنای اغلب موارد است نه صددرصد؛ و مواردی هست که «نظر» بدون حرف اضافه، به معنای «نگاه کردن» یا «تامل کردن» باشد (انْظُرُوا ماذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏‏؛ يونس/101)[[104]](#footnote-104)
* نقتبس: از ریشه «قبس» (= شعله آتش) و به معنای گرفتن اندکی از شعله آتش است که به صورت مجازی در مواردی مانند هدایت و علم نیز به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن/652). در فارسی کلمه «اقتباس کردن» به معنای گرفتن مطلبی از نظرات شخص دیگر، متداول شده است.
* «التمسوا»: «التماس» به معنای طلب کردن با لمس (با دست) بوده که بعدا در مورد هرگونه طلب کردنی به کار رفته است (معجم مقاییس اللغه5 /210؛ الفروق فی اللغه/284) و دلالت بر مطالبه کردن پشت سر هم دارد (مجمع‌البحرین4 /104) در زبان عربی سه کلمه «امر، التماس و دعا» هرسه به معنای «درخواست کردن» است که اولی از موضع بالا، دومی از موضع برابر، و سومی از موضع پایین می‌باشد.
* «سور» به دیوار بلندی گفته می‌شود که دور شهرها می‌کشیدند (مفردات ألفاظ القرآن/434). آیه می‌فرماید: بین مومنان و منافقان دیواری کشیده می‌شود که البته دروازه‌ای دارد که مومنان درون شهری امن و در معرض رحمت قرار می‌گیرند و منافقان در بیرون آن شهر و در معرض عذاب قرار می‌گیرند. برخی از مفسران، این «سور» را همان «حجابی که «اعراف» نام دارد» (اعراف/46) دانسته‌اند (تفسير الصافي‏2/ 198)[[105]](#footnote-105)و گفته شده «اعراف، آن قسمت بالای «سور» است که مشرف بر طرفین می‌باشد» (بحار الأنوار‏8/ 331)
* دو عبارت «فیه» و «من قبله» در دو جمله پایانی آیه را غالباً خبر مقدم برای کلمه بعدی‌شان («الرحمه» و «العذاب») دانسته‌اند، که همراه با کلمه بعدی‌شان روی هم «خبر» می‌باشند برای «باطنه» و «ظاهره» (اعراب القران الکریم3 /310)؛ که ترجمه چنین می‌شود: «باطنش، رحمت در آن است؛ و ظاهرش، عذاب از جانب آن است» ولی اغلب مترجمان، این دو عبارت (فیه و من قبله) را از قلم انداخته‌اند. اما مرجع ضمیر در هر دو می‌تواند «سور» (دیوار بلند) ویا «باب» (دروازه) باشد، که بر اساس قواعد عربی، ارجاع آن به «باب» اولویت دارد (إعراب القرآن و بيانه‏9 /463)

### حدیث

1) الْقَاسِمُ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

إِنَّ النَّاسَ يُقَسَّمُ بَيْنَهُمُ النُّورُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِمْ وَ يُقَّسَمُ [يَقْسِمُهُ‏] لِلْمُنَافِقِ فَيَكُونُ نُورُهُ عَلَى قَدْرِ إِبْهَامِ رِجْلِهِ الْيُسْرَى [فَيُطْفَأُ] فَيُعْطَى نُورُهُ فَيَقُولُ مَكَانَكُمْ حَتَّى أَقْتَبِسَ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً يَعْنِي حَيْثُ قُسِمَ النُّورُ قَالَ فَيَرْجِعُونَ فَيُضْرَبُ بَيْنَهُمُ السُّورُ قَالَ فَيُنَادُونَهُمْ مِنْ وَرَاءِ السُّورِ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى‏ وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَمَا وَ اللَّهِ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ لَكِنَّهُ عَنَى أَهْلَ الْقِبْلَة

الزهد (حسین بن سعید کوفی متوفی قرن3)، ص93؛ تفسير القمي، ج‏2، ص351

امام صادق ع فرمود:

روز قيامت نور بين مردم به اندازه ايمانشان تقسيم مى‏گردد؛ و براى منافق هم همین طور، که نور او كه به مقدار انگشت شست پاى چپش می‌باشد، [و پس از اندکی خاموش می‌شود. آنگاه (به مؤمنين) گويد: «سر جايتان توقّف كنيد تا از نور شما بهره گيريم» گفته مى‏شود: «به پشت سرتان برگردید تا [از آنجا] نوری درخواست کنید»

فرمود: پس برمى‏گردند، كه بين ايشان ديوارى زده مى‏شود، از پشت ديوار فرياد زنند:

«آيا ما با شما نبوديم؟»

می‌گويند: «چرا، با ما بوديد، وليكن شما خودتان را به فتنه انداختید و مترصد بودید و در تردید به سر می‌بردید و آرزوها فریبتان داد تا وقتى كه امر خداوند آمد و فریب [= شيطان یا دنیا] شما را در مورد خداوند فریفت و مغرور ساخت، پس امروز نه از شما عوض گرفته خواهد شد و نه از كافران، جايگاه شما آتش مى‏باشد، كه اين آتش سرپرست شماست؛ و بد بازگشت و جايگاهى است».

سپس امام فرمود: اى ابا محمّد! به خدا سوگند! كه خداوند براى يهود و نصارا نگفته است، بلكه این در مورد اهل قبله (مسلمانان) مى‏باشد.[[106]](#footnote-106)

2) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَوْذَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ وَ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ:

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ فَقَالَ:

أَنَا السُّورُ وَ عَلِيٌّ الْبَابُ وَ لَيْسَ يُؤْتَى السُّورُ إِلَّا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 637

از رسول خدا ص درباره این سخن خداوند عز و جل (پس بین آنها دیوار بلندی زده می‌شود که آن را دروازه‌ای باشد؛ باطنش، در آن، رحمت است، و ظاهرش، از جانب آن، عذاب است) سوال شد. فرمود:

آن دیوار بلند من هستم و علی دروازه آن است و جز از جانب این دروازه نمی‌توان داخل این حصار شد.[[107]](#footnote-107)

### تدبر

1) منافق از نور مومنان برای حرکت استفاده می‌کنند، وقتی جدا شوند آنها در ظلمت خویش می‌مانند و از مومنان تقاضای درنگ می‌کنند[[108]](#footnote-108)؛ اما تنها راهش بازگشت به گذشته است که دیگر برایشان ممکن نیست.

اگر دقت شود که آخرت باطن دنیاست، این آیه به نحوی نسبت مومن و منافق در دنیا را شرح می‌دهد: منافقان مادام که خود را در میان مومنان جا می‌زنند، اگر بهره‌ای می‌برند، از فواید وجودی مومنان است (ولو با دغل‌کاری همه کارهای خوب را به اسم خود تمام کنند) اما در جایی که قرار بر جدا شدن باشد، آنگاه است که معلوم می‌شود که:

الف- آنها هیچکاره‌اند و مومنان همه‌کاره؛ (تجربه انقلاب اسلامی و مخصوصا دوران دفاع مقدس، شاهد خوبی بر این وضعیت است؛ و اگر باز این انقلاب با بحرانی مواجه شود که منافقان جدا شوند، معلوم می‌شود که چه کسانی واقعا جامعه را پیش می‌برند)

ب - بهره‌هایی که می‌توانند از مومنان ببرند فقط در دنیاست و آنجا دیگر باز می‌مانند (اگر در انقلاب اسلامی ما به موقعیت‌هایی در نظام رسیده‌اند، این موقعیتها در آنجا به فریادشان نخواهد رسید)

ج - ...

2) «نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» در آیه قبل (بحث دیروز) دیدیم نور مومن اطراف او را هم روشن می‌کند. پس نور مومن فقط برای خودش مفید نیست؛ به‌قدری منافقان از آن در دنیا استفاده کرده‌اند که، حتی در قیامت، در جایی که از مومنان متمایز می‌شود، باز منافق طمع استفاده از آن را دارد.

3) « قيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ»: با اینکه معلوم است که دیگر امکان برگشت نیست، چرا به آنها چنین گفته می‌شود؟

الف – تا حسرتشان بیشتر شود؟! و این خودش یک عذاب مضاعف است برای آنانی که مومنان را به خاطر تقوایشان مسخره می‌کردند.

ب – تا ما در دنیا جدی بگیریم؟!

ج - ...

4) «ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً»: چرا گرفتن نور را به «التماس» تعبیر کرد؟

الف – التماس، درخواست کردن از موضع برابر است. در روز قیامت همه واسطه‌گری‌ها کنار می‌رود مگر به اذن آشکار خدا. اگر کسی می‌خواهد از واسطه‌ها چیزی دریافت کند، باید به دنیا برگردد.

ب – التماس، معنای طلب کردن با لمس (با دست) بوده، یعنی طلب کردنی کاملا عملی و از نزدیک. نور را باید با عمل خود به دست آورند، نه با تقلب و ...

ج - ...

5) «فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ» برخی از مفسران، این «سور» را همان «حجابی که «اعراف» نام دارد» (اعراف/46) دانسته‌اند (تفسير الصافي‏2/ 198) و نیز گفته شده «اعراف، آن قسمت بالای «سور» است که مشرف بر طرفین می‌باشد» (بحار الأنوار‏8/ 331) اما چرا «سور» گذاشته می‌شود؟

الف – برای اینکه بالاخره مرز مومن و منافق معلوم شود. در واقع با اینکه در دنیا با هم بودند اما مرز اینها واقعا معلوم بود و این واقعیت در آنجا آشکار می‌شود.

ب - ...

6) «بِسُورٍ لَهُ بابٌ» چرا هم به دیوار اشاره کرد و هم به دروازه؟

الف – مرزی که بین مومن و منافق بوده، مرزی نبوده که نتوانند از آن عبور کنند.

ب – مرزی که بین مومن و منافق بوده، از هرجایش قابل نفوذ و عبور نیست؛ حتما از محل خاصی از آن می‌توان عبور کرد. (اینجاست که وجه تطبیق این دو بر پیامبر ص و امیرالمومنین (حدیث2) بهتر آشکار می‌شود)

ج - ...

7) «باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذاب‏»: یک حقیقت واحد است که عده‌ای که به باطن آن راه دارند آن را رحمت می‌یابند؛ و عده‌ای که ظاهربین هستند، آن را عذاب می‌یابند؛ پس:

الف – اینکه رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد، معنایش این نیست که کسی عذاب نمی‌شود. همان چیزی که حقیقتش رحمت است، ظاهر عذاب‌آور دارد.

ب - عذاب در گروی نسبتی است که ما با حقیقت برقرار می‌کنیم.

ج – کسی که به باطن عالم وارد نشود، در عذاب می‌ماند (روم/7)

د - ...

8) «...فيهِ ... مِنْ قِبَلِهِ» اگر این دو کلمه را نمی‌آورد باز دو جمله آخر آیه معنادار بود (چنانکه اغلب مترجمان به همین جهت اصلا این دو را ترجمه نکرده‌اند) پس چرا آورد؟

الف – اگر می‌گفت «باطنش رحمت است و ظاهرش عذاب» ممکن بود کسی برداشت کند که چیزی در باطن آن است که عامل رحمت است و چیز دیگری در ظاهر آن است که عامل عذاب است. اما آوردن این دو تعبیر، تاکیدی است بر اینکه هم رحمت و هم عذاب از خود همین امر واحد («سور» یا «باب») است.

ب - ...

9) «يَقُولُ ... قيلَ ...» خدا می‌توانست این درماندگی منافقان را صرفا حکایت کند، اما در قالب گفتگو حکایت کرد. استفاده از سبک گفتگو در بیان واقعیتها و ارزش‌ها، ظاهرا یکی از مولفه‌های قرآن است که ما در روش‌های آموزشی خود از آن غفلت داریم.

به علت زیاد شدن تدبرها بقیه موارد (و نیز برخی از بندهای ب و ج در تدبرهای فوق، درکانال نیامد.

10) در زبان عربی اگر فقط می‌گفت «منافقون» عملا اعم از مردان و زنان منافق می‌شد (چنانکه وقتی در ادامه گفته « لِلَّذينَ آمَنُوا» فقط شامل مردان مومن نیست). پس چرا با آوردن تعبیر «الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ» بر دو دسته زن و مرد در میان منافق تاکید کرد؟

الف - شاید می‌خواهد توجه دهد که در جریان نفاق، به نقش خاص زنان هم توجه کنید. (همان طور که در آیه قبل، در خصوص توضیح جریان ایمان، به نقش خاص زنان توجه کرد)

ب - ...

11) تحقیر و ذلت منافق در قیامت هم با لفظ است (قیل ارجعوا ...) هم با عمل (فضرب بینهم ...) (قرائتی9 /466)

## 77) سوره حديد(57) آیه14 يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى‏ وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور 15/3/1395

### ترجمه

[منافقان،] آنان [=مومنان] را ندا می‌دهند که آیا با شما نبودیم؟ گفتند: چرا، ولی شما خود را به فتنه انداختید و منتظر ماندید و در شک و تردید غوطه‌ور شدید و آرزوها شما را فریفت تا امر خدا آمد و آن فریبکار [شیطان/ دنیا] شما را به خدا مغرور کرد [= فریفت].

### توضیح برخی کلمات

فتنتم: از ریشه «فتن» (فتنه) است که اصل آن به معنای گداختن طلا در آتش به منظور جدا کردن خالصی و ناخالصی آن بوده و لذا هم به معنای عذاب کردن به کار می‌رود، هم به معنای بلا و سختی و قرار گرفتن در وضعیت بغرنج، و هم به معنای امتحان دشوار (مفردات ألفاظ القرآن/623)

تربصتم: از ریشه «ربص» است که دلالت بر «انتظار» می‌کند (معجم المقاييس اللغه‏2/ 477) که در این آیه متناسب با موقعیت‌های مختلف می‌تواند به معنای «مترصد و دنبال فرصتی برای سوءاستفاده بودن»؛ ویا «انتظار واقعه‌ای تلخ برای اسلام یا مسلمانان داشتن»؛ ویا «امروز و فردا کردن، و اقدام نکردن [برای توبه و ایمان و عمل صالح]»؛ ویا «جا ماندن» باشد.

### حدیث

1) قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» قَالَ فَقَالَ:

أَمَا إِنَّهَا نَزَلَتْ فِينَا وَ فِي شِيعَتِنَا وَ فِي الْكُفَّارِ أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ حُبِسَ الْخَلَائِقُ فِي طَرِيقِ الْمَحْشَرِ ضَرَبَ اللَّهُ سُوراً مِنْ ظُلْمَةٍ فِيهِ بَابُ «باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ» يَعْنِي النُّورَ «وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذاب»ُ يَعْنِي الظُّلْمَةَ فَيُصَيِّرُنَا اللَّهُ وَ شِيعَتَنَا فِي بَاطِنِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ النُّورُ وَ يُصَيِّرُ عَدُوَّنَا وَ الْكُفَّارَ فِي ظَاهِرِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الظُّلْمَةُ فَيُنَادِيكُمْ عَدُوُّنَا وَ عَدُوُّكُمْ مِنَ الْبَابِ الَّذِي فِي السُّورِ مِنْ ظَاهِرِهِ «أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» فِي الدُّنْيَا نَبِيُّنَا وَ نَبِيُّكُمْ وَاحِدٌ وَ صَلَاتُنَا وَ صَلَاتُكُمْ وَاحِدَةٌ وَ صَوْمُنَا وَ صَوْمُكُمْ وَ حَجُّنَا وَ حَجُّكُمْ وَاحِدٌ قَالَ فَيُنَادِيهِمُ الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «بَلى‏ وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» بَعْدَ نَبِيِّكُمْ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ وَ تَرَكْتُمْ اتِّبَاعَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِهِ نَبِيُّكُمْ «وَ تَرَبَّصْتُمْ» بِهِ الدَّوَائِرَ «وَ ارْتَبْتُمْ» فِيمَا قَالَ فِيهِ نَبِيُّكُمْ «وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيّ»ُ وَ مَا أَجْمَعْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خِلَافِكُمْ لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ غَرَّكُمْ حِلْمُ اللَّهِ عَنْكُمْ فِي تِلْكَ الْحَالِ «حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ» وَ يَعْنِي بِالْحَقِّ ظُهُورَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مَنْ ظَهَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ ع بَعْدَهُ بِالْحَقِّ وَ قَوْلُهُ «وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ» يَعْنِي الشَّيْطَانَ «فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» أَيْ لَا تُوجَدُ لَكُمْ حَسَنَةٌ تَفْدُونَ بِهَا أَنْفُسَكُمْ «مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ».

از امام باقر درباره این آیات سوره حدید سوال می‌شود ایشان می‌فرمایند:

اما این آیات درباره ما و شیعیانمان و در مورد کفار نازل شده است. هنگامی که روز قیامت شود و مردم در راه محشر گرفتار آِند، خداوند دیوار بلندی می‌زند که دروازه‌ای دارد «باطنش، در آن، رحمت است» یعنی نور؛ «و ظاهرش، از جانب آن، عذاب است» یعنی ظلمت؛ پس خداوند ما و شیعیانمان را در داخل آن حصار که رحمت و نور است می‌برد و دشمنان ما و کفار را در بیرون آن حصار که ظلمت است. پس دشمنان ما و دشمنان شما، شما را از جانب آن دروازه‌ای که در آن حصار در قسمت بیرونی‌اش (ظاهری‌اش) هست ندا می‌دهند که «آیا با شما نبودیم» در دنیا که پیامبر ما و شما یکی بود و نماز ما و شما یکی بود و روزه ما و شما، و حج ما و شما یکی بود؟ پس فرشته‌ای از جانب خداوند به آنها ندا می‌دهد که: «چرا، ولی شما خود را - بعد از پیامبرتان - به فتنه انداختید» سپپس روی‌گردان شدید و تبعیت از کسی که پیامبرتان به شما دستور داده بود را رها کردید «و منتظر ماندید» تا به او مصیبتها برسد «و در شک و تردید – در مورد آنچه پیامبرتان در مورد او گفته بود - غوطه‌ور شدید و آرزوها – و آنچه در خصوص مخالفت با اهل حق و حقیقت بر آن توافق کردید - شما را فریفت» و بردباری خدا نسبت به شما در آن وضعیت شما را مغرور کرد تا حق آمد و منظور از آمدن حق، آشکار شدن علی بن ابی‌طالب و ائمه بعد از ایشان است که به حق آشکار و ظاهر می‌شوند [شاید اشاره به رجعت است] و مقصود از «آن فریبکار شما را به خدا مغرور کرد» همان شیطان است «پس در آن روز نه از شما و نه از کافران فدیه [عوض] ای گرفته نمی‌شود» یعنی هیچ حسنه‌ای برایتان نیست که آن را به ازازی نجات خود پرداخت کنید «و جایگاه شما آتش است؛ او سرپرست شماست و بد بازگشت‌گاهی است.» [[109]](#footnote-109)

2) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏:

... يَا ابْنَ مَسْعُودٍ سَيَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يَأْكُلُونَ طَيِّبَاتِ الطَّعَامِ وَ أَلْوَانَهَا وَ يَرْكَبُونَ الدَّوَابَّ وَ يَتَزَيَّنُونَ بِزِينَةِ الْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا وَ يَتَبَرَّجُونَ تَبَرُّجَ النِّسَاءِ وَ زِيُّهُمْ مِثْلُ زِيِّ الْمُلُوكِ الْجَبَابِرَةِ هُمْ مُنَافِقُو هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ ... فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ... «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُم»ْ إِلَى قَوْلِهِ «وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» يَا ابْنَ مَسْعُودٍ عَلَيْهِمْ لَعْنَةٌ مِنِّي وَ مِنْ جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ وَ سُوءُ الْحِسَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ... [[110]](#footnote-110)

مكارم الأخلاق (للطبرسی)، ص449-450

پیامبر اکرم ص در فرازی از توصیه‌ طولانی‌ای که به عبدالله بن مسعود داشت، فرمود:

ای ابن‌مسعود! بعد از من اقوامی می‌آیند که خوراکی‌های مطبوع و رنگارنگ می‌خورند و بر سواری‌ها سوار می‌شوند و آن گونه که زنی برای همسرش زینت کند خود را آرایش می‌کنند و همچون خودنمایی زنان به خودنمایی در جامعه مشغول می‌شوند و سبک زندگی آنان همانند زندگی پادشاهان ستمگر است؛ آنان منافقان این امت در آخرالزمان هستند ... و [سپس آیاتی از جمله آیات 13 تا 15 سوره حدید را خواندند و فرمودند] این ابن مسعود، لعنت من و همه پیامبران و فرشتگان مقرب بر آنها و غضب خدا و حسابرسی دشوار در دنیا و آخرت بر ایشان باد. ...

#### نکته‌ای درباره طولانی شدن برخی مطالب

با عرض سلام و آرزوی موفقیت برای همه اعضای محترم کانال «حداقل یک آیه در روز»

ضمن پوزش از طولانی شدن برخی مطالب، برخی از دوستان پیشنهاد می‌دهند برای اینکه افراد خسته نشوند تعداد مطالب را (مثلا در حد یک سوم) کاهش دهیم. بنده با عنوان‌گذاری و شماره‌گذاری بحث‌ها، سعی کرده‌ام این امکان را برای مخاطب فراهم کنم که آن اندازه که حال و حوصله‌اش اقتضا می‌کند، مطالب را مطالعه کند. مثلا کسی مایل است فقط احادیث یا فقط روزی سه تدبر یا ... را مطالعه کند، یا اصلا نمی‌خواهد نکات نحوی یا ... را بخواند، با دیدن تیترها، این امکان را داشته باشد.

اما حقیقت این است که شبکه‌های مجازی بشدت در حال سوق دادن افراد به وضعیت «مصرف‌کننده مبتذل» هستند؛ تا حدی که برخی برای مطالعه مطالب تفریحی یا گپ و گفت‌های بی‌نتیجه گاه ساعتها در روز وقت می‌گذارند اما حوصله مطالب جدی را ندارند.

هدف من از راه‌اندازی این کانال این بود که ضمن تدبر روزانه خودم، برای افرادی که در این شبکه‌ها هستند محملی مهیا شود که اولا اگر کسی بخواهد استفاده مفیدی هم انجام دهد بتواند؛ و ثانیا افراد تمرین کنند که به مطالعه‌های نیازمند تامل و مطالعه مطالب جدی هم روی آورند.

گمان بنده این است که اگرچه در تبلیغات به معنای غربی، رعایت ذائقه مخاطب برای جذب مشتری، حرف اول را می‌زند؛ اما کار یک مبلغ دینی این نیست که همواره از ذائقه افراد تبعیت کند، بلکه باید بکوشد تا حدی ذائقه‌ها را هم در راستای آنچه مطلوب است، تغییر دهد (احزاب/39؛ [جلسه 18](#_18)_سوره_أحزاب))؛ و البته در این مسیر ریزش‌هایی هم رخ می‌دهد؛ و گمان من این است که آن ذائقه‌هایی که تغییر می‌کند به این ریزش‌ها می‌ارزد.

البته می‌کوشم که در آینده مطالب را تا حد امکان مختصر و مفیدتر ارائه کنم و بحثهای تخصصی‌تر و تفصیلی‌تر را فقط در وبلاگ بیاورم، در عین حال علی‌رغم نکات فوق، باز هم اگر عزیزان انتقاد یا پیشنهادی دارند استقبال می‌کنم.

ارتباط با حسین سوزنچی (نویسنده کانال)

@hsouzanchi

لینک کانال برای معرفی به دوستان:

<https://telegram.me/YekAaye>

یا

@YekAaye

لینک عضویت مستقیم در کانال:

<https://telegram.me/joinchat/A1Jeoj5e2jaBJW_m_HAIMg>

لینک وبلاگ برای مطالعه مطالب تفصیلی‌تر:

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/>

### تدبر

1) «یُنادُونَهُمْ... قالُوا» در عرصه قیامت، با اینکه فاصله بین مومن و منافق می‌افتد، اما همچنان ارتباط وجود دارد. این ارتباط از زاویه منافق، با مشقت و تلاش زیادی توام است؛ اما از جانب مومن، راحت است (تفاوت بین «با صدای بلند خطاب کردن» و «گفتن»)

2) «أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ... بَلى‏ وَ لكِنَّكُمْ...»:‌ می‌دانیم که منافقین از کفار بدترند (نساء/145) آنها «ظاهرا» همراه مومنان و عضوی از جامعه دینی‌اند، اما «واقعا» همراه نیستند.

نکته مهم اینکه در این آیه، همراه نبودن آنها، نه لزوما از جهت اعمال دینی (مانند نماز و روزه و ... – حدیث1)، بلکه از جهت نگرش‌ها و دغدغه‌های درونی آنها (فتنه، تربص، تردید، غرور) است.

پس، منافق لزوما «مسلمانی که مرتکب گناه شده» نیست، بلکه منافق کسی است که در حوزه باورهای درونی و جهت‌گیری درونی‌اش دچار مشکل شده، هرچند در ظاهر همانند مومنان اهل عمل باشد.

3) منافق شدن در گروی چهار (یا پنج) ویژگی است که به نظر می‌آید مترتب بر هم پیش می‌آید:

الف- «فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ»: فتنه عرصه آزمایش‌های سخت و بغرنج است. یکبار انسان‌ها ناخواسته در فتنه می‌افتند، این امری طبیعی است و اصلا خدا برای تصفیه انسان این فتنه‌ها را ایجاد می‌کند (توبه/126؛ عنکبوت/2) اما یکبار خودشان زمینه افتادن خود در فتنه را ایجاد می‌کند؛ یعنی خود را در وضعیت‌های شبهه‌ناک قرار می‌دهند تا کم‌کم کار به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌توانند حق و باطل را تشخیص دهد.

ب – «وَ تَرَبَّصْتُمْ»: وقتی خود را در وضعیت‌های شبهه‌ناک قرار دادند، مترصد و دنبال فرصتی برای سوءاستفاده از این وضعیت‌اند؛ فکر می‌کنند با رفتن در آن وضعیت زرنگی کرده‌اند و انتظار واقعه‌ای تلخ برای اسلام یا مسلمانان دارند؛ و برای خروج از آن وضعیت با بهانه‌های مختلف دائما امروز و فردا (وقت‌کشی) می‌کنند و از توبه بازمی‌مانند. (به «توضیح کلمات» مراجعه کنید)

ج - «وَ ارْتَبْتُمْ»: ابتدا حق را می‌دانستند و خود را در وضعیت شبهه‌ناک انداختند، اما این درنگ در آن وضعیت، کم‌کم باعث ایجاد شک و تردید در خودشان شد.

د - «وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ»: دچار شک شدند اما به خاطر آنچه مترصدش بودند، اصرار بر ماندن در آن وضعیت کردند چون در آن وضعیت، آرزوهایی را تعقیب می‌کردند؛ آن انتظار باطل، کم‌کم اینها را آرزواندیش کرد؛ و شخص آرزواندیش، کم‌کم نسبت به واقعیاتی که نشان می‌دهد که وی در محاسبات خود دچار اشتباه بوده‌، بی‌توجه می‌شود، و می‌کوشد دائما کار خود را توجیه کند تا زمانی که مرگش برسد (حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ)

ه - «وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور»: و شیطان آنها را به خدا مغرور کرد؛ یعنی حتی تا مرگشان خود را برحق می‌دانستند و به خیال خود چه‌بسا خود را همچنان مسلمان واقعی می‌دیدند (در قیامت هم ابتدا همراه مومنان‌اند و بعد عقب می‌افتند).

امروز 15 خرداد، سالروز شروع قیامی است که به انقلاب اسلامی منجر شد؛ و این آیه چه‌بسا نحوه ریزش‌های انقلاب را شرح می‌دهد (حدیث2): عده‌ای که از ابتدا «همراه» بودند اما تدریجا از آرمان‌های اسلام (در نظر یا در عمل) روی‌گردان شدند در حالی که خودشان را هنوز برحق می‌دانند.

با توجه به بدتر بودن جدی «منافق» نسبت به «مسلمان گناهکار»، و خزنده و ناخودآگاه بودن ورود «نفاق» در انسان، مراقبت درباره این ویژگی‌ها بسیار مهمتر از مراقبت درباره اعمال خوب و بد خویش است.

یادمان باشد همه ما در معرض «غَرور» [شیطان] قرار داریم. نکند ما چنین شده باشیم و همچنان در غفلتیم!

4) «وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور»: این جمله را می‌توان، نه یک ویژگی جدید، بلکه جمع‌بندی و بیان ریشه چهار ویژگی قبلی است؛ خصوصا که فاعل قبلی‌ها یا خود افراد بودند (سه‌تای اول) یا یک خصلت درونیِ آنها‌ (آرزو)؛ اما اینجا سخن از یک فریبکار متمایز (شیطان) در میان است.

5) «حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ»: می‌تواند اشاره به مرگ باشد، و می‌تواند اشاره به هر واقعه‌ای باشد که دست خدا در آن آشکار است مانند ظهور امام زمان یا رجعت. خصوصا که از مزایای دوره ظهور امام زمان این است که منافق در آن ذلیل می‌شود و دیگر کاری از دستش برنمی‌آید: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ ...تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَه‏ (كافي‏3/ 424؛ دعای افتتاح ماه رمضان/مفاتیح‌الجنان)

## 78) سوره حديد(57) آیه15 فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ 16/3/1395

### ترجمه

پس امروز نه از شما فدیه‌ای گرفته می‌شود و نه از کسانی که کافر شدند؛ جایگاه‌تان آتش است؛ آن سرپرست [سزاوار] شماست و بد بازگشت [بازگشتگاه]ی است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

حرف «فـ» در ابتدای جمله، اصطلاحا «فاء فصیحه» است؛ (و آن «فـ»ای است که برسر جمله ای وارد می‌شود که قبل از آن، جمله دیگری محذوف است و این فاء بر آن جمله محذوف دلالت می‌کند). تقدیر سخن این بوده: «اگر می‌خواهید بدانید آخر کارتان چیست، پس امروز ...» (إعراب القرآن و بيانه9/ 45)

«فدیه»: عوض، تاوان، بازخرید، سربها، آنچه انسان پرداخت می‌کند تا با آن جان خود را نجات دهد (مفردات ألفاظ القرآن/627) و غالبا در جنگها برای رها کردن اسیران پرداخت می‌شد.

«مولی»: در زبان عربی بر معانی متعددی دلالت می‌کند، مانند یاور، سرپرست، صاحب اختیار، برده، کسی که تحت سرپرستی است، و ... . در اینجا بر دو معنا بیشتر تاکید شده: یکی به معنای «ناصر و یاور» است از این جهت که آیه در مقام نفی راه‌های مختلف برای خلاصی است، که جمعاً دو راه است: «فدیه» و «یاری گرفتن» (المیزان19 /158)؛ دیگری به معنای «اولی بکم» (به شما سزاوارتر است) می‌باشد (إعراب القرآن و بيانه‏9/ 46) که از همینجا مفهوم سرپرستی برداشت شده: چون به شما سزاوارتر است پس کار شما و سرپرستی شما به او واگذار شده (مجمع‌البیان9/ 355) زیرا که در دنیا برای رفع حواجتان به سراغ غیر خدا می‌رفتید که حقیقتش آتش است و الان رفع حوائج شما به او واگذار شده است (المیزان19 /158). به نظر می‌رسد کلمه سرپرست (هم سزاوارتر بودن را می‌رساند و هم یاور بودن را)

### حدیث

1) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ... لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرَكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ فَقَالَ ع

... وَ أَمَّا الثَّلَاثُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يُحْشَرُ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى خَمْسِ رَايَاتٍ فَأَوَّلُ رَايَةٍ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةُ فِرْعَوْنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ مُعَاوِيَةُ وَ الثَّانِيَةُ مَعَ سَامِرِيِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ الثَّالِثَةُ مَعَ جَاثَلِيقِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ وَ الرَّابِعَةُ مَعَ أَبِي الْأَعْوَرِ السُّلَمِيِّ وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ فَمَعَكَ يَا عَلِيُّ تَحْتَهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْأَرْبَعَةِ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ هُمْ شِيعَتِي وَ مَنْ وَالانِي وَ قَاتَلَ مَعِيَ الْفِئَةَ الْبَاغِيَةَ وَ النَّاكِبَةَ عَنِ الصِّرَاطِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ هُمْ شِيعَتِي فَيُنَادِي هَؤُلَاءِ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى‏ وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ثُمَّ تَرِدُ أُمَّتِي وَ شِيعَتِي فَيُرَوَّوْنَ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِيَدِي عَصَا عَوْسَجٍ أَطْرُدُ بِهَا أَعْدَائِي طَرْدَ غَرِيبَةِ الْإِبِل‏

الخصال (للصدوق)، ج‏2، ص575

امیرالمومنین ع فرمود: ... هفتاد فضیلت است که من دارم و کسی در آنها با من مشارکت ندارد: ...

اما سی‌ام: از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: روز قیامت امت من زیر پنج پرچم جمع می‌شوند.

اولین پرچمی که بر من وارد می‌شود پرچم فرعون این امت، یعنی معاویه است؛

دومی در دست سامری این امت، یعنی عمروعاص ااست؛

سومی در دست جاثلیق این امت، یعنی ابوموسی اشعری است؛

چهارمی در دست ابواعور اسلمی است؛

و ای علی! پنجمی در دست توست که مومنان زیر آن گرد آمده‌اند و تو امام ایشانی.

سپس خداوند به آن چهارتا می‌فرماید: «به پشت سرتان برگردید تا نوری درخواست کنید. پس بین آنها دیوار بلندی زده می‌شود که آن را دروازه‌ای باشد؛ باطنش، در آن، رحمت است» و در آن شیعیانم و کسانی‌اند که ولایت مرا قبول کرده‌اند و با گروه ستمکاری که از صراط و در رحمت منحرف شده، جنگیدند؛ و آنان شیعیان من‌اند.

پس «آنها ندا می‌دهند که آیا با شما نبودیم؟ گفتند: چرا، ولی شما خود را به فتنه انداختید و منتظر ماندید و در شک و تردید غوطه‌ور شدید و آرزوها شما را فریفت تا امر خدا آمد و آن فریبکار شما را به خدا مغرور کرد؛ پس امروز نه از شما فدیه‌ای گرفته می‌شود و نه از کسانی که کافر شدند؛ جایگاه‌تان آتش است؛ آن سرپرست شماست و بد بازگشتگاهی است.»

سپس امتم و شیعیانم وارد می‌شوند و از حوض محمد ص سیراب می‌گردند و در دست من عصایی از جنس عوسج است که با آن دشمنان را دور می‌کنم آن گونه که شتربان مزاحمان را دور می‌کند.

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع يَقُولُ:

لَا يُخَلِّدُ اللَّهُ فِي النَّارِ إِلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ الشِّرْكِ وَ مَنِ اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُسْأَلْ عَنِ الصَّغَائِرِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً» (نساء/31)

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَالشَّفَاعَةُ لِمَنْ تَجِبُ مِنَ الْمُذْنِبِينَ؟

قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: «إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»

قَالَ ابْنُ أَبِي‏ عُمَيْرٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَيْفَ تَكُونُ الشَّفَاعَةُ لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ وَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ يَقُولُ «وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‏ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (انبیاء/28) وَ مَنْ يَرْتَكِبُ الْكَبَائِرَ لَا يَكُونُ مُرْتَضًى

فَقَالَ يَا أَبَا أَحْمَدَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَرْتَكِبُ ذَنْباً إِلَّا سَاءَهُ ذَلِكَ وَ نَدِمَ عَلَيْهِ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص «كَفَى بِالنَّدَمِ تَوْبَةً» وَ قَالَ ص «وَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ» فَمَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلَى ذَنْبٍ يَرْتَكِبُهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَمْ تَجِبْ لَهُ الشَّفَاعَةُ وَ كَانَ ظَالِماً وَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ يَقُولُ «ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ» (غافر/18)

فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ: وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ مُؤْمِناً مَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلَى ذَنْبٍ يَرْتَكِبُهُ ؟

فَقَالَ يَا أَبَا أَحْمَدَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَرْتَكِبُ كَبِيرَةً مِنَ الْمَعَاصِي وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيُعَاقَبُ عَلَيْهَا إِلَّا نَدِمَ عَلَى مَا ارْتَكَبَ وَ مَتَى نَدِمَ كَانَ تَائِباً مُسْتَحِقّاً لِلشَّفَاعَةِ وَ مَتَى لَمْ يَنْدَمْ عَلَيْهَا كَانَ مُصِرّاً وَ الْمُصِرُّ لَا يُغْفَرُ لَهُ لِأَنَّهُ غَيْرُ مُؤْمِنٍ بِعُقُوبَةِ مَا ارْتَكَبَ وَ لَوْ كَانَ مُؤْمِناً بِالْعُقُوبَةِ لَنَدِمَ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص «لَا كَبِيرَةَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ وَ لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ» وَ أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى»‏ فَإِنَّهُمْ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ وَ الدِّينُ الْإِقْرَارُ بِالْجَزَاءِ عَلَى الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ فَمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ نَدِمَ عَلَى مَا ارْتَكَبَهُ مِنَ الذُّنُوبِ لِمَعْرِفَتِهِ بِعَاقِبَتِهِ فِي الْقِيَامَة

التوحيد (للصدوق)، ص407-408

ابن‌ابی‌عمیر می‌گوید: امام کاظم ع فرمود:

خداوند کسی را به عذاب جاودان معذب نمی‌کند مگر اهل کفر و لجاجت [در برابر خدا] و اهل گمراهی و شرک؛ اما هریک از مومنان که از گناهان کبیره دوری ورزد، خداوند وی را در مورد گناهان صغیره‌اش مواخذه نکند که خداوتد تبارک و تعالی می‌فرماید: «اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید، دوری کنید، بدی‌هایتان را نابود می‌کنیم و شما را از ورودی‌ای بزرگ‌منشانه وارد می‌کنیم»(نساء/31)

گفتم: ای پسر رسول خدا، پس شفاعت به درد کدام گناهکاران می‌خورد؟

فرمود: پدرم از پدرانش از علی ع از رسول خدا ص روایت کرده که: «شفاعت من برای کسانی است که اهل گناهان کبیره‌اند؛ اما نیکوکاران که مشکلی ندارند.»

گفتم: ای پسر رسول خدا، چگونه شفاعت برای اهل گناهان کبیره است در حالی که خداوند متعال فرموده «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که مورد رضایت باشد، در حالی که از خدا ترسان‌اند» (انبیاء/28) و کسی که مرتکب کبیره شود که مورد رضایت نیست؟

فرمود: ای ابا احمد! مومنی نیست که مرتکب گناهی شود، مگر آنکه [آن گناه] ناراحتش ‌کند و از آن پشیمان شود و پیامبر ص فرمود «پشیمانی برای توبه کافی است» و نیز فرمود «کسی که کار نیکش او را خوشحال و گناهش او را ناراحت کند، مومن است» پس کسی که از گناهی که انجام داده پشیمان نمی‌شود، مومن نیست و شفاعت شامل حالش نمی‌شود و ظالم است و خداوند فرموده «ظالمان نه دوستی دارند و نه شفیعی که سخنش مورد قبول واقع شود» (غافر/18)

گفتم: ای پسر رسول خدا! چگونه است که کسی که از گناهی که انجام داده، پشیمان نشود مومن نیست؟

فرمود: ای ابا احمد! کسی نیست که مرتکب گناه کبیره‌ای شود در حالی که می‌داند به خاطر آن مورد عقاب واقع می‌شود، مگر اینکه از آنچه انجام داده پشیمان شود؛ و مادام که از آن پشیمان نشده، مُصر (اصرارکننده) بر آن است، و مصر مورد مغفرت قرار نمی‌گیرد زیرا به عقوبت آنچه انجام داده ایمان ندارد، که اگر به عقوبتش ایمان داشت، پشیمان می‌شد؛ و پیامبر ص فرمود: «[هیچ گناهی] در صورت استغفار، گناه کبیره‌ نیست و[هیچ گناهی] در صورت اصرار، گناه صغیره نیست.». اما اینکه فرمود «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که مورد رضایت است» یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خداوند از دین او راضی است و دین، اعتراف به این است که جزایی برای خوبی‌ها و بدی‌ها در کار است؛ پس کسی گه خدا از دین او رضایت دارد، به خاطر شناختی که از عاقبت اعمال در قیامت دارد، از آن گناهانی که انجام داده پشیمان می‌شود.

توحيد (صدوق)، ص407-408

با توجه به شبهاتی که وهابیت ایجاد کرده، فقط اشاره می‌کنم حدیث پیامبر ص «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» از احادیثی است که در متون معتبر اهل سنت هم بسیار آمده و به لحاظ سند آن، اهل سنت هم هیچ اشکالی بر آن وارد نمی‌دانند. مثلا در سنن ابی‌داوود4 /236؛ سنن الترمذی4 /625؛ سنن ابن‌ماجه2 /1441 .

### تدبر

1) « فَالْيَوْمَ ... وَ لا مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا»: منافقان با اینکه ظاهرا مسلمان و همراه مومنان (أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ، آیه دیروز) هستند، اما حقیقتا مانند کافران هستند، با این تفاوت که کافران کفرشان را علنی می‌کنند.

پس، با اینکه در آیات قبل بحثی از کفار نبود، اما اینجا آنها را هم ذکر کرد تا نشان دهد سرنوشت اینها کاملا شبیه همدیگر است و صرفِ اسم مسلمانی در قیامت به درد نمی‌خورد.

2) «لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ ... هِيَ مَوْلاكُمْ»:‌ "«هِيَ مَوْلاكُمْ» دلالت بر حصر می‌کند و یعنی هیچ ناصر و یاور دیگری ندارید. وقتی چیزی در گرو باشد، دو راه خلاصی دارد: (1) چیز دیگری به ازای آنچه در رهن است بدهد و رهن را آزاد کند؛ (2) کسی پیدا شود و به انسان کمک کند و رهن را آزاد کند. جان ما انسانها در گروی آن چیزهایی است که کسب کرده‌ایم (مدثر/38) و روز قیامت هر دو راه فوق، برای منافق و کافر بسته است." (المیزان19 /158) (ترجمه المیزان19 /277)

3) حتی اگر مرتکب گناهان کبیره شدیم، مواظب باشیم که منافق نشویم. مسلمانی که گناه می‌کند لزوما منافق نیستند. ([جلسه77، تدبر2](#_تدبر_4)) کسانی که گناه می‌کنند و حتی مرتکب گناهان کبیره می‌شوند راه نجاتی برایشان باقی است، چون ممکن است مشمول شفاعت پیامبر شوند؛ اما منافق، جهنمی بودنش قطعی است و هیچ راه نجاتی ندارد. (حدیث2، اگرچه اندکی طولانی است، اما چرایی این تفاوت را بخوبی تبیین می‌کند؛ و نشان می‌دهد شفاعت، اگرچه لطف است، اما پارتی‌بازی نیست.)

4) «النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ»: "ممكن هم هست كلمه «مولى» در اينجا به معناى متصدى امر (سرپرست) باشد؛ چون كفار در دنيا براى برآوردن حوايج زندگيشان از خوراک و پوشاک و جامه و همسر و مسكن، غير خدا را مى‏خواندند، و حقيقت غير خدا همان آتش است، پس همانطور كه مولاى ايشان در دنيا غيرخدا بود، در آخرت هم مولايشان آتش خواهد بود، چون همين آتش است كه حوائج آنان را بر مى‏آورد، طعامى از زقوم، و شرابى از حميم، و جامه‏اى بريده از آتش، و هم‌نشینانی از شيطانها، و مسكنى در درون دوزخ"

(المیزان19 /158) (ترجمه المیزان19 /277)

به تعبیر خلاصه:

کارها را از جانب خدا نمی‌دیدند، بلکه از جانب دنیا می‌دیدند؛ و

باطن دنیایی که در قبال خدا قرار گیرد، جهنم است. (مریم/71).

5) «مَأْواكُمُ النَّارُ»: خانه‌شان آتش است. آیا تا به حال به آتش دقت کرده‌اید؟ اصلا چیزی هست؟! یا فقط نیستی است و نیست‌کننده، که البته ظاهر زیبایی دارد! به نظر می‌رسد آتش ساده‌ترین کلمه‌ای است که فهم انسان از پوچی خودش را نمایان می‌سازد (توضیح بیشتر در [جلسه 51، تدبر2](#_تدبر_5))

6) «بِئْسَ الْمَصيرُ»: «مصیر» هم‌خانواده با «صیرورت» (= شدن، حرکت وجودی) است؛ و در لغت به معنای «مآل و مرجع» است (معجم المقاييس اللغه‏3/ 325) در واقع بازگشتگاهی است که نهایتِ صیرورتِ (= شدنِ، حرکت وجودیِ) انسان است. انسان سیری را در وجود خود طی می‌کند و آخرش هرچیزی شد، «مصیر» او همان است. در واقع، این وضعیت جهنم، نهایت سیری است که خود آنها در وجود خویش، در پیش گرفته‌اند؛ که البته بد بازگشت‌گاهی است.

اگر به معنای «المصیر» دقت شود، شبهات مختلف درباره اینکه «چرا خدا جهنم را آفرید؟ و چرا عده‌ای جاودانه در جهنم می‌مانند؟ و ...» پاسخ می‌یابد:

خدا هیچکس را به زور به جهنم نمی‌برد؛ اما چون اختیار داده، پس راه جهنم را باز گذاشته؛ و اگر کسی وجود خودش را تدریجا جهنمی کرد، تقصیر خدا نیست: جایی جز جهنم برایش نمانده است؛ و البته بد جایگاهی است.

## 79) سوره حديد(57) آیه16 أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ 17/3/1395

### ترجمه

آیا برای کسانی که ایمان آوردند آن لحظه فرانرسیده است که دل‌هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع گردد و همانند کسانی نباشند که قبلا به آنها کتاب [آسمانی] داده شد پس مدت [= مهلتی که داشتند] بر آنها طولانی شد تا دل‌هایشان سخت شد [= سنگدل شدند] و [در حالی که] بسیاری‌ از آنان فاسق‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«تخشع» از مصدر «خشوع» است که به معنای خضوع و فروتنی است. خشوع وضعیتی است که نفس انسان در حالت نرمی و قبول و تسلیم قرار می‌گیرد و سرکشی نمی‌کند. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏3/ 61) و گفته‌اند «وقتی قلب نرم شود، جوارح انسان خشوع می‌کند» (مفردات ألفاظ القرآن، ص283) اگرچه ریشه، خوف و خشیت می‌تواند عاملی برای خشوع شود (حشر/21) اما خشوع لزوما با ترس توام نیست.[[111]](#footnote-111)

«یأن» از ریشه «أنی» به معنای «نزدیک شدن زمانِ ...» می‌باشد (مفردات ألفاظ القرآن/95) و از همین ریشه است کلمات «آن» (به معنای لحظه) و «تأنّی» (به معنای درنگ کردن)

«أمد» به معنای «زمان» است، البته از حیث «غایتِ» آن (مفردات ألفاظ القرآن/88)؛ برای همین به «غایت»، «مهلت» و «دوره انتظار» هم ممکن است ترجمه شود. «طال» هم به معنای «طولانی شد» می‌باشد؛ پس «طال علیهم الأمد» به معنای این است که آن پایان زمانی که آنها انتظارش را می‌کشیدند و به آنها وعده داده شده بود، به عقب افتاد، روزگارشان به درازا کشید و عملا زمانی که بر آنها گذشت طولانی شد و بیش از حدی بود که انتظارش را داشتند.

جمله «كَثيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ» را می‌توان عطف به جمله قبل دانست (الجدول في إعراب القرآن‏27 /14) که در این صورت، در کنار ویژگی قبلی (قساوت قلب) به ویژگی دیگری از آنها (فاسق بودنشان) اشاره کند؛ ویا «حال» از آن دانست (إعراب القرآن الكريم‏3/ 31) که در این صورت، که توضیح حالتی است که به خاطر آن حالت و در آن حالت، قسی‌القلب شدند. ضمناً اگرچه بسیاری از مترجمان جمله را به صورت (بسیاری از آنان فاسق «بودند») ترجمه کرده‌اند؛ اما با توجه به اینکه جمله اسمیه است و «فاسق» اسم فاعل است و اسم فاعل دلالت بر دوام فعل می‌کند، به نظر می‌رسد باید جمله را به صورت مضارع ترجمه کرد (بسیاری از آنان فاسق‌اند) ؛ و در این صورت، این جمله می‌تواند توصیفی از وضعیت اهل کتاب باشد که هنوز ادامه دارد.

«کثیر منهم» (بسیاری از آنان) غیر از «اکثرهم» (اکثر آنان) است. (مثلا در یک جمعیت یک میلیونی، اگر صدهزار دزد باشد می‌توان گفت بسیاری از آنها دزدند؛ اما نمی‌توان گفت اکثر آنها دزدند)

### شأن نزول

قيل إن قوله «أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا» الآية نزلت في المنافقين بعد الهجرة بسنة و ذلك أنهم سألوا سلمان الفارسي ذات يوم فقالوا حدثنا عما في التوراة فإن فيها العجائب فنزلت الر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ إلى قوله «لَمِنَ الْغافِلِينَ» فخبرهم أن هذا القرآن أحسن القصص و أنفع لهم من غيره فكفوا عن سؤال سلمان ما شاء الله ثم عادوا فسألوا سلمان عن مثل ذلك فنزلت آية اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً فكفوا عن سؤال سلمان ما شاء الله ثم عادوا فسألوا سلمان فنزلت هذه الآية عن الكلبي و مقاتل

و قيل نزلت بالمؤمنين قال ابن مسعود ما كان بين إسلامنا و بين أن عوتبنا بهذه الآية إلا أربع سنين فجعل المؤمنون يعاتب بعضهم بعضا

و قيل إن الله استبطأ قلوب المؤمنين فعاتبهم على رأس ثلاث عشرة سنة من نزول القرآن بهذه الآية عن ابن عباس

و قيل كانت الصحابة بمكة مجدبين فلما هاجروا أصابوا الريف و النعمة فتغيروا عما كانوا عليه فقست قلوبهم و الواجب أن يزدادوا الإيمان و اليقين و الإخلاص في طول صحبة الكتاب عن محمد بن كعب

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏9، ص358-357

### حدیث

1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

لَمْ يَزَلْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ وُلَاةَ الْبَيْتِ وَ يُقِيمُونَ لِلنَّاسِ حَجَّهُمْ وَ أَمْرَ دِينِهِمْ يَتَوَارَثُونَهُ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ حَتَّى كَانَ زَمَنُ عَدْنَانَ بْنِ أُدَدَ «فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» وَ أَفْسَدُوا وَ أَحْدَثُوا فِي دِينِهِمْ وَ أَخْرَجَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَمِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ كَرَاهِيَةَ الْقِتَالِ وَ فِي أَيْدِيهِمْ أَشْيَاءُ كَثِيرَةٌ مِنَ الْحَنِيفِيَّةِ مِنْ تَحْرِيمِ الْأُمَّهَاتِ وَ الْبَنَاتِ وَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي النِّكَاحِ إِلَّا أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَحِلُّونَ امْرَأَةَ الْأَبِ وَ ابْنَةَ الْأُخْتِ وَ الْجَمْعَ بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ وَ كَانَ فِي أَيْدِيهِمُ‏ الْحَجُّ وَ التَّلْبِيَةُ وَ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ إِلَّا مَا أَحْدَثُوا فِي تَلْبِيَتِهِمْ وَ فِي حَجِّهِمْ مِنَ الشِّرْكِ وَ كَانَ فِيمَا بَيْنَ إِسْمَاعِيلَ وَ عَدْنَانَ بْنِ أُدَدَ مُوسَى ع.

الكافي، ج‏4، ص210

امام باقر ع فرمود: فرزندان اسماعیل همواره متولیان خانه خدا بودند و برای مردم حج و امور دینی‌شان را رتق و فتق می‌کردند و این جایگاه را بزرگی از بزرگ دیگر به ارث می‌برد تا زمان «عدنان بن أدد» که «مدت بر آنها طولانی شد تا دل‌هایشان سخت شد» و فساد کردند و بدعتها در دینشان ایجاد کردند و برخی برخی دیگر را بیرون کرد، پس برخی در طلب معیشت بیرون شد؛ و برخی از ترس وقوع جنگ بیرون شد؛ و در دست آنها مطالب فراوانی از دین حنیف (شریعت حضرت ابراهیم ع) وجود داشت مانند حرام بودن ازدواج با مادر و دختر، و سیار محرمات مربوط به ازدواج، هرچند که [کم‌کم] آنها ازدواج با زن‌پدر و دخترخواهر و جمع بین دو خواهر را حلال می‌شمردند، و نزد آنها حج و تلبیه (اذکار خاص حج) و غسل جنابت وجود داشت هرچند که در تلبیه و حج‌شان بدعت‌های شرک‌آلود وارد کردند؛ و [رسالت] حضرت موسی ع در فاصله زمانی بین اسماعیل و عدنان بن أدد بود.

2) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيُّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الْحَدِيدِ «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ» فِي أَهْلِ زَمَانِ الْغِيبَةِ ... وَ قَالَ إِنَّمَا الْأَمَدُ أَمَدُ الْغِيبَةِ.[[112]](#footnote-112)

الغيبة (للنعماني)، ص24

امام صادق ع فرمود این آیه سوره حدید «و همانند کسانی نباشند که قبلا به آنها کتاب [آسمانی] داده شد پس مدت بر آنها طولانی شد تا دل‌هایشان سخت شد و بسیاری‌ از آنان فاسق‌اند» [خطابش] در مورد کسانی است که در دوره غیبت بسر می‌برند؛ ... و فرمود: «این دوره محدود، دوره غیبت است»

3) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ الْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَةِ الرَّجُلِ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ يَجْلِسُونَ فَيَلْهَوْنَ وَ يَتَحَدَّثُونَ وَ يَضْحَكُونَ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ فَلَمَّا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ تَرَكُوا الْحَدِيثَ وَ اللَّهْوَ وَ الْمِزَاحَ.

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، (للطبرسی) ص191

امام صادق عليه السّلام فرمود:

از مزاح [نابجا] دورى كنيد كه آبرو هیبت مرد را مى‏برد؛ اصحاب رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله عادتشان بود که جمع مى‏شدند و سخنان لغو و بى‏فايده بر زبان جارى مى‏كردند و مى‏خنديدند، که این آيه شريفه نازل شد: «آیا برای کسانی که ایمان آوردند هنگام آن نرسیده است که قلب‌هایشان در برابر ذکر خدا خاشع گردد» و هنگامى كه رسول خدا ص اين آيه را بر آنها خواند، سخنان بیهوده و لهو و مزاح [نابجا] را کنار گذاشتند. ‏[[113]](#footnote-113)

#### کلامی از آیت الله آقامجتبی تهرانی درباره روزهای آخر ماه شعبان

تدبر در این آیه بیش از اینکه از جنس یافتن نکته‌ها باشد، از جنس تکان خوردن و جدی گرفتن هشدار است. امروز روز پایانی شعبان است. به نظرم رسید کلامی از مرحوم حضرت آیت الله آقا مجتبی تهرانی (ره) با صدای خود ایشان، درباره روزهای آخر ماه شعبان که بیانی از حدیث امام رضا ع است، می‌تواند زمینه خوبی برای تدبر در این آیه باشد.

برای سهولت کار، متن حدیث و ترجمه‌اش را هم در ادامه آورده‌ام:

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع فِي آخِرِ جُمُعَةٍ مِنْ شَعْبَانَ فَقَالَ لِي

يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ شَعْبَانَ قَدْ مَضَى أَكْثَرُهُ وَ هَذَا آخِرُ جُمُعَةٍ مِنْهُ فَتَدَارَكْ فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ تَقْصِيرَكَ فِيمَا مَضَى مِنْهُ وَ عَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى مَا يَعْنِيكَ وَ تَرْكِ مَا لَا يَعْنِيكَ وَ أَكْثِرْ مِنَ الدُّعَاءِ وَ الِاسْتِغْفَارِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكَ لِيُقْبِلَ شَهْرُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَدَعَنَّ أَمَانَةً فِي عُنُقِكَ إِلَّا أَدَّيْتَهَا وَ لَا فِي قَلْبِكَ حِقْداً عَلَى مُؤْمِنٍ إِلَّا نَزَعْتَهُ وَ لَا ذَنْباً أَنْتَ مُرْتَكِبُهُ إِلَّا قَلَعْتَ عَنْهُ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلَانِيَتِكَ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدْراً وَ أَكْثِرْ مِنْ أَنْ تَقُولَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ هَذَا الشَّهْرِ اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ قَدْ غَفَرْتَ لَنَا فِي مَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاغْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُعْتِقُ فِي هَذَا الشَّهْرِ رِقَاباً مِنَ النَّارِ لِحُرْمَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ.

عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏2، ص51

اباصلت می‌گوید: در روز جمعه آخر شعبان بر امام رضا ع وارد شدم، فرمود:

اى ابا صلت ماه شعبان بيشترش گذشت و اين جمعه آخر آن است، پس در این مدت باقیمانده، آنچه از اعمال خير كه در اين ماه در انجام آن كوتاهى كرده‏اى جبران كن، و بر تو باد به روی آوردن به انجام آنچه به تو مربوط است و ترك آنچه به تو ربطی ندارد، و دعا و استغفار و تلاوت قرآن را افزون كن، و از گناهانت به سوى خدا توبه نما، تا ماه خدا در حالی به تو رو كرده باشد كه تو برای خداوند عزّ و جلّ اخلاص ورزيده باشى، و امانتى بر گردن خود باقى مگذار مگر آنكه آن را ادا کرده باشی؛ و در دلت كينه هيچ مؤمنى نباشد مگر اينكه آن را از دل بيرون کرده باشی؛ و هيچ گناهى را كه انجام داده‏اى وامگذار مگر آنكه آن را قلع و قمع کرده باشی؛ و تقوای الهی پیشه کن، و در امور نهان و آشكارت بر او توكّل و اعتماد كن، و «هر كس بر خدا توكّل كند همانا خداوند او را كافى است، خداوند کار او را [به سرانجام] می‌رساند که خداوند براى هر چيز اندازه‏اى قرار داده است» (طلاق/3)، و در باقيمانده اين ماه زياد اين ذكر را بگو: «بارالها! اگر در آن مقدار از این ماه شعبان که گذشته مرا نیامرزیده‌ای، در باقيمانده اين ماه مرا بيامرز!» زيرا خداوند تبارك و تعالى در اين ماه به مردم بسيارى را حرمت ماه رمضان از آتش آزاد مى‏كند.

<https://telegram.me/farsna/28616>

### تدبر

1) «تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذينَ ... قَسَتْ قُلُوبُهُمْ ...» خشوع وضعیتی است که نفس انسان در حالت نرمی و قبول و تسلیم قرار می‌گیرد و سرکشی نمی‌کند. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏3/ 61)

قلب، اگر سالم باشد، در دو موقعیت خاشع می‌شود: یاد خدا و کلام خدا. آیه نشان می‌دهد که ممکن است ظاهرا مومن باشیم اما هنوز دلهایمان در برابر ذکر خدا و کلام خدا خاشع نشده باشد؛ اما بالاخره باید بشود. اگر نشد بیم آن هست که قسی القلب شویم.

خدا دو دل در سینه ما قرار نداده (احزاب/4)؛ پس، کسی که دل به غیر خدا داده، دلش برای خدا خاشع نمی‌شود.

آیا در این ماه رمضان امیدی هست که دل ما هم خاشع شود؟ در این شروع ماه رمضان یکبار وضعیت خود را بررسی کنیم:

همین شبکه‌های مجازی، می‌تواند نمونه خوبی باشد که خود را بررسی کنیم و ببینیم آیا دل ما برای کلام خدا رام و فروتن است؟ یا فقط در برابر مطالب فکاهی و دعواهای سیاسی و حوادث و شایعات و ... (حدیث 3) نرم و پذیراست و به آنچه یاد خدا و کلام خداست، دل که نمی‌دهیم، بماند؛ حوصله‌اش را هم نداریم؟

نمی‌گویم اینها را اصلا نباید خواند. سوال این است که به کدام طرف راحت دل می‌دهیم و کدام برایمان سخت است؟

اگر چنان باشد و ادامه یابد، چه‌بسا سنگدل (ادامه آیه) یا حتی خدای ناکرده، منافق (آیات قبل) شویم!

دل ما بسیار لطیف و حساس است؛ دشمنِ قسم‌خورده‌ای به نام شیطان (یوسف/5؛ ص/82)، که حتی از خطورات قلبی و افکار ما باخبر است (ناس/5)، برای این دل کمین کرده (اعراف/27). جز بنده حقیقی‌ای که شیطان در او راهی ندارد (ص/82-83) کسی نمی‌تواند مراقبت از این دل را به عهده گیرد؛ و خدا چنین بندگانی را در میان ما قرار داده است با نام «امام» (انبیاء/73). اگر دل به امام ندهیم، زمان می‌گذرد (فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ) و کم‌کم شیطان دل ما را تصرف می‌کند (نحل/100)، و آنگاه است که اگرچه ظاهری زیبا ممکن است داشته باشیم، اما قسی‌القلب شده‌ایم (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) و علامتش هم این است که گناه کردن برای‌مان راحت می‌شود (و كَثيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ)

غیبت‌ امام بر ما طولانی، و زمینه قسی‌القلب شدن زیاد شده است (حدیث 2). مبادا به زندگی بدون امام عادت کنیم! این ماه رمضان، که شیاطین در بندند، زمان مناسبی است که امام‌مان را در عمق دل‌مان پیدا کنیم و دل به او بدهیم.

### کلامی از آیت الله ميرباقری:

«این‌گونه نیست که فضایل ماه رمضان بدون مراقبه، درک شود؛ محاسبه و مراقبه می‌خواهد و اگر کسی می‌خواهد در ماه رمضان ده ختم قرآن داشته باشد، باید مراقبه کند. من نمی‌گویم همه این کار را بکنند؛ ولی امام (ره) که یک کشور را اداره می کردند ماه رمضان ملاقات‌هاشان الا برای کارهای ضروری، تعطیل بود. بیرون ماه رمضان گاهی روزی ۱۸ ساعت مسائل حکومتی را تدبیر می کردند ولی ماه رمضان تعطیل بود.

انسان اگر بخواهد در ماه رمضان به قرآن برسد باید یک فراغتی برای خودش درست کند؛ باید تدبیر کند. والا همین گونه نمی‌شود! گاهی آدم می ببیند سحر شد، هیچ کاری نکرده است! شب اول ابوحمزه نخوانده است! شب دوم نخوانده! شب دهم نخوانده است! روز بیست و پنجم هم نخوانده! خب! پس کی می خواهد از ماه رمضان برخوردار شود؟!» (۱۹ تیر ۹۳)

2) حکایت فضیل عیاض در سفينة البحار، ج‏7، ص103[[114]](#footnote-114)

## 80) سوره حمد (1) آیه 5 إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعين‏ 18/3/1395 1 رمضان

### ترجمه

تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

#### حلول ماه مبارک رمضان بر تمامی مسلمانان و قرآن‌دوستان مبارک باد

### حدیث

1) ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص‏

... يَقُولُ فِي الْيَوْمِ الْأَوَّلِ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّائِمِينَ وَ قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمَيْنِ وَ نَبِّهْنِي فِيهِ عَنْ نَوْمَةِ الْغَافِلِينَ وَ هَبْ لِي جُرْمِي فِيهِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ اعْفُ عَنِّي يَا عَافِياً عَنِ الْمُجْرِمِينَ.

زاد المعاد، ص144

ادعیه معروفی که در مفاتیح‌الجنان تحت عنوان «دعای مختصر هر روز ماه رمضان» آمده است بر اساس روایتی است که ابن‌عباس از پیامبر اکرم ص نقل کرده است.

انسان در دعای روز اول می‌گوید:

خدایا! روزه‌ام را در این روز، روزه روزه‌داران [مورد رضایتت]، و قیامم [برای عبادت] را قیام قیام‌کنندگان [مورد عنایتت] قرار بده! و در این روز مرا از خواب غفلت بیدار کن و در این روز گناه مرا ببخش، ای معبود عالمین! و مرا مورد عفو قرار ده، ای عفوکننده مجرمان!

2) قَالَ الْإِمَامُ ع (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

قُولُوا يَا أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِمْ: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ أَيُّهَا الْمُنْعِمُ عَلَيْنَا، وَ نُطِيعُكَ مُخْلِصِينَ مَعَ التَّذَلُّلِ وَ الْخُضُوعِ بِلَا رِيَاءٍ، وَ لَا سُمْعَةٍ؛ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، مِنْكَ نَسْأَلُ الْمَعُونَةَ عَلَى طَاعَتِكَ لِنُؤَدِّيَهَا كَمَا أَمَرْتَ، وَ نَتَّقِيَ مِنْ دُنْيَانَا مَا نَهَيْتَ عَنْهُ، وَ نَعْتَصِمَ- مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ مِنْ سَائِرِ مَرَدَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مِنَ الْمُضِلِّينَ، وَ مِنَ الْمُؤْذِينَ الظَّالِمِينَ- بِعِصْمَتِك‏

... قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قُولُوا «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» عَلَى طَاعَتِكَ وَ عِبَادَتَكَ، وَ عَلَى دَفْعِ شُرُورِ أَعْدَائِكَ، وَ رَدِّ مَكَايِدِهِمْ، وَ الْمُقَامِ عَلَى مَا أَمَرْتَ بِهِ

‌التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص39 و 41

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری درباره «ایاک نعبد و ایاک نستعین» آمده است که خداوند می‌فرماید:

‌ای بندگانی که بر آنها نعمت داده شده، بگویید: «تنها تو را می‌پرستیم ای نعمت دهنده بر ما؛ و تو را خالصانه با تذلل و خضوع و بدون ریا [به چشم دیگران نمایاندن] و سُمعه [به گوش دیگران رساندن] اطاعت می‌کنیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم، از تو یاری بر طاعت تو می‌خواهیم تا آن را آن گونه که دستور داده‌ای انجام دهیم، و در دنیایمان از آنچه از آن نهی کردی بپرهیزیم؛ و از شیطان رجیم و سایر جن و انس‌های گمراه رانده‌شده و از اذیت‌کنندگان ظالم، به پناهگاه تو پناهنده می‌شویم»

و از امیرالمومنین ع از رسول خدا روایت می‌شود که خداوند فرمود: «بگویید تنها از تو یاری می‌جوییم برای اطاعت و عبادتت و برای دفع شرور دشمنانت و رد حیله‌هایشان، و برای باقی ماندن بر آنچه بدان دستور داده‌ای.

3) یادآوری: در جلسات 41 و 56 دو حدیث در تفسیر سوره حمد گذشت؛ و اینک سومین روایت:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ... قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَنَّ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ فِيهَا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»، الْآيَةُ الَّتِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ نُفُوراً وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» دَعْوَى أَهْلِ الْجَنَّةِ حِينَ شَكَرُوا اللَّهَ حُسْنَ الثَّوَابِ «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» قَالَ جَبْرَئِيلُ مَا قَالَهَا مُسْلِمٌ قَطُّ إِلَّا صَدَّقَهُ اللَّهُ وَ أَهْلُ سَمَاوَاتِهِ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» إِخْلَاصٌ لِلْعِبَادَةِ «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» أَفْضَلُ مَا طَلَبَ بِهِ الْعِبَادُ حَوَائِجَهُمْ «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صِرَاطَ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» الْيَهُودِ وَ غَيْرِ «الضَّالِّينَ» النَّصَارَى.

‏تفسير العياشي، ج‏1، ص22

از امام صادق ع از پیامبر اکرم روایت شده است که: خداوند با [نزول سوره] فاتحه، از گنج‌های بهشت، بر من منت گذاشت که در آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» است، آیه‌ای که خداوند در مورد آن می‌فرماید «و چون در قرآن پروردگار خود را به يگانگى ياد كنى با نفرت پشت مى‏كنند»؛ و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» دعای بهشتیان است هنگامی که به خاطر حُسن پاداش‌شان خدا را شکر می‌گویند؛ [در مورد] «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» جبرئیل گفت: هیچ مسلمانی آن را نگفت مگر اینکه خداند و آسمانیانش او را تصدیق کردند؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» [ابراز] اخلاص در عبادت است «وَ إِيَّاكَ نَسْتَعينُ» بهترین چیزی است که بندگان به وسیله آن نیازهای خود را درخواست می‌کنند؛ «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صراط انبیاست و آنان‌اند کسانی که خداوند بر آنان نعمت داده است «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» یهودیان‌اند و «الضَّالِّينَ» مسیحیان‌اند.[[115]](#footnote-115)

### تدبر

1) چرا با اینکه در آیات قبل سوره حمد، خدا به عنوان غایب اشاره می‌شد، در این آیه، خدا مخاطب قرار گرفت؟ چرا جمله را با مفعول شروع کرد؟ چرا فعل را با ضمیر جمع به کار برد؟ چرا جمله دوم را در همان سیاق جمله اول آورد و نفرمود «ایاک نعبد، أعنّا» (تو را می‌پرستیم، کمکمان کن)

علامه طباطبایی به همین این سوالات یک پاسخ می‌دهد:

مهمترین نکته در بندگی این است که انسان خود را نبیند. (لذا بندگی با شرک ممکن است جمع شود (غافر/60)، اما با استکبار جمع نمی‌شود (کهف/110) )

با این ملاحظه، عبارت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعين» کاملترین عبارت در ابراز بندگی در محضر خداست. زیرا:

الف – اقتضای عبودیت، این است که خود را در محضر خدا ببینیم، [نه اینکه دل‌مان جای دیگر باشد]؛ پس آیه از حالت غیاب (در آیات قبل) به حالت حضور تغییر سیاق داد.

ب- از «تو» شروع کرده است، ولو که مفعول باشد؛ نه از «من» و نه از «فعل من» («جمله اسمیه» با «من» شروع می‌شود؛ و جمله فعلیه با «فعلِ» من (نعبد)؛ و در هر دو مفعول، در مرتبه بعد می‌آید؛ اما در این آیه، «ک» (مفعول) را مقدم کرده است).

ج- «فعل من» را هم با ضمیر متکلم مع‌الغیر (ما) بیان کرده تا «من» را در جمع گم کند.

د – اما هنوز در جمله «ایاک نعبد» یک نحوه انتساب کار به «من» باقی است؛ پس آن را با عبارت «إِيَّاكَ نَسْتَعين» (بر همان وزن و سیاق) تکمیل کرد که بگوید همان مقدار کار هم «تنها» با کمک و عنایت «تو» انجام می‌شود.

پس این عبارت، فقط یک معنا ابراز آن می‌کند و آن عبودیت محض است آن گونه که ذره‌ای «منیت» در کار نیاید (المیزان1 /24-27)

2) عبودیت و پرستش، یعنی غایت آمال خود قرار دادن؛ یعنی آخرین دغدغه انسان، که همه دغدغه‌های دیگر به آن ختم ‌شود و همه چیز را بر اساسِ میزان فایده‌اش در نزدیک شدن به آن بسنجد.

به همین معناست که برخی پول‌پرست‌اند؛ برخی مقام پرست؛ برخی شهوت‌پرست؛ و برخی هم خداپرست. و ما می‌خواهیم خداپرست باشیم. با این توصیف، آیا واقعا می‌توانیم بگوییم خداپرستیم؟

3) فقط نمی‌گوییم «تو را می‌پرستیم» بلکه می‌گوییم «تنها» تو را می‌پرستیم. (جلو آوردن مفعول (ک) بر فعل (نعبد) دلالت بر حصر می‌کند). بسیاری از ما خدا را قبول داریم؛ اما در کنار خدا، پول و مقام و شهوت و مدرک و ... را هم هدف قرار داده‌ایم؛ و این شرک است. موظب باشیم که حتی اغلب مومنان ایمانشان شرک‌آلود است (یوسف/106) و مبادا در عبادت شرک بورزیم (غافر/60).

پس آیا باید پول و ... را رها کنیم؟

خیر، بلکه هدف اصلی را فقط خدا بدانیم؛ ‌اینها را وسیله ببینیم. اگر وسیله دیدیم آنگاه هرجا بین رسیدن به خدا و داشتن اینها منافات پیش آمد راحت می‌توانیم صرف‌نظر کنیم؛ وگرنه همواره بین خدا و خرما در تردید می‌مانیم و چه‌بسا منافق از دنیا برویم (نساء/143)

4) «إِيَّاكَ نَسْتَعين»: فقط خدا را بپرستیم، هرچند خیلی دشوار است، اما قبول؛ ولی یعنی چه که فقط از خدا کمک بگیریم؟ مگر نگفتیم اینها وسیله‌اند! آیا نباید از اینها برای رسیدن به خدا کمک بگیریم؟!

اگر در وادی قرآن وارد شدیم با زبان بسیار ساده، عظیم‌ترین حقایق عرفانی را روزی پنج‌بار در نماز تکرار می‌کنیم!

اگر خدا را بشناسیم می‌فهمیم که نه‌تنها در عرض او هدفی معنا ندارد، بلکه غیر از او کسی کاره‌ای نیست؛ همه چیز به دست اوست. به مقام حضرت ابراهیم ع می‌رسیم که آب می‌نوشید، غذا و دوا می‌خورد؛ اما می‌فهمید که سیری و سیرابی و شفا فقط و فقط به دست اوست (شعراء/79-80) می‌فهمیم که نه‌تنها رفع تمام نیازهای ما به دست اوست (حدیث3) بلکه حتی اگر بخواهیم خدا را اطاعت کنیم باز نیاز به کمک او داریم (حدیث2) برای همین است که در روز اول ماه رمضان که ماه بندگی است می‌گوییم خدایا تو روزه ما را در روزه‌داران قرار بده؛ تو قیام ما را در قیام‌کنندگان قرار بده ... (حدیث1)

5) «إِيَّاكَ نَسْتَعين»: بسیاری از ما به شرک در عبودیت (ولو شرک خفی مانند پول‌پرستی و ...) حساس هستیم؛ اما به شرک در استعانت بی‌اعتناییم، بلکه به خیال خود چنین شرکی را کاملا دینداری می‌دانیم! مثلا برای کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، به کسی مراجعه می‌کنیم و می‌گوییم: «اول خدا، بعدش شما»! این دینداری نیست، این شرک است. کسی که موحد است اولش خداست، آخرش هم خداست (حدید/3) هرکس دیگری هم اگر کاره‌ای است چون خدا او را کاره‌ای کرده است؛ اگر خدا نخواهد آتش هم نمی‌سوزاند (انبیا/69) میلیاردر هم باشی، مشکلت حل نمی‌شود (قصص/76-81)

ان‌شاءالله که خدا ما را متوجه توحید در استعانت بکند و در همین ماه رمضان ما را از خواب غفلت بیدار کند (حدیث1)

6) "نه جبر در کار است و نه تفويض. چون مى‏گوييم «نَعْبُدُ»، پس داراى اختيار هستيم و نه مجبور. و چون مى‏گوييم: «نَسْتَعِينُ» پس نياز به او داريم و امور به ما تفويض نشده است." (قرائتی، تفسير نور‏1/ 28) (این نکته ظاهرا برگرفته از مضمون یکی از مناظرات امام صادق ع با یکی از «قدریه» است. تفسیر عیاشی1 /23)

مروری بر سوره حمد

چون سوره حمد سوره‌ای است که در هر نماز می‌خوانیم هر آیه‌ای که اضافه می‌شود خوب است مروری بر مضامین این سوره داشته باشیم.

[جلسه 41](#_تدبر_6) و [جلسه 56 تدبر7](#_تدبر_7) دو بیان مطرح شد؛ و اینک بیان سوم:

با نام خدایی [شروع می‌کنم] که رحمتش گسترده و همیشگی است؛

سپاس و ستایش خدایی را رب‌العالمین است؛

[با] رحمت گسترده[‌اش آمدیم و با] رحمت همیشگی[‌اش [بازمی‌گردیم به جایگاهی که]

مالکیت همه‌جانبه او‌ در روز جزا [آشکار می‌گردد]

[حال که او را این گونه شناختم پس به او عرضه می‌دارم] تنها تو را می‌پرستیم [و به عنوان دغدغه نهایی خود قرار می‌دهیم؛ و در همه کار، از جمله در همین مطلب که تو را تنها دغدغه و هدف خود بدانیم و جز تو را طلب نکنیم و نیز در اینکه راه تو را طی کنیم] تنها از تو یاری می‌جوییم [و برای هیچ‌کاری هیچ امیدی به غیر تو نداریم]

## 81) سوره بقره (2) آیه255 اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحيطُونَ بِشَيْ‏ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِما شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيم‏ 19/3/1395 2 رمضان 1437

### ترجمه

الله، خدایی جز او نیست، [تنها] حیّ و قیوّم است، او را نه چرت می‌گیرد و نه خواب، از آنِ اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، کیست آنکه نزد او شفاعت کند مگر به اذن او؟ می‌داند آنچه که پیش روی آنها و آنچه پشت سر آنهاست و [درحالی‌که] به چیزی از علم او احاطه نمی‌یابند مگر به آنچه بخواهد، کرسی [سلطنت] اش آسمانها و زمین را دربرگرفته و [درحالی‌که] نگهداری این دو او را به زحمت نمی‌اندازد، و تنها او بلندمرتبه و عظیم است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْحَيُّ الْقَيُّومُ» این دو کلمه، دو خبر (یا دو صفت) برای «الله» می‌باشند.[[116]](#footnote-116) بر فرض اینکه خبر باشند، وقوع «الـ» بر روی خبر دلالت بر حصر می‌کند (الميزان2 /330) لذا در ترجمه کلمه «تنها» داخل کروشه اضافه شد.

«الحیّ» صفت مشبهه بر وزن «فَعل» است (الجدول في إعراب القرآن‏3/ 24؛ المیزان2/ 328)، یعنی حقیقتی که حیات در او ثابت و همیشگی و غیر قابل زوال است.[[117]](#footnote-117)

«القیوم» صیغه مبالغه از مصدر «قیام» است یعنی حقیقت قائمی (پابرجایی) که نگهدارنده و قوام‌بخش همه چیز است (مفردات ألفاظ القرآن/691)، حقیقتی که هم قائم به خویش است (نه به غیر)، و هم همه موجودات دیگر قائم به او هستند (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏9/ 344)

«لَهُ ما فِي السَّماواتِ»: چون جار و مجرور (له) نمی‌تواند مبتدا باشد و در مقام خبر است، پس خبر مقدم محسوب می‌شود؛ و چون خبر باید بعد از مبتدا بیاید و الان قبلش آمده، پس دلالت بر حصر دارد.[[118]](#footnote-118)

«یشفع»: از ریشه «شفع» (به معنای «جفت»، در مقابل «تک» ؛ معجم مقاييس اللغة‏3/ 201) است و به صورت فعل در جایی به کار می رود که امری به امر دیگر ملحق می شود تا کاری که اولی بتنهایی نمی توانسته انجام دهد با کمک دومی انجام شود (التحقيق فى كلمات القرآن الكريم‏6/ 99)

جمله «لا يُحيطُونَ ...» را هم می‌توان جمله استینافیه (یعنی شروع مطلب جدید) دانست و هم جمله حالیه (یعنی بیان حالِ آن افرادی که با ضمیر «هم» بدانها اشاره شده) و این مطلب در مورد جمله «وَ لا يَؤُدُهُ ...» هم صادق است. (الجدول فی اعراب القران الکریم3 /24) برخی گفته‌اند جمله «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ....» را هم می‌توان حال دانست (إعراب القرآن الكريم‏1/ 10)

«يَؤُدُ» از ریشه «أود» است که در اصل به معنای «خم شدن ناشی از سنگینی» می‌باشد (معجم المقاييس اللغة‏1/ 155) و به همین مناسبت به معنای «به زحمت و مشقت افتادن» به کار می‌رود (لسان العرب‏3/ 74)

«الْعَلِيُّ الْعَظيم»: وقوع «الـ» بر روی خبر دلالت بر حصر می‌کند(الميزان2 /336)، لذا در ترجمه کلمه «تنها» اضافه شد. هر دو، صفت مشبهه هستند به ترتیب از مصدر «علو» و «عظمت»؛‌ یعنی حقیقتی که بلندمرتبگی و عظمت در او ثابت و همیشگی است.

### حدیث

1) عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال‏ إِنَّ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ ذِرْوَةً وَ ذِرْوَةُ الْقُرْآنِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ- مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ مَكْرُوهٍ مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا وَ أَلْفَ مَكْرُوهٍ مِنْ مَكَارِهِ الْآخِرَةِ أَيْسَرُ مَكْرُوهِ الدُّنْيَا الْفَقْرُ وَ أَيْسَرُ مَكْرُوهِ الْآخِرَةِ عَذَابُ الْقَبْرِ وَ إِنِّي لَأَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى صُعُودِ الدَّرَجَةِ.[[119]](#footnote-119)

تفسير العياشي، ج‏1، ص136

از امام صادق عروایت شده است:

هر چیزی قله‌ای دارد و قله قرآن، آیه‌الکرسی است؛ کسی که یکبار آیه‌الکرسی را [آن گونه که حق آن است] بخواند، خداوند هزار امر ناپسند از امور ناپسند دنیا و هزار امر ناخوشایند از امور ناخوشایند آخرت را از او برمی‌گرداند، که ساده‌ترین امر ناپسند دنیا، فقر است و ساده‌ترین امر ناخوشایند آخرت عذاب قبر است؛ و من از آن برای بالا رفتن درجه‌ام [نزد خدا] کمک می گیرم.

2) أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيُّ الشَّعْرَانِيُّ إِمْلَاءً مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ بِالْمُوصِلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَمْرِو بْنِ بَكْرٍ السِّكْسَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شُعَيْبِ بْنِ شَابُورَ الْقُرَشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنِ أَبِي الْعَاتِكَةِ الْهِلَالِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَزِيدَ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَاسِمَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ عَنْ صُدَيٍّ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) يَقُولُ:

مَا أَرَى رَجُلًا أَدْرَكَ عَقْلُهُ الْإِسْلَامَ وَ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ يَبِيتُ لَيْلَةً سَوَادَهَا[[120]](#footnote-120) حَتَّى يَقْرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» فَقَرَأَ الْآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ: «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، ثُمَّ قَالَ: فَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا هِيَ- أَوْ قَالَ: مَا فِيهَا- لَمَا تَرَكْتُمُوهَا عَلَى حَالٍ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) أَخْبَرَنِي قَالَ: أُعْطِيتُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ كَنْزٍ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ لَمْ يُؤْتَهَا نَبِيٌّ كَانَ قَبْلِي.

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَمَا بِتُّ لَيْلَةً قَطُّ مُنْذُ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) حَتَّى أَقْرَأَهَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا أُمَامَةَ، إِنِّي أَقْرَؤُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي ثَلَاثَةِ أَحَايِينَ مِنْ كُلِّ لَيْلَةٍ. فَقُلْتُ:

وَ كَيْفَ تَصْنَعُ فِي قِرَاءَتِكَ لَهَا يَا ابْنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) قَالَ: أَقْرَؤُهَا قَبْلَ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ صَلَاةِ عِشَاءِ الْآخِرَةِ، فَوَ اللَّهِ مَا تَرَكْتُهَا مُذْ سَمِعْتُ هَذَا الْخَبَرَ عَنْ نَبِيِّكُمْ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَتَّى أَخْبَرْتُكَ بِهِ.

الأمالي (للطوسي)، ص509

ابوامامه نقل می‌کند که از امیرالمومنین شنیدم که می‌فرمود:

هیچکس را ندیدم که عقلش به اسلام قد دهد و در اسلام متولد شود، آنگاه تاریکی شب را به صبح آورد مگر اینکه این آیه «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - که آن را خواند تا - الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» را بخواند.

سپس فرمود: اگر بدانید که آن چیست – یا فرمود: در آن چیست – هیچگاه آن را فروگذار نخواهید کرد؛ که پیامبر خدا ص به من خبر داد و فرمود: آیه‌الکرسی از گنج‌های تحت عرش است که به من داده شده و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد.

علی ع فرمود: من از زمانی که این را از رسول خدا شنیدم هیچ شبی را صبح نکردم مگر اینکه آن را خواندم.

سپس فرمود: ای ابوامامه، من هرشب آن را سه بار در سه وقت می‌خوانم.

عرض کردم: ای پسر عموی محمد ص، روال قرائت کردنت چگونه است؟

فرمود: آن را بعد از نماز عشاء و قبل از دو رکعت نافله نماز عشاء می‌خوانم. به خدا قسم از آن زمان که این حدیث را از پیامبرتان ص شنیدم تا الان که به تو خبر دادم، هیچگاه آن را ترک نکردم.

(در ادامه روایت، تک‌تک سلسله راویان می‌گویند: «من هم از وقتی که این روایت را دیدم خواندنش را ترک نکردم» که برای رعایت اختصار کلمات آنها را نیاوردم.

ان‌شاءالله ما هم که این روایت را دیدیم ترک نکنیم)

3)

* حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ»

قَالَ عِلْمُهُ.

* و حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ»

فَقَالَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي الْكُرْسِيِّ وَ الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ.

* حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ

فَقَالَ ... أَنَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَكْبَرِ أَبْوَابِ الْغُيُوبِ وَ هُمَا جَمِيعاً غَيْبَانِ وَ هُمَا فِي الْغَيْبِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ الْكُرْسِيَّ هُوَ الْبَابُ الظَّاهِرُ مِنَ الْغَيْبِ الَّذِي مِنْهُ مَطْلَعُ الْبِدَعِ وَ مِنْهُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ الْعَرْشُ هُوَ الْبَابُ الْبَاطِنُ الَّذِي يُوجَدُ فِيهِ عِلْمُ الْكَيْفِ وَ الْكَوْنِ وَ الْقَدْرِ وَ الْحَدِّ وَ الْأَيْنِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ صِفَةِ الْإِرَادَةِ وَ عِلْمُ الْأَلْفَاظِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ التَّرْكِ وَ عِلْمُ الْعَوْدِ وَ الْبَدْءِ فَهُمَا فِي الْعِلْمِ بَابَانِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ مُلْكَ الْعَرْشِ سِوَى مُلْكِ الْكُرْسِيِّ وَ عِلْمَهُ أَغْيَبُ مِنْ عِلْمِ الْكُرْسِيِّ فَمِنْ ذَلِكَ قَالَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَيْ صِفَتُهُ أَعْظَمُ مِنْ صِفَةِ الْكُرْسِيِّ وَ هُمَا فِي ذَلِكَ مَقْرُونَان‏[[121]](#footnote-121)

التوحيد (للصدوق)، ص 321 و ص327

از امام صادق ع درباره عبارت «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» روایت شده که فرمودند:

مقصود علم خداست؛

و نیز روایت شده که فرمودند:

آسمانها و زمین و آنچه در این دو است، در «کرسی» است؛ و «عرش» آن علمی است که هیچکس به اندازه آن پی نمی‌برد.

و یکبار هم درباره «عرش و کرسی»‌سوال شد، ایشان در فرازی از توضیحشان فرمودند:

آنها دوباب از درهای غیب هستند و هردو خودشان هم [مربوط به عالم] غیب‌اند و در عالم غیب در کنار همدیگرند؛ زیر کرسی باب ظاهر غیب است که شروع ایجاد از اوست و همه چیز از اوست؛ و عرش باب باطنی است که علم چگونگی و بودن و اندازه و حد و مکان و مشیت ووصف اراده و علم الفاظ و اعراب و سکون و علم بازگشت و شروع، در آن است؛ پس اینها دو باب قرین همیدگرند زیرا مُلک عرش غیر از مُلک کرسی است و علمش غیبی‌تر از علم کرسی است و به همین جهت [در قرآن کریم] فرمود» «پروردگار عرش عظیم»، یعنی وصفش از وصف کرسی عظیمتر است هرچند که در آن [عالم غیب] اینها قرین همدیگرند.[[122]](#footnote-122) [[123]](#footnote-123)

### تدبر

1) «اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»: صفات خدا را به دو دسته صفات ذات (صفات او به‌تنهایی و بدون ارتباط با دیگران) و صفات فعل (صفات او در رابطه با ماسوی‌الله) تقسیم می‌کنند.

«حیات» مهمترین، و بلکه ریشه سایر صفات ذات (علم و قدرت) است.

«قیوم» قوام‌بخش هر چیزی است، پس هر موجودی، هم وجودش و هم هرآنچه به او می‌رسد (مانند رزق و حیات و رحمت و ...) از «قیوم» گرفته، و «قیوم» ریشه تمام صفات خداست که به دیگران مربوط است (الميزان‏2/ 331) پس قیوم مبنای تمام «صفات فعل» است.

پس عبارت «اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» تمام مباحث خداشناسی را در خود جمع کرده است: او الله است، واحد و بی‌نظیر و بی‌رقیب است، آن مقدار که از ذاتش و فعلش (ارتباطش با مخلوقات) می‌توان فهمید این است که حی و قیوم اوست. بقیه آیه هم شرح تفصیلیِ «قیوم» بودن اوست.

پس این آیه دارد یک دوره خداشناسی کامل ارائه می‌دهد. و اگر خدا را درست بشناسیم، می‌فهمیم که چرا فقط باید دغدغه او را داشت و فقط باید از او کمک گرفت ([جلسه دیروز، حمد/5](#_تدبر_8)) و چرا فقط باید به دین الهی درآویزیم (آیه بعد) و فقط به ولایت و سرپرستی خدا تن دهیم (آیه بعدتر)

اگر کسی به این امور پی ببرد، آیا به قله معارف قرآنی نرسیده (حدیث1)، و آیا مداومت بر خواندن – و درنتیجه، جدی گرفتنِ این آیه در سعادت انسان - نیاز به تاکیدات آن‌چنانی ندارد؟ (حدیث 1 و 2)

2) «الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ» در میان مخلوقات، هر کسی که تکیه‌گاه دیگران قرار می‌گیرد و کار دیگران را راه می‌اندازد، بالاخره بر او خستگی عارض می‌شود، خواه خستگی کم، که او را به چرت وادارد؛ خواه خستگی زیاد، که او را به خواب ببرد؛ و در این حال، دچار غفلت می‌شود، و دیگر نمی‌تواند تکیه‌گاه و کارراه‌انداز قرار گیرد.

اما خدا قیومی است که هیچ چیزی اندکی در قوام‌بخشی او وقفه ایجاد نمی‌کند. لحظه‌ای از کار عالم غافل نیست؛ به قول بیدل شیرازی:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

3) «الْقَيُّومُ ... لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ» اگر قیوم است، پس همه چیز تحت ملکیت حقیقیِ اوست. و اگر قیوم است و همه چیز هم تحت ملکیت حقیقیِ اوست، پس بقیه چکاره‌اند؟ آیا وسیله هم نیستند؟

خدا می‌فرماید: بله، وسیله هستند، شفیع هستند (شفیع، امری است که به امر دیگر ملحق می شود تا کاری که اولی بتنهایی نمی توانسته انجام دهد برایش انجام دهد- در «نکات ترجمه» توضیحی اضافه شد)؛ اما هر موجودی، اگر بخواهد واسطه کاری قرار گیرد، فقط در صورتی است که خدا بخواهد. (الميزان‏2/ 33) اگر خدا نخواهد، آتش هم نمی‌سوزاند (انبیاء/69)؛ و اگر خدا بخواهد، با دست خالی می‌توان کورمادرزاد را بینا، و مرده، زنده کرد (آل‌عمران/49).

آیا کسی که آیه‌الکرسی را بخواند دیگر انجام کارها را از پول و پارتی و ... انتظار خواهد داشت؟ آیا برای رسیدن به هیچ خواسته‌ای خلاف دستور خدا کاری خواهد کرد؟ آیا اصلا سراغ غیرخدا (یعنی آنکه خدا اجازه رفتن به سویش را نداده باشد) خواهد رفت؟

پس شفاعت هست، اما نه فقط در آخرت؛ بلکه در همه کارهای ما در دنیا و آخرت؛ اما فقط و فقط به اذن خدا.

4) «الْقَيُّومُ ... يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحيطُونَ بِشَيْ‏ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِما شاءَ»

اگر قیوم است، پس آنچه را می‌دانند (پیش روی آنهاست: «ما بین ایدیهم») و نمی‌دانند، اما به آنها مربوط می‌شود (پشت سر آنهاست: «ما خَلْفَهُمْ») می‌داند؛ و اگر هم کسی (خواه کسی که کارشان گره خورده، خواه کسی که می‌خواهد کار دیگری را راه بیندازد) ذره‌ای چیزی بداند، فقط به خواست اوست؛ اگر او نخواهد کسی به مطلبی پی نخواهد برد.

اگر این را باور کنیم، آیا برای به دست آوردن دانش و راه افتادن کارمان در زمینه‌هایی که می‌خواهیم، هرکاری می‌کنیم؟ آیا اساساً مسیر علم آموزی‌مان تغییر نخواهد کرد؟ ([جلسه44، حدیث1](#_حدیث) و [تدبرهایش](#_تدبر_9)) بلکه آیا مسیر تلاش‌ها و کمک‌گرفتن‌های‌مان عوض نخواهد شد؟ آیا برای رسیدن به مقصود، جز خدا، کسی راهی می‌داند؟

5) «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما»: تعبیر «کرسی» به معنای جایگاه «مصدر امور» را ما هم به کار می‌بریم، چه در امور اجرایی و چه در امور علمی و ...، مثلا: کرسی ریاست مجلس، کرسی اقتصاد، ... .

تمامی آسمانها و زمین (کنابه از تمامی مخلوقات) تحت اشراف اوست و این اشراف کوچکترین زحمتی برایش ندارد. هم در ابتدای آیه «لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ» و هم در اینجا بر اینکه گرداندن امور دنیا برای خدا هیچ زحمتی ندارد و خستگی‌ای ایجاد نمی‌کند، تاکید شد. شاید این یکی از چهره‌های بارز وحدت الوهیت خدا باشد: همه مخلوقات نیازمندند و اگر برخی در مسیر رفع نیاز برخی دیگر قرار گرفته‌اند، اما همگی در این مسیر، کم می‌آورند! این علامت خوبی است که هرکس در وجدان خود دریابد که هیچکدام از این کسانی که ظاهرا نیاز ما را رفع می‌کنند، واقعا کاره‌ای نیستند و خودشان هم نیازمند و دچار ضعف‌اند؛ پس به غیر خدا نباید دل بست و جز او را نباید پرستید.

6) «و هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيم‏»: و اگر خدا را به اوصافی که در آیه‌الکرسی بیان شد بشناسیم، یعنی بدانیم که:

* او الله است و جز او خدایی نیست،
* اوست تنها زنده حقیقی،
* اوست تنها تکیه‌گاه واقعی همه امور،
* اوست کسی که هیچ‌گونه خستگی کم و زیادی (که به چرت یا خواب منجر شود) در او راه ندارد،
* اوست که مالک حقیقی همه چیز است،
* اوست که هرکس بخواهد برای دیگری کاری انجام دهد، تنها با اذن او ممکن است،
* اوست که پیش رو و پشت پرده همه کارگزاران و نیازمندان را می‌داند،
* اوست که هیچکس چیزی نمی‌داند مگر اینکه او بخواهد،
* اوست که اشراف کامل بر آسمانها و زمین دارد و این اشراف اندک زحمتی برایش ندارد،

اگر اینها را بفهمیم، آنگاه درمی‌یابیم که

* اوست تنها کسی که دارای علو و عظمتی ثابت و همیشگی است؛

و کسی که این را بفهمد در مقابل هیچ موجودی غیر خدا کرنش نمی‌کند؛ و می‌فهمد که هیچکس از جمله قدرتمندترین قدرتهایی که می‌شناسیم، از جمله «آمریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»!

یکبار دیگر می‌پرسم آیا واقعا آن همه ثواب برای رسیدن به این مرحله، زیاد است؟!

## 82) سوره آل‏عمران (3) آیه 104 وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون‏ 20/3/1395 3 رمضان 1437

### ترجمه

و از شما امتی باید باشد که به خیر دعوت ‌کنند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند؛ و [تنها] آنان‌اند که رستگاران‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

حرف «مِن» در عبارت «مِنْكُمْ أُمَّةٌ» می‌تواند «من» تبعیضیه باشد یا «من» بیانیه یا «من» نشویه. (الميزان‏3/ 37) در هریک از این سه صورت، معنای جمله اول، به ترتیب چنین می‌شود: «گروهی از شما باید چنین باشد» ، «شما باید چنین امتی باشید» و «از شما چنین امتی باید پدید آید»

«الخیر»:» اصل کلمه «خیر» به معنای متمایل شدن (العطف و المیل)، و نقطه مقابل «شر» است، و «خوبی» را از این جهت «خیر» می‌گویند که انسانها بدان متمایل‌اند (معجم مقاييس اللغة‏2/ 232). این کلمه با کلمه «اختیار» هم‌خانواده است؛ لذا برخی معنای اصلی این کلمه را مشتمل بر دو مولفه «انتخاب کردن» و «ترجیح دادن» دانسته‌اند (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏3/ 159) این کلمه هم به معنای «افعل تفضیل» ( = بهتر یا بهترین) به کار می‌رود و هم به معنای «صفت» (= خوبی). «الـ» در ابتدای «الخیر» می‌تواند «الـ» جنس یا «الـ» استغراق باشد. در صورت اول، معنایش «مطلق خوبی» است و در صورت دوم، معنایش «همه خوبی‌ها» می‌باشد.

«المعروف» از ریشه «عرف» است. برخی اصل این ریشه را دال بر «سکون و طمأنینه» می‌دانند که معرفت هم از همین باب بوده و «معروف» را هم از این جهت معروف گفته‌اند که انسان با رسیدن به آن به سکون و آرامش می‌رسد، زیرا کسی که چیزی را نشناسد نسبت به آن نگران است و می‌ترسد (معجم المقاييس اللغة، ج‏4، ص: 281) برخی هم اصل معنا را همان «معرفت» و شاختی که با تامل حاصل شود دانسته‌اند، و وجه تسمیه «معروف» را این دانسته‌اند که کاری است که عقل و شرع آن را به عنوان کار خوب می‌شناسد.

«المنکَر» از ریشه «نکر» و نقطه مقابل معرفتی است که قلب بدان آرامش می‌یابد، پس «منکَر» چیزی است که قلب قبول نمی‌کند و زبان بدان اعتراف نمی‌نماید (معجم المقاييس اللغة‏5/ 476) به عبارت دیگر، منکَر آن چیزی است که مورد انکار قرار گرفته است: عقل سالم، یا آن را ناپسند می‌شمرد، یا در مورد خوبی و بدی‌اش قضاوتی ندارد اما شرع آن را قبیح شمرده است (مفردات ألفاظ القرآن/823 )

«الْمُفْلِحُون» خبر در حالت عادی باید به صورت نکره بیاید. چون در اینجا «الـ» روی خبر آمده، پس دلالت بر حصر می‌کند؛ لذا در ترجمه کلمه «تنها» اضافه شد.

### حدیث

1) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الْوَرَعَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ.[[124]](#footnote-124)

الكافی، ج‏2، ص78

از امام صادق ع روایت شده است:

مردم را با غیر زبان خود، [به دین خدا] دعوت کنید: از شما پرهیزگاری و تلاش و نماز و خوبی ببینند، که این خودش دعوتگری است.

2) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

أَ لَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ

قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟

قَالَ هُمُ الَّذِينَ يُحَبِّبُونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَ يُحَبِّبُونَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ.

قُلْنَا هَذَا حَبَّبُوا اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ فَكَيْفَ يُحَبِّبُونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ؟

قَالَ يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ.[[125]](#footnote-125)

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، (للطبرسی)، ص136 [[126]](#footnote-126)

از رسول خدا ص روایت شده است که فرمود:

آیا به شما خبر دهم از کسانی که نه پیامبرند و نه شهید، اما پیامبران و شهدا در روز قیامت به جایگاه آنها - که در پیشگاه خدا بر منابری از نور قرار دارند- غبطه می‌خورند؟

گفتند: ای رسول خدا! آنها کیانند؟

فرمود: آنها کسانی‌اند که بندگان خدا را با خدا دوست می‌کنند، و خدا را با بندگانش دوست می‌کنند!

گفتند: اینکه بندگان خدا را با خدا دوست کنند، قبول؛ چگونه بندگان خدا را محبوب خدا می‌کنند؟

فرمود: آنها را به آنچه خدا دوست دارد امر، و از آنچه خدا دوست ندارد، نهی می‌کنند؛ وقتی آنها اینها را اطاعت کردند خدا آنها را دوست خواهد داشت.

3) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بِشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُتَّبَعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَقَرَّءُونَ وَ يَتَنَسَّكُونَ حُدَثَاءُ سُفَهَاءُ لَا يُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْياً عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِيرَ يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ يُقْبِلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا يَكْلِمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ وَ لَوْ أَضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا ... هُنَالِكَ يَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ فَيَعُمُّهُمْ بِعِقَابِهِ فَيُهْلَكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفُجَّارِ وَ الصِّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفِظُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ فَإِنِ اتَّعَظُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ- إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَ أَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَاناً وَ لَا بَاغِينَ مَالًا وَ لَا مُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفَراً حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ

قَالَ وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى شُعَيْبٍ النَّبِيِّ ص أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفاً مِنْ خِيَارِهِمْ فَقَالَ ع يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِغَضَبِي.[[127]](#footnote-127)

الكافي، ج‏5، ص56

از امام باقر ع روایت شده است که فرمود:

در آخرالزمان مردمانی خواهند بود که در میانشان جماعتی یافت می‌شود که از ظاهرا اهل تعبد و رعایت مناسک، اما اهل ریا هستند، تازه‌به‌دوران رسیده‌هایی نادان‌اند؛

امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی‌شمرند مگر اینکه هیچ ضرری برایشان نداشته باشد، و برای این کار خود دنبال توجیه و عذرتراشی‌اند؛

لغزش‌های عالمان و فساد عمل آنها را زیر ذره‌بین می‌گذارند؛

به نماز و روزه و چیزهایی که هیچ خدشه‌ای بر جان و مالشان وارد نیاورد روی می‌آورند و اگر نماز هم به کارهای مالی و جسمی‌شان ضرری برساند، همان را هم رها می‌کنند همان گونه که برترین و شریف‌ترین واجبات [ = امر به معروف و نهی از منکر] را رها کردند. ... اینجاست که غضب خدا بر آنها کامل می‌شود و آنها را مشمول عقاب خود می‌سازد، پس نیکان در خانه بدکاران، و کودکان در جایگاه بزرگسالان هلاک می‌شوند.

همانا امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و شیوه صالحان است، واجب عظیمی است که با آن:

همه واجبات برپا می‌شود

و راه‌ها امن،

و کسب و کارها حلال،

و حق‌الناسی که به ظلم گرفته شده بازگردانده،

و زمین آباد،

و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود،

و کار سامان می‌یابد؛

پس با قلب‌هایتان [منکر را] انکار کنید و زبان‌هایتان بدان گویا سازید و با آن بر پیشانی آنها [اهل منکر] بزنید و در راه خدا از ملامت ملامتگران نترسید؛ که اگر نصیحت را پذیرفتند و به حق بازگشتند مشکلی بر آنها نیست، «مشکل با کسانی است که به مردم ظلم می‌کنند و در زمین بناحق ستم می‌کنند؛ آنهایند که برایشان عذابی دردناک است» (شوری/42) پس با جسمانتان با آنها جهاد کنید و در دل‌هایتان از آنها بیزار باشید، نه برای اینکه به قدرت برسید یا در مالی ستم کنید یا دنبال ظلم باشید؛ چنان کنید تا تسلیم امر خدا شوند و بر طاعت او مشی کنند.

سپس فرمود:

خداوند به شعیب پیامبر ع وحی کرد که من قرار است صدهزارنفر از قوم تو را عذاب کنم، چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از خوبان.

عرض کرد: پروردگارا! تلکیف بدان که معلوم است، اما چرا خوبان؟

خداوند عز و جل وحی کرد زیرا با اهل معاصی مدارا و ماست‌مالی کردند و به خاطر غضب من غضبناک نشدند.

**این روایات را هم ابتدا می‌خواستم بیاورم اما چون دیدم تعداد روایات زیاد شد در کانال نیاوردم**

4) وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»:

فَهَذِهِ الْآيَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ ص وَ مَنْ تَابَعَهُمْ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

تفسير القمي، ج‏1، ص109

از امام باقر ع روایت شده که فرمودند:

این آیه که «و از شما امتی باید باشد که به خیر دعوت ‌کنند» مربوط به آل محمد ص و کسانی است که از ایشان تبعیت کنند، که به خیر دعوت، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

5 و 6) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

وَيْلٌ لِقَوْمٍ‏ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.

وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع

بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ يَعِيبُونَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

الكافي، ج‏5، ص57

از امام باقر ع و امام صادق ع روایت شده که فرمودند:

وای بر قومی که به وسیله امر به معروف و نهی از منکر، اقدام به تدین به دین الهی نمی‌کنند؛

و از امام باقر ع روایت شده که فرمودند:

چقدر بدند مردمی که امر به معروف و نهی از منکر را عیب می‌شمرند.

### تدبر

1) «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ»: «دعوت» عبارتست از نوعي درخواست از طرف مقابل، درخواستي كه مي‌كوشد با تأثير در حوزه شناخت مخاطب، او را به پذیرش یک باور یا انجام عمل ارادي خاصي فرا بخواند. «اغلب ارتباطات انساني، حتی اگر شامل نوعي دعوت آگاهانه نباشند، دست كم تأثيري شبيه به تأثير نوعي دعوت را در وجود انسانها به جاي خواهند گذاشت»؛ زیرا وقتی در مقابل دیگران هرکاری انجام دهیم، عملا ابراز کرده‌ایم که این کار، کار خوبی است؛ و آنها را به انجام این کار دعوت کرده‌ایم. پس اساسا انسان، موجود دعوت‌گر است و این ادب لیبرالیستی (به بهانه طرفداری از آزادی) که «هرکس کاری به کار دیگران نداشته و از تاثیرگذاری بر دیگران، خودداری کند، فرهیخته‌تر است» و «بگذاریم هرکس همان گونه که هست، خودش باشد» ناشی از ضعف انسان‌شناسی آنهاست.

در واقع، «همة انسانها در حال تأثيرگذاري بر روي يكديگرند و راهي براي از ميان بردن اين تأثير و تأثرات وجود ندارد. تنها كاري كه مي‌توان و بايد كرد اين است كه انسانها را نسبت به تأثيراتشان بر روي ديگران آگاه نموده و مسير اين تأثيرات را تا آنجا كه ممكن است، اصلاح نمود.» یعنی حال که همه دعوت‌گرند، پس شما امتی باشید که دعوت‌هایتان به سوی «خیر» باشد. (برای تفصیل این بحث عقلی - قرآنی درباره حقیقت دعوت، به مقاله دوم در لینک زیر مراجعه کنید)

<http://halgheh.com/index.asp?page=content/articles.asp>

2) «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»: دعوت باید به «خیر» باشد و (چنانکه در «نکات ترجمه‌ای» توضیح داده شد) کلمه «خیر»، «خوبی‌»ای است که دو مولفه «اختیار» و «ترجیح» در آن مورد توجه است. اکنون، اگر طبق بند 1، هر کاری که در منظر و مرآی دیگران انجام می‌دهیم، نوعی دعوت‌گری است، پس دعوت کردن تنها با زبان نیست.

در نتیجه، هر کاری بکنیم که اختیار دیگران را به سوی ترجیح خوبی‌ها سوق دهیم، «دعوت به خیر» است. (حدیث1)

مثال 1: کسی که در مقابل فرزندانش به همسرش بی‌احترامی می‌کند، هرچقدر هم با زبان به آنها بگوید که به «پدر/ مادر»تان احترام بگذارید، بچه‌ها احترام نخواهند گذاشت؛ زیرا از رفتار او یاد گرفته‌اند که «آن شخص سزاوار بی‌احترامی است»

مثال 2: برترین دعوت‌گر (پیامبر ص)، فقط سخن نمی‌گوید؛ بلکه «در مقابل دیگران سراپا گوش است، گوشی که گوش دادنش هم «خیر» است برای مخاطبان» (توبه/61) اگر به مخاطب واقعا گوش دهیم و آن مقدار که حق است بپذیریم، آنگاه «گوش دادن واقعی و پذیرفتن حق» را عملا به او یاد داده‌ایم؛ آنگاه او هم گوش خواهد داد و خواهد پذیرفت. (این از روش‌هایی است که البته دعوت‌کنندگان به باطل هم نهایت سوءاستفاده را از آن می‌برند)

3) «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»: اگر طبق بند 1، هر کاری که در منظر و مرآی دیگران انجام می‌دهیم، نوعی دعوت‌گری است، خیلی مراقب باشیم که مبادا به جای دعوت به خیر، جزء دعوت‌کنندگان به «شر» شویم!

ظاهرا بر همین اساس بوده که آیت الله بهجت (ره) می‌فرمودند: «خدا نکند انسان معصیت کند؛ و اگر کرد، خدا نکند معصیت اجتماعی بکند؛ و اگر کرد خدا رحم بکند [اگر] که اضلال مردم در آن باشد.»

4) «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ ...»: اگر خدا برترین خیر است، پس بنیاد دعوت‌ به خیر، بالا بردن دوستی انسانها نسبت به خداست (حدیث2) و این تلازم وثیقی دارد با جدی گرفتن امر به معروف و نهی از منکر (باز هم حدیث2)

از مشکلات اجتماعی ما این است که تلازم «محبت خدا» و «امر به معروف و نهی از منکر» را اولا درنمی‌یابیم و ثانیا در ارتباطات‌مان به کار نمی‌بندیم؛ و به گونه‌ای شده که امر به معروف در ذهنیت جامعه ما توام با خشونت‌گری و نفرت‌پراکنی فهمیده می‌شود؛ لذاست که مردم بدان رغبت نمی‌کنند.

ریشه مشکل این است که مقدمه بودن «دعوت به خیر» (به معنای توضیح داده شده در بند2) برای امر به معروف را جدی نگرفته‌ایم.

5) «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»: چرا «خیر» را با «دعوت» آورد، و «معروف» را با «امر کردن»؟ چرا در هر دو مورد «خیر» یا «معروف» به کار نبرد؟

شاید بدین جهت که:

ابتدا باید کاری کنیم [=دعوت] که «اختیار کردن خوبی‌ها» را قبول کنند؛ بعد که خوبی‌ها در جامعه زیاد اختیار شد، کم‌کم تبدیل به «معروف» می‌شود، یعنی «بهتر بودن»ش برای عرف شناخته شده؛ و انسانها با آن آرام می‌گیرند؛ (و به همین ترتیب، برعکس این، در مورد بدی‌ها که به «منکر» تبدیل شوند)؛ آنگاه اگر کسی بعد از اینکه «بهترها» (خیر)، «معروف» شد؛ و «بدترها» (شر) «منکر» شد؛ خواست برخلاف این وضعیت عمل کند، از مرحله دعوت گذشته، و باید او را امر و نهی کرد؛ نه به خاطر اینکه اکثریت می‌خواهد نظر خود را بر اقلیت تحمیل کند؛ بلکه برای آنکه مبادا معیارهای «خیر» و «شر» به هم بریزد و کم‌کم جای خوبی و بدی در جامعه عوض شود. اینجاست که آن سخنی که امامان ما از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند معنی‌اش بهتر معلوم می‌شود، که ایشان فرمودند: [[128]](#footnote-128)

چگونه خواهید بود وقتی که زنان شما فاسد و جوانانتان فاسق گردند و شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟!

گفتند: آیا چنین خواهد شد ای فرستاده خدا؟

فرمود: بله، و بدتر از این، چگونه خواهید بود وقتی که شما را به منکر امر کنند و از معروف نهی نمایند؟!

گفتند: آیا چنین خواهد شد ای فرستاده خدا؟

فرمود: بله، و بدتر از این، چگونه خواهید بود وقتی که معروف را منکر بدانید و منکر را معروف بشمارید. (كافي، ج‏5، ص59)[[129]](#footnote-129)

6) «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ ... وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» در قسمت «نکات نحوی» گفته شد که این جمله آخر دلالت بر حصر دارد، یعنی «فقط اینها رستگارند».

اینها را «امت» خواند و تمام سه کاری که مطرح کرد (دعوت به خیر، امر به معروف، و نهی از منکر) کاملا در فضای ارتباطات اجتماعی شکل می‌گیرد؛ پس رستگاری‏ یک ویژگی فردی نیست؛ بلکه امری است که صددرصد در ارتباطات اجتماعی حاصل می‌شود. (البته اینکه خود شخص هم در باورها و اعمال شخصی خویش، خوب باشد، به طور ضمنی مورد توجه قرار گرفته است، زیرا طبق توضیحات بند 1، فقط کسی که اهل خیر است، واقعا دعوت به خیر می‌کند.)

پس، کسی که می‌خواهد رستگار باشد، نمی‌تواند به نقش‌آفرینی اجتماعی بی‌اعتنا باشد؛ بلکه تمام راه از جامعه می‌گذرد.

## 83) سوره نساء (4) آیه 59 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلا 21/3/1395 4 رمضان 1437

### ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی‌الامری که از شماست اطاعت کنید؛ پس اگر در چیزی نزاع پیدا کردید، آن را به خدا و رسول برگردانید، اگر بنای‌تان بر این بود که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشید؛ آن بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أُولِي الْأَمْرِ»:

«اولی» در اصل «اولو» بوده که در محل نصب قرار گرفته و علامت نصب آن «یاء» می‌باشد زیرا ملحق به جمع سالم است (إعراب القرآن و بيانه‏2/ 24) این کلمه به معنای «ذوو» (=صاحبان) می‌باشد و مفرد ندارد (كتاب العين‏8/ 370) و همواره به صورت «مضاف» می‌آید و در قرآن کریم در قالب کلمات زیر آمده است: أُولُوا الأَلباب‏ (بقره/269 و ...) أُولُوا الْعِلْم‏ (آل‌عمران/18) أُولُوا الْقُرْبى‏ (نساء/8) أُولُوا الْأَرْحام‏ (انفال/75) أُولُوا الطَّوْل‏ (توبه/86) ْ أُولُوا بَقِيَّة (هود/106) أُولُوا الْفَضْل‏ (نور/22) أُولُوا قُوَّةٍ و أُولُوا بَأْس‏ (نمل/33) َ أُولُوا الْعَزْم‏ (احقاف/5) .

«أمر» در دو معنا به کار می‌رود: «شأن و کار» (که جمعش «امور» است و در فارسی هم کاربرد دارد) و «دستور» (ضد نهی)[[130]](#footnote-130)، که در هردو معنا در قرآن کریم و روایات به کار رفته است (مثال اولی: نساء/83 ، مثال دومی: بقره/27) در دعای امروز (چهارم ماه رمضان) آمده است: اللَّهُمَّ قَوِّنِي فِيهِ عَلَى إِقَامَةِ أَمْرِكَ... .

پس ترکیب «أُولِي الْأَمْر» به معنای صاحب وضعیت امور (= صاحب اختیار) ویا صاحب دستور و فرمان می‌باشد؛ که در هردو صورت، عرفاً به کسانی که حکومت را به دست دارند اطلاق می‌شود.[[131]](#footnote-131)

«تأویل» از ریشه «أول» است که این ریشه هم در معنای «ابتدا» و هم در معنای «انتها» به کار می‌رود. در معنای ابتدا کلمه «أوّل» معروف است. فعل «آل یؤول» به معنای رجوع کردن است و «تأویلِ» هر چیزی به معنای «عاقبت آن چیز که وی بدان رجوع می‌کند» می‌باشد (معجم المقاييس اللغة‏1/ 158-162) علامه طباطبایی توضیح داده‌اند که تأویل، نه هرگونه رجوع و بازگشتی، بلکه بازگشت به حقیقت اصیل خود می‌باشد (المیزان3/25-28) با این ملاحظه، گویی در تأویل مفهوم ابتدا و انتها با هم جمع شده؛ یعنی جایی است که چیزی نهایتا به اصل و ابتدای حقیقی خود برمی‌گردد. جایگاه نحوی این کلمه در آیه فوق، تمییز است (إعراب القرآن الكريم‏1/ 20؛ الجدول في إعراب القرآن‏5/ 72)

### حدیث

1) حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الفرازي [الْفَزَارِيِ‏] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ:

لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ‏» قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟

فَقَالَ ع هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَاةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيِّي وَ كَنِيِّي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ

قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الِانْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ

فَقَالَ ع إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَاب‏

كمال الدين و تمام النعمة، (للصدوق) ج‏1، ص253

جابر می‌گوید هنگامی که خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد گفتم: ای فرستاده خدا! خدا و رسولش را شناختیم، اولی‌الامری که خداوند اطاعت از آنها را قرین طاعت خود ساخت کیانند؟

فرمود: ای جابر! آنها خلفای (جانشینان) من‌ و ائمه مسلمانان بعد از من هستند؛ اولین‌شان علی بن ابی‌طالب است، سپس حسن و حسین، سپس علی‌ بن حسن، سپس محمد بن علی – که در تورات به باقر معروف است و تو [در حیات خود] او را درک خواهی کرد، پس هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان- سپس صادق، جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس کسی هم‌نام و هم‌کنیه‌ من است، حجت خدا بر زمین و ذخیره الهی برای بندگانش، فرزند حسن بن علی، همان کسی که خداوند - تعالی ذکره – به دستان او شرق و غرب زمین را می‌گشاید، همان کسی که از شیعیان و دوستان خود غایب می‌شود، غیبتی که بر قول به امامتش ثابت و استوار نمی‌ماند مگر مومنی که قلبش از امتحان الهی سربلند بیرون آمده باشد.

گفتم: ای فرستاده خدا! آیا شیعیانش در غیبتش از او بهره‌ می‌برند؟

فرمود: بله، به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد آنها از نورش نور می‌گیرند و از ولایتش در غیبتش بهره می‌برند آن گونه که مردم از خورشید بهره می‌برند ولو که ابرها جلوی خورشید را گرفته باشند.

2) حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً ع يَقُولُ

احْذَرُوا عَلَى دِينِكُمْ ثَلَاثَةً رَجُلًا ... وَ رَجُلًا آتَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سُلْطَاناً فَزَعَمَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتَهُ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَ كَذَبَ لِأَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ لَا يَنْبَغِي لِلْمَخْلُوقِ أَنْ يَكُونَ حُبُّهُ لِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَتِهِ وَ لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِوُلَاةِ الْأَمْرِ وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ.

الخصال (للصدوق) ج‏1، ص139

سلیم به قیس از امیرالمومنین ع نقل می‌کند:

در مورد دین‌تان از سه نفر برحذر باشید:

... [سومین آنها] کسی که خداوند او را به حکومت رسانده است و [با اینکه اهل گناه است] گمان می‌کند که اطاعت و عصیان او همانند اطاعت و عصیان خداست [یعنی هر دستور خلاف شرعی هم صادر کند باید مانند دستور خدا اطاعت شود] در حالی که دروغ می‌گوید زیرا از هیچ مخلوقی نباید در جایی که پای معصیت خالق به میان می‌آید اطاعت کرد؛ و برای هیچ مخلوقی سزاوار نیست که علاقه‌اش در راستای معصیت خدا باشد؛ پس نه در معصیت خدا جای اطاعت از کسی هست، و نه در مورد کسی که معصیت خدا می‌کند جای اطاعت است؛ اطاعت [همه‌جانبه] فقط سزاوار خدا و رسول خدا و والیان امر است؛ خداوند عز و جل فقط به اطاعت [همه‌جانبه] از رسول دستور داد چون او معصوم و پاک است و هیچگاه امر به معصیت خدا نمی‌کند، و تنها امر به طاعت خدا می‌کند؛ و نیز فقط به اطاعت [همه‌جانبه] از اولی‌الامر دستور داد زیرا آنها هم معصوم و پاکند و هیچگاه امر به معصیت خدا نمی‌کنند.

3) در نامه امیرالمومنین ع به مالک اشتر آمده است:

وَ ارْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ‏ مِنَ الْخُطُوبِ وَ يَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ‏] تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»‏ فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ‏ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ

نهج‌البلاغه نامه 53

و آنجا كه كار بر تو گران شود و دشوار، و حقيقت كارها ناآشكار، به خدا و رسولش باز آر، چه خداى تعالى مردمى را كه دوستدار راهنمايى‏شان بوده گفته است «اى كسانى كه ايمان آورديد خدا و رسول و خداوندان امر خويش را فرمان بريد پس اگر در چيزى با يكديگر خصومت ورزيديد، آنرا به خدا و رسول بازگردانيد» و بازگرداندن به خدا گرفتن محكم كتاب او قرآن است. و بازگرداندن به رسول گرفتن سنت جامع اوست كه پذيرفته همگان است.

نهج البلاغه، ترجمه شهيدى، ص332

نکته

پیامبر اکرم ص در موقعیتهای مختلف این آیه را خواندند و اولی‌الامر را به امیرالمومنین ع تطبیق دادند یکی از این موقعیتها جایی است که پیامبر برای خروج برای یکی از جنگها ایشان را جانشین خود گذاشتند و وقتی شوق ایشان برای حضور در جهاد را دیدند به ایشان فرمودند «أ مَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» حاکم حسکانی (از علمای حنفی متوفی490) می‌گوید استاد من، ابوحازم، عمر بن أحمد بن إبراهيم العبدوي (متوفى417) [که از علمای مهم و مورد وثوق علمای رجال اهل سنت (مانند ذهبی و خطیب بغدادی) است] برای این حدیث را با پنج هزار سند نقل می‌کند. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏1، ص195)

### تدبر

1) «أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ» این تعبیر دلالت بر عصمت پیامبر در حوزه تمام دستورات اجتماعی می‌کند؛ زیرا اطاعت از رسول را هم همانند اطاعت از خدا را بدون هیچ قیدوشرطی آورد، و تنها از کسی می‌توان بی‌هیچ قید و شرطی اطاعت کرد که هیچ دستور ناروایی ندهد.

2) «أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ ...»: باتوجه به اینکه اطاعت از پیامبر حقیقتش به اطاعت از خداست (چون به دستور خدا از او اطاعت می‌کنیم)، چرا «اطیعوا» را برای خدا و رسول جداگانه آورد؟

چون اینها دو سنخ اطاعت‌اند یعنی نه‌تنها آنچه او به عنوان وحی (دستور مستقیم خدا) آورده، بلکه توضیحات (نحل/44) و دستورات (نساء/105) شخص پیامبر ص هم موضوعیت دارد و باید اطاعت شود (المیزان5/388)

این آیه شروع سلسله‌ای از آیات است که هشدار می‌دهد به کسانی که می‌خواهند بین این دو تفکیک کنند و منافقانه به گونه‌ای وانمود کنند که اطاعت خدا را قبول دارند ولی دستورات پیامبر را خیر (به‌ویژه: نساء/61 و 150)

پس، کسانی هم که امروز هم با شعار «فقط کتاب خدا» سرمی دهند و به این بهانه می‌خواهند احادیث را کنار بگذارند و باب قرائت‌های دل‌بخواهی را در فضای دینداری باز کنند، خلاف این آیه عمل می‌کنند.

3) « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ ...»: این آیه ضرورت حکومت دینی و جایگاه پیامبر به عنوان حاکم را اثبات می‌کند. اولا مخاطب مومنین‌اند؛ ثانیا اگر فقط «اطیعوا الله» بود، پیامبر کاری جز رساندن پیام خدا نداشت؛ اما وقتی جداگانه بر «أَطيعُوا الرَّسُولَ»، آن هم در کنار تعبیر «أُولِي الْأَمْرِ» تاکید می‌شود، نشان می‌دهد که موقعیت پیامبر در جامعه دینی، موقعیتی از جنس «اولی‌الامر» است و اطاعت کردن از او لازم است؛ و این موقعیت، همان موقعیت حاکم است.

4) «أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ ...»: اینکه برخلاف فقره اول، «اطیعوا» را برای رسول و اولی‌الامر تکرار نکرد، نشان می‌دهد اطاعت از پیامبر و اولی‌الامر از یک سنخ است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏1/146) پس:

الف - اولی‌الامر هم باید معصوم باشند؛ زیرا اطاعت از رسول بی‌قیدوشرط است، و همان نوع اطاعت درخصوص اولی‌الامر هم لازم است؛ پس او هم مانند پیامبر نباید آگاهانه یا ناخودآگاه هیچ دستور خلاف شرعی بدهد. (علامه طباطبایی پس از بیان فوق، توضیح کسانی را که خواسته‌اند این آیه را شامل حاکمان غیرمعصوم بعد از پیامبر ص هم بدانند، به‌تفصیل پاسخ گفته است: المیزان4/389-401؛ ترجمه المیزان4/620-640)

ب- حتی اگر اولی‌الامر را شامل غیرمعصومین هم بدانیم، چون اطاعت از آنها چیزی جدای از اطاعت خدا و رسول (کتاب و سنت) نیست، پس اولی‌الامر حق صادر کردن هیچ‌گونه حکمی خلاف شرع ندارند (المیزان4/ 388)؛ لذا برخلاف نظر بسیاری از علمای سنی که معتقدند هرکس اولی‌الامر شد اطاعتش در همه چیز لازم است؛ اطاعت از اولی‌الامر فقط در راستای اطاعت از خدا و رسول مجاز است. (حدیث2)[[132]](#footnote-132)

نکته:

«مطلقه» بودن ولایت فقیه، به معنای امکان «اطاعت بی‌قید‌و‌شرط» از او نیست؛ زیرا اطاعت از او کاملا مشروط به برخورداری از شروطی است که در روایات برای چنین منصبی ذکر شده است (مثلا فقاهت و عدالت)؛ ضمنا آنچه در سخنان امام خمینی (ره) و نیز در اصل 57 قانون اساسی از این کلمه مد نظر بوده، ربطی به اطاعت بی‌قیدوشرط ندارد، بلکه به معنای امکان ورود او به همه حوزه‌هاست، و اینکه نمی‌توان پیشاپیش ورود او را به حوزه‌ای از حوزه‌های مسائل اجتماعی (مجریه، قضائیه و مقننه) منع کرد. متن اصل 57 چنین است: «قوای حاكم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه؛ كه زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یكدیگرند»

5) «أَطيعُوا ... أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» چرا «منکم» آورد در حالی که بدون این هم جمله معنی کاملی داشت؟ این تعبیر، چنانکه در آیات دیگر در مورد پیامبران هم آمده (بقره/129؛ جمعه/2) اشاره‌ای است به اینکه آنها هم از جنس خودتان‌اند (المیزان4/392)، بشرند که البته به این مقام رسیده‌اند و اطاعتشان بر شما لازم است. دراقع، در حالی که ترجیع‌بند همه پیامبران این بوده که در کنار تقوای الهی، اطاعت از من – که فرستاده الهی هستم – هم لازم است (شعراء/108، 126، 131، 144، 150، 163، 179) اما از مهمترین چالش‌های پیش‌روی آنها این بوده که مردم وقتی کسی فرعون‌مآبانه وارد می‌شده تسلیمش می‌شدند، اما حتی فرعونیان، این راکه انسان بخواهد از انسان همانند خود تبعیت کند، انکار می‌کردند (مومنون/34 و 24؛ هود/27)

(آیا امروزه تلقی نظام لیبرال دموکراسی همین نیست؟ و از طرف دیگر، آیا بسیاری از متدینان هم تلقی‌شان از حکومت امام زمان، چنین تلقی‌ای نیست؟)

6) «أَطيعُوا اللَّهَ وَ ... الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ ... فَإِنْ تَنازَعْتُمْ ... فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»

چرا در ابتدای آیه اطاعت از «خدا و رسول و اولی‌الامر» را مطرح کرد، اما در مراجعه برای حل نزاع، فقط «خدا و رسول» را؟ شاید از این جهت که مسلمانان در خدا و رسول اختلافی ندارند؛ اما خدا می‌دانست که در مصداق اولی‌الامر اختلاف می‌شود، و ارجاع حل این اختلاف باید به کسی باشد که محل اختلاف نیست. اما وقتی افراد جامعه، اولی‌الامرِ معتبر را شناختند، در اختلافات اجتماعی باید او را فصل‌الخطاب بدانند (نساء/83)

7) «... أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ ...»: حکومت در جامعه از آن کیست؟ اگر در همین مساله اختلاف کردیم (که هم بین شیعه و سنی اختلاف است، هم بین اسلام سکولار و اسلام شریعت‌مدار) قرآن می‌فرماید راه رفع نزاع این نیست که مساله را به نظرسنجی و اجماع و شوری و... بگذاریم یا منطق زور را به کار آوریم یا ...، راه حل این نزاع، برای کسی که واقعا ایمان دارد، این است که مساله را به خدا و رسول برگردانیم؛ لذاست که در بحث جانشینی پیامبر ص، باید دلیل نص (یعنی استناد به متون دین) تنها دلیل موجه دینی است، و توجیهاتی مانند اینکه خدا کار را به شوری و به خود امت و ... واگذار کرده، توجیه خلاف این آیه است.

8) «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: اگر کسی خدا و آخرت را قبول داشته باشد، فصل‌الخطاب بودن خدا و رسول را قبول می‌کند؛ آن هم نه فقط در مسائل عبادی، بلکه در هر چیزی «فی شیءٍ». این شاخص خوبی است برای اینکه بفهمیم واقعا ایمان داریم یا خیر؟ و در ایمان افرادی که این راه‌حل را نمی‌پذیرند باید تردید کرد، چرا که به سوی نفاق می‌روند. (به آیات بعدی دقت شود، بویژه آیات60-61 و 64-65)

9) «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلا»

چرا اگر کسی خدا و آخرت را قبول داشته باشد، فصل‌الخطاب بودن خدا و رسول را قبول می‌کند؟ چون «کار خوب همین است و عاقبش نیکوتر است.»

چرا؟ چون کسی که می‌داند خدا هست، می‌داند علم خودش محدود است اما علم خدا نامحدود، پس نظرات ماست که محصول آزمون و خطا (ولذا خطابردار است) اما سخن خدا حقیقت محض است که خطا ندارد؛

کسی که می‌داند آخرتی هست، می‌داند که هر مقدار هم که علمش برسد در حد سعادت دنیوی است؛ و آخرت و زوایای آن را جز خدا و رسول کسی نمی‌داند و چون عمل ما در دنیاست که آخرتمان را رقم می‌زند، پس حتما پاسخی که خدا و رسول می‌دهند بیشتر به نفع خودم است تا حدسی که بر اساس شناخت فقط دنیا می‌زنم.

پس، این آیه دو برهان بر ضرورت تلقی حداکثری از دین است؛ یعنی نه‌تنها ورود دین را نمی‌توان در هیچ عرصه‌ای منع کرد، بلکه اگر در هر جا نظری داد، نظرش فصل‌الخطاب است

(البته این سخن به این معنی نیست که حتما هم نظر می‌دهد؛ اما اگر نظر داد فصل‌الخطاب است)

## 84) سوره مائده (5) آیه 55 إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون‏ 22/3/1395 5 رمضان 1437

### ترجمه

ولیّ شما فقط خداست و رسول او و کسانی که ایمان آوردند، [همان] کسانی که نماز برپامی‌دارند و زکات می‌دهند درحالی که در رکوع‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«إنما» ادات حصر است (= فقط)؛ برای تشخیص اینکه چه چیزی را حصر کرده[[133]](#footnote-133) ساده‌ترین راه این است که عبارت «انما الف ب» را به صورت «لیس الف إلا ب» بنویسیم. چنانکه در عبارت « إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ ...» به معنای «لیس ولیکم الا الله و ...» می‌باشد

«ولیّ»: «اصل و ریشه آن، دلالت بر «قرب» می‌کند و «مولی» از همین باب است که به معانی آزادکننده، برده‌ی آزادشده،‌ صاحب، هم‌قسم، پسرعمو، ناصر و یاور، همسایه به کار می‌رود» (معجم المقاييس اللغة‏6/ 141) به تعبیر دیگر، «ولی، رابطه‌ای بین دو شیء است که چیزی که از آنها نباشد بین آنها فاصله نیندازد و برای همین استعاره گرفته می‌شود در نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، نصرت، اعتقاد» (مفردات ألفاظ القرآن/885) وقتی تعبیر شود که الف ولی ب است، یعنی الف سرپرستی امور ب را برعهده گرفته است (معجم المقاييس اللغة‏6/ 141) پس «ولایت‌ یعنی تدبیر امور شخص دیگر و برعهده گرفتن مسئولیت زندگی و معاش او» (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏13/ 204) و لذا شاید مناسبترین معادل آن در فارسی «سرپرست» باشد؛ مخصوصا در این آیه که نسبت خدا با ما درنظر گرفته شده است. در زبان فارسی هم استفاده از کلمه «ولی» در معنای سرپرست بسیار متداول است (مثلا ولی ‌دانش‌آموز).[[134]](#footnote-134)

«الزَّكاة» از ریشه «زکو» یا «زکی» (تاج العروس من جواهر القاموس‏19/ 496) است که این ریشه دلالت می‌کند بر نمو و زیادتی که توأم با نوعی طهارت (معجم مقاييس اللغة‏3/ 17) ویا برکت (مفردات ألفاظ القرآن/380) باشد. و از این ریشه، کلمه «تزکیه» معروف است که در قرآن کریم هم در معنای ممدوح (تطهیر نفس از آلودگی: فاطر/18، شمس/9) و هم در معنای مذموم (خودستایی و خود را از آلودگی‌ها منزه دیدن: نساء/49، نجم/32) به کار رفته است. در اصطلاح، «زکات» به آنچه از حق الله که انسان [از اموال خود] برای فقرا بیرون می‌آورد، گفته می‌شود و بدین جهت نامیده شده زیرا با این اقدام امید برکت ویا امید تزکیه نفس دارد (مفردات ألفاظ القرآن/381) (توبه/103) در تفاوت تطهیر و تزکیه و تهذیب گفته‌اند: تطهیر ناظر به حصول طهارت (در مقابل پلیدی) است، تزکیه ناظر به پاک کردن و خارج کردن آنچه پاک کردنش لازم است، و تهذیب ناظر به جهت صلاح و خلوصی است که حاصل می‌شود. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏4/ 337)

«و» در جمله «وَ هُمْ راكِعُون» واو حالیه است، پس این جمله بیان حال و چگونگی جمله قبل است؛ یعنی کاری که در جمله قبل انجام شده را در این حالت انجام داده‌اند.

### نکته تفسیری

در قرآن کریم زیاد اتفاق می‌افتد که واقعه‌ای که یک شخص خاص انجام داده با ضمیر جمع حکایت می‌شود، چنانکه گویی عده‌ای آن را انجام داده‌اند و به لحاظ بلاغی وجوه متعددی برای این گونه استعمال در این آیه گفته شده است (تفسیر زمخشری1/ 629). گذشته از آیه فوق، از دیگر نمونه‌های آن که نام شخص مورد نظر هم در کتب تفسیری و تاریخی دقیقا معین شده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

آل‌عمران/61: خود پیامبر ص و حضرت علی ع و حضرت زهرا س؛ آل‌عمران/173 : «نعیم بن مسعود»؛ آل‌عمران/183 : «حُیى بن اخطب» یا «فِنحاص» ؛ مائده/52 و منافقون/5 و 8 : «عبدالله بن ابیّ بن سلول»؛ ممتحنه/1 : حاتم بن ابی‌بلتعه

این سبک بیانی (کاربرد ضمیر جمع برای اشاره به یک شخص خاص) در همه زبان‌ها از جمله در فارسی هم وجود دارد. مثلا در یک همایش، سخنران اول مطلب خاصی می‌گوید، سخنران بعدی با اشاره به آن مطلب می‌گوید «کسانی که چنین می‌گویند مشکلشان این است که ...»

### حدیث

1) أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ [سَعِيدٍ] الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» الْآيَةَ، قَالَ:

إِنَّ رَهْطاً مِنَ الْيَهُودِ أَسْلَمُوا مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أَسَدٌ وَ ثَعْلَبَةُ وَ ابْنُ يَامِينَ وَ ابْنُ صُورِيَا فَأَتَوُا النَّبِيَّ ص فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ مُوسَى ع أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَلِيُّنَا بَعْدَكَ؟

فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُومُوا فَقَامُوا فَأَتَوُا الْمَسْجِدَ فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ

فَقَالَ يَا سَائِلُ أَ مَا أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً

قَالَ نَعَمْ هَذَا الْخَاتَمَ

قَالَ مَنْ أَعْطَاكَهُ

قَالَ أَعْطَانِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي

قَالَ عَلَى أَيِّ حَالٍ أَعْطَاكَ

قَالَ كَانَ رَاكِعاً

فَكَبَّرَ النَّبِيُّ ص وَ كَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي

قَالُوا رَضِينَا بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِيناً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيّاً وَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيّاً

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ

فَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ تَصَدَّقْتُ بِأَرْبَعِينَ خَاتَماً وَ أَنَا رَاكِعٌ لِيَنْزِلَ فِيَّ مَا نَزَلَ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَمَا نَزَلَ.

الأمالي( للصدوق)، ص124

در مورد این آیه از امام باقر ع روایت شده است:

عده‌ای از یهودیانی که مسلمان شده بودند – از جمله: عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن‌یامین، و این‌صوریا – نزد پیامبر ص آمدند و گفتند: موسی برای بعد از رحلتش به یوشع‌بن نون وصیت کرد. وصی تو کیست ای رسول خدا؟

آنگاه این آیه نازل شد: «ولیّ شما فقط خداست و رسول او و کسانی که ایمان آوردند، [همان] کسانی که نماز برپامی‌دارند و زکات می‌دهند درحالی که در رکوع‌اند.» سپس رسول خدا فرمود: بلند شوید به داخل مسجد برویم، که در همان هنگام دیدند فقیری از مسجد خارج شد.

حضرت فرمود: ای سائل! آیا کسی چیزی به تو داد؟

گفت: بله؛ این انگشتر.

فرمود: چه کسی این را به تو داد؟

گفت: همان مردی که دارد نماز می‌خواند.

فرمود: در چه حالی این را به تو داد؟

گفت: در حال رکوع بود.

پیامبر ص تکبیر فرستاد و اهل مسجد تکبیر فرستادند، پس پیامبر فرمود: علی بن‌ابی‌طالب ولی شما بعد از من است.

گفتند راضی هستیم که به خداوند به عنوان پروردگار، و به محمد ص به عنوان پیامبر و به علی بن ابی‌طالب به عنوان ولی؛

پس خدا آیه بعدی را نازل کرد که: «هرکس ولایت خدا و رسول و کسانی که ایمان آوردند را بپذیرد، [جزء حزب الله است] پس [بدانید که] همانا فقط حزب الله اند که پیروزند.» (مائده/56)

و از عمر بن خطاب روایت شده است که گفت به خدا قسم چهل بار در حال رکوع انگشتر صدقه دادم تا در مورد من هم آنچه در مورد علی بن ابی‌طالب نازل شد، نازل شود، اما نشد.

این واقعه در شأن نزول این آیه با سندهای مختلف از اصحاب پيامبر ص مانند ابن‌عباس (تفسير فرات الكوفي/127) عمار یاسر (تفسير العياشي‏1/ 328) و ابوذر و ... و نیز در احتجاجات خود اميرالمومنين ع با مخالفانشان (مثلا: الهداية الكبرى/144؛ المسترشد في إمامة علي بن أبي‌طالب ع/353) نیز نقل شده است.

ضمنا این واقعه را بسیاری از تفاسیر اهل سنت (مثلا تفسیر سلیمان بن مقاتل1/ 485؛ تفسیر ابن‌ابی حاتم4/ 1162؛ تفسیر طبری10/424؛ تفسیر زمخشری1/ 629؛ تفسیر ابن‌عطیه2/ 208؛ تفسیر قرطبی6/ 221؛ تفسیر النسفی1/ 456؛ الدرالمنثور3/ 105-106 و ...) ذیل همین آیه نقل و تایید کرده‌اند؛ حتی ابن‌کثیر (از پیروان ابن‌تیمیه) وقتی که خواسته با این مطلب مخالفت کند، ابتدا یازده سند مختلف که همگی به بزرگان صحابه و تابعین نزد اهل سنت (خود امیرالمومنین، ابن‌عباس، عمار یاسر، ابورافع، مجاهد، سُدِّي، سَلَمَة بن كُهَيْل، عُتْبَة بن أَبي‌حكيم) ختم می‌شود در اثبات این ماجرا نقل کرده که خود وی هم در سند برخی از آنها نتوانسته خدشه‌ای کند، و صرفا به خاطر یک روایت که نوه عباده بن صامت این آیه را (بدون آوردن عبارت «و هم راکعون») بر پدربزرگش تطبیق داده، همه آن روایات را کنار گذاشته است. (تفسیر ابن‌کثیر3/138-139)

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُكَتِّبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ... لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرَكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبِرْنِي بِهِنَّ فَقَالَ ع

... و أَمَّا الْخَامِسَةُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَجَاءَ سَائِلٌ فَسَأَلَ وَ أَنَا رَاكِعٌ فَنَاوَلْتُهُ خَاتَمِي مِنْ إِصْبَعِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيَّ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون‏

الخصال، ج‏2، ص: 580

در روایتی که امیرالمومنین ع هفتاد فضیلت خود را برشمرد که کسی در آنها با وی مشارکت ندارد، و فضیلت سی‌ام آن را در [جلسه 78](#_حدیث_1) (حدید/15) نقل شد، از قول حضرت آمده است:

اما شصت و پنجم این است که من در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی آمد و کمک خواست در حالی که من در رکوع بودم، پس انگشترم را از انگشتم درآوردم و به او دادم پس خداوند تبارک و تعالی [این آیه را] در مورد من نازل کرد که: ولیّ شما فقط خداست و رسول او و کسانی که ایمان آوردند، [همان] کسانی که نماز برپامی‌دارند و زکات می‌دهند درحالی که در رکوع‌اند.[[135]](#footnote-135)

### تدبر

1) «إِنَّما وَلِيُّكُمُ ... الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون»:

متن آیه با این نحوه توصیفی که ارائه داده، به‌وضوح نشان می‌دهد که در این آیه شخص خاصی مد نظر است که بر اساس شواهد متعدد تاریخی، آن شخص، حضرت علی ع است (حدیث1)؛ و می‌دانیم که حضرت علی ع موقعیتهای منحصربه‌فرد زیادی داشته (مثلا مبارزه با عمروبن‌عبدود، کندن در خبیر، و ...)؛ چرا در اینجا که می‌خواهد به ولایت ایشان (در ادامه ولایت خدا و رسول) اشاره کند، از میان آن همه اقدامات، این اقدام خاص (یک اقدام صددرصد اجتماعی در دل یک اقدام صددرصد عبادی) را مطرح کرده است؟

ظاهرا، علاوه بر معرفی شخص ایشان به این سِمَت، می‌خواهد بگوید: غیر از خود خدا یا فرستاده مستقیم خدا، تنها کسی حق ولایت دارد که: «در متن رابطه با خدا، به ارتباطات اجتماعی اقدام می‌کند».

2)‌ «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ ...»: عطف این سه بر هم نشان می‌دهد که همان ولایتی که برای خدا نسبت به انسانها هست، همان ولایت عیناً برای پیامبر و امام نیز اثبات می‌شود. (المیزان6/ 12-14)

3)‌ «... يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون»:

پاسخ به یک شبهه:

آیا حضرت علی ع در نماز – نعوذ بالله - حواسش پرت بوده و حضور قلب نداشته است؟

همین که خدا او را در این آیه چنین مدح کرده، نشان می‌دهد که این از باب حواس‌پرتی در نماز نبوده است. عرفا سیر الی الله را در چهار مرحله معرفی می‌کنند؛ مرحله دوم مرحله‌ای است که شخص محو در خدا می‌شود و به پیرامون خود کاملا بی‌اعتناست؛ و مرحله چهارم آن است که شخص درحالی که کاملا غرق در خداست، در همان حال دست مردم را می‌گیرد و به سوی خدا می‌برد. با این توضیح معلوم می‌شود ظاهرا معنویت و حضور قلب حضرت در این نماز، از وقتی که در نماز تیر از پای امیرالمومنین ع کشیدند، بیشتر بوده است؛ شاید به همین مناسبت است که اگرچه آن اقدام برای ما مهمتر جلوه می‌کند، اما برای این اقدام آیه نازل شد.

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را ...

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را ...

چه زنم چونای هردم ز نوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنائی بنوازد آشنا را»

**این مورد را در کانال نگذاشتم، چون در برداشتم مطمئن نبودم**

4) «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون»: با توجه به مفهوم ولایت، و حصر آن در سه گزینه که همگی با دیانت الهی پیوند وثیق دارد (خدا، فرستاده خدا، کسی که در متن رابطه‌اش با خدا به ارتباطات اجتماعی اقدام می‌کند)، تنها حکومتِ (= سرپرستی اجتماعیِ) معتبر از نگاه قرآن، حکومتی است که بر اساس دین الهی است. پس در منطق قرآن، فقط حکومت دینی، حکومت مُجاز است؛ البته دینی بودن به شعار و ادعا و حتی صرفاً رعایت اعمال ظاهری دینی نیست (هر عاقلی می‌فهمد که حکومت داعش و عربستان، ضد دین است)؛ ویژگی اصلی این حکومت، بر طبق این آیه، این است حاکم و ولیّ آن، در متن رابطه جدی با خدا، نیازهای عادی انسانها را کاملا جدی بگیرد؛ نه نماز و مسائل عبادی بهانه‌ای برای رها کردن نیازهای اجتماعی مردم شود، و نه پرداختن به نیازهای مردم، لطمه‌ای به رابطه عبادی بزند.

## 85) سوره أنعام (6) آیه 94 وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى‏ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرى‏ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُون‏ 23/3/1395 6 رمضان 1437

### ترجمه

و [در هنگام ورود به جهان دیگر به ظالمان خطاب می‌شود:] حقاً تنها نزد ما آمدید، همان گونه که شما را اول بار آفریدیم، درحالی‌که آنچه را که به شما دادیم پشت سرتان رها کردید؛ و با شما نمی‌بینیم شفیعانی را که می‌پنداشتید حتما آنها در شما شریک [خدا] هستند، بی‌تردید [پیوند] بین‌تان بریده شد و آنچه که [همواره] می‌پنداشتید، از شما گم شد [= از دست دادید].

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لقد» در ابتدای دو جمله «لَقَدْ جِئْتُمُونا» و «لَقَدْ تَقَطَّعَ» مشتمل بر دو تاکید است: «لـ» لام قسم است (یعنی گویی قسمی در تقدیر است)، «قد» حرف تحقیق است (به معنای محققا، حتما)؛ در واقع شروع هریک از این دو کلام با دو تاکید، نشان‌دهنده قطعیت و حتمیت انکارناپذیر این واقعه است.

«فُرادى‏» جمع یا اسم جمع است. کسانی که آن را جمع می‌دانند درباره اینکه مفردش چیست اختلاف دارند و مفرد آن را فرد، فرید، و فردان دانسته‌اند. جایگاه نحوی این کلمه «حال» است: «آمدید در حالی که هرکدام تنها بودید» (مجمع البيان في تفسير القرآن‏4/ 52؛ الجدول في إعراب القرآن‏7/ 226)

«وَ تَرَكْتُمْ...»: «و» در ابتدای این جمله «واو» حالیه است (الجدول في إعراب القرآن‏7/ 225؛ إعراب القرآن و بيانه‏3/ 17؛ إعراب القرآن الكريم‏1/ 32؛ إعراب القرآن (نحاس)‏2/ 22)، پس جمله «... رها کردید» ‌بیان وضع و حال مخلوقات است در هنگام «آمدن به نزد پروردگار خود» (آمدید درحالی‌که رها کردید). این را که «و» استینافیه باشد – که جمله کاملا مستقل از جمله قبل باشد – در تحلیل نحوی آیه، فقط یک نفر، آن هم صرفا در حد یک احتمال مطرح کرده (إعراب القرآن و بيانه‏3/ 17) اما اغلب مترجمان (با گذاشتن «و» به جای «درحالی‌که») عملا بر اساس این احتمال ترجمه کرده‌اند.

«خَوَّل» فعل متعدی بر وزن تفعیل و از ریشه «خول» است. کلمه «خَوَل» به معنای خدم و حشم (کسانی که خدمتگزار انسان هستند) است و فعل «خوّل» در اصل به معنای «اعطاء خَوَل» بوده که کم‌کم در مورد هرگونه «اعطاء» و «تملیک» به کار رفته است. (معجم المقاييس اللغة‏2/ 231؛ مفردات ألفاظ القرآن/ 305؛ لسان العرب‏11/ 224)

«شفعاء»: جمع «شفیع« است و درباره این کلمه در [جلسه 81](#_نکات_ترجمه‌ای_و) (بحث آیه‌الکرسی) توضیحاتی داده شد.

«أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ»: «هُم» اسم إنّ، و «شرکاء» خبر إن است؛ و در تحلیل نحوی، همگان «فیکم» (جار و مجرور) را متعلق به «شرکاء» دانسته‌اند که مقدم بر آن آمده است؛ که معنایش می‌شود «گمان می‌کردید آنها شریک در شمایند»؛ و چون درک این معنا دشوار بوده، برخی یک کلمه (آنها را شریک در «اموال» خود قرار دادید؛ إعراب القرآن (نحاس)‏2/ 22) و برخی دو کلمه (شریک در «حق عبادت» خود می‌دانستید؛ الجدول في إعراب القرآن‏7/ 225) در تقدیر گرفته‌اند. اما به نظر می‌رسد جار و مجرور بدون تقدیر هم می‌تواند معنی داشته باشد، چنانکه مرحوم طبرسی آن را چنین معنی کرده است: «گمان می‌کردید آنها شرکای ما در شما هستند» (مجمع البيان في تفسير القرآن‏4/ 522)

«كُنْتُمْ تَزْعُمُون»: در [جلسه 34](#_نکاتی_در_ترجمه) توضیح داده شد که وقتی «کان» قبل از فعل مضارع بیاید دلالت بر استمرار و وجود یک وضعیت همیشگی‌ای در آن فعل در زمان گذشته می‌کند، لذا در ترجمه کلمه «همواره» اضافه شد.

### حدیث

1) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه معروف به خطبه «غراء» می‌فرماید:

حَتَّى إِذَا تَصَرَّمَتِ اَلْأُمُورُ وَ تَقَضَّتِ اَلدُّهُورُ وَ أَزِفَ اَلنُّشُورُ أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ اَلْقُبُورِ وَ أَوْكَارِ اَلطُّيُورِ وَ أَوْجِرَةِ اَلسِّبَاعِ وَ مَطَارِحِ اَلْمَهَالِكِ سِرَاعاً إِلَى أَمْرِهِ مُهْطِعِينَ إِلَى مَعَادِهِ رَعِيلاً صُمُوتاً قِيَاماً صُفُوفاً يَنْفُذُهُمُ اَلْبَصَرُ وَ يُسْمِعُهُمُ اَلدَّاعِي عَلَيْهِمْ لَبُوسُ اَلاِسْتِكَانَةِ وَ ضَرَعُ اَلاِسْتِسْلاَمِ وَ اَلذِّلَّةِ قَدْ ضَلَّتِ اَلْحِيَلُ وَ اِنْقَطَعَ اَلْأَمَلُ وَ هَوَتِ اَلْأَفْئِدَةُ كَاظِمَةً وَ خَشَعَتِ اَلْأَصْوَاتُ مُهَيْنِمَةً وَ أَلْجَمَ اَلْعَرَقُ وَ عَظُمَ اَلشَّفَقُ وَ أُرْعِدَتِ اَلْأَسْمَاعُ لِزَبْرَةِ اَلدَّاعِي إِلَى فَصْلِ اَلْخِطَابِ وَ مُقَايَضَةِ اَلْجَزَاءِ وَ نَكَالِ اَلْعِقَابِ وَ نَوَالِ اَلثَّوَابِ تنبيه الخلق عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ اِقْتِدَاراً وَ مَرْبُوبُونَ اِقْتِسَاراً وَ مَقْبُوضُونَ اِحْتِضَاراً وَ مُضَمَّنُونَ أَجْدَاثاً وَ كَائِنُونَ رُفَاتاً وَ مَبْعُوثُونَ أَفْرَاداً وَ مَدِينُونَ جَزَاءً وَ مُمَيَّزُونَ حِسَاباً قَدْ أُمْهِلُوا فِي طَلَبِ اَلْمَخْرَجِ وَ هُدُوا سَبِيلَ اَلْمَنْهَجِ وَ عُمِّرُوا مَهَلَ اَلْمُسْتَعْتِبِ وَ كُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدَفُ اَلرِّيَبِ وَ خُلُّوا لِمِضْمَارِ اَلْجِيَادِ وَ رَوِيَّةِ اَلاِرْتِيَادِ وَ أَنَاةِ اَلْمُقْتَبِسِ اَلْمُرْتَادِ فِي مُدَّةِ اَلْأَجَلِ وَ مُضْطَرَبِ اَلْمَهَلِ

فَيَا لَهَا أَمْثَالاً صَائِبَةً وَ مَوَاعِظَ شَافِيَةً لَوْ صَادَفَتْ قُلُوباً زَاكِيَةً وَ أَسْمَاعاً وَاعِيَةً وَ آرَاءً عَازِمَةً وَ أَلْبَاباً حَازِمَةً

نهج البلاغه خطبه 83 معروف به خطبه غراء

چون رشته كارها از هم گسست و روزگاران سپرى شد و رستاخيز مردم فرا رسيد، خداوند آنها را از درون گورها يا آشيانه‏هاى پرندگان يا كنام درندگان يا هر جاى ديگر كه مرگ بر زمينشان زده است، بيرون آورد، در حالى، كه به سوی امر او شتابان‏اند و بيدرنگ به سوى بازگشتگاه او به مى‏روند، و خاموش، صف در صف، در منظر الهى ايستاده. و ندا دهنده صدایش را به گوش همه می‌رساند. جامه خامساری برتن دارند و همه وجودشان را ذلت تسلیم و خواری فراگرفته است. در آن روز، حیله‌ها گم، آرزوها منقطع، و دلها [از ترس] خالی، [هیجانها] فروخورده شده، صداها آهسته و مخفی، سر و روى غرق عرق، وحشت بر آنها چيره؛ و بانگ مهيب آن منادى كه تميز دهنده حق از باطل است و آنان را فرا مى‏خواند كه براى گرفتن جزاى اعمال خويش از ثواب يا عقاب در حركت آيند، لرزه بر اندامها اندازد.

بندگانى هستند، آفريده شده به قدرت قاهره او و پرورش يافته در تحت سيطره او، نه به دلخواه خود. در چنگال مرگ گرفتار آمده در گورها جاى گرفته. پيكرهايشان پوسيده گرديده، «تنها از گورها بيرونشان آورند» تا به کردارشان جزا بینند و با حساب وضعشان معین گردد. [در اين جهان] مهلتشان دادند تا از گمراهى به در آيند و راه روشن به آنان نمایاندند و عمرشان را چنان بلند نمودند که بتوانند خشنودى [خدا] را به دست آوردند و تاریکی‌های شبهات از آنان زدوده شود. آنان را مانند اسبان مسابقه رها کردند تا در فرصت عمرشان که با ناآرامی سپری می‌شود در اندیشیدن و یافتن نور و معرفت بر هم پیشی بگیرند.

شگفتا! که چه مثال‌های بجا و اندرزهای شفابخشی است، اگر که به دلهاى پاك و گوشهاى شنوا و رأيهاى ثابت و خردهاى دورانديش راه يابد.

(ترجمه با اقتباس از دو ترجمه آیتی و شیروانی انجام شد)

2) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى قَدَمَيْهَا وَ كَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ- بِرَسُولِ اللَّهِ ص ... فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هُوَ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أُمِّي وَ اللَّهِ ... فَقَالَ الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طَالِبٍ إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْ‏ءُ فَتُؤْثِرُنِي بِهِ عَلَى نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا وَ إِنِّي‏ ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ وَ أَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاةً فَقَالَتْ وَا سَوْأَتَاهْ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ وَا ضَعْفَاهْ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللَّهُ ذَلِكَ فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي وَ اضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذَلِكَ وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا فَلَقَّنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ فَإِنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهَا فَقَالَتْ وَ سُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهَا فَأَجَابَتْ وَ سُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَ إِمَامِهَا فَأُرْتِجَ عَلَيْهَا فَقُلْتُ ابْنُكِ ابْنُكِ].[[136]](#footnote-136)

اصول كافي، ج‏1، ص454

از امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده است که: «فاطمه بنت اسد، مادر امير المؤمنين عليه السلام، اوّل زنى بود كه از مكّه به سوى مدينه پاى پياده به سوى رسول خدا صلى الله عليه و آله هجرت نمود ، و از همه مردمان نسبت به رسول خدا صلى الله عليه و آله مهربان‏تر بود. ... روزی پیامبر علی ع را دید که گریه می‌کند. فرمود چه شده؟ گفت مادرم فاطمه از دنیا رفت. فرمود: به خدا قسم او مادر من هم بود [سپس خود پیامبر مردم را برای کفن و دفن وی خبر کرده، ردای خود را برای کفن کردن او داد و خود او را در گور ‌نهاد و تلقین کرد و ... سپس فرمود]

امروز نيكى ابوطالب را گم كردم و احسانش از من بريده شد. او چنان بود كه اگر چيزى كه در نزد او بود، مرا بر خود و فرزندان خود به آن ترجیح می‌داد. در زمان حياتش سخنی از قیامت گفتم (که در روایتی دیگر، همین آیه 94 سوره انعام دانسته شده: الخرائج و الجرائح‏1/ 91)[[137]](#footnote-137) و گفتم كه: مردم برهنه محشور مى‏شوند، گفت: ای وای بر شرمساری! پس من از براى او ضامن شدم كه خدا او را پوشيده محشور گرداند. و فشار قبر را ذكر كردم، گفت: ای وای از ناتوانی! پس من از براى او ضامن شدم كه خدا آن را از او دفع كند، و براى همين او را به پيراهن خود كفن كردم و برای همین [اندکی] در قبرش خوابيدم، و آنچه را كه از آن سؤال مى‏شد، به او تلقین کردم. پس او را از پروردگارش سؤال كردند، آنچه بايست بگويد، گفت؛ و از رسولش او را سؤال كردند، او را جواب داد، و از ولى و امامش سؤال شد، تشويشى بر او مستولى شد، به او گفتم: امام، پسر تو است، امام، پسر تو است»[[138]](#footnote-138)

3) رَوَى أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِيُّ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ ص يُصَلِّي عَامَّةَ اللَّيْلِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِذَا كَانَ السَّحَرُ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ:

... فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَءَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أُمَهِّدْهُ لِرَقْدَتِي وَ لَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي وَ مَا لِي لَا أَبْكِي وَ مَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي وَ قَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنِحَةُ الْمَوْتِ فَمَا لِي لَا أَبْكِي أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي أَبْكِي لِضِيقِ لَحْدِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَاناً ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي وَ أُخْرَى عَنْ شِمَالِي إِذِ الْخَلَائِقُ فِي شَأْنٍ غَيْرِ شَأْنِي- لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ تَرْهَقُها قَتَرَةٌ وَ ذِلَّة ...

مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج‏2، ص591؛ مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی

امام سجاد ع در فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی (که خواندنش در سحرهای ماه رمضان بسیار توصیه شده است) می‌فرمایند:

... پس بدحال‌تر از من كيست، اگر من با چنين حالى به قبرم وارد شوم، قبرى كه آن را براى خواب آماده نساخته‌ام، و براى آرميدن به كار نيك فرش ننموده ام؟ و چرا گريه نكنم؟ و حال آنكه نميدانم بازگشت من به جانب چه خواهد بود، در حالی می‌بینم نفسم كه با من نيرنگ می‌بازد، و روزگار را مشاهده می‌كنم كه با من خدعه می‌ورزد، و حال آنكه بالهای مرگ بالاى سرم به حركت درآمده، پس چرا گريه نكنم؟ گريه می‌كنم براى بيرون رفتن جان از بدنم، گريه مى كنم براى تاريكى قبرم، گريه مى كنم برای تنگى لحدم، گريه مى كنم براى پرسش دو فرشته قبر منكر و نكير از من، گريه مى كنم براى درآمدنم از قبر عريان و خوار، درحالى كه بار سنگينى را بر دوش مى‌كشم، يك بار از طرف راست و بار ديگر از جانب چپم نگاه می‌كنم، هنگامى كه مردمان در كارى جز كار من‌اند، چه براى هركسى از آنان در آن روز كارى است كه او را بس است، چهره‌هايى در آن روز روشن و خندان خوشحال‌اند، و چهره هايى در آن روز بر آنها غبار بدفرجامى نشسته، و سياهى و خوارى و ذلت آنها را پوشانده، ...

و در دعای امروز (ششم ماه رمضان) که از پیامبر اکرم ص روایت شده است، آمده است:

اللَّهُمَّ لَا تَخْذُلْنِي فِيهِ لِتَعَرُّضِ مَعْصِيَتِكَ وَ لَا تَضْرِبْنِي بِسِيَاطِ نَقِمَتِكَ وَ زَحْزِحْنِي فِيهِ مِنْ مُوجِبَاتِ سَخَطِكَ بِمَنِّكَ وَ أَيَادِيكَ يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ.

زاد المعاد ص144

خدایا! در امروز مرا با روی‌آوردن به معصیتت خوار نگردان و با تازیانه سختی‌هایت تنبیه نکن، و مرا از آنچه موجب خشم تو می‌شود نجات بخش، به بزرگواری‌ و یاری‌ات ای که نهایت آرزوی آرزوکنندگانی.

### تدبر

1) علامه طباطبایی: «[[139]](#footnote-139)اموری که انسان در این دنیا با آن سروکار دارد دو گونه است:

اول، آنچه از زندگی دنیوی و تجملات آن، که می‌پندارد مالک آنهاست و در رسیدن به آرزوها و اغراض خویش از آنها کمک می خواهد؛

دوم: اموری که به عنوان شفیع و واسطه تلقی می‌شوند و انسان می‌پندارد که بدون تاثیر و کمک آنها نمی‌تواند احتیاجات خویش را برطرف سازد، مانند همسر و اولاد و نزدیکان و دوستان و سرشناسانی که دارای مکنت و هیبتی‌اند.

خدای سبحان با عبارت «لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى» (حقاً تنها نزد ما آمدید) اجمالا به بطلان هردو اشاره می‌کند.

در فقره «وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ ...» (آنچه را که به شما دادیم پشت سرتان رها کردید) اشاره به زوال نوع اول،

و در فقره «وَ ما نَرى‏ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ ...» (با شما نمی‌بینیم شفیعانی را که ...) اشاره به زوال نوع دوم،

و با عبارت « لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ» ([پیوند] بین‌تان بریده شد) به سبب بطلان و زوال آنها،

و با عبارت «ضَلَّ عَنْكُمْ...» (از شما گم شد ...) به حاصل چنین بطلان و زوالی اشاره شده است. (انسان از آغاز تا انجام، ص76-77)

2) «... جِئْتُمُونا فُرادى‏ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ» وقتی از این دنیا می‌رویم، مانند روزی هستیم که وارد این دنیا شدیم: تک و تنها، فقط خودمان هستیم و خودمان، حتی برهنه و عاری از هر چیزی که مربوط به دنیا بود (حدیث2)؛ هرچه به ما داده بودند پشت سرمان می‌ماند.

اگر این را باور کنیم، آنگاه «آنچه هستیم» را جدی می‌گیریم، نه «آنچه داریم»؛ افزوده‌ها در «بودن»مان مهم است، نه در «داشتن»مان. (فرمود: «زدنی علماً» طه/114، و نفرمود: «زد علمی»: یعنی «من» را بیفزا به لحاظ علمی؛ نه اینکه «علم من» را بیفزا) و «بودن»مان، چیزی است که خودمان فقط با اندیشه و عمل خود رقم می‌زنیم. به قول ملای رومی:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گل است اندیشة تو گلشنی

ور بود خاری تو هیمة گلخنی

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh9/>

روز قیامت هم با «بودن» ما کار دارند، نه با دارایی‌مان. آن اندازه که با دارایی‌مان، «بودن»مان را ساختیم، «دارایی»مان به درد ما می‌خورد؛ بقیه‌اش فقط وبال گردن است.

3) «شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ» در زندگی دنیا، عادت کرده‌ایم به اسباب و وسیله‌ها تکیه کنیم و آنها را واسطه (=شفیع) قرار دهیم برای رسیدن به هدف‌هایمان.

با واسطه‌ها (شفیعان) دو گونه می‌توان برخورد کرد:

گاه واسطه (شفیع) ‌را «واسطه‌ای که خدا او را شفیع قرار داده می‌بینیم؛ نه بیشتر.» یعنی همه‌کاره خداست، و چون خدا ما را به این واسطه (شفیع) ارجاع داده، به او مراجعه می‌کنیم؛ خواه این واسطه، «آب» باشد برای سیراب کردن (شعراء/79) یا «پیامبر و امام» باشد برای هدایت کردن و به بهشت رفتن.(انبیاء/73 + انبیاء/28) این شفاعتی است که در روز قیامت هم برقرار است (حقیقت شفاعت در شیعه این معناست).

اما گاه این واسطه‌ها را اصل کار می‌بینیم، هم‌عرض و شریک خدا می‌پنداریم؛ گویی خدا بتنهایی کافی نیست و آن واسطه (شفیع) باید باشد تا کار ما راه بیفتد؛ رشوه، پارتی، پول، رضایت مقام مافوق، رفیق، شغل، ماشین، ... باید باشد تا کار ما راه بیفتد؛ «شفیعانی (= واسطه‌هایی) که آنها را در [انجام کارهای] خودتان شریک خدا می‌دانید». این شفاعت باطل است که روز قیامت بطلانش آشکار می‌شود؛ و متاسفانه بسیاری از ما بدان گرفتاریم. مانند این سخن رایج که: «اول خدا، دوم فلان چیز (یا فلانی)».

بگذریم که بسیاری، حتی در حد شرک هم برای خدا نقشی قائل نیستند و اسباب و واسطه‌ها را همه‌کاره می‌دانند!

4) «شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ»: با توجه به تدبر 3، نگاه نادرست در قبال واسطه‌ها دو گونه تجلی می‌کند:

ابتدا این واسطه‌ها را در انجام شدن کارهایمان شریک خدا می‌دانیم؛ یعنی گویی در ربوبیت خدا نسبت به ما شریک شده‌اند؛ آنگاه عبارت «زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ»، یعنی «می‌پنداشتید که آنها در ربوبیت شما شریک خدایند.»

در گام بعد، به خاطر اینکه چنین نقشی را برای آنها پذیرفته‌ایم همّ‌وغم خود را رسیدن به آنها قرار می‌دهیم؛ یعنی آنها را می‌پرستیم (توضیح در [تدبر 2 و 3 جلسه 80](#_تدبر_8))؛ یعنی در عبادت، آنها را شریک خدا قرار می‌دهیم. ؛ آنگاه عبارت «زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ»، یعنی «می‌پنداشتید که آنها در هنگام عبادت کردن شما، شریک خدایند.»

این نکته، الهام گرفته از ترجمه قرآن مرحوم آیت الله مشکینی بود: «شفيعانتان را كه آنها را شريكان در (ربوبيت ما و عبادت) خود مى‏پنداشتيد»

5) «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُون»: خدا واقعا همه‌کاره است:

ما تا زمانی که در دنیا هستیم،

یا این را می فهمیم؛ و بر این اساس زندگی می‌کنیم. آنگاه به «بودن»مان می‌اندیشیم، نه به «دارایی»هایمان (تدبر2)؛ و «واسطه»ها را فقط در حدی که خدا واسطه قرار داده، می‌بینیم، نه اینکه بپنداریم که از خودش کاری برمی‌آید (تدبر3).

یا این را نمی‌فهمیم؛ و اگر نفهمیدیم، واقعیت عوض نمی‌شود؛ فقط هنگام مرگ، این واقعیت، خود را نشان می‌دهد؛ آنگاه تمام پیوندهایی که با دارایی‌ها و واسطه‌ها برقرار کرده‌ایم، قطع بودنش معلوم می‌شود؛ و چون از ابتدا رابطه‌ای نبوده، فقط پندار ما بوده، در حقیقت چیزی را در واقعیت گم نمی‌کنیم؛ بلکه فقط پنداشته‌هایمان را گم می‌کنیم؛ و دقیق‌تر اینکه، از ما گم می‌شود: «و آنچه که [همواره] می‌پنداشتید، از شما گم شد»

مواظب باشیم تا در دنیا هستیم، این واقعیت را بفهمیم؛ و فهمیدن این واقعیت، صرفا یک فهم ذهنی نیست؛ فهمی است که با عمل خودمان به دست می‌آید؛ و تمام شریعت، برنامه‌هایی است برای رسیدن به این فهم.

یک شاهد ساده: روزه می‌گیریم تا بفهمیم غذا هیچ‌کاره است؛ مهم دستور خداست؛ لذا روزهای اول ماه رمضان فهمیدن این خیلی سخت است؛ گرسنگی اذیت می‌کند؛ اما روزهای آخر چنان انسی با این واقعیت می‌گیریم که در انتهای ماه از فراغش می‌نالیم؛ دیگر مساله‌مان گرسنگی نیست، مساله‌مان خود خدا شده است.

## 86) سوره أعراف (7) آیه 8 وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون‏ 24/3/1395 7 رمضان 1437

### ترجمه

و وزن در آن روز حق است؛ پس کسی که ترازوهایش/وزنه‌هایش سنگین شد [تنها] آنان‌اند که رستگاران‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«وزن» هم در معنای اسمی به کار می‌رود (الثقل، سنگینی) وهم در معنای مصدری به معنای «شناختن مقدار شی» (مفردات ألفاظ القرآن/ 868) و «اندازه‌گرفتن چیزی با چیز مثل خودش» (كتاب العين‏7/ 386) در زبان فارسی کلمه «سنجیدن» و نیز «وزن کردن» رایج است.

«موازین» جمع «میزان» است. «میزان» اسم آلت از همان ریشه «وزن» است که در اصل مصدر بوده است (الجدول في إعراب القرآن‏8/ 334) و هم به معنای «وزنه»ای که در یک طرف ترازو می‌گذارند و اشیاء را با آن می‌سنجند به کار می‌رود، و هم در مورد خود ترازو (لسان العرب، ج‏13، ص446) و به معنای «مقدار» هم به کار می‌رود (همان/447).

در جمله «الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» «الوزن» مبتداست و علامه طباطبایی سه گونه تحلیل درباره «خبر» آن گزارش کرده‌اند:

نظر خودشان این است که «وزن» به معنای سنگینی (نه به معنای مصدری: وزن کردن) است و «الحق» هم به معنای اسمی خود آمده و خبر قرار گرفته است که ترجمه‌اش چنین می‌شود: «وزنی که در آن روز اعمال با آن توزین می‌شود، فقط خود «حق» است» (حصر هم از اینکه خبر معرفه آمده، قابل استفاده است).

نظر اغلب مفسران دیگر این بوده است که «حق» به یک معنا صفت است و به صورت در تقدیر خبر است (یا بالعکس) که ترجمه‌ آیه چنین می‌شود: وزن در آن روز، وزنِ حق است که همان عدل است.

احتمال سوم هم این است که «یومئذ» خبر باشد و «الحق» صفت برای وزن،‌ که ترجمه چنین می‌شود: «وزن حقیقی فقط در روز قیامت خواهد بود». (المیزان8/ 12-13)

برخی با همین حالت اخیر، معنا را چنین دانسته‌اند: «وزن حقیقی در آن روز واقع می‌شود» (إعراب القرآن و بيانه، ج‏3، ص30) که ظاهرا اینکه «الـ» روی خبر آمده، دلالت بر حصر می‌کند را نادیده گرفته، یا آن را فقط از باب تاکید دانسته‌اند.[[140]](#footnote-140)

بر اساس قاعده امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا ([جلسه9](#_نکته_تفسیری)) به نظر می‌رسد هرسه می‌توان درست باشد.

### حدیث

1) جَاءَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ لَهُ لَوْ لَا مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الِاخْتِلَافِ وَ التَّنَاقُضِ‏ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ فَقَالَ لَهُ ع وَ مَا هُوَ؟

... وَ مَعْنَى قَوْلِهِ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ قِلَّةُ الْحِسَابِ وَ كَثْرَتُهُ وَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ عَلَى طَبَقَاتٍ وَ مَنَازِلَ فَمِنْهُمْ مَنْ «يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً وَ يَنْقَلِبُ إِلى‏ أَهْلِهِ مَسْرُوراً» وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ» لِأَنَّهُمْ لَمْ يَتَلَبَّسُوا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا الْحِسَابُ هُنَاكَ عَلَى مَنْ تَلَبَّسَ بِهَا هَاهُنَا وَ مِنْهُمْ مَنْ يُحَاسَبُ عَلَى النَّقِيرِ وَ الْقِطْمِيرِ وَ يَصِيرُ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ وَ مِنْهُمْ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ قَادَةُ الضَّلَالَةِ فَأُولَئِكَ لَا يُقِيمُ لَهُمْ وَزْناً وَ لَا يُعْبَأُ بِهِمْ بِأَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ «فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ وَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيها كالِحُون‏»

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص: 244

از امیرالمومنین ع درباره این آیه روایت شده است:

منظور از سنگینی و سبکی ترازوها، سادگی و دشواری حسابرسی است؛ در آن روز مردم در طبقات و جایگاه‌های مختلفی هستند: برخی کسانی‌اند «به زودى با محاسبه آسانى حسابرسى مى‏شود؛ و به سوى كسان خود با سرور و شادى بازمى‏گردد» (انشقاق/8-9) برخی کسانی‌اند که «بی‌حساب داخل بهشت می‌شوند» (غافر/40) زیرا ذره‌ای به دنیا آلوده نشدند و حسابرسی در آنجا برای کسی است که اینجا به دنیا گرفتار آمده باشد؛ و برخی کسانی‌اند که ریز و درشت‌شان مورد محاسبه قرار می‌گیرد و به سوی عذاب دردناک سوق داده می‌شوند و برخی پیشوایان کفر و رهبران ضلالت هستند که برایشان اصلا ترازویی برپا نمی‌شود (کهف/105) و اصلا به امر و نهی او در روز قیامت اعتنایی نمی‌شود و آنها «درجهنم جاودانه‌اند؛ و (شعله‏هاى) آتش سخت به صورت‏هايشان مى‏وزد و (چهره) آنها در آنجا عبوس و شكسته و دندان‏هايشان به سوختن لب‏ها نمايان است.» (مومنون/103-104)

2)... وَ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ شَكَاهُ بُرَيْدَةُ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْوَاماً تَمْتَلِئُ مِنْ جِهَةِ السَّيِّئَاتِ مَوَازِينُهُمْ فَيُقَالُ لَهُمْ: هَذِهِ السَّيِّئَاتُ فَأَيْنَ الْحَسَنَاتُ وَ إِلَّا فَقَدْ عَطِبْتُمْ؟

فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا مَا نَعْرِفُ لَنَا حَسَنَاتٍ.

فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَئِنْ لَمْ تَعْرِفُوا لِأَنْفُسِكُمْ- عِبَادِي- حَسَنَاتٍ فَإِنِّي أَعْرِفُهَا لَكُمْ، وَ أُوَفِّرُهَا عَلَيْكُمْ». ثُمَّ تَأْتِي الرِّيحُ بِرُقْعَةٍ صَغِيرَةٍ [وَ] تَطْرَحُهَا فِي كِفَّةِ حَسَنَاتِهِمْ، فَتَرْجَحُ بِسَيِّئَاتِهِمْ بِأَكْثَرَ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَيُقَالُ لِأَحَدِهِمْ: خُذْ بِيَدِ أَبِيكَ وَ أُمِّكَ وَ إِخْوَانِكَ وَ أَخَوَاتِكَ وَ خَاصَّتِكَ وَ قَرَابَاتِكَ وَ أَخْدَانِكَ وَ مَعَارِفِكَ، فَأَدْخِلْهُمُ الْجَنَّةَ.

فَيَقُولُ أَهْلُ الْمَحْشَرِ: يَا رَبَّنَا أَمَّا الذُّنُوبُ فَقَدْ عَرَفْنَاهَا، فَمَا ذَا كَانَتْ حَسَنَاتُهُمْ.

فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا عِبَادِي، مَشَى أَحَدُهُمْ بِبَقِيَّةِ دَيْنٍ عَلَيْهِ لِأَخِيهِ إِلَى أَخِيهِ فَقَالَ: خُذْهَا فَإِنِّي أُحِبُّكَ بِحُبِّكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ لَهُ الْآخَرُ: قَدْ تَرَكْتُهَا لَكَ بِحُبِّكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ لَكَ مِنْ مَالِي مَا شِئْتَ.

فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ لَهُمَا فَحَطَّ بِهِ خَطَايَاهُمَا، وَ جَعَلَ ذَلِكَ فِي حَشْوِ صَحَائِفِهِمَا وَ مَوَازِينِهِمَا، وَ أَوْجَبَ لَهُمَا وَ لِوَالِدَيْهِمَا وَ لِذُرِّيَّتِهِمَا الْجَنَّةَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ بِبُغْضِ عَلِيٍّ أَكْثَرُ مِنْ حَصَى الْخَذْفِ الَّتِي يُرْمَى بِهَا عِنْدَ الْجَمَرَاتِ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ.[[141]](#footnote-141)

در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسگری (ص136-139) حکایتی طولانی نقل شده که بریده اسلمی و دوستش (حاطب بن ابی‌بلتعه) تصمیم به اذیت امیرالمومنین ع می‌گیرند، جنسی را به ایشان گران می‌فروشند و بعد واقعه را طور دیگری نزد پیامبر نقل می‌کنند که گویی امیرالمومنین ع مقصر بوده است. پیامبر اکرم ناراحت می‌شوند و این اقدامشان را مصداق اذیت کردن خدا و رسول که موجب ملعون شدن شخص می‌شود (احزاب/57-58) معرفی می‌کنند و سخنانی در فضیلت امیرالمومنین ع و اثرات محبت واقعی به ایشان بیان می‌کنند تا بدینجا می‌رسند که:

در روز قیامت گروهی را می‌آورند که کفه بدی‌ در ترازوهایشان پر شده است. به آنها گفته می‌شود این از بدی‌هایتان؛ حالا حسناتتان کجاست؟

می‌گویند خدایا ما حسنه قابل ملاحظه‌ای نداریم.

ندا از جانب خدای عز و جل می‌رسد که اگر شما برای خود حسنه‌ای خبر ندارید، من حسنه‌تان را به شما نشان می‌دهم و کفه شما را برایتان با آن پر می‌کنم. سپس نسیم نامه کوچکی با خود می‌آورد و در کفه حسنات گذاشته می‌شود، آنگاه کفه بمراتب (بیش از فاصله آسمان و زمین) سنگین‌تر می‌شود ...

اهل محشر می‌گویند: پروردگارا! ما گناهان اینها را دیدیم، حسناتشان چه بود؟

خداوند عز و جل می‌فرماید: ای بندگانم! [آنها چنین افرادی بودند که با اینکه در مشقت بودند اما] یکی از آنها برای ادای باقیمانده بدهی‌اش نزد برادر [دینی‌اش] می‌رفت و می‌گفت: «این را بگیر که من تو را دوستت دارم به خاطر محبتی که به علی بن ابی‌طالب داری. آن دیگری می‌گفت: حال که تو این گونه علی بن‌ابی‌طالب را دوست داری، من همبقیه بدهی‌ام را به تو می‌بخشم و هرمدار دیگری هم که از مال من می‌خواهی، برای تو.

پس خداوند متعال عمل آنها را سپاس گفت و اشتباهاتشان را بخشید، و آن را در بطن نامه‌ها و ترازوهای عملشان قرار داد و به خاطر این کار بر آنان و والدین و فرزندانشان که بر همین شیوه عمل می‌کردند] بهشت را واجب کرد.

ای بُرَیده! کسانی که به خاطر دشمنی با علی ع وارد آتش می‌شوند بیش از سنگریزه‌هایی است که هنگام رمی جمرات به سوی جمرات پرتاب می‌شود، مبادا تو از آنها باشی!

* الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.[[142]](#footnote-142)

الكافي، ج‏2، ص99

از امام سجاد ع از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

از حسن خلق چیزی بهتر در ترازوی اعمال افراد در روز قیامت گذاشته نمی‌شود.

[نکته: در حدیث ، حسن خلق با محبت امیرالمومنین ع جمع شده بود که چنان اثری کرد]

3) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ‏ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مَطَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَحْدَبُ الْجُنْدُ بِنَيْسَابُورَ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بِخَطِّهِ حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ السَّعْدَانِيِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ شَكَكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَل‏:

... وَ أَمَّا قَوْلُهُ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ وَ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَإِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَناتُ[[143]](#footnote-143) تُوزِنُ الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ، وَ الْحَسَنَاتُ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَ السَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَان‏

التوحيد (للصدوق)، ص268

از امیرالمومنین ع درباره این آیه روایت شده است که:

حسنات است که با آن حسنات و سیئات وزن می‌شوند: حسنات سنگین‌کننده کفه ترازروست و سیئات سبک‌کننده آن.[[144]](#footnote-144)

4) حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ

إِنَّ الْخَيْرَ ثَقُلَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا عَلَى قَدْرِ ثِقَلِهِ فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنْ الشَّرَّ خَفَّ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا عَلَى قَدْرِ خِفَّتِهِ فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

الخصال، ج‏1، ص17

از امام باقر ع روایت شده است:

بدرستی که خوبی بر اهل دنیا همان اندازه ثقیل و سنگین می‌آید که قرار است مایه سنگینی ترازوهایشان در قیامت شود، و بدی بر اهل دنیا همان اندازه سبک می‌باشد که موجب سبکی ترازوهایشان در روز قیامت می‌شود.

### تدبر

1) «الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»: هر چیزی با چیزی از جنس خود سنجیده و وزن می‌شود: سنگینی اجسام با سنگ ترازو، سردی و گرمی هوا با دماسنج (میزان‌الحراره) که حاوی ماده‌ای است که نسبت به سدی و گرمی زود واکنش نشان می‌دهد؛ و ... . و همواره آن چیزی محک سنجش قرار داده می‌شود که خودش بالاترین صحت و دقت را در آن زمینه دارد.

سنجش اعمال و عقاید ما هم همین طور است: نمازهای مختلف را با نمازی که کامل باشد می‌سنجند و ... . برای همین است که آنچه معیار سنجش در این آیه معرفی شده است خود «حق» و حقیقت است (المیزان8/11)

یعنی اعمال ما همگی با حق و حقیقت سنجیده می‌شود و هرمقدار که از حق بهره داشته باشد، پذیرفتنی است. ظاهرا بر همین اساس است که فرموده‌اند سنجش اعمال خوب و بد، بر اساس اعمال خوب است (حدیث3)

2) «الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»: چرا وزن از آنِ «حق» است؟ چون حق است که واقعا حقیقت دارد؛ و حقیقتش ماندنی است. آنچه حق نباشد، هرچند به زعم و گمان شما خیلی مهم و اثرگذار باشد، اما پوچ و باطل است و پوچ بودنش، شما را در روز قیامت غافلگیر می‌کند، تا حدی که خداوند تعبیر می‌کند «آنچه زعم و گمان می‌کردید از شما گم شد!» (انعام/94، بحث دیروز)

3) «مَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ»: تعبیرات قرآن درباره وزن کردن اعمال خوب و بد، این گونه نیست که بگوید «اینها هر دو وزن دارند و بعد ببینیم وزن کدام بیشتر است» (هرچند گاه در روایات از باب ساده کردن فهم مطلب برای مخاطب چنین تعابیری آمده، مانند حدیث2)؛

بلکه این گونه است که حسنات عامل سنگینی و بدی‌ها عامل سبکی ترازو معرفی می‌شود؛ [امروزه که ترازوهای دیجیتال جایگزین ترازوهای دوکفه‌ای شده، این ساده‌تر قابل درک است!] (علاوه بر آیه حاضر: مومنون/103 و قارعه/11 و نیز حدیث3) پس، اعمال خوب و بد را با امری دیگر می‌سنجند، که همان «حق» است (المیزان8/11).

پس، وزین بودن اساسا خصلت حق است؛ هر چیزی که بهره‌ای از حق دارد، همان اندازه وزین است و هر مقدار که از حق فاصله می‌گیرد وزنش کم می‌شود؛ تا حدی که برای پیشوایان کفر و ضلالت اصلا وزنی نمی‌ماند و لذا وزن کشیدنی برایشان انجام نمی‌شود (کهف/105؛ و نیزحدیث1)

4) «الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ»: حق وزن دارد؛ و چیزی که وزن دارد، ‌سنگین است؛ پس حق بر انسانها سنگین می‌آید؛ لذا آنچه در دنیا بر ما سنگین می‌آید در آخرت کفه ترازوی ما را سنگین می‌کند؛ و همین‌طور هرچه انجامش در دنیا بر سبک می‌آید، در مورد سبکی‌ها (حدیث4).

شاید بدین جهت است که انجام کار خوب، سنگین و دشوار است و خوب بودن با سختی‌ها گره خورده است؛ و شاید بدین جهت بوده که بسیاری از بزرگان وقتی بین دو کار مخیر می‌شدند کار سخت‌تر را انتخاب می‌کردند (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا خُيِّرَ عَمَّارٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا اخْتَارَ أَشَدَّهُمَا. امالی صدوق/405)

5) «مَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون‏»: کسی که بهره بیشتری از حق دارد، سنگین‌تر می‌شود و تنها هرکس سنگین‌ و وزین باشد، رستگار می‌شود:

پس، سبکی و سبکسری و خود را حقیر کردن با دینداری جمع نمی‌شود و کسی که بزرگ و بزرگوار شد، غلبه بر شهوات بر او آسان می‌شود (مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُه؛ ‏نهج‌البلاغه، حکمت499) و خود را به معصیت پست و حقیر نمی‌سازد (مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ غررالحکم و دررالکلم5/ 357)

6) «فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون‏»

مقدمه1- چون «الـ» بر «خبر» وارد شده، دلالت بر حصر می‌کند؛ یعنی «فقط» اینان رستگاران‌اند. این عبارت در آیه 104 سوره آل‌عمران هم آمده بود ([جلسه 82](#_نکات_ترجمه‌ای_و_1))

مقدمه2- وقتی می‌گویند «فقط الف، ب است»؛ و «فقط ج، ب است»؛ نتیجه می‌شود که: «الف، ج است».

نتیجه: خصلتی که در آن آیه آمده بود با خصلت مذکور در این آیه بر هم منطبق‌اند؛ پس:

امتی که به خیر دعوت می‌‌کنند و امر به و نهی از منکر می‌کنند، وزین هستند؛ و کسانی وزین‌اند و ترازوی اعمالشان سنگین است، که به خیر دعوت ‌کنند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند.

(بر اساس، ضابطه منطقی فوق، سایر مواردی که در قرآن کریم تعبیر «أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» آمده نیز در این اوصاف مشترک‌اند.)

## 87) سوره أنفال (8) آیه 41 وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى‏ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير ‏ 25/3/1395 8 رمضان 1437

### ترجمه

و بدانید که بی‌تردید هر آنچه به دست آوردید، پس همانا خمسِ [= یک پنجمِ] آن، تنها از آنِ خداست، و از آنِ رسول، و از آنِ ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و درراه‌ماندگان، اگر روالتان این بوده که ایمان آورده باشید به خدا و به آنچه که بر بنده‌مان در روز جدایی [حق و باطل]، روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند، نازل کردیم؛ و خداوند بر هر کاری تواناست.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«غَنِمْتُمْ»: «غنیمت» در اصل به معنای «فایده [سود] کسب شده» است (مجمع البحرين6/ 129) و از ریشه «غ‌ن‌م» می‌باشد که این ریشه دلالت بر «به دست آوردن چیزی است که انسان قبلا مالکش نبوده است» (معجم المقاييس اللغة‏4/ 397؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏7/ 273) در واقع، «غَنَم» به معنای گوسفند است و «غُنم» به معنای «رسيدن به گوسفند و دسترسى يافتن به آن» بوده، و تدریجا درباره هرچه از دشمنان و غيره در دسترس قرار گيرد و بدست آيد، به كار رفته است. (مفردات ألفاظ القرآن/615) پس، «چیزی را غنیمت گرفتم» یعنی «بدان دست‌یافتم» (غَنِمْتُ الشَّي‏ءَ: أَصَبْتُه؛ المصباح المنير‏2/ 454) این کلمه اگرچه در قرون بعدی عمدتا در مورد غنایم جنگی به کار رفت، اما در زمان پیامبر ص (یعنی در زمان نزول قرآن) در مورد هرگونه «سود و منفعت» به کار می‌رفت و منحصر به غنیمت جنگی نبود؛ چنانکه حدیث مشهوری از پیامبر اکرم ص هم در کتب اهل سنت (مثلا در صحیح ابن‌حبان13/ 258؛ المستدرک علی الصحیحین2/ 51) و هم در کتب شیعه (مثلا در عوالي اللئالي‏1/ 221) و حتی در کتب لغت (لسان‌العرب12/ 445؛ تاج العروس12/ 527) روایت شده است که: لا يَغْلَقُ الرَّهْنُ، لَهُ «غُنْمُهُ»، وَعَلَيْهِ غُرْمُهُ (یعنی: مال به رهن گذاشته شده، از اختیار صاحب اصلی‌اش خارج نمی‌شود، بلکه «سودش» و ضررش به خود صاحب اصلی برمی‌گردد)

«ذِي الْقُرْبى‏» یعنی «صاحب قرابت و خویشاوندی» که منظور از آن در این آیه به دلایل متعدد روایی و تاریخی، اهل بیت پیامبر است (چنانکه در آیه 26 سوره اسراء نیز چنین است) و نه فقط در روایات شیعه بر این تاکید شده، بلکه حتی کسانی مانند شافعی (رئیس فرقه شافعی از فرقه‌های اهل سنت) ذیل این آیه ‌حدیثی از پیامبر اکرم ص نقل می‌کند که: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ، وَلا لآلِ مُحَمَّدٍ، وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ، وَعَوَّضَنَا مِنْهَا الْخُمُسَ» (صدقه بر محمد و آل محمد ص حرام است و خدا بر آنها صدقه را حرام کرد و به جای آن خمس را قرار داد؛ معرفة السنن و الأثار للبیهقی2/ 43) و یا ابوحنیفه (رئیس فرقه حنفی) فتوا داده که «بعد از رحلت پیامبر سهم اهل بیت از خمس را در زمان ابوبکر و عمر قطع کردند، پس، پرداخت این سهم به خاندان پیامبر لازم نیست و سهم آنها را هم باید به بقیه بدهند! (به نقل از «المغنی» (لإبن قدامه) 6/ 457)

<http://shamela.ws/browse.php/book-8463#page-2779>

اینها همگی نشان می‌دهد که منظور از ذی‌القربی در این آیه نزد شیعه و سنی، و حتی نزد کسانی که دادن این سهم به اهل بیت را منع کردند، همان اهل بیت پیامبر بوده است.

منظور از «يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ» روزی است که جنگ بدر در آن به وقوع پیوست.

### حدیث

1) ... وَ قَالَ الصَّادِقُ ع:

إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الزَّكَاةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمُسَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ الْآيَةَ فَالصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَ الْخُمُسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَ الْكَرَامَةُ لَنَا حَلَال‏

فقه القرآن (قطب الدین راوندی)، ج‏1، ص: 262

از امام صادق ع روایت شده است:

خداوند زکات را بر ما حرام کرد و [آیه] خمس را برای ما نازل کرد و فرمود: «و بدانید که بی‌تردید هر آنچه به دست آوردید، ...» پس صدقه بر ما حرام است و ادای خمس به ما واجب است؛ و هدیه هم بر ما حلال است.[[145]](#footnote-145)

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ قَالَ خُمُسُ اللَّهِ وَ خُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ وَ خُمُسُ ذِي الْقُرْبَى لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ وَ الْإِمَامِ وَ الْيَتَامَى يَتَامَى آلِ الرَّسُولِ وَ الْمَسَاكِينُ مِنْهُمْ وَ أَبْنَاءُ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يُخْرَجُ مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص: 125

از امام باقر ع یا امام صادق ع درباره آیه «و بدانید که بی‌تردید هر آنچه به دست آوردید، پس همانا خمسِ آن، تنها از آنِ خداست، و از آنِ رسول، و از آنِ ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و درراه‌ماندگان» سوال شد، فرمودند:

خمسِ [سهم] خدا و خمسِ [سهم] رسول، [بعد از رحلت پیامبر ص] در اختیار امام است، و خمسِ [سهم] ذی‌القربی برای خویشاوندان رسول و امام است، و منظور از یتیمان، یتیمان از خاندان رسول است؛ و مساکین و در راه‌ماندگان هم مساکین و یتیمان از ایشان است، پس، به غیر آنها نباید داده شود. (و در روایت قبل از این در همین کتاب[[146]](#footnote-146)، این عبارت هم آمده است: فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَ لَا تَحِلُّ لَنَا: و می‌دانی که ما از مال صدقه نمی‌خوریم و صدقه بر ما حرام است.)

2) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

مَنِ اشْتَرَى شَيْئاً مِنَ الْخُمُسِ لَمْ يَعْذَرْهُ اللَّهُ اشْتَرَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ.

تهذيب الأحكام، ج‏4، ص136

از امام باقر ع روایت شده است که:

کسی که از مال خمس [= مالی که خمس بدان تعلق گرفته و هنوز خمسش داده نشده] چیزی بخرد، خدا او را معذور نمی‌دارد، و چیزی خریده که برای او حلال نیست.

سَهْلٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِيُّ قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمُسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ وَ عَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالاتِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ.

الكافي، ج‏1، ص548

شخصی از تجار فارس از موالیان (شیعیان) امام رضا ع نامه‌ای به حضرت نوشت و از ایشان خواست در مورد خمس اذن دهد [که وی آن را به امام پرداخت نکند و برای خودش خرج کند]. امام نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند گشایش‌بخش و کریم است، برای هر عملی ثوابی قرار داده و اندوه را بر تنگى (يعنى عقاب را بر ترك طاعت) هيچ مالى حلال نيست، مگر از راهى كه خدا آن را حلال گردانيده. و به درستى كه خمس، يارى ماست بر دین (یا: قرض) ما و بر خانواده‌ها و مواليان ما، و .... پس آن را از ما منصرف نکنید و خود را از دعاى ما محروم مسازید، هر وقت كه بر آن قادر باشيد؛ زيرا كه بيرون كردن آن، كليد روزى شما، پاک کننده گناهان شما، و امری است که برای روز نداری‌تان (قبر و قیامت) ذخیره می‌کنید و مسلمان كسى است كه به عهدی که با خدا بسته وفا كند و مسلمان آن نيست كه به زبان اجابت كند و به دل مخالفت ورزد؛ والسلام.

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمُسِ فَقَالَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا ثُمَّ قَالَ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ رَزَقَهُمْ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِداً وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةً حَلَالًا ثُمَّ قَالَ هَذَا مِنْ حَدِيثِنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ لَا يَصْبِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مُمْتَحَنٌ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص29

ابوحمزه ثمالی می‌گوید بر امام باقر ع آیه خمس را خواندم، فرمود: آنچه از آنِ خداست، در اختیار رسولش قرار می‌گیرد؛ و آنچه از آنِ رسولش بوده، در اختیار ما قرار می‌کیرد. خداوند برای مومنین این را میسر کرد که پنج درهم به آنها روزی دهد و آنها یک درهمش را برای خدا خرج کنند و چهارتای دیگر را به نحو حلال بخورند.

سپس فرمود: این از احادیث صعب و مستصعب (دشوار اندر دشوار) ماست که کسی به آن عمل نمی‌کند و بر آن استقامت نمی‌ورزد مگر کسی که قلبش از آزمون ایمان سربلند بیرون آمده باشد.

3) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ مُعَنْعَناً عَنْ دَيْلَمِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: إِنَّا لَقِيَامٌ بِالشَّامِ إِذْ جِي‏ءَ بِسَبْيِ آلِ مُحَمَّدٍ [ص‏] حَتَّى أُقِيمُوا عَلَى الدَّرَجِ إِذْ جَاءَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ قَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ فَقَالَ [لَهُ‏] عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ [ع‏]

أَيُّهَا الشَّيْخُ [أَنْصِتْ لِي‏] فَقَدْ نَصَتُّ لَكَ حَتَّى أَبْدَيْتَ [أبدأت‏] لِي عَمَّا فِي نَفْسِكَ مِنَ الْعَدَاوَةِ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ نَعَمْ قَالَ هَلْ وَجَدْتَ لَنَا فِيهِ حَقّاً خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ قَالَ لَا قَالَ مَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ بَلَى قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ قَالَ فَمَا قَرَأْتَ الْأَنْفَالَ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ أَ تَدْرُونَ مَنْ هُمْ قَالَ لَا قَالَ فَإِنَّا نَحْنُ هُمْ قَالَ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَرَفَعَ الشَّيْخُ يَدَهُ [إِلَى السَّمَاءِ] ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ قَتْلِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ عَدَاوَةِ آلِ مُحَمَّدِ.

تفسير فرات الكوفي، ص: 154

دیلم بن عمرو می‌گوید:

من در شام بودم وقتی که اسیران خاندان محمد ص را آوردند. به دروازه شهر که رسیدند، پیرمردی از اهل شام نزدیک آمد و گفت: شکر خدایی را که شما را کشت و شاخ فتنه را شکست و ....

امام سجاد ع به او فرمود: ساکت ماندم تا آنچه از دشمنی در دلت بود ابراز کنی؛ آیا قرآن خوانده‌ای؟

گفت: بله.

فرمود: آیا در آن حقی که خاص ما و نه برای عموم مسلمانان باشد یافته‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: پس قرآن نخوانده‌ای.

گفت. من قرآن خوانده‌ام.

فرمود: پس سوره انفال را نخوانده ای که می‌فرماید: «و بدانید که بی‌تردید هر آنچه به دست آوردید، پس همانا خمسِ آن، تنها از آنِ خداست، و از آنِ رسول، و از آنِ ذی‌القربی»؛ آیا می‌دانی [ذی‌القربی] کیستند؟

گفت: نه.

فرمود: آنها ماییم.

گفت: واقعا آنها شمایید؟

فرمود: بله.

پیرمرد دستش را به آسمان بلند کرد و گفت:‌خدایا! من به تو توبه می‌کنم از کشتن آل محمد ص و از دشمنی با آل محمد ص.[[147]](#footnote-147)

### تدبر

1) « وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ»: اگر کسی به خدا ایمان داشته باشد، باید بداند که خدا روزی ما را می‌دهد، پس ما هرچه داریم از آنِ خداست. حتی در جایی که ما زحمت کشیده باشیم باز هم خداست که به ما توان کار کردن و امکانات اجتماعی – که شغل مهیا شود و ... – را داده است تا از راه حلال زندگی کنیم.

او که همه دارایی‌‌مان را او به ما داده، اجازه داده از میان دارایی‌های حلال‌مان برای تمام آنچه به طور متعارف نیاز داریم، هزینه کنیم؛ اما در جایی که جایی که دارایی‌مان از نیازمان بیشتر می‌شود، یا غنیمتی ویا گنجی اتفاقی به دستمان می‌افتد، یا احتمال می‌دهیم مال حرامی با اموالمان مخلوط شده، یا ... (= موارد وجوب خمس)، فرموده یک پنجمش را آن طور که من می‌گویم بده تا آن هم حلال و بابرکت شود. (احادیث بند2)

بعد، بسیاری از ما در مقابل چنین خدای بخشنده‌ای، شوق خمس دادن که نداریم، بماند؛ دنبال راه فرار هم می‌گردیم (باز هم احادیث بند 2)

شاید ریشه‌اش در این است که مرگ را فراموش کرده‌ایم و «دارایی‌»های‌مان را که با مرگ رهایش می‌کنیم، بیش از «عمل‌»مان که همواره جزیی از «بودن‌ِ» ماست، جدی می‌گیریم. ([جلسه85 ، تدبر2](#_تدبر_10))

2) «... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بـ .. ما أَنْزَلْنا عَلى‏ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ ... »

الف- چرا برای دادن خمس، علاوه بر ایمان به خدا، «ایمان به آنچه نازل کردیم ...» را هم آورد؟

ب- چرا آنچه را که نازل کرده، نگفت (که مثلا: اگر به فلان مطلب هم ایمان دارید؛ چنانکه برخی مفسران حدس زده‌اند که مطلب مورد نظر، آیه 69 همین سوره باشد؛ المیزان9 /90) بلکه صرفا اشاره کرد «آنچه که بر بنده‌مان در روز جدایی [حق و باطل]، روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم»؟

ج - چرا «علی عبدنا» را آورد؟ چرا نفرمود: «علی الرسول»؟ اصلا چرا اشاره کرد؟ مگر آیات به کس دیگری نازل می‌شد که نیاز به اشاره باشد؟

د - چرا بسادگی نگفت «آنچه در روز جنگ بدر نازل کردیم» بلکه دو تعبیر درباره زمان نزول آورد، آن هم دو تعبیری که هیچیک اسم خاص نیست (جنگ بدر) بلکه عنوان‌هایی کلی (جدایی حق و باطل، رویارویی دو گروه) است؟

برخی پاسخهای احتمالی: (اگر خودتان بیندیشید احتمالا گزینه‌های بهتری هم ممکن است در کار باشد)

الف – با توجه به دلبستگی شدید انسان به مال و دارایی (عادیات/8) واجبات مالی، از واجباتی است که انجامشان بر انسان سنگین است (و برای همین سنگینی، کفه اعمال را در قیامت خیلی سنگین می‌کند. بحث دیروز، حدیث4) و لذا کاملا گره می‌خورد به باور خدا؛ و باور به خدا، اگرچه در مورد انفاق‌های عمومی کافی است، اما در مورد انفاق با قالب خاص و به شخص معین، نیاز به این است که مطمئن باشیم خود خدا گفته و چنین چیزی نازل کرده است.

ب و ج – اگرچه با نزول عبارات اول همین آیه، انسان مطمئن می‌شود که «وجوب خمس» را خدا نازل کرده، اما باز راه توجیه برای نفس باز است و شاهدش همین شبهات متعددی است که می‌بینیم. (مثلا: از کجا معلوم آیه منحصر در شأن نزولش -غنائم جنگی- نباشد؟ از کجا معلوم که ذی‌القربی، خویشاوندان خودمان نباشد؟ آیا پارتی‌بازی نیست؟ و ...؛ که به برخی از اینها به طور غیرمستقیم در «نکات ترجمه» و احادیث، پاسخ داده شد). پس نه‌تنها به این آیه، بلکه باید ایمان داشته باشیم که پیامبر هم عبد خدا و مطیع دستورات اوست، نه دنبال منافع خودش. (علامه طباطبایی در مورد چرایی تعبیر «علی عبدنا»، احتمال داده‌اند که: این تعبیر نشان می‌دهد منظور، نزول آیات خاصی است، نه نزول فرشتگان برای یاری مومنان، که در آیات9 و 12 همین سوره بدان اشاره شده بوده؛ المیزان9/ 90)

د- شاید از باب این است که تذکر دهد خدا اهل جدا کردن حق وباطل بوده و با این حکم هم همانند جنگ بدر درصدد جدا کردن اهل حق است از کسانی که زیر بار دستورات خدا نمی‌روند؛ و نیز انتظار نداشته باشیم همه در انجام این حکم یک‌کاسه مومن باشند، بلکه گاه رو در رویی‌های دشواری هم پیش می‌آید؛ و ...

3) «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ ...»: چرا با «بدانید که» شروع کرد؟

شاید از این جهت که تاکید شود بر اینکه این یک حکم خاص و جدید نازل شده است و باید به آن توجه کنید و و احکامش را مطلع شوید.

(برای توضیحات نسبتا جامعی درباره خمس و مسائل مربوط به آن می‌توانید به لینک زیر مراجعه کنید)

<http://www.wikifeqh.ir/%D8%AE%D9%85%D8%B3>

4) «غَنِمْتُمْ ... إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ...»: دل كندن از مال، آن قدر دشوار است كه گاهى رزمندگان هم در آن مى‏مانند. (قرائتی. تفسیر نور3/ 322) (با توجه به شأن نزول آیه، که خطاب به رزمندگان پیروز در جنگ بدر بوده است)

5) «... وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير»

الف- گفتن اینکه خدا بر هر چیزی تواناست چه نیازی بود و چه ربطی به مضامین قبلی آیه دارد؟

ب- اگر هم قرار است به وصفی از خدا در رابطه با مضامین آیه اشاره شود، چرا به قدرت خدا اشاره شد، نه مثلا به علم خدا (که خدا می داند که شما چکار کرده اید) یا به صفات قهرآمیز خدا (که اگر انجام ندهید خدا عذابتان می‌کند) یا ... ؟

برخی پاسخهای احتمالی: (اگر خودتان بیندیشید احتمالا گزینه‌های بهتری هم ممکن است در کار باشد)

1- یعنی ببینید که خدا می‌تواند بین حق و باطل جدایی اندازد (المیزان9 /91) (بر اساس این فرض که این تعبیر فقط درباره عبارت اخیر آیه است)

2- یعنی خدا اگر از ما خواست که خمس بدهیم، از اینکه پیامبر، اهل بیت و نیازمندان جامعه را معجزه‌آسا بی‌نیاز کند، عاجز نبود. ضعفی هم نداشت که نیاز به کمک ما داشته باشد. با اینکه توانای مطلق بود، چنین دستوری داد؛ پس ثمره این دستور به خود ما برمی‌گردد، نه به خدا. (بر اساس این فرض که این تعبیر ناظر به اصل وجوب خمس است.)

3- ...

## 88) سوره توبه (9) آیه 61 وَ مِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَليم‏ ‏ 26/3/1395 9 رمضان 1437

### ترجمه

و از آنان [= منافقان] کسانی‌اند که پیامبر ص را اذیت می‌کنند و می‌گویند: او [سراپا] گوش است! بگو گوش «خوبی» برای شماست، به خدا ایمان می‌آورد و نسبت به مومنین ایمان دارد و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمت است؛ و کسانی که رسول خدا را اذیت می‌کنند برایشان [صرفا] عذابی دردناک است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

[[148]](#footnote-148)در تعبیر «أُذُنُ خَيْرٍ»، «خیر» مضاف الیه است، نه صفت؛ که معنی‌اش می‌شود «گوشی برای [مطالب] خوب برای شما» (لذا در ترجمه کلمه «خوبی» را داخل پرانتز گذاشته شد. این قرائت رایج در قراء سبعه است؛ اما قرائت اعمش از عاصم، برجمی از ابوبکر بن ‌عیاش، و نیز حسن بصری، قتاده و عیسی بن عمر به صورت «أُذُنٌ خَيْرٌ» (با تنوین ضم روی هر دو کلمه) بوده است (مجمع البيان في تفسير القرآن‏5/ 66) که در این صورت، «خیر» برای «اذن» صفت می‌شود؛ یعنی «گوش خوبی برای مطالب شما» یعنی هرچه می‌گویید خوب گوش می‌دهد. با توجه به اینکه این قرائات همگی مورد تایید اغلب علمای شیعه و سنی بوده است، هردو معنا درست است: ‌پیامبر گوش دادنش، گوش دادنی بود که مطالب خوب را گوش می‌داد (که اینجا گوش دادن به معنای گوش دادن همراه با تایید است) و هم شنونده خوبی برای همگان بود (که اینجا گوش دادن به معنای با روی باز به سخن مخاطب توجه کردن است)[[149]](#footnote-149)

«يُؤْمِنُ بِاللَّه» که تعبیر رایجی است یعنی «به خدا ایمان می‌آورد»؛ اما «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِين» یعنی چه؟ مرحوم طبرسی بر این باور است که وقتی فعل «یومن» با حرف لام متعدی شود به معنای «تصدیق می‌کند» می‌باشد[[150]](#footnote-150)و نیز گفته که برخی بر این باورند که «لام» در اینجا آمده تا بین ایمان «امان»آور [در تعبیر یومن بالله] و ایمان «تصدیق»کننده تفاوت بگذارد (مجمع البيان في تفسير القرآن‏5/ 68؛ و نیز: إعراب القرآن و بيانه‏4/ 122)[[151]](#footnote-151). علامه طباطبایی بر این باور است که اساسا ایمان آوردن به معنای تصدیق کردن است؛ و فرق این دو در این است که در اولی، متعلق تصدیق [آنچه مورد تصدیق قرار می‌گیرد] تصریح شده [یومن بالله، یعنی به خدا ایمان می‌آورد و وجود خدا را تصدیق می‌کند] اما در دومی متعلق تصدیق نیامده و لام در همان رایج‌ترین معنای خود (= به نفعِ) آمده و تعبیر «یومن للمومنین» فقط بیان می‌کند که تصدیقی به نفع مومنین انجام می‌دهد و منظور این است که وقتی مومنان سخنی می‌گویند، حضرت با آنها به گونه‌ای مواجه می‌شود که سخن آنها را حمل به صحت می‌کند، به تعبیر دیگر، نه مضمون و محتوای کلام آنها، بلکه خود گوینده کلام را تصدیق می‌کند (اصطلاحا: صدق مخبری، نه صدق خبری) (المیزان9/ 315) [[152]](#footnote-152) به تعبیر دیگر، در اولی منظور تصدیق و اذعان به خداست، و دومی منظور گوش دادن به مومنان است[[153]](#footnote-153) (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل‏2/ 285)[[154]](#footnote-154)

### شان نزول

همه مفسران - علی‌رغم اینکه در مورد شخصش اختلاف نظر دارند - اما اتفاق دارند که داستان از این قرار بوده که شخصی که در ظاهر مسلمان (اما درواقع، از منافقان) بود نزد جمعی از هم‌مسلکان خود پشت سر پیامبر سخنان ناشایستی می‌زد و سخن‌چینی می‌کرد، یکی از آنها گفت که مواظب حرفهایت باش. ممکن است خبر این مطالب به گوش او برسد و بعد برای ما مشکلی ایجاد کند. کسی که آن حرفها را می‌زد گفت: مهم نیست. پیامبر مثل گوش است؛ هر حرفی بزنی قبول می‌کند. الان اینها را به شما گفتم، فردا می‌روم خلافش را به او می‌گویم و خواهید دید مثل گوش می‌ایستد و بعد هم تصدیقمان می‌کند. و آنگاه این آیه نازل شد.

(تفسير القمي‏1/300؛ مجمع البيان في تفسير القرآن5/ 68؛ الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل‏2/ 285)

این آیه از نمونه آیاتی است که یک نفر سخنی را گفته، اما ضمایر جمع آمده است.

### حدیث

1) عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَسْتَبْضِعَ بِضَاعَةً إِلَى الْيَمَنِ فَأَتَيْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقُلْتُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْتَبْضِعَ فُلَاناً فَقَالَ لِي أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَقُلْتُ قَدْ بَلَغَنِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ذَلِكَ فَقَالَ صَدِّقْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ‏. فَقَالَ يَعْنِي يُصَدِّقُ اللَّهَ وَ يُصَدِّقُ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهُ كَانَ رَءُوفاً رَحِيماً بِالْمُؤْمِنِينَ.

تفسير العياشي، ج‏2، ص: 95[[155]](#footnote-155)

از امام صادق ع روایت شده است:

می‌خواستم سرمایه‌ای را که داشتم در مسیر یمن به تجارت بیندازم. نزد امام باقر ع رفتم و گفتم: می‌خواهم سرمایه‌ام را برای تجارت به فلانی بدهم. فرمود: آیا نمی‌دانی که او شارب الخمر (شراب‌خوار) است؟ گفتم: شنیده‌ام که مومنین درباره‌اش چنین می‌گویند. فرمود: [وقتی مومنین چیزی می‌گویند] آنها را تصدیق کن که خداوند می‌فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» و فرمود: یعنی [پیامبر ص] خدا را تصدیق می‌کند و مومنین را تصدیق می‌کند زیرا که او [= پیامبر ص] بر مومنان مهربان و رحیم است.[[156]](#footnote-156)

2) روي عن الإمام الصادق أبي عبد الله جعفر بن محمد:

ثَلَاثَةٌ يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى إِصَابَةِ الرَّأْيِ حُسْنُ اللِّقَاءِ وَ حُسْنُ الِاسْتِمَاعِ وَ حُسْنُ الْجَوَابِ ... الْعَاقِلُ إِنْ كُلِّمَ أَجَابَ وَ إِنْ نَطَقَ أَصَابَ وَ إِنْ سَمِعَ وَعَى‏

تحف العقول، ص323

از امام صادق ع روایت شده است:

با سه چیز می‌توان به صائب بودن نظر افراد [= اینکه نظرشان علی‌القاعده درست درمی‌آید] پی برد: خوب برخورد کردن، خوب گوش دادن، و خوب جواب دادن ... عاقل کسی است که وقتی با او سخن گفته شود، جواب دهد؛ و وقتی سخن بگوید به هدف بزند، و وقتی گوش دهد، خوب دریافت کند و نگهدارد.

3) عَوِّدْ أُذُنَكَ حُسْنَ الِاسْتِمَاعِ وَ لَا تَصْغِ إِلَى مَا لَا يَزِيدُ فِي صَلَاحِكَ اسْتِمَاعُهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُصْدِي الْقُلُوبَ وَ يُوجِبُ الْمَذَامَّ.

4) مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ لَمْ يُدْرِكِ الصَّوَابَ.

تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 215، ح4211 و 4216

امیرالمومنین ع فرمود:

- گوش خود را به خوب شنیدن عادت بده؛ و به چیزی که شنیدنش بر صلاح تو نمی‌افزاید با تمام وجود گوش نده که این باعث زنگار قلب و مایه مذمت خواهد شد.

- کسی که در جواب عجله کند، به [دیدگاه] صواب نخواهد رسید.

5) أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي ... حَذَّرَكُمْ عَدُوّاً نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيّاً وَ نَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيّا

نهج‌البلاغه، خطبه 83 (خطبه غراء)

شما را به تقوای از خدایی توصیه می‌کنم که ... شما را هشدار داد نسبت به دشمنی که در سینه‌ها نفوذ می‌کند و در گوش‌ها نجواکنان می‌دمد.

6) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَرْمَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ.

الكافي، ج‏6، ص434

از امام باقر ع روایت شده است که:

کسی که با تمام وجود به سخنگویی گوش فرادهد، پس او را پرستیده است؛ اگر آن سخنگو مطلب را از جانب خداوند عز و جل ادا کند خدا را پرستیده است؛ و اگر مطلبی از جانب شیطان ادا کند، وی شیطان را پرستیده است.

### تدبر

1) «يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ»:

این آیه به یکی از معضلات حاد فرهنگی جامعه ما، می‌پردازد: گوش دادن به سخن دیگران و جدی گرفتن مخاطب. حتی اگر همه چیز را می‌دانستیم – که نمی‌دانیم – باز باید به مخاطب اعتنا کرد.

بسیاری از ما بلدیم حرف بزنیم، اما بلد نیستیم گوش بدهیم.

پیامبر چنان به سخن مخاطبین خود گوش می‌داد که عده‌ای ایشان را «گوش» خطاب می‌کردند. اگرچه برخورد عالی ایشان، این گمان را در مخاطب سوءاستفاده‌گر ایجاد کرده بود که ایشان چون این گونه توجه می‌کند و گوش می‌دهد پس هرچیزی را گوش می‌دهد، اما تعبیر «اذنُ خیرٍ» نشان می‌دهد که گوش دادن ایشان این گونه بود که «مطلب خوب» را بشنود و قبول کند. (الصافي، فیض کاشانی، ج‏2، ص353)

در واقع «الگوی گوش‌ دادن ایشان» این گونه بود که:

الف- هر سخنی را با توجه گوش می‌کرد (= می‌شنید)؛

ب- و در واقع، فقط سخن خیر را گوش می‌کرد (قبول می‌کرد).

ما هم بکوشیم در مواجهه «گوش» باشیم؛ و در هنگام قبول «گوشِ به مطلب خوب».

توجه به همین تفاوت ظریف است که موجب می‌شود برخی احادیث، مطلقِ گوش دادن را مدح کنند (احادیث 2 و 3) و برخی از احادیث برخی گوش دادن‌ها را بشدت مذمت می‌کند (احادیث 5 و 6)

2) «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»

گام دوم آموزش مواجهه اجتماعی در این آیه:

جامعه دینی، مومن و منافق دارد. انسان مومن، رفتار مسلمانان را حمل به صحت می‌کند؛ اما خودش در مقام اقدام و رفتار، محبتش را فقط خرج مومن واقعی می‌کند.

علامه طباطبایی در توضیح اینکه چرا در تعبیر اول «مومنین» آورد و در تعبیر دوم «الذین آمنوا» می‌گویند: «منظور از مومنین، جامعه ایمانی است ولو که مشتمل بر افراد منافق هم هست، و بر همین اساس، منظور از «کسانی از شما که ایمان آوردند» کسانی از این جامعه است که مومنان واقعی هستند؛ پس معنی آیه این است که پیامبر تک‌تک افراد جامعه دینی را به احترام ظاهرشان که انتساب به جامعه دینی دارد، تصدیق می‌کند (کار و سخنشان را [مادام که ممکن باشد] حمل بر صحت می‌کند)؛ در عین حال، رحمت او نسبت به کسانی است که حقیقتا ایمان آورده‌اند، زیرا آنهایند که با ایمان به پیامبر ص راه راست هدایت می‌شوند» (المیزان9/315) (ترجمه المیزان9/ 423)

ضمنا چه نیازی بود که قبل از عبارت فوق تعبیر «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» را آورد؟ ظاهرا اشاره به این است که این گونه بودن، ریشه در ایمان به خدا دارد.

3) «مِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ ... لَهُمْ عَذابٌ أَليم» در جامعه‌ دینی‌ای که خود پیامبر ص وجود داشت، برخی از کسانی که خود را مسلمان و احتمالا صحابه می‌نامیدند، بقدری انسان‌های رذلی بودند که شخص پیامبر ص را اذیت، و خوبی‌های او را بهانه‌ای برای مسخره کردن ایشان قرار می‌دادند؛ و خدا هم آنها را جهنمی معرفی کرد؛ بعد عده‌ای انتظار دارند که در میان مسلمانان امروز، آدم منافق پیدا نشود؛ و وقتی مسلمان رذلی را می‌بینند، بد بودن آنها را به حساب مسلمانی‌شان می‌گذارند! (سوءاستفاده از اسم یک دین، دلیل بر بد بودن خود آن دین نیست)

4) «رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»:

چرا در اینجا پیامبر ص را فقط رحمت برای مومنان واقعی (آن دسته از جامعه ایمانی، که واقعا ایمان آورده‌اند) اما در جای دیگر (انبیاء/107) او را «رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» (رحمت برای همگان) دانست؟

«در اینجا رحمت بالفعل مورد نظر است و در آنجا اقتضای رحمت. یعنی پیامبر ص آورنده‌ی رحمت حقیقی برای همگان است؛ اما تنها کسی عملا از این رحمت استفاده می‌کند که واقعا ایمان آورد، و با ایمان آوردنش در مسیر سعادت و رحمت قرار گیرد. (المیزان9/ 316) (ترجمه الميزان‏9/ 425)

5)‌ «يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ»:

الف - «رَحْمَةٌ لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»

ب - «الَّذينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَليم»:

با اینکه پیامبر ص نسبت به کل جامعه دینی (مومنین) برخورد احترام‌آمیز و همراه با تصدیق دارد (یومن للمومنین: رفتارشان را حمل بر صحت می‌کند)؛ اما در عمل، جامعه دینی دو گروه می‌شوند: کسانی ایمانشان واقعی است، که مشمول رحمت خدا و پیامبر ص می‌شوند؛ و گروهی از این رفتار پیامبر ص سوءاستفاده می‌کنند تا حدی که موجبات اذیت پیامبر را فراهم می‌کنند، که اینها مشمول عذاب می‌شوند.

نتیجه مهم: وقتی پیامبر با آن همه رحمت وارد جامعه می‌شود (= وقتی جامعه دینی به طور جدی تشکیل می‌شود) همه بهشتی نمی‌شوند؛ بلکه اتفاقا در قبال همین مواجهه با پیامبر و دین الهی، برخی بهشتی و برخی جهنمی می‌شوند؛ و این تقصیر دین، پیامبر یا دینی شدن جامعه نیست؛ بلکه اقتضای اختیار داشتن انسانهاست که وقتی موقعیت خوب پیش می‌آید برخی به خاطر پیدایش همین موقعیت خوب، جهنمی می‌شوند.

6) «يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ» سكوت در برابر شنيده‏ها، هميشه نشانه‏ى رضايت نيست. (قرائتی، تفسير نور، ج‏5، ص93) با توجه به اینکه، اگرچه پیامبر ص فقط مطالب خیر را قبول می‌کرد، اما منافقان ایشان را «گوش» قلمداد می‌کردند.

## 89) سوره يونس (10) آیه 58 قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُون‏ 27/3/1395 10 رمضان 1437

### ترجمه

بگو به فضل خدا و رحمت او، [آری] فقط بدان شاد باشند، [که] آن بهتر است از آنچه جمع می‌کنند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«فضل» این ریشه دلالت بر «زیادتر از حالت میانه و معمول» می‌کند و با بار معنایی مثبت و منفی به کار می‌رود که غالبا تعبیر«فضل» بار معنایی مثبت دارد و تعبیر «فضول» بار معنایی منفی دارد (هر دو را باید به «زیادی» ترجمه کرد.) (مفردات ألفاظ القرآن/639) و فضل خدا به معنای اعطای بیش از حدی که به طور معمول نیاز است و انتظار می‌رود، می‌باشد. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏9/ 106)

«رحمت»: ظاهرا ریشه «رحم» دلالت بر «رقت قلب همراه با احسان کردن» می‌کند که ممکن است در هریک از این دو (رقت قلب یا احسان) بتنهایی به کار رود، چنانکه در مورد خدا فقط به معنای احسان است (مفردات ألفاظ القرآن/347) البته برخی بین کلمات مربوط به این معنا تفاوت ظریفی قائلند و می‌گویند: آنچه در قلب پیدا می‌شود حالت رقت است، سپس لطف حاصل می‌شود، سپس عطوفت، سپس حنه (=شوق و رغبت)، سپس محبت، سپس شفقت، سپس رأفت، و در نهایت به رحمت می‌رسد و درواقع، رحمت،‌تجلی رأفت و ظهور شوق و شفقت است و مربوط به مقام ابراز نسبت به چیز خاصی است که در آن خیر و صلاح مخاطب لحاظ می‌شود ولو خود مخاطب آن را خوش ندارد مانند خوراندن دوای تلخ به مریض. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏4/ 92) (در [جلسه 1](#_تدبر) درباره تفاوت رحمن و رحیم، و در [تدبر 6 جلسه 47](#_تدبر_11) در تفاوت رئوف و رحیم توضیحاتی گذشت)

«بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» علامه طباطبایی احتمال داده که دو کلمه «فضل» و «رحمت» به دو معنا باشد، مراد از «فضل» رحمت عامه خدا و مراد از «رحمت» رحمت خاص به مومنین باشد، خصوصا که در آیه قبلش هم تعبیر «رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِين» آمده است و مویدش هم اینکه حرف «بـ» - که دال بر سببیت است - بر سر هریک جداگانه آمده، و معنایش این می‌شود هرکدام سبب مستقلی است برای شاد شدن؛ هرچند موید مخالفش این است که بعدش کلمه «بذلک» آمده نه «بذلکما» (المیزان10/ 83) [و نیز ضمیر «هو» آمده، نه «هما»]

«بذلک فلیفرحوا» چون جار و مجرور (بذلک) متعلق به «یفرحوا» است و مقدم بر آن آمده، دلالت بر حصر می‌کند لذا در ترجمه کلمه «فقط» اضافه شد.

### حدیث

1) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ الْمَرْزُبَانِ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ:

[[157]](#footnote-157) قَوْلُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» فَفَضْلُ اللَّهِ نُبُوَّةُ نَبِيِّكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَبِذَلِكَ قَالَ بِالنُّبُوَّةِ وَ الْوَلَايَةِ فَلْيَفْرَحُوا يَعْنِي الشِّيعَةَ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ يَعْنِي مُخَالِفِيهِمْ مِنَ الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ فِي دَارِ الدُّنْيَا

الأمالي( للصدوق)، ص495

از پیامبر اکرم ص در ذیل این آیه روایت شده است که:

«فضل خدا» نبوت پیامبرتان است و «رحمت او» ولایت علی بن‌ابی‌طالب است «فقط بدان شاد باشند» یعنی شیعیان، «آن بهتر است از آنچه جمع می‌کنند» یعنی از آنچه مخالفان ایشان از زن و بچه و اموال در زندگی دنیا جمع می‌کنند.

2) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

«فَضْلُ اللَّهِ» عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنُ وَ الْعِلْمُ بِتَأْوِيلِهِ «وَ رَحْمَتُهُ» تَوْفِيقُهُ لِمُوَالاةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَ مُعَادَاةُ أَعْدَائِهِمْ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ خَيْراً مِمَّا يَجْمَعُونَ، وَ هُوَ ثَمَنُ الْجَنَّةِ وَ نَعِيمُهَا، فَإِنَّهُ يُكْتَسَبُ بِهَا رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى- الَّذِي هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُسْتَحَقُّ بِهَا الْكَوْنُ بِحَضْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ- الَّذِي هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْجَنَّةِ. [وَ] إِنَّ مُحَمَّداً وَ آلَهُ الطَّيِّبِينَ أَشْرَفُ زِينَةٍ [رتبة] فِي الْجِنَانِ.

ثُمَّ قَالَ ص: يَرْفَعُ اللَّهُ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْعِلْمِ بِتَأْوِيلِهِ، وَ بِمُوَالاتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَائِنَا أَقْوَاماً، فَيَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ قَادَةً، تُقَصُّ آثَارُهُمْ، وَ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ يُقْتَدَى بِفِعَالِهِمْ، وَ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خُلَّتِهِمْ، وَ بِأَجْنِحَتِهَا تَمْسَحُهُمْ وَ فِي صَلَوَاتِهَا، تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ كُلُّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ حَتَّى حِيتَانُ الْبَحْرِ وَ هَوَامُّهُ وَ سِبَاعُ الْبَرِّ وَ أَنْعَامُهُ، وَ السَّمَاءُ وَ نُجُومُهَا[[158]](#footnote-158)

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ع (ص16) ذیل همین آیه از پیامبر اکرم ص روایت شده است که:

منظور از «فضل خدا» عز و جل، قرآن و علم به تأویل آن است؛ و منظور از «رحمت او» توفیق او برای قبول ولایت محمد و خاندان پاک وی و دشمنی با دشمنان آنها ست.

سپس رسول خدا ص فرمود: و چگونه این «بهتر از آنچه جمع می‌کنند» نباشد، در حالی که بهای بهشت و نعمتهای آن است، چرا که با آن رضوان الهی را که از بهشت بالاتر است، می‌توان به دست آورد و با آن می‌توان به استحقاقِ بودن در محضر محمد و خاندان پاک او را که از بهشت بالاتر است، رسید و محمد و خاندان پاک او برترین زینت [یا رتبه] در بهشتها هستند.

سپس فرمود: خداوند با علم به این قرآن و تأویل آن، و با دوستی اهل بیت و بیزاری از دشمنان ما، گروهی را رفعت می‌بخشد تا حدی که آنان را در خیر و خوبی، رهبر [دیگران] می‌سازد، سیره‌شان مورد تبعیت قرار می‌گیرد و به اعمالشان خیره می‌شوند و به رفتارشان اقتدا می‌کنند و ملائکه به دوستی آنها رغبت می‌ورزند و با بال‌هایشان و در نمازهایشان بدانها تبرک می‌جویند، تر و خشک، حتی ماهیان و حشرات [یا خزندگان] دریا، و درندگان و چارپایان در خشکی، و آسمان و ستارگانش برای آنها طلب مغفرت می‌کنند.

3) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع:

كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع خَرَجَ يَقْتَبِسُ لِأَهْلِهِ نَاراً فَكَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجَعَ نَبِيّاً مُرْسَلًا وَ خَرَجَتْ مَلِكَةُ سَبَإٍ فَأَسْلَمَتْ مَعَ‏ سُلَيْمَانَ ع وَ خَرَجَتْ سَحَرَةُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ.

الكافي، ج‏5، ص 84

از امیر المومنین ع روایت شده است: نسبت بدانچه امیدی نداری، امیدوارتر باش تا نسبت به آنچه امید داری؛ چرا که موسی بن عمران رفت برای خانواده‌اش آتش بیاورد، خدا عز و جل با او سخن گفت و پیامبر برگشت و ملکه سبا [ به نیت مقابله با سلیمان] بیرون آمد، پس با سلیمان اسلام آورد و تسلیم او شد و ساحران فرعون دنبال این بودند که در بارگاه فرعون به عزت برسند، پس مومن برگشتند.

4) عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عن عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِين‏:

... مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَ لَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَ مِنْ أَيْنَ لِيَ النَّجَاةُ وَ لَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَغْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ لَا الَّذِي أَسَاءَ وَ اجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَ لَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ

... لَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ وَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطَايَا [بِالْعَطِيَّاتِ‏] عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ الْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحَنُّنِ رَأْفَتِكَ إِلَهِي رَبَّيْتَنِي فِي نِعَمِكَ وَ إِحْسَانِكَ صَغِيراً وَ نَوَّهْتَ بِاسْمِي كَبِيراً فَيَا مَنْ رَبَّانِي فِي الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ وَ نِعَمِهِ وَ أَشَارَ لِي فِي الْآخِرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ

... وَ مَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعَمِكَ وَ كَيْفَ نَسْتَكْثِرُ أَعْمَالًا يُقَابَلُ بِهَا كَرَمُكَ بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ

... وَ قَدْ تَوَثَّقْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ أَ فَتَرَاكَ يَا رَبِّ تُخْلِفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُخَيِّبُ آمَالَنَا كَلَّا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنُّنَا بِكَ وَ لَا هَذَا طَمَعُنَا فِيكَ يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيراً إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيماً عَصَيْنَاكَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا وَ دَعَوْنَاكَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَائَنَا يَا مَوْلَانَا فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَوْجِبُ بِأَعْمَالِنَا

... إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا وَ أَعْظَمُ حِلْماً مِنْ أَنْ تُقَايِسَنِي بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تَسْتَزِلَّنِي بِخَطِيئَتِي وَ مَا أَنَا يَا سَيِّدِي وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ يَا سَيِّدِي وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَ جَلِّلْنِي بِسَتْرِكَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ سَيِّدِي ‏

برخی از فرازهای دعای امام سجاد ع در سحرهای ماه رمضان، که به دعای ابوحمزه ثمالی معروف است:

... پروردگارا، از کجا خوبی را بجویم در حالی که جز نزد تو نیست؛ و از کجا به نجات دست یابم که جز با کمک تو ممکن نیست. نه کسی که نیکوکار است از یاری و رحمت تو بی‌نیاز است و نه کسی که گناه و بی‌ادبی کرده از قدرت تو خارج است ...

بار الها! تو این گونه نیستی که به درخواست کردن دستور دهی، بعد ما را از عطای خود محروم کنی؛ تو کسی هستی که همواره با عطایای خود بر مردمان سرزمینت منت گذاشته‌ای و با دلی مهربان به آنها نظر لطف افکنده‌ای. خدایا! مرا در نعمت و احسان خود از کودکی پروراندی و در بزرگسالی اسمم را بلندآوازه ساختی؛ پس ای کسی که در دنیا مرا با احسان و تفضل و نعمت خود پروراند و در آخرت به من عفو و کرمش را وعده کرد ...

و اعمال ما در کنار نعمتهای تو چه ارزشی دارد و چگونه اعمالی را زیاد بشماریم که در مقابلش کرم تو قرار دادر؛ بلکه چگونه ممکن است از گناهکاران دریغ شود آن رحمت تو که همه آنها را فراگرفته است...

و ما به گذشت همیشگی و فضل عظیم و رحمت گسترده تو امید بسته‌ایم ، آیا پرورداگارا! می‌پسندی که گمان ما تخلف پذیرد یا آرزوهایمان هدر رود. حاشا ای کریم! گمان ما به تو چنین نبوده و طمع ما در تو این نیست؛ پروردگارا! ما در تو آرزوهای طولانی فراوانی بسته‌ایم، ما به تو امید عظیمی داریم! سرپیچی‌ات کرده‌ایم اما امید داریم که بر ما بپوشانی! و دعایت کرده‌ایم و امید داریم اجابتمان کنی، پس ای مولای ما، امید ما را برآورده ساز که می‌دانیم با اعمالمان چنین شایستگی‌ای نداریم ...

خدایا فضل تو گسترده‌تر وحلم تو عظیم‌تر از آن است که مرا با عملم بسنجی و یا به خاطر خطایم مرا خوار کنی؛ سرور من! من کی‌ام و چه اهمیتی دارم؟ مرا به فضل خود ببخش و با عفو خود بر من صدقه ده و در پوشش خود قرار ده و از توبیخ من درگذر به کرم وجهت ای سرور من.

### تدبر

1)‌ «... فَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ ... هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُون»: کدام برتر است: آنچه «خودم جمع کرده‌ام» یا آنچه «خدا با فضل و رحمتش می‌دهد».

الف- دانایی‌ام چقدر است که آنچه جمع می‌کنم واقعا به نفعم باشد؟

ب- توانایی‌ام چقدر است که پاسخگوی فطرت بی‌نهایت‌طلب من باشد؟

ج- آنچه جمع می‌کنم، با مرگم از من جدا می‌شود، پس آیا حقیقتاً از آنِ من بوده؟

د- ...

شاید تمام تعالیم دین برای همین است که این یک آیه را در زندگی بفهمیم و به سعادت برسیم:

آنچه خدا می‌دهد واقعا برتر است از آنچه با توهم خود، با توان حقیر خود، و در دنیای خود، برای خودم جمع می‌کنم. پس زندگی‌ام را با خدا تنظیم کنم، نه با توهم و توان خودم!

2) «قُل ... فَلْيَفْرَحُوا ... خَيْرٌ ...» ما به چه دل‌خوشیم؟ به چی شاد می‌شویم؟ و به چه باید شاد شویم؟

خدا به خیر کند، شاد شدن هم دستوری شد! یعنی چه که «باید به ... شاد شوید، و نه به ...»؟ دیگر برای شادی‌مان هم تعیین تکلیف می‌کنند! اصلا به شما چه ربطی دارد؟ می‌خواهم هرجور دلم می‌خواهد، شاد باشم!

نکته دقیقا همین‌جاست! آنطور که «دل»ت می‌خواهد، شاد بشو، نه آن طور که به «وهم و خیال‌»ت القا می‌کنند! حواست را جمع کن! از شیطان گرفته تا هالیوود، هیچیک به تو توجه نمی‌دهد که «شادی» چیست؛ بلکه سعی می‌کند «دلخواه خودش» را با رنگ و لعاب، به اسم «شادی‌بخش تو» به تو القا کند! و چند دقیقه‌ای ظاهرا تو را شاد کند. اما آیا واقعا «تو» شاد شده‌ای یا کسی که خودت را با او اشتباه گرفته‌ای؟! اگر «تو» شاد شده‌ای، پس چرا مدتی که از هوسرانی و فیلم و ... می‌گذرد، شادی‌ات تمام می‌شود؛ بلکه یواشکی در درون خویش احساس خفت می‌کنی؟ چرا گاهی از خودت بدت می‌آید؟

اما خدا می‌گوید: «خودت شاد شو، نه دیگری»! «تو» کیستی؟ «تو» وقتی از دنیا بروی، بدنت می‌پوسد، اما تو هستی! پس همین بدن نیستی!

چون از خودت حواست پرت شده، باید به تو بگویند که شادی «تو» به چیست؛ و بعدا تو هم وقتی فهمیدی باید به دیگران بگویی (تدبر5)

3) «... فَضْلِ اللَّهِ ... هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُون» وقتی سراغ خدا رفتیم، با خدای بی‌نهایت مهربان و بی‌نهایت توانا مواجهیم. آیا «به‌اندازه» خواستن معنی دارد؟ عادی است که «زیاد»‌ بخواهیم. هرچه که فکرش را هم بکنی، باز هم بیشتر!

شاید به همین جهت است روایاتی که ثواب‌های عظیم برای کارهای اندک ذکر می‌کنند: وقتی به «ثوابی که با انجام آن کار خودمان می‌توانیم جمع کنیم» نگاه می‌کنیم، ثواب‌های ذکرشده، نامعقول می‌نماید؛ اما همین که توجه کنیم که با فضل (زیادی) - آن هم فضل در مقیاس خدایی- با ما برخورد می‌کنند، آن همه ثواب‌ها اصلا جای تعجب ندارد.

شاید به همین جهت است که در دعاها نسبت به خدا خیلی پرتوقع هستیم (حدیث4) و اشکالی هم ندارد، چون خودش گفته که به فضل من خوش باشید، نه به جمع‌آوری خودتان.

4) «فَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» هم «زیاد» می‌دهد، هم از روی «مهربانی». برای همین «زیادی‌»اش حال آدم را به هم نمی‌زند، به تعبیر رسمی‌تر: آدم را دل‌زده نمی‌کند! (کهف/108) «زیادی‌»‌ای است که هرچه بیشتر بدهند بیشتر دلت می‌خواهد و خوشی‌اش تمام نمی‌شود (زخرف/71) واقعا جا دارد که بگویند «فلیفرحوا».

5) «قل...» «تنهاخوری» نکنید! اگر این حرفها را قبول دارید، رسانه باشید، هرچند نه به سبک تلگرام!

یعنی اگر فهمیدی و در عمق جانت نشست، تو هم این را در جان دیگران بنشان! «رسانه باشید» (قُل)، در منطق دینی، صرفا فوروارد کردن نیست. شرط رسانه بودن این است که اول خودت هضم کنی، باور کنی، در دلت بنشیند، بعد به دیگران برسانی. «سخن چون از جان برآید، بر جان نشیند»؛ وگرنه از فقط از زبان درآید، به مغز هم نمی‌رسد چه رسد به قلب!

## 90) سوره هود (11) آیه 113 وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُون‏ ‏ 28/3/1395 11 رمضان 1437

### ترجمه

و به کسانی که ظلم کردند میل و اعتماد نکنید [به پشت‌گرمی آنان دل نبندید] که آتش [آنها] دامن‌گیرتان شود، درحالی‌که به غیر خدا هیچ ولی‌ای به کارتان نمی‌آید، و در نتیجه، یاری نخواهید شد.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی و ادبی

تَرْكَنُوا: از ماده «رکن» می‌باشد. «رُکنِ» هر چیزی، آن قسمت از آن چیز است که شیء به آن سکون می‌یابد (تکیه‌گاه اصلی آن است). (مفردات ألفاظ القرآن/ 365) و «رکون» یعنی اعتماد و تکیه کردن به چیزی که ناشی از نوعی محبت و تمایل بدان چیز باشد (مجمع البيان‏5/ 305) (المیزان11/ 50)[[159]](#footnote-159)

تَمَسَّ: تعبیر «مس» کردن به معنای «لمس» کردن می‌باشد. در تفاوت مس و لمس، گفته‌اند: تفاوتشان به این است که «لمس کردن» حتما با دست انجام می‌شود اما تعبیر «مس» کردن در مورد غیر دست هم به کار می‌رود: مثلا: (بقره/214؛ انعام/17)[[160]](#footnote-160)درواقع، «مس» در معناهای غیرمادی هم به کار می‌رود.

واو در عبارت «وَ ما لَكُمْ ...» واو حالیه است؛ می‌توان آن را حال برای «تمسکُم» (شما در هنگام تماس آتش) دانست؛ که معنای آیه این می‌شود «آتش شما را فرا گيرد و در آن حال، هيچ ولىّ و سرپرستى جز خدا نخواهيد داشت» (ترجمه آیت الله مکارم؛ و نیز الجدول في إعراب القرآن‏12/ 364)؛ و می‌توان حال برای «لا ترکنوا» (شما در حالی که مورد نهی قرار گرفته‌اید) دانست که معنای آیه این می‌شود: «به كسانى كه ستم كرده‏اند دل نبنديد ... در حالى كه شما را جز خدا هيچ ياور و سرپرستى نباشد» (ترجمه آیت الله مشکینی) و البته برخی احتمال این را که آن را واو استینافیه بگیریم (یعنی جمله کاملا مستقل) منتفی ندانسته‌اند که معنای آیه چنین می‌شود «آتش دوزخ به شما هم خواهد رسيد و براى شما جز خدا هيچ دوست و سرپرستى نباشد» (ترجمه مجتبوی؛ و نیز إعراب القرآن و بيانه‏4/ 44)

حرف «من» در «مِنْ أَوْلِياءَ» من بیانیه است که همه افراد «اولیاء» را دربرمی‌گیرد، و چون در جمله منفی آمده، به معنای «هیچ» می‌شود.

از صنایع ادبی به کار رفته در این آیه، «ائتلاف لفظ با معنا»ست: متمایل شدن به ظالمان غیر از انجام عمل ظالمان و خفیف‌تر از آن است، لذا به ازایش به جای سوزانده شدن در آتش، تعبیر تماس با آتش را به کار برد (الجدول في إعراب القرآن‏12/ 365)[[161]](#footnote-161)

### حدیث

امروز روز جمعه است، روزی که انتظار ظهور می‌رود. روایات انتخاب شده، علاوه بر ارتباط با آیه، با امروز نیز تناسب دارد:

1) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ قَوْماً مِمَّنْ آمَنَ بِمُوسَى ع قَالُوا لَوْ أَتَيْنَا عَسْكَرَ فِرْعَوْنَ وَ كُنَّا فِيهِ وَ نِلْنَا مِنْ دُنْيَاهُ فَإِذَا كَانَ الَّذِي نَرْجُوهُ مِنْ ظُهُورِ مُوسَى ع صِرْنَا إِلَيْهِ فَفَعَلُوا فَلَمَّا تَوَجَّهَ مُوسَى ع وَ مَنْ مَعَهُ إِلَى الْبَحْرِ هَارِبِينَ مِنْ فِرْعَوْنَ رَكِبُوا دَوَابَّهُمْ وَ أَسْرَعُوا فِي السَّيْرِ لِيَلْحَقُوا بِمُوسَى ع وَ عَسْكَرِهِ فَيَكُونُوا مَعَهُمْ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَكاً فَضَرَبَ وُجُوهَ دَوَابِّهِمْ فَرَدَّهُمْ إِلَى عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ فَكَانُوا فِيمَنْ غَرِقَ مَعَ فِرْعَوْنَ.

وَ رَوَاهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَصِيرُوا مَعَ مَنْ عِشْتُمْ مَعَهُ فِي دُنْيَاهُ.[[162]](#footnote-162)

الكافي، ج‏5، ص109

از امام صادق ع روایت شده است که فرمودند:

گروهی از کسانی که به موسی ع ایمان آورده بودند گفتند خوب است برویم در لشکر فرعون و با آنها باشیم و به دنیایمان برسیم، آنگاه هروقت که ظهور موسی ع که امیدش را داریم رخ داد، به او می‌پیوندیم. چنین کردند. زمانی که موسی و همراهانش از فرعون به جانب دریا فرار کردند، اینها هم سوار مرکب‌های خود شدند و با سرعت به راه افتادند تا به موسی و لشکر او بپیوندند و با آنها باشند. اما خداوند فرشته‌ای فرستاد که به صورت مرکب‌های آنها زد و آنان را به لشکر فرعون برگرداند تا در میان کسانی باشند که با فرعون غرق شدند.

و نیز از ایشان روایت شده که:

بر خداست که شما را با هرآن کسی که در دنیا با او بودید قرار دهد.

2) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَعِظُ النَّاسَ وَ يُزَهِّدُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ يُرَغِّبُهُمْ فِي أَعْمَالِ الْآخِرَةِ بِهَذَا الْكَلَامِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حُفِظَ عَنْهُ وَ كُتِبَ كَانَ يَقُول‏

... وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ ص «وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا رُكُونَ مَنِ اتَّخَذَهَا دَارَ قَرَارٍ وَ مَنْزِلَ اسْتِيطَانٍ فَإِنَّهَا دَارُ بُلْغَةٍ وَ مَنْزِلُ قُلْعَةٍ وَ دَارُ عَمَلٍ فَتَزَوَّدُوا الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ فِيهَا قَبْلَ تَفَرُّقِ أَيَّامِهَا وَ قَبْلَ الْإِذْنِ مِنَ اللَّهِ فِي خَرَابِهَا فَكَانَ قَدْ أَخْرَبَهَا الَّذِي عَمَرَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ ابْتَدَأَهَا وَ هُوَ وَلِيُّ مِيرَاثِهَا فَأَسْأَلُ اللَّهَ الْعَوْنَ لَنَا وَ لَكُمْ عَلَى تَزَوُّدِ التَّقْوَى‏ وَ الزُّهْدِ فِيهَا جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الزَّاهِدِينَ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا الرَّاغِبِينَ لآِجِلِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

الكافي، ج‏8، ص76 ؛ تحف‌العقول، ص252

روایت شده است که امام سجاد ع هر جمعه به مسجدالنبی می‌رفت و مردم را موعظه می‌کرد، از جمله اینکه می‌فرمود:

به دنيا میل و اعتماد نکنید که خداوند عز و جل به حضرت محمد ص فرمود: « و به کسانی که ظلم کردند میل و اعتماد نکنید که آتش [آنها] دامن‌گیرتان شود» و به جذبه‌های دنیا و آنچه در آن است، اعتماد نکنید همچون كسى كه آن را خانه ماندگار و منزل جاودان خويش گرفته؛ زيرا دنيا خانه موقّت و منزلگه كوچ است و جايگاه عمل؛ پس، از اعمال شايسته در آن توشه برگيريد، پيش از آنكه هنگامش سپرى شود، و پيش از آنكه اجازه ويرانى آن از سوى خداوند صادر گردد؛ که درواقع همان كسى که براى نخستين بار آبادش گردانيده و صاحب اختیار تمام آن است، آن را ويران كرده است.

از خداوند مى‏خواهم ما و شما را در توشه‏گيرى تقوى و زهد در دنيا يارى‏مان رساند، و ما و شما را در شكوفايى گذراى زندگى اين دنيا، در زمره زاهدان نسبت به جذبه‌های زندگی دنیا و مشتاقان پاداش آخرت، قرار دهد که همانا ما به او و براى آن زنده‏ايم و درود خدا بر حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم و خاندان او، و سلام و درود و رحمت الهى بر شما باد.

3) حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ الْيَقْطِينِيُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ‏ آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاه‏

... مَا بَالُ مَنْ خَالَفَكُمْ أَشَدُّ بَصِيرَةً فِي ضَلَالَتِهِمْ وَ أَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْكُمْ مَا ذَاكَ إِلَّا أَنَّكُمْ رَكَنْتُمْ إِلَى الدُّنْيَا فَرَضِيتُمْ بِالضَّيْمِ وَ شَحَحْتُمْ عَلَى الْحُطَامِ وَ فَرَّطْتُمْ فِيمَا فِيهِ عِزُّكُمْ وَ سَعَادَتُكُمْ وَ قُوَّتُكُمْ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكُمْ لَا مِنْ رَبِّكُمْ تَسْتَحْيُونَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ لَا لِأَنْفُسِكُمْ تَنْظُرُونَ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ تُضَامُونَ وَ لَا تَنْتَبِهُونَ مِنْ رَقْدَتِكُمْ وَ لَا يَنْقَضِي فُتُورُكُمْ أَ مَا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ وَ دِينِكُمْ كُلَّ يَوْمٍ يَبْلَى وَ أَنْتُمْ فِي غَفْلَةِ الدُّنْيَا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ ...

الخصال، ج‏2، ص: 634

از امیرالمومنین ع روایتی نقل شده که در یک مجلس، به اصحابش، چهارصد باب که مایه صلاح دین و دنیای مسلمان است، تعلیم داد. در فرازی از آن آمده است:

... چه شده که دشمنانتان هم در گمراهی‌شان نسبت به شما بصیرت بیشتری دارند! و هم از آنچه در اختیار دارند [برای مسیر گمراهی] بیش از شما [برای مسیر حق] هزینه می‌کنند؟! این نیست مگر بدین جهت که به دنیا میل و تکیه کرده‌اید و به ظلم رضایت دادید و بر اموال شکننده دنیا طمع بسته‌اید و در آنچه در قبال کسانی که به شما ستم می‌کنند، مایه عزت و سعادت و قوت شماست، کوتاهی می‌کنید. نه از پروردگارتان در آنچه به شما امر کرده حیا می‌کنید و نه مراقب نگران [باطن] خود هستید؛ هر روزتان به ظلم و گناه می‌گذرد ولی از بستر خواب برنمی‌خیزید و سستی‌تان زایل نمی‌شود؛ آیا نمی‌بینید سرزمین‌تان و دین‌تان هر روز در حال پوسیدن است و شما در غفلت دنیا به سر می‌برید در حالی که خداوند عز و جل می‌فرماید: «و به کسانی که ظلم کردند میل و اعتماد نکنید که آتش [آنها] دامن‌گیرتان شود، درحالی‌که به غیر خدا هیچ ولی‌ای به کارتان نمی‌آید، و در نتیجه، یاری نخواهید شد.»...[[163]](#footnote-163)

### تدبر

1)‌ «لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ...» تمایل قلبی به هرکس، انسان را کم‌کم از جنس او می‌کند؛ مخاطبان این آیه خودشان ظاهرا اهل ظلم و گناه نیستند، اما به خاطر منافع دنیوی، با مستکبران عالم هم طرح دوستی می‌ریزند (حدیث1)؛ در نتیجه، آتشی که حقیقت و باطنِ ظلم ظالمان است (نساء/10) دامن آنها را هم می‌گیرد.

2) فرمود «فَـ + تَمَسَّكُمُ النَّارُ» و نفرمود: «سوف یتمسکم» و حتی نفرمود: «ثم تمسکم». پس، یعنی بلافاصله! یعنی تمایل و اعتماد به مستکبران عالم، همین‌جا آتشش دامن ما را می‌گیرد؛ نه بعداً. چون آخرت در باطن دنیاست و همین‌جا ظالم و کافر را در برگرفته است (توبه/49؛ عنکبوت/54) (یکبار دیگر حدیث 3 را بخوانید)

3) «وَ لا تَرْكَنُوا ... فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثم ...»: همان طور که خداوند متعال شرک در عبادتش را قبول نمی‌کند، شرک در «ولایت و سرپرستی» را هم قبول نمی‌کند. همه ما اگرچه هرلحظه محتاج سرپرستیِ خدا هستیم، اما روزی می‌رسد که مومن و کافر می‌فهمند که جز ولایت خدا، هیچ سرپرستی و حمایتی در کار نیست؛ آن روز است که کسانی که تن به محبت و ولایت ظالمان داده‌اند، درد بی‌سرپرستی و «در نتیجه»، بی‌یاور ماندن را می‌چشند.

4) **حکایت**

یکی از رفقا در در اداره‌ای، با انتقالی‌اش موافقت نمی‌کردند. گفت: فلان‌کس با ما آشناست، اگر اشاره کند، بلافاصله مشکل حل است. پرسیدم: چرا به او نمی‌گویی؟ گفت: من روال عادی را طی می‌کنم و از خدا می‌خواهم کارم را درست کند. اگر خدا کارم درست کند، حساب بقیه‌اش را هم می‌کند؛ پس، اگر در ادامه مشکل جدیدی در زندگی‌ام پیش آمد، می‌توانم دوباره سراغ خودش بروم؛ اما اگر فلانی کارم را درست کرد، آیا برای مشکلاتی که ممکن است در این شهر برایم پیش آید، نیز فکری و کاری می‌کند؟!

اینجا بود که معنای «ثم» («سپس» یاری نمی‌شوید) را فهمیدم:

«ما لَكُمْ ... أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُون»: تنها یاری و نصرت واقعی، یاری‌ای است که ناشی از یک نوع رابطه ولایی (محبت توام با سرپرستی) باشد. کسی که ولیّ نداشته باشد، حقیقتا یاری نخواهد شد. لذاست که کسی که از پارتی استفاده می‌کند، و به هر صورتی به غیر خدا تکیه می‌کند، ولو ظاهرا کارش راه بیفتد، اما فقط خیال می‌کند یاری شده است.

## 91) سوره يوسف (12) آیه 108 قُلْ هذِهِ سَبيلي‏ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَني‏ وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكين‏ ‏ 29/3/1395 12 رمضان 1437

### ترجمه

الف- بگو: اين روش من است كه به سوى خدا با بصيرت دعوت ‏كنم، من و كسی كه پيروی‌ام کرد؛ و خدا منزه است، و من از مشركان نيستم.

ب- بگو این است روش من: به سوی خدا دعوت می‌کنم، من و کسی که پیروی‌ام کرد تنها براساس بصیرت هستیم [= عمل می‌کنیم]؛ و خداوند منزه است، و من از مشرکان نیستم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«بَصيرَة» از ریشه «بصر» است. درباره این ریشه، برخی گفته‌اند به معنای «چشم» (کتاب العین7/ 117) ویا «قوه بینایی» (مفردات ألفاظ القرآن/127) است و برخی گفته‌اند به معنای «علم به چیزی» است (معجم المقاييس اللغة‏1/ 254) و برخی هم این گونه بین این سخنان جمع کرده‌اند که: به معنای «علمی است که با نظر کردن (خواه نظر کردن [ظاهری] چشم و خواه نظر کردن [باطنی] قلب) حاصل می‌شود» (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏1/ 280)، علمی که مثل دیدن، کاملا آشکار است (الفروق في اللغة/75). همچنین در تفاوت «بصر» با «عین» (= چشم) گفته‌اند «چشم، ابزار دیدن است؛ اما بصر، اسم برای خود دیدن است؛ لذا به کسی نابیناست می‌گویند: «عین» او کور (عمیاء) است، نه اینکه «بصر» او کور است. (الفروق في اللغة/75)

«بصیر» بر وزن فعیل، و به معنای فاعل است (یعنی بیننده) (کتاب الماء1/ 253) و مخصوصا وقتی به صورت «بصیرة» می‌آید دلالتش بر نظر کردن با قلب خیلی بیشتر می‌شود (مفردات/127؛ کتاب الماء1/ 253).

جمع «بَصَر»، «أبصار» است؛ و جمع «بصیرت»، «بصائر» (مفردات/ 127) و هردو در قرآن کریم آمده است: (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ؛ انعام/103) و (قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُم؛ انعام/104)

«عَلى‏ بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَني»: اغلب این عبارت را بخشی از جمله قبل به حساب آورده‌اند، یعنی «علی بصیره» را متعلق به «ادعو» دانسته، آنگاه «انا» تاکید بر ضمیری است که در فعل «ادعو» است (مثلا: المیزان11/ 277؛ الجدول في إعراب القرآن‏13/ 79) که به صورت «الف» ترجمه شد.

اما عده‌ای توضیح داده‌اند که علاوه بر حالت فوق، می‌توان این عبارت را یک جمله کامل (مبتدا و خبر) در نظر گرفت، (مجمع البيان‏5/ 411؛ الكشاف‏2/ 50؛ إعراب القرآن و بيانه‏5/ 6) که در این حالت، «علی بصیره» خبر مقدم است، پس دلالت بر حصر می‌کند؛ یعنی من «فقط» بر اساس بصیرت عمل می‌کنم؛ و از آنجا که «مَنِ اتَّبَعَني» عطف به «أنا» است و همان نقش نحوی را دارد، معنی آیه چنین می‌شود که: به سوی خدا دعوت می‌کنم و فقط روی بصیرت حرکت می‌کنم؛ و هرکس که از من پیروی می‌کند نیز فقط بر اساس بصیرت عمل می‌کند. (ترجمه ب)[[164]](#footnote-164)

(استاد پرهیزگار، در فایل ضمیمه، طوری قرائت کرده‌اند که هر دو معنا القا شود)

### حدیث

1) وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ أَبُو أُمَيَّةَ فَقَالَ إِلَامَ تَدْعُو النَّاسَ‏ يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ أَدْعُو إِلَى مَنْ إِذَا أَصَابَكَ ضُرٌّ فَدَعَوْتَهُ كَشَفَهُ عَنْكَ وَ إِنِ اسْتَعَنْتَ بِهِ وَ أَنْتَ مَكْرُوبٌ أَعَانَكَ وَ إِنْ سَأَلْتَهُ وَ أَنْتَ مُقِلٌّ أَغْنَاك‏

تحف العقول، ص42؛ و نیز: مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص75 [[165]](#footnote-165)

فردی از طایفه بنی‌تمیم، به نام ابوامیه، نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای محمد! مردم را به چه فرامی‌خوانی؟

رسول خدا ص فرمود: «به سوى خدا فرامی‌خوانم از روی بصیرت، من و كسی كه پيروی‌ام کرد»، می‌خوانم به سوی کسی که هنگامی که ضرری به تو می‌رسد، او را می‌خوانی و آن را از تو رفع می‌کند؛ و هنگامی که در سختی افتاده باشی و از او کمک بخواهی، یاری‌ات می‌کند؛ و اگر نیازمند باشی و از او درخواست کنی، بی‌نیازت می‌سازد.

2) وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي» يَعْنِي نَفْسَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ ع‏

تفسير القمي، ج‏1، ص358

از امام باقر ع درباره این آیه روایت شده است که منظور خود پیامبر است و منظور از «کسی که از او تبعیت کرد» علی بن‌ابی‌طالب و آل محمد ص است.

3) قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ

قَالَ وَ مَا يُنْكِرُونَ عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ؛ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ ص «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي- أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي» فَمَا اتَّبَعَهُ غَيْرُ عَلِيٍّ ع وَ كَانَ ابْنَ تِسْعِ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِين‏

تفسير القمي، ج‏1، ص358؛ و نیز: کافی، ج1، ص384؛ تفسير العياشي، ج‏2، ص: 201

علی بن اسباط می‌گوید: به امام جواد ع عرض کردم که مردم کم‌سن بودن شما نامتعارف می‌شمرند.

فرمود: چرا در مورد من چنین احساسی دارند؟ به خدا قسم که خدا به پیامبرش فرمود « بگو: اين راه من است كه به سوى خدا با بصيرت دعوت ‏كنم، من و كسی كه پيروی‌ام کرد» پس کسی جز حضرت علی ع او را پیروی نکرد در حالی که او [حضرت علی ع] نه ساله بود، و من هم نه ‌سال دارم.

4) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ص فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي لَا يَزَالُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ يَدْعُو إِلَى مَا أَدْعُو إِلَيْهِ.

از پیامبر اکرم ص روایت شده است که فرمود:

«بگو اين روش من است كه به سوى خدا با بصيرت دعوت ‏كنم، من و هركسی كه پيروی‌ام کرد» از اهل‌بیتم، که همواره یکی پس از دیگری، به آن چیزی دعوت خواهند کرد که من دعوت می‌کنم.

تفسير فرات الكوفي، ص: 203

5) الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ ع يَقُول ‏صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ يَعْدِل‏..

.. رَبَّنَا آمَنَّا وَ اتَّبَعْنَا مَوْلَانَا وَ وَلِيَّنَا وَ هَادِيَنَا وَ دَاعِيَنَا وَ دَاعِيَ الْأَنَامِ وَ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ السَّوِيَّ وَ حُجَّتَكَ وَ سَبِيلَكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ عَلَى بَصِيرَةٍ هُوَ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ بِوَلَايَتِهِ وَ بِمَا يُلْحِدُونَ بِاتِّخَاذِ الْوَلَائِجِ دُونَه‏

تهذيب الأحكام، ج‏3، ص145

از امام صادق ع درباره روز عید غدیر، نماز و دعایی روایت شده که در فرازی از آن می‌فرمایند:

پروردگارا! ایمان آوردیم و پیروی کردیم از مولایمان و ولیّ‌مان و راهنمای‌مان و دعوت‌کننده‌مان و دعوت‌کننده همه جانداران، و صراط مستقیم و بی‌انحراف تو، و حجت تو، و راه تو، و دعوت‌کننده به تو، که خودش و هرکه پیروی‌اش کند روی بصیرت است، و خداوند منزه است از آنچه نسبت به ولایت او، شرک؛ و با دوست‌گرفتن غیر او نسبت به او، الحاد می‌ورزند.[[166]](#footnote-166)

6) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ ...

... ثُمَّ ذَكَرَ مَنْ أَذِنَ لَهُ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْهِ بَعْدَهُ وَ بَعْدَ رَسُولِهِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل‌عمران/104)

ثُمَّ أَخْبَرَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مِمَّنْ هِيَ وَ أَنَّهَا مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ مِنْ سُكَّانِ الْحَرَمِ مِمَّنْ لَمْ يَعْبُدُوا غَيْرَ اللَّهِ قَطُّ الَّذِينَ وَجَبَتْ لَهُمُ الدَّعْوَةُ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ الَّذِينَ أَخْبَرَ عَنْهُمْ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً (احزاب/33) الَّذِينَ وَصَفْنَاهُمْ قَبْلَ هَذَا فِي صِفَةِ أُمَّةِ إِبْرَاهِيمَ ع الَّذِينَ عَنَاهُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي قَوْلِهِ «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي» يَعْنِي أَوَّلَ مَنِ اتَّبَعَهُ عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ وَ التَّصْدِيقِ لَهُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأُمَّةِ الَّتِي بُعِثَ فِيهَا وَ مِنْهَا وَ إِلَيْهَا قَبْلَ الْخَلْقِ مِمَّنْ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ قَطُّ وَ لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ (انعام/82) وَ هُوَ الشِّرْكُ

ثُمَّ ذَكَرَ أَتْبَاعَ نَبِيِّهِ ص وَ أَتْبَاعَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّتِي وَصَفَهَا فِي كِتَابِهِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَعَلَهَا دَاعِيَةً إِلَيْهِ وَ أَذِنَ لَهَا فِي الدُّعَاءِ إِلَيْهِ فَقَالَ «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انفال/64)

ثُمَّ وَصَفَ أَتْبَاعَ نَبِيِّهِ ص مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» (فتح/29) وَ قَالَ «يَوْمَ لا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعى‏ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ» (تحریم/6) يَعْنِي أُولَئِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (مومنون/2)

ثُمَّ حَلَّاهُمْ وَ وَصَفَهُمْ كَيْ لَا يَطْمَعَ فِي اللَّحَاقِ بِهِمْ إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فَقَالَ فِيمَا حَلَّاهُمْ بِهِ وَ وَصَفَهُمْ «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ - إِلَى قَوْلِهِ- أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ» (مومنون/3-11) وَ قَالَ فِي‏ صِفَتِهِمْ وَ حِلْيَتِهِمْ أَيْضاً «الَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً» (فرقان/68-69)

الكافي، ج‏5، ص14-15 ؛ تهذیب الاحکام، ج6، ص126-128

[از امام صادق ع روایتی طولانی نقل شده است که با آیات قرآن کریم دعوت کردن به خدا و دعوت‌کنندگان حقیقی را توضیح می‌دهند. ایشان بعد از بیان اینکه اولین دعوت‌کننده خود خداست و بعدش شخص پیامبر ص است و سوم قرآن کریم است، می فرمایند:]

سپس خداوند بیان کرد که بعد از خدا و رسولش چه کسانی اجازه دعوت دارند و فرمود: «و از شما امتی باید باشد که به خیر دعوت ‌کنند و به معروف وادارند و از منکر بازدارند؛ و آنان‌اند که رستگاران‌اند.» (آل‌عمران/104؛ [جلسه 82](#_82)_سوره_آل‏عمران))

سپس خبر داد که این «امت» کی‌اند و از کی‌اند و اینکه آنها از ذریه حضرت ابراهیم ع و حضرت اسماعیل، از ساکنان حرم‌اند که لحظه‌ای غیر خدا را نپرستیده‌اند، همان کسانی که که دعوت کردن بر آنها واجب است، همان دعوتی که ابراهیم و اسماعیل از اهل مسجد انجام دادند [ظاهرا اشاره است به «حج/27» که حضرت ابراهیم ع همگان را برای زیارت مسجدالحرام دعوت کرد] همان کسانی که در کتابش از آنها خبر داد که هرگونه پلیدی را از آنها زایل کرده و آنها را کاملا تطهیر نموده است (احزاب/33) همان کسانی که آنها را مدنظر داشت وقتی که فرمود «به سوى خدا با بصيرت دعوت ‏كنم، من و كسی كه پيروی‌ام کرد» یعنی اولین کسی که از میان آن امتی که در آنها و از آنها و به سوی آنها مبعوث شده بود، قبل از بقیه در ایمان آوردن به او و تصدیق او در آنچه از جانب خداوند آورد، پیروی‌اش کرد؛ همان کسی که لحظه‌ای به خدا شرک نورزید و هیچگاه ایمانش را به ظلم (که همان شرک باشد) نیالود (انعام/82)

سپس خداوند از پیروی از پیامبرش ص و پیروی از این امتی سخن گفت که آنها را به امر به معروف و نهی از منکر توصیف کرد و آنها را دعوت‌کننده به سوی خود خواند و اجازه دعوت به آنها داد، و فرمود: ای پیامبر، خداوند و آن کس از مومنان که از تو تبعیت می‌کند برایت کافی است» (انفال/64)

سپس خداوند چگونگی این پیروی را توضیح داد و فرمود: «محمّد فرستاده خداست، و كسانى كه همراه اويند در برابر كفّار نيرومند و سرسخت و در ميان خودشان مهربانند، آنها را همواره در حال ركوع و سجود مى‏بينى كه پيوسته فضل و بخشش خداوند و خشنودى او را مى‏طلبند، نشانه (عبادت و خشوع) آنها در اثر سجده در رخسارشان پيداست؛ اين صفت آنهاست در تورات، و صفت آنها در انجيل ...» (فتح/29) و فرمود: « روزى كه خداوند، پيامبر و كسانى را كه با او ايمان آورده‏اند خوار نمى‏كند، نور آنها از پيشاپيش و از جانب راستشان در حركت است‏» و منظورش مومنان بود و فرمود: «قطعا که مومنان رستگار شدند» (مومنون/2)

سپس این مومنان را آراست و به نحوی توصیفشان کرد که کسی که از آنها نباشد طمع نبندد که جزء آنها محسوبش کنند، و فرمود: « آنان كه در نمازشان خاشع‌اند؛ و آنان كه از هر بيهوده و زشت رويگردانند – تا آنجا که فرمود - آنانند كه ميراث برانند. همانان كه بهشت برين را به ارث مى‏برند» (مومنون/3-11) و نیز در وصفشان و زیبایی‌شان فرمود: «و آنان كه معبود ديگرى با خداوند نمى‏خوانند، و نفسى را كه خدا محترم و مصون داشته، جز به حق نمى‏كشند، و زنا نمى‏كنند، و كسى كه چنين كند به كيفرى (سخت) برخورد نمايد؛ عذاب او در روز قيامت دو برابر شود و در آن عذاب هميشه به خوارى بماند.» (فرقان/68-69) ...[[167]](#footnote-167)

### تدبر

1) «هذِهِ سَبيلي‏ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصيرَةٍ»: اگر تمام راه و روش پیامبر ص خلاصه شده است در «دعوت آگاهانه به سوی خدا»،

و اگر خدا حقیقت محض است؛

پس:

تمام دینداری (یعنی تمام آنچه ما بدان دعوت شده‌ایم) عبارتست از:

«با چشم باز به سوی حقیقت محض رفتن»، همان حقیقت محضی که همه مشکلات آدمی با او حل می‌شود (حدیث1).

پس چقدر از حقیقت دین دورند کسانی که دینداری را تقلید و تعبد کورکورانه قلمداد می‌کنند.

2) «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَني»: تنها و تنها کسی دعوت‌کننده به سوی خداست که کاملا آگاهانه گام برمی‌دارد و ذره‌ای اشتباه در کارش نیست. اگر شناسایی بدن ساده یک انسان بقدری ظرایف دارد که صدها رشته تخصصی در علوم پزشکی هنوز همه زوایایش را نشناخته‌اند، «خدا» (برترین حقیقت عالم که هر حقیقتی به او وابسته است) و «راه رسیدن به او» چقدر زوایا دارد؟ و اگر یک اشتباه کوچک پزشکی، فاجعه‌آمیز خواهد بود، اشتباه در این عظیم‌ترین حقیقت، چه بلایی بر سر جان ما خواهد آورد؟ از این روست که این دعوت کار ساده‌ای نیست و تنها از عهده کسی برمی‌آید که خود خدا - مستقیما (احادیث 2 -5) یا از راه نشان دادن اوصافش (حدیث6) - معلوم کرده باشد.

3) «عَلى‏ بَصيرَةٍ ... مَنِ اتَّبَعَني»: یک معنی آیه این بود که: «هرکس که از من پیروی می‌کند، فقط بر اساس بصیرت حرکت می‌کند» (حدیث5). عکس نقیض این جمله چنین می‌شود: «هرکس بر اساس بصیرت عمل نکند، از من پیروی نکرده است.» پس دینداری با تقلید و تبعیت کورکورانه جمع نمی‌شود. (تقلیدی که در احکام شرعی مطرح است، رجوع جاهل به عالم است؛ که خود این، حکم عقل است، همانند مراجعه مریض به پزشک؛ نه تبعیت کورکورانه)

#### 4) ثمره مهم آیه 108 سوره یوسف در سیر و سلوک با توجه به تدبرهای 2 و 3

بسیاری از ما دنبال این هستیم که حکیمی الهی پیدا شود و دست ما را بگیرد. اما مشکل در این است که آنکه خود را حکیمی الهی معرفی می‌کند، مبادا شیطانی فریبکار باشد. (یادمان باشد شیطان هم می‌تواند ذهن ما را هم بخوانند و مرتاضهای بت‌پرست هم کار خارق‌العاده بلدند)

پس، نباید چشم‌بسته دست در دست هیچ مدعی‌ای بگذاریم؛ هم دعوت‌کننده قطعا باید روی بصیرت و مصون از اشتباه باشد (تدبر2) و هم ما باید صددرصد با بصیرت سرغ او برویم (تدبر3). اگر سخن معصوم (پیامبر و امام) را بی‌چون و چرا می‌پذیریم، نه از این باب است که اهل چون‌وچرا نیستیم، بلکه چون ابتدا با چون‌وچرا و از روی بصیرت، او را از جانب خدا یافته‌ایم (با عقل خود، اصول دین و عصمت نبی و امام را اثبات کرده‌ایم) و پیشاپیش می‌دانیم که از روی هوای نفس سخن نمی‌گویند (نجم/3)

آیت الله بهجت (ره) می‌فرمودند: راه خدا راهی نیست که بتوان با حدس و گمان رفت.

آیت الله قاضی (ره) شرط ورود در وادی سیر و سلوک را این می‌دانست که شخص به درجه اجتهاد رسیده باشد.

یعنی اگر خودِ امام ع را یافتیم که خوش به حالمان؛ و اگر نیافتیم، باید مجتهد باشیم و آنگاه با چشم باز دست در دست مدعی بگذاریم تا اگر لحظه‌ای خواست ما را از راه بیرون برد،‌ سریعا بفهمیم و دست از او برداریم.

### ادامه تدبر

5) أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصيرَةٍ ...‏ وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكين‏

این دو جمله آخر چه ربطی به جملات قبل دارد؟

شاید ربطش این باشد: غایتِ مسیر، خداست، یعنی حقیقت محض؛

اولا حقیقت محض فوق هرگونه تصور ماست (الله اکبر مِن أن یوصَف: خدا بزرکتر از آن است که وصف شود) پس کسی واقعا به حقیقت محض دعوت می‌کند که همواره او را منزه از هر مرحله‌ای که رسیدیم بداند (مسیر را بی پایان بداند: هرجا که رسیدی، باز او منزه از آن است که گمان بردی به او رسیدی؛ درباره معنای سبحان الله و تسبیح خدا در [جلسه 70](#_حدیث_2) (صافات/159) احادیث و نکاتی اشاره شد.)

و ثانیا حقیقت محض، مطلق است، دو برنمی‌دارد، دومی ندارد، چیزی در عرض او نیست، پس کسی واقعا به حقیقت محض دعوت می‌کند که هیچ چیزی را در عرض او و شریک او نداند

به طور خلاصه، دعوت خدا، نه با ایستایی جمع می‌شود (سبحان الله) و نه با دوئیت و چیزی دیگر جمع می‌شود (و ما انا من المشرکین)

6) «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ ...و ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكين‏» کسی که دعوت به خدا می‌کند باید اخلاص داشته باشد، هیچ قصد و هدفی در عرض خدا نداشته باشد.

شاید به همین جهت است که آن مبلغانی که اخلاص دارند بسیار محبوب می‌شوند و در دلها می‌نشینند (مثل آیت الله بهجت) و آنانکه تبلیغ دین و خدا را وسیله‌ای برای دنیاطلبی خود قرار داده‌اند، نزد همگان منفورتر از سایر دنیاطلبان‌اند.

7) «هذِهِ سَبيلي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ ...»: جمله «ادعوا الی الله ...» بیان و توضیح «سبیلی» (راه من) است (المیزان11/ 277) کسی که به سمت حقیقت می‌رود (در سبیل الله قدم برمی‌دارد) به سمت حقیقت دعوت هم می‌کند؛ بلکه هر کسی هر راهی می‌رود، دارد دیگران را به آن راه دعوت می‌کند. (درباره حقیقت دعوت در [تدبر 1 و 2 جلسه 82](#_تدبر_12) آل‌عمران/104 توضیحاتی گذشت)

8) «قُلْ هذِهِ سَبيلي‏ ... » راه و روش چیزی نیست که فقط بفهمیم؛ وقتی فهمیدیم و در جانمان نشست، به راه می‌افتیم؛ و وقتی به راه افتادیم، باید به همه بگوییم.

وقتی در مسیر حقیقت قرار گرفتی، ‌باید این راه را برای همه داد بزنی! وقتی دیندار شدی، باید مبلغ شوی. به قول تلگرامی‌ها: رسانه باشید.‏

## 92) سوره نحل (16) آیه 98 فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم‏ 30/3/1395 13 رمضان 1437

### ترجمه

پس، هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اسْتَعِذْ» از ریشه «عوذ» ‌به معنای التجاء و پناه بردن و درآویختن (تعلق) به چیزی می‌باشد. (معجم المقاييس اللغة‏4/ 183؛ مفردات ألفاظ القرآن/594) درباره اینکه آیا وقوع این کلمه در باب استفعال، تغییری در معنای آن ایجاد می‌کند، اختلاف نظر است. اغلب بر این باورند که تفاوتی بین «أستعیذُ» و «أعوذُ» وجود ندارد (الطراز الأول‏6/ 413؛ معجم المقاييس اللغة‏4/ 184؛ النهاية في غريب الحديث و الأثر‏3/ 318؛ لسان العرب‏3/ 499؛ و ...) اما ظاهرا چنین نباشد زیرا در روایتی که نزد برخی اهل لغت هم معروف است (مجمع البحرين‏3/ 184) آمده است «مَنِ اسْتَعَاذَكُمْ بِاللَّهِ فَأَعِيذُوه‏» (کسی که از شما طلب کند به خاطر خدا او را پناه دهید، او را پناه دهید؛ جعفریات/152) لذا مرحوم طبرسی معتقد است که اینجا نیز باب استفعال دلالت بر طلب می‌کند (مجمع‌‌البیان6/ 592) و علامه طباطبایی توضیح می‌دهد که فرق «استعیذ» (طلب معاذ، طلب در پناهگاه قرار گرفتن) با «أعوذ» (پناه می‌برم)در این است که اولی اشاره به وجود یک حالت در نفس انسان دارد؛ اما دومی اقدامی است که انجام می‌شود که آن حالت در نفس آدمی ایجاد شود. در واقع، گفتنِ اعوذ، صرفا مقدمه‌ای است برای ایجاد حالت استعاذه در وجود آدمی؛ اما استعاذه، دلالت بر وجود آن حالت نفسانی دارد. (المیزان12/ 344)

استعاذه و مشتقات آن (ریشه «عوذ») 17 بار در قرآن کریم به کار رفته است. که 8 مورد آن امر و دستور است که از اینها 4 مورد با تعبیر «قل اعوذ» آمده (مومنون/97 و 98، فلق/1، ناس/1) و 4 مورد دیگر با تعبیر «فَـ+ اسْتَعِذْ» می‌باشد (اعراف/200؛ نحل/98؛ غافر/56؛ فصلت/36)

«الرَّجيم‏» از ریشه «رجم» است که در اصل به معنای پرتاب سنگ به طرف کس یا چیزی است و کم‌کم به معنای هراقدامی که موجب راندن و دور کردن کسی شود به کار رفته و رجیم به معنای «رانده شده و مطرود» می‌باشد. (معجم المقاييس اللغة‏2/ 493؛ مفردات ألفاظ القرآن/345)

### حدیث

1) قَالَ الْحَسَنُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْإِمَامُ ع أَمَّا قَوْلُهُ الَّذِي نَدَبَكَ إِلَيْهِ، وَ أَمَرَكَ بِهِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ‏ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: إِنَّ قَوْلَهُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ» أَيْ أَمْتَنِعُ بِاللَّهِ، «السَّمِيعِ» لِمَقَالِ الْأَخْيَارِ وَ الْأَشْرَارِ وَ لِكُلِّ الْمَسْمُوعَاتِ مِنَ الْإِعْلَانِ وَ الْإِسْرَارِ «الْعَلِيمِ» بِأَفْعَالِ الْأَبْرَارِ وَ الْفُجَّارِ، وَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ مَا لَا يَكُونُ‏ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ «مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (وَ الشَّيْطَانُ) هُوَ الْبَعِيدُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ «الرَّجِيمُ» الْمَرْجُومُ بِاللَّعْنِ، الْمَطْرُودُ مِنْ بِقَاعِ الْخَيْرِ وَ الِاسْتِعَاذَةُ هِيَ [مِمَّا] مَا قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ- عِنْدَ قِرَاءَتِهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ: «فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ- إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ- إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص17

از امام حسن عسکری ع روایت شده است:

اما آن سخنی که تو را بدان تشویق کرده و هنگام قرائت قرآن به تو دستور داده‌اند این است که بگویی «از شر شیطان رانده شده به خداوند شنوای دانا پناه می‌برم» که امیرالمومنین ع فرمود:

«اعوذ بالله»: یعنی خدا را مانع و حفاظ خود قرار می‌دهم،

«سمیع»: شنواست نسبت به گفته‌های خوبان و بدان و هرچه آشکار و نهان گفته می‌شود،

«علیم» :داناست به کارهای نیکوکاران و بدکاران و به هرآنچه بود و هست و نیست که [اگر باشد] چگونه خواهد بود،

«من الشیطان الرجیم»: شیطان کسی است که از هر خوبی‌ای دور است و رجیم کسی است که با لعن [الهی] رانده شده، و از جایگاه خیر طرد شده؛

و این «استعاذه» (پناه بردن) مطلبی است که خداوند بندگانش را هنگام قرائت قرآن‌شان بدان امر کرد و فرمود:

«پس، هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر. که او بر کسانی که ایمان آوردند و به خدایشان توکل می کنند سلطه‌ای ندارد؛ همانا تسلط او تنها بر کسانی است که دست دوستی به او می‌دهند و با او [برای خدا] شرک می‌ورزند» (نحل/98-100)

2) قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَخْضَعْ لِلَّهِ وَ لَمْ يَرِقَّ قَلْبُهُ وَ لَا يُنْشِئُ حَزَناً وَ وَجَلًا فِي سِرِّهِ فَقَدِ اسْتَهَانَ بِعِظَمِ شَأْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً فَقَارِئُ الْقُرْآنِ مُحْتَاجٌ إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ قَلْبٍ خَاشِعٍ وَ بَدَنٍ فَارِغٍ وَ مَوْضِعٍ خَالٍ فَإِذَا خَشَعَ لِلَّهِ قَلْبُهُ فَرَّ مِنْهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ فَإِذَا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ وَ لَا يَعْتَرِضُهُ عَارِضٌ فَيَحْرِمَهُ بَرَكَةَ نُورِ الْقُرْآنِ وَ فَوَائِدَهُ فَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً وَ اعْتَزَلَ عَنِ الْخَلْقِ بَعْدَ أَنْ أَتَى بِالْخَصْلَتَيْنِ خُضُوعِ الْقَلْبِ وَ فَرَاغِ الْبَدَنِ اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ مُخَاطَبَاتِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَهُ الصَّالِحِينَ وَ عَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَ مَقَامَ اخْتِصَاصِهِ لَهُمْ بِفُنُونِ كَرَامَاتِهِ وَ بَدَائِعِ إِشَارَاتِهِ فَإِنْ شَرِبَ كَأْساً مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ لَا يَخْتَارُ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ حَالًا وَ عَلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ وَقْتاً بَلْ يُؤْثِرُهُ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَ عِبَادَةٍ لِأَنَّ فِيهِ الْمُنَاجَاةَ مَعَ الرَّبِّ بِلَا وَاسِطَةٍ فَانْظُرْ كَيْفَ تَقْرَأُ كِتَابَ رَبِّكَ وَ مَنْشُورَ وَلَايَتِكَ وَ كَيْفَ تُجِيبُ أَوَامِرَهُ وَ تَجْتَنِبُ نَوَاهِيَهُ وَ كَيْفَ تَتَمَثَّلُ حُدُودَهُ فَإِنَّهُ كِتَابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فَرَتِّلْهُ تَرْتِيلًا وَ قِفْ عِنْدَ وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ تَفَكَّرْ فِي أَمْثَالِهِ وَ مَوَاعِظِهِ وَ احْذَرْ أَنْ تَقَعَ مِنْ إِقَامَتِكَ حُرُوفَهُ فِي إِضَاعَةِ حُدُودِه‏

مصباح الشريعة، ص29-28

از امام صادق ع روایت شده است:

هركس قرآن را بخواند و برای خداوند خاضع نگردد، و رقت قلب پيدا نكند، و خوف و حزنى در باطن او ايجاد نشود، عظمت‏ شأن خداوند متعال را كوچك شمرده، و به خسارت آشکاری دچار شده است. پس قرائت ‏كننده‌ی قرآن مجيد محتاج به سه امر است: قلب خاشع، بدن فارغ، و محل خالى:

پس چون قلبش براى خدا خاشع شد، شيطان رجیم از او فرار می‌کند، چنان كه خداوند متعال مى‏فرمايد: «و هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر».

و چون جانش از اسباب [تعلقات دنيوى و گرفتاريهاى ظاهرى] فارغ شد؛ قلبش خالص برای قرائت می‌شود و هیچ امری متعرض وی نخواهد شد که از برکت نور قرآن و فواید آن محروم بماند

و وقتی که بعد از دو ویژگی خضوع قلب و فراغت بدن، جایی خالی و به دور از مزاحمت دیگران پیدا کرد، باطن و روح او با خدای عز و جل انس می‌گیرد، و شیرینی خطاب خداوند نسبت به بندگان صالحش را خواهد يافت، و پی خواهد برد به لطف او به آنان و اینکه خداوند چگونه با انواع کرامتها و اشارات بدیع آنها را به نحو خاص بهره‌مند می‌کند

پس اگر جامى در اين مقام بنوشد، هیچ حال و وقتى را بر این حال و وقت ترجيح نخواهد داد، بلکه آن را بر هر طاعت و عبادتی نیز ترجیح می‌دهد، زيرا او در اين حال بى‏واسطه توفیق نجوا با پروردگارش را دارد.

پس بنگر که چگونه کتاب پروردگارت را قرائت كرده، و منشور عهد ولايت خود را مى‏خوانى! و چگونه اوامر او را اجابت كرده، و از نواهى او اجتناب نموده، و حدود و أحكام آن را رعايت مى‏كنى! زيرا آن كتاب عزيزى است كه باطل از پس و پیش آن واردش نشود و از جانب پروردگار حكيم و حمید نازل شده (فصلت/42)؛ پس آن را شمرده شمرده بخوان (مزمل/4) و هنگامی که به وعده و وعيدهایش می‌رسی، درنگ کن، و در امثال و مواعظ آن تفكر نما، و برحذر باش كه به خاطر گیر و بند رعايت آداب تجويد، حدود آن را ضایع نگردانی.

3) عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَغْرِبَ. قَالَ: فَتَعَوَّذَ جِهَاراً: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ». ثُمَّ جَهَرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم‏

قرب الإسناد، ص 124

ابن‌سدیر می‌گوید: پشت سر امام صادق ع نماز مغرب می‌خواندم. حضرت ابتدا با صدای واضح به خدا پناه برد و گفت «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ» (پناه می‌برم به خداوند شنوای دانا از شر شیطان رانده شده، و به خدا پناه می‌برم از اینکه سراغ من بیایند؛ مومنون/98) و سپس بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای آشکار شروع کرد.

4) قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِذَا وَسْوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ وَ لْيَقُلْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ.

مكارم الأخلاق (للطبرسی)، ص377

امیرالمومنین ع فرمود:

وقتی شیطان یکی از شما را وسوسه کرد، به خدا پناه ببرد و با زبان و دلش بگوید «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» (به خدا و رسولش ایمان آوردم در حالی که می‌کوشم دینم را برای او خالص کنم)

5) وَ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ أَغْلِقُوا أَبْوَابَ الْمَعْصِيَةِ بِالاسْتِعَاذَةِ وَ افْتَحُوا أَبْوَابَ الطَّاعَةِ بِالتَّسْمِيَةِ

وَ قَالَ لَوْ قَالَ [أَحَدُكُمْ‏] إِذَا غَضِبَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ذَهَبَ عَنْهُ غَضَبُه‏

الدعوات (للراوندي) ص52

از امام صادق ع روایت شده است که:

درهای گناه را با «استعاذه» (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) ببیندید و درهای طاعت را با «تسمیه» (بسم الله الرحمن الرحیم) باز کنید.

و فرمود: اگر هریک از شما وقتی عصبانی می‌شود، اگر «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بگوید، عصبانیتش او را ترک می‌کند. [[168]](#footnote-168)

### تدبر

1) «إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ»: وقتی انسان در معرض گناه قرار می‌گیرد، انتظار دارد که دستور پناه بردن به خدا از شر شیطان صادر شود (اعراف/200) اما چرا برای «وقت قرآن خواندن» چنین دستوری آمده است؟

زیرا شیطان در صراط مستقیم کمین کرده (اعراف/16)، نه در بیراهه‌های ضلالت! وقتی کسی به بیراهه کشیده شد، شیطان به مراد خود دست یافته و دیگر چه کاری با او دارد؟! او بیشتر با کسی کار دارد که قصد دارد در مسیر خدا حرکت کند.

#### ضابطه‌ای بسیار مهم در تحلیل دینداری و جامعه دینی

هرچه در مسیر دینداری جلوتر برویم، شیطان جدی‌تر می‌شود. او فقط توان مقابله با مخلَصین (= افراد معصوم) را ندارد (ص/82-83). پس طبیعی است که درگیری با شیطان در جامعه‌ای که می‌خواهد متدین به دین حق باشد، خیلی جدی‌تر است تا در جامعه‌ای که دین حق جایگاهی ندارد.

پس،

اولا دینداری اصیل است که به طور جدی با چالش‌ از جانب شیاطین مواجه می‌شود؛ و

ثانیا جامعه دینی اصیل است که انجام عمل خیر در آن سخت‌تر است!

**نتیجه:**

شاخص اصلی دینداری و بی‌دینی یک جامعه، در میزان رشدی است که در مبارزه با شیاطین، برای عده‌ای در آن جامعه حاصل می‌شود (در نحوه رویش‌های آن است) نه صرفا در گناهانی که برخی مرتکب می‌شوند (ریزش‌ها)

توضیح بیتشر در [جلسه 76](#_تدبر_13)

و نیز در سایت زیر

<http://www.souzanchi.ir/the-religious-society-and-nefaq/>

2)‌ «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»:

«قل اعوذ» یعنی «بگو پناه می‌برم»، اما «استعذ» یعنی «پناهگاه طلب کن» [یعنی در جستجوی پناهگاه باش]؛ فرقشان در این است که اولی فقط مقدمه‌ای برای ایجاد دومی است، و دومی یک حالت درونی است که شخص قاری باید در مدت قرائت در خود داشته باشد (المیزان12/ 343) یعنی اگر قرآن می‌خواهیم بخوانیم، باید هرلحظه درصدد باقی ماندن درون پناهگاه الهی باشیم، تا استفاده ببریم. شاید یکی از علل بهره کم ما از قرآن کریم این است که حداکثر فقط به «قل اعوذ» عمل می‌کنیم، نه به «استعذ» (یعنی فقط اول قرآن خواندن، این عبارت را می‌گوییم؛ اما معلوم نیست تا آخرش حواسمان باشد که قرار بوده در این پناهگاه بمانیم)

آیت الله جوادی آملی بارها می‌فرمود: «وقتی اعلام خطر کردند و گفتند به پناهگاه بروید صرف گفتن جملۀ «من به پناهگاه می روم» مشکلی را حلّ نمی کند ، بلکه باید به سمت پناهگاه رفت و در آن قرار گرفت.» ([تفسیر] تسنیم3/ 400)

3) «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ»: چرا فقط نگفت «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»؛ و بر آنچه از آن باید پناه ببریم هم تاکید کرد؟ ظاهرا چون باید شیطان را جدی بگیریم، خصوصا در هنگام قرائت قرآن.

ما یادمان می‌رود که دشمنی به نام شیطان هرلحظه مخصوصا هنگام انجام کارهای خوب در کمین ما نشسته است. تذکر دائمی به وجود دشمن، برای کسی که دشمن دارد، یک ضرورت است.

4) «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم»: چرا فقط نگفت «مِنَ الشَّيْطانِ»؟ مگر «شیطان غیر رجیم» هم داریم؟! شاید بدین جهت که یادمان باشد: او رانده شده، اما از مقام قرب الهی، و نه از پیرامون ما! با اینکه رانده شده، اما می‌تواند ما را فریب دهد، و حتی بر ما سلطه یابد (دو آیه بعد)!

رانده ‌شده بودنِ او زمانی برای ما مفید است که ما هم به جایی برویم که او از آنجا رانده شده است؛ پس پناهگاه الهی همان قرب خداست.

ضمنا نفرموده: «آنجا باشید» تا قرآن به کارتان آید (چون با همین قرآن قرار است آنجا برویم) بلکه «طلب در آنجا بودن» (باب استفعال دلالت بر طلب می‌کند) کافی است؛ البته طلب و خواستنی واقعی!

آب کم جو، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

## 93) سوره إسراء (17) آیه 82 وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَسارا 31/3/1395 14 رمضان 1437

### ترجمه

و از قرآن نازل می‌کنیم آنچه که شفا و رحمت برای مومنان است ولی ظالمان را جز خسارت نمی‌افزاید.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«من» در «مِنَ الْقُرْآنِ» را می توان من بیانیه گرفت (المیزان13/ 182) و می‌توان من ابتدای غایت یا حتی من تبعیضیه نیز دانست (إعراب القرآن و بيانه‏5/ 49). در حالت اول، قرآن همان شفا و رحمت است؛ در حالت دوم، قرآن سرچشمه شفا و رحمت است؛ و در حالت سوم، شفا و رحمت بودن خصلت قسمتی از قرآن است، نه کل آن. به ترتیب معنا چنین می‌شود:

1) « قرآن را که شفا و رحمت برای مومنان است، نازل کردیم»

2) «از قرآن، شفا و رحمت برای مومنان را نازل کردیم»

3) «قسمتی از قرآن که نازل کردیم، شفا و رحمت برای مومنان است»

در دو حالت اول، اقتضای رحمت و شفا (وضعیت بالقوه) مد نظر است (که تمام آیات چنین اقتضایی دارد و این اقتضاء در مومن به فعلیت می‌رسد؛ اما در ظالم اثر معکوس می‌گذارد)؛ حالت سوم، هم ظاهرا دوگونه فرض دارد؛ یکی اینکه «هر بخشی از قرآن نازل شد، آن بخش مایه شفا و رحمت مومنان است» (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل‏2/ 689) دوم اینکه «برخی از آیات قرآن، مایه شفا و رحمت برای مومنان است؛ اما کل قرآن برای ظالمان فقط ضرر است. این حالت اخیر تنها در صورتی ممکن است که جمله «لایزید ...» عطف به کل جمله قبل باشد نه به «ما هو شفاء...» (توضیح بیشتر در ادامه)

جمله «لا يَزيدُ الظَّالِمينَ ...» به لحاظ نحوی چند حالت دارد: واو «وَ لا يَزيدُ...» را می‌توان واو عطف دانست (الجدول في إعراب القرآن15/ 102؛ إعراب القرآن الكريم‏2/ 20) ویا واو حالیه (إعراب القرآن و بيانه‏5/ 49)؛ و از این جهت تفاوت محسوسی در معنا پیدا نمی‌شود؛ اما در هر دو حالت، می‌توان این جمله را عطف (یا حال) برای جمله «هُوَ شِفاءٌ ...» دانست؛ که معنی چنین می‌شود: «چیزی که نازل شده، شفا و رحمت برای مومنان است و [درحالی‌که] همان فقط مایه ضرر برای ظالمان است.» و می‌توان این جمله را عطف (یا حال) برای جمله «نُنَزِّلُ مِنَ ...» دانست (الجدول في إعراب القرآن15/ 102) که معنایش چنین می‌شود: «از طرفی از قرآن شفا و رحمت برای مومنان نازل کردیم، و [ درحالی‌که] از طرف دیگر قرآن برای ظالمان فقط ضرر است.»

### حدیث

1) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ عَنْ‏ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» لآِلِ مُحَمَّدٍ «إِلَّا خَساراً» فَالْقُرْآنُ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهُمْ الْمُنْتَفِعُونَ بِهِ وَ خَسَارٌ وَ بَوَارٌ عَلَى الظَّالِمِينَ لِأَنَّ فِيهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا خَسَاراً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص284

در روایتی از امام صادق ع پس از اینکه در توضیح این آیه، ظالمین را «ظالمین نسبت به آل محمد ص»‌ معرفی کردند، فرمودند: قرآن شفا و رحمت برای مومنان است زیرا از آن نفع می‌برند؛ و خسارت و هلاکت برای ظالمین است زیرا واجد آن حجتی علیه آنان است و لذا جز خسارت در دنیا و آخرتشان نمی‌افزاید و این همان خسران آشکار است.

2) عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله ع قال:

إنما شفاء في علم القرآن لقوله: «ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» لأهله لا شك فيه و لا مرية، و أهله أئمة الهدى الذين قال الله «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا»

تفسير العياشي، ج‏2، ص315 و 264

از امام صادق ع روایت شده است که:

شفا فقط در علم قرآن است، چرا که فرمود «آنچه که شفا و رحمت برای مومنین است» و برای اهل آن [قرآن] هیچ شک و تردیدی در این نیست؛[[169]](#footnote-169)و اهل آن همان ائمه هدی هستند که خداوند در موردشان فرموده است: «سپس [علم به حقیقتِ] کتاب [آسمانی] را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم، به ارث رساندیم.»

3) مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ سُلَيْمٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

... وَ مَنْ لَمْ يَشْفِهِ الْقُرْآنُ فَلَا شَفَاهُ اللَّهُ ... أَ لَيْسَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَيْسَ يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى‏ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ سَلُونَا نُعَلِّمْكُمْ وَ نُوقِفْكُمْ عَلَى قَوَارِعِ الْقُرْآنِ لِكُلِّ دَاءٍ.

طب الأئمة عليهم السلام، (عبدالله و حسین ابنا بسطام، متوفی قرن4) ص48

از امام صادق ع روایت شده است که:

... و کسی که قرآن او را شفا ندهد خدا شفایش نخواهد داد ... آیا این خداوند جل جلاله نیست که می‌فرماید: «و از قرآن نازل می‌کنیم آنچه که شفا و رحمت برای مومنان است» آیا خداوندی که ذکرش متعالی و ثنایش برتر است نفرمود: «اگر اين قرآن را بر كوهى فرو مى‏فرستاديم حتما آن را از خشیت خدا خاشع و شكافته مى‏ديدى» (حشر/21) از ما بپرسید تا به شما بیاموزیم و شما را از آن [آیات و کلمات و معانی] قرآن که هر دردی را درهم می‌کوید، واقف سازیم.[[170]](#footnote-170)

(مضمون جمله اول این روایت را اهل سنت، از خود پیامبر اکرم ص نقل کرده‌اند با این عبارت: «من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه اللّه» مثلا: تفسیر ثعلبی6/ 129)[[171]](#footnote-171)

4) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ ع يَقُولُ:

مَنِ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ بِيَقِينٍ.

الكافي، ج‏2، ص623؛ مكارم الأخلاق، ص363

از امام کاظم ع روایت شده است که:

هرکس از یک آیه از قرآن انتظار داشته باشد که برای شرق تا غرب عالم کفایتش کند، کفایتش می‌کند اگر [این طلب کردنش] از روی یقین باشد.

5) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْخَوَاتِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ يَقْطِينٍ عَنْ حَسَّانَ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع وَجَعَ السُّرَّةِ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَشْتَكِي وَ قُلْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ثَلَاثاً فَإِنَّكَ تُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا اشْتَكَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ شَكَاةً قَطُّ فَقَالَ بِإِخْلَاصِ نِيَّةٍ وَ مَسَحَ مَوْضِعَ الْعِلَّةِ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً إِلَّا عُوفِيَ مِنْ تِلْكَ الْعِلَّةِ أَيَّةِ عِلَّةٍ كَانَتْ وَ مِصْدَاقُ ذَلِكَ فِي الْآيَةِ حَيْثُ يَقُولُ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.

طب الأئمة عليهم السلام، ص28 ؛ المصباح للكفعمي[[172]](#footnote-172)، ص152

مردی نزد امام صادق ع از درد ناف شکایت کرد، به او فرمود: دستت را روی جایی که درد می‌کند بگذار و سه بار بگو «وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (یعنی: و بدرستی که آن کتابی شکست‌ناپذیر است و باطل از پس و پیش آن واردش نمی‌شود، فروفرستاده شده از جانب حکیمی حمید است؛ فصلت/41-42)؛ به اذن خدا عافیت پیدا می‌کنی.

امام صادق ع فرمود:

هیچ مومنی نیست که از دردی شکایت داشته باشد و دستش را روی محل بیماری بکشد و با اخلاص نیت بگوید «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً» مگر اینکه از آن بیماری عافیت یابد، هر بیماری‌ای که باشد، و مصداق این مطلب در آیه آنجاست که می فرماید «شفا و رحمت برای مومنین است»[[173]](#footnote-173)

6) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ :

وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ وَ خَبَرُ مَا يَكُونُ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ قَالَ اللَّهُ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص195؛ اصول کافی، ج1، ص229

امام صادق ع فرمودند:

به خدا قسم قطعا من کتاب خدا را از اول تا آخرش را می‌دانم گویی که در کف دست من است؛ و خبر آسمان و خبر زمین و خبر آنچه رخ می دهد و خبر آنچه رخ خواهد داد، در آن است، که خداوند می‌فرماید: « بیان هر چیزی در آن است.»

7) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُنَخَّلِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ:

مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ ظَاهِرَهُ وَ بَاطِنَهُ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص193؛ اصول کافی، ج1، ص228

از امام باقر ع روایت شده است:

هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که تمام قرآن، ظاهر و باطنش، را [نزد خود] جمع کرده است مگر جانشینان [پیامبر ص].

### تدبر

1)‌ «و نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»: «آنچه که شفا و رحمت برای مومنان است از قرآن نازل می‌کنیم» عکس نقیض این جمله چنین می‌شود: «آنچه از قرآن نازل نکردیم، شفا و رحمت برای مومنان نیست.» یعنی چیزی به قرآن برنگردد، شفا و رحمت در آن نیست.

اما چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که واضح است که مثلا ما به پزشک [که ظاهرا علمش را از قرآن نگرفته] مراجعه می‌کنیم و بیماری‌مان بهبود می‌یابد؟!

پاسخ:

مقدمه: همه حقایق عالَم در قرآن کریم آمده است (مثلا انعام/59؛ نحل/91؛ واقعه/77-80؛ بروج/21-22) البته درست است که امثال ما بتنهایی نمی‌توانیم همه حقایق را از دل قرآن بیرون بکشیم، اما کسانی هستند که می‌توانند (احادیث 2 و 3 و 6 و 7).

اگر هر حقیقتی در قرآن آمده است؛

پس،

(الف) حقیقتی نیست که در قرآن کریم نیامده باشد،

پس،

(ب) اگر مطلبی اصلا در قرآن نباشد و صرفا از جای دیگر آمده باشد، حقیقت نیست؛

پس،

(ج) اگر هر کسی به هر علمی رسید که حاوی شفا و رحمت بود، حتما ریشه آن علم به نحوی به قرآن برمی‌گردد.[[174]](#footnote-174)

(توجه: این ارجاع نیاز نیست که حتما ارجاع ظاهری باشد. اگر توجه کنیم که حقیقت و باطن قرآن، همان علم خداست، و هر کسی به هر علمی می‌رسد از علم خدا بهره‌مند شده، فهم اینکه همه حقایق و فایده‌مندی‌شان [= شفا و رحمت] باید به نحوی از قرآن ریشه گرفته شده باشد، ساده می‌شود. همچنین به تدبر 4 دقت شود)

نکته منطقی: به لحاظ ساختار استدلالی، گزاره (ج) با برهان خلف اثبات شد؛ و در این فرایند، گزاره (الف)، از فرمول «عکس نقیض» به دست آمد؛ و گزاره (ب) از فرمول «رفع تالی».

2) «نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ ... وَ ... یَزيدُ ... خَسارا»: در نظام خلقت، یک حقیقت واحد (قرآن) می‌تواند برای عده‌ای مایه شفا و رحمت باشد، و برای عده‌ای مایه خسران (حدیث1). این کاملا به نوع استفاده ما و نسبتی که ما با او برقرار می‌کنیم، مرتبط است؛ زیرا که در حالت عادی، هنگام مراجعه به قرآن، راه نفوذ شیطان هم باز است (نحل/98، [جلسه 92](#_تدبر_14)).

توجه شود که این به معنای خنثی بودن ذات قرآن نیست؛ شاید به همین جهت است که خداوند در این آیه، شفا و رحمت را به خود نسبت داد (نُنَزّل)، اما خسارت‌آفرینی را خیر (یَزیدُ). آنچه خداوند متعال در قرآن کریم قرار داده است، شفا و رحمت است؛ اما ظالمان هنگام مواجهه با قرآن راه ورود شیطان را نبسته‌اند؛ و شیطان کاری می‌کند که همین قرآن در وجود آنها اثر معکوس بگذارد؛ و خسران (= بدی) را در آنها تقویت کند.

3) «الْقُرْآنِ ... لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَسارا» نفرمود: «ظالمان از قرآن استفاده نمی‌کنند.» بلکه فرمود «خسارتشان بیشتر می‌شود.» پس مساله، بی‌اعتنایی عده‌ای به قرآن نیست؛ بلکه مساله این است که عده‌ای از خود قرآن در مسیر اهداف پلید خود و در مسیر خسارت‌آفرینی سوءاستفاده کنند؛ و این یک واقعیتی است که خود قرآن هم بدان توجه کرده؛ و تقصیر خدا و پیامبر و حضور دین در جامعه و ... هم نیست. به قول ملای رومی:

زان که از قرآن بسی گمره شدند

زان رَسَن قومی درونِ چَه شدند

مر رسن را نیست جرمی ای عنود

چون تو را سودای سربالا نبود

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar3/sh200/>

4) «الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ ... لِلْمُؤْمِنينَ... و لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَسارا» مقصود از «ظالم» در این آیه کیست؟

علامه طباطبایی توضیح می‌دهند که خدا در قرآن نشان داده که ممکن است کسی قلبش مریض باشد در حالی که هنوز منافق یا کافر نشده است (احزاب/60؛ مدثر/31)؛ و اگر قرآن، شفا برای مومنان است، پس علی‌القاعده مرض‌های این افراد را شفا می‌دهد. پس، با توجه به اینکه:

اولا «شفا در مقابل مرض است» و

ثانیا در این آیه، «ظالم – که شفا نمی‌یابد- را در مقابل مومن آورد»،

پس

این ظلم، -که شفا نمی‌یابد- مرض‌های افرادی است که مومن نیستند، یعنی مربوط به محدوده‌ای است که کفر [زیر بار حق نرفتن و لجاجت با حق] در وجودشان هست؛ و منحصر به کفر شرک‌ورزی نیست. (المیزان13/ 183-185) (در قرآن کریم، اصطلاح «کفر» مثلاً در مورد مسلمانان منافق نیز به کار رفته است. نساء/137-138)

اگر این مطلب را کنار حدیث ثقلین بگذاریم که: «قرآن از اهل‌بیت جدایی‌ناپذیر است» (و نیز احادیث 2 و3 و 6 و7)، معلوم می‌شود که چرا ظالمانِ نسبت به آل محمد ص، مصداق اصلی این «ظالمان» دانسته شده‌اند (حدیث1):

زیرا کسی که به این حقیقتی که در حدیث ثقلین بیان شده، کفر بورزد، عملا راه استفاده صحیح از قرآن را بر خود بسته است؛ و برای همین فقط راه شیطان بر او باز می‌ماند.

5) «الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ»: قرآن مایه شفا و رحمت برای مومنان است.

پس،

اگر بعد و قبل از رفتنمان سراغ قرآن هیچ تغییری نکردیم، یا واقعا مومن نیستیم (خلوص نیت ویا یقین نداریم؛ احادیث 4 و 5) یا حقیقتا سراغ قرآن نرفته‌ایم!

6) « نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآن ما هُوَ شِفاءٌ»: خدا ما را با فطرتی پاک و قلبی سالم به دنیا فرستاد. اما شیطان با زینت دادن دنیا و آلودگی‌هایش ما را مریض کرد. هر مرضی دوایی و شفایی دارد. نفرمود قرآن دواست؛ بلکه فرمود شفاست. دوا را باید استفاده کنی تا بعدا شفا حاصل شود. اما سراغ قرآن رفتن، عین شفا گرفتن است؛ برای اینکه این دل را سالم نزد خدا برگردانیم (شعراء/89)، راهی جز جدی گرفتن قرآن ندارد؛ و اگر جدی گرفتیم، همان جدی گرفتن، شفاست، نه اینکه دوا باشد که حالا اثر بکند یا نکند.

(نکته: مفسران درباره اینکه قرآن چگونه و از چه زوایایی می‌تواند شفابخش باشد (مادی، معنوی، جسمی، روحی، علمی، عملی و ...) ابعاد مختلفی را برشمرده‌اند که همگی می‌تواند درست باشد؛ اما آیه مطلق است و هرگونه شفا و رحمتی را شامل می‌شود (چنانکه در احادیث دیدیم که هم مرض‌های جسمی مطرح شد، هم روحی)

#### 7) ثمره مهم آیه 82 سوره اسراء در سیر و سلوک با استفاده از تدبرهای 1 و 4 و 6

بسیاری از ما دنبال حکیم و مرادی می‌گردیم که مرض‌های قلبمان را بشناسد و راه علاج بگوید. در حالی که قرآن کریم، نه‌تنها دوا، بلکه شفاست. آن حکیم و مرادی که دنبالش می‌گردیم، می‌خواهد نسخه‌ی دوا بدهد؟! اما نسخه شفا موجود است!

یکی از اساتید ما می‌فرمود:

«بر اساس حدیث ثقلین، هیچ جدایی‌ای بین قرآن و عترت نیست. پس اگر دلت برای امام زمانت تنگ شده و می‌خواهی سراغ او بروی، سراغ قرآن برو! اگر می خواهی به وجه او بنگری، به مصحف نگاه کن!»

آیا حکیمی برتر از امام زمان عج راه مداوای قلب مریض ما را می‌داند؟

آیا نسخه‌ای شفابخش‌تر از قرآن وجود دارد؟

آیا این دو از هم جدایی‌پذیرند؟

پس چرا این همه این در و آن در می‌زنیم و جایی که باید برویم، نمی‌رویم؟

امید که در این شب مبارک، کریم اهل بیت امام حسن مجتبی ع، دست ما را بگیرد.

## 94) سوره طه (20) آیه 115 وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما 1/4/1395 15 رمضان 1437

### ترجمه

و به‌یقین، از پیش به آدم سفارشی کردیم، که فراموش کرد، و او را دارای عزمی [راسخ] نیافتیم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«عهدنا»: ریشه لغوی عهد در اصل به معنای حفظ و مراعات چیزی است (مفردات ألفاظ القرآن/591؛ معجم المقاييس اللغة‏4/ 167) کلمه «عهد» وقتی با حرف «الی» متعدی شود به معنای «وصیت» (سفارش؛ برعهده گذاشتن) می‌شود و وقتی از عهد «بین دو نفر» سخن به میان آید به معنای «میثاق» (پیمان؛ برعهده گرفتن) می‌باشد (أساس البلاغة زمخشری/441) که البته در تفاوت «عهد» و «میثاق» گفته‌اند میثاق محکمتر از عهد است و نیز گفته شده وقتی «میثاق» گفته می‌شود از جانب یکی از طرفین مدنظر است اما وقتی «عهد» گفته می‌شود از جانب هردو طرف مد نظر است.

«عزماً»: عزم، عبارت است از آنچه انسان در درون خود تصمیم می‌گیرد که حتما انجامش دهد (كتاب العين‏1/ 364؛ معجم المقاييس اللغة‏1/ 363) شاید مهمترین ویژگی‌های عزم را بتوان «جدیت» و «قاطعیت» دانست. انسان کاری را جدی بگیرد، یعنی عزمش را بر انجام آن جزم کرده است.

«نَسِیَ» با اینکه معنای فراموش کردن برای کلمه «نسیان» خیلی متعارف است (کتاب العین7/ 304) اما برخی درباره ریشه «ن‌س‌ی» گفته‌اند بر دو معنای متفاوت دلالت دارد: فراموش کردن و ترک کردن؛ و برای معنای «ترک کردن» ‌به همین آیه استناد کرده‌اند (معجم مقائيس اللغة‌5/ 421) و روایتی از امام باقر ع نیز موید همین معناست: «فَنَسِيَ... إِنَّمَا يَعْنِي فَتَرَكَ» (بصائر الدرجات‏1/ 71؛ كافي‏2/ 8) و برخی هم توضیح داده‌اند که با توجه به اینکه «فراموشی» امری غیرارادی است، مواردی که «نسیان» در قرآن کریم مورد مواخذه قرار گرفته (بقره/274؛ طه/115؛ توبه/67) همگی به معنای «ترک» است چنانکه ما هم می‌گوییم «ما را از عطای خود فراموش نکن» (متشابه القرآن (لابن شهر آشوب)‏1/ 164). اما برخی بین این دو معنا چنین جمع کرده‌اند که: نسیان، ترک آن اموری است که قبلا انسان آنها را در قلب خود ثبت و ضبط کرده بود که می‌تواند ناشی از ضعف قلب ویا غفلت ویا حتی عمدی باشد (مفردات ألفاظ القرآن/803) ضمنا هم از ابن‌عباس (المعجم الصغیر للطبرانی2/ 140)[[175]](#footnote-175) و هم از امام صادق ع (علل‌الشرائع1/ 15)[[176]](#footnote-176) روایت شده که یکی از وجوه تسمیه انسان، به انسان این است که خداوند به او سفارشی کرد اما او نسیان کرد (البته انسان ظاهرا از ریشه «أنس» است و چنین مطلبی از باب اشتقاق کبیر است)

### حدیث

میلاد مبارک کریم اهل بیت، امام حسن مجتبی ع - که البته همه اهل بیت کریم‌اند - بر همه دوستداران ایشان و دلسوختگان عالم مبارک باد.

1) روي عن الإمام السبط التقي أبي محمد الحسن بن علي صلوات الله عليهما

- كُلُّ مُعَاجَلٍ يَسْأَلُ النَّظِرَةَ وَ كُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ.[[177]](#footnote-177)

- وَ قَالَ ع اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ جِدُّوا فِي الطَّلَبِ وَ تُجَاهَ الْهَرَبِ وَ بَادِرُوا الْعَمَلَ قَبْلَ مُقَطَّعَاتِ النَّقِمَاتِ وَ هَاذِمِ اللَّذَّاتِ...

تحف العقول، ص236

از امام حسن مجتبی ع روایت شده است که:

- هرکسی که مهلتش تمام شده، تقاضای مهلت می‌کند، و هرکس که مهلت دارد، امروز و فردا می‌کند.

- ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و در طلب و به سمت فرار [از شیطان] جدی باشید و به انجام عمل مبادرت ورزید قبل از اینکه آنچه سختی‌ها و لذت‌ها را یکجا با خود می‌برد [= مرگ] فرارسد...

2) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ لآِدَمَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُ يَا آدَمُ لَا تَقْرَبْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ قَالَ فَأَرَاهُ إِيَّاهَا فَقَالَ آدَمُ لِرَبِّهِ كَيْفَ أَقْرَبُهَا وَ قَدْ نَهَيْتَنِي عَنْهَا أَنَا وَ زَوْجَتِي قَالَ فَقَالَ لَهُمَا لَا تَقْرَبَاهَا يَعْنِي لَا تَأْكُلَا مِنْهَا فَقَالَ آدَمُ وَ زَوْجَتُهُ نَعَمْ يَا رَبَّنَا لَا نَقْرَبُهَا وَ لَا نَأْكُلُ مِنْهَا وَ لَمْ يَسْتَثْنِيَا فِي قَوْلِهِمَا نَعَمْ فَوَكَلَهُمَا اللَّهُ فِي ذَلِكَ إِلَى أَنْفُسِهِمَا وَ إِلَى ذِكْرِهِمَا قَالَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ فِي الْكِتَابِ «وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْ‏ءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ» أَنْ لَا أَفْعَلَهُ فَتَسْبِقَ مَشِيَّةُ اللَّهِ فِي أَنْ لَا أَفْعَلَهُ فَلَا أَقْدِرُ عَلَى أَنْ أَفْعَلَهُ قَالَ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ» أَيْ اسْتَثْنِ مَشِيَّةَ اللَّهِ فِي فِعْلِك‏

النوادر(للأشعري)، ص56؛ الكافي، ج‏7، ص448

از امام باقر ع درباره آیه «و به‌یقین، از پیش به آدم سفارشی کردیم، که فراموش کرد، و او را دارای عزمی [راسخ] نیافتیم» روایت شده است که:

همانا خداوند هنگامی که به آدم گفت «داخل بهشت شو»، به او گفت که به این درخت نزدیک نشو و آن را به او نشان داد؛ آدم به پروردگارش عرض کرد: چگونه نزدیک آن شوم در حالی که تو من و همسرم را از آن نهی کردی؟

امام فرمود: اینکه فرمود به آن نزدیک نشوید، یعنی از آن نخورید.

به هر حال آدم گفت: بله، پروردگارا، ما نزدیکش نمی‌شویم و از آن نمی‌خوریم؛ اما این «بله»شان را مشروط به خواست خدا نکردند (ان‌شاءالله نگفتند) پس خدا آنها را در این مطلب به خودشان و یاد [=حافظه] خودشان واگذاشت.

امام فرمود: در حالی که خدا در کتابش به پیامبرش گفته بود (کهف/23-24) که: «در مورد هیچ کاری نگو که من فردا انجامش می‌دهم؛ مگر اینکه خدا بخواهد» که آن را انجام ندهم؛ که در این صورت مشیت خدا بر اینکه من انجامش بدهم می‌چربد و نمی‌توانم که انجامش دهم. برای همین است که خداوند [در ادامه] فرمود: «و خدا را یاد کن وقتی دچار نسیان شدی» یعنی مشیت خدا را در کارت استثنا کن.

3) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» قَالَ:

عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارِ بِهِ.

الكافي، ج‏1، ص416؛ تفسير القمي، ج‏2، ص66؛ بصائر الدرجات، ج‏1، ص70؛ علل الشرائع، ج‏1، ص123؛ تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص313 [[178]](#footnote-178)

از امام باقر ع درباره آیه «و به‌یقین، از پیش به آدم سفارشی کردیم، که فراموش کرد، و او را دارای عزمی [راسخ] نیافتیم» روایت شده است که یعنی:

سفارش کردیم به او در مورد حضرت محمد ص و ائمه بهد از او، پس رها کرد (=جدی نگرفت) و او را عزمی نداشت بر اینکه آنها چنان‌اند؛ و [پیامبران] اولوالعزم را اولوالعزم نامیدند زیرا به آنها در مورد حضرت محمد ص و جانشینان بعد از او و حضرت مهدی و سیره او سفارش شد و آنها بر اینکه: آن، چنان است و بر اقرار به این مطلب، عزمشان را جزم کردند. [ظاهرا یعنی عزم کردند که چنان اقدام کنند که در اقدامشان، ثمراتی را که تا بعثت پیامبر ص و ظهور امام زمان ع بر کارشان مترتب می‌شود، جدی بگیرند][[179]](#footnote-179)

### ‏تدبر

1) «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما»: خدا آدم را به عنوان خلیفه خود قرار داد. اما برای این مقام با او عهدی بست، و از او کاری خواست: «هرکاری می‌خواهی بکن، فقط این سراغ این درخت نرو» طبق روایات کمتر از یک روز طول کشید که با فریب شیطان آدم سراغ آن درخت رفت.

چرا؟ می‌خواست با خدا مخالفت کند؟

نه! بلکه فراموش کرد!

چرا؟

چون جدی نگرفته بود! چون عزم نداشت! به همین سادگی!

همه مشکلات ما و تمام راه‌های نفوذ شیطان به همین یک مساله ساده برمی‌گردد!

بیهوده نیست که امیرالمومنین ع فرمود: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِه‏» (نهج‌البلاغه، حکمت47) و بیهوده نیست که همین میزان عزم است که پیامبران اولی‌العزم را از بقیه انسانها، بلکه حتی از بقیه پیامبران برتر کرده است؛ آن هم چه عزمی! نه فقط عزم اصلاح امت و مردم زمان خود را کردند؛ بلکه عزم کردند اقداماتی را تا زمان بعثت پیامبر خاتم، بلکه تا ظهور مهدی. (حدیث3)

اگر آدمی که در ابتدای تاریخ بود، عزم نداشت؛ اما آدم‌های پایان تاریخ، که در رکاب امام زمانشان خواهند بود، عزم دارند؛ چنانکه امام صادق ع در وصفشان فرمود: «وَ إِنَّ قَلْبَهُ لَأَشَدُّ مِنْ زُبَرِ الْحَدِيدِ وَ لَوْ مَرُّوا بِجِبَالِ الْحَدِيدِ لَقَلَعُوهَا» قلب‌هایشان از قطعات عظیم آهن محکم‌تر است، به نحوی که اگر با کوه‌های آهن مواجه شوند، آن را از جا می‌کنند. (كمال الدين و تمام النعمة‏2/ 674)[[180]](#footnote-180)

ما هم می‌توانیم از آنها باشیم.

فقط یک تصمیم جدی!

و این ماه رمضان بهترین فرصت برای چنین تصمیمی است.

2) به جای هر کلام دیگر، بهتر این دیدم که فرازی از دعای سحر (دعای ابوحمزه ثمالی) را بیاورم:

اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَ تَعَبَّأْتُ وَ قُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَاجَيْتُكَ أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نُعَاساً إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَ سَلَبْتَنِي مُنَاجَاتِكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ

مَا لِي؟!

كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَحَتْ سَرِيرَتِي وَ قَرُبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَّابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ

سَيِّدِي!

لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَّيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخِفّاً بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضاً عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنَعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَّيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي

أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَائِي مِنْكَ جَازَيْتَنِي‏

فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي‏ ...

خدایا! هربار که گفتم مهیا و آماده شده‌ام و برای نماز در مقابلت ایستاده‌ام و [می‌خواهم با تو] مناجات کنم، چرتی بر من عارض شد وقتی خواستم نماز بخوانم، و حال مناجات را از دست دادم وقتی خواستم مناجات کنم!

مرا چه می‌شود؟

هربار گفتم باطنم اصلاح شد و جایگاهم به جایگاه توبه‌کاران نزدیک شئ، به چیزی مبتلا شدم که قدم‌هایم را لرزاند و بین من و در خدمت تو بودن فاصله انداخت؟

سرورم!

شاید که مرا از درگاه خود رانده‌ای و از خدمت خود محروم کرده‌ای؟!

یا شاید که دیده‌ای که نسبت به حق تو سبکسرم پس مرا از خود دور کرده‌‌ای؟!

یا شاید که دیده‌ای از تو رویگردانم، و دیگر از من بدت می‌آید؟!

یا شاید که مرا در جایگاه دروغگویان یافته‌ای و مرا از خود رانده‌ای؟!

یا شاید دیده‌ای که شکرگزار نعمتهایت نیستم و مرا محروم کرده‌ای؟

یا شاید که دیده‌ای در مجلس علما حضور پیدا نمی‌کنم و مرا خوار کرده‌ای؟!

یا شاید مرا در میان غافلان دیده‌ای پس از رحمتت ناامیدم کرده‌ای؟

یا شاید دیده‌ای با مجالس اهل باطل و بیهوده‌کار انس دارم، پس مرا در میان آنها رها کرده‌ای؟!

یا شاید هم اصلا دعا کردن مرا دوست نداری و مرا از خود دور کرده‌ای؟

یا شاید به خاطر جرم و گناهم مکافاتم می‌کنی؟!

یا شاید به خاطر کم‌حیایی‌ام مجازاتم می‌کنی؟!

پس اگر ببخشی، بسیار شده که گناهکاران پیش از مرا بخشیده‌ای ...

## 95) سوره أنبياء (21) آیه 35 كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُون‏ 2/4/1395 16 رمضان 1437

### ترجمه

هر شخصی چشنده مرگ است؛ و شما را بشدت با بدی و خوبی می‌آزماییم و [تنها] به سوی ما بازمی‌گردید.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نَفْس»: درباره خاستگاه این کلمه اختلاف نظر شدیدی بین اهل لغت وجود دارد[[181]](#footnote-181) و البته همگان تاکید دارند که «نفس» به معنای «خود» در مورد هر چیزی به کار می‌رود. علامه طباطبایی بر این باور است که ریشه اصلی این کلمه در همین معناست؛ یعنی ابتدا حالت تاکید بر خود هر چیزی داشت (مثلا نفس انسان، نفس سنگ، ...، به معنای خود انسان، خود سنگ، ... بود) و بدین مناسبت بر هر چیزی، به جای کلمه «خودِ» اطلاق ‌شد، حتی به خود خدا (انعام/12؛ آل‌عمران/28؛ مائده/116) و تدریجا استفاده‌اش در مورد انسان (که موجودی مرکب از روح و بدن است) شیوع پیدا کرد و گاه هر دو معنا در یک عبارت جمع می‌شد مانند «كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها» (هر انسانی از خودش دفاع می‌کند؛ نحل/111) و بعدا در مورد روح انسان که دارای علم و حیات است به کار رفت؛ و البته اگرچه در اصطلاحات علمی برای سایر موجدات ذی‌شعور (مانند حیوان و جن و فرشته) به کار می‌رود، اما در عرف چنین کاربردی رایج نیست و در قرآن هم به این معانی به کار نرفته است.

«ذائِقَة» ذوق به معنای چشیدن است و اگرچه اصل آن در مورد چشیدن با دهان بوده است، اما در قرآن کریم در مورد درک‌های مربوط به لامسه (قمر/48، نبا/24) و حتی درکهای کاملا معنوی و غیرمادی (روم/36؛‌ طلاق/9) نیز به کار رفته است. ذائقه اسم فاعل است (= چشنده) و و «الموت» مفعول آن است، و به لحاظ نحوی، چون در این آیه به جای فعل (تذوق الموت)، اسم فاعل آورد (ذائقه الموت)، دلالت بر دوام و همیشگی بودن این چشیدن می‌کند. پس آیه خبر از یک واقعه‌ای که یکبار رخ خواهد داد نمی‌دهد، بلکه خبر از واقعه‌ای می‌دهد که تدریجا و همواره در حال رخ دادن است!

«نبلو» از ریشه «بلو» است که به معنای «اختبار» (امتحان کردن به منظور خبر گرفتن و معلوم کردن یک وضعیت) می‌باشد. ریشه دیگری که مطرح شده، «بلی» است که به معنای کهنه شدن و پوسیدن می‌باشد. اینکه آیا واقعا اینها دو ماده مستقلند یا اینکه هردو به یکی برمی‌گردند، بین علمای لغت اختلاف است که این اختلاف در خصوص کلماتی مانند بلاء (که از کدام است) بیشتر آشکار می‌شود. تا حدی که برخی گفته‌اند حروف «ب‌ل‌ی‌و‌» دو اصل با دو معنا (امتحان کردن و پوسیدن) است و تفکیک نکرده‌اند که کدام کلمه از کدام ریشه گرفته می‌شود (معجم المقاييس اللغة‏1/ 292-295). کسانی هم که یکی را اصل دانسته‌اند دو دسته‌اند: برخی اصل را بر معنای کهنه شدن و پوسیدن قرار داده، و گفته‌اند به این جهت به معنای امتحان کردن (اختبار) به کار می‌رود که گویی از کثرت امتحان و خبر گرفتن از او، او را پوساندم! و بلاء را هم از این جهت بلا گفته‌اند که جسم را می‌پوساند (مفردات ألفاظ القرآن/ 145) و برخی هم «ایجاد تحول به منظور رسیدن به نتیجه مطلوب» (که به معنای «امتحان کردن» نزدیکتر است) را معنای اصلی این ماده دانسته‌اند و آنگاه گفته‌اند لفظ «بَلِیَ» به خاطر کسره در عین‌الفعل بر «تحول رو به سقوط» دلالت دارد و به همین جهت است که معنای پوسیدن می‌دهد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏1/ 335-338)

«فِتْنَةً» درباره «فتنه» در جلسه 77 (حدید/14) توضیحاتی گذشت. برای جایگاه نحوی آن در این آیه چند حالت مطرح شده که با هر یک، معنای خاصی ایجاد می‌شود که همگی می‌تواند منظور آیه بوده باشد:

الف. مفعول له (شما را با خوبی و بدی مبتلا می‌کنیم برای اینکه سخت بیآزماییم)

ب. مصدر در جایگاه حال (شما را در حالی که گرفتار فتنه‌اید با خوبی و بدی می‌آزماییم)

ج. مفعول مطلق نائب از مصدری که فعل «نبلو» بر آن دلالت می‌کند، زیرا فتنه و بلاء به یک معنایند (شما را با خوبی و بدی می‌آزماییم چه آزمودنی) (مجمع البيان في تفسير القرآن‏7/ 73 ؛ إعراب القرآن و بيانه‏6/ 29 ؛ الجدول في إعراب القرآن‏17/ 28)

«وَ إِلَيْنا تُرْجَعُون» حرف واو را اغلب حرف عطف دانسته‌اند؛ اما برخی تذکر داده‌اند که علاوه بر آن، می‌تواند واو حالیه باشد (إعراب القرآن و بيانه‏6/ 29) ضمنا «الینا» جار و مجروری است که متعلق به «ترجعون» می‌باشد و چون مقدم آمده، دلالت بر حصر (یا لااقل: تاکید) دارد.[[182]](#footnote-182)

### شأن نزول

وقتی خداوند به پیامبرش خبر داد که بعد از او چه بر سر اهل‌بیتش خواهد آمد و چگونه دیگران مدعی خلافت می‌شوند، رسول خدا ص غمگین شد، پس خداوند متعال نازل فرمود «وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ؛ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ» [ما قبل از تو برای هیچکس جاودانگی قرار ندادیم؛ آیا اگر تو بمیری، آنها جاودان می‌مانند؟! هر شخصی چشنده مرگ است و شما را بشدت با بدی و خوبی می‌آزماییم و تنها به سوی ما بازمی‌گردند] و رسول خدا را آگاه کرد که همه می‌میرند. [یعنی همان طور که تو می‌میری، کسانی هم که می‌آیند وظلم می‌کنند هم خواهند مرد و ظلم پایدار نخواهد ماند.][[183]](#footnote-183)

تفسير القمي، ج‏2، ص70

### حدیث

1) هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَداً بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَ يَلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْشَائِهَا كَيْفَ يَصِفُ إِلَهَهُ مَنْ يَعْجَزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِه‏

نهج‌البلاغه، خطبه 112

امیرالمومنین ع در توصیف نحوه اقدام ملک‌الموت می‌فرماید:

آیا وقتی وارد خانه‌ای می‌شود، او را احساس می‌کنی؟ آیا وقتی کسی را متوفی می‌کند، او را می‌بینی؟ اصلا چگونه جنینی که در شکم مادرش هست را متوفی می‌سازد؟ آیا از برخی از جوارح مادر وارد می‌شود؟ یا [در بیرون ایستاده و] روح به اذن پروردگارش او را اجابت می‌کند؟ یا اینکه [از ابتدا] همراه جنین در امعاء و احشاء مادر ساکن است؟ چگونه کسی که از وصف مخلوقی مانند خود عاجز است می‌تواند خدا را وصف کند؟

2) فَضَالَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع:

مَا أَنْزَلَ الْمَوْتَ حَقَّ مَنْزِلَتِهِ مَنْ عَدَّ غَداً مِنْ أَجَلِهِ[[184]](#footnote-184)

الزهد (حسین بن سعید کوفی اهوازی، قرن3)، ص81

امیرالمومنین ع فرمود:

کسی که فردا را جزء مهلت عمرش بشمارد، مرگ را آن طور که باید و شاید، جدی نگرفته است!

3) فَضَالَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: قَالَ كَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع يَقُولُ

هَوْلٌ لَا تَدْرِي مَتَى يَلْقَاكَ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْجَأَكَ

امام صادق ع فرمود: عیس بن مریم زیاد می‌گفت: حادثه عظیم و ترسناکی که نمی‌دانی چه وقت با تو روبرو می‌شود، چرا قبل از مواجهه با آن، آماده‌اش نمی‌شوی؟

الزهد، ص81 [[185]](#footnote-185)

4) أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي مُوسَى حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع مَرِضَ فَعَادَهُ إِخْوَانُهُ فَقَالُوا

كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

قَالَ بِشَرٍّ

فَقَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ هَذَا مِنْ كَلَامِ مِثْلِكَ

فَقَالَ ع يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ فَالْخَيْرُ الصِّحَّةُ وَ الْغِنَى وَ الشَّرُّ الْمَرَضُ وَ الْفَقْرُ ابْتِلَاءً وَ اخْتِبَاراً.

الجعفريات، ص233

از امام کاظم ع از پدرانشان نقل شده که یکبار امیرالمومنین ع مریض شد و برادران [دینی]شان به عیادتش رفتند و گفتند:

چگونه صبح کردی؟

فرمود: به شر [بدی] !

گفتند: سبحان الله، چنین سخنی از مثل تو بعید است!

فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و شما را بشدت با بدی و خوبی می‌آزماییم و به سوی ما بازمی‌گردید». «خیر» همان صحت و سلامت است و شر، مریضی است، و فقر، ابتلاء و امتحان است.

5) [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين ع] وَ قَدْ تَبِعَ جِنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ:

كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ وَ كَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ نُنْزِلُهُمْ أَجْدَاثَهُمْ- وَ نَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ، قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظَةٍ وَ رُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَ جَائِحَةٍ

نهج‌البلاغه، حکمت 122؛ تفسير القمي، ج‏2، ص71

امیرالمومنین ع در تشییع جنازه بود که صدای خنده مردی به گوشش خورد‌.

فرمود: گویی مرگ را در دنیا برای غیرما نوشته‌اند؛

گویی در دنیا حق را فقط بر دیگران واجب کرده‌اند؛

گویی آنچه از مردگان می‌بینیم یک مسافرتی است که به زودی به نزدمان بازمی‌گردند!

آنها را در گورهایشان می‌گذارم و میراثشان را می خوریم، گویی که ما بعد از آنها جاودانه‌ایم!

هر موعظه‌ای را فراموش کرده و در هر بلا و آفتی پرتاب شده‌ایم![[186]](#footnote-186)

### تدبر

1) «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُون»

حقیقت مرگ چیست که هرکسی آن را می‌چشد؟ و آیا یک واقعه‌ای است که در یک لحظه رخ می‌دهد یا امری است که تدریجی حاصل می‌شود (در «نکات ترجمه» درباره دلالت کلمه «ذائقه» بر استمرار، توضیحی داده شد)؟

امری که شاید در فهم این مطلب بتواند کمک کند قرار گرفتن عبارت «نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً» در میانه این آیه است که ظاهرا گمان می‌شود ربطی به قبل و بعدش ندارد؟ اما فهم ارتباط این سه جمله می‌تواند پاسخ سوال بالا را بدهد.

تاملی در هریک از سه جمله آیه، در نسبت با همدیگر:

1- حقیقت مرگ انتقال است از عالَمی به عالم دیگر؛ و این انتقال، صرفا یک انتقال مکانی مربوط به بدن‌مان نیست؛ بلکه از جنس چشیدن توسط جان آدمی است. «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»

2- گذران ظاهرِ زندگی به خوردن و خوابیدن و ... است؛ اما گذرانِ باطن و حقیقت آن، بر اساس ابتلائات خوب و بدی است که برای ما رخ می‌دهد و در عمق‌وجودمان آنها را می‌چشیم و متناسب با آنها شخصیت‌مان را می‌سازیم. «وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً»

3- شخصیت ما که محصول موفقیت یا ناکامی‌های ما در آزمایش‌های دنیاست، نهایتا در قیامت در قالب یک انسان بهشتی یا جهنمی به نزد خدا برمی‌گردد «وَ إِلَيْنا تُرْجَعُون»

پس با هر ابتلائی یک مرحله از شخصیتی که قرار است در عالم دیگر محشور شود رقم می‌خورد: ذره‌ای از خودمان را در دنیا رها کرده، و ذره‌ای از وجودمان را در آخرت رقم زده‌ایم؛ پس در گذران زندگی، با هر ابتلایی گامی از مرگ را (انتقال از این عالم به عالم دیگر است) محقق ساخته‌ایم.

اگر این مطلب را بفهمیم،

درمی‌یابیم ارتباط عمیق ملک‌الموت با خود را (حدیث1)

درمی‌یابیم که مرگ هرلحظه با ماست و معلوم نیست فردا جزء مهلت ما باشد (حدیث2)

و همواره آماده مرگ هستیم (حدیث3 و 5) چون همواره با او زندگی می‌کنیم.

2) «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» مرگ‌ بسیار جدی است؛ برای همه هم جدی است (احادیث2و 3 و 5) نه فقط برای خودمان باید آن را بسیار جدی بگیریم؛ بلکه هنگام ارتباطات با سایرین (اگر که باید این ارتباطات را در پرتوی ارتباط با خدا قرار دهیم) نیز از اولین گام‌های‌مان باید توجه به مرگ باشد! آیا در این ایام ماه رمضان توجه کرده‌اید که در میان دعاهایی که بعد از هر نماز واجب توصیه شده، دعایی که کاملا به ارتباطات اجتماعی ما (دعا برای دیگران) توجه دارد با عبارت «اللهم ادخل علی اهل القبور السرور» (خدایا سرور و خوشحالی بر کسانی که در قبرها هستند وارد کن) شروع می‌شود؟ (مفاتیح‌الجنان، فصل اول در اعمال مشترکه ماه رمضان)

3) «نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً»: ما را دائما با بدی‌ها و خوبی‌ها، مرض و سلامتی، فقر و ثروت، و ... می‌آزمایند. برخی وقتی در معرض خوبی ها قرار می‌گیرند، فکر می‌کنند مورد عنایت ویژه خدایند و وقتی در معرض بدی‌ها قرار می‌گیرند گمان می‌کنند خدا از آنها رویگردان شده است. اما این گونه نیست (فجر/15-17 ؛ معارج/20-21) همه ما به سمت خدای واحدی در حرکتیم و اینها زمینه‌های شکل‌گیری شخصیت ماست تا چگونه خود را بسازیم.

راستی، چرا شر را مقدم بر خیر آورد؟ شاید بدین جهت که ما وقتی با شرور آزمایش می‌شویم زودتر به یاد مرگ می‌افتیم و این آیه در مقام بیان نسبت ابتلائات و فتنه‌ها، با مرگ و حشر است.

4) اینکه عبارت « نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً» بعد از عبارت «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» آمده، به نوعی توضیح آن است و درواقع، دارد به فلسفه مرگ اشاره می‌کند: چرا انسانها می‌میرند؟ زیرا زندگی در دنیا هدف نبوده است: آمده‌اند آزمایش شوند. (المیزان14/278)

5) هرکاری بکنیم و هرجایی برویم، آخرش سر و کارمان با خدا خواهد بود: (إِلَيْنا تُرْجَعُون). اگر این را جدی بگیریم، مرگ را جدی می‌گیریم: (كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ)؛ و کسی که مرگ را جدی بگیرد، برای آن آماده می‌شود و کسی که آماده مرگ باشد، از مرگ نمی‌ترسد، بلکه آن را دوست خواهد داشت چرا که حجاب بین او و خدایش را برمی‌دارد. بیهوده نیست که امیرالمومنین ع می‌فرمود: «وَ اللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّه‏» (به خدا قسم، انس و علاقه پسر ابوطالب به مرگ، از انس طفل به پستان مادرش بیشتر است؛ نهج‌البلاغه، خطبه5) آنگاه است که در فتنه‌ها، هر اندازه هم که شر باشد، نمی‌لغزد؛ زیرا ابتلاء بودن فتنه‌های خیر و شر را باور کرده است: (نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً)

6) فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی:

سَيِّدِي

أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي

وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ آلِهِ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

وَ انْقُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ

وَ أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسِّوِيفِ وَ الْآمَالِ عُمُرِي وَ قَدْ نَزَلْتُ مَنْزِلَةَ الْآيِسِينَ مِنْ خَيْرِي

فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَءَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أُمَهِّدْهُ لِرَقْدَتِي وَ لَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي

وَ مَا لِي لَا أَبْكِي وَ مَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي ‏وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي وَ قَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنِحَةُ الْمَوْتِ

فَمَا لِي لَا أَبْكِي

أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي

أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي

أَبْكِي لِضِيقِ لَحْدِي

أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ

أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَاناً ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي...

مفاتیح‌الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان

سرورم!

محبت دنیا را از قلبم بیرون کن و بین من و مصطفی و خاندانش که از میان خلایق برگزیده‌ای و خاتم پیامبران قرار دادی، یعنی حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ جمع کن

و مرا توفیق توبه و رجوع به خودت بده

و مرا به گریه بر حال زارم یاری فرما که عمرم را با امروز و فردا کردن‌ها و آرزوها هدر دادم و در جایگاهی قرار گرفته‌ام که دیگر امید خیری به من نمی‌رود

پس بدحال‌تر از من كيست، اگر من با چنين حالى به قبرم وارد شوم، قبرى كه آن را براى خواب آماده نساخته‌ام، و براى آرميدن به كار نيك فرش ننموده ام؟

و چرا گريه نكنم؟ و حال آنكه نميدانم بازگشت من به جانب چه خواهد بود، در حالی می‌بینم نفسم كه با من نيرنگ می‌بازد، و روزگار را مشاهده می‌كنم كه با من خدعه می‌ورزد، و حال آنكه بالهای مرگ بالاى سرم به حركت درآمده؛

پس چرا گريه نكنم؟

می‌گِریَم براى بيرون رفتن جان از بدنم،

می‌گِریَم براى تاريكى قبرم،

می‌گِریَم برای تنگى لحدم،

می‌گِریَم براى پرسش دو فرشته قبر منكر و نكير از من،

می‌گِریَم براى درآمدنم از قبر عريان و خوار، درحالى كه بار سنگينى را بر دوش مى‌كشم ...

## 96) سوره مؤمنون (23) آیه 115 أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون‏ ‏3/4/1395 17 رمضان 1437

### ترجمه

پس آیا [چنین] حساب کردید که شما را صرفاً بیهوده آفریده‌ایم و هرگز شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«حَسِبْتُمْ»: معنای «حساب کردن» معنای بسیار آشنایی است، با این حال، با رجوع به 55 ترجمه معلوم شد که هیچ‌یک از مترجمان در ترجمه این آیه، از این تعبیر استفاده نکرده و از دو تعبیر «پنداشتید» یا «گمان کردید» استفاده کرده‌اند. چرا؟

در اغلب کتب لغت اشاره شده که فعل «حسب»، علاوه بر معنای «عدّ» (حساب کردن، شمردن) به معنای «ظن» هم به کار می‌رود. در تعیین معیار تمایز، برخی گفته‌اند که هرگاه از وزن «حَسَبَ» (مصدر: حِساب) استفاده شود به معنای حساب کردن است و هرگاه از وزن «حَسِبَ» (مصدر: حُسبان) استفاده شود به معنای «ظن» است [فعل مضارع هر دو «یحسَب» است لذا در بحث ثمره‌ای ندارد] (المصباح المنير‏2/ 134؛ مجمع البحرين‏2/ 40) برخی ضمن پذیرش این تفاوت، توضیح داده‌اند که وقتی تعبیر «حسِب» به کار می‌بریم به این جهت معنای «ظن» را می‌دهد که در واقع گفته‌ایم «حساب می‌کنم که از اموری باشد که رخ می‌دهد» (معجم المقاييس اللغة‏2/ 59) در واقع، معنای «ظن»، اذغان به وقوع یک مطلب بر اساس حساب و کتاب است، و به همین جهت است که «حسِب» را به معنای «ظن» دانسته‌اند. نکته‌ای که این برداشت را تقویت می‌کند این است که برخی در تفاوت معنای «ظن» و «حُسبان» توضیح داده‌اند که ظن، حکایتگر از نوعی اعتقاد درونی است، در حالی که در معنای حسِب،‌ عنصر اعتقاد نقشی ندارد؛ در واقع حُسبان، همان «حساب کردن وقوع یک حالت» بوده که به خاطر کثرت استفاده در امور ظنی، کم‌کم به معنای ظن کار رفته است. (الفروق في اللغة/92).

در قرآن کریم، اگرچه این کلمه در حالت فعل ماضی، فقط به صورت «حَسِبَ» به کار رفته، و در تمام موارد، احتمال اینکه معنای «ظن» مدنظر باشد منتفی نیست؛ اما به صورت مصدری به هر دو صورت «حساب» و «حسبان» استفاده شده است. نکته مهم این است که اگرچه - همان طور که اهل لغت گفته‌اند- در تمام کاربردهای این کلمه در حالت «حساب»، هیچ اثری از معنای «ظن» وجود ندارد؛ اما جالب این است که در هیچیک از موارد استعمال کلمه «حسبان» نیز اثری از معنای «ظن» وجود ندارد (انعام/96؛ کهف/40؛ الرحمن/5) و این بدان معناست که اگرچه طبق توضیح فوق، ممکن است استفاده از «حسِب، حسبان» در امور ظنی رایج بوده، اما لااقل تا زمان ظهور قرآن، هنوز معنای «ظن» برای حُسبان (و لذا برای فعل حَسِبَ) قطعیت پیدا نکرده است و اصطلاحا هنوز به حدی نرسیده که لفظ «منقول» شود. به همین جهت بود که در ترجمه، علی‌رغم همه ترجمه‌های موجود، همان تعبیر «حساب کردن» (که قدر متیقن این واژه است) استفاده شد.

عبارت «أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون‏» را می‌توان هم عطف به «خَلَقْناكُمْ» دانست و هم عطف به «عَبَثاً» (إعراب القرآن و بيانه‏6/ 55) که به ترتیب معنا چنین می‌شود:

الف. آیا حساب کردید که اولا شما را صرفاً بیهوده آفریده‌ایم و ثانیا هرگز شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

ب. آیا حساب کردید که شما را صرفاً بیهوده و به نحوی که هرگز به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید، آفریده‌ایم؟

### حدیث

قال امیرالمومنین ع:

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ

وَ ابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ

وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ

وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظَلَّكُمْ

وَ كُونُوا قَوْماً صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبْدَلُوا

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى

وَ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ

وَ إِنَّ غَايَةً تَنْقُصُهَا اللَّحْظَةُ وَ تَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٌ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ

وَ إِنَّ غَائِباً يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ

وَ إِنَّ قَادِماً يَقْدَمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشِّقْوَةِ لَمُسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ

فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرِزُونَ [تَجُوزُونَ‏] بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَداً

فَاتَّقَى عَبْدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفْسَهُ وَ قَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَ غَلَبَ شَهْوَتَهُ

فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ وَ أَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ

وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا وَ يُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا إِذَا هَجَمَتْ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا

فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشِّقْوَةِ

نَسْأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَ لَا تُقَصِّرُ [تَقْتَصِرُوا] بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَ لَا كَآبَةٌ.

نهج البلاغه، خطبه 64

امیرالمومنین ع فرمودند:

بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و پيش از رسيدن اجل به كار برخيزيد؛

بدانچه از دستتان مى‏رود، آنچه را براى شما مى‏ماند، بخريد؛

بار بربنديد كه شما را به رفتن از آن واداشته‌اند، و آماده مرگ باشيد که سايه خود بر شما افكنده است.

چون مردمى باشيد كه بانگ بر آنان زدند، پس بيدار گشتند و دانستند که دنيا برایشان خانه نمی‌شود، پس آن را [با بهتر از آن] معامله کردند؛

چرا که خداى سبحان شما را بیهوده نيافريده، و به حال خود رهایتان نکرده است.

ميان شما تا بهشت يا دوزخ، فاصله‌ای نیست جز مرگی که به هر حال سرمی‌رسد.

مدّت زمانى را كه چشم بر هم زدنى كوتاهش سازد، و [گذر] ساعات آن را از بيخ و بن براندازد، واقعا بسیار کوتاه است؛

و غايبى [= مرگ] كه گذشت شب و روز در پی اوست، سزاوار است که بسرعت سر رسد؛

و پيكى كه مژده رستگارى يا پيام نگونبختى همراه دارد، شایسته بهترین انتظار است.

پس، در دنيا از دنيا چندان توشه برداريد كه فردا خود را بدان نگاه داريد.

پس، بنده بايد تقوای الهی پیشه کند، خيرخواه خود باشد، توبه‌اش را از پيش فرستد و بر شهوتش غلبه کند؛

چرا که مهلت و اجلش از او پوشيده است و آرزوى دراز وى را فريبنده،

و شيطانی بر او گماشته شده که گناه را در ديده او مى‏آرايد، تا خويش را بدان بيالايد، كه: بكن و از آن توبه نما! و اگر امروز نشد فردا؛ که وقتی كه مرگ او سر رسد، وی در غفلت محض از او باشد.

ای حسرت بر آن غفلت‌زده‌ای که عمرش حجتی علیه او باشد و روزگارانش وی را به نگون‌بختی بسپارد.

از خداى سبحان خواهانيم كه ما و شما را از كسانى بدارد كه نعمت، آنان را به راه سركشى در نيارد، و هيچ چيز آنها را از اطاعت پروردگارشان بازندارد، و پس از مرگ اندوه و پشيمانى به آنان روى نيارد.[[187]](#footnote-187)

با اقتباس از ترجمه شهيدى، ص49-50

### تدبر

1) «أَ فَحَسِبْتُمْ ...»: در قرآن تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت فعل به کار رفته (که صرفا در وز‌نهای حسِب، یحسَب، و یحتسب می‌باشد) ناظر به نوعی اشتباه در حساب و کتابهای انسانهاست؛ به طوری که در همگی می‌توان کلمه «ظن» و «زعم» (گمان و پندار) با بار معنایی منفی را به کار برد. یعنی گویی یکی از مهمترین نکته‌های دینداری این است که پی ببریم که بسیاری از حساب و کتاب‌های ما و پیش‌بینی‌هایی که بر اساس این حساب و کتاب‌ها انجام می‌دهیم درست نیست؛ و یکبار جدی باید در مدل محاسباتی‌مان در زندگی تجدید نظر کنیم.

شب قدر را در پیش رو داریم. شاید اینکه اصرار شده که در شب قدر: 1>30,000 (یک شب بزرگتر از هزار ماه است)، می‌خواهد مدل محاسباتی ما را بشکند و ما را متوجه مدل محاسباتی عظیمتری در عالم کند که تنها در آن مدل:

با اینکه فاصله محدود از نامحدود بی‌نهایت است، اما یک موجود محدود (انسان) می‌تواند خلیفه‌ی آن حقیقت نامحدود (خدا) شود.

برای اینکه مدل محاسباتی‌مان تغییر کند، ابتدا باید خودمان را جدی بگیریم (خَلَقْناكُمْ عَبَثاً؟!)و آنگاه مقصد نهایی (که بی‌نهایت است) را باور کنیم (أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون؟!) و آنگاه آماده حرکت شویم (حدیث1)

2) «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون»

آیا ما آفرینشِ [و در نتیجه: هستیِ] خودمان را عبث نمی‌پنداریم؟

چیزی که عبث و بیهوده نباشد، حکیمانه است؛ هیچ مسخره‌بازی و لهو و لَعِبی در آن نیست (انبیاء/16-17) و کاملا خیلی جدی و حق است (دخان/38-39)

اگر کسی خودش را جدی بگیرد، چگونه زندگی می‌کند؟

آیا وقت «فراغت»ی برایش می‌ماند؟ (انشراح/7)

چرا این اندازه دنبال سرگرمی (چیزی که سرمان را گرم و ما را از خود غافل کند) هستیم؟

چرا گاه حوصله خودمان را هم نداریم؟ (طه/124)

آیا اینها علامتی نیست که راه را اشتباه رفته‌ایم؟ آیا دیگری را به جای خودمان نگرفته‌ایم؟

واقعا اگر ما را عبث نیافریدند، برای چه آفریدند؟ اگر بیهوده در عالم نیامده‌ایم، آمده‌ایم که چه کنیم؟

آیا زندگی کسی که در طول هفته زمانش را صرف می‌کند تا پول درآورد، و آخر هفته پولش را صرف می‌کند که زمان بگذراند، زندگی بیهود‌ای نیست؟ آیا ما در این چرخه باطل گرفتار نشده‌ایم؟

این ماه مبارک رمضان، فرصت مناسبی است که از دغدغه خوراک جسم به‌درآییم و به خوراک «جان»مان بیندیشم؛ بیندیشیم که واقعا:

آمدنم بهر چه بود؟

به کجا می‌روم آخر؟

چه بودست مراد وی از این ساختنم؟

چقدر بدبخت و حقیر است انسانی که آخر عمر، سخنش این باشد:

از آمدنم نبود گردون را سود

وز رفتن من جاه و جلالش نفزود

وز هیچ‌کسی نیز دو گوشم نشنود

کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟!

آیا واقعا هیچکس به ما در این زمینه چیزی نگفت؟ آیا خدا در این زمینه دو کلمه با ما حرف نزد و پیامی نفرستاد؟

واقعا کسی که «أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون» را جدی نگرفته، گوشش چگونه کر می‌شود؟! (بقره/171؛ انعام/32؛ انبیاء/45؛ نمل/80 و ...) و با این کر شدن، از همه جنبندگان عالم بدتر می‌شود (انفال/22) و واقعا از وجودش هیچ سودی به گردون نمی‌رسد!

آقای قرائتی کل این بحث را در یک جمله آورده: «زندگی بی‌آخرت، عبث و لغو است» (تفسیر نور8/ 137)

3) «أَ فَحَسِبْتُمْ ... أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون»: «ترجعون» فعل مجهول است. نه اینکه حتما خودتان بر‌گردید بلکه در هر صورت شما را برمی‌گردانند! بنای حکیمانه بودن به این برگشت است؛ آن که می‌گوید «من دلم نمی‌خواهد»، یا در بیهودگی غوطه‌ور است، یا چنان خود را خراب کرده که اگر به محل حق برگردد، حالش از خودش به هم می‌خورد و دائم در عذاب خواهد بود.

اما چه بخواهیم، چه نخواهیم، به او برمی‌گردیم؛ پس چه بهتر که خودمان برگردیم، نه اینکه به زور ما را برگردانند: موتوا قبل ان تموتوا (بمیرید پیش از اینکه بمیرید).

4) فلسفه آفرینش

سوال از «فلسفه خلقت» سوال بسیار رایجی است.

واضح است که این سوال منطقا زمانی موجه است که خلقت، فلسفه‌ای داشته باشد؛ یعنی عبث نباشد.

عبث نبودن خلقت، در گروی این است که «إِلَيْنا تُرْجَعُون» (انبیاء/35، بحث دیروز بویژه تدبر 4)، نه اینکه «أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون»

پس، پاسخگویی به سوال از فلسفه خلقت، در گروی تامل در این است که «به سوی خدا برمی‌گردیم»؛ و اگر کسی این گزینه را نداشته باشد، به پوچی می‌رسد.

یکبار دیگر آیه را بخوانید و ببینید چگونه کل جریان نهیلیسم (پوچ‌گرایی) را شرح داده و راه علاجش را بیان کرده است:

أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون

آیا پس [چنین] حساب کردید که شما را صرفاً بیهوده آفریده‌ایم و هرگز شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

## 97) سوره قدر (97) آیه1 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ في‏ لَيْلَةِ الْقَدْرِ ‏ ‏4/4/1395 18 رمضان 1437

### ترجمه

به نام خداوند رحمان رحیم؛ بدرستی که ما در شب قدر نازلش کردیم.[[188]](#footnote-188)

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أَنْزَلْنا» از ریشه «نزل» می‌باشد که به معنای حرکت از بالا به پایین (المصباح المنير‏2/ 601) و هبوط و مستقر شدن در محل مورد نظر (حلول) است (معجم المقاييس اللغة5/ 417 ؛ لسان العرب11/ 656) و تفاوت «نزول» با «هبوط» در این است که هبوط، نزولی است که ادامه دارد (الفروق فی اللغة12/ 86)؛ به تعبیر دیگر، در «نزول»، اصل حرکت رو به پایین بیشتر مد نظر است؛ اما در «هبوط»، استقراری که بعد از این حرکت انجام می‌شود، بیشتر مورد توجه است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏12/ 88).

فعل «نزل» لازم است که با حرف اضافه (مثلا نزل بـ) یا همزه (أنزل) یا تشدید (نزّل) متعدی می‌شود. (المصباح المنير‏2/ 601) درباره اینکه آیا بین «أنزل» با «نزّل» تفاوتی هست یا نه، برخی به این نظر متمایلند که تفاوت مهمی بین این دو نیست (لسان العرب‏11/ 656) اما برخی بین این دو تفاوت دیده و شواهدی از قرآن هم بر این تفاوت ارائه کرده‌اند.

امروزه معروفترین تفاوت، آن طور که در اغلب حواشی دو تفسیر کشاف و بیضاوی آمده (تاج العروس‏15/ 729)، این است که «نزّل» دلالت بر نزول تدریجی می‌کند، اما «أنزل» دلالت بر نزول دفعی دارد. البته مطلب ظاهرا دقتی بیش از این دارد. راغب اصفهانی چنین توضیح داده که «نزّل» در جایی است که فروفرستادن، جداجدا و یکی پس از دیگری انجام شده باشد؛ اما «أنزل» معنای عامی دارد و هم این حالت و هم حالتی را که یکجا فرو فرستاده شده باشد شامل می‌شود. (مفردات ألفاظ القرآن/ 799) چیزی که می‌تواند موید خوبی برای اعم بودن معنای أنزل باشد این است که در قرآن کریم بارش باران علاوه بر اینکه با تعبیر «نزّل» آمده (عنکبوت/63 ؛ زخرف/11)، مکررا با تعبیر «أنزل» هم آمده است (مثلا انعام/99 ؛ ) اما تنها جایی که ظاهرا این ضابطه را در خصوص کلمه «نزّل» ممکن است به چالش بکشد این آیه است که «وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَة» (فرقان/32) و چون نقل قول سخن کافران است لزوما چالشی ایجاد نمی‌کند زیرا ممکن است آیه با بلاغت تمام در مقام بیان پارادوکس مستتر در کلام کافران باشد (که از طرفی انتظار نزول دفعی (جمله واحده) دارند و از طرف دیگر انتظار خود را با تعبیر نزّل بیان می‌کنند). در خصوص نزول قرآن کریم، گاه در یک آیه هر دو تعبیر با هم آمده است که توجه به این تفاوت ظرافت خاصی به معنی آیه می‌بخشد؛ مثلا : «أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم» (نحل/44) یا آیه «لَوْ لا نُزِّلَتْ سُورَةٌ، فَإِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ» (محمد/20) که راغب اصفهانی تحلیل زیبایی از این تفاوت در تعبیر دارد که منافقان پیشنهاد می‌دادند که آیات جهاد کم‌کم نازل شود تا امکان سرپیچی برایشان مهیا باشد اما وقتی سوره‌ای یکجا نازل شد، عمل نکردند» (مفردات ألفاظ القرآن/ 800)[[189]](#footnote-189). و اتفاقا یکی از نکات جالب این است که قرآن وقتی در مقام بیان موضع منافقان (که منطق‌شان «نومن ببعض و نکفر ببعض» بوده) برمی‌آید، تعبیر «أنزل»‌را به کار می‌برد که نشان می‌دهد قرآن کریم در کلیتش بوده که برای آنها چالش ایجاد می‌کرده است. وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى‏ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً (نساء/ 61)

برخی هم بر این باورند که تفاوت این دو تعبیر در این است که در «أنزل»، صدور فعل از فاعل، بیشتر مورد عنایت است؛ اما در «نزّل» خود فعل از جهت وقوع و تعلق گرفتن آن به متعلَقش، بیشتر مورد توجه است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم12/ 88)

ضمنا در تفاوت وزن «تنزّل» با این دو هم گفته شده، که چون وزن «تفعّل» دلالت بر نوعی حالت قبول کردن از روی طوع و رغبت (= مطاوعه) دارد (برخلاف وزن انفعال، که نوعی قبول اجباری و قهری را القا می‌کند)، پس «تنزّل» در جایی است که موجودی که قرار است نازل شود، نسبت به این حالت نزول، حالت آمادگی دارد و از روی اختیار این نزول را انجام می‌دهد.

«الْقَدْرِ»: به معنای «اندازه» و مقدار است (مفردات ألفاظ القرآن/ 658) و اصل این ماده بر کنه و نهایت ظرفیتی که یک شیء دارد، دلالت می‌کند و به همین جهت به قضای الهی که امور را به نهایت مقدر شده برایشان می‌رساند، قَدَر گویند (معجم المقاييس اللغة‏5/ 62) در برخی کتب لغت، اولین معادل آن را مبلغ (= حد بلوغ و غایت شیء) قرار داده‌اند (معجم المقاييس اللغة‏5/ 62) که به نظر می‌رسد معنای متعارف «مبلغ» (به معنای قیمت) هم ظاهرا به همین «قَدْر» (= اندازه) برمی‌گردد.

### حدیث

1) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَوْذَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ‏ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ لِي أَبِي مُحَمَّدٌ:

قَرَأَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ‏ ع‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ عِنْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا أَبَتَاهْ كَأَنَّ بِهَا مِنْ فِيكَ حَلَاوَةً

فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِي إِنِّي أَعْلَمُ فِيهَا مَا لَا تَعْلَمُ إِنَّهَا لَمَّا نَزَلَتْ بُعِثَ إِلَى جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَرَأَهَا عَلَيَّ ثُمَّ ضَرَبَ عَلَى كَتِفِيَ الْأَيْمَنِ وَ قَالَ يَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَلِيَّ أُمَّتِي بَعْدِي وَ حَرْبَ أَعْدَائِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ هَذِهِ السُّورَةُ لَكَ مِنْ بَعْدِي وَ لِوُلْدِكَ مِنْ بَعْدِكَ أَنَّ جَبْرَئِيلَ أَخِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَحْدَثَ إِلَيَّ أَحْدَاثَ أُمَّتِي فِي سُنَّتِهَا وَ إِنَّهُ لَيَحْدُثُ ذَلِكَ إِلَيْكَ كَأَحْدَاثِ النُّبُوَّةِ وَ لَهَا نُورٌ سَاطِعٌ فِي قَلْبِكَ وَ قُلُوبِ أَوْصِيَائِكَ إِلَى مَطْلَعِ فَجْرِ الْقَائِمِ ع.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص794

از امام صادق ع روایت شده که پدرم امام باقر ع برایم تعریف کردند که یکبار حضرت علی ع «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را می‌خواند و امام حسن ع و امام حسین ع نزد ایشان بودند.

امام حسین ع فرمود: پدرجان! گویی این شیرینی خاصی برای شما دارد؟

فرمود: ای پسر رسول خدا و ای پسرم! بدرستی که من در مورد آن چیزی می دانم که نمی‌دانی.

وقتی که نازل شد، جدت رسل خدا مرا احضار کرد و آن را بر من قرائت فرمود و بر شانه راستم زد و فرمود:

ای برادرم و ای جانشینم و ای کسی که بعد از من ولیّ امتم هستی و با دشمنانم تا روز ی که مبعوت می‌شوند در ستیزی! این سوره بعد از من برای توست و بعد از تو برای فرزندان توست، چرا که جبرئیل – برادرم در میان فرشتگان – برای من از شیوه‌ای که امتم بعد از من پایه‌گذاری می‌کنند خبر داد و همانا آن برای تو هم همانند خبرهایی که به پیامبران آورده می‌شود خبرهایی می‌آورد [یا: همان طور که سختی‌هایی برای نبوت پیش آمد برای تو هم سختی‌هایی پیش می‌آید] و این سوره نوری تابان در قلب تو و قلوب جانشینان تو تا طلوع فجر قائم ع خواهد بود.

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ حَرِيشٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَنْ سُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ وَيْلَكَ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَقَامَ الرَّجُلُ.

قَالَ فَأَتَيْتُهُ يَوْماً فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ‏ نُورٌ عِنْدَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ لَا يُرِيدُونَ حَاجَةً مِنَ السَّمَاءِ وَ لَا مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا ذَكَرُوهَا لِذَلِكَ النُّورِ فَأَتَاهُمْ بِهَا ...

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص280

امام باقر ع می‌فرمایند:

شخصی از امام صادق ع از سوره قدر سوال کرد.

فرمود: وای بر تو که از امر عظیمی سوال کردی. تو را برحذر می‌دارم که از چنین اموری سوال کنی! او بلند شد و رفت.

سپس روزی من خدمت ایشان رسیدم و از ایشان سوال کردم.

فرمود «إِنَّا أَنْزَلْناهُ‏» نوری است نزد پیامبران و جانشینان‌شان که هیچ حاجتی در آسمان و زمین ندارند مگر اینکه آن را نزد این نور یاد می‌کنند و او برایشان آن را می‌آورد ...

3) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ جَرِيشٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

إِنَّا أَنْزَلْناهُ‏ نُورٌ كَهَيْئَةِ الْعَيْنِ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ص وَ الْأَوْصِيَاءِ لَا يُرِيدُ أَحَدٌ مِنَّا عِلْمَ أَمْرٍ مِنْ أَمْرِ الْأَرْضِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ إِلَى الْحُجُبِ الَّتِي بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَّا رَفَعَ طَرْفَهُ إِلَى ذَلِكَ النُّورِ فَرَأَى تَفْسِيرَ الَّذِي أَرَادَ فِيهِ مَكْتُوباً.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص443

امام صادق ع فرمود:

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ‏» نوری است به صورت چشمی بر سر [یا: چشمه‌ای بالای سر] پیامبر ص و جانشینانش؛ هیچ یک از ما علم امری از امور زمین و آسمان تا امور مربوط به حجابهایی که بین خدا و عرش اوست، نمی‌خواهد مگر اینکه با عطف توجه به بالا، نگاهش را متوجه آن نور می کند و آنگاه تفسیر آنچه را که اراده کرده بود، به صورت نوشته شده در آن می‌بیند.

4) حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يُكْتَبُ مَا يَكُونُ مِنْهَا فِي السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ أَوْ مَطَرٍ وَ يُكْتَبُ فِيهَا وَفْدُ الْحَاجِّ ثُمَّ يقضى [يُفْضَى‏] ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ إِلَى مَنْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَالَ إِلَى مَنْ تَرَى.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلوات الله عليهم، ج‏1، ص220

ابن‌بکیر از از امام صادق ع روایت کرده است که:

همانا در شب قدر آنچه از خیر و شر و مرگ و حیات و باران تا سال بعد قرار است واقع شود، و نیز اسامی حاجیان، ثبت می‌شود سپس [این حکم] به اهل زمین صادر می‌گردد.

سوال کردم: به چه کسی از اهل زمین؟

فرمود: به کسی که [جلویت ایستاده و] می‌بینی!

5) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

التَّقْدِيرُ فِي لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ وَ الْإِبْرَامُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ الْإِمْضَاءُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ.[[190]](#footnote-190)

الكافي ج‏4، ص160

از امام صادق ع روایت شده است که:

«تقدیر» (= معلوم کردن اندازه‌ها؛ سرنوشت‌) در شب نوزدهم است؛ و «ابرام» (محکم‌کاری) در شب بیست و یکم است و «امضاء» (= قطعی شدن امور) در شب بیست و سوم است.

### تدبر

توجه: چون درباره «بسم الله الرحمن الرحیم» در اولین جلسه بحثی شده است دوباره بدان نمی‌پردازیم و از انا انزلناه شروع می‌کنیم:

1) چرا فرمود «أنزلناه» و نفرمود: «نزّلناه»؟ (تفاوت این دو تعبیر در «نکات ترجمه» گذشت)

ظاهرا چون سخن از نزول کل قرآن در یک شب است. این قرآنی که بیش از 6000 آیه دارد و آیاتش هم غالبا متناسب و ناظر به شرایط مختلف اجتماعی نازل شده، یکجا در یک شب هم نازل شده است، نزولی جمعی و دفعی؛ و این نزول در شبی واقع شده که جایگاهی برتر از هزار ماه دارد. این سوره با آیه‌ای شروع می‌شود که مدل محاسباتی ما را می‌شکند. (مومنون/115، [جلسه 96، تدبر1](#_تدبر_1))

امشب احتمال دارد شب قدر باشد (حدیث5) امشب مدل محاسباتی تغییر کرده است؛ نکند باز با مدل‌های قبلی دنبال استفاده از این شب باشیم. (البته اعمال این شب همگی درصدد است به ما در استفاده از مدل محاسباتی این شب کمک کند.) ان‌شاءالله آنها را جدی بگیریم و این فرصت عظیم را از دست ندهیم و از ثواب‌های عظیم آنها تعجب نکینم.

2) چرا فرمود «انزلناه» و نفرمود: «انزلنا القرآن»؛ خصوصا اینکه وقتی ضمیری می‌آید باید قبلش اسم ظاهر آمده باشد؛ اما در این سوره هیچ اسم ظاهری قبلش وجود ندارد؟

اغلب که مفسران مرجع ضمیر «ه» را «قرآن کریم» دانسته‌اند، دو دلیل ذکر کرده‌اند:

الف. دلالت سیاق آیات سوره

ب.آیه‌ای که می‌فرماید «وَ الْكِتابِ الْمُبين‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ في‏ لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ» (دخان/2-3).[[191]](#footnote-191)

اما شاید علت اینکه کلمه «قرآن» نیامده و ضمیر آمده، این است که علاوه بر قرآن، اشاره‌ای نیز باشد به حقایق آن سال که هرساله یکجا بر قلب پیامبر و امام نازل می‌شود؛ اما چگونه؟

الف. سیاق آیات بعد، بویژه آیه 4 نشان می‌دهد که شب قدر هرسال تکرار می‌شود و روایات فراوانی آمده است که در شب قدر، همه حقایق سال یکجا بر قلب پیامبر ص یا امام هر زمان نازل می‌شود (مثلا حدیث4، و ان‌شاءالله در روزهای آینده در بحث از آیه4، احادیث دیگری نیز خواهد آمد)[[192]](#footnote-192)

ب. آیا کتاب مبین، «قرآن نازل شده» است یا حقیقتی ماورایی است که باطن این قرآن است و این قرآن از آن سرچشمه گرفته است؟ تعبیر «کتاب مبین» در پنج آیه آمده است (يوسف/1 ؛ شعراء/2 ؛ قصص/2 ؛ زخرف/2 ؛ دخان/2) که در دومی و سومی، در ادامه‌اش توضیحی ندارد، ولی در اولی در آیه بعدی‌اش فرموده «انا انزلناه قرآنا عربیا»؛ و در چهارمی در آیه بعدی‌اش فرموده: «انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم» و در پنجمی هم در آیه بعدی‌اش فرموده «انا انزلناه فی لیله مبارکه». اگر «کتاب مبین» اشاره به سرچشمه‌ی قرآن باشد آنگاه این ضمیر «ه» در این آیه سوره قدر می‌تواند اشاره به همان سرچشمه‌ای می‌کند که هم قرآن و هم حقایق سال که هرساله یکجا بر قلب پیامبر و امام نازل می‌شود، از آن نازل می‌شود.

ج. قبلا اشاره شد که قرآن کریم حاوی همه حقایق است که البته توان استخراج همه حقایق از آن کار هرکسی نیست (اسراء/82، جلسه93 حدیث6 و تدبر1). شاید با توجه به دو نکته فوق، استفاده از ضمیر «ه» به جای «قرآن» برای این باشد که در این شب، آن مقدار از حقیقت قرآن که تفصیل کل وقایع سال است، یکباره بر قلب پیامبر و امام نازل می‌شود؛ با این توضیح، هم نزول هرساله حقایق را شرح می‌دهد و هم نوعی از نزول هرساله باطن جمعیِ قرآن را.[[193]](#footnote-193)

(شاید احادیث 1-3 در مقام بیان همین معنا باشند.)

3) «... في‏ لَيْلَةِ ...»: چرا بر «شب» قدر تاکید است؟ چرا وقایع مهم در دنیا در شب رخ می‌دهد؟ و مهمترین توصیه‌ها برای عبادت و راز و نیاز در شب است. مثلا:

«واعَدْنا مُوسى‏ أَرْبَعينَ لَيْلَة» (بقره/51) و (اعراف/42)

«يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْل» (آل‌عمران/113)و (زمر/9)

«فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» (هود/81) و (حجر/65)

«أَسْرى‏ بِعَبْدِهِ لَيْلاً» (اسراء/1)

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ» (اسراء/79)

« أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَيالٍ سَوِيًّا» (مریم/10)

«فَأَسْرِ بِعِبادي لَيْلاً» (دخان/23)

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ» (ق/40) و (طور/49)

«كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ» (ذاریات/17)

«قُمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَليلاً» (مزمل/2)

«إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنى‏ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذينَ مَعَک» (مزمل/20)

«إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قيلاً» (مزمل/6)

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَويلاً» (انسان/26)

«وَ لَيالٍ عَشْرٍ» (فجر/2)

اگر به تقابل این تعبیر، با تعبیر «یوم» - که تمام وصفهای قیامت با عنوان «یوم» بیان شده (يَوْمَ الْقِيامَة ، يَوْمِ الدِّين‏ ، يَوْمَ الْحَسْرَةِ، و ...) - توجه شود، می‌توان به نتایجی رسید؛ خصوصا اگر توجه کنیم که آنچه در این دنیا در باطن است در روز قیامت آشکار می‌شود.

4) از ترکیب دو آیه «إِنَّا أَنْزَلْناهُ في‏ لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و « شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآن‏» (بقره/185) نتیجه می‌شود شب قدری که قرآن در آن نازل شد، در ماه رمضان بوده است.

نکته: اما اینکه شب قدر در هر سال دقیقا همان شبی باشد که در سالهای قبل بوده، امر مشخص و واضحی نیست؛ و شاید بدین جهت است که در روایات، شب‌های مختلفی به عنوان شب قدر احتمال داده شده و حتی در برخی روایات ایامی غیر از ماه رمضان هم به عنوان شب قدر احتمال داده شده است.

**این نکته صرفا در حد یک احتمال است لذا در کانال نگذاشتم**

5) چرا فرمود «انا انزلناه» و نفرمود «انی انزلته». اگرچه کاربرد جمع در اینجا اصطلاحا از باب متکلم معظم لنفسه است اما ظاهرا در قرآن کریم زمانی که خدا کار خود را با صیغه جمع به خود نسبت می‌دهد مواردی است که اسباب و علل هم در اینجا نقشی داشته‌اند. «در انزال قرآن ملائکه نقش داشته‌اند و با واسطه آنها انجام شده و لذا ضمیر جمع آمده است» (تفسیر نور10/ 543)

## 98) سوره قدر (97) آیه 2 وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ ‏ ‏5/4/1395 19 رمضان 1437

### ترجمه

و چه چيزی آگاهت کرد [= می‌تواند آگاهت کند] كه شب قدر چيست؟

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ما أَدْراكَ» = ما + أدری + ک:

«ما» در ابتدای این عبارت، آشکارا «اسم استفهام» است (إعراب القرآن و بيانه‏10/ 53؛ إعراب القرآن الكريم‏3/ 45) و جمله سوالی است؛ اما اینکه آیا می‌تواند «مای موصوله» باشد؟ در هیچ إعراب قرآن و هیچ بحث تفسیری یافت نشد که چنین توجیهی بیاید، فقط در یک ترجمه، گویی آن را موصول فرض کرده است چون چنین ترجمه کرده «و خدا چه خوب تو را دانا كرده است كه شب قدر چه اندازه مهم است» (حجة ‌التفاسیر7/ 280)[[194]](#footnote-194) در حالی که لازمه این ترجمه آن است که «ما»ی موصول برای «خدا» استعمال شود که استعمال ناروایی است و برای خدا از «مَن» موصول ‌استفاده می‌شود (مثلا: أمّن یجیب ...)

«ادری» از ریشه «دری» (مصدر معروفش: درایه) به معنای «علم» (آگاه شد و دانست) می‌باشد (المحيط في اللغة‏9/ 343) و چون به باب إفعال رفته، متعدی، و به معنای «أعلم» (آگاه کرد، مطلع کرد) شده است، پس ترکیب «ما أَدْراكَ» به معنای «أَيُّ شي‏ء أَعْلَمَك» «چه چیزی تو را آگاه کرد» [به معنای چه چیزی می‌تواند تو را آگاه کند] می‌باشد (لسان العرب‏14/ 254) بسیاری از مترجمان ترکیب «ما أَدْراكَ» را به صورت «چه می‌دانی» ترجمه کرده‌اند، که ترجمه دقیقی نیست و این عبارت، ترجمه «ما تدری» است. همچنین فعل «أدری» از افعال دو مفعولی است و به لحاظ نحوی، ضمیر «ک» مفعول اول، و جمله «ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ» در مقام مفعول دوم برای آن می‌باشد (إعراب القرآن و بيانه‏10/ 53)

درباره اینکه «دری» با «علم» چه تفاوتی دارد، دیدگاههای مختلفی ابراز شده است. «برخی گفته‌اند تفاوتی ندارند، برخی اولی را اخص از دومی دانسته‌اند و برخی اولی را در جایی دانسته‌اند که قبلش شکی بوده باشد» (تاج العروس19/ 403) همچنین، برخی بر این باورند که «دری» معرفتی است که با نوعی تدبیر حاصل می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن/ 313؛ تاج العروس19/ 403) و برخی دیگر معتقدند که اتفاقا معرفتی است که با تحصیل و تهیه مقدمات حاصل نمی‌شود، بلکه از راهی غیر عادی حاصل می‌شود. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏3/ 208) و برخی هم این گونه توضیح داده‌اند که کلمه «درایه» چون بر وزن «فعاله» است و دلالت بر نوعی شمول و احاطه می‌کند (همانند کلمه عمامه) پس درایه در مورد شناختی به کار می‌رود که عالِم از همه وجوه به معلوم علم داشته باشد. (الفروق في اللغة/ 84) البته با توجه به اینکه همگان معترفند که این ماده در مورد خداوند به کار نمی‌رود، حتی اگر این نظر آخر درست باشد، باز باید حداقل یکی از وجوه قبلی (مانند گذر از فرایند شک، احتیاج به تدبیر، حصول از راهی غیر عادی) نیز در این ماده لحاظ شده باشد.

ضمنا به لحاظ بلاغی، تعبیر «ما أَدْراكَ» دلالت بر عظیم شمردن مطلبی دارد که بعدش می‌آید (إعراب القرآن (نحاس)‏5/ 166) شاید با توجه به این ملاحظه بوده که برخی چنین ترجمه کرده‌اند: (و چه تو را به عظمت اين شب قدر آگاه تواند كرد؛ ترجمه الهی قمشه‌ای) اما به نظر می‌رسد باید این «عظمت» را به کل جمله «ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (که در مقام مفعول برای «ما أدراکَ» می‌باشد) برگرداند، نه فقط به عبارت «لَيْلَةُ الْقَدْرِ»؛ یعنی نه فقط خود شب قدر امری عظیم است، بلکه این مطلب (که شب قدر چیست) بقدری عظیم و دشوار است که جای سوال دارد که چه چیزی می‌تواند تو را به حقیقت فهم آن برساند (همان جمله‌ای که در «ترجمه» داخل کروشه گذاشته شد)

### حدیث

1) قِيلَ‏ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع تَعْرِفُونَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ

فَقَالَ وَ كَيْفَ لَا نَعْرِفُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَطُوفُونَ بِنَا فِيهَا.

تفسير القمي، ج‏2، ص432؛ بصائر الدرجات، ج‏1، ص221 [[195]](#footnote-195)

به امام باقر ع گفته شد: آیا شما شب قدر را می‌شناسید؟

فرمود: و چگونه شب قدر را نشناسیم در حالی که ملائکه در آن شب نزد ما در رفت و آمدند.

2) حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ‏ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ،

قَالَ مَا أَبْيَنَ فَضْلَهَا عَلَى السُّوَرِ!

قَالَ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْ‏ءٍ فَضْلُهَا؟

قَالَ نَزَلَتْ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيهَا.

قُلْتُ‏ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي نَرْتَجِيهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؟

قَالَ نَعَمْ هِيَ لَيْلَةٌ قُدِّرَتْ فِيهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ قُدِّرَتْ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيهَا.

معاني الأخبار، ص316

مفضل بن عمر می‌گوید:

نزد امام باقر ع ذکری از سوره قدر به میان آمد. فرمود: چقدر برتری آن بر سایر سوره‌ها آشکار است!

گفتم: برتری‌اش به چیست؟

فرمود: ولایت امیرالمومنین ع در آن نازل شده است؟

گفتم: در شب قدری که در ماه رمضان امید [درک] آن را داریم؟

فرمود: بله، آن شبی است که [وضعیت] آسمانها و زمین در آن مقدر شده، و ولایت امیرالمومنین ع در آن مقدر شده است.[[196]](#footnote-196)

3) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‏ أَنَّهُ قَالَ‏:

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا[[197]](#footnote-197)

وَ قَوْلُهُ‏ «وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْنِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفَ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ‏

«تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها» وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ ص‏ وَ الرُّوحُ روح الْقُدُسُ و هو فی فَاطِمَةُ [الرُّوحُ الْقُدُسُ و هِيَ فَاطِمَةُ] ع

« بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» يَعْنِي حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ ع.

تفسير فرات الكوفي، ص582-581؛ تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص792-791

از امام صادق ع روایت شده که فرمود:

إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، «اللیله»، فاطمه س است و «القدر»، الله است پس هرکه فاطمه س را آن گونه که سزاوار است بشناسد، [حقیقتِ] شب قدر را درک کرده است؛ و همان فاطمه نامیده شد چرا که خلق از شناخت او برکنده شده‌اند.

و اینکه فرمود «وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [بهتر از هزار ماه است] یعنی از هزار مومن، زیرا که او [= فاطمه] مادر مومنان است.

«تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها» ملائکه، مومنانی هستند که علم آل محمد ص را در اختیار دارند و روح «روح القدس» است که در فاطمه [هم] هست

«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» [تا فجر طلوع کند] یعنی تا زمانی که قائم ع قیام کند.

چند نکته در فهم این حدیث:

الف. در تفسیر قمی تعبیر «الرُّوحُ الْقُدُسُ و هِيَ فَاطِمَةُ» آمده [به معنای اینکه الروح القدس همان فاطمه است] که اگرچه متن کامل این حدیث در کتاب «تأويل الآيات الظاهرة» نیامده، اما در این فقره، تعبیر این کتاب، تعبیر دقیقتری به نظر می‌رسید [الرُّوحُ روح الْقُدُسُ و هو فی فَاطِمَةُ] که ما همین را در متن و ترجمه آوردیم.

ب. در این گونه احادیث معارفی باید دقت کرد که اولا آنها دلالت حصری ندارند (یعنی مثلا اینکه مومنانی آنچنانی را «ملائکه» خواند منافاتی با نزول ملائکه آسمانی ندارد چنانکه در بسیاری از احادیث دیگر بر همین مطلب هم اشاره شده است و به تعبیر علامه طباطبایی از باب «جری و تطبیق» [تطبیق بر مصداق اعلای خود] است) و ثانیا بر فهم ابتدایی و ظاهری حمل نمی‌شوند، بلکه اشاره به حقیقت باطنی این امور است. دقت کنید که خود آیه، درک شب قدر را کاری بسیار دشوار معرفی کرد؛ و این حدیث، مطلبی را توضیح می‌دهد که خداوند در موردش فرمود «و ما ادراک»[[198]](#footnote-198)

### تدبر

1) «وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ» در قرآن کریم 13 بار تعبیر «و ما ادراک» آمده است که همگی آنها، به غیر از این آیه، درباره قیامت و احوالات آنجاست. پس مقایسه شب قدر در عظمت و پیچیدگی و جهان شمولی و ... با قیامت مقایسه بی‌ربطی نیست. ([جلسه 97 (قدر/1)، تدبر 3](#_تدبر))

2) «وَ ما أَدْراكَ ... »: سوره قدر می‌خواهد مدل محاسباتی ما را تغییر دهد (دیروز، تدبر1). تعبیر «ما ادراک» (چه چیزی می‌تواند تو را به این آگاهی برساند) کاملا به این نکته تاکید می‌کند. متن سوره، پر از مطالبی است که عقل محاسبه‌گر دنیامدار ما را به چالش می‌کشد:

اینکه «یک» بیش از «30 هزار» شود،

اینکه همه ملائکه عوالم سبع (الملائکه) یکجا نازل شوند،

اینکه همه امور (کل امر) را با خود بیاورند،

و از همه مهمتر اینکه انسانی باشد که قرار است مخاطب این همه ملائکه و همه امور قرار بگیرد و ... .

واقعا اگر خدا شب قدر را قرار نداده بود، چگونه ما انسان‌هایی که افق دیدمان محدود، و دل‌مان به یک زندگی صد ساله و حداکثر یک شغل و ازدواج و خانه و ... خوش است، می‌توانستیم باور کنیم که روی همین کره زمین و در کنار ما، انسان‌هایی برتر از همه ملائکه – که همه ملائکه یکجا در یک شب نزد آنها حاضر می‌شوند – وجود دارند؟

اگر فاطمه کبری س، کفو و هم‌رتبه امیرالمومنین ع است،

و اگر روح‌القدس، دست‌کم سالی یکبار پیش پای حضرت علی ع زانوی ادب زمین می‌زد،

آیا اینکه فاطمه س اعظم از روح‌القدس باشد و روح‌القدس در ذیل و سایه او قرار گیرد (حدیث3) آیا امر ناممکنی است؟

آیا ما پیامبر و امامان‌مان را می‌شناسیم؟!

آیا فهمیدیم که آنها در میان ما بودند و نبودند!

اگر پیامبر و امام را نشناسیم، ظرفیت‌های انسان را نمی‌شناسیم، و در نتیجه، ظرفیت‌های خودمان را هم نخواهیم شناخت! آنها نمونه‌ای از مقصد حرکت مایند؛ آمده‌اند تا، هم بفهمیم که چقدر غافل و عقب‌ایم؛ و هم بفهمیم که می‌توان تا کجا رفت، حتی بر‌تر از ملائکه.

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم،

باز همان‌جا رویم، جمله که آن شهر ماست!

خود ز فلک برتریم، وز ملک افزونتریم،

زین دو چرا نگذریم؟ منزل ما کبریاست!

گوهر پاک از کجا، عالم خاک از کجا؟

بر چه فرود آمدیت؟ بار کنید! این چه جاست؟

بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما

قافله سالار ما، فخر جهان مصطفاست!

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/ghazalsh/sh463/>

3) چرا یکدفعه نفرمود «ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ» و فرمود «وَ ما أَدْراكَ ما ...»؟ برخی چیزهاست که ما نمی‌دانیم، اما باید بدانیم. در عین حال به گونه‌ای هستند که با مدل‌های محاسباتی‌مان نمی‌توانیم آنها را بفهمیم.

در مورد اینها چگونه دانستنش بسیار مهمتر از دانستنش است! ابتدا باید این سوال به طور جدی پیش آید که «چه چیزی می‌تواند تو را آگاه سازد که چیست ...؟»، و تا جواب این سوال را پیدا نکنیم، جواب سوالِ مثلا «شب قدر چیست»‌ را پیدا نمی‌کنیم.

این ماه رمضان و این شب‌های قدر فرصت خوبی است تا بفهمیم «چه چیزی می‌تواند ما را آگاه سازد که ... ؟»

دنبال راه دیگری برای شناخت بگردیم.

و این راه با کسانی گره خورده که این شب در اختیار آنهاست. شاید به همین جهت است که اگر آنها را بشناسیم، شب قدر را پیدا می‌کنیم. (احادیث1 و 3)

و شاید به همین جهت است که همه مقدرات کل آسمانها و زمین در عرض مقدر شدن ولایت امیرالمومنین ع مطرح شده است. (حدیث2)

## 99) سوره قدر (97) آیه 3 لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ‏ ‏6/4/1395 20 رمضان 1437

### ترجمه

شب قدر بهتر از هزار ماه است.

### حدیث

1) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى فِيهَا مَا يُرْجَى‏ فَقَالَ فِي إِحْدَى وَ عِشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَقْوَ عَلَى كِلْتَيْهِمَا فَقَالَ مَا أَيْسَرَ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ قُلْتُ فَرُبَّمَا رَأَيْنَا الْهِلَالَ عِنْدَنَا وَ جَاءَنَا مَنْ يُخْبِرُنَا بِخِلَافِ ذَلِكَ مِنْ أَرْضٍ أُخْرَى فَقَالَ مَا أَيْسَرَ أَرْبَعَ لَيَالٍ تَطْلُبُهَا فِيهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ لَيْلَةُ الْجُهَنِيِ[[199]](#footnote-199)‏ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَيُقَالُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ رَوَى فِي تِسْعَ عَشْرَةَ يُكْتَبُ وَفْدُ الْحَاجِ‏ فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَفْدُ الْحَاجِّ يُكْتَبُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْأَرْزَاقُ وَ مَا يَكُونُ إِلَى مِثْلِهَا فِي قَابِلٍ فَاطْلُبْهَا فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ وَ صَلِّ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِائَةَ رَكْعَةٍ وَ أَحْيِهِمَا إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَى النُّورِ وَ اغْتَسِلْ فِيهِمَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى‏ ذَلِكَ وَ أَنَا قَائِمٌ قَالَ فَصَلِّ وَ أَنْتَ جَالِسٌ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَسْتَطِعْ قَالَ فَعَلَى فِرَاشِكَ لَا عَلَيْكَ أَنْ تَكْتَحِلَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ النَّوْمِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ فِي رَمَضَانَ وَ تُصَفَّدُ الشَّيَاطِينُ‏ وَ تُقْبَلُ أَعْمَالُ الْمُؤْمِنِينَ نِعْمَ الشَّهْرُ رَمَضَانُ كَانَ يُسَمَّى عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمَرْزُوقَ.

الكافي، ج‏4، ص157

ابوبصیر به امام صادق ع عرض کرد: فدایت شوم، آن شبی که آنچه جای امیدواری دارد در آن امید می‌رود، کدام است؟

فرمود: شب بیست و یکم یا بیست و سوم!

گفت: اگر نتوانستم هر دو را احیا بدارم، [کدامش است]؟

فرمود: برای آنچه هدفی که داری، دو شب کار سختی نیست!

گفت: گاهی ما هلال ماه را زمانی می‌بینیم اما کسی که از جای دیگری آمده [هلال ماه را] وقت دیگری [شب قبل یا بعدش] دیده است.

فرمود: برای آنچه می‌خواهی چهار شب هم کار سختی نیست!

گفتم: فدایت شوم، شب بیست و سوم شب جُهَنی است [مشهور است عبدالله بن انیس، اهل جهنه، نزد پیامبر آمد و گفت به خاطر فاصله دور، آمدن به مدینه هرشب رمضان برایم سخت است؛ یک شب را بگویید که من برای نماز و دعا بیایم. پیامبر ص در گوشش مطلبی گفت، و او شبهای بیست و سوم می‌آمد، و شب بیست و سوم به شب جهنی معروف شد]

حضرت فرمود: این طور می‌گویند!

گفتم: فدایت شوم، سلیمان بن خالد روایت کرده که در شب نوزدهم نام حاجیان ثبت می‌شود.

فرمود: ابامحمد! نام حاجیان و نیز خوشی‌ها و سختی‌ها و روزی‌ها و آنچه مانند اینها تا سال بعد قرار است رخ دهد، در شب قدر ثبت می‌شود؛ تو در شب‌های بیست و یکم و بیست سوم درصدد آن باش، و در هریک از این دو شب، صد رکعت نماز بجای آر و اگر می‌توانی تا [دیده شدن] نور [خورشید]، آن دو را احیا بدار و در آن دو غسل کن!

گفتم اگر نتوانستم [نماز را] در حال ایستاده انجام دهم؟

فرمود: نماز را در حال نشسته بجای آر!

گفتم:‌ اگر آن را هم نتوانستم؟

فرمود: [لااقل] توی رختخوابت! [= خوابیده نماز را بجای آر] البته اشکالی برایت ندارد که اول شب اندکی بخوابی! بدرستی که درهای آسمان در رمضان گشوده می‌شود و شیاطین در غل و زنجیر می‌شوند و اعمال مومنین مقبول قرار می‌گیرد. چقدر رمضان ماه خوبی است! زمان رسول خدا ص اسمش را «مرزوق» [روزی داده شده] گذاشته بودند.

2) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى الْقَمَّاطِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص فِي مَنَامِهِ بَنِي أُمَيَّةَ يَصْعَدُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ يُضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرَى فَأَصْبَحَ كَئِيباً حَزِيناً قَالَ فَهَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ ع [[200]](#footnote-200)... فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ نَزَلَ عَلَيْهِ بِآيٍ مِنَ الْقُرْآنِ يُؤْنِسُهُ بِهَا قَالَ‏ أَ فَرَأَيْتَ‏ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ ما أَغْنى‏ عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ‏ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ- إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ- لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّهِ ص خَيْراً مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ .

الكافي، ج‏4، ص160؛ تفسير القمي، ج‏2، ص431 [[201]](#footnote-201)؛ مناقب آل أبي طالب ع، ج‏4، ص36 [[202]](#footnote-202)؛ إعلام الورى بأعلام الهدى، ص36 [[203]](#footnote-203)؛ مقدمه الصحيفة السجادية، ص20 [[204]](#footnote-204)؛ تأويل الآيات الظاهرة ،ص791 [[205]](#footnote-205)و 793[[206]](#footnote-206)

برخی از منابع اهل سنت در مورد این روایت:

المعجم الکبیر طبرانی3/ 89 ؛ سنن ترمذی5/ 444 و 301 ؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیسابوری3/192 ؛ تفسیر الثعلبی10/ 257 [[207]](#footnote-207)

از امام صادق ع روایت شده است:

پیامبر اکرم ص در خواب دیدند که بنی‌امیه از منبر ایشان بالا می‌روند و مردم را عقب‌عقب به گمراهی می‌کشانند. صبح با ناراحتی بیدار شدندو جبرئیل بر ایشان نازل شد و ... چیزی نگذشت که آیه‌ای از قرآن را نازل کرد که به آن انس گیرد و فرمود: «آیا دیدی اگر آنها را ساليانى برخوردار ساختيم؛ سپس آنچه وعده داده مى‏شدند به سراغشان بيايد، آیا آنچه بدان متنعّم بودند چيزى (از عذاب خدا) را از آنها باز مى‏گرداند؟» (شعراء/203-205) و نیز بر او نازل کرد: «ما آن را در شب قدر نازل کردیم، و چه چيزی می‌تواند آگاهت کند كه شب قدر چيست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است» و خداوند عز و جل شب قدر را برای پیامبرش بهتر از هزار ماه سلطنت بنی‌امیه قرار داد.

این روایت با اندکی تفاوت (از جمله اینکه در آنها سوره کوثر به جای آیات سوره شعراء مطرح شده) در کتب اهل سنت (آدرسهای فوق) آمده و یکی از سلسله راویان این حدیث در کتب اهل سنت قاسم بن فضل حُدّانی است که بعد از نقل حدیث گفته است: «فَحَسَبْنَا ذَلِكَ، فَإِذَا هُوَ أَلْفٌ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ» یعنی ما [دوره حکومت بنی‌امیه را] محاسبه کردیم، دقیقا هزار ماه بود، بدون هیچ کم و زیادی.

[توضیح: معاویه سال 40 قمری حکومت را به دست گرفت و در سال 132 توسط عباسیان سرنگون شدند. که 92 سال می‌شود. اگر مدت زمان حکومت ابن‌زبیر– که در اواسط دوره بنی‌امیه 8 سال و 8 ماه حکومت را به دست گرفت – از آن کم کنیم 83 سال و 4 ماه می‌شود که دقیقا معادل 1000 ماه است. برگرفته از پاورقیِ «الوافي، ج‏11، ص379».]

3) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ وَ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ حُمْرَانَ‏ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- ... لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ أَيُّ شَيْ‏ءٍ عُنِيَ بِذَلِكَ فَقَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ أَنْوَاعِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ لَوْ لَا مَا يُضَاعِفُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَا بَلَغُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُضَاعِفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ بِحُبِّنَا.

الكافي، ج‏4، ص158

از امام باقر ع سوال می‌شود منظور از اینکه فرموده «شب قدر بهتر از هزار ماه است» چیست؟ فرمودند:

عمل صالح مانند نماز و صدقه و سایر کارهای خوب در آن [= در این یک شب] بهتر از انجام عمل در هزار ماهی است که در آن شب قدر نباشد و اگر نبود که خداوند برای مومنان [حسناتشان را ] مضاعف می‌کند، هیچگاه [به آنجا که باید و شاید] نمی‌رسیدند ولی خداوند به خاطر محبت آنها نسبت به ما حسناتشان را مضاعف می‌کند.[[208]](#footnote-208)

### تدبر

1) «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»: هر عمل ما یک نتیجه‌ای در رشد ما می‌گذارد که به طور عادی انتظارش را داریم. اما شب قدر هر کاری انجام دهیم، انتظار نتیجه‌ای بیش از سی‌هزار برابر باید داشته باشیم. (حدیث3) حساب کنید لحظه‌لحظه‌های امشب چقدر می‌ارزد؟ اگر این مطلب را جدی بگیریم، می فهمیم که چرا برخی از بزرگان گفته‌اند می‌ارزد از یک سال قبل برای بهره‌برداری از شب قدر آماده شد! ما از چه مدت قبلش آماده می‌شویم؟

اگر امشب گذشت، تا پس‌فردا جدی مراقب خودمان باشیم!

و اگر امسال را هم از دست دادیم برای سال بعد از همین رمضان خیز برداریم!

2) «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»: اما چرا؟

الف. بعد از مدتی در غل و زنجیر بودن شیاطین، امشب درهای آسمان باز شده و همه فرشتگان نازل می‌شوند (قدر/4). به جای اینکه ما به آسمان برویم، آسمانیان به زمین آمده‌اند. پس زمین ظرفیت آسمانیان را پیدا کرده است. شبی که چنین باشد به بیش از هزار ماه می‌ارزد!

ب. امشب امام زمان ع بار عام داده است و فرشتگان زودتر از همه به این بار عام تشرف می‌یابند. (قدر/4) آیا یک شب محضر امام زمان را درک کردن به بیش از هزار ماه زندگی بی‌امام نمی‌ارزد؟!

ج. حقیقت شب قدر، حقیقت ولایت امیرالمومنین ع (حدیث2 دیروز) و باطن حضرت زهرا س (حدیث 3 دیروز) است. وقتی در امشب تنفس می‌کنیم یعنی همه ما، در کنار فرشتگان (قدر/4) اجازه می‌یابیم در فضای انسان کامل تنفس کنیم. تنفس در فضای انسانی که خلیفه‌الله است، اثری که در رشد انسان می‌گذارد، قابل مقایسه با وضعیت عادی ما نیست؛ و یک شب‌اش به بیش هزار ماه می‌ارزد!

د. از زمان خلیفه دوم و تا حدود صد سال بعد از رحلت پیامبر ص نقل احادیث پیامبر ممنوع بود، و این در حالی بود که آخوندهای درباری بنی‌امیه دستشان در جعل هرگونه حدیثی باز بود! وقتی به اسم اسلام، امام حسین ع و یارانش را در روز روشن شهید می‌کنند، دیگر چه چیزی از اسلام باقی می‌ماند؟ ضربه‌ای که بنی‌امیه به اسلام وارد کرده‌اند غیرقابل تصور است و انسان وقتی تاریخ را می‌خواند با خود می‌گوید آیا وقتی بین ما و پیامبر ص، بنی‌امیه فاصله شده، آیا چیزی از اسلام به ما رسیده است؟ و خدا پاسخ می‌دهد، بله! اگر آنها هزار ماه حکومت کردند، یک شب قدری را خدا به پیامبرش داد که ثمرات آن هزار ماه را خنثی کند (حدیث2) چگونه؟ حداقلش اینکه بنی‌امیه، راه‌های عادی رسیدن احادیث پیامبر ص را سد کردند، اما هر سال دست کم یک نفر بوده که همه مقدرات عالم نزد او رقم می‌خورده و همه فرشتگان نزد او حاضر می‌شدند و همه دانش‌های مربوط به عالَم (از جمله هر علمی که برای شناخت درست و بی‌نقص دین مورد نیاز بوده) در اختیار او قرار می‌گرفته است. (کافی1/ 252؛ ان‌شاءالله این حدیث در بحث فردا خواهد آمد) ‌پس اگر کسی شب قدر را جدی بگیرد، علی‌رغم مشاهده هزار ماه انحراف‌افکنی توسط بنی‌امیه، خیالش از اینکه - با مراجعه به اهل‌بیت - می‌توان دین اسلام را بدون هیچ گونه تحریف و کم‌وزیادی دریافت کرد، راحت می‌شود. پس آیا این شب به بیش از هزار ماه نمی‌ارزد؟!

ه. ...

و. اما همه اینها در حد فهم ما بود. وگرنه «و ما ادراک ما لیلة القدر»؟

3) «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»:

از کنار هم گذاشتن احادیثی که درباره‌ این آیه آمده، به نکته زیبایی می‌توان رسید:

- حضرت زهرا س، باطن شب قدر است (حدیث3 دیروز)

- خدا شب قدر را قرار داده تا اثر هزار ماه انحرافی را که بنی‌امیه در تاریخ گذاشتند خنثی کند (حدیث2)

- مهمترین انحرافی که در اسلام رقم خورد، انحراف در مسیری بود که پیامبر ص برای دریافت معتبر دین اسلام معرفی کرده بود (به تعبیر روی منبر پیامبر رفتن و صراط قهقری در حدیث2 توجه شود)؛ یعنی انحراف در تشخیص اینکه جانشینان واقعی پیامبر ص که قرار است مسیر صحیح وی را به مردم نشان دهند، کیانند.

نتیجه: حضرت زهرا س، شب قدر پربرکتی است که در تاریکترین برهه تاریخ، نوری برای شناختن مسیر صحیح بعد از پیامبر ص تاباند که هزار ماه ظلمات بنی‌امیه نتوانست خاموشش کند!

چگونه؟

اقدامات ایشان (اعتراضات علنی و نهایتا دفن مخفیانه، که حتی اجازه نماز خواندن بر پیکر خود را به خلیفه وقت ندادند) علامت سوال پررنگی در تاریخ باقی گذاشت که با آن همه تبلیغات و احادیث جعلی دوره بنی‌امیه، هنوز هم اگر کسی (حتی بدون دسترسی به کتب شیعه) بخواهد حق مساله را در مورد مسیری بررسی کند که پیامبر ص برای دریافت معتبر دین اسلام معرفی کرده،‌ تا به حقیقت نرسد، آن علامت سوال کنار نمی‌رود!

#### شکافته شدن فرق مولی‌الموحدین و الصراط المستقیم بر همه حق‌جویان عالم تسلیت باد

بسم الله الرحمن الرحیم

شهادت جان‌سوز و جهان‌سوز مظهر اعلای عبودیت و عدالت، عظیم‌ترین آیت خداوند در عالم خلقت، دروازه علم نبوت، بر همه عاشقان حق و حقیقت، و دل‌سوختگان حریم ولایت، تسلیت.

ان‌شاءالله خداوند متعال به حق این روزها و شب‌های مبارک، توفیق ثبت نام در جمع شیعیان حقیقی آن حضرت و فرزند عدالت‌گسترشان را به همه ما عنایت فرماید.[[209]](#footnote-209)

## 100) سوره قدر (97) آیه 4 تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ‏ ‏7/4/1395 21 رمضان 1437

### ترجمه

الف. همه ملائکه و روح در آن [شب] به اذن پروردگارشان از برای همه کارها [تدبیر همه «امور»، ویا اطاعت و انجام همه «اوامر» الهی] نازل می‌شوند.

ب. همه ملائکه و روح در آن [شب] به اذن پروردگارشان، از کل [عالَمِ] امر، نازل می‌شوند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«تَنَزَّلُ» این فعل مضارع است که در اصل «تَتَنَزَّلُ» بوده است که به خاطر اجتماع دو «تـ»، یکی حذف شده است (ماضی آن: «تَنَزَّلَت» است) و مضارع بودنش دلالت بر این دارد که این تنزل، مطلبی نیست که یکبار انجام و تمام شده باشد؛ شاید به همین جهت است که در آیه اول این سوره، نزول قرآن را با فعل ماضی (أنزلنا) آورد (چون قرآن نازل شد و تمام گشت) اما اینجا از فعل مضارع استفاده کرد زیرا همان طور که شب قدر هر سال تکرار می‌شود، نزول ملائکه نیز تکرار می‌شود. ضمنا (آن طور که در [جلسه 97](#_نکات_ترجمه‌ای_و) بیان شد) وقوع ماده «نزل» در وزن «تفعل» دلالت می‌کند که موجودی که قرار است نازل شود، نسبت به این حالت نزول، حالت آمادگی دارد و از روی اختیار این نزول را انجام می‌دهد.

«الْمَلائِكَةُ» : برخلاف آنچه شاید در ابتدا به نظر برسد، بسیاری از اهل لغت، حتی برخی از کسانی که این کلمه را در ذیل ماده «م‌ل‌ک» مورد بررسی قرار داده‌اند (مثلا المحيط في اللغة‏6/ 275؛ مجمع البحرين‏5/ 292) بر این باورند که کلمه «ملائکه» لزوماً از این ریشه «م‌ل‌ک» نیست.

معروفترین دیدگاه این است که اصل آن از «أل‌ک» بوده است که به معنای «رسالت» (پیام‌رسانی) می‌باشد و در وزن مفعله (مألکه) قرار گرفته، بعد قلب رخ داده (جابجایی دو حرف «أ» و «ل») و به صورت «ملأکه» (بر وزن معفله) درآمده و بعد به صورت «ملائکه» درآمده است. در این دیدگاه، درباره اینکه آیا «ملَک» به معنای مفرد است یا جمع، نظر قطعی‌ای داده نمی‌شود و برخی ملائکه را جمع ملک می‌دانند و برخی هر دو کلمه ملَک و ملائکه را جمع می‌دانند. (كتاب العين‏5/ 381؛ لسان العرب10/ 394 ؛ المصباح المنير‏2/ 19 ؛ تاج العروس‏13/ 511 ؛ مفردات ألفاظ القرآن/82)

دیدگاه کم طرف‌دارتر این است که قلبی در آن رخ نداده، بلکه ریشه «ل‌أک» بوده و این ماده هم به معنای رسالت (پیام‌رسانی) به کار می‌رود؛ و در اصل، «مَلْأَك» (بر وزن مَفعل) بوده است و در این کلمه، به خاطر سهولت در بیان، همزه ساقط شده و به صورت «مَلَک» درآمده و آنگاه جمع «مَلْأَك»، ملائکه شده که گاهی «ه» آن هم می‌افتد و «ملائک» گفته می‌شود. (النهاية في غريب الحديث و الأثر‏4/ 359) البته برخی در کتابشان ماده «لأک» را هم مطرح کرده‌اند، اما در پایان نظر قبلی را برتر دانسته‌است. (لسان العرب‏10/ 482؛ تاج العروس‏13/ 634)

البته در میان قدما ابن‌کیسان معتقد بوده این کلمه از همان ماده «م‌ل‌ک» گرفته شده، در واقع مفرد آن «ملأک» بر وزن «فعأل» بوده که همزه‌اش چون زاید بوده افتاده و به «مَلَک» تبدیل شده و «ملائکه» بر وزن «فعائله» می‌باشد. (به نقل از مجمع البيان‏1/ 174) که بر این دیدگاه نقدهایی نیز وارد شده است. (لسان العرب‏10/ 482)[[210]](#footnote-210)

ظاهرا چون مهمترین گروه رسولان الهی غیر انسان، فرشتگان بوده‌اند این نام برای آنها به کار رفته است وگرنه با توجه به آیه «يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ» فرشتگان غیر رسول هم داریم (مجمع البيان‏1/ 175)

همچنین با این اوصاف معلوم می‌شود که تعبیر «مَلِک» که به معنای حکمران در انسان [و نیز خدا] به کار می‌رود از ماده «م‌ل‌ک» است؛ اما آنچه در مورد فرشتگان است «ملَک» است که در اصل به معنای «پیام‌رسان» می‌باشد. (مفردات ألفاظ القرآن/777)

از آنجا که کلمه «ملائکه» جمع است و در این آیه روی آن حرف «الـ» آمده است (اصطلاحا: حمع مُحَلی به الف و لام) دلالت بر این شمول همه ملائکه می‌کند لذا در ترجمه فارسی کلمه «همه» افزوده شد.

[در مورد «مَلَک» ظاهرا دیدگاه درست این است که هم برای مفرد و هم برای جمع به کار می‌رود (مجمع البيان‏10/ 520) و در قرآن کریم،

این کلمه گاه به وضوح برای مفرد (ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوت؛ بقره/102؛ أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ ، اعراف/20 ؛ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذي وُكِّلَ بِكُم، سجده/11 ؛ ْ إِنِّي مَلَک، انعام/50 و هود/31 ؛ ً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَكٌ كَريمٌ ، یوسف/31 ؛ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذيراً ، فرقان/7)

و گاه آشکارا برای جمع (جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا؛ فجر/22 ؛ وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْني‏ شَفاعَتُهُم‏، نجم/26)

و در یک آیه هم در آن واحد هم به معنای مفرد و هم به صورت جمع به کار رفته است (وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ ، انعام/9)[[211]](#footnote-211)

البته برخی موارد هم هست که وضوح قطعی در مفرد یا جمع ندارد (لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً ، انعام/8 ؛ جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ ، هود/12 ؛ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً ، إسراء/95 ؛ وَ الْمَلَكُ عَلى‏ أَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ ؛ الحاقه/17) ]

«مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» اغلب، این جار و مجرور را متعلق به فعل «تنزل» دانسته‌اند، و کلمه «سلام» در آیه بعد، خبر مقدم است که مبتدای آن «هی» در همان آیه می‌باشد. (ما بر همین اساس ترجمه کرده‌ایم) اما این احتمال هم منتفی نیست که این جار و مجرور، خبر مقدم باشد برای کلمه «سلام» که در آیه بعد آمده است؛ که منظور این است که «از هر امری از جانب ملائکه، سلامی بر مومنان باد» یا اینکه «از هر امر ترسناکی در این شب سلامت هستید» (إعراب القرآن، (نحاس)5/ 167؛ مجمع البيان10/ 791) که در این صورت، در آیه بعد عبارت «هی حتی مطلع الفجر» نیز یک عبارت مستقل می‌شود[[212]](#footnote-212) و آنگاه ترجمه کل این دو آیه چنین می‌شود: «در این شب، همه ملائکه و نیز روح نازل می‌شوند؛ سلام [در این شب] از جانب هر امری است؛ و [زمان نزول ملائکه در] این شب تا هنگام طلوع فجر می‌باشد»

درباره اینکه معنای «مِن» در اینجا چیست چند دیدگاه بیان شده (که بنا به قاعده امکان استعمال یک لفظ در چند معنا، همگی می‌تواند در آیه مد نظر باشد) برخی آن را به معنای «باء» دانسته‌اند (یعنی «تنزل ... بکل امر» که معنایش می‌شود: «همه چیز را با خود به همراه می‌آورند» و این معنایی است که در برخی از احادیث از معصومین وارد شده است) برخی آن را «من ابتدای غایت که دلالت بر سببیت می‌کند»[[213]](#footnote-213) دانسته‌اند (= به سبب [اطاعت و انجام] همه اوامر الهی)؛ برخی آن را تعلیل به وسیله غایت دانسته‌اند (= برای تدبیر همه امور)[[214]](#footnote-214)؛ و برخی آن را ابتدای از باب سببیت دانسته‌اند (مبدا و علت تنزلشان از امر الهی بوده است) (المیزان20/ 332)

درباره «امر» اینجا سه معنا می‌تواند مد نظر باشد. دو معنای «امر» قبلا در جلسه 83 (نساء/59) اشاره شد (امر به معنای مطلب، و به معنای دستور) که در ترجمه اول این دو معنا مد نظر بود که اولی جمعش «امور» ‌است و دومی جمعش «اوامر» است. معنای سوم، کاربرد خاص قرآنی از این کلمه است که در لسان قرآن کریم، «امر»‌ به معنای عالَمی از عوالمی که خدا آفریده و برتر از عالم محسوس و مادی است به کار رفته، که ان‌شاءالله به مناسبتی دیگر سراغ این معنا خواهیم رفت (ترجمه دوم بر اساس این معنا بوده است.)

### حدیث

1) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع .... [[215]](#footnote-215) فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ لَيْسَ الرُّوحُ جَبْرَئِيلَ قَالَ جَبْرَئِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ‏.

بصائر الدرجات، ج‏1، ص464

ابوبصیر از امام صادق ع سوال می‌کند: «آیا «الروح» همان جبرئیل نیست؟

امام می‌فرمایند: «جبرئیل از ملائکه است، و روح مخلوقی عظیمتر از ملائکه است، آیا خداوند [در سوره قدر] نفرموده است که «همه ملائکه و روح نازل می‌شوند» [یعنی همین که کلمه روح را مستقل آورد، پس متفاوت است]

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ قَالَ: عَرَضْتُ هَذَا الْكِتَابَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَأَقَرَّ بِهِ قَالَ

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ عَلِيٌّ ع فِي‏ صُبْحِ أَوَّلِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي كَانَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَلُونِي‏ فَوَ اللَّهِ لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ يَوْماً مِنَ الذَّرِّ فَمَا دُونَهَا فَمَا فَوْقَهَا ثُمَّ لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنْ ذَلِكَ لَا بِتَكَلُّفٍ وَ لَا بِرَأْيٍ وَ لَا بِادِّعَاءٍ فِي عِلْمٍ إِلَّا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ تَعْلِيمِهِ وَ اللَّهِ لَا يَسْأَلُنِي أَهْلُ التَّوْرَاةِ وَ لَا أَهْلُ الْإِنْجِيلِ وَ لَا أَهْلُ الزَّبُورِ وَ لَا أَهْلُ الْفُرْقَانِ إِلَّا فَرَّقْتُ بَيْنَ كُلِّ أَهْلِ كِتَابٍ بِحُكْمِ مَا فِي كِتَابِهِمْ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَ رَأَيْتَ مَا تَعْلَمُونَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ هَلْ تَمْضِي تِلْكَ السَّنَةُ وَ بَقِيَ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ لَمْ تَتَكَلَّمُوا بِهِ قَالَ لَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّهُ فِيمَا عَلِمْنَا فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَنْ أَنْصِتُوا لِأَعْدَائِكُمْ لَنَصَتْنَا فَالنَّصْتُ أَشَدُّ مِنَ الْكَلَامِ.

بصائر الدرجات، ج‏1، ص223

حسن به عباس می‌گوید: اعتبار این حدیث مکتوب را از امام جواد ع سوال کردم و آن را تایید کرد که:

امام صادق ع می‌فرماید: حضرت علی ع در صبحدم اولین «شب قدر» پس از رحلت پیامبر اکرم ص، فرمود: از من سوال کنید که به خدا قسم برای شما درباره سیصد و شصت روز از [عالَم] ذر و کمتر و بیشترش خبر می‌دهم و این خبری که می‌دهم، نه از روی تکلف است، و نه نظر شخصی است، و نه ادعای علمی دارم غیر از علم خدا و تعلیمی که او به من داده است، به خدا قسم اهل تورات و اهل انجیل و اهل زبور [= کتاب حضرت داود] و اهل فرقان [= قرآن] از من سوالی نکنند مگر اینکه برای اهل هر کتابی بر اساس کتاب خودشان حکم کنم.

به امام صادق ع گفتم آیا در مورد آنچه که در شب قدر از آن مطلع شده‌اید آیا ممکن است که سال بگذرد و چیزی از آنها بماند که در موردش سخنی نگفته باشید؟

فرمود: نه، سوگند به کسی که جانم به دست اوست. هرچند [ممکن است] در آنچه که در آن شب دانسته‌ایم این باشد که در مقابل دشمنانتان سکوت کنید [یعنی این مطالب را به کسانی که منکر مقام شما هستند، نگویید]؛ که در این صورت سکوت می‌کنیم که سکوت شدیدتر از کلام است.[[216]](#footnote-216)

3) وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ خَاصِمُوا بِسُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ تَفْلُجُوا فَوَ اللَّهِ إِنَّهَا لَحُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَ إِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا ...

الكافي، ج‏1، ص249

وَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع‏

... وَ ايْمُ اللَّهِ إِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيَعْلَمُ أَنَّهَا لَنَا خَاصَّةً لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ ع حِينَ دَنَا مَوْتُهُ «هَذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ رَشَدْتُمْ» وَ لَكِنْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِمَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مُنْكِرٌ وَ مَنْ آمَنَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ مِمَّنْ عَلَى غَيْرِ رَأْيِنَا فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ فِي الصِّدْقِ إِلَّا أَنْ يَقُولَ إِنَّهَا لَنَا وَ مَنْ لَمْ يَقُلْ فَإِنَّهُ كَاذِبٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُنَزِّلَ الْأَمْرَ مَعَ الرُّوحِ وَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى كَافِرٍ فَاسِقٍ فَإِنْ قَالَ إِنَّهُ يُنَزِّلُ إِلَى الْخَلِيفَةِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهَا فَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ذَلِكَ بِشَيْ‏ءٍ وَ إِنْ قَالُوا إِنَّهُ لَيْسَ يُنَزِّلُ إِلَى أَحَدٍ فَلَا يَكُونُ أَنْ يُنَزَّلَ شَيْ‏ءٌ إِلَى غَيْرِ شَيْ‏ءٍ وَ إِنْ قَالُوا وَ سَيَقُولُونَ لَيْسَ هَذَا بِشَيْ‏ءٍ فَقَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيداً.

الكافي، ج‏1، ص253

از امام باقر ع روایت شده است:

در بحث‌هایتان [با منکران جایگاه اهل‌بیت] به سوره «إنا انزلناه» استناد کنید تا پیروز شوید که به خدا قسم، این سوره حجت خداوند تبارک و تعالی بر مردم بعد از رسول خدا ص است و آن سرور و سالار دین شماست و بدرستی که آن نهایت علم ماست ...

و نیز فرمودند:

... به خدا قسم کسی که به شب قدر اذعان کند قطعا خواهد دانست که آن [امتیاز] خاص ماست چرا که رسول خدا ص هنگامی که مرگش نزدیک شده بود، با اشاره به حضرت علی ع فرمود: «این ولیّ شما پس از من است که اگر از او اطاعت کنید، رشد خواهید کرد» و کسی که به شب قدر ایمان نیاورد، منکر [نبوت و قرآن] است؛ و کسی که به شب قدر ایمان دارد اما دیدگاه دیگری دارد [ امامت امیرالمومنین ع و اهل‌بیت را قبول ندارد] چاره‌ای ندارد جز اینکه تصدیق کند که این در مورد ماست، و کسی که چنین نگوید دروغگوست زیرا خداوند عز و جل برتر از آن است که «أمر» را همراه با روح و ملائکه به کافر و فاسق نازل کند؛ و اگر بگوید که اینها بر خلیفه‌ای که او بدانها معتقد است نازل شده، که حرفش اصلا [حتی برای خودش] قابل اعتنا نیست؛ و اگر بگوید که اینها اصلا بر کسی نازل نشده‌اند معنی ندارد که چیزی، «به هیچکس» نازل شود؛ و اگر هم بگویند [هیچکس] اصلا چیزی نیست، در گمراهی شدیدی فرو رفته‌اند.

[توضیح: امام برای اینکه «فرشتگان بر چه کسی نازل می‌شوند» تمام حالات ممکن را در پنج حالت را تصویر می‌کنند تا معلوم شود فقط اولی درست است:

1- به امامان که تنها مدعیان این مساله بوده‌اند نازل شوند.

2- به یک فرد کافر و فاسق نازل شوند، که معلوم است خطاست.

3- به خلفای معروف نازل شوند، که حتی خودشان و اطرافیانشان چنین ادعایی نکرده و چنین باوری نداشته‌اند.

4- به «هیچکس» نازل می‌شوند!

5- نازل شدن آنها هیچ مخاطبی ندارد و بیهوده نازل می‌شوند]

### تدبر

1) استدلال شیرین و محکمی از امام باقر ع در اثبات ضرورت امامت اهل بیت

حدیثی هست که خیلی زیبا نشان می دهد که چگونه با توجه به وجود شب قدر، حقانیت دیدگاه شیعه در جانشینی امیرالمومنین ع را برای هر مسلمان منصفی اثبات کرد (مصداقی کاربردی از حدیث3).

پیشاپیش از اینکه متن آن طولانی است، پوزش می‌خواهم اما برای اهل استدلال، به عنوان نمونه‌ای اعلی از یک تدبر قرآنی، بسیار شیرین است و من هم ابتدا و انتهایش که درباره موضوعات دیگر بود حذف کردم. (متن عربی حدیث را در پایان آمده است)

از امام جواد ع نقل شده که امام صادق ع فرموده است روزی پدرم مشغول طواف بود شخصی که با عمامه‌اش صورتش را پوشانده بود سراغش آمد و طواف ایشان را قطع کرد [و سخنانی رد و بدل شد تا بدینجا که] امام باقر ع فرمود:

شیعیان ما این گونه با مخالفانشان می‌توانند بحث کنند که:

خداوند عز و جل به پیامبرش می‌فرماید: «بدرستی که ما آن را در شب قدر فروفرستادیم ...»[تا آخر سوره]؛ آیا در علم پیامبر ص چیزی بوده که در آن شب به او یاد نداده باشند و جبرئیل در غیر آن شب بیاورد؟

آنها خواهند گفت خیر.

پس به آنها بگو: هرآنچه را که دانست، چاره‌ای جز ابرازش داشت؟

خواهند گفت: خیر.

بگو: آیا در خود آن چیزی که پیامبر ص از علم خداوند عزوجل [که به او تعلیم داده بود] ابراز کرد، اختلاف و ناسازگاری‌ای بود؟

وقتی که گفتند: نه، بگو پس کسی که بر اساس «حکم الله»ی که دارای اختلاف و ناسازگاری است [!] حکم می‌کند، پس خلاف رسول خدا عمل کرده است!

و خواهند گفت: بله، چون اگر بگویند خیر [مخالفت نکرده]، سخن اولشان را نقض کرده‌اند [زیرا «حکم الله» در سخن پیامبر اختلاف و ناسازگاری نداشت، اما در نظر اینها دارد]. پس تو به آنها بگو «تاویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند» (آل‌عمران/7) و وقتی گفتند «راسخان در علم» کیست؟ بگو: همان کسی که در علمش اختلاف و ناسازگاری پیدا نمی‌شود.

اگر گفتند: چه کسی این طور است؟

بگو: خود رسول خدا ص که این طور بود، آیا علم خود را ابلاغ کرد یا خیر؟

وقتی که گفتند: بله، ابلاغ کرد،

بگو: آیا در حالی از دنیا رفت که جانشین پس از او، علمی را که در آن اختلاف نباشد، می‌دانست؟

اگر گفتند نه،

بگو جانشین رسول خدا «مُؤَيَّد» (= مورد تایید) است [یعنی برای اینکه بتواند دقیقا کار او را انجام دهد باید مورد تایید الهی باشد] و رسول خدا ص کسی را جانشین خود قرار نمی‌دهد مگر کسی که به حکم او حکم کند؛ و جز در [بهره‌مندی از] نبوت، همانند او باشد؛ و اگر رسول خدا کسی را در این علمش جانشین خود نکرد، پس حق نسل‌های بعدی را ضایع کرده است.

اگر گفتند: علم رسول خدا از قرآن بود [یعنی پیامبر کار ابلاغ را با همین ارائه قرآن انجام داد و بعدی‌ها هم چون قرآن را در اختیار دارند مشکلی ندارند]،

بگو : خداوند می‌فرماید: «حم، قسم به کتاب مبین، بدرستی که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم که ما قطعا انذار دهنده هستیم، در آن شب مبارک هر امر حکیمانه‌ای تفصیل می‌یابد، و این امری از جانب پروردگارت است که ما قطعا ارسال کننده هستیم» (دخان/2-4)

اگر گفتند: خداوند ارسال را جز از طریق پیامبر[ان] انجام نمی دهد، [یعنی این آیه درباره ارسال پیامبران است و می‌دانیم که پیامبر آخرین رسول خداست]

بگو: این امر حکیمانه‌ای که در آن شب تفصیل می‌یابد، آیا توسط ملائکه و روحی است که از آسمانی به آسمان دیگر نازل می‌شوند یا از آسمان به زمین؟

[الف] اگر گفتند: از آسمان به آسمان، بگو که در آسمان کسی نیست که قرار باشد از طاعت به معصیت روی آورد [تا نیاز باشد طبق آیه سوره دخان، خدا با این نازل کردن، وی را انذار دهد]

[ب] اگر گفتند: از آسمان به زمین، و اهل زمین‌اند که نیازمندترین خلائق به آن‌اند،

بگو: پس آنها نیازمند سروری هستند که حکمیت نزد او ببرند.

اگر گفتند: همان خلیفه، حَکَم آنهاست.

بگو: «خداوند ولیّ و سرپرست كسانى است كه ايمان آورده‏اند، آنان را از تاريكيها به سوى روشنايى به در مى‏برد. و كسانى كه كفر ورزيده‏اند، ولیّ و سرپرست‌هایشان همان طاغوت‌ است، كه آنان را از روشنايى به سوى تاريكيها به در مى‏برند. آنان اهل آتشند كه خود، در آن جاودانند.» (بقره/257) به جانم سوگند در زمین و آسمان «خداوند متعال ولی‌ّای ندارد مگر اینکه «مُؤَيَّد» [= تایید شده] باشد؛ و کسی که مورد تایید باشد، خطا نمی‌کند؛ و خداوند متعال در زمین دشمنی ندارد، مگر اینکه خوار و پست شده است، و کسی که خوار و پست شود، به نظر صواب و درست نمی‌رسد. همان گونه که لازم است «أمر» از آسمان نازل شود تا اهل زمین بر اساس آن حکم کنند، همان گونه به «والی» نیاز است.

اگر گفتند: ما چنین کسی را نمی‌شناسیم!

بگو: «بگویید دوست نداریم [که بشناسیم] ! خداوند عز و جل ابا داشت که بعد از حضرت محمد ص بندگان را به حال خود رها کند و حجتی برایشان قرار ندهد.»

امام صادق ع ادامه این گفتگو را این گونه بیان می‌کنند:

سپس امام باقر ع درنگی کرد. او گفت: مطلب پیچیده شد. اگر آنها گفتند «حجت خدا، قرآن است» چطور؟

فرمود: آنگاه به آنها می‌گویم بدرستی که قرآن خودش سخن نمی‌گوید و امر و نهی نمی‌کند، بلکه قرآن اهلی دارد که آنها [با قرآن] امر و نهی می‌کنند.

و نیز می‌گویم برای برخی از زمینیان گاه مشکلی پیش می‌آید که در سنت نبوی و حکمی که اختلافی در آن نباشد، پاسخی برای آن یافت نمی‌شود و در [ظاهر] قرآن هم پاسخی ندارد، آیا خداوند هم در قبال چنان فتنه‌ای نمی‌گذارد علمش در زمین آشکار شود، و در حکم خدا هیچ راه‌حلی برای دفع آن و نجات مردمی که گرفتار آن شده‌اند وجود ندارد؟!

او گفت: یابن رسول الله! اینجاست که شما پیروز می‌شوید. شهادت می‌دهم که خداوند متعال هر مشکلی را که در زمین یا بر جان انسان‌ها، از دین یا غیر آن رخ دهد، می‌داند و قرآن را دلیلی برای آن قرار داده است (حدید/22) و شما می‌دانید که چگونه قرآن بر آن دلالت می‌کند.

فرمود: بله، در قرآن همه حدود و تفسیر آنها هنگام حکم کردن آمده است؛

سپس فرمود: خداوند این گونه نیست که بنده‌ای را به مشکلی در دین یا در جان و مالش مبتلا کند که در زمین خدا، کسی که بتواند به نحو درست در مورد آن مشکل حکم کند وجود نداشته باشد.

او گفت: پس در این زمینه حجت آنها را کاملا زمین زدید مگر اینکه مخالف شما بخواهد بر خدا دروغ ببندد و بگوید خداوند در چنین مواردی انسانها را بدون هر حجتی رها می کند...

اصول كافي، ج‏1، ص243-247

متن حدیث استدلال امام باقر ع به سوره قدر در اثبات امامت اهل بیت:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ‏ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ بَيْنَا أَبِي ع يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُيِّضَ لَهُ‏ فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعَهُ ...‏ [[217]](#footnote-217)

قَالَ إِنَّ شِيعَتَنَا إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ ص- إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جَبْرَئِيلُ ع فِي غَيْرِهَا؟

فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا

فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ لِمَا عَلِمَ بُدٌّ مِنْ أَنْ يُظْهِرَ؟

فَيَقُولُونَ لَا

فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ؟

فَإِنْ قَالُوا لَا

فَقُلْ لَهُمْ فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَهَلْ خَالَفَ رَسُولَ اللَّهِ ص

فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ

فَقُلْ لَهُمْ‏ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ‏ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ‏

فَإِنْ قَالُوا مَنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؟

فَقُلْ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ

فَإِنْ قَالُوا فَمَنْ هُوَ ذَاكَ

فَقُلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَاحِبَ ذَلِكَ فَهَلْ بَلَّغَ أَوْ لَا؟

فَإِنْ قَالُوا قَدْ بَلَّغَ

فَقُلْ فَهَلْ مَاتَ ص وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْماً لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ؟

فَإِنْ قَالُوا لَا

فَقُلْ إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُؤَيَّدٌ وَ لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النُّبُوَّةَ- وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِي عِلْمِهِ أَحَداً فَقَدْ ضَيَّعَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ

فَإِنْ قَالُوا لَكَ فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ‏

فَقُلْ- حم. وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيها إِلَى قَوْلِهِ- إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ‏

فَإِنْ قَالُوا لَكَ لَا يُرْسِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا إِلَى نَبِيٍّ

فَقُلْ هَذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ؟

فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ،

فَلَيْسَ فِي َ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعَةٍ إِلَى مَعْصِيَةٍ

فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلَى ذَلِكَ

فَقُلْ فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ

فَإِنْ قَالُوا فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكَمُهُمْ

فَقُلْ‏ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ إِلَى قَوْلِهِ‏ خالِدُونَ‏ لَعَمْرِي مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَلِيٌّ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ وَ مَنْ أُيِّدَ لَمْ يُخْطِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا وَ هُوَ مَخْذُولٌ وَ مَنْ خُذِلَ لَمْ يُصِبْ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ يَحْكُمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ كَذَلِكَ لَا بُدَّ مِنْ وَالٍ

فَإِنْ قَالُوا لَا نَعْرِفُ هَذَا

فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا مَا أَحْبَبْتُمْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص أَنْ يَتْرُكَ الْعِبَادَ وَ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع

ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ هَاهُنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَابٌ غَامِضٌ أَ رَأَيْتَ إِنْ قَالُوا حُجَّةُ اللَّهِ الْقُرْآنُ

قَالَ إِذَنْ أَقُولَ لَهُمْ إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَ يَنْهَى وَ لَكِنْ لِلْقُرْآنِ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَ يَنْهَوْنَ

وَ أَقُولَ قَدْ عَرَضَتْ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةٌ مَا هِيَ فِي السُّنَّةِ وَ الْحُكْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ- وَ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ أَبَى اللَّهُ لِعِلْمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ أَنْ تَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ فِي حُكْمِهِ رَادٌّ لَهَا وَ مُفَرِّجٌ عَنْ أَهْلِهَا

فَقَالَ هَاهُنَا تَفْلُجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ‏ أَوْ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلًا-

قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ هَلْ تَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دَلِيلَ مَا هُوَ

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع نَعَمْ فِيهِ جُمَلُ الْحُدُودِ وَ تَفْسِيرُهَا عِنْدَ الْحُكْمِ فَقَالَ أَبَى اللَّهُ أَنْ يُصِيبَ عَبْداً بِمُصِيبَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ لَيْسَ فِي أَرْضِهِ مِنْ حُكْمِهِ قَاضٍ بِالصَّوَابِ فِي تِلْكَ الْمُصِيبَةِ

قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَمَّا فِي هَذَا الْبَابِ فَقَدْ فَلَجْتَهُمْ بِحُجَّةٍ إِلَّا أَنْ يَفْتَرِيَ خَصْمُكُمْ عَلَى اللَّهِ ...[[218]](#footnote-218)

الكافي، ج‏1، ص243-247

2) «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها...»: چنانکه در قسمت نکات ترجمه اشاره شد واژه «تنزل» تفاوت مهمی با کلمه‌های «نزل» و «انزل» و «نزّل» دارد و آن اینکه آن کلمات را در مورد پایین آمدن هرموجودی (با شعور و بی‌شعور) می‌توان به کار برد (مثلا: نزول باران) اما «تنزل» دلالت بر نزولی دارد که به نحوی با اراده و اختیار باشد (ظاهرا به همین جهت است که قرآن کریم تعبیر تنزل را در مورد غیرجاندارانی مانند باران و غذا و ... به کار نبرده است) بدین ترتیب معلوم می‌شود که اگرچه شاید در کلمه «نزول» (مثلا نزول باران) مخاطب خاصی مهم نباشد، اما در کلمه «تنزل» حتما مخاطب خاصی مد نظر است؛ و این مطلب در این آیه بسیار واضح‌تر است: اینکه ملائکه و روح در شب خاصی تنزل کنند، حتما حکایتگر از این است که کسی بوده که اینها نزد او تنزل کرده‌اند و همین شاهد مهمی است بر وجود انسانی که شب قدر با وجود او معنی پیدا می‌کند (حدیث 2 و 3؛ و نیز [جلسه98، حدیث 1 و 3](#_حدیث_2))

لذا این آیه، شاهد مهمی است بر استمرار هرساله مقام خلیفه‌اللهی انسان، که مسجود همه ملائکه شد (بقره/31)

3) «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها...»: باور به «نزول هرساله فرشتگان در یک شب»، چه اهمیت و ثمره‌ای در دینداری ما دارد؟

- برای حفظ و بقای یک دین، مهمترین مساله این است که بعد از رحلت پیام‌رسان اصلی، معارف دین از چه منبعی دریافت شود که مطمئن باشیم اشتباهی رخ نمی‌دهد. (مساله «اختلاف قرائتها» هم که امروزه مطرح است، همین است که از کجا بدانیم که کدام فهم از دین، صددرصد معتبر است)

- اگر قرآن به عنوان کتاب پیامبر ص و تنها سند قطعی بین همه مسلمانان بخواهد مرجع حل اختلاف بماند، حتما باید خداوند شاهد یا شواهدی قرار دهد که به نحو قطعی نشان دهد کدام قرائت از قرآن صددرصد معتبر است؛ وگرنه کتابی که مفاهیمش مورد اختلاف است، نمی‌تواند برطرف کننده اختلاف باشد.

- نزول هرساله فرشتگان، آن هم به اذن مستقیم خدا (بِإِذْنِ رَبِّهِمْ)، و آن درباره همه امور (مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)، در یک شب معین، که دلالت دارد بر وجود شخصی که مخاطب آنهاست (تدبر1)، تضمینی است برای ما در خصوص وجود کسانی که قرائت صددرصد معتبر از دین دارند (که: با مراجعه به آنها در فهم دین دچار خطا نمی‌شویم).

بدین ترتیب، اذعان به شب قدر و باور به نزول هرساله فرشتگان، با تثبیت مساله امامت (تدبر1)، حجت را بر انسان تمام کرده، انسان را از صحت مذهب خویش (صحت این قرائت از اسلام) مطمئن می‌سازد و می‌تواند اثرات هزار ماه انحراف ایجاد شده توسط بنی‌امیه و دیگران را جبران کند. (حدیث2، دیروز)

**دو مورد زیر را در کانال نگذاشتم**

4) این «روح» چیست؟ و چرا «الروح» را مستقل از «ملائکه» آورد؟

این مطلب از بحث‌های دشواری است که خود خداوند تصریح کرده که اطلاعاتی که شما در این باره دارید بسیار کم است (وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ ما أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَليلا؛ إسراء/85)

این مقدار واضح است که این «الروح» از آنجا که همراه ملائکه در شب قدر نازل می‌شود، علی‌القاعده غیر از روحی است که هرکس دارد و اشاره جداگانه به آن نشان می دهد که او موجودی مستقل از ملائکه است (حدیث1) که علی‌القاعده نسبت خاصی با انسان دارد.

ضمنا همین که قرآن بدان اشاره کرده، نشان می دهد که برخلاف تصور برخی، مطلبی نیست که انسان اصلا نتواند بدان پی ببرد؛ اما همین نحوه بیان قرآن (أسراء/85) نشان می‌دهد که مساله‌اش بسیار بغرنج‌تر از آن است که کسی انتظار داشته باشد با چند جمله و چند تلقی سطحی مساله تمام شود. مواظب باشیم وقتی مطلبی خیلی عمیق است، زمینه سوءاستفاده‌های از آن هم زیاد می‌شود؛ لذا در کسب اطلاعات در این زمینه بسیار باید با احتیاط حرکت کرد.

5) «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ ... بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»: چرا تعبیر «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» را آورد (خصوصا که می‌دانیم فرشتگان بی‌اذن خدا هیچ کاری نمی‌کنند)؟

الف. شاید برای تاکید بر این است که این یک برنامه‌ای است که خدا به نحو خاص مقرر داشته است.

ب. ...

## 101) سوره قدر (97) آیه 5 سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ‏ ‏8/4/1395 22 رمضان 1437

### ترجمه

سلام است آن [شب] تا هنگام طلوع فجر.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«سَلامٌ» از ماده «سلم» به معنای سلامتی و صحت از هرگونه عیب و نقصی است (معجم المقاييس اللغة‏3/ 91) و تعبیر «سلام» به معنای طلب سلامتی کردن است که در انسان‌ها با سخن، و در خداوند [مانند تعابیر قرآنی که خداوند می‌فرماید: سلامٌ علی...] با فعلش انجام می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن/421)

جایگاه «سلامٌ» به لحاظ نحوی:

الف. غالبا آن را خبر مقدم در نظر گرفته‌اند که مبتدایش کلمه «هی» بوده است؛ یعنی اصلش به این صورت بوده، «هی سلام حتی ...».[[219]](#footnote-219)

ب. چنانکه در بحث آیه قبل اشاره شد، برخی آن را مبتدای موخر (در قبال عبارت «من کل امر») در نظر گرفته‌اند که در این صورت، تا این کلمه سلام، با دو جمله مواجهیم: ملائکه و روح در شب قدر نازل می‌شوند، و از جانب هر امری، سلام [بر تو باد].

ج. ظاهرا می‌توان کل این آیه را در مقام مبتدای موخر قرار داد در قبال عبارت «من کل امر»، که معنی‌اش چنین می‌شود: از جانب هر امری، این شب تا طلوع فجر سلام است.[[220]](#footnote-220)

### حدیث

1) وَ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَطْوِي فِرَاشَهُ وَ يَشُدُّ مِئْزَرَهُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ كَانَ يُوقِظُ أَهْلَهُ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ وَ كَانَ يَرُشُّ وُجُوهَ النِّيَامِ بِالْمَاءِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع لَا تَدَعُ أَحَداً مِنْ أَهْلِهَا يَنَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ تُدَاوِيهِمْ بِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَ تَتَأَهَّبُ لَهَا مِنَ النَّهَارِ وَ تَقُولُ مَحْرُومٌ مَنْ حُرِمَ خَيْرَهَا.

دعائم الإسلام، ج‏1، ص: 283

از امام علی ع روایت شده است که رسول خدا ص در دهه آخر ماه رمضان رختخوابش را جمع می‌کرد و دامن همت به کمر می‌زد و روالش این بود که در شب بیست و سوم که خانواده‌اش را بیدار نگه می‌داشت و در آن شب به صورت کسانی که خوابشان می‌آمد آب می‌زد، و حضرت فاطمه س هم در آن شب نمی‌گذاشت کسی از خانواده‌اش بخوابد و با کم کردن غذای [افطار و شام] سعی می‌کرد مانع خواب آنها شود، و از روز برای این شب آماده می‌شد و می‌فرمود: محروم کسی است که از خیر این شب محروم بماند.[[221]](#footnote-221)

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ»

قَالَ: نَزَلَ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ مَوْتٍ أَوْ مَوْلُودٍ.

قُلْتُ لَهُ: إِلَى مَنْ؟

فَقَالَ: إِلَى مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ؟ إِنَّ النَّاسَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فِي صَلَاةٍ وَ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ وَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِي شُغُلٍ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ إِلَيْهِ بِأُمُورِ السَّنَةِ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى طُلُوعِهَا مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ‏ لَهُ إِلَى أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 220

داود بن فرقد از امام ع درباره «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ» سوال می کند.

امام می‌فرماید: در این شب آنچه از این سال تا سال بعد، از مرگ و تولد [و ...] بعد رخ خواهد داد نازل می‌شود.

گفتم: به چه کسی؟

فرمود: به چه کسی احتمال دارد؟ مردم در آن شب به نماز و دعا و درخواست مشغول‌ند و صاحب این امر هم به کارهایی، ملائکه با امور سال از غروب خورشید تا طلوع آن به جانب او نازل می‌شوند از همه امور [که] آن برای او سلام است تا اینکه صبح طلوع کند.[[222]](#footnote-222)

3) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ

... ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَةً وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَى لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ، وَ سَمَّاهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ‏» دَائِمُ الْبَرَكَةِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ...

صحيفة سجادية، دعای 44

امام زین‌العابدین در فرازی از دعای هنگام ورود در ماه رمضان فرمودند:

سپس خداوند یک شب از شبهای آن را بر شبهای هزار ماه برتری دارد و آن را شب قدر نامید، که «نازل می‌شوند ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان از هر امری سلام»ی دائم البرکت است تا طلوع فجر بر هر کس از بندگانش که بخواهد به آنچه که قضای او حکم کرده است.

4) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ‏ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ‏:

... قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.

قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ هَلْ تَدْرِي لِمَ هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؟

قَالَ لَا

قَالَ لِأَنَّهَا تَنَزَّلُ‏ فِيهَا الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ‏ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ‏ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ وَ إِذَا أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَيْ‏ءٍ فَقَدْ رَضِيَهُ‏

سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ يَقُولُ تُسَلِّمُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ مَلَائِكَتِي وَ رُوحِي بِسَلَامِي مِنْ أَوَّلِ مَا يَهْبِطُونَ إِلَى مَطْلَعِ الْفَجْرِ…

الكافي، ج‏1، ص248

از امام زین‌العابدین ع روایت شده که:

... خداوند عزّوجلّ فرمود كه: «شب قدر بهتر است از هزار ماهى» كه شب قدر در آن نباشد؛

و به رسول خود فرمود كه: آيا مى‏دانى كه چرا اين شب از هزار ماه بهتر است؟

عرض كرد: نه،

فرمود: زیرا اين شب چنان است كه در آن فرشتگان و روح به اذن پروردگار خويش، از هر امرى فرود مى‏آيند؛ و هرگاه خداوند عزوجل به چيزى اذن دهد، بدان رضایت داده است؛

«سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» مى‏فرمايد كه: فرشتگان من و روح من به سلام من بر تو سلام مى‏كنند ای محمد، از اوّلی که فرود می‌آیند تا طلوع فجر.

### تدبر

1) «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»

اگر قرار است این شب را خدا به پیامبرش داده باشد که اثرات انحراف هزار ماه حکومت بنی‌امیه را خنثی کند، ([جلسه99، حدیث2](#_حدیث_3))،

اگر قرار است این شب باطن حضرت زهرا باشد ([جلسه 98، حدیث3](#_حدیث_2))،

اگر قرار است همه ملائکه و روح در این شب در نزد ولی‌الله الاعظم در زمین گردآیند، ([جلسه 100، احادیث2 و 3](#_حدیث_4))،

و اگر قرار است در این شب، در کنف حمایت ویژه امام زمان‌مان باشیم و به او متصل شویم و مقدرات‌مان در محضر او امضاء شود (چنانکه خواندن دعای «اللهم کن لولیک» را در شب بیست و سوم بسیار توصیه کرده‌اند: کافی4/ 162)،

واضح است که باید سرتاسرش سلام و سلامتی و ایمنی باشد.

2) «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»

در برخی احادیث تعبیر شده که «حتی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» اشاره به «مَطْلَعِ فَجْرِ الْقَائِمِ ع» یا «حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ ع» است ([حدیث1 جلسه97](#_حدیث_5) و [حدیث3 جلسه 98](#_حدیث_2)). چرا؟

الف. قبلا اشاره شد که قیامت همواره با روز تعبیر شده، اما حقایق عمیق دنیا همواره با تعبیر شب مورد توجه قرار گرفته است ([جلسه98، تدبر1](#_تدبر_2)). شاید - برخلاف کسانی که می‌گویند اگر عبارت «سلام» را ادامه آیه قبل بدانیم، عبارت «هی حتی مطلع الفجر» لغو می‌شود (مجمع البيان‏10/ 786) - می‌خواهد بفرماید که واقعا کلمه «سلام» را می‌توان با آیه قبل معنی کرد[[223]](#footnote-223)، و این که «شب، تا طلوع فجر خواهد بود» نیز سخن لغوی نیست؛ چون خبر می‌دهد که شب بودن دنیا [که همه حقایق و خوبی‌ها مخفی است و فساد و بدی و ظلمت است که میدان‌دار است] تا طلوع فجر قائم ادامه دارد.

ب. شاید اشاره به این باشد که اگر کسی حقیقت شب قدر را درک کرد، دین و حقیقت فطرتش تا ظهور قائم از فتنه‌های آخرالزمان در سلامت خواهد ماند. اگر مقدرات سال ما در این شب رقم می‌خورد، چرا چنین چیزی ممکن نباشد؟

ج. شاید دارد انگیزه ما را بالا می‌برد تا در این شب، محضر امام ع را درک کنیم: آیا ممکن است کسی به حقیقت شب قدر برسد، اما محضر امام ع را درک نکند؟ و اگر کسی محضر امام ع را درک کرد، به مطلع فجر قائم نرسیده است؟ آیا کسانی که یک سال خود را آماده می‌کردند تا شب قدر را درک کنند، چنین تصوری داشته‌اند؟

د. ...

3) «سَلامٌ هِيَ ...»:

درباره چرایی سلام بودن این شب تا صبح، مفسران این نظرات را گفته‌اند:

- مردم از شرور و بلایا و آفات شیطان این شب تا صبح در امان‌اند.

- این شب تا صبح سالم است از اینکه شیطان بتواند در آن حادثه سوئی ایجاد کند.

- ملائکه که این شب تا صبح نزول می‌کنند به اولیاء الله و کسانی که اهل طاعت خداوند هستند سلام می دهند.

- چون خدا در امشب همه خیرات و برکات را مقدر می‌کند، پس «هر امری [که مقدر می‌شود] در امشب تا صبح سلام است»

- سلامتی و برکت امشب در کل شب است و فقط در یک لحظه خاصی از آن نیست. (همه موارد به نقل از: مجمع البيان‏10/ 791)

- شب قدر شب نزول سلامتی و رحمت از جانب خداست (قرائتی، تفسیر نور10/552)

- تقدیر امور در این شب بر اساس سلامتی و سعادت بشر است، مگر اینکه خود فرد جز این بخواهد (تفسیر نور10/552)

4) «سَلامٌ هِيَ ...»:

‌می‌دانیم که «سلام» یکی از اسماء الله است (حشر/23) و نیز کلمه‌ای است که در توصیف خود بهشت (انعام/127 ؛ یونس/25) و راه رسیدن به خدا و بهشت (مائده/16) به کار رفته است. با توجه به قرابت شب قدر با روز قیامت ([جلسه98، تدبر1](#_تدبر_2)) شاید آیه می‌خواهد اشاره کند که حقیقت «سلام» در شب قدر در دینا برای کسانی که این شب را درک کنند، حاصل می‌شود.

سعی کنیم در این شب مبارک، اگر به محضر امام زمان عج راه نبردیم، دست‌کم سلامی خالصانه خدمت آن حضرت عرضه کنیم:

سَلَامٌ عَلَى آلِ يس

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِيَّ آيَاتِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دَيَّانَ دِينِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ خَلْقِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَ الْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَ الْغَوْثُ وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعْداً غَيْرَ مَكْذُوب‏ ... (مفاتیح‌الجنان، زیارت آل‌یس)

## 102) سوره زمر (39) آیه 36 أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد 9/4/1395 23 رمضان 1437

### ترجمه

آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؛ و/‌که تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند! و کسی را که خدا گمراه کند هیچ هدایتگری نخواهد داشت.

### نکات نحوی

«واو» در «وَ يُخَوِّفُونَكَ...» را هم می‌توان واو استیناف دانست و هم واو حالیه (إعراب القرآن و بيانه‏8/ 42). در حالت اول دو جمله‌ی قبل و بعدش مستقل از هم‌اند که اولی استفهامی (استفهام تقریری) و دومی خبری است و در فارسی با حرف «و» به هم عطف می‌شوند (آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؟! و آنها تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند!) اما در حالت دوم به این صورت می‌شود که «آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست، در حالی که تو را از کسانی غیر از او می‌ترسانند؟!» که می‌توان این گونه ترجمه کرد: «مگر خدا بنده خويش را بسنده نيست كه تو را از كسانى جز او مى‏ترسانند؟!» (ترجمه ابوالقاسم پاینده)

«ما لَهُ مِنْ هادٍ» «مِن» حرف جر زائد است (مقصود از «زائد» این است که افزایشی در معنا ایجاد نمی‌کند، وگرنه واقعا زائد نیست و به لحاظ بلاغی، تعبیر را رساتر می‌کند) و «هادٍ» در اصل، «هادِیٌ» (مبتدای موخر) بوده که ضمه چون بر «یاء» ثقیل است، حذف؛ و در نتیجه تنوین رفع به تنوین جر تبدیل شده است. («کافٍ» هم همین طور). کلمه «هیچ» بدین جهت در ترجمه افزوده شد که اصطلاحا «نکره در سیاق نفی، دلالت بر عموم دارد» (یعنی چون کلمه «هادیٌ» نکره است و در جمله منفی قرار گرفته، شامل تمام افرادش می‌شود).

### حدیث

1) فَقَالَ الصَّادِقُ ع:... فَوُضِعَ إِبْرَاهِيمُ ع فِي الْمَنْجَنِيقِ ... وَ قَالَ جَبْرَئِيلُ: يَا رَبِّ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ يَعْبُدُكَ غَيْرُهُ، سَلَّطْتَ عَلَيْهِ‏ عَدُوَّهُ يُحْرِقُهُ بِالنَّارِ؟ فَقَالَ اسْكُتْ إِنَّمَا يَقُولُ هَذَا عَبْدٌ مِثْلُكَ يَخَافُ الْفَوْتَ؛ هُوَ عَبْدِي آخُذُهُ إِذَا شِئْتُ، فَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ. فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ ع رَبَّهُ بِسُورَةِ الْإِخْلَاصِ «يَا اللَّهُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ نَجِّنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ» فَالْتَقَى مَعَهُ جَبْرَئِيلُ فِي الْهَوَاءِ- وَ قَدْ وُضِعَ فِي الْمَنْجَنِيقِ- فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ وَ أَمَّا إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَعَم‏! ...

تفسير القمي، ج‏2، ص73 (با سند و عباراتی متفاوت در: الخصال، ج‏1، ص336؛ و تفسير فرات الكوفي، ص264، و التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري‏ ع ص533 [[224]](#footnote-224))

از امام صادق ع (و در برخی نقل‌ها: از امام کاظم ع و امام حسن عسگری ع) روایت شده است

هنگامی که حضرت ابراهیم ع را در منجنیق گذاشتند ...

جبرئیل گفت: پروردگارا! این خلیل تو ابراهیم ع است! در زمین غیر از او کسی نیست که تو را بپرستد! آیا دشمنش را بر او مسلط کرده‌ای تا او را با آتش بسوزاند؟!

خداوند فرمود: ‌ساکت باش! چنین سخنی را بنده‌ای مثل تو می‌گوید که نگران از دست رفتن فرصت است! او بنده من است، اگر بخواهم او را می‌گیرم؛ اگر مرا بخواند (دعا کند) جوابش خواهم داد!

در این هنگام ابراهیم ع با [عباراتی شبیه عبارات] سوره اخلاص، خدا را خواند که: «ای الله! ای واحد! ای أحد! ای صمد! ای کسی که نه می‌زاید و نه زاده شده است و هیچکس همتای او نیست، به رحمت خودت مرا از این آتش نجات بده!»

پس جبرئیل در میان زمین و آسمان، در حالی که او را با منجنیق پرتاب کرده بودند، به او رسید، و به او گفت: آیا خواسته‌ای داری که من انجام دهم؟

فرمود: از تو، نه! اما از پروردگار عالمین، بله! ...

2) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ قَالَ:

كُنَّا فِي مَجْلِسٍ نَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفِدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ فَقَالَ لِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا مَنْ تُؤَمِّلُ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ فَقُلْتُ فُلَاناً فَقَالَ إِذاً وَ اللَّهِ لَا تُسْعَفُ حَاجَتُكَ وَ لَا يَبْلُغُكَ أَمَلُكَ وَ لَا تُنْجَحُ طَلِبَتُكَ قُلْتُ وَ مَا عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ:

أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَ لَأَكْسُوَنَّهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأُنَحِّيَنَّهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبَعِّدَنَّهُ مِنْ فَضْلِي

أَ يُؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَقْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ بِيَدِي مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي

فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَّلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةٍ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّي

جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِي وَ مَلَأْتُ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَثِقُوا بِقَوْلِي

أَ لَمْ يَعْلَمْ [أَنَ‏] مَنْ طَرَقَتْهُ نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي

فَمَا لِي أَرَاهُ لَاهِياً عَنِّي

أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي

أَ فَيَرَانِي أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أُسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي

أَ بَخِيلٌ أَنَا فَيُبَخِّلُنِي عَبْدِي

أَ وَ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي

أَ وَ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي

أَ وَ لَيْسَ أَنَا مَحَلَّ الْآمَالِ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِي

أَ فَلَا يَخْشَى الْمُؤَمِّلُونَ أَنْ يُؤَمِّلُوا غَيْرِي

فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَّلُوا جَمِيعاً ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَّلَ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ‏ مُلْكِي مِثْلَ عُضْوِ ذَرَّةٍ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكٌ أَنَا قَيِّمُهُ

فَيَا بُؤْساً لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُؤْساً لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي.

الكافي، ج‏2، ص67-66

از حسين بن علوان، گويد: در يكى از مسافرتها هزينه‌ام به پايان رسيد و در مجلس اهل علم حضور پیدا کرده بودم، يكى از بزرگان به من گفت: براى اين گرفتارى كه به تو نازل شده به چه كسى اميدوارى؟ گفتم: به فلانى، گفت: به خدا، در اين صورت حاجت روا نشوى، و به آرزويت نرسى و خواست تو بر آورده نگردد!

گفتم: خدارحمتت كند، از كجا می‌دانی؟

گفت: امام صادق ع

گفت: امام صادق (ع) به من فرمود که در يكى از كتب [آسمانی گذشتگان] خوانده است كه خداوند تبارك و تعالى‏ مى‏فرمود:

به عزت و جلال و مجد و جایگاه عرشم سوگند كه محققاً آرزوى هر آرزومندى را که به غیر من دل ببندد با نوميدى مى‏کشانم و به او جامه خوارى در نزد مردم مى‏پوشانم، و او را محققاً از قرب خود دور كنم و از فضل خود كنار زنم!

آيا در سختيها به غیر من اميد دارد؟ با اين كه همه سختيها به دست من است؟ به ديگرى توجه دارد و در ذهن خود درب خانه این و آن را مى‏كوبد، با اين كه كليدهاى همه درها به دست من است، و در حالی که همه درها بسته و در خانه من برای هر که از من بخواهد (دعا کند) باز است؟!

كيست در گرفتارى‏هاى خود به من دل بسته، که من راه را بر او بسته باشم؟

كيست براى هر کار عظیم و دشواری به من اميدوار شده که من اميدش را از خود قطع کرده باشم؟

آرزوهاى بندگانم نزدم محفوظ است آنگاه آنان حفظ و نگهداری مرا خوش ندارند؟!

آسمانهاى خود را پر كرده‌ام از كسانى كه از تسبيح من خسته نمی‌شوند و به آنها فرمان دادم كه درهاى ميان من و ميان بندگانم را نبندند، آنگاه به گفته من اعتماد نمی‌کنند؟!

آيا نمى‏داند هر پيش‌آمد سهمگینی که در خانه هرکسی را بکوید، احدى جز من (مگر با اجازه من) نمی‌تواند آن را بر طرف كند؟

او را چه شده كه بیهوده از من رو گردان است؟

به جود خودم چيزهائى به او دادم كه از من نخواسته بود، سپس از او باز گرفتم و او از من نخواست كه آنها را به او بازگردانم و از ديگرى خواست!

آيا گمان کرده كه من، نخواسته، مى‏دهم، اما اگر از من بخواهند، نمی‌دهم؟

آيا من بخيلم كه بنده‏ام مرا بخيل مى‏شمرد؟

آيا جود و كرم ندارم؟

آيا عفو و رحمت به دست من نيست؟

آیا من محل آرزوها نيستم؟ چه کسی می‌تواند مانع برآوردن آرزوها توسط من شود؟ آيا آرزومندانى كه به ديگرى آرزو دارند نمى‏ترسند؟

اگر همه اهل آسمانها و زمين من آرزو كنند و به هر كدام معادل آنچه را که همه آرزو کرده‌اند بدهم، از مُلك من ذره‌ای كم نشود؛ و چگونه مُلكى كم شود كه من همه کاره‌ِی آنم؟

افسوس و دريغ بر آنان كه از رحمت من نوميدند!

و افسوس بر كسى كه مرا نافرمانى كند و مرا در نظر ندارد![[225]](#footnote-225)

### تدبر

1) «أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ ...» آیا واقعا خدا کافی نیست؟ درباره این جمله، هرچه خواستم بگویم، دیدم در حدیث فوق گفته شده است. واقعا آيا در خانه خدا را به روی کسی بسته است؟

آيا او که وقتی ما هنوز نبودیم و نخواسته بودیم، همه چیز به ما داده، اگر بخواهیم، نمی‌دهد؟

آيا بخيل است و جود و كرم ندارد؟ آيا عفو و رحمت به دست او نيست؟

آیا کسی می‌تواند مانع برآوردن آرزوها توسط او شود؟ و آیا با برآورده کردن آرزوهای همگان چیزی از او کم می‌شود؟

پس چرا ما در زندگی و مشکلاتمان سراغ همه می‌رویم و تنها وقتی از همه ناامید شدیم، سراغ او می‌رویم؟ **فقط آخرش خدا را قبول داریم، نه اول و آخرش** (حدید/3). بیایید اکنون که در این شب‌های قدر توجه کردیم که تمام مقدرات‌مان به دست خداست، از همین اولش خدا را قبول کنیم.

2) «... وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذينَ مِنْ دُونِهِ ...» وقتی خدا هست، آیا غیر خدا جای نگرانی و ترس دارد؟

آیا ما مشرک نیستیم؟ «من»ی که شغلی دارم و به خاطر آن، از مافوق می‌ترسم؛ منصب و مسئولیتی دارم و از سایر صاحبان زر و زور می‌ترسم؛ شهرتی دارم و از ریخته شدن آبرویم توسط رقبا می‌ترسم؛ و ...؛ و به خاطر آنها و از ترس آنها، کاری که نباید بکنم، می‌کنم؛ آیا واقعا خدا را به وحدانیتش قبول دارم؟ آیا اصلا خدا را به خدایی‌اش قبول دارم؟ واقعا آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟

3) «أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ»: چرا نفرمود «بِكافٍ لکم» (برای شما کافی نیست) و فرمود « بِكافٍ عَبْدَه»؟

شاید می‌خواهد توضیح دهد که «چرا خدا کافی است»:

چون ما بنده اوییم و جز او کسی را نداریم: «إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُك‏»

اگر کسی یادش باشد «عبد او» است، می‌فهمد که غیر خدا کسی را ندارد؛ و کسی که غیر خدا کسی را نداشته باشد، در مشکلاتش غیر خدا را نمی‌شناسد، و کسی که غیر خدا را نشناسد، ‌از غیر خدا نمی‌ترسد.

خدا رحمت کند امام عزیزمان را، حتی در پیام قبول قطعنامه 598 (پایان جنگ تحمیلی)، که اغلب، احساس ذلت می‌کردند، باز عزت عبودیت در کلامش موج می‌زد:

خداوندا، تو می‌دانی که استکبار و امریکای جهانخوار گلهای باغ رسالت تو را پرپر نمودند. خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و "**ما تنهای تنهاییم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم**". ما را یاری کن، که تو بهترین یاری کنندگانی. خداوندا، تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیة الله - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و رسیدن به خودت جبران فرما. (صحیفه امام خمینی، ج21، ص95)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&page=95>

4) «... وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد»

اگر واقعا خدا کافی است، چرا عده‌ای از غیرخدا می‌ترسند؟ چرا در تصمیم‌گیری‌هایشان ملاحظه همه‌کس و همه‌چیز را می‌کنند غیر از خدا و یاری او را؟

ادامه آیه پاسخ می‌دهد:

حقیقت گمراهی، وصف حال اینهاست. کسی که گاه تحت تاثیر شهوت و غضب گناه می‌کند، گناهکار هست؛ اما معلوم نیست حقیقت گمراهی در موردش صادق باشد، بلکه ممکن است مشمول تعبیر امام سجاد ع در دعای ابوحمزه ثمالی باشد که «إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاحِد ... لَكِن‏ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَاي» (خدایا وقتی گناهی می‌کردم نسبت به ربوبیت تو انکاری نداشتم و ...، بلکه خطایی است که بر من عارض شده و نفسم فریبم داده و هوای نفسم غلبه کرده)؛

اما کسی که خدا را کافی نمی‌داند و از غیر خدا حساب می‌برد؛ قدرتمندان را جدی می‌گیرد، اما خدا را جدی نمی‌گیرد، گمراه است و امیدی به هدایتش نیست.

5) پاسخ یک شبهه درباره عبارت «مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هاد»

شبهه: چگونه خدا خودش افراد را گمراه می‌کند، بعد دیگر راه هدایتی برایشان قرار نمی‌دهد و علی‌القاعده بعدا هم آنها را به جهنم می‌برد؟

پاسخ: همه کارهای عالم به خدا نسبت داده می‌شود؛ اما این به معنای انکار نقش خود افراد نیست. اگر کسی گمراه می‌شود، خدا او را گمراه کرده؛ اما اقدام خدا در «گمراه کردن»، یک کار دلبخواهی و بی‌ضابطه نیست؛ بلکه به عمل خود افراد برمی‌گردد. آیه 26 سوره بقره بخوبی بین این دو نکته جمع کرده: ابتدا می‌فرماید «خدا گمراه می‌کند» و بلافاصله می‌فرماید «جز فاسقان را گمراه نمی‌کند». به تعبیر دیگر، «گمراه کردن خدا» یعنی همان نظامی که در عالم قرار داده، که: اگر کسی مسیر فسق و ظلم و فساد را در پیش بگیرد، حتما نهایتش گمراهی است؛ و اگر کسی با انتخاب خودش، خودش را در این مسیر تثبیت کرد، دیگر هیچکس نمی‌تواند به او کمک کند.

**نکته فرهنگی:** چرا برخی از ما وقتی می‌خواهیم یک شعار قرآنی انتخاب کنیم و دیوار خانه یا اتاق کار‌مان را بدان زینت بخشیم، سراغ آیاتی مانند «و‌ إن یکاد ...» می‌رویم، اما آیاتی این اندازه کاربردی را، که برای لحظه‌لحظه زندگی و رفتارهای ما پیام دارد، نمی‌بینیم؟

شعاری که از قرآن انتخاب می‌کنیم، حکایت از دغدغه‌های اصلی ما دارد.

بیایید به جای شعار و دغدغه قرار دادن آیه «و‌ إن یکاد ...» (که البته قطعا معنای درستی دارد، اما شعار اصلی زندگی یک مومن نیست)، این آیه را ‌بر دیوار اتاق یا سر درب خانه‌مان نصب کنیم. نه فقط با مراجعه به فروشگاه‌ها، بلکه با اندک جستجویی در فضای مجازی می‌توان نمونه‌هایی از این آیه که با خط‌های بسیار زیبا نگاشته شده، یافت و قاب گرفت و در اتاق خود نصب کرد، مانند تصویر زیر[[226]](#footnote-226):



## 103) سوره اخلاص (112) آیه 1 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ 10/4/1395 24 رمضان 1437

### ترجمه

به نام خداوند رحمن و رحیم؛ بگو اوست خدایی که احد است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

درباره نقش نحوی الله چند حالت ممکن است: یکی اینکه «هو» ضمیری برای اشاره به مقام ذات الهی (اصطلاحا هویت غیبیه) باشد و آنگاه «الله» خبر اول و «احد» یا خبر دوم باشد که بر این اساس ترجمه شد. (مجمع البيان10/ 858؛ إعراب القرآن و بيانه10/ 61 ؛ آداب‌الصلوه امام خمینی/306) (مبنای ترجمه فولادوند و جلال‌الدین فارسی)

دوم اینکه الله را مبتدای دوم بگیریم بدین صورت که «هو» اصطلاحا ضمیر فصل ویا ضمیر شأن است که معنای خاصی ندارد و فقط اشاره می‌کند به جمله‌ای که بعدش آمده است، و به لحاظ نحوی، مبتدایی است که جمله «الله احدٌ» خبر آن است؛ آنگاه در خود همین جمله، الله، مبتدا؛ و أحد، خبر است (مجمع البيان10/ 858؛ إعراب القرآن و بيانه10/ 61 ؛ الجدول في إعراب القرآن30/ 426 ؛ المیزان20/ 388) ؛ که در این صورت باید بدین شکل ترجمه شود: «بگو حقیقت این است که خدا أحد است» (یا به تعبیر ساده‌تر: بگو که خدا احد است) (مبنای ترجمه الهی قمشه‌ای و مشکینی و مکارم و مجتبوی)

سوم اینکه همانند حالت اول «هو» ‌را مبتدا و «الله» را خبر بدانیم، و «أحد» را بدل از «الله» بدانیم که آوردن بدل نکره از معرفه ممکن است مانند «لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ ناصِيَةٍ» (لسان‌العرب3/ 70؛ الكشاف‏4/ 818) که در این صورت در ترجمه باید آن را همانند صفت ترجمه کنیم: «بگو او خدای أحد است» (مبنای ترجمه آیتی و انصاریان و پاینده)

«أحَدٌ» را غالبا از ماده «وحد» دانسته‌اند که واو آن به همزه تبدیل شده است (لسان العرب3/ 448؛ المصباح المنير2/ 6) در تفاوت این دو همگان اتفاق نظر دارند که «أحد» آن یکی است که دومی‌ای برایش فرض نداشته باشد (الفروق في اللغة/135) برای توضیح مطلب خوب است به این نکته توجه شود که: "أحد یا همواره به نحو سلبی به کار می‌رود «ماجائنی أحدٌ» (یعنی هیچکس نزد من نیامد) و در حالت اثباتی، همواره به نحو مضاف (یوم الأحد: روز یکشنبه[[227]](#footnote-227)) ویا مضاف الیه (أحدکم یا أحد الثلاثه) یا واحد منضم به عشرات (أحد عشر، احد و عشرین) به کار می‌رود و تنها حالتی که به نحو انفرادی با معنای اثباتی به کار رفته است در مورد خداوند است: الله احد» (مفردات ألفاظ القرآن/67)

برخی از اهل لغت درباره تفاوت «واحد» و «أحد» نکته‌ای گفته‌اند که ان‌شاءالله در تدبر امروز خواهیم دید که در خداشناسی بسیار به کار می‌آید! و آن اینکه "بنای «أحد» بر نفی هر عددی است که همراهش باشد، اما «واحد» اسمی است که اساسا عدد با آن شروع می‌شود، «أحد» در کلام برای انکار به درد می‌خورد و «واحد» برای اثبات. مثلا وقتی گفته می‌شود «أحدی از آنها نزد من نیامد» یعنی نه یک نفر آمد نه دو نفر و ...؛ اما وقتی بخواهیم به صورت اثباتی بگوییم، نمی‌توانیم بگوییم «أحدی از آنها نزد من آمد» بلکه باید بگوییم «واحدی از آنها نزد من آمد» که در اینجا یعنی فقط یک نفر آمد و نه دونفر یا بیشتر... و در زبان عربی [. بلکه فارسی] گفته می‌شود «أحدی نزد من نیامد» اما گفته نمی‌شود «أحدی نزد من آمد»! و همچنین در قبال این سخن که: «أحدی چنین چیزی نمی‌گوید»، پاسخ نمی‌دهند که «خیر، أحدی چنین چیزی می‌گوید» [بلکه می‌گویند: خیر واحدی [=یکنفر] هست که چنین چیزی می‌گوید]؛ وقتی «أحد» به صورت مضاف نیاید، وضعیتش این گونه است. بله، وقتی به صورت مضاف می‌آید به معنی «واحد» نزدیک می‌شود." (لسان العرب3/ 448)[[228]](#footnote-228)

### حدیث

1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

... ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَيْهِ: اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ نِسْبَةَ رَبِّكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى‏: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»...

ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ اقْرَأْ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ فَقَرَأَهَا مِثْلَ مَا قَرَأَ أَوَّلًا ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَ نِسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة ...

الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص486

از امام صادق ع [در حدیثی درباره چگونگی تشریع نماز در سفر معراج حدیثی به اینجا می‌رسند که می‌فرمایند: در رکعت اول، بعد از اینکه پیامبر ص به تعلیم الهی سوره حمد را خواند،] خداوند عز و جل به او وحی کرد:

ای محمد!‌ [اکنون] اصل و نسب پروردگارت تبارک و تعالی را بخوان «بگو اوست خدایی که أحد است، خداوند صمد است، نه می‌زاید و نه زاییده شده، و نه هیچ همانندی دارد» ...

[سپس چگونگی وقوع مراحل بعدی نماز توضیح داده می‌شود تا اینکه می‌فرمایند: در رکعت دوم خطاب می‌آید که سوره حمد را بخوان] سپس خداوند عزوجل به او وحی کرد که «إنا أنزلناه ...» [سوره قدر] را بخوان که آن بیان اصل و نسب تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است...

2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَخِي شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْماً لِأَصْحَابِهِ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ فَقَالَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ [[229]](#footnote-229)

سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيٍّ ع يَا أَبَا الْحَسَنِ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ‏ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَيِ الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثاً فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ ثُلُثَا الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ لَكَ لَمَا عُذِّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ

الأمالي( للصدوق)، ص34 ؛ مناقب آل أبي طالب ع، ج‏3، ص200

در حدیثی طولانی که مشتمل بر گفتگوی سلمان فارسی با یکی از اصحاب است، در فرازی از این گفتگو، سلمان می‌گوید: «از حبیبم رسول خدا ص شنیدم که خطاب به حضرت علی ع می‌فرمود:‌

ای ابالحسن! مَثَلِ تو در در امت من، مَثَل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. کسی یک بار این سوره را بخواند مانند این است که یک‌سوم قرآن را خوانده؛ و دوبار بخواند مانند دوسوم قرآن است؛ و سه بار بخواند مانند ختم کل قرآن است. همین طور، کسی که با زبانش تو را دوست بدارد، یک سوم ایمانش کامل شده، و کسی که با زبان و قلبش دوست بدارد، دوسوم ایمانش، و کسی که با زبان و قلبش دوست بدارد و با دستش یاریت کند ایمانش را کامل کرده است؛ و به کسی که مرا به حق مبعوث کرده، سوگند، ای علی! اگر اهل زمین هم همچون محبت آسمانیان تو را دوست بدارند، احدی در آتش عذاب نخواهد شد.

**توجه:** این حدیث نبوی در حدیث هفتاد منقبت (لی سَبْعُونَ مَنْقَبَةً) از خود امیرالمومنین ع (که البته در آنجا، در یک‌سوم اول، «قلب» مطرح است نه «زبان») روایت شده (الخصال2/ 580)[[230]](#footnote-230) و در نیز از امام باقر ع و در کتب اهل سنت از ابن‌عباس و نعمان بن بشیر با عباراتی اندک متفاوت روایت شده است (تأويل الآيات الظاهرة، ص823-824)

3) حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الْإِيلَاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ عَبْدَانُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِمَدِينَةِ خُجَنْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شُجَاعٍ الْفَرْغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادٍ الْعَنْبَرِيُّ بِمِصْرَ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» قَالَ:

قُلْ‏ أَيْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ نَبَّأْنَاكَ بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا مَنْ‏ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ وَ هُوَ اسْمٌ مَكْنِيٌّ مُشَارٌ إِلَى غَائِبٍ فَالْهَاءُ تَنْبِيهٌ عَلَى مَعْنًى ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِ‏ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَكِ‏ فَقَالُوا هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لَا نَأْلَهَ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ‏ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ وَ أَنَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ بَلْ هُوَ مُدْرِكُ الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاسِّ.

التوحيد (للصدوق)، ص89

از امام باقر ع در تفسیر « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» روایت شده است:

«قل» یعنی آنچه را که با کنار هم قرار دادن حروفی که برای تو قرائت کردیم تو را از آن آگاه کردیم اظهار کن تا هرکس که «در حالی که شاهد است، گوش‌می‌سپارد» (ق/37) با آن هدایت شود.

و «هو» اسمی است سرپوشیده که با آن به سوی امر غائب اشاره شده، پس «ه» برای آگاه کردن از معنایی ثابت است و «و» اشاره به آن کسی است که به چنگ حواس درنمی‌آید؛ همان گونه که «هذا» برای اشاره به چیزی است که نزد حواس حاضر است؛ این بدان جهت است که کفار به خدایانشان با حرف اشاره‌ای که برای چیزی که در در مقابل ادراک [حسی‌شان] قرار دارد، حکایت می‌کردند و می‌گفتند: این (هذه) خدایان ماست که با حس بینایی‌مان درک می‌شود؛ پس [در مقابل]، «تو ای محمد! اشاره نما به خداى خود كه بسوى او ميخوانى» تا او را [با دیده دل] ببينيم و دريابيم و در او حيران و سرگردان نباشيم؛ پس خداى تبارك و تعالى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود که «ه»اش برای تثبیت آن امر ثابت، و «و»اش برای اشاره به آنی است که از درک چشمها و لمس حواس غائب است که خداوند متعالی‌تر از آن است [که با چش دیده و با حواس لمس شود] ، که او خود دریابنده‌ی چشم‌ها و ایجاد کننده حواس است.

4) قال امیرالمومنین ع:

‏الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَد

كُلُّ مُسَمًّى‏ بِالْوَحْدَةِ غَيْرَهُ قَلِيل‏

نهج‌البلاغه، خطبه 152 و خطبه 65

امیرالمومنین ع می‌فرماید:

[خداوند متعال] أحد است اما نه وحدتی که به عدد برگردد.

غیر از خدا هر آنچه که به «وحدت» متصف شود، [حقیقتا واحد نیست] بلکه «کم» است.

5) قَالَ الْبَاقِرُ ع‏ «الْأَحَدُ» الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.

التوحيد (للصدوق)، ص90

امام باقر ع فرمود:

«أحد» آن «فرد» است که کاملا تک باشد.[[231]](#footnote-231)

### تدبر

1)‌ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ‏ قُلْ هُوَ ...»: برخی بر این باورند که «بِسْمِ اللَّهِ‏» در هر سوره خاص همان سوره است و با معانی آن سوره ارتباط خاصی دارد (آداب الصلوه امام خمینی/242) و درباره معنای آن در ابتدای سوره اخلاص گفته‌اند: «شرح نسب حق و بیان اسرار توحید را با انانیتِ [= منیّت و خودبینیِ] خود و زبان منسوب به خود نتوان بیان نمود؛ بلکه تا سالک از حجاب خود بیرون نرود و متحقق به مقام مشیت مطلقه و حضرت فیض مقدس نشود [= خود را کاملا تسلیم اراده خدا نکند] و فانی در هویت مطلقه نگردد [= از منیتش چیزی باقی نماند]، سرایر توحید را درک نکند. (آداب الصلوه امام خمینی/305)

2) «... اللَّهُ أَحَدٌ»: در «نکات ترجمه» بیان شد که از طرفی اهل لغت بر این باورند که «أحد» به نحو منفرد (غیر مضاف یا مضاف الیه) برای انکار به درد می‌خورد و «واحد» برای اثبات؛ و ازطرف دیگر می‌دانیم که «أحد» در مورد خداوند با معنای اثباتی به کار برده می‌شود.

وقتی می‌گفتیم «أحدی نیامد» یعنی هیچکس نیامد. گویی «أحد» آن «یک»ی است که وقتی نمی‌آید «هیچکس» نمی‌آید، پس وقتی می‌آید باید «همه» را بیاورد و در میان اشیای جهان چنین چیزی وجود ندارد؛ لذا در کلام عادی، در جمله اثباتی استفاده نمی‌شود؛ اما در مورد خدا چطور؟ آیا خدا همان «یک»ی نیست که هرجا باشد همه چیز هست؟!

اکنون به حدیث 4 بنگرید: «أحد» وحدتش وحدت عددی نیست؛ وحدت عددی، «یک»ی است که در ازایش «دو» ممکن است. مثلا «خورشید منظومه شمسی» تنها «یکی» است؛ اما «أحد» نیست؛ زیرا خورشید دوم، محال نیست (همان طور که برخی منظومه‌ها چند خورشید دارند). اما خداوند «یک»ی است که «دو» برایش فرض ندارد. «خدای دوم»، نه فقط «موجود نیست»، بلکه «محال است وجود داشته باشد». به همین جهت است که امام علی ع فرمود: هر «یک»ی غیر از خدا، به خاطر «قلیل» بودنش است که «یک» است. اگر یک خورشید داریم، چون تعدادش کم است، یکی شده است و اگر دوتا شود، تعداد خورشیدها در عالَم بیشتر می‌شود. اما خداوند «یک»ی است که «یک» بودنش به خاطر کم بودنش نیست. او از فرط عظمت، «یک» است؛ «یک»ی است که «دو» ندارد و جا برای «دوم»ی‌ای نگذاشته است.

برای همین است که با اینکه «أحد» را نمی‌توان در جمله مثبت استفاده کرد؛ اما برای خدا می‌توان؛ زیرا خدا همان «یک»ی نیست که هرجا باشد همه چیز هست!

«وحدت وجود»ی که فلاسفه و عرفا می‌گویند، چنین چیزی است.

آنکه می‌گفت

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

نمی‌خواست واقعیت داشتن سایر موجودات را انکار کند و نعوذبالله بگوید که خداوند با همه چیز متحد ویا در همه چیز حلول کرده است! چون، در عرض خدا چیزی نیست که بخواهد با او متحد شود یا در او حلول کند!

بلکه او فهمیده بود که به تعبیر سعدی شیرین سخن:

...

بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقایق شناس

ولی خرده گیرند اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند؟

بنی آدم و دام ودد کیستند؟

... همه هرچه هستند از آن کمترند

که با هستی‌اش نام هستی برند...

<http://ganjoor.net/saadi/boostan/bab3/sh18/>

یکبار دیگر به فرازهایی از این سخن شیرین هاتف اصفهانی نگاهی بیندازیم:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلسِتان بینی

...آنچه بینی دلت همان خواهد

وانچه خواهد دلت همان بینی

...هرچه داری اگر به عشق دهی

کافرم گر جوی زیان بینی

...آنچه نشنیده گوش، آن شنوی

وانچه نادیده چشم، آن بینی

تا به جایی رساندت که یکی

از جهان و جهانیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

تا به عین‌الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لااله الاهو

<http://ganjoor.net/hatef/divan-hatef/tarjeeband/>

3) «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: کسی که «أحد» بودن خدا را باور کند، آنگاه می‌فهمد که خدا برای او کافی است و از غیر خدا نمی‌ترسد ([جلسه 102، زمر/39](#_102)_سوره_زمر)).

آنگاه اگر همچون ابراهیم ع تنهای تنها بماند باز حتی جبرئیل را هم «کس»ی نمی‌بیند که بتواند به او کمک کند، چه رسد به سایرین ([جلسه 102، حدیث1](#_حدیث_6)).

اگر امام خمینی با قاطعیت می‌گفت «نترسید، نترسانید ... آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=2067>

اگر می‌گفت:

«ما می‏گوییم اسرائیل باید از صفحۀ روزگار محو شود»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=3027>

چون

«بنده خدا» شده بود و «أحد»‌ بودن خدا را باور کرده بود.

4) «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: این آیه هم با «قل» شروع می‌شود.

یعنی وقتی به «أحدیت» خداوند پی بردی و فهمیدی به چه حقیقت گرانبهایی رسیده‌ای، این را به دیگران هم بگو.

یعنی اینکه این منطق خودت را به همگان اعلام کن که:

"خداوندا، ما تنهای تنهاییم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم" ([جلسه102، تدبر3](#_تدبر_3))

## 104) سوره اخلاص (112) آیه 2 اللَّهُ الصَّمَدُ 11/4/1395 25 رمضان 1437

### ترجمه

خداوند [تنها] صمد است

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الصمد»: ماده «صمد» که فقط یکبار در قرآن کریم به کار رفته، بر دو معنا دلالت می‌کند: یکی «قصد کردن» است و «صَمَد» به شخص مافوق که همه افراد برای رفع نیازشان به سراغ او می‌روند و او را قصد می‌کنند گفته می‌شود؛ و دوم به معنای «صلب» و سخت و محکم است و لذا به چیزی که کاملا توپر باشد و هیچ جای خالی‌ای درونش نباشد (غیرمُجَوَّف) نیز «صَمَد» گفته می‌شود (معجم المقاييس اللغة3/ 309؛ مفردات ألفاظ القرآن/493 ؛ لسان العرب3/ 258 ؛ المحيط في اللغة8/ 119) آنگاه هنگام کاربرد آن در مورد خداوند، در حالت اول، نیازمندی همه به او مدنظر خواهد بود و در حالت دوم ، بی‌نیازی او از همگان یا بسیط و غیر مرکب بودن او؛ و هریک از ترجمه‌های موجود به یکی از این معانی اشاره کرده‌اند که همگی با هم می‌تواند درست باشد و لذا می‌توان گفت این کلمه معادلی در زبان فارسی ندارد.

«اللَّهُ الصَّمَدُ» را می‌توان مبتدا و خبر گرفت که در این صورت چون «الـ» روی خبر آمده دلالت بر حصر می‌کند (فقط خدا صمد است)، و می‌توان «الصمد» را صفت برای «الله» گرفت و آنگاه کل عبارت «الله الصمد» را خبر برای «هو» که در آیه قبل آمده بود. (او خدای صمد است) (مجمع البيان في تفسير القرآن10/ 858)[[232]](#footnote-232)

### حدیث

1) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا انْسِبْ‏ لَنَا رَبَّكَ‏ فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ إِلَى آخِرِهَا فَقُلْتُ لَهُ مَا الصَّمَدُ فَقَالَ الَّذِي لَيْسَ بِمُجَوَّفٍ.

التوحيد (للصدوق)، ص93

محمدبن مسلم می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم که یهودیان [در برخی نقل‌ها[[233]](#footnote-233): مشرکان] از رسول خدا خواستند که اصل و نسب خدایت را برای ما بگو. سه روز جوابشان را نگفت تا سوره توحید نازل شد.

از ایشان سوال کردم: «صمد» یعنی چه؟

فرمود: چیزی که توخالی نباشد.

2) قَالَ الْبَاقِرُ ع حَدَّثَنِي أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ‏ وَ الصَّمَدُ الَّذِي قَدِ انْتَهَى سُؤْدَدُهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ.

3) قَالَ الْبَاقِرُ ع‏ الصَّمَدُ السَّيِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ آمِرٌ وَ نَاهٍ.

4) قَالَ: وَ سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ‏ الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُ شَيْ‏ءٍ وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْ‏ءٌ.

5) قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع‏ الصَّمَدُ هُوَ الَّذِي‏ إِذا أَرادَ شَيْئاً قَالَ‏ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ‏ وَ الصَّمَدُ الَّذِي أَبْدَعَ الْأَشْيَاءَ فَخَلَقَهَا أَضْدَاداً وَ أَشْكَالًا وَ أَزْوَاجاً وَ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَةِ بِلَا ضِدٍّ وَ لَا شَكْلٍ وَ لَا مِثْلٍ وَ لَا نِدٍّ.

احادیث فوق همگی از توحید صدوق، ص90 است و در مجمع البيان، ج‏10، ص861 نیز آمده است.

2) امام باقر ع از امام سجاد ع نقل کرده‌اند که:

صمد آن است که توخالی نباشد، و صمد کسی است که آقایی به او ختم شود، و صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌نوشد و نمی‌خوابد، و صمد آن دائمی است که همواره بوده و خواهد بود.

3) امام باقر ع می‌فرمود: صمد آن آقای مورد اطاعتی است که فوق او امر و نهی‌کننده‌ای وجود ندارد.

4) از امام سجاد ع درباره «صمد» سوال شد، فرمودند: صمد کسی است که شریکی ندارد و حفظ و نگهداری از چیزی او را خسته نمی‌کند و چیزی دور از دسترس او نمی‌‌ماند.

5) از زید بن علی (فرزند امام سجاد ع) نقل شده است که: صمد کسی است که وقتی چیزی را اراده کند می‌گوید: باش، پس موجود می‌شود؛ و صمد کسی است که اشیاء را ابداع کرده (بدون سابقه، آفریده) و آنها را به صورت اضداد و اشکال و زوج ‌زوج آفرید و وحدت را فقط برای خودش گذاشت که نه ضدی دارد و نه شکلی و نه مثلی و نه همتایی.[[234]](#footnote-234)

6) قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ ع يَقُولُ‏ قَدِمَ وَفْدٌ مِنْ أَهْلِ فِلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ ع فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ‏ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ فَالْأَلِفُ دَلِيلٌ عَلَى إِنِّيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ ذَلِكَ تَنْبِيهٌ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ وَ اللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَ الْأَلِفُ وَ اللَّامُ مُدْغَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ‏ وَ لَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُطْفِهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا تَقَعُ فِي لِسَانِ وَاصِفٍ وَ لَا أُذُنِ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَاهِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحِسٍّ أَوْ بِوَهْمٍ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكَثِيفَةِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَتَبَيَّنُ وَ لَا تَدْخُلُ فِي حَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطُفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَاهِيَّةِ الْبَارِئِ وَ كَيْفِيَّتِهِ أَلِهَ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْ‏ءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّوَرِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مُرَكِّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلَهُ صِدْقٌ وَ كَلَامَهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الزَّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يُكَوِّنُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ ثُمَّ قَالَ ع لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِيَ الَّذِي آتَانِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ وَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْماً جَمّاً هَاهْ هَاهْ أَلَا لَا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ أَلَا وَ إِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَ«لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ» ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ ع...[[235]](#footnote-235)

التوحيد (للصدوق)، ص93

6) از حضرت صادق (ع) روایت شده که گروهى از اهل فلسطين بر امام باقر (ع) وارد شدند و از مسائلى چند سؤال كردند و ايشان را جواب داد، سپس از معنى صمد سؤال كردند، حضرت فرمود:

تفسيرش در خودش است: «الصمد» پنج حرف است:

«الف» دليل است بر انّيّت [= تحقق] اوست و این همان سخن خداوند عز و جل است كه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» (گواهى داد خدا به اينكه خدایی جز او نیست) و اشاره‌ای است به سوى آن که به چنگ حواس نمی‌افتد؛

«لام» دليل بر الهيّت او است، كه او الله است؛

و اینکه الف و لام در هم ادغام شده و بر زبان ظاهر نمي‌شوند و در گوش واقع نمي‌شوند ولی در نوشتن ظهور دارند، دلیلی است بر اينكه الهیت خداوند، به خاطر لطافت و ظرافتی که دارد، مخفی از آن است که به درک حواس درآید و یا در زبان وصف‏كننده ویا گوش شنونده‌‌ای واقع شود زیرا حقیقت «إله» کسی است که خلائق از درک ماهیت و کیفیت او با حس و وهم خود حیران شوند چرا که او خود ایجاد کننده اوهام و حواس است و اینکه در کتابت آشکار می‌گردد دلیلی است بر اينكه خداى سبحانه ربوبیتش را در ابداع خلائق و درهم آمیختن روح‌های لطیف آنان با جسم‌های فشرده‌شان برایشان آَکار کرده است به طوری که وقتی بنده‌ای به خودش می‌نگرد روحش را نمی‌بیند، همان گونه لام الصمد [هنگام تلفظ] آشکار نمي‌شود و در هیچیک از حواس پنجگانه وارد نمی‌شود؛ ام چون به نوشته نظر كند آنچه پنهان و لطيف بوده برايش ظاهر گردد؛ پس هرگاه بنده در ماهيت باری تعالی و كيفيت او انديشه كند در او متحير و سرگردان شود و انديشه‏اش به چيزى كه برايش متصور ‏شود احاطه پیدا نكند زيرا كه خداوند عز و جل خود آفريننده صورت‌ها است (پس خودش صورت ندارد) و چون‏ به آفرينش خود نظر كند از برايش ثابت شود که او آفريننده ايشان و درهم‌آمیزنده‌ی روح‌ها و جسم‌های ايشان است؛

و اما «صاد» دليل است بر اينكه خداوند عز و جل صادق است؛ سخن و کلامش صدق است و بندگانش را به اینکه با صدق و راستی از [سخن] صدق پيروى کنند فراخوانده؛ و صادقانه آنها را به سرای صدق وعده فرموده است؛

و اما «ميم» دليل است بر ملك و پادشاهى او و آنكه او پادشاه حقى است كه هميشه بوده و هميشه خواهد بود و پادشاهيش برطرف نخواهد شد و اما دال دليلی است بر «مُلک» او و اینکه او همواره مَلِکِ حق [= فرمانروای بحق] بوده و خواهد بود و زوالی در مُلک او راه نداشته و نخواهد داشت؛

و اما «دال» دلیلی بر دوام مُلکِ اوستو اینکه خداوند عزو جل همیشگی است و برتر از هر گونه بودن و رفتنی است بلکه کائنات را، که با تکوین او هست شده‌اند، هستی داده است.

سپس [امام باقر ع] فرمود: اگر براى علمی كه خداى عز و جل به من داده، حاملانی مى‏يافتم هر آينه توحيد و اسلام و ايمان و دين و همه شرایع را [تنها] از لفظ الصمد نشر می دادم و چگونه برای من چنین چیزی میسر شود در حالی که جدم امیرالمومنین ع حاملانی برای علم خود نمی‌یافت چنانکه گاه آهی عمیق می‌کشید و بر سر منبر می‌فرمود «از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید که سینه‌های من از علم لبریز است؛ آه آه که کسی را که بتواند تحملش کند نمی‌یابم و بدانید که من از جانب خدا بر شما حجتی رسا هستم پس «تن به سرپرستی کسانی ندهید که خداوند بر آنان غضب کرده است و از آخرت ناامید شده‌اند همان گونه که کفار از اهل قبور ناامیدند (ممتحنه/13) سپس امام باقر ع ادامه داد ...

التوحيد (للصدوق)، ص93

### تدبر

1) به نظر علامه طباطبایی، معنای اصلی این ماده همان «مافوقی که همه حاجت نزد او می‌آورند» است و چون خداوند خالق همه چیز است پس هر چیزی برای رفع نیاز خود خدا را قصد می‌کند، پس خدا صمد است یعنی مقصود نهایی همه اشیاء برای رفع حاجاتشان است؛ که در این صورت، آیه قبل با آیه قبل بیشتر مرتبط است بدین صورت که دو تعبیر «أحد» و «صمد» به ترتیب، خدا را در مقام ذات و فعلش معرفی می‌کند؛ اما اگر «صمد» را به معنای امری که توخالی (مُجَوّف) نیست در نظر بگیریم آنگاه معنایش این است که خدا هیچ نیازی به غیر ندارد (خلأیی ندارد که بخواهد توسط دیگری پر شود) آنگاه آیه بیشتر با آیه بعد مرتبط می‌شود، و در واقع آیات بعد، (که خدا نه می‌زاید و نه زاده شده است) شرح و تفسیر معنای «صمد» خواهد بود. (الميزان20/ 388 ؛ ترجمه الميزان20/ 672-671)

با توجه به قاعده امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا بهتر است که بگوییم هر دو معنا در آیه مدنظر بوده، و صمد یعنی آن مافوقی که به هیچکس نیاز ندارد و نیز همه نیازها به سوی اوست واو مصدر همه امور است؛ و لذا آیه هم با قبلش ارتباط دارد و هم با بعدش.

2) «اللَّهُ الصَّمَدُ» چرا در این آیه کلمه «صمد» را با «الـ» آورد؛ اما در آیه قبل، «أحد» را بدون «الـ»؟ چون اگرچه تنها خداست که بی‌نیاز از همگان و همگان محتاج اویند، اما منطقا معنی دارد که غیر خدا هم این وصف را داشته باشد؛ لذا با آوردن «الـ» بر روی خبر، این وصف را منحصر در خدا کرد؛ در حالی که کلمه «أحد» خودش به گونه‌ای است که جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد و دومی‌ای برایش فرض ندارد که نیاز باشد آن را منحصرا به خدا نسبت دهیم. (الميزان20/ 388 ؛ ترجمه الميزان20/ 672-671)

3) «اللَّهُ الصَّمَدُ»: چرا در این آیه هم اسم «الله»‌ را تکرار کرد و نفرمود «هو الصمد». ظاهرا بدین دلیل که هر یک از این دو جمله برای معرفی خدا کافی است؛ برای معرفی خدا کافی است بدانیم که او «أحد» است ویا اینکه او «الصمد» است. (الميزان20/ 388 ؛ ترجمه الميزان20/ 672-671) (شأن نزول آیه، پاسخ به کسانی بود که اصل و نسب الله را می‌خواستند، حدیث1)

4) کسی که باور کند خدا «الصمد» است، حقیقتی را یافته که خلأیی ندارد (حدیث1)، سروری را یافته که آقایی به او ختم شود و سروری‌اش زوال‌پذیر نیست (حدیث2) و مافوقی ندارد (حدیث3)، بی‌نیازی را یافته که شریکی ندارد و حفظ و نگهداری از چیزی او را خسته نمی‌کند و چیزی دور از دسترس او نمی‌‌ماند (حدیث4) ؛ و در یک کلام، پناهگاهی یافته است که فوق آن پناهگاهی نیست و همه کارها دست اوست و هر قدرتمندی هم در عالم بخواهد هر کاری انجام دهد، زیر نظر اوست.

به همین جهت که از هیچ قدرتی در عالم نمی‌ترسد و چنین سخن می‌گوید:

«شاه هم تکیه کرده بود بر امریکا و انگلیس و چین و اسرائیل و همۀ اینها. لکن [این] تکیه‏گاهها سست است. آن تکیه‏گاهی غیرسست و سنگین و مستحکم است که خدا باشد. خدا تکیه‏گاه است. و من به ایشان [یاسر عرفات] و به ملت خودم و به ملت ایشان این توصیه را می‏کنم همیشه، به اینکه همیشه خدا را در نظر داشته باشند و نظر به این قدرتها نداشته باشند؛ اعتماد بر مادیات نکنند؛ بلکه اعتماد بر معنویات بکنند. قدرت خدا فوق همۀ قدرتهاست. و لهذا ما دیدیم که ملتی که مستضعف بود و هیچ نداشت بر تمام قوا غلبه کرد، و ان‏شاءاللّه‏ می‏کند. و ما از هیچ چیز نمی‏ترسیم وقتی که با خدا باشیم؛ برای اینکه اگر کشته بشویم و با خدا باشیم سعادتمندیم و اگر بکشیم هم سعادتمندیم.» (امام خمینی)

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=1293>

## 105) سوره بقره (2) آیه 13 وَ إِذا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لا يَعْلَمُون‏ 12/4/1395 26 رمضان 1437

### ترجمه

و هنگامی که بدیشان گفته شود: «ایمان بیاورید همان گونه که مردم ایمان آوردند»، گویند: «آیا ایمان بیاوریم آن گونه که سفیهان ایمان آوردند؟!» هشدار! که آنانند که خود سفیه‌اند ولی نمی‌دانند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«السُّفَهاءُ» جمع «سفیه» است که صفت مشبهه از ماده «سفه» می‌باشد که بر «خِفّت» (سبکسری) و «سخافت» (سخیف و مبتذل بودن) دلالت می‌کند (معجم المقاييس اللغة3/ 79) و چون صفت مشبهه است دلالت بر ثبات این صفت در شخص می‌کند: به کسی که یکبار رفتار سفیهانه‌ای از او سر بزند، «سفیه» گفته نمی‌شود. این تعبیر در قرآن کریم، هم در مورد کم‌خردی نسبت به امور و معاملات دنیایی مطرح شده [که در ادبیات فقهی نیز سفیه به همین معنا رایج است] و هم در مورد کم‌خردی در امور دینی و اخروی [که نمونه‌اش همین آیه است] (مفردات ألفاظ القرآن/414)؛ و به مناسبتِ همین معنای «خفت»، گاه در معنای «جهل و نادانی» هم به کار می‌رود (لسان العرب13/ 498). بسیاری آن را نقطه مقابل «حلم» (بردباری ناشی از دوراندیشی) معرفی کرده‌اند (كتاب العين4/ 9؛ معجم المقاييس اللغة3/ 79؛ المحيط في اللغة3/ 416 ؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم‏5/ 147) و در حدیث جنود عقل و جهل هم این دو (حلم و سفه) در مقابل هم دانسته شده (الکافی1/ 21) که در این صورت معادل فارسی مناسب برای آن «کوته‌بینی» است.

«إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ»[[236]](#footnote-236) وقوع «الـ» بر روی السفهاء (که خبر برای «هُم» است) دلالت بر حصر می‌کند؛ یعنی سفیه واقعی فقط همین‌ها هستند.

### حدیث

1) و روي عن الإمام السبط التقي أبي محمد الحسن بن علي

قِيلَ فَمَا السَّفَهُ‏ قَالَ اتِّبَاعُ الدُّنَاةِ وَ مُصَاحَبَةُ الْغُوَاةِ.

تحف العقول، ص226 ؛ معاني الأخبار، ص247[[237]](#footnote-237)

از امام حسن مجتبی سوال شد «سفاهت چیست؟»

فرمودند پیروی کردن از افراد پست و هم‌صحبتی با گمراهان.

2) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي غُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ السَّفَهَ خُلُقُ لَئِيمٍ يَسْتَطِيلُ عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ‏ وَ يَخْضَعُ لِمَنْ [هُوَ] فَوْقَهُ.

الكافي، ج‏2، ص322

از امام صادق ع روایت شده است:

سفاهت خلق و خوی پستی است: [این است که شخص] نسبت به مادون خود گردن‌فرازی و زورگویی کند، و در قبال مافوق خود خاضع و فروتن باشد.

3) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

...[[238]](#footnote-238)‏مَنْ كَافَأَ السَّفِيهَ بِالسَّفَهِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا أَتَى إِلَيْهِ حَيْثُ احْتَذَى مِثَالَهُ‏ .[[239]](#footnote-239)

الكافي، ج‏2، ص322

از امام صادق ع روایت شده است که:

... کسی که در مقابل سفیه، با سفاهت مقابله به مثل کند، به سفاهتی که در حقش شده، رضایت داده است؛ زیرا که خودش هم همان کار را کرده است.

4) سِلَاحُ الْجَهْلِ السَّفَهُ‏

غرر الحكم و درر الكلم4/127 [[240]](#footnote-240)

از امیرالمومنین ع روایت شده است

سلاح جهل، سفاهت است [وقتی بخواهند افراد را در جهل نگهدارند، بهترین ابزارش این است که آنان را به سفاهت بکشانند؛ همان کاری که تخصص رسانه‌های ارتباطی مدرن است]

5) حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بُطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ:

إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ يَتَمَنَّى لِلنَّاسِ الْغِنَى الْبُخَلَاءُ لِأَنَّ النَّاسَ إِذَا اسْتَغْنَوْا كَفُّوا عَنْ أَمْوَالِهِمْ وَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ يَتَمَنَّى لِلنَّاسِ الصَّلَاحَ أَهْلُ الْعُيُوبِ لِأَنَّ النَّاسَ إِذَا صَلَحُوا كَفُّوا عَنْ تَتَبُّعِ عُيُوبِهِمْ وَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ يَتَمَنَّى لِلنَّاسِ الْحِلْمَ أَهْلُ السَّفَهِ‏ الَّذِينَ يَحْتَاجُونَ أَنْ يُعْفَى عَنْ سَفَهِهِمْ فَأَصْبَحَ أَهْلُ الْبُخْلِ يَتَمَنَّوْنَ فَقْرَ النَّاسِ وَ أَصْبَحَ أَهْلُ الْعُيُوبِ يَتَمَنَّوْنَ مَعَايِبَ النَّاسِ وَ أَصْبَحَ أَهْلُ السَّفَهِ‏ يَتَمَنَّوْنَ سَفَهَ النَّاسِ وَ فِي الْفَقْرِ الْحَاجَةُ إِلَى الْبَخِيلِ وَ فِي الْفَسَادِ طَلَبُ عَوْرَةِ أَهْلِ الْعُيُوبِ وَ فِي السَّفَهِ‏ الْمُكَافَاةُ بِالذُّنُوبِ.

الأمالي( للصدوق)، ص387 ؛ الكافي، ج‏8، ص170

از امام صادق ع روایت شده است:

کسانی که بیش از همه سزاوارند که آرزوی ثروتمند شدن همه مردم را داشته باشند افراد بخیل هستند! زیرا مردم وقتی ثروتمند شوند، دیگر سراغ اموال اینها نمی‌آیند [دیگر کسی از آنها پولی طلب نمی‌کند]؛ و

کسانی که بیش از همه سزاوارند که آرزوی خوب و صالح شدن همه مردم را داشته باشند افراد دارای عیب هستند! زیرا مردم وقتی صالح شوند در تتبع و جستجوی عیوب مردم دست برمی‌دارند؛ و

کسانی که بیش از همه سزاوارند که آرزوی حلیم و بردبار شدن همه مردم را داشته باشند افراد سفیه هستند که نیاز دارند مردم از سفاهت آنان اغماض کنند؛

در حالی که افراد بخیل آرزوی فقیر شدن مردم را دارند؛ و افراد دارای عیب، آرزو می‌کنند که همه دارای عیب باشند؛ و افراد سفیه آرزو داررند که همه مردم سفیه شوند؛ در حالی که اگر فقر باشد، نیاز بردن نزد بخیلان؛ و اگر فساد باشد، جستجوی از نقطه‌ضعف‌های افراد معیوب؛ و اگر سفاهت باشد، مقابله به مثل کردن با گناه پیش می‌آید.[[241]](#footnote-241)

### تدبر

1) با توجه به دسته‌بندی سه‌گانه‌ای که در ابتدای سوره بقره انجام شده و دو گروه نخست مشخصا متقین و کافران هستند، اغلب مفسران بر اساس اوصاف گروه سوم (که این آیه هم یکی از اوصاف آنهاست) آنان را همان منافقان دانسته‌اند.[[242]](#footnote-242)

2) «... آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ ...»: آنان صریحا ایمان مردم را ایمان سفیهانه می‌خوانند و خود را فرهیخته و لذا برتر از مردم عادی قلمداد می‌کنند. این تعبیر هم نشان می‌دهد که تحقير مؤمنان، از شيوه‏هاى منافقان است؛ و هم حکایت از روحيه خودبرتربينىِ آنان دارد (قرائتی، تفسير نور1/ 59)

3) «إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ»: آقای قرائتی برداشت خود از این عبارت را در تفسير نور(1/ 59) چنین نوشته‌اند: «بايد غرور متكبرانه منافق، شكسته وبا آن مقابله به مثل شود.» همین مطلب را در یکی از سخنرانی‌هایشان به تعبیری بسیار ساده و رسا چنین توضیح دادند: «آنها می‌گویند مومنان سفیه‌اند، خدا هم می‌گوید: سفیه، خودِ خودِ خودتی!»

4) «...قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ ...»: حقیقت سفیه بودن و شاخصه‌ی کم‌خردی و کوته‌بینی چیست؟

قرآن از تقابل دو تحلیل، و درواقع، تقابل دو مدل محاسباتی ([جلسه96، تدبر1](#_تدبر_1)) سخن می‌گوید: آنان مردم مومن را ابله و کوته‌بین می‌دانند، و خداوند آنها را حقیقتا تنها افراد کم‌خرد و کوته‌بین می‌شمرد؛ این تعبیر حصر در واقع می‌خواهد بگوید اگرچه برخی مردمِ به‌ظاهر سفیه (دارای بهره‌هوشی پایین) هم وجود دارند، اما سفاهت اصلی، سفاهت اینانی است که مومنان را سفیه می‌دانند.

اما چرا هریک از اینها دیگری را سفیه می‌شمرد؟

به خاطر دو سبک زندگی متفاوتشان: مردم مومن، چون خداوند و وعده‌های او را باور دارند، زندگی خود را بر اساس وعده‌های غیبی او (مطلبی که در چند آیه قبل - بقره/3 -، به عنوان شاخص اصلی گروه مقابل، مطرح شد) تنظیم می‌کنند؛ اما اینها چون ایمانشان ظاهری و بی‌ریشه است (بقره/8) زندگی خود را بر اساس محاسبات ظاهری تنظیم می‌کنند (جلسه77 (حدید/14) تدبر3).

آنگاه، از منظر محاسبات ظاهری دنیوی، قدرتمندان و دنیامداران را جدی نگرفتن، کم‌خردی و کوته‌بینی است؛ و از منظر محاسبات الهی، غیر خدا را جدی گرفتن، کوته‌بینی و ابلهی است. ([جلسه102، تدبر2](#_تدبر_3))

اما آیا جدای از نگاه درون‌دینی هم می‌توان بررسی کرد که کدام دیدگاه درست است؟

در کلمه سفاهت نوعی پستی و حقارت نهفته است و باید دید کدام از این دو دیدگاه چنین لازمه‌ای دارد؟ حدیث2 در اینجا رهگشاست: سفیه با مادون خود، خشن؛ و به مافوق خود، بله‌قربان‌گو است.

اکنون صرف نظر از قضاوت درباره حقانیت محاسبات دنیوی و الهی، می‌توان قضاوت کرد که واقعا زندگی بر اساس محاسبات ظاهری چنین روحیه‌ای ایجاد می‌کند یا زندگی بر اساس محاسبات الهی؟

5) «...قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ ...»: در هریک از این دو گروه که باشیم، جای انکار ندارد که سفاهت با جهالت گره خورده است و سلاح جهل، سفاهت است (حدیث4). درواقع، کسانی که می‌خواهند افراد را در جهل نگهدارند، بهترین ابزارش این است که آنان را به سفاهت بکشانند؛ و مهمترین ویژگی که شخص را در سفاهت نگه می‌دارد این است که:

«نداند، و نداند که نداند.»

پس کسی که «نمی‌داند»، تا وقتی که توجه دارد که «نمی‌داند»، دچار سفاهت نمی‌شود؛ اما همین که دچار این توهم شود که «می‌داند» ورودش در وادی سفاهت آغاز می‌شود. و این همان کاری که است که تخصص رسانه‌های ارتباطی مدرن است؛ یعنی با ریختن انبوهی از اطلاعات مهم و غیرمهم بر سر افراد، مانع تفکر جدی افراد می‌شوند و درعین‌حال به آنها القا می‌کنند که «شما خیلی می‌دانید»؛ در حالی که مخاطبانشان واقعا چیزی نمی‌دانند، مگر آنچه صاحبان این رسانه‌ها به آنها القا کرده باشند؛ و وقتی این سفاهت حاصل شد، آنگاه اگر واقعیتِ جلوی چشم آنان هم انکار شود، این افرادِ به سفاهت کشیده شده، قبول می‌کنند.

«حکایت لباس پادشاه از منظری دیگر» درصدد بیان این دغدغه بود.

**تدبر زیر شاید زیادی تخصصی باشد و لذا در کانال گذاشته نشد و مطالعه‌اش به افرادی که حوصله نزاع‌های تخصصی را ندارند توصیه نمی‌شود، خصوصا که ظرفیت کج‌فهمی هم دارد. کلمات با دقت انتخاب شده و دقت به گیومه‌ها و علائم آوایی برای فهم صحیح، ضروری است:**

6) «... آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ ...»: در قرآن کریم، در جایی، ایمان آوردن متداول در میان «اکثر مردم» مذمت شده (یوسف/106)، اما در این آیه از این افراد خواسته می‌شود «مانند مردم» ایمان بیاورید. بالاخره مردم ملاک‌اند یا خیر؟ این تعارض ظاهری در موارد دیگری هم به چشم می‌خورد: مثلا، آیا حاکم باید دنبال رضایت عامه باشد (نهج‌البلاغه، نامه 53) یا اینکه باید از حق تبعیت کند ولو که اکثر مردم راه دیگری بروند (مثلا در جنگ صفین لشکر معاویه حدوداً پنج برابر لشکر علی ع بود، پس اکثر افراد، طرف معاویه بودند!)

آیا این تعارض است؟

ظاهرا باید بین دو مطلب تفکیک کرد: بین «مردم در عمق جانشان» و «اکثر افراد در سطح ظاهری‌شان» ! یکبار این است که بگوییم معیار «حق» را تبعیت از «رأی ظاهری اکثریت» قرار دهیم؛ که قرآن این را بشدت مذمت کرده است (انعام/116) زیرا «حق» همواره حق است و اینکه اکثریت در یک مقطعی از آن طرفداری بکنند یا نکنند، تاثیری در حق بودن یا نبودنش ندارد؛ اما یکبار از «ایمان "مردم"» و «رضایت "مردم"» صحبت می‌شود، نه «رأی و نظر فعلی "اکثریت"» و یا «دلخواه فوری "اکثریت"»؛ یعنی مساله مهم، «باور عمیق و درونی و غیرصریح توده‌های مردم» است که بر اساس فطرتی که خدا در «مردم» (فطر الناس علیها) قرار داده، رفتار می‌کنند.

غلبه فرهنگ لیبرالیستی، ذهن‌ها را به این سمت و سو کشانده که «"نظر جدی" "مردم"» همان «"رأی فعلی" "اکثریت"» است؛ در حالی که اینها واقعا با هم متفاوتند. شاهدش این است که در یک همه‌پرسی (مثلا یک انتخابات)، با دو هفته فعالیت، می‌توان رأی اکثریت را از یک مطلب (مثلا از یک نامزد) به مطلب دیگر (مثلا نامزد دیگر) تغییر داد؛‌ اما «فرهنگ مردم» که مبنای عمده تصمیمات اجتماعی آنهاست، به این سادگی عوض‌شدنی نیست.

شاید- و البته فقط شاید- رمز این پارادوکسی که مردم ما را به آن متهم می‌کنند (که علی‌رغم این همه نقدها و اعتراضاتی که در اکثریت مردم این جامعه دینی می‌بینیم، همچنان مردم پای نظام جمهوری اسلامی ایستاده‌اند؛ و این امر را «حتی» در وقایعی مانند حضور عظیم مردم در روز قدس خود را نشان می‌دهد) همین تفاوت «"رأی فعلی" اکثریت» (که در سطوح ظاهری‌تر معرفت افراد قرار دارد و براحتی امروزش با فردایش متفاوت است) با «"نظر عمیق" مردم» (که در سطوح بنیادی‌تر معرفت آنها قرار دارد) می‌باشد.

در «حکایت لباس پادشاه از منظری دیگر» همین مد نظر بود که آیا واقعا بر تن مردم جامعه ما «لباس دین» هست یا نیست؟

توجه: این تحلیل، توجه به دو سطح تحلیل از «وضعیت مردم جامعه دینی» است: تحلیلی از فرهنگ درونی شده‌ی این مردم، و تحلیلی در افق رفتارهای مقطعی و قابل مشاهده‌ی آنها؛ و به هیچ عنوان در مقام قضاوت درباره رفتارهای سیاسی مقطعی آنها نیست! و قبول دارم که توضیح کاملش نیازمند یک جلد کتاب است؛ در اینجا فقط در حد یک تلنگر اشاره شد.

**نکته زیر را چون لزوما نمی‌توان به آیه نسبت داد، در کانال نگذاشتم**

7) امروزه به همه جا سرک کشیدن و درباره همه‌چیز خود را صاحب‌نظر دانستن، به صورت یک بیماری‌ درآمده است که افراد افراد در ظاهر به وسعت یک دریاچه اطلاعات دارند، اما دریاچه‌ای که عمقش کمتر از یک سانتی‌متر است! این اطلاعات وسیع وقتی با کم‌عمقی توأم می‌شود، به جای اینکه عامل رشد باشد, عامل انحطاط می‌گردد و در انسان غروری ایجاد می‌کند که گمان می‌کند چون مثلا تعداد اطلاعاتش بیشتر است، حتما ایمانش هم قوی‌تر است؛ و لذا ایمان مردمی که واقعا ایمان دارند را سفاهت می‌شمرد؛ در حالی که همان که به جای عمق بخشیدن به باورهای خود، فقط در ظواهر گرفتار آمده، دچار سفاهت است[[243]](#footnote-243)

## 106) سوره اخلاص (112) آیه 3 لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ 13/4/1395 27 رمضان 1437

### ترجمه

نه [کسی را] زاده، و نه [از کسی] زاده شده است.

### حدیث

1) حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ النَّهْدِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ عَنْ عَمَّارِ بْنِ جَهْمٍ الزَّيَّاتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ:

مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً فِي دُبُرِ الْفَجْرِ لَمْ يَتْبَعْهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ذَنْبٌ وَ إِنْ رَغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص129

از امیرالمومنین ع روایت شده است که:

کسی که بعد از نماز صبح یازده بار سوره توحید را بخواند در آن روز گناهی دنبالش نمی‌افتد ولو که [به همین جهت] لازم باشد که بینی شیطان به خاک مالیده شود.

نکته: از توصیه‌های آیت الله بهجت برای اینکه انسان توفیق پیدا کند که در روز مبتلا به گناه نشود، خواندن یازده بار سوره توحید بعد از نماز صبح بوده، که ظاهرا به استناد همین روایت می‌باشد.

2) رُوِيَ عَنْ نَوْفٍ الْبَكَالِيِّ قَالَ خَطَبَنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع بِالْكُوفَةِ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيُّ وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَ حَمَائِلُ سَيْفِهِ لِيفٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لِيفٍ وَ كَأَنَّ جَبِينَهُ ثَفِنَةُ بَعِيرٍ فَقَالَ ع:

... لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارَكاً وَ لَمْ‏ يَلِدْ فَيَكُونَ‏ مَوْرُوثاً هَالِكاً وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتٌ وَ لَا زَمَانٌ وَ لَمْ يَتَعَاوَرْهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَان‏ ...[[244]](#footnote-244)

نهج‌البلاغه، خطبه 182

از نوف بكالى روايت شده است كه امير المؤمنين (ع) اين خطبه را در كوفه بر ما خواند در حالی که بر سنگى ايستاده بود، كه جعدة پسر هبيره مخزومى آن را بر پا داشته بود. جامه‏اى پشمين بر تن داشت و غلاف شمشيری از ليف خرما [به کمر]، و نعلينی از ليف در پا. نشان سجده بر پيشانى او، همچون داغ شتر بر سر زانو:

... زاده نشده است تا در عزّت، شريكی داشته باشد؛ و كسى را نزاده است تا هلاک‌شدنی و دارای ميراث‌خوار باشد؛ نه وقتى بر او مقدم بوده است و نه زمان؛ و نه زيادت بر او راه يابد و نه نقصان.

3) قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ وَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ع‏ أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ‏ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ‏ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ لَمْ يَلِدْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَا شَيْ‏ءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ وَ لَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسِّنَةِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَةِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَةِ وَ الضَّحِكِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَةِ وَ السَّأْمَةِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ وَ أَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ- وَ لَمْ يُولَدْ لَمْ يَتَوَلَّدْ مِنْ شَيْ‏ءٍ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْ‏ءٍ كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَنَاصِرِهَا كَالشَّيْ‏ءِ مِنَ الشَّيْ‏ءِ وَ الدَّابَّةِ مِنَ الدَّابَّةِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْيَنَابِيعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ لَا كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ اللَّطِيفَةُ مِنْ مَرَاكِزِهَا كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ‏ وَ الْكَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّمَيُّزِ مِنَ الْقَلْبِ‏ وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْ‏ءٍ وَ لَا فِي شَيْ‏ءٍ وَ لَا عَلَى شَيْ‏ءٍ مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ يَتَلَاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيَّتِهِ وَ يَبْقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ‏ فَذَلِكُمُ‏ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي‏ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ- عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ‏- وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.

التوحيد (للصدوق)، ص91

از امام صادق ع از امام باقر ع از پدرشان روایت شده است که:

اهل بصره به امام حسین ع [نامه‌ای] نوشتند و ایشان را از معنى صمد سؤال كردند. پس حضرت به ايشان نوشت كه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

اما بعد پس در قرآن به نحو باطل فرو مرويد و در آن جدل نكنيد و بدون علم در آن سخن مگوئيد چرا كه از جدم رسول خدا ص شنيدم كه مي‌فرمود هر كه در [تفسیر] قرآن بدون علم سخن بگويد جاى خود را در آتش دوزخ مهيا گرداند؛

و بدرستى كه خداى سبحان صمد را تفسير فرموده است. فرمود: اللَّه أَحد است و اللَّه الصَّمد است سپس آن را با عبارت «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» تفسیر کرد. «لم يلد» [يعنى] نه چيز متراکمی [= دارای جرم و بُعد، جسمانی] - مانند فرزند و سایر اشیای متراکمی که از مخلوقات خارج می‌شود - از او خارج شده، و نه چيز لطيفی [=غیرمتراکم و بدون جرم، مجرد] همچون نفس، و نه عوارضی مانند چُرت و خواب و خطورات [قلبی] و غم و اندوه و شادمانی و خنده و گريه و ترس و اميد و رغبت و دلتنگى و گرسنگى و سيرى از او شاخه دوانده است. برتر از آن است كه چيزى از او خارج شود ویا چیز متراکم یا لطیفی از او متولد گردد.

«وَ لَمْ يُولَدْ» [يعنى] از چيزى متولد نشده، و از چيزى بيرون نيامده آن گونه که اشیای متراکم از اصل‌های خود، مثلا چیزی از چیزی، حيوان از حيوان، گياه از زمين، آب از چشمها، ميوه‏ها از درختها، بیرون می‌آیند؛ و نه چنان كه امور لطيف از خاستگاه‌هاى خود، مثلا مشاهده از چشم، شنيدن از گوش، بوئيدن از بينى، چشيدن از دهان، سخن از زبان، و تميیز دادن [بین خوب و بد] از دل، ویا همچون‏ آتش [= جرقه] از سنگ بیرون می‌آید؛

نه! بلكه او خداى صمدي است كه نه از چيزى است و نه در چيزى و نه بر چیزی، ایجاد کننده اشیاء و مخترع چيزها آفريننده آنها، و پديد آورنده اشیاء به قدرت خويش است؛ با مشیت‌اشد، آنچه که براى فناء آفريد، متلاشی می‌شود؛ و با علم‌اش، آنچه که براى بقاء آفرید، باقى مي‌ماند.

پس اين است خداى صمدي كه [کسی را] نزاده، و زاده نشده است، و داناى نهان و آشكار، و بزرگ و متعالی است؛ و هيچ كس هرگز همتای او نیست.

4) ... وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ‏ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ

وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَا مَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ؛

كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ ؛

مَعَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ

فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْآلَةِ ...

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَ ابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا وَ لَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا وَ لَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا وَ لَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا

نهج‌البلاغه، خطبه 1

و کسی که خدا را قرین [چیزی] قرار داد، «دوئیت»ی ایجاد کرد، و کسی که دوئیت ایجاد کرد، خدا را دارای جزء کرد، و کسی که خدا را دارای جزء کرد، خدا را نشناخت، و کسی که خدا را نشاخت، به او اشاره کرد [او را قابل اشاره کردن دانست]، و کسی که به خدا اشاره کرد، او را محدود کرد، و کسی که او را محدود کرد، او را در شماره قرار داد [اینکه او یک باشد و دیگری دو باشد]

و کسی که گفت: او در چیست؟ پس او را در ضمن چیزی دانست؛ و کسی که گفت او بر چیست؟ پس جایی را از او خالی دانست؛

«بوده» است، اما نه از پدید آمدنی؛ و موجود است، اما نه [اینکه] از عدم [موجود شده باشد].

همراه هر چیزی است اما نه از باب مقارن بودن، و غیر از هر چیزی است اما نه به نحوی که از آن زایل شود [و خدا در آن حضوری نداشته باشد]

انجام دهنده [کارها] است اما نه با حرکات و ابزار ...

مخلوقات را ایجاد کردن چه ایجاد کردنی، و آفرینش آنها را آغاز کرد بدون اینکه فکری را در ذهن جولان دهد [= بدون اینکه بیندیشد و طرح ذهنی بدهد و سپس بیافریند] و یا از تجربه‌ای استفاده کند، و یا حرکتی [در خودش] پدید آورد ویا خاطر نفسانی‌ای در او تکان بخورد.

### تدبر

1) «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» از مهمترین معارف توحیدی است که چون در آن نمی‌اندیشیم، برای برخی از ما بی‌اهمیت جلوه می‌کند. این آیه، (خصوصا با توجه به احادیث 3 و 4) نسبت خدا و عالم را شرح می‌دهد که ریشه بسیاری از شبهات در خداشناسی است.

مساله این است که آیا خدا در جهان است یا بیرون از جهان؛ و بویژه با توجه به معنای «صمد» (در مقابل «مجوف» [= توخالی] [جلسه 104، حدیث 1 و 2](#_حدیث)) دشواری مساله بیشتر می‌شود: اگرخدا همه جا هست و هیچ عرصه‌ای از او خالی نیست، پس من و شما کجاییم و جهان کجاست؟! و خالقیت خدا به چه معناست؟

آیه پاسخ می‌دهد نسبت خدا و غیرخدا، از جنس «ولادت» و «تولید» نیست؛ یعنی نه خدا از جایی بیرون آمده و نه جهان از خدا بیرون آمده: چیزی از چیزی جدا نشده است.

تمام دغدغه کسانی که مساله «وحدت وجود» را مطرح می‌کردند، همین است:

«وحدت وجود» در معنی صحیحش،

توجه کردن است به اینکه خداوند، در «وجود» همتایی ندارد و «أحد» است: «یک»ی است که دومی برایش فرض ندارد؛ یعنی دقیقاً:

همه هرچه هستند از آن کمترند که با هستی‌اش نام «هستی» برند ([جلسه103، تدبر2](#_تدبر))

«وحدت وجود» حضور سایر اشیای عالم را نفی نمی‌کند یا آنها را نعوذبالله جزء خدا نمی‌داند، بلکه توجهی است به اینکه خدای سبحان، همراه هر چیزی هست اما نه مقارن آن، و غیر از هر چیزی است اما نه جدای از آن (حدیث4)؛ ‌و در عین حال، «صمد» است، یعنی واقعا برتر و متعالی از همه اینهاست. همه، همه‌چیزشان وابسته به اوست، و او هیچ وابستگی به غیر ندارد.

(توجه: آن وحدت وجودی که برخی از فقها حکم به کفرش داده‌اند، و درست هم گفته‌اند، «همه‌خدا انگاری» pantheism است؛ به این معنا که کسی «خدا را مجموعه همه اشیاء» یا «همه چیز را خدا» بداند، که در برخی از صوفیان، چنین تلقی‌ای وجود داشته؛ و ربطی ندارد به این فهم عمیق از آیات قرآن کریم، که به ظرافت تمام، هم بر حضور همه‌جانبه خدای سبحان در عالم، و عدم هرگونه محدودیت برای او تاکید می‌ورزد، و هم ساحت مقدس او را از هرگونه آمیختگی با مخلوقات (حلول و اتحاد) مبرا می‌دارد، و به این معنا در فلسفه و عرفان اصیل مورد توجه قرار گرفته است.)[[245]](#footnote-245)

2) اینکه من بدانم که «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» یا ندانم، چه فایده‌ای دارد؟

انسان بر اساس باورهایش زندگی خود را رقم می‌زند و همه رفتارهای ما با خود و با دیگران ریشه در باورهای عمیق ما دارد. اینکه باور داشتن یا نداشتن به وجود خدا در زندگی انسان چه تاثیری دارد، ظاهرا نیازی به توضیح ندارد، آنچه توضیح می‌خواهد این است که چرا برخی از کسانی که خود را خداپرست می‌دانند، زندگی و رفتارهایی گاه بسیار بدتر از برخی کافران دارند؟

شاید یکی از علل اینکه باور به خدا در زندگی خیلی از ما تاثیر آنچنانی که باید بگذارد، نمی‌گذارد، این است که شناخت درستی از خدا نداریم و مهمترینش این است که نفهمیده‌ایم که: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ»!

این آیه را وقتی در حد فهم عامیانه زاد و ولد می‌فهمیم، بله؛ اهمیت خاصی ندارد؛ اما وقتی توجه کنیم که دارد ربط و نسبت خدا با جهان را با چه دقت عقلی عجیبی توضیح می‌دهد (تدبر 1)، می‌بینیم ریشه همه مشکلات ما را در بی‌خاصیت شدن دینداری‌مان بیان می‌کند:

ما نسبت خدا را با جهان نشناخته‌ایم؛ خدا را حداکثر موجودی در عرض سایر موجودات – هرچند خیلی قوی‌تر – قلمداد می‌کنیم که خودش در بیرون جهان و اسباب و عللی است که آفریده؛ و لذا برای رفع مشکلات و نیازهای‌مان، این اسباب و علل را همه‌کاره، و در نتیجه، به قول یهودیان، دست خدا را بسته می‌دانیم! (مائده/64)

اگر باور می‌کردیم که خدا بیرون از جهان نیست: نه خودش از جای دیگر آمده است (لم یولد) و نه جهان از او جدا شده (لم یلد)، که نتوان سراغش رفت؛ بلکه در متن جهان حضور دارد، آن هم نه حضوری شرک‌آلود، که بتوان روی غیر خدا هم حساب کرد، بلکه حضور یک مافوقی که جایی از او خالی نیست (صمد)،

و در یک کلام، اگر می‌فهمیدیم که حضور خدا در متن جهان را نمی‌توان نادیده ویا دست کم گرفت؛

آنگاه، آیا ذره‌ای در محضر او ظلم و گناه می‌کردیم؟ و آیا اندکی به غیر او امید می‌بستیم؟ ([زمر/36، جلسه102](#_102)_سوره_زمر))

آیا امکان دارد کسی سوره توحید را واقعا بخواند و زندگی‌اش زیر و رو نشود ویا ظلم و گناهی از او سر زند؟

3) چرا فرمود «لَمْ يُولَدْ» (زاده نشده است) و نگفت « لَمْ يُخلَق» (آفریده نشده است)؟

ظاهرا می‌خواهد بر همین عدم نسبت «ولادت» و «جدا شدن» تاکید کند! اینکه بدانیم که خدا آفریده نشده، صرفا یک اطلاع درباره خداست؛ اما اینکه بدانیم که او هیچ گونه نسبت ولادتی با هیچ چیز ندارد، باوری است که حضور خدا در متن جهان و زندگی ما را خیلی جدی می‌کند (توضیح بیشتر در تدبر قبل)؛ لذا دو تعبیر «لَمْ يَلِدْ» و «لَمْ يُولَدْ» با همدیگر یک آیه (یعنی یک علامت و نشانه برای راه یافتن به خدا و وارد کردن خدا در متن زندگی) را در قرآن کریم شکل داده‌اند.

## 107) سوره اخلاص (112) آیه 4 وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ 14/4/1395 28 رمضان 1437

### ترجمه

و هیچکس همانند او نیست.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«كُفُوا» در اصل «کفؤ» بوده (با کلمه «مکافات» هم‌خانواده است) که در قرائت حفص از عاصم،[[246]](#footnote-246) همزه آن از باب سهولت واو خوانده می‌شود و در بقیه قرائات همان همزه خوانده می‌شود (الکامل المفصل فی القرائات الأربعة عشر/604) در هر دو صورت، به معنای مثل و مانند (تساوی دو امر) می‌باشد (معجم المقاييس اللغة5/ 189) و در خصوص دو امر که قدر و منزلت یکسانی دارند به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن/718)

«لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» در این جمله، دو تقدم رخ داده است: «کفواً» خبر کان بوده که قبل از اسم کان (أحد) آمده، و نیز «له» متعلق به «کفواً» بوده که مقدم بر آن آمده است؛ یعنی در حالت عادی باید به این صورت می‌آمد: «لم‌یکن احدٌ کفواً له» اهل لغت این نحوه کاربرد را نمونه‌ای از اوج فصاحت دانسته‌اند زیرا با این تقدم، تاکید خاصی بر «له» - که حاوی اشاره به «خدا» و محور بحث سوره است - حاصل شده است.[[247]](#footnote-247) (الكشاف4/ 819) که اگر در فارسی می‌خواستیم این نکته را لحاظ کنیم احتمالا باید چنین ترجمه‌ای می‌کردیم که خیلی رسا نیست: «و او را هیچکس همانند نیست.»[[248]](#footnote-248)

### حدیث

1) فتح بن یزید جرجانی روایت می‌کند که در مسیر کاروان امام رضا ع به سمت خراسان ایشان را زیارت می‌کنند و سخنانی رد و بدل می‌شود تا بدینجا که امام ع می‌فرمایند:

همانا خالق را جز آن گونه که خود توصیف کرده نمی‌توان توصیف کرد؛ و چگونه می‌توان کسی را توصیف کرد که حواس از درک او عاجزند، و اوهام [تصورات ذهنی] از رسیدن به او، و خطورات [قلبی] از حد زدن بر او، و دیدگان از احاطه بر او عاجزند، منزه و برتر است از آنچه وصف‌کنندگان توصیفش کنند؛ در عین نزدیکی، فاصله گرفت و در عین فاصله گرفتن، نزدیک شد؛ پس او در عین دوری‌اش نزدیک است و در عین نزدیکی‌اش دور؛ «چگونگی» را او چگونگی بخشید پس در موردش نمی‌توان پرسید که او چگونه است! و «کجا» را او کجاییت بخشید پس در موردش نمی‌توان پرسید که او کجاست! چرا که او مبدأ برای «چگونه شدن» و «کجاییت یافتن» است.

ای فتح! هر جسمی از غذا تغذیه می‌کند به غیر از خالق روزی‌بخش که او اجسام را جسمانیت بخشید و صورتها را صورت بخشید، پس او نه جسم است و نه صورتی دارد، نه تجزیه‌بردار است و نه متناهی است، نه زیادی می‌پذیرد و نه کم‌شدنی است، مبراست از ذات آنچه که در ذات امور جسمانی قرار داده و او لطیف و خبیر و شنوا و بینا و واحد و أحد و صمدی است که نه می‌زاید و نه زاده شده است و هیچکس همانند او نیست. شیئیت‌دهنده به اشیاء و جسمیت‌بخش به اجسام و صورت‌دهنده به صورتهاست؛ اگر آن گونه بود که مشبهه [کسانی که خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کنند] می‌پنداشتند، خالق از مخلوق، و روزی‌دهنده از روزی‌گیرنده، و ایجادکننده از ایجادشونده، شناخته نمی‌شد ولی اوست ایجاد کننده‌، و تفاوت است بین او کسانی که او آنها را جسم و صورت و شیئیت بخشید چرا که هیچ چیزی شبیه او نیست ...

التوحيد (للصدوق)، ص61

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيُّ عَنْ‏ أَبِي الْقَاسِمِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ:

لَقِيتُهُ ع‏ عَلَى الطَّرِيقِ عِنْدَ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ إِلَى خُرَاسَانَ وَ هُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ ... ثم قال...[[249]](#footnote-249)

وَ إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَنَّى يُوصَفُ الَّذِي تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَ تَعَالَى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ نَأَى فِي قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِي نَأْيِهِ فَهُوَ فِي بُعْدِهِ قَرِيبٌ وَ فِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ كَيَّفَ الْكَيْفَ فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفَ وَ أَيَّنَ الْأَيْنَ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ إِذْ هُوَ مُبْدِعُ الْكَيْفُوفِيَّةِ وَ الْأَيْنُونِيَّةِ يَا فَتْحُ كُلُّ جِسْمٍ مُغَذًّى بِغِذَاءٍ إِلَّا الْخَالِقَ الرَّزَّاقَ فَإِنَّهُ جَسَّمَ الْأَجْسَامَ وَ هُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنَاهَ وَ لَمْ يَتَزَايَدْ وَ لَمْ يَتَنَاقَصْ مُبَرَّأٌ مِنْ ذَاتِ مَا رَكَّبَ فِي ذَاتِ مَنْ جَسَّمَهُ‏ - وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ وَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ؛ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهَةُ لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَا الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ وَ لَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرق بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَيَّئَهُ وَ بَيْنَهُ‏ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَي‏ ..

2) شخصی خدمت امام صادق ع رسید و گفت از محبان شما هستم. امام ع پرسید از کدام دسته از محبان ما. شخصی گفت مگر آنها چند دسته‌اند. حضرت آنها را سه دسته دانست: کسانی که فقط آشکارا ایشان را دوست دارند و کسانی که فقط در باطن، ایشان را دوست دارند و کسانی که در ظاهر و باطن ایشان را دوست دارند؛ شروع به بیان اوصاف هریک کردند و اولین وصف برترین گروه را این دانستند که علم و ایمان‌شان به توحید را محکم کرده‌اند. یکی از اصحاب تقاضا می‌کند که حضرت این ایمان را توضیح دهند، امام می‌فرمایند ایمان را نمی‌شناسید مگر اینکه ابتدا آن را که به او قرار است ایمان بیاورید را بشناسید و سپس شروع به معرفی توحید می‌کنند: [[250]](#footnote-250)

هر كه پندارد خدا را با توهم قلبی [= صورت ساخته‌ی ذهن] می‌شناسد، او مشرک است؛

و هر كه پندارد که خدا را با «اسم» و بدون «معنی» می‌شناسد، به بى‏اساس بودن سخن خود اعتراف كرده است؛ زيرا که «اسم» امری حادث [= قبلا نبوده و الان موجود شده] است؛

و هر كه پندارد اسم و معنى را با هم مى‏پرستد، همانا براى خدا شريكى قرار داده است؛

و هر كه پندارد معنى را با توصیف [= توضیح ذهنی] و نه با ادراک [درک شهودی] مى‏پرستد، حواله بر امر غایب كرده است [= دنبال خدایی رفته که حضور ندارد]؛

و هر كه پندارد صفت و موصوف را [با هم] مى‏پرستد، يكتاپرستى را ابطال نموده است؛ زيرا که صفت غير از موصوف است؛

و هر كه پندارد موصوف را به صفت اضافه مى‏كند [یعنی با وصف ذهنی خدا را می‌شناسد، بعد برای این وصف، یک کسی که صاحب این وصف باشد، در نظر می‌گیرد یا اینکه یعنی «هر کس کمال ذات موصوف را به اتصاف او به صفت قرار دهد پس کبیر را که ذات ینبوع کمالات است را کوچک شمرده است»[[251]](#footnote-251)] همانا بزرگ را كوچك شمرده است؛

و [هیچیک از اینها] خداوند را آن گونه که سزاوارش بود، نشناختند.

عرض شد: پس راه يكتاپرستى چگونه است؟

فرمود: راه بحث باز است و امکان خروج [از این مساله دشوار] فراهم:

شناختِ خودِ [شخص] شاهد و حاضر، قبل از [شناخت] وصف اوست؛ و شناختِ [ذهنی پیدا کردن نسبت به شخص] غایب است که بر [شناختِ] خود او مقدم است

[یعنی: درک مستقیم کسی که در محضرش قرار داریم، مقدم بر شناخت او بر اساس تصویر ذهنی است؛ اما چیزی را که از ما غایب است ابتدا از راه توصیفات ذهنی به او علم پیدا می‌کنیم و از این راه به خود او و شناخت خود او می‌رسیم؛ و خدا هم همه‌جا شاهد و حاضر است؛ لذا نیاز نیست ابتدا از راه توصیف ذهنی، او را بشناسیم، که اگر توصیفات ما همه نارسا بود، شناخت معتبری رخ نداده باشد؛ بلکه چون حاضر است، حقیقت او را با تمام وجودت درک می‌کنی]

عرض شد: چگونه خودِ آن کسی که شاهد و حاضر است [= خدا] را پيش از صفتش [= پیش از اینکه قبلا تصور ذهنی‌ای از آن برای ما حاصل شده باشد] بشناسيم؟

فرمود: او را مى‏شناسى و به شناخت‌[ی که از] او [داری] هم علم داری [یا: به نشانه او علم داری[[252]](#footnote-252)] و خودت را نيز در پرتو او مى‏شناسى و این گونه نیست که خودت توسّط خود و از جانب خود بشناسى، و نیز مى‏دانى كه همانا هر چه در او [= نفس خودت] است از براى او و به واسطه اوست؛ همان گونه که [برادرانش] به يوسف گفتند: «آيا واقعا تو خود يوسفى؟ گفت: آرى، من يوسفم و اين برادر من است». [يوسف/90] پس يوسف را به خود او شناختند، نه اینکه با غیر او [= به وسيله کس ديگرى] او را بشناسند، و نه اینکه با توهم قلبی [بر اساس یک صورت ذهنی خودساخته] به او پی ببرند.

آيا سخن خداوند را ملاحظه نكرده‏اى كه مى‏فرمايد: «شما را نرسد كه درخت آن را برويانيد» [نمل/60] مى‏فرمايد: شما حقّ نداريد از پيش خود امامى [انتخاب و] نصب نماييد و او را به هواى نفس و خواست خود بر حقّ بخوانيد... [[253]](#footnote-253)

[ظاهرا جملات اخیر که امام وارد بحث ضرورت تعیین امام از جانب خدا می‌شوند، از این باب است که نشان دهند که ببینید: کسی که مقام امامت دارد می‌تواند این گونه توحید را شرح دهد و دچار چالش نشود]

[و ممکن است اشاره باشد که آن عبارت، شهود عین شاهد قبل از صفتش، تنها از ناحیه خداوند متعال در قلب عبد جلوه میکند، از باب و کل شیء احصیناه فی امام مبین، به سیاق آیه در تفسیر انفسی، که شعاعی از نور امام مبین مطلق است، که واسطه فیض است. و الله العالم][[254]](#footnote-254)

تحف العقول، ص329-326

برای مشاهده متن عربی حدیث، ر.ک: <http://lib.eshia.ir/15139/1/326>

### تدبر

1) «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»: این سوره بیان اصل و نسب خدا بود ([جلسه 103 حدیث1](#_حدیث_1)) و در معرفی خدا، اذعان به اینکه او هیچ کفو و شبیهی ندارد، گام نهایی است: هم به این معنا که اولین گام نیست؛ و هم به این معنا که نهایت فهم ممکن از خداست.

اولین گام نیست، زیرا اگر معرفی خدا را از انکار هرگونه شباهت او شروع کنیم، چون ذهن ما روال شناختنش را با شباهت‌ها شروع می‌کند، از هرگونه خداشناسی و ارتباط با خدا ناامید می‌شود؛

و نهایت فهم ماست؛ زیرا خداوند حقیقت مطلق است که هیچ شبیه و نظیری ندارد (حدیث1) که ذهن با تشبیه به او، کار شناخت او را تمام شده بداند؛ بلکه حرکت به سمت حقیقت مطلق، پایانی‌ناپذیر است.

2) «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»: اگر خداوند هیچ شباهتی با هیچ چیز ندارد، پس چگونه او را می‌شناسیم؟ این مهمترین و دشوارترین سوال فلسفی است که امام صادق ع باب بیانی بسیار دقیق در حدیث 2 پاسخ داده‌اند:

مادام که در افق ذهن، در جستجوی خدا هستیم باید بدانیم که «خدا فوق هر توصیفی است» (اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَف، جلسه 70، حدیث3؛ و تدبرهای 2-4) اما چون خدا حاضر است - چنانکه در آیه قبل (تدبر1) گذشت: نسبت او و جهان، نسبت دو امر بیرون از هم که از هم غایب باشند، نیست - این حقیقت حاضر را ابتدا مستقیما می‌یابیم، و سپس به تصویرسازی از او اقدام می‌کنیم. پس اگرچه همواره تصویرسازی‌های ما به گرد او نمی‌رسد، اما این بدان معنا نیست که او را نمی‌شناسیم: او را می‌شناسیم، و از این شناخت خود از او آگاهیم و حتی خود را در پرتوی او می‌شناسیم (حدیث2)؛ چرا که او صمد است و هر کمالی (از جمله همه شناخت‌ها) از او ریشه می‌گیرد.

3) «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»: خداوند به هیچ چیز شبیه نیست؛ از جمله اینکه: شبیه انسان نیست؛ و این مطلبی است که اگرچه در برخی ادیان تحریف شده ویاتلقی‌های عوامانه از اسلام، شیوع دارد (تاحدی که برخی از «فلاسفه دین» غربی گمان می‌کنند که «خدای ادیان ابراهیمی، خدای انسان‌وار (personal) است»)، اما در این آیه صریحا هرگونه تصور انسان‌وار از خداوند نفی شده و چنانکه قبلا اشاره شد امامان ما بشدت هشدار داده‌اند که در خداشناسی مواظب باشیم خدا را در حد تصورات خود پایین نیاوریم: «چه‌بسا مورچه کوچک هم توهم می‌کند که خداوند دو شاخک دارد» (جلسه71، حدیث1)

4) «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»: دانستن اینکه خداوند به هیچ چیز شبیه نیست، رکن مهمی در دینداری انسان‌هاست: انسان همواره بر اساس میزان قوت و قابلیتی که برای امور است، بدانها تکیه و اعتماد می‌کند، و هر تصویری از هر چیزی، همواره محدودیت‌هایی را همراه دارد، که این محدودیت‌ها مانع اعتماد مطلق آدمی می‌شود؛ اما در برابر خداوند هیچ مانعی برای هیچ کاری وجود ندارد. حتی شبهاتی مانند اینکه «آیا خدا می‌تواند کره زمین را در تخم‌مرغی قرار دهد بدون اینکه زمین کوچک ویا تخم مرغ بزرگ شود؟!» نیز صرفا به خاطر اینکه خود سوال هرگونه جوابی را به تناقض‌گویی می‌کشاند، انجامش ناممکن شده، نه از زاویه توانایی‌های خدا؛ لذا در همین سوال هم اگر بتوان مانع درونی سوال را رفع، و پارادوکسیکال بودن آن را به هر صورتی حذف کرد، می‌توان گفت: بله می‌تواند. چنانکه امام صادق ع در پاسخ یک نفر چنین پاسخ داد: بله، می‌تواند همان گونه که همه کو‌هها و ستارگان را در چشم تو قرار داده بدون اینکه آنها کوچک یا این بزرگ شود!» (توحید صدوق/122)

### جمع‌بندی سوره توحید

این سوره، معرفی‌ای از خدا ارائه داد و در این معرفی، ابتدا دو نکته ایجابی گفته شد و بلافاصله همین دو نکته ایجابی از منظری سلبی مطرح شد تا به ما یاد دهد که در خداشناسی نه تعطیل (انکار امکان شناخت خدا) رواست و نه تشبیه (اینکه خدا را شیه سایر موجودات بدانیم) مجاز است:

خداوند أحد است، «یک»ی است که دومی برایش فرض ندارد؛ پس احدی کفو و شبیه او نیست.

خداوند صمد است، مافوقی است که همه چیز به او برمی‌گردد و جایی از او خالی نیست؛ پس نسبتش با جهان نسبت ولادت (نسبت دو امر بیرون از هم) نیست.

## 108) سوره حمد (1) آیه 6 اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم‏ 15/4/1395 29 رمضان 1437

### ترجمه

ما را به راه مستقیم هدایت فرما!

### نکات ترجمه‌ای

«الصِّراط»: اغلب اهل لغت بر این نظرند که اصل آن «سراط» می‌باشد که چون مخرج حرف «ص» به «ط» نزدیکتر است، به صورت «صراط» درآمده است (مثلا: معجم المقاييس اللغة3/ 350؛ لسان العرب7/ 340؛ مجمع البيان1/ 103) معنای رایج «سرط» «بلعیدن سریع» است (كتاب العين7/ 212) و برخی توضیح داده‌اند که با توجه به کاربردهای مختلف آن، اصل ماده «س‌ر‌ط» دلالت بر «غیب شدن ناشی از رفت و برگشت» می‌کند و بلعیدن را هم از همین جهت «سرط» گفته‌اند (معجم المقاييس اللغة3/ 152)[[255]](#footnote-255) و درباره وجه تسمیه «صراط» هم گفته‌اند، صراط، راه مهیا و سهل‌شده‌ای است که گویی رهرو را در خود می‌بلعد (مفردات ألفاظ القرآن/ 407) بدون اینکه بگذارد رهروش از آن بیرون بیفتد (الميزان1/ 33)

«الْمُسْتَقيم» اسم فاعل از فعل «استقام» است. ماده «قام» به معنای «انتصب» (صاف ایستادن) و نیز به معنای عزم انجام کاری است (قام بهذا الامر) (معجم المقاييس اللغة5/ 43). برخی گفته‌اند "«قیام» در چند معنا به کار می‌رود: «قیام مربوط به شخص» (ایستادن)، «قیام برای چیزی» (حفظ و نگهداری و مراقبت از آن) و «قیام بر چیزی» (عزم به انجام کاری)، و «قیام به عنوان اسم برای چیزی که به آن تکیه داده می‌شود» که همه اینها در قرآن به کار رفته است؛ و اینکه به قیامت، قیامت گفته می‌شود از این باب است که انسان یکدفعه قیام می‌کند و «استقامت» هم به راهی گفته می‌شود که در مسیر مستقیم (صاف و بی‌انحناء) باشد و از این جهت، راه حق، راه مستقیم گفته شده؛ و کاربرد تعبیر استقامت برای انسان هم از این باب است وی در راه مستقیم باقی بماند." (مفردات ألفاظ القرآن/ 690-692). همچنین با توجه به نزدیکی دو معنای «مستقیم» و «مستوی»، در تفاوت این دو گفته‌اند که: مصدر «استواء» در جایی به کار می‌رود که مقایسه‌ای بین دو چیز شبیه هم در جریان باشد، ولی مصدر «استقامت» بر تداوم یک جریان واحد دلالت دارد؛ لذا نقطه مقابل «استواء»، «تفاوت» است؛ و نقطه مقابل «استقامت»، اعوجاج [= کجی]. (الفروق في اللغة/150)

### حدیث

1) از امام صادق ع درباره «صراط» سوال شد. فرمودند:

صراط از مو دقیقتر [= باریک‌تر] و از شمشیر تبزتر است؛ پس برخی مثل برق از آن عبور می‌کنند؛ و برخی همانند سواره‌ای که به تاخت می‌رود؛ و برخی بر آن قدم‌زنان می‌روند و برخی خود را با دست و سینه روی زمین می‌کشانند؛ و برخی در حالی که دائما در حال افتادن‌اند می‌روند به نحوی که آتش [لحظه‌ای] او را می‌گیرد و [لحظه‌ای] فرومی‌گذارد.

تفسير القمي، ج‏1، ص29

وَ عَنْهُ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ‏ سَأَلْتُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبَرْقِ- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِياً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْواً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقاً- فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئاً وَ تَتْرُكُ مِنْهُ شَيْئاً

2) و بار دیگر از امام صادق ع درباره «صراط» سوال شد، فرمود:

او راهی است به سوی معرفت خداوند عز و جل، و دوتاست: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت؛ اما صراطی که در دنیاست همان امامی است که اطاعت از او واجب است، کسی که در دنیا او را بشناسد و به هدایت او اقتدا کند، از صراطی که در آخرت همچون پلی روی جهنم کشیده می‌شود عبور می‌کند؛ و کسی که او را در دنیا امامت او به رسمیت نشناسد، قدمش در صراط در آخرت می‌لغزد و به آتش جهنم سقوط می‌کند.

معاني الأخبار، ص33

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ أَبِي مَرْيَمَ الْعِجْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْعَرْزَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الْمِنْقَرِيُّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

همچنین به حدیث1 جلسه41 می‌توانید مراجعه کنید که گفته شد: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم» قَالَ الطَّرِيقَ وَ مَعْرِفَةَ الْإِمَام‏»

3) از امام حسن عسگری در تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» روایت شده است که:

یعنی [خدایا] توفیقی که به ما دادی که تو را تاکنون اطاعت کنیم همچنان برای ما مستدام بدار تا در آینده عمرمان هم تو را اطاعت کنیم؛ و «صراط مستقیم» دوتاست [= دو تجلی دارد] صراطی در دنیا، و صراطی در آخرت؛ پس صراط مستقیم در دنیا آن راهی است که نه به غلوّ [افراط در حق ائمه و آنها را همچون خدا قلمداد کردن] بینجامد و نه به کوتاهی [و حق را آن گونه که شایسته است اذعان نکردن] بلکه راست‌قامت باشد (= استقام) و ذره‌ای به باطل میل نکند؛ و اما راهی که در آخرت است پس همان راه مومنان به سوی بهشت است که راهی مستقیم است که از بهشت به سوی آتش عدول نمی‌کنند و از غیر آتش هم جز به سوی بهشت نمی‌روند؛

[امام عسکری در ادامه می‌فرمایند:] و امام صادق ع درباره این آیه فرموده است:

«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی ما را در باقی ماندن در راهی که به محبت تو ختم می‌شود و ما را به دین تو می‌رساند و مانع از آن می‌شود که از هوى و هوس‌مان پیروی کنیم و نابود شويم ویا مانع از نظرات شخصی [= بی‌دلیل] خود را مبنا قرار دهیم و به هلاکت افتیم، که هر كس پيرو هوايش شد و به رأى [= نظر شخصی] خويش، با ديده إعجاب نگريست همانند کسی است که من در موردش از عوام ظاهربین تعریف‌ها شنیده بودم ...

[امام صادق ع در اینجا حکایت شخصی را می‌گویند که از این مغازه و آن مغازه دزدی می‌کرد و به فقرا می‌داد و می‌گفت چون خدا گفته یک کار خوب ده‌برابر پاداش دارد من چهار دزدی کردم و چهار انفاق کردم پس پس از کسر چهار گناه از چهل ثواب 36 ثواب برایم می‌ماند و ...]

معانی‌الاخبار، ص35؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص44

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِيُّ الْمُفَسِّرُ قَالَ حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع‏ فِي قَوْلِهِ‏ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‏ قَالَ أَدِمْ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي بِهِ أَطَعْنَاكَ فِي مَاضِي أَيَّامِنَا حَتَّى نُطِيعَكَ كَذَلِكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَعْمَارِنَا وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ مَا قَصُرَ عَنِ الْغُلُوِّ وَ ارْتَفَعَ عَنِ التَّقْصِيرِ وَ اسْتَقَامَ فَلَمْ يَعْدِلْ إِلَى شَيْ‏ءٍ مِنَ الْبَاطِلِ وَ أَمَّا الطَّرِيقُ الْآخَرُ فَهُوَ طَرِيقُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ الَّذِي هُوَ مُسْتَقِيمٌ لَا يَعْدِلُونَ عَنِ الْجَنَّةِ إِلَى النَّارِ وَ لَا إِلَى غَيْرِ النَّارِ سِوَى الْجَنَّةِ قَالَ وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‏ قَالَ يَقُولُ أَرْشِدْنَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَرْشِدْنَا لِلُزُومِ الطَّرِيقِ الْمُؤَدِّي إِلَى مَحَبَّتِكَ وَ الْمُبَلِّغِ إِلَى دِينِكَ وَ الْمَانِعِ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَعْطَبَ‏ أَوْ نَأْخُذَ بِآرَائِنَا فَنَهْلِكَ ثُمَّ قَالَ ع فَإِنَّ مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ كَانَ كَرَجُلٍ سَمِعْتُ غُثَاءَ الْعَامَّةِ تُعَظِّمُهُ[[256]](#footnote-256)

4) از امام سجاد ع روایت شده است که فرمودند:

بین خداوند و حجت او حجابی نیست و خدا در مقابل حجتش پرده‌ای قرار نداده است؛ ما درهای [رحمت] الهی هستیم، فقط ماییم که صراط مستقیم هستیم؛ ما جایگاه علم خدا و بیان کننده و توضیح دهنده وحی اوییم؛ ما بنیان‌های توحید او و محل اسرار خداییم.

معاني الأخبار، ص35

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِي ثَابِتٌ الثُّمَالِيُّ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ حُجَّتِهِ حِجَابٌ فَلَا لِلَّهِ دُونَ حُجَّتِهِ سِتْرٌ نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ.

این مطلب که اهل بیت، صراط مستقیم‌اند در کتب اهل سنت نیز آمده است مثلا

عن أبي بريدة في قول الله تعالى: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ قال: صراط محمد و آله[[257]](#footnote-257)

تفسير الثعلبي، ج1 ص120

از ابوبریده (از اصحاب پیامبر ص) در مورد این که خدا می‌فرماید: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم» منظور صراط محمد و آل محمد ص است.

### تدبر

1) «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم»: سوره حمد را خلاصه کل معارف قرآن می‌دانند. در سوره حمد تا آیه 5 وصف خدا و بیان نسبت ما و خدا بود، در این آیه «تنها» تقاضای ما از خدا مطرح می‌شود؛ پس علی‌القاعده، این تقاضا باید جامع همه خواسته‌های ما باشد. اما چگونه؟

مقدمه 1: هر خواسته‌ای که داریم، از این جهت است که وضعیتی بهتر را برای خود طلب می‌کنیم؛ اکنون، اگر بین «به» و «بهتر» ویا بین «بهتر» و «بهترین» مخیر شویم، همواره دلمان «بهترین» را می‌خواهد؛ و نیز هرگاه که بین «یک بهتر» و «چند بهتر» مخیر شویم، «چند بهتر» را ترجیح می‌دهیم. این یعنی هر انسانی، نه فقط طالب «وضع بهتر»، بلکه خواهان «همه‌بهترین‌ها»ست؛ یعنی طالب «کمال مطلق» است؛ یعنی «طالب خدا»ست. (این خلاصه برهان بر وجود فطرت خداجویی در همه بشر است. چهل حدیث امام خمینی/182)

مقدمه 2: پس ما هر کاری که می‌کنیم، در حقیقت در حال حرکت به سوی خدا هستیم (انشقاق/6)؛ فقط باید سعی کنیم که نزدیک‌ترین راه و مطمئن‌ترین راه را در پیش بگیریم؛ یعنی راه «مستقیم» را، که هم صاف و بدون کجی و انحراف باشد (در نتیجه: کوتاه‌ترین فاصله) و هم قوام و استقامتش قابل اعتماد باشد (در نتیجه: مطمئن‌ترین).

مقدمه 3: هر حاجتی را تنها و تنها خدا می‌تواند برآورده کند (جلسه 102، تدبر1) و در آیه 5 همین سوره هم اعلام کردیم که ما فقط خدا را هدف قرار داده و فقط به کمک او دل می‌بندیم (جلسه80، تدبرهای2-5)

نتیجه: مهمترین خواسته ما در این جهان یافتن راه مستقیم به سوی خداست که این را هم باید خدا به ما بدهد؛ پس مهمترین خواسته ما، این است که از خدا می‌خواهیم ما را به راه مستقیم هدایت کند.

شاید بدین جهت است که در حدیث قدسی، برآوردن این خواسته توسط خداوند معادل برآوردن همه خواسته‌های بشر معرفی شده است. ([جلسه 56، حدیث2](#_حدیث))

2) «اهْدِنَا ...»: مهمترین تفاوت انسان با سایر موجودات در این است که انسان خودش هم باید مسیر حرکت (= هدایت) خود را آگاهانه به دست آورد. خداوند، در مورد کل موجودات، همین که آنها را بیافریند خودش آنها را هدایت می‌کند (هدایت تکوینی، طه/50) اما انسان چون اختیار دارد، می‌تواند راه و مسیری غیر از مسیری که به سمت مقصد حقیقی اوست، در پیش گیرد؛ و بیش از یک راه پیش روی او هست. پس، ما برای درست به مقصد رسیدن‌مان، خودمان هم باید اقدام کنیم و از خدا تقاضای هدایت و نشان دادن راه درست داشته باشیم؛ و از آنجا که خدا هیچ نیازی را در جهان بی‌پاسخ نمی گذارد، پس حتما راه هدایت دیگری (غیر از هدایت تکوینی که شامل همه موجودات می‌شود) برای ما قرار داده است (که به هدایت تشریعی معروف است).

پس به طور خلاصه،

انسان، به هدایت غیرتکوینی خدا هم نیاز دارد و برای اینکه به مقصد حقیقی خود برسد، لازم است دائما نیاز خود به این هدایت غیرتکوینی و تشخیص راه صحیح (که با خودآگاهی و اختیار شخص گره خورده)‌ را جدی بگیرد و درصدد آن باشد. شاید رمز اینکه ابراز این درخواست در هر روز دست‌کم پنج بار واجب است، همین امر باشد.

3) «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم»: در نکات ترجمه بیان شد که «صراط»، راه مهیا و سهل‌شده‌ای است که گویی رهرو را در خود می‌بلعد، بدون اینکه بگذارد رهروش از آن بیرون بیفتد.

علامه طباطبایی تذکر می‌دهد که: "در قرآن کریم، برای «راه خدا» هم از تعبیر «صراط» استفاده شده و هم از تعبیر «سبیل»؛ با این تفاوت مهم که تعبیر «صراط» تنها و تنها به خداوند (صراطی، صراط الله، صراطک) نسبت داده شده است (غیر از آیه 7 همین سوره، که ان‌شاءالله در [جلسه بعد](#_تدبر_1)، اشاره خواهد شد که خود آیه، دلالت بر عصمت آنها دارد)، در حالی که «سبیل» هم به صورت جمع به کار رفته و هم به گروه های مختلف ایمانی نسبت داده شده است. این نشان می‌دهد که گویی «سبیل» انواع دارد و با نقص و مشکل هم قابل جمع است. پس صراط را می‌توان همانند شاهراهی دانست که همه راه‌های فرعی (سُبُل) به او ختم می‌شود و یا همچون روح نسبت به بدن، که روح همواره واحد است اما بدن دائما در تغییر" (المیزان1/ 31-32)؛

خلاصه اینکه صراط آن راهی است که هیچ اختلاف و اشتباهی در آن نیست؛ و کاملا محکم و بدون نقص و با قوام است؛ و ما دائما از خدا قرار گرفتن در چنین راهی را طلب می‌کنیم.

4) «اهْدِنَا الصِّراطَ ...»: علامه طباطبایی توضیح می‌دهد که: "کلمه «هدایت» وقتی با حرف «الی» بیاید از جنسِ «نشان دادن راه» است و وقتی بدون حرف، کلمه مورد نظر [=راه] را در موقعیت مفعولی قرار دهد، از جنسِ «[قرار دادن در راه و] رساندن به مطلوب» است" (المیزان1/ 34). شاید بدین جهت است که در برخی روایات، «صراط مستقیم» را منحصر در امامان کرده‌اند (حدیث4)؛ زیرا دیگران، اگر کاری هم بتوانند بکنند، از باب نشان دادن راه است؛ و فقط آنان که خودشان به خدا وصل‌ند می‌توانند علاوه بر نشان دادن راه، عملا، انسان را به خدا وصل کنند.

5) ارتباط «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم» و «رب‌العالمین»: در توضیح «رب‌العالمین» اشاره شد که یکی از تفاوت‌های انسان با سایر موجودات این است که هرانسانی یک جهان دارد (تدبر4 جلسه36) و خداوند چون ربوبیت تمام این جهان‌ها را برعهده گرفته، برای همین هدایت ویژه‌ای هم (غیر از هدایت تکوینی) برای هر انسانی نیاز است، که این، به اختیار و اراده خود او برمی‌گردد. (تدبر قبل) پس اگر خدا را به عنوان «رب‌العالمین» بشناسیم، حتما هدایت ویژه از او طلب می‌کنیم.

6) ارتباط «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم» و «إِيَّاكَ نَسْتَعين»: ما در آیه قبل ادعا کردیم که نه فقط «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» ، بلکه «إِيَّاكَ نَسْتَعين»؛ یعنی نه فقط خدا را تنها هدف خود قرار داده‌ایم بلکه برای رسیدن به این هدف هم تنها از او کمک می‌گیریم. اگر چنین است پس در درخواست راه درست، تنها سراغ خدا باید رفت.

پس «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی من به این ادعایی که در آیه قبل مطرح کردم پای‌بند می‌مانم و تنها از خدا کمک می‌گیرم که راه را به من بنمایاند.

اگر این مطلب را جدی بگیریم، در پیروی از این و آن، بسیار هوشیار و با احتیاط عمل می‌کنیم و هرکس که کارهای عجیب و غریبی انجام داد و وعده کرد که می‌تواند بسادگی و خارج از شریعت و راهی که خدا فروفرستاده، ما را به مقامات بالای معنوی برساند، اعتماد نمی‌کنیم. از خدا می‌خواهیم فقط و فقط خود خدا ما را هدایت کند و اگر خود خدا هدایت کند، هیچ تردیدی نباید در مسیر باقی بماند. شاید به همین جهت است که در اسلام اصرار هست که اصول دین تحقیقی است، و شاید به همین جهت بوده که حضرت آیت الله بهجت می‌فرمودند:

راه خدا راهی نیست که انسان با حدس و گمان بخواهد برود.

### حلول عید فطر بر همه آنان که از ماه رمضان بهره بردند و ان‌شاءالله امروز در پیشگاه الهی سربلندند، مبارک باشد.

و خداحافظ ای ماه خدا، خداحافظی کسی که جدایی‌اش بر ما سخت است و ما را غمگین کرده و روی‌گردانی‌اش از ما، دل ما را مالامال از بیم و هراس می‌کند،

خداحافظ ای بهترین همنشین در میانه ایام و اوقات؛

خداحافظ ای ماهی که آرزوها در آن دست‌یافتنی شده بود و نامه اعمال پر و پیمان؛

خدا حافظ ای ماهی که وقتی بودی جلیل‌القدر بودی و وقتی که رفتی دلها را به درد آوردی؛

خداحافظ ای ماهی که ما را دل‌نازک کردی و از بار گناهان رهایی بخشیدی؛

خداحافظ ای ماهی که کمک‌کاری نیکو در برابر شیطان بودی؛

خداحافظ ای ماهی که بسیاری را در راه خدا آزاد کردی و چقدر خوشحال است کسی که حرمت تو را نگه داشت؛

خداحافظ ای ماهی که چه بسیار گناهان ما را محو کردی و بدی‌هایمان را پوشاندی؛

خداحافظی‌ای نه از روی ملول و دل‌زده شدن از تو؛

خداحافظ ای کسی که قبل از اینکه بیایی، منتظرت بودیم و قبل از رفتنت، دلتنگ نبودنت شدیم؛ که دیروز چه مشتاقت بودیم و امروز چه دلتنگ گشته‌ایم؛

خداحافظ ای رحمت‌ها و برکاتی که دیگر از آنها محروم شدیم

خداحافظ ..

فَنَحْنُ مُوَدِّعُوهُ وِدَاعَ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا، وَ غَمَّنَا وَ أَوْحَشَنَا انْصِرَافُهُ عَنَّا ...

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ وَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِي الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرُبَتْ فِيهِ الْآمَالُ، وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينٍ جَلَّ قَدْرُهُ مَوْجُوداً، وَ أَفْجَعَ فَقْدُهُ مَفْقُوداً، وَ مَرْجُوٍّ آلَمَ فِرَاقُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلِيفٍ آنَسَ مُقْبِلًا فَسَرَّ، وَ أَوْحَشَ مُنْقَضِياً فَمَضَّ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مُجَاوِرٍ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ، وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ نَاصِرٍ أَعَانَ عَلَى الشَّيْطَانِ، وَ صَاحِبٍ سَهَّلَ سُبُلَ الْإِحْسَانِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا أَكْثَرَ عُتَقَاءَ اللَّهِ فِيكَ، وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَى حُرْمَتَكَ بِكَ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَمْحَاكَ لِلذُّنُوبِ، وَ أَسْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَطْوَلَكَ عَلَى الْمُجْرِمِينَ، وَ أَهْيَبَكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ!

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُنَافِسُهُ الْأَيَّام‏ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ

السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ كَرِيهِ الْمُصَاحَبَةِ، وَ لَا ذَمِيمِ الْمُلَابَسَةِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمَا وَفَدْتَ عَلَيْنَا بِالْبَرَكَاتِ، وَ غَسَلْتَ عَنَّا دَنَسَ الْخَطِيئَاتِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ مُوَدَّعٍ بَرَماً وَ لَا مَتْرُوكٍ صِيَامُهُ سَأَماً.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مَطْلُوبٍ قَبْلَ وَقْتِهِ، وَ مَحْزُونٍ عَلَيْهِ قَبْلَ فَوْتِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمْ مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِكَ عَنَّا، وَ كَمْ مِنْ خَيْرٍ أُفِيضَ بِكَ عَلَيْنَا

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَحْرَصَنَا بِالْأَمْسِ عَلَيْكَ، وَ أَشَدَّ شَوْقَنَا غَداً إِلَيْكَ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى فَضْلِكَ الَّذِي حُرِمْنَاهُ، وَ عَلَى مَاضٍ مِنْ بَرَكَاتِكَ سُلِبْنَاهُ...

(فرازی از دعای وداع امام سجاد ع با ماه رمضان، دعای 45 صحیفه سجادیه)

## 109) سوره حمد (1) آیه 7 صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضَّالِّينَ 16/4/1395 (عیدفطر1437)

### ترجمه

راه کسانی که بدانها نعمت دادی، که نه مورد غضب واقع شدند و نه از گمراهان‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«صراط» در این آیه، بدل یا صفت برای «الصراط المستقیم» در آیه قبل است؛ یعنی در مقام توضیح آن می‌باشد. (مجمع البيان1/ 106؛ الکشاف1/ 15؛ إعراب القرآن نحاس‏1/ 20).

«غیر» در این آیه یا وصف برای «الذین» است ویا بدل از آن؛ و «لا» هم یا زائده (برای تاکید نفی) است یا به همان معنای «غیر» (مجمع البيان1/ 107؛ الکشاف1/ 16؛ إعراب القرآن نحاس‏1/ 22). نتیجه مهم این است که برخلاف تلقی برخی از مترجمان سرشناس[[258]](#footnote-258)، این آیه در مقام بیان سه دسته نیست و نمی‌گوید که «راه کسانی که بدانها نعمت دادی و نه راه کسانی که بر آنها غضب کردی و نه راه گمراهان» که گویی که به یک گروه نعمت داده و به دوتای دیگر نداده است؛ بلکه اگرچه به طور ضمنی از سه گروه سخن به میان آمده (هدایت‌شدگان حقیقی، مورد غضب واقع‌شدگان، و گمراهان)، اما آیه فقط ناظر به بیان صراط مستقیم و گروهی که اهل این صراط‌ند می‌باشد؛ که این صراط، صراط کسانی است که بدانها نعمت دادی و در عین حال مورد غضب و گمراهی هم قرار نگرفتند. ثمره بحث در این است که، برخلاف ترجمه‌های مذکور، نعمت دادن در مقابل غضب کردن و گمراهی نیست؛ بلکه همه نعمت گرفته‌اند، منتهی برخی نعمت گرفته ولی مورد غضب ویا گمراهی قرار گرفته‌اند؛ و برخی دیگر نعمت گرفتند و چنان در مسیر هدایت ثابت‌قدم بودند که هیچ مورد غضب و گمراهی قرار نگرفتند. روایاتی هم که «افراد مورد غضب» و «گمراهان» را یهودیان و مسیحیان معرفی می‌کند، باید به همین معنا گرفت، زیرا که در قرآن کریم بارها از نعمتهایی که به اهل کتاب و خصوصا یهودیان داده شده، سخن به میان آمده است (مثلا: بقره/40 و 47 و 122) یعنی به آنها هم نعمت داده شده، اما علی‌رغم آن یا مورد غضب واقع شدند ویا حداقل، گمراه شدند.

### حدیث

1) از امام حسن عسگری در تفسیر این آیه روایت شده است که:

«صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ‏» یعنی بگویید ما را به راه کسانی هدایت کن که به آنها نعمت بخشیدی که توفیق [قبول] دین تو و اطاعت از تو را پیدا کنند و آنها همانانند که خداوند در موردشان فرمود: «و کسی که از خدا و رسولش اطاعت کند همراه می‌شود با کسانی که خداوند به آنها نعمت بخشید اعم از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان و اینان چه خوب رفیقانی هستند» (نساء/71) ... سپس فرمود: مقصود از اینان کسانی که به آنها نعمت ثروت و سلامتی بدنی داده شده، نیست - هرچند که همه اینها هم از نعمتهای ظاهری خداست – اما آیا نمی‌بینی که برخی از آنها [که نعمت ثروت و سلامتی دارند] از زمره کافران و فاسقان‌اند و چه معنی دارد که به شما بگویند که دعا کنید که به سوی صراط آنها راه یابید! بلکه به شما دستور داده که دعا کنید که به صراط کسانی راه یابید که به آنها نعمت ایمان به خدا و تصدیق رسول او و ولایت محمد و خاندان طاهرینش و اصحاب نیکوکار برگزیده‌اش داده شده است...

معاني الأخبار، ص36

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِيُّ الْمُفَسِّرُ قَالَ حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ :

صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ‏ أَيْ قُولُوا اهْدِنَا صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِالتَّوْفِيقِ لِدِينِكَ وَ طَاعَتِكَ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً» ...[[259]](#footnote-259) قَالَ ثُمَّ قَالَ لَيْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْمَالِ وَ صِحَّةِ الْبَدَنِ وَ إِنْ كَانَ كُلُّ هَذَا نِعْمَةً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَةً أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ يَكُونُونَ كُفَّاراً أَوْ فُسَّاقاً فَمَا نُدِبْتُمْ إِلَى أَنْ تَدْعُوْا بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَى صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَى صِرَاطِ الَّذِينَ أُنْعِمَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ‏ وَ بِالْوَلَايَةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أَصْحَابِهِ الْخَيِّرِينَ الْمُنْتَجَبِينَ...

2) از امیرالمومنین ع روایت شده است که خداوند عز و جل به بندگانش دستور داده که از او راه کسانی را طلب کنند که بر آنان نعمت [ویژه] بخشیده شده است؛ و آنان همان انبیاء و صدیقان و شهداء و صالحان‌اند (نساء/71) و به او پناه ببرند از راه کسانی که مورد غضب واقع شده‌اند که همان یهودیان‌اند که خداوند در موردشان فرمود: «بگو آیا به تو خبر بدهم به جایگاهی که نزد خدا از این هم بدتر است؟ کسی که خدا او را لعنت کرد و او را مورد غضب قرار داد» (مائده/60) و نیز به او پناه ببرند از راه گمراهان، که همان کسانی‌اند که خداوند متعال درباره‌شان فرمود: «بگو ای اهل کتاب! در دینتان بناحق غلو نکنید و از هوی و هوس قومی پیروی نکنید که قبلا گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به گمراهی کشیده شدند» (مائده/77) که همان مسیحیان‌اند.

سپس امیرالمومنین ع فرمود: و هرکس به خدا کفر بورزد، کسی است که مورد غضب واقع شده و از راه خداوند عز و جل گمراه گردیده است.

و امام رضا ع نیز همین را فرمود و اضافه کرد که:

و کسی که در مورد امیرالمومنین ع نیز از حد عبودیت تجاوز کند [یعنی او را، نه عبد، بلکه خدا بداند] او هم کسی است که مورد غضب واقع شده و گمراه است.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص50

قَالَ الْإِمَامُ ع: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏: أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَهُ أَنْ يَسْأَلُوهُ طَرِيقَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِمْ، وَ هُمُ: النَّبِيُّونَ وَ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ وَ أَنْ يَسْتَعِيذُوا [بِهِ‏] مِنْ طَرِيقِ‏ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ‏ وَ هُمُ الْيَهُودُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ:

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ- مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ» وَ أَنْ يَسْتَعِيذُوا بِهِ مِنْ طَرِيقِ‏ الضَّالِّينَ‏، وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ: «قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ- وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ- وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ» وَ هُمُ النَّصَارَى.

ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: كُلُّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ فَهُوَ مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ، وَ ضَالٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ قَالَ الرِّضَا ع كَذَلِكَ، وَ زَادَ فِيهِ، فَقَالَ:

وَ مَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع الْعُبُودِيَّةَ- فَهُوَ مِنَ‏ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ‏ وَ مِنَ‏ الضَّالِّينَ‏.

3) از رسول خدا ص روایت شده است که درباره « اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‏» فرمودند: آن دین خداست که جبرئیل بر محمد ص نازل کرده است [و درباره] «صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» فرمودند منظور شیعیان [پیروان واقعی] علی ع است که با ولایت علی بن ابی‌طالب بر آنها نعمت دادی و بر آنها غضب نکردی و گمراه نشدند.

تفسير فرات الكوفي، ص52

قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ مِهْرَانَ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ‏ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‏ دِينَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ ع عَلَى مُحَمَّدٍ ص‏ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ‏ قَالَ شِيعَةِ عَلِيٍّ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع لَمْ تَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضِلُّوا. [[260]](#footnote-260)

### تدبر

1) «صِراطَ الَّذينَ ...» در آیه قبل از خدا خواستیم «صراط مستقیم» ‌را به ما نشان دهد. وقتی کسی از ما راهی را می‌پرسد دو گونه جواب می‌دهیم: گاه آدرس مسیر را گام به گام به او توضیح می‌دهیم و گاه دست او را در دست کسی می‌گذاریم که می‌خواهد همان مسیر را برود. چرا خداوند به جای اینکه راه اول را برود (مثلا بگوید صراط مستقیم راهی است که با نماز و راستگویی و ... حاصل می‌شود) راه دوم را رفت و این راه را با یک عده اشخاص معرفی کرد؟

ظاهرا بدین جهت که: از طرفی راه خدا بسیار دشواریاب است (چون ما انسانهای محدود می‌خواهیم به مقصد بی‌نهایت برسیم، بقره/46)؛ و از طرف دیگر دشمنی قسم‌خورده در مسیر «صراط مستقیم» کمین کرده است (اعراف/16) تا ما را به بیراهه بکشاند؛ و خداوند دانای مهربان می‌خواهد به ما بفهماند که:

طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در واقع، طبق آیه 7 سوره حمد، تفسیری که برخی از آیه 6 کرده‌اند (که گفته‌اند مقصود از «صراط مستقیم»، قرآن کریم است) کاملا تفسیر به رأی است؛ و این آیه می‌خواهد بگوید که کسی که می‌خواهد صراط مستقیم را بپیماید، نمی‌تواند با شعار «حَسبُنا کتاب الله» (قرآن برای ما کافی است) راه بیفتد، و حتما باید «کسانی که مورد نعمت ویژه خدا قرار گرفته و گناه نمی‌کنند که مورد غضب واقع شوند، و اشتباه نمی‌کنند که به بیراهه بیفتند» را بشناسد.

شاید بدین جهت است که پیامبر اکرم ص این اندازه بر ضرورت تمسک توامان به قرآن و اهل‌بیت خود اصرار می‌ورزید (حدیث ثقلین) و شاید به همین جهت است که هم پیامبر اکرم ص (و درنتیجه برخی از صحابه ایشان)، و هم خود اهل‌بیت اصرار فراوانی داشته‌اند که امامان را به عنوان «صراط مستقیم» معرفی کنند (مثلا [جلسه دیروز، حدیث4](#_حدیث_1)) و جالب است که در تاریخ این عنوان (که ما صراط مستقیم هستیم) از جانب هیچکس دیگری ادعا نشده است.

2) «... الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضَّالِّينَ»:

این آیه بر عصمت «الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» هم از «گناه» و هم از «اشتباه» دلالت دارد:

مقدمه1. در نکات ترجمه توضیح داده شد که «غیر...» و «لا...»، صفت و یا بدل برای «الذین..» هستند؛ یعنی در عین حال که ظاهرا اشاره به دو گروه دیگر است، اما در مقام توضیح اوصاف «الذین انعمت علیهم» هستند. یعنی آیه می‌فرماید صراط کسانی را برو، که بدانها نعمت دادیم و آنها از نعمت در مسیر هدایت استفاده کردند و نه مورد غضب خدا واقع شدند، و نه به بیراهه افتادند.

مقدمه 2. کلمه «گمراه» هم شامل کسانی می‌شود که عامدانه در مقابل راه الهی راه دیگری را در پیش می‌گیرند و به خاطر گناه عامدانه‌شان مورد غضب خدا واقع می‌شوند؛ و هم شامل کسی که عامدا گناه نکرده، اما چون راه را بلد نیست، به بیراهه کشیده شده است. از آنجا که در این آیه «گمراهان» را جداگانه در مقابل «مغضوب علیهم» قرار داد؛ پس علی‌القاعده معنی خاص آن مد نظر است. پس، با دو تعبیر ‌«مغضوب علیهم» و «گمراهان» وقتی با هم بیایند قطعا، علاوه بر کسانی که عمدا گناه می‌کنند، کسانی را هم که تعمد ندارد، اما به خاطر اشتباهاتشان به بیراهه کشیده می‌شوند، شامل می‌شود؛ و در این آیه، «الذین انعمت علیهم»ی مورد نظر است که در زمره هیچ یک از این دو گروه قرار نگیرند.

نتیجه: «الذین انعمت علیهم» نه گناه می‌کنند (که جزء مغضوب علیهم شوند) و نه حتی اشتباه می‌کنند (که به نحوی جزء گمراهان قرار گیرند).

3) «صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»:‌ وقتی «صراط مستقیم» (آیه قبل) را با تعبیر «صراط الذین» توضیح می‌دهند، معنایش این است که اگر کسی می‌خواهد راه مستقیم الی الله را پیدا کند حتما باید «کسان خاصی»‌ را پیدا کند که این راه را رفته‌اند و چنانکه در تدبر 1 بیان شد، این افراد باید معصوم از گناه و اشتباه باشند.

حالا ما اینها را یافتیم، چگونه می‌توان همراه اینها شد؟ پاسخش را در آیه 71 سوره نساء داده است (احادیث1 و2):

همراهی اینها - پس از اینکه آنها را شناختیم - تنها با اطاعت از خدا و رسول حاصل می‌شود: «و کسی که از خدا و رسولش اطاعت کند همراه می‌شود با کسانی که خداوند به آنها نعمت بخشید اعم از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان؛ و اینان چه خوب رفیقانی هستند» (نساء/71) یعنی صرف شناخت اینها برای هدایت شدن کافی نیست، بلکه شناخت آنها برای این است که بتوانیم به نحو درست از خدا و رسول تبعیت کنیم، که در این صورت ما هم همراه و جزء اصحاب این صراط خواهیم شد (حدیث4)

4) «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضَّالِّينَ»: در برخی احادیث مصادیق یهود و نصاری به عنوان مصداق آشکار «دو گروه مورد غضب و گمراه» معرفی شده‌اند. اما همان طور که با دقت در حدیث 2 نیز معلوم می‌شود، این به عنوان «مصداق آشکار» است نه «تنها مصداق»؛ چرا که اولا اینکه آن دو گروه مصداق این آیه هستند، بر اساس آیات قرآنی‌ای است که تعبیر «غضب» و «ضلّ» در آن در مورد اینها استفاده شده، و می‌دانیم که این تعبیر در مورد دیگران (حتی برخی از مسلمانان، مثلا منافقان) هم به کار رفته است؛ و ثانیا در همان حدیث 2، بلافاصله، امام ع موارد دیگری را هم به آنها ملحق می‌کند.

**مطلب زیر فقط آدرسش در وبلاگ، در کانال گذاشته شد.**

5) پیامبر اکرم ص بارها و بارها امام علی ع و اهل‌بیت را «صراط مستقیم» نامیدند و با توجه به نکته تدبر 1 همین برای اثبات اینکه اسلام را باید تنها از اهل بیت دریافت کرد و در نتیجه تنها جانشینان شایسته پیامبر ص اهل بیت هستند، کافی بوده است و ظاهرا خود پیامبر در بحث خلافت هم بر این حدیث تاکید کرده‌اند. از آنجا که اصل این حدیث قریب به متواتر بوده و نمی‌توانستند آن را انکار کنند، در دوره‌ بنی‌امیه و بعد از آن، ترفندی به کار می‌برند که این حدیث را تحت‌الشعاع قرار دهند و آن اینکه این حدیث را با حفظ اینکه در مقام بیان درباره خلافت خود پیامبر است باقی می‌گذارند اما القا می‌کنند که پیامبر قبل از اینکه علی را صراط مستقیم معرفی کند دو خلیفه اول را به نحوی به عنوان کسانی که شایستگی خلافت دارند مطرح کرده است و سعی می‌کنند این گونه نقل قول از پیامبر اکرم ص را به خود حضرت علی ع و یا افراد مهمی مانند حذیفه (شخصی که از نظر خود اهل سنت درباره جانشینی پیامبر ص اسراری از پیامبر ص شنیده بود که افشا نکرد!) نسبت دهند تا جای هرگونه تردیدی رفع شود.

غافل از اینکه مقایسه تعبیر «صراط مستقیم» (که تعبیری کاملا قرآنی است و قرآن در سوره حمد که هر روز توسط مسلمانان خوانده می‌شود افراد اهل این صراط را تنها راه قابل پیروی معرفی کرده) ‌با تعابیری که در در وصف خلفای دیگر ساخته شده، بخوبی ساختگی بودن آن جملات قبلی را معلوم می‌شود. البته بوده‌اند معدود افرادی در اهل سنت که اصل حدیث را که سخنی درباره دیگران ندارد و فقط درباره امیرالمومنین است را نگه داشته‌اند و به جای تعبیر «الصراط المستقیم» تعبیر «المحجه البیضاء» (= راه روشن) را در همین حدیث نقل کرده‌اند و حدیثشان در پاک‌سازی‌هایی که انجام شده، تا امروز جان سالم بدر برده است. در اینجا ابتدا حدیثی که تنها اسم امام علی ع در آن برده شده را می‌آوریم و سپس به برخی از مصادق دستکاری شده آن اشاره می‌کنیم. (با تعبیر دست‌کاری شده ِ مذکور، بالغ بر پنجاه مورد در کتب اهل سنت یافت شد)

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ، ثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ وُهَيْبٍ الْغَزِّيُّ، ثَنَا ابْنُ أَبِي السَّرِيِّ، ثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ثَنَا النُّعْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ الْجَنَدِيُّ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلِيًّا، وَمَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ، تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ»

رسول خدا فرمود اگر علی را خلیفه کنید ، که نمی‌بینم که چنین کنید، او را هدایت‌کننده‌ی هدایت شده می‌یابید که شما را بر راهی روشن حرکت می‌دهد.

حلية الأولياء وطبقات الأصفياء (ابونعیم الإصبهانی) ج1 ص64 (وی این حدیث را با چهار سند دیگر هم نقل کرده که بویژه رجال سند فوق از کسانی‌اند که حتی علمای وهابی نیز آنها را معتبر می‌دانند چنانکه در نرم‌افزار «جوامع‌الکلم» محصول وزارت اوقاف عربستان، که رجال حدیث را هم بررسی می‌کند، حکم به صحیح بودن این حدیث کرده است)

و نمونه‌ای از این حدیث که با تعبیر «صراط مستقیم» درباره امیرالمومنین ع است ولی قبلش توضیحاتی درباره دو خلیفه قبلی آمده را حاکم نیشابوری آورده است: (حاکم نیشابوری مبنایش را گردآوری احادیث بر مبنای صحیح بخاری و مسلم قرار داده است)

(4629)- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ هَانِئٍ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ سَلَمَةَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ قَالا: ثنا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ، قَالا: ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَنَا النُّعْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " إِنْ وَلَّيْتُمُوهَا أَبَا بَكْرٍ فَزَاهِدٌ فِي الدُّنْيَا، رَاغِبٌ فِي الآخِرَةِ، وَفِي جِسْمِهِ ضَعْفٌ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عُمَرُ فَقِوِيُّ أَمِينٌ، لا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلِيًّا فَهَادٍ مُهْتَدٍ، يُقِيمُكُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ".

هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

المستدرك على الصحيحين ج3 ص153

برخی اولا کلمه «صراط» را به «الطریق» تغییر داده‌اند که در ذهن مفهوم قرآنی صراط مستقیم حاضر نشود و بعد از آوردنش شرح مفصلی می‌دهند که منظورِ پیامبر درباره حضرت علی ع، بلافصله بعد از خودش نبوده، بلکه منظور بعد از عثمان بوده است! مثلا:

حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، ح يَحْيَى، ح الْحِمَّانِيُّ، ح شَرِيكٌ، عَنْ أَبِي الْيَقْظَانِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «إِنِ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ خَلِيفَةً مِنْ بَعْدِي ثُمَّ عَصَيْتُمْ خَلِيفَتِي نَزَلَ الْعَذَابُ» ، ثُمَّ قَالَ: «إِنْ تُوَلُّوا هَذَا الْأَمْرَ أَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ، وَإِنْ تُوَلُّوهَا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ، وَإِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا وَلَنْ تَفْعَلُوا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمُ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»

بحر الفوائد المشهور بمعاني الأخبار ج1 ص279

و جالب اینجاست که با این افزوده، عده‌ای از قول حضرت علی ع هم نقل کرده‌اند که دیگر جای شک و شبهه‌ای باقی نماند، از جمله احمد بن حنبل (رئیس فرقه حنبلی) در مسند خود (که جزء کتب اصلی حدیثی اهل سنت است) آورده است:

859 - حَدَّثَنَا أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، حَدَّثَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ يَعْنِي الْفَرَّاءَ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ نُؤَمِّرُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: «إِنْ تُؤَمِّرُوا أَبَا بَكْرٍ، تَجِدُوهُ أَمِينًا، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ، وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا، لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ، وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عَلِيًّا، وَلَا أُرَاكُمْ فَاعِلِينَ، تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَأْخُذُ بِكُمُ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»

مسند الإمام أحمد بن حنبل ج2 ص214

و همین طور حاکم نیشابوری در جای دیگری از مستدرک خود:

4434 - حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَفَّانَ، وَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَيْمَةَ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَفَّانَ الْعَامِرِيُّ، ثنا زَيْدُ بْنُ الْحُبَابِ، ثنا فُضَيْلُ بْنُ مَرْزُوقٍ الرُّوَاسِيُّ، ثنا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يُثَيْعٍ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ تُوَلُّوا أَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ، وَإِنْ تُوَلُّوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ تَعَالَى لَوْمَةُ لَائِمٍ، وَإِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمُ الطَّرِيقَ» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ " وَشَاهِدَهُ حَدِيثُ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ

المستدرك على الصحيحين ج3 ص73

چنانکه اشاره شد نقل‌های بسیار متعددی از این تعبیر در کتب اهل سنت آمده است که اینها فقط از باب نمونه اشاره شد

## جمع‌بندی سوره حمد

کارمان را با نام و نشان از خدایی آغاز می‌کنیم که هم رحمتی فراگیر دارد و هم رحمتی همیشگی؛

سپس وجودمان را مملو می‌کنیم از درکی توام با ستایش و سپاس از او که همه عوالم و هرتحولی که بخواهند داشته باشند به دست اوست؛

و رحمت فراگیرش همه چیز را پدید آورد و همه را روزی می‌دهد، و البته با رحمت خاص خود خوبان را به جانب خویش برمی‌گردند (قوس نزول و صعود عالم را در پرتو رحمت او می‌بینیم)؛

و در این برگشت به عرصه‌ای می‌رسیم که در محضر او، که صاحب اختیار مطلق بودنش آشکار شده، قرار است هرکس به نتیجه و جزای زندگی‌اش برسد؛

وقتی به چنین درکی از خدای خود برسیم او را در مقابل خود حاضر می‌یابیم و به او اعلام می‌کنیم که تنها او را هدف خود می‌دانیم و برای رسیدن به او، و در واقع برای هرکاری، تنها به کمک او امید می‌بندیم؛

و از او می‌خواهیم که برای رسیدن به خود نزدیکترین و مطمئن ترین مسیرش را به ما بنمایاند؛

و توجه می‌کنیم که این راه، راه عده‌ای خاص است که تحت عنایت ویژه خدا قرار گرفته اند و در زمره کسانی که اهل گناه ویا اشتباه بوده‌اند نیستند و درواقع تنها با پیوند به آنان است که در مسیر مستقیم خدا قرار می‌گیریم.

## 110) سوره غافر (40) آیه 19 يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُور 17/4/1395

### ترجمه

[خداوند] خیانت‌کارِ چشم‌ها [= خیانت‌ چشم‌ها یا چشم‌های خیانت‌کار] و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌کنند، می‌داند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«خائِنَةَ الْأَعْيُنِ» یا «ترکیب اضافی» به معنای «من» است یعنی «الخائنة من الأعين»، که در این صورت خائن، به معنای وصف عده‌ای از چشم‌هاست (خیانتکاران از میان چشم‌ها)؛ ویا «الخائنة» که اسم فاعل است، به معنای مصدری‌اش مد نظر قرار گرفته، که معنایش می‌شود «خیانت‌کاری چشم‌ها» (إعراب القرآن و بيانه8/ 473) که در ترجمه، به ترتیب، به صورت «چشم‌های خیانت‌کار» و «خیانت چشم‌ها» ترجمه می‌شود.

### حدیث

1) از امام صادق ع درباره این سخن خداوند عزو جل که می‌فرماید: «خداوند خيانت‌ چشم‏ها را مى‏داند» سوال شد. فرمودند:

آيا نديده‏اى كه گاهى شخصى چيزى را طورى نگاه مى‏كند كه گويا به آن نظر نمى‏كند! اين است خيانت چشمها.

معاني الأخبار، ص147

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَةَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ فَقَالَ أَ لَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْ‏ءِ وَ كَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَذَلِكَ خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ.[[261]](#footnote-261)

2) از امام صادق ع روایت شده است:

روزی حواریون عیسی نزد او جمع شدند و گفتند: ای آموزگار خوبی‌ها! ما را نصیحتی کن!

فرمود: ... همانا موسی، پیامبر خدا به شما دستور می‌داد که روابط جنسی نامشروع نداشته باشید؛ و من شما را امر می‌کنم که اصلا در فکر روابط جنسی نامشروع هم نباشید، چه رسد به اینکه مرتکبش شوید؛ زیرا کسی که در فکر این گناه باشد، مانند کسی است که در خانه‌ زیبا و تزیین‌شده‌ای آتش روشن کند که اگر خانه آتش نگیرد، دست‌کم دود آن، زیبایی خانه را خراب می‌کند.

الكافي، ج‏5، ص542

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْكُوفِيِّ جَمِيعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:[[262]](#footnote-262)

... إِنَّ مُوسَى نَبِيَّ اللَّهِ ع أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَ أَنَا آمُرُكُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالزِّنَا فَضْلًا عَنْ أَنْ تَزْنُوا فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزِّنَا كَانَ كَمَنْ أَوْقَدَ فِي بَيْتٍ مُزَوَّقٍ فَأَفْسَدَ التَّزَاوِيقَ الدُّخَانُ وَ إِنْ لَمْ يَحْتَرِقِ الْبَيْت‏.

### تدبر

1) «يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُور»:

انسان‌ها دو گونه گناه می‌کنند: گاه آشکارا، و گاه مخفیانه؛ و این دومی یکی از راه‌های مهم شیطان برای نفوذ در انسان‌های دیندار و مودّب است:

افراد لاابالی آشکارا گناه می‌کنند؛ اما هم فرهنگ دینی و هم ادب اجتماعی مانع انجام گناه می‌شود. راه غلبه بر ادب اجتماعی، «انجام آشکار گناه توسط برخی افراد» و «توجیه گناه» است تا بتدریج، انجام آن گناه عادی شود، و دیگر انجامش، خروج از ادب اجتماعی قلمداد نشود (چنانکه در یک قرن گذشته کاری شد که برهنگی و روابط جنسی خارج از خانواده، در فضای کشورهای غربی، خروج از ادب اجتماعی قلمداد نشود و همین پروژه بشدت در کشورهای اسلامی در حال اجراست).

اما برای غلبه بر فرهنگ دینی، یک راه مهم این است که شخص در ظاهر این فرهنگ را رعایت کند، ولی مخفیانه از آن تخطی کند. این آیه مساله دوم را مد نظر قرار داده، که البته این است که زمینه مساله اول را هم فراهم می‌آورد.

خداوند در آیه قبل از این آیه، از پیامبرش خواسته که مردم را نسبت به روز قیامت هشدار و انذار دهد، و در این آیه تذکر می‌دهد که خداوند، هم از چشم‌های خیانت‌کار باخبر است، و هم از آنچه در سینه مخفی می‌کنید.

پس ای پیامبر! به کسانی که آخرت را باور دارند بگو مخفیانه به سمت گناه میل نکنند که برای خدا همه امور مخفی شما، کاملا آشکار است.

ماه رمضان، که شیاطین در غل و زنجیر بودند، تمام شد. مواظب راه‌های مخفی رخنه شیاطین باشیم.

2) «... خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي ...»: چرا در میان گناهان مخفی، بر خیانت چشم تاکید کرد؟ شاید به خاطر بُعدِ اجتماعیِ شدیدِ آن. خیانت چشم (دزدکی نگاه کردن)، غالبا حیثیت اجتماعی دارد؛ و در مقام تاثیر و تاثرات فرهنگی و دینی، گناهان اجتماعی بسیار مهمتر از گناهان فردی هستند. شاهد این برداشت، این است که در آیه قبل، درباره اینکه «ظالمان» در قیامت هیچ یاور و شفیعی ندارند، سخن گفته؛ و کلمه «ظالم» بشدت بار اجتماعی دارد.

3) «يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ ...»: تذکر به «خائِنَةَ الْأَعْيُن» می‌تواند نشان‌دهنده درهم‌تنیدگی شدید دغدغه‌های فردی و اجتماعی در اسلام باشد. «خیانت چشم» کاری است که غالبا از منظر دیگران مخفی می‌ماند، پس تذکر آن، تذکری بشدت فردی است؛ و در عین حال، مصادیق اصلی خیانت چشم، عموما ناظر به حقوق دیگران است (دزدانه سرک کشیدن غالبا در قبال حریم خصوصی انسان‌های دیگران معنی می‌دهد، خواه آن حریم خصوصی، مربوط به بدن آنها باشد یا خانه آنها یا نوشته‌های خصوصی آنها یا ...)، پس تذکر آن، تذکری بشدت اجتماعی و ناظر به حقوق اجتماعی انسان‌هاست.

در فضای غربی، اهمیت حریم خصوصی، صرفا در افق مداخله آشکار، مانند دزدی، تجاوز، افشا کردن مسائل خصوصی و ... (که می‌توان عنوان تجاوز یدی بر آن نهاد) مطرح است؛ اما در اسلام، حفظ حریم خصوصی انسان‌ها و تشویق انسان‌ها بر مراعات آن، حتی در افق نگاه کردن مخفیانه هم مورد توجه است.

4) «يَعْلَمُ ... ما تُخْفِي الصُّدُور»: با اینکه، بر اساس احادیث متعدد، گناه، مادامی که در سینه بماند (در حد قصد)، و به عمل خارجی منجر نشود، به عنوان گناه در نامه عمل انسان ثبت نمی‌شود، چرا در این آیه بر علم خدا به «ما تُخْفِي الصُّدُور» تاکید شده است؟

شاید بدین جهت که گناهی که در سینه جای گرفت و ذهن را مشغول کرد، احتمال رخ دادنش زیاد است؛ و حتی اگر در خارج به وقوع نپیوندد، صحنه دل را ظلمانی می‌کند، و به قول حضرت عیسی، در خانه دل، آتشی آماده شده که دست کم دودش فضای داخلی خانه را زشت می‌کند (حدیث3).

5) «... ما تُخْفِي الصُّدُور»: چرا نفرمود: آنچه در سینه‌ها مخفی است» (ما یخفی فی الصدور) ‌و فرمود «آنچه سینه‌ها مخفی می‌کند»؟ شاید بدین جهت که چون این آیه در ادامه آیه قبل از خود، و در مقام هشدار و انذار نسبت به آخرت، نسبت به آنچه ما بدان مکلف هستیم، تذکر می‌دهد؛ و آن، فقط همان چیزی است که خودمان در سینه مخفی می‌کنیم؛ وگرنه در قبال آن چیزهایی که ناخواسته در ما مخفی بوده، مواخذه کردن و هشدار دادن معنی ندارد.

ثمره اخلاقی: اگر می‌خواهیم دیگران را نصیحت کنیم، به سراغ اشکالاتی برویم که در ایجاد آن اشکال، خودشان تقصیر داشته‌اند، نه جایی که از اختیارشان خارج بوده و ناخواسته بدان مبتلا شده‌اند.

## 111) سوره شعراء (26) آیه 192 وَ إِنَّهُ لَتَنْزيلُ رَبِّ الْعالَمين‏ 18/4/1395

### ترجمه

و به‌یقین که آن، فروفرستادن [= فروفرستاده شده از جانب] پروردگار جهان‌هاست.[[263]](#footnote-263)

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«إِنَّهُ» اینکه مرجع ضمیر «ه» قرآن است، که در ابتدای سوره آمده بود (المیزان15/ 315)[[264]](#footnote-264)

«لَتَنْزيلُ»:[[265]](#footnote-265) «تنزيل» مصدر از «نزّل» (نازل کردن، فروفرستادن) است که در اینجا به معنای «مفعول»‌ (المُنَزَّل: فروفرستاده شده) به کار رفته است[[266]](#footnote-266) و کاربرد مصدر به جای مفعول برای مبالغه در وصف است که گویی آنچه فروفرستاده شده، خود فروفرستادن است. (التحرير و التنوير19/ 194)

درباره «رب‌العالمین» توضیحاتی در جلسه36 (حمد/2) گذشت.

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است که:

قرآن عهدی از جانب خداوند به خلائق است. پس برای هر شخص مسلمانی سزاوار است که در این عهدش بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند

الكافی، ج‏2، ص609

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.

2) از امام صادق درباره آیات «و به‌یقین که آن، فروفرستاده رب‌العالمین است، که روح‌الامین آن را بر قلب تو فرودآورد، تا از هشداردهندگان باشی» سوال شد. فرمودند:

[اشاره‌ای به] ولایت امیرالمومنین [است که] در روز غدیر نازل شد.

تفسير القمي، ج‏2، ص124

وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَسَّانَ [حَنَانٍ‏] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ: وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى‏ قَلْبِكَ- لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ قَالَ: الْوَلَايَةُ نَزَلَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع يَوْمَ الْغَدِير[[267]](#footnote-267)

3) از امام صادق ع روایت شده است:

خداوند در در کلامش بر آفریده‌های خود تجلی کرد است ولی نمی‌بینند.

عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏4، ص 116

قَالَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ ع لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنْ لَا يُبْصِرُون‏

### تدبر

1) « ... تَنْزيلُ رَبِّ الْعالَمين»: وقتی هنگام نسبت دادن بیان مطلبی به شخصی، با وصفِ آن شخص (نه فقط اسم او) از او یاد ‌کنند، می‌خواهند نشان دهند که آن وصف در آن کار مدخلیت دارد. مثلا وقتی گفته شود «شاعر می‌گوید» یعنی آن مطلب از جنس شعر است؛ اما وقتی بگویند «قاضی می‌گوید» یعنی آن مطلب از جنس قضاوت است. در این آیه قرآن را از جانب رب‌العالمین معرفی کرده، پس یعنی آنچه در این قرآن آمده، آن چیزهایی است که مربوط به ربوبیت عوالم است؛ پس اگر کسی بخواهد خودش پرورش یابد، یا در ربوبیت عالم و تحول نظام هستی به سمت مقصد خویش نقش ایفا کند، قرآن را باید جدی بگیرد. یادمان باشد رب‌العالمین است که قرآن را نازل کرده است. (درباره «رب‌العالمین» در جلسه 36 توضیحاتی داده شد)

2) «وَ إِنَّهُ لَتَنْزيلُ رَبِّ الْعالَمين» : در بحث‌های سوره قدر و بحثهای دیگر بارها نشان داده شد که حقیقت قرآن با حقیقت اهل‌بیت گره خورده است و آنها قرآن ناطق‌اند. شاید به همین جهت است که در برخی روایات (مثلاحدیث2) این آیه را درباره ولایت امیرالمومنین ع نیز دانسته‌اند.

**توضیح زیر به دلیل تخصصی بودن در کانال قرار داده نشد و فقط لینک مطلب در وبلاگ داده شد**.

3) «...تَنْزيلُ رَبِّ الْعالَمين»: وقتی مصدری که معنای متعدی دارد، به کلمه‌ای اضافه می‌شود گاه آن کلمه بعدی فاعل آن مصدر است و گاه مفعول آن. مثلا وقتی می‌گوییم: فرستادن محمد، گاهی منظورمان این است که محمد چیزی را فرستاده است، و گاهی منظورمان این است که محمد را فرستاده‌اند. و بر اساس قاعده «امکان استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا» امکان دارد گوینده‌ای با یک کلام و متناسب با دو موقعیت بیانی هردو را اراده کرده باشد. در این آیه، چون معنای فاعل بودن خدا کاملا واضح بوده (خدا قرآن را فروفرستاد)، اغلب مفسران این را به این معنا در نظر گرفته‌اند ولی به نظر می‌رسد علاوه بر آن، معنای مفعولی در مورد این آیه نیز بی‌مشکل باشد که در این صورت، این آیه مطلبی که در حدیث 3 بیان شده است را بیان می‌کند. در واقع، عبارت چنین می‌شود: «قرآن، فروفرستادنِ رب‌العالمین است» یعنی خداوند با فروفرستادن قرآن، در واقع صفت رب‌العالمین بودنش را برای مردم فروفرستاده و به تعبیر حدیث3، خداوند با فروفرستادن قرآن، بر مردم [با وصف رب‌العالمین] تجلی کرده است؛ و به تعبیر دیگر، قرآن کریم، تجلی رب‌العالمین بودن خداست در قالب کلام.

## 112) سوره شعراء (26) آیه 193 نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمينُ ‏ 19/4/1395

### ترجمه

روح‌الامین آن را نازل کرد. [یا: روح‌الامین با آن نازل شد.]

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الامین» صفت برای «الروح» است، که چون معرفه است، به شخص خاصی دلالت دارد که ظاهرا همان حضرت جبرئیل امین است؛ و چون صفت (و نه مضاف الیه) است، پس باید بگوییم «روح امین»، و تعبیر «روح‌الامین» تعبیر دقیقی نیست؛ اما از آنجا که اولا این تعبیر در زبان فارسی به صورت یک اصطلاح درآمده است؛ و ثانیا تعبیر «روح امین» معرفه و مشخص بودن آن را نمی‌رساند، بنابراین از همان تعبیر «روح‌الامین»‌استفاده شد.

دو گونه قرائت برای عبارت «نَزلَ بِهِ الرُّوح» به نحو متواتر روایت شده ‌است: برخی[[268]](#footnote-268) حرف «ز» را بدون تشدید و «الروحُ» را مرفوع (فاعل نزل) قرائت کرده‌اند؛ و برخی[[269]](#footnote-269) حرف «ز» را با تشدید و «الروحَ» را منصوب (مفعول نزل) قرائت کرده‌اند. بر اساس حالت اول، چنین ترجمه می‌شود «روح‌الامین با آن نازل شد» [مگر اینکه حرف «بـ» را باء تعدیه بگیریم که در ادامه توضیح داده می‌شود] و در حالت دوم ترجمه می‌شود «[رب‌العالمین] روح‌الامین را با آن نازل کرد.» هر دو قرائت جزء قرائات معتبر است (مجمع البيان7/ 318) یعنی هردو حالت توسط فرشته وحی و خود پیامبر اکرم ص قرائت شده است.

در عبارت «نَزلَ بِهِ»، اغلب مفسران، حرف «بـ» را به عنوان «عامل متعدی کردن» [و به معنای حرف «را» در فارسی] گرفته‌اند [در زبان عربی، برخی افعال لازم، با اضافه کردن حرف «بـ» متعدی می‌شوند؛ مثلا «جاء زیدٌ» یعنی زید آمد؛ اما «جاء بزَیدٍ» یعنی زید را آورد] که در این صورت، حتی اگر «ز« را بدون تشدید بخوانیم، باز ترجمه‌اش می‌شود «آن را نازل کرد»؛ اما برخی «بـ» را باء ملابست [یا مصاحبت]، و عبارت «به» را در موضع «حال» دانسته‌اند (إعراب القرآن و بيانه7/ 13) که در این حالت، باید به صورت «همراه با آن» ویا «در حالی که متلبس به قرآن بود» ترجمه شود.[[270]](#footnote-270)

### حدیث

1) از امام صادق ع سوال می‌شود پیامبر اکرم ص گاهی می‌فرمود: جبرئیل گفت و این مطلبی است که جبرئیل به من دستور داده و گاهی حالت بیهوشی به ایشان دست می‌داد.

امام صادق ع فرمودند: وقتی وحی [مستقیما] از جانب خدا به سوی او می‌آمد و جبرئیل بین آنها [واسطه] نبود، آن حالت به خاطر سنگینی وحی از جانب خدا پیش می‌آمد؛ اما وقتی بین او و خدا جبرئیل [واسطه] بود آن حالت بدیشان دست نمی‌داد و [در اینجا بود که] می‌فرمود: جبرئیل به من گفت و این مطلب را جبرئیل به من دستور داده است.

الأمالي (للطوسي)، ص663

الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ:

قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ: قَالَ جَبْرَئِيلُ، وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ يَأْمُرُنِي، ثُمَّ يَكُونُ فِي حَالٍ أُخْرَى يُغْمَى عَلَيْهِ.

قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّهُ إِذَا كَانَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ لَيْسَ بَيْنَهُمَا جَبْرَئِيلُ، أَصَابَهُ ذَلِكَ لِثِقْلِ الْوَحْيِ مِنَ اللَّهِ، وَ إِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا جَبْرَئِيلُ لَمْ يُصِبْهُ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: قَالَ لِي جَبْرَئِيلُ، وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ يَأْمُرُنِي.[[271]](#footnote-271)

2) از امام صادق ع روایت شده است:

جبرئیل این گونه بود که وقتی نزد پیامبر ص می‌آمد مانند یک عبد [متواضعانه] در مقابل او می‌نشست و بر او وارد نمی‌شد مگر اینکه اذن می‌گرفت.

علل الشرائع، ج‏1، ص7

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

كَانَ جَبْرَئِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ ص قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قِعْدَةَ الْعَبْدِ وَ كَانَ لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَه.‏[[272]](#footnote-272)

3) از امام صادق ع سوال می‌شود چگونه رسول خدا در آنچه از جانب خدا نازل می‌شد نگران نبود که مبادا تحت مداخلات شیطان واقع نشده باشد؟

فرمود: وقتی خداوند بنده‌ای را به رسالت برمی گزیند، بر او سکینه و وقاری نازل می‌کند به نحوی که آنچه از جانب خدای عز و جل به او می‌رسد [از جانب خدا بودنش برایش بقدری آشکار است که] مانند چیزی است که با چشم می‌بیند.

تفسير العياشي، ج‏2، ص 201

عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع كَيْفَ لَمْ يَخَفْ رَسُولُ اللَّهِ ص فِيمَا يَأْتِيهِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِمَّا يَنْزِغُ بِهِ الشَّيْطَانُ قَالَ

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا اتَّخَذَ عَبْداً رَسُولًا أَنْزَلَ عَلَيْهِ السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ فَكَانَ يَأْتِيهِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلُ الَّذِي يَرَاهُ بِعَيْنِه.[[273]](#footnote-273)‏

### تدبر

1) در [تدبر 1 جلسه 111](#_تدبر) بیان شد وقتی هنگام نسبت دادن بیان مطلبی به شخصی، با وصفِ آن شخص (نه فقط اسم او) از او یاد ‌کنند، می‌خواهند نشان دهند که آن وصف در آن کار مدخلیت دارد. اینکه در نزول وحی، جبرئیل با عنوان «روح امین» معرفی شده، دو نکته دارد: اولا افق وحی در افق جسم و حسمانیات نیست؛ و ثانیا امانت‌داری در این انتقال به طور کامل حفظ شده است. این نکته خط بطلانی است بر باور کسانی که معتقدند در نزول وحی و بیان عربی آن (که در دو آیه بعد بدان تصریح می‌شود) تصرفات نفسانی و فرهنگی شخص نبی تاثیرگذار بوده است.

**مطالب زیر را به علت دشواری و پیچیدگی در کانال نگذاشتم**

2) آیا جبرئیل همان الروح الامین است؟ در اغلب روایات، الروح ‌الامین به عنوان وصف جبرئیل آمده است، مثلا: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: ... إِنَّمَا هَذَا جَبْرَئِيلُ الرُّوحُ الْأَمِينُ يُخْبِرُنِي بِهِ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص438) اما در معدودی از روایات این دو جدای از همدیگر مطرح شده‌اند؛ مثلا: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ وَ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَ عِدَّةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يُحْصِي عَدَدَهُم...‏» (بصائر الدرجات، ج‏1، ص506) و در آیه4 سوره قدر هم مشخصا الروح غیر از ملائکه معرفی شده است؛ اما این دوئیت آنها لزوما به معنای استقلال کامل آنها (در عرض هم بودن آنها) نیست خصوصا که آیه 2 سوره نحل (يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوح‏) دلالت بر نوعی تفوق وجودی روح بر ملائکه دارد و به نظر می‌رسد روح موجودی است که احاطه وجودی بر جبرئیل و سایر ملائکه دارد (برای بحث بیشتر به رساله انسان قبل الدنیا (علامه طباطبایی) مراجعه کنید)

3) «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمينُ»: با توجه به شباهت این آیه با آیه 102 سوره نحل که می‌فرماید «نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَق‏» به نظر می‌رسد الروح الامین همان الروح القدس است. اما در اینجا امین را برای روح به صورت وصف آورد، اما در آنجا «القدس»‌ را برای روح به صورت اضافه آورد. یعنی القدس امری است که این روح مال او و وابسته به اوست (مثلا کتاب من یعنی کتاب مال من است)، نه اینکه قدوسیت وصف روح باشد.

در جای دیگری که روح در یک ترکیب اضافی آمده تعبیر روحی در آیه نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي‏ (حجر/29) می‌باشد. با توجه به اینکه «القدوس» یکی از اوصاف خداست (حشر/22 و جمعه/1) احتمالا «القُدُس» تعبیر دیگری از همان «القُدُّوس» است و از اینجا یکی بودن «روحی» (که در انسان دمیده شده) با «روح‌القدس» که نازل کننده وحی است، نتیجه می‌شود. اگر این استدلال درست باشد معلوم می‌شود روح القدس از حقیقت خلیفه‌اللهیِ انسان جدا نیست (زیرا آن انسانی که نفخت فیه من روحی شد همان انسانی است که خدا او را به عنوان خلیفه خود معرفی کرد و ملائکه مامور سجده بر او شدند) و آنگاه آنکه وحی را نازل می‌کند (که روح‌القدس نام دارد) مرتبه‌ای از حقیقت انسان کامل است که وحی را بر مرتبه دیگری از او فرو می‌آورد و البته آن مرتبه، امین است یعنی این گونه نیست که چون مرتبه‌ای از انسان کامل وحی را بر مرتبه‌ای دیگر فرود آورده، این مستلزم دخل و تصرفهای انسانی و فرهنگی شده باشد.

توجه شود که این مطلب به هیچ عنوان به معنای انکار وجود فرشته‌ای به نام جبرئیل به عنوان واسطه وحی نیست؛ بلکه توجه به عظمت حقیقت انسانی است که به مقام خلیفه‌اللهی رسیده است (به حدیث2 دوباره دقت شود). مخصوصا اگر به مسجود ملائکه بودن وی توجه کنیم (که سجده بر کسی یعنی صددرصد در اختیار و تابع وی بودن) براحتی معلوم می‌شود که چنین فرشته‌ای وجود دارد و واقعا واسطه می‌شود بین شخص نبی در دنیا (مرتبه دنیوی وجود نبی) و آن مرتبه حقیقت باطنی وی که با تعبیر «من روحی» از او یاد شده است و مسجود همه ملائکه است و این روح چنانکه در بند قبلی اشاره شد فوق جبرئیل است.

نکته آخر اینکه بین توضیح فوق از این آیات، که بعد از اینکه قرآن را تنزیل رب‌العالمین دانست، در مقام بیان چگونگی این تنزیل، و نسبت روح‌القدس با جبرئیل و پیامبر ص است با این دیدگاه که «قرآن از انشائات پیامبر است [!] که از مرتبه‌ای از نفسش که الروح الامین نام دارد به مرتبه دیگری از نفسش که قلب نام دارد نازل شده» و به قول علامه طباطبایی از سخیف‌ترین سخنان است (المیزان15/ 317) فاصله بسیار زیادی است در حد فاصله ایمان و کفر.

## 113) سوره شعراء (26) آیه 194 عَلى‏ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرين‏ 20/4/1395

### ترجمه

[نازل شد] بر قلبت؛ تا از انذاردهندگان باشی.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«عَلى‏ قَلْبِكَ» متعلق به «نزل» در آیه قبل است.

«الْمُنْذِر» اسم فاعل از مصدر «إنذار» است. «انذار» به معنای ابلاغ و بیانی است که با ترساندن توأم باشد (در فارسی: هشدار دادن) چنانکه «تبشیر» هم خبری است که مشتمل بر امر مسرت‌بخش باشد (مفردات ألفاظ القرآن/798) و گفته شده[[274]](#footnote-274) که «نَذْر» هم از همین ریشه است، چون مطلبی است که شخص می‌ترسد که با آن مخالفت کند (معجم المقاييس اللغة5/ 415).

در تفاوت «انذار» با «ترساندن» (تخویف)، گفته شده که انذار، نه هرگونه ترساندن، بلکه ترساندنی است که موضع ترس، و چرایی ترسناک بودن را برای مخاطب آشکار می‌کند و ناشی از نوعی احسان و خیرخواهی از جانب انذاردهنده است و هرچه آن امری که سزاوار ترسیدن است عظیم‌تر باشد، این احسان بیشتر است.[[275]](#footnote-275) (الفروق في اللغة/237)

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است که فرمود:

قلب هرگز یقین نمی‌کند که حق باطل است و نیز هرگز یقین نمی‌کند که باطل حق است. [یعنی امکان ندارد که قلب به طور یقینی حق را باطل ویا باطل را حق قلمداد کند.]

تفسير العياشي، ج‏2، ص53

يونس بن عمار عن أبي عبد الله قال لا يستيقن القلب أن الحق باطل أبدا، و لا يستيقن أن الباطل حق أبدا.

2) رسول خدا ص فرمود: حضرت داوود با پروردگارش مناجات می‌کرد، عرض کرد: خدایا! هر سلطانی خزانه‌ای دارد؛ خزانه تو کجاست؟

خداوند جل جلاله فرمود: من خزانه‌ای دارم بزرگتر از عرش و وسیع‌تر از کسی و پاک‌تر از بهشت و زیباتر از ملکوت؛ که زمینش معرفت است، و آسمانش ایمان است؛ و خورشیدش شوق است؛ و ماهش محبت است؛ و ستارگانش خطورات [ذهنی] است؛ و ابرش عقل است؛ و بارانش رحمت است؛ و درختانش طاعت است؛ و میوه‌اش حکمت است؛ و چهار در دارد: علم و حلم و صبر و رضا؛ بدان که آن همان قلب است.

عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏1، ص: 249

رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

نَاجَى دَاوُدُ رَبَّهُ فَقَالَ إِلَهِي لِكُلِّ مَلِكٍ خِزَانَةٌ فَأَيْنَ خِزَانَتُكَ؟

فَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ لِي خِزَانَةٌ أَعْظَمُ مِنَ الْعَرْشِ وَ أَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ وَ أَطْيَبُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ أَزْيَنُ مِنَ الْمَلَكُوتِ أَرْضُهَا الْمَعْرِفَةُ وَ سَمَاؤُهَا الْإِيمَانُ وَ شَمْسُهَا الشَّوْقُ وَ قَمَرُهَا الْمَحَبَّةُ وَ نُجُومُهَا الْخَوَاطِرُ وَ سَحَابُهَا الْعَقْلُ وَ مَطَرُهَا الرَّحْمَةُ وَ أَشْجَارُهَا الطَّاعَةُ وَ ثَمَرُهَا الْحِكْمَةُ وَ لَهَا أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ الصَّبْرُ وَ الرِّضَاءُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْب.‏[[276]](#footnote-276)

### تدبر

1) چرا فرمود «عَلى‏ قَلْبِكَ» و نفرمود «علیک»؟ (چرا فرمود «بر قلب تو نازل شد» و نفرمود «بر تو نازل شد»؟)

از آیات مختلفی مانند «بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ: [هنگام مرگ] وقتی قلب‌ها به حنجره‌ها برسد [= جان به لب آید]» (أحزاب/10) یا «فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ: پس در چنین حالتی قلبش گناهکار است» (بقره/283) معلوم می‌شود، مراد از «قلب» در آیات قرآن همان نفس و خودِ انسان است که مرکز ادراک و شعور و خوبی و بدی است، نه صرفا عضو جسمانی صنوبری شکل.

با این مقدمه می‌توان گفت که ظاهرا با تعبیر «علی قلبک» می‌خواسته اشاره کند به چگونگی دریافت قرآن، که:

«این دریافت، توسط روح و جان انسان و بدون مشارکت حواس و اندام‌های حسی ظاهری است.»

و شاهد بر این مطلب این است که حضرت در هنگام وحی حقایقی می‌دید و سخنانی می‌شنید که اطرافیان نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند.[[277]](#footnote-277) (المیزان15/ 317)

شاهد دیگر بر این مطلب، استفاده از تعبیر‌ «روح» درباره نازل کننده وحی است که علی‌القاعده دلالت بر غیرجسمانی بودن آورنده می‌کند ([جلسه 112، تدبر1](#_تدبر_2))؛ و طبیعتا امر غیرجسمانی با امر غیرجسمانی ارتباط می‌گیرد.

2) «عَلى‏ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرين» چنانکه در نکات نحوی بیان شد «علی قلبک» متعلق به «نزل» در آیه قبل می‌باشد. پس چرا آن را در این آیه آورد؟ شاید بدین جهت که می‌خواهد عامل موثر در «منذِر» (هشداردهنده) بودن را «اینکه مطلب در دل شخص جا گرفته باشد» معرفی کند؛ یعنی می‌خواهد بفهماند:

سخن چون از دل برآید، بر دل نشیند.

(توضیح چگونگی استدلال:

این دو آیه روی هم می‌فرمایند: «قرآن» با «روح‌الامین» بر «قلب تو» نازل شد تا تو از انذاردهندگان باشی»

پس، برای اینکه «تو از انذاردهندگان باشی»، سه عنصر نقش داشته: نزول قرآن، نزول توسط روح‌الامین، و نزول در قلب تو. و در اینجا، از میان این سه عامل، تعبیر «بر قلب تو» را مستقل از دو تعبیر قبل و در کنار عبارت «برای اینکه از انذاردهندگان باشی» آورد. موید این برداشت، اینکه: فرمود: «از انذاردهندگان» باشی؛ و نفرمود «منذر» شوی. یعنی وجود انذاردهندگان دیگری را هم قبول کرد، که پیامبر ص یکی از آنهاست؛ در حالی که می‌دانیم، دو عنصر نزول قرآن، و نزول توسط روح‌الامین، خاص پیامبر است.)

3) با توجه به اینکه وحی هم مشتمل بر انذار (بیم از خطر) و هم مشتمل بر بشارت (تشویق به وضعیت مطلوب) است، چرا در مقام ابلاغ وحی، فقط بر «انذاردهندگی» پیامبر تاکید شد؟

شاید بدین جهت که برای اغلب ما انسان‌ها، دفع ضرر، اهمیتی بیش از جلب منفعت دارد. آیت الله جوادی آملی در درس‌ تفسیر خود (تفسیر سوره فرقان) می‌فرمودند:

«بسياري از مردم در اثر انذار و به خاطر خوف از آتش معصيت نمي‌کنند. اگر کسي نيتش شوق به بهشت باشد با اين همه فضائل که براي نماز شب ذکر شده، نماز شب را هم مثل نماز صبح مي‌خواند. اما چون محرک او در خواندن نماز صبح خوف از جهنم است، نماز صبح را مي خواند ولي از فيض نماز شب محروم است.»

یعنی اگر خدا فقط بهشت را می‌آفرید و جهنم را نمی‌آفرید، چه‌بسا اغلب مردم به دینداری [و سعادت اخروی خود] بی‌اعتنا می‌شدند!

## 114) سوره شعراء (26) آیه 195 بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبينٍ‏ 21/4/1395

### ترجمه

به زبان عربی روشن [قرآن را نازل کرد]

### نکات ترجمه (در کانال نگذاشتم)

«مُبين» از ریشه «بین» است. کلمه «بین» (که در زبان فارسی هم رایج است) از کلماتی است که اصطلاحا از اضداد است؛ یعنی هم به معنای «فصل» (فاصله و جدایی) به کار می‌رود و هم به معنای «وصل» (اتصال و به هم رسیدن). (مجمع‌البحرین6/ 217) و «بیان» به معنی آشکار کردن است و به کلام از این جهت بیان می‌گویند که آشکارکننده مافی‌الضمیر است (مفردات/158) و با توجه به ریشه کلمه، برخی گفته‌اند بیان به معنای آشکار کردن بعد از ابهام و اجمال است و به کلام از این جهت بیان می‌گویند که در آن انسان باید با جدا کردن کلمات و سپس اتصال برقرار کردن بین آنها مراد مبهم خود را آشکار کند. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم1/ 367) و «بیِّنه» [= دلیل] هم از همین ریشه و به معنای چیزی است که دلالت کاملا آشکار داشته باشد (مفردات/157)

### حدیث

1) از یکی از دو امام باقرع و صادق ع درباره آیه «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (به زبان عربی مبین) سوال می‌شود. می‌فرمایند:

[یعنی] زبان‌ها را بیان می‌کند؛ اما زبانها نمی‌توانند آن را بیان کنند. [ظاهرا یعنی از عهده بیان هر مطلبی به هر زبانی که باشد برمی‌آید؛ اما هیچ زبانی توانایی آن را ندارد که مطالب آن را آن گونه که سزاوار است به زبان خود بیان و ترجمه کند. البته مرحو فیض کاشانی در توضیح این گفته« مبین از ابانه است یعنی اختلاف را از بین مردم دارای زبانهای مختلف برمی‌دارد» (الوافی9/ 1771)[[278]](#footnote-278)]

الكافي، ج‏2، ص632

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ يُبِينُ الْأَلْسُنَ وَ لَا تُبِينُهُ الْأَلْسُنُ.

2) از امام باقر ع روایت شده است که:

خداوند متعال هیچ کتاب و وحی‌ای نفرستاد مگر اینکه [اصل آن] به عربی بود؛ که در محل شنوایی پیامبران، به زبان قوم‌شان درمی‌آمد ...

علل الشرائع، ج‏1، ص126

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الماذراني بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو قِلَابَةَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا غَانِمُ بْنُ الْحَسَنِ السَّعْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ خَالِدٍ الْمَكِّيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَاباً وَ لَا وَحْياً إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ فَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ الْأَنْبِيَاءِ ع بِأَلْسِنَةِ قَوْمِهِمْ وَ كَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا بِالْعَرَبِيَّةِ فَإِذَا كَلَّمَ بِهِ قَوْمَهُ كَلَّمَهُمْ بِالْعَرَبِيَّةِ فَيَقَعُ فِي مَسَامِعِهِمْ بِلِسَانِهِمْ... . [[279]](#footnote-279)

### تدبر

1) «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ ...»: این آیه بخوبی نشان می‌دهد که این گونه نبوده است که قرآن صرفا یک مکاشفه شخص پیامبر ص بوده باشد که به زبان خود، از آن مکاشفه حکایت کرده باشد. بلکه این آیه صریحا می‌فرماید: آنچه که بر پیامبر نازل شده، به زبان عربی نازل شده است.

(یک شاهد مهم بر اینکه الفاظ قرآن هم از جانب خداوند می‌باشد، این است که از همان ابتدای نبوت، خود پیامبر ص و نیز دیگران، بین «قرآن» و «احادیث قدسی» تفاوت می‌گذاشته‌اند و مهمترین وجه این تفاوت هم در این بوده که در قرآن، خود الفاظ هم تعیین شده از جانب خدا بوده، و اگر کسی معانی قرآنی را بدون الفاظ قرآن و صرفا به صورت «نقل به مضمون» بیان کند، کسی آن سخن را قرآن نمی‌داند؛ اما در حدیث قدسی، الفاظ از جانب شخص پیامبر ص بوده و لذا اگر کسی مضمون حدیث قدسی را نقل کند (همانند سایر احادیث نبوی) همچنان حدیث محسوب می‌شود.)

2) «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ ...» می‌دانیم که خواندن سوره حمد، ونیز خواندن یک سوره (به عنوان قرآن) در نمازهای واجب، واجب است. این آیه (در کنار آیات و احادیث دیگر) یکی از ادله‌ای است که فقها برای اثبات وجوب عربی خواندن نماز بدان تمسک می‌کنند؛ زیرا این آیه بوضوح، زبان قرآن را عربی می‌داند و همان‌گونه که اگر ترجمه شعر حافظ به زبان‌های دیگر (و حتی ترجمه آن به نثر ساده فارسی) را کسی «شعر حافظ» به حساب نمی‌آورد، ترجمه قرآن هم قرآن محسوب نمی‌شود و اگر کسی نماز را به زبان فارسی بخواند، نماز بدون قرآن (حمد و سوره) خوانده است.[[280]](#footnote-280)

3) چرا نفرمود: « بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ» و فرمود «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبينٍ‏»؟ (توجه شود که «مبین» وصف برای «لسان» است)[[281]](#footnote-281)

اگرچه اغلب مفسران، وصف «مبین» را در حد یک تاکید بر «خالی از ابهام بودن» قرآن دانسته‌اند[[282]](#footnote-282)، اما شاید بتوان آن را توضیحی درباره زبان خاص قرآن دانست؛ بدین بیان که زبان قرآن، هم «عربی» است و هم «مبین»، یعنی علاوه بر عربی بودن، همه زبان‌ها را پوشش می‌دهد و هر مفهومی در هر زبانی را می‌تواند آشکار کند؛ اما هیچ زبانی این ظرفیت را ندارد که بتواند تمام معانی قرآن را آشکار کند (حدیث1). شاهد بر این مدعا هم احادیثی است که بیان می‌کند حتی برای پیامبران دیگر هم وحی با همین زبان می‌آمده و بعد به زبان قوم آنها تبدیل می‌شده است[[283]](#footnote-283) (حدیث2).‌ توضیح بیشتر در وبلاگ به آدرس زیر:

yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/Posts/115

**توضیح بیشتر مطلب فوق، که در کانال نیامد**

قرآن درجایی می‌فرماید «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ» (رسولی نفرستادیم مگر به زبان قوم خود؛ ابراهیم/4) و در موارد متعددی مخاطب رسالت پیامبر اکرم ص را همه جهانیان (و نه فقط قوم عرب) معرفی کرده است: «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ كَافَّةً لِلنَّاس» (سبأ/28).[[284]](#footnote-284)‏

چه‌بسا این آیه می‌خواهد بفرماید زبان قرآن، عربی هست، اما نه عربی ساده‌ای که فقط مال قوم عرب باشد و در عرض زبانهای دیگر قرار بگیرد (که در هر زبانی برخی مفاهیم هست که زبان دیگر از آشکار کردن آن عاجز است و این عجز در زبان عربی عادی هم وجود دارد)؛ بلکه زبان قرآن، هم «عربی» است و هم «مبین»، یعنی علاوه بر عربی بودن، همه زبان‌ها را پوشش می‌دهد و هر مفهومی در هر زبانی را می‌تواند آشکار کند؛ اما هیچ زبانی این ظرفیت را ندارد که بتواند تمام معانی قرآن را آشکار کند (حدیث1).

شاهد بر این مدعا هم اینکه حتی برای پیامبران دیگر هم وحی با همین زبان می‌آمده و بعد به زبان قوم آنها تبدیل می‌شده است[[285]](#footnote-285) (حدیث2)‌ و شاید به همین جهت است که قرآن، که عین نسخه اصلی وحی است، معجزه شده؛ اما سایر کتب آسمانی چون به زبان دیگری تبدیل شده‌اند، (همانند ترجمه‌های قرآن) وجه اعجازگونه خود را از دست داده‌اند.

شاهد دیگری بر این مدعا این است که با اینکه همگان فصاحت و بلاغت قرآن را بسیار بالاتر از نهج‌البلاغه می‌دانند، اما افراد عرب‌زبانی که خواسته‌اند به فصاحت و بلاغت برسند (مانند جاحظ، ادیب و سخنور معروف عرب)، به حفظ خطبه‌های نهج‌البلاغه روآورده‌اند زیرا فهم همه آنها این بوده که خطبه‌های نهج‌البلاغه نهایتا قابلیت تقلید را دارد اما قرآن قابلیت تقلید ندارد و جنسش متفاوت است.

شاید بتوان این را هم شاهدی دیگر بر این مدعا دانست که حفظ قرآن برای اهل هر زبانی که حتی اصلا عربی بلد نیستند، نسبتا آسان است؛ در حالی که همان افراد اگر بخواهند یک متن فصیح عربی دیگر (مثلا نهج‌البلاغه) را حفظ کنند، مادام که معانی آن را به زبان خود نفهمند، برایشان تقریبا ناممکن است.

و شاید به همین جهت است که زبان همه بهشتیان، به طور یکسان زبان عربی معرفی شده است. (یعنی گویی این عربی مبین، زبان فطرت آدمی است)

اگر این نکته درست باشد، آنگاه معلوم می‌شود دلیلی که ابوحنیفه برای خواندن نماز به غیرعربی (مثلا فارسی) ارائه کرده، نیز بی‌وجه است. دلیل وی این است که هر پیامبری به لسان قوم خود بوده و چون دین اسلام برای همه اقوام است، پس، زبان پیامبر همه زبانها بوده [و زبان عربی موضوعیتی ندارد و اهل هر زبانی، اگر قرآن را به زبان خود بخوانند، «قرآن» خوانده‌اند.] (به نقل از: الخلاف1/ 344). علمای شیعه و علمای سایر فرقه‌های اهل سنت، در رد ادعای او، به کلمه «لسان عربی» در همین آیه استناد کرده‌اند؛ اما اشکال وی را حل نکرده‌اند؛ اما طبق بیان فوق، اگر به تعبیر «لسان عربی مبین» استناد می‌کردند، اشکال وی هم پاسخ می‌یافت؛ زیرا این زبان، چون مبین است، پس همه زبانهای دیگر را پوشش می‌دهد. به تعبیر دیگر، زبان قرآن، عربی‌ای که لسان قوم پیامبر ص است، نیست (که اشکال ابوحنیفه وارد باشد) بلکه زبان قرآن، «عربی مبین»ی است که زبانی جهانی و برای همگان می‌باشد.

البته مطالب فوق، در حد یک فرضیه است که نیازمند بررسی‌های بیشتر و مشاهده شواهد موافق و مخالف است.

نکته تکمیلی در [تدبر 3 جلسه 117](#_تدبر_3)

## 115) سوره شعراء (26) آیه 196 وَ إِنَّهُ لَفي‏ زُبُرِ الْأَوَّلينَ 22/4/1395

### ترجمه

و این حتما در کتاب‌های پیشینیان نیز هست.

### حدیث

1) از امام باقر ع سوال شد که آیا ولایت را جبرئیل زا نزد رب العالمین آورده است؟ فرمود: «روح الامین آن را فروآورد بر قلب تو تا از انذاردهندگان باشی، به زبان عربی مبین و این حتما در زُبُر اولین نیز هست.» فرمود: آن ولایت امیرالمومنین ع است.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 73

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَخْبِرْنِي عَنِ الْوَلَايَةِ أَ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَ الْغَدِيرِ فَقَالَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى‏ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

2) سیدبن طاووس دعاهایی را از حضرت علی ع در خصوص هریک از روزهای ماه نقل کرده است که در فرازی از دعای روز شانزدهم عبارتی آمده است که نشان می‌دهد که شاید «زبر الاولین» غیر از تورات و زبور، و چیزی در عرض آنهاست. حضرت می‌فرماید:

این [خواسته‌ام] را از تو می‌خواهم ای خدایی که هیچ خدایی جز تو نیست، چرا که هیچ خدایی جز تو نیست، به حق هر قسمی که بدان قسم خورده‌ای در ام‌الکتاب و کتاب مکنون، یا در زبر اولین، یا در زبور، یا در تورات، یا در کتاب مبین، یا در قرآن عظیم، یا رحمانُ یا رحمانُ یا رحیم.

الدروع الواقية، (سید بن طاووس) ص209

دعاء أمير المؤمنين عليه السّلام في كلّ يوم من الشهر... اليوم السادس عشر:

... وَ أَسْأَلُكَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، فَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بِكُلِّ قَسَمٍ أَقْسَمْتَهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ وَ الْكِتَابِ الْمَكْنُونِ، أَوْ فِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ، أَوْ فِي الزَّبُورِ، أَوْ فِي الْأَلْوَاحِ، أَوْ فِي التَّوْرَاةِ، أَوْ فِي الْإِنْجِيلِ، أَوْ فِي الْكِتَابِ الْمُبِينِ، أَوْ فِي الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، يَا رَحْمَنُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ. [[286]](#footnote-286)

### مقدمه‌ای برای تدبر در این آیه

**الف.** در مورد مرجع ضمیر «إنه» (چیزی که در «زبر اولین» آمده) این احتمالات قابل طرح است: (4 احتمال اول در بحار الأنوار17/ 197)

1. سرگذشت امتهای سابق که در آیات قبل ذکر شده.

2. [وعده به یا معرفی‌ای از] قرآن

3. [علائم و اوصاف] پیامبر ص (که قرآن بر او نازل شده) [یا روح الامین، که قرآن را نازل کرده است]

4. انذاری که پیامبر هم بدان موظف شد.

5. ولایت امیرالمومنین ع (حدیث1) که مکمل قرآن است. ([جلسه111، حدیث2](#_حدیث) و [تدبر2](#_تدبر_2))

6. ...

**ب.** «زُبُر» را جمع زبور، و «زبور» را به معنای کتابی دانسته‌اند که نوشته‌هایش با غلظت و شدت نوشته شده باشد (مفردات/377) و یا وقوف بر آن با صعوبت و دشواری توام باشد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم4/ 305). در مورد اینکه منظور از خود «زبرالاولین» چیست، احتمالات زیر قابل طرح است:

1. کتب آسمانی قبلی

2. مراتب باطنی قرآن قبل از نزول (همانند لوح محفوظ و ...) (حدیث2)

3. مطلق کتابهای آسمانی (از جمله قرآن) (به دلیل روایتی که می‌فرماید پیامبر ص هم از اولین بود[[287]](#footnote-287))

4. ...

از ترکیب موارد فوق، معانی متعددی به دست می‌آید که اغلب آنها معنی موجهی دارد و لذا بر اساس امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا، می‌تواند مدنظر قرار گرفته باشد؛ و تامل در هر کدام می‌تواند حاوی نکته‌ای باشد. مثلا حداقل مطلبی که از همه آنها می‌توان به دست آورد این است این آیه با آوردن دو ادات برای تاکید (إنّ + لـ ) نشان می‌دهد مطلب «الف» حتما در «ب» هم آمده است.

از باب نمونه، برخی از معانی‌ای که می‌توان بر اساس تطبیق دو حالت فوق به دست آورد، تقدیم می‌شود:

### تدبر

1) «إنه» = حکایات پیامبران قبلی (که عمده آیات قبلی این سوره بدان اختصاص داشت)

«زبرالاولین» = کتب آسمانی قبلی

نتیجه: با توجه به اینکه محور حکایتهای پیامبران در این سوره، «دعوت انبیاء و تبیین اینکه چرا مردمان مختلف زیر بار این دعوت نمی‌رفته‌اند» بوده است؛ آنگاه شاید قرآن با تاکید بر اینکه این حکایات را در کتب آسمانی قبلی هم آوردیم می‌خواهد ما را متوجه اهمیت مساله نحوه مواجهه مردم با دعوت انبیا کند که: به نحوی است که خداوند همواره در کتب آسمانی بر آن تاکید کرده سازد تا افراد هر امتی متوجه شوند تا مبادا شیطان راه‌های تجربه شده در امتهای قبلی را بر سر آنها هم پیاده کند.

2) «إنه» = [وعده به یا معرفی از] قرآن (که در آیات قبل با تعبیر «تنزیل رب العالمین» بدان اشاره شد)

«زبرالاولین» = کتب آسمانی قبلی

نتیجه: اگر کسی به کتب آسمانی قبلی ایمان داشته باشد، حتما در آنها شواهدی پیدا می‌کند که او را به سوی قرآن رهنمون شود.

3) «إنه» = [علائم و اوصاف] پیامبر ص

«زبرالاولین» = کتب آسمانی قبلی

نتیجه: اگر کسی به کتب آسمانی قبلی ایمان داشته باشد، حتما در آنها شواهدی پیدا می‌کند که او را به سوی نبوت پیامبر خاتم ص رهنمون شود.

4) «إنه» = انذاری که پیامبر هم بدان موظف شد.

«زبرالاولین» = کتب آسمانی قبلی

نتیجه: سنت انذار، یک سنت همیشگی در پیامبران الهی بوده است.

5) «إنه» = ولایت امیرالمومنین ع

«زبرالاولین» = کتب آسمانی قبلی

نتیجه: برای اثبات جانشینی حضرت علی ع حتی می‌توان با مراجعه به کتب آسمانی قبلی این مطلب را اثبات کرد.

6) «إنه» = حکایات پیامبران قبلی

«زبرالاولین» = مراتب باطنی قرآن قبل از نزول

نتیجه: نظام عالم و وقایعی که در آن رخ می‌دهد در علم خدا معلوم است؛ و کسی که به بواطن عالم راه پیدا کند، از سرنوشت امتها خبردار می‌شود. (شبیه مضمون آیه21 سوره یونس، بر اساس توضیح ارائه شده در تفسیر المیزان)

7) «إنه» = قرآن

«زبرالاولین» = مراتب باطنی قرآن قبل از نزول

نتیجه: قرآنی که در دست ماست، در عوالم قبل سابقه دارد و از عوالم بالا با طی مراتبی به این عالم نازل شده است.

8) «إنه» = پیامبر ص [یا روح الامین]

«زبرالاولین» = مراتب باطنی قرآن قبل از نزول

نتیجه: حقیقت باطنی پیامبر ص در مراتب قبل از نزول قرآن هم همراه قرآن بوده است.

9) «إنه» = ولایت امیرالمومنین ع

«زبرالاولین» = مراتب باطنی قرآن قبل از نزول

نتیجه: جدایی‌ناپذیریِ قرآن و عترت، که در حدیث ثقلین آمده، فقط ابدی نیست، بلکه ازلی هم هست؛ و اتحاد قرآن ناطق و صامت، به اصطلاح عرفا، فقط مربوط به قوس صعود (سیر الی الله) نیست، بلکه مربوط به قوس نزول (سیر آفرینش) نیز هست.

## 116) سوره شعراء (26) آیه 197 أَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَني‏ إِسْرائيل‏ 23/4/1395

### ترجمه

آیا [آنها قرآن/نبوت تو را انکار می‌کنند] و این مطلب نشانه‌ای برایشان نبود که علمای بنی‌اسرائیل [هم] آن را می‌دانند؟

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أَ وَ لَمْ يَكُنْ ...» همزه ابتدای جمله (أ) همزه استفهام توبیخی انکاری است و حرف «و» که بعد از آن آمده است، اصطلاحا «واو عاطفه علی مقدر» است (إعراب القرآن و بيانه7/ 13) یعنی حرف عطفی است که جمله بعدی را بر یک جمله مُقدّر (مفروض) عطف می‌کند. برای همین در ترجمه، عبارت داخل کروشه اضافه شد.[[288]](#footnote-288)

### حدیث

1) ازامام کاظم ع روایت شده است که در پنج سالگی، روزی نزد امام صادق ع بودم که عده‌ای از یهودیان بر ایشان وارد شدند و به او گفتند آیا تو از فرزندان [حضرت] محمد ص، پیامبر این امت، و حجت روی زمین هستی؟ فرمود: بله. [گفتگو ادامه پیدا می‌کند و امام صادق ع ایشان را برای پاسخ سوالاتشان به امام کاظم ع (که فقط 5 سال داشته) ارجاع می‌دهد و آنها از شواهد بر نبوت پیامبر سوال می‌کنند و امام کاظم ع در فرازی از بحث می‌فرمایند:

و از جمله اینکه قبل از بعثتشان همراه با کاروانی از قریش سفری به شام داشتند؛ کاروان در نزدیکی دیر «بحیرا»ی راهب، اطراق کرد؛ و بحیراء فردی عالم به کتب آسمانی بود و در تورات خوانده بود که پیامبر ص از آن محل می‌گذرد و زمانش را هم می‌دانست؛ پس کاروانیان را برای غذا به دیر خود دعوت کرد؛ اما شخصی را که می‌خواست در میان آنها نیافت.

گفت آیا کسی باقی مانده است؟

گفتند بچه یتیمی مانده است.

راهب سرک کشید و دید که رسول الله ص خوابیده و ابری بر او سایه افکنده. گفت او را بیاورید.

دنبال او رفتند که او را بیاورند و وی از دیر نگاه می‌کرد و دید او که می‌آید ابر هم همچنان بر او سایه می‌افکند.

پس، به آنها از جایگاه وی خبر داد و اینکه او بزودی مبعوث خواهد شد و کار او به کجا خواهد انجامید و از آن پس در دید کاروانیان بزرگ جلوه کرد و او را احترام می‌کردند.

قرب الإسناد، ص318

الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ- وَ أَنَا طِفْلٌ خُمَاسِيٌّ- إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالُوا: أَنْتَ ابْنُ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ؟

قَالَ لَهُمْ: نَعَمْ...[[289]](#footnote-289)

(وَ مِنْ ذَلِكَ): أَنَّهُ تَوَجَّهَ إِلَى الشَّامِ قَبْلَ مَبْعَثِهِ مَعَ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَمَّا كَانَ بِحِيَالِ بحيراء الرَّاهِبِ نَزَلُوا بِفِنَاءِ دَيْرِهِ، وَ كَانَ عَالِماً بِالْكُتُبِ، وَ قَدْ كَانَ قَرَأَ فِي التَّوْرَاةِ مُرُورَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِهِ، وَ عَرَفَ أَوَانَ ذَلِكَ، فَأَمَرَ فَدُعِيَ إِلَى طَعَامِهِ، فَأَقْبَلَ يَطْلُبُ الصِّفَةَ فِي الْقَوْمِ فَلَمْ يَجِدْهَا، فَقَالَ: هَلْ بَقِيَ فِي رِحَالِكُمْ أَحَدٌ؟

فَقَالُوا: غُلَامٌ يَتِيمٌ. فَقَامَ بحيراء الرَّاهِبُ فَاطَّلَعَ، فَإِذَا هُوَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَائِمٌ وَ قَدْ أَظَلَّتْهُ سَحَابَةٌ، فَقَالَ لِلْقَوْمِ: ادْعُوا هَذَا الْيَتِيمَ، فَفَعَلُوا وَ بحيراء مُشْرِفٌ عَلَيْهِ، وَ هُوَ يَسِيرُ وَ السَّحَابَةُ قَدْ أَظَلَّتْهُ، فَأَخْبَرَ الْقَوْمَ بِشَأْنِهِ وَ أَنَّهُ سَيُبْعَثُ فِيهِمْ رَسُولًا وَ يَكُونُ مِنْ حَالِهِ وَ أَمْرِهِ. فَكَانَ الْقَوْمُ بَعْدَ ذَلِكَ يَهَابُونَهُ وَ يُجِلُّونَهُ.

2) از عده‌ای از اصحاب امیرالمومنین ع نقل شده که در مسیر حرکت به سمت صفین، حضرت در منطقه‌ای به نام صندودیاء به لشکر دستور توقف و برپاکردن چادرها را داد.

مالك اشتر عرض كرد يا اميرالمؤمنين! ما را در محل بى‏آب منزل مي‌دهى؟

فرمود اى مالك براستى خداى عز و جل بزودى در اينجا ما را سيراب می‌كند. تو و همراهانت اينجا را حفر کنید. آنها شروع به حفر کردن زمین کردند تا به سنگ سياه بزرگی رسیدند که داراى حلقه نقره‌وش بود و با اینکه حدود صد نفر بودند از کندن آن درماندند. پس امیرالمومنین دستش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: طَابَ طَابَ يَا عَالَمُ باطيبوثا بوثة شميا كرباجا نوثا توديثا برجوثا آمِين آمِين، ای رب‌العالمین، ای پروردگار موسی و هارون. سپس آن سنگ را گرفت و به اندازه چهل ذزاع آن طرف‌تر انداخت. پس چشمه آبی گواراتر عسل و خنك‏تر از برف و پاكیزه‌تر از ياقوت پديدار شد و از آن نوشيديم و آب برداشتيم و همان سنگ را روى آن‏ نهاد و بما دستور داد خاك بر رویش بریزیم و حرکت کردیم.

اندكى که رفتيم فرمود كدام شما جاى چشمه را مي‌داند؟ گفتيم يا امير المؤمنين همه مي‌دانيم. برگشتيم و هر چه جستجو كرديم پیدایش نکردیم. در این هنگام، دیدیم که راهبی از جانب صومعه‌ای به سمت ما می‌آید.

چون امير المؤمنين او را ديد، فرمود: شمعون؟!

راهب گفت آرى من شمعونم؛ اما این اسمی است که مادرم مرا بدان ناميده و جز خدا كسى آن را نمي‌دانست و تو هم دانستى!

فرمود اى شمعون چه ميخواهى؟

گفت داستان اين چشمه و نامش را.

فرمود اين چشمه‌ی «زاحوما» است و از بهشت است و سيصد پیامبر و سيزده وصى از آن نوشيده‏اند و من آخر اوصيائى هستم كه از آن نوشيدم.

راهب گفت در همه كتابهاى انجيل من این مطلب را یافته بودم و این دیر برای یافتن کسی که این صخره را از جا می‌کند و آب را از زیر آن بیرون می‌آورد، بنا شده است و تا قبل از من هیچ عالمی توفیق درک این واقعیت را نداشت و خداوند این توفیق را روزی من کرد.

و سپس اسلام آورد (و در روایتی آمده که آن «چاه شعیب» بود) سپس امیرالمومنین حرکت کرد و راهب هم در پیشاپیش ایشان راه افتاد تا به صفین رسید و هنگامی که دو لشکر به هم رسیدند از اولین کسانی بود که به شهادت رسید و امیرالمومنین ع به بالينش آمد و اشك از ديدگانش سرازير بود و فرمود هرکس همراه با كسى است كه او را دوست دارد، اين راهب در روز قيامت همراه ما خواهد بود.

مناقب آل أبي طالب، ج‏2، ص292؛

به طور مفصل‌تر در الأمالي( للصدوق)، ص185؛[[290]](#footnote-290)

همچنین این واقعه در کتب اهل سنت، در تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج14، ص251 با اندکی تفاوت در عبارات آمده است. ‏[[291]](#footnote-291)

أَهْلُ السِّيَرِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ الْجَهْمِ وَ أَبِي سَعِيدٍ التَّمِيمِيِّ وَ النَّطَنْزِيُّ فِي الْخَصَائِصِ وَ الْأَعْثَمُ فِي الْفُتُوحِ وَ الطَّبَرِيُّ فِي كِتَابِ الْوَلَايَةِ بِإِسْنَادٍ لَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْهَمْدَانِيِّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ شُيُوخِهِ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ إِنَّهُ نَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْعَسْكَرِ عِنْدَ وَقْعَةِ صِفِّينَ عِنْدَ قَرْيَةِ صَنْدُودِيَاءَ فَقَالَ مَالِكٌ الْأَشْتَرُ يَنْزِلُ النَّاسُ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فَقَالَ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ سَيَسْقِينَا فِي هَذَا الْمَكَانِ احْتَفِرْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فَاحْتَفَرُوا فَإِذَا هُمْ بِصَخْرَةٍ سَوْدَاءَ عَظِيمَةٍ فِيهَا حَلْقَةُ لُجَيْنٍ فَعَجَزُوا عَنْ قَلْعِهَا وَ هُمْ مِائَةُ رَجُلٍ فَرَفَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ- طَابَ طَابَ يَا عَالَمُ باطيبوثا بوثة شميا كرباجا نوثا توديثا برجوثا آمِينَ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا رَبَّ مُوسَى وَ هَارُونَ ثُمَّ اجْتَذَبَهَا فَرَمَاهَا عَنِ الْعَيْنِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً فَظَهَرَ مَاءٌ أَعْذَبُ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَشَرِبْنَا وَ سَقَيْنَا ثُمَّ رَدَّ الصَّخْرَةَ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَحْثُوَ عَلَيْهَا التُّرَابَ فَلَمَّا سِرْنَا غَيْرَ بَعِيدٍ قَالَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ مَوْضِعَ الْعَيْنِ قُلْنَا كُلُّنَا فَرَجَعْنَا فَخَفِيَ مَكَانُهَا عَلَيْنَا فَإِذَا رَاهِبٌ مُسْتَقْبِلٌ مِنْ صَوْمَعَةٍ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ شَمْعُونُ قَالَ نَعَمْ هَذَا اسْمِي سَمَّتْنِي بِهِ أُمِّي مَا اطَّلَعَ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ أَنْتَ قَالَ وَ مَا تَشَاءُ يَا شَمْعُونُ- قَالَ هَذَا الْعَيْنَ وَ اسْمَهُ قَالَ هَذَا عَيْنُ زَاحُومَا وَ فِي نُسْخَةٍ رَاجُوهَ وَ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ شَرِبَ مِنْهَا ثَلَاثُمِائَةٍ نَبِيّاً وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصِيّاً وَ أَنَا آخِرُ الْوَصِيِّينَ شَرِبْتُ مِنْهُ قَالَ هَكَذَا وَجَدْتُ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْإِنْجِيلِ وَ هَذَا الدَّيْرُ بُنِي عَلَى قَالِعِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَ مُخْرِجِ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِهَا وَ لَمْ يُدْرِكْهُ عَالِمٌ قَبْلِي غَيْرِي لَقَدْ رَزَقَنِيهِ اللَّهُ وَ أَسْلَمَ وَ فِي رِوَايَةٍ- أَنَّهُ جُبُّ شُعَيْبٍ ثُمَّ رَحَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرَّاهِبُ يَقْدُمُهُ حَتَّى نَزَلَ صِفِّينَ فَلَمَّا الْتَقَى الصَّفَّانِ كَانَ أَوَّلَ مَنْ أَصَابَتْهُ الشَّهَادَةُ فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ وَ هُوَ يَقُولُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ الرَّاهِبُ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَ فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ التَّمِيمِيِّ قَالَ: فَسِرْنَا فَعَطِشْنَا فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ لَوْ رَجَعْنَا فَشَرِبْنَا قَالَ فَرَجَعَ أُنَاسٌ وَ كُنْتُ فِيمَنْ رَجَعَ قَالَ فَالْتَمَسْنَا فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَى شَيْ‏ءٍ فَأَتَيْنَا الرَّاهِبَ قَالَ فَقُلْنَا أَيْنَ الْعَيْنُ‏ الَّتِي هَاهُنَا قَالَ أَيَّةُ عَيْنٍ قُلْنَا الَّتِي شَرِبْنَا مِنْهَا وَ اسْتَقَيْنَا وَ سَقَيْنَا فَالْتَمَسْنَاهَا فَلَمَّا قَدَّرْنَا قَالَ الرَّاهِبُ لَا يَسْتَخْرِجُهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِي

3) در مناظره‌ای که مامون بین امام رضا ع و علمای ادیان مختلف برقرار کرد، ایشان شواهد متعددی از کتب آسمانی تورات و انجیل را که اشاره به نبوت پیامبر اکرم ص داشت، مطرح فرمود که فرازهایی از آن تقدیم می‌شود: ترجمه عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص327-329

امام رضا ع سپس رو به رأس الجالوت نموده فرمودند: تو را به ده آيه‏اى كه بر موسى بن عمران نازل شد، قسم ميدهم كه آيا درباره محمّد و امّتش در تورات، این مطالب موجود هست؟

«آن زمان كه امّت آخر، پيروان آن شتر سوار، بيايند، و خداوند را بسيار بسيار تسبيح گويند، تسبيحى جديد در معبدهائى نو، در آن زمان، بنى اسرائيل بايد به سوى آنان و به سوى پادشاهشان روان شوند تا قلوبشان آرامش يابد، زيرا آنان شمشيرهائى بدست دارند كه به وسيله آن شمشيرها از كفّار (محارب) در گوشه و كنار زمين انتقام مى‏گيرند» آيا اين مطلب، همين گونه در تورات مكتوب نيست؟

رأس الجالوت گفت: آرى، ما نيز آن را همين گونه در تورات يافته‏ايم.

سپس به جاثليق فرمود: با كتاب «شعيا» در چه حدى آشنا هستى؟ گفت:

آن را حرف به حرف مى‏دانم و بلد هستم.

سپس به آن دو فرمود: آيا قبول داريد كه اين مطلب از گفته‏هاى اوست: «اى مردم! من تصوير آن شخص سوار بر درازگوش را ديدم در حالى كه لباسهائى از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را ديدم كه نورش همچون نور ماه بوده»؟

آن دو پاسخ دادند: بله، شعيا چنين چيزى گفته است،

حضرت فرمودند: آيا با اين گفته عيسى عليه السّلام در انجيل آشنا هستى: «من به سوى خداى شما و خداى خودم خواهم رفت، و فارقليطا خواهد آمد و اوست كه به نفع من و به حقّ شهادت خواهد داد همان طور كه من براى او شهادت دادم، و اوست كه همه چيز را براى شما تفسير خواهد كرد، و اوست كه رسوائى‏هاى امّت‏ها را آشكار خواهد كرد، و اوست كه ستون خيمه كفر را خواهد شكست»

جاثليق گفت: هر چه از انجيل بخوانى آن را قبول داريم،

حضرت فرمود: آيا قبول دارى اين مطلب در انجيل موجود است؟

گفت: بله...

مترجم گويد: مرحوم استاد شعرانىّ در كتاب «اثبات نبوّت» صفحه 241 چنين ميفرمايند:

«بايد دانست كه حضرت مسيح عليه السّلام بشارت به آمدن «فارقليط» داد و اين لغت يونانى و در اصل «پركليتوس» است (به كسر پاء فارسى و راء) كه چون معرّبش كردند «فارقليط» شد، و پركليتوس كسى است كه نام او بر سر زبانها باشد و همه كس او را ستايش كند و معنى «احمد» همين است، و نزد اين بنده مؤلّف، كتاب لغت يونانىّ به انگليسى هست، آن را به آشنايان زبان انگليسى نشان دادم، گفتند: «پركليتوس» را به همين معنى ترجمه كرده است، حتّى معنى تفضيلى كه در «احمد» است (يعنى ستوده‏تر) و در محمّد نيست از كلمه «پركليتوس» يونانى نيز فهميده مى‏شود، و اين كتاب لغت طبع انگلستان‏ است، و نصاراى امروز به جاى اين كلمه در ترجمه‏هاى انجيل «تسلّى دهنده» مى‏آورند، و خوانندگان هر جا كه اين كلمه را ديدند بدانند در اصل انجيل، بجاى آن كلمه «فارقليط» است و به عقيده مسيحيان كلمه «پركليتوس» به فتح پاء و راء است، و گويند اگر به كسر اين دو حرف بوده به معنى «احمد» بود، چون به فتح است به معنى «تسلّى دهنده» است و به عقيده ما ترجمه اوّل صحيح است، و در قرآن (سوره صفّ آيه 6) فرمود: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»...

عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص161-166

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِيُّ أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلْكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوباً بِنَبَإِ مُحَمَّدٍ ص وَ أُمَّتِهِ إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبِ الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدّاً جِدّاً تَسْبِيحاً جَدِيداً فِي الْكَنَائِسِ الْجُدُدِ فليفرغ [فَلْيَفْزَعْ‏] بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفاً يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ أَ هَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوبٌ

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ

ثُمَّ قَالَ لِلْجَاثَلِيقِ يَا نَصْرَانِيُّ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِ شَعْيَا ع

قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفاً حَرْفاً

قَالَ لَهُمَا أَ تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَابِساً جَلَابِيبَ النُّورِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْءٌ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ

فَقَالا

قَدْ قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا ع

قَالَ الرِّضَا ع يَا نَصْرَانِيُّ هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى ع إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَ رَبِّي وَ الْبَارِقْلِيطَا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ وَ هُوَ الَّذِي يُبْدِئُ فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ الْكُفْرِ

فَقَالَ الْجَاثَلِيقُ مَا ذَكَرْتَ شَيْئاً مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُقِرُّونَ بِهِ

فَقَالَ أَ تَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتاً يَا جَاثَلِيقُ

قَالَ نَعَمْ

...

ثُمَّ إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ حَقّاً أَقُولُ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِنَّهُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ

قَالَ الْجَاثَلِيقُ هَذَا قَوْلُ عِيسَى لَا نُنْكِرُهُ

...

فَالْتَفَتَ الرِّضَا ع إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ فَقَالَ بَلْ أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التَّوْرَاةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زَبُورِ دَاوُدَ أَوْ بِمَا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى

قَالَ الرِّضَا ع لَا تَقْبَلُ مِنِّي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَاةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ الْإِنْجِيلُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزَّبُورُ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تُثْبِتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ ص قَالَ الرِّضَا ع شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ ثَبِّتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِيُّ أَنَّ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَصَدِّقُوا وَ مِنْهُ فَاسْمَعُوا فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةً غَيْرَ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ السَّبَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِبَلِ إِبْرَاهِيمَ ع فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع‏ هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ ص

قَالَ لَا

قَالَ الرِّضَا ع أَ وَ لَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ إِلَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع هَلْ تُنْكِرُ أَنَّ التَّوْرَاةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ أَعْرِفُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا

قَالَ الرِّضَا ع أَنَا أُخْبِرُكَ بِهِ أَمَّا قَوْلُهُ جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِكَ وَحْيُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى ع عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ع وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذَاكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ

وَ قَالَ شَعْيَاءُ النَّبِيُّ ع فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَاةِ رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لهم [لَهُمَا] الْأَرْضُ أَحَدُهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ الْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ فَمَنْ رَاكِبُ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاكِبُ الْجَمَلِ

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبِّرْنِي بِهِمَا قَالَ أَمَّا رَاكِبُ الْحِمَارِ فَعِيسَى ع وَ أَمَّا رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ ص أَ تُنْكِرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَاةِ

قَالَ لَا مَا أُنْكِرُهُ

ثُمَّ قَالَ الرِّضَا ع هَلْ تَعْرِفُ حَيْقُوقَ النَّبِيَّ ع

قَالَ نَعَمْ إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ قَالَ فَإِنَّهُ قَالَ وَ كِتَابُكُمْ يَنْطِقُ بِهِ جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمَّتُهُ يَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ يَأْتِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْفُرْقَانَ أَ تَعْرِفُ هَذَا وَ تُؤْمِنُ بِهِ

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَيْقُوقُ‏ النَّبِيُّ ع وَ لَا نُنْكِرُ قَوْلَهُ

قَالَ الرِّضَا ع فَقَدْ قَالَ دَاوُدُ فِي زَبُورِهِ وَ أَنْتَ تَقْرَؤُهُ اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِيمَ السُّنَّةِ بَعْدَ الْفَتْرَةِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيّاً أَقَامَ السُّنَّةَ بَعْدَ الْفَتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ص

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ دَاوُدَ نَعْرِفُهُ وَ لَا نُنْكِرُ وَ لَكِنْ عَنَى بِذَلِكَ عِيسَى وَ أَيَّامُهُ هِيَ الْفَتْرَةُ

قَالَ لَهُ الرِّضَا ع جَهِلْتَ إِنَّ عِيسَى ع لَمْ يُخَالِفِ السُّنَّةَ وَ كَانَ مُوَافِقاً لِسُنَّةِ التَّوْرَاةِ حَتَّى رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ أَنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ الْبَارِقْلِيطَا جَاءٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَحْفَظُ الْآصَارَ وَ يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ وَ يَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتُ لَهُ أَنَا جِئْتُكُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ يَأْتِيكُمْ بِالتَّأْوِيلِ أَ تُؤْمِنُ بِهَذَا فِي الْإِنْجِيلِ

قَالَ نَعَم‏[[292]](#footnote-292)...

### تدبر

1) وعده به آمدن پیامبری در منطقه حجاز، چنان در کتب آسمانی بنی‌اسرائیل فراوان بود که عده‌ای از یهودیان، از سالها قبل، برای اینکه محضر این پیامبر را درک کنند، به مدینه هجرت کرده بودند (توجه شود که بر اساس تمام نقل‌های تاریخی، یهودیان مدینه، از نژاد عرب‌های مدینه نبودند و کاملا بیگانه محسوب می‌شدند)؛ و وقتی که از جانب مشرکان مورد اذیت قرار می‌گرفتند، به آنها می‌گفتند که چنین پیامبری برای ما خواهد آمد و ما را بر شما پیروز خواهد کرد (بقره/89) و بسیاری از آنان هم ایمان آوردند (قصص/53).

همین که این علمای بنی‌اسرائیل (چه آنها که بعد از آمدن ایمان آوردند و چه آنها که تا قبل از بعثت ایشان، وعده ایشان را می‌دادند، اما بعد لجاجت ورزیدند) آمدن پیامبر اکرم ص را می‌دانستند، و اینکه قبل از بعثت ایشان، در کتابهای آسمانی دیگر، اسم و اوصاف ایشان، به نحو کاملا آشکار آمده، که بر هیچکس دیگری قابل انطباق نیست، آیا نشانه‌ای آشکار بر اینکه واقعا او از جانب خدا آمده، نیست؟

2) چرا خداوند، علم علمای بنی‌اسرائیل را شاهدی بر صدق دعوی نبوت پیامبر اکرم ص مطرح کرده است؟

شاید بدین جهت که هم در خود زمان پیامبر این مطلب خیلی معروف بوده (تدبر1) و هم حتی امروزه و علی‌رغم تحریفاتی که در کتب بنی‌اسرائیل رخ داده، هنوز ردپاهای جدی‌ای برای کسی که بخواهد آزادانه تحقیق کند، وجود دارد.

این نکته مهمی است که در هیچ دینی غیر از اسلام، هیچ پیامبری ادعای «خاتم النبیین» بودن را مطرح نکرده است. این بدان معناست که تنها مسلمانان‌اند که منطقا حق دارند نسبت به مدعیان جدید نبوت، بی‌اعتنا باشند؛ اما پیروان همه ادیان آسمانی، چون پیامبرانشان، نه‌تنها ادعای آخرین پیامبر بودن نداشته‌اند، بلکه وعده به پیامبر بعدی داده‌اند، منطقا وقتی ادعایی از جانب شخص دیگری برای نبوت مطرح می‌شود، باید به طور جدی تحقیق کنند؛ مخصوصا از جهت انطباق او بر علائمی که در کتاب خودشان آمده است.

مثلا وقتی در سفر پیدایش (باب 21، آیات17-21) آمده‌است:

"آنگاه خدا به ناله‌های پسر توجه نمود و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا داده، گفت: «ای هاجر، چه شده‌است؟ نترس! زیرا خدا ناله‌های پسرت را شنیده‌است. برو و او را بردار و در آغو ش بگیر. من قوم بزرگی از او به وجود خواهم آورد.» سپس خدا چشمان هاجر را گشود و او چاه آبی در مقابل خود دید. پس به‌طرف چاه رفته، مشک را پر از آب کرد و به پسرش نوشانید. و خدا با اسماعیل بود و او در صحرای فاران بزرگ شده، در تیراندازی ماهر گشت و مادرش دختری از مصر برای او گرفت."

و در در سفر تثنیه (باب33، آیات1-2) آمده‌است:

"این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از مرگش به قوم اسرائیل داد:

یهوه از سینا آمد،

و از سعیر برایشان طلوع کرد

و از کوه فاران درخشید."

آیا نباید تحقیق کند که این کوه فاران، که هاجر در آن حوالی بوده، محل بعثت چه کسی است؟

(لازم به ذکر است که دو سفر فوق، از عهد عتیق (تورات) است که هم برای یهودیان معتبر است و هم برای مسیحیان)

**این مورد در کانال قرار داده نشد:**

3) توجه شود که حضرت عیسی نیز از مردمان بنی‌اسرائیل است؛ و لذا وعده‌های او به پیامبر خاتم در انجیل کنونی نیز می‌تواند مصداقی از سخن علمای بنی‌اسرائیل درباره پیامبر قلمداد شود.

در انجیل کنونی که در دست مسیحیان هست (عهد جدید)، در انجیل یوحنا، حضرت عیسی مکرر وعده به آمدن «فارقلیط» بعد از خودش می‌دهد و چنانکه در پایان حدیث 3 اشاره شدف «فارقلیط» به معنای «احمد» است که مسیحیان در ترجمه‌های فارسی این کتاب، آن را به «تسلی‌دهنده» ترجمه کرده و او را به «روح‌القدس» تطبیق داده‌اند در حالی که اگر مطالب قبل و بعدش مطالعه شود ناروا بودن این تطبیق کاملا واضح است زیرا مثلا در انجیل یوحنا، باب 16، آیه 7 می‌گوید «اگر من نروم، او نمی‌آید» در حالی که خود مسیحیان معترفند که روح‌القدس در زمان حضرت عیسی نیز آمده است. برای تفصیل بحث درباره فارقلیط، به لینک زیر مراجعه کنید.

<http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa5874>

## 117) سوره شعراء (26) آیه 198 وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمين‏ 24/4/1395

### ترجمه

و به فرض که ما آن را بر برخی [= فردی] از عجم‌ها نازل می‌کردیم،

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

کلمه «الْأَعْجَمين‏» از ریشه «عجم» می‌باشد. «عُجمه» نقطه مقابل «آشکار بودن» است و «إعجام» به معنای ابهام است. عرب‌ها چون زبان‌های دیگر برایشان ابهام داشته و آنها را درست متوجه نمی‌شدند، «عجم» را در مورد هرکس که «عرب» نباشد به کار می‌بردند و «عَجَمی» کسی است که منسوب به عجم است (در مقابل «عربی») و «اعجم» به کسی می‌گفتند که در زبانش «عُجمه» و ابهامی وجود داشته باشد یا غیرعرب باشد؛ و «اعجمی» هم شخصی است که باشد. (مفردات/549) و «أعْجَمين‏» جمع «اعجم» است. (المیزان15/ 321)[[293]](#footnote-293)و در این آیه ظاهرا به همان معنای «غیر عرب» به کار رفته است.

حرف «لو» در جایی می‌آید که جمله مقدم در شرطیه، امکان وقوع نداشته باشد. یعنی می‌خواهند بگویند «قطعا چنین چیزی نیست، اما حتی به فرض هم که چنین باشد باز چنان خواهد شد.» این تعبیر دو خاصیت دارد: اولا نشان می‌دهد که آن فرض، فقط یک فرض محال است؛ و ثانیا نشان می‌دهد نتیجه (جزای شرط) چقدر قطعی و جدی است که حتی اگر چنین فرض محالی هم رخ دهد، باز آن نتیجه حاصل می‌شود.

چون نتیجه (جزای شرط) در آیه بعد آمده است، نکات متناسب با مطلب دوم در بحث از آیه بعد مطرح خواهد شد؛ و در اینجا فقط درباره این «مقدم» نکاتی مطرح می‌شود.

### حدیث

1) در منابع اهل سنت از رسول خدا ص روایت شده است که در خواب گوسفندان سیاهی را دیدم که گوسفندان سفید فراوانی در آنها وارد شدند.

گفتند: آن را چه تعبیر می‌کنید؟

فرمود:

عجم با شما در دینتان و نسب‌تان شریک می‌شوند.

گفتند: عجم؟

فرمود: اگر ایمان به ثریا آویزان شود، مردمانی از عجم بدان دست خواهند یافت.

بحار الأنوار، ج‏61، ص117؛ (جمله آخر پیامبر ص در منابع شیعه آمده است. مثلا التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص121[[294]](#footnote-294)؛ الإختصاص (للمفید) ص143[[295]](#footnote-295)

وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِي مُسْتَدْرَكِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَأَيْتُ غَنَماً سُوداً دَخَلَتْ فِيهَا غَنَمٌ كَثِيرٌ بِيضٌ فَقَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعَجَمُ يَشْرَكُونَكُمْ فِي دِينِكُمْ وَ أَنْسَابِكُمْ قَالُوا الْعَجَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ص لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنَ الْعَجَمِ.

در منابع شیعه، به جای ایمان، تعبیر علم هم در خصوص فارس‌زبانان آمده است:

جَعْفَرٌ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسَ»

قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص109

2) [بعد از شهادت امام کاظم فتنه واقفیه رخ داد که مدعی شدند امام کاظم ع نمرده و مهدی است و امامت امام رضا ع را انکار کردند. در همین راستا:] علی بن اسباط [از اصحاب امام رضا ع] می‌گوید:

به امام رضا ع عرض کردم که شخصی برادرت ابراهیم را وسوسه می‌کرد و به او می‌گفت که «پدرت زنده است و تو در مورد آن [که غیبت کرده و محلش کجاست] چیزهایی می‌دانی که او می‌داند.» [ظاهرا تشویقش می‌کرد که او با ادعای ارتباط با امام کاظم - که مثلا مهدی غایب است!- با امام رضا ع مخالفت کند]

امام رضا ع فرمود: سبحان الله! رسول خدا ص می‌میرد و حضرت موسی [بن جعفر] نمی‌میرد؟ به خدا قسم که او هم از دنیا رفت همان طور که رسول خدا ص از دنیا رفت؛ لکن خداوند تبارک و تعالی از زمانی که روح پیامبرش را قبض کرد همواره با فرزندان عجم‌ها بر این دین منت گذاشته و آن [توفیق یاری دین] را از خویشاوندان پیامبرش دور کرده؛ به آنها داده و از اینها بازداشته [یعنی غیر عربها همواره دین اسلام را یاری کرده‌اند اما عرب‌ها و برخی خویشاوندان پیامبر ص دائما در مسیر دین سنگ‌اندازی کرده‌اند.] من در اول ماه ذى الحجة بعد از آنكه ابراهيم (بواسطه نداشتن مخارج) می‌خواست زنانش را طلاق دهد و بندگانش را آزاد كند، هزار دينار بدهى او را پرداختم [با وجود اين او چنين ادعائى مي‌كند] و شنیده‌ای که یوسف از برادرانش چه دید. [کنایه از اینکه من هم از جانب برخی برادرانم مورد حسادت واقع می‌شوم]

الكافي، ج‏1، ص380

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ:

قُلْتُ لِلرِّضَا ع إِنَّ رَجُلًا عَنَى أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ

فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَا يَمُوتُ مُوسَى ع قَدْ وَ اللَّهِ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِيَّهُ ص هَلُمَّ جَرّاً يَمُنُّ بِهَذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ ص هَلُمَّ جَرّاً فَيُعْطِي هَؤُلَاءِ وَ يَمْنَعُ هَؤُلَاءِ لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى عَلَى طَلَاقِ نِسَائِهِ وَ عِتْقِ مَمَالِيكِهِ‏ وَ لَكِنْ قَدْ سَمِعْتَ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ.

### تدبر

1) می‌دانیم که قرآن آخرین و جامع‌ترین برنامه هدایت است که خود الفاظش هم معجزه است (چنانکه در شریعتهای قبلی، متن کتاب آسمانی‌شان، معجزه نیست). با توجه به معنای «لو»، اینکه قرآن باید بر پیامبری عرب‌زبان نازل شود، یک مطلب قطعی است که امکان نداشت غیر از این شود. این نشان می‌دهد که ظاهرا زبان عربی قرآن (عربی مبین) یک ظرفیت ویژه‌ای داشته است که ظاهرا هیچ زبان دیگری آن ظرفیت را ندارد.(توضیح بیشتر در تدبر 3 که در ادامه می‌آید، و نیز [جلسه114، تدبر3](#_تدبر_4))

2) در این آیه، نفرمود «لَوْ نَزَّلْناهُ اعجمیاً: اگر قرآن را به زبان اعجمی نازل می‌کردیم» (شبیه مضمون آیه 44 سجده: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا»)[[296]](#footnote-296)؛ بلکه فرمود «لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمين: اگر قرآن را بر فردی اعجمی نازل می‌کردیم». یعنی بعد از اینکه در آیات قبل بر «لسان عربی مبین» قرآن تاکید کرد، اکنون این فرض را در حالت اینکه «زبان قرآن، زبان غیرعربی باشد» قرار نداده، بلکه بر «غیر عرب بودن شخصی که بر او قرآن نازل می‌شود» اشاره کرده؛ یعنی ظاهرا می‌خواهد بفرماید حتی اگر قرار بود قرآن بر یک غیرعرب‌زبان هم نازل شود، باز هم باید به زبان عربی نازل می‌شد. (تعبیر «فَقَرَأه» در آیه بعد هم موید همین برداشت است که ان‌شاءالله در آیه بعد اشاره خواهد شد.)[[297]](#footnote-297)

این نشان می‌دهد زبان عربی قرآن موضوعیت خاصی دارد و لذا برخلاف سایر کتب آسمانی، که خواندن ترجمه آن به جای متن اصلی‌اش بسیار عادی است، در مورد قرآن، اگرچه بر فهم معنای آن تاکید فراوانی شده است، اما اصرار هست که خود این لفظ به زبان عربی خوانده شود. ([جلسه114، تدبر2](#_تدبر_4))

امام خمینی در این زمینه می‌فرماید:

«فرزندم! با قرآن این بزرگ کتاب معرفت آشنا شو، اگرچه با قرائت آن؛ و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصوّر نکن که قرائت بدون معرفت اثری ندارد که این وسوسه شیطان است. آخر، این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس، و نامه محبوبْ محبوب است اگرچه عاشق و محبْ مفاد آن را نداند و با این انگیزه حبّ محبوب که کمال مطلوب است به سراغت آید و شاید دستت گیرد. ما اگر در تمام لحظات عمر به شکرانه این که قرآن کتاب ما است به سجده رویم از عهده برنیامده‌ایم.» (صحیفه امام خمینی، ج۱۶، ص۲۱۱، لینک زیر)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=16&page=211>

3) «وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمين»: در ادامه تدبر قبل، و با توجه به [حدیث 2 جلسه 114](#_حدیث_2)، به نظر می‌رسد اینکه قرآن، اگر بخواهد به غیر عرب هم نازل شود، باز عربی (عربی مبین) خواهد بود، هیچ نقصی برای عجم‌ها، یا برتری‌ای برای زبان عربی عادی نسبت به زبان‌های دیگر، ایجاد نمی‌کند.

توضیح مطلب:

در آن حدیث بعد از اینکه فرمود «خداوند متعال هیچ کتاب و وحی‌ای نفرستاد مگر اینکه [اصل آن] به عربی بود؛ که در محل شنوایی پیامبران، به زبان قوم‌شان درمی‌آمد»، در ادامه می‌فرماید: «وَ كَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا بِالْعَرَبِيَّةِ فَإِذَا كَلَّمَ بِهِ قَوْمَهُ كَلَّمَهُمْ بِالْعَرَبِيَّةِ فَيَقَعُ فِي مَسَامِعِهِمْ بِلِسَانِهِمْ» یعنی «قرآن در گوش نبی ما به «این عربی» (نفرمود: عربیاً، بلکه «الـ» معرفه دارد که اصطلاحاً «الـ» عهد است، یعنی همان عربی‌ای که در جملات قبل بدان اشاره شده است) نازل می‌شد، و وقتی ایشان با قوم خود سخن می‌گفت با آنها با «این عربی» سخن می‌گفت اما در گوش‌های آنها به زبان خودشان درک می‌شد.»

اگر این عربی وحی، همان عربی عرب‌ها بود، این جمله اخیر بی‌معنی می‌شد؛ چرا که بین «العربیة» و «لسانهم» تفاوت گذاشته است.

## 118) سوره شعراء (26) آیه 199 فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنينَ ‏ 25/4/1395

### ترجمه

[به فرض که ما قرآن را بر فردی از عجم‌ها نازل می‌کردیم] که [او] آن را بر ایشان می‌خواند، بدان [یا: به او] مومن نمی‌شدند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«به» جار و مجروری است که به لحاظ نحوی، مربوط به «مومنین» است و علی‌القاعده باید بعد از آن می‌آمد. اینکه قبل از آن آمده، نشان‌دهنده یک تاکید جدی بر آن است. به علاوه ضمیر آن، می‌تواند به «آورنده وحی» ویا به «قرآن» برگردد.

### حدیث

1) امام صادق ع فرمود:

اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد، عرب بدان ایمان نمی‌آورد؛ درحالی که بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد؛ و این [نشان‌دهنده] فضیلت عجم است [که حقیقت را بر تعصب نژادی ترجیح می‌دهد.]

تفسير القمي، ج‏2، ص124

قَالَ الصَّادِقُ ع لَوْ أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نَزَلَ عَلَى الْعَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ الْعَجَمُ فَهَذِهِ فَضِيلَةُ الْعَجَم‏.

2) از امام صادق ع روایت شده است:

از عرب برحذر باشید که خبر بدی در مورد آنها هست: همراه با قائم یکی از آنها خروج نمی‌کند.

الغيبة (للطوسي) ص476

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُوسَى الْأَبَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: اتَّقِ الْعَرَبَ فَإِنَّ لَهُمْ خَبَرَ سَوْءٍ أَمَا إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ مِنْهُمْ وَاحِدٌ

(البته ظاهرا مقصود حدیث کسانی است که بر تعصب نژادی عربی دارند یا عرب‌های اصیل که عربهای حجاز (عربستان سعودی) هستند یا ...؛ چراکه در صفحه 477 همان کتاب، از امام باقر ع در مورد 313 نفر اصحابی که با امام زمان ع بیعت می‌کنند روایت شده که: «فِيهِمُ النُّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ الْأَخْيَارُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاق: در میان آنها نجیبانی از مصر، و بزرگانی از شام، و خوبانی از عراق هستند»)

### تدبر

1) در این آیه، نفرمود «عَلَّمَه علیهم» (آن را به آنها تعلیم داد)، بلکه فرمود «قَرَأَهُ عَلَيْهِمْ» (آن را بر آنها خواند). این چنین تعبیری تاییدی است بر اینکه: قرآن صرفا یک مکاشفه شخص پیامبر ص نبوده بلکه این حقیقت با همین الفاظ بر پیامبر اکرم ص نازل شده است ([تدبر1 جلسه 114](#_تدبر_4)) و نیز بر اینکه: الفاظ قرآن هم در مورد قرآن نقش خاصی دارد به نحوی که حتی اگر قرار بود قرآن بر یک غیرعرب‌زبان هم نازل شود، باز هم با همین الفاظ نازل می‌شد ([تدبر1 جلسه117](#_تدبر_3)).

توضیح مطلب:

«قرأ» (خواند) در جایی به کار می‌رود که یک متن معینی وجود داشته باشد و از آن متن، اصل مطلب برای دیگران خوانده شود. اگر قرآن صرفا یک محتواهایی بود که پیامبر مکاشفه کرده و به زبان خودش به مردم ارائه می‌داد و تفاوتی نداشت که پیامبر زبانش عربی باشد ویا هر زبان دیگری؛ آنگاه «خواندن» چه در مورد پیامبر، و چه در مورد هر فرد عجمی که قرار بود این محتواها را به مردم ارائه کند، بی‌معنی بود. در واقع، وقتی فقط محتوای مطلبی مهم است، ما تعبیر «علَّم» (آموزش داد، تعلیم داد) را به کار می‌بریم؛ اما وقتی علاوه بر محتوا، خود الفاظ هم مهم است و می‌خواهیم بگوییم محتوا را با الفاظ خود شخص نقل کرده، تعبیر «قرأ» (خواند) را به کار می‌بریم.

2) «لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمين ... ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنينَ» اینکه برای عده‌ای مبنای حقیقت، نژاد و قبیله و حزب خود باشد، و زیر بار حقیقت تنها در صورتی می‌روند که نزدیکان و هم‌حزبی‌هایشان بگویند، معضلی ریشه‌دار در تاریخ بوده است؛ و این آیه هشداری برای جدی گرفتن آزاداندیشی است:

آیا ما اگر حقیقت را از زبان کسانی بشنویم که به آنها علاقه، ویا با آنها منافع مشترک نداریم، زیر بار آن می‌رویم؟

خوشبختانه در میان ملل مختلف، کارنامه ما ایرانیان، در مجموع، در این زمینه نمره بالایی داشته ([حدیث1](#_حدیث_4)، و [جلسه 117 حدیث2](#_حدیث_3))، هرچند امروزه عده‌ای اصرار دارند، با بهانه عرب بودن پیامبر ص و تحریک احساسات ناسیونالیستی، این کارنامه را به مردودی بکشانند.

و من هیچگاه چرایی این بی‌منطقیِ ملی‌گراها را نفهمیدم:

واقعا درستی یا نادرستی معیار پذیرش حقیقت است یا اینکه گوینده آن از نژاد ما باشد یا نباشد؟

3) «لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمين ... ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنينَ»: چرا فرمود «ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنين» (مومن بدان نمی‌شدند) و نفرمود: «ما آمَنوا به» (بدان ایمان نمی‌آوردند). «مؤمن» اسم فاعل است و دلالت بر «ثبوت و استمرار فعل در فاعل» می‌کند.

یعنی شاید می‌خواهد بفرماید که آنها علی‌رغم تعصبات نژادی، مدتی به آن ایمان می‌آوردند، اما این در حدی نیست که واقعا مومن شوند و این ایمان در وجود آنها باقی بماند.

ظاهراً آیه می‌خواهد تذکر دهد که احساسات ملی‌گرایانه و ناسیونالیستی را (که «نژاد» را بر «حقیقت» ترجیح می‌دهد) خیلی جدی در وجود خود ریشه‌کن کنید! کسی که به این گرایشات گرفتار است، ممکن است با دیدن حقیقت، مدتی بدان ایمان آورد (مصداق «آمنوا» شود)، اما واقعا این ایمان، در وجود وی ثابت و مستقر نمی‌شود (مصداق «مؤمن» نمی‌شود) و با اندک تحریکی، دوباره آن گرایشات سر بلند می‌کند، همان واقعه‌ای که در صدر اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم ص بارها و بارها شاهد آن در میان عرب‌ها بوده‌ایم.

توجه: بطلانِ گرایشات ملی‌گرایانه، به معنای کم‌اهمیتی «حب وطن» نیست. حب وطن، مادام که مانع قبول حقیقت نشود، از احساسات خوب و ضروری برای هر انسان فرهیخته و غیرخودباخته‌ است؛ و اگر نباشد، انسان در معرض آسیب‌های شدید فرهنگی قرار می‌گیرد.

4) «لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمين ... ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنينَ»:

«به» جار و مجروری است که به لحاظ نحوی، مربوط به «مومنین» است و علی‌القاعده باید بعد از آن می‌آمد. اینکه قبل از آن آمده، نشان‌دهنده «حصر» یا دست‌کم یک تاکید جدی بر آن است. (توجه: ضمیر آن، می‌تواند به «آورنده وحی» ویا به «قرآن» برگردد).

با توجه به این مقدمه، اینکه چرا «به» قبل از «مومنین» آمد، شاید بدین جهت است که می‌خواهد بفرماید: آنانی که گرایشات ناسیونالیستی دارند، ممکن است به این قرآن یا آورنده‌اش، بعد از اینکه آن را به نحوی به گرایشات ملی‌گرایانه‌ی خود مرتبط کنند، ایمان بیاورند، اما به خود آن حقیقت، بتنهایی و جدای از گرایشات ناسیونالیستی، ایمان نمی‌آورند.

شاید کسانی که می‌کوشند برای تشویق برخی ایرانیان به اسلام، بر ایرانی بودن مادر امام زمان (عج) و اموری از این دست اصرار کنند، خواسته یا ناخواسته، انحرافی را دامن می‌زنند که در این آیه (در دو تدبر قبلی) مورد توجه قرار گرفته است.

## 119) سوره نمل (27) آیه 69 قُلْ سيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمينَ 26/4/1395

### ترجمه

بگو در زمین گشت و گذار کنید تا بنگرید عاقبت مجرمان چگونه بوده است.

### حدیث

از امام صادق ع روایت شده است: حضرت عيسى از روستایی گذشت كه اهل آن و پرنده‏ها و حیواناتش همگی مرده بودند. فرمود: اينها قطعا جز به خشم و غضب [خدا] نمرده‌اند؛ چرا که اگر جداجدا مرده بودند يكديگر را به خاك سپرده بودند.

حواريون عرض كردند: يا روح اللَّه و یا کلمة الله! از خدا بخواه اينان را براى ما زنده كند تا به ما بگويند كردارشان چه بوده [كه به اين عذاب گرفتار شده‏اند] تا از آن دورى كنيم.

حضرت عيسى ع از پروردگارش خواست، پس از بالا بدو ندا شد: كه آنان را صدا بزن. حضرت عيسى ع شب‌هنگام بر تپه از زمين برآمد، و فرمود: اى مردم اين روستا!

يك تن از ميان آنها پاسخ داد، بلى اى روح الله و كلمة الله!

فرمود: واى بر شما! كردار شما چه بود؟

گفت: پرستش طاغوت، و علاقه به دنيا، همراه با ترس اندك [از خدا] و آرزوى دراز و غفلتی برخاسته از لهو و لعب.

حضرت عيسى ع فرمود: علاقه شما به دنيا چگونه بود؟

گفت: مانند علاقه كودك به مادرش: هر گاه به ما رو مى‏آورد، شاد؛ و چون از ما رو مى‏گرداند، گريان و غمناك مي‌شديم.‏

فرمود: پرستش طاغوت‌تان چه بود؟

گفت: همان اطاعت از اهل گناه.

فرمود: عاقبت كار شما چه شد؟

گفت: شبى را به خوشى خوابیدیم و صبح در هاويه بوديم. (قارعه/9)

فرمود: هاويه چيست؟

گفت: همان سجين است. (مطففین/7)

فرمود: سجين چيست؟

گفت: كوههائى از آتش گداخته، كه تا روز قيامت بر ما فروزان است.

فرمود: چه گفتيد و به شما چه گفتند؟

گفت: گفتيم ما را به دنيا برگردانيد تا در آن زهد ورزيم، و به ما گفته شد: دروغ مي‌گوئيد.

فرمود: واى بر تو! چه شد كه جز تو، کسی از اين جماعت با من سخن نمی‌گوید؟

گفت: ای روح اللَّه! همگی‌شان با لجام [= افسار]‌هایی از آتش در دستان فرشتگان سخت و تند گرفتارند؛ و من در ميان آنها بودم، ولى از آنها نبودم؛ تا آن هنگام كه عذاب خدا آمد مرا هم با ايشان در برگرفت، پس من به تار موئى بر لبه دوزخ آويزانم و نميدانم كه آيا با صورت در آن می‌افتم و يا از آن رهائى می‌يابم؟!

حضرت عيسى ع به حواريين رو كرده، فرمود: اى اولیاء الله! خوردن نانى خشك با نمكى زبر، و خوابيدن بر مکانی ناخوشایند، در صورتى كه عافیت دنيا و آخرت حفظ شود، [از این وضعیت] بسیار بهتر است.

الكافي، ج‏2، ص319

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُهَاجِرٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

مَرَّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع عَلَى قَرْيَةٍ قَدْ مَاتَ أَهْلُهَا وَ طَيْرُهَا وَ دَوَابُّهَا فَقَالَ أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَمُوتُوا إِلَّا بِسَخْطَةٍ وَ لَوْ مَاتُوا مُتَفَرِّقِينَ لَتَدَافَنُوا فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُحْيِيَهُمْ لَنَا فَيُخْبِرُونَا مَا كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فَنَجْتَنِبَهَا فَدَعَا عِيسَى ع رَبَّهُ فَنُودِيَ مِنَ الْجَوِّ أَنْ نَادِهِمْ فَقَامَ عِيسَى ع بِاللَّيْلِ عَلَى شَرَفٍ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ يَا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ فَأَجَابَهُ مِنْهُمْ مُجِيبٌ لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ فَقَالَ وَيْحَكُمْ مَا كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالَ عِبَادَةُ الطَّاغُوتِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا مَعَ خَوْفٍ قَلِيلٍ وَ أَمَلٍ بَعِيدٍ وَ غَفْلَةٍ فِي لَهْوٍ وَ لَعِبٍ فَقَالَ كَيْفَ كَانَ حُبُّكُمْ لِلدُّنْيَا قَالَ كَحُبِّ الصَّبِيِّ لِأُمِّهِ إِذَا أَقْبَلَتْ عَلَيْنَا فَرِحْنَا وَ سُرِرْنَا وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنَّا بَكَيْنَا وَ حَزِنَّا قَالَ كَيْفَ كَانَتْ عِبَادَتُكُمْ لِلطَّاغُوتِ قَالَ الطَّاعَةُ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي قَالَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِكُمْ قَالَ بِتْنَا لَيْلَةً فِي عَافِيَةٍ وَ أَصْبَحْنَا فِي الْهَاوِيَةِ فَقَالَ وَ مَا الْهَاوِيَةُ فَقَالَ سِجِّينٌ قَالَ وَ مَا سِجِّينٌ قَالَ جِبَالٌ مِنْ جَمْرٍ تُوقَدُ عَلَيْنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَمَا قُلْتُمْ وَ مَا قِيلَ لَكُمْ قَالَ قُلْنَا رُدَّنَا إِلَى الدُّنْيَا فَنَزْهَدَ فِيهَا قِيلَ لَنَا كَذَبْتُمْ قَالَ وَيْحَكَ كَيْفَ لَمْ يُكَلِّمْنِي غَيْرُكَ مِنْ بَيْنِهِمْ قَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ إِنَّهُمْ مُلْجَمُونَ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ بِأَيْدِي مَلَائِكَةٍ غِلَاظٍ شِدَادٍ وَ إِنِّي كُنْتُ فِيهِمْ وَ لَمْ أَكُنْ مِنْهُمْ فَلَمَّا نَزَلَ الْعَذَابُ عَمَّنِي مَعَهُمْ فَأَنَا مُعَلَّقٌ بِشَعْرَةٍ عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ لَا أَدْرِي أُكَبْكَبُ فِيهَا أَمْ أَنْجُو مِنْهَا فَالْتَفَتَ عِيسَى ع‏ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ فَقَالَ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَكْلُ الْخُبْزِ الْيَابِسِ بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ وَ النَّوْمُ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ كَثِيرٌ مَعَ عَافِيَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

### نکته (ارتباط این آیه با آیات مشابه قبلی)

هم برخی احادیث و هم برخی نکات تدبری آیات 9 و 42 سوره روم (به ترتیب، جلسه 66 و [جلسه 58](#_58)_سوره_روم)) با آیه حاضر مشترک است؛ لذا فقط نکات جدید مطرح می‌شود

### تدبر

1) «قُلْ سيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا ...» این مطلبی است که به همه باید گفت (قل):

در سیر و سیاحت‌ها، خصوصا در محل آثار تمدنی، فقط مبهوت خود این آثار و عظمت آنها نشویم؛ بلکه درباره ساکنان این آثار و نسبت اکنون بین آنها و این آثار، و وضعیت اکنون صاحبان قدیمی این آثار هم بیندیشیم.

وقتی این جملات را می‌نوشتم به یاد کتاب «آری اینچنین بود ای برادر» نوشته دکتر شریعتی افتادم.

فرازی را با هم بخوانیم:

با این خصوصیات، رشته اصلی تحصیل و تدریس و تحقیقم و فکرم و ذکرم هم تمدن است و همواره تمدنها و آثار بزرگ تمدن بشری را بزرگترین افتخار نوع بشر می‌دانستم و به هر شهر و کشوری که می‌رفتم، بلافاصله به سراغ یکی از آثار بزرگ تمدن گذشته می‌شتافتم، تا بدانم و ببینم و بشناسم که این قوم چه اثری خلق کرده است و تاریخ این قوم چه شاهکاری آفریده است. در یونان، ... در رم، ...در خاور دور، ... در چین، ...

اینها در نظر من، بزرگترین میراث عزیز بشریت بود و برای من، عزیزترین دیدنی‌هایی که چشم و دلم را غرق نور و لذت می‌کرد و از تماشایش لبریز هیجان می‌شدم.

... تا اینکه در تابستان امسال، در سفر به افریقا که بیشترین شوقم دیدن اهرام سه گانه مصر بود، آن همه دلبستگی‌ها، ناگهان، در دلم گسست و آن همه تصویرهای پر شکوه در درونم فرو ریخت و آن خیالات همه از سرم گریخت و ایمانم را به آنچه تمدن نام دارد، همه بر آب نیل دادم هزارها سال دروغ را همه بر باد مصر!

... راهنما ... شاهکارها را نشانم می‌داد و حکایت می‌کرد، پنج هزار سال پیش «بردگان»، هشتصد میلیون تخته سنگ بزرگ را- که هر قطعه‌ای به طور معدل، دو تن وزن دارد- از «اسوان»- همانجایی که سد معروف اسوان را ساخته‌اند- به قاهره آورده‌اند و ۹ هرم ساخته‌اند که شش تا کوچک است و سه تای دیگر بزرگ که شهره جهان‌اند!

پنج هزار سال پیش، هشتصد میلیون سنگ را از فاصله ۹۸۰ کیلومتری، به قاهره آوردند و روی هم چیدند و بنایی ساختند تا جسد مومیایی شده فرعون‌ها و ملکه هاشان را در زیرآن دفن کنند!

...از آن همه کار، از شاهکاری چنان عظیم، دچار شگفتی شده بودم که در گوشه‌ای- به فاصله ۴۰۰، ۵۰۰ متری- قطعه سنگهایی را دیدم که در هم ریخته، بر هم انباشته شده‌اند. از راهنمایم پرسیدم آنها چیست؟ با بی‌اعتنایی گفت: چیزی نیست، مشتی سنگ است. گفتم: اینها نیز سنگهایی انباشته بر هم است و چیزی نیست، می‌خواهم بدانم که آنها چه هستند. زورش می‌آمد جواب درستی بدهد ...

...گفتم به جای شرح این همه، فقط بگو آنجا کجاست؟ گفت: آنها دخمه‌هایی است نقب مانند که چندین کیلومتر در دل زمین حفر شده است. پرسیدم: چرا؟ گفت: گور برده‌هایی است که این اهرام را بنا کرده‌اند...

... هر روز، خبر مرگ صدها نفر را به فرعون گزارش می‌کردند؛ وقتی دسته‌های تازه‌ای از افریقای سیاه می‌آوردند که هنوز با آب و هوای مصر و شرایط کاری چنین وحشیانه عادت نکرده بودند آمار روزانه مرگشان بالاتر می‌رفت، در فصلهای مختلف سال، این منحنی فرق می‌کرد و بیماری‌های مسری چون وبا و طاعون و... آمار مرگ این انسانها را به صورت یک قتل عام وسیع نشان می‌داد.

... گفتم: دیگر رهایم کن که نه حضور تو را می‌توانم تحمل کنم و نه حضور این اهرام خبیث را، من خود می‌روم و رفتم....

...می‌دیدم، به چشم می‌دیدم که تمدن یعنی دشنام، یعنی نفرت، یعنی کینه، یعنی شکنجه و شلاق، بهره‌کشی، خونخواری، جلادی، شهادت، فساد و شهوت و هوس و خودخواهی و اسارت و... بالاخره، بنای سه طبقه ستم هزاران سال بر گرده خواهران و برادران من؛ در میان انبوه سنگها نشستم و دیدم چنان است که پنداری همه آنهایی که در دل این دخمه‌ها خفته‌اند، با من حرف می‌زنند و به من- فارغ التحصیل دانشگاه علوم انسانی اروپا و استاد تاریخ تمدن دانشگاه ایران- درس می‌دهند، نخستین صفحه کتاب علوم انسانی را درس می‌دهند، نخستین درس تاریخ را می‌آموزند و برایم تمدن را معنی می‌کنند...

2) در قرآن کریم برای «گناه» از تعابیر «ذنب» و «إثم» و «جرم» استفاده شده؛ اما در بحث عبرت‌گیری از عاقبت گناهکاران، از این سه واژه، فقط اصطلاح «مجرم» را به کار برده است. (قرآن کریم، در مواردی که به عبرت‌گیری از عاقبت یک عده، تذکر داده، از آنها با تعابیر مکذِّب، مشرک، ظالم، مفسد، و مجرم به کار برده است که همگی غیر از کلمه «مجرم» معانی‌ای دارند که با معنای «گناهکار» اندکی تفاوت دارد) اما چرا؟

الف. یکی از هم‌خانواده‌های کلمه «جُرم» (= گناه)، «جَرم» (= قطع، بریدن) است و اهل لغت معتقدند که معنای این دو کلمه به هم مربوط است هرچند درباره نحوه ارتباط آن اختلاف نظر دارند (معجم المقاييس اللغة1/ 446[[298]](#footnote-298)؛ الفروق في اللغة/228 [[299]](#footnote-299)؛ مفردات ألفاظ القرآن/192-194[[300]](#footnote-300)). شاید وجه مهم عبرت گرفتن از گناهکار این باشد که گناهکار بالاخره از دنیا و لذت‌هایی که به خاطر آن گناه می‌کرده، جدا (قطع) می‌شود؛ و اینجاست که محل عبرت می‌باشد.

ب. کلمات «جرم» و «مجرم» را، نه در مورد هر گناهی، بلکه غالبا در مورد گناهانی که حیثیت اجتماعی دارند، به کار می‌بریم و اگرچه در کلمات اهل لغت عرب در این زمینه سخنی یافت نشد، اما با مشاهده موارد استعمال آن در قرآن، بعید نیست که واقعا همین مد نظر باشد. اگر چنین باشد، آنگاه، علت اینکه از میان سه واژه مذکور، این واژه انتخاب شده، این است که گناهانی واقعا امکان عبرت‌ گرفتن دارند، که در عرصه اجتماعی به چشم بیایند؛ و شاید به همین جهت است که عذاب‌های دنیوی مطرح در قرآن، همگی در مورد گناهان اجتماعی مطرح شده است.

ج. ...

‏

## 120) سوره نمل (27) آیه 70 وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ في‏ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُون‏ 27/4/1395

### ترجمه

و بر آنان غم مخور؛ و از [= به‌خاطر] آن مکری که می‌ورزند، در مضیقه مباش [= دل‌تنگ مشو و خود را در تنگنا قرار مده].

### حدیث

امام صادق ع فرمود:

حضرت موسى ع يوشع بن نون را وصي خود قرار داد؛ و يوشع بن نون فرزندان هارون، و نه فرزندان خودش ویا فرزندان موسى را؛ که خداوند تعالى صاحب اختيار است، هر كه را خواهد و از هر خاندانى كه خواهد اختيار كند.

و موسى و يوشع مردم را به مسيح ع مژده دادند و چون خداى عز و جل مسيح را برانگیخت، مسيح ع به آنها گفت که پس از من پيغمبرى خواهد آمد كه نامش احمد و از اولاد اسماعيل ع است، كه تصدیق کننده من و شماست و راه هر بهانه‌ای را بر من و شما می‌بندد. و امر وصيت، پس از عيسى، در حواريينِ «مستحفظ» جارى گشت ...[آنگاه امام صادق ع پس از توضیحی درباره «مستحفظین» که اسم اعظم می‌دانستند، می‌فرماید][[301]](#footnote-301)

پس هميشه وصيت از عالِمى به عالِم ديگر جريان داشت، تا آن را به حضرت محمد ص رسانيدند، و چون خداى عز و جل محمد صلّى اللَّه عليه و آله را مبعوث كرد، دودمان مستحفظين تسلیم او شدند ولی بنى اسرائيل تكذيبش نمودند، او به سوى خداى عز و جل دعوت كرد و در راهش جهاد نمود تا آنكه خداى- جل ذكره- به او وحی فرستاد كه فضیلت و برتری وصی خود را آشكار كن.

پيغمبر عرض‏ كرد: پروردگارا! عرب مردمى خشن‌اند، در ميان ايشان كتابى نبوده و براى آنها پيغمبرى برانگیخته نشده و از فضيلت و شرف پيغمبران آگاه نيستند، اگر من فضيلت و برتری اهل بيتم را بآنها بگويم، ايمان نمى‏آورند.

پس خداى جل ذكره- فرمود: «غم آنها را مخور» و «بگو سلام؛ که بزودی خواهید دانست» (زخرف/89).

پس، پيغمبر از فضايل وصي‌اش یادی کرد و در دلها نفاق افتاد؛ و رسول خدا ص از آن نفاق و آنچه می‌گفتند آگاه شد.

آنگاه خداى- جل ذكره- فرمود: اى محمد! «محققا ما مي‌دانيم كه سينه‏ات از آنچه مي‌گويند تنگ مى‏شود» (حجر/97) «اما ايشان تو را تكذيب نمي‌كنند بلكه ستمگران آيات خدا را انكار مي‌كنند» (انعام/33) و بدون اينكه دليلى داشته باشند انكار مي‌كنند.

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله با ايشان به الفت و مهربانی رفتار می‌کرد و از برخی از آنها در مقابل بعضى دیگر کمک می‌گرفت و همواره، نکته‌ جدیدی از فضایل وصي‌اش را به آنها نشان می‌داد ...

الكافي، ج‏1، ص294

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

أَوْصَى مُوسَى ع إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلَى وَلَدِ هَارُونَ وَ لَمْ يُوصِ إِلَى وَلَدِهِ وَ لَا إِلَى وَلَدِ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ الْخِيَرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ يُوشَعُ بِالْمَسِيحِ ع فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَسِيحَ ع قَالَ الْمَسِيحُ لَهُمْ إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ ع يَجِي‏ءُ بِتَصْدِيقِي وَ تَصْدِيقِكُمْ وَ عُذْرِي وَ عُذْرِكُمْ وَ جَرَتْ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْحَوَارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفَظِينَ ...[[302]](#footnote-302)

فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى دَفَعُوهَا إِلَى مُحَمَّدٍ ص فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً ص أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفِظِينَ وَ كَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ دَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَيْهِ أَنْ أَعْلِنْ فَضْلَ وَصِيِّكَ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاةٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ ع وَ لَا شَرَفَهُمْ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ- «وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» وَ «قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيِّهِ ذِكْراً فَوَقَعَ النِّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ يَا مُحَمَّدُ «وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَ لكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» وَ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئاً فِي فَضْلِ وَصِيِّه‏ ...

### تدبر

1) در عبارت «لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» مرجع ضمیر «هِم» می‌تواند به «مجرمان» در آیه قبل برگردد (یعنی مجرمانی که قبلا در زمین زندگی می‌کرده و قرآن ما را به عبرت از عاقبت آنها فراخوانده)؛ و نیز می‌تواند به «الذین کفروا» در سه آیه قبل‌تر (کافرانی که دعوت پیامبر را افسانه‌سرایی می‌نامیدند).

به همین ترتیب، «عَلَيْهِمْ» هم به دو معنی می‌تواند باشد: یکی به معنای «علی عاقبتهم» (یعنی به خاطر اینکه آنها عاقبت بدی پیدا کردند، غصه نخور؛ چون حقشان است)؛ و دوم به معنای «علی عملهم» (یعنی به خاطر اذیت‌هایی که در حق تو روا می‌دارند، ناراحت نباش؛ چون خدا با توست)

البته اگر این عبارت را با عبارت بعدی‌اش (وَ لا تَكُنْ في‏ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُون) در نظر بگیریم، معنای دوم محتمل‌تر است؛ اما هر دو معنا درست است.

2) «لا تَكُنْ في‏ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُون»: کسی که در راه خدا قدم برمی‌دارد و مخصوصا هرکه اقدام به دعوت مردم به دین خدا می‌کند، انتظار نداشته باشد که عده‌ای خدانشناس علیه او دسیسه نکنند و او را به تنگنا نیندازند!

وقتی با پیامبر خدا چنین کردند، با ما نکنند؟!

به قول عطار نیشابوری:

گر مرد رهی میان خون باید رفت

وز پای فتاده سرنگون باید رفت

تو پای به راه در نه و هیچ مپرس

خود راه بگویدت که چون باید رفت

<http://ganjoor.net/attar/mokhtarname/bb18/sh25/>

3) «وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ في‏ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُون»

بار سنگین غم و دلتنگی، مگر با گفتن برداشته می‌شود؟ آیا اگر به شما بگویند در تنگنا نباش، از تنگنا بیرون درمی‌آیید؟!

بله!

دقیقا!

شاید این آیه، از شیرین‌ترین و امیدبخش‌ترین آیات برای یک دیندار باشد که هر سختی‌ای را برایش آسان می‌کند. چرا؟

یک مبلغ دین که صادقانه در راه خدا گام برمی‌دارد، هم از اینکه مردم هدایت نمی‌شوند، غصه‌دار می‌شود و هم از آزار خدانشناسان و منافقان. او وقتی می‌بیند که برای دعوت مردم به خوبی‌ها، چقدر به زحمت می‌افتد، بعد، عده‌ای ریاکار شیاد، با قیافه‌ای ظاهرالصلاح، همه رشته‌های او را پنبه می‌کنند؛ چه حالی به او دست می‌دهد؟ او برای خدا کار می‌کند و فیش نجومی‌اش را دیگران دریافت می‌کنند و فحش نامردیِ آنها هم باز نصیب او می‌شود؛ آن وقت انتظار داری که دلش نگیرد؟!

و در چنین شرایطی،

چه زیباست دلداری شنیدن از محبوب مطلق!

آن وقت است که آرزو می‌کنی ای کاش همواره این حزن‌ها و تنگناها باشد، اما ندای خدا هم باشد که در گوشَت زمزمه کند:

غصه نخور، دلتنگ نشو؛ من می‌بینمت. آنها اگر نمی‌فهمند، من می‌فهمم. مگر تو برای من کار نمی‌کردی؟ خوب! چه چیزی بهتر از اینکه من، کارت را پسندیدم؟! برای تو کدام مهم‌تر است؟ هدایت آنها یا رضایت من؟ من، که تو به خاطر من این زحمات را متحمل می‌شدی، می‌گویم که از تو راضیم! دیگر چه جای ناراحتی؟! چه جای دلتنگی؟!

واقعا آیا شیرین‌تر از این هم می‌شود که در اوج سختی‌ها، نگاه رضایت محبوب روی سر آدم باشد؟

بیهوده نبود که وقتی تیر بر حنجره عطشانِ آن طفل صغیر فرود آمد، امام عشق فرمود: «هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّه‏» (آنچه بر من نازل می‌شود سهل و آسان است، چراکه اینها در مقابل چشم خداست؛ لهوف/168) احتمالا لحظاتی قبل خدا در گوشش زمزمه کرده بود که «وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ في‏ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُون»

4) « وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ في‏ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُون»: بار سنگین غم و دلتنگی، مگر با گفتن برداشته می‌شود؟ آیا اگر به شما بگویند در تنگنا نباش، از تنگنا بیرون درمی‌آیید؟!

همان خدایی که با یک «باش»، «کُن فیکون» می‌کند (بقره/117)، با یک «نباش» (لا تکن) هم هر غم و تنگنایی را نیست و نابود می‌کند.

## 121) سوره حج (22) آیه 73 يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب‏ 28/4/1395

### ترجمه

ای مردم! مثالی زده شد، پس بدان گوش دهید! در حقیقت، کسانی را که به جای خدا می‌خوانید، هرگز [حتی] مگسی را نیافرینند، اگرچه برایش گرد هم آیند؛ و اگر آن مگس چیزی از آنها برباید، راهی به خلاصی آن از او نیابند. طالب و مطلوب [هردو] ناتوانند.

### حدیث

1) روزی مگسی روی منصور دوانیقی [خلیفه عباسی] نشست، او را دور کرد، دوباره برگشت، باز او را دور کرد، دوباره برگشت. به امام صادق ع گفت: ای اباعبدالله! خداوند متعال مگس را برای چی آفرید؟

امام فرمود: برای اینکه سرکشان و جباران را ذلیل کند!

علل الشرائع، ج‏2، ص496

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ الرَّبِيعِ صَاحِبِ الْمَنْصُورِ قَالَ:

قَالَ الْمَنْصُورُ يَوْماً لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَدْ وَقَعَ عَلَى الْمَنْصُورِ ذُبَابٌ فَذَبَّهُ عَنْهُ ثُمَّ وَقَعَ عَلَيْهِ فَذَبَّهُ عَنْهُ ثُمَّ وَقَعَ عَلَيْهِ فَذَبَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لِأَيِّ شَيْ‏ءٍ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الذُّبَابَ قَالَ لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَّارِينَ.

2) از امام باقر ع روایت شده استکه فرمودند:

غیر از خدا دوست و پناهگاهی نگیرید که دیگر مومن نخواهید بود؛ چرا که هر سبب و نسب و خویشاوندی و دوستی و بدعت و شبهه‌ای قطع خواهد شد.

الكافي، ج‏1، ص59

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيجَةً «1» فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ وَ قَرَابَةٍ وَ وَلِيجَةٍ وَ بِدْعَةٍ وَ شُبْهَةٍ مُنْقَطِعٌ

### شأن نزول

ابن عباس گفته عرب جاهلی بت‌های خود را با زعفران و آب زعفران زینت می‌دادند و مگس‌ها می‌آمدند و این زعفرانها را برمی‌داشتند. (مجمع‌البیان7/152) در برخی احادیث از معصومین نیز تعبیر شده که آنها با مشک و عنبر بت‌ها را معطر می‌کردند و مگسها می‌آمدند و اینها را می‌خوردند (کافی4/543).

### تدبر

1) « إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»: مگس از نظر اغلب ما انسانها، در زمره به درد نخورترین و ضعیف‌ترین موجودات است. آیه هشدار می‌دهد که همه آنچه بدانها امید می‌بندید، دست به دست هم بدهند، توانایی آفریدن حتی یک موجودِ (از نظر شما) به‌دردنخوری مانند مگس را ندارند؛ و از طرف دیگر، موجود ضعیفی مانند مگس، که براحتی او را می‌کشیم، اگر یک پره زعفران آنها را بردارد نمی‌توانند از او پس بگیرند! آن وقت واقعا چنان کسانی واقعا ارزش امید بستن دارد؟

درست است که امروزه – جز در برخی مناطق هند و ... – بت‌پرستی وجود ندارد، اما به جای آن پرستش پول و کدخدای جهانی و ... رایج شده است که این مثل را در مورد همانها می‌توان دید: امروزه برای عده‌ای پول، خدا شده است! آیا با پول می‌توان یک مگس آفرید و آیا پول می‌تواند ما را از دست همین مگس کاملا نجات دهد!

(توجه شود: دستکاری ژنتیک و حتی تولید موجود زنده از سلول بنیادین، واقعا «آفریدن» نیست، بلکه حداکثر، تصرفاتی است برای سرعت بخشیدن یا تغییر دادن در مسیر آفرینش خدا. حشره‌کش‌ها هم اولا خودشان ضررشان بیشتر است و ثانیا فقط در محدوده‌های معین به کار می‌آیند)

2) چرا فرمود «فَاسْتَمِعُوا لَهُ»؟ (یعنی اگر این عبارت نبود، جه فرقی می‌کرد؟)

در قرآن تعبیر «قل» زیاد آمده، اما اینجا گویی یک فراخوان عمومی است! و خیلی صریح می‌گوید «آهای مردم! مثلی دارد بیان می‌شود، بیایید گوش کنید». [[303]](#footnote-303)

شاید به خاطر این است که این آیه جزء مواردی است که خیلی آشکارا دهان همه غیرخداپرستان را می‌بندد. در تاریخ هم نقل شده که چهارنفر از کافران می‌خواستند به خیال خود، شبیه قرآن را بیاورند، هرکدام با دیدن یک آیه از این کار ناامید شد، که عبدالملک بصری با دیدن این آیه، به عجز خود اعتراف کرد. (الاحتجاج للطبرسی2/377)[[304]](#footnote-304)

3) «ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب»: با توجه به مثل بیان شده در این آیه، واضح است که «مطلوب» (معبود‌هایی که اینها خواسته خود را از آنها طلب می‌کردند) ضعیف است؛ ؛ اما چرا «طالب» (خود این بت‌پرستان که برای خواسته‌شان سراغ بتها می‌رفتند) را هم ضعیف دانست؟ ظاهرا چون کسی که به چنان موجود ضعیفی تکیه کند، خودش هم ضعیف خواهد ماند:

نتیجه: همگان، هرچقدر هم شوکت ظاهری داشته باشند، ضیعف‌اند؛ تنها کسی واقعا ضعیف نیست و قوی است، که پشتوانه واقعا قوی‌ای به نام خدا داشته باشد.

(این منطق کسی است که می‌فهمید آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند)

### حکایت

سید مرتضی در کتاب أمالي (ج‏2، ص105-107) حکایتی نقل کرده است مرتبط با این آیه:

در بصره قاضی‌ای به نام عبدالله بن سوار منصوب شد که مردم حاکمی باوقارتر از او ندیده بودند و بسیار بر کنترل رفتار خود تسلط داشت: بعد از نماز صبح بعد به محل کارش می‌آمد و تکیه نمی‌داد و همین طور صاف می‌نشست بدون اینکه اعضای بدنش را هیچ حرکتی دهد و یا به این طرف و آن طرف برگردد و یا اینکه این پا و آن پا کند انگار که یک مجسمه است؛ و این طور بود تا وقت نماز ظهر، که به مسجد می‌رفت؛ بعد دوباره به محل کارش برمی‌گشت و همین طور بود تا نماز عصر؛ و بعد دوباره برمی‌گشت تا نماز مغرب؛ و گاه که برخی از کارهایش باقی مانده بود، دوباره برمی‌گشت تا نماز عشاء؛ و در کل این مدت نه برای تجدید وضو بلند می‌شد و نه آبی می‌نوشید، و روزها چه کوتاه بود و چه بلند، تابستان بود یا زمستان، روالش همین طور بود، نه دستش را تکان می‌داد و نه با سر اشاره‌ای می‌کرد و فقط خیلی مختصر سخن می‌گفت و با کمترین کلمات منظور خود را می‌رساند.

تا اینکه روزی در جای خود نشسته بود و کارگزارانش هم پیرامونش بودند و مراجعان هم پیش رویش صف کشیده بودند که یک مگسی روی بینی‌اش نشست. او همچنان ساکت بود. مگس آرام آرام به سمت چشم او حرکت کرد و او همچنان بی اعتنا بود و نه سرش را تکان داد و نه با دستش مگس را دور کرد. مگس روی چشمش رفت و او مجبور شد محکم پلک بزند که مگس بلند شود. اما مگس دوباره برگشت و این بار برگشت و داشت وارد چشم او می‌شد. بار دیگر محکمتر پلک زد و صورتش را هم جمع کرد، اما مگس مرتب برمی‌گشت. مجبور شد با دستش او را دور کند و حضار هم داشتند با تعجب حرکات او را می‌دیدند و مگس مرتب برمی‌گشت و او دستهایش را محکمتر تکان می‌داد و دیگر با آستین قبایش هم سعی در دور کردن مگس می‌کرد.

وقتی دید که مردم با تعجب حرکات وی را نگاه می‌کنند، گفت: واقعا که این مگس از کنه و سوسک لجوجتر و از کلاغ خودپسندتر است؛ و استغفار می‌کنم به نزد خدایی که وقتی غرور بر کسی مسلط می‌شود چگونه ضعف او را به رخش می‌کشاند. می‌دانستم که نزد همه مردم متین‌ترین و باوقارترین افراد هستم و خدا با یکی از ضعیفترین خلایقش آبروی مرا برد و سپس این آیه را خواند ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ»[[305]](#footnote-305)

## 122) سوره حج (22) آیه 74 ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ ‏ 29/4/1395

### ترجمه

خدا را آن گونه که سزاوارش بود قدر ندانستند؛ بدرستی که خداوند حقّاً قوی و شکست‌ناپذیر است.

### نکات ترجمه

«قَدَرُوا ... حَقَّ قَدْرِهِ»: در سوره قدر (جلسه97) اشاره شد که «کلمه «قدر» به معنای «اندازه» و مقدار است و اصل این ماده بر کنه و نهایت ظرفیتی که یک شیء دارد، دلالت می‌کند ولذا آن را به معنای حد بلوغ و غایت شیء نیز دانسته‌اند.» با اینکه خداوند هیچ اندازه و مقداری ندارد، چرا چنین تعبیری (حَقَّ قَدْرِهِ) درباره خدا آمده است؟ مفسران توضیح داده‌اند که «قدر دانستن» اگرچه به معنای دانستن اندازه و حد شیء است، اما کنایه از درک جایگاه و منزلت شیء هم به کار می‌رود و «قدر الشي‏ء حق قدره» به معنای اینکه «او را در جایگاه و منزلتی که سزاوارش است، قرار دادند» می‌باشد. (المیزان14/ 409) ظاهرا بر همین اساس است که اهل لغت گفته‌اند این جمله به معنای «ما وَصَفُوه حَقَّ وَصْفِه» (خدا را به آن صفتی که سزاوار اوست، توصیف نکردند) یا «ما عظَّموا اللَّهَ حقَّ عظمته‏» (خدا را آنچنان که سزاوارش است بزرگ نداشتند) می‌باشد. (كتاب العين5/ 113؛ المحيط في اللغة5/ 341؛ معجم المقاييس اللغة5/ 63)

«عَزيزٌ»: ماده «عز» به معنای شدت و قوت و قهر و غلبه می‌باشد (معجم المقاييس اللغة4/ 38) و «عزت» حالتی در شخص است که مانع از آن می‌شود که مغلوب واقع شود بنابراین «عزیز» یعنی کسی که همواره غالب است و هیچگاه مغلوب نمی‌شود (مفردات ألفاظ القرآن/564) و به چیزی هم که نایاب است، چون دسترسی [= غلبه] به آن سخت و دشوار است، عزیز گفته می‌شود. تفاوت «عزیز» با «قاهر» (غلبه‌کننده) در این است که عزیز از این جهت گفته می‌شود که کسی توان غلبه و اذیت و آزار او را ندارد، اما قاهر از این جهت گفته می‌شود که او بر دیگران غلبه می‌کند، و تعبیر «عزیزی» (همان «عزیزم» در فارسی) را در مورد محبوبی به کار می‌رود که جدایی از او بر انسان سخت و دشوار است (الفروق في اللغة/ 103-104)

درباره عزیز بودن خداوند در جلسه 8 (شعراء/217) و جلسه 28 (شعراء/9) نکاتی گذشت که در اینجا تکرار نمی‌شود.

### حدیث

1) بنده خدا علی بن موسی الرضا می‌فرماید:

اما بعد، بدرستی که اولین چیزی که خداوند بر بندگانش لازم، و بر آفریدگانش واجب کرده، معرفت به وحدانیت است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی خدا را آن گونه که سزاوارِ شناختنش بود، نشناختند.

الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا ع، ص65

يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا:

أَمَّا بَعْدُ إِنَّ أَوَّلَ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَوْجَبَ عَلَى خَلْقِهِ مَعْرِفَةُ الْوَحْدَانِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» يَقُولُ مَا عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِه‏.

2) از امام جعفر صادق ع روایت شده است:

«خدا به وصف درنیاید. و چگونه به وصف درآید، و حال آن‏كه در كتاب خويش فرموده كه: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» پس به هیچ قَدَر و اندازه‌ای وصف نمى‏شود، مگر آن‏كه از آن بزرگ‏تر است».

الكافي، ج‏1، ص103

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ.[[306]](#footnote-306)

3) از امام باقر ع روایت شده است که:

به درستى كه خداى عز و جل به وصف درنيايد، و چگونه به وصف درآيد، و حال آنكه در كتاب خويش فرموده كه: «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؛ پس خدا به قدر و اندازه‏اى وصف نشود، مگر آنكه از آن بزرگ‏تر باشد.

و به درستى كه پيغمبر صلى الله عليه و آله به وصف درنيايد، و چگونه به وصف درآيد بنده‏اى كه خدا او را به هفت حجاب محجّب ساخته، و طاعت او را در زمين همچون طاعتش [خدا یا خود رسول؟] در آسمان قرار داده و فرموده كه: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (آنچه رسول به شما می‌دهد بگیرید و از آنچه شما را نهی می‌کند برحذر باشید؛ حشر/7). و هر كه اين را اطاعت كند، مرا اطاعت كرده، و هر كه او را نافرمانى كند، مرا نافرمانى كرده است، و [امر دين را] به او مفوّض فرمود.

و به درستى كه ما به وصف درنياييم، و چگونه به وصف درآيند گروهى كه خداوند رجس را – که همان شک است - از ايشان برداشته است (احزاب/33).

و مؤمن به وصف درنمى‏آيد؛ و بدرستى كه مؤمن برادر خويش را ملاقات مى‏كند و با يكديگر مصافحه مى‏كنند؛ پس خدا پيوسته به سوى ايشان نظر [رحمت] مى‏كند، و گناهان از روى‏هاى ايشان فرو مى‏ريزد، چنان كه برگ از درخت فرو ريزد».

الكافي، ج‏2، ص182

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَالَ فِي كِتَابِهِ «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يُوصَفُ بِقَدرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ.

وَ إِنَّ النَّبِيَّ ص لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسَبْعٍ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ «وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ مَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ.

وَ إِنَّا لَا نُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ هُوَ الشَّكُّ.

وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَى أَخَاهُ فَيُصَافِحُهُ فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَ الذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ.[[307]](#footnote-307)

### تدبر

1) فرمود «ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» و نفرمود که اصلا خدا را نمی‌شناسند. این تعبیر، غیر از این آیه در دوجای دیگر قرآن کریم (انعام/91؛ زمر/67) نیز آمده است؛ که دوتایش درباره مشرکین است.[[308]](#footnote-308) این نشان می‌دهد که ریشه شرک – که به صورت خفی، در زندگی اغلب ما وارد شده است – این است که خداشناسی ما کامل نیست.

هرکس خدا را آن گونه که سزاوار است بشناسد، دائما برای کارهایش روی این و آن حساب نمی‌کند.

2)‌ «ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ»: در آیه قبل ([جلسه121](#_121)_سوره_حج)) نشان داد که معبودهای غیرخدا هم ضعیف‌اند (نمی‌تواند یک مگس بیافرینند) و هم یک مگس آنها را ذلیل می‌کند؛ در مقابل توجه داد که اگر آنها ضعیف‌اند، خدا قوی است؛ و اگر آنها ذلیل‌اند، خدا عزیز است؛ و مشکل همه این است که خدا را درست نمی‌شناسند! (المیزان14/ 409)

ما چقدر این قوی عزیز را قوی و عزیز (شکست‌ناپذیر) می‌دانیم و برنامه‌ها و خواسته‌هایمان را با او تنظیم می‌کنیم؟ واقعا ما همان «طالب»ی نیستیم که چون روی غیر خدا حساب می‌کنیم، به مطلوب‌مان هم نمی‌رسیم؟ «ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب» (آیه قبل)

اگر امام خمینی با قاطعیت می‌گفت «نترسید، نترسانید ... آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=2067>

اگر می‌گفت:

«ما می‏گوییم اسرائیل باید از صفحۀ روزگار محو شود»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=3027>

چون به خدایی اعتماد کرده بود که قوی و شکست‌ناپذیر است.

3) «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ»: «قدرت» ‌یکی از خواسته‌های مهم بشر است، تا حدی که برخی متفکران غربی (مانند نیچه و فوکو) همه اقدامات انسان (حتی یک مسافرت جمعی یا ساده‌ترین روابط خانوادگی) را با «قدرت‌طلبی» (اراده معطوف به قدرت) تحلیل می‌کنند. اما هم مشکل این تحلیل‌گران، که نهایتا به یأس و ناامیدی می‌رسند، و هم مشکل همه قدرت‌مداران عالم، که همگی آخرش ناکام از دنیا می‌روند، این است که قدرت حقیقی را نمی‌شناسند.[[309]](#footnote-309) قدرتی را تحلیل می‌کنند که باطنش ذلت است (امام صادق ع فرمود: هیچکسی تکبر یا زورگویی نکرد مگر به خاطر اینکه ذلتی در خود می‌یافت[[310]](#footnote-310))؛ و به قدرتی می‌رسند که بالاخره با شکست خوردن تمام می‌شود (آخرش اسارت به دست مرگ است).

اما می‌شود به قدرتی رسید که نه با ظلم همراه باشد و نه هیچگاه به شکست بیانجامد. پس این گونه نیست که همواره قدرت فساد بیاورد. بله، قدرت غیرالهی حتما فساد می‌آورد. توضیح مطلب در لینک زیر:

<http://www.souzanchi.ir/%d9%82%d8%af%d8%b1%d8%aa-%d9%88-%d9%86%d9%82%d8%af-%d8%a2%d9%86-%d9%82%d8%b3%d9%85%d8%aa-%d8%a7%d9%88%d9%84/>

### حکایت

گویند: دو دوست بعد از مدتی همدیگر را دیدند درحالی که اموال یکی فراوان گشته بود. آن یکی گفت: در این چند سال چه شد که چنین شد؟

گفت: خداوند عنایتی فرمود و رونقی داد و چنین شد.

گفت: اینها را دانم، اما بگو چه شد که چنین شد؟

گفت: حق ‌الله (خمس و زکات و ...) را رعایت کردم، خدا برکت داد و حال و روزم دگرگون شد.

گفت: باشد، اما چه شد که وضعت چنین به سامان آمد؟

گفت: کوشیدم حق‌الناس به گردنم نیاید، مال احدی را نخوردم و هر حاجتمندی را در وسع خود یاری کردم، خداوند متعال هم جبران فرمود.

گفت: اینها درست، اما چگونه به این دولت رسیدی؟

گفت: به مشکلی برخورده بودم، حکایت حال به فلان بازاری یهودی گفتم، فلان مبلغ وام‌ داد و ...

گفت: بلی! از ابتدا در پی این بودم.

گفت: ای بنده خدا! این همه گفتم خدایی که همه کارها به دست اوست، عنایت فرمود و از بنده‌ای که او را فرمان برده، حمایت نمود، باور نکردی؛ آنگاه وام یک یهودی خسیس را پذیرفتی؟!

## 123) سوره حج (22) آیه 75 اللَّهُ يَصْطَفي‏ مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ بَصيرٌ ‏ 30/4/1395

### ترجمه

خداوند از فرشتگان فرستادگانی را گلچین می‌کند و نیز از مردم؛ بیقین خداوند شنوا و بیناست.

### نکات ترجمه

«یَصْطَفي» از ماده «صفو» می‌باشد که دلالت بر خلوص از هر گونه شائبه و آلودگی می‌کند؛ نقیض «کدر» است و «صفوه» از هرچیزی، به معنای «خالصِ» آن چیز است (معجم المقاييس اللغة3/ 292[[311]](#footnote-311)) و تفاوت «صافی» با «خالص» در این است که «خالص» آن چیزی است قبلا آلودگی داشته و اکنون پاک شده، اما «صافی» به چیزی هم که با هیچ آلودگی‌ای همراه نبوده است، گفته می‌شود (مفردات/292). «اصطفاء»[[312]](#footnote-312) به معنای به دست آوردن «صفوه» چیزی است و « اصطفاء خدا بندگانش را» گاه به آن است که آنها را صاف و خالص از هر شائبه و آلودگی‌ای که در غیرشان است، بیافریند؛ و گاه به آن است که آنها را با اختیار و حکم خود از شائبه‌های موجود صاف کند که هرچند این هم به نحوی نیازمند همان حالت اول است (مفردات/478) و تفاوت «اصطفاء» و «اختیار» (برگزیدن) در این است «اصطفاء» در جایی است که خلوص و پاکی آن چیزی اختیار می‌شود مورد اهتمام است؛ اما «اختیار» صرف اینکه از نظر شخص انتخاب کننده، آن گزینه بهتر از (خیر) از گزینه‌های دیگر باشد، کافی است (الفروق في اللغة/280؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم6/ 258)[[313]](#footnote-313) با توجه به این ملاحظات به نظر می‌رسد علی‌رغم تمام مترجمان، معنای «برگزید» ظرافت‌های کلمه «یَصْطَفي» را مورد غفلت قرار می‌دهد ولذا عبارت «گلچین می‌کند» در ترجمه گذاشته شد.

### حدیث

1) ابوذر می‌گوید یکبار دیدم پیامبر تنها در مسجد نشسته است، فرصت را غنیمت شمردم و سراغش رفتم. [صحبت‌هایی رد و بدل شد تا اینجا که] پرسیدم: تعداد انبیاء چند نفر بود؟

فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر.

گفتم: چند نفر از آنها «رسول» [فرستاده و دارای ماموریت] بود؟

فرمود: روی هم رفته سیصد و سیزده نفر.

گفتم: اولین انبیاء که بود؟

فرمود: آدم.

گفتم: او از انبیای مرسل بود؟

فرمود: بله، خدا او را به دست خویش آفرید و از روحش در او دمید. سپس فرمود: ابوذر! چهارتا ازا نبیاء، سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ -که همان ادریس است و اولین نفری است که با قلم نوشت – و نوح؛ و چهارتایشان از عرب بودند: هود و صالح و شعیب و پیامبرت، محمد ص؛ و اولین پیامبر از بنی‌اسرائیل موسی ع و آخرینشان عیسی ع بود و ششصد نبی داشتند.

الخصال، ج‏2، ص524

حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ الْمُذَكِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ السِّجْزِيُّ الْمُذَكِّرُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسَدٍ بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ أَبُو عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ جَرِيحٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَحْدَهُ فَاغْتَنَمْتُ خَلْوَتَهُ ...

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمِ النَّبِيُّونَ قَالَ مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ قُلْتُ كَمِ الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ قَالَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ جَمَّاءَ غَفِيرَاءَ قُلْتُ مَنْ كَانَ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ آدَمُ قُلْتُ وَ كَانَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلًا قَالَ نَعَمْ خَلَقَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ثُمَّ قَالَ ص يَا أَبَا ذَرٍّ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرْيَانِيُّونَ آدَمُ وَ شَيْثٌ وَ أُخْنُوخُ وَ هُوَ إِدْرِيسُ ع وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ وَ نُوحٌ ع وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْعَرَبِ هُودٌ وَ صَالِحٌ وَ شُعَيْبٌ وَ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ وَ أَوَّلُ نَبِيٍّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُوسَى وَ آخِرُهُمْ عِيسَى وَ سِتُّمِائَةِ نَبِي‏ ...

2) زندیق (= کافر)ی نزد امیرالمومنین ع آمد و ادعا کرد که اگر قرآن دارای اختلاف و تناقض نبود، من هم به دین شما درمی‌آمدم. و مواردی را بر شمرد و امام علی ع به یکایک آنها پاسخ داد... یکی از سوالاتش این بود:

در جایی خدا می‌گوید: «بگو ملک‌الموتی که موکل شماست شما را متوفی می کند» و در جای دیگر می‌گوید: «خداست که نفس‌ها را هنگام مرگشان متوفی می‌کند.» و «و کسانی که ملائکه آنها را در جالی که پاک بودند متوفی کردند» و مانند آن؛ یکجا این را کار خودش می داند یکبار کار ملک‌الموت و یکبار کار ملائکه...

[حضرت شروع می‌کنند به یکایک اشکالات جواب می‌دهند و این مورد که می‌رسند می‌فرمایند:

خداوند اجلّ و اعظم از آن است که خود متولی آن کار شود و کار رسولان و ملائکه‌اش کار اوست؛ چرا که آنها فقط به امر او کار انجام می دهند؛ پس خداوند از فرشتگانش رسولان و سفیرانی بین خود و خلائق گلچین کرد و آنها همان کسانی‌اند که خداوند در موردشان فرمود: خداوند از فرشتگان فرستادگانی را گلچین می‌کند و نیز از مردم.» پس هرکه از اهل طاعت بود، فرشتگان رحمت متولی قبض روحش می‌شوند و هرکه از اهل معصیت بود فرشتگان نقمت و سخت‌گیر متولی قبض روحش می‌شوند؛ و ملک‌الموت یارانی از فرشتگان رحمت و نقمت دارد که به امر او حرکت می‌کنند و کارشان کار اوست و هرکاری که انجام می دهند به او منسوب می‌شود و بدین ترتیب کار آنها کار ملک‌الموت؛ و کار ملک‌الموت کار خداست چرا که او هرکه را بخواهد به دست هرکس که بخواهد متوفی می‌کند؛ به دست هرکه بخواهد می‌بخشد و منع می‌کند و ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند و کار کارگزارانش کار اوست که آنها چیزی نمی‌خواهند مگر خدا بخواهد.

الإحتجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص247

جَاءَ بَعْضُ الزَّنَادِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ لَهُ لَوْ لَا مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الِاخْتِلَافِ وَ التَّنَاقُضِ‏ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ فَقَالَ لَهُ ع وَ مَا هُوَ؟

...مِنْ سُؤَالِ هَذَا الزِّنْدِيقِ أَنْ قَالَ أَجِدُ اللَّهَ يَقُولُ «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» وَ مِنْ مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها» وَ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ» وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَمَرَّةً يَجْعَلُ الْفِعْلَ لِنَفْسِهِ وَ مَرَّةً لِمَلَكِ الْمَوْتِ وَ مَرَّةً لِلْمَلَائِكَةِ

... فَأَمَّا قَوْلُهُ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ قَوْلُهُ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ وَ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَهُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ وَ فِعْلُ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ فَاصْطَفَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ سَفَرَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ- اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقِمَةِ وَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَ النَّقِمَةِ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ وَ فِعْلُهُمْ فِعْلُهُ وَ كُلُّ مَا يَأْتُونَ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ وَ إِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ فِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ فِعْلَ اللَّهِ لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُعْطِي وَ يَمْنَعُ وَ يُثِيبُ وَ يُعَاقِبُ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَ إِنَّ فِعْلَ أُمَنَائِهِ فِعْلُهُ فَمَا يَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّه‏.[[314]](#footnote-314)

### تدبر

1) خدا انسان‌ها را به حال خود رها نکرده است؛ بلکه هم برای آنها پیام می‌فرستد و هم در این کار پیام‌رسانی، علاوه بر فرشتگان، برخی از خود انسانها را واسطه قرار می‌دهد.

2) «اللَّهُ يَصْطَفي‏ ... رُسُلاً ... مِنَ النَّاسِ»: با توجه به معنی کلمه «یصطفی» (= برگزیدن خالص، توضیح بیشتر در نکات ترجمه)، این آیه دلالت بر عصمت پیامبران می‌کند: کسی که آلودگی داشته باشد، رسول نمی‌شود. (المیزان14/ 410)

همچنین این کلمه نشان می‌دهد انتخاب خدا، حساب و کتاب دارد و هرکسی لایق هرکاری نیست.

3) «اللَّهُ يَصْطَفي‏ ... رُسُلاً ... مِنَ النَّاسِ»: بلافاصله بعد از اینکه در آیه 74 سوره حج فرمود که قدر خدا را نمی‌دانند و خدا قوی و شکست‌ناپذیر است؛ در این آیه فرمود خدا رسولانی برمی‌گزیند. در آیه91 سوره انعام نیز بعد از آوردن تعبیر «ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»، بر اینکه خدا پیامبر می‌فرستد تاکید کرده است.

ظاهرا این نوع بیان، پاسخ مناسبی است به شبهه‌ای که امروزه درباره نبوت شیوع پیدا کرده که گمان می‌کنند سخنان پیامبر، محصول مکاشفات شخصی اوست که با زبان خود (و لذا تحت تاثیر فرهنگ و زمانه خود) از آنها تعبیر می‌کند، نه اینکه واقعا خدا بر او سخنی نازل کرده باشد؛ زیرا گمان می‌کنند خدا نمی‌تواند سخن بگوید؛ در حالی که این ناشی از ضعف در خداشناسی آنهاست و خدا قوی شکست‌ناپذیر است و هرکاری از جمله: بیان پیام و ارسال آن توسط برخی انسانها را می‌تواند انجام دهد.

**توضیح:** کاربردن کلمه «نمی‌تواند» در مورد خدا، تنها درجایی است که نشان داده شود که انجام کاری محال باشد (عبارتِ «نمی‌تواند»، به خدا برنگردد؛ بلکه به «ناممکن بودن آن کار» برگردد.) امر ناممکن امری است که مستلزم تناقض باشد؛ پس کسانی که شبهه فوق را مطرح کرده‌اند، تنها در صورتی سخنشان صحیح است که نشان دهند «سخن گفتن خداوند» در هر صورت، مستلزم تناقض است. در حالی که حداکثر کاری که کرده‌اند این است که مبتنی بر «تئوری خاصی درباره زبان» (= زبان، برساخته‌ای صددرصد بشری است که هیچ پشتوانه‌ای در متن واقعیت ندارد) در امکان سخن گفتن خدا شبهه کرده‌اند! پاسخش این است که این تنها تئوری ممکن درباره زبان نیست و مبناهای دیگری برای زبان ممکن است (مثلا دیدگاه افلاطون که زبان را طبیعی می‌دانست؛ یا دیدگاه چامسکی که پشتوانه و ریشه زبان را فطری می‌داند یا ...)؛ و لذا سخن گفتن خدا، امری ممکن است زیرا چنین نیست که «در هر صورت، مستلزم تناقض باشد».

4) عبارت «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» توضیح چرایی «ارسال رسولان» است. اینکه خدا قوی است، صرفا نشان می‌دهد که خدا می‌تواند سخن بگوید و پیام بفرستد (تدبر 3) اما اینکه «می‌تواند»، دلیل نمی‌شود که «حتما» بفرستد؛ و لذا با این تعبیر، «حتما فرستادن» را مستدل کرد:

اگر بشر برای زندگی و رشد خود واقعا به امداد الهی نیاز داشته باشد، که دارد، چون خدا سمیع و بصیر است (یعنی تقاضای ناشی از این نیاز بشر را می‌شنود و وضع بشر را، که بدون این امدادها دچار چه بحرانهایی شده است، می‌بیند) پس حتما رسولانی را برمی‌گزیند و از طریق آنها پیامهای مورد نیاز بشر را به سویشان بفرستد.

5) تعبیر «رسول» (فرستاده)، منحصر در کسی که پیام بیاورد، نیست. بلکه هرکسی که برای انجام کاری از طرف دیگری مامور شود، مصداق «فرستاده» است. (چنانکه در حدیث2، «فرشتگان متصدی قبض روح» را هم مصداق این آیه دانست)

با توجه به این نکته، و نیز تدبر 4 (که خدای سمیع و بصیر، با انتخاب فرستادگان، پاسخگوی تقاضاهای بشر است) می‌توان این آیه را دلیلی بر مهدویت نیز دانست؛ زیرا بشر هرچه جلوتر می‌رود، بیشتر ابراز می‌دارد که:

«تا نیایی، گره از کار جهان وا نشود»

و اگر خدا این درخواست بشر را می‌شنود و وضع نابسامان بشر را می‌بیند، پس، در قبال آن، از میان مردم، فرستادگانی گلچین می‌کند، پس، منجی‌ای برای بشر خواهد فرستاد.

به امید درک محضرش.

6) «... مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ ...»: چرا خدا به دو دسته رسول (رسولانی از فرشتگان و رسولانی از انسانها) اشاره کرد؟

الف. چون دو گونه رسول داریم: «رسولان مَلَکی» که وحی را از خدا می‌گیرند و به «رسول انسانی» می‌رسانند، و «رسولان انسانی» که این وحی را به مردم عادی می‌رسانند (المیزان14/ 410)

ب. شاید اشاره باشد به دو نوع واسطه‌گری بین خدا و مردم. هم واسطه‌هایی از جنس فرشتگان و هم واسطه‌هایی از جنس انسان‌ها (بویژه که گاه وحی، بی‌واسطه بر خود پیامبر نازل می‌شد)؛ و اینکه انسان و فرشته شباهت‌هایی با هم دارند که می‌توانند کاری همانند هم انجام دهند.

ج. شاید ...

7) عبارت «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» هم می‌تواند اشاره به موضع خدا در قبال نیاز انسانها باشد (تدبر4) و هم می‌تواند ناظر به موضع خدا در قبال همین رسولان باشد: یعنی خدا که به این رسولان ماموریتی سپرده، خودش می‌شنود و می‌بیند که آنها پیام او را چگونه به مردم می‌گویند؛ و در واقع خودش ناظر و مراقب است که پیامش درست به دست مردم برسد.

همچنین می‌توان «سمیع» را ناظر به عموم مردم، و «بصیر» را ناظر به رسولان دانست، ظاهرا مرحوم مشکینی و مرحوم الهی قمشه‌ای بر همین اساس، آیه را ترجمه کرده‌اند (به ترتیب):

«... همانا خداوند (به نداى نيازهاى جامعه به تعليم و تربيت، و به حال رسولان و مربيان آنها) شنوا و بيناست.»

«... همانا خدا (به سخن عالميان) شنوا و (به لياقت آنان) بيناست.»

## 124) سوره جاثیه (45) آیه 3 إِنَّ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنين‏ 31/4/1395

### ترجمه

بیقین که در آسمان‌ها و زمین نشانه‌هایی است برای مومنین.

### حدیث

1) امیرالمومنین ع در فرازی از خطبه اشباح می‌فرمایند:

[خدايى] كه آفريدگان را پديد آورد بدون اینکه نمونه‏اى داشته باشد که از آن تقلید کند، و نه مقياسى از آفريننده‏اى پيش از خود، تا بدان دستور كار كند؛ و با ملكوت قدرتش، و عجايبی که آثار حكمتش بدان گویاست، و اعتراف آفريدگان بدين كه نيازمند آن‌اند که به قوّت خود بر پايشان دارد، به ما آن نشان داد كه چاره‌ای نماند جز اذعان به اینکه بر شناخت او دليل کافی اقامه شده است.

و در مخلوقات بدیعی که ایجاد کرد، آثار صنع و نشانه‏هاى حكمت او پديدار است، به طوری كه هر چه آفريده، حجت و دلیلی بر اوست؛ و حتی اگر آفریده‌ای باشد خاموش، بر تدبير او گوياست؛ و بر پديد آورنده، دليلى رساست.

نهج‌البلاغه، خطبه 91

الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ وَ لَا مِقْدَارٍ احْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ وَ اعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمِسَاكِ قُوَّتِهِ مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ فَظَهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحْدَثَهَا آثَارُ صَنَعْتِهِ وَ أَعْلَامُ حِكْمَتِهِ فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ خَلْقاً صَامِتاً فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ وَ دَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَة

### تدبر

1) آیه یعنی نشانه و علامت، چیزی که با دیدنش انسان متوجه واقعیت دیگری می شود. هر آنچه در آسمانها و زمین است، یعنی هر آفریده ای، حتما آیه خداست. پس اگر مومن باشیم (خدا را باور کنیم) هرچه ببینیم خدا را نشان ما می دهد. به قول باباطاهر عریان:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

به دریا بنگرم دریا ته وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان روی زیبای ته وینم

<http://ganjoor.net/babataher/2beytiha/sh162/>

2) إنَّ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنين:

الف. هرچه در آسمانها و زمین است، نشانه است.

ب. مومن کسی است که خدا را باور کرده پس نشانه ها و علامت گذاری او را هم باور میکند و می‌فهمد.

نتیجه:

هرچیزی که خدا آفریده و هرآنچه رخ می‌دهد، برای انسانی که خدا را باور دارد پیام دارد، یعنی

اگر کسی بخواهد مسیر الی الله را طی کند، در و دیوار برایش پیام دارد، و:

"خود راه بگویدت که چون باید رفت"

3) إنَّ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنين: خداوند تمام معجزات انبیاء را آیه نامیده است، همان گونه که تمام مخلوقات را هم آیه دانسته.

معجزات آیه و نشانه اند، نشانه ارتباط واقعی پیامبر با خدا، همه پدیده‌ها هم آیه و معجزه اند؛ لکن درمورد معجزات، چون غیر عادی اند، توجه ما را به آیه بودنشان جلب می شود، اما مومن کسی است که همه مخلوقات را معجزه خدا می بیند.

چه زیبا گفت سهراب:

...من به آنان گفتم :

آفتابی لب درگاه شماست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می تابد.

و به آنان گفتم :

سنگ، آرایش کوهستان نیست

همچنانی که فلز، زیوری نیست به اندام کنلگ.

در کف دست زمین گوهر ناپیدایی است

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند.

پی گوهر باشید.

لحظه ها را به چراگاه رسالت ببرید...

و به آنان گفتم :

هر که در حافظۀ چوب ببیند باغی

صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند....

زیر بیدی بودیم.

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم :

چشم را باز کنید ، آیتی بهتر از این می خواهید ؟

می شنیدم که به هم می گفتند :

سحر میداند ، سحر !

سر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند...

4) در مباحث معرفت شناسی چند راه برای کسب شناخت معروف است: عقلی، حسی و تجربی، نقلی و تاریخی، شهودی؛ و می‌کوشند همه معرفت‌های معتبر را به اینها برگردانند.

اما راه بسیار مهمی وجود داشته که قرآن قرنها قبل مطرح کرده و کمتر جدی گرفته اند:

شناخت آیه ای!

پی بردن از آیه و نشانه به یک واقعیت (مثال ساده‌اش: علائم رانندگی) اگرچه از حس و عقل و ... استفاده می کند، اما هیچیک از راههای فوق نیست.

شاید علم نشانه شناسی بتواند کمکی به شرح این روش بکند.

## 

## 125) سوره ذاريات (51) آیه 56 وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ 1/5/1395

### ترجمه

و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه بپرستندم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

ماده «عبد» دلالت بر رام و ذلیل بودن می‌کند؛ و لذا [در قدیم که غلطتک و آسفالت نبوده] به جاده‌ای که سنگی در آن نباشد و بر اثر کثرت عبور و مرور هموار شده باشد، راه «معَبَّد» گفته می‌شد. برخی از اهل لغت توضیح داده‌اند که استعمال این ماده در مورد بندگان خدا و برده‌های بشر تفاوت مهمی دارد [در فارسی هم ما دو تعبیر بنده و برده داریم]؛ وقتی در مورد «بردگان بشری» به کار می‌رود، در زبان عربی، فعلی از آن مشتق نشده است؛ و اگر فعلی بخواهد بیاید، بر وزن «عَبُدَ» خواهد بود که به معنای «برده شد، به بردگی‌اش ‌اقرار کرد» می‌شود؛ اما وزن «عَبَدَ» به معنای پرستش به کار می‌رود که در رابطه انسان و خدا [یا هر پرستش دیگری] مطرح می‌شود؛ لذا در مورد برده‌ها گفته نمی‌شود که «فلانٌ عَبَدَ مولاه؛ فلانی اربابش را پرستید!» البته در مورد رابطه بین انسانها، تعبیر «تعبَّد فلانٌ فلاناً؛ فلانی با فلانی (که آزاد است) مانند برده رفتار کرد» یا « أعْبَدَ فلانٌ فلاناً؛ فلانی فلانی را به بردگی گرفت» به کار می‌رود (کتاب العین2/ 48؛ معجم المقاييس اللغة4/ 206) در مجموع، عبودیت را به معنای تسلیم بودن و نهایت خضوع، که منجر به اطاعت می‌شود، دانسته‌اند (المصباح المنير‏2/ 389؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم8/ 13) و کاربرد کلمه عبادت را بر دو قسم دانسته‌اند: «تسخیری [تکوینی]» که در مورد همه موجدات صدق می‌کند و همه بنده خدایند؛ و «اختیاری» (مفردات/542؛ التحقيق8/ 13)

حرف کسره در «لِيَعْبُدُونِ» جانشین ضمیر «ی» (ضمیر متکلم وحده متصل، معادل «م» در فارسی؛ و برای رعایت این متصل بودنش، در ترجمه، به جای «مرا بپرستند» به صورت «بپرستندم» نوشته شد) می‌باشد.[[315]](#footnote-315)

علامه طباطبایی معتقد است که «الـ» در «الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ» اصطلاحا «الـ» جنس است، نه «الـ» استغراق. (الميزان18/ 387) تفاوتشان در این است که در اولی، «جنسِ انسان و جن» مورد نظر بوده، یعنی هدف خدا از خلقت نوع بشر و نوع جن، چنین بوده است؛ اما در دومی، «تک‌تک افراد» مورد نظرند. علامه از این باب این سخن را مطرح کرده که پاسخ به این شبهه دهند که اگر هدف خلقت تمام جن و انس عبودیت بوده، چرا برخی استکبار می‌ورزند. یک پاسخ ایشان این است که اینجا در مورد جن و انس عبودیت تشریعی مدنظر است؛ پاسخ دوم ایشان این است که چون «الـ» جنس است، نه «الـ» استغراق؛ پس در مقام بیان غایت آفرینش آنها و استعدادی که در آنها نهفته شده می‌باشد، نه غایتی که حتما خودشان حاصل می‌کنند؛ مانند اینکه بگوییم هدف از آفریدن دانه سیب، این است که درخت سیب شود؛ که ولو برخی دانه‌های سیب فاسد شوند، این هدف زیر سوال نمی‌رود.

### حدیث

1) امام حسین ع بر اصحابشان وارد شدند و فرمودند:

ای مردم! قطعا خداوند - جل ذکره – بندگان را میافرید مگر برای اینکه او را بشناسند؛ پس هنگامی که او را شناختند، او را می‌پرستند؛ و هنگامی که او را پرستیدند، با پرستش او از بندگی غیر او احساس بی‌نیازی می‌کنند.

شخصی گفت:

یَا ابن رسول الله! پدر و مادرم فدایت! معرفت خدا چگونه است؟

فرمود: اینه مردم هر زمانی، امامی را که اطاعتشان بر ایشان واجب است، را بشناسند.

[توضیح: اگر مردم امامی را که خدا معین کرده، از این جهت که خدا او را معین کرده، بشناسند و آنگاه به همین جهت، از او اطاعت کنند، چون او از جانب خداست و فقط دستورات خدا را بدانها ابلاغ می‌کند، آنها حقیقتا خدا را عبادت و اطاعت کرده‌اند]

علل الشرائع، ج‏1، ص9

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.

2) محمد بن عماره می‌گوید: از امام صادق ع سوال کردم که: چرا خداوند مخلوقات را آفرید؟

فرمود: بیقین خداوند تبارک و تعالی، مخلوقات را بیهوده نیافریده و آنها را به حال خود رها نکرده؛ بلکه آنها را آفرید تا قدرت خویش آشکار کند و آنها را به طاعت خویش وادارد تا به خاطر آن مستوجب رضوان او شوند؛ و آنها را نیافرید که بخواهد از آنها سودی ببرد یا با آنها ضرری را دفع کند؛ بلکه آنها را آفرید تا بدانها سودی رساند و آنها را به نعیم ابدی برساند.[[316]](#footnote-316)

[من نکردم خلق تا سودی کنم[[317]](#footnote-317)

بلکه تا بر بندگان جودی کنم]

علل الشرائع، ج‏1، ص9

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنْفَعَةً وَ لَا لِيَدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةً بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَ يُوصِلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ.[[318]](#footnote-318)

3) حسن بن علی الوشاء (از اصحاب امام رضاع) از شخصی، از یکی از امامان روایت کرده است:

هیچ روزی نیست مگر اینکه فرشته‌ای از مشرق بانگ برمی‌آورد که«اگر خلایق می‌دانستند که برای چه آفریده شده‌اند...» آنگاه فرشته‌ای از مغرب پاسخش می‌دهد «حتما برای آنچه آفریده شدند کار می‌کردند.»

علل الشرائع، ج‏1، ص12

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ بَعْضِهِمْ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ يُنَادِي‏ مِنَ الْمَشْرِقِ لَوْ يَعْلَمُ الْخَلْقُ لِمَا ذَا خُلِقُوا قَالَ فَيُجِيبُهُ مَلَكٌ آخَرُ مِنَ الْمَغْرِبِ لَعَمِلُوا لِمَا خُلِقُوا.

حضرت علی ع هم در نهج‌البلاغه، در خطبه غراء (83) می‌فرماید: فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةَ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ[[319]](#footnote-319) «ای بندگان خدا تقوای الهی در پیش گیرید در جهت آنچه که شما را برای آن آفرید»

و امام سجاد ع هم در دعای بیستم صحیفه سجادیه از خدا می‌خواهد[[320]](#footnote-320):

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الِاهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَداً عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ» خداوندا بر محمد و آل محمد درودر فرست و در مورد آنچه اهتمام بدان مرا به خود مشغول ساخته کفایتم کن، و مرا به کاری بگمار که فردا از من سوال خواهی کرد، و ایام [زندگی‌]م را برای آنچه که مرا برای آن آفریدی، فارغ‌البال ساز.

### تدبر

1) «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ»: پرستیدن، وضعیتی است که دربرگیرنده تمامی همّ و غم‌های انسان می‌شود. وقتی انسان چیزی را می‌پرستد، کاملا تسلیم و خاضع در برابر اوست و جلب رضایت او را بر همه چیز ترجیح می‌دهد. (به همین جهات است که تعابیر پول‌پرستی، شهوت‌پرستی و ... مطرح می‌شود.) جمله به صورت «حصر» است؛ یعنی خداوند ما را برای پرستیدن خود آفریده و جز برای این نیافریده است. چرا؟ چون او حقیقت محض است و هیچ چیزی جز حقیقت، ارزش آن را ندارد که انسان کاملا در برابرش تسلیم شود. اگر کسی تسلیم حقیقت نشود، فقط خود را فریب داده است.

پس، اگر خدا را درست بشناسیم، می‌فهمیم، هدفی که برای آفرینش ما مطرح کرده، تنها و تنها «فلسفه زندگی»‌ای است که زندگی ما را به مطلوب حقیقی خود می‌رساند.

برای فهم بهتر آن خوب است به مفهوم مخالفش دقت کنیم. اگر کسی مساله فلسفه زندگی به طور جدی برایش مطرح شود و به پاسخ مناسبی نرسد، به پوچی (نهیلیسم) خواهد رسید و کسی که به پوچی برسد، دیگر «زندگی»‌برایش ارزشی ندارد لذا بهترین گزینه برایش خودکشی است. اما در تمام عالم در میان تمام کسانی که خودکشی کرده‌اند یک نفر نمی‌یابید که «بندگی خدا را تجربه کرده باشد. شاید به همین جهت است که با اینکه رسالت پیامبر اکرم ص رسالت جهانی و تا پایان تاریخ بوده است؛ اما وصف بنده بودن، برای او قبل از وصف رسول بودنش مطرح می‌شود: «أشهد أن محمداً عبده و رسوله».

2) «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ»: در کلمات بسیاری از بزرگان معرفت، گفته شده که در روایت آمده است «لیعبدونِ ای لیعرفونِ» («تا بپرستندم» یعنی «تا بشناسندم»). در تفحصی که انجام شد، چنین عبارتی در روایات پیدا نشد، هرچند حدیث 1 همین مضمون را می‌رساند.

اما چرا پرستیدن همان شناختن معرفی شده است؟

الف. زیرا تا شناختن رخ ندهد پرستیدن بی‌معنی است. (حدیث1) انسان چیزی را می‌توان بپرستد، که او را بشناسد.

ب. اگر موضوع پرستش خداست، خدا حقیقت محض است؛ و مهمترین مواجهه‌ای که با حقیقت محض می‌توان داشت، شناختن اوست.

ج. خود «پرستش» یعنی تسلیم محض بودن؛ و انسان موجود عاقل است؛ و انسان عاقل تسلیم هیچ چیزی نمی‌شود، مگر تسلیم حقیقت؛ و تسلیم حقیقت شدن هم معنایی ندارد مگر اینکه شناختن آن بدون هیچ گونه تعصب و خطا؛ پس هرکس، بی‌تعصب و با پرهیز از خطا، در مسیر شناخت خدا (که حقیقت محض است) گام بردارد، در مسیر عبودیت او گام برمی‌دارد. شاید به همین جهت است که برترین انسانها در مسیر عبودیت خدا را «عارف» و راه آنها را «عرفان» می‌خوانند؛ و شاید به همین جهت است که در بسیاری از روایات، ارزش تمامی عبادات در میزان معرفتی که شخص به آن عبادت دارد، معرفی می‌شود.

3) «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ»: ما غالبا فراموش می‌کنیم که برای چه آفریده شده‌ایم. اگر به غایت حقیقی خود توجه کنیم درخواهیم یافت که تنها کارهایی ارزش انجام دادن دارند که ما را در رسیدن به مقصدمان کمک کنند (حدیث3)؛ و تمام تلاش شیطان این است که ما را از این مقصد غافل کند.

کسی که این حقیقت را بفهمد، متوجه می‌شود که در دنیا کاری جز عبودیت ندارد. هرکار دیگری ارزش خود را از نسبتی که با این کار برقرار می‌کند به دست می‌آورد. این همان منطقی است که می‌گوید ما مکلف به تکلیفیم، نه به نتیجه:

«تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیا و معصومین - علیهم السلام - در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای‌ بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلند مدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است ذکری به میان آورند. در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است به موفقیت نایل شود. ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده‌ایم، ما شعار آزادی و استقلال را به عمل خود زینت بخشیده‌ایم، ما شعار «مرگ بر امریکا» را در عمل جوانان پرشور و قهرمان و مسلمان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی امریکا تماشا کرده‌ایم، ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده‌ایم. البته معترفیم که در مسیر عمل، موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده‌ایم روشها و تاکتیکها را عوض نماییم...» (صحیفه امام خمینی، ج21، ص284-285)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&page=284>

4) فرمود «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ» و نفرمود «لِأنْ إیای یعبدون: تا فقط مرا بپرستند»؛ و حتی نفرمود «لیعبدوا إیای: تا بپرستند من را»؛ و حتی نفرمود «لیعبدونی»؛ بلکه آن را به صورت «لیعبدونِ» آورد که هنگام وقف، حتی همین کسره‌ هم خوانده نمی‌شود. ظاهرا این نشان می‌دهد که محور آیه «پرستش خدا»ست، اما تاکید اصلی در این آیه، بر مساله «پرستش» است تا بر مساله «خدا» (بویژه که در آیه بعد هم بر اینکه مساله اصلی شما «کسب روزی» نباید باشد، تاکید کرده است، نه براینکه مساله شما «غیر خدا» نباشد).

اگر این برداشت درست باشد، آنگاه درباره چرایی آن می‌توان گفت بدین جهت که اگر در افق هدف زندگی، مساله «پرستش» برای انسان جدی شود، خود به خود گزینه دیگری جز خدا قابل طرح نیست. کسانی که بت‌پرست یا پول‌پرست یا شهوت‌پرست یا ... شده‌اند، شاید مهمترین مشکلشان این بوده که به مساله پرستش فکر نکرده‌اند؛ و از آنجا که انسان اساسا موجودی آفریده شده که اهل پرستش است، وقتی که مساله پرستش را جدی نمی‌گیرد، ناخودآگاه چیزهایی را می‌پرستد که اگر اندکی درباره‌شان تامل کند، خودش درمی‌یابد که آنها ارزش پرستیدن (یعنی ارزش اینکه انسان کاملا تسلیم آنها باشد و خود را وقف آنها کند) ندارند.

پس در بحث از فلسفه خلقت و هدف زندگی، شاید لازم باشد قبل از اینکه حتی درباره خدا صحبت کنیم، درباره اینکه هدف زندگی هرچه باشد، ایجاد نوعی بندگی و پرستش در آدمی می‌کند، باید بحث کنیم؛ که انسانها بدانند هرکاری بکنند بالاخره نوعی پرستش را برگزیده‌اند، حال این معبود، خدا باشد، یا پول، یا هوای نفس، یا ... .

#### دو نکته تخصصی

الف. اگر مبنای فوق درست فهمیده باشد، معلوم می‌گردد «لیبرالیسم» (که هدف نهایی و درواقع معبود نهاییِ انسان را «آزادی» معرفی می‌کند) چه تئوری بی‌اساس و سودای خامی است و مصداق آیه 43 فرقان و آیه 23 جاثیه است.

ب. درباره مهمترین معیار برای فعل اخلاقی، فلاسفه مختلف شرق و غرب، معیارهای مختلفی مطرح کرده‌اند مانند محبت، دیگرخواهی، ابتنای بر وجدان، قدرت، و ... که بر هریک انتقاداتی وارد است. تنها شهید مطهری است که در کتاب «فلسفه اخلاق» مدعی شده که تنها معیاری که بی‌نقص است، و واقعا می‌تواند محک هر فعل اخلاقی قرار گیرد، «پرستش» است؛ اما متاسفانه توفیق شرح و مستدل کردن مراد خود را نداشته‌اند. شاید نگاه ایشان به نکته فوق بوده است.

5) «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ»: با توجه به اینکه خداوند همه موجودات را «عبد» آفریده (مریم/93)، چرا فقط درباره [فلسفه] خلقت جن و انس این تعبیر را به کار برد؟

الف. شاید بدین جهت که اینها تنها موجوداتی هستند که اختیار (به معنای امکان انتخاب راه درست و بیراهه) دارند و با آنها می‌توان درباره مقصدشان سخن گفت و از آنها خواست که مقصد صحیح را انتخاب کنند. اینها هستند که ممکن است مشغولیت اصلی‌شان را به جای عبودیت خدا، امور دیگری (مانند دنبال روزی رفتن، که در آیه بعد تذکر داده) قرار دهند.

ب. شاید چون به مقصد رسیدن کل موجودات، تابع به مقصد رسیدن جن و انس است. اگر موجودی که خلیفه‌الله است و همه موجودات به خاطر او آفریده شده‌اند، به مقصد خود برسد، همه موجودات به مقصد خود رسیده‌اند.

ج. شاید ...

## 126) سوره هود (11) آیه 118 وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفين‏ 2/5/1395

### ترجمه

و به فرض که پروردگارت می‌خواست، مردم را امتی واحد قرار می‌داد؛ ولی همواره در اختلاف‌‌اند.

### نکات ترجمه

«أُمَّةً» از ریشه «امم» می‌باشد که این ماده به معانی «اصل» و «مرجع» به کار رفته (اُمّ به معنای «مادر» از همین ریشه است) و همچنین فعل «أمَّ» به معنای «قصد کرد» می‌باشد؛ و ظاهرا به همین جهت است که در معنای «جماعت» و «دین» هم به کار رفته است؛ در واقع، «امت» به جماعتی می‌گویند که قصد و هدف واحد و دین واحدی آنها را در کنار هم جمع کرده باشد. (معجم المقاييس اللغة1/ 23-27؛ مفردات ألفاظ القرآن/85-87) تعبیر «أُمَّةً واحِدَةً» در قرآن کریم هم در مورد جماعتی که همه با جهت‌گیری الهی باشند به کار رفته (مانند همین آیه و مائده/48 و نحل/93) و هم در مورد جماعتی که همگان از خدا رویگردان شده باشند (زخرف/33) و هم در مورد وضعیت بشر ابتدایی قبل از اینکه اختلافات میان آنها بروز کند (بقره/213؛ یونس/19).

### حدیث

1) از امام صادق ع درباره این سخن خدا که می‌فرماید «و به فرض که پروردگارت می‌خواست، مردم را امتی واحد قرار می‌داد؛ ولی همواره در اختلاف‌‌اند؛ مگر کسی را که پروردگارت [بر او] رحم کند» سوال شد؛ فرمودند:

مردم امتی واحد بودند [و اختلاف کردند] پس خداوند پیامبران را برانگیخت تا حجت را بر آنها تمام کند.

الكافي، ج‏8، ص379 ؛ تفسير العياشي، ج‏2، ص164؛ علل الشرائع، ج‏1، ص120

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ:

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ»

فَقَالَ كَانُوا أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ لِيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ.

2) از رسول خدا ص روایت شده است که فرمود:

همانا امت موسی بعد از او 71 فرقه شدند که فرقه‌ای از آنها اهل نجات است و 70 فرقه در جهنم‌اند؛

و امت عیسی ع 72 فرقه شدند که فرقه‌ای از آنها اهل نجات است و 71 فرقه در جهنم‌اند؛

و همانا امت من هم بعد از من 73 فرقه خواهد شد که فرقه‌ای از آنها اهل نجات است و 72 فرقه در جهنم‌اند.

[نکته: این حدیث نبوی، از احادیث مشهور در شیعه و سنی است، و حافظ با توجه این حدیث است که گفته:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh184/>

و این شعرش، همانند این آیه و برخلاف آنچه مشهور شده، نه در تایید پلورالیسم و تکثرگرایی، بلکه در مذمت آن، و در مقام توصیه به یافتن فرقه ناجیه و تبعیت از آن است]

الخصال، ج‏2، ص: 585

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعِجْلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ:

إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى ع بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ.[[321]](#footnote-321)

3) از امام باقر ع در فرازی از روایتی درباره عالم ذر، می‌فرمایند:

آنگاه آدم ع عرض كرد: پروردگارا! ذريه من چه بسیارند؟! اينها را براى چه آفریدی؟ و از پيمان گرفتنشان چه منظور دارى؟ خداى عز و جل فرمود: تا مرا عبادت كنند و به من شرک نورزند و به پيامبرانم ايمان آوردند و آنان را پيروى كنند.

آدم ع گفت: پروردگارا! چرا بعضى از اينها را بزرگتر از بعضى ديگر مى‏بينم؟ و چرا برخى نور زيادى دارند و برخى نور كم، و برخى بى‏نورند؟

خداى عز و جل فرمود: ايشان را اين گونه آفريدم تا در تمام حالاتشان امتحانشان كنم.

آدم عليه السّلام عرضكرد: پروردگارا! بمن اجازه مي‌دهى چیزی بگويم؟

خداى عز و جل فرمود: بگو كه روح تو از روح من است [يعنى از روحى است كه من آفريده‏ام و به خود نسبت داده‏ام] و طبيعتت بر خلاف هستى من است [با توجه به ادامه حدیث، ظاهرا اشاره به این است که اگرچه به خاطر بهره‌مندی از روح الهی به نکات درستی می‌رسی، اما به خاطر ابعاد طبیعی و جسمانی‌ات، برخی مطالب را خلط می‌کنی و سوالهای ناشیانه‌ای می‌پرسی]

آدم عرض كرد: اى كاش همه آنها را يكسان و يك اندازه و داراى طبيعت واحد ذات واحد رنگهای یکسان و عمرهای همانند روزی های برابر می‌آفریدی تا برخى بر برخى ديگر ستم نمي‌كردند و هيچ گونه حسد و كينه و اختلافی در هیچ امری از امور، ميانشان پيدا نمي‌شد.

خداى عز و جل فرمود: اى آدم با روح من سخن گفتى اما به خاطر ضعف طبيعتت خود را در مورد آنچه كه بدان علم ندارى، به تکلف انداختی! من همان خالق دانا هستم، بر اساس علمم در آفرینش آنها اختلاف انداختم و با مشیت و خواسته‌ام، دستورم در میان آنها اجرا می‌شود و به جانب تدبير و تقدير من حرکت می‌کنند و خلقت من دگرگونى نپذيرد، همانا جن و انس را آفريدم تا بپرستندم؛ و بهشت را آفريدم براى هركس از آنها كه اطاعت و بندگیم کند، و از پيغمبرانم پيروى نمايد و باكی ندارم، و دوزخ را آفريدم براى هركس از آنها كه به من كفر ورزد و نافرمانيم كند و از پيغمبرانم متابعت نكند و باكی ندارم؛ و تو و ذريه‏ات‏ را آفريدم بدون اينكه احتياجى به تو و آنها داشته باشم، بلكه تو و آنها را فقط آفريدم تا آزمايش‌تان كنم كه كدامين شما در دنیا و در زندگى‌تان و پيش از مردنتان نيكو كردارتر هستيد.

بدین جهت دنيا و آخرت و زندگى و مرگ و اطاعت و معصيت و بهشت و آتش را آفريدم و این چنین در تقدير و تدبير خود اراده كردم، با علم نافذم ميان صورتها و پيكرها و رنگ‌ها و عمرها و روزي‌ها و طاعت و معصيت‌شان تفاوت انداختم، پس [بدین ترتیب] آنها را شقى و سعيد، بينا و كور، كوتاه و بلند، زیبا و زشت، دانا و نادان، توانگر و مستمند، فرمانبر و نافرمان، سالم و بيمار، زمين‏گير و بى‏آفت، قرار دادم تا سالم به کسی که مشکلی دارد بنگرد و مرا بسبب عافيتش شكر گزارد و آن شخص هم به سالم بنگرد و دعا كند و از من بخواهد تا او را عافيت بخشم، و بر بلاء من صبر كند تا از عطاء جزيل خود به او پاداش دهم، و توانگر به فقير بنگرد و شكر من بجا آورد، و فقير به توانگر بنگرد و دعا كند و از من بخواهد؛ و مؤمن به كافر بنگرد و براى آنكه هدايتش كرده‏ام مرا شکر گوید.

پس بدین جهت آنها را آفريدم تا با خوشى و سختی و عافيتی که بدیشان دادم و آنچه بدان مبتلایشان کردم و در آنچه بدانها دادم یا ندادم آنها را بیازمایم؛ و منم خداوند مالك توانا؛ که حق دارم هرچه را مقدر كرده‏ام، طبق تدبيرم اجرا کنم، و حق دارم آنچه را خواهم به نحوى كه خواهم، تغيير دهم؛ و بعضى از آنچه را مؤخر داشته‏ام مقدم دارم و برخى را كه مقدم داشته مؤخر كنم، منم خدائى كه هر چه اراده كنم انجام می‌دهم و از آنچه كنم بازخواست نشوم، و البته مخلوقم را از آنچه كنند بازخواست نمايم.

الكافي، ج‏2، ص 10-8 ؛ علل الشرائع، ص10-12

برای متن اصلی حدیث[[322]](#footnote-322) مراجعه کنید به:

<http://lib.eshia.ir/11005/2/9>

### تدبر

1) «وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً ...»: خداوند در حالی که مقصد نهایی بشر را معلوم کرده است ([ذاریات/56، جلسه125](#_125)_سوره_ذاريات)) اما به انسان اختیار داده و نخواسته که او را به «خوب بودن» مجبور کند؛ و همین اختیار موجب می‌شود همه انسانها، در زمره امت واحدی که راه عبودیت خدا را می‌پیمایند، قرار نگیرند.

2) «وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً و لا يَزالُونَ مُخْتَلِفين»: چون خدا به انسانها اختیار داده، و آنان را برای «خوب بودن»‌ مجبور نمی‌کند، پس، همواره (لایزال) عده‌ای، و بلکه امت‌هایی، وجود خواهند داشت که از امت واحده‌ای که راه عبودیت (راه خوبی‌ها) را در پیش می‌گیرند، فاصله گرفته متفاوت می‌شوند.

پس، در عین حال که باید بکوشیم خوب باشیم و دیگران را به «خوبی» دعوت کنیم؛ اما انتظار نداشته باشیم که همه افراد و همه امت‌ها خوب باشند.

اگر این واقعیت ساده را بفهمیم، هم از بد بودن بدها این اندازه برنمی‌آشوبیم و به خاطر بدی‌هایی که از داعش گرفته تا آمریکا، از اراذل و اوباش گرفته تا سیاسان و دغل‌بازان، از متحجران گرفته تا خودباختگان، و ... در عالم پدید می‌آورند، این اندازه حرص نمی‌خوریم؛ و هم براحتی می‌توانیم درک کنیم که ما مامور به وظیفه‌ایم نه مامور به نتیجه ([جلسه125، تدبر3](#_تدبر)).

3) «... و لا يَزالُونَ مُخْتَلِفين»:

دو گونه اختلاف در جوامع بشری هست: اختلاف در نژاد و زبان و... ، که ملیت‌ها و جامعه‌های مختلف را می‌سازد؛ و اختلاف در جهت‌گیری و فلسفه زندگی، که «امت»های مختلف پدید می‌آورد (در نکات ترجمه، اشاره شد که «امت» نه هر «جامعه»ای، بلکه جماعتی است که قصد و جهت‌گیری واحد دارد).

در منطق قرآن، اختلاف اول، اختلافی است که خداوند در میان بشر قرار داده (حجرات/13) تا مایه «تَعارُف» (بازشناسی) مردم شود و تعاملات مردم را رقم بزند و مردم احتیاج متقابل به هم پیدا کنند (زخرف/32) تا مایه ارتقای جوامع بشری شود (انسان تنها نوعی از جانداران است که علی‌رغم شباهت شدید ژنتیکی، تنوع عظیم فرهنگی، و جوامع بسیار متفاوت دارد)؛ و این تلقی که «ای کاش همه انسانها کاملا مثل هم بودند» تلقی خامی است که اگر چنان بود، انسان، تفاوت جدی با سایر موجودات نمی‌کرد؛ نه امتحان و آزمایشی ممکن بود و نه به تبع آن رشد و برتری‌ای برای نوع انسان (حدیث3).

اما مشکل در اینجاست که عده‌ای این دو را با هم خلط می‌کنند: اختلاف اول را بهانه‌ای می‌کنند برای معتبر شمردن اختلاف در فلسفه زندگی و مقصد نهایی انسان؛ و این اختلاف است که اختلاف مذمومی است که خدا در عین حال که ما را از آن برحذر داشته (توضیح بیشتر در تدبر4)، اما امکان فروغلطیدن در آن را بر بشر سد نکرده است.

(حرف «لو» را اصطلاحا «شرطیه امتناعیه» می‌گویند[[323]](#footnote-323): یعنی فرضی است که هیچگاه به وقوع نمی‌پیوندد. وقتی می‌فرماید «وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً» یعنی اینکه خدا امکان انحراف را بر بشر سد کند، و بشر را امت واحده کند، فرضی است که هیچگاه به وقوع نمی‌پیوندد)

4) خداوند در حالی که ما را از اختلاف و فاصله گرفتن از جریان حق، برحذر می‌دارد (آل‌عمران/103 و 105؛ شوری/13) در عین حال تصریح کرده که همواره (لایزال) عده‌ای وجود خواهند داشت از امت واحده‌ای که راه عبودیت (راه خوبی‌ها) را در پیش می‌گیرند، متفاوت می‌شوند.

به تعبیر دیگر، خداوند متعال، که توجه داشته که همواره اختلاف خواهد بود و همه به راه حق نخواهند آمد، اما در عین حال، یگانه فلسفه معتبر برای زندگی بشر را معرفی کرده است ([جلسه125، تدبر1](#_تدبر))؛ پس، وجود اختلاف را، دلیل بر عدم امکان شناخت راه حق ندانسته است.

#### نکته تخصصی ذیل تدبر 4

مهمترین دلیل طرفداران تکثرگرایی و پلورالیسم، این است که چون دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و هر دیدگاهی بر دیدگاه دیگر نقدهایی دارد، پس نمی‌توان قضاوت کرد که چه دیدگاهی درست و چه دیدگاهی نادرست است؛ پس همه یکسان برحق می‌باشند و کسی حق تخطئه دیگری را ندارد.

اینان به گونه‌ای تحلیل می‌کنند که گویا دینداران و مخالفان پلورالیسم، از وجود اختلاف بی‌خبر بوده‌اند؛ در حالی که این آیه بخوبی نشان می‌دهد که کاملا ممکن است حقیقت قطعی‌ای در کار باشد و باز هم عده‌ای از آن فاصله بگیرند و مایه اختلاف شوند؛ بنابراین وجود اختلاف، بتنهایی، دلیل بر حقانیت طرفین نزاع نمی‌شود.

به لحاظ منطقی نیز، این تلقی که «شرط درستی یک دیدگاه، این است که در آن اختلافی نباشد» تلقی ناروایی است؛ چرا که خود این تلقی (که مهمترین مبنای تکثرگرایی است) درستی خود را زیر سوال می‌برد: چون خود تکثرگرایی هم مخالفانی دارد؛ و تکثرگرایان بر اساس مبنای خود باید اذعان کنند که دیدگاه مخالفان پلورالیسم هم حقانیتی کمتر از دیدگاه خودشان ندارد؛ یعنی همین دلیل‌شان، ردیه‌ای بر صحت دیدگاهشان است.

#### پاسخ به یک شبهه

اگر خواسته و هدف خداوند از خلقت انسانها، حرکت آنها در مسیر عبودیت بوده است ([ذاریات/56، جلسه125](#_125)_سوره_ذاريات)) اینکه عده‌ای در زمره این امت درنمی‌آیند و اختلاف می‌ورزند، نقضی بر اراده خدا نیست؟

پاسخ: خداوند انسان را موجودی مختار آفریده است. همین که «مخلوق مختار» ایجاد کند، دو نوع اراده در مورد خداوند قابل تفکیک می‌شود:

* اراده تکوینی (یعنی خواسته‌ای که حتما محقق می‌شود که در مورد سایر مخلوقات هم هست)؛ و
* اراده تشریعی (یعنی خواسته‌ای که ابراز می‌شود، اما در حوزه اختیار آن موجودات قرار دارد و موجودات مذکور بدان مجبور نمی‌شوند.)

خداوند می‌توانست به بشر اختیار ندهد و آنها را امت واحد قرار دهد، اما به بشر اختیار داد و اساسا معنای اختیار داشتن انسانها اراده تشریعی خدا زمانی به وقوع می‌پیوندد که هر فرد و جامعه‌ای از افراد و جوامع، خودشان آن را اختیار کنند.[[324]](#footnote-324)

### نکته‌هایی که در کانال نگذاشتم

5) این آیه به لحاظ مضمونی شبیه آیه «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعين‏» سجده/13 است، فقط در اینجا مساله ناظر به امت است و در آنجا ناظر به شخص.

## 127) سوره هود (11) آیه 119 إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ 3/5/1395

### ترجمه

[مردم همواره در اختلاف‌‌اند] مگر کسانی که پروردگارت [بر آنها] رحم کرد؛ و [فقط] برای همان آفریدشان؛ و کلام [= وعده] پروردگارت به پایان رسید [= حتمیت یافت] که: البته حتما جهنم را از جن و انس، جملگی، پُر می‌کنم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» چون «لِذلِك» متعلق به «خَلَقَهُمْ» است و به جای اینکه بعد از آن بیاید قبلش آمده، دلالت بر «حصر» [= فقط] ویا دست کم «تاکید» می‌کند. مرجع «ذلک» را هم «رحمت» برگرفته از عبارت «إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» دانسته‌اند؛ و در قبال این اشکال که «رحمت، مونث لفظی است و در این صورت باید به صورت «تلک» می‌آمد» پاسخ داده‌ شده که مصدر را هم می‌توان مذکر لفظی قلمداد کرد و هم مونث، و شاهدش هم این آیه است که : «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (أعراف/56) و با توجه به معنای آیه، اصلا نمی‌توان مرجع آن را «اختلاف»ی که در آیه قبل آمده بوده، دانست (المیزان11/ 65)[[325]](#footnote-325) پس معنای عبارت این می‌شود که «مگر کسانی که پروردگارت بر آنها رحم کرد و اصلاً برای اینکه بر آنها رحم کند، آنها را آفرید.

### حدیث

1) ابوبصیر می‌گوید از امام صادق ع درباره این سخن خداوند عز و جل: «و جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه بپرستندم» (ذاریات/56) سوال کردم.

‌فرمود: آفریدشان تا آنها را پرستش امر کند.

درباره این سخن خداوند عز و جل: «[مردم] همواره در اختلاف‌‌اند، مگر کسانی که پروردگارت رحم کرد؛ و برای همان آفریدشان» (هود/118-119) سوال کردم.

فرمود: آفریدشان تا کاری انجام دهند که مستوجب رحمتش شوند تا بدانها رحم آورد.

علل الشرائع، ج‏1، ص13؛ التوحيد (للصدوق)، ص: 403

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قَالَ خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ قَالَ خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا مَا يَسْتَوْجِبُونَ بِهِ رَحْمَتَهُ فَيَرْحَمَهُمْ.

2) از امام سجاد ع درباره این سخن خداوند که «همواره در اختلاف‌‌اند» سوال شد؛ فرمودند:

منظور از آن کسانی از این امت‌اند که با ما مخالفت کردند، که همگی‌شان برخی با برخی دیگر در دینشان مخالفت می‌کنند (بین خودشان هم اختلاف می‌افتد) «مگر کسانی که پروردگارت رحم کرد؛ و برای همان آفریدشان» که آنان اولیای ما از مومنین هستند که برای همین آنها را از طینتی پاک آفرید؛ آیا به گفته حضرت ابراهیم گوش نداده‌ای که «پروردگارا! این سرزمین را امن قرار بده و اهل آن را - هرکس از آنها که به خداوند ایمان آورد- از ثمراتش روزی ده» (بقره/126) که مقصودش ما بودیم و اولیاء او و شیعه او و شیعه وصی او؛ و [خداوند در ادامه این دعای حضرت ابراهیم ع] فرمود «و کسی که کفر ورزد او را بهره‌ای اندک خواهم داد سپس بناچار او را به عذاب آتش خواهم کشاند» (بقره/126) که منظورش هرکسی از امتش است که وصی او را آگاهانه انکار کرد و از او پیروی نکرد؛ و حال این امت نیز همین گونه خواهد بود.

تفسير العياشي، ج‏2، ص: 164 [[326]](#footnote-326)

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ» قَالَ عَنَى بِذَلِكَ مَنْ خَالَفَنَا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ كُلُّهُمْ يُخَالِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فِي دِينِهِمْ «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» فَأُولَئِكَ أَوْلِيَاؤُنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الطيبة؛ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ إِبْرَاهِيمَ «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ» قَالَ إِيَّانَا عَنَى وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ شِيعَتَهُ وَ شِيعَةَ وَصِيِّهِ قالَ «وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى‏ عَذابِ النَّارِ» قَالَ عَنَى بِذَلِكَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهُ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ أُمَّتِهِ وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهِ حَالُ هَذِهِ الْأُمَّة.[[327]](#footnote-327)

3) از امام باقر ع روایت شده است که «[مردم] همواره در اختلاف‌‌اند» [یعنی] در دین، «مگر کسانی که پروردگارت رحم کرد» یعنی آل محمد ص و پیروانشان، که خداوند می‌فرماید: «و برای همان آفریدشان» یعنی اهل رحمت [= کسانی که خدا بر آنها رحم کرد] در دین اختلاف نمی‌کنند [= از دین حق فاصله نمی‌گیرند]

تفسير القمي، ج‏1، ص338

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ فِي قَوْلِهِ: «لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ» فِي الدِّينِ «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَتْبَاعَهُمْ يَقُولُ اللَّهُ «وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» يَعْنِي أَهْلَ رَحْمَةٍ لَا يَخْتَلِفُونَ فِي الدِّين‏

4) فرازی از دعای کمیل امیرالمومنین ع:

... فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَا كَان لِأَحَدٍ فِيهَا مَقَرّاً وَ لَا مُقَاماً لَكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِين ...‏

مصباح المتهجد، ج‏2، ص848

پس با قطع و یقین می‌دانم که اگر نبود که بر عذاب کردن منکرانت حکم کردی و جاودانه بودن دشمنانت [در جهنم] را مقدر فرموده‌ای، آتش را بتمامی سرد و سلامت می‌کردی؛ و هیچکس در آن استقرار و جایگاه پیدا نمی‌کرد؛ اما اسمای تو مقدس است و قسم خوردی که آن را از کافران، از جن و انس، پر کنی و دشمنانت را در آن جاودانه نگهداری...

5) رسول خدا ص فرمود:

اگر مردم همگی بر محبت علی بن ابی‌طالب جمع می‌شدند [= کسی بغض علی ع را نداشت و همه او را دوست می‌داشتند] خداوند آتش جهنم را نمی‌آفرید.

بشارة المصطفى لشيعة المرتضى/75؛ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة/45؛ الروضة في فضائل أميرالمؤمنين ع /75؛ مناقب آل أبي طالب ع ‏3/ 238؛ عوالي اللئالي العزيزية 4/ 86 ؛ (در بحارالانوار39/ 246 بابی با همین عنوان باز شده و 125 حدیث از کتب شیعه و سنی که صریحا یا تلویحا همین مطلب را بیان می‌کنند، آمده است. فقط یک نقل بر اساس اولین منبعی که ذکر شد، اشاره می‌شود:)

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو النَّجْمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عِيسَى الرَّازِيُّ بِالرَّيِّ فِي دَرْبِ زَامَهْرَانَ فِي مَسْجِدِ الْغَرْبِيِّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ فِي صَفَرٍ سَنَةَ عَشَرَةٍ وَ خَمْسِمِائَةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ النَّيْشَابُورِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْفَقِيهُ الْمَعْرُوفُ بِالنَّاطِقِيِّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ فِي دَارِهِ بِبَغْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّاصِرُ الْحَقِّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ طَلْحَةَ الْيَرْبُوعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ:

لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ.

### تدبر

1) «إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ ...»: علامه طباطبایی توضیح داده‌اند:

اینکه «مختلف» بودن در آیه قبل را در مقابل «امت واحده‌ای که خدا بخواهد» قرار داد، و در این آیه هم آنهایی را که از این اختلاف مصون می‌مانند، مشمول رحمت خاصه خدا و منطبق بر هدف خلقت معرفی کرد، نشان می‌دهد که آن اختلاف، اختلاف در دین، به معنای فاصله گرفتن از دین است، چنانکه آیات دیگری از این قرآن هم (مانند شوری/13؛ انعام/153؛ هود/110؛ ذاریات/8-10) بر همین معنا دلالت دارند.

پس مراد از «اختلاف آنها» این است که اقوال و آراء متعددی ایجاد می‌کنند که با آنها از حق متفرق می‌شوند و برای پیروان خود، تردید در حق می‌افکنند؛

و مراد از «کسانی که پروردگارت [بر آنها] رحم کرد» مومنینی‌اند که خداوند هدایتشان می‌کند که در آیه 213 سوره بقره نیز بدان اشاره شده است. (الميزان، ج‏11، ص63-64)

2) «إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» خدا انسانها را آفریده تا بدانها رحمت آورد و فلسفه آفرینش آنها مورد رحمت قرار دادن آنهاست (همچنین [حدیث1](#_حدیث)). در [جلسه 125](#_125)_سوره_ذاريات) (ذاریات/56) هم بیان شد انسانها را آفریده تا عبادت کنند.

پس: عبودیت خدا همان مورد رحمت خدا واقع شدن است.

به قول مرحوم آقامحمد رضا الهی قمشه‌ای:

آنِ خدای دان همه مقبول و ناقبول مِن رَحمةٍ بَدا و إلی رحمةٍ يَؤُول

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق اين است سر عشق كه حيران كند عقول

3) «إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ ...»

واضح است که عبارت «إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» ادامه جمله آیه قبل است؛ پس چرا در این آیه قرار گرفت؟

همچنین عبارت «وَ تَمَّتْ ...» نیز یک جمله کاملا مستقل و آن هم درباره جهنم است، چرا در کنار این آیه رحمت آمد و در آیه مستقلی نیامد؟

همچنین چرا در برخی روایات تاکید شده که نزول این آیه در جایگاهی بعد از آیه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ([ذاریات/56، جلسه125](#_125)_سوره_ذاريات)) می‌باشد (تفسير العياشي، ج‏2، ص: 164)

شاید دلیل همه اینها آن باشد که آیه «وَ ما خَلَقْتُ ...» «فلسفه آفرینش»ی را که همه باید بدان سمت روند، بیان می‌کند؛ و این دو آیه 118-119 سوره هود، بیان می‌کند که چه کسانی به آن فلسفه رسیدند و چه کسانی نرسیدند:

توضیح استدلالی مطلب:

در آن آیه (ذاریات/56) فرمود: «آفریدمشان تا عبادتم کنند» یعنی در مقام بیان وضعیتی است که خدا از ابتدا انسان را برای آن هدف آفریده است (آنچه سزاوار است فلسفه زندگی باشد)؛ اما در این آیه می‌فرماید «برخی چنین‌اند و برخی چنان‌اند و برای این [که رخ داد] آفریدمشان» یعنی در مقام بیان فلسفه محقق شده‌ی آفرینش است، که بالاخره برخی انسانها متناسب با آن فلسفه آفرینش زندگی کردند و برخی نه.

به تعبیر دیگر، در آنجا فرمود که هدفم از آفرینش این بود که آنها مرا بپرستند؛ و اکنون در سوره هود به این نکته توجه می‌دهد که خداوند، با اینکه چنان هدفی داشته، اما انسان‌ها را برای رسیدن به این هدف (قرار گرفتن در امت واحده توحیدی) مجبور نکرده است ولذا همواره عده‌ای با این امت توحیدی اختلاف پیدا می‌کنند؛ البته کسانی که با درک رحمت خدا در مسیر اصلی بمانند، اینها به هدف خلقت می‌رسند؛ اما آنها که با این مسیر فاصله می‌گیرند، جهنمی می‌شوند؛ و خدا هم اصلا با کسی رودربایستی ندارد.

لذا عبارت «الا ما رحم ربک» را در کنار عبارت «لذلک خلقهم» آورد که نشان دهد اینهایند که به هدف خلقت رسیده‌اند، ولی عبارت «لایزالون مختلفین» (که دلالت می‌کند بر کاری که منحرفین انجام دادند) را در این آیه نیاورد؛ اما وضعیت نهایی‌شان (یعنی ثمره‌ای که بر این اختلاف آنها بار می‌شود) که همان جهنمی شدن است، را هم در همین آیه آورد.

4) «... وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ» کسی که از هدف زندگی، یعنی عبودیت و تسلیم شدن در برابر حقیقت مطلق و خوبی محض بودن فاصله بگیرد، بیچاره و بدبخت و جهنمی می‌شود؛ و این تقصیر خدا نیست؛ اگر خدا اختیار داده و کسی این اختیارش را در مسیر نادرست خرج کرد، طبیعی است که به مقصد نامطلوبی برسد؛ و اگر کسی به اختیار خود بخواهد به مقصدی نامطلوب برود، خدا به زور او را به مقصد خوب نمی‌رساند؛ لذا در این آیه با اینکه ابتدایش با « إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» شروع شد، اما در همین آیه بر جهنمی شدن بسیاری از افراد، آن هم با تاکیدات متعدد (عبارت «تمت کلمه ربک» + آوردن لام تاکید و نون مشدد تاکیدی روی فعل «لَأَمْلَأَنَّ» + عبارت «أجمعین») اشاره کرد که نشان دهد که قطعا خداوند بر آنها رحم نمی‌کند. به تعبیر دیگر، رحمانیت خدا دلیل نمی‌شود که عده‌ای جهنمی نشوند. (همچنین: مریم/45)

واقعا عجیب نیست که عده‌ای از طرفی بر آزادی و اختیار انسان اصرار دارند، از طرفی انتظار دارند که اگر مسیر جهنم را در پیش گرفتند، خدا نگذارد که در جهنم بیفتند و آنها را به زور به بهشت بفرستد! و اشکال می‌کنند که اگر خدا رحمان (مهربان) است چرا عده‌ای جهنم می‌روند! گویی اگر خدا بخواهد مهربان باشد، نباید اختیار به انسانها بدهد و باید به زور آنها را به بهشت ببرد!

5) « لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ ...»: اگر خدا حقیقت محض و خوبی مطلق است، بندگی او و تسلیم او شدن، یعنی تسلیم همه خوبی‌ها و حقایق شدن؛ پس اگر کسی تسلیم حقیقت و خوبی‌ها نمی‌شود، یعنی خود را تسلیم بدی‌ها و باطل کرده است؛ و کسی که سراسر بدی و باطل شود، ارزش دلسوزی ندارد. حدیث 4 و 5 بخوبی توضیح می‌دهد که چگونه، خداوند با رحمانیتش، جهنم را پر از جن و انس می‌کند: علی ع بنده واقعی خدا و مظهر کامل حق و حقیقت است؛ کسی که در عمق وجودش محبت علی ع را ندارد و به جایش نفرت علی ع را دارد، واقعا ارزش دلسوزی دارد؟ واقعا اگر همه بر محبت علی ع جمع می‌شدند، خدا جهنم را نمی‌آفرید.

توجه: نیازی به توضیح ندارد که بحث بر سر محبت و نفرت واقعی امیرالمومنین است، نه محبت و نفرت خیالی ویا ریاکارانه.

6) «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفين إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ»: تنها راه برچيده شدن اختلافات، لطف و رحمت الهى است. (قرائتی، تفسیرنور5/ 397)

7) «رَحِمَ رَبُّكَ ... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» قهر حتمى الهى، بعد از لطف او و فرستادن انبيا و كتب و موعظه و هشدار و مهلت دادن مطرح است (قرائتی، تفسیرنور5/ 397)

### در کانال نگذاشتم

8) «... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ ...» اینکه برخی جنیان هم همانند برخی انسانها جهنمی می‌شوند، نشان می‌دهد که آنها هم اختیار و تکلیف دارند.

9) چرا حکم قطعی را با عبارت «تمت کلمه ربک» بیان کرد. شاید از این جهت که وقتی کارها را از منظر الهی نگاه کنیم، هر کاری با یک کلمه (کن فیکون) انجام می‌شود؛ و اگر کلمه خدا تمام شود، آن واقعیت به نهایت خود رسیده است.

## 128) سوره نحل (16) آیه 97 مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ 4/5/1395

### ترجمه

هرکس، از زن یا مرد، عمل صالحی انجام دهد در حالی که مومن باشد، قطعا که او را با زندگانی گوارا و دلپسندی حیات می‌بخشیم و مسلّماَ که اجر‌شان را بر اساس بهترینِ [یا: بهتر از] آنچه همواره عمل می‌کردند، بدیشان جزا خواهیم داد.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«طَيِّبَةً» طیب نقطه مقابل خبیث است (معجم المقاييس اللغة3/ 435) و در اصل دلالت به هر چیز گوارا و لذت‌بخش و مطلوبی دارد که پاک و طاهر باشد و هیچگونه آلودگی ظاهری و باطنی نداشته باشد (مفردات/527؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم7/ 152؛ مجمع البحرين2/ 111) که این به تبع موارد مختلف، فرق می‌کند: «أَرضٌ طَيِّبة» زمینی که آماده کشت است، «رِيحٌ طَيِّبَةٌ» نسیم ملایم و دلنواز است؛ «طعامٌ طَيِّب» خوراکی لذتبخش و پاک و حلال است؛ «امرأَةٌ طَيِّبة» همسر پاکدامن و عفیف است؛ «كلمةٌ طَيِّبة» سخنی است که هیچ جنبه ناپسندی در آن نباشد؛ «بَلْدَة طَيِّبة» سرزمینی است که ایمن و پرخیر و برکت باشد (لسان العرب‏1/ 563، التحقيق7/ 151) و تفاوت «طیب» و «طاهر» در این است که در طهارت، پاکی از آلودگی مورد توجه است؛ اما در طیب، مطلوب بودن و صفا و جذابیت خود شیء مد نظر است. (التحقيق7/ 151)

«لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ» «أحسن» صفت تفضیل است که هم به معنای «بهتر» و هم به معنای «بهترین» به کار می‌رود؛ و در اینجا هر دو می‌تواند مد نظر باشد. در معنای «بهتر» ترجمه‌اش می‌شود: «جزایی که به آنها می‌دهیم «بهتر» از عملی است که انجام داده‌اند» و در معنای «بهترین» ترجمه‌اش می‌شود: «متناسب با بهترین اعمالی که انجام داده‌اند به آنها جزا می‌دهیم» (إعراب القرآن و بيانه5/ 362)

### حدیث

1) به امام صادق ع گفته شد: ابوالخطاب (از کسانی که ابتدا از اصحاب امام بود، بعد دچار غلو شود [ادعای خدایی در مورد امام کرد] و امام او را بشدت از خود طرد کرد) از شما نقل می‌کند که شما فرموده‌اید: «وقتی حق را شناختی هرکاری خواستی بکن!»

فرمود: خدا ابوالخطاب را لعنت کند! من این گونه نگفتم؛ بلکه من گفتم وقتی حق را شناختی آنگاه هر عمل خوبی خواستی انجام بده، که در این صورت است که از تو قبول می‌شود؛ همانا خداوند عز و جل می‌فرماید: هرکس، از زن یا مرد، عمل صالحی انجام دهد در حالی که مومن باشد، آنها کسانی‌اند که وارد بهشت می‌شوند و بدون حساب در آنجا روزی دریافت می‌کنند» و نیز می‌فرماید «هرکس، از زن یا مرد، عمل صالحی انجام دهد در حالی که مومن باشد، قطعا که او را با زندگانی گوارا و دلپسندی حیات می‌بخشیم»

معاني الأخبار، ص389

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

قِيلَ لَهُ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ يَذْكُرُ عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ

فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ وَ اللَّهِ مَا قُلْتُ لَهُ هَكَذَا وَ لَكِنِّي قُلْتُ إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَيْرٍ يُقْبَلْ مِنْكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ» (غافر/40) وَ يَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَة» (نحل/97)

2) امام باقر ع فرمود:

به شیعیان ما ابلاغ کن که به آنچه نزد خداست جز با عمل نمی‌توان رسید؛

و به شیعیان ما ابلاغ کن که بزرگترین حسرت در روز قیامت از آنِ کسی است که درباره عدل خوب سخن می‌گفت اما خودش به گونه‌ای دیگر عمل می‌کرد؛

و به شیعیان ما ابلاغ کن که آنها اگر به آنچه بدانها دستور داده شده، قیام کنند [اهل عمل به حق و عدل باشند] در این صورت است که حتما آنها رستگاران روز قیامت خواهند بود.

الأمالي (للطوسي)، ص370

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ لِخَيْثَمَةَ: أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَ أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ، وَ أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أُمِرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

3) در صحیفه سجادیه دعای47 (دعای روز عرفه) آمده است:

فَأَحْيِنِي حَيَاةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ، وَ تَبْلُغُ مَا أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ وَ لَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ، وَ أَمِتْنِي مِيتَةَ مَنْ يَسْعَى نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ.

پس [اكنون كه اين گونه مهربانى] مرا زنده داربه حیات طیبه‌ای که به آنچه ميخواهم سامان یابد؛ و به آنچه دوست دارم، آن هم به نحوی که آنچه را تو نمى‏پسندى بجا نياورم، و آنچه را نهى كرده‏اى مرتكب نشوم، برسد؛ و مرگ مرا مردن كسي قرار بده كه نورش در پيش رويش و از جانب راستش در حرکت است (اشاره به حدید/12)

4) [از امام صادق ع حکایتی درباره آمدن جبرئیل و میکائیل نزد پیامبر ص نقل شده و در فرازی از این روایت آمده است:] پس خداوند متعال فرمود: «هرکس، از زن یا مرد، عمل صالحی انجام دهد در حالی که مومن باشد، قطعا که او را با حیات طیبه‌ای حیات می‌بخشیم» و امام صادق ع [در این باره] توضیح داد: خداوند به امیرالمومنین ع به واسطه کرامات ادله خود و براهین اعجازآورش و قوت ایمانش و یقینی که در علم و عملش بود، حیات طیبه‌ای بخشید و بعد از پیامبر مصطفی ص او را بر جمیع مخلوقاتش برتری بخشید.

نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة ع، ص93-92

قال اللّه تعالى: مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً».

قال الصادق عليه السّلام: أعطى اللّه أمير المؤمنين عليه السّلام حياة طيّبة بكرامات أدلّته و براهين معجزاته، و قوّة إيمانه، و يقين علمه و عمله، و فضّله اللّه على جميع خلقه بعد النبيّ المصطفى صلّى اللّه عليهما و آلهما[[328]](#footnote-328)

5) امام باقر ع فرمود:

اصحاب رسول خدا به ایشان گفتند: یا رسول الله! ما بر خودمان از نفاق نگرانیم.

فرمود: چرا؟

گفتند: هنگامی که نزد شماییم و شما ما را متذکر می‌سازید، قلبهای ما خاشع می‌گردد و دنیا را فراموش می‌کنیم و چنان نسبت به آن زهد می‌ورزیم که گویی آخرت و بهشت و جهنم را می‌بینیم؛ اما هنگامی که به خانه‌هایمان برمی‌گردیم و فرزندان‌مان دور و بر ما را می‌گیرند و اهل و عیال و اموال را می‌بینیم از آن حالی که نزد شما بودیم بیرون می‌آییم انگار نه انگار که خبری بوده است. آیا شما هم نمی‌ترسید که ما منافق شده باشیم؟

رسول خدا ص فرمود: خیر، این گامهای شیطان است تا شما را به دنیا متمایل گرداند. به خدا قسم، اگر در آن حالتی که بر آن بودید و خودتان برایم توصیف کردیم باقی می‌ماندید، آنگاه با فرشتگان مصافحه می‌کردید و روی آب راه می‌رفتید...

تفسير العياشي، ج‏1، ص109

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ عَلَيْنَا النِّفَاقَ قَالَ فَقَالَ لَهُمْ وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ قَالُوا إِنَّا إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَّرْتَنَا رُوِّعْنَا وَ وَجِلْنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهِدْنَا فِيهَا حَتَّى كَأَنَّا نُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَكَ وَ إِذَا دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ شَمِمْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ وَ الْمَالَ يَكَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَأَنَّا لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْ‏ءٍ أَ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ هَذَا النِّفَاقَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص كَلَّا هَذَا مِنْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ لِيُرَغِّبَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّكُمْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي تَكُونُونَ عَلَيْهَا وَ أَنْتُمْ عِنْدِي فِي الْحَالِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحَتْكُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاء...

### تدبر

1) «مَنْ عَمِلَ صالِحاً ...‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً ...»

حیات طیبه، زندگی گوارا و دل‌پسندی است که سراسر در پاکی و طهارت و فارغ از هر گونه دغدغه و نگرانی است. اگر دقت کنید همه ما دنبال چنین زندگی‌ای هستیم؛ اما راهش را بلد نیستیم؛ پول، قدرت، شهوت، پارتی، رفیق، دانش و مدرک، شغل، و ... همگی راه‌هایی است که برخی برای رسیدن به چنان زندگی‌ای پیشنهاد می‌کنند؛ اما همه ما افرادی را دیده‌ایم که هرکدام از این مولفه‌ها را داشته‌اند؛ اما وقتی پای درددل‌شان می‌نشینیم، در گوش‌مان می‌گویند: «آخر، این هم شد زندگی؟!» و ما هربار با تعجب گفته‌ایم: «مگر دیگر چه می‌خواهد؟ او چرا می‌نالد؟»

در مقابل این همه راه، خدا هم یک راه پیشنهاد داده است: یک کار خوب بکن، اما با ایمان واقعی، و فقط برای خدا. نه برای خوشایند این و آن، نه برای اینکه نامت روی زبانها بیفتد، نه برای اینکه الان نیازمندی دیده‌ای و احساساتی شدی، نه برای اینکه الان پای سخنرانی نشسته‌ای و جوّگیر شدی، و نه برای ... . بلکه این کار را بکن فقط برای اینکه خدا را باور داری و خدا از این کارت خوشش می‌آید. آن وقت ببین خدا تو را وارد چنان زندگی‌ای می‌کند یا نه؟ او وعده‌اش داده و در یک عبارت با سه لفظ بر آن تاکید کرده (فَلَنُحْيِيَنَّهُ: فـ + لـ + نّـ ).

آیا در میان آنان که واقعا مومن و اهل عمل بودند (امثال امام خمینی، آیت الله بهجت، علامه طباطبایی و ...؛ نه منافقان و ریاکارن) دیده‌اید که حتی یک نفرشان بگوید «این هم شد زندگی؟»[[329]](#footnote-329)

راستی، چرا بسیاری از ما همه راه‌های خوشبختی را امتحان می‌کنیم، اما این یکی را خیر؟![[330]](#footnote-330)

اگر هم یکبار امتحانش کنیم و لذتش را ببریم، چرا حاضر نیستیم این حال را برای خود نگه داریم؟ (حدیث5)

2) «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ ... وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ ...»در نگاه اسلام، آنچه واقعا عامل مزیت است، نه امور دنیوی، بلکه اموری است از جنس حیات طیبه؛ و در رسیدن به حیات طیبه، فرقی بین زن و مرد نیست؛ حتی، علی‌رغم اینکه به خاطر تفاوت‌های طبیعی زن و مرد، بسیاری از وظایف آنها با هم متفاوت است، اما در این آیه که هدف نهایی انسان مطرح است، تاکید می‌کند که هم در کاری که باید بکنند، فرقی بین زن و مرد نیست؛ و هم در پاداشی که خواهند گرفت، باز فرقی بین آنها نخواهد بود.

3) «مَنْ عَمِلَ صالِحاً ... وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَـ....» تمام آنچه برای رسیدن به زندگی مطلوب باید انجام دهیم یک کار است با رعایت یک شرط: کار خوب، با قصد الهی. به تعبیر فلاسفه اخلاق، کاری که هم حُسن فعلی داشته باشد (خود کار خوب باشد) و هم حُسن فاعلی (نیت انجام‌دهنده‌اش هم خوب باشد). نه کار خوب بتنهایی ما را به سعادت می‌رساند (عملی که با ایمان توام نباشد دچار حبط و نابودی می‌شود: مائده/5 و هود/15-16) (المیزان12/ 341) و نه ایمان بتنهایی تحولی در ما ایجاد می‌کند (حدیث1 و 2)

4) «مَنْ عَمِلَ صالِحاً ... وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً»: در [جلسه 125](#_125)_سوره_ذاريات) (ذاریات/56) بیان شد که فلسفه آفرینش و فلسفه زندگی، عبودیت است؛ و در جلسات 126-127 (هود/118-119) هم معلوم شد که حرکت در مسیر فلسفه آفرینش، انسان را مشمول رحمت ویژه‌ی خدا می‌سازد.

همه می‌دانیم راه عبودیت، در دو کلمه خلاصه می‌شود: «کار خوب با قصد الهی» پس ظاهرا این آیه دارد آن «رحمت الهی» را که با در پیش گرفتن هدف زندگی (عبودیت) شامل حال ما می‌شود، شرح می‌دهد: زنده شدن به زندگانی‌ای گوارا و دلچسب و فارغ از هرگونه ناپاکی و آلودگی.

5)‌ فرمود «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً: او را به زندگی‌ای گوارا و دلچسب زنده می‌کنیم» و نفرمود «فلَنُطيبَنَّ حياتَه: زندگی‌اش را گوارا و دلچسب می‌کنیم». این نشان می‌دهد خداوند به مومنی که عمل صالح انجام می‌دهد زندگانی‌ای متفاوت با زندگانی عمومی که همه مردم دارند، افاضه می‌کند، نه اینکه فقط کیفیت زندگی‌اش را عوض کند؛ لذا شبیه آیاتی است که وعده زنده شدن حقیقی را می‌دهد (انعام/122) و این یک تعبیر مجازی نیست؛ بلکه آن گونه که در آیات و روایات دیگر نیز شرح داده شده، (از جمله احادیث 3 و 4) با این افاضه الهی، انسان به وضعیتی سراسر نور و لذت و کمال و سرور می‌رسد؛ که البته این حیات در طول حیات قبلی وی است نه حیاتی منفصل و در عرض آن. (المیزان12/342-343)

6) «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ» اگر کسی باب معامله مخلصانه با خدا را باز کند، خیلی سود می‌کند، چون خدا خیلی خوش‌معامله است:

"مقصود از جزا دادن بر اساس « بهترینِ آنچه همواره عمل می‌کردند» این است که در هر نوع از عملی که آنها انجام می‌دادند، هم «خوب» هست و هم «خوب‌تر»؛ و خدا در هر نوعی، آن «خوب‌ترین» عمل وی را معیار پاداش دادن به اعمالشان قرار می‌دهد؛ مثلا در میان نمازهایش، بهترین نمازش را در نظر می‌گیرند و بر اساس آن پاداش نمازهایش را می‌دهند" (المیزان12/ 340)

این معامله خدا با کسی است که کار خوب انجام می‌دهد درحالی که واقعا خدا را باور دارد. پس بکوشیم در حوزه هر عملی (نماز، روزه، انفاق، امر به معروف، و ...) حداقل یک عمل واقعا مخلصانه انجام دهیم.

7) تدبر دریافتی از اعضای کانال

«مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً ...» آنچه عامل حیات ماست، قلب است، نه مغز (کسی که مرگ مغزی می‌شود مادام که قلب کار می‌کند، هنوز زنده است). وقتی قلب بمیرد، چشم و گوش و عقل هم نمی‌توانند کارشان را انجام دهند.

انسان غیر از این قلب ظاهری، یک قلب باطنی دارد، که گاه می‌میرد، و آنگاه شخص در زمره کسانی می‌شود که خدا درموردشان می‌فرماید : کور و کر و لال‌اند و بی‌عقل‌اند (بقره/172) یا می‌فرماید: قلب دارند ولی نمی‌فهمند، چشم دارند، اما نمی‌بینند؛ گوش دارند ولی نمی‌شنوند (اعراف/179)

اگر می‌خواهیم حقایق پشت پرده را نمی‌بینیم و نمی‌شنویم و نمی‌فهمیم، قلب باطنی‌مان مرده است؛ باید زنده شود تا این ابزارها به کار آید؛ و این آیه راه زنده شدن را نشان می‌دهد؛ چرا که حیات طیبه، حیات قلب آدمی است.

## ‏129) سوره انعام (6) آیه 162 قُلْ إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُكي‏ وَ مَحْيايَ وَ مَماتي‏ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ 5/5/1395

### ترجمه

بگو البته نمازم و عبادتم و زندگی‌ام و مرگم برای خداوند رب العالمین است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نُسُك» اهل لغت این کلمه را به معنای مطلق عبادت و هر کاری که موجب تقرب خدا شود دانسته‌اند که البته به نحو خاص در مورد حج و بویژه در مورد «قربانی در حج» به کار می‌رود. برخی این توضیح را افزوده‌اند که «اصل این ماده دلالت می‌کند بر هر عملی که جزء برنامه‌های عبادت خداوند مقرر شده باشد و تفاوتش با «عبادت» و «اطاعت» در این است که در عبادت، خود اینکه انسان کاملا خاضع و تسلیم خدا باشد مد نظر است، در اطاعت، عمل به اقتضای دستوری که داده شده، مورد توجه است؛ و در نسک، عمل از این جهت که به عنوان عاملی برای عبادت و اطاعت قرار گرفته، مورد عنایت است. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم12/ 106)

«رَبِّ الْعالَمينَ» را به لحاظ نحوی هم می‌توان صفت برای «الله» گرفت (خداوند رب العالمین، خدایی که رب العالمین است) و هم می‌توان بدل گرفت: (... برای خداست، برای رب العالمین است)

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده که رسول خدا ص فرمودند:

ای مردم! [مساله] فقط خداست و شیطان، و حق و باطل، و هدایت و گمراهی، و رشد و هلاکت، و فوریت [=دنیا] و عاقبت [= آخرت] ، و خوبی‌ها و بدی‌ها؛ پس هرآنچه از خوبی‌هاست از آنِ خداست؛ و هرآنچه از بدی‌هاست، از آنِ شیطان است.

المحاسن، ج‏1، ص251؛ الكافي، ج‏2، ص16

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَ الشَّيْطَانُ وَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالَةُ وَ الرُّشْدُ وَ الْغَيُّ وَ الْعَاجِلَةُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَلِلشَّيْطَان‏

2) از امام صادق ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

هرکس از امتم صبح کند در حالی که دغدغه‌ او غیر خداست، پس، از خدا نیست. [= انسانی الهی و در مسیر خدا نیست]

المحاسن، ج‏1، ص: 204

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَصْبَحَ مِنْ أُمَّتِي وَ هَمُّهُ غَيْرُ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّه‏

3) از امام صادق ع روایت شده است:

اخلاص جمع مى‏كند اعمال فضيلت‌دار را، و آن حقیقتی است که کلیدش قبولی و امضایش رضاست؛ پس هرکه خداوند از او قبول کند و از او راضی شود او مخلص است هرچند عملش اندک باشد؛ و كسى كه خدا از او قبول نکند مخلص نيست هرچند عملش فراوان باشد؛ شاهد این مدعا، حضرت آدم ع و ابلیس ملعون است.

و علامت قبولی، استقامت ورزیدن است در اینکه هرچه را که دوست دارد، ببخشد در کمال آگاهی از هر حرکت و سکونی که انجام می‌دهد.

و مخلص [از شدت سخت‌گیری بر خود] روحش را آب می‌کند و جانش را می‌گذارد در برآورد کردن آنچه علم و اعمال بدان تعلق می‌گیرد، و اهل عمل است و با عمل خود را می‌سازد؛ زیرا کسی که این را درک کند، همه چیز را درک کرده است و کسی که این را از دست بدهد همه چیز را از دست داده است؛ و این پاک کردن [خود] است در طی مراتب تنزیهی توحید؛ همان گونه که امام علی ع فرمود:

عمل‌کنندگان هلاک شدند مگر عبادت‌پیشگان؛

و عبادت‌پیشگان هلاک شدند غیر از عالمان؛

و عالمان هلاک شدند غیر از راستگویان؛

و راستگویان هلاک شدند غیر از اخلاص‌ورزان؛

و اخلاص‌ورزان هلاک شدند مگر متقین؛

و متقین هلاک شدند مگر اهل یقین؛

و اهل یقین در خطری [نسخه دیگر: در خُلُقی = صاحب خلقیاتی][[331]](#footnote-331) عظیم‌اند؛

که خداوند متعال می‌فرماید: «و پروردگارت را بپرست تا یقین، به نزدت آید» (حجر/99).

و کمترین حد اخلاص این است که بنده [تمام] توان خود را صرف کند سپس برای عملش نزد خدا ارزشی نبیند که خدا بخواهد آن را پاداش دهد زیرا می‌داند که اگر از او وفای به حق عبودیت طلب شود، درمانده خواهد شد؛

و کمترین جایگاه مخلص در دنیا سلامت ماندن از تمام گناهان، و در آخرت نجات از آتش و رستگار شدن در بهشت است.

مصباح الشريعة، ص37؛ بحارالانوار، ج67 ص245

قَالَ الصَّادِقُ ع الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ وَ هُوَ مَعْنًى مِفْتَاحُهُ الْقَبُولُ وَ تَوْقِيعُهُ الرِّضَا فَمَنْ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَ يَرْضَى عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَ إِنْ قَلَّ عَمَلُهُ وَ مَنْ لَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَ إِنْ كَثُرَ عَمَلُهُ اعْتِبَاراً بِآدَمَ ع وَ إِبْلِيسَ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَ عَلَامَةُ الْقَبُولِ وُجُودُ الِاسْتِقَامَةِ بِبَذْلِ كُلِّ مَحَابٍّ مَعَ إِصَابَةِ عِلْمِ كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ وَ الْمُخْلِصُ ذَائِبٌ رُوحُهُ بَاذِلٌ مُهْجَتَهُ فِي تَقْوِيمِ مَا بِهِ الْعِلْمُ وَ الْأَعْمَالُ وَ الْعَامِلُ وَ الْمَعْمُولُ بِالْعَمَلِ لِأَنَّهُ إِذَا أَدْرَكَ ذَلِكَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْكُلَّ وَ إِذَا فَاتَهُ ذَلِكَ فَاتَهُ الْكُلُّ وَ هُوَ تَصْفِيَةُ مَعَانِي التَّنْزِيهِ فِي التَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ هَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُوقِنُونَ وَ إِنَّ الْمُوقِنِينَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى- وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ وَ أَدْنَى حَدِّ الْإِخْلَاصِ بَذْلُ الْعَبْدِ طَاقَتَهُ ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعَمَلِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْراً فَيُوجِبَ بِهِ عَلَى رَبِّهِ مُكَافَأَةً بِعَمَلِهِ لِعِلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ طَالَبَهُ بِوَفَاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ لَعَجَزَ وَ أَدْنَى مَقَامِ الْمُخْلِصِ فِي الدُّنْيَا السَّلَامَةُ مِنْ جَمِيعِ الْآثَامِ وَ فِي الْآخِرَةِ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزُ بِالْجَنَّة[[332]](#footnote-332) [[333]](#footnote-333)

### تدبر

1) سوره انعام از سوره‌هایی است که طبق بسیاری از روایات، یکجا نازل شده است و غرض از آن بیان توحید است بدین معنا که انسان پروردگاری دارد که رب العالمین است و همه چیز از او آغاز و به او ختم می‌شود و رسولانی فرستاده که مردم را با دین حق به سوی عبودیت او سوق دهند؛ (المیزان7/ 5) و در این آیات پایانی، در مقام جمع‌بندی کل سوره، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که به مردم خبر دهد که خود وی عامل به تمام آنچه گفته، بوده است و اخلاص خود در عبودیت را در جمیع شئون عبادی و زندگی و مرگش اظهار و ابراز دارد (المیزان7/ 393-394)

2) «إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُكي‏ وَ مَحْيايَ وَ مَماتي‏ لِلَّهِ ...»: چرا با اینکه نماز هم یکی از عبادات (نُسُک) است، آن را در ابتدا مستقلا آورده است؟

به نظر می‌رسد که در این آیه مسیر اخلاص در عبودیت را به طور خلاصه، معرفی شده است:

اگر کسی می‌خواهد اخلاص بورزد، باید از نماز شروع کند، تا این نماز نوری بیفکند بر تمام اعمال عبادی او، و آنگاه اخلاص در عبادات نوری بیفکند بر کل زندگی او (که به حیات طیبه برسد؛ [جلسه128، تدبر 1 و 3](#_تدبر_1))؛ و آنگاه به مرتبه‌ای برسد که نه‌تنها زندگی‌اش، بلکه مردنش هم برای خدا باشد.

3) «إِنَّ صَلاتي‏ وَ ... وَ مَماتي‏ لِلَّهِ »: در این آیه، برای خدا بودن از نماز شروع و به مردن برای خدا ختم می‌شود؛ شاید اگر این سیر را جدی بگیریم، معلوم می‌شود که چرا از طرفی این اندازه بر مراقبت از نماز تاکید شده که اگر قبول نشود، هیچ عملی قبول نخواهد شد (یعنی اگر کسی نمازش را جدی نگیرد، هرچقدر هم در ظاهر خوبی داشته باشد، اما خوبی‌اش عمیق و ماندگار نخواهد بود)؛ و چرا از طرف دیگر، شهادت، نهایت آرزوی اولیا‌ء الله و «هنر مردان خداست».

4) « قُلْ إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُكي‏ وَ مَحْيايَ وَ مَماتي‏ لِلَّهِ ...»: با اینکه غالبا توصیه می‌شود که اگر کار برای خداست، سعی کنید کسی نفهمد، چرا این آیه، که در مقام بیان است که همه چیز انسان برای خدا باشد، با «قل» (ابراز و اعلام به دیگران) آغاز می‌شود؟

ظاهرا بدین جهت که عبودیت به عنوان یک ارزش فرگیر مطرح شود و مردم بدانند که معیار کرامت و برتری انسانها فقط در عبودیت است (حجرات/13) و اینکه تمام زندگی و شئونات آن در دوگانه خدا و شیطان خلاصه می‌شود (حدیث1) و اگر مسیر زندگی کسی برای خدا نباشد، مفت نمی‌ارزد (حدیث2)

5) «... لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ»: چرا عبارت «رب العالمین» هم آورد و به «لله» آیه ختم نشد؟

ظاهرا این آیه نشان می‌دهد که اگر کسی نسبت خود با خدا را حل کند، خدا، رب العالمین است، پس نسبت او با همه مخلوقات را حل می‌کند. همان که امیرالمومنین ع فرمود: «کسی که آنچه را که بین خود و خداست اصلاح کند، خداوند آنچه را که بین او و دیگران است اصلاح خواهد کرد. (المحاسن1/ 29)[[334]](#footnote-334)

## 130) سوره انعام (6) آیه 163 لا شَريكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمين‏ 6/5/1395

### ترجمه

[که] او را شریکی نیست؛ و [فقط] بدان امر شده‌ام؛ و من اولینِ مسلمانان [= کسانی که تسلیم امر خدایند] هستم.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

جمله «لا شَريكَ لَهُ» را برخی به لحاظ نحوی جمله مستأنفه [عبارتی کاملا مستقل و غیروابسته به جملات قبل از خود] دانسته‌اند (إعراب القرآن الكريم1/ 34) و در این صورت مرجع ضمیر اشاره (بذلک) خود همین عبارت می‌شود (یعنی امر شده‌ام به [باور و التزام] اینکه او را شریکی نیست). اما به نظر می‌رسد که باید آن عبارت را حال یا صفت از برای عبارات قبلی دانست (إعراب القرآن و بيانه3/ 29). اگر حال باشد تاکیدی است بر نحوه عمل من که در آیه قبل مد نظر بود و معنی چنین می‌شود که «نمازم و عبادتم و زندگی‌ام و مرگم برای خداوند رب العالمین است در حالی که [برای این کارهایم] شریکی هم ندارد» و اگر صفت باشد، توضیحی است برای خدایی که می‌خواهم نسبت به او اخلاص بورزم و معنی چنین می‌شود: «نمازم و عبادتم و زندگی‌ام و مرگم برای خداوند رب العالمین است که شریکی ندارد» و در دو حالت اخیر، مرجع ضمیر اشاره (بذلک) سخنانی است که در آیه قبل، با عبارت «قل« بدان دستور داده شده بود.

در عبارت «بِذلِكَ أُمِرْتُ» جار و مجرور (بِذلِكَ) وابسته به فعل «أُمِرْتُ» است و چون متقدم بر آن آمده، دلالت بر حصر (یا حداقل: تاکید) می‌کند؛ لذا کلمه [فقط] داخل کروشه در ترجمه اضافه شد.

«أَوَّلُ الْمُسْلِمين»: «مسلم» اسم فاعل از ماده «س‌ل‌م» و از مصدر إفعال (اسلام) است. این ماده به معنای صحت و سلامت و عافیت و عاری بودن از هر آفتی است و «سلام» کردن به معنای اعلام مسالمت است و «اسلام» را هم به معنای تسلیم بودن و انقیاد دانسته‌اند از این جهت که شخص از امتناع کردن خود را به سلامت نگه می‌دارد، و «سَلم» (انفال/61) هم به معنای صلح است (معجم المقاييس اللغة3/ 91؛ مفردات/423). تعبیر «أَوَّلُ الْمُسْلِمين» به معنای اولین درجه و منزلت اسلام (بالاترین رتبه تسلیم شدن در برابر خداوند) است، وگرنه در خود قرآن، تعبیر «مسلم» به لحاظ زمانی در مورد افرادی قبل از پیامبر اکرم ص – مانند نوح (يونس/72)، إبراهيم (بقره/131)، اسماعیل (بقره/128) لوط (ذاریات/36) ملکه سبا (نمل/44) آمده است. (الميزان‏7/ 395)

### حدیث

1) در کتب شیعه و سنی از پیامبر اکرم ص روایت شده است که خداوند عز و جل فرمود:

من بی‌نیازترین شریکان در مشارکت هستم؛ پس هرکس عملی انجام دهد که غیر مرا را در آن عمل شریک کند، من با آن عمل کاری ندارم و تمامش برای آن شریک خواهد بود.[[335]](#footnote-335)

وَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِي‏ءٌ فَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ.

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏6، ص: 771؛ صحیح مسلم[[336]](#footnote-336)، ج18، ص115

2) از امام باقر ع روایت شده است که فرمود:

باقی ماندن بر عمل دشوارتر از انجام عمل است.

سوال شد: باقی ماندن بر عمل چیست؟

فرمود: گاه شخصی در حق کسی کار خیزی انجام می‌دهد و فقط برای خدایی که شریک ندارد به کسی کمکی می‌کند؛ پس برای او به عنوان عمل مخفی ثبت می‌شود؛ سپس آن را در جایی نقل می‌کند، آن عمل پاک می‌شود و به عنوان عمل علنی ثبت می‌شود؛ سپس باز آن را نقل می‌کند؛ آن هم پاک می‌شود و برای او ریا ثبت می‌شود.

الكافي، ج‏2، ص297

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرّاً ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَ تُمْحَى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمْحَى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاء.

3) طبق روایات متعدد، خواندن عباراتی از این آیه و آیاتی دیگر در ابتدای هر نماز مستحب است. نمونه‌ای از این احادیث چنین است: (عبارات داخل گیومه، عباراتی از آیات 79 و 162 و 163 سوره انعام است)

وَ عَنْ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: إِذَا اسْتَفْتَحْتَ الصَّلَاةَ فَقُلْ:

اللَّهُ أَكْبَرُ «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً» مُسْلِماً «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ «إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» وَحْدَهُ «لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا» مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

دعائم الإسلام، ج‏1، ص157

از علی ع روایت شده که فرمودند: هنگامی که می‌خواهی نماز را شروع کنی، بگو:

خداوند بزرگتر است [از آنکه وصف شود] ، روی خود را به سوی کسی متوجه کردم که آسمانها و زمین را آفرید در حالی که حق‌گرا و تسلیم هستم و من از شرک‌ورزان نیستم. همانا نمازم و عبادتم و زندگیم و مرگم برای خدای رب‌العالمین است، که او تنهاست و شریکی ندارد و به این امر شده‌ام و من از مسلمانانم.

4) امام صادق ع از پیامبر اکرم ص روایت کرده‌اند که:

بدرستی که شرک مخفی‌تر از حرکت آرام مورچه بر صخره‌ای سیاه در شبی ظلمانی است

تفسير القمي، ج‏1، ص213

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قال ... عَنْ النَّبِيِّ ص:

إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءَ فِي لَيْلَةٍ ظَلْمَاء

### تدبر

1)‌ «لا شَريكَ لَهُ ...»: آیا مشرک نبودن این اندازه مهم است که اولین جمله پیامبر ص بعد از اینکه ابراز کرد که نه فقط نماز و عباداتم، بلکه زندگی و مرگم برای خداست (آیه قبل)، این باشد که «خدا شریک ندارد»؟!

اگر معنای مشرک بودن را صرفا در حد بت‌پرستی رسمی محدود سازیم، واقعا چنین اهمیتی ندارد؛ اما ورود شرک در باورها و اعمال ما بسیار جدی‌تر است تا حدی که از منظر قرآن، حتی اکثر مومنان هم این را درک نمی‌کنند و برای خدا شریک قرار می‌دهند (یوسف/106) و پیامبر ص هم ورود شرک در قلوب آدمیان را از حرکت مورچه روی صخره سیاه در شبی ظلمانی، مخفیانه‌تر دانست. (حدیث4)

مشکل ما این است که خدا را قبول داریم اما او را همه‌کاره نمی‌دانیم (در جلسه48 تدبر3 و جلسه58 تدبر4 و جلسه85 تدبر3 و جلسه106 تدبر2 نکاتی در این باره گذشت)؛ حل همین یک مطلب بقدری عظیم است که اولین جمله پیامبر، بعد از آیه مذکور، ابراز این بود که «خدا شریک ندارد».

2) «لا شَريكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ ...»:‌ چرا در قرآن این اندازه بر شریک نداشتن خدا تاکید شده است؟ چرا به ما دستور داده‌اند که فقط برای خدا کار کنیم؟ چرا اگر برای دو نفر کار کنیم، انتظار اینکه هرکدام نیمی از اجرت ما را بدهند، طبیعی است؛ اما اگر به خدا شرک بورزیم خدا هیچ اجری به ما نمی‌دهد؟ (حدیث1)

شاید بدین جهت است که خداوند احد است و هیچ موجود و هیچ حقیقتی در عرض او نیست. پس هرکس به او شرک بورزد، او را با یک موجود عادی (که در رتبه و هم‌عرضش موجودی دیگر می‌تواند وجود داشته باشد) اشتباه گرفته است؛ پس اصلا برای او کاری نکرده است؛ نه ایکه نیمی از کارش را برای خدا کرده که انتظار نیم اجرت داشته باشد!

**تمثیل**

مانند این است که صاحب یک موسسه معتبر تجاری اعلام کند که به ازای هر ساعت کار برای این موسسه، فلان مقدار اجرت خواهم داد. سپس شخصی وارد موسسه شود، و یکی از مدیران ارشد وی را، به خاطر نفوذی که در آن موسسه دارد، هم‌رتبه صاحب موسسه فرض کند، و به جای کارهای موسسه، از امکانات آنجا، کارهایی برای امورات شخصی آن مدیر انجام دهد؛ و بعد به صاحب موسسه بگوید چون او مدیر تو بوده، من او را همچون شریک تو حساب کردم!

اینجاست که صاحب موسسه خواهد گفت: من بی‌نیازترین شریکم! اگر او شریک من است، من همه سهم خودم را به شریکم دادم، هرچه اجرت می‌خواهی برو و از او بگیر! (حدیث1)

3) عبارت «بِذلِكَ أُمِرْتُ» (به آن امر شده‌ام) نشان می‌دهد جملاتی که در آیه قبل گذشت (نمازم و عبادتم و زندگی‌ام و مرگم برای خداوند رب العالمین است) صرفا یک عبارات اخباری (خبر دادن از وضعیت شخصی خود) نیست، بلکه اظهار اخلاص در عبودیت و به تعبیر دیگر، از جنس جملات انشایی است (المیزان7/ 395)

(جملات انشایی مانند جملاتی است که برای عقد خوانده می‌شود: وقتی شخص می‌گوید «زَوَّجتُ ...» (ازدواج کردم ...) با همین جمله، ازدواج حاصل می‌شود.) یعنی انسان با بیان «إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُكي و ...» خود را اینچنین می‌گرداند.

ظاهرا به همین جهت است که به ما توصیه شده در ابتدای نمازهایمان این جملات را بخوانیم (حدیث3)، تا بلکه با این بیان، به خود تذکری دهیم و بکوشیم این حالت اخلاص را در خود، انشاء (ایجاد) کنیم.

4) «... أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمين» چنانکه در «نکات ترجمه» گذشت، مُسلِم (مسلمان) یعنی کسی که تسلیم حقیقت محض (= خدا) است؛ و این بالاترین مقامی است که یک انسان، که خلیفه‌الله است، می‌تواند بدان برسد؛ لذا در ادبیات قرآن کریم، با اینکه دین حقیقی در تمام تاریخ، اسلام است و همه انبیاء «مسلمان» بودند، و علی‌رغم اینکه درباره انبیایی مانند نوح و ابراهیم، که قبل از پیامبر اکرم ص بوده‌اند، تعبیر «مسلم» به کار رفته؛ اما پیامبر خاتم ص که برترین انبیاست، اولین مسلمان (یعنی در رتبه اول مسلمانی) معرفی شده است.

آیا مسلمان بودن ما، واقعا تسلیم حقیقت محض بودن است یا صرفا یک امر شناسنامه‌ای و درنتیجه، تنها یک موقعیت فرهنگی (انتساب به یک گروه خاص) است؟

یکی از علائم اینکه اسلام ما صرفا یک موقعیت فرهنگی است، این است که از مسلمان بودن‌مان خجالت بکشیم!

5) نکته تکمیلی درباره معنای «مسلمان» و تفاوت آن با پیروان سایر شرایع و مکاتب

در مورد هر شریعت تحریف‌شده، و بلکه هر مکتبی پیروانش را به اسم آورنده آن مکتب و شریعت می‌خوانند، پیروان مسیح را مسیحی می‌گویند؛ پیروان بودا را بودایی؛ و پیروان مارکس را مارکسیت. اما پیروان شریعتی که حضرت محمد ص آورد را نه «محمدی»، بلکه «مسلمان» می‌گویند (و البته هرکس که مسلمان است حقانیت همه پیامبران الهی را قبول دارد). واقعا چرا چنین تفاوتی در نام‌گذاری‌ها هست؟

شهید مطهری چنین پاسخ می‌گوید:

از جمله خصوصيات اسلام اين است كه هيچ عنوانى از قبيل عناوين نژادى، طبقاتى، شغلى، محلى، منطقه‌اى و فردى براى معرفى مكتب خود و پيروان اين مكتب نپذيرفته است. پيروان اين مكتب با عناوين اعراب، سامي‌ها، فقرا، اغنيا، مستضعفان، سفيدپوستان، سياه‌پوستان، آسيايي‌ها، شرقي‌ها، غربي‌ها، محمدي‌ها، قرآني‌ها و غيره مشخص نمى‌شوند. هيچ كدام از عناوين مزبور ملاك «ما» و ملاك وحدت و هويت واقعى پيروان اين مكتب به شمار نمى‌رود. آنجا كه پاى هويت مكتب و هويت پيروان او به ميان مى آيد همه آن عناوين محو و نابود می‌شود فقط يك چيز باقى می‌ماند. چه چيزى؟ يك «رابطه»، رابطه ميان انسان و خدا، يعنى اسلام، تسليم خدا بودن. امت مسلمان چه امتى است؟ امتى است كه تسليم خداست، تسليم حقيقت است، تسليم وحى و الهامی ‌است كه از افق حقيقت براى راهنمايى بشر در قلب شايسته‌ترين افراد طلوع كرده است. پس «ما»ى مسلمانان و هويت واقعى آنها چيست؟ اين دين مى‌خواهد چه وحدتى به آنها ببخشد و چه ماركى روى آنها بزند و زير چه پرچمی‌آنها را گرد آورد؟ پاسخ اين است: اسلام، تسليم حقيقت بودن. (جامعه و تاریخ، ص231)

## 131) سوره نساء (4) آیه 134 مَنْ كانَ يُريدُ ثَوابَ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ كانَ اللَّهُ سَميعاً بَصيرا 7/5/1395

### ترجمه

هرکس روالش این بود که پاداش دنیا را بخواهد، پس [بداند که][[337]](#footnote-337) پاداش دنیا و آخرت [فقط] نزد خداست و خداوند شنوا و بیناست.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«ثواب» از ماده «ث‌و‌ب» است که این ماده دلالت بر رجوع و برگشتن به حالت اولیه و اصلی شیء می‌کند و ثواب عمل هم یعنی پاداشی که از عمل انسان به وی برمی‌گردد (مفردات ألفاظ القرآن/180) و چون معنای رجوع در آن است فعل «ثاب» به لحاظ معنایی بسیار به فعل «تاب» نزدیک است (لسان العرب1/ 243). همچنین «ثیاب» (لباس) از این ریشه است و برخی وجه تسمیه‌اش را این دانسته‌اند که بارها و بارها پوشیده می‌شود و انسان مرتب برای استفاده، به آن رجوع می‌کند [یکبار مصرف نیست!] (معجم المقاييس اللغة1/ 395) تعبیر «ثواب» غالبا در مورد پاداش‌های نیکو (نه جزای گناه) به کار برده می‌شود اما با تعبیر «ثیاب» (لباس) در خصوص جزای گناهکاران هم به کار رفته است (ثِيابٌ مِنْ نار، حج/19)[[338]](#footnote-338) [[339]](#footnote-339)

«كانَ يُريدُ» وقتی به جای فعل مضارع، از ترکیب «کان + فعل مضارع» استفاده می‌شود دلالت بر استمرار و وجود یک رویه در فاعل آن کار دارد. در ترجمه‌های قدیمی، این عبارت به صورت «هر که باشد که خواهد» آمده است و در ترجمه‌های معاصر عموما به صورت مضارع ساده (می‌خواهد/بخواهد) ترجمه شده است.

### حدیث

1) از امیرالمومنین ع روایت شده است که:

در میان فقیهان و حکیمان وقتی برخی برای دیگری مطلبی می‌نوشت [سفارشی می‌کرد] سه مطلب می‌نوشتند که اینها [بقدری خاص و مهم است که ] چهارمی ندارد:

1. کسی که همتش را آخرت قرار دهد، خداوند همّ و غم او در دنیا را کفایت نماید؛

2. کسی که باطنش را اصلاح کند، خدا ظاهر او را اصلاح فرماید؛

3. کسی که بین خود و خدای عز و جل را اصلاح کند، خدا بین او و مردم را اصلاح فرماید.

الخصال، ج‏1، ص129 ؛ الكافي، ج‏8، ص307[[340]](#footnote-340)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ:

كَانَتِ الْفُقَهَاءُ وَ الْحُكَمَاءُ إِذَا كَاتَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَتَبُوا ثَلَاثاً لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ

مَنْ كَانَتِ الْآخِرَةُ هِمَّتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا

وَ مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ

وَ مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ.

2) امام کاظم ع در ضمن روایتی طولانی به هشام بن حکم فرمودند:

... هشام! بدرستی که عاقلان در دنیا زهد ورزیدند و به آخرت متمایل شدند چرا که دانستند که دنیا طالبی است که مطلوب است؛ و آخرت طالب و مطلوب است:[[341]](#footnote-341)

کسی که آخرت را طلب کند، دنیا طالب او خواهد بود تا سهم روزی‌اش را بتمامه به او بدهد؛

و کسی که دنیا را طلب کند آخرت طالب او خواهد بود تا مرگ او را دریابد و دنیا و آخرتش را از بین ببرد...

الكافي، ج‏1، ص18؛ تحف‌العقول، ص387

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع:

.....‏ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهِدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَ الْآخِرَةَ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَه‏...

3) شخصی از رسول خدا ص سوالاتی کرد، از جمله اینکه:

پرسید: چرا دنیا را دنیا نامیدند؟

فرمود: دنیا دَنیّ [= پست] است، دونِ آخرت [= پست تر از آخرت] آفریده شده است؛ و اگر همراه [= هم‌رتبه] آخرت آفریده شده بود، آن گونه که اهل آخرت فانی و نابود نمی‌شوند، اهل دنیا هم فانی و نابود نمی‌شدند.

پرسید: چرا قیامت را قیامت نامیدند؟

فرمود: چون در آن، خلائق برای حساب قیام می‌کنند [= برمی‌خیزند و محشور می‌شوند].

پرسید: چرا آخرت را آخرت نامیدند؟

فرمود: چون متأخر است و بعد از دنیا می‌آید، نه سالهایش قابل توصیف است و نه ایامش قابل شمارش است و نه ساکنانش می‌میرند. ...

علل الشرائع، ج‏2، ص470

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسٍ الْبَجَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عُمَارَةُ السَّكُونِيُّ السُّرْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بِقَزْوِينَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَّامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سَلَّامٍ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ ... فَأَخْبِرْنِي عَنِ الدُّنْيَا لِمَ سُمِّيَتِ الدُّنْيَا؟

قَالَ ص الدُّنْيَا دَنِيَّةٌ خُلِقَتْ مِنْ دُونِ الْآخِرَةِ وَ لَوْ خُلِقَتْ مَعَ الْآخِرَةِ لَمْ يَفْنَ أَهْلُهَا كَمَا لَا يَفْنَى أَهْلُ الْآخِرَةِ

قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقِيَامَةِ لِمَ سُمِّيَتِ الْقِيَامَةَ قَالَ لِأَنَّ فِيهَا قِيَامَ الْخَلْقِ لِلْحِسَابِ

قَالَ فَأَخْبِرْنِي لِمَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً

قَالَ لِأَنَّهَا مُتَأَخِّرَةٌ تَجِي‏ءُ مِنْ بَعْدِ الدُّنْيَا لَا تُوصَفُ سنيها [سِنِينُهَا] وَ لَا تُحْصَى أَيَّامُهَا وَ لَا يَمُوتُ سُكَّانُهَا ...[[342]](#footnote-342)

### تدبر

1)‌ «مَنْ كانَ يُريدُ ثَوابَ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ كانَ اللَّهُ سَميعاً بَصيرا»: بسیاری از ما خدا را نمی‌شناسیم، برای همین خودمان و عظمت خودمان را باور نداریم؛ و افق نگاه‌مان و خواسته‌های‌مان در حد دنیا تنزل یافته است؛ و حتی برای رسیدن به خواسته‌های دنیوی‌مان هم راهش را بلد نیستیم؛ و در همین دنیا هم فقط روی اسباب ظاهری و «دودوتاچهارتا»های مادی حساب می‌کنیم و نهایتا وقت و سرمایه خود را محدود می بینیم، به کم راضی می‌شویم.

مشکل در نحوه خداشناسی ماست. اگر خدا را درست می‌شناختیم، می‌فهمیدیم که حتی اگر برای دنیا هم سراغ خدا برویم، بسیار بیشتر بهره می‌بردیم. در محاسبه‌ی امکان رسیدن به خواسته‌ها، مقیاس را خدا بگذار، نه خودت! خدا سمیع و بصیر است؛ هم خواسته‌های ما را می‌شنود و هم وضعیت و مشکلات ما را می‌بیند؛ خدا صریحا می‌فرماید: «اگر بهره دنیا را هم می‌خواهی بدان که بهره دنیا و آخرت دست خداست؛ و او شنوای بیناست» اما چه کسی باور می‌کند؟!

این آیات را می‌خوانیم، اما دوباره برای مشکلات‌مان، اگر سراغ خدا برویم، به عنوان آخرین گزینه است و تنها زمانی است که همه راه‌ها رفته و به بن‌بست خورده‌ایم.

می‌شود از همان ابتدا سراغ خدا رفت!

2) «مَنْ كانَ يُريدُ ثَوابَ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ ...» بسیاری گمان می‌کنند که یا باید دنیا را داشت و یا آخرت را؛ و بین دنیا و آخرت نمی‌توان جمع کرد.

این منطق کسانی است که دنبال دنیا هستند وگرنه خداوند به صراحت می‌گوید: اگر سراغ خدا بروی، هم دنیا را می‌توانی داشته باشی و هم آخرت را. (توضیح مطلب: مطهری، سیری در نهج‌البلاغه/294-303)

به قول ملای رومی:

صید دین کن تا رسد اندر تَبَع

حُسن و مال و جاه و بختِ مُنتَفع

آخرت، قطّار اُشتر دان به مِلک

در تبَع دنیاشْ هم‌چون پشم و پِشک

پشم بگزینی، شتر نَبْوَد تو را

ور بُوَد اشتر، چه قیمت پشم را

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar4/sh120/>

می‌گویند پس چرا اولیاءالله، از دنیا بی‌بهره‌اند؟ پاسخش این است که اولیاء الله به دنیا اعتنایی ندارند، که دنیا ندارند. بی‌بهره بودن آنها از دنیا، ناشی از بی‌رغبتی آنها به دنیاست، نه ناشی از ناتوانی آنها از کسب دنیا؛ و شاهدش هم کراماتی است که از آنها دیده ویا شنیده می‌شود، که نشان می‌دهد اگر بخواهند، همه چیز دارند.

مانند این است که به شخصی یک دسته چک که حداقل مبالغی که در آن می‌تواند بنویسد میلیاردی باشد، هدیه کنند و بعد بچه‌ای چون می بیند که او هیچ برای خودش پفک نمی‌خرد، او را بی‌بهره از لذتها گمان می‌کند.

دیوانه کنی هردو جهانش بخشی

دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند

3) «مَنْ كانَ يُريدُ ثَوابَ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوابُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ»

از علامه طباطبایی نقل شده است: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رحمیت گاهگاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم؛ تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند، چون به من رسید دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!» (اسوه عارفان، ص72)

## 132) سوره یونس (10) آیه7 إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ 8/5/1395

### ترجمه

بیقین، کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا رضایت دادند و بدان اطمینان کردند و کسانی که ایشان از آیات ما غافلند، ...

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لِقاءَ» از ماده «لقی» می‌باشد[[343]](#footnote-343) که به معنای مواجهه و مقابل هم قرار گرفتن و به هم رسیدن است؛ و لقاء همان ملاقات است (مفردات/754) و برخی توضیح داده‌اند که در لقی دو قید لحاظ شده است: مقابل هم بودن و ارتباط داشتن، و دیدار و مواجهه و به هم رسیدن از آثار این معناست (التحقيق في كلمات القرآن الكريم10/ 228)

### حدیث

1) یکی از اصحاب امام صادق ع می‌گوید به ایشان گفتم: خدا به شما خیر دهد؛ آیا واقعا چنین است که کسی که لقاءالله را دوست دارد خدا ملاقات او را دوست دارد و کسی که از لقاءالله بیزار است، خدا هم از دیدار او بیزار است؟ [این متن حدیث نبوی است[[344]](#footnote-344)]

فرمود: بله.

گفتم: به خدا قسم ما از مرگ می‌ترسیم؟!

فرمود: آن گونه که فکر کرده‌ای نیست. آن که گفته شد مربوط به لحظه دیدن [مرگ] است؛ هنگامی که آنچه را که دوست دارد دید، آنگاه هیچ چیزی برایش محبوبتر از آن نیست که بخواهد آن را ترجیح دهد؛ و خدا دیدار او را دوست دارد و او هم در آن هنگام لقاء الله را دوست دارد؛ و هنگامی هم که آنچه ناخوشایند دارد ببیند، هیچ چیزی نزد او منفورتر از لقاءالله نیست و خدا هم دیدار او را مبغوض می‌دارد.

[یعنی، معیار این نیست که الان از مرگ نترسد؛ بلکه لحظه مرگ وقتی با حقیقت مواجه شد، آن موقع است که معلوم می‌شود لقاء الله را دوست دارد یا نه؛ و مومن واقعی، الان ممکن است از مرگ بترسد اما در لحظه مرگ چیزهایی می‌بیند که مرگ را از هر چیزی بیشتر دوست خواهد داشت.]

الكافي، ج‏3، ص134؛ معاني الأخبار، ص236

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ أَبْغَضَ اللَّهُ لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَ اللَّهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْ‏ءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَ اللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَ هُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ حِينَئِذٍ وَ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْ‏ءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ.

2) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

و جایگاه خودتان نزد خدا را به خاطر این دنیای حقیر نادیده نگیرید؛ بدانچه خدا به شما دستور داده، درآویزید، که در این صورت، بین هریک از شما و اینکه به وضعیتی برسد که به حالش غبطه خورند و آنچه دوست دارد ببیند فاصله‌ای نیست مگر اینکه محضر رسول خدا را درک ‌کند؛ و آنچه نزد خداست بهتر و باقی‌ماندنی‌تر است و آنگاه است که بشارت به او برسد و چشمش روشن شود و لقاء الله را دوست داشته باشد.

تحف العقول، ص105

و روي عن أمير المؤمنين‏ آدابه ع لأصحابه و هي أربعمائة باب للدين و الدنيا ... وَ لَا تَكْذِبُوا أَنْفُسَكُمْ فِي مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِالْحَقِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تَمَسَّكُوا بِمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ- فَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى مَا يُحِبُّ إِلَّا أَنْ يَحْضُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى‏ وَ تَأْتِيهِ الْبِشَارَةُ وَ اللَّهِ فَتَقَرُّ عَيْنُهُ وَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّه‏.

3) امام باقر ع فرمود:

نصرتی از جانب خدا بر حسین بن علی ع نازل شد و این نصرت بین آسمان و زمین بود؛ و آنگاه ایشان مخیر شد بین نصرت و لقاء الله؛ و ایشان لقاء الله را برگزیدند.

الكافي، ج‏1، ص465

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ.

4) امیرالمومنین ع در فرازی از نامه‌ای که خطاب به مردم مصر نوشته و همراه مالک اشتر برای آنها فرستادند، فرموده‌اند:

به خدا اگر تنها آنان را مى‏ديدم، و آنان زمين را پر مى‏كردند، نه باك داشتم و نه مى‏هراسيدم، كه من بر گمراهى آنان و رستگارى خود نيك آگاهم و با يقين از جانب پروردگار همراه، و من آرزومند ديدار خدايم و پاداش نيك او را مى‏پايم؛

ليكن دريغم آيد كه بيخردان و تبهكاران اين امّت حكمرانى را به دست آرند، و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به خدمت گمارند، و با پارسايان در پيكار باشند و فاسقان را يار، چه از آنان كسى است كه در ميان شما شراب نوشيد و حد اسلام بر او جارى گرديد، و از آنان كسى است كه به اسلام نگرويد تا بخششهايى بدو عطا گرديد، و اگر نه از حكومت اينان بر شما مى‏ترسيدم، شما را بر نمى‏انگيختم و سرزنشتان نمى‏كردم، و به فراهم آمدنتان نمى‏خواندم، و آن هنگام كه سر باز زديد و سستى گرفتيد رهاتان مى‏كردم.

نمى‏بينيد بر مرزهاى شما دست افكنده‏اند و شهرهاتان گشوده است و كشورهاتان ربوده. در شهرهاتان جنگ برقرار- و دشمن با شما در پيكار- خداتان بيامرزاد! گروه گروه روى به جنگ دشمنتان نهيد و در خانه‏ها و شهرهاتان‏ درنگ مكنيد، كه به ستم گرفتار شويد و به خوارى دچار، بهره‏تان كم مقدار.

همانا جنگجو بيدار است، و آنكه بخواب رود چشمى پى او باز و هشيار. و السّلام.

نهج البلاغ، نامه62، ترجمه شهيدى، ص348

إِنِّي وَ اللَّهِ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ [لِحُسْنِ‏] حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ وَ لَكِنَّنِي آسَى أَنْ يَلِيَ [هَذِهِ الْأُمَّةَ] أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْباً وَ الْفَاسِقِينَ حِزْباً فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ وَ جُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلَامِ وَ إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَ تَأْنِيبَكُمْ وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِيضَكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَنَيْتُمْ أَ لَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدِ انْتَقَصَتْ وَ إِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ إِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزْوَى وَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَ لَا تَثَّاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ وَ تَبَوَّءُوا بِالذُّلِّ وَ يَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخَسَّ وَ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ وَ السَّلَامُ.

5) امیرالمومنین ع در پاسخ شخصی که در مورد برخی آیات قرآن در مورد لقاءالله به شبهه افتاده بود، فرمود:

اما اینکه فرمود «بلکه آنها به لقاء پروردگارشان کافرند» (سجده/10) منظورش برانگیخته شدن [در قیامت] است و خدا آن را لقاء خود نامید

و همین طور در مورد مومنین فرمود «کسانی که ظن دارند که پروردگارشان را ملاقات می‌کنند» (بقره/46) منظورش این است که یقین دارند که برانگیخته و محشور می‌شوند و مورد محاسبه قرار می‌گیرند و با ثواب و عقاب جزا داده می‌شوند، «ظن» در اینجا به معنای یقین خاص است؛

و همچنین است این سخن خدا که «پس هرکه امید به لقاء پروردگارش دارد باید که عملی صالح انجام دهد» (کهف/110) و این آیه که «هرکه امید به لقاء الله دارد [بداند] که مهلت خدا حتما سر می‌رسد» (عنکبوت/5) یعنی هرکه ایمان دارد که برانگیخته خواهد شد بداند که وعده ثواب و عقاب خدا حتما خواهد آمد؛ پس لقاء در اینجا به معنای دیدن نیست بلکه به معنای برانگیخته شدن است؛ پس هرآنچه در کل کتاب الله درباره لقاء خدا آمده را بفهم که منظورش برانگیخته شدن است؛

و همچنین این آیه که فرمود: «تحیت‌گویی آنها در روزی که او را ملاقات می‌کنند، سلام [سلامتی] است» (احزاب/44) یعنی در روزی که برانگیخته می‌شوند، ایمان از قلبهای آنها زدوده نخواهد شد.

گفت: عقده مرا گشودی خدا مشکلاتت را حل کند یا امیرالمومنین!

التوحيد (للصدوق)، ص267

فَقَالَ ع ... فَأَمَّا قَوْلُهُ «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ» يَعْنِي الْبَعْثَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِقَاءَهُ وَ كَذَلِكَ ذِكْرُ الْمُؤْمِنِينَ «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» يَعْنِي يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ يُبْعَثُونَ وَ يُحْشَرُونَ وَ يُحَاسَبُونَ وَ يُجْزَوْنَ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَالظَّنُّ هَاهُنَا الْيَقِينُ خَاصَّةً وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً» وَ قَوْلُهُ «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» يَعْنِي مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَآتٍ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَاللِّقَاءُ هَاهُنَا لَيْسَ بِالرُّؤْيَةِ وَ اللِّقَاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَمِيعَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ لِقَائِهِ فَإِنَّهُ يَعْنِي بِذَلِكَ الْبَعْثَ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ» يَعْنِي أَنَّهُ لَا يَزُولُ الْإِيمَانُ عَنْ قُلُوبِهِمْ يَوْمَ يُبْعَثُونَ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ فَقَدْ حَلَلْتَ عَنِّي عُقْدَة ...[[345]](#footnote-345)

### تدبر

1) «إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ»:

مرگ، به تعبیر امام صادق ع، یقینی‌ترین واقعیتی است که همه نسبت به آن مانند امری مشکوک برخورد می‌کنند! (خصال1/ 14)[[346]](#footnote-346) یعنی هیچکس تردید ندارد که بالاخره روزی خواهد مرد، اما اغلب ما به گونه‌ای به زندگی دنیا رضایت داده و بدان دلبسته و آرامش خود را در آن می‌جوییم، که گویی هیچگاه نمی‌میریم!

اما چرا چنین است؟

علامه طباطبایی معتقد است که در این آیه، دو جمله‌ی «به زندگی دنیا رضایت داده و بدان اطمینان کرده‌اند» در مقام تفسیر جمله اول «امیدی به دیدار ما ندارند» است. (المیزان10/ 15)

یعنی علت اینکه ما این گونه به دنیا چسبیده‌ایم این است که ملاقات خدا را جدی نگرفته، و امیدی بدان نداریم؟ در واقع، خودمان را دست کم می‌گیریم! باورمان نمی‌شود که ما را برای دیدار خدا آفریده‌اند؛ فلسفه آفرینش ما، و در نتیجه، فلسفه زندگی ما عبودیت بود ([ذاریات/56، جلسه125](#_125)_سوره_ذاريات)) که باطن این عبودیت، آن بود که مشمول رحمت ویژه خدا شویم (هود/118-119، [جلسه 127، تدبر2](#_تدبر_2)) و این رحمت ویژه خدا، توفیق لقاءالله است.

اما ما باورمان نمی‌شود که ما را برای لقاءالله آفریده‌اند؛ لذا امیدی به لقاء الله نداریم؛ لذا به زندگی پرمشکل دنیا دل‌خوش کرده و خوشی و آرامش را در آن می‌جوییم.

شاید ادامه آیه هم دارد دلیل دیگری برای این وضعیت ما بیان می‌کند: «ایشان از نشانه‌های ما غافلند» :

خداوند همه عالم را نشانه آفرید تا کسی که مومن است با این علائم و نشانه‌ها، راه را بیابد (جاثیه/3، جلسه124، تدبر2). ولی کسی که این نشانه‌ها را جدی نمی‌گیرد و از آنها غفلت می‌کند، طبیعی است که همه هم و غمش زندگی دنیا می‌شود.

پس چه کنیم:

این آیه خیلی ساده، با نشان دادن اشتباه گمراهان، دو راه حل پیش روی ما می‌گذارد:

1. باور داشته باشیم که ما توانایی و حق لقاء الله را داریم. اگر باور کنیم، امید به لقاء الله پیدا می‌کنیم، و اگر امید پیدا کنیم به سمت آن حرکت می‌کنیم.

2. همه عالم نشانه است. نشانه‌های خدا را در این مسیر جدی بگیریم.

2) «لا يَرْجُونَ لِقاءَنا» ما می‌دانیم که می‌میریم؛ اما از مرگ می‌ترسیم. چرا؟ چون آن را پایان کار می‌بینیم، نه گام نهادن در وادی دیدار یار. اگر کسی واقعا مومن به خدا شد، ممکن است که به خاطر ناآشنایی با مرگ و پس از آن، همچنان از مرگ بترسد، اما، لحظه مرگ که ایمانش به دادش می‌رسد، از شوق لقای پروردگار، لحظه‌ای در رفتن درنگ نمی‌کند (حدیث1 و 2 را یکبار دیگر بخوانید)

وقتی کسی مرگ را لقاء الله می‌بیند، فریاد برمی‌آورد که «به خدا سوگند، انس پسر ابوطالب به مرگ، بسیار بیش از انس کودک با سینه مادر است» (نهج‌البلاغه، خطبه5)[[347]](#footnote-347)

مرگ اگر مرد است آید پیش من

تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

من از او جانی برم بی‌رنگ و بو

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ (دیوان شمس، غزل 1326)

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/ghazalsh/sh1326/>

3) «رَضُوا + بِـ + الْحَياةِ الدُّنْيا» و «اطْمَأَنُّوا + بِـ + ها»: هر انسانی دنبال رضایت خاطر و آرامش است؛ و دل می‌دهد به هرکه او را واقعا به این دو برساند. مهم این است که بداند این دو «به وسیله» حیات دنیا حاصل نمی‌شود؛ بلکه اطمینان و آرامش تنها با یاد خدا (رعد/28) و زندگی رضایتمندانه (عیشة راضیة) تنها با جدی گرفتن ملاقات خدا (حاقه/20-21) و عمل صالح (قارعه/6-7) حاصل می‌شود.

4) «وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ»: خداوند جهان را پر از نشانه آفرید، بلکه هرچیزی در آسمانها و زمین را به عنوان نشانه (آیه) آفرید (جاثیه/3، جلسه124، تدبر1). مهم این است که چشم نشانه‌یاب پیدا کنیم.

حقیقتش این است که همین که ما را انسان (خلیفه‌الله) آفریدند، این چشم را به ما دادند، فقط برای استفاده از آن باید زنگار غفلت را از قلب خود بزداییم ([جلسه128، تدبر7](#_تدبر_1))

مانند علائم رانندگی است که جلوی چشم ما پر است، اما اگر کسی دوره آموزش رانندگی نرفته باشد، اغلب این علائم برای او معنای چندانی ندارد، هرچند که برخی از علائم بقدری آشکار است که برای همه قابل فهم است؛ البته کسی که نخواهد علائم را ببیند، این علائم آشکار را هم نمی‌بیند.

5) «لا يَرْجُونَ لِقاءَنا» اميد و يأس، در اصلاح و افساد انسان، نقش مؤثّرى دارد. (قرائتی، تفسير نور5/ 185)

## 133) سوره یونس (10) آیه7 أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون‏ 9/5/1395

### ترجمه

... آنان جایگاهشان آتش است به خاطر آنچه کسب می‌کرده‌اند.

#### شهادت امام صادق ع تسلیت باد

شهادت امام صادق ع که بعد از انحرافات عظیمی که در عالم اسلام رخ داد، فرصتی به دست آورد تا تعالیم ناب اسلام را در میان شیعه و سنی بگستراند، تسلیت باد.

### حدیث

1) امام صادق ع در روایتی طولانی حکایت سفر معراج پیامبر اکرم ص را از قول ایشان روایت می‌کنند. در جایی از این روایت آمده است:

سپس صدایی شنیدم که مرا سخت ترساند. جبرئیل گفت:

محمد! می‌شنوی؟

گفتم: بله!

فرمود: این صخره‌ای است که هفتاد سال قبل از لبه جهنم پرتاب کردم و الان متوقف شد. و رسول الله از آن پس تا زمانی که قبض روح شد، خنده از لبانش محو گردید.

سپس جبرئیل به صعود خود ادامه داد و من هم همراهش در صعود بودم تا به آسمان دنیا رسیدیم ...

هیچ فرشته‌ای را ملاقات نکردم مگر اینکه خندان و با روی باز از من استقبال کرد تا رسیدیم به فرشته‌ای از فرشتگان که مخلوقی عظیم‌تر از او که چنین زشت‌سیما و رویی غضبناک داشته باشد، ندیده بودم. پس او هم مانند دیگران بعثتم را تبریک گفت با این تفاوت که اصلا نمی‌خندید و هیچ خوش‌برخوردی و تبسمی که از سایر فرشتگان می دیدم، از او ندیدم. گفتم: جبرئیل! این کیست که من از او چنین ترسانم؟

گفت: ترس از او کاملا بجاست چنانکه همه ما از او می‌ترسیم؛ این «مالک»، نگهبان آتش [جهنم] است که تاکنون نخندیده و هیچگاه نخواهد خندید؛ از آن زمان که خداوند سرپرستی جهنم را به او سپرده، روز به روز غیض و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت او بیشتر می‌شود و خدا با او از آنان انتقام می‌گیرد؛ و اگر قرار بود در روی کسی قبل از تو ویا بعد از تو تبسم کند، حتما به تو تبسم می‌کرد؛ اما او هیچگاه نمی‌خندد.

پس به او سلام کردم و جواب سلامم را داد و مرا به بهشت بشارت داد.

پس به جبرئیل – که جبرئیل همان کسی است که خداوند در وصفش فرموده «اطاعت‌شده‌ای است که در آنجا مورد اعتماد است» (تکویر/21) – گفتم: آیا به او دستور نمی‌دهی که آتش [جهنم] را به من بنمایاند؟

پس جبرئیل به او گفت: مالک! آتش را به محمد نشان بده!

پس او پوشش آن را از رویش برداشت و دری از آن را باز کرد، پس لهیبی تیز و تند در آسمان فوران کرد، چنانکه رعشه بر من افتاد و گمان کردم که آنچه که دیدم مرا در برخواهد گرفت، پس به جبرئیل گفتم: به او بگو پوشش را بر رویش برگرداند.

پس به آن گفت: برگرد!

و آن به جایی که از آن بیرون آمده بود، برگشت...

تفسير القمي، ج‏2، ص5

أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ جَاءَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ بِالْبُرَاقِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ...[[348]](#footnote-348) ثُمَّ سَمِعْتُ صَوْتاً أَفْزَعَنِي- فَقَالَ جَبْرَئِيلُ أَ تَسْمَعُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ نَعَمْ- قَالَ هَذِهِ صَخْرَةٌ قَذَفْتُهَا عَنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ مُنْذُ سَبْعِينَ عَاماً- فَهَذَا حِينَ اسْتَقَرَّتْ، قَالُوا فَمَا ضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى قُبِضَ قَالَ فَصَعِدَ جَبْرَئِيلُ وَ صَعِدْتُ مَعَهُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا ...[[349]](#footnote-349) فَمَا لَقِيَنِي مَلَكٌ إِلَّا كَانَ ضَاحِكاً مُسْتَبْشِراً حَتَّى لَقِيَنِي مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ- لَمْ أَرَ أَعْظَمَ خَلْقاً مِنْهُ كَرِيهَ الْمَنْظَرِ ظَاهِرَ الْغَضَبِ، فَقَالَ لِي مِثْلَ مَا قَالُوا مِنَ الدُّعَاءِ- إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَضْحَكْ- وَ لَمْ أَرَ فِيهِ مِنَ الِاسْتِبْشَارِ وَ مَا رَأَيْتُ مِمَّنْ ضَحِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا يَا جَبْرَئِيلُ فَإِنِّي قَدْ فَزِعْتُ فَقَالَ يَجُوزُ أَنْ تَفْزَعَ مِنْهُ، وَ كُلُّنَا نَفْزَعُ مِنْهُ هَذَا مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ لَمْ يَضْحَكْ قَطُّ وَ لَمْ يَزَلْ مُنْذُ وَلَّاهُ اللَّهُ جَهَنَّمَ يَزْدَادُ كُلَّ يَوْمٍ غَضَباً وَ غَيْظاً عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ أَهْلِ مَعْصِيَتِهِ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ بِهِ مِنْهُمْ وَ لَوْ ضَحِكَ إِلَى أَحَدٍ قَبْلَكَ أَوْ كَانَ ضَاحِكاً لِأَحَدٍ بَعْدَكَ لَضَحِكَ إِلَيْكَ وَ لَكِنَّهُ لَا يَضْحَكُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ بَشَّرَنِي بِالْجَنَّةِ، فَقُلْتُ لِجَبْرَئِيلَ وَ جَبْرَئِيلُ بِالْمَكَانِ الَّذِي وَصَفَهُ اللَّهُ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ، أَ لَا تَأْمُرُهُ أَنْ يُرِيَنِي النَّارَ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ يَا مَالِكُ أَرِ مُحَمَّداً النَّارَ، فَكَشَفَ عَنْهَا غِطَاءَهَا وَ فَتَحَ بَاباً مِنْهَا، فَخَرَجَ مِنْهَا لَهَبٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ وَ فَارَتْ- فَارْتَعَدَتْ حَتَّى ظَنَنْتُ لَيَتَنَاوَلُنِي مِمَّا رَأَيْتُ، فَقُلْتُ لَهُ يَا جَبْرَئِيلُ قُلْ لَهُ فَلْيَرُدَّ عَلَيْهَا غِطَاءَهَا فَأَمَرَهَا، فَقَالَ لَهَا ارْجِعِي- فَرَجَعَتْ إِلَى مَكَانِهَا الَّذِي خَرَجَتْ مِنْهُ..[[350]](#footnote-350)

2) امام صادق ع از پدرانشان برای فرزندشان امام کاظم ع روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود:

[در روز قیامت] دستور داده می‌شود که افرادی را به جانب آتش ببرند و خداوند عز و جل به مالک (نگهبان جهنم) می‌فرماید:

به آتش بگو که پای آنها را نسوزاند که با آن به جانب مساجد می‌رفتند، و صورت آنها را نسوزاند که آنها خوب وضو می‌گرفتند، و دست‌های آنان را نسوزاند که آن را برای دعا بلند می‌کردند، و زبان آنان را نسوزاند که بسیار قرآن تلاوت می‌کردند!

نگهبان جهنم بدانها گوید:

ای بدبخت‌ها! شما چه حالی داشتید [با این کارهای خوبی که می‌کردید، چرا جهنمی شدید]؟

می‌گویند: ما [این کارها را] برای غیر خدا انجام می‌دادیم! پس به ما گفته شد: بروید پاداش‌تان را از همان کسی که برایش کار می‌کردید بگیرید!

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص224

أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُؤْمَرُ بِرِجَالٍ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ لِمَالِكٍ قُلْ لِلنَّارِ لَا تُحْرِقِي لَهُمْ أَقْدَاماً فَقَدْ كَانُوا يَمْشُونَ بِهَا إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ لَا تُحْرِقِي لَهُمْ وُجُوهاً فَقَد كَانُوا يُسْبِغُونَ الْوُضُوءَ وَ لَا تُحْرِقِي لَهُمْ أَيْدِياً فَقَدْ كَانُوا يَرْفَعُونَهَا بِالدُّعَاءِ وَ لَا تُحْرِقِي لَهُمْ أَلْسِنَةً فَقَدْ كَانُوا يُكْثِرُونَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمْ خَازِنُ النَّارِ يَا أَشْقِيَاءُ مَا كَانَ حَالُكُمْ قَالُوا كُنَّا نَعْمَلُ لِغَيْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقِيلَ لَنَا خُذُوا ثَوَابَكُمْ مِمَّنْ عَمِلْتُمْ لَهُمْ.[[351]](#footnote-351)

3) امام سجاد ع در فرازی از دعای بعد از نماز شب، چنین از آتش جهنم به خدای خود پناه می‌بردند:

خدايا! به تو پناه مي‌برم از آتشى كه با آن بر هر كه تو را نافرمانى كرد سخت گرفته‏اى، و هر كه را از رضا و خشنودى تو دورى گزيد وعده عذاب داده‏اى؛

و از آتشى كه نورش ظلمت است، و آسانش دردناك، و دورش نزديك؛

و از آتشى كه پاره‏اى از آن پاره ديگر را مي‌بلعد، و شعله‌هایش درهم می‌پیچد؛

و از آتشى كه استخوان‏ها را مي‌پوساند، و به اهل خود آب جوش می‌نوشاند؛

و از آتشى كه نه آن كس را كه زارى كند رها کند، و نه بر آن كس كه از او ترحم جويد رحمت آورد؛ و توان آن ندارد که بر کسی که برايش فروتنى نمايد و او را فرمانبردار شود تخفیف دهد، بلكه آنان را با دردناك‏ترين شكنجه و سخت‏ترين عقاب بگدازد.

خدایا! به تو پناه مى‏برم از كژدمهاى سهمناك آن، كه دهانها گشوده‏اند؛ و از مارهاى دهشت افزاى آن، كه نيشها آخته‏اند؛ و از آن آب جوشان كه احشاء و امعاء دوزخيان را شرحه شرحه كند و دلهايشان را از جاى بركند.

خداوندا! از تو راهى مى‏جويم كه از آن آتشم دور گرداند و واپس دارد.

صحیفه سجادیه، دعای 32

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ لِنَفْسِهِ فِي الِاعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ:

...اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغَلَّظْتَ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَ تَوَعَّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ، وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ، وَ هَيِّنُهَا أَلِيمٌ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ، وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضَهَا بَعْضٌ، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ؛ وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيماً، وَ تَسقِي أَهْلَهَا حَمِيماً، وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسْلَمَ إِلَيْهَا تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَحَرِّ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ‏؛ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهُهَا، وَ حَيَّاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْيَابِهَا، وَ شَرَابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعَاءَ وَ أَفْئِدَةَ سُكَّانِهَا، وَ يَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَ أَسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَ أَخَّرَ عَنْهَا...[[352]](#footnote-352)

### تدبر

1) «أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون»: «مأوی» به محلی گویند که انسان برای آرامش و سکونت خود بدان پناه می‌برد. در ادبیات عامیانه، به کسی که زندگی و اموراتش پشتوانه محکمی ندارد، می گویند: «خانه‌اش رو هواست». اما وضع کسانی که امیدی به دیدار خدا ندارند و به دنیا دلخوش کرده‌اند از این هم بدتر است: آنها «خانه‌شان آتش است». آنکه خانه‌اش رو هواست، مشکلش فقط این است که تکیه‌گاه مطمئنی ندارد؛ اما کسی که خانه‌اش آتش باشد، هرچیزی هم که به خیال خود کاسبی کرده، سوخت می‌شود. در واقع هم خودش و هم همه اندوخته‌هایش مفت نمی‌ارزد و فقط به درد سوختن می‌خورد؛ به قول خواجه نصیرالدین طوسی:

افسوس هر آنچه برده‌ام، باختنی است

بشناخته‌ها تمام نشناختنی است

برداشته‌ام هر آنچه باید بگذاشت

بگذاشته‌ام هر آنچه برداشتنی است

2) «...النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون»: چرا مهمترین عذاب دنیاپرستان، آتش است؟ شاید بدین جهت که آنچه آنها را جهنمی می‌کند، پوچ و باطل بودن کارها و دلبستگی‌هایشان است و آتش چیزی است که هر چیزی را می‌سوزاند و پوچ و باطل می‌کند. پس آنها را در آتش می‌اندازند تا بدانند آنچه کسب کرده‌اند، باطل و پوچ است.

دقت شود که فرمود: این آتش، «به خاطر آنچه کسب می‌کرده‌اند» است. (توضیح بیشتر در: هود/16، جلسه51، تدبر2 و 3؛ و حدید/15، جلسه78، تدبر4 و 5)

3) «... مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون»: تعبیر «کانوا» وقتی قبل از فعل مضارع می‌آید، نشان دهنده یک روال همیشگی است. این گونه نیست هرکس گاه در زندگی‌اش به دنیا گرایید، حتما چنین عذابی دارد؛ بحث آیه درباره کسانی است که روال زندگی‌شان را بر اساس دنیامداری و بی‌اعتنایی به لقاءالله پایه‌ریزی کرده‌اند. ما ان‌شاءالله این گونه نیستیم؛ اما باید مواظب بود؛ اگر غفلت از نشانه‌ها (که در آیه قبل بر آن تاکید شد) ادامه یابد، بعید نیست کار و بار ما هم بدینجا برسد.

فلسفه ریزش‌ها در فضاهای انقلابی، (چه در صدر اسلام، و چه در انقلاب خودمان) همین دنیازدگی تدریجی است که اگر کسی بدان گرفتار شد و دلخوشی و امیدش از سمت و سوی لقاءالله، به جانب لذت‌های دنیا درغلطید، دیگر امیدی به او نخواهد بود.

## 134) سوره شمس (91) آیه7 وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها 10/5/1395

### ترجمه

و سوگند به نفس و آنکه سامانش داد [یا: و سوگند به نفس و سامانش]

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«و» که در ابتدای آیه (و نیز ابتدای آیات قبل) آمده، در زبان عربی دلالت بر «سوگند خوردن» دارد؛ که نمونه معروف آن، تعبیر «والله» برای «سوگند به خدا» است که در میان فارس‌زبانان هم شایع شده است. (توجه شود که «و» دوم، حرف عطف است، نه واو سوگند)

«ما سَوّاها» حرف «ما» در اینجا می‌تواند به معنای «الذی» باشد[[353]](#footnote-353) (ترجمه اول) و می‌تواند «ماء مصدریه» باشد [که فعل بعد از خود را در معنای مصدری قرار می‌دهد] که در این حالت، یعنی عبارت باید به صورت «و نفس و تسویتها» ترجمه شود (ترجمه دوم) (مجمع‌البیان10/ 745؛ إعراب القرآن و بيانه10/ 49)

توجه: در زبان عربی غالبا «مَن» [= کسی که] برای موجودات جاندار و «ما» [= چیزی که] برای موجودات بیجان به کار می‌رود؛ و «الذی» [= آن که] برای هر دو به کار می‌رود. اما هریک از این دو گاه به معنای عام [یعنی شبیه «الذی»] نیز به کار می‌روند. نمونه بارز جایی که «ما» برای موجودات جاندار به کار رفته، آیه «لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم» (نساء/22) می‌باشد.

«سَوّا» از ماده «س‌و‌ی» است که این ماده دلالت بر استقامت و اعتدال بین دو چیز می‌کند (معجم مقاییس اللغة/439). از این ماده، مشتقات متعددی در قرآن کریم به کار رفته است. هم کلمه «مساوی» و «متساوی» معروف است (به معنای برابری و هم‌اندازه بودن) که در قرآن به صورت فعل (ساوی، کهف/96) و هم به صورت مصدر (سواء، آل‌عمران/64) به کار رفته است؛ و هم کلمه «استوی» در قرآن زیاد به کار رفته، که "این دومی در حالت عادی در همان معنای برابری به کار رفته «لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ‏» (التوبة/ 19)، اما وقتی با حرف «علی» متعدی شود به معنای استیلاء، تسلط و اشراف پیدا کردن است مانند «الرحمن علی العرش استوی» (طه/5) (که گفته شده استفاده کلمه «استوی» در معنای «استیلاء»، بدین جهت است که نسبت همه آنچه تحت سیطره اوست، با او یکسان است)؛ و وقتی با «إلی» متعدی شود به معنای این است که خود مطلب یا تدبیر آن به او ختم می‌شود، مانند «ثُمَّ اسْتَوى‏ إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ‏...» (فصلت/11) و کلمه «تسویه» (که «سوّا» ماضی همین صیغه است) به معنای برابر و یکسان قرار دادن اجزای یک شیء و درواقع، طراحی حکیمانه و نظام‌مند و متعادل یک مخلوق است" (مفردات ألفاظ القرآن/439-440)[[354]](#footnote-354) درواقع برخی معتقدند که «در ماده «س‌و‌ی» دو مفهوم «بینابین بودن» (توسط) و «اعتدال» لحاظ شده است و «تسویه» هم یعنی رعایت حد وسط و اعتدال در خلقت از جهت نظم و کمال و تدبیر در شیء» (التحقيق في كلمات القرآن الكريم5/ 280)

### حدیث

در فرازی از روایت معروف به توحید مفضل، از امام صادق ع درباره قوای نفس و کارکردهای آنها توضیحاتی آمده است که فقط به یکی از آنها اشاره می‌شود:

و ای مفضل در این قوایی که در نفس هست و جایگاه آنها تامل نما، منظورم فکر و وهم و عقل و حافظه و ... است. نگاه کن که اگر فقط از حیث حافظه نقص داشت، چه حالی داشت و چه اندازه خلل در امور او و زندگی و تجارت وی وارد می‌شد، اگر که در حافظه نگه نمی‌داشت آنچه را به نفع ویا ضرر اوست وآنچه گرفته و داده و دیده و شنیده و گفته و به او گفته شده، و به یاد نمی‌آورد کسی را که به او خوبی کرده از کسی که به او بدی کرده، و کسی که به نفع او کاری کرده از کسی که به ضررش کاری انجام داده؛

و نیز اگر راهی را تا جایی که رمق داشت می‌رفت باز نمی‌توانست راهش را بیابد؛

و اگر عمرش را به تحصیل می‌گذراند باز هم علمی برایش نمی‌ماند، و به دینی معتقد نمی‌شد و از تجربه‌ای نفعی نمی‌برد، و از هیچ واقعه‌ای که رخ می‌داد عبرتی نمی‌گرفت، بلکه حقیقتا از انسانیت خارج می‌شد؛

پس بنگر به اینکه این چه نعمت عظیمی است و فقط همین یکی در میان آن همه چه جایگاهی دارد؛

و از این نعمت حافظه برتر برای انسان، این است که نعمت نسیان هم به او داده‌اند، که اگر فراموشی نبود، هیچکس از هیچ مصیبتی تسلی نمی‌یافت، و هیچ حسرتی پایانی نداشت، و هیچ کینه‌ای از دل نمی‌رفت، و به خاطر توجهی که به آفات و ضررها بود انسان از هیچ امر دنیوی لذت نمی‌برد، و امیدی به اینکه سلطان [ظالمی] غافل شود نمی‌بود، و از دست هیچ حسودی لحظه‌ای آسایش نبود؛

پس بنگر که خداوند چگونه در انسان حافظه و فراموشی را قرار داده، در حالی که دو امر کاملا متضادند اما هریک مصلحتی دارند؛ و چه می‌گویند کسانی که گمان می‌کنند این اشیای متضاد، خالقهایی متفاوت و متضاد دارند، در حالی که می‌بینی چگونه خداوند بین این دو پدیده متضاد مصلحت و منفعت کلی انسان را جمع کرده است.

سپس ای مفضل بنگر به ...

توحید المفضل، ص 77-79؛ بحار الأنوار، ج‏58، ص256- 257

تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ هَذِهِ الْقُوَى الَّتِي فِي النَّفْسِ وَ مَوْقِعَهَا مِنَ الْإِنْسَانِ أَعْنِي الْفِكْرَ وَ الْوَهْمَ وَ الْعَقْلَ وَ الْحِفْظَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ أَ فَرَأَيْتَ لَوْ نُقِصَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْخِلَالِ الْحِفْظَ وَحْدَهُ‏ كَيْفَ كَانَتْ تَكُونُ حَالُهُ وَ كَمْ مِنْ خَلَلٍ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِي أُمُورِهِ وَ مَعَاشِهِ وَ تَجَارُبِهِ إِذَا لَمْ يَحْفَظْ مَا لَهُ وَ عَلَيْهِ وَ مَا أَخَذَهُ وَ مَا أَعْطَى وَ مَا رَأَى وَ مَا سَمِعَ وَ مَا قَالَ وَ مَا قِيلَ لَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ مِمَّنْ أَسَاءَهُ وَ مَا نَفَعَهُ مِمَّا ضَرَّهُ ثُمَّ كَانَ لَا يَهْتَدِي لِطَرِيقٍ لَوْ سَلَكَهُ مَا لَا يُحْصَى وَ لَا يَحْفَظُ عِلْماً وَ لَوْ دَرَسَهُ عُمُرَهُ وَ لَا يَعْتَقِدُ دِيناً وَ لَا يَنْتَفِعُ بِتَجْرِبَةٍ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَعْتَبِرَ شَيْئاً عَلَى مَا مَضَى بَلْ كَانَ حَقِيقاً أَنْ يَنْسَلِخَ مِنَ الْإِنْسَانِيَّةِ أَصْلًا فَانْظُرْ إِلَى النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي هَذِهِ الْخِلَالِ أَوْ كَيْفَ مَوْقِعُ الْوَاحِدَةِ مِنْهَا دُونَ الْجَمِيعِ وَ أَعْظَمُ مِنَ النِّعْمَةِ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي الْحِفْظِ النِّعْمَةُ فِي النِّسْيَانِ فَإِنَّهُ لَوْ لَا النِّسْيَانُ لَمَا سَلَا أَحَدٌ عَنْ مُصِيبَةٍ وَ لَا انْقَضَتْ لَهُ حَسْرَةٌ وَ لَا مَاتَ لَهُ حِقْدٌ وَ لَا اسْتَمْتَعَ بِشَيْ‏ءٍ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا مَعَ تَذَكُّرِ الْآفَاتِ وَ لَا رَجَاءُ غَفْلَةٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا فَتْرَةٌ مِنْ حَاسِدٍ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ جُعِلَ فِي الْإِنْسَانِ الْحِفْظُ وَ النِّسْيَانُ وَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ مُتَضَادَّانِ جُعِلَ لَهُ فِي كُلٍّ مِنْهُمَا ضَرْبٌ مِنَ الْمَصْلَحَةِ وَ مَا عَسَى أَنْ يَقُولَ الَّذِينَ قَسَّمُوا الْأَشْيَاءَ بَيْنَ خَالِقَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمُتَضَادَّةِ الْمُتَبَايِنَةِ وَ قَدْ تَرَاهَا تَجْمَعُ عَلَى مَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ الْمَنْفَعَةُ[[355]](#footnote-355)

2) از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

قلب مومن بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمن است (هرگونه که بخواهد آن را زیر و رو می‌کند)

شرح الكافي (للمولى صالح المازندراني)، ج‏1، ص400 ؛ عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏4، ص99

قَالَ النَّبِيُّ ص‏ قَلْبُ‏ الْمُؤْمِنِ‏ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَن (يقلبه كيف يشاء)

[عبارت داخل پرانتز در عوالی اللئالی نیامده است؛ اما عبارت مشهوری است چنانکه زمخشری در الفائق في غريب الحديث (ج‏2 ص234) مطلب را به همین صورت نقل کرده و توضیح داده که این حدیث تمثیلی برای سرعت دگرگونی قلوب است که خدا چگونه آن را از حالی به حال دیگر تغییر می‌دهد]

3) امیرالمومنین ع فرمود:

خدای سبحان را از طریق به هم خوردن تصمیم‌های قطعی، گشوده شدن گره‏هاى دشوار، و درهم شكسته شدن اراده‏های قوی، شناختم‏.

نهج‌البلاغه، حکمت 250

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ‏ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَم‏[[356]](#footnote-356) [[357]](#footnote-357)

### نکته مقدماتی برای تدبر در آیات حاوی سوگند:

سوگند خوردن به چیزی نشانه دهنده دو مطلب است: یکی اهمیت مطلبی که به خاطر آن سوگند می‌خورند (که در اینجا، مطلبش در آیه9 خواهد آمد) و دوم اهمیت و تقدس و ارزشمندی مطلبی که بدان سوگند خورده می‌شود؛ بدین جهت که مطلبی که بدان سوگند خورده شده بقدری اهمیت دارد که برای توجه دادن به مطلبی دیگر، به آن سوگند خورده‌اند. پس در تدبر در این آیات، به اهمیت خود مطلبی که بدان سوگند خورده شده، توجه ویژه‌ای باید شود.

### تدبر

1) «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها»: در سوره شمس، 7 سوگند خورده شده که این آیه آخرین آنهاست، و ثمره همه سوگندها، نتیجه‌گیری‌ای درباره وضعیت همین نفس است (آیات9-10).

نفس و آنچه در او در یک وضعیت بسامان و هماهنگ قرار گرفته، از عظیم‌ترین آیات الهی است که هرکس بی‌واسطه بدان دسترسی دارد. هم توانایی‌هایش بی‌نظیر است و هم ضعف‌هایش برای ادامه حیات انسان، ضروری است (حدیث1). اگرچه واجد اختیار است، اما دگرگونی‌های غیرمنتظره‌اش (حدیث2) حکایت از این دارد که خداوندی فوق اوست که او همه‌کاره این نفس است. (حدیث3) حیاتش به ذراتی وابسته است که با چشم عادی دیده نمی‌شوند، و در عین حال زندگی تمام موجودات کوچک و بزرگ پیرامون خود را تحت‌الشعاع اقداماتش قرار داده است، با اینکه مدت حضورش در این کره خاکی، از همه ساکنان این کره بسیار کمتر بوده است. خدا او را بر اغلب مخلوقات خود برتری داده، در عین حال گاه بیش از همه مخلوقات، عصیان خدا را می‌کند. با این ظرفیت عظیمی که خدا به او داده، گاه مراتب عالم تا قرب خدا را درمی‌نوردد، و گاه خود را خرج دنیای فانی و تولید آتش جهنم می‌کند.

اگر این نفس با این احوالاتش جدی گرفته شود، حتما مراقبت از آن و تزکیه آن جدی گرفته خواهد شد (آیه9)

2) «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها»: در مورد حقیقت انسان، خدا به نفس سوگند خورده و نه به روح.

شاید یکی از فواید آن این باشد که «نفس» یعنی «خود»؛ و حتی کسانی که منکر روح هستند منکر این نیستند که «خود»شان غیر از «دیگران» می‌باشد؛

پس، اگر کسی فقط به «خود»ش بیندیشد و اینکه این خود چگونه «تسویه» شده (ما سواها) - یعنی چگونه در عین حال که دارای اجزای متعددی است، اما این اجزاء چنان با تناسب‌های حساب‌شده و نیز چنان در وضعیتی متناسب و هماهنگ نسبت به همدیگر قرار گرفته‌اند که او بتواند زندگی‌اش را بگذراند و این همه فعالیت‌های متنوع و باورنکردنی انجام دهد، به نحوی که کوچکترین رخنه یا خلل در برخی از این اجزاء ویا در تناسب بین آنها، تمام زندگی‌اش را دچار اختلال می‌کند - همین برایش کافی است که بفهمد موجودی خودبسنده و یا ساخته‌ی تصادفیِ طبیعتِ بی‌شعور نیست؛ و اگر خالق حکیمی او را آفریده، پس آفرینش او نیز یک واقعه بی‌هدف نیست و او در این جهان مسئولیتی دارد و خیر و شر او صرفا تابع دلخواه او نیست (آیه بعد).

شاید به همین جهت است که در امیرالمومنین ع شناخت نفس را سودمندترین شناختها دانسته (غررالحکم6/ 148)[[358]](#footnote-358)، و شناخت آن را مستلزم شناخت خدا معرفی کرده‌اند (غررالحکم5/ 208)[[359]](#footnote-359).

#### این را در کانال نگذاشتم:

3) «وَ نَفْسٍ ...» با اینکه تمام سوگندهای قبلی را به صورت معرفه آورد (وَ الشَّمْسِ، وَ الْقَمَرِ، وَ النهَّارِ، وَ اللَّيْلِ، وَ السَّمَاءِ، وَ الْأَرْضِ) چرا «نفس» را به صورت نکره آورد؟

الف. علامه طباطبایی می‌گوید: برخی گفته‌اند برای بزرگ جلوه دادن آن (تفخیم) است؛ اما بعید نیست که نکره بودنش، اشاره باشد به اینکه این نفس حاوی یک وصف و یک خبر مهمی است. (الميزان في تفسير القرآن، ج‏20، ص298)[[360]](#footnote-360)

ب. زمخشری می‌گوید: به دو جهت می‌تواند باشد: یکی اینکه منظور نفسی از میان نفوس باشد، یعنی همان نفس حضرت آدم، گویی گفته است «یکی از نفوس»؛ و دوم منظورش همه نفوس باشد و نکره را برای تکثیر آورده شبیه آیه «عَلِمَتْ نَفْسٌ‏» (تکویر/14) (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج‏4، ص759)[[361]](#footnote-361)

## 135) سوره شمس (91) آیه8 فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها 11/5/1395

### ترجمه

پس به او دریدگی‌اش و خودنگهداری‌اش را الهام کرد.

### نکات ترجمه

«فُجُورَ»: از ماده «ف‌ج‌ر» می‌باشد که به معنای دریدن و شکافتن و ایجاد شکاف گسترده در یک چیز است،[[362]](#footnote-362) و به صبح «فجر» می‌گویند، چون شب را می‌شکافد؛ و «فجور» دریدن پرده دیانت است. (مفردات ألفاظ القرآن/625-626) و به خاطر کثرت استعمال این لفظ در شکافتن و باز کردن باب گناهان، کلمه «فجور»، به نحو خاص در مورد گناه استفاده می‌شود، به نحوی که هرکسی که از حق فاصله بگیرد، «فاجر» خوانده می‌شود (معجم المقاييس اللغة4/ 475) که جمع آن «فُجَّار» (المطففين/7) و «فَجَرَة» (عبس/42) است.

«تَقْوی» از ماده «و‌ق‌ی» به معنای نگهداشتن و حفظ کردن است. (كتاب العين5/ 239)[[363]](#footnote-363) و «وِقَايَة» به معنای حفظ چیزی است از اینکه مورد اذیت و ضرر قرار بگیرد، و «تَقْوی» به معنای قرار دادن خود در «وقایه»‌ای نسبت به آن چیزی است که ترس از آن می‌رود، و به همین مناسبت است که «تقوای الهی» در معنای «ترس از خدا» هم به کار رفته است. (مفردات ألفاظ القرآن/882). شهید مطهری در گفتارهایی که در شرح جایگاه تقوی در نظام معارف اسلام داشته، تذکر می‌دهد که با توجه به ریشه معنایی این کلمه، ترجمه آن به «پرهیزگاری» ترجمه مناسبی نیست، چرا که این کلمه معنای گوشه‌نشینی و عزلت را القا می‌کند، در حالی که تقوی، قدرتی روحی است که موجب حفظ و کنترل آدمی بر خویش می‌شود و انسان را از گناه نگه می‌دارد؛ و نهایتا ترجمه «خودنگهداری» را برای این کلمه پیشنهاد می‌کنند (ده‌گفتار/18-30).

### حدیث

1) از امام صادق ع روایت شده است:

همانا قلب دو گوش دارد: [از یک گوش] روح ایمان او را به خوبی‌ها می‌خواند، و [از گوش دیگر] شیطان او را به بدی ‌می‌خواند؛ هرکدام از آنها که بر همراهش تفوق یابد بر او غلبه می‌کند.

قرب الإسناد، ص33

وَ عَنْهُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

«إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ، رُوحَ الْإِيمَانِ يُسَارُّهُ بِالْخَيْرِ، وَ الشَّيْطَانُ يُسَارُّهُ بِالشَّرِّ، فَأَيُّهُمَا ظَهَرَ عَلَى صَاحِبِهِ غَلَبَه‏»[[364]](#footnote-364)

2) از امام صادق ع روایت شده است که در تفسیر آیه «و چنین نیست که خداوند قومی را بعد از اینکه هدایتشان کرد، گمراه کند مگر اینکه برایشان تبیین نماید که از چه چیزی خود را نگه می‌داشتند» (توبه/115) فرمود: یعنی تا به آنها بشناساند آنچه را که او را راضی ویا ناراضی می‌کند.

و در مورد آیه «پس به او دریدگی‌اش و خودنگهداری‌اش را الهام کرد» (شمس/8) فرمود: برایشان تبیین کرد آنچه باید انجام دهد و آنچه که باید ترک کند.

و در مورد آیه «ما راه را به او نشان دادیم، سپاسگزار باشد یا ناسپاس» (انسان/3) فرمود: یعنی به او شناساندیم خواه بگیرد یا رها سازد.

و در مورد آیه «و اما ثمود، پس آنها را هدایت کردیم، اما کوری را بیش از هدایت دوست داشتند» (فصلت/17) فرمود: یعنی به آنها شناساندیم، اما آنها کوری را پسندیدند در حالی که می‌دانستند. (و در روایتی دیگر به جای «به آنها شناساندیم»، نقل شده «برایشان تبیین کردیم»)

الكافي، ج‏1، ص163؛ المحاسن، ج‏1، ص276؛ التوحيد (للصدوق)، ص411

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ» قَالَ حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ

وَ قَالَ «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» قَالَ بَيَّنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ

وَ قَالَ «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً» قَالَ عَرَّفْنَاهُ إِمَّا آخِذٌ وَ إِمَّا تَارِكٌ

وَ عَنْ قَوْلِهِ «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى‏ عَلَى الْهُدى»‏ قَالَ عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى وَ هُمْ يَعْرِفُونَ وَ فِي رِوَايَةٍ بَيَّنَّا لَهُمْ.

3) از امام صادق ع روایت شده است که:

آنچه خداوند بندگان را نسبت بدان در حجاب داشته است، [= نسبت بدان آگاهی پیدا نکرده‌اند] تکلیفش را هم از دوش آنان برداشته است.

الكافي، ج‏1، ص164؛ التوحيد (للصدوق)، ص413

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ.[[365]](#footnote-365)

4) امام صادق ع فرمود: کسی که بدانچه می‌داند عمل کند، در شناخت مورد آنچه نمی‌داند، کفایت شود.

التوحيد (للصدوق)، ص416

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ الْقَاضِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

5) از امام رضا ع روایت شده است:

... پس، از فراست (زیرکی) مومن برحذر باشید که او به نور خدا که از آن آفریده شده، می‌نگرد.

المحاسن، ج‏1، ص: 131

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: ...[[366]](#footnote-366) فَاتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ الَّذِي خُلِقَ مِنْه.‏

**برای رعایت اختصار، دو روایت زیر را در کانال نگذاشتم**

5) از امام صادق ع حدیثی در تاویل سوره شمس نقل شده است که در فرازی از آن آمده است:

«و سوگند به نفس و آنکه سامانش داد» منظور مومن مخفی و مستور (در نسخه دیگر: دارای اعتدال) است در حالی که بر حق است؛ و اینکه فرمود: «پس به او دریدگی‌اش و خودنگهداری‌اش را الهام کرد» یعنی [تمایز] حق را از باطل به او شناساند، و این همان است که فرمود «و سوگند به نفس و آنکه سامانش داد»...

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 777

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنِ الْحَلَبِيِّ وَ رَوَاهُ أَيْضاً عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: ... «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها» قَالَ هُوَ الْمُؤْمِنُ الْمَسْتُورُ (المستوی) وَ هُوَ عَلَى الْحَقِّ وَ قَوْلُهُ «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» قَالَ عَرَّفَهُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها» ...[[367]](#footnote-367)

6) در برخی تفاسیر اهل سنت از پیامبر اکرم ص روایت شده است که وقتی رسول خدا آیاتِ «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» را می‌خواند، می‌فرمود: خدایا! به نفس من تقوایش را عنایت فرما و او را پاک کن که تو بهترین پاک کنندگانی؛ و تو سرپرست و مولای اویی.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏89، ص220

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» وَقَفَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَ زَكِّهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ وَلِيُّهَا وَ مَوْلَاهَا.[[368]](#footnote-368)

### تدبر

1) «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»: هر انسانی می‌خواهد آنچه را حقیقتاً برایش خوب است درست تشخیص دهد؛ و خداوند نحوه هدر رفتن و نیز راه در امان ماندن حقیقت انسان را به او الهام کرده است؛ مهم این است که ما به این ندای فطرت (یا ندای وجدان) گوش دهیم؛ چرا که این وجدان، به نحو یقینی، امکان ندارد خطا کند (جلسه63، حدیث1). اگر گوش دادیم کم‌کم صدای او برای ما آشکارتر می‌شود و آن چیزهایی هم که نمی‌دانیم، خواهیم دانست (حدیث4) اما اگر به صدای او بی‌اعتنایی ورزیم و از نور این چراغ استفاده نکنیم کم‌کم به خاموشی می‌گراید، و نقطه مقابلش میدان‌دار وجود ما می‌شود. (حدیث1) و کسی که شیطان میدان‌دار وجودش شود، دائما بر تردیدهایش افزوده می‌گردد.

و این دست خود ماست که فطرت را میدان‌دار وجود خود کنیم یا شیطان را. هرکاری که برای‌مان پیش آمد و با وجدان‌مان فهمیدیم که باید انجام دهیم یا ندهیم، اگر به ندای وجدان (به تعبیر حدیث: روح ایمان) عمل کردیم، توان تشخیص‌مان در موقعیت‌های بعدی بالاتر می‌رود (حدیث5)؛ و اگر آن را ندیده گرفتیم، توان تشخیص‌مان در موقعیت‌های بعدی کاهش می‌یابد.

شاید این آیه کلیدی‌ترین دستورالعمل در سیر و سلوک را بیان می‌کند؛ دستورالعملی که گام به گام، تا انتهای مسیر را برای انسان ترسیم می‌نماید.

همچنین قوی‌ترین راه را در خودشناسی در اختیار ما قرار می‌دهد: اینکه «چه مقدار به تشخیص درست می‌رسیم؟» و «چه مقدار در حیرت و سرگردانی بسر می‌بریم؟» نشان می‌دهد که: «چه اندازه به فطرت خود بها داده‌ایم و در مسیر حق هستیم؟»

ضمنا هیچگاه دیر نیست. ممکن است وجدان ما غبار فراوان گرفته باشد، اما بالاخره لحظه‌ای هست که در یک دوراهی که می‌دانیم بین «روح ایمان» و «شیطان» مخیر شده‌ایم (تشخیص درست می‌دهیم)؛ اگر در همین لحظه درست عمل کنیم، مسیر کنار رفتن غبارها را آغاز کرده‌ایم.

2) «نفسٍ ... فَأَلْهَمَها الفجور و التقوی»: اینکه انسان به فجور و تقوی پی می‌برد، دلیلی بر وجود روح (نفس مجرد) و امری ماورای مادی در انسان است. زیرا اتفاقا اغلب آنچه مصداق فجور است، اموری است که ظاهرا و به لحاظ مادی، مطلوب انسان است؛ و اگر انسان موجودی صرفاً مادی بود، وجود این میل به خوبی‌های اخلاقی (که غالبا با ضرر مادی توام است)، و نفرت از بدی‌های اخلاقی، و بلکه اصلا تشخیص دادن بین این امور، برایش معنی نداشت؛ همان گونه که این امور برای حیوانات، فراتر از افق غریزه (که این غریزه هم در حد حفظ نسل آنهاست) بی‌معنی است.[[369]](#footnote-369)

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی

وی آینه‌ی جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست

در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی (دیوان شمس، رباعی1759)

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/robaeesh/sh1759/>

3) نفرمود «فَألهَمَها الفجور و التقوی»، بلکه فرمود «فأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها». چرا؟

الف. می‌خواهد نشان دهد که این الهام فجور و تقوی، مربوط به نفس (که طبق آیات قرآن، نفوس انسانی و جنیان است) می‌باشد، نه سایر موجودات. (المیزان20/ 298)

ب. شاید می‌خواهد تذکر دهد که این الهام، خیلی دقیق و کاربردی است؛ یعنی صرفا یک بیان کلی درباره فجورها و تقواها نیست (که مثلا دروغگویی بد است و راستگویی خوب)، بلکه خوبی و بدی کاری که در هر موردی ممکن است هر فردی مرتکب شود، به او الهام می‌شود.

ج. شاید می‌خواهد تذکر دهد که ممکن است در مورد قضاوت در فجور و تقوای دیگران دچار خطا شویم، اما در عمق وجود خود، در مورد دریدگی و خودنگهداری خود خطا نمی‌کنیم. (یعنی همان مضمون بیان شده قیامت/14، و نیز در حدیث1 جلسه63)

د. ...

4) «... فُجُورَها وَ تَقْواها»: چرا فجور را مقدم بر تقوی آورد؟

الف. چون «تبرى از فجور، ركن تحقق تقوى است هم چنان كه تبرى از شرك، ركن و قوام توحيد است.» (درخشان پرتوى از اصول كافى، ج‏1، ص397)

ب. چون تا انحراف معلوم نشود، راه درست معنی پیدا نمی‌کند؛ همان فرمایش حضرت علی ع که: «شما راه رشد را نمی‌شناسید مگر اینکه کسی که آن را ترک کرده بشناسید.» (نهج‌البلاغه، خطبه147)[[370]](#footnote-370)

ج. ...

5) آیا این آیه مستلزم شبهه‌ای در نبوت است؟ یعنی اگر خدا فرمود «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» و در تدبر 1 و حدیث4 توضیح داده شد که «این آیه دستورالعملی است که گام به گام، تا انتهای مسیر را برای انسان ترسیم می‌نماید»، آنگاه آیا نمی‌توان گفت که دیگر چه نیازی به پیامبر و شریعت الهی داریم؟ و با همان فطرت تمام مسیر را طی می‌کنیم؟

پاسخ:

همان فطرت و وجدان آدمی، نیاز به یک پیامبر که سخن و راهنمایی‌های ویژه خدا را به ما برساند، طلب می‌کند. چگونگی این مطلب، بیش از آنکه بیان‌کردنی باشد، یافتنی است؛ و شاهد مهم بر وجود چنین مطالبه‌ای در فطرت آدمی، این است که در طول تاریخ، همواره آنان که پاک‌تر و خالص‌ترند، خیلی زودتر به ندای پیامبران لبیک گفته‌اند؛ و کسانی در مقابل دعوت انبیاء، ابراز بی‌نیازی کرده‌اند که غالبا در زندگی عمومی‌شان هم چندان بر اساس ندای فطرت و وجدان خود عمل نمی‌کرده‌اند.

دقت کنید همین الان هم چه کسانی بر این اشکال اصرار می‌ورزند؟!

[توجه شود که بیان فوق، یک پاسخ استدلالی ذهنی نیست، بلکه مبتنی بر خود آیه، وجدان را به قضاوت می‌کشاند. سوال این بود که اگر فطرت گام به گام مسیر را نشان می‌دهد، چه نیازی به پیامبر هست؟ و پاسخ این است که غالبا این سوال از جانب کسانی است که گام به گام با فطرت حرکت نمی‌کنند؛ یعنی اگر شما گام به گام با فطرت حرکت کردید، و هرچه وجدانا درست تشخیص دادید عمل کردید و همین حرکت شما نه‌تنها شوق شما به پیامبران الهی را بیشتر نکرد، بلکه واقعا به بی‌نیازی از پیامبر رسیدید، حرجی بر شما نخواهد بود؛ و البته یک شاهد تاریخی هم بران اقامه شد. این مطلب، پاسخ استدلالی ذهنی هم دارد که مبتنی بر توضیح فلسفه نبوت است و در این مجال نمی‌گنجد.]

**[این مورد بعدا اضافه شد]**

6) اینکه تعبیر «فجورها و تقواها» را به کار برد و به جایش تعبیری مانند «السیئات و الحسنات» نیاورد، نشان‌دهنده اصالت داشتن خوبی در وجود انسان است، که اگر خوب باشد، «خودش را نگه داشته» و اگر بدی کند، مرتکب فجور و ریدگی و انحراف شده است. توضیح بیشتر در آیه 3 سوره انسان ([جلسه145، تدبر3](#_تدبر_3)) خواهد آمد.

## 136) سوره قیامة (75) آیه 2 وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ 12/5/1395

### ترجمه

نه، سوگند به نفس ملامتگر؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لا أُقْسِمُ»: ورود «لا» قبل از قسم در کلام عربی بسیار متداول بوده است و زجاج (از علمای معروف علم نحو) معتقد است که در اینکه این گونه تعابیر به همان معنای «أقسم: سوگند می‌خورم» است، اختلاف نظری نیست، اما در تفسیر آن (که چه تاثیری در معنا می‌گذارد) نظرات متعددی داده شده است. برخی آن را «زائده» دانسته‌اند (یعنی هیچ اثری در معنا نمی‌گذارد)، برخی آن را «صله» دانسته‌اند، یعنی فرق است بین جایی که شخصی ابتدا به ساکن قسم می‌خورد، و جایی که شخص در مقابل سخن دیگران (صله= وصل و اتصال) قسم می‌خورد، و اگرچه قبل از این آیات، کلامی نیست، اما این آیات در مقام رد بر کلام مفروض مخالفان است، یعنی: «این گونه که شما فکر کرده‌اید که قیامتی نباشد و کسی خود را ملامت نکند، نیست، بلکه سوگند می‌خورم که ...». و برخی هم آن را صرفا برای تاکید بر قسم دانسته‌اند (به نقل از: تاج العروس20/ 404). این احتمال هم مطرح است که «لا»ی نافیه (برای نفی) باشد[[371]](#footnote-371) اما از باب اجلال و عظمت مطلب، شبیه آیه «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» گویی که با آمدن حرف «لا» معنی‌اش چنین می‌شود که «اینکه من با سوگند خوردنم بخواهم عظمت آن را نشان دهم، مانند این است که اصلا عظمت او را نادیده گرفته‌ام چون اهمیت آن فوق این است» (الكشاف4/ 658)

همچنین شاید بتوان گفت که این «لا»، جزء مواردی است که آمده تا نشان دهد که جواب قسم منفی است چنانکه گفته می‌شود «لَا و الله لَا أفعل» (نه، به خدا قسم، این کار را نمی‌کنم) (مجمع البحرين1/ 370)؛ که نمونه واضح قرآنی آن، تعبیر «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ: نه، به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند» (نساء/65) است؛ [تطبیق آن بر آیه حاضر از این جهت می‌تواند باشد که در این آیات، جواب قسم به نحو استفهام انکاری آمده است. (نه، به ... قسم، آیا آنها گمان کرده‌اند که خدا آنها را مبعوث نمی‌کند؟)] و البته کسانی که این احتمال را مطرح کرده‌اند تذکر داده‌اند که این احتمال در تمامی آیاتی که با تعبیر «لا اقسم» شروع می‌شود، جاری نیست، زیرا در برخی از آنها جواب قسم، مثبت است، مثلا: جواب «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ»، «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ...» (بلد/1-4) بوده ویا جواب «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ»، «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه/75-77) بوده است (الكشاف4/ 658)

در هر صورت، جواب این قسم، مطلبی است که با آیه «أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ» به نحو ضمنی بدان اشاره شده، یعنی اینکه «سوگند به ...، که حتما مبعوث خواهید شد»

«اللَّوَّامَةِ» صیغه مبالغه از ماده «لوم» (به معنای ملامت کردن) است (کتاب العین8/ 343) که اضافه شدن «ة» در انتهای آن نیز دلالت بر تاکید می‌کند، همانند «علامه» (کتاب العین2/ 152).[[372]](#footnote-372)

### حدیث

1) در ضمن وصایایی که پیامبر اکرم ص به عبدالله بن مسعود داشتند، آمده است:

ابن مسعود! تا می‌توانی در انجام کارهای صالح و نیکوکاری بکوش چرا که نیکوکار و بدکار هردو پشیمان‌ می‌شوند! نیکوکار می‌گوید ای کاش کارهای خوب بیشتری انجام می‌دادم، و بدکار می‌گویم ای کاش کوتاهی نمی‌کردم؛ و دلیل این مطلب، سخن خداوند است که فرمود: نه، سوگند به نفس ملامت‌گر.

مكارم الأخلاق، ص454

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ خَمْسَةُ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَوْماً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ... فقال

... يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أَكْثِرْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ الْبِرِّ فَإِنَّ الْمُحْسِنَ وَ الْمُسِي‏ءَ يَنْدَمَانِ يَقُولُ الْمُحْسِنُ يَا لَيْتَنِي ازْدَدْتُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ يَقُولُ الْمُسِي‏ءُ قَصَّرْتُ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»

2) از امام صادق ع روایت شده است که پیامبر اکرم ص فرمود:

خوشا به حال کسی که در نامه عملش در روز قیامت، بعد از هر گناهی، استغفاری ثبت شده باشد.

محاسبةالنفس (‏للسيد بن الطاووس)، ص15

وَ رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَّادِقِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ فِي صَحِيفَةِ عَمَلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

3) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که کار نیکش او را خوشحال کند و کار بدش او را ناراحت کند، او مومن است.

[یعنی مومن ممکن است گناه کند، اما در باطن خود از گناهی که کرده ناراحت می‌شود]

الكافي، ج‏2، ص232

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.

### تدبر

1) «وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» : شاید بهترین معادل برای نفس لوامه در اصطلاحات ما «وجدان» باشد و کاری که نفس لوامه می‌کند همان «عذاب وجدان» است. یکی از ویژگی‌های مهم قیامت، حسابرسی و مواخذه است؛ و خداوند این ویژگی را در همین دنیا در وجود ما قرار داده است؛ و شاید به همین جهت است که خداوند در این آیه و آیه قبل، قسم خوردن به قیامت را در کنار قسم خوردن به نفس لوامه قرار داده است. به تعبیر شهید مطهری:

قیامت روز رسیدگی است، روزی است که‌ محکمه عدل تشکیل می‌شود، تنها محکمه عدلی که مربوط به همه جهان است. خدا در نفس انسان هم همان «میزان»ی را که در قیامت دارد خلق کرده است، چون وجدان در بشر همان کاری را می‌کند که «میزان» در قیامت می‌کند. می‌خواهد بگوید که ما یک چنین هادی ملامتگری به بشر داده‌ایم که دقیقا حقیقت را رسیدگی می‌کند، حقیقت را می‌فهمد. (اسلام و مقتضیات زمان1/ 397)

2) وجود نفس لوامه یک ودیعه الهی برای انسان است که متوجه شود آیا در مسیر خدایی قرار دارد یا نه. انسان موجودی جایزالخطاست؛ و فقط انسان‌های بسیار نادری وجود دارند که هیچگاه گناه نمی‌کنند. این گونه نیست که هرکس گناه ‌کند، بلافاصله از وادی ایمان خارج شده باشد. وجود نفس لوامه موجب می‌شود که این گناهان در وجود آدمی تثبیت نشود (حدیث2) و مادام که نفس لوامه در او فعال است؛ و او به این ملامت گوش می‌دهد و از کرده خود پشیمان می‌شود، وی هنوز در وادی ایمان است (حدیث3)

البته انسان می‌تواند به ندای وجدانش بی‌اعتنایی کند، که اگر بی‌اعتنایی کند، کم‌کم این ندا ضعیف می‌شود؛ اما ظاهرا هیچگاه خاموش شدنی نیست. به قول شهید مطهری، خلبانی که بمباران هیروشیما را انجام داد، سالها تربیت کرده‌اند که بتواند چنین ظلمی انجام دهد و بعد هم به او مدال دادند، اما عاقبت دیوانه شد؛ زیرا وجدان بالاخره کار خود را می‌کند. (تعلیم و تربیت در اسلام/159)

<http://www.lib.motahari.ir/Content/938/159>

3) «... النَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» گاه انسان غمگین است به خاطر مصیبتی که برایش پیش آمده؛ اما احتمالا برای همه ما اوقاتی پیش آمده که «دل‌مان گرفته است» بدون اینکه بدانیم چرا؟ اینکه گاه انسان دلش می‌گیرد، علامتی بر فعال بودن وجدان (نفس لوامه)، و ماورایی بودن حقیقت انسان است. ما وجدان داریم و برتر از این جهانیم؛ و وقتی زیاد در دنیا فرومی‌رویم، این وجدان اعتراض خود را به این صورت به ما نشان می‌دهد، حالمان را می‌گیرد به نحوی که دیگر دل و دماغ هیچ کاری را نداریم.

از اشتباهات افراد این است که در این شرایط به جای اینکه به خود آیند، سعی می‌کنند خود با وسیله‌ای (مثلا با یک فیلم سینمایی یا یک بازی سرگرم‌کننده) سرگرم کنند و به جای توجه به تذکرات وجدان، عامدانه خود را به وادی غفلت بیندازند. در حالی که چنین از عنایات ویژه خداست تا ما را به حقیقت عظیم خود، که در این حصار تنگ دنیا نمی‌گنجد، توجه دهد.

این موقع است که باید توجه کنیم باب دل ما به سوی ملکوت باز شده، و چه بهتر که به جای اینکه به کاری که ما را از خود غافل کند بپردازیم، به مناجات با خدا، که رجوعی جدی به خود حقیقی ماست، روی آوریم.

اگر دچار چنین حالتی شدیم، خوب است در خلوت خود، سری به دعای 21 صحیفه سجادیه بزنیم. عنوان دعا دقیقا همین است: «دعاؤه إذا أحزَنَهُ أمرٌ» (دعای او، وقتی که دلش می‌گرفت). شروع این دعا چنین است:

اللَّهُمَّ يا كافِىَ الْفَرْدِ الضَّعيفِ وَ واقِى الْأَمْرِ الْمَخُوفِ افرَدَتنىِ الخَطايا فَلا صاحِبَ مَعِى‏...

خدایا ! ای که کفایت کننده‌ی تنهای ضعیف! و ای نگهدارنده از واقعه ترسناک! گناهانم مرا تنها و بی‌کس گذاشته که دیگر همنشنی ندارم ...

4) «ِيَوْمِ الْقِيامَة ... النَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» اگر نفس لوامه حسابرس و مواخذه کننده انسان در دنیاست و کاری که در قیامت قرار است انجام شود، در دنیا انجام می‌دهد، پس هرچه به نفس لوامه در وجود خود میدان دهیم، در حقیقت از مواقف حسابرسی روز قیامت گذر کرده‌ایم.

5) امروزه شعار نقدپذیری از شعارهای رایج است، اما کاملا شبیه «عدالت» است که به تعبیر امیرالمومنین ع «وسیع‌ترین مجال‌ها را در مقام بیان، و تنگ‌ترین مجال‌ها را در مقام تن دادن» دارد (نهج‌البلاغه، خطبه216)[[373]](#footnote-373)

اولین شرط نقدپذیری داشتن انصاف است که وقتی عیب انسان را به او تذکر دادند، خودش را ملامت کند نه تذکردهنده را. پس، نقدپذیری چیزی نیست جز میدان دادن به نفس لوامه؛ و باور نکنید که کسی وجدانش خفته باشد و واقعا نقدپذیر باشد. کسی که تحمل نقد شنیدن ندارد، به وجدان خود بی‌اعتنایی کرده است.

تذکر1: نیازی به توضیح ندارد که بحث بر سر نقد منصفانه و خیرخواهانه است؛ نه عیب‌جویی و نیش زبان. (تفاوت این دو را در لینک زیر توضیح داده‌ام)

<http://www.souzanchi.ir/%d9%82%d8%af%d8%b1%d8%aa-%d9%88-%d9%86%d9%82%d8%af-%d8%a2%d9%86-%d9%82%d8%b3%d9%85%d8%aa-%d8%b3%d9%88%d9%85/>

تذکر2: اگرچه یکی از لوازم نقدپذیری، برخورد خوب با منتقد است، اما این گونه نیست که هرکس در ظاهر برخورد خوبی با منتقدان کرد، حتما نقدپذیر هم باشد. گاه شهرت اجتماعی موجب می‌شود که شخص در ظاهر با منتقدان خویش خوش‌برخورد باشد، اما معیار این است که در مقام عمل در برابر این نقدها چه می‌کند.

6) «... النَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»: وجود وجدان در آدمی (که هرکس در درون خویش با قضاوتهای او روبروست) دلیل خوبی بر برتری بُعد معنوی ما بر بُعد مادی ماست. زیرا انسان را به خاطر ظلم و گناهی که کرده، هرچند سود مادی هم به دست آورده باشد، مواخذه می‌کند.

توضیح مطلب:

از اشکالاتی که مادیگرایان می‌کنند این است که می‌گویند معنویت، صرفا خیال‌بافی است؛ و مادیت است که محسوس و ملموس است، و دین که دعوت به معنویت می‌کند صرفا افیون توده‌هاست.

وجدان پاسخ کوبنده‌ای بر این مدعاست. زیرا وقتی مواخذه‌ای رخ می‌دهد، دو طرف وجود دارد: قاضی و محکوم. وقتی من حکمی علیه خود می‌دهم، در واقع یک بٌعد از وجود من بٌعد دیگر را محکوم می‌کند، و همواره آنکه حاکم است بر آنکه محکوم است، برتری دارد. همین که من وقتی گناه کردم، در عمق وجود خود، احساس شکست می‌کنم و وقتی کار خوبی کردم (که غالبا کارهای خوب با ضرر مادی همراه است: مثلا انفاق به نیازمند) احساس پیروزی می‌کنم، معلوم می‌شود «من»ِ اصیل و حقیقی‌ام، آن است که احساس می‌کند شکست خورده ویا پیروز شده است. (مطهری، فلسفه اخلاق، ص171)

## 137) سوره دخان (44) آیه 38 وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏ 13/5/1395

### ترجمه

و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان این دو است، به بازى نيافريده‏ايم؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لاعِبين» اسم فاعل از ماده «لعب» است. این ماده به معنای «بازی کردن» است یعنی کاری که انگیزه و قصد عاقلانه‌ای ورای خود ندارد و هدفش فقط سرگرم شدن می‌باشد، و از همین ماده است کلمه «لعاب» که به معنای آب‌ دهانی است که از دهان طفل سرازیر می‌شود (معجم المقاييس اللغة5/ 254)[[374]](#footnote-374) از انجام آن، قصد صحیح و عاقلانه‌ای مدنظر نباشد.

سه کلمه «عبث» و «لهو» و «لعب» به هم نزدیک‌اند، و در مورد هرسه در قرآن کریم، این تعبیر که «خلقت خدا این گونه نیست»، به کار رفته است: «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ (مومنون/115) ؛ «لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلينَ» (انبیاء/17)؛ «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ (انبیاء/16؛ دخان/38) در تفاوت آنها گفته شده است که:

«عبث» درجایی است که کار کاملا به صورت غیرارادی وناخودآگاه انجام می‌شود [مثلا کسی که با ریشش بازی می‌کند] اما در لهو و لعب می‌تواند یک نحوه حالت ارادی هم داشته باشد.

«لعب» کاری است که انگیزه اصلی آن لذت بردن است و دغدغه‌ای در قبال حکیمانه بودن آن (به ثمره خاصی رسیدن) وجود ندارد (مانند بازی اطفال، که اصلا درکی از حکمت ندارند و صرفا برای لذت بازی می‌کنند)؛

و «لهو» آن سرگرمی است که انسان را از برنامه اصلی خود بازمی‌دارد.

و البته هر لهوی لعب هست، اما «لعب‌» می‌تواند «لهو» نباشد (مانند اینکه کسی بخواهد با بازی کردن، مطلب خاصی را به بچه‌ای آموزش دهد) (الفروق في اللغة/248).

توجه شود که در همین حالت آخر هم باز آن هدفی که تعقیب می‌شود، غیر از هدف خود بازی است؛ و بازی بودنش به آن است که هدفی که در خود بازی مطرح می‌شود، هدفی غیرواقعی است و انگیزه اصلی بازیگر، لذت بردنش است. یعنی آنکه به بازی گرفته می‌شود و بازی می‌کند، رفتارش حکیمانه نیست و هدفی جدی را تعقیب نمی‌کند، هرچند کسی که او را به بازی گرفته، حکمتی دارد.[[375]](#footnote-375)

### حدیث

1) از امام صادق ع سوال شد که چرا خداوند آفریدگان را آفرید؟

فرمود: خداوند تبارک و تعالی آفریدگان را بیهوده نیافرید و آنها را رها نکرد؛ بلکه آنها را آفرید تا قدرتش را آشکار کند و آنها را به عبادت خویش وادارد تا بدین سبب مستوجب رضوان او شوند؛ و آنها را نیافرید که منفعتی از آنها به دست آورد ویا ضرری را با آنها از خود دفع کند، بلکه آفریدشان تا بدانان نفع رساند و آنها را به نعمت ابدی برساند.

علل الشرائع، ج‏1، ص9

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ؟

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدًى بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنْفَعَةً وَ لَا لِيَدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةً بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَ يُوصِلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ.[[376]](#footnote-376)

2) زندیقی از امام صادق ع سوالات متعددی پرسید، از جمله اینکه:

پرسید: پس چرا آفریدگان را آفرید در حالی که نیازی به آنها نداشت و مجبور به آفرینش آنها نبود و بازی و کار بیهوده کردن هم سزاوار او نیست؟

فرمود: آنها را آفرید تا حکمتش را آشکار کند و علمش را جاری سازد و تدبیرش را برقرار کند.

گفت: پس چرا به همین سرا بسنده نکرد و همینجا را سرای ثوابش و زندان عقابش قرار نداد؟

فرمود: این دنیا دار ابتلاء و تجارتگاه ثواب و محل کسب رحمت است که با آفات پر و در شهوات تنیده شده است تا در آن میزان اطاعت بندگان را معلوم سازد، و اینجا سرای عمل است نه سرای جزاء.

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص338

وَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنَّه‏ قَالَ: ...

قال: فَلِأَيِّ عِلَّةٍ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ هُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِمْ وَ لَا مُضْطَرٍّ إِلَى خَلْقِهِمْ وَ لَا يَلِيقُ بِهِ التَّعَبُّثُ بِنَا؟

قَالَ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ إِنْفَاذِ عِلْمِهِ وَ إِمْضَاءِ تَدْبِيرِهِ قَالَ وَ كَيْفَ لَا يَقْتَصِرُ عَلَى هَذِهِ الدَّارِ فَيَجْعَلَهَا دَارَ ثَوَابِهِ وَ مُحْتَبَسَ عِقَابِهِ قَالَ إِنَّ هَذِهِ الدَّارَ دَارُ ابْتِلَاءٍ وَ مَتْجَرُ الثَّوَابِ وَ مُكْتَسَبُ الرَّحْمَةِ مُلِئَتْ آفَاتٍ وَ طُبِّقَتْ شَهَوَاتٍ لِيَخْتَبِرَ فِيهَا عَبِيدَهُ بِالطَّاعَةِ فَلَا يَكُونُ دَارُ عَمَلٍ دَارَ جَزَاء.

قال: ...

### تدبر

توجه: درباره «عبث» نبودن آفرینش، در جلسه96 (مومنون/115) احادیث و نکاتی گذشت (بویژه تدبرها2 و 4) که تکرار نمی‌شود. اما نکاتی اضافه بر آنها:

1) «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين»: چنانکه در «نکات ترجمه» گذشت، «لعب» با «عبث» اندکی متفاوت است. اگر کاری کاملا اتفاقی و غیرخودآگاه و غیرارادی رخ دهد، عبث نامیده می‌شود؛ اما لهو و لعب می‌تواند تاحدی ارادی باشد. در لعب (بازی) ممکن است نظم و برنامه‌ای هم مشاهده شود، اما این نظم و برنامه، هدفی را که خود آن برنامه نشان می‌دهد، تعقیب نمی‌کند (مثلا پیروزی و شکست در یک بازی جنگی، ثمرات پیروزی و شکست در جنگ واقعی را ندارد)؛ بلکه صرفا دنبال سرگرمی (لهو) ویا لذت‌جویی (لعب) است.

مهم است که بدانیم که آفرینش جهان، نه‌تنها عبث نیست، بلکه بازی هم نیست. عده‌ای نظم عالم را می‌بینند، اما همانند تماشاگران یک بازی، برای این نظم فقط به‌به و چه‌چه می‌کنند؛ نه اینکه خود را در این میدان وارد کنند و متناسب با هذف این نظم، زندگی خود را سامان دهند. نظم آسمانها و زمین، غایت و هدفی دارد، که اگر صرفا نظم را دیدیم، اما به هدف آن توجه نکردیم و خود را با هدف آن هماهنگ نکردیم، همچنان جهان را بازی‌ای بیش ندیده‌ایم.

2) «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين»: چنانکه در بحث از مومنون/115 (جلسه96، تدبر4) گذشت، این گونه آیات در مقام توجه دادن ما به فلسفه آفرینش است و جالب اینجاست که در این آیه، با اینکه موضوع، فقط آفرینش انسان نیست، بلکه آفرینش کل آسمانها و زمین است، اما بلافاصله، در آیات بعد، بحث قیامت مطرح می‌شود؛ یعنی اساسا فلسفه آفرینش با جدی گرفتن قیامت معنی‌دار می‌شود.

3) «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين»: این آیات (این آیه و آیه بعدی‌اش، که ان‌شاءالله فردا بحث خواهد شد) برهانی بر اثبات معادند؛ بدین بیان که: اگر ورای این عالم فانی، عالم ثابت و باقی‌ای نباشد، اینکه خداوند دائما موجوداتی بیافریند و از بین ببرد، کاری غیرحکیمانه و از جنس بازی کردن است، که وقوع چنین چیزی از خدا امکان ندارد؛ پس این عالم، مقدمه‌ای برای انتقال به عالمی دیگر است. (المیزان18/ 147). ظاهرا به همین جهت است که بلافاصله بعد از این آیات، بحث قیامت را مطرح کرده است.

4) «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين»: اگر جهان و کار خدا بازی نیست، بازی قلمداد کردن این امر جدی، ضررش تنها و تنها به خود شخص برمی‌گردد. مانند این است که کسی در یک میدان جنگ واقعی وارد شود و خیال کند که آنچه می بیند صرفا یک بازی جنگی است، نه جنگ واقعی. حکایت حال کسانی که دین خدا را بازی می‌گیرند، همین گونه است. واگر کسی خدا و آیات او را به بازی گرفت (توبه/65)، خدا هم او را بازی می‌دهد و می گذارد در طغیانش غوطه‌ور شود (بقره/15) و این اوج بیچارگی یک انسان خواهد بود.

5) «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين»:

خدا جهان را به بازی نیافریده است؛ اما حیات دنیا فقط بازیچه است (انعام/32)

پس، در عین حال که نظام خلقت را نباید بازی دانست، اما باید زندگی دنیا را به بازی گرفت.

توجه شود که این آسمانها و زمین، حیات دنیا نیست. در مسیر نظام جهان باید کوشید و بازی نکرد، اما دغدغه‌های دنیوی را نباید بازی‌ای بیش دانست.

این گونه است که انسان‌های بزرگ و بسیار جدی‌، در عین حال که خود را کاملا به خدا و نظم الهی او سپردند، دنیا را به بازی گرفتند.

به قول ملای رومی:

کشاکش‌هاست در جانم، کشنده کیست؟ می‌دانم

دمی خواهم بیاسایم، ولیکن نیستم امکان

به هر روزم جنون آرد، دگر بازی برون آرد

که من بازیچه اویم، ز بازی‌های او حیران

چو جامم گه بگرداند، چو ساغر گه بریزد خون

چو خمرم گه بجوشاند، چو مستم گه کند ویران (دیوان شمس، غزل1844)

<http://ganjoor.net/moulavi/shams/ghazalsh/sh1844/>

## 138) سوره دخان (44) آیه 39 ما خَلَقْناهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ‏ 14/5/1395

### ترجمه

آن دو را جز به حق نیافریدیم؛ ولیکن بیشترشان نمی‌دانند.

#### میلاد حضرت معصومه (روز دختر) و آغاز دهه کرامت بر همه دخترانی که به ایشان اقتدا می‌کنند و نیز بر همه محبان ایشان مبارک باد

ما در کنار دختر موسی نشسته‌ایم

عمریست محو او به تماشا نشسته‌ایم

اینجا کویر داغ و نمک‌زار شور نیست

ما روبروی پهنه دریا نشسته‌ایم

قم سالهاست با نفسش زنده مانده است

باور کنید پیش مسیحا نشسته‌ایم

بوی مدینه می‌وزد از شهر ما بیا

ما در جوار حضرت زهرا نشسته‌ایم (سید حمیدرضا برقعه‌ای)

### حدیث[[377]](#footnote-377)

1) امیرالمومنین ع فرمودند:

آفرينش را آغاز كرد و آفريدگان را به يك بار پديد آورد، بى‏آنكه انديشه‏اى به كار برد، يا از آزمايشى سودى بردارد؛ و بى آن كه حركتى ايجاد كند، و يا دغدغه‌ای که اضطرابی در او افکند، داشته باشد. براى پديد آمدن موجودات، وقت مناسبى قرار داد، و اجزاى مخالفشان را با هم هماهنگ ساخت، و در هر كدام، غريزه خاصّ خودش را قرار داد، و غرائز را همراه آنان گردانيد. از آن پيش كه بيافريند به آفريدگان دانا بود، و بر حد و اندازه آنها و پایان کارشان احاطه داشت، و سرشت و جوانبشان را مى‏دانست.

نهج‌البلاغه، خطبه1

...أَنْشَأَ الْخَلْقَ‏ إِنْشَاءً وَ ابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا وَ لَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا وَ لَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا وَ لَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا وَ [لَاءَمَ‏] لَأَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَ غَرَّزَ غَرَائِزَهَا وَ أَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِماً بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا مُحِيطاً بِحُدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا عَارِفاً بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا...

2) امیرالمومنین ع در ابتدای خطبه متقین (خطبه همام) می‌فرمایند:

اما بعد، بدرستی که خداوند سبحان و متعال آفریدگان را در حالی ‌آفرید که از طاعت آنها بی‌نیاز بود و از عصیان آنها ایمن، چرا که نه مغصیت کسی که عصیانش کند ضرری به او می زند و نه طاعت کسی که اطاعتش کند سودی برایش دارد. پس نیازهای معیشتی‌شان را بینشان توزیع کرد و هریک را در جایگاهش در دنیا قرار داد ...

نهج‌البلاغه، خطبه193

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِناً مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُم‏...

3) شخصی به امام صادق ع عرض کرد: یا اباعبدالله! ما برای چیز عجیبی آفریده شده‌ایم!

فرمود: خداوند هدایتت کند، آن چیست؟

گفت: ما را برای فناء و نابودی آفریدند!

فرمود: برادرزاده! صبر کن! ما برای بقاء آفریده شده‌ایم؛ و چگونه فانی شود بهشتی که فرسایش ندارد و آتشی که خاموش نمی‌شود؛ این گونه بگو: ما از سرایی به سرای دیگر می‌رویم.

علل الشرائع، ج‏1، ص: 11

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ:

قَالَ رَجُلٌ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خُلِقْنَا لِلْعَجَبِ!

قَالَ وَ مَا ذَاكَ، لِلَّهِ أَنْتَ

قَالَ خُلِقْنَا لِلْفَنَاءِ

فَقَالَ مَهْ يَا ابْنَ أَخِ خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ وَ كَيْفَ تَفْنَى جَنَّةٌ لَا تَبِيدُ وَ نَارٌ لَا تَخْمُدُ وَ لَكِنْ قُلْ إِنَّمَا نَتَحَرَّكُ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ.

4) از امام صادق ع روایتی درباره اینکه نه جبر درست و است و نه تفویض، بلکه «منزلت بین منزلتین» است، آمده که برای توضیح آن محتوا، پنج مطلب را لازم دانسته‌اند.[[378]](#footnote-378) امام هادی ع این روایت را مفصلا شرح داده‌، و توضیح داده‌اند که اگر بخواهیم دیدگاهی بین جبر و تفویض داشته باشیم، لازمه‌اش این است که فلسفه آفرینش را، امتحان کردن انسانها بدانیم.[[379]](#footnote-379) سپس آیات مربوط به ابتلاء و امتحان در قرآن را به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهند و در پایان می‌فرمایند:

... و هرآنچه در قرآن تعبیر «بلوی» (=ابتلاء) و مانند آن آمده که ما برخی از آنها را شرح دادیم، همگی اثبات این است که خداوند انسانها را برای امتحان و آزمایش آفریده است؛ خداوند عز و جل مخلوقات را بیهوده نیافرید و آنها را به حال خود رها نکرد و حکمت خویش را به عنوان بازی آشکار نکرد و در کلام خود این مطلب را ابراز داشت که «آیا حساب کرده‌اید که شما را بیهوده آفریدیم؟»...

تحف العقول، ص474-475

و روي عن الإمام الراشد الصابر أبي الحسن علي بن محمد ع‏

... وَ كُلُّ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنْ بَلْوَى هَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي شَرَحَ أَوَّلَهَا فَهِيَ اخْتِبَارٌ وَ أَمْثَالُهَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرَةٌ فَهِيَ إِثْبَاتُ الِاخْتِبَارِ وَ الْبَلْوَى‏ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى وَ لَا أَظْهَرَ حِكْمَتَهُ لَعِباً وَ بِذَلِكَ أَخْبَرَ فِي قَوْلِهِ «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبثا» ...[[380]](#footnote-380)

### تدبر

1) «ما خَلَقْناهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ ...»:

بحث فلسفه آفرینش انسان، و بلکه فلسفه آفرینش کل جهان، در قرآن کریم بسیار مورد تاکید قرار گرفته است:

از طرفی تاکید شده که خداوند آسمانها و زمین را باطل (ص/27؛ آل‌عمران/191) و بیهوده (عبث: مومنون/115)، ویا از باب سرگرمی (لهو: انبیاء/17) و بازی (لعب: انبیاء/16؛ دخان/38) نیافریده و در این آفریدن هم دنبال جلب منفعت یا دفع ضرری از خود نبوده است (حدیث2).

در مقابل، در جایی فلسفه آفرینش آسمان‌ها و زمین را اظهار قدرت و علم خداوند معرفی فرمود (طلاق/12؛ و نیز احادیث [جلسه137](#_حدیث_2))[[381]](#footnote-381) و در جایی علت آفرینش جن و انس را عبودیت دانست ([ذاریات/56؛ جلسه125](#_125)_سوره_ذاريات))؛ و همین دو مطلب را در آیات دیگر این گونه باز کرد که فلسفه آسمانها و زمین، و نیز آفرینش مرگ و حیات را ابتلای انسان دانست (هود/7؛ ملک/2؛ و حدیث4)؛ تا مورد رحمت قرارشان دهد ([هود/119،جلسه127](#_127)_سوره_هود)) و هرکس را به جزای خویش برساند (یونس/4)[[382]](#footnote-382).

با این حال، بیش از همه بر همین «به‌حق» بودن این آفرینش تاکید کرد: [علاوه بر آیه حاضر، نگاه کنید به: (الأنعام/73) (ابراهیم/19) (حجر/85) (نحل/3) (عنکبوت/44) (روم/8) (زمر/5) (جاثیه/22) (تغابن/3) (احقاف/3)] [[383]](#footnote-383)

این تعبیر صراحت دارد که حکمتی جدی در ورای این آفرینش هست؛ که همان حق و حقیقت است؛ و ظاهرا تعابیری همانند ابتلای انسانها، تحقق عبودیت، مورد رحمت خدا واقع شدن و پاداش دیدن، و اظهار علم و قدرت، همگی توضیح این حق و حقیقت از زوایای گوناگون است.

شاید علت اینکه، بیش از اینکه ابعاد این حکمت را باز کند، بر اصل وجود این حکمت (به حق بودن آفرینش) تاکید کرده، این است که انسان باید ابتدا فلسفه داشتن آفرینش را جدی بگیرد تا بعد درباره چیستی آن بحث کند. و مشکل اغلب انسانها این است که همین را جدی نمی گیرند. به همین جهت، در این آیه بعد از اینکه بر حق بودن آفرینش تاکید کرد، فرمود: «وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ: ولی بیشتر انسانها نمی‌دانند.»

[به علت طولانی شدن متن روایات را حذف کردم که می‌توانید در وبلاگ همه را مشاهده کنید. لینک زیر]

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/Posts/141>

2) «ما خَلَقْناهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ ... لا يَعْلَمُونَ»: هدف آفرینش جز حقّ نيست، اگر هدف از خلقتِ چيزى را درك نكرديم مشكل در فهم و محدوديّت ماست. (قرائتی، تفسير نور10/ 502)

**این مورد را در کانال نگذاشتم:**

3) درباره معنای «به حق» بودن آفرینش چند دیدگاه مطرح شده است (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏9، ص101):

- آفرینش بر اساس علم، چرا که علم، ره به جانب صواب و حق می‌برد.

- بالحق، یعنی للحق؛ یعنی برای یک مطلب حق، که همان امتحان انسانها و جدا کردن نیکوکار از بدکار است، آفرید؛ یعنی مفاد آیه 4 سوره یونس.

- بر اساس حقی که که سزاوار حمد است، برخلاف باطلی که سزاوار مذمت است.

4) در دو آیه بالحق و اجل مسمی را کنار هم آورد. یعنی در عین این محدود بودنش، حکمتی دارد. (حدیث3)

## 139) سوره زمر (39) آیه 17 وَ الَّذينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرى‏ فَبَشِّرْ عِبادِ 15/5/1395

### ترجمه

و کسانی که از طاغوت کناره‌گیری کردند، از اینکه بپرستندش، و به خدا بازگشتند، [فقط] برایشان بشارت! پس، بشارت بده بندگانم را ...

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اجْتَنَب» از ماده «جنب» است. این ماده در دو معنا به کار می‌رود: یکی جَنب و سمت و ناحیه [که در فارسی هم رواج دارد] و دیگری به معنای «دوری» و فاصله گرفتن؛ و «جُنُب» را هم از همین باب گویند که به خاطر وضعیتی که بر او عارض شده باید از نماز و مسجد و ... اجتناب کند. (معجم المقاييس اللغة1/ 483) شاید تعبیر «کناره» در فارسی بهترین معادل آن باشد که هم بر «پهلو» دلالت می‌کند و هم در ترکیب‌هایی مانند «کناره‌گیری» بر دوری و فاصله گرفتن.

«الطَّاغُوتَ» از ماده «ط‌غ‌و» یا «ط‌غ‌ی» است که این ماده دلالت دارد بر تجاوز از حد با سرکشی و عصیان؛ چنانکه در مورد آبی هم که در زمان نوح همه‌جا را فراگرفت تعبیر «طغی الماء» (حاقه/11) به کار رفته است. «طاغوت» بر وزن «فَعَلوت» (مانند جبروت، ملکوت)‌ است[[384]](#footnote-384) (مفردات ألفاظ القرآن/520) که این صیغه دلالت بر مبالغه فراوان می‌کند (الكشاف4/ 120).[[385]](#footnote-385) تفاوت طغیان با «تجاوز» در این است که تجاوز صرفا از حد گذر کردن است، اما طغیان از حد گذر کردنی است که با نوعی قهر و غلبه همراه باشد (التحقيق في كلمات القرآن الكريم8/ 63) و تفاوتش با «عتو» (سرکشی) در این است که شدت بیشتری دارد و سرکشی‌ای است که با قهر و غلبه همراه و مستلزم ظلم است (الفروق في اللغة/224)[[386]](#footnote-386)

«أَناب» از ماده «ن‌وب» به معنای «رجوع مکرر به جایی» است و به همین جهت به زنبور عسل هم «نَوْب» گفته می‌شود چون دائما به کندوی خود برمی‌گردد.[[387]](#footnote-387) و «الْإِنَابَةُ إلى اللّه» به معنای رجوع به جانب خداوند با توبه و اخلاص عمل برای اوست (مفردات ألفاظ القرآن/ 827) و در تفاوت «انابه» با «رجوع» گفته‌اند که انابه، رجوع به سمت طاعت، و دارای بار معنایی مثبت است و لذا به کسی که به جانب معصیت برگردد تعبیر اناب به کار نمی‌رود. (الفروق في اللغة/300)

«عِبادِ» در اصل «عبادی» بوده است که یاء آن، به خاطر «فصل» (توقف در این کلمه و جدا افتادنش از جمله بعد) حذف شده است (إعراب القرآن الكريم3/ 13)[[388]](#footnote-388)

### شأن نزول

از زید بن اسلم نقل شده است که آیه «وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها» در وصف سه نفر که در زمان جاهلیت هم بر اعتقاد به توحید بودند و «لا اله الا الله» می‌گفتند، نازل شده است: زید بن عمرو بن نفیل، ابوذر غفاری، و سلمان فارسی[[389]](#footnote-389)

(لباب النقول/184- 185، و أسباب النزول/205) به نقل از دلائل الصدق لنهج الحق، ج‏5، ص258

### حدیث

1) از امام صادق ع از قول امام باقر ع روایت شده است که:

شما [= کسانی که بر وصیت پیامبر ص در مورد اهل بیت پایدار ماندید] هستید «کسانی که از طاغوت کناره‌گیری کردند، از اینکه بپرستندش»؛ و هرکس که از جبّار و ستمگری اطاعت کند او را پرستیده است.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص502 ؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏8، ص770

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ:

أَنْتُمْ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ مَنْ أَطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ.[[390]](#footnote-390)

2) امام باقر ع فرمود:

کسی که به سخنگویی کاملا گوش بسپارد (به سخنان وی دل بدهد) بتحقیق که او را پرستیده است؛ پس اگر سخنگو، مطلبی را از جانب خدای عز و جل ادا کند، محققا خدا را پرستیده است؛ و اگر سخنگو مطلبی را ار جانب شیطان ادا کند قطعا که شیطان را پرستیده است.

الكافي، ج‏6، ص435

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَرْمَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ.

3) امام صادق ع فرمود: بدرستی که بنی‌امیه مردم را در آموزش ایمان آزاد گذاشتند اما در آموزش شرک [اینکه چه مولفه‌هایی موجب ورود شرک در عقاید و اعمال انسان می‌شود] آزاد نگذاشتند تا هنگامی که آنها را به سوی شرک سوق دادند، نفهمند.

الكافي، ج‏2، ص416

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوه‏.

### تدبر

1) «وَ الَّذينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرى‏ فَبَشِّرْ عِبادِ»: این آیه مقدمه آیه‌ای است که بشارت به آزاداندیشان می‌دهد، کسانی که سخنان را می‌شنوند و بهترین را برمی‌گزینند (که ان‌شاءالله فردا بحث خواهد شد). عبادت کردن فقط خم و راست شدن نیست. هر سخنگویی که انسان به وی دل دهد، عبادتش کرده است (حدیث2). برای همین، شرط اول آزاداندیشی و تحقیق، کناره‌گیری از طاغوت و یکسره خود را وقف حقیقت محض (خدا) کردن و بین حقیقت و باطل فرق گذاشتن است. دروغ می‌گوید کسی که تعلق خاطری به طاغوتی دارد، ویا مرزی بین حقیقت و باطل قبول ندارد، و ادعای آزاداندیشی هم می‌کند. چرا که آزاداندیشی، یعنی به هیچ باطلی تعلق خاطر نداشتن؛ و فقط حقیقت را معیار قرار دادن و آزادانه به حقیقت رسیدن. پس، کسی که به حقیقت محض پشت پا زده است، چگونه می‌تواند ادعای آزاداندیشی داشته باشد؟!

و از عجایب عالم این است که امروزه کافران (که حقیقت محض را انکار می‌کنند) پرچمدار شعار آزاداندیشی شده‌اند و قبول پلوارالیسم و تکثرگرایی - که مرزی برای حقیقت و باطل قائل نیست - معیار آزاداندیشی معرفی می‌شود.

و این همان ترفند بنی‌امیه است (حدیث3)، یعنی اجازه می‌دادند حق بیان شود، اما اجازه نمی‌دادند دیدگاه‌های باطل به طور جدی به نقد کشیده شود؛ امروزه هم وقتی به نام پلورالیسم، حق و باطل یکسان احترام شود، و کنار زدن باطل تخطئه شود! انسانها باطل بودن باطل را نخواهند شناخت و لذا اهل باطل می‌توانند بر آنها مسلط شوند.

2) «وَ الَّذينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ ...»: همواره کنار گذاشتن باطل، مقدم بر پیروی حق است. همان طور که ابتدا «لا اله» است و سپس «الا الله»، در این آیه هم ابتدا «اجتنبوا الطاغوت» است، سپس «انابوا الی الله»

به قول حافظ:

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

3) «الَّذينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها... فَبَشِّرْ عِبادِ»:

به لحاظ نحوی، «ان یعبدوها» بدل برای «الطاغوت» می‌باشد (الکشاف4/ 120)، یعنی آنچه در قبال طاغوت، اجتناب‌کردنی است، عبادت کردن و خاضع شدن و در برابر او تسلیم بودن است.

آین آیه منطق مذاکره با مستکبران عالم، که به حق خود راضی نیستند و می‌خواهند با زور و قدرتشان بر دیگران مسلط شوند، را نشان می دهد: اگر مستکبر دست از خوی تجاوزگریش بردارد، با او مشکلی نداریم، اما کسی که بنده خداست (عبادِ) به هیچ عنوان حاضر نیست در مقابل مستکبران عالم کرنش کند. (حدیث1)

4) «اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها»: انسان بخواهد یا نخواهد از کسی اطاعت می‌کند و در واقع کسی را عبادت می‌کند. اگر کسی می‌خواهد به سوی حقیقت محض (خدا) روی آورد، چاره‌ای ندارد که از هر دعوت باطل و غیرخدایی (طاغوت) دوری گزیند. خداوند در وجود انسان یک دل بیشتر قرار نداده (احزاب/4) و حقیقت و باطل را نمی‌توان با هم در یک دل جمع کرد.

5) «وَ الَّذينَ اجْتَنَبُوا ... وَ أَنابُوا ... فَبَشِّرْ عِبادِ» چرا بعد از بیان «کسانی که چنین و چنان‌اند» نفرمود «فبشرهم: بدانها بشارت بده» بلکه فرمود «فبشر عبادِ: بندگانم را بشارت بده»؟

الف. این از باب تشریف و احترامی است که خدا برای چنان کسانی قائل شده و نیز برای این است که در آیه بعد می‌خواهد آنها را توصیف کند به اینکه بندگان حقیقی خدا چگونه‌اند. (الميزان17/ 25)

ب. چون حقیقت عبودیت خدا چیزی جز این نیست که فرد از هر غیرخدایی گناره‌گیری کند و به سوی خدا برگردد. پس، به جای ضمیر، تعبیر «بندگانم» آورد تا نشان دهد، «آنها همان بندگان واقعی خدایند».

ج. ...

6) «وَ الَّذينَ ... لَهُمُ الْبُشْرى‏ فَبَشِّرْ عِبادِ»

- در عبارت «لَهُمُ الْبُشْرى» «بشری» مبتدا و «لهم» خبر است. اینکه خبر مقدم آمده دلالت بر حصر یا تاکید شدید دارد. (فقط به آنها بشارت بده)

- همچنین «البشری» را مطلق آورد؛ و «الـ» آن هم می‌تواند «الـ» جنس باشد، یعنی هرگونه بشارتی (این بشارت به یک چیز معین محدود نشد)

- به علاوه تنها آیه‌ای در قرآن است که دوبار بشارت در آن تکرار شده است.

در واقع، در این آیه، به جای اینکه پاداش آنان را بیان کند، بر بشارت مطلق به آنها تاکید شدید کرده است و باز هم بشارت داده است. شاید وجهش این است که اگر کسی این گونه بود (از طاغوت کناره‌گیری کرد، از اینکه بپرستدش، و به خدا بازگشت) پاداشش و ثمره کارش قابل توصیف نیست، فقط به بشارت بدهید که خیلی وضعش خوب خواهد شد؛ اما نمی‌تواند تصور کند که چه چیزی و چه اندازه به او خواهند داد.

## 140) سوره زمر (39) آیه 18 الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ 16/5/1395

### ترجمه

[پس، بشارت بده بندگانم را،] آنان که به سخن گوش می‌دهند تا بهترینش را پیروی کنند. آنان کسانی‌اند که خداوند هدایشان کرده است و آنان‌اند که خردمندان‌اند.

### نکات ترجمه

«أُولُوا الْأَلْباب» = «أُولُوا» + «الْأَلْباب». «أُولُوا» جمع «أولی» به معنای «برخوردار از، صاحبِ، دارای» می‌باشد. «ألْباب» جمع «لُبّ» است. لب در اصل بر دو معنا دلالت دارد، یعنی ثبات و همراهی با چیزی (که تلبیه و لبیک از همین باب است و به معنای این است که من بر اطاعت تو پابرجا هستم)، و دیگری خلوص و محض بودن است و به همین جهت عقل را لبّ گویند (معجم المقاييس اللغة5/ 200) در واقع، «لبّ»، عقل خالص از هرگونه شائبه است و به همین جهت قرآن کریم درک مطالبی را که جز عقول پاک و بی‌آلایش بدان دست نمی‌یابند کار اولواالباب دانسته است (مفردات ألفاظ القرآن/733) و در تفاوت لبّ و عقل گفته‌اند که در لبّ توجه به خلوص محتوایی است که به دست می‌آید، اما در عقل، توجه به حصر و گردآوری محتواهایی است که به دست می‌آید [چون عقل از عقال که به معنای پابند شتر است، می‌آید] (الفروق في اللغة/76)

### حدیث

1) امام کاظم ع حدیثی طولانی که به شرح عقل و جایگاه آن در دین‌ورزی (خطاب به هشام بن حکم) دارند؛ که شروع آن چنین است:

هشام! خداوند تبارک و تعالی اهل عقل و فهم را در کتاب خود بشارت داد و فرمود: «پس، بشارت بده بندگانم را، آنان که به سخن گوش می‌دهند تا بهترینش را پیروی کنند. آنان کسانی‌اند که خداوند هدایشان کرده است و آنان‌اند که خردمندان‌اند.»

هشام! خداوند تبارک و تعالی با عقل حجت ها را بر مردم تمام کرد و با بیان پیامبران را یاری داد و با ادله آنان را به ربوبیتش رهنمون شد و فرمود ...

الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص13

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَ الْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْباب‏» يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ نَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيَانِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدِلَّةِ فَقَال ‏...

2) روزی عده‌ای از شیعیان نزد امام باقر ع گرد آمده بودند؛ پس ایشان را موعظه کرد و آنها را هشدار داد در حالی که آنان غافل و سرگرم [دنیا] بودند؛ این مطلب خیلی ایشان را ناراحت کرد؛ پس اندکی درنگ کرد، سپس سر به جانب ایشان بلند کرد و فرمود:

مسلّما اگر قسمتى از گفتار من بر دل يكى از شما نشسته بود [حتما] بدان جان ميداد. هان! اى شبح‌های بى‏روح، و اى فتيله‏هاى بى‏سو، گويی شما همچون چوبهاى تكيه داده شده (منافقون/4)، ویا مانند بتهاى بی‌بر و بارید! آيا [نميخواهيد] طلا از معدن برگيريد؟! و يا روشنى از نور تابان بيابيد؟! يا مرواريد از دريا بچنگ آريد؟ گفتار نيك و خوب را از [دهان‏] هر كس كه درآيد- هر چند که بدان عمل نکند که خداوند می‌فرماید: «آنان که به سخن گوش می‌دهند تا بهترینش را پیروی کنند. آنان کسانی‌اند که خداوند هدایشان کرده است» ...

تحف العقول، ص291

وَ حَضَرَهُ [الإمام الباقر] ذَاتَ يَوْمٍ جَمَاعَةٌ مِنَ الشِّيعَةِ فَوَعَظَهُمْ وَ حَذَّرَهُمْ وَ هُمْ سَاهُونَ لَاهُونَ فَأَغَاظَهُ ذَلِكَ فَأَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ

إِنَّ كَلَامِي لَوْ وَقَعَ طَرَفٌ مِنْهُ فِي قَلْبِ أَحَدِكُمْ لَصَارَ مَيِّتاً أَلَا يَا أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحٍ وَ ذُبَاباً بِلَا مِصْبَاحٍ كَأَنَّكُمْ «خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ» وَ أَصْنَامٌ مَرِيدَةُ أَ لَا تَأْخُذُونَ الذَّهَبَ مِنَ الْحَجَرِ أَ لَا تَقْتَبِسُونَ الضِّيَاءَ مِنَ النُّورِ الْأَزْهَرِ أَ لَا تَأْخُذُونَ اللُّؤْلُؤَ مِنَ الْبَحْرِ خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّه‏... [[391]](#footnote-391)

3) حضرت مسیح ع فرمود: حق را از اهل باطل بگیرید و باطل را از اهل حق نگیرید. نقدکننده سخنان باشید؛ که چه بسیار گمراهی‌ای که با آیه‌ای از کتاب خدا آراسته می‌شود همان گونه که درهمی از مس، با نقره‌ی آبگون آراسته می‌شود به نحوی که در نگاه [نقره واقعی و مس نقره اندود] یکسان به نظر می‌رسند در حالی که اهل بصیرت بدان آگاهند.

المحاسن، ج‏1، ص229-230

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى الْقَاسَانِيِّ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ الْمَيْسِرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ:

قَالَ الْمَسِيحُ ع خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نُقَّادَ الْكَلَامِ فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ الدِّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ النَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ الْبُصَرَاءُ بِهِ خُبَرَاء

4) از امام صادق ع در حدیثی طولانی توضیح می‌دهند که تمام اعضا و جوارح آدمی در قبال «ایمان‌ورزی» وظیفه‌ای خاص خود دارند و یک‌یک این وظایف را شرح می‌دهند تا به گوش می‌رسند و می‌فرمایند:

و... بر گوش واجب کرد که از گوش دادن به آنچه خداوند حرام کرده خود را پاک و منزه نگهدارد و از آنچه برایش حلال نیست و خدا او را از آن بازداشته است و نیز از دل دادن به شنیدن آنچه خداوند را خشمگین می‌سازد، رویگردان شود و فرمود: «و در کتاب بر شما نازل شد که وقتی شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آنها را مسخره می‌گیرند، پس با آنان منشینید تا در بحث دیگری وارد شوند» (نساء/140)

سپس خداوند فراموشی را استثنا کرد و فرمود: «و اگر شیطان تو را به فراموشی مبتلا کرد، پس هنگامی که به یاد آوردی دیگر با افراد ظالم منشین.» (انعام/68)

و فرمود: «پس، بشارت بده بندگانم را، آنان که به سخن گوش می‌دهند تا بهترینش را پیروی کنند. آنان کسانی‌اند که خداوند هدایشان کرده است و آنان‌اند که خردمندان‌اند» (زمر/18)

و خداوند عز و جل فرمود: «بتحقیق که مومنان رستگار شدند، کسانی که در نمازشان خاشع‌اند؛ و کسانی که از [سخن] لغو رویگردانند؛ و کسانی که نسبت به زکات اداکننده‌اند» (مومنون/1-4)

و فرمود: «و هنگامی که لغو شنیدند از آن رویگردان شدند و گفتند کارمان برای خودمان و کار شما برای خودتان» (قصص/55)

و فرمود: «و هنگامی که به لغوی برسند با بزرگواری از آن عبور می‌کنند» (فرقان/72)

پس این است آنچه خداوند از ایمان بر شنوایی واجب کرد که به آنچه برایش حلال نیست با دلدادگی گوش نسپارد و این عملش است و این از ایمان است...

الكافي، ج‏2، ص35

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:...

... لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَّمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَ يَفْقَهُ وَ يَفْهَمُ وَ هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهَا عَيْنَاهُ اللَّتَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَ أُذُنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهِمَا وَ يَدَاهُ اللَّتَانِ يَبْطِشُ بِهِمَا وَ رِجْلَاهُ اللَّتَانِ يَمْشِي بِهِمَا وَ فَرْجُهُ الَّذِي الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ رَأْسُهُ الَّذِي فِيهِ وَجْهُهُ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهَا فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ و...

... وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الِاسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ الْإِصْغَاءِ إِلَى مَا أَسْخَطَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ فِي ذَلِكَ «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» ثُمَّ اسْتَثْنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْضِعَ النِّسْيَانِ فَقَالَ «وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى‏ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» وَ قَالَ «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ» وَ قَالَ «وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ» وَ قَالَ «وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً» فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يُصْغِيَ إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَان‏...

#### روایات زیر را برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم:

5) از امام صادق ع درباره سخن خداوند که می‌فرماید: «آنان که به سخن گوش می‌دهند تا بهترینش را پیروی کنند ...» سوال شد؛ فرمودند:

منظور کسانی است که تسلیم آل محمد ص هستند، کسانی که حدیث را می‌شنوند و در آن زیاد و کمی انجام نمی‌دهند و همان طور که شنیده‌اند ارائه می دهند.

الكافي، ج‏1، ص392؛ الإختصاص، ص5[[392]](#footnote-392)؛ مختصر البصائر، ص236[[393]](#footnote-393)

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع‏ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ قَالَ هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لآِلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ.[[394]](#footnote-394)

6) و روي عن الإمام الراشد الصابر أبي الحسن علي بن محمد ع‏

... وَ لَيْسَ كُلَّمَا وَرَدَتْ آيَةٌ مُشْتَبِهَةٌ كَانَتِ الْآيَةُ حُجَّةً عَلَى مُحْكَمِ الْآيَاتِ اللَّوَاتِي أُمِرْنَا بِالْأَخْذِ بِهَا مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ «مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ ...» الْآيَةَ وَ قَالَ «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أَيْ أَحْكَمَهُ وَ أَشْرَحَهُ «أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْباب» تحف العقول، ص475‏[[395]](#footnote-395)

### تدبر

1) «[فبشر عبادِ] الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»: این آیه شاید از بهترین دلایلی است که نشان می‌دهد در اسلام اصل بر تحقیق و آزاداندیشی است:

تعبیر «أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ» دلالت دارد که خداوند هدایت شدگان را منحصر در این افراد می‌داند؛ افرادی که آنها را این گونه توصیف کرده است که اولا اهل تعصب نیستند، بلکه اهل گوش دادن به سخن هستند؛ ثانیا اهل تشخیص هستند و نه فقط بین خوب و بد، بلکه بین خوب و خوبتر می‌توانند تشخیص دهند (احسن، یعنی بهتر) و ثالثا وقتی به حقیقتی می‌رسند، در مقابل آن حقیقت تسلیم‌اند و از آن پیروی می‌کنند، و معیارشان حقیقتی است که با بررسی سخنان تشخیص داده‌اند، نه تبعیت از این و آن؛ و در نهایت هم مهمترین صفت این اهل هدایت، این است که برخوردار از عقلی بی‌شائبه و در یک کلام خردمند بوده‌اند.

اگر توجه کنیم که کل این جمله وصف کلمه «عبادِ» (بندگانم) است - که در پایان آیه قبل آمده بود - می‌فهمیم بندگی خدا چه پیوند وثیقی با اهل عقل و فهم بودن و آزاداندیشی دارد (همچنین: حدیث1) و جالب اینجاست که در اسلام، این شنیدن سخنان و آنگاه بررسی آنها، یکی از وظایف شرعی گوش برشمرده شده است. (حدیث4)

2) باز هم یک معضل فرهنگی در جامعه ما:

«يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»: در جلسه 88 (توبه/61) درباره ضرورت خوب گوش دادن احادیث متعددی نقل شد و نیز به وجود یک معضل حاد فرهنگی در جامعه ما (یعنی گوش ندادن به سخن دیگران، تدبر1) اشاره شد. در اینجا نکته دیگری باید به آن اضافه کرد که: گوش دادن بتنهایی کافی نیست؛ بلکه باید علاوه بر آن باید اهل تشخیص هم بود، آن هم بین خوب و خوبتر، و اهل پیروی از حق هم بود؛ و حقیقت این است که در این دو زمینه هم کم مشکل نداریم! اما برای حل این مشکل باید از خودمان شروع کنیم:

* چه اندازه اهل گوش دادن هستیم (یستمعون)؟
* وقتی گوش دادیم، چه اندازه اهل تشخیص (أحسنه) هستیم؟ آیا واقعا با عقل خالص و بی‌شائبه (اولواالالباب) قضاوت می‌کنیم یا صرفا بر اساس جناح‌بندی‌ها و علائق پیشین خود؟

- و وقتی حقیقت را تشخیص دادیم، چه اندازه اهل پیروی هستیم (یتبعون)؟

3) «[عبادِ] الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ ...»

متاسفانه در جامعه ما (و چه‌بسا در کل جامعه جهانی) تعصب‌ورزی و گوش ندادن، اگرچه در بیان مذمت می‌شود، اما، چه در میان دینداران و چه در میان بی‌دینان، عملا یک افتخار شده است؟ چگونه؟

کسانی که دینداری‌شان ارثی است از ترس اینکه مبادا بفهمند دینشان اشتباه بوده، هیچ سخنی را گوش نمی‌دهند و بی‌دینان هم از اینکه مبادا بفهمند که دین حاوی سخن حق است و مخالفتشان غیرمنطقی بوده، سخن دین را گوش نمی‌دهند! اولی واضح است، فقط دومی را اندکی توضیح می‌دهم:

بسیاری از آنان که به خیال خود در مقام نقد دین و دینداری برمی‌آیند، در کل تحلیل‌هایشان هیچ آیه و روایتی نمی‌آورند که معلوم شود واقعا سخن دین را خوانده‌اند؛ و می‌بینیم که حتی از خواندن و ترجمه کردن یک آیه ناتوانند؛ متون اسلامی را به طور جدی و تخصصی مطالعه نکرده‌اند؛ بلکه با دیدن گروه‌های انحرافی افراطی‌ای مثل داعش، و تصورات خودساخته‌ای که بر اساس یک سلسله منابع دست چندم از دین دارند، درباره حقیقت دین و دینداری اظهارنظر می‌کنند.

اینان در زمان نوح، از ترس اینکه سخن حق را بشنوند گوششان را می‌پوشاندند (نوح/7) در زمان پیامبر اکرم به همدیگر توصیه می‌کردند که به سخن قرآن گوش ندهید (فصلت/26) و امروزه هم به بهانه لزوم نوآوری و تعدد قرائات و متعصب نبودن! و ...، از خواندن و شنیدن متن کلام خدا روی‌گردانند.

4) «... فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» صرف گوش دادن کافی نیست. حتی سراغ ابعاد خوب کلام هم رفتن کافی نیست؛ باید «خوبتر» را از «خوب» تشخیص داد. یکی از ترفندهای مهم کسانی که می‌خواهند تفسیر به رای کنند و سخن خود را به اسم خدا (یا به هر اسم جذاب دیگری) به خود و دیگران القا نمایند، این است که برخی سخنان «خوب» را کنار هم می‌گذارند تا خود و دیگران را از «خوبتر» باز دارند. برای همین است که باید نقاد کلام بود تا نتوانند با سخنان «خوب» ما را به بیراهه بکشانند! (حدیث3)

ضمنا خودمان هم خیلی وقت‌ها «خوبی»هایی را که دلمان می‌خواهد، می‌بینیم، تا «خوبتر»ی که باید ببینیم، نبینیم.

و البته چنانکه گفته شد، تشخیص «خوبتر» هم کافی نیست. باید بعد از تشخیص، پیروی کرد تا توان تشخیص انسان اضافه شود ([جلسه135، حدیث4](#_حدیث_3))

5) «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»:

تعبیر «أَحْسَنَهُ» قیدی هم بر «یستمعون القول» می‌زند و تعبیر «اولوالالباب» در پایان آیه نیز بر این قید صحه می‌گذارد و جمعا نشان می‌دهند که هرسخنی هم شنیدنی نیست. به قول آقای قرائتی: كسانى حقّ شنيدن هر سخنى را دارند كه از نظر علمى و منطقى قدرت تشخيص احسن را داشته باشند (تفسیر نور10/ 156)

توضیح مطلب:

نگفتند بین خوب و بد تشخیص می‌دهد؛ بلکه بین خوب و خوبتر تشخیص می‌دهد. سخنی که انسان، به هر دلیلی، پیشاپیش می‌داند که بد است، شنیدن ندارد. وقتی فاسق خبر آورد، سریع گوش نده (حجرات/6)؛ اگر هم گوش می‌دهی، دل نده ([جلسه139/حدیث2](#_حدیث_4)). مبادا آزاداندیشی بهانه شود که مطالبی که می‌دانی باطل است گوش دهی. برخی چیزها هست که بد و باطل بودنش از همان ابتدا معلوم است. باید بین خوب و خوبتر انتخاب کنی، نه بین خوب و بد. شاید به همین جهت است که تاکید کرد اینها که چنین‌اند صاحب عقل بی‌شائبه (اولواالالباب) اند. (ما گاهی به خاطر شائبه و آلودگی‌های روحی‌مان دلمان می‌خواهد سخن خاصی را – که می‌دانیم باطل است - بشنویم و این اوقات است که این آیات را بهانه می‌کنیم.)

6) «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ ...» اینکه بعد از استماع قول، پیروی کردن را آورد نشان می‌دهد منظور، قولی است که ربطی به عمل داشته باشد (الميزان‏17/ 25) برای همین است که در این آیه، بحث را روی خوب و خوبتر برد، نه روی خوب و بد (تدبر5)

به قول آیت الله جوادی آملی، امیرالمومنین که فرمود «انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال» (به سخن گوش بده و نگاه نکن که سخنگو کیست) در مطالب نظری و در مقام شناخت حقیقت بود؛ وگرنه در جایی که جای عمل است [به تعبیر این آیه، مقام تبعیت است] خود ایشان فرمود: «کلمة حقٍ یراد بها الباطل» (کلمه حقی که از آن باطل اراده شده است.)

<http://www.esranews.org/FA/News/139069/%D8%AA%D8%B6%D8%A7%D8%B1%D8%A8%20%D8%A2%D8%B1%D8%A7%20%D9%88%20%D9%87%D9%85%D8%AF%D9%84%D9%8A%20%D9%85%D8%AA%D9%81%D9%83%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%9B%20%D8%B1%D8%A7%D9%87%20%D8%A8%D8%B1%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1%D9%8A%20%D8%B5%D9%84%D8%AD%20%D8%AC%D9%87%D8%A7%D9%86%D9%8A%20%D9%88%20%D8%B1%D8%B4%D8%AF%20%D8%B9%D9%84%D9%85%D9%8A>

7) «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... هَداهُمُ اللَّهُ ... هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» خداوند دو نعمت ویژه به انسان داده است: عقل و بیان؛ که عامل تمایز انسان از حیوانات دقیقا در همین دو چیز است؛ و تنها راه هدایت، استفاده درست از همین دو چیز است: عقل خالص داشتن (اولوالالباب) و شنیدن سخنان و تبعیت از بهترین آنها. اگر هم به اعمال خوب فراخوانده شده‌ایم هدفش این است که عقلمان آلوده نشود و پاک بماند.

یادمان باشد هدایت شدن، امری خودبخودی ویا محصول کارهای عجیب و غریب انجام دادن و خواب دیدن و ... نیست؛ هدایت در این است که عقلمان از هر آلودگی پاک باشد و آنگاه سخنان خوب و خوبتر را بشنویم و خوبتر را بشناسیم و بدان عمل کنیم.

#### تدبر زیر را در کانال نیاوردم

8) «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ...»: برخی با توجه به آیاتی که «القول» را در مورد قرآن به کار برده (مومنون/68 و قصص/51) برخی در اینجا نیز یکی از مصادیق «القول» را خود قرآن دانسته‌اند (مثلا: مجمع‌البیان8/ 770؛ تأويل الآيات الظاهرة/21[[396]](#footnote-396)) پس تبعیت از «خوبتر» در میان قرآن، شاید یعنی آنچه به خود شخص بیشتر ارتباط دارد. اینکه انسان بتواند دوای هر درد خود را از قرآن به دست آورد و بفهمد کدام آیه با حال و روز او بیشتر تطابق دارد، قطعا عامل هدایت وی می‌شود و قطعا دلیل بر برخورداری از یک عقل خالص است. [البته علامه طباطبایی با اینکه «قول»‌ را به معنای قرآن بگیریم، مخالفند و آن را «تخصیص بدون مخصص» دانسته‌اند (المیزان17/ 251)؛ در حالی که اولا دو آیه مومنون/68 و قصص/51 می‌تواند مخصص باشد و ثانیا اگر این را به عنوان یکی از مصادیق آیه بدانیم اصلا تخصیصی نزده‌ایم]

## 141 ) سوره ص (38) آیه 82 قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ 17/5/1395

### ترجمه

[ابلیس] گفت: پس [حال که چنین است]، سوگند به عزتت حتماً همگی‌شان را اغواء می‌کنم؛

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لَأُغْوِيَنَّهُمْ» = لـَ + أغوی + نّ + هم عبارت «لَأُغْوِيَنَّهُمْ» جواب قسم است که لام آن لام قسم و نون مشدد در انتهای آن برای تاکید است و لذا دو تاکید در این عبارت به کار رفته است.

«أغوی» از ماده «غوی» است (مصدر: غیّ و غوایه) که چون به باب إفعال رفته، متعدی شده است. «غیّ» درست نقطه مقابل «رشد» است (بقره/256؛ اعراف/146) برخی تعریف آن را بر همین اساس دانسته‌اند که اگر «رشد» به معنای قرار گرفتن در مسیر صلاح و رستگاری است، «غیّ» قرار گفتن در مسیر شر و فساد است (التحقيق في كلمات القرآن الكريم7/ 287). پس اصل این کلمه به معنای فروافتادن در جهل و گمراهی است[[397]](#footnote-397)؛ و برخی اصل آن را برگرفته از تعبیر «غَوِیَ الفصیل» دانسته‌اند که در مورد [شتر] شیرخواره‌ای به کار می‌رود که یا به خاطر اینکه او را از شیر گرفته‌اند ویا به خاطر اینکه بیش از حد توانش شیر خورده است، به هلاکت کشیده شده است. (کتاب العین4/ 456) همچنین برخی معتقدند که کلمه «غوایه» به نحوی از کلمه «غیابة» (به معنای غبار و ظلمتی که روی امور را می‌پوشاند) اشتقاق یافته و گویی کسی که دچار «غیّ» شده در حجابی فرو رفته که دیگر توان دیدن حقیقت را ندارد (معجم المقاييس اللغة4/ 399؛ أساس البلاغة/459)). مراجعه به آیات قرآن نشان می‌دهد که تفاوت ظریفی بین «غیّ» و «ضلالت» وجود دارد (نجم/2) و درباره این تفاوت گفته‌اند که «غیّ» درجه خفیف‌تری از «ضلالت» و به نحوی مقدمه آن است؛ یعنی ضلالت، وقوع در باطل است، اما «غیّ» قرار گرفتن در مسیری است که سرانجامش به باطل می‌رسد. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم7/ 287 ؛ الفروق في اللغة/208)[[398]](#footnote-398) با این اوصاف، شاید بتوان «سردرگمی» را معادل خوبی برای «غیّ» دانست.

### حدیث

1) امام صادق ع درباره سجده نکردن ابلیس بر آدم فرمود:

... ابلیس گفت: پروردگارا! مرا از سجده بر آدم عفو کن و من تو را چنان عبادت کنم که هیچ فرشته مقرب و نبی مُرسَلی تو را آن گونه عبادت نکرده باشد.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: نیازی به عبادتت ندارم. من فقط می‌خواهم آن گونه که من می‌خواهم عبادت شوم، نه آن گونه که تو می‌خواهی. بدین ترتیب، از سجده کردن ابا کرد و خداوند متعال فرمود: «بیرون شو که تو رانده‌شده هستی؛ و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.» (ص/77-78)

ابلیس گفت: پروردگارا! چگونه چنین می‌کنی در حالی که تو محض عدالت هستی و بر کسی ستم نمی‌کنی؟ آیا پاداش عمل [گذشته‌]ام هدر است؟

فرمود: نه؛ از امر دنیا هرچه می‌خواهی به عنوان پاداش عملت بخواه تا به تو بدهم.

پس اول چیزی که خواست باقی ماندن تا روز جزا بود؛ که خداوند فرمود: به تو عطا کردم.

گفت: مرا بر فرزندان آدم مسلط فرما!

فرمود: مسلطتت کردم.

گفت: مرا همچون خون در رگها در وجود آنها جاری ساز.

فرمود: جاری ساختم.

گفت: خدایا هیچ فرزندی نیاورند مگر اینکه به ازای هریک دو فرزند به من دهی؛ و من آنها را ببینم در حالی که آنها مرا نمی‌بینند؛ و به هر صورتی که بخواهم برایشان ظاهر شوم.

فرمود: به تو عطا کردم.

گفت: پروردگارا ! بر من بیفزا!

فرمود: جایگاه تو را در سینه‌های آنها قرار دادم.

گفت: همین بس است. و آنگاه بود که گفت: «سوگند به عزتت حتماً همگی‌شان را اغواء می‌کنم؛ مگر بندگان خالص‌شده‌ات را.» (ص/82-83) «سپس از مقابل و از پشت سر، و از راست و از چپ می‌آیم و اکثرشان را سپاسگزار نخواهی یافت.» (اعراف/17)

و از امام صادق ع روایت شده است که چون خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن توانایی را داد، آدم گفت: پروردگارا ! او را بر فرزندانم مسلط گردی و و همچون جریان خون در رگها جاری ساختیريال و به او دادی آنچه که دادی؛ پس سهم من و فرزندانم چه می‌شود؟

فرمود: برای تو و فرزندانت اینکه هر بدی‌ را یکی، و هر خوبی‌ را ده‌برابر [پاداش می‌دهم].

گفت: پروردگارا ! بر من بیفزا!

گفت: توبه را تا زمانی که جان به گلو برسد گسترش دادم.

گفت: پروردگارا ! بر من بیفزا!

فرمود: می‌بخشم و برایم مهم نیست [بی‌محابا می‌بخشم]

گفت: همین بس است.

[به امام صادق ع] گفتم: فدایت شوم! به موجب چه چیزی ابلیس از جانب خدا مستوجب آن چیزهایی شد که خدا به او داد؟

فرموئ: به خاطر کاری که انجام داده بود که خدا از آن کارش قدردانی کرد.

گفتم: فدایت شوم: آن چه بود؟

فرمود: دو رکعت که در آسمان در مدت چهار هزار سال بجا آورد.

تفسير القمي، ج‏1، ص42

قَالَ الصَّادِقُ ع ... فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ اعْفُنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ ع وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ- قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ- إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ- فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى «فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلى‏ يَوْمِ الدِّينِ» فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ كَيْفَ وَ أَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ- فَثَوَابُ عَمَلِي بَطَلَ قَالَ لَا- وَ لَكِنِ اسْأَلْ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ ثَوَاباً لِعَمَلِكَ فَأَعْطَيْتُكَ- فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ- فَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَعْطَيْتُكَ قَالَ سَلِّطْنِي عَلَى وُلْدِ آدَمَ قَالَ قَدْ سَلَّطْتُكَ- قَالَ أَجْرِنِي مِنْهُمْ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَيْتُكَ- قَالَ وَ لَا يَلِدُ لَهُمْ وَلَدٌ إِلَّا وَ يَلِدُ لِي اثْنَانِ قَالَ وَ أَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنِي- وَ أَتَصَوَّرُ لَهُمْ فِي كُلِّ صُورَةٍ شِئْتُ فَقَالَ قَدْ أَعْطَيْتُكَ- قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي- قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ فِي صُدُورِهِمْ أَوْطَاناً قَالَ رَبِّ حَسْبِي- فَقَالَ إِبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ- وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ»

قَالَ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا أَعْطَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِبْلِيسَ مَا أَعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ- قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ سَلَّطْتَهُ عَلَى وُلْدِي- وَ أَجْرَيْتَهُ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَ أَعْطَيْتَهُ مَا أَعْطَيْتَهُ- فَمَا لِي وَ لِوُلْدِي فَقَالَ لَكَ وَ لِوُلْدِكَ السَّيِّئَةُ بِوَاحِدَةٍ وَ الْحَسَنَةُ بِعَشَرَةِ أَمْثَالِهَا- قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ إِلَى حِينِ يَبْلُغُ النَّفْسُ الْحُلْقُومَ- فَقَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ أَغْفِرُ وَ لَا أُبَالِي قَالَ حَسْبِي- قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- بِمَا ذَا اسْتَوْجَبَ إِبْلِيسُ مِنَ اللَّهِ أَنْ أَعْطَاهُ مَا أَعْطَاهُ فَقَالَ بِشَيْ‏ءٍ كَانَ مِنْهُ شَكَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ- قُلْتُ وَ مَا كَانَ مِنْهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ- قَالَ رَكْعَتَيْنِ رَكَعَهُمَا فِي السَّمَاءِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ.

### تدبر

1) «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ ...»: قبلا (در جلسه122، «نکات ترجمه») بیان شد که «عزت» به معنای «شکست‌ناپذیری»، و حالتی در شخص است که مانع از آن می‌شود که مغلوب واقع شود. جالب است که شیطان برای گمراه کردن انسانها، به عزت خدا قسم می‌خورد. این قسم از طرفی نشان می‌دهد که او چقدر در کارش مصمم است (بویژه که با «لـ» و «نّ» هم بر این اغواگری تاکید کرد)؛ و از طرف دیگر نشان می‌دهد که خودش هم می‌داند که کارش خدشه‌ای در ربوبیت خدا ایجاد نمی‌کند، چرا که در عین اذعان به اینکه خدا به هیچ عنوان مغلوب واقع نمی‌شود، اقدام به گمراه کردن انسانها می‌کند.

(اما اینکه چرا اصلا خدا به او اجازه چنین کاری را داده، در تدبر 5 بحث می‌شود)

2) «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ»: چرا شیطان کلمه «أجمعین» را به کار برد، بویژه که در آیه بعد، مخلصین را غیرقابل اغواء دانست؟

الف. ظاهرا شیطان می‌خواهد بگوید من تمام سعی و تلاش خود برای گمراه کردن همگان را به کار می‌برم و از این جهت هیچکس را هم استثنا نمی‌کنم؛ اما پیشاپیش می‌دانم که یک عده‌ای هستند که هرچقدر هم من بکوشم، حریف آنها نمی‌شوم. این نشان می‌دهد عصمت مخلَصین (انبیاء و امامان) منافاتی با اختیار آنها ندارد، و با عصمت فرشتگان متفاوت است. شیطان اصلا سراغ فرشتگان نمی‌رود، اما سراغ معصومین هم می‌آید، هرچند خودش می‌داند که حریف آنها نمی‌شود. (توضیح بیشتر ان شاءالله در بحث از آیه بعد خواهد آمد)

ب. کلمه «جمیع» و «أجمع» برای تاکید بر «اجتماع در یک امر» است (مفردات/202) به‌ویژه در جایی که احتمال جدایی افراد می‌رود (المصباح المنیر2/ 109) و علی‌القاعده این تاکید در تعبیر «أجمعین» بیشتر هم شده است. شاید شیطان می‌خواهد بگوید من بشدت روی کار جمعی حساب می‌کنم تا کار فردی؛ همان چیزی که همواره مشاهده می‌شود فرد بسیاری از اوقات تحت تاثیر جماعت قرار می‌گیرد (تا حدی که برخی معتقد به جبر جامعه شده‌اند) و هر باطلی وقتی توسط جماعتی انجام می‌شود، قبح آن می‌شکند؛ و وقتی گناهی در جامعه‌ای عمومیت یافت، هم انجام آن برای تک‌تک افراد راحت‌تر می‌شود و هم انجام ندادن و مخالفت کردن با آن بسیار دشوارتر می‌شود. اگر این نکته را جدی بگیریم درمی‌یابیم که چرا اسلام این اندازه بر امر به معروف و نهی از منکر تاکید کرده است، تا حدی که قرآن کریم معیار بهترین امت بودن را رعایت آن دانسته (آل‌عمران/110)؛ و امیرالمومنین ع تمامی اعمال نیک (از جمله جهاد) را در قبال آن همچون آب دهانی در قبال دریایی عمیق معرفی کرده است. (نهج‌البلاغه، حکمت374)

3) «قالَ فَبِعِزَّتِكَ ...»: استفاده از تعبیر «فَبِعِزَّتِكَ» توسط شیطان نشان می‌دهد که اگرچه ایمان باید مبتنی بر شناخت باشد، اما ایمان چیزی بیش از شناخت است. شیطان خدا را چنان می‌شناخت که می‌دانست او قدرت مافوقی است که هیچگاه مغلوب نمی‌شود، و حتی به او قسم خورد؛ اما در عین حال به تصریح قرآن کریم «کافر» بود (بقره/34؛ ص/74). وی علاوه بر توحید، نبوت (اینکه عده‌ای مخلَص و لذا معصوم‌اند: ص/83) و معاد (چون تا روز قیامت مهلت خواست: ص/79) را هم می‌شناخت، با این حال، کافر بود. اینها نشان می‌دهد، برای مومن بودن، علاوه بر شناخت، تسلیم بودن در برابر حقیقت و استکبار نورزیدن در برابر حق هم لازم است. (مطهری، عدل الهی/267-278)

4) «قالَ فَـ + بِعِزَّتِكَ ...» حرف «فـ» اصطلاحا فاء تفریع است، یعنی این مطلب را فرع بر مطلب قبلی قرار می‌دهد. آیه قبل، بحث از مهلتی است که خدا به شیطان داد؛ و کاربرد «فـ» در ابتدای جمله شیطان، بدین معناست که: حالا که به من مهلت دادی، من هم همه را گمراه می‌کنم.

این یک خصلت شیطانی است که متاسفانه در بسیاری از افراد پیدا می‌شود: اینکه به آنها امتیازی می‌دهند، اما به جای تشکر و قدردانی، همان امتیاز را دستمایه سوءاستفاده و ضربه زدن قرار می‌دهند.

مواظب باشیم این خصلت شیطانی در ما راه پیدا نکند؛ یا اگر خدای ناکرده راه پیدا کرده، علاجش را جدی بگیریم؛ که بعد از سجده نکردن، این اولین گام شیطان در فاصله گرفتن از خدا بود.

5) سوال

چرا خدا به شیطان اجازه گمراه کردن انسان را داد و این همه امکانات در اختیارش قرار داد (حدیث1)؟

پاسخ:

خداوند به انسان اختیار داده که بتواند خودش راه سعادت را انتخاب کند. در عین حال، هم پیامبرانی فرستاده و هم به او توانایی فهم و عقل داده که بتواند راه درست را بشناسد. در واقع، یکی از فلسفه‌های خلقت انسان، این است که امتحان شود و با انتخاب خودش رشد کند. (هود/7؛ ملک/2؛ و نیز [جلسه138، حدیث4](#_حدیث_5))

امتحان و انتخاب زمانی معنا دارد که نه‌تنها دست کم دو گزینه پیش روی شخص وجود داشته باشد، بلکه برای هر دو گزینه نیز انگیزه‌هایی در کار باشد. فطرت و وجدان انسان (شمس/8 ؛ [جلسه135، تدبر1](#_تدبر_4)) و فرشتگان از سویی او را به سمت خوبی‌ها دعوت می‌کنند ([جلسه135، حدیث1](#_حدیث_3)). بدی هم از آن جهت که بد است، رغبت کسی را برنمی‌انگیزد؛ پس لازم است که شیطانی فریبکار هم در کار باشد که بدی را خوب جلوه دهد و انسان را به سمت بدی‌ها بخواند تا امتحان الهی واقعی باشد. اگر شیطان نبود و بدی‌‌ای نبود، ارزش خوبی‌ها واقعا شناخته نمی‌شد. به همین جهت است که انسانی که می‌تواند گناه بکند و نمی‌کند، به جایگاهی برتر از فرشتگانی می‌رسد که اصلا نمی‌توانند گناه بکنند. به تعبیر دیگر، پاکی‌ای بسیار ارزشمند است که شخص بتواند ناپاک باشد و انگیزه‌اش را هم داشته باشد، اما پاک بماند.

**این مطلب را در کانال نگذاشتم**

6) «قال + فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ»: شیطان ادعا کرد که همه را (غیر از مخلصین) اغواء می‌کنم، اما آیا نقل این سخن شیطان، به معنای تایید و قبول آن است (یعنی آیا همگان – غیر از مخلَصین که در آیه بعد استثنا شده‌اند- اغواء می‌شوند)؟

در واقع، شیطان کاری را که خودش می‌خواهد انجام دهد بیان کرد، و مانند خدا نیست که هرچه بخواهد، حتما واقع بشود، اما اینکه خداوند ادعای وی را رد نکرد، آیا بنوعی تایید ادعای او نیست؟

شاید آیات 39-42 سوره حجر پاسخ خوبی برای این مساله باشد. در آنجا هم شیطان همین تعبیر و همین استثناء را به کار می‌برد، ولی خداوند می‌فرماید «تو بر بندگانم تسلط نخواهی داشت، مگر افراد «غاوی» که خودشان از تو تبعیت کنند» و درواقع، مطلب را بالعکس می‌کند (شیطان می‌گوید: همه را گمراه می‌کنم بجز...؛ خدا می‌فرماید: برهیچکس تسلط نداری بجز...) یعنی شیطان می‌کوشد همه (غیر از مخلَصین) اغوا شوند؛ اما عده‌ای اغوا می‌شوند که شیطان فقط بر آنها که اغوا شوند و دنبال او راه بیفتند سلطه خواهد داشت.

درواقع شیطان کار خودش را بیان کرده است، اما آیه هیچ دلالتی ندارد که بر اثر کار او همه‌ی غیرمخلَصین هم اغوا ‌شوند.

## 142 ) سوره ص (38) آیه 83 إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين 18/5/1395

### ترجمه

[همه را اغوا می‌کنم] مگر بندگان خالص‌شده‌‌ تو از میان آنها.

### توجه

در جلسه70 (إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصين؛ صافات/160) درباره کلمه «مخلَصین» توضیحاتی گذشت و احادیث و نکات تدبری‌ای مطرح شد که دیگر تکرار نمی‌شود. برای مطالعه آن به لینک زیر مراجعه کنید:

در تلگرام:

<https://telegram.me/YekAaye/688>

در فضای وب:

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/Posts/69>

### حدیث

1) امیرالمومنین ع فرمود:

تفکر در ملکوت آسمانها و زمین، عبادت مخلصین است.

غرر الحكم و درر الكلم2/ 49

التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلَصِينَ[[399]](#footnote-399)

2) در فرازی از زیارت معروف به زیارت جامعه کبیره که از امام هادی ع برای زیارت هریک از امامان نقل شده است، آمده است:

... سلام و رحمت و برکات خدا بر دعوت‌کنندگان به خدا و راهنمایان به سوی رضایت خدا و کسانی که در امر خدا استقرار دارند و در محبت خدا به نهایت رسیده‌اند و در توحید خدا خالص‌شده‌اند و اظهارکنندگان امر و نهی او و بندگان گرامی‌داشته شده‌ی اویند که در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند (روی حرف او حرف نمی‌زنند) و فقط به دستور او عمل می‌کنند...

من لا يحضره الفقيه، ج‏2، ص609

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيُّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَلِّمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغاً كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِداً مِنْكُمْ فَقَال‏ ...

‏ السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقِرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُه‏ ...[[400]](#footnote-400)

3) پیامبر اکرم ص فرمودند:

دو فرشته نگهبان علی بن ابی‌طالب به همه فرشتگان نگهبان فخر می‌فروشند، از این جهت که همراه علی ع هستند و هیچگاه در گزارش اعمال او به خدا، کاری که خدا را ناراضی کند ثبت نکرده‌اند.

علل الشرائع، ج‏1، ص8

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقُرَشِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَهْزِيَارَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَوْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَكَمِ الْبَرَاجِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي وَقَّاصٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ:

إِنَّ حَافِظَيْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَيَفْتَخِرَانِ عَلَى جَمِيعِ الْحَفَظَةِ لِكَيْنُونَتِهِمَا مَعَ عَلِيٍّ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمَا لَمْ يَصْعَدَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِشَيْ‏ءٍ مِنْهُ يُسْخِطُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

4) از امام صادق ع درباره چگونگی نماز عید فطر و عید قربان روایتی نقل شده که در فرازی از دعای قنوت این نماز آمده است:

خدایا از تو بهترین چیزی را می‌خواهم که بندگان فرستاده تو آن را درخواست کرده‌اند، و به تو از شری پناه می‌برم که بندگان خالص‌شده‌ات از آن به تو پناه می‌بردند.

تهذيب الأحكام، ج‏3، ص133

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ التَّكْبِيرِ فِي الْعِيدَيْنِ فَقَالَ ...

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الْمُرْسَلُونَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَاذَ بِهِ عِبَادُكَ الْمُخْلَصُون

5) رسول خدا در ضمن حدیثی فرمودند:

پس ای امت محمد! هنگام سختی‌ها و مشکلات محمد و آل محمد را یاد کنید تا خداوند بدین سبب فرشتگانش را، علیه شیاطینی که قصد شما را کرده‌اند، به یاری‌تان بفرستد؛ بدرستی که همراه هریک از شما فرشته‌ای در سمت راستش هست که خوبی هایش را می‌نویسد؛ و فرشته‌ای در سمت چپش که بدی‌هایش را ثبت می‌کند؛ و نیز همراه هرکس دو شیطان از جانب ابلیس هست که او را اغوا می‌کنند؛ پس هنگامی که در قلب وی وسوسه‌ای می‌افکنند، همین که او خدا را یاد کند و «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بگوید و صلواتی بر محمد و خاندان پاک وی بفرستد، آن دو شیطان پنهان می‌شوند، سپس نزد ابلیس می‌روند و به وی شکایت می‌کنند و می‌گوید کار بر ما دشوار شده، ما را با «مارد»هایی [مارد به معنای «نافرمان» است و نام برخی از شیاطین است؛ صافات/7] یاری ده. پس پشت سر هم برای او از ماردها لشکر می‌فرستد تا گاه به هزار مارد می‌رسد و نزد او می‌آیند و هربار که به وی هجوم می‌آورند او خدا را یاد می‌کند و بر محمد و خاندان پاک او صلوات می‌فرستد، پس راه نفوذی به او نمی‌یابند.

به ابلیس می‌گویند: غیر از خودت و لشکرت کسی نیست که بتواند حریف او شود و او را اغوا کند.

این بار خود ابلیس با لشکریانش قصد او را کنند؛ آنگاه خداوند متعال به فرشتگانش می‌فرماید: «این ابلیس است که با لشکرش قصد فلان بنده‌ام را کرده، پس به سوی آنها یورش برید» پس به ازای هر شیطانی صد فرشته یورش می‌برد ...

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص396-397

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ...أَلَا فَاذْكُرُوا يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، مُحَمَّداً وَ آلَهُ عِنْدَ نَوَائِبِكُمْ وَ شَدَائِدِكُمْ لِيَنْصُرَ اللَّهُ بِهِ مَلَائِكَتَكُمْ عَلَى الشَّيَاطِينِ الَّذِينَ يَقْصِدُونَكُمْ.فَإِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَعَهُ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ يَكْتُبُ حَسَنَاتِهِ، وَ مَلَكٌ عَنْ يَسَارِهِ يَكْتُبُ سَيِّئَاتِهِ، وَ مَعَهُ شَيْطَانَانِ مِنْ عِنْدِ إِبْلِيسَ يُغْوِيَانِهِ، فَإِذَا وَسْوَسَا فِي قَلْبِهِ، ذَكَرَ اللَّهَ وَ قَالَ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، خَنَسَ الشَّيْطَانَانِ

ثُمَّ صَارَا إِلَى إِبْلِيسَ فَشَكَوَاهُ وَ قَالا لَهُ: قَدْ أَعْيَانَا أَمْرُهُ، فَأَمْدِدْنَا بِالْمَرَدَةِ. فَلَا يَزَالُ يُمِدُّهُمَا حَتَّى يُمِدَّهُمَا بِأَلْفِ مَارِدٍ، فَيَأْتُونَهُ، فَكُلَّمَا رَامُوهُ ذَكَرَ اللَّهَ، وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ- لَمْ يَجِدُوا عَلَيْهِ طَرِيقاً وَ لَا مَنْفَذاً.

قَالُوا لِإِبْلِيسَ: لَيْسَ لَهُ غَيْرُكَ تُبَاشِرُهُ بِجُنُودِكَ- فَتَغْلِبَهُ وَ تُغْوِيَهُ، فَيَقْصِدُهُ إِبْلِيسُ بِجُنُودِهِ.

فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ: «هَذَا إِبْلِيسُ قَدْ قَصَدَ عَبْدِي فُلَاناً، أَوْ أَمَتِي فُلَانَةَ بِجُنُودِهِ أَلَا فَقَاتِلُوهُمْ» فَيُقَاتِلُهُمْ بِإِزَاءِ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ مِنْهُمْ، مِائَةُ مَلَكٍ ...[[401]](#footnote-401)

### تدبر

1) «إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين»: اینکه خود ابلیس عده‌ای (= مخلَصین) را از تاثیر اغوای خویش استثنا کرده، نشان می‌دهد که رسیدن به مقام عصمت، هم ممکن است، و هم لااقل عده‌ای هستند که به این مقام می‌رسند.

2) «إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين»: آیات سوره ص، به‌وضوح دلالت بر عصمت انبیاء دارد؛ زیرا از ابتدای سوره احوالات برخی از پیامبران را برشمرده می‌شود، سپس درباره آنها در آیه 46 می‌فرماید: «إنا أخلصناهم: ما آنها را خالص کردیم...» و در آیه حاضر نشان می‌دهد که «خالص‌شدگان» از اغوای ابلیس جان سالم بدر می‌برند؛ و می‌دانیم که کسی که از اغوای ابلیس سالم بماند، گناه نمی‌کند و معصوم است.[[402]](#footnote-402)

3) «إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين»: از اینکه تعبیر «منهم» را آورد و نفرمود «إِلاَّ عِبادَكَ الْمُخْلَصين» نتیجه می‌شود که شیطان همه را اغوا می‌کند، و البته از میان همین اغواشدگان، کسانی هستند که این اغوای ابلیس آنها را نمی‌لغزاند. به کار بردن کلمه «أجمعین» در آیه قبل هم شاهد دیگری بر این ادعاست ([جلسه 141، تدبر2](#_تدبر_5))

اینها نشان می‌دهد که این گونه نیست که معصومین همانند سایر انسانها اختیار نداشته باشند و شیطان اصلا سراغ آنها نرود؛ چنانکه بر طبق روایات اهل سنت، وقتی پیامبر ص فرمود هر انسانی شیطانی دارد، از ایشان سوال کردند: شما چطور؟ فرمود من هم شیطانی دارم اما او تسلیمم شده است. (صحیح ابن‌حبان14/ 326)[[403]](#footnote-403)

4) «...الْمُخْلَصين»: «مخلَص» (خالص‌شده) مقامی بالاتر از «مخلِص» است؛ زیرا مخِلص هنوز در حال خالص کردن خویش است؛ اما مخلَص دیگر خالص شده است. همین تعبیر، نحوه رسیدن به مقام «مخلَص» را هم نشان می‌دهد. مادام که خود شخص می‌کوشد و روی تلاش خود حساب می‌کند، مخلِص است؛ اما زمانی که دیگر خدا کار او را به دست گرفت و او را خالص کرد، مخلَص می‌شود. ظاهرا این همان مقام «ایاک نستعین» است؛ یعنی شخص به این مرحله برسد که بفهمد هیچکس (حتی خودش) هیچکاری نمی‌تواند بکند؛ و تنها و تنها از خدا یاری بجوید. (جلسه80، حدیث2) و خودش را کاملا به خدا واگذار کند.

توسل به پیامبر ص و اهل‌بیت ایشان هم فقط و فقط به این جهت است که خداوند آنها را شفیع (واسطه) قرار داده (انبیاء/28) و خودش به ما دستور داده که از وسیله‌هایی که او تعیین کرده برای حرکت به سوی او استفاده کنیم (مائده/35) وگرنه، اگر کسی خیال کند که خود پیامبر ص و ائمه ع هم مستقلا کاره‌ای هستند، دچار شرک خفی شده است.

5) «إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصين»: چرا تعبیر «عبادَک» را آورد و فقط نگفت: «إِلاَّ الْمُخْلَصين»؟ ظاهرا می‌خواهد نشان دهد که برای «مخلَص» شدن فقط یک راه هست: بنده‌ی خدا باشیم؛ نه بنده هیچکس و هیچ چیز دیگر. یعنی برای اینکه به حقیقت «ایاک نستعین» عمل کنیم و در زمره «خالص‌شده»ها قرار بگیریم (تدبر4)، باید ابتدا از مسیر «إیاک نعبد» گذر کنیم. (همچنین نگاه کنید به جلسه70، تدبر3)

## 143) سوره نحل (16) آیه 99 إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ 19/5/1395

### ترجمه

بدرستی که او [= شیطان] هیچ تسلطی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، ندارد.

### توجه

آیه قبل از این آیه (نحل/98) که ارتباطی با این آیه نیز دارد، در جلسه 92 مطرح شد و احادیث و نکاتی که در آنجا گذشت مجددا تکرار نمی‌شود.

همچنین درباره کلمه «توکل» در جلسات8 و 48، و در تکمیل آن، درباره کلمه «وکیل» در جلسه63 توضیحاتی گذشت.

### حدیث

1) امام صادق عليه السّلام مى‏فرمايند:

شيطان با وسوسه بر بنده‌ای امکان [نفوذ] نمی‌یابد مگر اینکه او از یاد خدا اعراض کرده، امر خدا را سبک شمرده، به جانب نهی او متمایل شده و اطلاع خداوند از اسرارش را فراموش کرده باشد.

و وسوسه چيزى است كه از بیرون قلب با اشاره‌ و انتخاب[[404]](#footnote-404) معرفت عقل، و در همسایگی طبیعت و غریزه حاصل می‌شود [عقل محض وسوسه ندارد، (مثل فرشته) و طبع محض هم وسوسه ندارد (مثل حیوان) و رمز امکان القای وسوسه برای شیطان این است که عقل شناختگر وجود دارد ولی در مزاج جسمانی قرار گرفته است؛ و ظاهرا این عبارت می‌فرماید شیطان می‌آید برخی از این شناخت‌های عقل را برمی‌گزیند و در افق طبیعت و غریزه قرار می‌دهد؛ و توجیهی درست می‌کند که انسان همه چیز را در حد امور حسی و غریزی ببیند؛ یعنی همان پوزیتیویسم.] اما هنگامی که در قلب جای گرفت دیگر سردرگمی و گمراهی و کفر خواهد بود.[[405]](#footnote-405)

در حالی که خداوند عز و جل با دعوت پر از لطف خویش بندگانش را فراخوانده و دشمنی ابلیس را بدیشان نمایانده و فرموده: «بدرستی که شیطان دشمن شماست؛ پس او را دشمن بشمرید» (فاطر/6)

پس در کنار او همانند شخص غریبی باشید در کنار سگ چوپان، که برای دور کردن آن، به صاحبش پناه می‌برد؛ همین طور وقتی شیطان با وسوسه‌هایش نزد تو آمد تا تو را از راه حق به گمراهی بکشاند، و خدا را از یادت ببرد، از او به پروردگارت و پروردگارش پناه ببر، که او حق را در برابر باطل یاوری کند و مظلوم را یاری نماید که فرمود: «بدرستی که او هیچ تسلطی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، ندارد» (نحل/99)

و بر این مطلب و شناخت آمدنش و شیوه‌های مختلف وسوسه او توانایی نخواهی یافت مگر مراقبه دائمی و پافشاری بر خود را در خدمت خدا دیدن، و هیبت آنکه حاضر و ناظر است را در نظر داشتن، و کثرت یاد خدا؛ اما کسی که اوقاتش را به بیهودگی می‌گذارند، پس بی‌تردید او در دام شیطان خواهد افتاد.

و عبرت بگیر از آن اغواء و تکبرورزی‌ای که در مورد خود مرتکب شد آنجا که عملش و عبادتش و شناختش و جرأت ورزیدنش [بر خدا] او را فریفت و دچار عجب کرد؛ در حالی که خداوند علم و معرفت به او داده بود، و او با عقلش! [در مقابل خدا] استدلال کرد - تا ابد لعنت بر او باد -؛ [وقتی او با خود چنین کرد] دیگر چه انتظار داری از خیرخواهی! و دعوت‌گری او نسبت به دیگران!

پس به ریسمان محکم الهی، که محكم‏ترين دستاویز است، چنگ زن؛ كه آن، عبارت است از اینکه از روی اضطرار و با وقوف کامل بر نیاز خود، هرلحظه به خداوند پناه ببری؛ و مبادا او با آراستن طاعاتت در مقابل دیدگانت تو را اغوا کند؛ چرا که او نود و نه باب از خوبی‌ها برایت می‌گشاید تا در صدمین باب بر تو غلبه کند؛ پس با او از طریق مخالفت با او و بستن راهش و مقابله با تحریک هوسرانی‌هایش مقابله کن.

مصباح الشريعة، ص79-80

قَالَ الصَّادِقُ ع لَا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَ قَدْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ اسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَ سَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَ نَسِيَ اطِّلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ فَالْوَسْوَسَةُ مَا تَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ مُجَاوَرَةِ الطَّبْعِ وَ أَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غَيٌّ وَ ضَلَالَةٌ وَ كُفْرٌ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَعَا عِبَادَهُ بِلُطْفِ دَعْوَتِهِ وَ عَرَّفَهُمْ عَدَاوَةَ إِبْلِيسَ فَقَالَ تَعَالَى «إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» فَكُنْ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كَلْبِ الرَّاعِي يَفْزَعُ إِلَى صَاحِبِهِ فِي صَرْفِهِ عَنْهُ كَذَلِكَ إِذَا أَتَاكَ الشَّيْطَانُ مُوَسْوِسا لِيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ يُنْسِيَكَ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّكَ وَ بِرَبِّهِ فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَ يَنْصُرُ الْمَظْلُومَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» وَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَى هَذَا وَ مَعْرِفَةِ إِتْيَانِهِ وَ مَذَاهِبِ وَسْوَسَتِهِ إِلَّا بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَ الِاسْتِقَامَةِ عَلَى بِسَاطِ الْخِدْمَةِ وَ هَيْبَةِ الْمُطَّلِعِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ وَ أَمَّا الْمُهْمِلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ لَا مَحَالَةَ وَ اعْتَبِرْ بِمَا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْإِغْوَاءِ وَ الِاغْتِرَارِ وَ الِاسْتِكْبَارِ حَيْثُ غَرَّهُ وَ أَعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَ عِبَادَتُهُ وَ بَصِيرَتُهُ وَ جُرْأَتُهُ عَلَيْهِ قَدْ أَوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ وَ اسْتِدْلَالُهُ بِعَقْلِهِ اللَّعْنَةَ عَلَيْهِ إِلَى الْأَبَدِ فَمَا ظَنُّكَ بِنُصْحِهِ وَ دَعَوْتِهِ غَيْرَهُ فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللَّهِ الْأَوْثَقِ وَ هُوَ الِالْتِجَاءُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ الِاضْطِرَارُ بِصِحَّةِ الِافْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفَسٍ وَ لَا يَغُرَّنَّكَ تَزْيِينُهُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيَظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمِائَةِ فَقَابِلْهُ بِالْخِلَافِ وَ الصَّدِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ الْمُضَادَّةِ بِاسْتِهْوَائِه‏

### تدبر

1) «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»: شیطان با اینکه دشمن قسم‌خورده انسان است و تصمیم به اغوای همگان گرفته ([ص/82، جلسه141](#_141_)_سوره))، اما توان اولیه‌اش چیزی بیش از وسوسه‌گری نیست؛ و تنها با میدان دادنِ ما به اوست که می‌تواند کارهای بیشتری هم انجام دهد.

این آیه راهکاری می‌دهد که چه کنیم که این وسوسه و اغواگریش، به سلطه او بر ما منجر نشود. راهش این است:

ایمان + توکل تنها بر خدا. ایمان یعنی به آنچه شناخته‌ایم پای‌بند شویم و شناخت‌های‌مان را از افق ذهن به افق قلب و روح خود برسانیم (در [جلسه141، تدبر 3](#_تدبر_5) تبیین شد که ایمان بیش از شناخت است) و توکل هم یعنی در مقام عمل فقط به خدا تکیه کنیم.

آیا گمان می‌کنید برای حرکت و رسیدن به مقام مخلَصین کار دیگری لازم است؟ (توضیح تخصصی‌تر در تدبر4)

2) « آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»: چرا «آمنوا» را ماضی آورد و «يَتَوَكَّلُونَ» را مضارع؟

می‌دانیم که فعل ماضی در جایی به کار می‌رود که کار بتمامه انجام شده باشد، اما فعل مضارع در جایی است که کار هنوز ادامه دارد. لذا شاید وجهش این است که اگرچه ایمان یک اقدام روبه‌رشد است و همواره باید ارتقا یابد (نساء/136) اما اصل ایمان باید به طور کامل در قلب مستقر شود و شک و تردید و غفلت را از دل بیرون کند، تا شیطان سلطه پیدا نکند؛ اما توکل یک وضعیتی است که در هر اقدامی باید از نو لحاظ شود.

به تعبیر دیگر، اگر ایمان نداریم و هنوز در غفلت ویا در شک و تردیدیم، ابتدا سرمایه‌گذاری جدی‌مان باید روی ایمان متمرکز شود؛ اما وقتی که با مراجعه به درون خود می‌بینیم که ایمان داریم، سرمایه‌گذاری و مراقبت همیشگی ما باید معطوف به مساله توکل باشد که البته داشتن توکل خودبه‌خود درجات ایمان را هم بالا خواهد برد.

3) «... الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»: چرا در این آیه «آمَنوا» را مطلق آورد و نفرمود «ایمان به ...»؛ اما در مورد توکل، تعبیر «علی ربهم» را اضافه کرد؟

شاید می‌خواهد نشان دهد که در خصوص ایمان، اصل «ایمان» و «زندگی را بر اساس ایمان بنا کردن» موضوعیت دارد. مهمترین روش شیطان، سرگرم کردن انسان و غافل کردن او از هدف اصلی زندگی است (حدیث1). اگر کسی «ایمان» برایش مساله شد، سوال از هدف زندگی دغدغه‌اش می‌شود؛ و اگر کسی به هدف زندگی اندیشید، جز تسلیم حقیقت محض شدن (عبودیت خدا) گزینه معقول دیگری نخواهد یافت.

پس جدی گرفتن ایمان (یعنی شناختی که قرار است به باور قلبی تبدیل شود) کافی است که انسان را به «ایمان به خدا» رهنمون شود. در حالی که اصل «توکل» (خواه به معنای «وکیل گرفتن» باشد، خواه «خود را به کسی سپردن») امری است که اصل آن، در زندگی همه حضور دارد و شیطان تنها کاری که می‌کند این است که توکل ما را به جای خدا، به سوی امور دیگر (پول و پارتی و ...) جهت‌دهی می‌کند.

درباره کلمه «توکل» در جلسات8 و 48، و در تکمیل آن، درباره کلمه «وکیل» در جلسه63 توضیحاتی گذشت.

4) «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»: در قرآن کریم غالبا تعبیر «الذین آمنوا» با تعبیر «عملوا الصالحات» قرین شده است (47 مورد)[[406]](#footnote-406). چرا در اینجا برای عدم سلطه شیطان، به جای تعبیر «عملوا الصالحات» از عبارت «وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» استفاده کرده است؛ به‌ویژه که «توکل» هم امری مربوط به حوزه عمل است؟

پاسخ:

قرآن کریم در آیه بعد (نحل/100)، از تسلط شیطان بر کسانی که دچار شرک‌اند سخن می‌گوید؛ و در جایی دیگر، اشاره می‌کند که ایمان بسیاری از مومنان، آلوده به شرک است (یوسف/106)؛ علی‌القاعده، این شرک، نه شرک جلیّ (آشکار) و در حوزه اعتقادات، بلکه شرک خفی و در حوزه اعمال آنهاست؛ یعنی، ممکن است کسی ایمان داشته باشد و عمل صالح هم انجام دهد، اما دچار شرک خفی باشد و لذا شیطان بر او در همان حد، تسلط پیدا کند (شاهد واضحش هم گناهانی است که در میان مومنان مشاهده می‌شود).

اما کسی که فقط بر خدا توکل کند، در مقام عمل، هیچگاه شرک نمی‌ورزد؛ و لذاست که در مقام عمل (یعنی جدای از ایمان)، برای رسیدن به مقام مخلَصین و مصون ماندن از اغوای شیطان ([ص/83، جلسه142](#_142_)_سوره))، صرفِ عمل صالح کفایت نمی‌کند؛ بلکه «فقط بر خدا توکل کردن» هم باید در همه اعمال انسان لحاظ شود.

ضمنا توجه شود که در توکل، نه‌تنها، «انجام عمل» فقط برای خداست؛ بلکه «نتیجه گرفتن از عمل» هم کاملا به خدا واگذار می‌گردد. و این نشان‌دهنده مقام مخلَصین است، که نه فقط خالصانه برای خدا کار می‌کنند (مخلَص هستند) بلکه همان کار را هم از خودشان نمی‌بینند.

درواقع، آیه می‌خواهد بفرماید برای مصون ماندن از شیطان، صرف‌نظر از بهره‌مندی از ایمان به طور کلی، در متن هر عملی، علاوه بر حُسنِ فعلی (صالح بودن عمل)، حُسنِ فاعلی (تنها برای خدا بودن) هم باید لحاظ شود؛ و تازه، این هم کافی نیست، بلکه در متن هر عملی، اساسا هیچ نقشی هم برای خود نباید دید.

5) «...عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» چرا تعبیر «علی ربهم» آورد و نه «علی الله». شاید می‌خواهد نشان دهد که کسی که می‌خواهد از سلطه شیطان در امان بماند باید هنگام توکل کردن به ارتباط ویژه خود با خدایش توجه کند، یعنی بر کسی توکل کند که ربوبیت وی را در دست دارد و لذاست که می‌تواند او را از شر هرچیزی، از جمله شیطان، حفظ کند. (در حدیث1، تعبیر «بِرَبِّكَ وَ بِرَبِّه» آورد)

6) در آیه قبل (نحل/98، جلسه 92) دستور داده شد که هنگام خواندن قرآن، از شیطان به خدا پناه ببر؛ و این آیه در مقام تبیین چرایی این دستور می‌فرماید: شیطان بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، نمی‌تواند تسلط پیدا کند. این مقایسه نشان می‌دهد حقیقت پناه بردن به خدا، همان توکل کردن بر اوست که مانع تسلط شیطان می‌شود. (المیزان12/ 344)

7) از مقایسه این آیه که می‌فرماید «شیطان بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد» با آیه 42 سوره حجر که می‌فرماید: «تو بر بندگانم هیچ تسلطی نداری، مگر شخص گمراهی که از تو پیروی کند» معلوم می‌شود «ایمان و توکل» ملاک صدق «عبودیت» است؛ و دلیلش هم واضح است، زیرا توکل که همان دادن زمام امور خود به خدا و تسلیم شدن در برابر خواسته اوست، از اخص آثار عبودیت است. (المیزان12/ 344)

## 144) سوره نحل (16) آیه 100 إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ 20/5/1395

### ترجمه

تسلط او فقط بر کسانی است که به سرپرستی‌اش تن دهند، و کسانی که آنها به او شرک می‌ورزند.

### نکات نحوی

«يَتَوَلَّوْنَهُ»: «تولی» از ماده «ولی» (دوستی توام با سرپرستی) است که چون به باب «تفعُّل» رفته، معنای مطاوعه (= قبول و پذیرش) پیدا کرده است؛ لذا به معنای «قبول ولایت» (شخصی را به عنوان ولیّ قبول کردن) می‌باشد که ترجمه ساده‌اش می‌شود: «سرپرستی او را بر خود قبول کنند» یا «به سرپرستی‌اش تن دهند»

«بِهِ مُشْرِكُونَ»: حرف «بـ» می‌تواند باء سببیه باشد، یعنی به واسطه او (با اغواگری او) مشرک می‌شوند؛ و می‌تواند باء تعدی باشد، یعنی او را شریک [خدا] می‌گیرند. در مورد مرجع ضمیر «به»، علی‌القاعده به شیطان برمی‌گردد؛ اما برخی (مجاهد) این احتمال را هم مطرح کرده‌اند که مرجع ضمیر به «خدا» برگردد (به خدا شرک می‌ورزند) (به نقل از مجمع‌البیان6/ 593)؛ هرچند برخی با آن مخالفت کرده‌اند زیرا مستلزم آن است که مرجع سه ضمیری که در این آیه آمده مختلف شود [در اینکه مرجع دوضمیر اول (در: «سُلْطانُهُ» و «يَتَوَلَّوْنَهُ»)، شیطان است، تردیدی نیست] (المیزان12/ 345) و البته بسیاری از مترجمان به این اشکال توجه نکرده‌اند.

### حدیث

1) ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق ع در مورد این آیات سوال کردم که: «پس، هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر؛ بدرستی که او هیچ تسلطی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، ندارد.»

فرمودند: به خدا سوگند که بر بدن مومن مسلط می‌شود اما بر دینش مسلط نمی‌شود؛ چنانکه بر ایوب مسلط شد به طوری که بدن او را زشت و انزجارآور کرد؛ اما بر دینش مسلط نشد؛ و گاه بر بدن‌های مومنان هم مسلط می‌شود اما بر دینشان مسلط نمی‌شود.

گفتم: پس اینکه خدا می‌فرماید «تسلط او فقط بر کسانی است که به سرپرستی‌اش تن دهند، و کسانی که آنها به او شرک می‌ورزند» چیست؟

فرمود: کسانی که به خدا شرک بورزند هم بر بدن‌هایشان و هم بر دینشان مسلط می‌شود.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص288؛ تفسير العياشي، ج‏2، ص: 269

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

قُلْتُ لَهُ «فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يُسَلَّطُ وَ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَدَنِهِ وَ لَا يُسَلَّطُ عَلَى دِينِهِ قَدْ سُلِّطَ عَلَى أَيُّوبَ ع فَشَوَّهَ خَلْقَهُ وَ لَمْ يُسَلَّطْ عَلَى دِينِهِ وَ قَدْ يُسَلَّطُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَبْدَانِهِمْ وَ لَا يُسَلَّطُ عَلَى دِينِهِمْ

قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»

قَالَ الَّذِينَ هُمْ بِاللَّهِ مُشْرِكُونَ يُسَلَّطُ عَلَى أَبْدَانِهِمْ وَ عَلَى أَدْيَانِهِمْ.

2) از امام صادق ع سوال می‌شود درباره آیه «بدرستی که او [= شیطان] هیچ تسلطی بر کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، ندارد». ایشان می‌فرمایند:

او تسلطی ندارد که مومنان را از ولایت خارج کند؛ اما در مورد گناهان، پس آنها نیز مرتکب گناهان می‌شوند همانند دیگران.

(ظاهرا در این گونه روایات، منظور از مومنان، کسانی‌اند که ولایت خدا و رسول و اهل بیت ایشان را که خدا بدانها دستور داده، پذیرفته‌اند.)

تفسير القمي، ج‏1، ص: 390 ؛ تفسير العياشي، ج‏2، ص270[[407]](#footnote-407)

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَيْسَ لَهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ أَنْ يُزِيلَهُمْ عَنِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الذُّنُوبُ فَإِنَّهُمْ يَنَالُونَهَا كَمَا تُنَالُ مِنْ غَيْرِهِم‏.

3) امیرالمومنین ع فرمودند:

نقطه آغاز وقوع فتنه‌ها تنها دو چیز است: هواهای نفسانی‌ای که مورد تبعیت قرار می‌گیرد و بدعت‌هایی که گذاشته می‌شود که در آنها با کتاب الله مخالفت می‌گردد و برخی بر برخی دیگر بر اساسی غیر از دین خدا ولایت و سرپرستی پیدا می‌کنند؛

اگر به فرض باطل از آمیختگی‌اش با حق جدا می‌شد، بر طلب‌کنندگان مخفی نمی‌ماند؛

و اگر حق از پوشش باطل خالص می‌شد، زبان عنادورزان از او کوتاه می‌گشت؛

ولی اندکی از این و اندکی از آن گرفته می‌شود و به هم درمی‌آمیزند، اینجاست که شیطان بر کسانی که ولایتش را پذیرفته‌اند مستولی می‌شود، و کسانی نجات می‌یابند که از جانب خدا خوبی برایشان رقم زده شده است. [= توسط خدا خالص شده باشند]

نهج‌البلاغه، خطبه50 ؛ الكافي، ج‏1، ص54؛ ج8، ص58

إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ‏ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ‏ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنى‏

### تدبر

1) «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»: ابلیس اگرچه در ابتدا، در مورد هیچکس، توانی بیش از اغواگری و وسوسه کردن ندارد، اما در دو صورت توان بیشتری پیدا می‌کند و حتی بر عده‌ای مسلط می‌شود؛ تا حدی که نه‌تنها برخی از جنیان، بلکه برخی از انسان‌ها هم کاملا تحت ولایت شیطان («أَوْلِياءَ الشَّيْطان‏» نساء/76) و بلکه در زمره شیاطین قرار می‌گیرند («شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِن‏» انعام/112).

طبق این آیه شریفه، این دو صورت عبارت‌اند از:

الف. تن دادن به سرپرستی شیطان

ب. شرک ورزیدن (برای کسی در عرض نقشی قبول کردن)

و با توجه به کلمه «انما» (که دلالت بر حصر دارد) همه کارهایی که زمینه‌ساز تسلط شیطان بر ما می‌شود، به همین دو مورد برمی‌گردد.

2)‌ «سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»: «تولی» یعنی قبول ولایت و تن دادن به سرپرستی کسی؛ یعنی به سخن او گوش دادن و از او اطاعت کردن؛ اطاعت کردنی که با نوعی محبت و اذعان به برتری او همراه باشد. هرجا که کسی دعوت شیطان را بپذیرد و به گناهی روی آورد، به سرپرستی شیطان تن داده است؛ و وقتی او سرپرست کسی شد، علی‌القاعده آن شخص را در گمراهی بیشتری فرو می‌برد.

ظاهرا بدین جهت است که هرگناهی زمینه‌ساز گناهان بعدی می‌شود و با همین مکانیسم است که انسان‌های عادی کم‌کم به چنان جنایتکارانی تبدیل می‌شوند که باورکردنی نیست.

3) «سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»: کسی که به سرپرستی شیطان تن دهد، شیطان بر او مسلط می‌شود. و این یک قاعده کلی است: قبول و تن دادن به سرپرستی هرکس، به معنای میدان دادن برای تسلط او بر ماست. شاید به همین دلیل است که در اسلام این اندازه مفهوم «ولایت» مهم است (در احادیث تاکید شده که اگرچه در اسلام واجبات مهمی مثل نماز و انفاق و... وجود دارد؛ اما به هیچ واجبی به اندازه «ولایت» اصرار نشده است؛ اصول كافي2/ 18)[[408]](#footnote-408)؛ و فقط قبول کردن ولایت الله یا کسانی که خداوند تعیین کرده مجاز شمرده شده (مائده/55) و تمام زندگی هر انسانی با یک «ولایت»ی گره خورده که این «ولایت»ها در ولایت الله و ولایت طاغوت منحصر گردیده است (بقره/257).

اگر با قبول سرپرستی شیطان، راه سلطه شیطان بر آدمی باز شد، دیگر فقط با وسوسه و اغوای او سر و کار نداریم؛ بلکه کم‌کم با امر و نهی او سروکار خواهیم داشت؛ و موقعیت به گونه‌ای درمی‌آید که «باید از او اطاعت کنیم»

ظاهرا اینکه انسان گاهی می‌بیند که در وضعیتی قرار گرفته که چاره‌ای جز گناه کردن برایش نمانده است، ناشی از همین است که خودش راه سلطه شیطان بر خود را باز کرده است. (مانند کسی که با گفتن یک دروغ، کم‌کم مجبور به گفتن دروغ‌های دیگر و گناهان دیگر می‌شود)

در حدیث3 هم نشان می‌دهد کسانی که سرپرستی شیطان را پذیرفته‌اند کسانی‌اند که هنگام درهم‌آمیخته شدن حق و باطل توان تشخیص ندارند و توسط شیطان گمراه می‌شوند

پس، اگر دیدیم موقعیت‌های گناه برای‌مان چنان پیش می‌آید که گویی چاره دیگری برایمان نمانده است، احتمال جدی بدهیم که تحت ولایت و سلطه شیطان قرار گرفته‌ایم و سعی کنیم هرچه سریع‌تر با توبه خالصانه خود را از این وضعیت خارج نماییم.

4) «سُلْطانُهُ عَلَى ... الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»: شرک ورزیدن یعنی او را هم‌رتبه و شریک خدا قرار دادن. ممکن است کسی تن به سرپرستی شیطان ندهد، اما همین که برای وسوسه او در عرض دستورات خدا جایگاهی قائل شود، راه را برای تسلط او باز کرده است. در واقع، کسانی که منطق‌شان این است که «هم خدا را می‌خواهند و هم خرما را»، گاهی سخن خدا را گوش می دهند و بنده خدایند و گاهی سخن شیطان را، اینها شیطان را شریک خدا قرار داده‌اند؛ و لذا راه سلطه شیطان را بر خود باز کرده‌اند؛ و در تدبر قبل بیان شد که اگر راه سلطه شیطان بر آدمی باز شود، چه خواهد شد.

5) « إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»:

در آیات قرآن کریم، اگرچه مومنان را از تن دادن به ولایت‌های غیرالهی برحذر داشته، اما هیچگاه در مورد کسی که ولایت غیر خدا را قبول کرده تعبیر مومن را به کار نبرده؛ ولی تعبیر شرک‌ورزیدن را در مورد مومنان به کار برده است (یوسف/106). بر این اساس، به نظر می‌رسد شرک ورزیدن، مرتبه‌ کمتری از تسلط شیطان است، که البته می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای قبولی سرپرستی کامل شیطان؛ و شاید با توجه به همین میزان و شدت تسلط شیطان بوده که تعبیر «کسانی که تن به سرپرستی او داده‌اند» را مقدم بر «کسانی که به او شرک می‌ورزند» آورده است.

## 145) سوره انسان (76) آیه3 إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً 21/5/1395

### ترجمه

حقیقتاً ما راه [درست] را نشانش دادیم؛ خواه شکرگزار باشد، خواه ناسپاس.

### حدیث

1) از امام صادق ع درباره آیه «حقیقتاً ما راه [درست] را نشانش دادیم؛ خواه شکرگزار باشد، خواه ناسپاس» سوال شد.

فرمودند: راه [درست] به او آموخته شد؛ یا آن را می‌گیرد و قبول می‌کند، که در این صورت شکرگزار است؛ ویا رها می‌کند، که در این صورت ناسپاس است.

المحاسن، ج‏1، ص: 276؛ الكافي، ج‏2، ص384 ؛ تفسير القمي، ج‏2، ص: 398[[409]](#footnote-409)

عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ- إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً قَالَ عُلِّمَ السَّبِيلَ فَإِمَّا آخِذٌ فَهُوَ شَاكِرٌ وَ إِمَّا تَارِكٌ فَهُوَ كَافِر

2) از امام صادق ع روایت شده است:

در تورات نوشته شده است که: شکرگزار کسی باش که به تو نعمت داده، و بر کسی که از تو تشکر کرد نعمت بده؛ چرا که هنگامی که شکر کنی زوالی در نعمت نخواهد بود؛ و هنگامی که ناسپاسی کنی بقایی برای آن نخواهد بود. شکر موجب زیادی نعمت‌ها و موجب در امان ماندن از تغییر و زوال نعمتهاست.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 94

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَاةِ اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ أَنْعِمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغِيَر

3) امیرالمومنین ع فرمودند:

شما اگر آنچه مردگان‌تان ديدند، مى‏ديديد، ناشكيبايى مى‏كرديد و مى‏ترسيديد، و مى‏شنيديد و فرمان مى‏برديد. امّا آنچه آنان به چشم خويش ديدند بر شما پوشيده است، و زودا كه پرده فرو افتد.

حقيقت را به شما نيز نشان داده‌اند، اگر می‌دیدید؛ و شنواندند، اگر می‌شنيدید؛ و هدایتتان کردند، اگر هدایت می‌شدید؛ و حقیقتاً مى‏گويم، آنچه از آن پند گيرند بر شما آشكار بود و عيان، و از آنچه نبايد، بازداشته شديد تا آنجا كه بتوان، و پس از فرشتگان، كس فرمان خدا را نرساند جز انسان‏.

نهج‌البلاغه، خطبه20؛ (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص21)

فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ لَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ وَ لَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ أُسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ وَ هُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ وَ بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ وَ زُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ وَ مَا يُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَر.

### تدبر

1) «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ ...»: چون مرجع ضمیر «ه» به «الإنسان» در آیه قبل برمی‌گردد و این کلمه عام است، پس این آیه دلالت بر هدایت عام همه انسانها دارد (مجمع البيان10/ 615)؛ که ظاهرا این همان هدایت فطری (وجدان) است که در هرکسی قرار داده شده است.[[410]](#footnote-410) بر این اساس، این قسمت از آیه، همان مفاد آیه 8 سوره شمس را بیان می‌کند که در [جلسه 135](#_135)_سوره_شمس) گذشت؛ لذا اغلب احادیث و تدبرهای آنجا در همینجا نیز کاربرد دارد.

2) «... إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»: این تعبیر دلالت بر اختیار انسان در پیمودن یا نپیمودن راه هدایت دارد.

از این جهت معادل آیه «فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ: تا هرکه خواهد ایمان بیاورد و هرکه خواهد کفر ورزد» (کهف/29) می‌باشد (مجمع البيان10/ 615) و نیز شبیه آیه «فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى‏ رَبِّهِ سَبِيلًا: پس هرکه خواست، راهی به سوی پروردگارش در پیش گرفت» (انسان/29) است (المیزان20/ 123).

3) آوردن تعبیر «إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً» بعد از تعبیر «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ»؛ نشان‌دهنده این است که در عالم، اصالت با خوبی‌هاست و بدی‌ها صرفا جنبه طفیلی و تَبَعی دارد؛ و بدین ترتیب، آنچه هم که به انسان الهام شده است، راه خوبی‌ها و راه رسیدن به سعادت است؛ نه صرفا معرفی دو راه مختلف؛ یعنی این گونه نیست که خوبی‌ها و بدی‌ها صرفا به عنوان دو دسته مستقل به انسان القا شده باشد، و انسان نسبت به انجام دادن آنها علی‌السویه باشد. (لذا در ترجمه، کلمه «درست» در کروشه اضافه شد)[[411]](#footnote-411).

**چگونگی استنباط این مطلب از آیه:**

به کار بردن تعبیر «یا شکرگزار است، یا ناسپاس»‌ بعد از تعبیر «راه را نشانش دادیم» نشان می‌دهد که انسان یا به این راه عمل می‌کند ویا اینکه از این راه اعراض می‌کند (حدیث1). پس یک راه واحد (راه درست) به انسان ارائه شده، که اگر در آن راه حرکت کند، شاکر است؛ و اگر از آن اعراض کند، ناسپاس است. اگر می‌خواست بگوید دو راه را در عرض هم به انسان معرفی کردیم، باید مثلا می‌گفت: «یا به خوبی‌ها عمل می‌کند یا به بدی‌ها».

شبیه همین مطلب در آیه «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» ([شمس/8 ؛ جلسه135](#_135)_سوره_شمس)) است که تعبیر «فجورها و تقواها» را به کار برد و به جایش تعبیری مانند «السیئات و الحسنات» نیاورد؛ که اگر خوب باشد، «خودش را نگه داشته» و اگر بدی کند، مرتکب «فجور و دریدگی و انحراف» شده است.[[412]](#footnote-412)

4) «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»: ضمیمه کردن این آیه به آیه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابي‏ لَشَديد: اگر شکرگزار باشید بر شما می‌افزاییم و اگر ناسپاسی کنید حتما عذابم شدید خواهد بود» (ابراهیم/7) قاعده‌ای برای سیر کلی زندگی انسان را بیان می‌کند:

در جهت خوبی‌ها، اگر به خوبی‌هایی که می‌دانیم عمل کنیم، راه‌های جدید برایمان گشوده می‌شود و بقیه مسیر الی الله برایمان روشن می‌شود ([جلسه135، حدیث4](#_حدیث_3)؛ و [جلسه 140، تدبر4](#_تدبر_6))

و در جهت انحراف هم هرمقدار آنچه می‌دانیم عمل نکنیم، ابهام و سرگردانی و عدم تشخیص و سلطه بیشتر شیطان بر ما تقویت خواهد شد. ([جلسه144، حدیث3](#_حدیث_6) و [تدبرهای2 و3](#_تدبر_7))

**پس، این آیه فرمول کلی‌ای ازتصویر راه زندگی انسان از ابتدا تا انتها، و چگونگی خوب شدن خوبها و بد شدن بدها ارائه می‌دهد.**

## 146) سوره مجادله (58) آیه 19 اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُون‏ 22/5/1395

### ترجمه

شیطان بر آنها چیره شد[[413]](#footnote-413) و خدا را از یادشان برد؛ آنان حزب شیطان‌اند؛ بدان که قطعا حزب شیطان‌ همان زیان‌کاران‌اند.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«اسْتَحْوَذَ»: از ماده «ح‌وذ» می‌باشد که برخی گفته‌اند این ماده به معنای «احاطه پیدا کردن» است (کتاب العین3/ 284) و برخی آن را به معنای سبکی و سرعت و سیر دادن سریع (هل دادن از عقب که به نحوی که موجب حرکت سریع شود) دانسته‌اند (معجم المقاييس اللغة2/ 115) ویا هل دادن همراه با تندی و زور به نحوی که نشان دهنده استیلا و غلبه بر شیء (یا شخص) مورد نظر است، دانسته‌اند (مفردات ألفاظ القرآن/262) برخی بین این دیدگاه‌های مختلف این گونه جمع کرده‌اند که معنای اصلی این ماده «حرکت و هل دادن سریعی است که همراه با استیلا و احاطه بر شیء باشد»[[414]](#footnote-414) (التحقيق في كلمات القرآن الكريم2/ 306) با این توضیحات شاید عبارتی که بتواند بار معنایی جمله (استحوذ علیهم الشیطان) را درست منتقل کند این باشد که: «شیطان بر پشت آنها سوار شد و زمام امورشان را به دست گرفت.»

تعبیر «الْخاسِرُون» اسم فاعل است و اسم فاعل دلالت بر ثبوت و استقرار فعل در فاعل می‌کند؛ یعنی این گونه نیست که فقط یک ضرر و خسرانی به آنها نسبت داده شده باشد، بلکه اساسا خسران و زیان امری است که همواره همراه آنهاست.

در عبارت «إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُون» هم آمدن «الـ» بر روی خبر (الخاسرون) و هم آمدن ضمیر فصل (هُم)، دلالت بر حصر می‌کند (یعنی فقط حزب شیطان زیان‌کارند؛ یا به تعبیر دیگر، زیانکاران همگی منحصرا در حزب شیطان قرار دارند) و همچنین آوردن «ألا» (ادات هشدار) و «إنّ» در ابتدای این جمله، و نیز استفاده از جمله اسمیه برای رساندن مقصود، و استفاده از اسم فاعل (خاسرون) به جای فعل (یخسرون) در محل خبر، تاکید مطلب را شدیدتر کرده است. درواقع، در این یک جمله، شش گونه تاکید برای نشان دادن اهمیت مطلب به کار رفته است.

### حدیث

1) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای حزب شیطان را همان منافقان معرفی کرده، در وصف آن فرمودند:

... بندگان خدا! شما را به تقوای الهی و حذر کردن از منافقان سفارش می‌کنم، كه آنان گمراهند و گمراه كننده، خطا كارند و به خطاكارى وادارنده.

پى در پى رنگ مى‏پذيرند و دائما فتنه برمی‌انگیزند.

به هر ستونی استنادتان می‌دهند، و از هر سو بر سر راهتان مى‏نشينند.

قلب‌هایشان بيمار است و ظاهرشان پاك؛ و پوشيده مى‏روند، چون خزنده‏اى زيانمند و زهرناك؛ وصفشان داروست و گفتارشان شفا؛ اما كردارشان درد بى‌درمان.

حسادت‌ورزان بر راحتی [ديگران]اند؛ و افزاینده‌ی بلاى [مردمان] ؛ و نوميد كننده اميدواران.

در هر راه يكى را به خاك هلاك افكنده‏اند، و به هر دلى راهى برده‏اند و بر هر اندوهى اشكها ريخته‏اند؛

به همدیگر مدح و ثنا قرض می‌دهند [به تعبیر عامیانه: برای همدیگر نوشابه باز می‌کنند] و چشم در پى پاداش دوخته.

اگر چیزی بخواهند، اصرار فراوان ورزند، و اگر ملامت كنند پرده‏درى كنند، و اگر داورى كنند اسراف ورزند.

به ازای هر حقّى، باطلى آماده کرده‌اند؛ و برابر هر راستى، انحرافی؛ و براى هر زنده‏اى، قاتلى؛ و براى هر دری، كليدى؛ و براى هر شبی، چراغی.

به آنچه طمع دارند خود را نوميد می‌نمايانند، تا بازار خويش بيارايند، و بر بهاى كالاشان بيفزايند.

سخن مى‏گويند تا به شبهه بیندازند؛ و توصیف می‌کنند تا به ابهام بیفکنند.

راه [باطل] را آسان جلوه می‌دهند، و [افراد] را در پيچ و خمهایش سرگردان می‌سازند.

آنان ياران شيطانند و زبانه‏هاى آتش سوزان. «آنان حزب شیطان‌اند؛ بدان که قطعا حزب شیطان‌ همان زیان‌کاران‌اند.»

نهج‌البلاغه، خطبه194؛ با اقتباس از ترجمه شهيدى، ص229-228

أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ فَإِنَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَاناً وَ يَفْتَنُّونَ افْتِنَاناً وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ وَ يَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَ صِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَ يَدِبُّونَ الضَّراءَ وَصْفُهُمْ دَوَاءٌ وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعَيَاءُ حَسَدَةُ الرَّخَاءِ وَ مُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ وَ مُقْنِطُو الرَّجَاءِ لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ يَتَقَارَضُونَ الثَّنَاءَ وَ يَتَرَاقَبُونَ الْجَزَاءَ إِنْ سَأَلُوا أَلْحَفُوا وَ إِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا وَ إِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحاً وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحاً يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ وَ يُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ وَ يَصِفُونَ فَيُمَوِّهُونَ قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ وَ أَضْلَعُوا الْمَضِيقَ فَهُمْ لُمَةُ الشَّيْطَانِ وَ حُمَةُ النِّيرَانِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ

2) رسول خدا ص فرمود:

کسی که دوست دارد در کشتی نجات سوار شود و به عروة الوثقی درآویزد و به ریسمان محکم الهی چنگ زند، پس بعد از من ولایت علی ع را بپذیرد و با دشمنانش دشمنی ورزد و امامانِ هدایتِ پس از وی را امام خویش گیرد، که آنها جانشینان و اوصیای من و حجت‌های خدا بر خلایق پس از من و سروران امتم و رهبران متقین‌اند، حزبشان حزب من، و حزب من حزب الله است؛ و حزب دشمنانشان حزب شیطان است.

الأمالي( للصدوق)، ص19

حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ‏ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى‏ وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُوَالِ عَلِيّاً بَعْدِي وَ لْيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لْيَأْتَمَّ بِالْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي وَ سَادَةُ أُمَّتِي وَ قَادَةُ الْأَتْقِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ حِزْبُهُمْ حِزْبِي وَ حِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ.[[415]](#footnote-415)

3) یکی از شیعیان خدمت امام حسن عسگری ع نامه‌ای نوشت و از ایشان درباره اختلافی که در شیعیان افتاده راهنمایی خواست. ایشان در پاسخ نوشتند:

خداوند فقط عاقل را مخاطب خود قرار داده است؛ و مردم در مورد ما چند گروهند:

گروهی که به بصیرت رسیده و در راه نجات‌اند، به حق چنگ زده و به شاخه تنه اصلی درآویخته‌اند، اهل شک و تردید نیستند، و غیر از ما پناهگاهی نمی‌یابند.

و گروهی که حق را از اهلش نگرفته‌اند، همانند کسی که سوار قایقی در دریا گرفتار آمده، با موجش تکان می‌خورد و با سکونش ساکن می‌شود؛

و گروهی که شیطان بر آنها چیره شده است، کارشان مخالفت‌ورزی با اهل حق و کنار زدن حق به وسیله باطل است به خاطر حسادتی که در درون دارند؛

پس کسی را که راست و چپ می‌رود رها کن، که چوپان چون بخواهد گوسفندانش را گرد آورد با کمترین تلاشی گرد آورد؛ و برحذر باش از افشای اسرار و قدرت‌طلبی، که این دو [انسان را] به هلاکت می‌خواند.

تحف العقول، ص487

عن الإمام الخالص الهادي أبي محمد الحسن بن علي ع‏

... وَ كَتَبَ إِلَيْهِ بَعْضُ شِيعَتِهِ يُعَرِّفُهُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ فَكَتَبَ ع إِنَّمَا خَاطَبَ اللَّهُ الْعَاقِلَ وَ النَّاسُ فِيَّ عَلَى طَبَقَاتٍ الْمُسْتَبْصِرُ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ مُتَمَسِّكٌ بِالْحَقِّ مُتَعَلِّقٌ بِفَرْعِ الْأَصْلِ غَيْرُ شَاكٍّ وَ لَا مُرْتَابٍ لَا يَجِدُ عَنِّي مَلْجَأً وَ طَبَقَةٌ لَمْ تَأْخُذِ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِهِ فَهُمْ كَرَاكِبِ الْبَحْرِ يَمُوجُ عِنْدَ مَوْجِهِ وَ يَسْكُنُ عِنْدَ سُكُونِهِ وَ طَبَقَةٌ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ شَأْنُهُمُ الرَّدُّ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ وَ دَفْعُ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ فَدَعْ مَنْ ذَهَبَ‏ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَإِنَّ الرَّاعِيَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَجْمَعَ غَنَمَهُ جَمَعَهَا بِأَهْوَنِ سَعْيٍ وَ إِيَّاكَ وَ الْإِذَاعَةَ وَ طَلَبَ الرِّئَاسَةِ فَإِنَّهُمَا يَدْعُوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ.

### تدبر

1) «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ ...»: با اینکه شیطان در ابتدا کاری جز اغواگری و وسوسه نمی‌تواند انجام دهد ([نحل/99، جلسه143](#_143)_سوره_نحل)) اما در صورت تن دادن به سرپرستی‌اش ویا شرک ورزیدن به او ([نحل/100، جلسه144](#_144)_سوره_نحل)) می‌تواند سیطره کامل بر انسان پیدا کند؛ چنان تسلطی که گویی که بر پشت انسان سوار شده و زمام انسان را به دست گرفته (معنای کلمه «استحوذ») و «می‌برد آنجا که خاطرخواه اوست!».

پس، دقت کنیم: اینکه شیطان نمی‌تواند کاری جز وسوسه انجام دهد، در مورد توانایی اولیه شیطان در مواجهه با هرانسانی است؛ اما اگر به او میدان دهیم، می‌تواند زمام تمام امور ما را به دست گیرد.

2) «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»: مهمترین ثمره چیرگی کامل شیطان بر انسان، فراموشی یاد خداست. شیطان، کارش را از اینکه مومنی دلش در برابر ذکر الله خاشع نشود، شروع می‌کند (حدید/16، جلسه79، تدبر1) و در مورد برخی، کار را به جایی می‌رساند که وقتی خدا یاد شود، دچار حالت انزجار می‌شوند (زمر/45، جلسه72، تدبر1 و 2).

یاد خدا صرفا به این نیست که تلقی‌ای از خدا را همواره در حافظه نگه داریم؛ یاد خدا، به این است که عالم را محضر خدا ببینیم و همواره خود را در حضور خدا بدانیم. این همان معنایی است که حضرت عیسی توصیه می‌کرد با کسی نشست و برخاست کنید که شما را به یاد خدا بیندازد. (جلسه54، حدیث4)

(درباره جایگاه ذکر الله در زندگی انسان، قبلا (جلسه55) عباراتی از امام خمینی ذکر شد که در لینک زیر می‌توانید ملاحظه کنید)

3) «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»: مهمترین علامت اینکه شیطان بر وجود کسی چیره شده است یا خیر، این است که چه اندازه یاد خدا در زندگی‌اش حضور دارد. این یک مقیاسی است برای اینکه بدانیم تا چه اندازه در مسیر خدا هستیم یا در مسیر شیطان؟

ظاهرا به همین جهت است که اصرار ویژه‌ای بر اهمیت نماز در اسلام شده است. حقیقت نماز ذکر الله است (طه/14)؛ و هر میزان که نماز را با حضور قلب بخوانیم معلوم می‌شود همان اندازه ذکر الله در زندگی‌مان حضور دارد.

نتیجه:

الف. شاید به همین جهت است که تارک‌الصلوه بودن برای یک مسلمان (یعنی برای کسی که می‌داند خدا نمازخواندن را از او خواسته است) از بدترین گناهان کبیره شمرده شده است؛ زیرا ترک نماز نشان می‌دهد که «یاد خدا» – آن گونه که خدا آن را قبول دارد، نه آن گونه که باب میل شیطان و هوای نفس باشد- از زندگی شخص رخت بربسته و شیطان کاملا بر شخص چیره شده است.

ب. بر اساس نمازهای روزانه‌مان می‌توانیم از میزان تسلط شیطان بر خود آگاه شویم: نماز همانند آزمایشگاهی است که روزانه پنج‌بار در آنجا تست قلب می‌دهیم تا بدانیم چه اندازه این قلب در تسلط خدا یا در تسلط شیطان است.

4) «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ...»: شیطان حزب هم دارد. یعنی اولاً این اندازه روی طرفدارانش سرمایه‌گذاری می‌کند که برخی جزء حزب او می‌شوند؛ و ثانیا این اندازه برای کار جمعی و تشکیلاتی سرمایه‌گذاری می‌کند ([جلسه141، تدبر2](#_تدبر_5)) که حزب راه می‌اندازد.

و جالب این است که این حزب شیطان در درون جامعه دینی درست می‌شود: این آیه تنها آیه‌ای است که در قرآن کریم، تعبیر «حزب الشیطان» مطرح شده، و اگر به آیات قبل دقت شود، معلوم می‌شود که آیات در وصف منافقان است، نه در وصف کافران (همچنین احادیث 1 و 2)

اگر بر طبق این آیه، مهمترین علامت حزب شیطان، فراموشی یاد خداست؛ و اگر حزب شیطان در جامعه دینی فعال است؛ پس فراموشی یاد خدا در درون جامعه، به این معنا نیست که حتما مردم کافر و یا بت‌پرست شوند؛ همین که سخنان و دستورات الهی در زندگی و روابط انسان‌ها جدی گرفته نشود، یعنی خدا فراموش شده است.

با این بیان معلوم می‌شود اگر سکولاریسم به معنای کنار گذاشتن دین در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی است، پس روشنفکران سکولار، بر طبق این آیه، رسما حزب شیطان در جامعه دینی هستند.

5) «أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُون‏»: چنانکه در «نکات ترجمه» گذشت، در این جمله شش تاکید به کار رفته بر این مطلب که «حزب شیطان، زیانکارند». غالبا تاکید در کلامی استفاده می‌شود که احتمال می‌رود مخاطب در قبول مطلب، تردید داشته باشد؛ و حقیقت این است که تردید در زیانکار بودن حزب شیطان (یعنی منافقان و دنیامدارانی که خدا را فراموش کرده‌اند اما هرجا که بتوانند از نام خدا و دین سوءاستفاده می‌کنند) در جامعه ما هم بسیار فراگیر است.

همه ما در پیرامون خود افرادی از حزب شیطان را می‌بینیم که چه‌بسا در این کشور مسئولیتهایی هم داشته باشند؛ اما خدا را فراموش کرده‌اند، به چپاول مشغولند، و تمام همّ و غم‌ّشان این است که خدا در زندگی مردم جدی گرفته نشود، اما چنان ظاهرسازی می‌کنند که گویی درد دین و درد مردم دارند؛ و چون به خاطر سوءاستفاده‌هایشان به قدرت و ثروتی رسیده‌اند، خودشان را انسان‌هایی زرنگ قلمداد می‌کنند و بسیاری از مردم هم زرنگ بودن آنها را باور می‌کنند و به حال آنها غبطه می‌خورند (قصص/79). اما در این آیه شش بار تاکید کرده آنهایند که واقعا زیانکارند.

اما چرا آنها این اندازه زیانکارند؟

چون علی‌رغم همه ثروت و قدرتی که دارند، در همین دنیا وقتی وارد زندگی خصوصی آنها شوید می‌بینید که در درون خود آرامش ندارند و - علاوه بر گرفتاری به انواع مریضی‌های دل، مانند حسادت (حدیث3) - همواره در اضطرابند که مبادا دستشان رو شود (توبه/64)؛ و از آن مهمتر اینکه در آخرت، که عرصه زندگی حقیقی و بی‌پایان انسانهاست، تا ابد در بدترین جای جهنم (حتی پست‌تر از کافران) جای دارند (نساء/145)

## 147) سوره یوسف (12) آیه 53 وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسي‏ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحيمٌ 23/5/1395

### ترجمه

و نفسم را تبرئه نمی‌کنم؛ که نفس اساساً بسیار امر کننده به بدی است مگر که پروردگارم رحم کند؛ بتحقیق پروردگارم بسیار آمرزنده و دارای رحمتی همیشگی است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«النَّفْسَ»: ماده «ن‌ف‌س» هم دلالت بر «روح» و «خود» و «تمام حقیقت شیء» می‌کند، هم دلالت بر «خروج نسیم، و هوای جاری» (نَفَس). درباره اینکه کدام از این دو اصل است، برخی اصل را دومی گرفته‌اند که چون قوام «نَفْس» به نَفَس کشیدن است، به آن «نَفْس» گفته‌اند (معجم المقاييس اللغة5/ 460)؛ در نقطه مقابل برخی گفته‌اند اصل این ماده، بر آن چیزی دلالت می‌کند موجب تعین و تشخص یک موجود از غیرش می‌شود (= خود) و چون نَفَس کشیدن عامل بقای حیات شخص است، «نَفَس» از همین ماده ساخته شده است. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم12/ 199؛ مفردات ألفاظ القرآن/ 818). جمع «نَفْس» «نُفوس» و «أنفُس» است؛ اما جمع «نَفَس» «أنفاس» می‌باشد (که تعبیر أنفاس در قرآن به کار نرفته است). همچنین از همین ماده است کلمه «نفیس» که به معنای گرانبها و چیزی است که مورد رغبت واقع می‌شود و از همین کلمه، فعل «یتنافسون» در قرآن به کار رفته است (مطففین/26). درباره اینکه این کلمه چه ربطی به نفس دارد، توضیحی یافت نشد، اما ممکن است به نحو استعاری از تعبیر «رَجُلٌ له نَفْسٌ» به معنای این است که او شخصی است که سخاوت و بزرگمنشی دارد[[416]](#footnote-416)(المحيط في اللغة‏8/ 342) گرفته شده باشد.[[417]](#footnote-417)

در این آیه، «الـ» نفس، «الـ» جنس است؛ یعنی جنس نفس و طبیعت نفس و هر نفسی چنین است که ... (مجمع‌البیان5/ 368).[[418]](#footnote-418)

«اَمَّارَةٌ»: صیغه مبالغه از فعل «أمَرَ» (= دستور داد) است، که «ة» پایانی آن می‌تواند تاء تانیث (به خاطر مونث بودن موصوف آن، یعنی «نفس») باشد، و می‌تواند از باب مبالغه بیشتر باشد مانند «ه» در علامه. (الجدول في إعراب القرآن13/ 11)

«ما رَحِمَ»: «ما»ی موصوله در اینجا می‌تواند به معنای «مَن» باشد [یعنی مانند الذی، که در مورد بی‌جان و جاندار به کار می‌رود؛ توضیح در [جلسه134](#_نکات_ترجمه‌ای_و)] یعنی هر نفسی به بدی امر می‌کند مگر آن نفسی که خدا بر او رحم کند؛ و می‌تواند به معنای «مدت ...» [به معنای مادام] باشد یعنی «مگر مدت زمانی که خدا بر او رحم کند» (مجمع‌البیان5/ 368)

### حدیث

1) از پيغمبر اكرم صلّى اللَّه عليه و اله روايت شده است:

بهشت را دري است كه آن را باب مجاهدين گويند، آنها از این در وارد مي‌شوند و فرشتگان به آنان خوشامد مي‌گويند و اهل محشر به آنان می‌نگرند که خداوند چگونه آنان را گرامی داشته است؛ و بزرگترين جهاد، جهاد با نفس است زيرا كه نفس دستور دهنده به بدي‌ها، مشتاق به سوی شر، و ميل‏كننده‏ى به شهوات است؛ نسبت به کارهای خوب، احساس سنگینی می‌کند، آرزوهايش زياد، و فراموش‏كننده هول و هراسها [ى قيامت] است، عاشق ریاست و دنبال راحتی است؛ خداوند متعال مي‌فرمايد: «نفس اساساً بسیار امر کننده به بدی است مگر که پروردگارم رحم کند.»

إرشاد القلوب، ج‏1، ص98

وَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَدْخُلُونَ مِنْهُ وَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَرَحَّبُ بِهِمْ وَ أَهْلُ الْجَمْعِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ بِمَا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ وَ أَعْظَمُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ لِأَنَّهَا أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ رَاغِبَةٌ فِي الشَّرِّ مَيَّالَةٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُتَثَاقِلَةٌ بِالْخَيْرَاتِ كَثِيرَةُ الْآمَالِ نَاسِيَةٌ لِلْأَهْوَالِ مُحِبَّةٌ لِلرِّئَاسَةِ وَ طَالِبَةٌ لِلرَّاحَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي».

2) امیرالمومنین ع نامه معروف خود به مالک اشتر را این گونه آغاز فرموده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

اين فرمانى است از بنده خدا، على امير مؤمنان به مالك اشتر پسر حارث، در عهدى كه با او مى‏گذارد، هنگامى كه وى را به حكومت مصر مى‏گمارد برای گرفتن مالیات، و پيكار كردن با دشمنان و سامان دادن كار مردم مصر و آباد كردن شهرهاى آن.

او را فرمان مى‏دهد به تقوای الهی و مقدم داشتن طاعت خدا بر ديگر كارها، و پيروى آنچه در كتاب خود فرمود، از واجب و سنتّ‌ها كه كسى جز با پيروى آن راه نيك‏بختى را نپيمود و جز با نشناختن و ضايع ساختن آن بدبخت نبود؛ و اين كه خداى سبحان را يارى كند به دل و دست و زبان، چه او (جلّ اسمه) يارى هر كه او را يار باشد و ارجمندى آن كس كه- دين- او را ارجمند سازد، به عهده گرفته.

و او را مى‏فرمايد تا نفس خود را در هنگامه شهوات بشکند، و هنگام سركشيها به فرمانش آرد كه «همانا نفس به بدى وا مى‏دارد، مگر كه خدا رحمت آرد» ...

نهج البلاغة، نامه 53 (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص325)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ جِبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيْثَارِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ [بِيَدِهِ وَ قَلْبِهِ‏] بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّه‏ ...

3) در فرازی از وصیت‌نامه امیرالمومنین ع آمده است:

... و خدا را، خدا را در مورد جهاد با نفس در نظر داشته باشید، که نفس دشمن‌ترین دشمنانتان است، که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «نفس اساساً بسیار امر کننده به بدی است مگر که پروردگارم رحم کند» و اول گناه، تصدیق و تایید نفس و سکنی گزیدن در هوای نفس است...[[419]](#footnote-419)

دعائم الإسلام، ج‏2، ص352

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُمَا ذَكَرَا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ ص فَقَالا...

...وَ اللَّهَ اللَّهَ فِي الْجِهَادِ لِلْأَنْفُسِ فَهِيَ أَعْدَى الْعَدُوِّ لَكُمْ فَإِنَّهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي» وَ إِنَّ أَوَّلَ الْمَعَاصِي تَصْدِيقُ النَّفْسِ وَ الرُّكُونُ إِلَى الْهَوَى...

4) امیرالمومنین ع فرمود:

بدرستی که نفس تو بسیار خدعه‌گر است، اگر به او اعتماد کنی، شیطان رهبری تو را به سوی انجام محرمات برعهده می‌گیرد.

تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص 237، حدیث4781

إِنَّ نَفْسَكَ لَخَدُوعٌ إِنْ تَثِقْ بِهَا يَقْتَدِكَ الشَّيْطَانُ إِلَى ارْتِكَابِ الْمَحَارِمِ[[420]](#footnote-420)

### تدبر

1) «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسي ...»: این آیه ظاهرا ادامه صحبت‌های حضرت یوسف است؛ وی بعد از اینکه بیان کرد که می‌خواستم نشان دهم که من خیانتی نکرده‌ام، گفت: « و نفسم را تبرئه نمی‌کنم ...». او با اینکه پیامبر و در زمره مخلَصین است (یوسف/24)، باز نفس خود را در معرض اینکه او را به گناه بیندازد می‌بیند؛ و می‌داند اگر رحمت الهی، که وی را خالص کرده، شامل حال وی نشود، حتی او هم احتمال داشت که چنان گناهی را مرتکب شود.

"درواقع، تعبیر «من خیانت نکرده‌ام» ممکن است شائبه این را ایجاد کند که شاید خود را می‌ستاید، لذا بلافاصله توضیح داد که اگر خیانت نکردم به خاطر عنایت خدا به من بوده است؛ وگرنه اگر به نفس و «خود»م واگذار شوم، این نفس مرا به گناه می‌کشاند؛ و این شیوه پیامبران است که تا انجام کاری را به خود نسبت می‌دهند بلافاصله آن را ناشی از توفیق الهی می‌شمرند (هود/88)" (المیزان11/ 197)

2) «... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...»: نفس، به خودی خود، اقتضایش امر به بدی است. (المیزان11/ 198) چرا؟ چون نفس، از آن جهت که نفس است دنبال سود و منفعت خود است، و خود را بر همه ترجیح می‌دهد. و «خود» یعنی وضعیتی که «من الان هستم» و همه ما می‌دانیم که هیچگاه «وضعیت موجود»، «وضعیت مطلوب» نیست و وضعیت برتری هست که باید بدان برسیم. پس مادام که کسی «خود» را معیار و مبنا قرار دهد، کارهایش ارزش اخلاقی ندارد (نفس اماره)؛ و تمامی اخلاقیات در گروی این است که از این وضعیت کنونی فراتر رویم.

با این حال، این نفس، همین که کار بد کرد، خود را ملامت می‌کند؛ زیرا «خود» را با «آنچه باید باشد» مقایسه می‌کند؛ یعنی با اینکه خودش وی را به کار بد کشاند، اما می‌یابد که این کار وی را از هدف اصلی و وضعیت مطلوب خود دور کرده است. (نفس لوامه).

تنها نفسی که به خدا رسیده است (یعنی بودن در مرتبه «وضع مطلوب» را تجربه کرده و عندالله سکنی گزیده است) نه به بدی دعوت می‌کند، و نه از «خود»ش بدش می‌آید؛ زیرا «خود»ش کاملا تحت‌‌الشعاع خدا قرار گرفته است (نفس مطمئنه)

پس این گونه که نیست که ما سه نفس داشته باشیم؛ بلکه همین نفس (همین «خود» ما) است در مراتب و موقعیت‌های مختلف.

3) «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي»: قبلا تبیین شد که آنکه به بدی‌ها دعوت می‌کند، شیطان است. ([جلسه141، تدبر5](#_تدبر_5)) اگر این آیه را به آن مطلب ضمیمه کنیم نتیجه می‌شود: نفس وقتی به خود واگذاشته شود، ابزار شیطان می‌گردد و اصلا قابل اعتماد نیست. (حدیث 4)

تذکر: اصطلاح «اعتماد به نفس» در معنای معتبر، به این معناست که انسان خودباخته نباشد و بتواند عقل خود را درست به کار اندازد و تصمیم صحیحی بگیرد. وگرنه «اعتماد به نفس» به معنی اینکه برای رسیدن به مقصود، فقط به نفس خود اعتماد کند و خدا را فراموش کند، قطعا از عوامل انحطاط انسان است. و متاسفانه به نظر می‌رسد در ادبیات مدرن بین این دو معنا خلط می‌شود.

(در ادبیات جامعه‌شناسی، شاید اوج این خلط را در مفهوم «عقلانیت (عقل ابزاری)» و «کنش عقلانی» بتوان مشاهده کرد.)

4) «إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحيمٌ»:

قبلا بحث شد که «رحیم» رحمت همیشگی‌ای است که خاص مومنان است و در پی ایمان و عمل صالح، متوجه آدمی می‌شود (در مقابل «رحمن» که رحمت ابتدایی و جهان‌شمول بود) (جلسه1، تدبر3؛ جلسه8، تدبر4؛ جلسه41، تدبر1). با توجه به آمدن کلمه رحیم در توصیف «ربی»، آن رحمت پروردگار که انسان را از شر نفس اماره در امان می‌دارد، رحمت مبتنی بر عمل و اراده انسانی است که به سمت خدا حرکت کرده؛ به تعبیر دیگر، رحمت ناشی از ایمان است که «كانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيما» (احزاب/43).

این تعبیر نشان می‌دهد، این رحمت، که انسان را از شر نفس اماره در امان می‌دارد و پیامبران را به مقام مخلصین رسانده است، پارتی‌بازی نیست؛ بلکه انعکاس ایمان خود آن افراد است؛ و البته مادام که این رحمت ویژه شامل حال آدمی نباشد هرلحظه امکان صدور بدی از او ممکن است.

5) «إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» طبق تدبر 4، بعد از تعبیر «ما رحم ربی» اشاره به «رحیم» بودن خدا طبیعی است، اما چرا به «غفور» بودنش هم اشاره کرد؟

الف. بدین جهت که مغفرت است که نقصی که لازمه طبیعت نفس است می‌پوشاند، و آنگاه با رحمت، زیبایی‌ها آشکار می‌گردد. (المیزان11/ 198)

ب. رحمتِ ناشی از مغفرت الهی است که فرد را به مقام مخلصین رسانده است و او را از شر گناهان در امان می‌دارد.

ج. ...

6) «إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحيمٌ»: چرا نفرمود رحم الله، و چرا کلمه «ربی» را تکرار کرد؟

الف. این جملات در مقام بیان لطف خداوند به وی است، و او با این تعبیر خداوندی که به او این گونه عنایت داشته را ثنا می‌گوید. (المیزان11/ 198)

ب. حضرت یوسف در جامعه بت‌پرست بوده، و همین تعبیر بنوعی تبلیغ دین حق و معرفی توحید، و بیان ربوبیت خداوند نسبت به وی است، که پروردگار من که چنین لطفی به بنده‌اش دارد شایسته پرستش است نه بت‌های بی‌خاصیت. (المیزان11/ 198)

ج. ...

7) «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي»: آوردن تعبیر «إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي» لااقل دو فایده دارد:

الف. نشان می‌دهد این دستور نفس به بدی، یک امر مطلقی نیست که انسان راه فراری از آن نداشته باشد؛ و اگر رحمت خدا شامل حال شود، دیگر این نفس به بدی امر نمی‌کند.

ب. در امان ماندنش از خیانتی که در آیه قبل ذکر شده، به عنایت و رحمت خداوند است. (المیزان11/ 198)

## 148) سوره ابراهیم (14) آیه 22 وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي‏ فَلا تَلُومُوني‏ وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ 24/5/1395

### ترجمه

و هنگامی که کار تمام شد، شیطان گفت: بدرستی که خداوند شما را وعده داد وعده حق؛ ولی [من] وعده‌تان دادم و با شما خلف وعده کردم؛ و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز اینکه دعوت‌تان کردم و اجابتم کردید؛ پس، سرزنشم مکنید و خودتان را سرزنش کنید؛ نه من فریادرس شمایم و نه شما فریادرس من؛ من قطعاً آنچه را در موردم شرک می‌ورزیدید، از قبل، قبول نداشتم؛ بدرستی که ظالمین، برایشان عذابی دردناک است.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ»: نعبیر «من قبل» (= قبلاً) هم می‌تواند متعلق به «بما أَشْرَكْتُمُونِ» باشد، یعنی وصف کار شما: «بدانچه شما قبلا در موردم شرک می‌ورزیدید» (در ترجمه فوق، ویرگول فقط بعد از «از قبل» گذاشته شود)؛ و نیز می‌تواند متعلق به «كَفَرْتُ» باشد، یعنی وصف کار خود شیطان: «من قبلا ً خودم به این مطلب کافر بودم و آن را قبول نداشتم» (در ترجمه فوق، ویرگول فقط پیش از «از قبل» گذاشته شود).

### حدیث

1) پیامبر اکرم ص فرمود:

مرگ را جدی بگیرید! مرگ را جدی بگیرید! هشدار که چاره‌ای از مرگ نیست! مرگ می‌آید با راحتی و رجوعی مبارک به بهشت برتر برای اهالی سرای جاودانه که برایش تلاش کردند و بدان رغبت ورزیدند؛ و نیز مرگ می‌آید با شقاوت و ندامت و رجوعی زیانبار برای اهالی سرای فریب که برای این سرا تلاش کردند و بدان رغبت ورزیدند.

سپس فرمود: کسی که سزاوار ولایت خدا و سعادت باشد، اجل در مقابل دیدگانش آید و آرزو به پشت سرش رود؛ و کسی که سزاوار ولایت شیطان و شقاوت باشد، آرزوها در مقابل دیدگان و اجل در پشت سرش قرار گیرد.و از ایشان سوال شد که کدام مومن زیرکتر است؟

فرمود: آنکه بیشتر به یاد مرگ باشد و خود را برای آن جدی‌تر آماده کرده باشد.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 258

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ أَبِي يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَوْتَ الْمَوْتَ أَلَا وَ لَا بُدَّ مِنَ الْمَوْتِ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ جَاءَ بِالرَّوْحِ وَ الرَّاحَةِ وَ الْكَرَّةِ الْمُبَارَكَةِ إِلَى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَهْلِ دَارِ الْخُلُودِ الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُمْ وَ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالشِّقْوَةِ وَ النَّدَامَةِ وَ بِالْكَرَّةِ الْخَاسِرَةِ إِلَى نَارٍ حَامِيَةٍ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُمْ ثُمَّ قَالَ وَ قَالَ إِذَا اسْتَحَقَّتْ وَلَايَةُ اللَّهِ وَ السَّعَادَةُ جَاءَ الْأَجَلُ بَيْنَ الْعَيْنَيْنِ وَ ذَهَبَ الْأَمَلُ وَرَاءَ الظَّهْرِ وَ إِذَا اسْتَحَقَّتْ وَلَايَةُ الشَّيْطَانِ وَ الشَّقَاوَةُ جَاءَ الْأَمَلُ بَيْنَ الْعَيْنَيْنِ وَ ذَهَبَ الْأَجَلُ وَرَاءَ الظَّهْرِ قَالَ وَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْيَسُ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْراً لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَاداً.

2) امیرالمومنین در فرازی از خطبه معروف به خطبه غراء می‌فرمایند:

شما را به تقوای خدایی سفارش می‌کنم كه با بيمهايى كه داده جاى عذرى نگذارده، و با راهى كه پيش پا نهاده، حجّت بر بندگان گمارده؛ و شما را از دشمنى ترساند كه پنهانى در سينه‏ها راه گشايد، و رازگويان در گوشها بدمد، و سخن سرايد، تا آدمى را گمراه كند و تباه سازد، و وعده دهد و به دام هوسش در اندازد. زشتى گناهان را در ديده او بيارايد و گناهان بزرگ را خرد و آسان نمايد.

چندان كه همنشین خود را کم‌کم بفريفت، و راه چاره را به روى او بست، و به گروگانى گذارد كه از آن نتواند رست، ناگاه آنچه را آراسته بود انکار کرد، و آن را كه خوار مايه شمرده بود بزرگ پنداشت، و از ارتكاب آنچه ايمنش دانسته بود، بر حذر داشت‏!

نهج‌البلاغه، خطبه83 ، با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص64

أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ وَ احْتَجَّ بِمَا نَهَجَ وَ حَذَّرَكُمْ عَدُوّاً نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيّاً وَ نَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيّاً فَأَضَلَّ وَ أَرْدَى وَ وَعَدَ فَمَنَّى‏ وَ زَيَّنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ وَ هَوَّنَ مُوبِقَاتِ الْعَظَائِمِ حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ‏ وَ اسْتَغْلَقَ رَهِينَتَهُ‏ أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ‏ وَ اسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ وَ حَذَّرَ مَا أَمَّن‏

3) در روایتی طولانی از امیرالمومنین ع درباره کلمات متشابه در قرآن سوال می‌شود و در فرازی از آن، معانی مختلف دو کلمه «قضی» و «کفر» را بیان می‌فرمایند که: کلمه «قضی» به ده وجه و کلمه «کفر» ‌به پنج وجه در قرآن کریم به کار رفته است؛ در خصوص یکی از معانی هریک از این دو کلمه، به این آیه اشاره می‌کنند که فقط همین فقره را آورده‌ایم:

...یکی از معانی «قضی» به معنای قطعی و واجب شدن عذاب است مانند آنجایی که خداوند می‌فرماید: «و هنگامی که کار تمام شد (قضی الامر)، شیطان گفت» و شبیهش مطلبی است که در سوره یوسف آمده که [یوسف به کسانی که در زندان خوابشان را تعبیر کرد گفت» «قطعی و حتمی شد آن مطلبی که در موردش سوال کردید» (یوسف/41) ...

... و اما وجه چهارم از «کفر» «برائت جستن» است آنجایی که خداوند سخن حضرت ابراهیم ع را نقل کرد که گفت: «ما به شما کفر ورزیدیم و بین ما و شما دشمنی و نفرت تا ابد آغاز شد مگر اینکه به خدای واحد ایمان بیاورید» (ممتحنه/4) و اینکه گفت« به شما کفر ورزیدیم» یعنی «از شما برائت می‌جوییم»؛ و همچنین خداوند سبحان در داستان ابلیس و تبری جستن وی در روز قیامت از انسانهایی که به سرپرستی او تن داده بودند، حکایت کرده «من قطعاً کفر ورزیدم بدانچه قبلا در موردم شرک می‌ورزیدید» یعنی از شما تبری جستم؛ و همچنین این آیه که فرمود: «شما این بتها را صرفا برای دوستی بین خودتان در دنیا برگزیدید، سپس روز قیامت برخی به برخی دیگر کفر می‌ورزید و همدیگر را لعنت می‌کنید.» (عنکبوت/25) ...

بحار الأنوار، ج‏90، ص19و 61

...أَمَّا قَضَاءُ الْإِيجَابِ لِلْعَذَابِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ ع- وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ أَيْ لَمَّا وَجَبَ الْعَذَابُ وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ يُوسُفَ ع‏ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ‏ مَعْنَاهُ أَيْ وَجَبَ الْأَمْرُ الَّذِي عَنْهُ تَسَاءَلَان[[421]](#footnote-421)...

‏... وَ أَمَّا الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ فَهُوَ مَا حَكَاهُ تَعَالَى مِنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ ع- كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ‏ فَقَوْلُهُ‏ كَفَرْنا بِكُمْ‏ أَيْ تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ فِي قِصَّةِ إِبْلِيسَ وَ تَبَرِّيهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ‏ أَيْ تَبَرَّأْتُ مِنْكُمْ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً[[422]](#footnote-422)...

4) امام صادق ع فرمود: خداوند عز و جل مومن را به هر بلایی مبتلا می‌کند و به هرگونه مرگی می‌میراند اما به اینکه عقلش را از دست بدهد مبتلا نمی‌کند. آیا ایوب را ندیدی که چگونه خداوند شیطان را بر مال و اهل و عیالش و بر هر چیزی که داشت تسلط داد، اما بر عقلش تسلط نداد و عقلش را برایش باقی گذاشت تا خدا را با آن به وحدانیت قبول داشته باشد.

الكافي، ج‏2، ص257

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُثْمَانَ النَّوَّاءِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْتَلِي الْمُؤْمِنَ بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَ يُمِيتُهُ بِكُلِّ مِيتَةٍ وَ لَا يَبْتَلِيهِ بِذَهَابِ عَقْلِهِ أَ مَا تَرَى أَيُّوبَ كَيْفَ سُلِّطَ إِبْلِيسُ عَلَى مَالِهِ وَ عَلَى وُلْدِهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ عَلَى كُلِّ شَيْ‏ءٍ مِنْهُ وَ لَمْ يُسَلَّطْ عَلَى عَقْلِهِ تُرِكَ لَهُ‏ لِيُوَحِّدَ اللَّهَ بِهِ.

### تدبر

1) این آیه کلام جامعی از ابلیس است که نسبت واقعی بین خود و پیروانش را معلوم می‌دارد که این نسبت صرفا یک وعده توخالی است و هیچ گونه رابطه واقعی‌ای که در دنیا یا در آخرت بتواند این وعده‌ها را محقق کند، ندارد؛ و خودش هم از توخالی بودن وعده‌هایی که می‌دهد مطلع است.

و مقصود از این آیه توجه دادن انسان است به اینکه انسان خودش مسؤول تمامی اعمال خویش است و شیطان هم هر کاری بکند، از مسؤولیت وی کاسته نمی‌شود و لذا جز خودش را نباید سرزنش کند. (المیزان12/ 45 و 49)

2) «...إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ ...»: تمام برنامه‌ریزی‌های زندگی ما بر اساس وعده‌هایی است که از این و آن (یا با عقل و وهم خودمان) دریافت می‌کنیم؛ و تمام ارتباطات با دیگران از جنس دعوت است، یا دعوت خدایی ویا دعوت شیطانی ([جلسه139، حدیث2](#_حدیث_4)). مهم این است که آن وعده‌ها و این دعوت‌ها را بسنجیم ([زمر/18، جلسه140](#_140)_سوره_زمر)) و معیار ما برای ترجیح وعده‌ها و دعوت‌ها صرفا جذابیت آنها نباشد.

دقت کنید: جذابیت، عنصری است که البته برای بیان حق باید از آن استفاده کنیم، اما نباید و نباید و نباید معیار ما برای انتخاب یک وعده ویا یک دعوت باشد. شاید تمام مشکل ما با شیطان در همین یک جمله است: کاری می‌کند که معیار ما برای انتخاب‌گری فقط «جذابیت» باشد و آنگاه تا می‌تواند امر باطل را تزیین و جذاب می‌کند (انعام/43؛ ان‌شاءالله در روزهای آینده، ابعاد مختلف این مطلب، در این آیه مورد تدبر قرار خواهد گرفت)

(سلطان، علاوه بر معنی تسلط ظاهری، به معنای سلطه عقلی که ناشی از استدلال صحیح باشد، نیز هست. المیزان12/ 47) شیطان هیچ‌گونه تسلطی بر ما ندارد، نه سلطه ظاهری، و نه حتی سلطه عقلی (حدیث4). فقط و فقط وهم ما را به خدمت می‌گیرد. اگر اولا عقل خود را به طور جدی به کار بیندازیم، و وعده حق را از وعده توخالی تمییز دهیم و مقهور جذابیت‌ها نشویم، و ثانیا پس از فهمیدن حق، فقط و فقط از حق تبعیت کنیم، شیطان راهی در ما نخواهد یافت.

3) « وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ ... فَلا تَلُومُوني‏ وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ»: شیطان وقتی کار از کار می‌گذرد، حقایقی که مخفی کرده بود، می‌گوید. اگر این حقیقت را در همین دنیا جدی بگیریم، از مکر او می‌رهیم. او از حرف‌هایش نتیجه می‌گیرد که، نه مرا، بلکه خود را سرزنش کنید. همین کار را باید در دنیا انجام دهیم:

ما وقتی گناه ویا اشتباهی می‌کنیم غالبا دیگران را مقصر می‌شمریم، از نزدیکان و اطرافیان گرفته، تا شیطان؛ همه را مقصر می‌دانیم غیر از خودمان. اما نه فقط گناه، بلکه حتی وقتی اشتباهی می‌کنیم هیچکس به اندازه خودمان مقصر نیست.

چرا؟

چون اگر کسی هیچ راهی به شیطان ندهد، شیطان هیچ تسلطی بر او نخواهد یافت ([نحل/99، جلسه143](#_143)_سوره_نحل)) و کسی که شیطان هیچ کاری با او نتواند بکند، جزء مخلَصین، خواهد بود ([ص/83، جلسه142](#_142_)_سوره)) یعنی به مقام عصمت می‌رسد که مبرا از هر گناه و اشتباهی است.

اگر این حقیقت را بفهمیم و جدی بگیریم، برای هر گناه و هر اشتباهی، پیش و بیش از آنکه دنبال مقصر بیرونی بگردیم، خود را سرزنش می‌کنیم، به درگاه خدا استغفار می‌کنیم و در جستجوی جایی که راه نفوذ را برای شیطان باز کرده‌ایم برمی‌آییم؛ و کسی که دائما مراقب خود باشد و از خدا کمک بخواهد، قطعا رستگار خواهد شد.

یادمان باشد: مشکل اصلی ما این نیست که گاه مرتکب گناه و اشتباه می‌شویم، برای ما انسانهای عادی، طبیعی است که گاه مغلوب شیطان واقع شویم و خدا هم برای همین خود را «تواب» (بسیار توبه‌پذیر) و نه «تائب» (توبه‌پذیر) خوانده است. مشکل در اینجاست که وقتی اشتباه ویا گناه کردیم، حتی در خلوت خود، مسؤولیت خطایمان را نمی‌پذیریم و خود را همواره تبرئه می‌کنیم؛ و لذاست که کم‌کم شیطان بر ما مسلط می‌شود و نمی‌فهمیم.

این همان مفهوم نقدپذیری و از مهمترین ارکان دینداری برای غلبه بر شیطان است که در ادبیات دینی با تعبیر «نفس لوامه» از آن یاد شده است. (قیامة/2، [جلسه136، تدبر5](#_تدبر_8))

4) باز هم آسیب‌شناسی جامعه ما، این بار از زبان شیطان! که وقتی کار از کار گذشت، حرف راست می‌زند:

« فَلا تَلُومُوني‏ وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ: پس، سرزنشم مکنید و خودتان را سرزنش کنید»

به نظر می‌رسد این عبارت، بیان یکی از آسیب‌های جدی ما ایرانیان باشد (البته من از سایر جهان بی‌اطلاعم؛ اما این آسیب را در خودم و در مردم پیرامونم می‌بینم)

اینکه دائما غر می‌زنیم و برای مشکلاتی که می‌بینیم، همه را سرزنش می‌کنیم؛ غیر از خودمان. گویی در خانه‌مان، در محل کارمان، در کوچه و خیابان، و در کشورمان، همه مقصرند، غیر از من. فرقی هم نمی‌کند به کدام حزب و جناحی وابسته باشیم. بالاخره یکی را پیدا می‌کنیم که مشکلات را بر سر او خراب کنیم و از خود رفع مسئولیت کنیم؛ مخصوصا اگر طرف در وضعیتی باشد که موقعیت پاسخ دادن نداشته باشد یا کاری کرده باشیم که کسی به پاسخ او توجه نکند. اگر هم دیگر هیچکسی را پیدا نکردیم می‌گوییم: «لعنت بر شیطان ...»

البته واقعا «لعنت بر شیطان، اما آیا این جمله را نگفتیم که خودمان را تبرئه کنیم؟

زمانی بود که حافظ می‌گفت:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافریست رنجیدن

آیا امروز فرهنگ ما معکوس نشده است؟

ضمنا آیا همین بحث بنده هم مصداق همین غر زدن نبود؟!

**موارد زیر را چون جنبه تخصصی داشت در کانال نگذاشتم**

5) «ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ»: با اینکه کار از کار گذشته و همه حقایق بر همه آشکار شده، دیگر آوردن تعبیر «نه من فریادرس شمایم و نه شما فریادرس من» چه ثمره‌ای دارد؟ مگر در آن شرایط کسی انتظار دارد شیطان به فریادش برسد؟ ویا مگر شیطان انتظار دارد که آن فریب‌خوردگان به فریادش برسند؟

با توجه به سوال فوق، علامه طباطبایی می‌فرمایند (المیزان12/ 48): این تعبیر، در معنای کنایه‌ای خود به کار رفته و کنایه از این است که هرگونه رابطه بین او و پیروانش قطع شده که قرآن کریم در موارد دیگری هم تصریح فرموده که هرگونه رابطه‌ای در قیامت قطع می‌شود و باطل بودن همه روابط غیرالهی آشکار می‌گردد (انعام/94؛ یونس/28)

6) «وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ... دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي‏ ... إِنَّ الظَّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ»: اگر شیطان فقط وعده داده و دعوت کرده، و پیروانش در پیروی از او خودشان مقصرند، پس نباید آنها را «فریب‌خورده» نامید؛ بلکه آنها «ظالم»اند.

این جمله پایانی، پاسخ به شبهه‌ای است که گفته می‌شود: «چرا وقتی شیطان عده‌ای را فریب داده، آنها را به جهنم می‌برند.» این آیه پاسخ می‌دهد که شیطان در انحراف افراد هیچ تسلطی (حتی استدلال معتبر عقلی‌ای که عقل کاملا قانع شود و منجر به سلطه عقلی ابلیس شود، حدیث4) ندارد. هرکس در عمق وجود خود، انحرافی بودن دعوت شیطان را می‌فهمد و با این حال، به خاطر ترجیح دادن هوای نفس، فریب او را می‌خورد. در واقع، انسانها خودشان خواسته‌اند که فریب بخورند و به خود ظلم کنند؛ شاید به همین جهت است که خداوند اصرار دارد که بگوید خدا به کسی ظلم نمی‌کند اماعده‌ای خودشان به خود ستم می‌کنند. (آل‌عمران/117؛ توبه/70؛ یونس/44؛ نحل/33 و 118؛ عنکبوت/40؛ روم/9)

7) « إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» شرک ورزیدن به شیطان (که در جای دیگر تعبیر به «نهی از عبادت شیطان» شده: یس/61) شرک در اطاعت است؛ (المیزان12/ 48) یعنی در کنار اطاعت خدا، اطاعت شیطان را کردن. جالب اینجاست که خود شیطان هم به بی‌خاصیت بودن خودش اقرار دارد.

## 149) سوره انعام (6) آیه 42 وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى‏ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ 25/5/1395

### ترجمه

و ‌یقیناً به امت‌های پیش ازتو [پیامبرانی] فرستادیم، پس آنها را دچار سختی و بدحالی کردیم، شاید که آنها تضرع کنند.

### نکات ترجمه

«الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» «بأساء» از ماده «بءس» (بأس یا بؤس) به معنای شدت و سختی‌ است، که غالبا در مورد سختی‌های ناشی از جنگ ویا فقر به کار می‌رود. (کتاب العین7/ 316؛ مفردات ألفاظ القرآن /153) «ضرّاء» از ماده «ضرر» است؛ البته ضرر در مقابل نفع است، اما ضرّاء در مقابل «سرّاء» (= سرور و خوشحالی) ولذا به معنای «بدحالی» می‌باشد. (مفردات ألفاظ القرآن/504) برخی گفته‌اند «بأساء» همان «ضرّاء»ای است همراه با «خوف و ترس» باشد. (الفروق في اللغة/192)

«تَضَرّع» از ماده «ضرع» گرفته شده است که اغلب آن را در معنای «ضعف» و «ذلت» دانسته‌اند (کتاب العین1/ 270؛ مفردات ألفاظ القرآن/ 506)؛ و برخی خاستگاه معناییِ این ماده را «وجود نرمی‌ای در شیء مورد نظر» دانسته‌اند (معجم المقاييس اللغة3/ 396) و ظاهرا می‌توان گفت که «ضرع» به معنای نرمش و انعطاف‌پذیری است، به نحوی که در مقابل امر بیرونی از خود مقاومتی نشان نمی‌دهد، چنانکه این ماده در مورد «پستان» حیوانات به کار می‌رود؛ و برخی گفته‌اند «تضرع» شبیه حالت تسلیم و انقیادی است که پستان حیوان در مقابل کسی که شیر او را می‌دوشد، از خود بروز می‌دهد (الفروق في اللغة/245) و ظاهرا به همین مناسبت است که غالبا آن را در معنای «خضوع» و «تذلل» به کار می‌برند. (المصباح المنير2/ 361)

### حدیث

1) امیرالمومنین ع می‌فرمایند:

و به خدا سوگند هرگز مردمى زندگانى خرّم و نعمت فراهم را از كف ندادند، مگر به- كيفر- گناهانى كه انجام دادند كه «خدا بر بندگان ستمكار نيست» (آل‌عمران/182) و اگر مردم هنگامى كه بلا بر آنان فرود آيد، و نعمت ايشان راه زوال پيمايد، فرياد خواهند از پروردگار، با نيّت درست و دلهايى از اندوه و بيم سرشار؛ هر رميده را به آنان بازگرداند، و هر فاسد را اصلاح و بساز.

نهج‌البلاغه، خطبه178؛ ترجمه شهيدى، ص187

وَ ايْمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِ‏ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا لِ«أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقَمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمُ النِّعَمُ فَزِعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهٍ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِد.

2) نزد امام صادق ع صحبتی از بلاء و آنچه خدا مومن را بدان مبتلا می‌کند، به میان آمد. فرمودند:

از رسول خدا ص سوال شد: در دنیا شدیدترین بلاها برای چه کسانی است؟

فرمود: انبیاء و سپس هرکه به آنها شبیه‌تر است؛ و به همین ترتیب، مومن به اندازه ایمان و خوبی اعمالش مبتلا می‌شود؛ پس هرکه ایمانش سالمتر و کردارش نیکوتر باشد بلایش شدیدتر است؛ و هرکه ایمانش سخیف‌تر و کردارش ضعیفتر باشد بلایش کمتر است.

الكافي، ج‏2، ص252

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْبَلَاءُ وَ مَا يَخُصُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا فَقَالَ النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدُ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخُفَ إِيمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ.

### تدبر

1) «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى‏ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»: خدا انسان‌ها را به حال خود رها نکرده و همواره برایشان پیام می‌فرستد، و هنگامی هم که پیام فرستاد، زمینه‌های تکوینیِ توجه مخاطبان به خدا را هم آماده می‌کند.

2) «...أخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»: اینکه ما چگونه متوجه خدا شویم، تابع دلخواه ما نیست، بلکه تابع حق و حقیقتی است که خداوند تشخیص می‌دهد، ولو در نگاه ظاهری ما بسیار نامطلوب هم باشد. (مومنون/71؛ جلسه19، تدبر4)

شاید یکی از علل کثرت مشکلات در جامعه دینی همین باشد که خدا می‌خواهد انسانها دچار غفلت نشوند؛ چنانکه حکومتی که پیامبر اکرم ص در مدینه یا امیرالمومنین ع در کوفه تشکیل داد نیز با حجم عظیمی از مشکلات مواجه بود.

توجه: این سخن به معنای توجیه کم‌کاری‌ها و قصور و تقصیرهای دست‌اندرکاران حکومت نیست؛ بلکه توجه دادن به این است که: معنای اینکه خدا سختی دهد، این نیست که حتما عامل سختی‌ها اموری ماورایی باشد؛ سنت مورد اشاره در این آیه، چه‌بسا توسط همین افراد بدی که در درون جامعه دینی هستند و چه‌بسا به مسؤولیت‌های بالایی هم برسند، پیاده شود، و اینکه آنها عامل پیاده شدن این سنت خدا هستند از گناه آنها نمی‌کاهد، شبیه نقش شیطان در عالم که در [جلسه141، تدبر5](#_تدبر_5) توضیح داده شد.

3) «...أخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»: سختی و بدحالی، اگر مقدمه توجه به خدا و تضرع و زاری به درگاه او شود، از بزرگترین نعمت‌هاست، به همین جهت است که:

هرکه در این دار مقرب‌تر است

جام بلا بیشترش می‌دهند (حدیث2)

و به قول باباطاهر عریان:

عاشق آن به که دایم در بلا بی

ایوب آسا به «کِرم»ان مبتلا بی

حسن آسا به دستش کاسه‌ی زهر

حسین آسا به دشت کربلا بی

<http://ganjoor.net/babataher/2beytiha/sh275/>

4) «... لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» خدا می‌فرماید ما چنین و چنان می‌کنیم بدان امید که تضرع کنند! مگر تضرع چیز خوبی است؟

باید گفت اگرچه ما «تضرع» و گریه و زاری و احساس درماندگی کردن را در حالت عادی، مطلوب نمی‌دانیم اما برخورداری از این وضعیت در مقابل خداوند، نه‌تنها چیز بدی نیست، بلکه بسیار خوب است.

چرا؟

چون درک وضعیت حقیقیِ ماست؛ و هرچه ما حقیقت را آن گونه که هست درک کنیم، بیشتر به حقیقت نزدیک می‌شویم. ما باید بفهمیم که هرچه داریم از خداست؛ و بسیار می‌شود که این را فراموش می‌کنیم و این نعمتهایی را که خدا به ما داده، نتیجه زحمت خودمان می‌شمریم، و فراموش می‌کنیم که اگر زحمتی هم کشیده باشیم، از جرقه اولیه‌ی فکرش تا نتیجه نهایی عملش با عنایت خدا و ابزارهایی بوده که او به ما داده است. خدا گاهی برای اینکه متوجه شویم که همه‌کاره واقعی خداست و «اگر نازی کند درهم فرو ریزند قالبها»، اندکی سختی به ما می‌دهد. اگر در برابر این سختی‌ها نرم شدیم و غرورمان شکست و در مقابل خدا خاضع گردیدیم، به جایگاه اصیل خود برمی‌گردیم و در واقع دعوت و فراخوان خدا را پاسخ گفته‌ایم و آنگاه به مقام مخلَصین» و «نفس مطمئنه» می‌رسیم و همه چیز به ما می‌دهند؛ چرا که «من کان لله کان الله له: کسی که برای خدا بود، خدا برای اوست» اما وقتی روی «من» اصرار می‌ورزیم، از وضع موجودمان فراتر نمی‌رویم و اسیر «نفس اماره» می‌شویم. (همچنین نگاه کنید به [جلسه147، تدبر2](#_تدبر_9)) و در نتیجه در دام شیطان می‌افتیم (بحث بیشتر در آیه بعد، ان‌شاءالله فردا)

## 150)‌ سوره انعام (6) آیه 43 فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُون‏ 26/5/1395

### ترجمه

پس چرا هنگامی که سختی ‌ما بدانها رسید تضرع نکردند؛ بلکه قلب‌های آنها دچار قساوت شد و شیطان آنچه را که همواره انجام می‌دادند برایشان زینت داد.

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده است:

وقتی امر خداوند بر این تعلق بگیرد که بنده‌ای را اکرام کند در حالی او مرتکب گناهی شده، او را به بیماری‌ای مبتلا می‌کند؛ اگر با او این کار را نکند، او را به حاجتی مبتلا می‌کند. اگر چنین نکند، مرگ را بر او سخت می‌گیرد تا آن گناهش جبران شود.

و فرمود: و وقتی امر خداوند بر این تعلق بگیرد که بنده‌ای را پست و حقیر کند در حالی که او کار نیکویی انجام داده است؛ سلامتی کامل در بدنش قرار می‌دهد؛ و با او چنین نکند، در روزیش توسعه می‌دهد؛ و اگر با او این کار را هم نکند، مرگ را بر او آسان می‌گیرد تا آن کار نیکش جبران شده باشد.

الكافي، ج‏2، ص444

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُكْرِمَ عَبْداً وَ لَهُ ذَنْبٌ ابْتَلَاهُ بِالسُّقْمِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَهُ ابْتَلَاهُ بِالْحَاجَةِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ قَالَ وَ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُهِينَ عَبْداً وَ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةٌ صَحَّحَ بَدَنَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِتِلْكَ الْحَسَنَةِ.

2) امیرالمومنین ع فرمودند:

شيطان را ملاک کارهای خود قرار دادند؛ و او از آنان دامها بافت، در سينه‏هاشان جاى گرفت و در دامن‌شان پرورش يافت. پس با چشمان آنان نظر می‌کرد و با زبان آنها سخن می‌گفت؛ آنها را بر خطاها سوار کرد و زشتی‌ها را برایشان زینت داد؛ [این] کار کسی [است] که شیطان در سلطنت خود شریکش شد و بر زبان او به باطل سخن گفت.

نهج البلاغة، خطبه7

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِه‏

### تدبر

1) « فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»: قرآن مواخذه می‌کند قلوبی که وقتی در معرض سختی قرار می‌گیرند، به حالت تضرع و زاری نمی‌افتند؛ و اینها را سنگدل می‌خواند.

برخلاف تصور ما، گریه و زاری لزوما امر بدی نیست. اهل تضرع بودن و به گریه افتادن، نشان از نرمی و انعطاف‌پذیری دل دارد و شخص سنگدل است که هیچگاه اشکش جاری نمی‌شود.[[423]](#footnote-423)

شاید یکی از علل اصرار بر اقامه عزا برای امام و گریه گردن بر امام حسین ع این باشد که سنگدل نشویم.

2) « فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُون»: عده‌ای جامعه دینداران را مسخره می‌کنند که «شما ملت گریه‌اید». اما حقیقت این است که این جای افتخار دارد نه جای شرمندگی. کسی که دلش لطیف باشد می‌گرید؛ و کسی که سختی ببیند و نگرید یا عقلش کم است که به عمق سختی‌ها و ناراحتی‌هایی که رخ داده (مثلا حادثه عاشورا) پی نمی‌برد ویا سنگدل شده که اشکش نمی‌آید؛ و این است که جای شرمندگی دارد، نه اهل گریه بودن.

ظاهرا اینکه افراد سنگدل آنان را که اهل گریه‌اند مسخره می‌کنند، در همین آیه پیش بینی شده، زیرا بعد از اینکه می‌فرماید آنان که اهل تضرع نبودند، سنگدل‌اند، ادامه می‌دهد: که شیطان کارشان را برایشان تزیین داد. یعنی آنها سنگدل‌اند و به این سنگدلی افتخار می‌کنند!

3) «زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُون»:‌ در زبان عربی «زینت» با «جمال» این تفاوت را دارد که «جمال» زیبایی موجود در متن آفرینش خود شیء است (لسان‌العرب11/ 126)؛ اما زینت زیبایی‌ای است که به شیء ضمیمه می‌کنند تا زیبا به نظر برسد (لسان‌العرب13/ 203). شیطان اعمال آنها را زینت می‌دهد؛ یعنی اینها چون اهل گریه نیستند، قسی‌القلب‌اند و واضح است که شخص قسی‌القلب اعمالش واقعا زیبا نیست، اما شیطان چنان می‌کند که آنها کار خود را زیبا قلمداد کنند.

4) «زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُون»:‌ یک فرد دیندار اگر بخواهد جذابیتی در محتوای دینی عرضه کند، نمی‌تواند از هر زینتی استفاده کند و باید مقید به حق و حقیقت باشد؛ اما چون شیطان در این زینت کردن مقید به هیچ چیزی نیست و از هر راهی (خصوصا از جذابیتهای غریزه) برای جذاب کردن محتوای مورد نظر خود استفاده می‌کند، غالبا جذابیتهای شیطانی جذاب‌تر به نظر می‌رسند، بویژه که با هوای نفس هم سازگارترند. بدین جهت است که کسانی در انتخاب‌هایشان معیار اصلی را جذابیت قرار داده‌اند راحت‌تر به دست شیطان زمین می‌خورند. ([جلسه148، تدبر2](#_تدبر_10))

(توجه شود که چنانکه اشاره شد، زینت (= زیبایی ضمیمه شده) غیر از جمال (= زیبایی خود شیء) است. تقویت حس زیبایی‌شناسی و به زیبایی‌های حقیقی بها دادن، حتما در راستای تقویت دینداری انسان است (چرا که خداوند جمیل است و جمال را دوست دارد)؛ اما بین زیبایی و جذابیت تفاوت است. جذابیت امری است که با زینت هم حاصل می‌شود و اتفاقا با زینت کردن، می‌توان امر نازیبا را حتی جذابتر از امری که خودش زیباست القا کرد (که نمونه بارز آن را در آرایش‌های زنانه می‌توان دید). تقویت زیبایی‌شناسی نیازمند تقویت عقل و توان تشخیص «زیبایی اصیل» از «زیبایی تصنعی و ساختگی» است؛ و اینکه گفتیم جذابیت نباید معیار باشد، ربطی به تقویت درک زیبایی‌شناسی انسان ندارد.)

5) «...قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُون»: همیشه برایم سوال بود که چرا بی‌دینان این اندازه دینداران را به خاطر دینداریشان مسخره می‌کنند و دینداری را خشن و نازیبا معرفی می‌کنند و درعوض، بی‌دینی خود را زیبا می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند. در حالی که شخص بی‌دین که به خدایی که زیبایی مطلق است و به پیام او که سراسر نور است، بی‌اعتناست، در درکش از زیبایی اختلال رخ داده، نه کسی که عاشق زیبای زیباآفرین شده. امروز پاسخم را در این آیه پیدا کردم. کسانی که شیطان اعمالشان را برایشان زینت داده، همان کسانی‌اند که قساوت قلب دارند. اینان که به فرستادگان الهی بی‌توجه‌اند قسی‌القلب‌اند؛ اما چون شیطان اعمالشان را برایشان زینت داده، کار خود را زیباتر از کار کسانی می‌بینند که به فرستادگان الهی توجه دارند. لذاست که به تعبیر قرآن کریم در دنیا همواره این گناهکارانند که مومنان واقعی را مسخره می‌کنند (مطففین/29)

6) «فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا ... وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُون»: کسی که اهل تضرع نباشد در دام شیطان افتاده است.

## 151) سوره محمد (47) آیه 25 إِنَّ الَّذينَ ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى‏ لَهُمْ 27/9/1395

### ترجمه

همانا کسانی که بعد از آنکه هدایت برایشان آشکار شد، به پشت سر خود برگشتند [= به حقیقت پشت کردند]، شیطان [زشتی‌ِ کارشان را مطابق میلشان] برایشان آراست و مهلت زندگی را برای آنها طولانی جلوه داد.

### نکات ترجمه

«ارْتَدّ» از ماده «ردد» به معنای رجوع و برگشتن از وضعیتی که در آن بوده، می‌باشد؛ و در تفاوت «رد» با «رجوع» گفته‌اند که «رد» در اصل رجوع و برگشتنی بوده که با نوعی کراهت و ناخوشایندی از وضعیتی که در آن بسر می‌برده همراه بوده است؛ هرچند کم‌کم این دو کلمه در جای همدیگر هم به کار رفته است. (الفروق في اللغة/107) کلمه «ارتداد» و «ردّه» در مورد «رجوع به راهی که از آن آمده بود» به کار می‌رود، با این تفاوت که «رده» حتما به معنای کافر شدن (رجوع به کفر) است، اما «ارتداد» گاهی درباره غیر آن هم به کار می‌رود چنانکه در قرآن هم درباره کافر شدن (مائده/5) و هم درباره برگشت از یک مسیر (کهف/64) به کار رفته است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص/349)

«سَوَّلَ»: از ماده «سول» یا به تعبیر دقیق‌تر، از ماده «سؤل» می‌باشد.[[424]](#footnote-424) تسویل به معنای زینت دادن و آراستن کار زشت می‌باشد و با توجه به اینکه کلمه «سؤل» از سؤال و درخواست می‌آید، تسویل از این باب بوده که گویی آنچه مورد درخواست شخص است به او می‌دهند و به همین مناسبت، به کار شیطان، که کار زشتی را که افراد دلشان می‌خواهد انجام دهند مطابق دلخواهشان برای آنها زینت می‌دهد (خواسته بد آنها را به عنوان امری مطلوب برایشان جلوه می‌دهد) تسویل گویند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص/349؛ معجم المقاييس اللغة3/ 118). در واقع، تسویل این است که وقتی شخصی می‌خواهد یک کار زشت را انجام دهد، به جای آنکه حقیقت و زشتیِ آن کار به او نشان داده شود، مطلب به گونه‌ای که او خودش دلش می‌خواهد برایش زینت داده شود.

«أَمْلى‏»: ماده «ملی» و مصدر «ملاوه» را به معنای «مدت زندگی» ویا «زندگی‌ای که امتداد پیدا می‌کند» معرفی کرده‌ (لسان‌العرب15/ 290؛ کتاب العین8/ 344؛ المحيط في اللغة10/ 364) و برخی اصل این ماده را به معنای «امتداد یافتن در بستر زمان» دانسته‌اند. (معجم المقاييس اللغة5/ 352) «أملی» متعلق به باب إفعال است، پس متعدی شده و دلالت بر «مهلت دادن در زندگی» می‌کند. (رعد/32؛ حج/44 و 48). ظاهرا به همین مناسبت وقتی فاعل «املاء» شیطان باشد، معنایش «طولانی کردن آرزو» و «القای دور بودن مرگ» می‌شود.[[425]](#footnote-425)

### حدیث

1) امیرالمومنین ع می‌فرمایند:

... شيطان راههاى خود را به شما آسان مى‏نمايد، و می‌خواهد كه گره‌هاى استوار دينتان را يكى پس از ديگرى بگشايد، و به جاى هماهنگى بر پراكندگى‏تان بيفزايد. با این پراکندگی به فتنه بیندازد؛ پس، از دمدمه‌ها، و وسوسه‌های او روى برگردانيد، و نصيحت آن كس را كه خيرخواه شما است قبول كنيد، و به جان بپذيريد.

نهج‌البلاغه، خطبه121؛ با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص120

... ْ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ‏ وَ يُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً وَ يُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَغَاتِهِ‏ وَ نَفَثَاتِهِ وَ اقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ وَ اعْقِلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُم‏.

2) از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

در روز قیامت گروهی از اصحابم که نزد من اعتبار و جایگاهی داشتند می‌آورند که از صراط عبور دهند؛ هنگامی که آنان را می‌بینم و مرا می‌بینند و میشناسمشان و مرا می‌شناسند؛ آنها را با تازیانه از برابر من دور می‌کنند [و به سوی جهنم می‌برند].

پس من می‌گویم: پروردگارا ! اصحابم! اصحابم!

خطاب می‌شود نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند؟! آنها هنگامی که از آنها جدا شدی «به پشت سر خود برگشتند.»

پس خواهم گفت: دوری و هلاکت باد بر شما.

كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج‏2، ص599.

وَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ قَال‏ علی ع ...وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ:

لَيَجِيئَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي مِنْ أَهْلِ الْعِلْيَةِ وَ الْمَكَانَةِ مِنِّي لِيَمُرُّوا عَلَى الصِّرَاطِ فَإِذَا رَأَيْتُهُمْ وَ رَأَوْنِي وَ عَرَفْتُهُمْ وَ عَرَفُونِي اخْتَلَجُوا دُونِي فَأَقُولُ أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيُقَالُ مَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِم حَيْثُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ بُعْداً وَ سُحْقاً

این روایت با عبارات مختلف از زبان پیامبر ص در کتب معتبر اهل سنت آمده است؛ چنانکه چهار بار در صحیح بخاری (ج2، ص655؛ ج2، ص930؛ ج2، ص970؛ ج3، ص1323) و با یک عبارت و چهار سند مختلف در صحیح مسلم (ج 17، ص 194) آمده است.[[426]](#footnote-426)

3) امام صادق ع درباره آیه «کسانی که به پشت سر خود برگشتند بعد از آنکه هدایت برایشان آشکار شد» فرمودند: منظور از هدایت، راه علی ع است.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص569

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الزُّرَارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»

قَالَ الْهُدَى هُوَ سَبِيلُ عَلِيٍّ ع.

4) امام صادق ع درباره عبارت آیه «کسانی که به پشت سر خود برگشتند» فرمودند: از ایمان برگشتند به خاطر اینکه ولایت امیرالمومنین علی ع را ترک کردند.

تفسير القمي، ج‏2، ص308

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ الْكِنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْفَارِسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ عَنِ الْإِيمَانِ بِتَرْكِهِمْ وَلَايَةَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع[[427]](#footnote-427)

### تدبر

1) «ارْتَدُّوا ... مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»:

عده‌ای با اینکه مسیر هدایت برایشان آشکار می‌شود، باز عقب‌گرد می‌کنند؛ پس، این گونه نیست که اگر راه هدایت برای افراد معلوم شود، حتما آنها در این مسیر گام بردارند. علم و شناخت بتنهایی کفایت نمی‌کند؛ باید ریشه‌های میل به باطل را خشکاند و مراقب وسوسه‌های شیطان نیز بود.

2) «ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»: تعبیر «عَلى‏ أَدْبارِهِمْ» نشان می‌دهد که ممکن است عده‌ای در راه هدایت هم گام نهاده باشند، اما بعد از مدتی به سمت عقب‌ برگردند؛ و شاهد خوبی برای وقوع «ریزش‌ها» در یک نظام مبتنی بر هدایت (نظام اسلامی) است.

این عقب‌گرد، حتما به این نیست که ارتداد ظاهری انجام دهند و رسما کافر شوند و رسما در مقابل اسلام بایستند؛ یعنی این آیه هیچ تصریحی ندارد که آنها حتما این عقب‌گرد خود را در مقابل دیگران علنی و اظهار کرده باشند (مجمع‌البیان9/ 158) بلکه همین که در آیه بعد تصریح می‌کند که خدا از مخفی‌کاری آنها باخبر است، نشان می‌دهد که این برگشت خود را مخفی می‌کرده‌اند.

(نکته: این آیه، بویژه با حدیث2، که از احادیث کاملا معتبر نزد اهل سنت نیز هست، نشان می‌دهد تلقی اهل سنت درباره «عدالت همه صحابه پیامبر» تلقی نادرستی است.)

3)‌ «الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ» «تسویل» یعنی زینت دادن بدی‌ها، اما نه هر گونه بدی‌ای، بلکه بدی‌هایی که انسان در درون خویش بدانها تمایل دارد. پس، باید بسیار مراقب خواسته‌های مخفی خویش باشیم که اگر خواسته باطلی در درون‌مان راه پیدا کند، دستگیره خوبی است برای شیطان که ما را گمراه کند.

4) «الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ» شاید تسویل (توجیه کردن بدی‌هایی که دلمان می‌خواهد انجام دهیم، و بدی‌ها را زینت دادن) از عمومی‌ترین راهکارهای شیطان برای اغوای انسان‌ها باشد. انسان‌ها غالبا کار بد را، مادام که بد بدانند، انجام نمی‌دهند؛ بلکه زمانی به انجام آن روی می‌آورند که ابتدا آن را برای خود توجیه، و به نحوی در ذهن خود خوب تلقی کنند.

کسی که مبنای زندگی و تصمیم‌گیری‌هایش را، بر اساس «دلم می‌خواهد» و «خوشم می‌آید» قرار دهد، حتما شیطان بر او مسلط می‌شود؛ زیرا وی به جای آزاداندیشی مبتنی بر تعقل ([جلسه140، تدبر1](#_تدبر_6))، عرصه را برای توجیه کردن دلخواه‌های خود (تسویل) باز کرده است؛ و یادمان باشد: شیطان بر هیچکس تسلط عقلی (ارائه استدلال معتبر عقلی برای قانع کردن) ندارد ([جلسه148، تدبر2](#_تدبر_10))، اما توان اغواگری و توجیه‌گری‌اش بسیار بالاست.([ص/82 ، جلسه141](#_141_)_سوره))

5) «الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى‏ لَهُمْ»: چرا علاوه بر «توجیه‌گری و زینت دادن بدی‌ها» مساله «طولانی جلوه دادن عمر» را هم مطرح کرد. ظاهرا زمانی «توجیه کردن» (به معنای منفی کلمه) می‌تواند کارساز باشد که مرگ مورد غفلت قرار گیرد. کسی که دارد کار زشت خویش را توجیه می‌کند، اگر احتمال جدی بدهد که همان روز خواهد مُرد، به احتمال خیلی زیاد، دست از توجیه کردن برمی‌دارد و به فکر جبران می‌افتد. پس شیطان دو کار را با هم انجام می‌دهد. اول اینکه آن بدی‌ای را که بدان تمایل داریم به عنوان یک کار خوب و لازم برای‌مان توجیه می‌کند، دوم اینکه عمر را طولانی جلوه داده، انسان را از توجه به مرگ غافل می‌کند.

## 152) سوره محمد (47) آیه 26 ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطيعُكُمْ في‏ بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُم‏ 28/9/1395

### ترجمه

این [نحوه تسلط شیطان بر آنان] بدان سبب بود که آنها به کسانی که آنچه را خداوند نازل کرده، ناخوش داشتند، گفتند «در برخی از امور، شما را اطاعت خواهیم کرد»؛ و خداوند مخفی‌کاری آنان را می‌داند.

### حدیث

1)‌ از امام باقر ع و امام صادق ع روایت شده است که:

منظور از این آیه بنی‌امیه‌اند که آنچه را در مورد ولایت علی بن ابی‌طالب ع نازل شد ناخوش داشتند.

مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏9، ص160

المروي عن أبي جعفر و أبي عبد الله (ع) أنهم بنو أمية كرهوا ما نزل الله في ولاية علي بن أبي طالب (ع)

2) ابن‌کثیر می‌گوید: امام صادق ع درباره آیه «همانا کسانی که بعد از آنکه هدایت برایشان آشکار شد، به پشت سر خود برگشتند» فرمود: یعنی آنهایی که با ترک ولایت امیرالمومنین ع از ایمان برگشتند.

گفتم: و این سخن خدا، چطور: «این بدان سبب بود که آنها به کسانی که آنچه را خداوند نازل کرده، ناخوش داشتند، گفتند در برخی از امور، شما را اطاعت خواهیم کرد»؟

فرمود: به خدا قسم در مورد آنها و پیروانشان نازل شد و این سخن خداست که جبرئیل بر حضرت محمد ص نازل کرد که «این بدان سبب بود که آنها به کسانی که ناخوش داشتند آنچه را خداوند نازل کرده» درباره علی ع، «گفتند در برخی از امور، شما را اطاعت خواهیم کرد» بنی‌امیه را به عهد با خود دعوت کردند تا این امر [= حکومت] بعد از پیامبر ص به دست ما نیفتد و از خمس چیزی به ما ندادند و گفتند اگر خمس را به آنها بدهیم دیگر محتاج و نیازمند نخواهند بود و دیگر برایشان مهم نیست که این امر [حکومت] در دست ایشان نباشد؛ پس به آنها گفتند «از شما اطاعت می‌کنیم در برخی از اموری که ما را بدان خوانده‌اید» که همان خمس است که از آن ذره‌ای به آنها نخواهیم داد. و اینکه فرمود: «آنچه را خداوند نازل کرده ناخوش داشتند»، آنچه که خدا نازل کرده بود، عبارت بود از ولایت امیرالمومنین ع که بر خلایق واجب کرده بود...

الكافي، ج‏1، ص421

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع

قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»

قَالَ نَزَلَتْ وَ اللَّهِ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ‏ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ ع عَلَى مُحَمَّدٍ ص «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ» فِي عَلِيٍّ ع «سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» قَالَ دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ ص وَ لَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً وَ قَالُوا إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْ‏ءٍ وَ لَمْ يُبَالُوا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ فَقَالُوا سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ الْخُمُسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ قَوْلُهُ «كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ» وَ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع[[428]](#footnote-428)

3) رسول خدا ص فرمود:

کسی که با آنچه خدا را ناراحت می‌کند بخواهد خشنودی مردم را به دست آورد، همان مردمی که قرار است او را ثنا گویند، مذمت‌کننده او می‌شوند؛ و کسی که اطاعت خدا را بر غضب مردم ترجیح دهد، خداوند او را در مورد دشمنی هر دشمن و حسادت هر حسود و ستم هر ستمگری کفایت می‌کند و خداوند عز و جل یار و پشتیبان او خواهد بود.

الكافي، ج‏2، ص373

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

مَنْ طَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسْخِطُ اللَّهَ كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامّاً وَ مَنْ‏ آثَرَ طَاعَةَ اللَّهِ بِغَضَبِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ عَدَاوَةَ كُلِّ عَدُوٍّ وَ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ وَ بَغْيَ كُلِّ بَاغٍ وَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ نَاصِراً وَ ظَهِيراً.

### تدبر

1) «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطيعُكُمْ في‏ بَعْضِ الْأَمْرِ»: برای اینکه شیطان بر ما مسلط نشود، نه‌تنها باید مواظب باشیم که گرایش به بدی در عمق وجودمان وارد نشود ([جلسه151، تدبر3](#_تدبر_11))، بلکه باید در ارتباطات‌مان با کسانی که از دستورات خدا بدشان می‌آید، نیز بسیار حساس و مراقب باشیم، نه فقط از آنها پیروی نکنیم، بلکه حتی القا نشود که ممکن است از آنها پیروی‌ای (ولو پیروی محدود) داشته باشیم.

نحوه استنباط این مطلب از آیه:

این آیه در مقام بیان دلیل برای آیه قبل است که چرا عده‌ای علی‌رغم فهمیدن راه هدایت، عقب‌گرد کردند و در دام شیطان افتادند. در این آیه در مورد مواجهه آنها (آیه قبل) با کسانی که آنچه را خداوند نازل کرده، ناخوش داشتند، نفرمود «آنها از اینها پیروی کردند»؛ بلکه فرمود: آنها به اینها گفتند در برخی از امور از شما پیروی می‌کنیم» یعنی همین مقدار که آنها چنین سخنی گفتند ولو سخنشان را هم محدود کردند به برخی از امور، اما با همین کار، موجبات عقب‌گردی و تسلط شیطان بر خود را فراهم کرد.

2) «...كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ»:

اگر کسی نسبت به تعالیم و دستوراتی که خدا در دینش فروفرستاده، احساس ناخوشایند دارد، قطعا تحت نفوذ جدی شیطان است؛ بلکه چه‌بسا در زمره شیاطین وارد شده باشد!

نحوه استنباط مطلب از آیه:

«تمایل» و اینکه انسان از چیزی خوشش بیاید یا بدش بیاید، ویژگی قلب آدمی است که اتفاقا شیطان با همین قلب کار دارد ([انعام/43، جلسه150](#_150)_سوره_انعام)). در آیه دیروز اشاره شد که تمایل و احساس خوشایند داشتن نسبت به بدی، عامل نفوذ شیطان است (محمد/25، [جلسه151، تدبر3](#_تدبر_11)). در این آیه سخن از کسانی است که «از آنچه خدا نازل کرده احساس ناخوشایند دارند» و اینها را نه در عرض گروه قبل، بلکه کسانی دانست که گروه قبل، تنها به خاطر ابراز پیروی محدود نسبت به آنها (تدبر1) چنان فریب شیطان را خورده‌اند. یعنی افرادی که عقب‌گرد کرده‌اند و تحت نفوذ شیطان‌ قرار گرفته‌اند، ابراز کرده‌اند که در برخی از امرو پیرو کسانی‌اند که «از آنچه خدا نازل کرده احساس ناخوشایند دارند». پس اینها از حیث گمراهی، فوق آنها و در رده خود شیطان قرار گرفته‌اند!

نتیجه اجتماعی و اخلاقی:

اگر عده‌ای را دیدیم که نسبت به آنچه در شریعتی که خداوند فروفرستاده، احساس ناخوشایندی می‌کند، بسیار در ارتباط با آنها مراقب باشیم؛ و اگر خدای‌ناکرده چنین احساس ناخوشایندی نسبت به برخی از احکام الهی در وجود ما هست، خیلی سریع و جدی در مقام علاج خود برآییم.

3) «... وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُم»: هم کسانی که از احکام خدا بدشان می‌آید و هم کسانی که در برخی امور با اینها همدلی می‌کنند و حاضر به پیروی از اینها، حداقل در برخی از امور هستند، مشکلشان این است که یادشان رفته خدایی هست و او از همه چیزشان آگاه است و این اموری که در دلشان مخفی است (احساس ناخوشایند نسبت به دستورات الهی و نیز ابراز تمایل کردن نسبت به کسانی که چنان احساسی دارند) کاملا مورد توجه خداست.

اگر خدا را خدا بدانیم آیا او واقعا خیرخواه ما هست یا نه؟ پس، آیا امکان دارد یک حکمی قرار داده باشد که به ضرر ما باشد؟ ممکن است فلسفه بسیاری از احکام را نفهمیم، اما اگر خدا خداست، حتما مصلحت ما را (که گاه مانند تجویز آمپول توسط پزشک، دردآور است) در نظر گرفته. پس کسی که خدا را خدا می‌داند، هرچند فلسفه برخی احکام الهی را نداند، هیچگاه این گونه نخواهد بود که از خدا و مطالبی که خدا فرستاده بدش بیاید. همچنین کسی که خدا را حاضر و ناظر بداند هیچگاه در مواجهه و ارتباط با چنین افرادی که با تعالیم خدا مشکل دارند، ابراز پیروی و تایید نمی‌کند.

**باز هم یک آسیب اجتماعی**

امروزه متاسفانه در جامعه ما این مطلب به صورت یک پرستیژ و عامل اعتبار اجتماعی درآمده که وقتی کسی احکام الهی را زیر سوال ببرد و از آنها ابراز ناخرسندی کند، او را تایید کنند و با او همراهی کنند و لااقل در برخی موارد، سخن وی را مورد تایید و پیروی قرار دهند.

آیا مایی که چنین می‌کنیم، واقعا خدا و در محضر او بودن را باور داریم؟ و از خدا خجالت نمی‌کشیم؟ آیا نمی‌ترسیم که مصداق این دو آیه شده باشیم؟

## 153) سوره محمد (47) آیه 27 فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ ‏ 29/9/1395

### ترجمه

[اینها که حالشان در دنیا این است که بعد از شناخت مسیر هدایت، بدان پشت کردند،] پس چگونه خواهند بود هنگامی که فرشتگان جانشان بستانند در حالی که روی‌شان‌ [= چهره‌شان] و پشت‌شان را [تازیانه] می‌زنند؟!

### حدیث

1) به امام صادق ع گفته شد که مرگ را برای ما توصیف کنید.

فرمودند: برای مومن مانند خوشبوترین بویی است که به مشامش می‌خورد که از بوی خوشش خمار می‌گردد و هرگونه سختی و دردی از وجودش رخت برمی‌بندد؛ و اما برای کافر مانند نیش زدن مارهای افعی و گزیدن عقرب‌هاست و از این هم شدیدتر.

گفته شد: می‌گویند شدیدتر از این است که شخص را با اره پاره‌پاره و با قیچی تکه‌تکه کنند و با سنگ‌ استخوان‌هایش را بشکنند و مانند این است که سنگ آسیاب را بر روی حدقه‌های چشم بگردانند؟

فرمود: این حالت برای برخی از کافران و بدکاران است؛ آیا ندیده‌اید برخی از آنها را که [در لحظه جان کندن] با این شدائد روبرو می‌شوند؟ اما آنچه از این برای آنها سخت‌تر است عذاب آخرت است که از عذاب دنیا شدیدتر است.

گفته شد: پس چرا گاهی کافری را می‌بینیم که جان کندن بر او آسان می‌باشد؛ چراغ عمرش رو به خاموشی است اما تعریف می‌کند و می‌خندد و صحبت می‌کند؛ و در مومنین هم برخی این گونه‌اند؛ و نیز گاه مومنان و کافران در مردن و مواجهه با این شدائد مربوط به سکرات مرگ شبیه همدیگرند؟

فرمود: آنجایی که مومن با راحتی جان می‌دهد، دارند هرچه سریعتر ثواب کارهایش را می‌دهند؛ و آنجا که با شدت و سختی جان می‌دهد، برای این است که او را از گناهانی که مرتکب شده، پاک کنند، تا وقتی وارد آخرت می‌شود کاملا پاک و پاکیزه، و صرفا سزاوار ثواب ابدی‌ای باشد و هیچ مانعی در کار نباشد؛ و آنجا که بر کافر آسان گرفته می‌شود، دارند پاداش کارهای خوبی که در دنیا انجام داده، به او می‌دهند، تا وقتی که وارد آخرت شد، جز آنچه مایه عذابش است چیزی برایش نمانده باشد؛ و آنجا که کافر با سختی و شدت جان می‌دهد، شروع عذاب خدا برای اوست؛ و این اوضاع بدین جهت است که خداوند عادلی است که به هیچکس ستم نکند.

عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص275

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ [عَنْ جَدِّهِ‏] الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ:

قِيلَ لِلصَّادِقِ ع صِفْ لَنَا الْمَوْتَ قَالَ لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشَمُّهُ فَيَنْعُسُ لِطِيبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلَسْعِ الْأَفَاعِيِّ وَ لَدْغِ الْعَقَارِبِ وَ أَشَدَّ قِيلَ فَإِنَّ قَوْماً يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرٍ بِالْمَنَاشِيرِ وَ قَرْضٍ بِالْمَقَارِيضِ وَ رَضْخٍ بِالْأَحْجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأَرْحِيَةِ عَلَى الْأَحْدَاقِ قَالَ كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ أَ لَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَايِنُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ فَذَلِكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ عَذَابُ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا بَالُنَا نَرَى كَافِراً يَسْهُلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَنْطَفِي وَ هُوَ يُحَدِّثُ وَ يَضْحَكُ وَ يَتَكَلَّمُ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضاً مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْكَافِرِينَ مَنْ يُقَاسِي عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدَ فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ رَاحَةٍ لِلْمُؤْمِنِ هُنَاكَ فَهُوَ تَعْجِيلُ ثَوَابٍ وَ مَا كَانَ مِنْ شَدِيدٍ فَتَمْحِيصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيَرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيّاً نَظِيفاً مُسْتَحِقّاً لِلثَّوَابِ الْأَبَدِ لَا مَانِعَ لَهُ دُونَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ سُهُولَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَلِيُوَفَّى أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عَذَابِ اللَّهِ لَهُ ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ.

### تدبر

1) «فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ»: در آیه 25 همین سوره محمد ([جلسه151](#_151)_سوره_محمد)) ریشه این را که افرادی، علی‌رغم آگاهی از مسیر هدایت، عقب‌گرد کرده‌اند، تسویل شیطان دانست. تسویل این بود که میل به بدی درون شخص وجود داشت و شیطان این را به صورت خوبی زینت می‌داد. درواقع، آنها کسانی بودند که به خاطر آنچه دلشان می‌خواست - یعنی آنچه، به تعبیر عامیانه «با آن حال می‌کردند»- از مسیر هدایت دین برگشتند. این آیه می‌گوید اگر آنها به خاطر حالشان و خوشایندشان چنین کردند، پس چرا توجه نمی‌کنند که حالشان در لحظه مرگ چگونه خواهد بود؟

این تایید دیگری است بر مطلبی که قبلا بیان شد ([جلسه151، تدبر5](#_تدبر_11)) که تسویل شیطان (توجیه‌گری بدی‌هایی که انسان دلش می‌خواهد انجام دهد‌) زمانی با موفقیت توام می‌شود که انسان مرگ خود را فراموش کند. در این آیه می‌فرماید: اگر دنبال «حال کردن» هستید، به «حال‌»تان در لحظه مرگ هم بیندیشید.

2) «الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ»: فرشتگان را غالبا به عنوان عامل رحمت می‌شناسیم؛ اما قرآن مرتب تذکر می‌دهد که عذاب گناهکاران هم توسط فرشتگان انجام می‌شود. با توجه به معصوم بودن فرشته‌ها و اینکه هیچ بدی‌ای در وجودشان نیست، تذکر به اینکه عامل عذاب هم فرشته‌ها هستند، تاکیدی بر این نکته است که این عذاب‌ها تنها و تنها ناشی از عمل خود افراد است؛ نه ناشی از هیچ گونه بغض یا ستمی از ناحیه عذاب‌کنندگان. همانند کسی که بر اثر بی‌احتیاطی از بلندی می‌افتد و پایش می‌شکند؛ شکستن پایش نه تقصیر جاذبه زمین است و نه تقصیر سخت و محکم بودن سنگهای زمین؛ تنها و تنها تقصیر خودش است.

3) «إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ»: این عذاب در آیات دیگر (انفاق/49-50) عیناً در مورد منافقان هم آمده است؛ و اتفاقا در آنجا، علاوه بر تصریح به «منافق» بودن افرادی که چنین عذاب می‌شوند، با تعبیر «الذین کفروا» هم از آنها یاد شده است. این نشان می‌دهد «ارتداد»ی که در آیه 25 همین سوره محمد ص درباره این افراد مطرح شد، اگرچه از همان حقیقت ارتداد (= کفر) بهره‌مند است؛ اما چون آنها را منافق دانسته، پس ارتدادشان، ارتداد ظاهری نیست؛ چنانکه تعبیر «والله یعلم أسرارهم» (خدا مخفی‌کاری آنها را می‌داند) در آیه قبل هم نشان می‌دهد که اینها این ارتداد را مخفی می‌کرده‌اند. ([جلسه151، تدبر2](#_تدبر_11))

با توجه به اینکه در احادیث شیعه (مثلا: [جلسه152، حدیث2](#_حدیث_7)) و حتی در احادیثی که اهل سنت در کتب اصلی و معتبر خود آورده‌اند ([جلسه151، حدیث2](#_حدیث_8)) این آیه مربوط به وضعیت اصحاب پیامبر ص بعد از رحلت ایشان معرفی شده، معلوم می‌شود روایاتی که اکثر جامعه دینیِ بعد از پیامبر ص را دچار ارتداد دانسته (مثلا: الاختصاص/6[[429]](#footnote-429)و [[430]](#footnote-430)10؛ معانی‌الاخبار/25[[431]](#footnote-431))، روایاتی کاملا منطبق بر قرآن کریم است، و البته ناظر به همین آیه، و به معنای ارتداد از ایمان (منافق شدن) است، نه ارتداد از اسلام (کفر آشکار).

(برای مطالعه متن اصلی روایات مذکور به لینک‌های زیر مراجعه کنید)

<http://lib.eshia.ir/11001/1/6>

<http://lib.eshia.ir/15257/1/25>

4) «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ»: در نظام مجازات الهی، تناسب کاملی بین جرم و مجازات وجود دارد؛ و هر مجازاتی، در حقیقت، باطن و پشت پرده همان عملی است که انجام شده. عذابی که در این آیه بیان شده (روی‌شان‌ [= چهره‌شان] و پشت‌شان را [تازیانه] می‌زنند) متناسب با عمل آنهاست که در آیات قبل بیان شد: «بعد از آنکه هدایت برایشان آشکار شد، به پشت سر خود برگشتند» (محمد/25) هدایت، مسیر پیش روی انسان است؛ و گناه کردن علی‌رغم دانستن آن، را به پشت سر برگشتن معرفی کرد؛ پس، عذاب هم بر پیش روی (وجه و صورت) آنها و هم پشت آنها فرو می‌آید.

## 154) سوره محمد (47) آیه 28 ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُم‏‏ 30/9/1395

### ترجمه

آن [عذاب] از این روست که آنان از آنچه خدا را به خشم آورد، پیروی کردند؛ و خشنودی او را ناخوش داشتند؛ پس، اعمال [خوب] آنها را [هم] تباه ساخت.

### نکات ترجمه

«أَسْخَطَ» فعل متعدی از ماده «سخط» می‌باشد؛ و سخط به لحاظ معنایی، در نقطه مقابل «رضا» (= رضایت، خشنودی) قرار دارد (کتاب العین5/ 78) و به معنای «غضب شدیدی است که غالبا همراه با عقوبت کردن است» (مفردات ألفاظ القرآن/ 403) و در تفاوت آن با «غضب» (= خشم) گفته‌اند که «سخط»‌ غالبا از موضع بالا نسبت به پایین به کار می‌رود،[[432]](#footnote-432) اما «غضب» در مورد خشم هر یک از طرفین به کار برده می‌شود (الفروق في اللغة/123) در واقع، در زبان عربی، سخط در مقابل رضا، غضب در مقابل رحمت، و کراهت (ناخشنودی) در مقابل حب (دوست داشتن)[[433]](#footnote-433) به کار می‌رود. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم5/ 79-78)[[434]](#footnote-434)

«أحْبَطَ» فعل متعدی از ماده «حبط» است. اصل این ماده در مورد شتری به کار می‌رود که از خوردن شبدر دچار نفخ شکم و دل درد شدیدی شود و حالش وخیم شود و چه‌بسا بمیرد؛ و در مورد انسان به معنای فاسد و تباه شدن عمل به کار می‌رود (کتاب العین3/ 174؛ کتاب الجیم1/ 140؛ مفردات ألفاظ القرآن/ 217) تفاوت «حبط» عمل و «بطلان» عمل در این است که «حبط» در مورد نابودی کارهای خوب به کار می‌رود؛ و «باطل» مربوط به چیزی است که از ابتدا بد و پوچ باشد (هود/16، جلسه51، تدبر5). همچنین نقطه مقابل «حبط» عمل (تباه شدن کار خوب)، «تکفیر» عمل می‌باشد (محمد/2؛ زمر/35) که به معنای نابود شدن کار بد، و بلکه تبدیل شدنش به کار خوب است (الفروق في اللغة/ 232)

### حدیث

1) از امام باقر درباره آیه‌ی «آن [عذاب] از این روست که آنان از آنچه خدا را به خشم آورد، پیروی کردند؛ و خشنودی او را ناخوش داشتند؛ پس، اعمال آنها را تباه ساخت» سوال کردند، فرمود:

حضرت علی ع را ناخوش داشتند، در حالی که رضایت خدا و رضایت رسولش به علی ع بود، خداوند به ولایت او در روز بدر و روز حنین و در پای درخت خرما [= بیعت رضوان، فتح/18] و روز ترویه [در عرفات] فرمان داد و در مورد آن، بیست و دو آیه در حجی که [مشرکان] مانع ورود رسول خدا به مسجدالحرام شدند و در جحفه [از میقات‌های حج] و در [غدیر] خم نازل شد.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص569؛ مناقب آل أبي‌طالب ع (لابن شهرآشوب)، ج‏3، ص100؛ روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج‏1، ص106[[435]](#footnote-435)

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ قَالَ كَرِهُوا عَلِيّاً ع وَ كَانَ عَلِيٌّ رِضَا اللَّهِ وَ رِضَا رَسُولِهِ أَمَرَ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ بِبَطْنِ نَخْلَةٍ وَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ نَزَلَتْ فِيهِ اثْنَتَانِ وَ عِشْرُونَ آيَةً فِي الْحِجَّةِ الَّتِي صُدَّ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ بِالْجُحْفَةِ وَ بِخُمٍّ.[[436]](#footnote-436)

2) در حدیث زندیق [=کافر]ی که سوالاتی از امام صادق ع پرسید، آمده است:

پرسید: آیا خدا رضایت و سخط [خشم] دارد؟

فرمود:: بله، اما نه آن گونه که در مخلوقات است؛ چرا که آن رضایت [و خشم]ی که در مخلوقات است حالتی است که بر شخص وارد می‌شود و او را از حالتی به حالت دیگر منتقل می‌کند؛ چرا که مخلوق توخالی است و با اعضاء و جوارح کارش را انجام می‌دهد و مرکب از اشیایی است که در او راه دارند؛ در حالی که آفریدگار ما هیچ چیزی در او راه ندارد، چرا که او یگانه‌ای است که از حیث ذات و معنا هم یگانه است [= هیچ گونه کثرتی در او راه ندارد]؛ پس رضایتش ثوابی است که می‌دهد و ناخشنودیش عقابی است که می‌کند، بدون اینکه چیزی در او وارد شود و او را به هیجان آورد و از حالی به حال دیگر منتقل کند، که اینها صفت مخلوقات عاجز و نیازمند است.

الكافي، ج‏1، ص110؛ التوحید (للصدوق)، ص170[[437]](#footnote-437)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَكَانَ مِنْ سُؤَالِهِ أَنْ:

قَالَ لَهُ فَلَهُ رِضًا وَ سَخَطٌ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَعَمْ وَ لَكِنْ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا حَالٌ تَدْخُلُ عَلَيْهِ فَتَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ لِأَنَّ الْمَخْلُوقَ أَجْوَفُ مُعْتَمِلٌ مُرَكَّبٌ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ وَ خَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ لِأَنَّهُ وَاحِدٌ وَاحِدِيُّ الذَّاتِ وَاحِدِيُّ الْمَعْنَى فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْ‏ءٍ يَتَدَاخَلُهُ فَيُهَيِّجُهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ.[[438]](#footnote-438)

3) امام باقر ع از پدرانشان از امیرالمومنین ع روایت کرده‌اند:

خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرد:

* رضایتش را در طاعتش پنهان کرد؛ پس هیچ طاعتی را کوچک نشمار که چه‌بسا رضایتش در همان باشد و تو ندانی.
* و سخط [خشم] خود را در معصیتش مخفی کرد؛ پس هیچ معصیتی را کوچک نشمار که چه‌بسا خشم او در همان باشد و تو ندانی.
* و اجابتش را در دعا کردن مخفی داشت؛ پس هیچ دعایی را کوچک نشمار که چه‌بسا اجابت او در همان دعا باشد و تو ندانی.
* و ولیّ خود را در میان بندگانش پنهان کرد؛ پس هیچ بنده‌ای از بندگان خدا را کوچک نشمار که چه‌بسا از اولیاءالله باشد و تو ندانی.

الخصال، ج‏1، ص209

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَ‏ شَيْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى وَلِيَّهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ.[[439]](#footnote-439)

### تدبر

1) «ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ ...»:

این آیه فلسفه عذاب را نشان می‌دهد: «عدم هماهنگی با حق و حقیقت». چرا که می‌فرماید ریشه عذاب این است که خواسته‌ها و خوشایند و بدآیند خودشان را با خدا (که حق محض و حقیقت محض است) تنظیم نکردند: از آنچه مایه خشم خداست پیروی کردند و آنچه مورد رضایت خداست را خوش نداشتند.

2)‌ «...اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُم»:

این آیه فلسفه حبط اعمال [پوچ و باطل شدن اعمال خوب کافران] را نشان می‌دهد: باز هم «عدم هماهنگی با حق و حقیقت»

کسی که خواسته‌ها و خوشایند و بدآیندهایش را با خدا تنظیم نکند، انگیزه‌ها و درواقع، پشتوانه عمل خودش را با حق و حقیقت منطبق نمی‌کند، پس عملش منطبق بر حقیقت نیست، پس حتی اگر عمل بظاهر خوبی هم داشته باشد، باطن و پشتوانه‌ای ندارد؛ لذا عملش حبط می‌شود؛ یعنی در قیامت معلوم می‌شود آن عمل بظاهر خوب، واقعا پوچ و باطل بوده است.

3) «ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ ...»: کنار هم گذاشتن این آیات سوره محمد (ص) نشان می‌دهد که چگونه روابط انسان با خود، با دیگران، و با خدا، همگی در یک راستا می‌باشد و درواقع، رابطه با خود و با دیگران، پرتوی از رابطه انسان با خدای خود می‌باشد؛ و اگر هریک مشکل داشته باشد، بقیه هم مشکل‌دار خواهد بود:

در آیه 25 ([جلسه151](#_151)_سوره_محمد)) از میل درونی آنها به بدی که شیطان با توجیه‌گری آنها را خوب جلوه می‌داد (الشیطان سوّل لهم)، سخن گفت (ارتباط با خود).

در آیه 26 ([جلسه152](#_152)_سوره_محمد)) به ارتباطات همان افراد با کسانی که نسبت به تعالیم الهی ناخشنودند، اشاره کرد. (ارتباط با دیگران)

در این آیه درباره پیروی همان‌ها از موجبات خشم خدا و خوش نداشتن رضایت خدا بحث کرد. (ارتباط با خدا)

به تعبیر دیگر، در آیه 25، ریشه عقب‌گردشان را همان میل به بدی که با توجیه شیطان همراه شده دانست. در آیه 26 ریشه این وضعیت (عقب‌گرد ناشی از توجیه‌گری شیطان) را ارتباطات آنها با افراد مخالف تعالیم الهی معرفی کرد. در آیه 27 به اینکه این حال و اوضاعی که دنبالش هستند با رسیدن مرگ به هم می‌خورد و عذابشان شروع می‌شود پرداخت؛ و در آیه حاضر ریشه این عذاب و درواقع، ریشه کل آن وضعیتهای قبلی را، مشکل آنها در ارتباط با خدا دانست.

4) «ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ»: چرا در مورد موضع آنها در قبال «سخطِ» (= خشمِ) خدا، تعبیر «پیروی کردن» را آورد، نه «خشنود بودن» را؟ یعنی با توجه به تقابل بین خشنودی و خشم (رضا و سخط)، چرا نفرمود: «از آنچه مایه خشم خداست خوششان می‌آمد» و فرمود «از آنچه مایه خشم خداست، پیروی می‌کردند»؟

الف. شاید از این باب است که انسان ممکن است از گناه (که مایه سخط خداست) خوشش بیاید، اما مادام که آن گناه را انجام نداده، گناهی برایش ثبت نمی‌شود (پیروی کردن، اقدام کردن است، نه صرف تمایل داشتن)

ب. شاید ...

5) «وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُم»: چرا در مورد موضع آنها در قبال رضایت خدا، تعبیر کراهت داشتن (ناخوشایند بودن) را به کار برد، و همانند عبارت قبلی آیه (اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ)، در اینجا نیز تعبیری همچون «پیروی نکردند» به کار نبرد؟

الف. شاید می‌خواهد به فلسفه حبط عمل اشاره کند؛ عمل زمانی واقعا خوب است که هم حُسن فعلی داشته باشد (خود آن عمل، کار خوبی باشد) و هم حُسن فاعلی داشته باشد (با انگیزه خوب انجام شده باشد، نه برای ریا و شهرت‌طلبی و فخرفروشی و ...) ([جلسه 133، تدبر4](#_تدبر_12)). حبط عمل، در مورد اعمالی است که خود آن عمل خوب است؛ اما انجام دهنده‌ی آن، حُسن فاعلی ندارد. کسی که از آنچه مایه رضایت خداست، بدش می‌آید، یعنی واقعا کار خوب را از آن جهت که خوب و منطبق بر حق و حقیقت (= رضایت خدا) است، انجام نداده است؛ لذاست که عملش حبط می‌شود و باطل و پوچ بودنش آشکار می‌گردد. (تدبر2)

ب. شاید از این جهت که مساله اقدام کردن را در عبارت قبل «اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ» به کار برد و دیگر نیازی به تکرار آن نبود، و اینجا می‌خواست اشاره کند که مشکل آنها فقط در این اقدام و عمل آنها نیست، بلکه در ریشه‌های گرایشی‌شان هم مشکل دارند.

ج. ...

6) « اتَّبَعُوا ... وَ كَرِهُوا ... فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُم»: اگرچه انسانها در انتخاب راه و روش [و علائق] خود آزادند، اما چاره‌ای جز پذیرش پیامدهای آن ندارند. (قرائتی، تفسیر نور9/ 94)

**مورد بعدی را در کانال نگذاشتم**

7) « اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ ... فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُم»: با توجه به آیات قبل (محمد/26: ابراز پیروی نسبت به کسانی که از تعالیم نازل شده الهی بدشان می‌آید) و این آیه معلوم می‌شود: «دشمنی با قرآن و تعالیم الهی، موجب خشم خداوند و بطلان اعمال انسان می‌شود» (تفسیر نور9/ 94)

## 155) سوره مائده (5) آیه 90 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون‏ 31/5/1395

### ترجمه

ای کسانی که ایمان آوردند! بی‌تردید شراب و قمار و بت‌های نصب‌شده و تیرهای قماربازی [= ابزار قمار] ، پلیدی‌ای از کار شیطان است، از او اجتناب کنید، باشد که رستگار شوید.

### نکات ترجمه‌ای و نحوی

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا»: کلمه «آمنوا» صیغه جمع غایب است، به معنای «ایمان آوردند»؛ اما اغلب مترجمان به خاطر اینکه در جایگاه خطاب و بعد از حرف نداء (یا) قرار گرفته، آن را به صورت جمع مخاطب (ایمان آوردید) ترجمه می‌کنند. اگرچه به لحاظ معنایی، چنین ترجمه‌ای هم معنا را می‌رساند اما ظرافتی که در تعبیر «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا» هست، مخفی می‌شود. در فارسی ما غالبا این معنا را چنین منتقل می‌کنیم: «کسانی که ایمان آوردند، توجه کنند». علامه طباطبایی در ذیل اولین باری که این تعبیر در قرآن آمده است (بقره/104) تذکر داده‌اند که این تعبیر غیر از تعبیر «مومنان» است و با بررسی آیات متعددی نشان داده‌اند که این تعبیر، اگر به همین صورت بدون هیچ قرینه دیگری که مراد خاصی از آن را القا کند، بیاید، منظور اصلی، «السابقون الاولون» (اولین اسلام‌آورندگان از مهاجر و انصار) می‌باشد؛ و البته این مطلب بدین معنا نیست که تکلیفی که با خطاب به اینها شروع شده، فقط مربوط به آنها باشد؛ همان گونه که گاه قرآن برای بیان تکلیفی عمومی، مطلب را با خطاب به شخص پیامبر (یا ایها النبی، مثلا: طلاق/1) آغاز کرده است. این یکی از ظرافت‌هایی است که در ترجمه کردن آیه به صورت «ای کسانی که ایمان آوردید» کاملا مورد غفلت قرار می‌گیرد.

«الْأَنْصابُ» جمعِ «النُّصْب‏» یا «النَّصْب‏» است که به معنای سنگی بوده که به عنوان بت [معبود و مقصود خود] در جایی نصب می‌کرده‌اند و گاه خون چیزهایی که برای بت‌هایشان قربانی می‌کردند را روی آن می‌ریختند (کتاب العین7/ 136) یا اصلا قربانی را روی آن ذبح می‌کردند (مائده/3) و بدان تبرک می‌جستند (مفردات ألفاظ القرآن/ 808؛ المیزان6/ 118) و جمعِ این کلمه به صورت «النُّصُب‏» هم در قرآن به کار رفته است؛ (مثلا مائده/3 و معارج/43) و به نظر می‌رسد در معنای آن، نوعی «مقصود و هدف قرار گرفتنی که انسان را کاملا به سوی خود می‌کشاند» لحاظ شده است، چنانکه قرآن کریم در وصف انسانها که برای محشر از قبرهایشان بیرون می‌آیند تعبیر «كَأَنَّهُمْ إِلى‏ نُصُبٍ يُوفِضُون‏» (گویی به سوی «نصب‌»هایی می‌شتباند) را به کار رفته است و همچنین تعبیر «نصب العین قرار دادن» که در فارسی‌هم به کار می‌رود (به معنای جلوی چشم و مورد توجه قرار دادن) هم موید همین معناست.

«الْأَزْلامُ» جمع «الزُّلَم» یا «الزَّلَم‏» می‌باشد که به معنای «تیر بی‌پر» [گاهی در انتهای تیرهای تیراندازی برای اینکه بهتر و در مسیر مستقیم حرکت کند، پر نصب می‌کردند] می‌باشد. (کتاب العین7/ 370) و در اینجا به عنوان ابزاری که برای نوعی قمار کردن استفاده می‌شده، به کار رفته، و چنانکه در جای دیگر تعبیر «تقسیم کردن به وسیله ازلام» (مائده/3) آمده است که مساله بدین صورت بوده که ده نفری شتری را می‌خریدند و ذبح کرده، آن را 28 قسمت می‌کردند و ده تیر می‌گذاشتند که هریک از این تیرها اسمی داشت و سه‌تای آنها به تعبیر امروزی پوچ بود و بقیه از یک تا هفت حساب می‌شد و هرکس هرکدام از آن تیرها به نامش درمی‌آمد، همان نسبت از 28 تا از آن گوشت سهم می‌برد. (المیزان2/192) برخی «ازلام» در آیه حاضر را به معنای دیگری گرفته‌اند (سه چوب که روی آنها «بکن»، «نکن» و «هیچکدام» می‌نوشتند و وقتی در کاری شک داشتند، یکی از آنها را برمی‌داشتند و بدان عمل می‌کردند) و خواسته‌اند با آن استخاره کردن را زیر سوال ببرند، اما چنانکه علامه طباطبایی توضیح می‌دهند، این برداشت ناصوابی است؛ خصوصا با توجه به اینکه این تعبیر در آیه 3 سوره مائده به صورت «تقسیم کردن به وسیله ازلام» و در کنار همین انصاب مطرح شده «وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلام‏» که بخوی نشان می‌دهد دو تعبیر در این دو آیه در یک راستا می‌باشد. (المیزان6/ 118-120)

«فَاجْتَنِبُوهُ» بسیاری از مترجمان این را به «از آنها [= شراب و قمار و ...] اجتناب کنید ترجمه کرده‌اند در حالی که ضمیر «ه» آمده است و اگر قرار بود به آنها ارجاع شود باید ضمیر «ها» (در عربی برای اشیای بی‌جان، به جای ضمیر «جمع غایب» ضمیر «مفرد مونث غایب» می‌آید). پس این ضمیر یا به «شیطان» برمی‌گردد و یا به «عمل الشیطان».

### حدیث

1) از امام باقر ع روایت شده است که: هنگامی که خداوند عز و جل این آیه را بر رسول الله ص نازل کرد که: «بی‌تردید شراب و میسر و انصاب و ازلام، پلیدی‌ای از کار شیطان است، از او اجتناب کنید»،

سوال شد: رسول خدا ! «میسر» چیست؟

فرمودند: هر چیزی که با آن قمار شود، حتی کعاب [= استخوان مفصل پای گوسفند که با آن «قاب بازی» می‌کردند] و گردو!

سوال شد: انصاب چیست؟

فرمودند: آنچه برای بت‌هایشان قربانی می‌کردند.

سوال شد: ازلام چیست؟

فرمودند: تیرهای بی‌پر که با آن تقسیم می‌کردند. (توضیحش در نکات ترجمه گذشت)

الكافي، ج‏5، ص123

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص‏ «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْمَيْسِر؟

فَقَالَ كُلُّ مَا تُقُومِرَ بِهِ حَتَّى الْكِعَابُ وَ الْجَوْزُ

قِيلَ فَمَا الْأَنْصَابُ

قَالَ مَا ذَبَحُوهُ لآِلِهَتِهِمْ

قِيلَ فَمَا الْأَزْلَامُ

قَالَ قِدَاحُهُمُ الَّتِي يَسْتَقْسِمُونَ بِهَا.

2) از امام باقر ع درباره آیه «ای کسانی که ایمان آوردند! بی‌تردید خمر و میسر و انصاب و ازلام ...» روایت شده است: و اما «خمر»، هر نوشیدنی مُسکَری [چیزی که عقل انسان را مختل کند و انسان را از حالت عادی درآورد] خمر است اگر که انسان را مست و خمار کند؛ و اگر چیزی مسکر بود، کم یا زیادش، حرام است؛ و قضیه این بود که خلیفه اول، قبل از اینکه آیه حرام کردن شراب نازل شود، مقداری شراب نوشید و مست شد و شروع به سرودن شعر و گریستن بر مشرکان کشته شده در جنگ بدر کرد؛ خبر به رسول خدا ص رسید، گفت: خدایا زبانش را بند بیاور! پس زبانش بند آمد و نتوانست سخن بگوید تا مستی‌اش زایل شد؛ و بعد از آن بود که آیه تحریم آن نازل شد. و شرابی که هنگام نزول آیه تحریم در مدینه رایج بود، شرابی بود که از خرمای نورس و خرمای معمولی گرفته می‌شد، پس چون که آیه تحریمش نازل شد رسول خدا ص بیرون آمد و در مسجد نشست و ظرف‌هایی که شراب را در آن نگه می‌داشتند طلب کرد و همه را خالی کرد و فرمود: اینها همگی «خمر» هستند و خداوند حرامشان کرده است... خداوند شراب را حرام کرد، کم باشد یا زیاد، و همین طور خرید و فروش و هرگونه بهره‌بردن از آن را؛ و رسول خدا فرمود: ... کسی که شراب بنوشد تا چهل شب نمازش قبول نمی‌شود ...

و اما «میسر» عبارت است از تخته نرد و شطرنج (1) و هرگونه قماری «میسر» است.

و اما «انصاب» بت‌هایی است که مشرکان می‌پرستیدند.

و اما «ازلام» تیرهای بی‌پری است که مشرکان در جاهلیت با آن [گوشت شتر را بر اساس شانس] تقسیم می‌کردند. [توضیح در نکات ترجمه گذشت]

خرید و فروش و هر گونه بهره‌برداری از هرکدام از اینها، از جانب خدا حرامی است که حرام بودنش قطعی است و اینها اموری «پلید از کار شیطان است» و خداوند شراب و قمار را در کنار بت‌ها قرار داد.

(1) توجه: فتوای امام خمینی درباره شطرنج، این است که «اگر شطرنج از ابزار قمار بودن خارج شده باشد، استفاده از آن جایز است»؛ و متن این حدیث نشان می‌دهد که مربوط به موقعیتی است که شطرنج به عنوان ابزار قمار شناخته می‌شده است؛ لذا فتوای ایشان منافاتی با این حدیث ندارد.

تفسير القمي، ج‏1، ص181

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ»:

أَمَّا الْخَمْرُ فَكُلُّ مُسْكِرٍ مِنَ الشَّرَابِ خَمْرٌ إِذَا أُخْمِرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَ أَمَّا الْمُسْكِرُ كَثِيرُهُ وَ قَلِيلُهُ حَرَامٌ- وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَوَّلَ شَرِبَ قَبْلَ أَنْ يُحَرَّمَ الْخَمْرُ فَسَكِرَ فَجَعَلَ يَقُولُ الشِّعْرَ وَ يَبْكِي عَلَى قَتْلَى الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، فَسَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَلَى لِسَانِهِ، فَأَمْسَكَ عَلَى لِسَانِهِ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ السُّكْرُ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَحْرِيمَهَا بَعْدَ ذَلِكَ، وَ إِنَّمَا كَانَتِ الْخَمْرُ يَوْمَ حُرِّمَتْ بِالْمَدِينَةِ فَضِيخَ الْبُسْرِ وَ التَّمْرِ فَلَمَّا نَزَلَ تَحْرِيمُهَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَعَدَ فِي الْمَسْجِدِ- ثُمَّ دَعَا بِآنِيَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَنْبِذُونَ فِيهَا فَأَكْفَأَ كُلَّهَا- ثُمَّ قَالَ هَذِهِ كُلُّهَا خَمْرٌ وَ قَدْ حَرَّمَهَا اللَّهُ- فَكَانَ أَكْثَرُ شَيْ‏ءٍ أُكْفِئَ مِنْ ذَلِكَ- يَوْمَئِذٍ مِنَ الْأَشْرِبَةِ الْفَضِيخُ، وَ لَا أَعْلَمُ أُكْفِئَ يَوْمَئِذٍ مِنْ خَمْرِ الْعِنَبِ شَيْ‏ءٌ- إِلَّا إِنَاءٌ وَاحِدٌ كَانَ فِيهِ زَبِيبٌ وَ تَمْرٌ جَمِيعاً، وَ أَمَّا عَصِيرُ الْعِنَبِ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ بِالْمَدِينَةِ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ، حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ قَلِيلَهَا وَ كَثِيرَهَا- وَ بَيْعَهَا وَ شِرَاءَهَا وَ الِانْتِفَاعَ بِهَا، وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ...[[440]](#footnote-440)مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...[[441]](#footnote-441)

قَالَ وَ أَمَّا الْمَيْسِرُ فَالنَّرْدُ وَ الشِّطْرَنْجُ وَ كُلُّ قِمَارٍ مَيْسِرٌ

وَ أَمَّا الْأَنْصَابُ فَالْأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ تَعْبُدُهَا الْمُشْرِكُونَ

وَ أَمَّا الْأَزْلَامُ فَالْأَقْدَاحُ الَّتِي كَانَتْ تَسْتَقْسِمُ بِهَا الْمُشْرِكُونَ مِنَ الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

كُلُّ هَذَا بَيْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَ الِانْتِفَاعُ بِشَيْ‏ءٍ مِنْ هَذَا حَرَامٌ مِنَ اللَّهِ مُحَرَّمٌ وَ هُوَ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ وَ قَرَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ الْمَيْسِرَ مَعَ الْأَوْثَانِ.[[442]](#footnote-442)

3) امام کاظم ع فرمودند: خداوند تبارک و تعالی «خمر» را به خاطر اسمش حرام نکرد، بلکه به خاطر عاقبتی که به بار می‌آورد حرام کرد؛ پس هر چیزی هم که کار خمر را انجام می‌دهد او هم خمر [و لذا حرام] است.

[یعنی ملاک این نیست که مردم به آن شراب بگویند یا نگویند، بلکه اگر عقل را مختل کند، خمر است]

الكافي، ج‏6، ص412

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ: [[443]](#footnote-443) إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَ لَكِنْ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا فَعَلَ فِعْلَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ.[[444]](#footnote-444)

### تدبر

1) «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ ...‏»: در این آیه خطاب به کسانی است که ایمان آوردند، و در عین حال، هشدار در مورد شراب و قمار را در عرض هشدار به مساله بت‌ها (انصاب) آورده است؛ این مطلب از سویی اهمیت گناهان شراب‌خواری و قماربازی را نشان می‌دهد (چنانکه در پایان حدیث2 بر همین تاکید شده)، و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که شیطان چه اندازه در میان جامعه دینی می‌تواند نفوذ کند که نه‌تنها ممکن است آنها را به گناهان آشکاری مانند شراب‌خواری و قماربازی بکشاند، بلکه حتی درباره بت‌پرستی هم ممکن است در آنها طمع کند؛ و لذا خداوند متعال لازم می‌بیند در این زمینه‌ها هم به اهل ایمان هشدار دهد.

**ثمره مهم این نکته در تحلیل‌های اجتماعی**

برخی گمان می‌کنند همین که جامعه، دینی شد، دیگر گناهی در آن نخواهد بود؛ و با دیدن گناهان در جامعه دینی، اصل دینی بودن آن را زیر سوال می‌برند.

باید گفت: اگر چه جامعه دینی «نباید» گناه انجام دهد، اما این بدان معنا نیست که «حتما انجام نمی‌دهد» و «اگر انجام داد، دیگر جامعه دینی نیست.» مانند اینکه دانشجو باید درس بخواند و نباید در آزمون‌های پایان ترم رد شود؛ اما این بدان معنا نیست که اگر دانشجویی در آزمونی رد شد، دیگر دانشجو نیست؛ بله، او دانشجوی خوبی نیست؛ اما هنوز فرصت دارد. لذاست که خدا علی‌رغم چنین گناهان آشکاری، باز هم تعبیر «الذین آمنوا» به کار می‌برد.

2) «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ»: قمار و شراب و ... «رجس» (پلیدی) و «از عمل شیطان» دانسته شدند؛ یعنی با پاکی فطرت انسان ناسازگارند و شیطانی که دشمن انسان است آنها را طراحی کرده است. در جای دیگر تاکید شد که تنها کار شیطان اغواگری و وسوسه است ([جلسه143، تدبر1](#_تدبر_13)). در نتیجه، اینها اموری‌اند که امکان و زمینه اغواگری شیطان را بسیار بالا می‌برند؛ یعنی فرصتی به دست شیطان می‌دهند تا در اغواگریش موفق شود. (المیزان6/ 120) شراب از این جهت که عقل را دچار اختلال می‌کند و انسانی که عقلش مختل شود براحتی به هر عمل شیطانی‌ای ممکن است دست بزند (لذا هر چیزی که چنین خاصیتی داشته باشد شراب است ولو مردم اسم دیگری رویش بگذارند، حدیث3)؛ و قمار بدین جهت که مدل محاسبات معیشت انسان را غیرمنطقی و مبتنی بر شانس و اتفاق می‌کند و معیشت انسان را دچار اختلال می‌کند و انسانی که معیشت و روال زندگی‌اش دچار اختلال، و به تعبیر روانشاسانه، دچار انواع عقده‌ها شده باشد، در مقام تصمیم‌گیری هر کاری ممکن است از او سر زند.

3) «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون»: خداوند انسانها را با فطرتی پاک قلبی سالم آفریده و تنها چیزی که از انسانها خواسته، این است که این قلب را سالم تحویل خدا دهند (شعراء/89). گناهان (که همگی دست‌پخت شیطان‌اند) خاصیتشان این است که انسان را آلوده و پلید (رجس) می‌کنند و برای همین است که باید از آنها اجتناب کرد تا رستگار شد.

**تحلیلی از یک مدعای اخلاقی**

وقتی پای هشدار و تذکر نسبت به انجام گناهان به میان می‌آید، برخی می‌گویند:

«مهم نیست چه کارهایی انجام می‌دهی؛ مهم این است که دلت پاک باشد.»

این کلمه حقی است که معنای باطلی از آن برداشت شده است. بله، قرآن هم می‌گوید تنها چیزی که در قیامت مهم است این است که دلت پاک باشد (شعراء/89). اما مگر می‌شود کسی وارد کثافات شود و پاک بماند. این آیه همین را می‌گوید. می‌گوید گناه کثافت و پلیدی است و اگر می‌خواهید دلتان پاک بماند گناه نکنید.

4) « وَ الْأَنْصابُ ...»: با اینکه تعبیر «أصنام» درباره «بت» تعبیر رایجی است و در قرآن کریم هم زیاد استفاده شده، چرا در اینجا در کنار «شراب و قمار» از تعبیر «أنصاب» برای اشاره به بت‌ها استفاده شده است.

الف. به نظر می‌رسد یک علت مهمش، این باشد که اشاره به آداب و رسوم‌هایی بکند که در فضاهای جاهلی و خرافی شکل می‌گیرد. درواقع، کسانی که ایمان آورده‌اند، چندان در معرض این نیستند که مبتلا به بت‌پرستی شوند تا تعبیر صریح «اصنام» به کار رود؛ اما در معرض این هستند که آلوده به رفتارهای خرافی شوند. (چنانکه در نکات ترجمه گذشت نصاب، سنگهایی بوده که در محل‌های معین نصب می‌کردند و مناسک خاصی در مقابل آن انجام می‌دادند)

ب. «أنصاب» بت است از آن جهت که هدف و نصب‌العین (مقابل دیدگان) قرار می‌گیرد. این معنا، نه فقط بت‌های عادی (اصنام) بلکه هر امر اعتباری و غیراصیلی (مانند پول، شهرت، مقام و ...) را که هدف انسان قرار بگیرد نیز شامل می‌شود. در واقع کلمه «أنصاب» ظرفیت بیشتری برای اموری همچون پول‌پرستی، مقام‌پرستی و اموری از این دست، که در باطن خود نوعی بت‌پرستی هستند، ولی در جامعه ایمانی رواج می‌یابند دارد.

ج. ...

5) «الْمَيْسِرُ ... وَ الْأَزْلامُ» با اینکه أزلام، نوعی وسیله برای نوع خاصی از قمار کردن بوده، چرا بعد از اینکه «میسر» (قمار به نحو کلی) را مطرح کرد، دوباره از «ازلام» هم سخن گفت؟

الف. می‌خواهد علاوه بر کلی‌گویی، با مصادیق عینی هم هشدار خود را کاربردی کند.

ب. «أزلام» (تیرهای بی‌پر) وسیله قماربازی بوده است؛ و شاید می‌خواهد تاکید کند که اگر چیزی وسیله قماربازی شد، هرگونه بازی با آن - هرچند با آن قمار هم نشود – حرام است، چون ساخته و پرداخته شیطان است (چنانکه فتوای بسیاری از فقها، حرمت بازی با آلات قمار بوده است)

ج. «أزلام» قماری در حوزه تقسیم خوردنی‌ها بوده است و درواقع، منجر به این می‌شده است که آنچه می‌خواهند بخورند حرام شود؛ و اثر لقمه‌‌ی حرام در انحراف انسان بسیار شدید است؛ لذا این قمار به نحو خاص مورد تاکید قرار گرفته است. (درباره چگونگی قمار «أزلام» در نکات ترجمه توضیحات لازم بیان شد)

د. ...

6) «... رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ + فَـ + اجْتَنِبُوهُ + لَعَلَّ + كُمْ تُفْلِحُون»:

«نهی از شراب و قمار» (اجتنبوه) را مبتنی کرد بر اینکه آنها «پلیدی‌ای از کار شیطان» هستند؛ و سپس در مورد کسی که این اجتناب کردن را انجام دهد، «امید» (لعل) به رستگاری را مطرح کرد و تصریح به رستگاری نکرد. چرا؟

الف. علامه طباطبایی: ابتدا مفسده آنها را بیان کرد و سپس نهی کرد تا در دلها بیشتر اثر کند؛ و سپس مساله امید را مطرح کرد تا نهی را شدت بخشد چرا که این تعبیر چنین القا می‌کند که اگر کسی اجتناب نکند، نه‌تنها رستگار نمی‌شود، بلکه اصلا امیدی به رستگاری نداشته باشد. (المیزان6/ 122)

ب. دوگانه شیطان و خدا را پررنگ کند؛ یعنی اساسا راهی بین این دو نیست؛ یا دستورات شیطان است ویا دستورات خدا ([جلسه139، حدیث2](#_حدیث_4))

ج. ...

**مطلب زیر را در کانال نگذاشتم**

7) يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون‏

در این آیه با چهار دلیل شراب حرام شده است (مجمع‌البیان3/ 370):

1. «رجس» دانسته شده و رجس، همان نجس است و خوردن نجس بی‌تردید حرام است.

2. «عمل شیطان» دانسته شده است.

3. امر به اجتناب از آن شده؛ و امر به معنای وجوب است.

4. اجتناب ازآن مایه رستگاری معرفی شده است.

1. . قَالَ الصَّادِقُ ع قال أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ «بِسْمِ اللَّهِ» فِيهِ فَهُوَ أَبْتَر. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص25)

   امام صادق ع در ضمن حدیثی طولانی از امیرالمومنین ع نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم ص فرمودند که خداوند به من فرمود:

   هر کاری که در آن «بسم الله الرحمن الرحیم» گفته نشود ابتر است. [↑](#footnote-ref-1)
2. . این حدیث ظاهرا فقط در کتب اهل سند با سند آمده است. در مسند احمد بن حنبل شماره (21704)- [21788] با این عبارت « وَلَوْلَا تَمَزُّعُ قُلُوبِكُمْ أَوْ تَزَيُّدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ، لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ » و در معجم الکبیر طبرانی شماره (7773)- [7869] [ ج 8 : ص 217 ] با این عبارت «وَلَوْلا تَمْرِيجًا فِي قُلُوبِكُمْ، أَوْ تَزَيُّدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ سَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ» و در کتاب «حدیث عباس الترقفی» (متوفی 267) حدیث شماره 54 با این عبارت «وَلَوْلا تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ "» آمده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. .نکته ای که چون مستند نبود ننوشتم:

   اگر کوثری که خدا به پیامبر ص داد حضرت زهراست و پیامبر ص موظف است در قبال این کوثر نماز ادا کند و قربانی کند، آیا ممکن است:

   نمازی که پیامبر ص دستور داده شد اشاره به اعلام ولایت امیرالمومنین ع باشد (چنانکه در روایات متعدد از خود امیرالمومنین ع آمده است «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ أَنَا حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ أَنَا حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ أَنَا حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل‏» ر.ک: «فضائل» ابن‌شاذان قمی، ص83)؟

   و قربانی کردن، اشاره به قربانی کردن امام حسین ع باشد؛ چنانکه در تفسیر آیه 107 سوره صافات: «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظيم‏» (و [برای ابراهیم] ذبح عظیمی را جایگزین او [اسماعیل] کردیم) روایت از امام رضا علیه‌السلام داریم که منظور از ذبح عظیم، امام حسین ع بود (عیون اخبار الرضا، ج1، ص209)؟ [↑](#footnote-ref-3)
4. . متن مطلب در تفسیر الميزان:

   و قوله: «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» أي مظهره «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» ذيل الآيات أعني قوله: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ» دليل على أن خشيته (ص) الناس لم تكن خشية على نفسه بل كان خشية في الله فأخفى في نفسه ما أخفاه استشعارا منه أنه لو أظهره عابه الناس و طعن فيه بعض من في قلبه مرض فأثر ذلك أثرا سيئا في إيمان العامة، و هذا الخوف- كما ترى ليس خوفا مذموما بل خوف في الله هو في الحقيقة خوف من الله سبحانه.

   و قوله: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» الظاهر في نوع من العتاب ردع عن نوع من خشية الله و هي خشيته عن طريق الناس و هداية إلى نوع آخر من خشيته تعالى و أنه كان من الحري أن يخشى الله دون الناس و لا يخفي ما في نفسه ما الله مبديه و هذا نعم الشاهد على أن الله كان قد فرض له أن يتروج زوج زيد الذي كان تبناه‏ ليرتفع بذلك الحرج عن المؤمنين في التزوج بأزواج الأدعياء و هو (ص) كان يخفيه في نفسه إلى حين مخافة سوء أثره في الناس فآمنه الله ذلك بعتابه عليه نظير ما تقدم في قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ- إلى قوله- وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» الآية.

   فظاهر العتاب الذي يلوح من قوله: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» مسوق لانتصاره و تأييد أمره قبال طعن الطاعنين ممن في قلوبهم مرض نظير ما تقدم في قوله: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبِينَ»: التوبة: 43.

   و من الدليل على أنه انتصار و تأييد في صورة العتاب قوله بعد: «فَلَمَّا قَضى‏ زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها» حيث أخبر عن تزويجه إياها كأنه أمر خارج عن إرادة النبي ص و اختياره ثم قوله: «وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا».

   برای ترجمه‌اش، ر.ک: ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 483 (البته در ترجمه، افزوده‌هایی دارد که برداشتهای مترجم بوده ودقیق نیست) [↑](#footnote-ref-4)
5. . علامه طباطبایی در المیزان مقصود از «ذکرهم» تذکر آنها به دین الهی کرده است از باب اینکه دین برای آنها آمده، یعنی به جای ذکر «دینی که برای آنها آمده» فرمود: ذکر خود آنها. [↑](#footnote-ref-5)
6. . متن کامل حدیث اول بسیار زیباست. حیفم آمد فقط خودم بخوانم. در اینجا قرارش می‌دهم؛ هرکس حوصله داشت مطالعه کند:

   عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

   أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَ قَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ.

   قَالَ فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَارُ الْهُدْنَةِ؟

   قَالَ دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّار وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ فَلْيَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ وَ لْيُبْلِغِ الصِّفَةَ نَظَرَهُ يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ وَ يَتَخَلَّصْ مِنْ نَشَبٍ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّةِ التَّرَبُّصِ.

   اصول كافي، ج‏2، ص599

   رسول خدا ص فرمود كه: اى مردمان! به درستى كه شما در دار هدنه (= موقعیت «آرامش قبل از طوفان») قرار داريد، و شما بر جناح [= بال‏] سفريد، و رفتن با شما شتاب مى‏كند و شما را زود مى‏برد، و ديده‏ايد که شب و روز و آفتاب و ماه، هر نويى را كهنه مى‏كنند، و هر دورى را نزديك مى‏سازند، و هر وعده‏شده را مى‏آورند. پس آماده شوید براى این مسیر طولانی».

   پس مقداد بن اسود برخاست و عرض كرد كه: يا رسول اللَّه! دار هدنه چيست؟

   فرمود: خانه‌ی رساندن و تمام شدن. و چون فتنه‏ها مانند پاره‏هاى شب تار امور را بر شما مشتبه سازد، پس بر شما باد به قرآن؛ زيرا كه اگر شفاعت کند یا بدگویی، سخنش قبول مى‏شود، هر كه آن را در پيش روى خود قرار دهد [كه آن را پيروى كند]، او را به سوى بهشت كشاند، و هر كه آن را در پشت سر خود قرار دهد، او را به سوى آتش دوزخ براند و آن راهنمايى است كه بر بهترين راه‏ها دلالت مى‏كند.

   و آن كتابى است كه در آن تفصيل و بيان [= توضیح] و تحصیل [= حاصل شدن مقاصد و اهداف] هست، آن است جداكننده حق و باطل [= رافع هر گونه اختلاف] و شوخى و سرسرى نيست، ظاهرى دارد و باطنى، ظاهرش حكم و دستور است، و باطنش علم و دانش؛ ظاهرش خرّم و زيبا است و باطنش ژرف. اخترانى دارد [احتمالا منظور آیات قرآن است که همچون ستاره‌هایی که در شب تاریک انسان با کمک آنها راهش را پیدا می‌کند، راه را به انسان نشان می‌دهند] و اخترانش هم اخترانى دارند؛ شگفتى‏هايش شماره نشوند و تازه‏هايش كهنه نگردند، در آن است چراغ‏هاى هدايت و مناره‌های حكمت، و راهنمایی به سوی معرفت است براى كسى كه صفت آن را بشناسد. پس سزاوار است كه انسان ديده خود را به جولان درآورد، و نظر تأمّل را تا درك صفت آن برساند، که نجات بخشد هر كه در معرض هلاك است و رها سازد هر كه در چنگالی گرفتار است؛ پس به راستى انديشه است كه زنده مى‏كند دل بينا را چونان كه طالب نور در تاريكى‏ها به وسيله نور راه مى‏رود پس بر شما باد كه خوش برآئيد [كه خود را نيكو خلاص كنيد] و كم بپائيد [خود را در فتنه‏ها منتظر و سرگردان نگذاريد]. [↑](#footnote-ref-6)
7. . أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَقَاءِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَصْرِيُّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ سِتَّ عَشْرَةَ وَ خَمْسِمِائَةٍ بِمَشْهَدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع‏ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الدُّبَيْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ كَثِيرٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ أَبُو سَلَمَةَ الْأَصْفَهَانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَاشِدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ وَائِلٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ الْمَدَنِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَرْطَاةَ قَالَ: لَقِيتُ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ أَ لَا أُخْبِرُكَ بِوَصِيَّةٍ أَوْصَانِي بِهَا يَوْماً هِيَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا؟ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ: قَالَ لِي عَلِيٌّ يَا كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ .... [↑](#footnote-ref-7)
8. . متن کامل حدیث تقدیم می‌شود:

   حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدٍ اللَّخْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُهَلَّبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ:

   لَمَّا اشْتَدَّتْ عِلَّةُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص اجْتَمَعَ عِنْدَهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقُلْنَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِكِ؟

   فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُمْ قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ لَفَظْتُهُمْ قَبْلَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ خَوَرِ الْقَنَاةِ وَ خَطَلِ الرَّأْيِ وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي‏ الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ سُحْقاً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

   وَيْحَهُمْ أَنَّى زَحْزَحُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ- أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ وَ مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي حَسَنٍ نَقَمُوا وَ اللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَ نَكَالَ وَقْعَتِهِ وَ تَنَمُّرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهِ لَوْ تَكَافُّوا عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لَاعْتَلَقَهُ وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لَا يَكْلُمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يُتَعْتَعُ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمِيراً فَضْفَاضاً تَطْفَحُ ضِفَّتَاهُ وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطَاناً قَدْ تَخَيَّرَ لَهُمُ الرَّيَّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدْعِهِ سَوْرَةَ السَّاغِبِ وَ لَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ

   أَلَا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرُ الْعَجَبَ وَ إِنْ تَعْجَبْ وَ قَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنَدُوا وَ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا اسْتَبْدَلُوا الذُّنَابَى وَ اللَّهِ بِالْقَوَادِمِ وَ الْعَجُزَ بِالْكَاهِلِ فَرَغْماً لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً- أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ- أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى‏ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ- أَمَا لَعَمْرُ إِلَهِكَ لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَيْثَمَا تُنْتَجُ ثُمَّ احْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَماً عَبِيطاً وَ زُعَافاً مُمْقِراً هُنَالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غِبَّ مَا أَسَّسَ الْأَوَّلُونَ ثُمَّ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَ هَرْجٍ شَامِلٍ وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهِيداً وَ زَرْعَكُمْ حَصِيداً

   فَيَا حَسْرَتَى لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ.

   [لینک متن و ترجمه کامل خطبه (البته با روایتی دیگر)](http://www.ido.ir/pages/?id=395662) [↑](#footnote-ref-8)
9. . متن کاملش چنین است

   عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْ أَهَانَ وَلِيّاً لِي فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْ‏ءٍ أَنَا فَاعِلُهُ مِثْلَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي قَبْضِ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَنَفَّلُ لِي حَتَّى أُحِبَّهُ وَ مَتَى أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ يَداً وَ مُؤَيِّداً إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يُرِيدُ الْبَابَ مِنَ الْعِبَادَةِ فَأَكُفُّهُ عَنْهُ لِئَلَّا يَدْخُلَهُ عُجْبٌ فَيُفْسِدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْغِنَاءِ وَ لَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالسُّقْمِ وَ لَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالصِّحَّةِ وَ لَوْ أَسْقَمْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ إِنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي لِعِلْمِي بِقُلُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

   برای انتقال به لینک متن کامل همراه با ترجمه [اینجا](http://www.ghadeer.org/Book/828/124861) را کلیک کنید.

   روایت مذکور به نقل از کتب اهل سنت نیز با همین عبارت مکرر آمده است. مثلا: ر.ک: حلیه الاولیاء لأبی النعیم الإصبهانی ج8 ص319 (12796)- [12813] حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ عَاصِمٍ. ح وثنا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الأَجُرِّي، ثنا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْحُلْوَانِيُّ. ح وثنا مَخْلَدُ بْنُ جَعْفَرٍ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْبَرَاثِيُّ، قَالا: ثنا الْحَكَمُ بْنُ مُوسَى، ثنا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ يَحْيَى الْحُسْنِي، عَنْ صَدَقَةَ الدِّمَشْقِيُّ، عَنْ هِشَامِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ، عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ، قَالَ: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا ...

   این روایت با اندک تفاوتی از قول امام باقر ع هم آمده است:

   الكافي، ج‏2، ص353: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

   لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ص قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ:

   يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْ‏ءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْ‏ءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْ‏ءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذاً سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ. [↑](#footnote-ref-9)
10. . در «تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج‏6، ص481-485 روایات متعددی ذیل این آیه آمده است از جمله این روایت که دیگر به علت ضیق مجال نیاوردم:

    عن سليم بن قيس قال: سأل رجل عليّ بن أبي طالب- عليه السّلام- فقال له، و أنا أسمع: أخبرني بأفضل منقبة لك.

    قال: ما أنزل اللّه في كتابه.

    قال: و ما أنزل اللّه فيك؟

    قال: قوله: وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا- إلى قوله- بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ إيّاي عنى بمن عنده علم الكتاب. [↑](#footnote-ref-10)
11. . (285)- [331 ] مَا قَدْ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ، حَدَّثَنَا الْفِرْيَابِيُّ، حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ»، قَالَ لَيْسَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلامٍ، آيَةٌ مَكِّيَّةٌ، وَإِنَّمَا أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلامٍ قَبْلَ وَفَاةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلامُ بِعَامَيْنِ، وَمَا أُنْزِلَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ، وَإِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي رَجُلٍ مِنْ بَنِي إسْرَائِيلَ آمَنَ بِهِ قَوْمُهُ، وَاسْتَكْبَرْتُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا.

    وَقَدْ وَافَقَ الشَّعْبِيُّ فِي نَفْيِ هَذِهِ الآيَةِ أَنْ تَكُونَ أُنْزِلَتْ فِي ابْنِ سَلامٍ، وَفِي نَفْيِ آيَةٍ أُخْرَى قَدْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إنَّهَا أُنْزِلَتْ فِيهِ أَيْضًا، وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى:« قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ

    ...

    (289)- [331 ] وَكَمَا حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ سِنَانٍ، حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ السَّمَّانُ، حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ فِي هَذِهِ الآيَةِ: «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ»، قَالَ: يَقُولُونَ: ابْنُ سَلامٍ، وَكَيْفَ يَكُونُ ابْنُ سَلامٍ وَهَذِهِ الآيَةُ مَكِّيَّةٌ؟ ! قَالَ ابْنُ عَوْنٍ: فَنُبِّئْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا، يَعْنِي ابْنَ سِيرِينَ، قَالَ: صَدَقَ هِيَ مَكِّيَّةٌ. [↑](#footnote-ref-11)
12. . در حکایت معروفی که مدعی می‌شود که این آیات درباره من نازل شده، همه مردم مدینه – که علی‌القاعده بسیاری از آنها اصحاب پیامبر بودند- او را یهودی دروغگو خطاب می‌کنند. [↑](#footnote-ref-12)
13. . این مطلب از کتاب «علی کیست؟» نوشته فضل الله کمپانی، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1363) (که اول بار در سال 1337 منتشر شده) ص254 آمده و در دانشنامه امام علی ج1 ص 1134 هم آمده است؛ متاسفانه هیچکدام آدرسی نداده‌اند. [↑](#footnote-ref-13)
14. . و به این مضمون بسیار نزدیک است این حدیث: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ لِي: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا أَدَّى شُكْرَهَا. امام صادق ع فرمود: خداوند به بنده‌ای هر نعمت کوچک یا بزرگی نداد و سپس بنده «الحمدلله» نگفت، مگر اینکه آن بنده شکر آن نعمت را ادا کرده است. (اصول کافی 2 /96) [↑](#footnote-ref-14)
15. . عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص: 283-285 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِيُ‏ الْمُفَسِّرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الرِّضَا ع فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ الْحَمْدُ لِلَّهِ‏ رَبِ‏ الْعالَمِينَ‏ مَا تَفْسِيرُهُ‏ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنِ الْبَاقِرِ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ الْحَمْدُ لِلَّهِ‏ رَبِ‏ الْعالَمِينَ‏ مَا تَفْسِيرُهُ‏ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ هُوَ أَنْ عَرَّفَ عِبَادَهُ بَعْضَ نِعَمِهِ عَلَيْهِمْ جُمَلًا إِذْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ جَمِيعِهَا بِالتَّفْصِيلِ لِأَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى أَوْ تُعْرَفَ فَقَالَ لَهُمْ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ هُمُ الْجَمَاعَاتُ مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجَمَادَاتِ وَ الْحَيَوَانَاتِ وَ أَمَّا الْحَيَوَانَاتُ‏ فَهُوَ يَقْلِبُهَا فِي قُدْرَتِهِ وَ يَغْذُوهَا مِنْ رِزْقِهِ وَ يُحَوِّطُهَا بِكَنَفِهِ وَ يُدَبِّرُ كُلًّا مِنْهَا بِمَصْلَحَتِهِ وَ أَمَّا الْجَمَادَاتُ فَهُوَ يُمْسِكُهَا بِقُدْرَتِهِ وَ يُمْسِكُ الْمُتَّصِلَ مِنْهَا أَنْ يَتَهَافَتَ‏ وَ يُمْسِكُ الْمُتَهَافِتَ مِنْهَا أَنْ يَتَلَاصَقَ وَ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ‏ وَ يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَنْخَسِفَ إِلَّا بِأَمْرِهِ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ‏ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ‏ وَ قَالَ ع رَبُّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَ هُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَيِّ سِيرَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا لَيْسَ تَقْوَى مُتَّقٍ بِزَائِدِهِ وَ لَا فُجُورُ فَاجِرٍ بِنَاقِصِهِ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ سِتْرٌ وَ هُوَ طَالِبُهُ فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَطْلُبُهُ الْمَوْتُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا وَ ذَكَّرَنَا بِهِ مِنْ خَيْرٍ فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ قَبْلَ أَنْ نَكُونَ فَفِي هَذَا إِيجَابٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ص وَ عَلَى شِيعَتِهِمْ أَنْ يَشْكُرُوهُ بِمَا فَضَّلَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع وَ اصْطَفَاهُ نَجِيّاً وَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ نَجَّى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَعْطَاهُ التَّوْرَاةَ وَ الْأَلْوَاحَ رَأَى مَكَانَهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ يَا رَبِّ لَقَدْ أَكْرَمْتَنِي بِكَرَامَةٍ لَمْ تُكْرِمْ بِهَا أَحَداً قَبْلِي فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ‏ يَا مُوسَى أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مُحَمَّداً عِنْدِي أَفْضَلُ مِنْ جَمِيعِ مَلَائِكَتِي وَ جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ مُوسَى ع يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ ص أَكْرَمَ عِنْدَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَهَلْ فِي آلِ الْأَنْبِيَاءِ أَكْرَمُ مِنْ آلِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ آلِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ فَإِنْ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ كَذَلِكَ فَهَلْ فِي أُمَمِ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ مِنْ أُمَّتِي ظَلَّلْتَ‏ عَلَيْهِمُ الْغَمامَ‏ وَ أَنْزَلْتَ‏ عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى‏ وَ فَلَقْتَ لَهُمُ الْبَحْرَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُوسَى أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ كَفَضْلِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي فَقَالَ مُوسَى ع يَا رَبِّ لَيْتَنِي كُنْتُ أَرَاهُمْ‏ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُمْ وَ لَيْسَ هَذَا أَوَانَ ظُهُورِهِمْ وَ لَكِنْ سَوْفَ تَرَاهُمْ فِي الْجَنَّاتِ جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ الْفِرْدَوْسِ بِحَضْرَةِ مُحَمَّدٍ فِي نَعِيمِهَا يَتَقَلَّبُونَ وَ فِي خَيْرَاتِهَا يَتَبَحْبَحُونَ‏ أَ فَتُحِبُّ أَنْ أُسْمِعَكَ كَلَامَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ إِلَهِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ قُمْ بَيْنَ يَدَيَّ وَ اشْدُدْ مِئْزَرَكَ قِيَامَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَفَعَلَ ذَلِكَ مُوسَى ع فَنَادَى رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَ هُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ قَالَ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الْإِجَابَةَ شِعَارَ الْحَاجِّ ثُمَّ نَادَى رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ إِنَّ قَضَائِي عَلَيْكُمْ أَنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبَى وَ عَفْوِي قَبْلَ عِقَابِي فَقَدِ اسْتَجَبْتُ لَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْعُوَنِي وَ أَعْطَيْتُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَسْأَلُونِي مَنْ لَقِيَنِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَادِقٌ فِي أَقْوَالِهِ مُحِقٌّ فِي أَفْعَالِهِ وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخُوهُ وَ وَصِيُّهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَلِيُّهُ وَ يُلْتَزَمُ طَاعَتُهُ كَمَا يُلْتَزَمُ طَاعَةُ مُحَمَّدٍ وَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ الْمُصْطَفَيْنَ الطَّاهِرِينَ الْمُطَهَّرِينَ الْمُنْبِئِينَ بِعَجَائِبِ آيَاتِ اللَّهِ وَ دَلَائِلِ حُجَجِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِهِمَا أَوْلِيَاؤُهُ أَدْخَلْتُهُ جَنَّتِي وَ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ قَالَ ع فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّنَا مُحَمَّداً ص قَالَ يَا مُحَمَّدُ وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَيْنا أُمَّتَكَ بِهَذِهِ الْكَرَامَةِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُحَمَّدٍ ص قُلِ‏ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ عَلَى مَا اخْتَصَّنِي بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَ قَالَ لِأُمَّتِهِ قُولُوا أَنْتُمْ‏ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ عَلَى مَا اخْتَصَّنَا بِهِ مِنْ هَذِهِ الْفَضَائِلِ. [↑](#footnote-ref-15)
16. . مخصوصا به «قیل» توجه شود که سخن ملائکه نیست. [↑](#footnote-ref-16)
17. . این مطلب در 25/2/1395 اضافه شد:

    موید بر اینکه حقیقت حمد مال مقام مخلصین است و لذا آخرین دعای اهل بهشت است:

    عن محمد بن مسلم قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله عز و جل «وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فقال فاتحة الكتاب [يثنى فيها القول- قال: و قال رسول الله ص إن الله من علي بفاتحة الكتاب‏] من كنز الجنة فيها: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الآية التي يقول فيها: «وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ نُفُوراً» «و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» دعوى أهل الجنة حين شكروا الله حسن الثواب (تفسير العياشي، ج‏1، ص22) [↑](#footnote-ref-17)
18. . مواردی که در قرآن «العالمین» به معنای «انسان‌ها» آمده است: (يا بَني‏ إِسْرائيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتي‏ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمينَ (بقره/ 47 و 122)؛ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى‏ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ (آل عمران/33) يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى‏ نِساءِ الْعالَمينَ (آل عمران /42) ْ إِذْ جَعَلَ فيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمينَ (مائده/20) فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمينَ (مائده/115) َ إِسْماعيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلاًّ فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمينَ (انعام/86) وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمينَ (اعراف/80؛ عنکبوت/28) قالَ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَبْغيكُمْ إِلهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعالَمينَ (اعراف/140) قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمينَ (حجر/70) أَ تَأْتُونَ الذُّكْرانَ مِنَ الْعالَمينَ (شعرا/ 165) وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمينَ (عنکبوت/6) ْ أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِما في‏ صُدُورِ الْعالَمينَ (عنکبوت /10) سَلامٌ عَلى‏ نُوحٍ فِي الْعالَمينَ (صافات/79) وَ لَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلى‏ عِلْمٍ عَلَى الْعالَمينَ (دخان/32) َ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمينَ (جاثیه/16) [↑](#footnote-ref-18)
19. . و الْعَالَمُ: اسم للفلك و ما يحويه من الجواهر و الأعراض، و هو في الأصل اسم لما يعلم به كالطابع و الخاتم لما يطبع به و يختم به، و جعل بناؤه على هذه الصّيغة لكونه كالآلة، و الْعَالَمُ آلة في الدّلالة على صانعه، و لهذا أحالنا تعالى عليه في معرفة وحدانيّته، فقال: أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ [الأعراف/ 185]،

    و أمّا جمعه فلأنّ من كلّ نوع من هذه قد يسمّى عَالَماً، فيقال: عالم الإنسان، و عالم الماء، و عالم النّار، و أيضا قَدْ رُوِيَ: (إِنَّ لِلَّهِ بِضْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَالَمٍ).

    و أمّا جمعه جمع السّلامة فلكون النّاس في جملتهم، و الإنسان إذا شارك غيره في اللّفظ غلب حكمه، و قِيلَ: إِنَّمَا جُمِعَ هَذَا الْجَمْعُ لِأَنَّهُ عُنِيَ بِهِ أَصْنَافُ الْخَلَائِقِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ دُونَ غَيْرِهَا. وَ قَدْ رُوِيَ هَذَا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ و قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: عُنِيَ بِهِ النَّاسُ وَ جُعِلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَالَماً، وَ قَالَ: الْعَالَمُ عَالَمَانِ الْكَبِيرُ وَ هُوَ الْفَلَكُ بِمَا فِيهِ، وَ الصَّغِيرُ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ لِأَنَّهُ مَخْلُوقٌ عَلَى هَيْئَةِ الْعَالَمِ، وَ قَدْ أَوْجَدَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ كُلَّ مَا هُوَ مَوْجُودٌ فِي الْعَالَمِ الْكَبِيرِ.

    قال تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ [الفاتحة/ 1]، و قوله تعالى:وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ [البقرة/ 47]، قيل: أراد عالمي زمانهم. و قيل: أراد فضلاء زمانهم الذين يجري كلّ واحد منهم مجرى كلّ عالم لما أعطاهم و مكّنهم منه، و تسميتهم بذلك كتسمية إبراهيم عليه السلام بأمّة في قوله: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً [النحل/ 120]، و قوله: أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ‏ [الحجر/ 70]. [↑](#footnote-ref-19)
20. . ادامه روایت چنین است:

    وَ إِنَّ اللَّهَ لَيُعَذِّبُ الْجُعَلَ فِي جُحْرِهَا بِحَبْسِ الْمَطَرِ عَنِ الْأَرْضِ الَّتِي هِيَ بِمَحَلِّهَا بِخَطَايَا مَنْ بِحَضْرَتِهَا وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهَا السَّبِيلَ فِي مَسْلَكٍ سِوَى مَحَلَّةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ

    راستى خدا هر آينه جُعَل را در سوراخش عذاب مى‏كند عذاب مى‏كند به واسطه دريغ كردن باران از زمينى كه محل او است براى گناهان مردمى كه در ميان آنها است و به تحقيق خدا براى جُعَل راهى فراهم كرده است كه از آن برود به محلّى ديگر جز محلّ معصيت كارها، گويد:سپس امام باقر (ع) فرمود: فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ.

    (292)- [1 : 396] قَوْلُهُ:ف وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍق عَاصِمُ بْنُ حَكِيمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ، ْ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا عَامٌ بِأَكْثَرَ مِنْ عَامٍ مَطَرًا.

    أَوْ قَالَ: مَا مِنْ عَامٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ شَاءَ.

    وَقَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ:ف وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ تفسیر یحیی بن السلام [↑](#footnote-ref-20)
21. . حدیثی از ابن عباس ذیل این آیه که ماء را به علم تفسیر کند نیافتم مگر به دلالت ضمنی از این حدیث که در جوامع اهل سنت آمده است:

    السنن الوارده فی الفتن للدانی (عثمان بن سعید الدانی م 444) [ ج1، ص316 ] (678)- [678] حُدِّثْنَا عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ الْمَادَرَائِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْمَاعِيلَ التِّرْمِذِيُّ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سَابِقٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَسْلَمَةُ بْنُ عُلَيٍّ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: " أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى الأَرْضِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ: سَيْحُونَ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ، وَجَيْحُونَ وَهُوَ نَهْرُ بَلْخٍ، وَدِجْلَةَ وَالْفُرَاتَ وَهُمَا نَهْرَا الْعِرَاقِ، وَالنِّيلَ وَهُوَ نَهْرُ مِصْرَ أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ مِنْ عُيُونِ الْجَنَّةِ مِنْ أَسْفَلِ دَرَجَةٍ مِنْ دَرَجَاتِهَا، عَلَى جَنَاحَيْ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَاسْتَوْدَعَهَا الْجِبَالَ، وَأَجْرَاهَا فِي الأَرْضِ وَجَعَلَ فِيهَا مَنَافِعَ لِلنَّاسِ فِي أَصْنَافِ مَعَايِشِهِمْ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الأَرْضِ» فَإِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَرْسَلَ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَرَفَعَ مِنَ الأَرْضِ الْقُرْآنَ وَالْعِلْمَ كُلَّهُ، وَالْحَجَرَ الأَسْوَدَ مِنْ رُكْنِ الْبَيْتِ، وَمَقَامَ إِبْرَاهِيمَ، وَتَابُوتَ مُوسَى بِمَا فِيهِ، وَهَذِهِ الأَنْهَارَ الْخَمْسَةَ فَيَرْفَعُ كُلَّ ذَلِكَ إِلَى السَّمَاءِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ « وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ»، فَإِذَا رُفِعَتْ هَذِهِ الأَشْيَاءُ مِنَ الأَرْضِ فَقَدَ أَهْلُهَا خَيْرَ الدِّينِ وَالدُّنْيَا " و مرحوم مجلسی هم در بحار الأنوار، (ج‏57، ص39) آن را به نقل از الدر المنثور (ج5، ص8) آورده است. [↑](#footnote-ref-21)
22. . روایات دیگری در این زمینه:

    الف) الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏6، ص: 391: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلى‏ ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ فَقَالَ يَعْنِي مَاءَ الْعَقِيقِ.

    که در تفسير صافي (ج‏3، ص397) در توضیح آن آمده است: أقولُ: يعني بالعقيق الوادي.

    و در معجم البلدان (ج4، ص138) توضیح داده است: العقيق كل واد شقه السيل فانهره و وسعه، و في بلاد العرب اعقة أربعة ... احدها عقيق المدينة المنورة.

    و مرحوم مجلسی در مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (ج‏22، ص244) در این باره توضیح داده است:

    «و لعل المراد وادي العقيق، و إنما ذكره عليه السلام على وجه التمثيل، أي مثله من المواضع التي ليس فيها ماء، و إنما فيها برك و غدر يجتمع فيهما ماء السماء، أو يقال: خص ذلك الموضع لاحتياجهم فيه إلى الماء للدنيا و الدين لوقوع غسل الإحرام فيه، أو يقال: كان أولا نزول الآية لهذا الموضع بسبب من الأسباب لا نعرفه، و أما حمله على ماء فص العقيق فلا يخفى بعده.»

    ب) و في المجمع عن النبيّ صلّى اللَّه عليه و آله انّ اللَّه تعالى انزل من الجنّة خمسة انهار سيحون و هو نهر الهند و جيحون و هو نهر بلخ و دجلة و الفرات و هما نهرا العراق و النيل و هو نهر مصر أنزلها اللَّه من عين واحدة و أجراها في الأرض و جعل فيها منافع للنّاس في اصناف معايشهم فذلك قوله وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ الآية وَ إِنَّا عَلى‏ ذَهابٍ بِهِ بالإفساد او التصعيد أو التعميق بحيث يتعذّر استنباطه لَقادِرُونَ كما كنّا قادرين على انزاله قيل في تنكير ذهاب إيماء الى كثرة طرقه و مبالغة في الإيعاد به.

    ج) و عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن يعقوب بن يزيد، عن علي بن يقطين، عن عمرو بن إبراهيم، عن خلق بن حماد، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر (ع) يقول، قال رسول اللّه (ص): قال اللّه عزّ و جلّ: وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ، ماءً مباركا. قال (ص): ليس من ماء في الأرض، إلّا و قد خالطه ماء السماء. طب الأئمة عليهم السلام (للشبر)، ص: 201 [↑](#footnote-ref-22)
23. . احادیث دیگری هم بود که برای پرهیز از تفصیل در کانال قرار ندادم. برخی که به نظرم هرکدام ظرافت خاص دیگری را منتقل می‌کند در اینجا آوردم:

    - تَفْسِيرِ السُّدِّيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» قَالَ أَنْزَلَ اللَّهُ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَهُ ذُو الْفَقَارِ خُلِقَ مِنْ وَرَقِ آسِ الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» وَ كَانَ بِهِ يُحَارِبُ آدَمُ أَعْدَاءَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ عَلَيْهِ مَكْتُوباً لَا يَزَالُ‏ أَنْبِيَائِي يُحَارِبُونَ بِهِ نَبِيٌّ بَعْدَ نَبِيٍّ وَ صِدِّيقٌ بَعْدَ صِدِّيقٍ حَتَّى يَرِثَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَيُحَارِبَ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ «مَنافِعُ لِلنَّاسِ» لِمُحَمَّدِ وَ عَلِيٍّ «إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» مَنِيعٌ مِنَ النَّقِمَةِ بِالْكُفَّارِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

    مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏3، ص294

    ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است: «آهن را فروفرستاد» یعنی خداوند وقتی آدم را از بهشت فروفرستاد، همراهش ذوالفقار را فرستاد که از برگ درخت «آس» بهشتی آفریده شده بود که «در آن بأس شدید است» و حضرت آدم با آن با دشمنانش از جنیان و شیاطین می‌جنگید و بر آن نوشته شده که همواره پیامبران من، پیامبری بعد از پیامبر دیگر، و صدیقی بعد ازصدیق دیگر با آن [با دشمنانشان] می‌جنگند تا اینکه امیرالمومنین ع آن را به ارث ببرد و با آن از جان پیامبر امی دفاع کند و «منافعی برای مردم دارد» برای محمد ص و علی، «که البته خداوند قوی و عزیز است» و آسیبهای ناشی از کفار را به وسیله علی بن ابی‌طالب دفع می‌کند.

    - امام علی ع در ضمن گفتگویی طولانی فرمودند:

    قَالَ «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» فَإِنْزَالُهُ ذَلِكَ خَلْقُهُ إِيَّاه‏

    الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص250

    خداوند می‌فرماید: «آهن را نازل کردیم که...» نازل کردنش همان آفریدنش است.

    - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ و غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى‏؛ و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ و عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَال: ... الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم،‏ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا ... وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ» الْكِتَابُ الِاسْمُ الْأَكْبَر وَ إِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الْفُرْقَانُ فِيهَا فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، و فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ و شُعَيْبٍ و إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى‏ صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى‏ فَأَيْنَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ الِاسْمُ الْأَكْبَرُ وَ صُحُفُ مُوسَى الِاسْمُ الْأَكْبَر ....

    كافي ج1 ص293

    امام صادق ع در ضمن حدیثی طولانی به این آیه رسیدند و فرمودند:

    اسم اکبر همان كتابي است كه علم هر چيز از آن دانسته شود و همراه پيغمبران صلوات اللَّه عليهم بوده است؛ که خداى تعالى فرمايد: «بتحقيق كه ما رسولانى فرستاديم ... و بهمراه ايشان كتاب و ميزان نازل كرديم» كتاب همان اسم اكبر است، و از میان آنچه به نام كتاب شناخته شده، تورات و انجيل و فرقان (قرآن) معروف است، و[لى علاوه بر آنها] در آن كتاب، كتاب نوح عليه السلام و كتاب صالح و شعيب و ابراهيم عليهم السلام است كه خداى عز و جل خبر داده است «همانا اين [مطلب] در صحف نخستين است، صحف ابراهيم و موسى» پس [اگر كتاب منحصر به تورات و انجيل و قرآن است] صحف ابراهيم كجاست! همانا صحف ابراهيم، اسم اكبر است؛ و صحف موسى هم اسم اكبر است‏ ...

    (این حدیث به طور کاملتر در جلسه 120 آمده است) [↑](#footnote-ref-23)
24. . ادامه روایت توضیح مطلب است لذا در پاورقی آوردم: قَالَ أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ قَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَ فُسْحَةٍ وَ رُوحُ الْمُسِي‏ءِ فِي ضِيقٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ الْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَاباً كَمَا مِنْهُ خُلِقَ وَ مَا تَقْذِفُ بِهِ السِّبَاعُ وَ الْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَ مَزَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ وَزْنَهَا وَ إِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرَ النُّشُورِ فَتَرْبُو الْأَرْضُ ثُمَّ تمخضوا [تُمْخَضُ‏] مَخْضَ السِّقَاءِ فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ- وَ الزُّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالَبٍ إِلَى قَالَبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ فَتَعُودُ الصُّوَرُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً [↑](#footnote-ref-24)
25. .در سرائر ابن ادریس، ج1، ص44؛ و «أعلام الدين في صفات المؤمنين» (دیلمی م 841)، ص 82 بدین صورت آمده است «وَ قَالَ قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ» و در منیه المرید، ص267 بدین صورت آمده است وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: قَيِّدُوا الْعِلْمَ قِيلَ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ. [↑](#footnote-ref-25)
26. . متن کاملتر کلام امام که این فقره از بحث را تمام می کند بدین صورت است:

    تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا الْمَنْطِقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ يُنْتِجُهُ فِكْرُهُ وَ بِهِ يَفْهَمُ عَنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ الْمُهْمَلَةِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْ‏ءٍ وَ لَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتِ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتِ الْآدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رُوِيَ لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ وَ كَذَلِكَ الْكَلَامُ إِنَّمَا هُوَ شَيْ‏ءٌ يَصْطَلِحُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ وَ لِهَذَا صَارَ يَخْتَلِفُ فِي الْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ كَذَلِكَ لِكِتَابَةِ الْعَرَبِيِّ وَ السِّرْيَانِيِّ وَ الْعِبْرَانِيِّ وَ الرُّومِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْكِتَابَةِ الَّتِي هِيَ مُتَفَرِّقَةٌ فِي الْأُمَمِ إِنَّمَا اصْطَلَحُوا عَلَيْهَا كَمَا اصْطَلَحُوا عَلَى الْكَلَامِ فَيُقَالُ لِمَنِ ادَّعَى ذَلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِنْ كَانَ لَهُ فِي الْأَمْرَيْنِ جَمِيعاً فِعْلٌ أَوْ حِيلَةٌ فَإِنَّ الشَّيْ‏ءَ الَّذِي يَبْلُغُ بِهِ ذَلِكَ الْفِعْلَ وَ الْحِيلَةَ عَطِيَّةٌ وَ هِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي خَلْقِهِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ لِسَانٌ مُهَيَّأٌ لِلْكَلَامِ وَ ذِهْنٌ يَهْتَدِي بِهِ لِلْأُمُورِ لَمْ يَكُنْ لِيَتَكَلَّمَ أَبَداً وَ لَوْ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَفٌّ مُهَيَّئَةٌ وَ أَصَابِعُ لِلْكِتَابَةِ لَمْ يَكُنْ لِيَكْتُبَ أَبَداً وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ مِنَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَ لَا كِتَابَةَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أُثِيبَ‏ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِين. توحيد المفضل، ص: 81-79 [↑](#footnote-ref-26)
27. . این احادیث هم بسیار ارتباط داشت که به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم

    1) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَكَتَبَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

    تفسير القمي، ج‏2، ص198

    2) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: الِاشْتِهَارُ بِالْعِبَادَةِ رِيبَةٌ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ ... وَ أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْماً ...

    الأمالي( للصدوق)، ص: 21

    3) «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ » و عن قتادة في تفسيرها:" القلم نعمة من الله عظيمة، لو لا القلم ما قام دين و لم يصلح عيش ... و نبه على فضل علم الكتابة، لما فيه من المنافع العظيمة التي لا يحيط بها إلا هو، و ما دونت العلوم و لا قيدت الحكم و لا ضبطت أخبار الأولين و مقالاتهم، و لا كتب الله الكتب المنزلة إلا بالكتابة، و لولاها ما استقامت أمور الدين و الدنيا".

    مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج‏1، ص389 (الدر المنثور 250: 6 و 369 و القرطبي 120: 20 و المجمع 514: 10 و الطبري 161: 30 و تفسير الرازي 17: 32 و التبيان 380: 10 و الجامع لأخلاق الراوي 392: 1 [↑](#footnote-ref-27)
28. . در کتاب مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص326 (نوشته مرحوم طبرسی م600) به جای «یهدیه» «یبدیه» نوشته شده است که ترجمه اش چنین می شود: در قلب کسی قرار می گیرد که خداوتد تبارک و تعالی بخواهد بر او آشکار کند [↑](#footnote-ref-28)
29. . و حدیثی دیگر در تفسیر کل آیات و تطبیق آن بر پیامبر اکرم ص و امیرالمومنین ع به نقل از تفسير القمي، ج‏2، ص430:

    حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ‏ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ قَالَ وَ مَا أَقْرَأُ قَالَ‏ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ‏ يَعْنِي خَلَقَ نُورَكَ الْأَقْدَمَ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ‏ يَعْنِي خَلَقَكَ مِنْ نُطْفَةٍ [عَلَقَةٍ] وَ شَقَّ مِنْكَ عَلِيّاً اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ‏ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ‏ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ‏ يَعْنِي عَلَّمَ عَلِيّاً مَا لَمْ يَعْلَمْ قَبْلَ ذَلِكَ. [↑](#footnote-ref-29)
30. . خود را برتر نبینیم و فخرفروشی نکنیم و فکر نکنیم خودمان کاره‌ای بوده‌ایم و خودمان زحمت کشیده‌ایم و ... (قصص/78) [↑](#footnote-ref-30)
31. . هر علمی را که به دست می‌آوریم (حتی علم محصول مطالعه : بالقلم) خدا به ما داده است. پس هم حواسمان باشد که علم را خدا می‌دهد، نه صرف تعلم (حدیث 1)؛ و هم اینکه این بهانه نشود که تعلم را کنار بگذاریم (حدیث 2 و 3). [↑](#footnote-ref-31)
32. . اگر علم را خدا می‌دهد از راه غیر مطالعه و تعلم ظاهری هم می‌تواند بدهد (بقره/282: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ؛ و حدیث1) اما محور را بر آموزش با قلم گذاشته است (عَلَّمَ بالقلم، عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم‏) [↑](#footnote-ref-32)
33. . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ: [↑](#footnote-ref-33)
34. . چند حدیث دیگر که به آیه بسیار مرتبط است و به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم:

    1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مَالِكِ بْنِ حُصَيْنٍ السَّكُونِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

    مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظاً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِزّاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَ أَثَابَهُ اللَّهُ مَكَانَ غَيْظِهِ ذَلِكَ.

    كافي، ج‏2، ص110

    2) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّزَّاقِ يَقُولُ:

    جَعَلَتْ جَارِيَةٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع تَسْكُبُ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَسَقَطَ الْإِبْرِيقُ مِنْ يَدِ الْجَارِيَةِ عَلَى وَجْهِهِ فَشَجَّهُ فَرَفَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتِ الْجَارِيَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ» فَقَالَ لَهَا قَدْ كَظَمْتُ غَيْظِي قَالَتْ «وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ» قَالَ قَدْ عَفَى اللَّهُ عَنْكِ قَالَتْ «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» قَالَ اذْهَبِي فَأَنْتِ حُرَّةٌ.

    الأمالي( للصدوق)، ص201

    3) أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ غَيْرُهُ قَالُوا:

    وَقَفَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَسْمَعَهُ وَ شَتَمَهُ فَلَمْ يُكَلِّمْهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لِجُلَسَائِهِ قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ تَبْلُغُوا مَعِي إِلَيْهِ حَتَّى تَسْمَعُوا رَدِّي عَلَيْهِ

    قَالَ فَقَالُوا لَهُ نَفْعَلُ وَ لَقَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ تَقُولَ لَهُ وَ نَقُولَ

    قَالَ فَأَخَذَ نَعْلَيْهِ وَ مَشَى وَ هُوَ يَقُولُ «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَهُ شَيْئاً

    قَالَ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى مَنْزِلَ الرَّجُلِ فَصَرَخَ بِهِ فَقَالَ قُولُوا لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

    قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُتَوَثِّباً لِلشَّرِّ وَ هُوَ لَا يَشُكُّ أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَهُ مُكَافِئاً لَهُ عَلَى بَعْضِ مَا كَانَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ آنِفاً فَقُلْتَ وَ قُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِيَّ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَ إِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ

    قَالَ فَقَبَّلَ الرَّجُلُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بَلْ قُلْتُ فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ وَ أَنَا أَحَقُّ بِهِ

    قَالَ الرَّاوِي لِلْحَدِيثِ وَ الرَّجُلُ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ.

    الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص145-146 [↑](#footnote-ref-34)
35. . در قرآن کریم به صورت «جاریات» هم جمع بسته شده است: والجاریات یسرا [↑](#footnote-ref-35)
36. . فقره دیگری از توحيد المفضل، (ص146) نیز در ذیل این آیه ممکن بود بیاوریم که برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم:

    فَإِنْ شَكَكْتَ فِي مَنْفَعَةِ هَذَا الْمَاءِ الْكَثِيرِ الْمُتَرَاكِمِ فِي الْبِحَارِ وَ قُلْتَ مَا الْإِرْبُ فِيهِ فعلم [فَاعْلَمْ‏] أَنَّهُ مُكْتَنَفٌ وَ مُضْطَرَبٌ مَا لَا يُحْصَى مِنْ أَصْنَافِ السَّمَكِ وَ دَوَابِّ الْبَحْرِ وَ مَعْدِنِ اللُّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الْعَنْبَرِ وَ أَصْنَافٍ شَتَّى تُسْتَخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ وَ فِي سَوَاحِلِهِ مَنَابِتُ الْعُودِ الْيَلَنْجُوجِ وَ ضُرُوبٍ مِنَ الطِّيبِ وَ الْعَقَاقِيرِ ثُمَّ هُوَ بَعْدُ مَرْكَبٌ لِلنَّاسِ وَ مَحْمِلٌ لِهَذِهِ التِّجَارَاتِ الَّتِي تُجْلَبُ مِنَ الْبُلْدَانِ الْبَعِيدَةِ كَمِثْلِ مَا يُجْلَبُ مِنَ الصِّينِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الصِّينِ فَإِنَّ هَذِهِ التِّجَارَاتِ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَحْمِلٌ إِلَّا عَلَى الظَّهْرِ لَبَارَتْ وَ بَقِيَتْ فِي بُلْدَانِهَا وَ أَيْدِي أَهْلِهَا لِأَنَّ أَجْرَ حَمْلِهَا يُجَاوِزُ أَثْمَانَهَا فَلَا يَتَعَرَّضُ أَحَدٌ لِحَمْلِهَا وَ كَانَ يَجْتَمِعُ فِي ذَلِكَ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا فَقْدُ أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ تَعْظُمُ الْحَاجَةُ إِلَيْهَا وَ الْآخَرُ انْقِطَاعُ مَعَاشِ مَنْ يَحْمِلُهَا وَ يَتَعَيَّشُ بِفَضْلِهَا

    امام صادق ع در توضیح فواید دریا پس از بیان نکاتی می‌فرمایند:

    اگر در فايده اين آب بسيار كه در درياها گرد آمده در ترديدى و مى‏گويى به آن چه نياز است؟ بدان كه جايگاه و مأواى جانوران بى‏شمار آبزى؛ چون: انواع ماهيها و حيوانات دريايى آب است.

    معدن و مخزن گوهر، ياقوت، عنبر و انواع اشيايى كه از آب استخراج مى‏گردد آب است.

    در ساحلهاى آن، انواع عودهاى خوشبو و عطرها [اى مست‏كننده‏] و داروهاى سودمند يافت مى‏شود.آب براى مردم همانند مركبى است كه بازرگانان بر آن سوار مى‏شوند و كالاهاى خود را از سرزمينهاى دور دست براحتى منتقل مى‏كنند. به وسيله آبها از چين به عراق و از عراق به چين كالا حمل مى‏كنند.

    بى‏ترديد اگر آب وسيله حمل اين كالاها نبود و همه چيز با پشت حمل مى‏شد، همه كالا در همان سرزمينها و در دست صاحبانشان مى‏ماند؛ زيرا هزينه حمل آنها از ارزش خود كالاها بيشتر مى‏گشت و هيچ كس به حمل آنها اقدام نمى‏كرد؛ در نتيجه، دو پيامد داشت: 1- بسيارى از چيزهاى مفيد كه به آن نياز بود به دست نيازمندان نمى‏رسيد. 2- بسيارى از مردم نمى‏توانستند در راه حمل و بازرگانى، اين گونه روزى درآورند و زندگى بگذرانند.

    شگفتيهاى آفرينش (ترجمه توحيد مفضل)، ص134 [↑](#footnote-ref-36)
37. . شناور ماندن یک شیء بر روی یک سیال بستگی به چگالی «نسبت وزن به حجم» آن شیء و سیال دارد ، بدین ترتیب اگر چگالی شییء کمتر از چگالی آب باشد ، آن شیء فقط تا نقطه ای در آب فرو می رود که آب جا به جا شده هم وزن شیء مورد نظر باشد .

    اگر چنین اصلی صادق باشد ، پس چگونه ممکن است یک کشتی از جنس فولاد بر روی آب شناور بماند در حالی که وزن مخصوص فولاد در حدود هشت برابر وزن مخصوص آب است . حقیقت این است که بدنه کشتی به وسیله هوا که دارای وزن مخصوص ۸۱۶ برابر کمتر از آب است ، پر میشود [↑](#footnote-ref-37)
38. . چرا کشتی های غول پیکر با این وزن اندازه در آب فرو نمی روند؟غرق نمی شوند یا در آب فرو نمی روند؟

    فرو رفتن یک جسم در آب درست مثل پایین رفتن یک کفه ترازو و بالا آمدن کفه دیگر است.وقتی جسمی در آب فرو می رود به اندازه حجمش آب را بالا می آورد.مثلا اگر یک بطری یک لیتری را در آب فرو ببریم یک لیتر آب بالا می آید و در سطح آب پخش می شود.البته چون سطح آب خیلی وسیع است،یک لیتر آب در این سطح وسیع پخش می شود و ارتفاع آن بسیار ناچیز خواهد شد.نیرویی که برای بالا آوردن آن حجم آب نیاز دارید به اندازه وزن آب هم حجم آن است؛بنابراین وقتی جسمی یک لیتری را به درون آب فرو ببرید،به اندازه بالا آمدن یک لیتر آب انرژی مصرف می کنید.بنابراین اگر نیروی جاذبه روی جسمی بیشتر از نیروی جاذبه روی آب به همان حجم باشد،آن جسم در آب فرو می رود؛ولی اگر نیروی جاذبه روی جسمی کمتر از نیروی جاذبه روی آن حجمم آب باشد،آن جسم روی آب شناور می ماند.این همان قانون مشهوری است که ارشمیدس در حمام کشف کرد.به زبان ساده تر هرچیزی که چگال تر از آب باشد(جرم حجمی بیشتری داشته اشد)در آب فرو می رود.کشتی ها هرچقدر هم سنگین باشند،وقتی در آب قرار می گیرند،حجم بسیار زیادی دارند همان حجم آب باید به جای آن ها بالا بیاید.علت این موضوع هم شکل لگن مانند کشتی هاست.در واقع کشتی از ماده ای چگال ساخته شده؛ولی آن ماده چگال طوری پخش شده که وقتی در آب قرار بگیرد ،عملا حجمی زیاد از آب را به بالا می راند؛نیرویی که به خاطر وزن به کشتی وارد می شود،تنها معادل وزن دیواره های فلزی کشتی است؛اما نیرویی که کشتی به آب وارد می کند،به اندازه حجمی از آب است که به خاطر فرو رفتن کشتی به سمت بالا آمده و چون بیشتر حجم کشتی که در آب فرو رفته خالی است (در واقع هواست)چگالی کلی کشتی بسیار کمتر از چگالی آب خواهد شد و روی آب می ماند(مگر اینکه درون کشتی پر از آب شود که در آن صورت مانند سنگریزه غرق می شود)اما تمام حجم یک سنگ چگال است ووقتی در آب می اندازیمش غرق می شود؛زیرا نیرویی که وزن سنگ به آب وارد می کند بیشتر از نیروی مورد نیاز برای جا به جا کردن آب هم حجم سنگ به سمت بالاست. [↑](#footnote-ref-38)
39. . حدیثی دیگر درباره پیامبر اکرم ص

    حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّلْتِ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع قَالَ: إِنَّ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْمَاحِي وَ فِي تَوْرَاةِ مُوسَى الْحَادُّ وَ فِي إِنْجِيلِ عِيسَى أَحْمَدُ وَ فِي الْفُرْقَانِ مُحَمَّدٌ ص قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ الْمَاحِي فَقَالَ الْمَاحِي صُورَةَ الْأَصْنَامِ وَ مَاحِي الْأَوْثَانِ وَ الْأَزْلَامِ وَ كُلِّ مَعْبُودٍ دُونَ الرَّحْمَنِ قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ الْحَادِّ قِيلَ يُحَادُّ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ دِينَهُ قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ أَحْمَدَ قَالَ حَسُنَ ثَنَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ فِي الْكُتُبِ بِمَا حُمِدَ مِنْ أَفْعَالِهِ قِيلَ فَمَا تَأْوِيلُ مُحَمَّدٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ وَ جَمِيعَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعَ أُمَمِهِمْ يَحْمَدُونَهُ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ اسْمَهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَانَ ص يَلْبَسُ مِنَ الْقَلَانِسِ الْيَمَنِيَّةَ وَ الْبَيْضَاءَ وَ الْمُضَرِيَّةَ ذَاتِ الْأُذُنَيْنِ فِي الْحَرْبِ وَ كَانَتْ لَهُ عَنَزَةٌ يَتَّكِئُ عَلَيْهَا وَ يُخْرِجُهَا فِي الْعِيدَيْنِ فَيَخْطُبُ بِهَا وَ كَانَ لَهُ قَضِيبٌ يُقَالُ لَهُ الْمَمْشُوقُ وَ كَانَ لَهُ فُسْطَاطٌ يُسَمَّى الْكِنَّ وَ كَانَتْ لَهُ قَصْعَةٌ تُسَمَّى المنبعة [السَّعَةَ] وَ كَانَ لَهُ قَعْبٌ يُسَمَّى الرِّيَّ وَ كَانَ لَهُ فَرَسَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمُرْتَجِزُ وَ لِلْآخَرِ السَّكْبُ وَ كَانَ لَهُ بَغْلَتَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا دُلْدُلُ وَ لِلْأُخْرَى الشَّهْبَاءُ وَ كَانَتْ لَهُ نَاقَتَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْعَضْبَاءُ وَ لِلْأُخْرَى الْجَذْعَاءُ وَ كَانَ لَهُ سَيْفَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا ذُو الْفَقَارِ وَ لِلْآخَرِ الْعَوْنُ وَ كَانَ لَهُ سَيْفَانِ آخَرَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمِخْذَمُ وَ لِلْآخَرِ الرَّسُومُ وَ كَانَ‏ لَهُ حِمَارٌ يُسَمَّى يعفور [يَعْفُوراً] وَ كَانَتْ لَهُ عِمَامَةٌ تُسَمَّى السَّحَابَ وَ كَانَ لَهُ دِرْعٌ تُسَمَّى ذَاتَ الْفُضُولِ لَهَا ثَلَاثُ حَلَقَاتٍ فِضَّةٍ حَلْقَةٌ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ حَلْقَتَانِ خَلْفَهَا وَ كَانَتْ لَهُ رَايَةٌ تُسَمَّى الْعُقَابَ وَ كَانَ لَهُ بَعِيرٌ يَحْمِلُ عَلَيْهِ يُقَالُ لَهُ الدِّيبَاجُ وَ كَانَ لَهُ لِوَاءٌ يُسَمَّى الْمَعْلُومَ وَ كَانَ لَهُ مِغْفَرٌ يُقَالُ لَهُ الْأَسْعَدُ فَسَلَّمَ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَى عَلِيٍّ ع عِنْدَ مَوْتِهِ وَ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ وَ جَعَلَهُ فِي إِصْبَعِهِ فَذَكَرَ عَلِيٌّ ع أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَائِمَةِ سَيْفٍ مِنْ سُيُوفِهِ صَحِيفَةً فِيهَا ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ قُلِ الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَمْسٌ لَا أَدَعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَ رُكُوبِيَ الْحِمَارَ مُؤْكَفاً وَ حَلْبِيَ الْعَنْزَ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصِّبْيَانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي.

    الأمالي( للصدوق)، ص71-72 [↑](#footnote-ref-39)
40. . وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ‏ [↑](#footnote-ref-40)
41. . . لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا وَدُّوا ما عَنِتُّمْ [↑](#footnote-ref-41)
42. . متن کامل حدیث و ترجمه کامل آن به قرار زیر است:

    سَهْلٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ التَّمِيمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْخَثْعَمِيُّ قَالَ: قَالَ لَمَّا سَيَّرَ عُثْمَانُ أَبَا ذَرٍّ إِلَى الرَّبَذَةِ شَيَّعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

    فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْوَدَاعِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‏ ع يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ إِنَّمَا غَضِبْتَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَأَرْحَلُوكَ عَنِ الْفِنَاءِ وَ امْتَحَنُوكَ بِالْبَلَاءِ وَ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عَلَى عَبْدٍ رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لَهُ مِنْهَا مَخْرَجاً فَلَا يُؤْنِسْكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشْكَ إِلَّا الْبَاطِلُ

    ثُمَّ تَكَلَّمَ عَقِيلٌ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّا نُحِبُّكَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تُحِبُّنَا وَ أَنْتَ قَدْ حَفِظْتَ فِينَا مَا ضَيَّعَ النَّاسُ إِلَّا الْقَلِيلَ فَثَوَابُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِذَلِكَ أَخْرَجَكَ الْمُخْرِجُونَ وَ سَيَّرَكَ الْمُسَيِّرُونَ فَثَوَابُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اسْتِعْفَاءَكَ الْبَلَاءَ مِنَ الْجَزَعِ وَ اسْتِبْطَاءَكَ الْعَافِيَةَ مِنَ الْيَأْسِ فَدَعِ الْيَأْسَ وَ الْجَزَعَ وَ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيل‏

    ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحَسَنُ ع فَقَالَ يَا عَمَّاهْ إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ أَتَوْا إِلَيْكَ مَا قَدْ تَرَى وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى فَدَعْ عَنْكَ ذِكْرَ الدُّنْيَا بِذِكْرِ فِرَاقِهَا وَ شِدَّةِ مَا يَرِدُ عَلَيْكَ لِرَخَاءِ مَا بَعْدَهَا وَ اصْبِرْ حَتَّى تَلْقَى نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ عَنْكَ رَاضٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

    ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ ع فَقَالَ يَا عَمَّاهْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنَعْتَهُمْ دِينَكَ فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ مَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَ الصَّبْرَ مِنَ الْكَرَمِ وَ دَعِ الْجَزَعَ فَإِنَّ الْجَزَعَ لَا يُغْنِيكَ

    ثُمَّ تَكَلَّمَ عَمَّارٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَوْحَشَ اللَّهُ مَنْ أَوْحَشَكَ وَ أَخَافَ مَنْ أَخَافَكَ إِنَّهُ وَ اللَّهِ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يَقُولُوا الْحَقَّ إِلَّا الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا وَ الْحُبُّ لَهَا أَلَا إِنَّمَا الطَّاعَةُ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ الْمُلْكُ لِمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ دَعَوُا النَّاسَ إِلَى دُنْيَاهُمْ فَأَجَابُوهُمْ إِلَيْهَا وَ وَهَبُوا لَهُمْ دِينَهُمْ فَخَسِرُوا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ

    ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ بِأَبِي وَ أُمِّي هَذِهِ الْوُجُوهُ فَإِنِّي إِذَا رَأَيْتُكُمْ ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِكُمْ وَ مَا لِي بِالْمَدِينَةِ شَجَنٌ لِأَسْكُنَ غَيْرُكُمْ وَ إِنَّهُ ثَقُلَ عَلَى عُثْمَانَ جِوَارِي بِالْمَدِينَةِ كَمَا ثَقُلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ بِالشَّامِ فَآلَى أَنْ يُسَيِّرَنِي إِلَى بَلْدَةٍ فَطَلَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ إِلَى الْكُوفَةِ فَزَعَمَ أَنَّهُ يَخَافُ أَنْ أُفْسِدَ عَلَى أَخِيهِ النَّاسَ بِالْكُوفَةِ وَ آلَى بِاللَّهِ لَيُسَيِّرُنِي إِلَى بَلْدَةٍ لَا أَرَى فِيهَا أَنِيساً وَ لَا أَسْمَعُ بِهَا حَسِيساً وَ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أُرِيدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ صَاحِباً وَ مَا لِي مَعَ اللَّهِ وَحْشَةٌ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ‏ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ.

    ابو جعفر خثعمى گويد: چون عثمان ابو ذر را بربذه تبعيد كرد امير مؤمنان و عقيل و حسن و حسين عليهم السّلام و عمار بن ياسر رضى اللَّه عنه او را بدرقه كردند؛

    در وقت خداحافظى امير مؤمنان، عليه السّلام فرمود: اى ابا ذر براستى كه تو تنها براى خداى عز و جل (در برابر عثمان) خشم كردى، پس بهمان كس كه بخاطر او خشم كردى اميدوار باش، و همانا اين مردم (يعنى عثمان و دار و دسته‏اش) از وجود تو بر دنياى خود ترسيدند (و بودن تو را مزاحم دنياى خود ديدند) ولى تو از كارهاى آنها بر دين خود بيمناك شدى، و از اين رو اينها تو را از حومه خود كوچ دادند و ببلا و گرفتارى آزمودند، و بخدا سوگند اگر همه آسمانها و زمين بروى بنده‏اى بسته باشد و آن بنده تقواى خدا را پيشه كند خداوند براى او گشايشى (از آن بلا و گرفتارى) مقرر سازد، پس مبادا چيزى جز حق و راستى تو را به انس و همدمى گيرد، و چيزى جز باطل‏ و نادرستى بهراس اندازد.

    آنگاه عقيل بسخن آمده و چنين گفت:

    اى ابا ذر تو بخوبى ميدانى كه ما تو را دوست داريم، و ما هم بخوبى دانسته‏ايم كه تو ما را دوست دارى، و تو در حق ما مراعات كردى آنچه را مردم ديگر بجز اندكى از آنها آن را ضايع كردند، پاداش تو با خداى عز و جل خواهد بود، و بهمين خاطر بود كه اينان بيرونت كردند. و از وطن آواره‏ات ساختند پاداشت بر خداى عز و جل، از خدا پرهيز داشته باش، و بدان كه تن ببلا ندادنت از بى‏تابى است، و دير پنداشتن تندرستى و رفع بلا از نوميدى است (يعنى اگر حاضر بتحمل در بلا نباشى شخص بى‏تابى هستى. و اگر خيال كنى رفع آن بطول ميانجامد و با خود بگوئى چرا از اين بلا آسوده نمى‏شوم دليل بر نوميد بودنت از درگاه خداوند است) پس نوميدى و بى‏تابى را از خود دور كن (و مردانه به ايست) و بگو: «حسبى اللَّه و نعم الوكيل»

    سپس حضرت حسن بن على عليه السّلام بسخن آمده فرمود:

    عموجان اين مردم با تو آن كردند كه ديدى، و همانا خداى عز و جل در فرازمندترين ديدگاه اين وضع را مى‏نگرد، پس ذكر دنيا را با ياد مرگ و جدائى از آن از سر بنه، و سختى آنچه را بر تو ميرسد بخاطر آسودگى و سعادت سرانجامش بر خود هموار كن، و شكيبا باش تا پيغمبرت (ص) را ديدار كنى با حال خوشنودى و رضايت از تو ان شاء اللَّه.

    سپس حسين عليه السّلام بسخن آمده فرمود:

    اى عموجان براستى كه خداى تعالى توانا است كه اين وضع (جانخراشى) را كه مى‏بينى دگرگون كند و او است كه هر روز در كارى است (و تغييرات و تحولات همه بدست او است)، همانا اين مردم دنياى خود را از تو دريغ داشتند و تو هم دين خود را از آنها بازداشتى و راستى كه تو چه بى‏نيازى از آنچه آنان از تو دريغ داشتند و چه نيازمندند آنان بدان چه تو از آنها بازداشتى، بر تو باد بصبر كه براستى خير و خوبى‏ در صبر است، و صبر پيشه كردن از بزرگوارى است، و بى‏تابى مكن كه بى‏تابى سودت نبخشد.

    سپس عمار رضى اللَّه عنه آغاز سخن كرده چنين گفت:

    اى ابا ذر خدا بهراس و وحشت اندازد آنكه تو را بهراس انداخت و بترساند آنكه تو را ترساند و براستى سوگند بخدا كه چيزى مردم را از حقگوئى باز نداشته جز دل بستن بدنيا و دوستى آن، بدان كه طاعت و فرمانبردارى در پرتو اكثريت است (مجلسى (ره) گويد يعنى مردم عموما تابع اكثريت هستند اگر چه آن اكثريت بر باطل باشد، و ممكن است مقصود اين باشد كه طاعت با جماعت اهل حق است ...) و سلطنت و فرمانروائى از آن كسى است كه بدان دست يافته، و براستى اين گروه مردم را براى رسيدن بدنياشان دعوت كردند و آنها دعوتشان را پذيرفتند و در مقابل دين خود را بدانها دادند و در نتيجه زيان دنيا و آخرت را بردند و زيان آشكارا براستى همين است.

    آنگاه ابو ذر رضى اللَّه عنه بسخن آمده گفت:

    سلام و رحمت خدا بر همگى شما باد، پدر و مادرم بقربان اين چهره‏ها كه براستى هر گاه من شما را مى‏بينم بياد رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و سلم مى‏افتم، و دلخوشى من در سكونت مدينه تنها شما بوديد، ولى بودنم در مدينه بر عثمان ناگوار بود (و مرا مزاحم كارهاى خويش ميديد) چنانچه در شام نيز توقف من بر معاويه ناگوار مينمود و از اين رو تصميم گرفت مرا بشهر ديگرى تبعيد كند. من از او خواستم كه آن شهر را كوفه قرار دهد (و مرا بكوفه تبعيد كند) ولى او بخيال خود ترسيد اگر من بكوفه روم آن شهر را بر عليه برادرش (وليد بن عقبه كه برادر مادرى عثمان بود) بشورانم، و بخدا سوگند خورد كه مرا بشهرى تبعيد كند كه در آنجا هيچ گونه همدمى نداشته باشم و آوازى نشنوم، و براستى كه من جز خداى عز و جل يار و ياورى نخواهم و در پناه او هراس و وحشتى ندارم، خدا مرا بس است و معبودى جز او نيست بر او توكل كنم و او است پروردگار عرش بزرگ و درود خدا بر آقاى ما محمد و خاندان پاكش باد. [↑](#footnote-ref-42)
43. . " يَحْشُرُ اللَّهُ الْعِبَادَ، وَقَالَ: النَّاسَ عُرَاةً غُرْلا بُهْمًا "، قَالَ: قُلْنَا: مَا بُهْمًا؟ قَالَ: " لَيْسَ مَعَهُمْ شَيْءٌ [↑](#footnote-ref-43)
44. . قَالَ: قُلْنَا: كَيْفَ ذَا، وَإِنَّمَا نَأْتِي اللَّهَ غُرْلا بُهْمًا؟ قَالَ: " بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ "، [↑](#footnote-ref-44)
45. . این حدیث هم از امیرالمومنین ع بود که به علت ضیق مجال در کانال نیاوردم

    ... فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ قَدْ تَنَاهَتِ الْأُمُورُ وَ بُعْثِرَتِ الْقُبُورُ وَ حُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ وَ وَقَعْتُمْ لِلتَّحْصِيلِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَطَارَتِ الْقُلُوبُ لِإِشْفَاقِهَا مِنْ سَالِفِ الذُّنُوبِ وَ هُتِكَتْ مِنْكُمُ الْحُجُبُ وَ الْأَسْتَارُ وَ ظَهَرَتْ مِنْكُمُ الْغُيُوبُ وَ الْأَسْرَارُ هُنَالِكَ «تُجْزى‏ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ» إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» اغْتَنِمُوا أَيَّامَ الصِّحَّةِ قَبْلَ السَّقَمِ وَ الشَّيْبَةِ قَبْلَ الْهَرَمِ وَ بَادِرُوا التَّوْبَةَ قَبْلَ النَّدَمِ وَ لَا يَحْمِلَنَّكُمُ الْمُهْلَةُ عَلَى طُولِ الْغَفْلَةِ فَإِنَّ الْأَجَلَ يَهْدِمُ الْأَمَلَ وَ الْأَيَّامُ مُوَكَّلَةٌ بِنَقْصِ الْمُدَّةِ وَ تَفْرِيقِ الْأَحِبَّةِ فَبَادِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ حُضُورِ النَّوْبَةِ وَ بَرَزُوا لِلْغِيبَةِ الَّتِي لَا يَنْتَظِرُ مَعَهَا الْأَوْبَةَ وَ اسْتَعِينُوا عَلَى بُعْدِ الْمَسَافَةِ بِطُولِ الْمَخَافَة ..

    بحار الأنوار، ج‏74، ص440 [↑](#footnote-ref-45)
46. . ابتدا «باشد» ترجمه کرده بودم که چون ماضی است به بوده تغییر دادم. [↑](#footnote-ref-46)
47. . ابتدا این گونه نوشته بودم که بعد به صورت داخل متن اصلاح شد:

    «کان» وقتی به فعل مضارع ضمیمه شود دلالت بر نوعی استمرار دارد. در زبان فارسی فعل مضارع به معنای استمرار است و این تفاوت در زبان فارسی معادل ندارد؛ بنابراین در ترجمه، متناسب با فعل بعد از «کان»، عباراتی نظیر «قرار است که»، «روالش بر این است که» و مانند آن اضافه می‌شود تا معنا را برساند: «یرید ...» به معنای «... را می‌خواهد» است؛ پس «کان یرید ...» به این معنا می‌شود «روالش براین است که ... را بخواهد» [↑](#footnote-ref-47)
48. . این احادیث هم با آیه مناسب بود که به علت رعایت اختصار در کانال گذاشته نشد.

    1) و في الدر المنثور،: في قوله: «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا»: أخرج البيهقي في الشعب عن أنس قال: قال رسول الله ص: إذا كان يوم القيامة صارت أمتي ثلاث فرق: فرقة يعبدون الله خالصا، و فرقة يعبدون الله رياء، و فرقة يعبدون الله يصيبون به دنيا؛

    فيقول للذي كان يعبد الله للدنيا: بعزتي و جلالي ما أردت بعبادتي؟ فيقول: الدنيا فيقول: لا جرم لا ينفعك ما جمعت و لا ترجع إليه انطلقوا به إلى النار،

    و يقول للذي يعبد الله رياء: بعزتي و جلالي ما أردت بعبادتي؟ قال: الرياء فيقول: إنما كانت عبادتك التي كنت ترائي بها؛ لا يصعد إلي منها شي‏ء و لا ينفعك اليوم؛ انطلقوا به إلى النار.

    و يقول للذي كان يعبد الله خالصا: بعزتي و جلالي ما أردت بعبادتي؟ فيقول: بعزتك و جلالك لأنت أعلم به مني- كنت أعبدك لوجهك و لدارك- قال: صدق عبدي‏ انطلقوا به إلى الجنة.

    به نقل از الميزان فى تفسير القرآن، ج‏10، ص181

    2) پیامبر اکرم ص فرمود:

    ... يا ابن مسعود من تعلم القرآن للدنيا و زينتها حرم اللَّه عليه الجنة، يا ابن مسعود من تعلم العلم و لم يعمل بما فيه حشره اللَّه يوم القيامة أعمى، و من تعلم العلم رياء و سمعة يريد به الدنيا نزع اللَّه بركته و ضيق عليه معيشته و وكله اللَّه إلى نفسه و من وكله اللَّه إلى نفسه فقد هلك‏ ...

    الوافي، ج‏26، ص211 [↑](#footnote-ref-48)
49. . ابتدا این گونه ترجمه کرده بودم و این توضیح نحوی را هم گذاشته بودم که همگی حذف شد

    «آنان [که روالشان این است که زندگی دنیا و زینت آن را می‌خواهند] کسانی‌اند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه در آنجا ساختند تباه شد و آنچه که همواره انجام می‌دهند باطل و پوچ است.»

    نکته نحوی

    تعبیر «کان یرید» (در آیه قبل) با تعبیر «کانوا یعملون» (در آیه حاضر) به لحاظ نحوی یکسان است (کان + فعل مضارع) و لذا هرگونه که اولی را ترجمه کنیم باید دومی را هم همان گونه ترجمه کنیم. اغلب ترجمه‌ها اولی را به صورت مضارع (می‌خواهد) و دومی را به صورت ماضی (انجام داده‌اند) ترجمه کرده‌اند. فقط ترجمه تفسیر نور (قرائتی) و ترجمه انصاریان در این مورد دقت داشته و دومی را هم به صورت مضارع (انجام می‌دهند) ترجمه کرده‌اند. ظاهرا علت این اشتباه این بوده که جمله «باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُون‏» عطف به جمله «حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها» شده است و مترجمان ناخودآگاه ماضی بودن جمله اول را به دومی هم تسری داده‌اند؛ («باطل» را به صورت «بطل» خوانده‌اند) در حالی که جمله دوم جمله اسمیه است و در تقدیر مضارع می‌باشد.

    علت حذف شدن را در کانال این گونه توضیج دادم:

    چنانکه یکی از کاربران محترم تذکر داده‌اند و تذکر درستی هم بود ترکیب «کان + فعل مضارع» دلالت بر زمان ماضی می‌کند. بنابراین ترجمه آیات امروز و دیروز و توضیحات مربوطه اصلاح شد و نکته نحوی‌‌ امروز حذف شد. [↑](#footnote-ref-49)
50. . ادامه حدیث بدین شرح است:

    مَعَاشِرَ شِيعَتِي احْذَرُوا فَقَدْ عَضَّتْكُمُ الدُّنْيَا بِأَنْيَابِهَا تَخْتَطِفُ مِنْكُمْ نَفْساً بَعْدَ نَفْسٍ كَذِئَابِهَا وَ هَذِهِ مَطَايَا الرَّحِيلِ قَدْ أُنِيخَتْ لِرُكَّابِهَا أَلَا إِنَّ الْحَدِيثَ ذُو شُجُونٍ فَلَا يَقُولَنَّ قَائِلُكُمْ إِنَّ كَلَامَ عَلِيٍّ مُتَنَاقِضٌ لِأَنَّ الْكَلَامَ عَارِضٌ وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قُطَّانِ الْمَدَائِنِ تَبِعَ بَعْدَ الْحَنِيفِيَّةِ عُلُوجَهُ وَ لَبِسَ مِنْ نَالَةِ دِهْقَانِهِ مَنْسُوجَهُ وَ تَضَمَّخَ بِمِسْكِ هَذِهِ النَّوَافِجِ صَبَاحَهُ وَ تَبَخَّرَ بِعُودِ الْهِنْدِ رَوَاحَهُ وَ حَوْلَهُ رَيْحَانُ حَدِيقَةٍ يَشَمُّ نَفَاحَهُ وَ قَدْ مُدَّ لَهُ مَفْرُوشَاتُ الرُّومِ عَلَى سُرُرِهِ تَعْساً لَهُ بَعْدَ مَا نَاهَزَ السَّبْعِينَ مِنْ عُمُرِهِ وَ حَوْلَهُ شَيْخٌ يَدِبُّ عَلَى أَرْضِهِ مِنْ هَرَمِهِ وَ ذُو يَتْمَةٍ تَضَوَّرَ مِنْ ضُرِّهِ وَ مِنْ قَرْمِهِ فَمَا وَاسَاهُمْ بِفَاضِلَاتٍ مِنْ عَلْقَمِهِ لَئِنْ أَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ لَأَخْضَمَنَّهُ خَضْمَ الْبُرِّ وَ لَأُقِيمَنَّ عَلَيْهِ حَدَّ الْمُرْتَدِّ وَ لَأَضْرِبَنَّهُ الثَّمَانِينَ بَعْدَ حَدٍّ وَ لَأَسُدَّنَّ مِنْ جَهْلِهِ كُلَّ مَسَدٍّ تَعْساً لَهُ أَ فَلَا شَعْرٌ أَ فَلَا صُوفٌ أَ فَلَا وَبَرٌ أَ فَلَا رَغِيفٌ قَفَارُ اللَّيْلِ إِفْطَارٌ مُقَدَّمٌ [أَ فَلَا رَغِيفٌ قَفَارٌ لِلَّيْلِ إِفْطَارٌ مُعْدِمٌ‏] أَ فَلَا عَبْرَةٌ عَلَى خَدٍّ فِي ظُلْمَةِ لَيَالٍ تَنْحَدِرُ وَ لَوْ كَانَ مُؤْمِناً لَاتَّسَقَتْ لَهُ الْحُجَّةُ إِذَا ضَيَّعَ مَا لَا يَمْلِكُ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا أَخِي وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرِّكُمْ صَاعَةً وَ عَاوَدَنِي فِي عُشْرِ وَسْقٍ مِنْ شَعِيرِكُمْ يُطْعِمُهُ جِيَاعَهُ وَ يَكَادُ يَلْوِي ثَالِثَ أَيَّامِهِ خَامِصاً مَا اسْتَطَاعَهُ وَ رَأَيْتُ أَطْفَالَهُ شُعْثَ الْأَلْوَانِ‏ مِنْ ضُرِّهِمْ كَأَنَّمَا اشْمَأَزَّتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ قُرِّهِمْ فَلَمَّا عَاوَدَنِي فِي قَوْلِهِ وَ كَرَّرَهُ أَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَغَرَّهُ وَ ظَنَّنِي أُوتِغُ دِينِي فَأَتَّبِعُ مَا سَرَّهُ أَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً لِيَنْزَجِرَ إِذْ لَا يَسْتَطِيعُ مِنْهَا دُنُوّاً وَ لَا يَصْبِرُ ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ فَضَجَّ مِنْ أَلَمِهِ ضَجِيجَ ذِي دَنَفٍ يَئِنُّ مِنْ سُقْمِهِ وَ كَادَ يَسُبُّنِي سَفَهاً مِنْ كَظْمِهِ وَ لِحَرْقَةٍ فِي لَظًى [أَضْنَى‏] لَهُ مِنْ عُدْمِهِ فَقُلْتُ لَهُ ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَ تَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِمَدْعَبِهِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا مِنْ غَضَبِهِ أَ تَئِنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَئِنُّ مِنْ لَظَى وَ اللَّهِ لَوْ سَقَطَتِ الْمُكَافَاةُ عَنِ الْأُمَمِ وَ تُرِكَتْ فِي مَضَاجِعِهَا بَالِيَاتٌ فِي الرَّمَمِ لَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ مَقْتِ رَقِيبٍ يَكْشِفُ فَاضِحَاتٍ مِنَ الْأَوْزَارِ فَصَبْراً عَلَى دُنْيَا تَمُرُّ بِلَأْوَائِهَا كَلَيْلَةٍ بِأَحْلَامِهَا تَنْسَلِخُ كَمْ بَيْنَ نَفْسٍ فِي خِيَامِهَا نَاعِمَةٌ وَ بَيْنَ أَثِيمٍ فِي جَحِيمٍ يَصْطَرِخُ وَ لَا تَعْجَبُ مِنْ هَذَا وَ أَعْجَبُ بِلَا صُنْعٍ مِنَّا مِنْ طَارِقٍ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَاتٍ زَمَّلَهَا فِي وِعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ بَسَطَهَا فِي [عَلَى‏] إِنَائِهَا فَقُلْتُ لَهُ أَ صَدَقَةٌ أَمْ نَذْرٌ أَمْ زَكَاةٌ وَ كُلٌّ يَحْرُمُ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ عُوِّضْنَا مِنْهُ خُمُسَ ذِي الْقُرْبَى فِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ فَقَالَ لِي لَا ذَاكَ وَ لَا ذَاكَ وَ لَكِنَّهُ هَدِيَّةٌ فَقُلْتُ لَهُ ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ أَ فَعَنْ دِينِ اللَّهِ تَخْدَعُنِي بِمَعْجُونَةٍ غرقتموها [عَرَّقْتُمُوهَا] بِقَنْدِكُمْ وَ خَبِيصَةٍ صَفْرَاءَ أَتَيْتُمُونِي بِهَا بِعَصِيرِ تَمْرِكُمْ أَ مُخْتَبِطٌ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ أَ لَيْسَتِ النُّفُوسُ عَنْ مِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ‏ خَرْدَلٍ مَسْئُولَةً فَمَا ذَا أَقُولُ فِي مَعْجُونَةٍ أَتَزَقَّمُهَا مَعْمُولَةً وَ اللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا وَ اسْتُرِقَّ قُطَّانُهَا مُذْعِنَةً بِأَمْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا شَعِيرَةً فَأَلُوكَهَا مَا قَبِلْتُ وَ لَا أَرَدْتُ وَ لَدُنْيَاكُمْ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا وَ أَقْذَرُ عِنْدِي مِنْ عُرَاقَةِ خِنْزِيرٍ يَقْذِفُ بِهَا أَجْذَمُهَا وَ أَمَرُّ عَلَى فُؤَادِي مِنْ حَنْظَلَةٍ يَلُوكُهَا ذُو سُقْمٍ فَيَبْشَمُهَا فَكَيْفَ أَقْبَلُ مَلْفُوفَاتٍ عَكَمْتَهَا فِي طَيِّهَا وَ مَعْجُونَةً كَأَنَّهَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قيئا [قَيْئِهَا] اللَّهُمَّ نَفَرْتُ عَنْهَا نِفَارَ الْمُهْرَةِ مِنْ كَيِّهَا أُرِيهِ السُّهَا وَ يُرِينِي الْقَمَرَ أَ أَمْتَنِعُ مِنْ وَبَرَةٍ مِنْ قَلُوصِهَا سَاقِطَةٍ وَ أَبْتَلِعُ إِبِلًا فِي مَبْرَكِهَا رَابِطَةً أَ دَبِيبَ الْعَقَارِبِ مِنْ وَكْرِهَا أَلْتَقِطُ أَمْ قَوَاتِلَ الرُّقْشِ فِي مَبِيتِي أَرْتَبِطُ فَدَعُونِي مِنْ دُنْيَاكُمْ بِمِلْحِي وَ أَقْرَاصِي فَبِتَقْوَى اللَّهِ أَرْجُو خَلَاصِي مَا لِعَلِيٍّ وَ نَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ تُنْتِجُهَا [تَنْحَتُهَا] الْمَعَاصِي سَأَلْقَى وَ شِيعَتِي رَبَّنَا بِعُيُونٍ مُرْهٍ وَ بُطُونٍ خِمَاصٍ- لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَيِّئَاتِ الْأَعْمَالِ.

    الأمالي( للصدوق)، ص622-623 [↑](#footnote-ref-50)
51. . نکته: ترجمه شعر را از ترجمه سید جعفر شهیدی از خطبه 160 نهج‌البلاغه برگرفتم که مضامینی بسیار نزدیک به این خطبه دارد. [↑](#footnote-ref-51)
52. . این از باب مصداق خاص است (به تعبیر علامه طباطبایی از باب جری و تطبیق است که آیه به یکی از مصادیق عالی خود تطبیق شده است وگرنه در روایات دیگر هم این را در خصوص حضرت علی ع دانسته‌اند هم در مورد کل مومنان:

    مثلا:

    1) تفسير فرات الكوفي، ص: 555: فُرَاتُ [بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُ‏] قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الزُّهْرِيُّ [قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ‏] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ] ع فِي قَوْلِهِ يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى آخِرِهِ [آخِرِ السُّورَةِ] قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.

    2) ‏ تفسير فرات الكوفي، ص: 553-554: قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُ‏] مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ يُسْتَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى خُرُوجِ نَفْسِهِ قَالَ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَهْلُ بَيْتِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ جَمِيعُ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ [التَّحِيَّةُ وَ الْإِكْرَامُ‏] وَ لَكِنِ الْتَوَى [كنو أكنوا] عَنِ اسْمِ فَاطِمَةَ وَ يَحْضُرُهُ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ عَزْرَائِيلُ «1» ع قَالَ فَيَقُولُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ مِمَّنْ يُحِبُّنَا وَ يَتَوَلَّانَا فَأَحِبَّهُ قَالَ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّهُ كَانَ مِمَّنْ يُحِبُّ عَلِيّاً وَ ذُرِّيَّتَهُ فَأَحِبَّهُ قَالَ فَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ ع لِمِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ ثُمَّ يَقُولُونَ جَمِيعاً لِمَلَكِ الْمَوْتِ إِنَّهُ كَانَ يُحِبُّ مُحَمَّداً وَ آلَهُ وَ يَتَوَلَّى عَلِيّاً وَ ذُرِّيَّتَهُ فَارْفُقْ بِهِ قَالَ فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ الَّذِي اخْتَارَكُمْ وَ كَرَّمَكُمْ وَ اصْطَفَى مُحَمَّداً ص بِالنُّبُوَّةِ وَ خَصَّهُ بِالرِّسَالَةِ لَأَنَا أَرْفَقُ بِهِ مِنْ وَالِدٍ رَفِيقٍ وَ أَشْفَقُ مِنْ أَخٍ شَفِيقٍ ثُمَّ مَالَ إِلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَاكَ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ رِهَانَ أَمَانِكَ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ فَبِمَا ذَا فَيَقُولُ بِحُبِّي مُحَمَّداً وَ آلِهِ وَ بِوَلَايَتِي عَلِيّاً وَ ذُرِّيَّتِهِ فَيَقُولُ أَمَّا مَا كُنْتَ تَحْذَرُ فَقَدْ آمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ وَ أَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ أَتَاكَ اللَّهُ بِهِ افْتَحْ عَيْنَيْكَ فَانْظُرْ إِلَى مَا عِنْدَكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَيْهِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَاحِداً وَاحِداً وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَيَقُولُ لَهُ هَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ هَؤُلَاءِ رُفَقَاؤُكَ أَ فَتُحِبُّ اللِّحَاقَ بِهِمْ أَوِ الرُّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَ مَا رَأَيْتَ شَخْصَتَهُ وَ رَفْعَ حَاجِبَيْهِ إِلَى فَوْقُ مِنْ قَوْلِهِ لَا حَاجَةَ لِي إِلَى الدُّنْيَا وَ لَا الرُّجُوعِ إِلَيْهَا وَ يُنَادِيهِ مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ يُسْمِعُهُ وَ يُسْمِعُ مَنْ بِحَضْرَتِهِ يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ وَصِيِّهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً بِالْوَلَايَةِ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍ‏] مَرْضِيَّةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبادِي مَعَ مُحَمَّدٍ [ص‏] وَ أَهْلِ بَيْتِهِ [ع‏] وَ ادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشُوبَةٍ. [↑](#footnote-ref-52)
53. . مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مُؤْتَةَ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ ع وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ ع ازْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْياً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً ثُمَّ قَالَ ع [↑](#footnote-ref-53)
54. . متن حذف شده چنین است:

    فَذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَطْرَاهُ وَ مَدَحَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ مَا أَكَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مِنَ الدُّنْيَا حَرَاماً قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ مَا عُرِضَ لَهُ أَمْرَانِ قَطُّ هُمَا لِلَّهِ رِضًى إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَيْهِ فِي دِينِهِ وَ مَا نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ص نَازِلَةٌ قَطُّ إِلَّا دَعَاهُ فَقَدَّمَهُ ثِقَةً بِهِ وَ مَا أَطَاقَ عَمَلَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ‏ هَذِهِ الْأُمَّةِ غَيْرُهُ وَ إِنْ كَانَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ رَجُلٍ كَانَ وَجْهُهُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَرْجُو ثَوَابَ هَذِهِ وَ يَخَافُ عِقَابَ هَذِهِ وَ لَقَدْ أَعْتَقَ مِنْ مَالِهِ أَلْفَ مَمْلُوكٍ فِي طَلَبِ وَجْهِ اللَّهِ وَ النَّجَاةِ مِنَ النَّارِ مِمَّا كَدَّ بِيَدَيْهِ وَ رَشَحَ مِنْهُ جَبِينُهُ وَ إِنْ كَانَ لَيَقُوتُ أَهْلَهُ بِالزَّيْتِ وَ الْخَلِّ وَ الْعَجْوَةِ وَ مَا كَانَ لِبَاسُهُ إِلَّا الْكَرَابِيسَ إِذَا فَضَلَ شَيْ‏ءٌ عَنْ يَدِهِ مِنْ كُمِّهِ دَعَا بِالْجَلَمِ فَقَصَّهُ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا أَهْلِ بَيْتِهِ أَحَدٌ أَقْرَبُ شَبَهاً بِهِ فِي لِبَاسِهِ وَ فِقْهِهِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع [↑](#footnote-ref-54)
55. . متن کامل حدیث این است:

    تَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِتِسْعِ كَلِمَاتٍ ارْتَجَلَهُنَّ ارْتِجَالًا فَقَأْنَ عُيُونَ الْبَلَاغَةِ وَ أَيْتَمْنَ جَوَاهِرَ الْحِكْمَةِ وَ قَطَعْنَ جَمِيعَ الْأَنَامِ عَنِ اللِّحَاقِ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْمُنَاجَاةِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْحِكْمَةِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْأَدَبِ فَأَمَّا اللَّاتِي فِي الْمُنَاجَاةِ فَقَالَ إِلَهِي كَفَى لِي عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً وَ كَفَى بِي فَخْراً أَنْ تَكُونَ لِي رَبّاً أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ وَ أَمَّا اللَّاتِي فِي الْحِكْمَةِ فَقَالَ قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَ مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ وَ أَمَّا اللَّاتِي فِي الْأَدَبِ فَقَالَ امْنُنْ‏ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ وَ احْتَجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ. [↑](#footnote-ref-55)
56. . ادامه روایت چنین است:

    وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ وَرِعٍ وَ لَا وَصُولًا لِإِخْوَانِهِ قِيلَ لَهُ مَا مَنَعَكَ مِنَ الْوَرَعِ وَ الْمُوَاسَاةِ لِإِخْوَانِكَ أَنْتَ مِمَّنِ انْتَحَلَ الْمَحَبَّةَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُصَدِّقْ ذَلِكَ بِفِعْلٍ وَ إِذَا لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص لَقِيَهُمَا مُعْرِضَيْنِ مُقْطِبَيْنِ فِي وَجْهِهِ غَيْرَ شَافِعَيْنِ لَهُ قَالَ سَدِيرٌ مَنْ جَدَعَ اللَّهُ أَنْفَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَهُوَ ذَلِكَ.

    همچنین دو روایت دیگر با مضامین مشابه وجود دارد که آنها هم در اینجا تقدیم می‌شود:

    1) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَّافِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عَبْدَهُ مُوسَى ع قَالَ إِنَّ لِي عِبَاداً أُبِيحُهُمْ جَنَّتِي وَ أُحَكِّمُهُمْ فِيهَا قَالَ يَا رَبِّ وَ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تُبِيحُهُمْ جَنَّتَكَ وَ تُحَكِّمُهُمْ فِيهَا قَالَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُوراً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُؤْمِناً كَانَ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ فَوَلَعَ بِهِ فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَى دَارِ الشِّرْكِ فَنَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ فَأَظَلَّهُ وَ أَرْفَقَهُ وَ أَضَافَهُ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ كَانَ لَكَ فِي جَنَّتِي مَسْكَنٌ لَأَسْكَنْتُكَ فِيهَا وَ لَكِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَى مَنْ مَاتَ بِي مُشْرِكاً وَ لَكِنْ يَا نَارُ هِيدِيهِ وَ لَا تُؤْذِيهِ وَ يُؤْتَى بِرِزْقِهِ طَرَفَيِ النَّهَارِ قُلْتُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ.

    الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص188-189

    2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مِنْكُمْ وَ اللَّهِ يُقْبَلُ وَ لَكُمْ وَ اللَّهِ يُغْفَرُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى السُّرُورَ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَ احْتُضِرَ حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ ع وَ جَبْرَئِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ ع فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ ع فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَحِبَّهُ وَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَ يَقُولُ جَبْرَئِيلُ لِمَلَكِ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَحِبَّهُ وَ ارْفُقْ بِهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَاكَ رَقَبَتِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ فَيُوَفِّقُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ وَ مَا ذَلِكَ فَيَقُولُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَيَقُولُ صَدَقْتَ أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُهُ فَقَدْ آمَنَكَ اللَّهُ مِنْهُ وَ أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ أَبْشِرْ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ع ثُمَّ يَسُلُّ نَفْسَهُ سَلًّا رَفِيقاً ثُمَّ يَنْزِلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ حَنُوطِهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِمِسْكٍ أَذْفَرَ فَيُكَفَّنُ بِذَلِكَ الْكَفَنِ وَ يُحَنَّطُ بِذَلِكَ الْحَنُوطِ ثُمَّ يُكْسَى حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا «4» وَ رَيْحَانِهَا ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ عَنْ أَمَامِهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا أَبْشِرْ بِرَوْحٍ وَ رَيْحَانٍ وَ جَنَّةِ نَعِيمٍ وَ رَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ ثُمَّ يَزُورُ آلَ مُحَمَّدٍ فِي جِنَانِ رَضْوَى فَيَأْكُلُ مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِهِمْ وَ يَشْرَبُ مِنْ شَرَابِهِمْ وَ يَتَحَدَّثُ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ يُلَبُّونَ زُمَراً زُمَراً فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَضْمَحِلُّ الْمُحِلُّونَ وَ قَلِيلٌ مَا يَكُونُونَ هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ وَ نَجَا الْمُقَرَّبُونَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ ع أَنْتَ أَخِي وَ مِيعَادُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَادِي السَّلَامِ قَالَ وَ إِذَا احْتُضِرَ الْكَافِرُ حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ ع وَ جَبْرَئِيلُ ع وَ مَلَكُ الْمَوْتِ ع فَيَدْنُو مِنْهُ عَلِيٌّ ع فَيَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَأَبْغِضْهُ وَ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جَبْرَئِيلُ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغِضْهُ فَيَقُولُ جَبْرَئِيلُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَأَبْغِضْهُ وَ اعْنُفْ عَلَيْهِ فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخَذْتَ فَكَاكَ رِهَانِكَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ تَمَسَّكْتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ أَبْشِرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَذَابِهِ وَ النَّارِ أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُهُ فَقَدْ نَزَلَ بِكَ ثُمَّ يَسُلُّ نَفْسَهُ سَلًّا عَنِيفاً ثُمَّ يُوَكِّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثَمِائَةِ شَيْطَانٍ كُلُّهُمْ يَبْزُقُ فِي وَجْهِهِ وَ يَتَأَذَّى بِرُوحِهِ فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ قَيْحِهَا وَ لَهَبِهَا.

    الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص131-132 [↑](#footnote-ref-56)
57. . در ترجمه‌اش در طول روز دو نکته به ذهنم رسید:

    1)‌ شاید ترجمه «صاحب اختیار» بهتر باشد هم بر مالک دلالت دارد و هم بر ملک

    2)‌ الدین در قرآن جز در مواردی که به صورت یوم الدین آمده و دال بر روز قیامت است، هیچ موردی نیافتم که دال بر «جزا» باشد. شاید تنها موردی که به این نزدیک است داستان حضرت یوسف است که: كَذلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ في‏ دينِ الْمَلِك‏ (یوسف/76) که اینجا به همان معنای رایج دین در قرآن (شریعت) هم می شود اطلاق شود. البته در لغت گفته اند که اصل این کلمه برای اطاعت و ذلت بوده که جزا معنای صریحتر و شریعت معنای استعاری آن است. اما در هر صورت بعید نیست که بتوان دین را به همان معنای دین حقیقی (حقیقت دین) گرفت یعنی روزی که عرصه جدی گرفته شدن دین الهی است. البته این مطلب نیاز به تامل بیشتر دارد. [↑](#footnote-ref-57)
58. . ادامه حدیث چنین است:

    فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ: إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ- فَقَالَ: يَا نَفْسِ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكِ لَا يَعُودُ إِلَيْكِ أَبَداً، وَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُكِ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتِيهِ- فَمَا الَّذِي عَمِلْتِ فِيهِ أَ ذَكَرْتِ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتِيهِ أَ قَضَيْتِ حَوَائِجَ مُؤْمِنٍ أَ نَفَّسْتِ عَنْهُ كُرْبَةً أَ حَفِظْتِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ أَ حَفِظْتِيهِ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخَلَّفِيهِ أَ كَفَفْتِ عَنْ غِيبَةِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِكِ أَ أَعَنْتِ مُسْلِماً مَا الَّذِي صَنَعْتِ فِيهِ فَيَذْكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ. فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ، حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى، وَ كَبَّرَهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ، وَ إِنْ ذَكَرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيراً، اسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَعَالَى، وَ عَزَمَ عَلَى تَرْكِ مُعَاوَدَتِهِ، وَ مَحَا ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَ عَرَضَ بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ع عَلَى نَفْسِهِ، وَ قَبُولَهُ لَهَا، وَ إِعَادَةَ لَعْنِ أَعْدَائِهِ وَ شَانِئِيهِ وَ دَافِعِيهِ عَنْ حَقِّهِ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَسْتُ أُنَاقِشُكَ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الذُّنُوبِ- مَعَ مُوَالاتِكَ أَوْلِيَائِي، وَ مُعَادَاتِكَ أَعْدَائِي.

    در اين هنگام، مردى گفت: يا أمير المؤمنين! و إنسان، نفسش را چطور محاسبه كند؟

    فرمود: هر گاه؛ (برايش) بامدادى! سپس شامگاه، فرا رسد، به نفس خويش مراجعه كند و بگويد:

    اى نفس! براستى؛ اين روز، بر تو سپرى شد. هرگز بسوى تو بر نميگردد! و خداى تعالى! در باره‏اش ترا بازخواست نمايد كه؛ در چه فانى‏اش كردى؟ در آن، چه عملى انجام دادى؟ آيا خدا را بياد آوردى؟ يا او را ستودى؟ آيا؛ حوائج مؤمنى را برآوردى؟ آيا؛ گرفتارى و بلا را از او برطرف ساختى؟ آيا؛ هنگامى كه؛ از تو غايب بود، آبروى او را-

    در أهل و اولادش- نگهداشتى؟ آيا؛ بعد از مرگ، احترام او را در أخلافش رعايت كردى؟ آيا، از غيبت برادر مؤمنى [بفضل و برترى مقامت‏] صرف نظر كردى؟ آيا؛ مسلمانى را كمك كردى؟ در آن چه كردى؟

    و آنچه در كمون وجود او است، بياد آورد.

    پس؛ اگر بيادش آيد كه از او، خيرى سر زده، بحمد و ستايش خداى عزّ و جلّ! پردازد و بتوفيقش، او را ببزرگى ياد كند!. و هر گاه نافرمانى و عصيان يا تقصيرى بياد آورد، ذات أقدس الهى را- بترك تكرارش- استغفار كند! و با طرق زير، از نفس خويش، آن را بزدايد:

    [بتجديد صلوات بر محمّد و آل پاك و طاهر او! و پيشنهاد بيعت أمير المؤمنين صلوات اللَّه عليه، بر نفس خويش! و پذيرفتنش براى آن! و تكرار لعن مبغضين و بدخواهان و دشمنان او و بازدارندگان از حقوقش!] پس؛ هر گاه چنين فعلى از او سر زد، خداى عزّ و جلّ! گفت: با موالات و دوستيت با أولياء و دوستان من، و عداوت و دشمنى‏ات با دشمنانم، در چيزى از گناهان، با تو مناقشه نكنم! [↑](#footnote-ref-58)
59. . ابتدای خطبه چنین است:

    عِبَادَ اللَّهِ إِنَّكُمْ وَ مَا تَأْمُلُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَثْوِيَاءُ مُؤَجَّلُونَ وَ مَدِينُونَ مُقْتَضَوْنَ أَجَلٌ مَنْقُوصٌ وَ عَمَلٌ مَحْفُوظٌ فَرُبَّ دَائِبٍ‏ مُضَيَّعٌ وَ رُبَّ كَادِحٍ‏ خَاسِرٌ وَ قَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يَزْدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِدْبَاراً وَ لَا الشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالًا وَ لَا الشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعاً فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُدَّتُهُ وَ عَمَّتْ مَكِيدَتُهُ وَ أَمْكَنَتْ فَرِيسَتُهُ‏ اضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيراً يُكَابِدُ فَقْراً أَوْ غَنِيّاً بَدَّلَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَفْراً أَوْ مُتَمَرِّداً كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقْراً أَيْنَ أَخْيَارُكُمْ وَ صُلَحَاؤُكُمْ وَ أَيْنَ أَحْرَارُكُمْ وَ سُمَحَاؤُكُمْ وَ أَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَ الْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ أَ لَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا جَمِيعاً عَنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ الْعَاجِلَةِ الْمُنَغِّصَةِ وَ هَلْ [خُلِّفْتُمْ‏] خُلِقْتُمْ إِلَّا فِي حُثَالَةٍ لَا تَلْتَقِي إِلَّا بِذَمِّهِمُ الشَّفَتَانِ اسْتِصْغَاراً لِقَدْرِهِمْ وَ ذَهَاباً عَنْ ذِكْرِهِمْ َ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

    بندگان خدا! شما و آنچه از اين جهان آرزومنديد، مهمانانى هستيد كه مدّتى معيّن براى شما نهاده‏اند. و وامدارانيد كه پرداخت آن را از شما خواسته‏اند.- در- مدّتى كوتاه، و كردارى ضبط شده- و خدا و فرشتگان از آن آگاه-. چه بسا كوشنده‏اى كه تباه گردانيد و بسا رنجبرده كه زيان ديد. و شما در روزگارى هستيد كه خوبى در آن پشت كرده و همچنان مى‏رود، و بدى روى آورده و پيش مى‏دود. و طمع شيطان در تباه كردن مردمان بيشتر مى‏شود. اين روزگارى است كه ساز و ساخت شيطان قويتر گرديده، و فريب و بد سگالى او فراگيرتر گشته، و شكار وى در دسترش قرار گرفته. گوشه چشم به هر سو كه خواهى به مردم بيفكن! آيا جز مستمندى بينى با فقر دست به گريبان، يا دولتمندى با نعمت خدا در كفران، يا آن كه دست بخشش ندارد، و ندادن حق خدا را افزونى مال به حساب آرد، يا سركشى كه- از سخن حق روگردان است-، گويى گوش او از شنيدن موعظتها گران است. كجايند گزيدگان شما و نيكانتان، و آزادگان و جوانمردانتان؟ كجايند پرهيزگاران در كسب و كار، و پاكيزگان در راه و رفتار؟ آيا جز اين است كه همگان رخت بربستند، و از اين جهان پست و گذران، و تيره كننده عيش بر مردمان، دل گسستند؟ و شما مانديد! گروهى خوار و بى‏مقدار، كه از خردى رتبت، لب نخواهد به هم خورد تا نامشان را به زشتى برد، و همى خواهد يادشان را از خاطر بسترد، پس «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ». [↑](#footnote-ref-59)
60. . نکته نحوی:

    اغلب نحویون جمله « كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكين‏» را جمله مستانفه گرفته‌اند؛ و بر همین اساس هم ترجمه شد؛ اما به نظر می‌رسد که می توان آن را جمله حالیه هم دانست؛ آنگاه هم می‌تواند حال برای «الذین...» باشد و هم حال برای «عاقبه»؛ که برخی مترجمان بر اساس این دو گونه ترجمه کرده‌اند. ترجمه‌اش در این دو حالت اخیر چنین می‌شود: «عاقبت گذشتگانی که اکثرشان مشرک بودند، چگونه بود» «عاقبت آنها در حالی که اکثرشان مشرک بودند، چگونه بود» [↑](#footnote-ref-60)
61. . حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ:

    أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ.

    الخصال (للصدوق) ج‏1، ص242

    امام زین‌العابدین در ضمن حدیثی طولانی فرمودند:

    همانا خدا برای بنده‌اش چهار چشم قرار داده است: دو چشم که با آن نسبت به کار دین و دنیایش بصیرت یابد و دو چشم که با آن به بصیرت در امر آخرتش برسد. پس اگر خدا خیر بنده‌ای را بخواهد، دو چشمی را که در قلبش قرار داده بر او باز می‌کند تا با آن نسبت به آنچه در امر آخرتش بر او نهان است بینا شود؛ و اگر برای او غیر این را خواهد قلبش را با آنچه در آن است رها می‌کند [↑](#footnote-ref-61)
62. . المیزان16 /197: أمر للنبي ص أن يأمرهم أن يسيروا في الأرض فينظروا إلى آثار الذين كانوا من قبل حيث خربت ديارهم و عفت آثارهم و بادوا عن آخرهم و انقطع دابرهم بأنواع من النوائب و البلايا كان أكثرهم مشركين فأذاقهم الله بعض ما عملوا ليعتبر به المعتبرون فيرجعوا إلى التوحيد، فالآية في مقام الاستشهاد لمضمون الآية السابق [↑](#footnote-ref-62)
63. . احادیث زیر هم با طرق دیگری همین مطلب را بیان کرده‌اند:

    1) تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص262

    و أما الذي يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ فهو أمير المؤمنين ع‏ لِمَا رَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ جُبَيْرٍ فِي كِتَابِهِ نُخَبِ الْمَنَاقِبِ حَدِيثاً مُسْنَداً عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

    2) نهج الحق و كشف الصدق، ص205

    هل يستوي هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم عن ابن عباس أنه علي ع.

    3) مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص91

    و روى السديّ ... أيضا قوله تعالى: يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ قال: شيعة علي على الصراط المستقيم و هو حب علي، و يأمرون به و هو العدل.

    4) البته مرحوم طبرسی وجوه مختلف دیگری هم برای این آیه برشمرده است:

    مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏6، ص56

    و فيه أيضا وجهان أحدهما أنه مثل ضربه الله تعالى فيمن يؤمل الخير من جهته و من لا يؤمل منه و أصل الخير كله من الله فكيف يسوى بينه و بين شي‏ء سواه في العبادة. و الآخر أنه مثل للكافر و المؤمن فالأبكم الكافر و الذي يأمر بالعدل المؤمن عن ابن عباس و قيل إن الأبكم أبي بن خلف و مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ حمزة و عثمان بن مظعون عن عطاء و قيل إن الأبكم هاشم بن عمرو بن الحارث القرشي و كان قليل الخير يعادي رسول الله ص [↑](#footnote-ref-63)
64. . (مطلبی که حذف شده چنین است) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏» قَالَ اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ- وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَصْبِرُ فِي دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقَضِيَ، قَالَ: «وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى» قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ ع مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ [↑](#footnote-ref-64)
65. . سخن مرحوم طبرسی چنین است: «و قيل في معنى هذا المثل أيضا قولان (أحدهما) أنه مثل ضربه الله تعالى فيمن يؤمل الخير من جهته و من لا يؤمل منه و أصل الخير كله من الله تعالى فكيف يستوي بينه و بين شي‏ء سواه في العبادة (و الآخر) أنه مثل للكافر و المؤمن فالأبكم الكافر و الذي يأمر بالعدل المؤمن عن ابن عباس؛ و قيل إن الأبكم أبي بن خلف و من يأمر بالعدل حمزة و عثمان بن مظعون عن عطاء و قيل إن الأبكم هاشم بن عمر بن الحارث القرشي و كان قليل الخير يعادي رسول الله ص عن مقاتل» [↑](#footnote-ref-65)
66. . سخن فیض درباره چرایی استفاده قرآن از تمثیل:

    مرحوم فیض کاشانی در مقدم چهارم تفسیرش (که درباره معاني وجوه آيات و تحقيق درباره متشابهات و تأويله‏ آنهاست) پس از ذکر احادیثی در این باب توضیحی داده که درباره کاربرد مثل در قرآن مفید است:

    و تحقيق القول في المتشابه و تأويله يقتضي الإتيان بكلام مبسوط من جنس اللباب و فتح باب من العلم ينفتح منه لأهله الف باب. فنقول و باللَّه التوفيق: إن لكل معنى من المعاني حقيقة و روحا و له صورة و قالب و قد يتعدد الصور و القوالب لحقيقة واحدة و إنما وضعت الألفاظ للحقائق و الأرواح و لوجودهما في القوالب تستعمل الألفاظ فيهما على الحقيقة لاتحاد ما بينهما، مثلا لفظ القلم إنما وضع لآلة نقش الصور في الألواح من دون أن يعتبر فيها كونها من قصب أو حديد أو غير ذلك بل و لا أن يكون جسماً و لا كون النقش محسوساً أو معقولًا و لا كون اللوح من قرطاس أو خشب بل مجرد كونه منقوشاً فيه و هذا حقيقة اللوح وحده و روحه فإن كان في الوجود شي‏ء يستطر بواسطة نقش العلوم في ألواح القلوب فأخلق به أن يكون هو القلم فان اللَّه تعالى قال: (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ) بل هو القلم الحقيقي حيث وجد فيه روح القلم و حقيقته و حدّه من دون أن يكون معه ما هو خارج عنه و كذلك الميزان مثلًا فإنه موضوع لمعيار يعرف به المقادير و هذا معنى واحد هو حقيقته و روحه و له قوالب مختلفة و صور شتّى بعضها جسماني و بعضها روحاني كما يوزن به الأجرام و الأثقال مثل ذي الكفتين و القبان و ما يجري مجراهما و ما يوزن به المواقيت و الارتفاعات كالأسطرلاب و ما يوزن به الدواير و القسي كالفرجار و ما يوزن به الأعمدة كالشاقول و ما يوزن به الخطوط كالمسطر و ما يوزن به الشعر كالعروض و ما يوزن به الفلسفة كالمنطق و ما يوزن به بعض المدركات كالحس و الخيال و ما يوزن به العلوم و الأعمال كما يوضع ليوم القيامة و ما يوزن به الكل كالعقل الكامل إلى غير ذلك من الموازين.

    و بالجملة: ميزان كل شي‏ء يكون من جنسه و لفظة الميزان حقيقة في كل منها باعتبار حدّه و حقيقته الموجودة فيه و على هذا القياس كل لفظ و معنى.

    و أنت إذا اهتديت إلى الأرواح صرت روحانياً و فتحت لك أبواب الملكوت و أهلت لمرافقة الملأ الأعلى و حسن أولئك رفيقاً فما من شي‏ء في عالم الحس و الشهادة الا و هو مثال و صورة لأمر روحاني في عالم الملكوت و هو روحه المجرد و حقيقته الصرفة و عقول جمهور الناس في الحقيقة أمثلة لعقول الأنبياء و الأولياء فليس للأنبياء و الأولياء أن يتكلموا معهم إلا بضرب الأمثال لأنهم أُمروا أن يكلموا الناس على قدر عقولهم و قدر عقولهم انهم في النوم بالنسبة إلى تلك النشأة و النائم لا ينكشف له شي‏ء في الأغلب إلا بمثل، و لهذا من كان يعلم الحكمة غير أهلها رأى في المنام أنه يعلق الدر في أعناق الخنازير، و من كان يؤذن في شهر رمضان قبل الفجر رأى أنه يختم على أفواه الناس و فروجهم. و على هذا القياس و ذلك لعلاقة خفية بين النشآت فالناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا و علموا حقائق ما سمعوه بالمثال و عرفوا أرواح ذلك و عقلوا أن تلك الأمثلة كانت قشوراً، قال اللَّه سبحانه: (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً) فمثّل العلم بالماء و القلوب بالأودية و الضلال بالزبد ثم نبه في آخرها فقال: (كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ) فكل ما لا يحتمل فهمك فإن القرآن يلقيه إليك على الوجه الذي كنت في النوم مطالعاً بروحك للوح المحفوظ ليتمثل لك بمثال مناسب ذلك يحتاج إلى التعبير فالتأويل يجري مجرى التعبير فالمفسر يدور على القشر و لما كان الناس إنما يتكلمون على قدر عقولهم و مقاماتهم فما يخاطب به الكل يجب أن يكون للكل فيه نصيب فالقشرية من الظاهريين لا يدركون إلا المعاني القشرية كما أن القشر من الإنسان و هو ما في الإهاب و البشرة و من البدن لا ينال الا قشر تلك المعاني و هو ما في الجلد و الغلاف من السواد و الصور و أما روحها و سرها و حقيقتها فلا يدرك الا أولوا الألباب و هم الراسخون في العلم و إلى ذلك أشار النبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلم في دعائه لبعض أصحابه حيث قال اللهم فقهه في الدين و علمه التأويل و لكل منهم حظ قل أم كثر و ذوق نقص أو كمل و لهم درجات في الترقي إلى أطوارها و أغوارها و أسرارها و أنوارها و أما البلوغ للاستيفاء و الوصول إلى الأقصى فلا مطمع لأحد فيه و لو كان البحر مداداً لشرحه و الأشجار اقلاماً (قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً) و مما ذكر يظهر سبب اختلاف ظواهر الآيات و الأخبار الواردة في أصول الدين و ذلك لأنها مما خوطب به طوائف شتّى و عقول مختلفة فيجب أن يكلم كل على قدر فهمه و مقامه و مع هذا فالكل صحيح غير مختلف من حيث الحقيقة و لا مجاز فيه أصلًا.

    و اعتبر ذلك بمثال العميان و الفيل و هو مشهور و على هذا فكل من لم يفهم شيئاً من المتشابهات من جهة أن حمله على الظاهر كان مناقضاً بحسب الظاهر لأصول صحيحة دينية و عقائد حقة يقينية عنده فينبغي أن يقتصر على صورة اللفظ لا يبدلها و يحيل العلم به إلى اللَّه سبحانه و الراسخين في العلم ثم يرصد لهبوب رياح الرحمة من عند اللَّه تعالى و يتعرض لنفحات أيام دهره الآتية من قبل اللَّه‏ تعالى لعل اللَّه يأتي له بالفتح أو أمر من عنده و يقضي اللَّه أمراً كان مفعولا فان اللَّه سبحانه ذم قوماً على تأويلهم المتشابهات بغير علم فقال سبحانه: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ). تفسير الصافي، ج‏1، ص29-34 [↑](#footnote-ref-66)
67. . در میان ترجمه‌های موجود، ترجمه آیتی در کمال تعجب «ما» در یعبدون را نه مای موصوله، بلکه مای نافیه و در نتیجه مجبور شده «یعبدون» را هم «تعبدون» ترجمه کند و نتیجتا چنین ترجمه کرده است: «اگر از قوم خود كناره جسته‏ايد و جز خداى يكتا خداى ديگرى را نمى‏پرستيد» [↑](#footnote-ref-67)
68. .روایات دیگری در این موضوع:

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ [وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ] عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ إِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ لَا تُعْرَفُوا فَافْعَلُوا وَ مَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يُثْنِ النَّاسُ عَلَيْكَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مَذْمُوماً عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ مَحْمُوداً عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... ثُمَّ قَالَ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ وَ لَا تَكْذِبَ وَ لَا تَحْسُدَ وَ لَا تُرَائِيَ وَ لَا تَتَصَنَّعَ وَ لَا تُدَاهِنَ ثُمَّ قَالَ نِعْمَ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ يَكُفُّ فِيهِ بَصَرَهُ وَ لِسَانَهُ وَ نَفْسَهُ وَ فَرْجَه‏

    الكافي، ج‏8، ص128

    قَالَ الصَّادِقُ ع صَاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مُتَحَرِّسٌ بِحَرَاسَتِهِ فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى عَشَرَةِ خِصَالٍ عِلْمِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ تَحَبُّبِ الْفَقْرِ وَ اخْتِيَارِ الشِدَّةِ وَ الزُّهْدِ وَ اغْتِنَامِ الْخَلْوَةِ وَ النَّظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ وَ رُؤْيَةِ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ وَ تَرْكِ الْعُجْبِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ بِلَا غَفْلَةٍ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مِصْطَادُ الشَّيْطَانِ وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ سَبَبُ كُلِّ حِجَابٍ وَ خَلْوَةِ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْت‏

    مصباح الشريعة، ص: 99 [↑](#footnote-ref-68)
69. . این را هم شاید بتوان به موارد فوق افزود:

    4) کسی که به خاطر خدا و حفظ دینش کاری خلاف عرف انجام دهد، خدا ادامه راه را به او القا می‌کند (اصحاب کهف پیامبر نبودند، اما خودشان «فاووا الی الکهف» گفتند) [↑](#footnote-ref-69)
70. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 220

    الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِد

    (و نیز در الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم، ج‏2، ص: 111) [↑](#footnote-ref-70)
71. . أَلَّا تَخافُوا" العقاب" وَ لا تَحْزَنُوا" على فوت الثواب، أو لا تخافوا مما أمامكم و لا تحزنوا على ما خلفتم من أهل و مال و ولد كما في تفسير الإمام عليه السلام. سخن امام این است: إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا- تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا فَمَا أَمَامَكُمْ مِنَ الْأَهْوَالِ فَقَدْ كُفِيتُمُوهَا وَ لا تَحْزَنُوا عَلَى مَا تُخَلِّفُونَهُ مِنَ الذَّرَارِيِّ وَ الْعِيَالِ [وَ الْأَمْوَالِ‏]، فَهَذَا الَّذِي شَاهَدْتُمُوهُ فِي الْجِنَانِ بَدَلًا مِنْهُمْ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص240) [↑](#footnote-ref-71)
72. . این حدیث به طرق اهل سنت هم مکرر از قول ابی‌الدرداء نقل شده است مثلا در سنن ابن ماجه، ج1، ص134 [↑](#footnote-ref-72)
73. . متن کامل روایت و دعای مذکور که مرحوم مجلسی در قسمت دعاهای مختص روز 21 ماه مبارک رمضان آورده، چنین است:

    دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لِي يَا حَمَّادُ اغْتَسَلْتَ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَدَعَا بِحَصِيرٍ ثُمَّ قَالَ إِلَى لِزْقِي فَصَلِّ فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي وَ أَنَا أُصَلِّي إِلَى لِزْقِهِ حَتَّى فَرَغْنَا مِنْ جَمِيعِ صَلَاتِنَا ثُمَّ أَخَذَ يَدْعُو وَ أَنَا أُؤَمِّنُ عَلَى دُعَائِهِ إِلَى أَنِ اعْتَرَضَ الْفَجْرُ فَأَذَّنَ وَ أَقَامَ وَ دَعَا بَعْضَ غِلْمَانِهِ فَقُمْنَا خَلْفَهُ فَتَقَدَّمَ وَ صَلَّى بِنَا الْغَدَاةَ فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي الْأُولَى وَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةَ- بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ التَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّقْدِيسِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ص وَ الدُّعَاءِ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ خَرَّ سَاجِداً لَا أَسْمَعُ مِنْهُ إِلَّا النَّفَسَ سَاعَةً طَوِيلَةً ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقَ الْخَلْقِ بِلَا حَاجَةٍ فِيكَ إِلَيْهِمْ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُبْدِئَ الْخَلْقِ لَا يَنْقُصُ عَنْ مُلْكِكَ شَيْ‏ءٌ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرَ الْأُمُورِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ دَيَّانَ الدِّينِ وَ جَبَّارَ الْجَبَابِرَةِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُجْرِيَ الْمَاءِ فِي الصَّخْرَةِ الصَّمَّاءِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُجْرِيَ الْمَاءِ فِي النَّبَاتِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُكَوِّنَ طَعْمِ الثِّمَارِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ‏ مُحْصِيَ عَدَدِ الْقَطْرِ وَ مَا تَحْمِلُهُ السَّحَابُ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِيَ عَدَدِ مَا تَجْرِي بِهِ الرِّيَاحُ فِي الْهَوَاءِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِي مَا فِي الْبِحَارِ مِنْ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُحْصِيَ مَا يَدِبُّ فِي ظُلُمَاتِ الْبِحَارِ وَ فِي أَطْبَاقِ الثَّرَى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ وَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّاكَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ صِدِّيقٍ أَوْ شَهِيدٍ أَوْ أَحَدٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيتَ بِهِ أَجَبْتَ وَ إِذَا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَيْتَ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ وَ بَرَكَاتُكَ وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَنَلْتَهُمْ بِهِ فَضْلَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ وَ سِرَاجِكَ السَّاطِعِ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ وَ جَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ نُوراً اسْتَضَاءَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ فَبَشِّرَنَا بِجَزِيلِ ثَوَابِكَ وَ أَنْذَرَنَا الْأَلِيمَ مِنْ عِقَابِكَ أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوهُ ذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهْ يَا رَبَّاهْ يَا رَبَّاهْ يَا سَيِّدِي يَا سَيِّدِي يَا سَيِّدِي يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَسْأَلُكَ فِي هَذِهِ الْغَدَاةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ وَ سَائِلِيكَ نَصِيباً وَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِفَكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَسْأَلُكَ بِجَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَ مَا لَمْ أَسْأَلْكَ مِنْ عَظِيمِ جَلَالِكَ مَا لَوْ عَلِمْتُهُ لَسَأَلْتُكَ بِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ عَجِّلْ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ أَعْطِنِي سُؤْلِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ لِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ أَقِلْنِي عَثْرَتِي وَ اقْلِبْنِي بِقَضَاءِ حَوَائِجِي يَا خَالِقِي وَ يَا رَازِقِي وَ يَا بَاعِثِي وَ يَا مُحْيِيَ عِظَامِي وَ هِيَ رَمِيمٌ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ رَأْسَهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَدْعُو بِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائِهِ أَ وَ لَسْتَ أَنْتَ هُوَ قَالَ لَا ذَاكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ع- قُلْتُ فَهَلْ لِخُرُوجِهِ عَلَامَةٌ قَالَ نَعَمْ كُسُوفُ الشَّمْسِ عِنْدَ طُلُوعِهَا ثُلُثَيْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ وَ خُسُوفُ الْقَمَرِ [فِي‏] ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ وَ فِتْنَةٌ يُظِلُّ أَهْلَ مِصْرَ الْبَلَاءُ وَ قَطْعُ النِّيلِ اكْتَفِ بِمَا بَيَّنْتُ لَكَ وَ تَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ فَإِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ تَحْصِينُ أَوْلِيَائِهِ وَ هُمْ لَهُ خَائِفُونَ. [↑](#footnote-ref-73)
74. . 4) قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِمَا فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحَسَنِ ع عَنْ أَبِيهَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ص قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ بَيْنَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ مِنْ صَلَاةِ الزَّوَالِ الرَّكْعَتَانِ الْأَوَّلَتَانِ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَكْرَمُ مَأْتِيٍّ وَ أَكْرَمُ مَزُورٍ ... يَا عَظِيمُ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لِي فِي شَأْنِكَ شَأْنَ حَاجَتِي وَ حَاجَتِي هِيَ فَكَاكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ الْأَمَانُ مِنْ سَخَطِكَ وَ الْفَوْزُ بِرِضْوَانِكَ وَ جَنَّتِكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ امْنُنْ بِذَلِكَ عَلَيَّ وَ بِكُلِّ مَا فِيهِ صَلَاحِي‏...

    فلاح السائل و نجاح المسائل، ص138

    رسول اکرم ص بعد از هر دورکعت از نوافل نماز ظهر دعا می‌کرد؛ در فرازی از دعای بعد از دو رکعت اول ایشان آمده است:

    خداوندا! .... اى بزرگ، بى‏گمان گناه بزرگ را جز بزرگواری نمى‏آمرزد که تمام كسانى كه در آسمانها و زمين هستند از او درخواست مى‏كنند، هر روزى او در كارى است؛ اى كسى كه هر روز در كارى هستى، بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و امر حاجت مرا از جمله امور خويش قرار ده، و حاجتم همان رهايى‏ام از آتش جهنّم، و ايمنى از ناخشنودى تو، و كاميابى به خشنودى و بهشتت مى‏باشد. بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و به اين امور و هر چيزى كه صلاح من در آن است، بر من منّت گذار ... [↑](#footnote-ref-74)
75. . بدین بیان، شاید این آیه ردی بر «قاعده الواحد» هم باشد. قاعده الواحد یک مشکل فلسفی مهم نیز دارد: می گویند خدا حیث واحد دارد و ... . سوال این است که آیا خود حیثیت‌ مقدم برخداست یا خداوند است که «حیثیت» را حیثیت کرده است: «كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَ هُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتَّى صَارَ حَيْثاً فَعُرِفَتِ الْحَيْثُ بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيْث‏» (کافی1 /104) اگر حیثیت امری متاخر از خداست، پس نمی‌توان با حیثیت خدا را محدود کرد. پس تعبیر «حیثیت واحد دارد» از باب سلب تکثر در اوست، نه از باب توصیف حقیقی او؛ و لذا نمی‌توان بر آن نتیجه منطقی (لوازم حیثیت) را بار کرد. البته ظاهرا فلاسفه متاخر (به ویژه در حکمت متعالیه) متوجه این اشکال بوده‌اند و لذا بسیط بودن را در معنای عرفانی به کار گرفته‌اند (که همه حیثیات را در خود دارد) نه در معنای فلسفی (که فقط یک حیثیت دارد) و لذا با قبول «وجود منبسط» (اولین فیض الهی که حاوی همه متکثرات است) در واقع بین «کل یوم هو فی شأن» با آیه «و ما امرنا الا واحده» جمع کرده‌اند. خدا هر روز در شأنی است؛ اما نه به این معنا که این کارهای مختلف را در زمانها مختلف انجام دهد، بلکه کل کار او یکجا و فرازمان است؛ و عملا قاعده الواحد با کارکردهایی که در فلسفه مشاء داشت، از خاصیت افتاده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. . گفتم «ظاهرا»، چون مرحوم مجلسی این را در ضمن نقلهای از تفسیر قمی آورده است و در تفسیر قمی این سخن، سخن خود قمی است نه روایت ابی‌جارود. [↑](#footnote-ref-76)
77. . در همین معنا به این احادیث هم توجه کنید:

    1) عَنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقِطَعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ يَحْيَى الثَّوْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ» قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَ يُذِلُّ عَدُوَّهُمْ .

    الغيبة (للطوسي) ص184

    2) أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْتَرُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: نَحْنُ الْمُسْتَضْعَفُونَ، وَ نَحْنُ الْمَقْهُورُونَ، وَ نَحْنُ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ نَصَرَنَا فَرَسُولَ اللَّهِ نَصَرَ، وَ مَنْ خَذَلَنَا فَرَسُولَ اللَّهِ خَذَلَ، وَ نَحْنُ وَ أَعْدَاؤُنَا نَجْتَمِعُ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً الْآيَةَ.

    شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏1، ص: 560 [↑](#footnote-ref-77)
78. . این دو روایت هم در ادامه در همین منبع در همین فضا آمده است:

    1) قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ الزُّهْرِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَاقْرَأْ طسم سُورَةَ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ قَالَ فَقَرَأْتُ أَرْبَعَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ السُّورَةِ إِلَى قَوْلِهِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ [الْآيَةَ] قَالَ لِي مَكَانَكَ حَسْبُكَ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ شِيعَتَنَا [وَ شِيعَتَهُمْ‏] كَمَنْزِلَةِ [بِمَنْزِلَةِ] مُوسَى وَ شِيعَتِهِ.

    2) قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ الزُّهْرِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ زَيْدِ بْنِ سَلَّامٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ [ع‏] فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيَّ حَدَّثَنِي عَنْكَ أَنَّهُ سَأَلَكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ وَ أَنَّكُمُ الوارثين [الْوَارِثُونَ‏] قَالَ صَدَقَ وَ اللَّهِ خَيْثَمَةُ لَهَكَذَا حَدَّثْتُهُ.

    تفسير فرات الكوفي، ص315-314 [↑](#footnote-ref-78)
79. . قَالَ ع: لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ‏ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ- وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِين‏ [↑](#footnote-ref-79)
80. . عبارت آخر مصباح الشریعه چنین است: «وَ مَا يُبَالِي سَلْمَانُ كَيْفَ لَقِيَ الْمَوْتَ أَوْ لقاه [لَقِيَهُ‏]» [↑](#footnote-ref-80)
81. . این حدیث هم با آیه مرتبط و قابل توجه است:

    3) قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَيْبِيٌّ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّانِ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنِ ابْنِ الْفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: ...

    ثُمَّ يَظْهَرُ الصَّدِّيقُ الْأَكْبَرُ الْأَجَلُّ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فِي أَنْصَارِهِ إِلَيْهِ وَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَ وَ اسْتُشْهِدَ مَعَهُ وَ يُحْضَرُ مُكَذِّبُوهُ وَ الشَّاكُّونَ فِيهِ أَنَّهُ سَاحِرُ وَ كَاهِنٌ وَ مَجْنُونٌ وَ مُعَلَّمٌ وَ شَاعِرٌ وَ نَاعِقٌ عَنْ هَذَا وَ مَنْ حَارَبَهُ وَ قَاتَلَهُ حَتَّى يُقْتَصَّ مِنْهُمْ بِالْحَقِّ وَ يُجَاوَزُوا [يُجَازَوْا] بِأَفْعَالِهِمْ مِنْ وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) إِلَى ظُهُورِ الْمَهْدِيِّ مَعَ إِمَامٍ إِمَامٍ وَ وَقْتٍ وَقْتٍ وَ يَحِقَّ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ قَالَ ضَلَالٌ وَ وَبَالٌ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَيُنْبَشَا وَ يُحْيَيَا.

    الهداية الكبرى، ص: 405

    ... يَا مُفَضَّلُ وَ مَا سَمِعُوا قَوْلَهُ تَعَالَى: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ الْآيَةَ وَ اللَّهِ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ فِينَا؛ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما هُمْ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ شِيعَتُهُمْ.

    الهداية الكبرى، ص: 421 [↑](#footnote-ref-81)
82. . و لو كانت هذه الآية نزلت في موسى و فرعون لقال- و نري فرعون و هامان و جنودهما منه- ما كانوا يحذرون- أي من موسى و لم يقل منهم- فلما تقدم قوله «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ- وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ» علمنا أن المخاطبة للنبي ص و ما وعد الله به رسوله فإنما يكون بعده و الأئمة يكونون من ولده- و إنما ضرب الله هذا المثل لهم في موسى و بني إسرائيل و في أعدائهم بفرعون و هامان و جنودهما- فقال: إن فرعون قتل بني إسرائيل و ظلم من ظلمهم- فأظفر الله موسى بفرعون و أصحابه حتى أهلكهم الله- و كذلك أهل بيت رسول الله ص أصابهم من أعدائهم القتل و الغصب- ثم يردهم الله و يرد أعداءهم إلى الدنيا حتى يقتلوهم. (تفسير القمي، ج‏2، ص134)

    قال مؤلف هذا الكتاب عفي عنه يمكن ارادة موسى و فرعون و ارادة أهل البيت‏ و أعدائهم، و ما قيل انه مانع لا منع فيه كما يظهر بأدنى تأمل على ارادة كل من المعنيين في الظاهر و الباطن، كما نطقت به الاخبار الكثيرة عنهم عليهم السلام و قد ذكرنا في هذا الكتاب من ذلك ما فيه كفاية لمن تتبعه، و وقف على طريقهم عليهم السلام و يؤيد ذلك‏ ما رواه‏ ... (تفسير نور الثقلين، ج‏4، ص108) [↑](#footnote-ref-82)
83. . اگر زندگی گذشتگان را جدی بنگریم، زندگی‌مان عوض می‌شود: سرمایه‌ای به نام زندگی‌ را خرج چه کردند؟ ما چه می‌کنیم؟ آیا پیچ و مهره‌ای هستیم برای نظام سرمایه‌داری؛ و او هم برای دل‌خوش کردن ما در ازای فعالیت‌هایی که نامش را شغل گذاشته‌ایم پولی به ما می‌دهد و مشغولیت‌هایی هم برای گرم کردن سرمان [سرگرمی] قرار داده که خودمان را از یاد ببریم؟ فرض کنیم در پیدایش یک اثر مادی ماندگار هم سهیم‌مان کرد، چه چیزی برایمان می‌ماند. حداکثر شهرتی برای بعد از مرگ؛ اما چه مشکلی از مرا حل می‌کند. الفاظی که آیندگان درباره من بگویند چه فایده‌ای برای من دارد. اگر شغل، ازدواج، دوستی‌ها، و ... را با خدا تنظیم نکردیم، چرا انتظار داریم بعد از مرگ، در آتش پوچی‌هایی که برای‌مان نمانده، نسوزیم؟ [↑](#footnote-ref-83)
84. . به عنوان یک قیل در المیزان16/ 159 آمده؛ البته این حالت در إعراب القرآن و بيانه‏7/ 477 به عنوان نعت برای مصدر أساءوا مطرح شده است. [↑](#footnote-ref-84)
85. . عاقبة خبر كان المقدم و الذين مضاف اليه و جملة أساءوا صلة و السوءى نعت لمصدر أساءوا؛ (أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ) أن و ما في حيزها اسم كان المؤخر و لك أن تجعل السوءى هي الاسم و أن و ما في حيزها نصب بإسقاط الخافض أو هي بدل من السوءى و فيما يلي نص اعراب أبي البقاء و هو أوضح الأعاريب: «قوله تعالى: ثم كان عاقبة الذين أساءوا السوءى يقرأ بالرفع و النصب فمن رفع جعله اسم كان و في الخبر وجهان أحدهما السوءى و أن كذبوا في موضع نصب مفعولا له أي لأن كذبوا أو بأن كذبوا أو في موضع جر بتقدير الجار على قول الخليل و الثاني أن كذبوا أي كان آخر أمرهم التكذيب و السوءى على هذا صفة مصدر، و من نصب جعلها خبر كان و في الاسم و جهان أحدهما السوءى و الآخر أن كذبوا على ما تقدم و يجوز أن نجعل أن كذبوا بدلا من السوءى أو خبر مبتدأ محذوف و السوءى فعلى من الأسوأ و هي صفة لمصدر محذوف و التقدير أساء الإساءة السوءى. [↑](#footnote-ref-85)
86. . دو حدیث دیگر که با ادامه مضمون حدیث مرتبط است

    1) حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَلِيِّ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ عَلْقَمَةَ [غَفَلَةَ] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ:

    إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا- وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ- مُثِّلَ لَهُ أَهْلُهُ وَ مَالُهُ وَ وُلْدُهُ وَ عَمَلُهُ- فَيَلْتَفِتُ‏ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ- وَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ لَحَرِيصاً شَحِيحاً فَمَا عِنْدَكَ فَيَقُولُ خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ، ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى وُلْدِهِ فَيَقُولُ «وَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ لَمُحِبّاً وَ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ لَمُحَامِياً فَمَا ذَا عِنْدَكُمْ» فَيَقُولُونَ «نُؤَدِّيكَ إِلَى حُفْرَتِكَ وَ نُوَارِيكَ فِيهَا» ...

    تفسير القمي، ج‏1، ص370

    امیرالمومنین ع می‌فرماید:

    هنگامی که آخرین روز از ایام دنیا، که اولین روز از ایام آخرت شخص است، فرامی‌رسد، خانواده و مال و فرزند و اعمالش در مقابل او مجسم می‌شوند؛

    پس رو به مالش می‌کند و می‌گوید: «به خدا سوگند من برای جمع‌آوری تو حریص و بخیل بودم، حالا تو چه می‌کنی؟» پاسخ می‌دهد: «به اندازه کفنت از من بردار.»

    رو به فرزندانش می‌کند و می‌گوید: «به خدا سوگند من شما را بسیار دوست داشتم و از شما در هر موقعیتی حمایت کردم، حالا شما چه می‌کنید؟» می‌گویند: «تو را در قبرت می‌گذاریم و رویت خاک می‌ریزیم و مخفی می‌کنیم.» ...

    2) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:

    قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: مَا يَلْحَقُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ

    فَقَالَ سُنَّةٌ سَنَّهَا يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ فَيَكُونُ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْ‏ءٌ وَ الصَّدَقَةُ الْجَارِيَةُ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ يَدْعُو لِوَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَ يَحُجُّ وَ يَتَصَدَّقُ عَنْهُمَا وَ يُعْتِقُ وَ يَصُومُ وَ يُصَلِّي عَنْهُمَا.

    الكافي، ج‏7، ص57

    از امام صادق ع سوال شد: بعد از مرگ انسان، چه چیزی [هنوز از دنیا] به او می‌رسد؟

    فرمود: شیوه‌ای که آن را راه انداخت و بعد از مرگش بدان عمل شود، پس معادل اجر هرکسی که بدان عمل کند برای او نیز خواهد بود بدون اینکه از اجر عمل‌کننده کم شود؛ و صدقه در جریانی که بعد از او همچنان ادامه دارد؛ و فرزند صالحی که برای والدینش بعد از مرگشان دعا می کند و از جانب آنها حج می‌رود و صدقه می‌دهد و به نیابت از آنها برده آزاد می‌کند و روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند. [↑](#footnote-ref-86)
87. . پس این جمله امام خمینی که «میزان رای ملت است»، به معنای یک قاعده‌ای که فوق همه قواعد باشد نیست؛ چنانکه ایشان هم این سخن را در موقعیت خاصی فرمودند، نه برای همه امور. [↑](#footnote-ref-87)
88. . الكُبَّارُ بالتشديد أكبر من الكِبَار بالتخفيف، و هو أكبر من الكَبِير (مجمع البحرین3 /465) [↑](#footnote-ref-88)
89. . ظاهرا به همین جهت است که برخی «مخلَصون» را به معنای «مختارون» (برگزیدگان) گرفته‌اند (کتاب العین4/ 186) [↑](#footnote-ref-89)
90. . اشمئزار را اغلب به معنای تنفر و منقبض شدن متاثر از آن گرفته‌اند اما برخی به معنای مو برتن سیخ شدن هم گرفته‌اند (قال ابن الأَعرابي: اشْمَأَزَّتْ‏: اقْشَعَرَّتْ. لسان العرب5 /362) چنانکه در حدیثی به این معنا به کار رفته است:

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا- كُلُّ بِطَانَةٍ وَ وَلِيجَةٍ حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا. (الكافی، ج‏1، ص: 370) [↑](#footnote-ref-90)
91. . اسْتَبْشَرَ: إذا وجد ما يبشّره من الفرح‏، مفردات ألفاظ القرآن، ص125 [↑](#footnote-ref-91)
92. . غافر(40):12؛ ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبير

    الإسراء(17):46؛ وَ جَعَلْنا عَلى‏ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ في‏ آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ نُفُورا [↑](#footnote-ref-92)
93. . يونس (10): 42 وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُون‏

    النمل (27): 80 إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‏ وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرينَ‏

    النمل (27): 81 وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاَّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُون‏

    الروم (30): 52 فَإِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‏ وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرينَ‏

    الروم(30) :53 وَ ما أَنْتَ بِهادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاَّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ‏

    الزخرف(43) :40 أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَنْ كانَ في‏ ضَلالٍ مُبين‏ [↑](#footnote-ref-93)
94. . «و» در اینجا را برخی واو عطف (الجدول في إعراب القرآن، ج‏27، ص: 143) ویا استیناف (إعراب القرآن الكريم، ج‏3، ص: 30) گرفته‌اند و برخی واو حالیه (إعراب القرآن و بيانه، ج‏9، ص: 46) [↑](#footnote-ref-94)
95. . این دو حدیث هم ناظر به همین محتواست:

    أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قَالَ نَزَلَتْ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ.

    الكافي، ج‏1، ص537

    مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ يُونُسَ وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ قَالَ صِلَةُ الْإِمَامِ فِي دَوْلَةِ الْفَسَقَة؛ الكافي، ج‏8، ص: 302 (حدیث461) [↑](#footnote-ref-95)
96. . فقراتی از درون خطبه را تقطیع کردم تا فقط بحث مرتبط بماند. آن فقرات بدون حذف بدین قرار است:

    ... فَاللَّهَ اللَّهَ مَعْشَرَ الْعِبَادِ وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصِّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا؛ أَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ- إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ وَ قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ‏ مِنْ ذُلٍّ وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوَكُمْ‏ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا ... [↑](#footnote-ref-96)
97. . قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتٌ‏] مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ» قَالَ:

    رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ نُورُ الْمُؤْمِنِينَ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا أَذِنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَأْتِيَ مَنْزِلَهُ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ الْمُؤْمِنُونَ يَتَّبِعُونَهُ وَ هُوَ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ وَ هُمْ يَتَّبِعُونَ حَتَّى يَدْخُلُونَ مَعَهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ «وَ بِأَيْمانِهِمْ» فَأَنْتُمْ تَأْخُذُونَ بِحُجْزَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يَأْخُذُ آلُ مُحَمَّدٍ بِحُجْزَةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ يَأْخُذُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِحُجْزَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى يَدْخُلُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ [ص‏] فِي جَنَّةِ عَدْنٍ فَذَلِكَ قَوْلُهُ «بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

    تفسير فرات الكوفي، ص467

    از امام باقر ع درباره این سخن خدا «روزی که مردان و زنان مومنان را می‌بینی نورشان پیش رو و در جانب راستشان می‌شتابد» سوال می‌شود ، می‌فرمایند:

    رسول الله ص همان نور مومنان است که در پیش روی آنها در روز قیامت به سوی بهشت حرکت می‌کند، در هنگامی که خداوند به او اجازه می‌دهد که به منزلش در جنات عدن فرود آید؛ و مومنان دنبال او حرکت می‌کنند و او در ژیش روی آنها به‌سرعت حرکت می‌کند تا وارد جنت عدن شود و آنها هم دنبال او می‌روند تا همراه او وارد شوند؛ و اما اینکه فرمود «و از جانب راستشان» پس شما دست به به دامن آل‌محمد ع می‌شوید، و آل‌محمد ص دست به دامن حسن و حسین ع، و امیرالمومنین ع دست به دامن رسول الله ص در بهشت عدن می‌شود؛ و این همان است که فرمود: «مژده باد بر شما امروز باغ‌هایی که از پایین آن رودها جاری است، [که] در آن جاودانه‌ باشید. آن همان رستگاری عظیم است.» [↑](#footnote-ref-97)
98. . الرِّفْقَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْأُنْسَ عِنْدَ الْوَحْشَةِ- وَ النُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْفَزَعِ وَ الْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ [↑](#footnote-ref-98)
99. . همچنین در: مشكاة الأنوار في غرر الأخبار (للطبرسی) ص81 ؛ أعلام الدين في صفات المؤمنين (للدیلمی)، ص451. [↑](#footnote-ref-99)
100. . عبارت داخل کروشه ظاهرا توضیحی است که راویان شیعه در ادامه حدیث آورده‌اند و این تعبیر را در کتب اهل سنت نیافتم. البته تعابیری هست که همین مضمون را منتقل می‌کند مانند این دو حدیث از شعب الایمان بیهقی:

     (6508)- [6999] وَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، نا أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ الْفَقِيهُ، نا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّقَاشِيُّ، نا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ، نا شُعْبَةُ.

     وَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، نا أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ الْفَقِيهُ، نا إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ، نا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، أَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، جَمِيعًا عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ K: " أَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالنَّاسُ يَحْمَدُونَهُ عَلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا ".

     (6509)- [6644] أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ بِشْرَانَ، أَنا أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ النَّجَّادُ إِمْلاءً، نا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدٍ، نا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ، نا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ " الرَّجُلُ يَعْمَلُ لآخِرَتِهِ وَيُحِبُّهُ النَّاسُ؟ قَالَ: تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ ". [↑](#footnote-ref-100)
101. . حَدَّثَنَا يَحْيَي بْنُ يَحْيَي التَّمِيمِيُّ، وَأَبُو الرَّبِيعِ، وَأَبُو كَامِلٍ فُضَيْلُ بْنُ حُسَيْنٍ، وَاللَّفْظُ لِيَحْيَي، قَالَ يَحْيَي: أَخْبَرَنَا، وقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ، [↑](#footnote-ref-101)
102. .«اليمين هو الجهة التي منها سعادتهم» در کمال تعجب این عبارت در ترجمه المیزان ترجمه نشده است: (ترجمه الميزان ‏19 /273) [↑](#footnote-ref-102)
103. . قَوْلُ النَّبِيِّ ص: مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (بحار الأنوار، ج‏40، ص128) (همچنین: جلسه 135، حدیث4) [↑](#footnote-ref-103)
104. . لذا برخی مفسران هردو معنا را با هم آورده‌اند: «انتظرونا أو انظروا إلينا» (تفسير الصافي، ج‏5، ص134) [↑](#footnote-ref-104)
105. . برای بحث و نقد و ابرامی درباره این معنا، ر.ک: شرح الكافي (للمولى صالح المازندراني)، ج‏10، ص42 [↑](#footnote-ref-105)
106. . درباره معنای نور دو روایت زیر هم زیبا و قابل توجه است:

     1) ابن شهر آَشوب در مقام مقایسه پیامبر اکرم با حضرت یوسف گفته است:

     إِنْ كَانَ لَهُ جَمَالٌ فَلِمُحَمَّدٍ ص مَلَاحَةٌ وَ كَمَالٌ قَوْلُهُ ص كَانَ يُوسُفُ ع أَحْسَنَ وَ لَكِنَّنِي أَمْلَحُ وَ إِنْ كَانَ يُوسُفُ فِي اللَّيْلِ نُورَانِيّاً فَمُحَمَّدٌ ص فِي الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى نُورَانِيٌّ فَفِي الدُّنْيَا يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ وَ فِي الْعُقْبَى انْظُرُونا نَقْتَبِس‏

     مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏1، ص: 218

     2) سَأَلُوهُ [امیرالمومنین] صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ أَقْسَامِ النُّورِ فِي الْقُرْآنِ قَالَ النُّورُ الْقُرْآنُ وَ النُّورُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ النُّورُ النُّورِيَّةُ وَ النُّورُ الْقَمَرُ وَ النُّورُ ضَوْءُ الْمُؤْمِنِ وَ هُوَ الْمُوَالاةُ الَّتِي يَلْبَسُ بِهَا نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ النُّورُ فِي مَوَاضِعَ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى عِبَادِهِ وَ هُوَ الْمَعْصُومُ وَ لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى ابْنَ عِمْرَانَ ع أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمْ يُصَدِّقُوهُ فَقَالَ لَهُمْ مَا الَّذِي يُصَحِّحُ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ قَالُوا سَمَاعُهُ قَالَ فَاخْتَارُوا سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ خِيَارِكُمْ فَلَمَّا خَرَجُوا مَعَهُ أَوْقَفَهُمْ وَ تَقَدَّمَ فَجَعَلَ يُنَاجِي رَبَّهُ وَ يُعَظِّمُهُ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ لَهُمْ أَ سَمِعْتُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّا لَا نَدْرِي أَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ أَمْ لَا فَلْيَظْهَرْ لَنَا حَتَّى‏

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏90، ص: 21

     نَرَاهُ فَنَشْهَدَ لَكَ عِنْدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا قَالُوا ذَلِكَ صَعِقُوا فَمَاتُوا فَلَمَّا أَفَاقَ مُوسَى مِمَّا تَغَشَّاهُ وَ رَآهُمْ جَزِعَ وَ ظَنَّ أَنَّهُمْ إِنَّمَا أُهْلِكُوا بِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَبِّ أَصْحَابِي وَ إِخْوَانِي أَنِسْتُ بِهِمْ وَ أَنِسُوا بِي وَ عَرَفْتُهُمْ وَ عَرَفُونِي- أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ «1» فَقَالَ تَعَالَى عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ إِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «2» فَالنُّورُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ هُوَ الْقُرْآنُ وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ التَّغَابُنِ قَوْلُهُ تَعَالَى- فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا «3» يَعْنِي سُبْحَانَهُ الْقُرْآنَ وَ جَمِيعَ الْأَوْصِيَاءِ الْمَعْصُومِينَ حَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَزَنَتَهُ وَ تَرَاجِمَتَهُ الَّذِينَ نَعَتَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا «4» وَ هُمُ الْمَنْعُوتُونَ الَّذِينَ أَنَارَ اللَّهُ بِهِمُ الْبِلَادَ وَ هَدَى بِهِمُ الْعِبَادَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ النُّورِ اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ «5» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَالْمِشْكَاةُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْمِصْبَاحُ الْوَصِيُّ وَ الْأَوْصِيَاءُ ع وَ الزُّجَاجَةُ فَاطِمَةُ وَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا ثُمَّ قَالَ تَعَالَى يَكادُ زَيْتُها يُضِي‏ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ أَيْ يَنْطِقْ بِهِ نَاطِقٌ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى- نُورٌ عَلى‏ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ‏

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏90، ص: 22

     بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ «1» وَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ فِي ذِكْرِ التَّوْرَاةِ وَ أَنَّهَا نُورٌ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذِي جاءَ بِهِ مُوسى‏ نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ «2» وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ يُونُسَ- هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً «3» وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ نُوحٍ ع قَوْلُهُ تَعَالَى وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً «4» وَ قَالَ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ «5» يَعْنِي اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ «6» يَعْنِي مِنْ ظُلْمَةِ الْكُفْرِ إِلَى نُورِ الْإِيمَانِ فَسُمِّيَ الْإِيمَانُ هَاهُنَا نُوراً وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ ع لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ «7» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سُورَةِ بَرَاءَةَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ «8» يَعْنِي نُورَ الْإِسْلَامِ بِكُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ فِي سُورَةِ النِّسَاءِ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً «9»- يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ «10» وَ قَالَ سُبْحَانَهُ فِي سُورَةِ الْحَدِيدِ فِي ذِكْرِ الْمُؤْمِنِينَ- يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «11» وَ فِيهَا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ «12» أَيْ نَمْشِي فِي ضَوْئِكُمْ وَ مِثْلُ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِير [↑](#footnote-ref-106)
107. . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى‏ الْعُبَيْدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ وَ كَانَ خَيْراً عَنْ شَرِيكٍ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا السُّورُ وَ عَلِيٌّ الْبَابُ. [↑](#footnote-ref-107)
108. . چنانکه مفسران از قدیم از این آیه می‌فهمیدند (مثلا کلبی، متوفی246، به نقل بحار الأنوار‏7/ 165) [↑](#footnote-ref-108)
109. . این دو حدیث بسیار قریب به مضمون حدیث فوق است:

     1) غرر الأخبار (للدیلمی)، ص: 352

     روى الحسن بن محبوب في كتابه عن أبي جعفر عليه السّلام و قد سأله أبو عبيدة بن سلام عن قول اللّه تعالى: (فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ) «1»، فقال: «إنّها نزلت فينا و في شيعتنا و في عدوّنا، أما إنّه إذا كان يوم القيامة و حشر الناس ضرب اللّه تعالى بينهم بسور من ظلمة فيه باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره فيه العذاب- يعني الظلمة- فينصرنا اللّه تعالى و شيعتنا في باطن السور الذي فيه الرحمة و النور، و يصير عدوّنا و عدوّكم في ظاهر السور الذي فيه الظلمة»، قال: «فينادونكم عدوّكم و عدوّنا من الباب الذي في السور من ظاهره:أ لم نكن معكم في الدنيا؟»، قال: «فيناديهم ملك من عند اللّه: بلى، و لكنّكم قتلتم أنفسكم و تربّصتم و ارتبتم و غرّتكم الحياة الدنيا و غرّكم باللّه الغرور- يعني الشيطان- فاليوم لا يؤخذ منكم فدية و لا من الذين كفروا»

     2) أقول وجدت في بعض الكتب القديمة هذه الرواية فأوردتها بلفظها و وجدتها أيضا في كتاب ذكر الأقاليم و البلدان و الجبال و الأنهار و الأشجار مع اختلاف يسير في المضمون و تباين كثير في الألفاظ أشرت إلى بعضها في سياق الرواية و هي هذه.

     مَسَائِلُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَ كَانَ اسْمُهُ إِسْمَاوِيلَ فَسَمَّاهُ النَّبِيُّ ص عَبْدَ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ...

     قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَنْ يَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ فَصِفْ لِي ذَلِكَ قَالَ يَا ابْنَ سَلَامٍ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ عِشْرِينَ عَاماً فَإِذَا بَلَغَ أَوَّلُهُمُ الْجَنَّةَ تَرْكَبُ الْكُفَّارُ عَلَى الصِّرَاطِ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطُوا أَطْفَأَ اللَّهُ نُورَهُمْ فَيَبْقَوْنَ بِلَا نُورٍ فَيُنَادُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ فَيُقَالُ لَهُمْ أَ لَيْسَ فِيكُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْإِخْوَةُ فَيَقُولُونَ أَ وَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا قالُوا بَلى‏ وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ‏

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏57، ص: 261

     لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ «1» فَيَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَهَنَّمَ فَتَصِيحُ بِهِمْ صَيْحَةً عَلَى وُجُوهِهِمْ فَيَقَعُونَ فِي النَّارِ حَيَارَى نَادِمِينَ وَ يَنْجُو الْمُؤْمِنِينَ «2» بِبَرَكَةِ اللَّهِ وَ عَوْنِهِ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّد [↑](#footnote-ref-109)
110. . فراز دیگری از این روایت در جلسه68، حدیث1 گذشت. متن کامل این فراز از روایت که در وصف آخرالزمان است به بیان زیر است (که تا عبارت «الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ» در جلسه 158 آمده است)

     يَا ابْنَ مَسْعُودٍ سَيَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يَأْكُلُونَ طَيِّبَاتِ الطَّعَامِ وَ أَلْوَانَهَا وَ يَرْكَبُونَ الدَّوَابَّ وَ يَتَزَيَّنُونَ بِزِينَةِ الْمَرْأَةِ لِزَوْجِهَا وَ يَتَبَرَّجُونَ تَبَرُّجَ النِّسَاءِ وَ زِيُّهُمْ مِثْلُ زِيِّ الْمُلُوكِ الْجَبَابِرَةِ هُمْ مُنَافِقُو هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ شَارِبُوا الْقَهَوَاتِ لَاعِبُونَ بِالْكِعَابِ رَاكِبُونَ الشَّهَوَاتِ تَارِكُونَ الْجَمَاعَاتِ رَاقِدُونَ عَنِ الْعَتَمَاتِ مُفَرِّطُونَ فِي الْغَدَوَاتِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَثَلُهُمْ مَثَلُ الدِّفْلَى زَهْرَتُهَا حَسَنَةٌ وَ طَعْمُهَا مُرٌّ كَلَامُهُمُ الْحِكْمَةُ وَ أَعْمَالُهُمْ دَاءٌ لَا تَقْبَلُ الدَّوَاءَ أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى‏ قُلُوبٍ أَقْفالُها يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَا يَنْفَعُ مَنْ يَتَنَعَّمُ فِي الدُّنْيَا إِذَا أُخْلِدَ فِي النَّارِ يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ يَبْنُونَ الدُّورَ وَ يُشَيِّدُونَ الْقُصُورَ وَ يُزَخْرِفُونَ الْمَسَاجِدَ لَيْسَتْ هِمَّتُهُمْ إِلَّا الدُّنْيَا عَاكِفُونَ عَلَيْهَا مُعْتَمِدُونَ فِيهَا آلِهَتُهُمْ بُطُونُهُمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى‏ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى‏ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ إِلَى قَوْلِهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ وَ مَا هُوَ إِلَّا مُنَافِقٌ جَعَلَ دِينَهُ هَوَاهُ وَ إِلَهَهُ بَطْنَهُ كُلَّ مَا اشْتَهَى مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ مَحَارِيبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمُ الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَانِيرُ وَ هِمَّتُهُمْ بُطُونُهُمْ أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْأَشْرَارِ الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ اقْرَأْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ ما أَغْنى‏ عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أَجْسَادُهُمْ لَا تَشْبَعُ وَ قُلُوبُهُمْ لَا تَخْشَعُ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ مِمَّنْ يَظْهَرُ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ فِي نَادِيهِمْ وَ لَا يُشَيِّعُ جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يَعُودُ مَرْضَاهُمْ فَإِنَّهُمْ يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِكُمْ وَ يُظْهِرُونَ بِدَعْوَاكُمْ وَ يُخَالِفُونَ أَفْعَالَكُمْ فَيَمُوتُونَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِكُمْ أُولَئِكَ لَيْسُوا مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ‏ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تَخَافَنَّ أَحَداً غَيْرَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ يَقُولُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ عَلَيْهِمْ لَعْنَةٌ مِنِّي وَ مِنْ جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ وَ سُوءُ الْحِسَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَالَ اللَّهُ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ إِلَى قَوْلِهِ وَ لكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أُولَئِكَ يُظْهِرُونَ الْحِرْصَ الْفَاحِشَ وَ الْحَسَدَ الظَّاهِرَ وَ يَقْطَعُونَ الْأَرْحَامَ وَ يَزْهَدُونَ فِي الْخَيْرِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ وَ قَالَ تَعَالَى مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفارا.... [↑](#footnote-ref-110)
111. . در معنای «خشوع» و مخصوصا تفاوت خضوع و خشوع اختلاف نظرهای شدیدی است و لذا مطلبی در این قسمت کانال گذاشته نشد و توضیحات فوق در قسمت تدبر گذاشته شد. اما برخی اختلافات:

     برخی گفته‌اند خضوع فروتنی‌ای است که فقط در بدن نمایان گردد (مانند تعظیم کردن و سجده افتادن) اما خشوع هم در بدن مصداق دارد، هم در بصر (خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ؛ ‏معارج/44) و صوت (وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمن، طه/108) (کتاب العین1/ 243؛ معجم المقاييس اللغة‏2/ 182) در حالی که در قرآن کریم خضوع درباره سخن به کار رفته است: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْل» (احزاب/32)‏

     همچنین برخی گفته‌اند: خضوع ویژگی بدن (ظاهر) است اما خشوع، ویژگی دل (درون) است، برای همین خضوع دروغین و تکلف‌آمیز ممکن است اما خشوع دروغین بی‌معنی است. (الفروق في اللغة/244) در حالی که برخی «خشوع» را با «ضراعه» مقایسه کرده و گفته‌اند ضراعه در مورد قلب (درون) به کار می‌رود، اما خشوع در مورد جوارح (آیات فوق) (مفردات ألفاظ القرآن، ص283) هرچند ادامه جمله راغب اصفهانی - در نقل این روایت «وقتی قلب نرم شود، جوارح خاشع می‌شود» - می‌تواند موید این باشد که بالاخره خشوع به قلب مرتبط است. [↑](#footnote-ref-111)
112. . این دو حدیث هم کاملا در همین فضاست:

     1) أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ سَمَاعَةَ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْقَائِمِ ع وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»

     كمال الدين و تمام النعمة، ج‏2، ص: 668

     2) مطلبی را بهاءالدین نیلی (م803) از قول شیخ صدوق آورده که احتمالا نقل به مضمون همین حدیث است؛ فقط چیزی که احتمال می‌رود حدیث متفاوتی باشد این است که حدیث فوق از امام صادق ع است و وی این را از امیرالمومنین ع می‌داند:

     و يعضده ما صح لي روايته‏ عَنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع: أَنَّ النَّهْيَ عَنْ كَوْنِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الَّذِينَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْمُتَقَدِّمِينَ إِنَّمَا هُوَ فِي أَمْرِ الْإِمَامِ الْقَائِمِ ع فَيَجِبُ أَنْ لَا يَتَعَجَّلَ الْمُؤْمِنُ أَمْراً لَمْ يَحْصُلْ أَوَانُهُ وَ لَمْ يَحْضُرْ زَمَانُهُ بَلْ يَكُونُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ حُصُولِهِ وَ يَجْزِمُ بِحُلُولِهِ فَيَكُونُ حِينَئِذٍ كَامِلَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ وَ صَاحِبِ الزَّمَانِ.

     منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام، (بهاءالدین نیلی م803) ص21 [↑](#footnote-ref-112)
113. . این دو حدیث هم به نحوی به آیه مرتبط بود که برای رعایت اختصار نیاوردم:

     1) باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى ع مرة بعده مرة و شيئا بعد شي‏ء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا ع‏: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ بِنَيْسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ وَ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ عَمِّهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَان‏ ...

     فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ أَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ وَ نَهَاهُمْ قِيلَ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ بَقَاؤُهُمْ وَ صَلَاحُهُمْ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْمَنْعِ عَنِ الْفَسَادِ وَ التَّغَاصُبِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ تَعَبَّدَهُمْ قِيلَ لِئَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِذِكْرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدَبِهِ وَ لَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَ فَسَادُهُمْ وَ قِوَامُهُمْ فَلَوْ تُرِكُوا بِغَيْرِ تَعَبُّدٍ لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَ قَسَتْ قُلُوبُهُم ...

     علل الشرائع، ج‏1، ص256

     2) قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَثِيرٍ التَّمَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي يَاسِرٌ مَوْلَى الرَّبِيعِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّبِيعَ يَقُولُ لَمَّا حَجَّ الْمَنْصُورُ وَ صَارَ بِالْمَدِينَةِ سَهِرَ لَيْلَةً فَدَعَانِي فَقَالَ يَا رَبِيعُ انْطَلِقْ فِي وَقْتِكَ هَذَا عَلَى أَخْفَضِ جَنَاحٍ وَ أَلْيَنِ مَسِيرٍ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ وَحْدَكَ فَافْعَلْ حَتَّى تَأْتِيَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُ هَذَا ابْنُ عَمِّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنَّ الدَّارَ وَ إِنْ نَأَتْ وَ الْحَالَ وَ إِنِ اخْتَلَفَتْ فَإِنَّا نَرْجِعُ إِلَى رَحِمٍ أَمَسَّ مِنْ يَمِينٍ بِشِمَالٍ وَ نَعْلٍ بِقِبَالٍ وَ هُوَ يَسْأَلُكَ الْمَصِيرَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِكَ هَذَا فَإِنْ سَمَحَ بِالْمَصِيرِ مَعَكَ فَأَوْطِهِ خَدَّكَ وَ إِنِ امْتَنَعَ بِعُذْرٍ أَوْ غَيْرِهِ فَارْدُدِ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ فَإِنْ أَمَرَكَ بِالْمَصِيرِ فِي ثَانٍ فَيَسِّرْ وَ لَا تُعَسِّرْ وَ اقْبَلِ الْعَفْوَ وَ لَا تُعَنِّفْ فِي قَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ قَالَ الرَّبِيعُ فَصِرْتُ إِلَى بَابِهِ فَوَجَدْتُهُ فِي‏ دَارِ خَلْوَتِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ اسْتِئْذَانٍ فَوَجَدْتُهُ مُعَفِّراً خَدَّيْهِ مُبْتَهِلًا يُظْهِرُ يَدَيْهِ قَدْ أَثَّرَ التُّرَابَ فِي وَجْهِهِ وَ خَدَّيْهِ فَأَكْبَرْتُ أَنْ أَقُولَ شَيْئاً حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ دُعَائِهِ ثُمَّ انْصَرَفَ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَخِي مَا جَاءَ بِكَ فَقُلْتُ ابْنُ عَمِّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ حَتَّى بَلَغْتُ آخِرَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا رَبِيعُ أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَيْحَكَ يَا رَبِيع‏

     مهج الدعوات و منهج العبادات، ص: 176-175 [↑](#footnote-ref-113)
114. . این پاورقی در تاریخ 29/3/1395 اضافه شد:

     حکایت وی چنین است:

     أقول: الفضيل بن عياض الزاهد بصري أو كوفي عاميّ ثقة روى عن أبي عبد اللّه عليه السّلام، له نسخة يرويها النجاشي و كان من زهدة عصره، ذكر الصوفية له كرامات و مقامات و يحكى انّه كان في أوّل أمره يقطع الطريق بين ابيورد و سرخس و عشق جارية فبينما يرتقي الجدران اليها سمع تاليا يتلو أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ «2» فقال: يا ربّ قد آن، فرجع و أوى الى خربة فاذا فيها رفقة فقال بعضهم: نرتحل، و قال بعضهم: حتّى نصبح فانّ فضيلا على الطريق يقطع علينا، فتاب الفضيل و امنهم، و حكي انّه جاور الحرم حتّى مات و كان وفاته يوم عاشوراء سنة (187). و له كلمات منها: ثلاثة لا ينبغي أن يلاموا على سوء الخلق و الغضب: الصائم و المريض و المسافر؛ و قال: ثلاث خصال يقسين القلب:

     كثرة الأكل و كثرة النوم و كثرة الكلام، قيل: كان لفضيل ولد اسمه عليّ و كان أفضل من أبيه في الزهد و العبادة الّا انّه لم يتمتّع بحياته كثيرا و كان سبب موته انّه كان يوما في المسجد الحرام واقفا بقرب ماء زمزم فسمع قاريا يقرأ وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ\* سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشى‏ وُجُوهَهُمُ النَّارُ «3» فصعق‏ و مات (سفينة البحار، ج‏7، ص103)

     پس فضیل را عامی‌ای دانسته‌اند که از امام صادق ع البته روایت کرده است. هرچند برخی سخنانی که از وی نقل شده موید این معناست (مثلا: شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج‏11، ص: 100 [عن] فضيل بن عياض: ما ينبغي أن تتكلم بفيك كله أ تدري من كان يتكلم بفيه كله عمر بن الخطاب كان يعدل في رعيته و يجور على نفسه و يطعمهم الطيب و يأكل الغليظ و يكسوهم اللين و يلبس الخشن و يعطيهم الحق و يزيدهم و يمنع ولده و أهله أعطى رجلا عطاءه أربعة آلاف درهم ثم زاده ألفا فقيل له أ لا تزيد ابنك عبد الله كما تزيد هذا فقال إن هذا ثبت أبوه يوم أحد و إن عبد الله فر أبوه و لم يثبت.)

     اما یکی از روایاتی که وی نقل کرده به گونه‌ای است که احتمال شیعه شدن وی را جدی می‌کند و آن روایتی است که امام درباره منع همکاری با دستگاه خلفا کرده، که این گونه توصیه ها را در حق شیعیان می‌کردند. روایت در کافی آمده است:

     عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عِيَاضٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الْمَكَاسِبِ فَنَهَانِي عَنْهَا فَقَالَ يَا فُضَيْلُ وَ اللَّهِ لَضَرَرُ هَؤُلَاءِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ أَشَدُّ مِنْ ضَرَرِ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَرِعِ مِنَ النَّاسِ قَالَ الَّذِي يَتَوَرَّعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَجْتَنِبُ هَؤُلَاءِ وَ إِذَا لَمْ يَتَّقِ الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُهُ وَ إِذَا رَأَى الْمُنْكَرَ فَلَمْ يُنْكِرْهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصَى اللَّهُ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعَدَاوَةِ وَ مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصَى اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَمِدَ نَفْسَهُ عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَقَالَ- فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين‏ (کافی5/ 108؛ باب عمل السلطان و جوائزهم) [↑](#footnote-ref-114)
115. . این دو روایت هم روایات تفسیر سوره حمد است که - انشاءالله اگر زنده ماندیم و به دو آیه دیگر سوره حمد رسیدیم - در آنجا خواهدآمد.

     1) بِحَذْفِ الْإِسْنَادِ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عُمَرُ فِي الْخِلَافَةِ جَرَى بَيْنَ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ الْحَارِثُ بْنُ سِنَانٍ الْأَزْدِيُّ وَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ كَلَامٌ وَ مُنَازَعَةٌ فَلَمْ يَنْتَصِفْ لَهُ عُمَرُ فَلَحِقَ الْحَارِثُ بْنُ سِنَانٍ بِقَيْصَرَ وَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ نَسِيَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا قَوْلَهُ تَعَالَى- وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ فَسَمِعَ قَيْصَرُ هَذَا الْكَلَامَ فَقَالَ سَأَكْتُبُ إِلَى مَلِكِ الْعَرَبِ بِمَسَائِلَ فَإِنْ أَخْبَرَنِي عَنْهَا أَطْلَقْتُ مَا عِنْدِي مِنَ الْأُسَارَى وَ إِنْ لَمْ يُخْبِرْنِي تَفْسِيرَ مَسَائِلِي - عَهِدْتُ إِلَى الْأُسَارَى فَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَانِيَّةَ فَمَنْ قَبِلَ مِنْهُمُ اسْتَعْبَدْتُهُ وَ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ قَتَلْتُهُ فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِمَسَائِلَ أَحَدُهَا سُؤَالُهُ عَنْ تَفْسِيرِ الْفَاتِحَةِ وَ عَنِ الْمَاءِ الَّذِي لَيْسَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ السَّمَاءِ وَ عَمَّا يَتَنَفَّسُ وَ لَا رُوحَ فِيهِ وَ عَنْ عَصَا مُوسَى ممن [مِمَّا] كَانَتْ وَ مَا اسْمُهَا وَ مَا طُولُهَا وَ عَنْ جَارِيَةٍ بِكْرٍ لِأَخَوَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَ هِيَ فِي الْآخِرَةِ لِوَاحِدٍ فَلَمَّا وَرَدَتْ هَذِهِ الْمَسَائِلُ عَلَى عُمَرَ لَمْ يَعْرِفْ تَفْسِيرَهَا فَفَزِعَ فِي ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَكَتَبَ إِلَى قَيْصَرَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صِهْرِ مُحَمَّدٍ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ وَ أَقْرَبِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ وَزِيرِهِ وَ مَنْ حَقَّتْ لَهُ الْوَلَايَةُ وَ أُمِرَ الْخَلْقُ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ قُرَّةِ عَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجِ ابْنَتِهِ وَ أَبُو وُلْدِهِ إِلَى قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْخَفِيَّاتِ وَ مُنْزِلُ الْبَرَكَاتِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ ... فَلا هادِيَ لَهُ وَرَدَ كِتَابُكَ وَ أَقْرَأَنِيهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَأَمَّا سُؤَالُكَ عَنِ اسْمِ اللَّهِ فَإِنَّهُ اسْمٌ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ دَوَاءٍ وَ أَمَّا سُؤَالُكَ عَنِ الرَّحْمَنِ فَهُوَ عَوْنٌ لِكُلِّ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ هُوَ اسْمٌ لَمْ يَتَسَمَّ بِهِ غَيْرُ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الرَّحِيمُ فَرَحِيمٌ مَنْ عَصَى وَ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَ أَمَّا قَوْلُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ فَذَلِكَ ثَنَاءٌ مِنَّا عَلَى رَبِّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا وَ أَمَّا قَوْلُهُ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ فَإِنَّهُ يَمْلِكُ نَوَاصِيَ الْخَلْقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا شَاكّاً أَوْ جَبَّاراً أَدْخَلَهُ النَّارَ وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَاكٌّ وَ لَا جَبَّارٌ وَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا طَائِعاً مُذْنِباً مَحَا خَطَايَاهُ وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ إِيَّاكَ نَعْبُدُ فَإِنَّا نَعْبُدُ اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ فَإِنَّا نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الشَّيْطَانِ لَا يُضِلُّنَا كَمَا أَضَلَّكُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ فَذَلِكَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ مَنْ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا صَالِحاً فَإِنَّهُ يَسْلُكُ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ فَتِلْكَ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ فَنَسْأَلُ رَبَّنَا أَنْ يُنْعِمَ عَلَيْنَا وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ فَأُولَئِكَ الْيَهُودُ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ فَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ فَنَسْأَلُ رَبَّنَا أَنْ لَا يَغْضَبَ عَلَيْنَا كَمَا غَضِبَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ لَا الضَّالِّينَ فَأَنْتَ وَ أَمْثَالُكَ يَا عَابِدَ الصَّلِيبِ الْخَبِيثِ ضَلَلْتُمْ بَعْدَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ع نَسْأَلُ رَبَّنَا أَنْ لَا يُضِلَّنَا كَمَا ضَلَلْتُم‏ ...

     إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج‏2، ص: 365-367

     2) وَ فِيمَا ذَكَرَهُ الْفَضْلُ مِنَ الْعِلَلِ عَنِ الرِّضَا ع أَنَّهُ قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُوراً مُضَيَّعاً وَ لْيَكُنْ مَحْفُوظاً مَدْرُوساً فَلَا يَضْمَحِلَّ وَ لَا يُجْهَلَ وَ إِنَّمَا بُدِئَ بِالْحَمْدِ دُونَ سَائِرِ السُّوَرِ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ- وَ ذَلِكَ أَنَّ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ «2» الْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّمَا هُوَ أَدَاءٌ لِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الشُّكْرِ وَ شُكْرٌ لِمَا وَفَّقَ عَبْدَهُ مِنَ الْخَيْرِ- رَبِّ الْعالَمِينَ تَوْحِيدٌ لَهُ وَ تَحْمِيدٌ وَ إِقْرَارٌ بِأَنَّهُ هُوَ الْخَالِقُ الْمَالِكُ لَا غَيْرُهُ- الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اسْتِعْطَافٌ وَ ذِكْرٌ لآِلَائِهِ وَ نَعْمَائِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ- مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِقْرَارٌ لَهُ بِالْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ وَ الْمُجَازَاةِ وَ إِيجَابُ مُلْكِ الْآخِرَةِ لَهُ كَإِيجَابِ مُلْكِ الدُّنْيَا- إِيَّاكَ نَعْبُدُ رَغْبَةٌ وَ تَقَرُّبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ إِخْلَاصٌ لَهُ بِالْعَمَلِ دُونَ غَيْرِهِ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اسْتِزَادَةٌ مِنْ تَوْفِيقِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ اسْتِدَامَةٌ لِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ نَصَرَهُ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ اسْتِرْشَادٌ لِدِينِهِ وَ اعْتِصَامٌ بِحَبْلِهِ وَ اسْتِزَادَةٌ فِي الْمَعْرِفَةِ لِرَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تَوْكِيدٌ فِي السُّؤَالِ وَ الرَّغْبَةِ وَ ذِكْرٌ لِمَا قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ نِعَمِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ رَغْبَةٌ فِي مِثْلِ تِلْكَ النِّعَمِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ اسْتِعَاذَةٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُعَانِدِينَ الْكَافِرِينَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِهِ وَ بِأَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ لَا الضَّالِّينَ اعْتِصَامٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنَ الَّذِينَ ضَلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً فَقَدِ اجْتَمَعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا مَا لَا يَجْمَعُهُ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ.

     من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص310 [↑](#footnote-ref-115)
116. . اینکه خبر برای الله باشد را همگان قبول دارند. در عین حال، برخی گفته‌اند می‌توان این دو کلمه را صفت برای الله در نظر گرفت. (إعراب القرآن و بيانه‏1/ 38؛ إعراب القرآن الكريم‏1/ 10) در این صورت چنین باید ترجمه شود: «اللهِ حی قیوم، خدایی جز او نیست» برخی علاوه بر این، گفته‌اند می‌تواند بدل از «هو» باشد (إعراب القرآن (نحاس) ‏1/ 126) که در این صورت ترجمه‌اش چنین می‌شود: «الله، خدایی جز او که حی و قیوم است، نیست.» [↑](#footnote-ref-116)
117. . «الحیّ» از ریشه «حیو» (كتاب العين‏3/ 317) یا «حیی» (مفردات ألفاظ القرآن/268) است که تلفظ بعد از اعلال آن، در حالت «مصدر» و «صفت» شبیه همدیگر است. [↑](#footnote-ref-117)
118. . در ترجمه می‌شد از کلمه «فقط»‌استفاده کرد، اما ظاهرا در فارسی هم همین نقدیم مسند (از آن اوست) بر مسند الیه (آنچه در آسمانها و زمین است) دلالت بر حصر کند، لذا به همین اکتفا شد. [↑](#footnote-ref-118)
119. . برخی احادیث دیگر در این باب:

     (1) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ‏ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ عَنْ رَجُلٍ سَمِعَ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع يَقُولُ مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ عِنْدَ مَنَامِهِ لَمْ يَخَفِ الْفَالِجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ مَنْ قَرَأَهَا بَعْدَ كُلِّ صَلَاةٍ لَمْ يَضُرَّهُ ذُو حُمَةٍ.

     ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: 105

     (2) عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ... وَ مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ عِنْدَ مَنَامِهِ لَمْ يَخَفِ الْفَالِجَ وَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ خَمْسِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَحْفَظُونَهُ حَتَّى الصَّبَاحِ وَ إِنَّ فِيهَا خَمْسِينَ كَلِمَةً فِي كُلِّ كَلِمَةٍ خَمْسُونَ بَرَكَةً وَ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ ذِرْوَةٌ وَ ذِرْوَةُ الْقُرْآنِ آيَةُ الْكُرْسِي‏

     أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص: 369

     (3) قَالَ: فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ ظَرِيفٍ [سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ‏] عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ أَمْسَكْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالرِّكَابِ- وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَرْكَبَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ تَبَسَّمَ- فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتُكَ رَفَعْتَ رَأْسَكَ ثُمَّ تَبَسَّمْتَ قَالَ: نَعَمْ يَا أَصْبَغُ أَمْسَكْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص كَمَا أَمْسَكْتَ لِي- فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ تَبَسَّمَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ تَبَسُّمِهِ- كَمَا سَأَلْتَنِي وَ سَأُخْبِرُكَ كَمَا أَخْبَرَنِي- أَمْسَكْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص بَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ تَبَسَّمَ- فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ص رَفَعْتَ رَأْسَكَ إِلَى السَّمَاءِ وَ تَبَسَّمْتَ لِمَا ذَا فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَرْكَبُ فَيَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ثُمَّ يَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي- فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» إِلَّا قَالَ السَّيِّدُ الْكَرِيمُ «يَا مَلَائِكَتِي عَبْدِي يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرِي- اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَه‏

     تفسير القمي، ج‏2، ص: 281؛ الأمالي( للصدوق)، النص، ص: 508 [↑](#footnote-ref-119)
120. . - قُلْتُ: وَ مَا سَوَادُهَا، يَا أَبَا أُمَامَةَ قَالَ: جَمِيعَهَا- [↑](#footnote-ref-120)
121. . فَقَالَ إِنَّ لِلْعَرْشِ صِفَاتٍ كَثِيرَةً مُخْتَلِفَةً لَهُ فِي كُلِّ سَبَبِ وَضْعٍ فِي الْقُرْآنِ صِفَةٌ عَلَى حِدَةٍ فَقَوْلُهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ يَقُولُ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ وَ قَوْلُهُ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‏ يَقُولُ عَلَى الْمُلْكِ احْتَوَى وَ هَذَا مُلْكُ الْكَيْفُوفِيَّةِ فِي الْأَشْيَاءِ ثُمَّ الْعَرْشُ فِي الْوَصْلِ مُتَفَرِّدٌ مِنَ الْكُرْسِيِّ لِأَنَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَكْبَرِ أَبْوَابِ الْغُيُوبِ وَ هُمَا جَمِيعاً غَيْبَانِ وَ هُمَا فِي الْغَيْبِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ الْكُرْسِيَّ هُوَ الْبَابُ الظَّاهِرُ مِنَ الْغَيْبِ الَّذِي مِنْهُ مَطْلَعُ الْبِدَعِ وَ مِنْهُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ الْعَرْشُ هُوَ الْبَابُ الْبَاطِنُ الَّذِي يُوجَدُ فِيهِ عِلْمُ الْكَيْفِ وَ الْكَوْنِ وَ الْقَدْرِ وَ الْحَدِّ وَ الْأَيْنِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ صِفَةِ الْإِرَادَةِ وَ عِلْمُ الْأَلْفَاظِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ التَّرْكِ وَ عِلْمُ الْعَوْدِ وَ الْبَدْءِ فَهُمَا فِي الْعِلْمِ بَابَانِ مَقْرُونَانِ لِأَنَّ مُلْكَ الْعَرْشِ سِوَى مُلْكِ الْكُرْسِيِّ وَ عِلْمَهُ أَغْيَبُ مِنْ عِلْمِ الْكُرْسِيِّ فَمِنْ ذَلِكَ قَالَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أَيْ صِفَتُهُ أَعْظَمُ مِنْ صِفَةِ الْكُرْسِيِّ وَ هُمَا فِي ذَلِكَ مَقْرُونَان‏ [↑](#footnote-ref-121)
122. . علامه طباطبایی با توجه به روایات متعددی که کرسی را ذیل عرش معرفی می‌کند روایت ذیل را ناشی از اشتباه راوی قلمداد می‌کند (الميزان فى تفسير القرآن، ج‏2، ص: 341): حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ أَبِي مَرْيَمَ الْعِجْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْعَرْزَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الْمِنْقَرِيُّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ مَا هُمَا فَقَالَ الْعَرْشُ فِي وَجْهٍ هُوَ جُمْلَةُ الْخَلْقِ وَ الْكُرْسِيُّ وِعَاؤُهُ وَ فِي وَجْهٍ آخِرَ الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ وَ حُجَجَهُ وَ الْكُرْسِيُّ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَمْ يُطْلِعِ اللَّهُ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ رَسُولِهِ وَ حُجَجِهِ ع. (معاني الأخبار، النص، ص: 29) [↑](#footnote-ref-122)
123. . وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلُهُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ أَيْ مَنْ هُمْ قَالَ نَحْنُ أُولَئِكَ الشَّافِعُون‏

     المحاسن، ج‏1، ص: 183 [↑](#footnote-ref-123)
124. . این حدیث هم در همان منبع مرتبط با موضوع است که برای رعایت اختصار نیاوردم:‌

     9- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ حُسْنِ الْجِوَارِ وَ كُونُوا دُعَاةً إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ وَ كُونُوا زَيْناً وَ لَا تَكُونُوا شَيْناً وَ عَلَيْكُمْ بِطُولِ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَطَالَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ هَتَفَ إِبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ وَ قَالَ يَا وَيْلَهُ أَطَاعَ وَ عَصَيْتُ وَ سَجَدَ وَ أَبَيْتُ. [↑](#footnote-ref-124)
125. . این حدیث هم قابل توجه بود که برای رعایت اختصار نیاوردم:

     حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثاً قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ‏ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي ثُمَّ يُعَلِّمُونَهَا أُمَّتِي. الأمالي( للصدوق)، ص181 [↑](#footnote-ref-125)
126. . در این منبع هم یک قرن قبل از مرحوم طبرسی آمده است: روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (فتال نیشابوری،م508)، ج‏1، ص12 [↑](#footnote-ref-126)
127. این چند حدیث دیگر هم از کتاب کافی بسیار مرتبط بود که برای رعایت اختصار نیاوردم:

     6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُقَيْلٍ عَنْ حَسَنٍ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثُ مَا عَمِلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ وَ إِنَّهُمْ لَمَّا تَمَادَوْا فِي الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ فَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَمْ يُقَرِّبَا أَجَلًا وَ لَمْ يَقْطَعَا رِزْقاً إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَدَّرَ اللَّهُ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ فَإِنْ أَصَابَ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ وَ رَأَى عِنْدَ أَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ لَبَرِي‏ءٌ مِنَ الْخِيَانَةِ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَ يُغْرَى بِهَا لِئَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ وَ يُدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ وَ كَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِي‏ءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ وَ إِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَ مَالٍ وَ مَعَهُ دِينُهُ وَ حَسَبُهُ إِنَّ الْمَالَ وَ الْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَ اخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ- وَ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَ لَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُعَايَشَةَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ. الكافي، ج‏5، ص58 [↑](#footnote-ref-127)
128. . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

     قَالَ النَّبِيُّ ص كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟

     فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

     فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ

     فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟

     قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَراً وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً. [↑](#footnote-ref-128)
129. . طبق توضیحات فوق، معلوم می‌شود که «خیر» خوبی های نفس‌الامری است و «معروف» خوبی‌ از آن جهت که مورد قبول اذعان جامعه قرار گرفته باشد در واقع «خیر» ملاحظه فلسفی خوبی است و «معروف» ملاحظه جامعه‌شناختی آن. [↑](#footnote-ref-129)
130. . «أمر» از ریشه «ا م ‌ر» است که این ریشه در لغت عربی پنج معنای اصلی دارد: «شأن و کار» (که جمعش «امور» است و در فارسی هم کاربرد دارد)، «دستور» (ضد نهی)، نماء و برکت (امَر، إمرأه از این باب که بر همسرش مبارک است)، علامت و محل قرار (أماره) و «اقدام عجیب» (إمر- کهف/71) (معجم المقاييس اللغة‏1/ 137) [↑](#footnote-ref-130)
131. . «من» در «أولِي الْأَمْرِ مِنْكُم» می‌تواند من تبعیضیه باشد (یعنی: آنها عده‌ای از مجموعه شما هستند) یا من بیاینه و نشویه (یعنی: آنها از خودتان هستند، نه مثلا از جای دیگر) [↑](#footnote-ref-131)
132. . ج- اگرچه در مواردی دلیل شرعی داریم که مثلا پیامبر ص [یا امامان] به کسانی مسئولیتی واگذار کرده و مردم مادام که وی از مسیر الهی تخطی نکرده موظف به اطاعت او هستند، اما این آیه شامل این گونه موارد نمی‌شوند؛ زیرا هرجا خدا به اطاعتی دستور داده که شخص مطاع، معصوم نیست، بلافاصله تذکر داده که در خلاف دستور خدا، از او اطاعت نکنید (عنکبوت/8) اما در اینجا هیچ قیدی نیاورد و اطاعت از آنها را در ردیف اطاعت از پیامبر گذاشت. (المیزان4/ 401) [↑](#footnote-ref-132)
133. . در جایی که بعد از آن، یکی از مبتدا و خبر، اسم خاص باشد (مانند همین آیه) تشخیص اینکه مبتدا را حصر کرده یا خبر را، ساده است؛ اما درجایی که هم مبتدا و هم خبر صفت باشند، تشخیصش گاه برای افراد ناآشنا به عربی دشوار است و قاعده فوق از این بابت مطرح شد. [↑](#footnote-ref-133)
134. . همچنین علامه طباطبایی در المیزان5/ 11-12 بحث لغوی جالبی در باره کلمه ولی دارند. [↑](#footnote-ref-134)
135. . این حدیث هم ذیل این آیه و آیه دیروز خیلی جالب است:

     عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ إِنَّا نُكَلِّمُ النَّاسَ فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي أُمَرَاءِ السَّرَايَا فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‏ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ قَالَ‏ فَلَمْ أَدَعْ شَيْئاً مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذِهِ وَ شِبْهِهِ إِلَّا ذَكَرْتُهُ فَقَالَ لِي إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ قُلْتُ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ قَالَ أَصْلِحْ نَفْسَكَ ثَلَاثاً وَ أَظُنُّهُ قَالَ وَ صُمْ وَ اغْتَسِلْ وَ ابْرُزْ أَنْتَ وَ هُوَ إِلَى الْجَبَّانِ فَشَبِّكْ أَصَابِعَكَ مِنْ يَدِكَ الْيُمْنَى فِي أَصَابِعِهِ ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَ ابْدَأْ بِنَفْسِكَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ إِنْ كَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقّاً وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِيماً ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيْهِ فَقُلْ وَ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقّاً وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِيماً ثُمَّ قَالَ لِي فَإِنَّكَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِكَ فِيهِ فَوَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقاً يُجِيبُنِي إِلَيْهِ.

     كافي، ج‏2، ص514 (سندش بسیار معتبر است. تمامشان - غیر از مفسر معروف شیعی، علی بن ابراهیم که در دوره غیبت بوده - از اصحاب ائمه‌اند) [↑](#footnote-ref-135)
136. . متن کامل حدیث چنین است:

     إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى قَدَمَيْهَا وَ كَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ- بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةً كَمَا وُلِدُوا فَقَالَتْ وَا سَوْأَتَاهْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكِ كَاسِيَةً وَ سَمِعَتْهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ وَا ضَعْفَاهْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيَكِ ذَلِكِ وَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص يَوْماً إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَتِي هَذِهِ فَقَالَ لَهَا إِنْ فَعَلْتِ أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْواً مِنْكِ مِنَ النَّارِ فَلَمَّا مَرِضَتْ أَوْصَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا وَ اعْتُقِلَ لِسَانُهَا فَجَعَلَتْ تُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص إِيمَاءً فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَصِيَّتَهَا فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ هُوَ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أُمِّي وَ اللَّهِ وَ قَامَ مُسْرِعاً حَتَّى دَخَلَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ بَكَى ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا وَ قَالَ ص إِذَا فَرَغْتُنَّ فَلَا تُحْدِثْنَ شَيْئاً حَتَّى تُعْلِمْنَنِي فَلَمَّا فَرَغْنَ أَعْلَمْنَهُ بِذَلِكَ فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصَيْهِ الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ وَ أَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَّهَا فِيهِ وَ قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَسَلُونِي لِمَ فَعَلْتُهُ فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَ كَفْنِهَا دَخَلَ ص فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلَى عَاتِقِهِ فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا ثُمَّ وَضَعَهَا وَ دَخَلَ الْقَبْرَ فَاضْطَجَعَ فِيهِ ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلًا يُنَاجِيهَا وَ يَقُولُ لَهَا ابْنُكِ ابْنُكِ [ابْنُكِ‏] ثُمَّ خَرَجَ وَ سَوَّى عَلَيْهَا ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى قَبْرِهَا فَسَمِعُوهُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُهَا إِيَّاكَ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طَالِبٍ إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْ‏ءُ فَتُؤْثِرُنِي بِهِ عَلَى نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا وَ إِنِّي‏ ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ وَ أَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاةً فَقَالَتْ وَا سَوْأَتَاهْ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ فَقَالَتْ وَا ضَعْفَاهْ فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللَّهُ ذَلِكَ فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي وَ اضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذَلِكَ وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا فَلَقَّنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ فَإِنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهَا فَقَالَتْ وَ سُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهَا فَأَجَابَتْ وَ سُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَ إِمَامِهَا فَأُرْتِجَ عَلَيْهَا فَقُلْتُ ابْنُكِ ابْنُكِ [ابْنُكِ‏]. [↑](#footnote-ref-136)
137. . روی أَنَّ عَلِيّاً ع بَكَى يَوْماً وَ قَالَ مَاتَتْ أُمِّي فَنَهَضَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ هِيَ وَ اللَّهِ أُمِّي حَقّاً مَا رَأَيْتُ مِنْ عَمِّي شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَكْثَرَ مِنْهُ ثُمَّ صَاحَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذِهِ بُرْدَتِي فَأَزِّرِيهَا فِيهَا وَ هَذِهِ قَمِيصِي فَدَرِّعِيهَا فِيهَا وَ هَذَا رِدَائِي فَأَدْرِجِيهَا فِيهِ فَإِذَا فَرَغْتِ مِنْ غُسْلِهَا فَأَعْلِمِينِي‏ فَأَعْلَمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَحَمَلَهَا عَلَى سَرِيرِهَا ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ نَزَلَ لَحْدَهَا فَلَبِثَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يُسْمَعُ لَهُ إِلَّا هَمْهَمَةٌ ثُمَّ صَاحَ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَلْ رَأَيْتِ مَا ضَمِنْتُ لَكِ قَالَتْ نَعَمْ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ فَلَمَّا سَوَّى عَلَيْهَا وَ خَرَجَ سُئِلَ عَنْهَا فَقَالَ قَرَأْتُ عَلَيْهَا يَوْماً وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى‏ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا فُرَادَى قُلْتُ عُرَاةً قَالَتْ وَا سَوْأَتَاهْ فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَلَّا تُبْدَى عَوْرَتُهَا ثُمَّ سَأَلَتْنِي عَنْ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ فَأَخْبَرْتُهَا بِحَالِهِمَا بِأَنَّهُمَا كَيْفَ يَجِيئَانِ قَالَتْ وَا غَوْثَاهْ بِاللَّهِ مِنْهُمَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يُرِيَهُمَا إِيَّاهَا وَ أَنْ يَفْسَحَ لَهَا فِي قَبْرِهَا وَ أَنْ يَحْشُرَهَا فِي أَكْفَانِهَا [↑](#footnote-ref-137)
138. . روایات دیگر در این موضوع:

     قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةً قَالَ ع بَلْ يُحْشَرُونَ فِي أَكْفَانِهِمْ قَالَ أَنَّى لَهُمْ بِالْأَكْفَانِ وَ قَدْ بَلِيَتْ؟ قَالَ ع إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ قَالَ فَمَنْ مَاتَ بِلَا كَفَنٍ؟ قَالَ ع يَسْتُرُ اللَّهُ عَوْرَتَهُ بِمَا يَشَاءُ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ أَ فَيُعْرَضُونَ صُفُوفاً؟

     الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص: 350

     روي عن النبي ص أنه قال تحشرون حفاة عراة غرلا و روي أن عائشة قالت لرسول الله ص حين سمعت ذلك وا سوأتاه أ ينظر بعضهم إلى سوأة بعض من الرجال و النساء فقال ص لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ و يشغل بعضهم عن بعض

     (مجمع البيان في تفسير القرآن‏4/ 521) [↑](#footnote-ref-138)
139. . اولین واقعیتی که در هنگام مرگ بر انسان آشکار می‌کردد، بطلان دنیا و مافیهاست، بطلان تمامی رسوماتی که بر آن در جریان است و با از هم گسستن اسباب و روابط ظاهری، همه اعمال و غایات این سویی به سرابی تبدیل می‌شود. [↑](#footnote-ref-139)
140. . نحاس (از علمای نحو قرن 4) در حد یک عبارت گفته «می‌توان «الحق» را نعت برای «الوزن» دانست و«یومئذ» را خبر قرار داد (إعراب القرآن، ج‏2، ص45) شاید برخی از علمای قرن ششم (مرحوم طبرسی در جوامع الجامع، ج‏1، ص427؛ و زمخشری در الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج‏2، ص89) بر همین اساس بوده که تعبیری کرده‌اند که موجب سوءتفاهمی شده است. آنها گفته‌اند «یومئذ» خبر است و «الحق» صفت برای «الوزن» ولی هردو آیه را چنین ترجمه کرده‌اند: «أي و الوزن يوم يسأل اللّه الأمم و رسلهم الوزن الحقّ أي العدل» (وزن، در آن روزی که خداوند از امتها و رسولانشان سوال می‌کند، وزن حق و عدل است) در حالی که اگر بخواهیم إعراب پیشنهادیِ آنها را با دقت نحوی، اعمال کنیم، «یومئذ» نمی‌تواند مستقیما خبر قرار گیرد، بلکه باید مطلب محذوفی خبر قرار بگیرد و یومئذ متعلق به آن شود و آنگاه معنای آیه چنین می‌شود: «الوزن الحق کائنٌ یومئذ» «وزن حقیقی، در آن روز برقرار است.» (و این کاری است که برخی از متاخرین انجام داده‌اند یعنی اینکه الحق را صفت، و یومئذ را متعلق به خبر محذوف بدانیم به عنوان یک احتمال دوم مطرح کرده‌اند. (إعراب القرآن الكريم، ج‏1، ص35؛ إعراب القرآن و بيانه، ج‏3، ص30) اما با توجه به توضیحی که خود مرحوم طبرسی و زمخشری داده‌اند در واقع، با توجه به این توضیحی که داده‌اند، ظاهرا تعبیر اینکه «یومئذ» را خبر بدانیم تعبیر مسامحی بوده است و در واقع منظورشان این بوده بدانیم که آنگاه معنی جمله چنین می‌شود: «وزن حقیقی، در آن روز است.» که این سخن را گفته‌اند در این صورت «یومئذ» خبر نیست بلکه ظرف است؛ و معنا همان معنای حالت اول شده است. [↑](#footnote-ref-140)
141. . متن کامل روایت در کتاب التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص137-139 چنین است:

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص [وَ] إِنَّ مِمَّنْ كُتِبَ أَجَلُهُ وَ عَمَلُهُ وَ رِزْقُهُ وَ سَعَادَةُ خَاتِمَتِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع، كَتَبُوا مِنْ عَمَلِهِ أَنَّهُ لَا يَعْمَلُ ذَنْباً أَبَداً إِلَى أَنْ يَمُوتَ.

     قَالَ: وَ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ شَكَاهُ بُرَيْدَةُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ جَيْشاً ذَاتَ يَوْمٍ لِغَزَاةٍ، أَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَلِيّاً ع، وَ مَا بَعَثَ جَيْشاً قَطُّ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع إِلَّا جَعَلَهُ أَمِيرَهُمْ.

     فَلَمَّا غَنِمُوا رَغِبَ عَلِيٌّ ع [فِي‏] أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْ جُمْلَةِ الْغَنَائِمِ جَارِيَةً- يَجْعَلُ ثَمَنَهَا فِي جُمْلَةِ الْغَنَائِمِ، فَكَايَدَهُ فِيهَا حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ وَ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ، و زايداه.

     فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمَا يُكَايِدَانِهِ وَ يُزَايِدَانِهِ، انْتَظَرَ إِلَى أَنْ بَلَغَتْ قِيمَتُهَا قِيمَةَ عَدْلٍ فِي يَوْمِهَا فَأَخَذَهَا بِذَلِكَ.

     فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص، تَوَاطَئَا عَلَى أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ بُرَيْدَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَوَقَفَ بُرَيْدَةُ قُدَّامَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَ:

     يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَمْ تَرَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخَذَ جَارِيَةً مِنَ الْمَغْنَمِ- دُونَ الْمُسْلِمِينَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص، ثُمَّ جَاءَ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَهَا، فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص (فَجَاءَهُ عَنْ يَسَارِهِ وَ قَالَهَا، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، وَ جَاءَ مِنْ خَلْفِهِ فَقَالَهَا، فَأَعْرَضَ عَنْهُ) ثُمَّ عَادَ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ فَقَالَهَا.

     فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَضَباً لَمْ يُرَ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ غَضَبٌ مِثْلُهُ، وَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ وَ تَرَبَّدَ وَ انْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، وَ ارْتَعَدَتْ أَعْضَاؤُهُ، وَ قَالَ:

     مَا لَكَ يَا بُرَيْدَةُ آذَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ مُنْذُ الْيَوْمِ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ:

     «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً- وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا- فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً.

     قَالَ بُرَيْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا عَلِمْتُ أَنَّنِي قَصَدْتُكَ بِأَذًى.

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَ وَ تَظُنُّ يَا بُرَيْدَةُ أَنَّهُ لَا يُؤْذِينِي إِلَّا مَنْ قَصَدَ ذَاتَ نَفْسِي أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيّاً مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، وَ أَنَّ مَنْ آذَى عَلِيّاً فَقَدْ آذَانِي [وَ مَنْ آذَانِي‏] فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَ مَنْ آذَى اللَّهَ- فَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُؤْذِيَهُ بِأَلِيمِ عَذَابِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ)! يَا بُرَيْدَةُ أَنْتَ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْتَ أَعْلَمُ أَمْ قُرَّاءُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أَنْتَ أَعْلَمُ أَمْ مَلَكُ الْأَرْحَامِ‏

     قَالَ بُرَيْدَةُ: بَلِ اللَّهُ أَعْلَمُ، وَ قُرَّاءُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أَعْلَمُ، وَ مَلَكُ الْأَرْحَامِ أَعْلَمُ.

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَنْتَ أَعْلَمُ يَا بُرَيْدَةُ أَمْ حَفَظَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: بَلْ حَفَظَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَكَيْفَ تُخَطِّئُهُ وَ تَلُومُهُ- وَ تُوَبِّخُهُ وَ تُشَنِّعُ عَلَيْهِ فِي فِعْلِهِ، وَ هَذَا جَبْرَئِيلُ أَخْبَرَنِي، عَنْ حَفَظَةِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُمْ مَا كَتَبُوا عَلَيْهِ قَطُّ خَطِيئَةً مُنْذُ [يَوْمَ‏] وُلِدَ وَ هَذَا مَلَكُ الْأَرْحَامِ حَدَّثَنِي أَنَّهُمْ كَتَبُوا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ، حِينَ اسْتَحْكَمَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، أَنَّهُ لَا يَكُونُ مِنْهُ خَطِيئَةٌ أَبَداً، وَ هَؤُلَاءِ قُرَّاءُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أَخْبَرُونِي لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي- أَنَّهُمْ وَجَدُوا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ «عَلِيٌّ الْمَعْصُومُ مِنْ كُلِّ خَطَإٍ وَ زَلَّةٍ».

     فَكَيْفَ تُخْطِئُهُ [أَنْتَ‏] يَا بُرَيْدَةُ وَ قَدْ صَوَّبَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ يَا بُرَيْدَةُ لَا تَعَرَّضْ لِعَلِيٍّ بِخِلَافِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ، فَإِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، [وَ سَيِّدُ الصَّالِحِينَ‏] وَ فَارِسُ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَ هَذَا لَكِ.

     ثُمَّ قَالَ: يَا بُرَيْدَةُ أَ تَرَى لَيْسَ لِعَلِيٍّ مِنَ الْحَقِّ عَلَيْكُمْ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، أَلَّا تَكَايَدُوهُ وَ لَا تَعَانَدُوهُ وَ لَا تَزَايَدُوهُ هَيْهَاتَ [هَيْهَاتَ‏] إِنَّ قَدْرَ عَلِيٍّ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَعْظَمُ مِنْ قَدْرِهِ عِنْدَكُمْ، أَ وَ لَا أُخْبِرُكُمْ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْوَاماً- تَمْتَلِئُ مِنْ جِهَةِ السَّيِّئَاتِ مَوَازِينُهُمْ- فَيُقَالُ لَهُمْ: هَذِهِ السَّيِّئَاتُ فَأَيْنَ الْحَسَنَاتُ وَ إِلَّا فَقَدْ عَطِبْتُمْ فَيَقُولُونَ: يَا رَبَّنَا مَا نَعْرِفُ لَنَا حَسَنَاتٍ.

     فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَئِنْ لَمْ تَعْرِفُوا لِأَنْفُسِكُمْ- عِبَادِي- حَسَنَاتٍ فَإِنِّي أَعْرِفُهَا لَكُمْ، وَ أُوَفِّرُهَا عَلَيْكُمْ».

     ثُمَّ تَأْتِي الرِّيحُ بِرُقْعَةٍ صَغِيرَةٍ [وَ] تَطْرَحُهَا فِي كِفَّةِ حَسَنَاتِهِمْ، فَتَرْجَحُ بِسَيِّئَاتِهِمْ بِأَكْثَرَ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَيُقَالُ لِأَحَدِهِمْ: خُذْ بِيَدِ أَبِيكَ وَ أُمِّكَ وَ إِخْوَانِكَ وَ أَخَوَاتِكَ وَ خَاصَّتِكَ وَ قَرَابَاتِكَ وَ أَخْدَانِكَ وَ مَعَارِفِكَ، فَأَدْخِلْهُمُ الْجَنَّةَ.

     فَيَقُولُ أَهْلُ الْمَحْشَرِ: يَا رَبَّنَا أَمَّا الذُّنُوبُ فَقَدْ عَرَفْنَاهَا، فَمَا ذَا كَانَتْ حَسَنَاتُهُمْ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا عِبَادِي، مَشَى أَحَدُهُمْ بِبَقِيَّةِ دَيْنٍ عَلَيْهِ لِأَخِيهِ إِلَى أَخِيهِ- فَقَالَ: خُذْهَا فَإِنِّي أُحِبُّكَ- بِحُبِّكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ لَهُ الْآخَرُ: قَدْ تَرَكْتُهَا لَكَ بِحُبِّكَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ لَكَ مِنْ مَالِي مَا شِئْتَ. فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ لَهُمَا فَحَطَّ بِهِ خَطَايَاهُمَا، وَ جَعَلَ ذَلِكَ فِي حَشْوِ صَحَائِفِهِمَا وَ مَوَازِينِهِمَا، وَ أَوْجَبَ لَهُمَا وَ لِوَالِدَيْهِمَا وَ لِذُرِّيَّتِهِمَا الْجَنَّةَ.

     ثُمَّ قَالَ: يَا بُرَيْدَةُ إِنَّ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ بِبُغْضِ عَلِيٍّ أَكْثَرُ مِنْ حَصَى الْخَذْفِ الَّتِي يُرْمَى بِهَا عِنْدَ الْجَمَرَاتِ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ. [↑](#footnote-ref-141)
142. . این حدیث هم زیبا بود که برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم

     قَالَ الصَّادِقُ ع ... قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الصِّدْقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ أَيْنَمَا هَوَى بِهِ يَقُدُّهُ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَانْظُرْ فِي صِدْقِ مَعْنَاكَ وَ عَقْدِ دَعْوَاكَ وَ عَيِّرْهُمَا بِقِسْطَاسٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى كَأَنَّكَ فِي الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِغَوْرِ دَعْوَاكَ ثَبَتَ لَكَ الصِّدْقُ وَ أَدْنَى حَدِّ الصِّدْقِ أَنْ لَا يُخَالِفَ اللِّسَانُ الْقَلْبَ وَ لَا الْقَلْبُ اللِّسَانَ وَ مَثَلُ الصَّادِقِ الْمَوْصُوفِ بِمَا ذَكَرْنَا كَمَثَلِ النَّازِعِ لِرُوحِهِ إِنْ لَمْ يَنْزِعْ فَمَا ذَا يَصْنَع‏

     مصباح الشريعة، ص35 [↑](#footnote-ref-142)
143. . در نسخه فعلی کتاب التوحید کامه «الحساب» نوشته شده و بر همین اساس اعراب گذاری شده بود که گویی معنی روایت این گونه است: «منظور حساب است، [که] حسنات و سیئات وزن می شود و ...» . ما بر اساس نقل فیض کاشانی مطلب را آوردیم که «حسنات» نوشته است. في التوحيد عن أمير المؤمنين عليه السلام إنما يعني الحسنات‏ و السيئات و الحسنات ثقل الميزان و السيئات خفة الميزان. (تفسير الصافي، ج‏2، ص: 181) و همچنین نقل ابن‌جمعه عروسی حویزی در تفسير نور الثقلين، ج‏5، ص: 659. البته در کتاب دیگر فیض (نوادر الأخبار فيما يتعلق بأصول الدين (للفيض)، ص: 343) و نیز در بحار الأنوار مرحوم مجلسی، ج‏7، ص250 و در البرهان في تفسير القرآن سید بحرانی، ج‏5، ص: 854 همان «حساب» نوشته‌ شده است. [↑](#footnote-ref-143)
144. . وَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَة...

     قَالَ أَ وَ لَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ؟ قَالَ ع لَا إِنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ بِأَجْسَامٍ وَ إِنَّمَا هِيَ صِفَةُ مَا عَمِلُوا وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْ‏ءِ مَنْ جَهِلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَ لَا يَعْرِفُ ثِقْلَهَا أَوْ خِفَّتَهَا وَ إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى‏ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ قَالَ فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ؟ قَالَ ع الْعَدْلُ قَالَ فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ- فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ قَالَ ع فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُه‏

     الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص351 [↑](#footnote-ref-144)
145. . این حدیث با سندهای متعدد در کتب حدیثی ما آمده، فقط در برخی به آیه اشاره نشده است. مثلا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ «1» عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمُسَ فَالصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَ الْخُمُسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَ الْكَرَامَةُ لَنَا حَلَال‏

     الخصال، ج‏1، ص291؛ تفسير العياشي، ج‏2، ص64 [↑](#footnote-ref-145)
146. . سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ مَالِكٍ الْجُعْفِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَقَالَ أَمَّا خُمُسُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلِلرَّسُولِ يَضَعُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَمَّا خُمُسُ الرَّسُولِ فَلِأَقَارِبِهِ وَ خُمُسُ ذَوِي الْقُرْبَى فَهُمْ أَقْرِبَاؤُهُ وَ الْيَتَامَى يَتَامَى أَهْلِ بَيْتِهِ فَجَعَلَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْبَعَةَ أَسْهُمٍ فِيهِمْ وَ أَمَّا الْمَسَاكِينُ وَ ابْنُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَ لَا تَحِلُّ لَنَا فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِيلِ. [↑](#footnote-ref-146)
147. . این حدیث هم به آیه بسیار مرتبط بود که برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم

     فَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْأَنْفَالِ- فَقَالَ هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ- وَ انْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ- وَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضِ الْجِزْيَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ، وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا، وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلًى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ، وَ قَالَ نَزَلَتْ يَوْمَ بَدْرٍ لَمَّا انْهَزَمَ النَّاسُ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ، فَصِنْفٌ كَانُوا عِنْدَ خَيْمَةِ النَّبِيِّ ص وَ صِنْفٌ أَغَارُوا عَلَى النَّهْبِ، وَ فِرْقَةٌ طَلَبَتِ الْعَدُوَّ وَ أَسَرُوا وَ غَنِمُوا- فَلَمَّا جَمَعُوا الْغَنَائِمَ وَ الْأُسَارَى- تَكَلَّمَتِ الْأَنْصَارُ فِي الْأُسَارَى- فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ «ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى‏ حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ» فَلَمَّا أَبَاحَ اللَّهُ لَهُمُ الْأُسَارَى وَ الْغَنَائِمَ- تَكَلَّمَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ وَ كَانَ مِمَّنْ أَقَامَ عِنْدَ خَيْمَةِ النَّبِيِّ ص، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مُنِعْنَا أَنْ نَطْلُبَ الْعَدُوَّ زَهَادَةً فِي الْجِهَادِ- وَ لَا جُبْناً عَنِ الْعَدُوِّ- وَ لَكِنَّا خِفْنَا أَنْ نَعْدُوَ مَوْضِعَكَ- فَتَمِيلَ عَلَيْكَ خَيْلُ الْمُشْرِكِينَ، وَ قَدْ أَقَامَ عِنْدَ الْخَيْمَةِ وُجُوهُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ لَمْ يَشْكُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِيمَا حَسِبْتُهُ وَ النَّاسُ كَثِيرُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الْغَنَائِمُ قَلِيلَةٌ وَ مَتَى تُعْطِي هَؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ لِأَصْحَابِكَ شَيْ‏ءٌ، وَ خَافَ أَنْ يَقْسِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْغَنَائِمَ- وَ أَسْلَابَ الْقَتْلَى بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ- وَ لَا يُعْطِي مَنْ تَخَلَّفَ عَلَيْهِ عِنْدَ خَيْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص شَيْئاً، فَاخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ حَتَّى سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا لِمَنْ هَذِهِ الْغَنَائِمُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ- قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ» فَرَجَعَ النَّاسُ وَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ شَيْ‏ءٌ- ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَهُمْ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص أَ تُعْطِي فَارِسَ الْقَوْمِ الَّذِي يَحْمِيهِمْ- مِثْلَ مَا تُعْطِي الضَّعِيفَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ هَلْ تُنْصَرُونَ إِلَّا بِضُعَفَائِكُمْ! قَالَ فَلَمْ يُخَمِّسْ رَسُولُ اللَّهِ ص بِبَدْرٍ وَ قَسَمَهُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ- ثُمَّ اسْتَقْبَلَ يَأْخُذُ الْخُمُسَ بَعْدَ بَدْر

     تفسير القمي، ج‏1، ص: 255 [↑](#footnote-ref-147)
148. . «من» در «منهم» ابتدای کلام را عموما من تبعیضیه گرفته اند که می‌شود «برخی از آنان [منافقین] کسانی‌اند» اما می‌شود من بیانیه هم گرفت که می‌شود «آنان [منافقین]‌اند کسانی که» [↑](#footnote-ref-148)
149. . جالب اینجاست که با اینکه اغلب ترجمه‌های قرآن بر اساس همین قرائت حفص از عاصم است، اما عموم مترجمان عملا در ترجمه خود معنای وصفی را برای کلمه خیر لحاظ کرده‌اند (که با قرائت حسن بصری سازگار است، نه با قرائت حفص از عاصم. از معدود کسانی که بر اساس مضاف الیه بودن «حیر» ترجمه کرده، مرحوم آیتی و پورجوادی از معاصران، و نسفی از قدما -قرن6- می‌باشند. [↑](#footnote-ref-149)
150. . و آنگاه لام، لام زائده یا به مثابه «لأن» می‌شود [↑](#footnote-ref-150)
151. . که در این صورت، لام زائده می‌شود یا متعلق به مصدری می‌شود که فعل بر آن دلالت دارد چنانکه نحاس گفته است: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ يصدّق باللّه و يصدّق المؤمنين. قال أبو جعفر:فاللام على هذا زائدة عند الكوفيين و مثله هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ [الأعراف: 15] و عند محمد بن يزيد متعلّقة بمصدر دلّ عليه الفعل» إعراب القرآن، ج‏2، ص125 [↑](#footnote-ref-151)
152. . علامه دو دیدگاه دیگر را هم در تحلیل نحوی این بحث نقل می‌کند. یکی اینکه اصلا فرقی بین این دو نیست و ایمان با حرف لام هم متعدی می‌شود مانند «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ:» العنكبوت/26 و «فَما آمَنَ لِمُوسى‏ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ:» يونس/83 و «أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ»: الشعر/111. دوم اینکه حرف لام به نحو تضمین، دلالت بر تضمین معنای جنوح (متمایل شدن و خفض جناح) می‌کند و سپس توضیح می‌دهند لازمه این دو قول این است که تفاوت تعبیر در این دو صرفا از باب تفنن در معنا باشد که امر بعیدی است. [↑](#footnote-ref-152)
153. . یعنی وقتی «ایمان» با حرف باء متعدی می‌شود دلالت بر تصدیق می‌کند و وقتی با لام متعدی می‌شود متضمن معنای انقیاد و تسلیم می‌شود (إعراب القرآن و بيانه‏4/ 122). [↑](#footnote-ref-153)
154. . اما جایگاه نحوی یومن بالله چیست؟ برخی آن را صفت برای اذن گرفته‌اند إعراب القرآن الكريم، ج‏1، ص: 46) و برخی آن را خبر دوم برای مبتدای محذوف (در اصل چنین بوده: هو اذن ... یومن .. الجدول في إعراب القرآن، ج‏10، ص: 37) [↑](#footnote-ref-154)
155. . شبیه این مضمون با سند و مضمونی اندکی متفاوت در الكافي، ج‏5، ص299 و ج‏6، ص397 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-155)
156. . این حدیث را ابتدا می‌خواستم بیاورم، اما به ملاحظه اینکه ممکن است مخاطب درباره شأن نزول دچار چالش شود نیاوردم.

     الْكَلْبِيُّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي خُطْبَةِ الْوَدَاعِ:

     سَمَّوْنِي أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنَّهُ لِكَثْرَةِ مُلَازَمَتِهِ إِيَّايَ وَ إِقْبَالِي عَلَيْهِ وَ قَبُولِهِ مِنِّي حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ.

     مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج‏2، ص224

     پیامبر اکرم ص در فرازی از خطبه روز غدیر به شرح اذیت‌های منافقان در حق خویش می‌پردازد و از جمله اینکه می‌فرماید:

     تا حدی که مرا «گوش» خطاب کردند و این به خاطر این بود که او [علی بن ابی‌طالب] بسیار همراه من بود و من به او توجه می‌کردم و سخن او را قبول می‌کردم، تا حدی که خداوند آیه نازل کرد که:‌ «و از آنان [= منافقان] کسانی‌اند که پیامبر ص را اذیت می‌کنند و می‌گویند: او گوش است»

     \* پاسخ چالشی هم که به ذهن خطور می‌کند این است که وجوه مختلفی در توهین منافقان به پیامبر مد نظر بوده است. لذا هم وجهی که در شأن نزول گفته شد برقرار است و هم وجهی که در این حدیث. [↑](#footnote-ref-156)
157. . برای رعایت اختصار قسمت اول روایت را در کانال نیاوردم که چنین است:

     خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ رَاكِبٌ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ ع وَ هُوَ يَمْشِي فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِمَّا أَنْ تَرْكَبَ وَ إِمَّا أَنْ تَنْصَرِفَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ تَرْكَبَ إِذَا رَكِبْتُ وَ تَمْشِيَ إِذَا مَشَيْتُ وَ تَجْلِسَ إِذَا جَلَسْتُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا بُدَّ لَكَ مِنَ الْقِيَامِ وَ الْقُعُودِ فِيهِ وَ مَا أَكْرَمَنِيَ اللَّهُ بِكَرَامَةٍ إِلَّا وَ قَدْ أَكْرَمَكَ بِمِثْلِهَا وَ خَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ وَ جَعَلَكَ وَلِيِّي فِي ذَلِكَ تَقُومُ فِي حُدُودِهِ وَ فِي صَعْبِ أُمُورِهِ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً مَا آمَنَ بِي مَنْ أَنْكَرَكَ وَ لَا أَقَرَّ بِي مَنْ جَحَدَكَ وَ لَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ كَفَرَ بِكَ وَ إِنَّ فَضْلَكَ لَمِنْ فَضْلِي وَ إِنَّ فَضْلِي لَكَ لَفَضْلُ اللَّهِ وَ هُوَ ...

     روزی پیامبر عازم جایی شد در حالی که سواره بود علی ع دنبال ایشان پیاده به راه افتاد. پیامبر به او فرمود:

     ای ابوالحسن! یا تو هم سوار شو یا برگرد، چرا که خداوند عز و جل به من امر فرموده که اگر من سواره بودم تو هم سواره بیایی و اگر من پیاده رفتم تو هم پیاده بیایی و هرگاه من نشتم تو هم بنشینی - مگر در جایی که حدی از حدود الهی پیش آید که لازم باشد قیام و قعود متفاوتی داشته باشیم – و خداوند هیچ کرامتی را به من ارزانی نداشت مگر اینکه تو را هم بدان کرامت بخشید و البته من نبوت و رسالت را به من اختصاص داد و تو را در آن ولیّ من قرار داد تا به انجام حدود آن و دشواری‌های امورش بپاخیزی و قسم به کسی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث کرده کسی که تو را انکار کند به من ایمان نیاورد و کسی که زیر بار اقرار به ولایت تو نرود، به نبوت من اقرار نکرده و کسی که به تو کرفان ورزد به خدا ایمان نیاورده و فضل تو از فضل من است و فضل من فضل خداوند است و این همان سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید: «بگو به فضل خدا و رحمت او، [آری] فقط بدان شاد باشند، [که] آن بهتر است از آنچه جمع می‌کنند.» پس [↑](#footnote-ref-157)
158. . روى أنس عن النبي ص أنه قال من هداه الله للإسلام و علمه القرآن ثم شكا الفاقة كتب الله عز و جل الفقر بين عينيه إلى يوم القيامة ثم تلا «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» الآية

     مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏5، ص178 [↑](#footnote-ref-158)
159. . این جمع‌بندی علامه طباطبایی بعد از نقل نظرات مختلف اهل لغت درباره این کلمه است. لذا از ارائه بحث تفصیلی خودداری شد. آدرس در ترجمه: (ترجمه المیزان11/ 67) [↑](#footnote-ref-159)
160. . برخی هم گفته‌اند که «لمس در جایی که شیء طلب شود اما بدان نرسیم به کار می‌رود، اما مس در جایی است که حتما به آن می‌رسیم (مفردات ألفاظ القرآن/ 766) [↑](#footnote-ref-160)
161. . عن عثمان بن عيسى عن رجل عن أبي عبد الله ع «وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» قال: أما إنه لم يجعلها خلودا، و لكن تمسكم النار فلا تركنوا إليهم (تفسير العياشي، ج‏2، ص161) [↑](#footnote-ref-161)
162. . سه روایت زیر نیز بسیار به آیه مرتبط بود که برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَان‏ فَيُحِبُّ بَقَاءَهُ إِلَى أَنْ يُدْخِلَ يَدَهُ إِلَى كِيسِهِ فَيُعْطِيَهُ. (الكافي، ج‏5، ص109)

     عن بعض أصحابنا فقال أحدهم إنه سئل عن قول الله: «وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» قال: هو الرجل من شيعتنا يقول بقول هؤلاء الجابرين. (تفسير العياشي، ج‏2، ص161)

     قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ الْفَقِيهُ نَزِيلُ الرَّيِّ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ رُوِيَ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ- عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص‏

     ... وَ قَالَ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ قَالَ ص مَنْ وَلِيَ جَائِراً عَلَى جَوْرٍ كَانَ قَرِينَ هَامَانَ فِي جَهَنَّم‏

     من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 11؛ امالی صدوق، 426 [↑](#footnote-ref-162)
163. . در حکایت زیر معاذ بن جبل در پاسخ به معاویه به این آیه استناد می‌کند. چون روایت بسیار شیرینی بود حیفم آمد لااقل در اینجا آن را نیاورم:

     قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ رض كُنْتُ أَنَا وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ فَبَيْنَمَا نَحْنُ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ نَظَرْنَا إِلَى شَيْخٍ وَ هُوَ مُقْبِلٌ مِنْ صَدْرِ الْبَرِّيَّةِ مِنْ نَاحِيَةِ الْعِرَاقِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ عَرِّجُوا بِنَا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ لِنَسْأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلَ وَ إِلَى أَيْنَ يُرِيدُ وَ كَانَ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِيُّ وَ وَلَدَا مُعَاوِيَةَ خَالِدٌ وَ يَزِيدُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالَ فَعَرَجْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا شَيْخُ وَ أَيْنَ تُرِيدُ فَلَمْ يُجِبْهُ الشَّيْخُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمَ لَا تُجِيبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الشَّيْخُ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّحِيَّةَ غَيْرَ هَذِهِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ صَدَقْتَ يَا شَيْخُ وَ أَخْطَأْنَا وَ أَحْسَنْتَ وَ أَسَأْنَا السَّلَامُ عَلَيْكَ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ مَا اسْمُكَ يَا شَيْخُ فَقَالَ اسْمِي مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْخُ طَاعِناً فِي السِّنِّ بِيَدِهِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْحَدِيدِ وَ وَسَطُهُ مَشْدُودٌ بِشَرِيطٍ مِنْ لِيفِ الْمُقْلِ وَ عَلَيْهِ كِسَاءٌ قَدْ سَقَطَتْ لَحْمَتُهُ وَ بَقِيَتْ سَدَاتُهُ وَ قَدْ بَانَتْ شَرَاسِيفُ خَدَّيْهِ وَ قَدْ غَطَّتْ حَوَاجِبُهُ عَيْنَيْهِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ وَ إِلَى أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ الشَّيْخُ أَتَيْتُ مِنَ الْعِرَاقِ أُرِيدُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ قَالَ مُعَاوِيَةُ كَيْفَ تَرَكْتَ الْعِرَاقَ قَالَ عَلَى الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ وَ الِاتِّفَاقِ قَالَ لَعَلَّكَ أَتَيْتَ مِنَ الْكُوفَةِ مِنَ الْغَرِيِّ قَالَ الشَّيْخُ وَ مَا الْغَرِيُّ قَالَ مُعَاوِيَةُ الَّذِي فِيهِ أَبُو تُرَابٍ قَالَ الشَّيْخُ مَنْ تَعْنِي بِذَلِكَ وَ مَنْ هُوَ أَبُو تُرَابٍ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ لَهُ الشَّيْخُ أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ وَ رَضَّ اللَّهُ فَاكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّكَ وَ أَبَاكَ وَ لِمَ لَا تَقُولُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ قَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ سَيْفُ اللَّهِ الْمَسْلُولُ وَ ابْنُ عَمِّ الرَّسُولِ وَ زَوْجُ الْبَتُولِ تَاجُ الْفُقَهَاءِ وَ كَنْزُ الْفُقَرَاءِ وَ خَامِسُ أَهْلِ الْعَبَاءِ وَ اللَّيْثُ الْغَالِبُ أَبُو الْحَسَنَيْنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ فَعِنْدَهَا قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ إِنِّي أَرَى لَحْمَكَ وَ دَمَكَ قَدْ خَالَطَ لَحْمَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ دَمَهُ فَلَوْ مَاتَ عَلِيٌّ مَا أَنْتَ فَاعِلٌ قَالَ لَا أَتَّهِمُ فِي فَقْدِهِ رَبِّي وَ أُجَلِّلُ فِي‏ بُعْدِهِ حُزْنِي وَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يُمِيتُ سَيِّدِي وَ إِمَامِي حَتَّى يَجْعَلَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَّةً قَائِمَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ يَا شَيْخُ هَلْ تَرَكْتَ مِنْ بَعْدِكَ امْرَأً تَفْتَخِرُ بِهِ قَالَ وَ كَيْفَ لَا وَ قَدْ تَرَكْتُ الْفَرَسَ الْأَشْقَرَ وَ الْحَجْرَ الْمَدُورَ وَ الْمِنْهَاجَ لِمَنْ أَرَادَ الْمِعْرَاجَ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لَعَلَّهُ لَا يَعْرِفُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَأَلَهُ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ لَهُ يَا شَيْخُ هَلْ تَعْرِفُنِي قَالَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا مُعَاوِيَةُ أَنَا الشَّجَرَةُ الزَّكِيَّةُ وَ الْفُرُوعُ الْعَلِيَّةُ أَنَا سَيِّدُ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ بَلْ أَنْتَ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ إِنَّ اللَّهَ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ الشَّجَرَةُ الْخَبِيثَةُ وَ الْعُرُوقُ الْمُخْبِثَةُ الْخَسِيسَةُ الَّذِي ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ رَبَّهُ وَ قَالَ فِيهِ نَبِيُّهُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ الزَّنِيمِ بْنِ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ الْفَاشِي ظُلْمُهُ فِي الْعِبَادِ فَعِنْدَهَا اغْتَاظَ مُعَاوِيَةُ وَ حَنِقَ عَلَيْهِ فَرَدَّ يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفِهِ وَ هَمَّ بِقَتْلِ الشَّيْخِ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا الْعَفْوُ أَحْسَنُ لَأَخَذْتُ رَأْسَكَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ رَأَيْتَ لَوْ كُنْتَ فَاعِلًا ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ إِذاً وَ اللَّهِ أَفُوزُ بِالسَّعَادَةِ وَ تَفُوزُ أَنْتَ بِالشَّقَاوَةِ وَ قَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَقَالَ مُعَاوِيَةُ وَ مَنْ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ عُثْمَانُ نَفَى أَبَا ذَرٍّ وَ ضَرَبَهُ حَتَّى مَاتَ وَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ عُثْمَانُ شَرٌّ مِنْكَ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ هَلْ كُنْتَ حَاضِراً يَوْمَ الدَّارِ قَالَ وَ مَا يَوْمُ الدَّارِ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَوْمَ قَتَلَ عَلِيٌّ عُثْمَانَ فَقَالَ الشَّيْخُ بِاللَّهِ مَا قَتَلَهُ وَ لَوْ فَعَلَ ذَلِكَ لَاعْتَلَاهُ بِأَسْيَافٍ حِدَادٍ وَ سَوَاعِدَ شِدَادٍ وَ كَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُطِيعاً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ صِفِّينَ قَالَ وَ مَا غِبْتُ عَنْهَا قَالَ كَيْفَ كُنْتَ فِيهَا قَالَ الشَّيْخُ أَيْتَمْتُ مِنْكَ أَطْفَالًا وَ أَرْمَلْتُ مِنْكَ نِسْوَاناً كُنْتُ كَاللَّيْثِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ تَارَةً وَ بِالرُّمْحِ أُخْرَى قَالَ مُعَاوِيَةُ هَلْ ضَرَبْتَنِي بِشَيْ‏ءٍ قَطُّ قَالَ الشَّيْخُ ضَرَبْتُكَ بِثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ سَهْماً فَأَنَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي بُرْدَتِكَ وَ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي مَسْجِدِكَ وَ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي عَضُدَيْكَ وَ لَوْ كَشَفْتَ الْآنَ لَأَرَيْتُكَ مَكَانَهُمَا فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِلشَّيْخِ هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ الْجَمَلِ قَالَ وَ مَا يَوْمُ الْجَمَلِ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَوْمَ قَاتَلَتْ عَائِشَةُ عَلِيّاً قَالَ وَ مَا غِبْتُ عَنْهُ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَمْ مَعَ عَائِشَةَ قَالَ الشَّيْخُ بَلْ مَعَ عَلِيٍّ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ أَ لَمْ يَقُلِ اللَّهُ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ ص هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الشَّيْخُ أَ لَمْ يَقُلِ اللَّهُ تَعَالَى يا نِساءَ النَّبِيِّ إِلَى قَوْلِهِ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى‏ وَ قَالَ النَّبِيُّ ص أَنْتَ يَا عَلِيُّ خَلِيفَتِي عَلَى نِسَائِي وَ أَهْلِي وَ طَلَاقُهُنَّ بِيَدِكَ أَ فَتَرَاهَا خَالَفَتْ اللَّهَ تَعَالَى فِي ذَلِكَ عَاصِيَةً اللَّهَ وَ رَسُولَهُ خَارِجَةً مِنْ بَيْتِهَا وَ هِيَ فِي ذَلِكَ سَفَكَتْ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَذْهَبَتْ أَمْوَالَهُمْ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ هِيَ كَامْرَأَةِ نُوحٍ فِي النَّارِ وَ لَبِئْسَ مَثْوَى الْكَافِرِينَ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا شَيْخُ مَا جَعَلْتَ لَنَا شَيْئاً نَحِجُّ بِهِ عَلَيْكَ فَمَتَى ظُلِمَتِ الْأُمَّةُ وَ طَفِئَتْ عَنْهُمْ قَنَادِيلُ الرَّحْمَةِ قَالَ لَمَّا صِرْتَ أَمِيرَهَا وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَزِيرَهَا قَالَ فَاسْتَلْقَى مُعَاوِيَةُ عَلَى قَفَاهُ مِنَ الضَّحِكِ وَ هُوَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ فَقَالَ يَا شَيْخٌ هَلْ لَكَ مِنْ شَيْ‏ءٍ نَقْطَعُ بِهِ لِسَانَكَ قَالَ مَا عِنْدَكَ قَالَ عِشْرُونَ نَاقَةٍ حَمْرَاءَ مُحَمَّلَةً عَسَلًا وَ بُرّاً وَ سَمْناً وَ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ تُنْفِقُهَا عَلَى عِيَالِكَ وَ تَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى زَمَانِكَ قَالَ الشَّيْخُ لَسْتُ أَقْبَلُهَا قَالَ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ دِرْهَمٍ حَلَالٌ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ حَرَامٌ قَالَ مُعَاوِيَةَ لَئِنْ أَقَمْتَ مَعِي فِي دِمَشْقَ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقِكَ قَالَ مَا أَنَا بِمُقِيمٍ مَعَكَ فِيهَا قَالَ مُعَاوِيَةُ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ ظَالِمٍ وَ آخِرُ ظَالِمٍ ثُمَّ تَوَجَّهَ الشَّيْخُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ هَذَا آخِرُ الْحَدِيثِ.

     الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص: 80-77 [↑](#footnote-ref-163)
164. . در میان ترجمه‌های موجود، فقط ترجمه ابوالقاسم پاینده، و نیز ترجمه تفسیر نسفی (قرن ششم) این گونه ترجمه کرده‌اند [↑](#footnote-ref-164)
165. . عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ فَقَالَ إِلَى مَا تَدْعُو يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي- وَ أَدْعُوكَ إِلَى مَنْ إِنْ أَصَابَكَ ضُرٌّ فَدَعَوْتَهُ كَشَفَهُ عَنْكَ وَ إِنِ اسْتَعَنْتَ بِهِ وَ أَنْتَ مَقْهُورٌ أَعَانَكَ وَ إِنْ سَأَلْتَهُ وَ أَنْتَ مُقِلٌّ أَغْنَاكَ وَ إِنْ ضَلَلْتَ فِي فَلَاةِ الْأَرْضِ أَرْشَدَك‏ [↑](#footnote-ref-165)
166. . روایات زیر هم همگی در همین راستاست:

     1) فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ [رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو الْحَنَّاطُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ‏] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [ع‏] فِي هَذِهِ الْآيَةِ قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ هِيَ [هُوَ] وَ اللَّهِ وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُنْكِرُهُ أَحَدٌ إِلَّا ضَالٌّ وَ لَا يَنْتَقِصُ عَلِيّاً [ع‏] إِلَّا ضَالٌّ.

     تفسير فرات الكوفي، ص: 201

     2) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ [بَكَّارٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ غَوْرَكَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا نَالَتْنِي شَفَاعَةُ جَدِّي إِنْ لَمْ تَكُنْ هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

     تفسير فرات الكوفي، ص: 201؛ تفسير العياشي، ج‏2، ص: 201

     3) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ [قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ [أَبِي‏] الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ نَجْمٍ‏] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع.

     تفسير فرات الكوفي، ص: 202

     4) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ تَسْنِيمٍ الْحَجَّالُ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ حُمَيْدٍ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ [تَعَالَى‏] قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ مَنِ اتَّبَعَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع.

     تفسير فرات الكوفي، ص: 202

     5) فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَزِيعٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا نَالَتْنِي شَفَاعَةُ جَدِّي إِنْ لَمْ يَكُنْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ‏] عَلِيِّ [بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع‏] قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

     تفسير فرات الكوفي، ص: 202

     6) عن سلام بن المستنير عن أبي جعفر ع قوله: «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي» إلى «أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي» قال: علي، و زاد قال: رسول الله ص و علي و الأوصياء من بعدهما

     تفسير العياشي، ج‏2، ص: 201

     8) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‏ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ .

     الكافي، ج‏1، ص: 425 [↑](#footnote-ref-166)
167. . فرازهایی از ابتدا و ادامه روایت که حذف شده بدین قرار است:

     قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ أَ هُوَ لِقَوْمٍ لَا يَحِلُّ إِلَّا لَهُمْ وَ لَا يَقُومُ بِهِ إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْهُمْ أَمْ هُوَ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آمَنَ بِرَسُولِهِ ص وَ مَنْ كَانَ كَذَا فَلَهُ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى طَاعَتِهِ وَ أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِهِ فَقَالَ ذَلِكَ لِقَوْمٍ لَا يَحِلُّ إِلَّا لَهُمْ وَ لَا يَقُومُ بِذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْهُمْ قُلْتُ مَنْ أُولَئِكَ قَالَ مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقِتَالِ وَ الْجِهَادِ عَلَى الْمُجَاهِدِينَ فَهُوَ الْمَأْذُونُ لَهُ فِي الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ قَائِماً بِشَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْجِهَادِ عَلَى الْمُجَاهِدِينَ فَلَيْسَ بِمَأْذُونٍ لَهُ فِي الْجِهَادِ وَ لَا الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ حَتَّى يَحْكُمَ فِي نَفْسِهِ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ شَرَائِطَ الْجِهَادِ قُلْتُ فَبَيِّنْ لِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْبَرَ [نَبِيَّهُ‏] فِي كِتَابِهِ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ فَجَعَلَ ذَلِكَ لَهُمْ دَرَجَاتٍ يُعَرِّفُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ يُسْتَدَلُّ بِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ- فَأَخْبَرَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ أَمْرِهِ فَبَدَأَ بِنَفْسِهِ فَقَالَ «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى‏ دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یونس/25) ثُمَّ ثَنَّى بِرَسُولِهِ فَقَالَ «ادْعُ إِلى‏ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/125) يَعْنِي بِالْقُرْآنِ وَ لَمْ يَكُنْ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَيْهِ بِغَيْرِ مَا أُمِرَ [بِهِ‏] فِي كِتَابِهِ وَ الَّذِي أَمَرَ أَنْ لَا يُدْعَى إِلَّا بِهِ وَ قَالَ فِي نَبِيِّهِ ص «وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ » (شوری/52) يَقُولُ تَدْعُو ثُمَّ ثَلَّثَ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ بِكِتَابِهِ أَيْضاً فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» أَيْ يَدْعُو «وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ» (اسراء/9)

     [بقیه حدیث در متن آمده است. بعد از آن می‌فرماید]

     ثُمَّ أَخْبَرَ أَنَّهُ اشْتَرَى مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ كَانَ عَلَى مِثْلِ صِفَتِهِمْ- أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ ثُمَّ ذَكَرَ وَفَاءَهُمْ لَهُ بِعَهْدِهِ وَ مُبَايَعَتِهِ فَقَالَ وَ مَنْ أَوْفى‏ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «2» فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ قَامَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَ رَأَيْتَكَ الرَّجُلُ يَأْخُذُ سَيْفَهُ فَيُقَاتِلُ حَتَّى يُقْتَلَ إِلَّا أَنَّهُ يَقْتَرِفُ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ أَ شَهِيدٌ هُوَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسُولِهِ- التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ «3» فَفَسَّرَ النَّبِيُّ ص الْمُجَاهِدِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ هَذِهِ صِفَتُهُمْ وَ حِلْيَتُهُمْ بِالشَّهَادَةِ وَ الْجَنَّةِ وَ قَالَ التَّائِبُونَ مِنَ الذُّنُوبِ الْعابِدُونَ الَّذِينَ لَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئاً الْحامِدُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ عَلَى كُلِّ حَالٍ فِي الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ السَّائِحُونَ وَ هُمُ الصَّائِمُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الَّذِينَ يُوَاظِبُونَ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ وَ الْحَافِظُونَ لَهَا وَ الْمُحَافِظُونَ عَلَيْهَا بِرُكُوعِهَا وَ سُجُودِهَا وَ فِي الْخُشُوعِ فِيهَا وَ فِي أَوْقَاتِهَا الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ بَعْدَ ذَلِكَ وَ الْعَامِلُونَ بِهِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْمُنْتَهُونَ عَنْهُ قَالَ فَبَشِّرْ مَنْ قُتِلَ وَ هُوَ قَائِمٌ بِهَذِهِ الشُّرُوطِ بِالشَّهَادَةِ وَ الْجَنَّةِ ثُمَّ أَخْبَرَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْ بِالْقِتَالِ إِلَّا أَصْحَابَ هَذِهِ الشُّرُوطِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى‏ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ «6»

     \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

     (1) الفرقان: 68 و 69.

     (2) التوبة: 111.

     (3) التوبة: 112.

     (6) الحجّ: 39 و 40.

     وَ ذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَتْبَاعِهِمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ فَمَا كَانَ مِنَ الدُّنْيَا فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ وَ الظَّلَمَةِ وَ الْفُجَّارِ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْمُوَلِّي عَنْ طَاعَتِهِمَا مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ ظَلَمُوا فِيهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ وَ غَلَبُوهُمْ عَلَيْهِ مِمَّا أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ فَهُوَ حَقُّهُمْ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَدَّهُ إِلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا مَعْنَى الْفَيْ‏ءِ كُلُّ مَا صَارَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ رَجَعَ مِمَّا كَانَ قَدْ غُلِبَ عَلَيْهِ أَوْ فِيهِ فَمَا رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ فَقَدْ فَاءَ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «3» أَيْ رَجَعُوا ثُمَّ قَالَ وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «4» وَ قَالَ وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى‏ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِي‏ءَ إِلى‏ أَمْرِ اللَّهِ أَيْ تَرْجِعَ فَإِنْ فاءَتْ أَيْ رَجَعَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ «5» يَعْنِي بِقَوْلِهِ تَفِي‏ءَ تَرْجِعَ فَذَلِكَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْفَيْ‏ءَ كُلُّ رَاجِعٍ إِلَى مَكَانٍ قَدْ كَانَ عَلَيْهِ أَوْ فِيهِ وَ يُقَالُ لِلشَّمْسِ إِذَا زَالَتْ قَدْ فَاءَتِ الشَّمْسُ حِينَ يَفِي‏ءُ الْفَيْ‏ءُ عِنْدَ رُجُوعِ الشَّمْسِ إِلَى زَوَالِهَا وَ كَذَلِكَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْكُفَّارِ فَإِنَّمَا هِيَ حُقُوقُ الْمُؤْمِنِينَ رَجَعَتْ إِلَيْهِمْ بَعْدَ ظُلْمِ الْكُفَّارِ إِيَّاهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ وَ إِنَّمَا أُذِنَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِشَرَائِطِ الْإِيمَانِ الَّتِي وَصَفْنَاهَا وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ مَأْذُوناً لَهُ فِي الْقِتَالِ حَتَّى يَكُونَ مَظْلُوماً وَ لَا يَكُونُ مَظْلُوماً حَتَّى يَكُونَ مُؤْمِناً وَ لَا يَكُونُ‏

     \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

     (3) البقرة: 226.

     (4) البقرة: 227.

     (5) الحجرات: 10.

     مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ قَائِماً بِشَرَائِطِ الْإِيمَانِ الَّتِي اشْتَرَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ فَإِذَا تَكَامَلَتْ فِيهِ شَرَائِطُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ مُؤْمِناً وَ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً كَانَ مَظْلُوماً وَ إِذَا كَانَ مَظْلُوماً كَانَ مَأْذُوناً لَهُ فِي الْجِهَادِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى‏ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُسْتَكْمِلًا لِشَرَائِطِ الْإِيمَانِ فَهُوَ ظَالِمٌ مِمَّنْ يَبْغِي وَ يَجِبُ جِهَادُهُ حَتَّى يَتُوبَ وَ لَيْسَ مِثْلُهُ مَأْذُوناً لَهُ فِي الْجِهَادِ وَ الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمَظْلُومِينَ الَّذِينَ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْقُرْآنِ فِي الْقِتَالِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا فِي الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ أُحِلَّ لَهُمْ جِهَادُهُمْ بِظُلْمِهِمْ إِيَّاهُمْ وَ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ فَقُلْتُ فَهَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْمُهَاجِرِينَ بِظُلْمِ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ لَهُمْ فَمَا بَالُهُمْ فِي قِتَالِهِمْ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ وَ مَنْ دُونَهُمْ مِنْ مُشْرِكِي قَبَائِلِ الْعَرَبِ فَقَالَ لَوْ كَانَ إِنَّمَا أُذِنَ لَهُمْ فِي قِتَالِ مَنْ ظَلَمَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَقَطْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ إِلَى قِتَالِ جُمُوعِ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ وَ غَيْرِ أَهْلِ مَكَّةَ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ سَبِيلٌ لِأَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوهُمْ غَيْرُهُمْ وَ إِنَّمَا أُذِنَ لَهُمْ فِي قِتَالِ مَنْ ظَلَمَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لِإِخْرَاجِهِمْ إِيَّاهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ لَوْ كَانَتِ الْآيَةُ إِنَّمَا عَنَتِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ ظَلَمَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ كَانَتِ الْآيَةُ مُرْتَفِعَةَ الْفَرْضِ عَمَّنْ بَعْدَهُمْ إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْمَظْلُومِينَ أَحَدٌ وَ كَانَ فَرْضُهَا مَرْفُوعاً عَنِ النَّاسِ بَعْدَهُمْ [إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْمَظْلُومِينَ أَحَدٌ] وَ لَيْسَ كَمَا ظَنَنْتَ وَ لَا كَمَا ذَكَرْتَ وَ لَكِنَّ الْمُهَاجِرِينَ ظُلِمُوا مِنْ جِهَتَيْنِ ظَلَمَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ بِإِخْرَاجِهِمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ فَقَاتَلُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ لَهُمْ فِي ذَلِكَ وَ ظَلَمَهُمْ كِسْرَى وَ قَيْصَرُ وَ مَنْ كَانَ دُونَهُمْ مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِمَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِمَّا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ فَقَدْ قَاتَلُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ «1» وَ بِحُجَّةِ هَذِهِ الْآيَةِ يُقَاتِلُ مُؤْمِنُو كُلِّ زَمَانٍ وَ إِنَّمَا أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِمَا وَصَفَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الشَّرَائِطِ الَّتِي شَرَطَهَا اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي الْإِيمَانِ وَ الْجِهَادِ وَ مَنْ كَانَ قَائِماً بِتِلْكَ الشَّرَائِطِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ هُوَ مَظْلُومٌ وَ مَأْذُونٌ لَهُ فِي الْجِهَادِ بِذَلِكَ الْمَعْنَى وَ مَنْ كَانَ عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ فَهُوَ ظَالِمٌ وَ لَيْسَ مِنَ‏ الْمَظْلُومِينَ وَ لَيْسَ بِمَأْذُونٍ لَهُ فِي الْقِتَالِ وَ لَا بِالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ ذَلِكَ وَ لَا مَأْذُونٍ لَهُ فِي الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَنَّهُ لَيْسَ يُجَاهِدُ مِثْلُهُ وَ أُمِرَ بِدُعَائِهِ إِلَى اللَّهِ وَ لَا يَكُونُ مُجَاهِداً مَنْ قَدْ أُمِرَ الْمُؤْمِنُونَ بِجِهَادِهِ وَ حَظَرَ الْجِهَادَ عَلَيْهِ وَ مَنَعَهُ مِنْهُ وَ لَا يَكُونُ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أُمِرَ بِدُعَاءِ مِثْلِهِ إِلَى التَّوْبَةِ وَ الْحَقِّ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ قَدْ أُمِرَ أَنْ يُؤْمَرَ بِهِ وَ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ قَدْ أُمِرَ أَنْ يُنْهَى عَنْهُ فَمَنْ كَانَتْ قَدْ تَمَّتْ فِيهِ شَرَائِطُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي وُصِفَ بِهَا أَهْلُهَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص وَ هُوَ مَظْلُومٌ فَهُوَ مَأْذُونٌ لَهُ فِي الْجِهَادِ كَمَا أُذِنَ لَهُمْ فِي الْجِهَادِ لِأَنَّ حُكْمَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ فَرَائِضَهُ عَلَيْهِمْ سَوَاءٌ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ أَوْ حَادِثٍ يَكُونُ وَ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ أَيْضاً فِي مَنْعِ الْحَوَادِثِ شُرَكَاءُ وَ الْفَرَائِضُ عَلَيْهِمْ وَاحِدَةٌ يُسْأَلُ الْآخِرُونَ عَنْ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ عَمَّا يُسْأَلُ عَنْهُ الْأَوَّلُونَ وَ يُحَاسَبُونَ عَمَّا بِهِ يُحَاسَبُونَ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى صِفَةِ مَنْ أَذِنَ اللَّهُ لَهُ فِي الْجِهَادِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ وَ لَيْسَ بِمَأْذُونٍ لَهُ فِيهِ حَتَّى يَفِي‏ءَ بِمَا شَرَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ فَإِذَا تَكَامَلَتْ فِيهِ شَرَائِطُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ فَهُوَ مِنَ الْمَأْذُونِينَ لَهُمْ فِي الْجِهَادِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدٌ وَ لَا يَغْتَرَّ بِالْأَمَانِيِّ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا مِنْ هَذِهِ الْأَحَادِيثِ الْكَاذِبَةِ عَلَى اللَّهِ الَّتِي يُكَذِّبُهَا الْقُرْآنُ وَ يَتَبَرَّأُ مِنْهَا وَ مِنْ حَمَلَتِهَا وَ رُوَاتِهَا وَ لَا يَقْدَمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِشُبْهَةٍ لَا يُعْذَرُ بِهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ وَرَاءَ الْمُتَعَرِّضِ لِلْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَنْزِلَةٌ يُؤْتَى اللَّهُ مِنْ قِبَلِهَا وَ هِيَ غَايَةُ الْأَعْمَالِ فِي عِظَمِ قَدْرِهَا فَلْيَحْكُمِ امْرُؤٌ لِنَفْسِهِ وَ لْيُرِهَا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا أَحَدَ أَعْرَفُ بِالْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنْ وَجَدَهَا قَائِمَةً بِمَا شَرَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الْجِهَادِ فَلْيُقْدِمْ عَلَى الْجِهَادِ وَ إِنْ عَلِمَ تَقْصِيراً فَلْيُصْلِحْهَا وَ لْيُقِمْهَا عَلَى مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهَا مِنَ الْجِهَادِ ثُمَّ لْيُقْدِمْ بِهَا وَ هِيَ طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ مِنْ كُلِّ دَنَسٍ يَحُولُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ جِهَادِهَا وَ لَسْنَا نَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ الْجِهَادَ وَ هُوَ عَلَى خِلَافِ مَا وَصَفْنَا مِنْ شَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدِينَ لَا تُجَاهِدُوا وَ لَكِنْ نَقُولُ قَدْ عَلَّمْنَاكُمْ مَا شَرَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَهْلِ الْجِهَادِ الَّذِينَ بَايَعَهُمْ وَ اشْتَرَى مِنْهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِالْجِنَانِ فَلْيُصْلِحِ امْرُؤٌ مَا عَلِمَ مِنْ نَفْسِهِ مِنْ تَقْصِيرٍ عَنْ ذَلِكَ وَ لْيَعْرِضْهَا عَلَى شَرَائِطِ اللَّهِ فَإِنْ رَأَى أَنَّهُ قَدْ وَفَى بِهَا وَ تَكَامَلَتْ فِيهِ فَإِنَّهُ مِمَّنْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي الْجِهَادِ فَإِنْ أَبَى أَنْ لَا يَكُونَ مُجَاهِداً عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَعَاصِي وَ الْمَحَارِمِ وَ الْإِقْدَامِ عَلَى الْجِهَادِ بِالتَّخْبِيطِ وَ الْعَمَى وَ الْقُدُومِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْجَهْلِ وَ الرِّوَايَاتِ الْكَاذِبَةِ فَلَقَدْ لَعَمْرِي جَاءَ الْأَثَرُ فِيمَنْ فَعَلَ هَذَا الْفِعْلَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَنْصُرُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ «1» فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ امْرُؤٌ وَ لْيَحْذَرْ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقَدْ بَيَّنَ لَكُمْ وَ لَا عُذْرَ لَكُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ فِي الْجَهْلِ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. [↑](#footnote-ref-167)
168. . روایات زیر هم همگی زیبا و مرتبط بود که برای رعایت اختصار در کانال تلگرام نگذاشتم.

     رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ أُمِّ عَبْدٍ قُلْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ هَكَذَا أَقْرَأَنِيهِ جَبْرَئِيل

     عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏2، ص48

     ابن‌مسعود روایت کرده که نزد پیامبر ص قرآن می‌خواندم، گفتم: « أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ» فرمود، ای پسر ام‌عبد! بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» که جبرئیل مرا به این گونه خواندن واداشت.

     الشَّيْخُ أَبُو الْفُتُوحِ الرَّازِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ‏ قَالَ: أَوَّلُ آيَةٍ نَزَلَتْ أَوْ أَوَّلُ مَا قَالَهُ جَبْرَئِيلُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فِي أَمْرِ الْقُرْآنِ أَنْ قَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ قُلْ أَسْتَعِيذُ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ قَالَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَق‏

     مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏4، ص265

     ثُمَّ قَالَ [ابوعبدالله]: فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ- مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ قَالَ الرَّجِيمُ أَخْبَثُ الشَّيَاطِينِ- فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ سُمِّيَ رَجِيماً قَالَ لِأَنَّهُ يُرْجَم‏

     تفسير القمي، ج‏1، ص390

     عن سماعة عن أبي عبد الله ع في قول الله: «فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ» قلت: كيف أقول قال: تقول: أستعيذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم و قال: إن الرجيم أخبث الشياطين، قال: قلت له: لم يسمى الرجيم قال: لأنه يرجم، قلت: فانفلت (در بحارالانوار8/215، در نقل از عیاشی «ینقلب» ‌ثبت شده است) منها بشي‏ء قال: لا- قلت: فكيف سمي الرجيم و لم يرجم بعده قال: يكون في العلم أنه رجيم.

     تفسير العياشي، ج‏2، ص270

     عن الحلبي عن أبي عبد الله ع قال سألته عن التعوذ من الشيطان عند كل سورة نفتحها، قال: نعم فتعوذ بالله من الشيطان الرجيم- و ذكر أن الرجيم أخبث الشياطين، فقلت: لم سمي الرجيم قال: لأنه يرجم، فقلنا: هل ينفلت شيئا إذا رجم قال: لا و لكن يكون في العلم أنه رجيم‏

     تفسير العياشي، ج‏2، ص270

     أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع لِمَ سُمِّيَ الرَّجِيمُ رَجِيماً فَقَالَ لِأَنَّهُ يُرْجَمُ فَقُلْتُ فَهَلْ يَنْقَلِبُ إِذَا رُجِمَ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ يَكُونُ فِي الْعِلْمِ مَرْجُوماً.

     علل الشرائع، ج‏2، ص: 526

     حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْعَوَامِّ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَرَأَ فِي الْمُصْحَفِ نَظَراً مُتِّعَ بِبَصَرِهِ وَ خُفِّفَ عَنْ وَالِدَيْهِ وَ إِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ.

     وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ: لَيْسَ شَيْ‏ءٌ أَشَدَّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ قِرَاءَةِ الْمُصْحَفِ نَظَراً.

     و حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: إِنِّي لَيُعْجِبُنِي أَنْ يَكُونَ فِي الْبَيْتِ مُصْحَفٌ لا يَطْرُدُ اللَّهُ بِهِ الشَّيْطَانَ.

     ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص103 [↑](#footnote-ref-168)
169. . این جمله را چندگونه می‌توان ترجمه کرد:

     در ترجمه عبارت فوق، «فی علم القران» را خبر و عبارت «لأهله لا شك فيه» را جمله مستأنفه گرفتم که ضمیر «ه» در «فیه» اشاره به کل جمله قبل است.

     می‌توان «لاهله» را خبر دوم گرفت که ترجمه چنین می‌شود «شفا فقط در علم قرآن است، چرا که فرمود «آنچه شفا و رحمت برای مومنین است» و این شفا برای اهل است بی‌هیچ شک و تردیدی در آن.

     می‌توان «فی علم القران» را متعلق به «شفا» گرفت و «لاهله» را خبر برای شفا، که ترجمه چنین می‌شود: شفایی که در علم قرآن است، چرا که فرمود «آنچه شفا و رحمت برای مومنین است»، فقط برای اهل قرآن است بی‌هیچ شک و تردیدی در آن.

     که در دو صورت اخیر، عبارت «لا شك فيه» را می‌توان اشاره به کل مفاد جمله دانست (که این مطلب بی‌تردید درست است) و می‌توان اشاره به علم اهل قرآن دانست (که آنها در این مطلب تردید نمی‌کنند). [↑](#footnote-ref-169)
170. . در کتاب مكارم الأخلاق (للطبرسی) ص363 فصلی با این عنوان و مشتمل بر پنج حدیث باز شده است:

     الفصل الثاني في الاستشفاء بالقرآن‏

     قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ لَمْ يَسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَلَا شَفَاهُ اللَّهُ.

     وَ قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ مِنْ أَيِّ آيِ الْقُرْآنِ شَاءَ ثُمَّ قَالَ سَبْعَ مَرَّاتٍ يَا اللَّهُ فَلَوْ دَعَا عَلَى الصُّخُورِ فَلَقَهَا.

     عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: إِذَا خِفْتَ أَمْراً فَاقْرَأْ مِائَةَ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

     عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنِ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ بِيَقِينٍ.

     وَ قَالَ الْعَالِمُ ع فِي الْقُرْآنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ [↑](#footnote-ref-170)
171. . روت ساكنة بنت الجرود قالت: سمعت رجاء الغنوي يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: «من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه اللّه (الکشف و البیان عن تفسیر القران (للثعلبی) 6/ 129) (الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج‏2، ص689) [↑](#footnote-ref-171)
172. . عبارت حدیث در مصباح کفعمی چنین است:

     وَ عَنِ الصَّادِقِ ع مَا اشْتَكَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ شَيْئاً قَطُّ فَقَالَ بِإِخْلَاصٍ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ مَسَحَ عَلَى الْعِلَّةِ إِلَّا شَفَاهُ اللَّهُ. [↑](#footnote-ref-172)
173. . برای رعایت اختصار حدیث زیرا نیاوردم:

     حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدَ بْنِ النَّصْرِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ أَتَتِ امْرَأَةً مِنْهُمْ يُقَالُ لَهَا عَبْدَةُ فَقَالُوا يَا عَبْدَةُ قَدْ عَلِمْتِ أَنَّ مُحَمَّداً قَدْ هَدَّ رُكْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هَدَمَ الْيَهُودِيَّةَ وَ قَدْ غَالَى الْمَلَأُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِهَذَا السَّمِّ لَهُمْ وَ هُمْ جَاعِلُونَ لَكِ جُعْلًا عَلَى أَنْ تَسُمِّيهِ فِي هَذِهِ الشَّاةِ فَعَمَدَتْ عَبْدَةُ إِلَى الشَّاةِ فَشَوَتْهَا ثُمَّ جَمَعَتِ الرُّؤَسَاءَ فِي بَيْتِهَا وَ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قَدْ عَلِمْتَ مَا تُوجِبُ لِي وَ قَدْ حَضَرَنِي رُؤَسَاءُ الْيَهُودِ فَزَيِّنِّي بِأَصْحَابِكَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ مَعَهُ عَلِيٌّ ع وَ أَبُو دُجَانَةَ وَ أَبُو أَيُّوبَ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَلَمَّا دَخَلُوا وَ أَخْرَجَتِ الشَّاةَ سَدَّتِ الْيَهُودُ آنَافَهَا بِالصُّوفِ وَ قَامُوا عَلَى أَرْجُلِهِمْ وَ تَوَكَّئُوا عَلَى عِصِيِّهِمْ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص اقْعُدُوا فَقَالُوا إِنَّا إِذَا زَارَنَا نَبِيٌّ لَمْ يَقْعُدْ مِنَّا أَحَدٌ وَ كَرِهْنَا أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ مِنْ أَنْفَاسِنَا مَا يَتَأَذَّى بِهِ وَ كَذَبَتِ الْيَهُودُ عَلَيْهَا لَعْنَةُ اللَّهِ إِنَّمَا فَعَلَتْ ذَلِكَ مَخَافَةَ سَوْرَةِ السَّمِّ وَ دُخَانِهِ فَلَمَّا وَضَعَتِ الشَّاةَ بَيْنَ يَدَيْهِ تَكَلَّمَ كَتِفُهَا فَقَالَتْ مَهْ يَا مُحَمَّدُ لَا تَأْكُلْنِي فَإِنِّي مَسْمُومَةٌ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَبْدَةَ فَقَالَ لَهَا مَا حَمَلَكِ عَلَى مَا صَنَعْتِ فَقَالَتْ‏ قُلْتُ إِنْ كَانَ نَبِيّاً لَمْ يَضُرَّهُ وَ إِنْ كَانَ كَاذِباً أَوْ سَاحِراً أَرَحْتُ قَوْمِي مِنْهُ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ اللَّهُ [السَّلَامُ‏] يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يُسَمِّيهِ بِهِ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ بِهِ عِزُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ بِنُورِهِ الَّذِي أَضَاءَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي خَضَعَ لَهَا كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ انْتَكَسَ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ مِنْ شَرِّ السَّمِّ وَ السِّحْرِ وَ اللَّمَمِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ [بِسْمِ الْعَلِيِ‏] الْمَلِكِ الْفَرْدِ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ- وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً فَقَالَ النَّبِيُّ ص ذَلِكَ وَ أَمَرَ أَصْحَابَهُ فَتَكَلَّمُوا بِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُوا ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَحْتَجِمُوا.

     الأمالي( للصدوق)، ص225-224 [↑](#footnote-ref-173)
174. . این یکی از مقدمات تبیین علم دینی می‌باشد [↑](#footnote-ref-174)
175. . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَمْلَكٍ الْأَصْبَهَانِيُّ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِصَامٍ الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ، حَدَّثَنَا مِسْعَرُ بْنُ كِدَامٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ الْبَطِينِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: " إِنَّمَا سُمَيَّ الْإِنْسَانُ إِنْسَانًا لِأَنَّهُ عُهِدَ إِلَيْهِ فَنَسِيَ [↑](#footnote-ref-175)
176. . حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُمِّيَ الْإِنْسَانُ إِنْسَاناً لِأَنَّهُ يَنْسَى وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ. [↑](#footnote-ref-176)
177. . وَ قَالَ ع اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ جِدُّوا فِي الطَّلَبِ وَ تُجَاهَ الْهَرَبِ وَ بَادِرُوا الْعَمَلَ قَبْلَ مُقَطَّعَاتِ النَّقِمَاتِ وَ هَاذِمِ اللَّذَّاتِ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَا يَدُومُ نَعِيمُهَا وَ لَا تُؤْمَنُ فَجِيعُهَا وَ لَا تُتَوَقَّى مَسَاوِئُهَا [↑](#footnote-ref-177)
178. .و این احادیث هم در همین فضاست:

     1) حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ الْعِجْلِيِّ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْباً وَ مَاءً مَالِحاً أُجَاجاً فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ فَأَخَذَ طِيناً مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرْكاً شَدِيداً فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ هُمْ فِيهِمْ كَالذَّرِّ يَدِبُّونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ يَدِبُّونَ إِلَى النَّارِ وَ لَا أُبَالِي ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى‏ شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِنَّ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بَلَى فَثَبَتَتْ لَهُمُ النُّبُوَّةُ وَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولِي الْعَزْمِ أَلَا إِنِّي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاةُ أَمْرِي وَ خُزَّانُ عِلْمِي وَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَقْرَرْنَا وَ شَهِدْنَا يَا رَبِّ وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُقِرَّ فَثَبَتَتِ الْعَزِيمَةُ لِهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لآِدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي فَتَرَكَ ثُمَّ أَمَرَ نَاراً فَأُجِّجَتْ فَقَالَ‏ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَ سَلَاماً فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ يَا رَبِّ أَقِلْنَا فَقَالَ قَدْ أَقَلْتُكُمْ اذْهَبُوا فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَةُ وَ الْمَعْصِيَةُ وَ الْوَلَايَةُ.

     وَ رَوَاهُ أَيْضاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِثْلَهُ.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 71؛ الكافي، ج‏2، ص: 8

     2) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِيَ هَكَذَا وَ اللَّهِ أُنْزِلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ ص.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 71؛ الكافي، ج‏1، ص416

     3) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا أَصْحَابَ الْعَزَائِمِ وَ الشَّرَائِعِ وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ بَعْدَ نُوحٍ ع كَانَ عَلَى شَرِيعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَانِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ ع وَ كُلُّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ مُوسَى ع وَ كُلُّ نَبِيٍّ كَانَ فِي زَمَنِ مُوسَى ع وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى شَرِيعَةِ مُوسَى وَ مِنْهَاجِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى أَيَّامِ عِيسَى ع وَ كُلُّ نَبِيٍّ كَانَ فِي أَيَّامِ عِيسَى ع وَ بَعْدَهُ كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ عِيسَى وَ شَرِيعَتِهِ وَ تَابِعاً لِكِتَابِهِ إِلَى زَمَنِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ هُمْ أُولُو الْعَزْمِ وَ هُمْ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ ع وَ شَرِيعَةُ مُحَمَّدٍ ص لَا تُنْسَخُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنِ ادَّعَى بَعْدَ نَبِيِّنَا أَوْ أَتَى بَعْدَ الْقُرْآنِ بِكِتَابٍ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ.

     علل الشرائع، ج‏1، ص123 [↑](#footnote-ref-178)
179. . این دو روایت را هم برای رعایت اختصار نیاوردم:

     1) قَالَ مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ فِي دَارِ الْعَامَّةِ فَسَأَلَنِي عَنْ مَسَائِلَ فَجِئْتُ إِلَى أَخِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فَدَارَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مِنَ الْمَوَاعِظِ مَا حَمَلَنِي وَ بَصَّرَنِي طَاعَتَهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ ابْنَ أَكْثَمَ كَتَبَ يَسْأَلُنِي عَنْ مَسَائِلَ لِأُفْتِيَهُ فِيهَا فَضَحِكَ ع ثُمَّ قَالَ فَهَلْ أَفْتَيْتَهُ قُلْتُ لَا لَمْ أَعْرِفْهَا قَالَ ع وَ مَا هِيَ قُلْتُ كَتَبَ يَسْأَلُنِي عَن‏ ...

     ...و عَنْ قَوْلِهِ وَ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ فَاشْتَهَتْ نَفْسُ آدَمَ ع أَكْلَ الْبُرِّ فَأَكَلَ وَ أَطْعَمَ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ فَكَيْفَ عُوقِبَ؟...

     قَالَ ع اكْتُبْ إِلَيْهِ قُلْتُ وَ مَا أَكْتُبُ قَالَ ع اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* وَ أَنْتَ فَأَلْهَمَكَ اللَّهُ الرُّشْدَ أَتَانِي كِتَابُكَ فَامْتَحَنْتَنَا بِهِ مِنْ تَعَنُّتِكَ لِتَجِدَ إِلَى الطَّعْنِ سَبِيلًا إِنْ قَصَرْنَا فِيهَا وَ اللَّهُ يُكَافِيكَ عَلَى نِيَّتِكَ وَ قَدْ شَرَحْنَا مَسَائِلَكَ فَأَصْغِ إِلَيْهَا سَمْعَكَ وَ ذَلِّلْ لَهَا فَهْمَكَ وَ اشْغَلْ بِهَا قَلْبَكَ فَقَدْ لَزِمَتْكَ الْحُجَّةُ وَ السَّلَامُ سَأَلْتَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَز ...

     وَ أَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ فِيهَا مِنَ الْمَآكِلِ وَ الْمَشَارِبِ وَ الْمَلَاهِي مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَبَاحَ اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ لآِدَمَ ع وَ الشَّجَرَةُ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا آدَمَ ع وَ زَوْجَتَهُ أَنْ يَأْكُلَا مِنْهَا شَجَرَةُ الْحَسَدِ عَهِدَ إِلَيْهِمَا أَنْ لَا يَنْظُرَا إِلَى مَنْ فَضَّلَ اللَّهُ عَلَى خَلَائِقِهِ بِعَيْنِ الْحَسَدِ فَنَسِيَ وَ نَظَرَ بِعَيْنِ الْحَسَدِ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْماً ....

     تحف العقول، ص479-476

     2) قَالَ الصَّادِقُ ع الصِّدْقُ نُورٌ مُتَشَعْشَعٌ فِي عَالَمِهِ كَالشَّمْسِ يَسْتَضِي‏ءُ بِهَا كُلُّ شَيْ‏ءٍ بِمَعْنَاهَا مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَقَعُ عَلَى مَعْنَاهَا وَ الصَّادِقُ حَقّاً هُوَ الَّذِي يُصَدِّقُ كُلَّ كَاذِبٍ بِحَقِيقَةِ صِدْقِ مَا لَدَيْهِ وَ هُوَ الْمَعْنَى الَّذِي لَا يَسَعُ مَعَهُ سِوَاهُ أَوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ عَلَى نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَّقَ إِبْلِيسَ فِي كَذِبِهِ حِينَ أَقْسَمَ لَهُ كَاذِباً لِعَدَمِ مَا بِهِ مِنَ الْكَذِبِ فِي آدَمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً لِأَنَّ إِبْلِيسَ أَبْدَعَ شَيْئاً كَانَ أَوَّلَ مَنْ أَبْدَعَهُ وَ هُوَ غَيْرُ مَعْهُودٍ ظَاهِراً وَ بَاطِناً فَخَسِرَ هُوَ بِكَذِبِهِ عَلَى مَعْنًى لَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ مِنْ صِدْقِ آدَمَ ع عَلَى بَقَاءِ الْأَبَدِ وَ أَفَادَ آدَمُ ع بِتَصْدِيقِهِ كَذِبَهُ بِشَهَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِنَفْيِ عَزْمِهِ عَمَّا يُضَادُّ عَهْدَهُ فِي‏ الْحَقِيقَةِ عَلَى مَعْنًى لَمْ يَنْتَقِصْ مِنِ اصْطِفَائِهِ بِكَذِبِهِ شَيْئاً فَالصِّدْقُ صِفَةُ الصَّادِقِ وَ حَقِيقَةُ الصِّدْقِ يَقْتَضِي تَزْكِيَةَ اللَّهِ تَعَالَى لِعَبْدِهِ كَمَا ذَكَرَ عَنْ صِدْقِ عِيسَى ع فِي الْقِيَامَةِ بِسَبَبِ مَا أَشَارَ إِلَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَ هُوَ بَرَاءَةُ الصَّادِقِينَ مِنْ رِجَالِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ تَعَالَى هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الصِّدْقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ أَيْنَمَا هَوَى بِهِ يَقُدُّهُ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَانْظُرْ فِي صِدْقِ مَعْنَاكَ وَ عَقْدِ دَعْوَاكَ وَ عَيِّرْهُمَا بِقِسْطَاسٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى كَأَنَّكَ فِي الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِغَوْرِ دَعْوَاكَ ثَبَتَ لَكَ الصِّدْقُ وَ أَدْنَى حَدِّ الصِّدْقِ أَنْ لَا يُخَالِفَ اللِّسَانُ الْقَلْبَ وَ لَا الْقَلْبُ اللِّسَانَ وَ مَثَلُ الصَّادِقِ الْمَوْصُوفِ بِمَا ذَكَرْنَا كَمَثَلِ النَّازِعِ لِرُوحِهِ إِنْ لَمْ يَنْزِعْ فَمَا ذَا يَصْنع

     مصباح الشريعة، ص34-35 [↑](#footnote-ref-179)
180. . حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا كَانَ قَوْلُ لُوطٍ ع لِقَوْلِهِ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى‏ رُكْنٍ شَدِيدٍ» (هود/70) إِلَّا تَمَنِّياً لِقُوَّةِ الْقَائِمِ ع وَ لَا ذَكَرَ إِلَّا شِدَّةَ أَصْحَابِهِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ إِنَّ قَلْبَهُ لَأَشَدُّ مِنْ زُبَرِ الْحَدِيدِ وَ لَوْ مَرُّوا بِجِبَالِ الْحَدِيدِ لَقَلَعُوهَا وَ لَا يَكُفُّونَ سُيُوفَهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. [↑](#footnote-ref-180)
181. . این اختلاف نظر از این دیدگاه شروع می‌شود که ریشه اصلی آن، خروج هوای ملایم است و از همین باب کلمه «نَفَس» به کار رفته و چون هر نَفْسی، قوامش به نفس کشیدن است «نَفْس» نامیده می‌شود و نیز به معنای «خون»‌به کار رفته چون اگر خون از بدن انسان خارج شود «نفسش» را از دست می‌دهد و به زن حائض هم چون خونش خارج می‌شود نفاس و نفساء گفته می‌شود (معجم المقاييس اللغة‏5/ 460) تا این دیدگاه که برعکس دیدگاه فوق، اصل آن را به معنای «روح» می‌داند و معتقد است «نَفَس» را از این جهت نفَس گفته‌اند که همانند غذایی برای روح (نَفْس) است و با قطعش، ‌روح از بدن منقطع می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن/818) [↑](#footnote-ref-181)
182. . در میان ترجمه‌های موجود هیچیک این جمله را به صورت حال ترجمه نکرده و ضمنا فقط ترجمه رضایی به حصر توجه کرده است [↑](#footnote-ref-182)
183. . روایت زیر می‌تواند موید این شان نزول باشد:

     المنقبة الحادية و العشرون‏

     حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْخَشَّابُ قَالَ حَدَّثَنِي أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ قَالَ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ أَبَانٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ قَالَ حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ:

     أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ جَبْرَئِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَزَلَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنِّي اشْتَقْتُ إِلَى لِقَائِكَ فَأَوْصِ بِخَيْرٍ وَ تَقَدَّمْ فِي أَمْرِكَ أَيُّهَا النَّاسُ (إِنِّي قَدِ اقْتَرَبَ) أَجَلِي وَ كَأَنِّي بِكُمْ وَ قَدْ فَارَقْتُمُونِي وَ فَارَقْتُكُمْ فَإِذَا فَارَقْتُمُونِي بِأَبْدَانِكُمْ فَلَا تُفَارِقُونِّي بِقُلُوبِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ (إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ) لَّهِ نَبِيٌّ قَبْلِي خُلِّدَ فِي الدُّنْيَا فَأُخَلَّدَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى‏ قَالَ «وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» أَلَا وَ إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي بِوَصِيَّتِكُمْ أَلَا وَ إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَدُلَّكُمْ عَلَى سَفِينَةِ نَجَاتِكُمْ وَ بَابِ حِطَّتِكُمْ فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمُ النَّجَاةَ بَعْدِي وَ السَّلَامَةَ مِنَ الْفِتَنِ الْمُرْدِيَةِ فَلْيَتَمَسَّكْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع «3» فَإِنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَ هُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ بَعْدِي [مَنْ أَحَبَّهُ وَ] اقْتَدَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَرَدَ عَلَيَّ حَوْضِي وَ مَنْ خَالَفَهُ لَمْ أَرَهُ وَ لَمْ يَرَنِي وَ اخْتَلَجَ دُونِي فَأُخِذَ بِهِ ذَاتَ الشِّمَالِ إِلَى النَّارِ [ثُمَّ قَالَ‏] أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ ثُمَّ أَخَذَ رَأْسَ عَلِيٍّ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ فَضْلُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوِ اجْتَمَعَ الْخَلَائِقُ عَلَى مَحَبَّتِكَ وَ عَرَفَ حُقُوقَكَ مِنْكَ مَا يَلِيقُ بِكَ مَا خَلَقَ اللَّهُ النَّار.

     مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص44-45 [↑](#footnote-ref-183)
184. . وَ قَالَ عَلِيٌّ ع مَا أَطَالَ عَبْدٌ الْأَمَلَ إِلَّا أَسَاءَ الْعَمَلَ وَ كَانَ يَقُولُ لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَهُ وَ سُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ طَلَبَ الدُّنْيَا. [↑](#footnote-ref-184)
185. . در همین راستا این چند حدیث هم قابل توجه است:

     1) [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين ع] وَ قَدْ تَبِعَ جِنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ وَ كَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ نُنْزِلُهُمْ أَجْدَاثَهُمْ- وَ نَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ، قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظَةٍ وَ رُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَ جَائِحَةٍ

     نهج‌البلاغه، حکمت 122؛ تفسير القمي، ج‏2، ص71

     2) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ دَاوُدَ الْأَبْزَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ كُلَّ يَوْمٍ ابْنَ آدَمَ لِدْ لِلْمَوْتِ وَ اجْمَعْ لِلْفَنَاءِ وَ ابْنِ لِلْخَرَابِ.

     الزهد، (حسین بن سعید کوفی اهوازی، قرن3) ص78

     3) ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِّثْنِي بِمَا أَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ فَمَا أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهِدَ فِي الدُّنْيَا (الزهد، ص78) (این حدیث در جلسه 177 استفاده شد) [↑](#footnote-ref-185)
186. . این دو روایت یکی در مردن همه عالمیان است و دیگری در بیان چگونگی مردن که به خاطر رعایت اختصار در کانال نگذاشتم

     فَضَالَةُ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ الْأَحْمَرُ قَالَ:

     1) دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أُعَزِّيهِ بِإِسْمَاعِيلَ فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّى نَبِيَّهُ ص بِنَفْسِهِ فَقَالَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ وَ قَالَ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ أَنْشَأَ يُحَدِّثُ فَقَالَ إِنَّهُ يَمُوتُ أَهْلُ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ ثُمَّ يَمُوتُ أَهْلُ السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ ثُمَّ يَجِي‏ءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ وَ هُوَ أَعْلَمُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ فَيُقَالُ قُلْ لِجَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فَلْيَمُوتَا فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا رَبِّ رَسُولَاكَ وَ أَمِينَاكَ فَيَقُولُ إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ فِيهَا الرُّوحُ أَنْ تَمُوتَ ثُمَّ يَجِي‏ءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ وَ هُوَ أَعْلَمُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَلَكُ الْمَوْتِ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ فَيُقَالُ لَهُ قُلْ لِحَمَلَةِ الْعَرْشِ فَلْيَمُوتُوا ثُمَّ يَجِي‏ءُ مَلَكُ الْمَوْتِ لَا يَرْفَعُ طَرْفَهُ فَيُقَالُ لَهُ مَنْ بَقِيَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ غَيْرُ مَلَكِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ لَهُ مُتْ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ فَيَمُوتُ ثُمَّ يَأْخُذُ الْأَرْضَ بِشِمَالِهِ وَ السَّمَاوَاتِ بِيَمِينِهِ فَيَهُزُّهُنَّ هَزّاً مَرَّاتٍ ثُمَّ يَقُولُ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ مَعِي شُرَكَاءَ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَجْعَلُونَ مَعِي إِلَهاً آخَرَ.

     الزهد، ص80-81

     یعقوب احمر می‌گوید بر امام صادق ع وارد شد تا به خاطر رحلت پسرش اسماعیل به ایشان تسلیت عرض کنم که ایشان یادی از او کرد و فرمود: خداوند خودش پیامبرش را تسلیت داد و فرمود: «تو می‌میری و آنها هم می‌میرند» و نیز فرمود: «هر شخصی مرگ را می‌چشد» [ارتباط این آیات با تسلیت پیامبر در قسمت «شأن نزول» گذشت]

     سپس [امام] توضیحی [یا: بیان احادیثی از پیامبر ص] را شروع کرد و فرمود

     همه اهل زمین می‌میرند تا اینکه کسی باقی نمی‌ماند. سپس همه آسمانیان می‌میرند تا اینکه کسی نمی‌ماند جز ملک‌الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل. سپس ملک‌الموت می‌آید و در پیشگاه خداوند عز و جل می‌ایستد، به او گفته می‌شود: «چه کسی مانده است؟» در حالی که خود خدا آگاهتر است. می‌گوید پروردگارا جز ملک‌الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل کسی نمانده است. می‌فرماید: به جبرئیل و میکائیل بگو که باید بمیرند. ملائکه می‌گویند: پروردگارا، این دو رسولان و امین‌های تو هستند. می‌فرماید: من چنین حکم کرده‌ام که هر نفسی که روح دارد بمیرد. سپس ملک‌الموت می‌آید و در پیشگاه خداوند عز و جل می‌ایستد، به او گفته می‌شود: «چه کسی مانده است؟» در حالی که خود خدا آگاهتر است. می‌گوید پروردگارا جز ملک‌الموت و حاملان عرش کسی نمانده است. می‌فرماید: به حاملان عرش بگو که باید بمیرند. سپس ملک‌الموت می‌آید و سر بلند نمی‌کند. به او گفته می‌شود: «چه کسی مانده است؟» می‌گوید پروردگارا جز ملک‌الموت کسی نمانده است. پس گفته می‌شود که «بمیر ای ملک‌الموت» و او هم می‌میرد. سپس خداوند به آسمانها و زمین را با دست می‌گیرد و تکان می‌دهد و آنگاه می‌فرماید کجایند آنان که برای من شریکانی را می‌خواندند؟ کجایند آنان که همراه من خدای دیگری قرار می دادند؟

     [ظاهرا نیازی به توضیح ندارد که تعابیر در دست گرفتن و حامل عرش و ... را نباید در افق مادی و جسمانی فهمید.]

     2) كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ وَ قَدِمُوا مِنَ الآْخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْنَى عُمْرَهُ وَ فِيمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبْقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ [يُنَعَّمُونَ‏] يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ وَ الْعِبْ‏ءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعَضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانُهُ سَمْعَهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ الْتِيَاطاً بِهِ [فَقَبَضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبَضَ سَمْعَهُ‏] فَقُبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قُبِضَ سَمْعُهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ [أُوحِشُوا] أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِياً وَ لَا يُجِيبُ دَاعِياً ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطٍّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِهِ

     نهج‌البلاغه، خطبه109 (معروف به خطبه الزهرا) [↑](#footnote-ref-186)
187. . این احادیث هم با موضوع آیه مرتبط بود که برای رعایت اختصار در کانال نیاوردم:

     1) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ خَمْسَةُ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَوْماً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص‏...

     يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تُلْهِيَنَّكَ الدُّنْيَا وَ شَهَوَاتُهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ ...

     مكارم الأخلاق، ص: 453

     2) وَ رُوِيَ أَنَّهُ ع قَلَّمَا اعْتَدَلَ بِهِ الْمِنْبَرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ خُطْبَتِهِ:

     أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثاً فَيَلْهُوَ وَ لَا تُرِكَ سُدًى فَيَلْغُوَ وَ مَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلَفٍ مِنَ الآْخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ وَ مَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالآْخَرِ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الآْخِرَةِ بِأَدْنَى سُهْمَتِهِ.

     نهج البلاغه، حکمت 370

     3) و روي عن الإمام الراشد الصابر أبي الحسن علي بن محمد ع‏

     إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثاً وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدًى وَ لَا أَظْهَرَ حِكْمَتَهُ لَعِباً وَ بِذَلِكَ أَخْبَرَ فِي قَوْلِهِ أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثا

     تحف العقول، ص474 (این حدیث در جلسه 138 آورده شد) [↑](#footnote-ref-187)
188. . سوره مبارکه قدر یا انا انزالنا تعداد آیات آن ۵ آیه است. دارای ۳۰ کلمه و ۱۱۴ حرف است. به ترتیب مصحف نود و هفتمین و به ترتیب نزول بیست و پنجمین سوره قرآن و مکی است. از نظر حجم از «‌مفصلات‌» و از گروه اوساط و از سوره‌های کوچک قرآن است که در ردیف سوره‌های جزء عم و در پایان حزب سوم جزء سی ام قرار دارد. [↑](#footnote-ref-188)
189. . فإنَّما ذَكَرَ في الأوّلِ «نُزِّلَ»، و في الثاني «أُنْزِلَ» تنبيهاً أنّ المنافقين يَقْتَرِحُونَ أن يَنْزِلَ شَيْ‏ءٌ فَشَيْ‏ءٌ من الحثِّ على القِتَال لِيَتَوَلَّوْهُ، و إذا أُمِرُوا بذلك مَرَّةً واحدةً تَحَاشَوْا منه فلم يفعلوه، فهم يَقْتَرِحُونَ الكثيرَ و لا يَفُونَ منه بالقليل [↑](#footnote-ref-189)
190. . و نیز:

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رَبِيعٍ الْمُسْلِيِّ وَ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَّالِ ذَكَرَاهُ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ التَّقْدِيرُ وَ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ الْقَضَاءُ وَ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ إِبْرَامُ مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فِي خَلْقِهِ‏ .

     الكافي، ج‏4، ص: 160 [↑](#footnote-ref-190)
191. . توجه شود اینکه آیا کتاب مبین، خود قرآن است یا حقیقتی ماورایی است که باطن قرآن است و قرآن از آن سرچشمه گرفته است، نیز جای بحث وجود دارد. این تعبیر در پنج مورد آمده است (يوسف/1 ؛ شعراء/2 ؛ قصص/2 ؛ زخرف/2 ؛ دخان/2) که در اولی در آیه بعدی‌اش دارد «انا انزلناه قرآنا عربیا» و در چهارمی در آیه بعدی‌اش دارد: «انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم» و در پنجمی هم در آیه بعدی‌اش دارد «انا انزلناه فی لیله مبارکه». اگر این دومی (یعنی فقط اشاره به سرچشمه) باشد آنگاه این ضمیر «ه» در این آیه سوره قدر می‌تواند هم بر قرآن تطبیق شود و هم بر حقایق سال که هرساله یکجا بر قلب پیامبر و امام نازل می‌شود [↑](#footnote-ref-191)
192. . همچنین در کتاب بصائرالدرجات1/ 220-225، فقط در یک باب، 17 حدیث درباره شب قدر آورده که در 13 مورد آن به این مساله تصریح شده است [↑](#footnote-ref-192)
193. . چنانکه ظاهر برخی روایات این است که هر سال شب قدر قرآن بر پیامبر نازل می‌شود [↑](#footnote-ref-193)
194. عجیب این است که این کتاب، صرفا ترجمه نیست، بلکه کتاب تفسیری است و جای آن بوده که وقتی وی برخلاف همگان چنین ترجمه ای می کند توضیحی هم بایش بیاورد. اما نه در ذیل این آیه و نه در ذیل آیات قبل که این عبارت را داشته است، توضیحی نیامده است و در برخی آیات قبل به صورت «چه خوب می‌دانی که ...» ترجمه کرده (مثلا 7/122) که نشاندهنده این است که ظاهرا دقت جدی‌ای در کار نبوده است. [↑](#footnote-ref-194)
195. . حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي الْمُهَاجِرِ عَنْ أَبِي الْهُذَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ: يَا أَبَا الْهُذَيْلِ إِنَّا لَا يَخْفَى عَلَيْنَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَطُوفُونَ‏ بِنَا فِيهَا. [↑](#footnote-ref-195)
196. . این روایت ذیل هم به لحاظ مضمونی به روایت فوق نزدیک است و مهم این است که حضرت در این روایت نه مقدرات سال بلکه مقدرات تا روز قیامت به شب قدر وابسته می‌کند. شاید وجهش این است که هرسال که مقدرات تغییر کند به تبع خود مقدرات عالم تا قیامت را تغییر می دهد:

     حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ بَسَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ الْكِنَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَ تَدْرِي مَا مَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقُلْتُ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدَّرَ فِيهَا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَانَ فِيمَا قَدَّرَ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَايَتُكَ وَ وَلَايَةُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

     معاني الأخبار، ص315 [↑](#footnote-ref-196)
197. . أَوْ مِنْ مَعْرِفَتِهَا [الشَّكُّ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ‏] [↑](#footnote-ref-197)
198. . احادیث زیر هم احادیثی است که به فهم حقیقت شب قدر کمک می‌کند:

     1) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ حَرِيشٍ‏ أَنَّهُ عَرَضَهُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَأَقَرَّ بِهِ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْقَلْبَ الَّذِي يُعَايِنُ مَا يَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَعَظِيمُ الشَّأْنِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَيُشَقُّ وَ اللَّهِ بَطْنُ ذَلِكَ الرَّجُلِ ثُمَّ يُؤْخَذُ إِلَى قَلْبِهِ‏ وَ يُكْتَبُ عَلَيْهِ بِمِدَادِ النُّورِ فَذَلِكَ جَمِيعُ الْعِلْمِ ثُمَ‏ يَكُونُ الْقَلْبُ مُصْحَفاً لِلْبَصَرِ وَ يَكُونُ اللِّسَانُ مُتَرْجِماً لِلْأُذُنِ إِذَا أَرَادَ ذَلِكَ الرَّجُلُ عِلْمَ شَيْ‏ءٍ نَظَرَ بِبَصَرِهِ وَ قَلْبِهِ فَكَأَنَّهُ يَنْظُرُ فِي كِتَابٍ قُلْتُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ كَيْفَ الْعِلْمُ فِي غَيْرِهَا أَ يُشَقُّ الْقَلْبُ فِيهِ أَمْ لَا قَالَ لَا يُشَقُّ لَكِنَّ اللَّهَ يُلْهِمُ ذَلِكَ الرَّجُلَ بِالْقَذْفِ فِي الْقَلْبِ حَتَّى يُخَيَّلَ إِلَى الْأُذُنِ أَنَّهُ تَكَلَّمَ بِمَا شَاءَ اللَّهُ [مِنْ‏] عِلْمِهِ‏ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ‏.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص224-223

     2)وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ- لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَ لَقَدْ خَلَقَ فِيهَا أَوَّلَ نَبِيٍّ يَكُونُ وَ أَوَّلَ وَصِيٍّ يَكُونُ وَ لَقَدْ قَضَى أَنْ يَكُونَ فِي كُلِّ سَنَةٍ لَيْلَةٌ يَهْبِطُ فِيهَا بِتَفْسِيرِ الْأُمُورِ إِلَى مِثْلِهَا مِنَ السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ مَنْ جَحَدَ ذَلِكَ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَهُ لِأَنَّهُ لَا يَقُومُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ وَ الْمُحَدَّثُونَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ بِمَا يَأْتِيهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مَعَ الْحُجَّةِ الَّتِي يَأْتِيهِمْ بِهَا جَبْرَئِيلُ ع قُلْتُ وَ الْمُحَدَّثُونَ أَيْضاً يَأْتِيهِمْ جَبْرَئِيلُ أَوْ غَيْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ع قَالَ أَمَّا الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَلَا شَكَّ وَ لَا بُدَّ لِمَنْ سِوَاهُمْ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ خُلِقَتْ فِيهِ الْأَرْضُ إِلَى آخِرِ فَنَاءِ الدُّنْيَا أَنْ تَكُونَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حُجَّةٌ يَنْزِلُ ذَلِكَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَى مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ وَ ايْمُ اللَّهِ لَقَدْ نَزَلَ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ بِالْأَمْرِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عَلَى آدَمَ وَ ايْمُ اللَّهِ مَا مَاتَ آدَمُ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ وَ كُلُّ مَنْ بَعْدَ آدَمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَدْ أَتَاهُ الْأَمْرُ فِيهَا وَ وَضَعَ لِوَصِيِّهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ ايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ النَّبِيُّ لَيُؤْمَرُ فِيمَا يَأْتِيهِ مِنَ الْأَمْرِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ ص أَنْ أَوْصِ إِلَى فُلَانٍ- وَ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ لِوُلَاةِ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ص خَاصَّةً- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ‏ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ‏ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ‏ إِلَى قَوْلِهِ‏ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ‏ يَقُولُ أَسْتَخْلِفُكُمْ لِعِلْمِي وَ دِينِي وَ عِبَادَتِي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ وُصَاةَ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى يَبْعَثَ النَّبِيَّ الَّذِي يَلِيهِ- يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً يَقُولُ يَعْبُدُونَنِي بِإِيمَانٍ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص فَمَنْ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ- فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ‏ فَقَدْ مَكَّنَ وُلَاةَ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ بِالْعِلْمِ وَ نَحْنُ هُمْ فَاسْأَلُونَا فَإِنْ صَدَقْنَاكُمْ فَأَقِرُّوا وَ مَا أَنْتُمْ بِفَاعِلِينَ- أَمَّا عِلْمُنَا فَظَاهِرٌ وَ أَمَّا إِبَّانُ أَجَلِنَا الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ الدِّينُ مِنَّا حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَ النَّاسِ اخْتِلَافٌ فَإِنَّ لَهُ أَجَلًا مِنْ مَمَرِّ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ إِذَا أَتَى ظَهَرَ وَ كَانَ الْأَمْرُ وَاحِداً وَ ايْمُ اللَّهِ لَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اخْتِلَافٌ وَ لِذَلِكَ جَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ لِيَشْهَدَ مُحَمَّدٌ ص عَلَيْنَا وَ لِنَشْهَدَ عَلَى شِيعَتِنَا وَ لِتَشْهَدَ شِيعَتُنَا عَلَى النَّاسِ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي حُكْمِهِ اخْتِلَافٌ أَوْ بَيْنَ أَهْلِ عِلْمِهِ تَنَاقُضٌ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَضْلُ إِيمَانِ الْمُؤْمِنِ بِجُمْلَةِ- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ بِتَفْسِيرِهَا عَلَى مَنْ لَيْسَ مِثْلَهُ فِي الْإِيمَانِ بِهَا كَفَضْلِ الْإِنْسَانِ عَلَى الْبَهَائِمِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَنِ الْجَاحِدِينَ لَهَا فِي الدُّنْيَا لِكَمَالِ عَذَابِ الْآخِرَةِ لِمَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَتُوبُ مِنْهُمْ مَا يَدْفَعُ بِالْمُجَاهِدِينَ عَنِ الْقَاعِدِينَ وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي هَذَا الزَّمَانِ جِهَاداً إِلَّا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ الْجِوَارَ.

     الكافي ج‏1، ص251-250

     3) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ حَسَّانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ الْتَمِسْهَا فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ أَوْ لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ.

     الكافي، ج‏4، ص156

     4) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عَلَامَةِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ عَلَامَتُهَا أَنْ تَطِيبَ رِيحُهَا وَ إِنْ كَانَتْ فِي بَرْدٍ دَفِئَتْ‏ وَ إِنْ كَانَتْ فِي حَرٍّ بَرَدَتْ فَطَابَتْ قَالَ وَ سُئِلَ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ تَنْزِلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الْكَتَبَةُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ فِي أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا يُصِيبُ الْعِبَادَ وَ أَمْرُهُ عِنْدَهُ مَوْقُوفٌ لَهُ وَ فِيهِ الْمَشِيئَةُ فَيُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ

     الكافي، ج‏4، ص156

     5) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَزَلَتِ التَّوْرَاةُ فِي سِتٍّ مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ نَزَلَ الْإِنْجِيلُ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ نَزَلَ الزَّبُورُ فِي لَيْلَةِ ثَمَانِيَ عَشَرَةَ مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ نَزَلَ الْقُرْآنُ‏ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

     الكافي، ج‏4، ص158

     6) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ كَانَتْ أَوْ تَكُونُ فِي كُلِّ عَامٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ رُفِعَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَرُفِعَ الْقُرْآنُ‏ .

     الكافي، ج‏4، ص160

     7) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَيْلَةُ الْقَدْرِ هِيَ أَوَّلُ السَّنَةِ وَ هِيَ آخِرُهَا .

     الكافي، ج‏4، ص160

     8)حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيُّ الْكَجِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ يَقُولُ‏ قَدِمَ سُلَيْمَانُ الْمَرْوَزِيُّ مُتَكَلِّمُ خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَ وَصَلَهُ‏ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ ابْنَ عَمِّي عَلِيَّ بْنَ مُوسَى‏ ...

     وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْماً سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ع عَنِ الْبَدَاءِ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَ أَنْ يَقِفَ اللَّهُ قَوْماً يُرْجِيهِمْ لِأَمْرِهِ‏ قَالَ سُلَيْمَانُ أَ لَا تُخْبِرُنِي عَنْ‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي أَيِّ شَيْ‏ءٍ أُنْزِلَتْ قَالَ الرِّضَا يَا سُلَيْمَانُ- لَيْلَةُ الْقَدْرِ يُقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَّرَهُ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ سُلَيْمَانُ الْآنَ قَدْ فَهِمْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَزِدْنِي قَالَ ع يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُوراً مَوْقُوفَةً عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ- يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَلِيّاً ع كَانَ يَقُولُ الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَهُ وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ‏ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ‏ مَا يَشَاء

     التوحيد (للصدوق)، ص: 444 و عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص: 182

     9) عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ هُمْ سُكَّانُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ فِيهِمْ جَبْرَئِيلُ وَ مَعَهُ أَلْوِيَةٌ فَيُنْصَبَ لِوَاءٌ مِنْهَا عَلَى قَبْرِي وَ لِوَاءَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ لِوَاءٌ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ لِوَاءٌ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ وَ لَا يَدَعُ مُؤْمِناً وَ لَا مُؤْمِنَةً إِلَّا وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا مُدْمِنَ الْخَمْرِ وَ آكِلَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ الْمُضَمَّخِ بِالزَّعْفَرَانِ‏ .

     تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: 791 [↑](#footnote-ref-198)
199. . دعائم الإسلام، ج‏1، ص: 282

     وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص رَجُلٌ مِنْ جُهَيْنَةَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي إِبِلًا وَ غَنَماً وَ غِلْمَةً وَ أُحِبُّ أَنْ تَأْمُرَنِي بِلَيْلَةٍ أَدْخُلُ فِيهَا فَأَشْهَدَ الصَّلَاةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَارَّهُ فِي أُذُنِهِ فَكَانَ الْجُهَنِيُّ إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ دَخَلَ بِإِبِلِهِ وَ غَنَمِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ غِلْمَتِهِ فَبَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فِي الْمَدِينَةِ فَإِذَا أَصْبَحَ خَرَجَ بِمَنْ دَخَلَ بِهِ فَرَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ. [↑](#footnote-ref-199)
200. . فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ كَئِيباً حَزِيناً قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ إِنِّي رَأَيْتُ بَنِي أُمَيَّةَ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي مِنْ بَعْدِي وَ يُضِلُّونَ النَّاسَ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرَى فَقَالَ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ هَذَا شَيْ‏ءٌ مَا اطَّلَعْتُ عَلَيْهِ فَعَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ [↑](#footnote-ref-200)
201. . رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص فِي نَوْمِهِ- كَأَنَّ قُرُوداً تَصْعَدُ مِنْبَرَهُ فَغَمَّهُ ذَلِكَ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» تَمْلِكُهُ بَنُو أُمَيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ قَدْرٍ [↑](#footnote-ref-201)
202. . تَفْسِيرِ الثَّعْلَبِيِّ وَ مُسْنَدِ الْمَوْصِلِيِّ وَ جَامِعِ التِّرْمِذِيِّ وَ اللَّفْظُ لَهُ عَنْ يُوسُفَ بْنِ‏ مَازِنٍ الرَّاسِبِيِ‏ أَنَّهُ لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عُذِلَ وَ قِيلَ لَهُ يَا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُسَوِّدَ الْوُجُوهِ فَقَالَ لَا تَعْذِلُونِّي فَإِنَّ فِيهَا مَصْلَحَةً.وَ لَقَدْ رَأَى النَّبِيُّ ص فِي مَنَامِهِ يَخْطُبُ بَنُو أُمَيَّةَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَحَزِنَ فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِقَوْلِهِ‏ إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ وَ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ فِي خَبَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فَنَزَلَ‏ أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ‏ إِلَى قَوْلِهِ‏ يُمَتَّعُونَ‏ ثُمَّ نَزَلَ‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ‏ يَعْنِي جَعَلَ اللَّهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّهِ خَيْراً مِنْ أَلْفِ شَهْرِ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ. [↑](#footnote-ref-202)
203. . يُوسُفُ بْنُ مَازِنٍ الرَّاسِبِيُّ قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا مُسَوِّدَ وَجْهِ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ الْحَسَنُ لَا تُؤَنِّبْنِي رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص رَأَى بَنِي أُمَيَّةَ يَخْطُبُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ رَجُلًا فَرَجُلًا فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَنَزَلَتْ‏ إِنَّا أَعْطَيْناكَ‏ الْكَوْثَرَ الْكَوْثَرُ نَهَرٌ فِي الْجَنَّةِ وَ نَزَلَتْ‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي أَلْفَ شَهْرٍ مَلَكَ بَنُو أُمَيَّةَ فَحَسَبْنَا ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ. [↑](#footnote-ref-203)
204. . قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ- عَلَيْهِ السَّلَامُ-... فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ- عَلَيْهِ السَّلَامُ-:

     أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- أَخَذَتْهُ نَعْسَةٌ وَ هُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ.

     فَرَأَى فِي مَنَامِهِ رِجَالًا يَنْزُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ نَزْوَ الْقِرَدَةِ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَاسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- جَالِساً وَ الْحُزْنُ يُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ. فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ- عَلَيْهِ السَّلَامُ- بِهَذِهِ الْآيَةِ: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْياناً كَبِيراً» يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ. قَالَ: يَا جِبْرِيلُ أَ عَلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ مِنْ مُهَاجَرِكَ فَتَلْبَثُ بِذَلِكَ عَشْراً، ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلامِ عَلَى رَأْسِ خَمْسَةٍ وَ ثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجَرِكَ فَتَلْبَثُ بِذَلِكَ خَمْساً، ثُمَّ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى ضَلَالَةٍ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفَرَاعِنَةِ قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَأَطْلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ- عَلَيْهِ السَّلَامُ- أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكَهَا طُولَ هَذِهِ الْمُدَّةِ فَلَوْ طَاوَلَتْهُمُ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عَدَاوَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ بُغْضَنَا. أَخْبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلُ مَوَدَّتِهِمْ وَ شِيعَتُهُمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَ مُلْكِهِمْ. [↑](#footnote-ref-204)
205. . وَ رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ هُوَ سُلْطَانُ بَنِي أُمَيَّةَ وَ لَيْلَةٌ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ قَالَ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ‏ أَيْ عِنْدَ رَبِّهِمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِكُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ. [↑](#footnote-ref-205)
206. مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَالَ مِنْ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ قَالَ وَ قَوْلُهُ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ‏ أَيْ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِكُلِّ أَمْرٍ سَلَامٍ. [↑](#footnote-ref-206)
207. . حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَزَّارُ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ حَمْدَانَ الْحَنَفِيُّ، قَالَا: ثنا زَيْدُ بْنُ أَخْزَمَ، ثنا أَبُو دَاوُدَ، ثنا الْقَاسِمُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَازِنٍ الرَّاسِبِيِّ، قَالَ: قَامَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: سَوَّدْتَ وُجُوهَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ: " لَا تُؤَنِّبْنِي رَحِمَكَ اللهُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أُرِيَ بَنِي أُمَيَّةَ يَخْطُبُونَ عَلَى مِنْبَرِهِ رَجُلًا فَرَجُلًا، فَسَاءَهُ ذَلِكَ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: {إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ} [الكوثر: 1] نَهَرٌ فِي الْجَنَّةِ، وَنَزَلَتْ: {إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ} [القدر: 2] ، تَمْلِكُهُ بَنُو أُمَيَّةَ ". قَالَ الْقَاسِمُ: «فَحَسَبْنَا ذَلِكَ، فَإِذَا هُوَ أَلْفٌ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ» [↑](#footnote-ref-207)
208. در همین مضمون است احادیث زیر:

     1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالُوا قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا سَعِيداً السَّمَّانَ كَيْفَ يَكُونُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْراً مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَالَ الْعَمَلُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.

     الكافي، ج‏4، ص: 157

     2) ذكرعطاء عن ابن عباس قال‏ ذكر لرسول الله ص رجل من بني إسرائيل أنه حمل السلاح على عاتقه في سبيل الله تعالى ألف شهر فعجب من ذلك رسول الله ص عجبا شديدا و تمنى أن يكون ذلك في أمته فقال يا رب جعلت أمتي أقصر الناس أعمارا و أقلها أعمالا فأعطاه الله ليلة القدر و قال ليلة القدر خير من ألف شهر الذي حمل الإسرائيلي السلاح في سبيل الله لك و لأمتك من بعدك إلى يوم القيامة في كل رمضان‏

     مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج‏10، ص: 791

     حدیث فوق در یکی از کتب اهل سنت، با سندش:

     3) وأخبرنا أبو عمرو الفراتي قال: أخبرنا محمد بن إسحاق قال: حدّثنا سعيد بن عيسى قال: حدّثنا فارس بن عمرو قال: حدّثنا صالح قال: حدّثنا مسلم بن خالد بن أبي نجح أن النبي صلى الله عليه وسلم ذكر رجلا من بني إسرائيل لبس السلاح في سبيل الله ألف شهر قال: فعجب المسلمون من ذلك فأنزل الله سبحانه: إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ الذي لبس ذلك الرجل السلاح في سبيل الله.

     تفسیر ثعلبی ج10 ص236 [↑](#footnote-ref-208)
209. . مقارن شدن صدمین جلسه از این سلسله تدبرها – که شروعش با نام صدیقه کبری س، بود – با بیست و یکم رمضان و نام و خاطره امیرالمومنین ع را به فال نیک باید گرفت و از خداوند متعال عاجزانه خواست که به حق این زوج بی‌نظیر توفیق ادامه این مسیر را از ما دریغ نورزد و در این مسیر ما را لحظه‌ای به خودمان وانگذارد؛ ان‌شاءالله تبارک و تعالی. [↑](#footnote-ref-209)
210. . ارائه دیدگاه‌های مختلف در قالب سه دیدگاه، در مجمع البيان‏1/ 175-174 [↑](#footnote-ref-210)
211. . البته بنا بر اینکه لبس به معنای لباس پوشاندن باشد؛ اما اگر از لُبس (به معنای ملتبس شدن و اشتباه کردن) باشد و مرجع ضمیر به کفار برگردد کاملا دلالت بر فرد می‌کند و در واقع معنای آیه چنین می‌شود: و اگر او را فرشته قرار می دادیم، آن فرشته را همچون یک مرد قرار می دادیم و مطلب را همچنان بر کفار ملتبس می‌کردیم [↑](#footnote-ref-211)
212. البته مرحوم طبرسی اشکالی گرفته‌اند که در این صورت جمله اخیر کاملا لغو می‌شود زیرا معلوم است که هر شبی، تا طلوع فجر شب است، و گفتن اینکه این شب تا طلوع فجر است، لغو است. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏10، ص786 [↑](#footnote-ref-212)
213. . الجدول في إعراب القرآن، ج‏30، ص374 [↑](#footnote-ref-213)
214. . إعراب القرآن و بيانه، ج‏10، ص538 [↑](#footnote-ref-214)
215. . عبارت حذف شده این است: «فَذَكَرَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ إِذَا وُلِدَ قَالَ وَ اسْتَوْجَبَ‏ زِيَادَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» به گمانم می‌رسد اعراب اینجا شاید درست گذاشته نشده و اعراب صحیح این گونه باشد « زِيَادَةً الرُّوحُ» بحث سر این است که علم امام هنگام تولد چقدر شمول دارد و بعد فهم من این است که امام در ادامه می فرماید که روح موجب زیادت آن علم در شب قدر می‌شود. طبق اعراب فوق، گفته امام همه چیز را هنگام تولد عالم می شود و در شب قدر زیادت روح پیدا می‌کند.

     متن این حدیث به طور کاملتر در همین کتاب بصائر آمده است بدین صورت:

     حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ‏ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي السَّنَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ وَضَعَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الْغَدَاءَ وَ لِأَصْحَابِهِ وَ أَكْثَرَهُ وَ أَطَابَهُ فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَغَدَّى إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَةَ أَنَّ الطَّلْقَ قَدْ ضَرَبَنِي وَ قَدْ أَمَرَتْنِي أَنْ لَا أَسْبِقَكَ بِابْنِكَ هَذَا فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَرِحاً مَسْرُوراً فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ عَادَ إِلَيْنَا حَاسِراً عَنْ ذِرَاعَيْهِ ضَاحِكاً سِنُّهُ فَقُلْنَا أَضْحَكُ اللَّهُ سِنَّكَ وَ أَقَرَّ عَيْنَيْكَ مَا صَنَعَتْ حَمِيدَةُ فَقَالَ وَهَبَ اللَّهُ لِي غُلَاماً وَ هُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ وَ لَقَدْ خَبَّرَتْنِي عَنْهُ بِأَمْرٍ كُنْتُ أَعْلَمَ بِهِ مِنْهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا خَبَّرَتْكَ عَنْهُ‏ حَمِيدَةُ قَالَ ذَكَرَتْ أَنَّهُ لَمَّا وَقَعَ مِنْ بَطْنِهَا وَقَعَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ تِلْكَ أَمَارَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَمَارَةُ الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا تِلْكَ مِنْ عَلَامَةِ الْإِمَامِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُلِقَ بِجَدِّي فِيهَا أَتَى آتٍ جَدَّ أَبِي وَ هُوَ رَاقِدٌ فَأَتَاهُ بِكَأْسٍ فِيهَا شَرْبَةٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ فَسَقَاهُ إِيَّاهُ وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ فَقَامَ فَرِحاً مَسْرُوراً وَ جَامَعَ‏ فَعُلِقَ فِيهَا بِجَدِّي وَ لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِأَبِي أَتَى آتٍ جَدِّي فَسَقَاهُ كَمَا سَقَاهُ جَدٍّ أَبِي وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ فَقَامَ فَرَحاً مَسْرُوراً فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِأَبِي وَ لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عَلَّقَ بِي فِيهَا أَتَى آتٍ أَبِي فَسَقَاهُ وَ أَمَرَهُ كَمَا أَمَرَهُمْ فَقَامَ فَرِحاً مَسْرُوراً فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِي وَ لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي هَذَا أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَى جَدَّ أَبِي وَ جَدِّي وَ أَبِي فَسَقَانِي كَمَا سَقَاهُمْ وَ أَمَرَنِي كَمَا أَمَرَهُمْ فَقُمْتُ فَرِحاً مَسْرُوراً بِعِلْمِ اللَّهِ بِمَا وَهَبَ لِي فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي وَ إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ فَإِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً نَصَبَ اللَّهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ فِي بَطْنِ أُمِّهِ يَنْظُرُ مِنْهُ مَدَّ بَصَرِهِ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ أَتَاهُ مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ حَيَوَانُ وَ كَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ‏ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ‏ فَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِذَا وَضَعَ يَدَهُ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ أَمَّا رَفْعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنَّ مُنَادِياً يُنَادِي مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ يَا فُلَانُ اثْبُتْ ثَبَّتَكَ اللَّهُ فَلِعَظِيمٍ مَّا خَلْقُكَ‏ أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ عَيْبَةُ عِلْمِي لَكَ وَ لِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي وَ أَسْكَنْتُ‏ جَنَّتِي وَ أَحْلَلْتُ جِوَارِي ثُمَّ وَ عِزَّتِي لَأُصْلِيَنَ‏ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَ إِنْ أَوْسَعْتُ عَلَيْهِمْ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي فَإِذَا انْقَضَى صَوْتُ الْمُنَادِي أَجَابَهُ الْوَصِيُ‏ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‏ إِلَى آخِرِهَا فَإِذَا قَالَهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَ عِلْمَ الْآخِرِ وَ اسْتَوْجَبَ‏ زِيَادَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ الرُّوحُ جَبْرَئِيلَ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ‏.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 442-440 [↑](#footnote-ref-215)
216. . احادیث زیر در همین زمینه قابل توجه است:

     1) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي تَنَزَّلُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ فَقَالَ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مِمَّنْ وَ إِلَى مَنْ وَ مَا يَنْزِلُ.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص221

     2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ‏ وَ غَيْرِهِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ حَسَّانَ عَنِ ابْنِ دَاوُدَ عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ ع مَعَهُ إِذْ قَالَ يَا عَلِيُّ أَ لَمْ أُشْهِدْكَ مَعِي سَبْعَةَ مَوَاطِنَ الْمَوْطِنِ الْخَامِسِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ خُصِصْنَا بِبَرَكَتِهَا لَيْسَتْ لِغَيْرِنَا.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص222

     3) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ كَتَبَ اللَّهُ فِيهَا مَا يَكُونُ ثُمَّ يُرِينِي بِهِ‏ قَالَ قُلْتُ إِلَى مَنْ قَالَ إِلَى مَنْ تَرَى؟

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص222

     4) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يُونُسَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَ رَأَيْتَ مَنْ لَمْ يُقِرَّ بِمَا يأتكم [يَأْتِيكُمْ‏] فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كَمَا ذُكِرَ وَ لَمْ يَجْحَدْهُ قَالَ أَمَّا إِذَا قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ من [مِمَّنْ‏] يَثِقُ بِهِ فِي عِلْمِنَا فَلَمْ يَثِقْ بِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ أَمَّا مَنْ لَا يَسْمَعُ ذَلِكَ فَهُوَ فِي عُذْرٍ حَتَّى يَسْمَعَ ثُمَّ قَالَ ع‏ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ‏ .

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص224

     5) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع كَثِيراً مَا يَقُولُ مَا الْتَقَيْنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ع التَّيْمِيُّ وَ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يَقُولُ‏ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ يَتَخَشَّعُ وَ يَبْكِي فَيَقُولَانِ مَا أَشَدَّ رِقَّتَكَ بِهَذِهِ السُّورَةِ فَيَقُولُ لَهُمَا إِنَّمَا رَقَقْتُ لِمَا رَأَتْ عَيْنَايَ وَ وَعَاهُ قَلْبِي وَ لِمَا رَأَى قَلْبُ هَذَا مِنْ بَعْدِي يَعْنِي عَلِيّاً ع فَيَقُولَانِ أَ رَأَيْتَ وَ مَا الَّذِي يَرَى فَيَتْلُو هَذَا الْحَرْفَ‏ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ قَالَ ثُمَّ يَقُولُ هَلْ بَقِيَ شَيْ‏ءٌ بَعْدَ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ كُلِّ أَمْرٍ فَيَقُولَانِ لَا فَيَقُولُ هَلْ تَعْلَمَانِ مَنِ الْمَنْزُولُ إِلَيْهِ بِذَلِكَ فَيَقُولَانِ لَا وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَيَقُولُ نَعَمْ فَهَلْ تَكُونُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولَانِ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تنزل [يَنْزِلُ‏] الْأَمْرُ فِيهَا فَيَقُولَانِ نَعَمْ فَيَقُولُ إِلَى مَنْ فَيَقُولَانِ لَا نَدْرِي فَيَأْخُذُ بِرَأْسِي فَيَقُولُ إِنْ لَمْ تَدْرِيَا هُوَ هَذَا مِنْ بَعْدِي قَالَ فَإِنْ كَانَا يَفْرَقَانِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ شِدَّةِ مَا يَدْخُلُهُمَا مِنَ الرُّعْبِ.

     بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 224 ؛ الكافي، ج‏1، ص249

     6) قَالَ: وَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْضَبُ عَلَيَّ قَالَ لِمَا ذَا قَالَ لِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ قَالَ قُلْ قَالَ وَ لَا تَغْضَبُ قَالَ وَ لَا أَغْضَبُ قَالَ أَ رَأَيْتَ قَوْلَكَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ تَنَزُّلِ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا إِلَى الْأَوْصِيَاءِ يَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ص قَدْ عَلِمَهُ أَوْ يَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُهُ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَاتَ وَ لَيْسَ مِنْ عِلْمِهِ شَيْ‏ءٌ إِلَّا وَ عَلِيٌّ ع لَهُ وَاعٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَا لِي وَ لَكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ وَ مَنْ أَدْخَلَكَ عَلَيَّ قَالَ أَدْخَلَنِي عَلَيْكَ الْقَضَاءُ لِطَلَبِ الدِّينِ قَالَ فَافْهَمْ مَا أَقُولُ لَكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ لَمْ يَهْبِطْ حَتَّى أَعْلَمَهُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عِلْمَ مَا قَدْ كَانَ وَ مَا سَيَكُونُ وَ كَانَ كَثِيرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذَلِكَ جُمَلًا يَأْتِي تَفْسِيرُهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ كَذَلِكَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَدْ عَلِمَ جُمَلَ الْعِلْمِ وَ يَأْتِي تَفْسِيرُهُ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ كَمَا كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ السَّائِلُ أَ وَ مَا كَانَ فِي الْجُمَلِ تَفْسِيرٌ قَالَ بَلَى وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا يَأْتِي بِالْأَمْرِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي لَيَالِي الْقَدْرِ إِلَى النَّبِيِّ وَ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ افْعَلْ كَذَا وَ كَذَا لِأَمْرٍ قَدْ كَانُوا عَلِمُوهُ أُمِرُوا كَيْفَ يَعْمَلُونَ فِيهِ قُلْتُ فَسِّرْ لِي هَذَا قَالَ لَمْ يَمُتْ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَّا حَافِظاً لِجُمْلَةِ الْعِلْمِ وَ تَفْسِيرِهِ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ يَأْتِيهِ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ عِلْمُ مَا هُوَ قَالَ الْأَمْرُ وَ الْيُسْرُ فِيمَا كَانَ قَدْ عَلِمَ قَالَ السَّائِلُ فَمَا يَحْدُثُ لَهُمْ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ عِلْمٌ سِوَى مَا عَلِمُوا قَالَ هَذَا مِمَّا أُمِرُوا بِكِتْمَانِهِ وَ لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ السَّائِلُ فَهَلْ يَعْلَمُ الْأَوْصِيَاءُ مَا لَا يَعْلَمُ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ لَا وَ كَيْفَ يَعْلَمُ وَصِيٌّ غَيْرَ عِلْمِ مَا أُوصِيَ إِلَيْهِ قَالَ السَّائِلُ فَهَلْ يَسَعُنَا أَنْ نَقُولَ إِنَّ أَحَداً مِنَ الْوُصَاةِ يَعْلَمُ مَا لَا يَعْلَمُ الْآخَرُ قَالَ لَا لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ إِلَّا وَ عِلْمُهُ فِي جَوْفِ وَصِيِّهِ وَ إِنَّمَا تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ‏ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بِالْحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ الْعِبَادِ قَالَ السَّائِلُ وَ مَا كَانُوا عَلِمُوا ذَلِكَ الْحُكْمَ قَالَ بَلَى قَدْ عَلِمُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ إِمْضَاءَ شَيْ‏ءٍ مِنْهُ حَتَّى يُؤْمَرُوا فِي لَيَالِي الْقَدْرِ كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ قَالَ السَّائِلُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَا أَسْتَطِيعُ إِنْكَارَ هَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنَّا قَالَ السَّائِلُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَ رَأَيْتَ النَّبِيَّ ص هَلْ كَانَ يَأْتِيهِ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ شَيْ‏ءٌ لَمْ يَكُنْ عَلِمَهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْ هَذَا أَمَّا عِلْمُ مَا كَانَ وَ مَا سَيَكُونُ فَلَيْسَ يَمُوتُ نَبِيٌّ وَ لَا وَصِيٌّ إِلَّا وَ الْوَصِيُّ الَّذِي بَعْدَهُ يَعْلَمُهُ أَمَّا هَذَا الْعِلْمُ الَّذِي تَسْأَلُ عَنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى أَنْ يُطْلِعَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ قَالَ السَّائِلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ أَعْرِفُ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ تَكُونُ فِي كُلِّ سَنَةٍ قَالَ إِذَا أَتَى شَهْرُ رَمَضَانَ فَاقْرَأْ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ فَإِذَا أَتَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فَإِنَّكَ نَاظِرٌ إِلَى تَصْدِيقِ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ.

     الكافي، ج‏1، ص252-251 [↑](#footnote-ref-216)
217. . حَتَّى أَدْخَلَهُ إِلَى دَارٍ جَنْبَ الصَّفَا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً فَقَالَ مَرْحَباً يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي وَ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبَرْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ سَلْنِي وَ إِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَ إِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَ إِنْ شِئْتَ صَدَقْتُكَ قَالَ كُلَّ ذَلِكَ أَشَاءُ قَالَ فَإِيَّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرٍ تُضْمِرُ لِي غَيْرَهُ قَالَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانِ يُخَالِفُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ قَالَ هَذِهِ مَسْأَلَتِي وَ قَدْ فَسَّرْتَ طَرَفاً مِنْهَا أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ مَنْ يَعْلَمُهُ قَالَ أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ وَ اسْتَوَى جَالِساً وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ وَ قَالَ هَذِهِ أَرَدْتُ وَ لَهَا أَتَيْتُ زَعَمْتَ أَنَّ عِلْمَ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ قَالَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرَى لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيّاً وَ هُمْ مُحَدَّثُونَ وَ أَنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَآتِيكَ بِمَسْأَلَةٍ صَعْبَةٍ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَضَحِكَ أَبِي ع- وَ قَالَ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُطْلِعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُمْتَحَناً لِلْإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أَذَى قَوْمِهِ وَ لَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنِ اكْتِتَامٍ قَدِ اكْتَتَمَ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ ايْمُ اللَّهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِناً وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ فَوَدِدْتُ أَنَّ عَيْنَكَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِيِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْوَاحَ الْكَفَرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تُلْحِقُ بِهِمْ أَرْوَاحَ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفاً ثُمَّ قَالَ هَا إِنَّ هَذَا مِنْهَا قَالَ فَقَالَ أَبِي إِي وَ الَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّداً عَلَى الْبَشَرِ قَالَ فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَ قَالَ أَنَا إِلْيَاسُ مَا سَأَلْتُكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جَهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَ سَأُخْبِرُكَ بِآيَةٍ أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِهَا قَالَ قَدْ شِئْتُ [↑](#footnote-ref-217)
218. . فَيَقُولَ لَيْسَ لِلَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ حُجَّةٌ وَ لَكِنْ‏أَخْبِرْنِي عَنْ تَفْسِيرِ- لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى‏ ما فاتَكُمْ‏ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيٌّ ع- وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ‏ قَالَ فِي أَبِي فُلَانٍ وَ أَصْحَابِهِ وَاحِدَةٌ مُقَدِّمَةٌ وَ وَاحِدَةٌ مُؤَخِّرَةٌ- لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى‏ ما فاتَكُمْ‏ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيٌّ ع- وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ‏ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص- فَقَالَ‏ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَصْحَابُ الْحُكْمِ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ثُمَّ قَامَ الرَّجُلُ وَ ذَهَبَ فَلَمْ أَرَهُ. [↑](#footnote-ref-218)
219. . در این صورت یک مشکلی به لحاظ نحوی پیش می‌آید که، سلام مصدر است و اگر قرار باشد جار و مجرور (حَتَّى مَطْلَعِ ...) بدان متعلق باشد (یعنی: حتی مطلع الفجر، توضیح سلام باشد: زمان سلام، تا طلوع فجر است) نباید بین مصدر با متعلقش فاصله باشد. که در پاسخ چهار گونه توضیح داده‌اند. یکی اینکه اینجا «مصدر» را نه به معنای مصدری، بلکه به معنای فاعلی در نظر بگیریم (یعنی: سلامت‌بخشیِ آن [نه صرف سلامتیِ آن] تا هنگام طلوع است)؛ دوم اینکه (حَتَّى مَطْلَعِ ...) متعلق به «تنزل» در آیه قبل باشد، نه به سلام (یعنی تنزل ملائکه تا طلوع صبح ادامه دارد) (مجمع البيان في تفسير القرآن‏10/ 786)؛ سوم اینکه این قاعده لزوما در مورد جار و مجرور و ظرف پیاده نمی‌شود (يتوسع فيها ما لا يتوسع في غيرها) و چهارم اینکه فعلی در تقدیر است (یستمرون السلام حتی ...) (إعراب القرآن و بيانه‏10/ 538) [↑](#footnote-ref-219)
220. . با توجه به مجموع این ملاحظات، ظاهرا مجموع این آیه و آیه قبل به همه معانی ذیل می‌تواند دلالت کند (به ویرگول دقت شود). ضمنا در این معانی، حالت‌هایی که به لحاظ تحلیل نحوی تفاوت دارد اما در معنا اثری نمی‌گذارد، (مانند مورد چهارم از بند الف) اصلا مد نظر قرار نگرفته است:

     1- نازل می‌شوند ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان از برای همه کارها [یا: از کل عالَم امر] ، سلام است آن شب تا هنگام طلوع فجر.

     2- نازل می‌شوند ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان تا هنگام طلوع فجر، از برای همه کارها [یا: از کل عالَم امر] سلام است آن شب.

     3- نازل می‌شوند ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان از برای همه کارها [یا: از کل عالَم امر] تا هنگام طلوع فجر، سلام است آن شب.

     4- نازل می‌شوند ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان، از برای همه کارها [یا: از کل عالَم امر] سلام است آن شب تا هنگام طلوع فجر.

     5- نازل می‌شوند ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان، از برای همه کارها [یا: از کل عالَم امر] سلام است، آن شب تا هنگام طلوع فجر [چنین است].

     پس، با توجه به قاعده امکان استعمال لفظ، این آیه، فقط به لحاظ قالب نحوی، دست‌کم بر 5 معنا و با توجه سه معنای فقط یکی از کلمات («امر»‌به معنای عالَم امر، یا مفرد «امور»، یا مفرد اوامر) دست‌کم به 15 معنا دلالت داشته باشد، که به نظر می‌آید همگی هم می‌تواند مورد نظر بوده باشد. (این نمونه بسیار ابتدایی و ساده‌ای است از اینکه چگونه ممکن است حقایق بسیاری با الفاظی بسیار محدود بیان شود) [↑](#footnote-ref-220)
221. . درباره این شب مبارک این دو روایت هم قابل توجه است:

     1) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ] قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ نَاسٌ يَسْأَلُونَهُ يَقُولُونَ الْأَرْزَاقُ تُقَسَّمُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا ذَاكَ إِلَّا فِي لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فَإِنَّ فِي لَيْلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ يَلْتَقِي الْجَمْعَانِ وَ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ يُمْضَى مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَالَ قُلْتُ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ يَلْتَقِي الْجَمْعَانِ قَالَ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهَا مَا أَرَادَ مِنْ تَقْدِيمِهِ‏ وَ تَأْخِيرِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ قَضَائِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا مَعْنَى يُمْضِيهِ فِي ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ قَالَ إِنَّهُ يَفْرُقُهُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى‏ وَ عِشْرِينَ وَ يَكُونُ لَهُ فِيهِ الْبَدَاءُ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ أَمْضَاهُ فَيَكُونُ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا يَبْدُو لَهُ فِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

     الكافي، ج‏4، ص159

     2) مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّالِحِينَ ع قَالَ: تُكَرِّرُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ هَذَا الدُّعَاءَ سَاجِداً وَ قَائِماً وَ قَاعِداً وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي الشَّهْرِ كُلِّهِ وَ كَيْفَ أَمْكَنَكَ وَ مَتَى حَضَرَكَ مِنْ دَهْرِكَ تَقُولُ بَعْدَ تَحْمِيدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ ص- اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ قَائِداً وَ عَوْناً وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلا

     الكافي، ج‏4، ص162 [↑](#footnote-ref-221)
222. . قَالَ [حَدَّثَنَا] أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‏ إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ [السُّورَةَ] بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ‏ أَيْ بِكُلِّ أَمْرٍ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ سَلَامٌ.

     تفسير فرات الكوفي، ص581 [↑](#footnote-ref-222)
223. . که در حدیث زیر کاملا این چنین است:

     قَالَ [حَدَّثَنَا] أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ‏ إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ [السُّورَةَ] بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ‏ أَيْ بِكُلِّ أَمْرٍ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ سَلَامٌ.

     تفسير فرات الكوفي، ص581 [↑](#footnote-ref-223)
224. . فرازی از متن این آخری در جلسه48 حدیث1 آمد. [↑](#footnote-ref-224)
225. . این احادیث هم در همین راستا قابل توجه است

     مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ وَ مَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نِيَّتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَ أَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَ لَمْ أُبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَك‏

     الكافي، ج‏2، ص63

     و احادیث زیر از مجموعة ورام، ج‏1، ص: 222

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصاً وَ تَرُوحُ بِطَاناً

     وَ قَالَ ص مَنِ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَئُونَةٍ وَ رَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنِ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا

     وَ قَالَ ص مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ‏

     وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ ع مَا مِنْ عَبْدٍ يَعْتَصِمُ بِي دُونَ خَلْقِي فَتَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ مَخْرَجا [↑](#footnote-ref-225)
226. . لینک دانلود با کیفیت بالا <http://www.asr-entezar.ir/archives/29352> [↑](#footnote-ref-226)
227. . آن گونه که راغب اصفهانی گفته یوم الاحد به معنای یوم الاول بوده است. (مفردات ألفاظ القرآن/67) چه‌بسا این نام‌گذاری بر اساس تفکر یهودی بوده که روزهای هفته از یکشنبه شروع می‌شود. [↑](#footnote-ref-227)
228. . الفرق بين الواحد و الأَحد أَن الأَحد شي‏ء بني لنفي ما يذكر معه من العدد، و الواحد اسم لمفتتح العدد، و أَحد يصلح في الكلام في موضع الجحود و واحد في موضع الإِثبات. يقال: ما أَتاني منهم أَحد، فمعناه لا واحد أَتاني و لا اثنان؛ و إِذا قلت جاءني منهم واحد فمعناه أَنه لم يأْتني منهم اثنان.... الأَصمعي: تقول العرب: ما جاءَني من أَحد و لا تقول قد جاءَني من أَحد، و لا يقال إِذا قيل لك ما يقول ذلك أَحد: بَلى يقول ذلك أَحد. فهذا حدُّ الأَحَد ما لم يضف، فإِذا أُضيف قرب من معنى الواحد. [↑](#footnote-ref-228)
229. . قسمت حذف شده حدیث چنین است:

     أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ قَالَ سَلْمَانُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَأَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَقَالَ سَلْمَانُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَغَضِبَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَلْمَانَ رَجُلٌ مِنَ الْفُرْسِ يُرِيدُ أَنْ يَفْتَخِرَ عَلَيْنَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ قُلْتَ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ فَقَالَ أَنَا وَ هُوَ أَكْثَرَ أَيَّامِهِ يَأْكُلُ وَ قُلْتَ أَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ فَقَالَ أَنَا وَ هُوَ أَكْثَرَ لَيْلَتِهِ نَائِمٌ وَ قُلْتَ أَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَقَالَ أَنَا وَ هُوَ أَكْثَرَ نَهَارِهِ صَامِتٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَهْ يَا فُلَانُ أَنَّى لَكَ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ سَلْهُ فَإِنَّهُ يُنَبِّئُكَ فَقَالَ الرَّجُلُ لِسَلْمَانَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ لَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ رَأَيْتُكَ فِي أَكْثَرِ نَهَارِكَ تَأْكُلُ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنِّي أَصُومُ الثَّلَاثَةَ فِي الشَّهْرِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ أَصِلُ شَعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ فَذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ فَقَالَ أَ لَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُحْيِي اللَّيْلَ فَقَالَ نَعَمْ-

     فَقَالَ أَنْتَ أَكْثَرَ لَيْلَتِكَ نَائِمٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ بَاتَ عَلَى طُهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ فَأَنَا أَبِيتُ عَلَى طُهْرٍ فَقَالَ أَ لَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَنْتَ أَكْثَرَ أَيَّامِكَ صَامِتٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ لَكِنِّي ...

     و در پایان حدیث این جمله را دارد

     وَ أَنَا أَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَامَ وَ كَأَنَّهُ قَدْ أُلْقِمَ حَجَراً. [↑](#footnote-ref-229)
230. . قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ص أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرَكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ

     ...وَ أَمَّا الْحَادِيَةُ وَ السِّتُّونَ فَإِنِّي‏ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ‏ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَكَ بِلِسَانِهِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَيِ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَكَ بِلِسَانِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّه‏ [↑](#footnote-ref-230)
231. . این روایت هم قابل توجه است:

     رَوَى أَبُو دَاوُدَ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُ‏ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع‏ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَا مَعْنَى الْأَحَدِ؟-

     قَالَ الْمُجْمَعُ‏ عَلَيْهِ‏ بِالْوَحْدَانِيَّةِ أَ مَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ‏ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُونَ بَعْدَ ذَلِكَ لَهُ شَرِيكٌ وَ صَاحِبَةٌ فَقُلْتُ قَوْلُهُ‏ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ وَ الْهِنْدَ وَ الْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا- وَ لَمْ تُدْرِكْ بِبَصَرِكَ ذَلِكَ فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ فَكَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ-؟ وَ سُئِلَ ع أَ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْ‏ءٌ-؟ فَقَالَ نَعَمْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ.

     الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص442؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج‏1، ص105 [↑](#footnote-ref-231)
232. . برخی شش حالت نحوی برای این جمله در نظر گرفته‌اند:

     اللَّهُ الصَّمَدُ فيه ست تقديرات: أحسنها أن يكون قولك اللَّهُ رفعا بالابتداء الصَّمَدُ نعته و ما بعده خبره، و القول الثاني أن يكون الصمد الخبر، و القول الثالث أن يكون على إضمار مبتدأ، و الرابع أن يكون خبرا بعد خبر، و الخامس أن يكون بدلا من أحد، و السادس أن يكون بدلا من قولك اللّه الأول فإن قيل: ما معنى التكرير؟ فالجواب أن فيه التعظيم هكذا كلام العرب (إعراب القرآن (للنحاس)، ج‏5، ص194) [↑](#footnote-ref-232)
233. . مثلا:

     1) حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادِ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ:حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ آدَمَ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ‏ قَالَتْ قُرَيْشٌ‏ لِلنَّبِيِّ ص بِمَكَّةَ صِفْ لَنَا رَبَّكَ لِنَعْرِفَهُ فَنَعْبُدَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى النَّبِيِّ ص‏ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، يَعْنِي غَيْرَ مُبَعَّضٍ وَ لَا مُجَزًّى وَ لَا مُكَيَّفٍ، وَ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ الْعَدَدِ وَ لَا الزِّيَادَةُ وَ لَا النُّقْصَانُ، اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي قَدِ انْتَهَى إِلَيْهِ السُّؤْدُدُ- وَ الَّذِي يَصْمُدُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِحَوَائِجِهِمْ إِلَيْهِ، لَمْ يَلِدْ مِنْهُ عُزَيْرٌ كَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ عَلَيْهِمْ لَعَائِنُ اللَّهِ وَ سَخَطُهُ- وَ لَا الْمَسِيحُ كَمَا قَالَتِ النَّصَارَى عَلَيْهِمْ سَخَطُ اللَّهِ، وَ لَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَا النُّجُومُ كَمَا قَالَتِ الْمَجُوسُ عَلَيْهِمْ لَعَائِنُ اللَّهِ وَ سَخَطُهُ- وَ لَا الْمَلَائِكَةُ كَمَا قَالَتْ كُفَّارُ قُرَيْشٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ‏ وَ لَمْ يُولَدْ لَمْ يَسْكُنِ الْأَصْلَابَ وَ لَمْ تَضُمَّهُ الْأَرْحَامُ- لَا مِنْ شَيْ‏ءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْ‏ءٍ خُلِقَ مَا [مِمَّا] كَانَ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، يَقُولُ لَيْسَ لَهُ شَبِيهٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا عَدْلٌ- وَ لَا يُكَافِيهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِ.

     تفسير القمي، ج‏2، ص: 449

     2) قَالَ [حَدَّثَنَا] أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ بُنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زُفَرَ الْعَنْبَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ [الْحَمِيدِ] الْمُفَسِّرُ الْوَاسِطِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ بَهْرَامَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ مُقَاتِلٍ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ قُرَيْشاً سَأَلُوا النَّبِيَّ ص مِنْهُمْ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَ أَبُو جَهْلِ بْنُ هِشَامٍ وَ رءوسا [وَ رُؤَسَاءُ] مِنْ قُرَيْشٍ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنَا عَنْ رَبِّكَ مِنْ أَيِّ شَيْ‏ءٍ هُوَ مِنْ خَشَبٍ أَمْ مِنْ نُحَاسٍ أَمْ مِنْ حَدِيدٍ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ إِنَّهُ قَدْ أُنْزِلَ نَعْتُهُ فِي التَّوْرَاةِ فَأَخْبِرْنَا عَنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ [تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ ص‏] قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ يَعْنِي الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ الصَّمَدُ السَّيِّدُ الَّذِي يُسْنَدُ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ قَالَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَالُوا الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ‏ وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصارى‏ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ‏ فَأَنْزَلَ اللَّهُ‏ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ [يَعْنِي أَيْ‏] لَا مِثْلَ لَهُ فِي الْإِلَهِيَّةِ وَ لَا ضِدَّ لَهُ وَ لَا نِدَّ لَهُ وَ لَا شِبْهَ لَهُ وَ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع هِيَ مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا نَزَلَتْ [فنزلت فنزل‏].

     تفسير فرات الكوفي، ص: 617 [↑](#footnote-ref-233)
234. . قَالَ الْبَاقِرُ ع‏ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ- الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ عَنْ غَيْرِهِ وَ قَالَ غَيْرُهُ‏ الصَّمَدُ الْمُتَعَالِي عَنِ الْكَوْنِ وَ الْفَسَادِ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يُوصَفُ بِالتَّغَايُرِ.

     التوحيد (للصدوق)، ص90

     حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع وَ سُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ‏ الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ.

     التوحيد (للصدوق)، ص92 [↑](#footnote-ref-234)
235. . الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي‏ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ جَنَّبَنَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ حَمْداً سَرْمَداً وَ شُكْراً وَاصِباً وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ يَقُولُ‏ لَمْ يَلِدْ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَرِثُهُ‏ وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ لَهُ وَالِدٌ يَشْرَكُهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ وَ مُلْكِهِ- وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ فَيُعَاوِنَهُ فِي سُلْطَانِهِ‏ . [↑](#footnote-ref-235)
236. . عبارت «هُمُ السُّفَهاءُ» یک جمله اسمیه است که اگر ضمیر «هم» قبل از آن را مبتدا به حساب آوریم، کل این جمله (مرکب از یک مبتدا و خبر) خبر آن می‌شود و اگر آن ضمیر را ضمیر فصل (که محلی از اعراب ندارد) به شمار آوریم، هم، اسم إن؛ و السفهاء، خبر إن خواهد بود و در هر صورت تاکید در جمله واضح است. [↑](#footnote-ref-236)
237. . 1- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا بَلَغَ بِهِ سَعْدَ بْنَ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ لِلْحَسَنِ ابْنِهِ ع فِي مَسَائِلِهِ الَّتِي سَأَلَهُ عَنْهَا يَا بُنَيَّ مَا السَّفَهُ فَقَالَ [↑](#footnote-ref-237)
238. . لَا تَسْفَهُوا فَإِنَّ أَئِمَّتَكُمْ لَيْسُوا بِسُفَهَاءَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع [↑](#footnote-ref-238)
239. . أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْبَقَاءِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَصْرِيُّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ سِتَّ عَشْرَةَ وَ خَمْسِمِائَةٍ بِمَشْهَدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع‏ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الدُّبَيْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ كَثِيرٍ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ أَبُو سَلَمَةَ الْأَصْفَهَانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَاشِدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ وَائِلٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَفْصٍ الْمَدَنِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَرْطَاةَ قَالَ: لَقِيتُ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ أَ لَا أُخْبِرُكَ بِوَصِيَّةٍ أَوْصَانِي بِهَا يَوْماً هِيَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا؟ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ: قَالَ لِي عَلِي‏ ..

     ... يَا كُمَيْلُ إِيَّاكَ وَ الْمِرَاءَ فَإِنَّكَ تُغْرِي بِنَفْسِكَ السُّفَهَاءَ إِذَا فَعَلْتَ وَ تُفْسِدُ الْإِخَاءَ يَا كُمَيْلُ إِذَا جَادَلْتَ فِي اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تُخَاطِبْ إِلَّا مَنْ يُشْبِهُ الْعُقَلَاءَ وَ هَذَا ضَرُورَةٌ يَا كُمَيْلُ هُمْ عَلَى كُلِّ حَالٍ سُفَهَاءُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى‏ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لا يَعْلَمُونَ‏ يَا كُمَيْلُ فِي كُلِّ صِنْفٍ قَوْمٌ أَرْفَعُ مِنْ قَوْمٍ فَإِيَّاكَ وَ مُنَاظَرَةَ الْخَسِيسِ مِنْهُمْ وَ إِنْ أَسْمَعُوكَ فَاحْتَمِلْ وَ كُنْ مِنَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ‏ وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما

     بشارة المصطفى لشيعة المرتضى ، ص: 26 [↑](#footnote-ref-239)
240. . أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ لَا يَكُونُ السَّفَهُ‏ وَ الْغِرَّةُ فِي قَلْبِ الْعَالِمِ‏ .

     الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 36 [↑](#footnote-ref-240)
241. .

     حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيِّ الْمُفَسِّرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَنَّهُ قَالَ: ...

     الْمُتَّقِينَ‏ الَّذِينَ يَتَّقُونَ الْمُوبِقَاتِ وَ يَتَّقُونَ تَسْلِيطَ السَّفَهِ‏ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى إِذَا عَلِمُوا مَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ عِلْمُهُ عَمِلُوا بِمَا يُوجِبُ لَهُمْ رِضَا رَبِّهِم‏

     معاني الأخبار، النص، ص: 25

     التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: 119

     قوله عز و جل‏ وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لا يَعْلَمُونَ‏

     62 قَالَ [الْإِمَامُ‏] ع: قَالَ الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع‏ وَ إِذَا قِيلَ لِهَؤُلَاءِ النَّاكِثِينَ لِلْبَيْعَةِ- قَالَ لَهُمْ خِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ كَسَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ عَمَّارٍ:- آمِنُوا بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِعَلِيٍّ الَّذِي أَوْقَفَهُ مَوْقِفَهُ، وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ، وَ أَنَاطَ مَصَالِحَ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا كُلِّهَا بِهِ. فَآمِنُوا بِهَذَا النَّبِيِّ، وَ سَلِّمُوا لِهَذَا الْإِمَامِ (فِي ظَاهِرِ الْأَمْرِ وَ بَاطِنِهِ) كَما آمَنَ النَّاسُ‏ الْمُؤْمِنُونَ كَسَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ عَمَّارٍ. قَالُوا: فِي الْجَوَابِ لِمَنْ يَقُصُّونَ إِلَيْهِ، لَا لِهَؤُلَاءِ الْمُؤْمِنِينَ- فَإِنَّهُمْ لَا يَجْتَرِءُونَ‏ [عَلَى‏] مُكَاشَفَتِهِمْ بِهَذَا الْجَوَابِ، وَ لَكِنَّهُمْ يَذْكُرُونَ لِمَنْ يَقُصُّونَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِيهِمُ- الَّذِينَ يَثِقُونَ بِهِمْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، وَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- الَّذِينَ هُمْ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِمْ وَاثِقُونَ فَيَقُولُونَ لَهُمْ: أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ يَعْنُونَ سَلْمَانَ وَ أَصْحَابَهُ- لَمَّا أَعْطَوْا عَلِيّاً خَالِصَ وُدِّهِمْ، وَ مَحْضَ طَاعَتِهِمْ، وَ كَشَفُوا رُءُوسَهُمْ بِمُوَالاةِ أَوْلِيَائِهِ وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِهِ- حَتَّى إِذَا اضْمَحَلَّ أَمْرُ مُحَمَّدٍ ص طَحْطَحَهُمْ أَعْدَاؤُهُ، وَ أَهْلَكَهُمْ سَائِرُ الْمُلُوكِ وَ الْمُخَالِفِينَ لِمُحَمَّدٍ ص أَيْ فَهُمْ بِهَذَا التَّعَرُّضِ لِأَعْدَاءِ مُحَمَّدٍ جَاهِلُونَ سُفَهَاءَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ الْأَخِفَّاءُ الْعُقُولِ وَ الْآرَاءِ، الَّذِينَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي أَمْرِ مُحَمَّدٍ ص حَقَّ النَّظَرِ فَيَعْرِفُوا نُبُوَّتَهُ، وَ يَعْرِفُوا [بِهِ‏] صِحَّةَ مَا نَاطَهُ بِعَلِيٍّ ع مِنْ أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، حَتَّى بَقُوا لِتَرْكِهِمْ تَأَمُّلَ حُجَجِ اللَّهِ جَاهِلِينَ، وَ صَارُوا خَائِفِينَ وَجِلِينَ مِنْ مُحَمَّدٍ ص وَ ذَوِيهِ وَ مِنْ مُخَالِفِيهِمْ، لَا يَأْمَنُونَ أَيُّهُمْ يَغْلِبُ فَيَهْلِكُونَ مَعَهُ، فَهُمُ السُّفَهَاءُ حَيْثُ لَا يُسَلَّمُ لَهُمْ بِنِفَاقِهِمْ هَذَا- لَا مَحَبَّةَ مُحَمَّدٍ وَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا مَحَبَّةَ الْيَهُودِ وَ سَائِرِ الْكَافِرِينَ.

     لِأَنَّهُمْ بِهِ وَ بِهِمْ يُظْهِرُونَ لِمُحَمَّدٍ ص مِنْ مُوَالاتِهِ- وَ مُوَالاةِ أَخِيهِ عَلِيٍّ ع وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِهِمُ الْيَهُودِ [وَ النَّصَارَى‏] وَ النَّوَاصِبِ. كَمَا يُظْهِرُونَ لَهُمْ مِنْ مُعَادَاةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ص وَ مُوَالاةِ أَعْدَائِهِمْ، فَهُمْ يَقْدِرُونَ فِيهِمْ أَنَّ نِفَاقَهُمْ مَعَهُمْ- كَنِفَاقِهِمْ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ص. وَ لكِنْ لا يَعْلَمُونَ‏ أَنَّ الْأَمْرَ كَذَلِكَ‏ ، وَ أَنَّ اللَّهَ يُطْلِعُ نَبِيَّهُ ص عَلَى أَسْرَارِهِمْ فَيَخِسُّهُمْ‏ وَ يَلْعَنُهُمْ وَ يُسْقِطُهُم‏ .

     التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: 120-119

     111- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى إِمْلَاءً قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ [بْنِ‏] مَخْلَدٍ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ يُوسُفَ الرَّقِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ‏ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ‏ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ جَعْفَرٌ الطَّيَّارُ، وَ حَمْزَةُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ، وَ عَمَّارٌ، وَ مِقْدَادٌ، وَ حُذَيْفَةُ [بْنُ‏] الْيَمَانِ وَ غَيْرُهُمْ.

     شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج‏1، ص: 93 [↑](#footnote-ref-241)
242. . البته سوره بقره ظاهرا اولین سوره مدنی است و به کار بردن تعبیر منافق در قرآن، برای اشاره به گروهی که کارشکنی‌های متعدد در پیشبرد اهداف اسلامی داشته‌اند به سالهای بعد برمی‌گردد لذا ممکن است این گروه هنوز به حد نفاقی که بتوان رسما آنها را منافق دانست نرسیده باشند. [↑](#footnote-ref-242)
243. . کلمه ناس از کلید واژه های مهم قرآنی است. تقریبا هروقت مطلق آمده بار معنایی مثبت دارد (غیر از وقودها الناس) و اگر برا معنایی منفی داشته است من الناس بوده است. اینجا ایمان ناس معیار شمرده شده است. در روایات ذیل همین آیه فوق داریم که ناس، علی و سلمان و .. هستند انشاء الله در سوره ناس بحث جدی لغوی هم مطرح شود [↑](#footnote-ref-243)
244. . این فقرات در متون زیر به این صورتها آمده است:

     1) لَمْ‏ يَلِدْ فَيَكُونَ‏ مَوْلُوداً وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُوداً جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ وَ طَهُرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ

     خطبه 186

     2) حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَ غَيْرِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَوْماً خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَكَرَ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ أَ وَ مَا حَفِظْتَهَا قَالَ قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ‏ الَّذِي‏ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارَكاً وَ لَمْ‏ يَلِدْ فَيَكُونَ‏ مَوْرُوثاً هَالِكاً و ...

     التوحيد (للصدوق)، ص31 (در کافی با این سند: ج‏1، ص141؛ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَ غَيْرِهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ)

     3)‌وَ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: اللَّهُ أَحَدٌ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ اللَّهُ الصَّمَدُ بِلَا تَبْعِيضٍ بِهِ وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ إِلَهاً مُشَارِكاً وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هَالِكاً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.

     روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج‏1، ص18 [↑](#footnote-ref-244)
245. . امام خمینی تصریح می‌کند که همه آنچه عرفا در این باره گفته‌اند چیزی بیش از مفاد سوره توحید و آیات ابتدایی سوره حدید نیست :

     عارف به معارف حقّه ارباب معرفت و یقین و سالک طریق اصحاب قلوب و سالکین می داند که منتهای سلوک سالکان و غایت آمال عارفان، فهم همین یک آیة شریفه محکمه است [هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن و هو بکلّ شیءٍ علیم] و به جان دوست قسم که تعبیری برای حقیقت توحید ذاتی و اسمائی بهتر از این تعبیر نیست، و سزاوار آن است که جمیع اصحاب معارف برای این عرفان تام محمدی صلی الله علیه و آله و کشف جامع احمدی و آیة محکمة الهی سجده کنند و در خاک افتند، و به حقیقت عرفان و عشق قسم که عارف مجذوب و عاشق جمال محبوب از شنیدن این آیة شریفه اهتزازی ملکوتی و انبساطی الهی برای او دست دهد که لباس بیان به قامت آن کوتاه و هیچ موجودی تحمّل آن ندارد.

     فسبحان الله ما اعظم شأنه و اجلّ سلطانه و اکرم قدره و امنع عزّهُ و اعزّ جنابه!

     آنها که به کلمات عرفای شامخ و علمای بالله و اولیای رحمان خرده گیری می کنند، خوب است ببینند کدام عارف ربّانی یا سالک مجذوبی بیشتر از آنچه این آیة شریفة تامه و نامة قدس الهی متضمن است بیانی کرده یا تازه ای به بازار معارف آورده؟ اینک این کریمة الهیّه و آن کتب مشحونه از عرفان عرفا. (شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص 657) (و درباره سوره توحید در ص659)

     «پیش عقل سلیم همانطوری که تصدیق بی تصوّر از اغلاط و قبایح اخلاقیّه بشمار می آید، تکذیب بی تصوّر نیز همینطور بلکه حالش بدتر و قُبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً «معنی وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی دانستید و از عالِم آن علم و صاحب آن فنّ اخذ نکردید و تعلّم آن علم و مقدّمات آنرا نکردید، برای چه کورکورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدّس حق چه جوابی داریم بدهیم؟ جز آنکه سر خجلت به زیر افکنیم! و البته این عذر پذیرفته نیست که من پیش خود چنین گمان کردم. هر علمی مبادی و مقدّماتی دارد که بدون علم به مقدّمات، فهم نتیجه میسور نیست خصوصاً مثل چنین مسألة دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند تو می خواهی با مطالعة یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد. «رحم الله امرءاً عرف قدره و لم یتعدّ طوره» [یعنی خداوند رحمت کند مردی را که اندازة خویش بداند و پا از گلیم خویش فرا ننهد.] و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلّف سؤال شود: که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به یک رشته از علوم شرعیّه که انبیاء ـ علیهم السلام ـ از جانب رب الارباب برای تکمیل نفوس بشریّه آورده بودند زدی و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیّه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به یک دسته از علماء و فقهاء را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آنکه سر خجلت و انفعال را پیش افکند. در هر صورت از این مرحله بگذریم که ملالت آور است»

     شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص 389 ـ 390 [↑](#footnote-ref-245)
246. . و نیز در قرائت ابن‌شنبوذی که اصطلاحا یکی از قرائات شاذه و خارج از قرائات عشری است که معروفترند. [↑](#footnote-ref-246)
247. و (که یکی کلمه «أحد» و ناظر به افرادی است که می‌خواهد شباهت آنها با خدا نفی شود؛ و دومی کلمه «کفو» و ناظر به وضعیتی است که از آن جهت آن افراد می‌خواهند با خدا مقایسه شوند) [↑](#footnote-ref-247)
248. . ترجمه ابوالفتوح رازی (قرن6) و ترجمه تفسیر نسفی (قرن6) نیز ترجمه «بیان السعاده» بر اساس این مدل ترجمه کرده‌اند. ترجمه فولادوند «او را هیچ همتایی نباشد» به این نزدیک است اما دقیقا مبتدا و خبرش با آیه تطابق ندارد و همچنین است ترجمه مکارم، که هیچکس را هیچگاه ترجمه کرده است: «و براى او هيچگاه شبيه و مانندى نبوده است». [↑](#footnote-ref-248)
249. . فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنِ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ فَتَلَطَّفْتُ فِي الْوُصُولِ إِلَيْهِ فَوَصَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا فَتْحُ مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ وَ مَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنٌ أَنْ يُسَلَّطَ عَلَيْهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِ [↑](#footnote-ref-249)
250. . دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ ع لَهُ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقَالَ مِنْ مُحِبِّيكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ ع لَا يُحِبُّ اللَّهَ عَبْدٌ حَتَّى يَتَوَلَّاهُ وَ لَا يَتَوَلَّاهُ حَتَّى يُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنْ أَيِّ مُحِبِّينَا أَنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ سَدِيرٌ وَ كَمْ مُحِبُّوكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةٌ أَحَبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَ طَبَقَةٌ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ طَبَقَةٌ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ هُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى‏ شَرِبُوا مِنَ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ وَ عَلِمُوا تَأْوِيلَ الْكِتَابِ‏ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ وَ سَبَبَ الْأَسْبَابِ فَهُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى الْفَقْرُ وَ الْفَاقَةُ وَ أَنْوَاعُ الْبَلَاءِ أَسْرَعُ إِلَيْهِمْ مِنْ رَكْضِ الْخَيْلِ‏ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا وَ فُتِنُوا فَمِنْ بَيْنِ مَجْرُوحٍ وَ مَذْبُوحٍ مُتَفَرِّقِينَ فِي كُلِّ بِلَادٍ قَاصِيَةٍ بِهِمْ يَشْفِي اللَّهُ السَّقِيمَ وَ يُغْنِي الْعَدِيمَ‏ وَ بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمْطَرُونَ وَ بِهِمْ تُرْزَقُونَ وَ هُمُ الْأَقَلُّونَ عَدَداً الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْراً وَ خَطَراً وَ الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ النَّمَطُ الْأَسْفَلُ أَحَبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ فَأَلْسِنَتُهُمْ مَعَنَا وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْنَا وَ الطَّبَقَةُ الثَّالِثَةُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ وَ لَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ لَعَمْرِي‏ لَئِنْ كَانُوا أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ فَهُمُ الصَّوَّامُونَ بِالنَّهَارِ الْقَوَّامُونَ بِاللَّيْلِ تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَّةِ فِي وُجُوهِهِمْ أَهْلُ سِلْمٍ وَ انْقِيَادٍ قَالَ الرَّجُلُ فَأَنَا مِنْ مُحِبِّيكُمْ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ قَالَ جَعْفَرٌ ع إِنَّ لِمُحِبِّينَا فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ علَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا قَالَ الرَّجُلُ وَ مَا تِلْكَ الْعَلَامَاتُ قَالَ ع تِلْكَ خِلَالٌ أَوَّلُهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ أَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَ الْإِيمَانُ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ وَ مَا صِفَتُهُ ثُمَّ عَلِمُوا حُدُودَ الْإِيمَانِ وَ حَقَائِقَهُ وَ شُرُوطَهُ وَ تَأْوِيلَهُ قَالَ سَدِيرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا سَمِعْتُكَ تَصِفُ الْإِيمَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ قَالَ نَعَمْ يَا سَدِيرُ لَيْسَ لِلسَّائِلِ أَنْ يَسْأَلَ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ حَتَّى يَعْلَمَ الْإِيمَانَ بِمَنْ قَالَ سَدِيرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ مَا قُلْتَ [↑](#footnote-ref-250)
251. . از استادم آیت الله حسین م: «هر کس موصوف را به صفت اضافه کند فقد صغر بالکبیر، شاید به تناسب حکم و موضوع، منظور این است که هر کس کمال ذات موصوف را به اتصاف او به صفت قرار دهد پس کبیر را که ذات ینبوع کمالات است را کوچک شمرده است، بلکه به توصف الصفات لا بها یوصف، علم، کمالیت خود را از او گرفته است، نه اینکه ذات، به اتصاف به علم، کامل باشد.» [↑](#footnote-ref-251)
252. . از استادم آیت الله حسین م: «او را میشناسی و علم او [یا نشانه او] را میدانی، و خودت را به او میشناسی.» [↑](#footnote-ref-252)
253. . قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِتَوَهُّمِ الْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِالاسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَقَرَّ بِالطَّعْنِ لِأَنَّ الِاسْمَ مُحْدَثٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الِاسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْمَعْنَى بِالصِّفَةِ لَا بِالْإِدْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ فَقَدْ أَبْطَلَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ الصِّفَةَ غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُضِيفُ الْمَوْصُوفَ إِلَى الصِّفَةِ فَقَدْ صَغَّرَ بِالْكَبِيرِ وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ‏!

     قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ سَبِيلُ التَّوْحِيدِ قَالَ ع بَابُ الْبَحْثِ مُمْكِنٌ وَ طَلَبُ الْمَخْرَجِ مَوْجُودٌ إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةَ صِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ قِيلَ وَ كَيْفَ نَعْرِفُ‏ عَيْنَ‏ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ قَالَ ع تَعْرِفُهُ وَ تَعْلَمُ عِلْمَهُ وَ تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَ تَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَ بِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفَ‏ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي‏ فَعَرَفُوهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِغَيْرِهِ وَ لَا أَثْبَتُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوَهُّمِ الْقُلُوبِ أَ مَا تَرَى اللَّهَ يَقُولُ‏ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها يَقُولُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْصِبُوا إِمَاماً- مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِكُمْ تُسَمُّونَهُ مُحِقّاً بِهَوَى أَنْفُسِكُمْ وَ إِرَادَتِكُمْ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع ثَلَاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ‏ مَنْ أَنْبَتَ شَجَرَةً لَمْ يُنْبِتْهُ اللَّهُ يَعْنِي مَنْ نَصَبَ إِمَاماً لَمْ يَنْصِبْهُ اللَّهُ أَوْ جَحَدَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِهَذَيْنِ سَهْماً فِي الْإِسْلَامِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ‏ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ. [↑](#footnote-ref-253)
254. . از استادم آیت الله حسین م [↑](#footnote-ref-254)
255. . و «مسترط» هم به معنای «مری» (= مسیر بلعیدن طعام) است. (مجمع البيان1/ 103) [↑](#footnote-ref-255)
256. . ادامه متن روایت چنین است:

     وَ تسفه- [تَصِفُهُ‏] فَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْرِفُنِي لِأَنْظُرَ مِقْدَارَهُ وَ مَحَلَّهُ فَرَأَيْتُهُ قَدْ أَحْدَقَ بِهِ خَلْقٌ [الْكَثِيرُ] مِنْ غُثَاءِ الْعَامَّةِ فَوَقَفْتُ مُنْتَبِذاً عَنْهُمْ مُتَغَشِّياً بِلِثَامٍ‏ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ إِلَيْهِمْ فَمَا زَالَ يُرَاوِغُهُمْ‏ حَتَّى خَالَفَ طَرِيقَهُمْ وَ فَارَقَهُمُ وَ لَمْ يَقِرَّ فَتَفَرَّقَتِ الْعَوَامُ عَنْهُ لِحَوَائِجِهِمْ وَ تَبِعْتُهُ أَقْتَفِي أَثَرَهُ-فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَرَّ بِخَبَّازٍ فَتَغَفَّلَهُ‏ فَأَخَذَ مِنْ دُكَّانِهِ رَغِيفَيْنِ مُسَارَقَةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّهُ مُعَامَلَةٌ ثُمَّ مَرَّ بَعْدَهُ بِصَاحِبِ رُمَّانٍ فَمَا زَالَ بِهِ حَتَّى تَغَفَّلَهُ فَأَخَذَ مِنْ عِنْدِهِ رُمَّانَتَيْنِ مُسَارَقَةً فَتَعَجَّبْتُ مِنْهُ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَعَلَّهُ مُعَامَلَةٌ ثُمَّ أَقُولُ وَ مَا حَاجَتُهُ إِذاً إِلَى الْمُسَارَقَةِ ثُمَّ لَمْ أَزَلْ أَتْبَعُهُ حَتَّى مَرَّ بِمَرِيضٍ فَوَضَعَ الرَّغِيفَيْنِ وَ الرُّمَّانَتَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَضَى وَ تَبِعْتُهُ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي بُقْعَةٍ مِنَ الصَّحْرَاءِ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ بِكَ وَ أَحْبَبْتُ لِقَاءَكَ فَلَقِيتُكَ وَ لَكِنِّي رَأَيْتُ مِنْكَ مَا شَغَلَ قَلْبِي وَ إِنِّي سَائِلُكَ عَنْهُ لِيَزُولَ بِهِ شُغُلُ قَلْبِي قَالَ مَا هُوَ قُلْتُ رَأَيْتُكَ مَرَرْتَ بِخَبَّازٍ وَ سَرَقْتَ مِنْهُ رَغِيفَيْنِ ثُمَّ بِصَاحِبِ الرُّمَّانِ وَ سَرَقْتَ مِنْهُ رُمَّانَتَيْنِ قَالَ فَقَالَ لِي قَبْلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ حَدِّثْنِي مَنْ أَنْتَ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ ع مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ حَدِّثْنِي مَنْ أَنْتَ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ أَيْنَ بَلَدُكَ قُلْتُ الْمَدِينَةُ قَالَ لَعَلَّكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص قُلْتُ بَلَى فَقَالَ لِي فَمَا يَنْفَعُكَ شَرَفُ أَصْلِكَ مَعَ جَهْلِكَ بِمَا شُرِّفْتَ بِهِ وَ تَرْكِكَ عِلْمَ جَدِّكَ وَ أَبِيكَ لِئَلَّا تُنْكِرَ مَا يَجِبُ أَنْ يُحْمَدَ وَ يُمْدَحَ عَلَيْهِ فَاعِلُهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الْقُرْآنُ كِتَابُ اللَّهِ قُلْتُ وَ مَا الَّذِي جَهِلْتُ مِنْهُ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى‏ إِلَّا مِثْلَها وَ إِنِّي لَمَّا سَرَقْتُ الرَّغِيفَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا سَرَقْتُ الرُّمَّانَتَيْنِ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ فَهَذِهِ أَرْبَعُ سَيِّئَاتٍ فَلَمَّا تَصَدَّقْتُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَانَ لِي بِهَا أَرْبَعِينَ‏ حَسَنَةً فَانْتَقَصَ مِنْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً أَرْبَعٌ بِأَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ بَقِيَ لِي سِتٌّ وَ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً قُلْتُ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ أَنْتَ الْجَاهِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ أَ مَا سَمِعْتَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ‏ إِنَّكَ لَمَّا سَرَقْتَ رَغِيفَيْنِ‏ كَانَتْ سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا سَرَقْتَ رُمَّانَتَيْنِ كَانَتْ أَيْضاً سَيِّئَتَيْنِ وَ لَمَّا دَفَعْتَهُمَا إِلَى غَيْرِ صَاحِبَيْهِمَا بِغَيْرِ أَمْرِ صَاحِبَيْهِمَا كُنْتَ إِنَّمَا أَضَفْتَ أَرْبَعَ سَيِّئَاتٍ إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ وَ لَمْ تُضِفْ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً إِلَى أَرْبَعِ سَيِّئَاتٍ فَجَعَلَ يُلَاحِظُنِي فَانْصَرَفْتُ وَ تَرَكْتُهُ- قَالَ الصَّادِقُ ع بِمِثْلِ هَذَا التَّأْوِيلِ الْقَبِيحِ الْمُسْتَكْرَهِ يَضِلُّونَ وَ يُضِلُّونَ وَ هَذَا نَحْوُ تَأْوِيلِ مُعَاوِيَةَ (لَعَنَهُ اللَّهُ-) لَمَّا قُتِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ‏ خَلْقٍ كَثِيرٍ وَ قَالُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَدَخَلَ عَمْرٌو عَلَى مُعَاوِيَةَ (لَعَنَهُ اللَّهُ) وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ هَاجَ النَّاسُ وَ اضْطَرَبُوا قَالَ لِمَا ذَا قَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ (لَعَنَهُ اللَّهُ) قُتِلَ عَمَّارٌ فَمَا ذَا قَالَ أَ لَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ (لَعَنَهُ اللَّهُ) دُحِضْتَ فِي قَوْلِكَ أَ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتْلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا أَلْقَاهُ بَيْنَ رِمَاحِنَا فَاتَّصَلَ ذَلِكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ إِذاً رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ الَّذِي قَتَلَ حَمْزَةَ لَمَّا أَلْقَاهُ بَيْنَ رِمَاحِ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع طُوبَى لِلَّذِينَ هُمْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلَفٍ عُدُولُهُ وَ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ. [↑](#footnote-ref-256)
257. . أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن عبد الله العايني، حدّثنا أبو الحسين محمد بن عثمان النصيبي ببغداد، حدّثنا أبو القاسم ابن نهار، حدّثنا أبو حفص المستملي، حدّثنا أبي، حدّثنا حامد بن سهل، حدّثنا عبد الله بن محمد العجلي، حدّثنا إبراهيم بن جابر عن مسلم بن حيان عن أبي بريدة [↑](#footnote-ref-257)
258. . مثلا مجتبوی، مکارم شیرازی، قرائتی، آیتی، الهی قمشه‌ای، حلبی، خواجوی، زین‌العابدین راهنما، جلال‌الدین فارسی که تعبیر «راه اینان و نه راه آنان» را در ترجمه مد نظر قرار داده‌اند. فرمایشات علامه طباطبایی در المیزان هم هرچند صراحتی ندارد اما ظاهر آن چنین تلقی‌ای را القا می‌کند (المیزان1/ 29) به نحوی که در ترجمه المیزان همین گونه ترجمه شده (ترجمه المیزان1/ 44)، هرچند که ترجمه‌ مستقلی که بر اساس المیزان انجام شده، به این نکته دقت کرده و از این اشتباه اجتناب نموده است. در میان مترجمان، فولادوند، مشکینی، مصطفوی (تفسیر روشن)، انصاریان، انصاری، رضایی، فیض‌الاسلام، گرمارودی، به این نکته توجه داشته‌ و ترجمه مناسبی ارائه نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-258)
259. . وَ حُكِيَ هَذَا بِعَيْنِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع [↑](#footnote-ref-259)
260. . حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي قَوْلِهِ‏ الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‏ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ مَعْرِفَتُهُ- وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‏. قَوْلُهُ‏ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ‏ وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي أُمِّ الْكِتَاب‏ (تفسير القمي، ج‏1، ص29) [↑](#footnote-ref-260)
261. . احادیث زیر هم قابل توجه است:

     1) و من دعاء يوم الأربعاء

     كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ تَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُور

     مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج‏2، ص473

     2) في موعظة رسول الله ص لابن مسعود

     ... يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَ مِنْ نَفْسِكَ الْخُشُوعَ وَ التَّوَاضُعَ لِلْآدَمِيِّينَ وَ أَنْتَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ رَبِّكَ مُصِرٌّ عَلَى الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُور

     مكارم الأخلاق، ص457

     3) قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ وَ أَحْصَى آثَارَهُمْ وَ أَعْمَالَهُمْ وَ عَدَدَ أَنْفُسِهِمْ وَ خَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ وَ مُسْتَقَرَّهُمْ وَ مُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَ الظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَات‏

     نهج‌البلاغه، خطبه89 [↑](#footnote-ref-261)
262. . عبارت حدف شده چنین است:

     اجْتَمَعَ الْحَوَارِيُّونَ إِلَى عِيسَى ع فَقَالُوا لَهُ يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ أَرْشِدْنَا فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ مُوسَى كَلِيمَ اللَّهِ ع أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَاذِبِينَ وَ أَنَا آمُرُكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَ لَا صَادِقِينَ قَالُوا يَا رُوحَ اللَّهِ زِدْنَا فَقَالَ

     فرمود: همانا موسای کلیم‌الله به شما دستور می‌داد که سوگند دروغ نخورید و من به شما می‌گویم اصلا به خدا سوگند نخورید، راست باشد یا دروغ.

     گفتند: از روح الله! باز هم بگو. [↑](#footnote-ref-262)
263. . در جلسه 36 (سوره حمد، آیه2) اشاره شد که فقط دونفر عالمین را جهان‌ها (عالَمها) ترجمه کرده اند. در اینجا از آن دو نفر، فقط یکی به آن ترجمه پایبند مانده (دهلوی) [↑](#footnote-ref-263)
264. . اینکه مرجع ضمیر «ه» قرآن است، که در ابتدای سوره آمده بود (المیزان15/ 315) تقریبا بین مفسران اختلافی نیست، با این توضیح که برخی گفته‌اند از سیاق آیه واضح است، یعنی جمله در اصل بدین صورت بوده: «ان هذا التنزیل، لتنزیل رب‌العالمین» (الكشاف3/ 334)؛ برخی گفته‌اند چون در ابتدای سوره تعبیر «کتاب مبین» آمده، مرجع ضمیر در اینجا که پایان و جمع‌بندی سوره است به آن برمی‌گردد (المیزان15/ 315) و برخی هم گفته‌اند به قصص انبیاء که قبل از این آیه در این سوره ذکر شد برمی‌گردد (زبدة التفاسير5/ 55) از این جهت که قرآن مشتمل بر این قصص است (الوجيز في تفسير القرآن العزيز2/ 441) و حدیث هم داریم که منظور ولایت امیر المومنین است (تفسیر القمی2/ 124)‌ که در توضیحش گفته اند این بین مصداق اتم است که منافی با عموم قرآن نیست (أطيب البيان في تفسير القرآن10/ 88) [↑](#footnote-ref-264)
265. . حرف «لام» در اینجا را اصطلاحا لام مزحلقه (=عقب رانده شده) گویند (الجدول في إعراب القرآن19/ 122؛ إعراب القرآن و بيانه7/ 13) که به آن لام ابتداء هم می‌گویند (إعراب القرآن الكريم2/ 39) که کارکرد اصلی آن، تاکید بر محتوای کلام است و گویی این ابتدای کلام بوده ولی به خاطر وجود یک حرف تاکید دیگر (إنّ) و اینکه دو حرف تاکید کنار هم قرار نمی‌گیرد، این حرف تاکید به عقب رانده شده است. [↑](#footnote-ref-265)
266. . تفسير جوامع الجامع3/ 171؛ التبيان في إعراب القرآن/290؛ الکشاف3/ 334؛ کشف‌الاسرار7/ 157 [↑](#footnote-ref-266)
267. . همچنین: محمّد بن الفضل، عن أبي الحسن الأوّل عليه السّلام قال: «ولاية عليّ عليه السّلام مكتوبة في جميع الصحف و الكتب، و لم يبعث اللّه تعالى نبيّا إلّا بنبوّة محمّد و ولاية عليّ عليه السّلام، و ذلك قول اللّه تعالى: (وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ\* نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ\* عَلى‏ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ\* بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ)» قال: «هي ولاية عليّ عليه السّلام (غرر الأخبار، ص305) [↑](#footnote-ref-267)
268. . که عبارتند از قرائات ابن عامر و حمزة و الكسائي و أبو بكر عن عاصم و يعقوب و خلف و حسن بصری (در میان قرائات سبعه، قرائت کوفه) [↑](#footnote-ref-268)
269. . که عبارتند از «نافع و ابن كثير و أبو عمرو و حفص عن عاصم و أبو جعفر» (در میان قرائات سبعه، قرائات مکه و مدینه و بصره) [↑](#footnote-ref-269)
270. . علامه طباطبایی با توجه به اینکه مقام بیان، درباره نزول قرآن است، نه معیت جبرئیل با قرآن، با سخن فوق مخالفت کرده‌اند (المیزان15/ 317) اما با توجه به امکان استعمال یک لفظ در چند معنا، این مخالفت وجهی ندارد و سیاق، اگرچه یک معنا را ترجیح می‌دهد، اما لزوما معنای دیگر را – مادامی که نادرست نباشد- نمی‌تواند کنار بگذارد. همچنین به نظر می‌رسد حتی می‌توان «بـ» را باء سببیت گرفت، یعنی روح‌الامین به وسیله آن نازل شد که البته این معنا نیاز به شرح و توضیح دارد اما با توجه به حقیقت قرآن معنای نادرستی نیست. [↑](#footnote-ref-270)
271. . همچنین به این روایت توجه کنید:

     أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الْفَضْلِ ابْنَيْ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيَّيْنِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ الْغَشْيَةُ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ص إِذَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فَقَالَ ذَاكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ قَالَ ثُمَّ قَالَ تِلْكَ النُّبُوَّةُ يَا زُرَارَةُ وَ أَقْبَلَ بِتَخَشُّع‏ (التوحيد (للصدوق)، ص115)

     زراره از امام صادق ع در مورد آن حالت غشیه (حالتی شبیه بیهوشی که عمده اعضای بدن از کار می‌افتد) که در هنگام نزول وحی بر رسول خدا ص عارض می‌شد، سوال کرد؛ فرمودند: آن وقتی بود که بین ایشان و خداوند هیچکس نبود، هنگامی بود که خدا بر او تجلی می‌کرد. سپس امام صادق ع با حالت خشوع به زراره رو کرد و گفت:‌ ای زراره! آن است نبوت. [↑](#footnote-ref-271)
272. . سُئِلَ الصَّادِقُ ع عَنِ الْغَشْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَأْخُذُ النَّبِيَّ ص أَ كَانَتْ تَكُونُ عِنْدَ هُبُوطِ جَبْرَئِيلَ ع فَقَالَ لَا إِنَّ جَبْرَئِيلَ كَانَ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ ص لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ وَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قِعْدَةَ الْعَبْدِ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ مُخَاطَبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّاهُ بِغَيْرِ تَرْجُمَانٍ وَ وَاسِطَةٍ.حَدَّثَنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع‏ (كمال الدين و تمام النعمة، ج‏1، ص86) [↑](#footnote-ref-272)
273. . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّ جَبْرَئِيلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِالتَّوْفِيقِ. (التوحيد (للصدوق)، ص: 242 تفسير العياشي، ج‏2، ص: 201) [↑](#footnote-ref-273)
274. . هرچند برخی بر این باورند که کلمه «نذر» - برخلاف أنذار – ریشه عبری و سریانی دارد و با انذار تفاوت دارد زیرا انذار، نه هرگونه ترساندن، بلکه ترساندن کلامی است، اما نذر اساس تعهد عملی است. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم12/ 75) [↑](#footnote-ref-274)
275. . همچنین در تفاوت «انذار» با «توصیه» (سفارش کردن)، گفته‌اند که انذار نسبت به خود به کار نمی‌رود اما کلمه وصیت نسبت به خود به کار می‌رود (اوصیتُ نفسی) و دیگر اینکه انذار برای برحذر داشتن از کار قبیح انجام می‌شود، اما توصیه می‌تواند هم برای برحذر داشتن از کار بد باشد و هم تشویق به کار خوب [↑](#footnote-ref-275)
276. . عن أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

     «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الشَّكَّ وَ الْمَعْصِيَةَ فِي النَّارِ، لَيْسَا مِنَّا وَ لَا إِلَيْنَا، وَ إِنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَطْوِيَّةٌ بِالْإِيمَانِ طَيّاً، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِنَارَةَ مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْوَحْيِ، فَزَرَعَ فِيهَا الْحِكْمَةَ زَارِعُهَا وَ حَاصِدُهَا» (قرب الإسناد، ص35) [↑](#footnote-ref-276)
277. . اینکه کسی در نقد این دیدگاه بگوید که شاید با حواس ظاهری است اما در این حالت، خدا در حواس اطرافیان تصرف می‌کرد و مانع دیدن ویا شنیدن آنها می‌شد، نقد واردی نیست زیرا اولا بر این مبنا، همه ادراکات ما را می‌توان زیر سوال برد و آنگاه هیچ معرفت معتبری باقی نمی‌ماند؛ و ثانیا مبتنی بر این است که ادراک معتبر منحصر در ادراک حسی است. (المیزان15/ 318) [↑](#footnote-ref-277)
278. . عبارت فیض کاشانی چنین است: «يبين الألسن من الإبانة يعني يرفع الاختلاف من بين أصحاب الألسن المختلفة من الناس‏.»

     همچنین شریف لاهیجی در تفسیر این حدیث گفته است: «يعنى قرآن به لسان عربي است كه بيان مي‌كند زبانها را باين معنى كه قرآن بيان ميكند احكام و قصص را كه نازل گشته بودند بزبان‏ها غير زبان عربى و بيان نمي‌كند آن قرآن را هر زبانى كه باشد بلكه مبين آن زبان جماعتى‏اند كه جبرئيل بدولتخانه آنها نازل ميشد.» تفسير شريف لاهيجي، ج‏3، ص396 [↑](#footnote-ref-278)
279. . چند حدیث دیگر که به آیه ارتباط پیدا می‌کند:

     قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ- إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا- إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَ وَالِدَةٍ- وَ إِنَّمَا هُوَ لِسَانٌ نَاطِقٌ، فَمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ فَهُوَ عَرَبِيٌّ، أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُم‏ (تفسير القمي، ج‏2، ص322)

     رسول خدا ص در فتح مکه فرمود: ای مردم! بدرستی که خداوند با اسلام غرور و نخوت جاهلی و تفاخر به پدران را از باطل کرد؛ همانا «عربیت» نه پدر است و نه مادر؛ بلکه فقط یک زبان گویاست؛ که کسی به این زبان تکلم کند، «عربی» است؛ بدانید که همه شما از آدم هستید؛ و آدم از خاک است؛ [پس جایی برای فخرفروشی به خاطر اصل و نسب نمی‌ماند] و گرامی‌ترین شما نزد پروردگار، کریم‌ترین شماست.

     حَنَانٌ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمِنْبَرَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ ع وَ آدَمُ مِنْ طِينٍ أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ عَبْدٌ اتَّقَاهُ إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَالِدٍ وَ لَكِنَّهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ قَصُرَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُبْلِغْهُ حَسَبُهُ أَلَا إِنَّ كُلَّ دَمٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَوْ إِحْنَةٍ وَ الْإِحْنَةُ الشَّحْنَاءُ فَهِيَ تَحْتَ قَدَمِي هَذِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (الكافي، ج‏8، ص246)

     حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ النَّيْسَابُورِيُّ الْفَقِيهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الضَّرِيرُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ الْمُهَلَّبِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص ...

     فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْصَحَكَ وَ مَا رَأَيْنَا الَّذِي هُوَ أَفْصَحُ مِنْكَ فَقَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ وَ بِلِسَانِي نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ- وَ حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الرِّيَاحِيُّ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الضَّرِيرِ بِهَذَا الْحَدِيثِ. (معاني الأخبار، ص320) [↑](#footnote-ref-279)
280. . در میان مکاتب مختلف شیعه و سنی غیر از ابوحنیفه (رئیس مکتب حنفی) همگی نماز به زبان فارسی را نماز نمی‌دانند و یکی از ادله همه مکاتب دیگر در نقد نظر ابوحنیفه هم همین آیه است. [↑](#footnote-ref-280)
281. . الجدول في إعراب القرآن19/ 123 [↑](#footnote-ref-281)
282. . اغلب مفسران درباره کلمه مبین توضیحی نداده‌اند و حداکثر اینکه گفته‌اند به معنای «واضح‌المعنی» می‌باشد (تفسیر صافی4/ 51) یا «مبين للمقاصد تمام البيان» (المیزان15/ 320) یا « مبين للناس ما بهم إليه الحاجة في دينهم» (مجمع‌البیان7/32) یا «يبيّن لهم بلغته» (بحرالعلوم2/ 562) و حداکثر این است که گفته‌اند « «مبين» بيان كننده حق و باطل مى‏باشد يعنى هم زبان فصيح و روشن و هم روشنگر حقائق است، گويى بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ راجع به الفاظ و «مبين» راجع به معانى است.» (تفسير أحسن الحديث، ج‏7، ص410) و شاید کاملترین بیان در ضقوق مختلف این بیان باشد: « و المراد بالمبين الفصيح الظّاهر الكلمات و الحروف، أو الظّاهر المعاني و الواضح المقاصد، أو المبيّن للمقاصد، أو المبيّن للالسن فانّه كما في الخبر يبيّن الألسن و لا تبيّنه الألسن فانّ لغة العرب لسعتها و سعة التّصرّف في هيآت كلماتها تبيّن جميع اللّغات بمحض التّصرّف في هيآت كلماتها و ليست تلك السّعة في سائر اللّغات فلا يبيّن سائر اللّغات بدون التّقييدات لكلماتها لغة العرب فانّ الضّرب بتصريفاته في هيآته يدلّ على عدّة معان متخالفة لا يمكن تبيينها بسائر اللّغات الّا بضمّ قيوداته عديدة فانّ الضّرب يفيد معناه المصدرىّ و هيئة ضرب يفيد المعنى المصدرىّ مع زمانه و نسبته و فاعله و ذكورة فاعله و وحدته و هكذا سائر متصرّفاته و ليس سائر اللّغات كذلك فهو يبيّن الألسن بهيآت كلماته و لا تبيّنه الألسن الّا بضمائم و قيودات لكلماتها» (تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة، ج‏3، ص: 163)

     در میان اهل لغت هم اغلب به تعابیر مختصری مانند «واضح الدلاله» بسنده کرده‌اند و فقط ابن‌منظور است که گزینه‌های متعددی را [ظاهرا از زجاج] نقل کرده است: «قال الزجاج: بانَ الشي‏ءُ و أَبانَ بمعنى واحد. و يقال: بانَ الشي‏ءُ و أَبَنتُه، فمعنى مُبين أَنه مُبينٌ خيرَه و برَكَته، أَو مُبين الحقَّ من الباطل و الحلالَ من الحرام، و مُبينٌ أَن نُبُوَّةَ سيدنا رسول الله، صلى الله عليه و [آله و] سلم، حقٌّ، و مُبين قِصَصَ الأَنبياء» (لسان العرب13/ 68)

     اما مطلبی که در اینکه «فقط بخواهد بگوید قرآن خالی از ابهام است» تردید ایجاد می‌کند، این است که اتفاقا به اذعان همه مفسران قرآن حاوی مطالبی است که فهم آن برای اغلب افراد دشوار است و حتی بعضا چنان رمزگونه است که هنوز اغلب مفسران راهی به فهم آن پیدا نکرده‌اند و آن همان حروف مقطعه است. [↑](#footnote-ref-282)
283. . ویا اینکه زبان بهشتیان زبان عربی معرفی شده است. [↑](#footnote-ref-283)
284. . و نیز: وَ أَرْسَلْناكَ لِلنَّاسِ رَسُولا (نساء/79) ؛ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمين‏ (انبیاء/107) [↑](#footnote-ref-284)
285. . ویا اینکه زبان بهشتیان زبان عربی معرفی شده است. [↑](#footnote-ref-285)
286. . فرازهایی از دعای روز چهارم نیز که این تعبیر را دارد به قرار ذیل است:

     اليوم الرابع: ...اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ فِي التَّوْرَاةِ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْإِنْجِيلِ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي السَّبْعِ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ... (الدروع الواقية، ص179) [↑](#footnote-ref-286)
287. . وَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عن عَلِيّ ع ... قَالَ: «وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» وَ الزُّبُرُ الذِّكْرُ وَ الْأَوَّلِينَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْهُم‏ (الغارات ج1 ص185)

     از امیرالمومنین ع در ضمن سوال و جوابهایی درباره آیه «وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» روایت شده است: «زبر» ذکر است و «اولین» رسول خدا ص هم از زمره آنهاست. [↑](#footnote-ref-287)
288. . «آیةً» خبر کان، و « أَنْ يَعْلَمَهُ» در معنای مصدری، و در مقامِ اسم کان است که ترجمه بر همین اساس انجام شد؛ اما یک نظر هم هست که ضمیر قصه (ضمیر شان)ای در «یکن» مستتر باشد و آن، اسم کان باشد؛ و کل عبارت «آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ» در جایگاه خبر کان باشد (قيل: في يَكُنْ ضمير القصة، و آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ جملة واقعة موقع الخبر. و يجوز على هذا أن يكون لَهُمْ آيَةً هي جملة الشأن، أَنْ يَعْلَمَهُ بدلا عن آية؛ الكشاف3/ 336) که در این صورت ترجمه چنین می‌شود: « آيا اينان [كافران مكه‏] را نشانه‏اى كه آن را عالمان بنى‌اسرائيل مى‏دانند نيست؟» (ترجمه خواجوی) [↑](#footnote-ref-288)
289. . فرازی از متن که حذف کرده‌ام بدین قرار است:

     قَالُوا: إِنَّا نَجِدُ فِي التَّوْرَاةِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آتَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وُلْدَهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ، وَ جَعَلَ لَهُمُ الْمُلْكَ وَ الْإِمَامَةَ، وَ هَكَذَا وَجَدْنَا ذُرِّيَّةَ الْأَنْبِيَاءِ لَا تَتَعَدَّاهُمُ النُّبُوَّةُ وَ الْخِلَافَةُ وَ الْوَصِيَّةُ، فَمَا بَالُكُمْ قَدْ تَعَدَّاكُمْ ذَلِكَ وَ ثَبَتَ فِي غَيْرِكُمْ وَ نَلْقَاكُمْ مُسْتَضْعَفِينَ مَقْهُورِينَ لَا تُرْقَبُ فِيكُمْ ذِمَّةُ نَبِيِّكُمْ؟! فَدَمَعَتْ عَيْنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ لَمْ تَزَلْ أُمَنَاءُ اللَّهِ مُضْطَهَدَةً مَقْهُورَةً مَقْتُولَةً بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ الظَّلَمَةُ غَالِبَةٌ، وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الشَّكُورُ.

     قَالُوا: فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَوْلَادَهُمْ عَلِمُوا مِنْ غَيْرِ تَعْلِيمِ، وَ أُوتُوا الْعِلْمَ تَلْقِيناً، وَ كَذَلِكَ يَنْبَغِي لِأَئِمَّتِهِمْ وَ خُلَفَائِهِمْ وَ أَوْصِيَائِهِمْ، فَهَلْ أُوتِيتُمْ ذَلِكَ؟

     فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ادْنُ يَا مُوسَى. فَدَنَوْتُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِنَصْرِكَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. ثُمَّ قَالَ: سَلُوهُ عَمَّا بَدَا لَكُمْ.

     قَالُوا: وَ كَيْفَ نَسْأَلُ طِفْلًا لَا يَفْقَهُ؟

     قُلْتُ: سَلُونِي تَفَقُّهاً وَ دَعُوا الْعَنَتَ.

     قَالُوا: أَخْبِرْنَا عَنِ الْآيَاتِ التِّسْعِ الَّتِي أُوتِيَهَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ.

     قُلْتُ: الْعَصَا، وَ إِخْرَاجُهُ يَدَهُ مِنْ جَيْبِهِ بَيْضَاءَ، وَ الْجَرَادُ، وَ الْقُمَّلُ، وَ الضَّفَادِعُ، وَ الدَّمُ، وَ رَفْعُ الطُّورِ، وَ الْمَنُّ وَ السَّلْوَى آيَةً وَاحِدَةً، وَ فَلْقُ الْبَحْرِ.

     قَالُوا: صَدَقْتَ، فَمَا أُعْطِيَ نَبِيُّكُمْ مِنَ الْآيَاتِ اللَّاتِي نَفَتِ الشَّكَّ عَنْ قُلُوبِ مَنْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ.

     قُلْتُ: آيَاتٌ كَثِيرَةٌ، أَعُدُّهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَاسْمَعُوا وَ عُوا وَ افْقَهُوا.

     (فِي مُعْجِزَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) (أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ):.... [↑](#footnote-ref-289)
290. . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْفِرْيَابِيُّ عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ بِنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع إِلَى بِلَادِ صِفِّينَ نَزَلَ بِقَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا صَنْدَوْدَا ثُمَّ أَمَرَنَا فَعَبَرْنَا عَنْهَا ثُمَّ عَرَسَ بِنَا فِي أَرْضٍ بَلْقَعٍ فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُنْزِلُ النَّاسَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فَقَالَ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَيَسْقِينَا فِي هَذَا الْمَكَانِ مَاءً أَعْذَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ الزُّلَالِ وَ أَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَتَعَجَّبْنَا وَ لَا عَجَبَ مِنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ثُمَّ أَقْبَلَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَ بِيَدِهِ سَيْفُهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَرْضٍ بَلْقَعٍ فَقَالَ يَا مَالِكُ احْتَفِرْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فَقَالَ مَالِكٌ وَ احْتَفَرْنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَخْرَةٍ سَوْدَاءَ عَظِيمَةٍ فِيهَا حَلْقَةٌ تَبْرُقُ كَاللَّجِينِ فَقَالَ لَنَا رُومُوهَا فَرُمْنَاهَا بِأَجْمَعِنَا وَ نَحْنُ مِائَةُ رَجُلٍ فَلَمْ نَسْتَطِعْ أَنْ نُزِيلَهَا عَنْ مَوْضِعِهَا فَدَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع رَافِعاً يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو وَ هُوَ يَقُولُ طاب طاب مريا عالم طيبو ثابوثه شتميا كوبا حاحانو ثاتوديثا برحوثا آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ رَبَّ مُوسَى وَ هَارُونَ ثُمَّ اجْتَذَبَهَا فَرَمَاهَا عَنِ الْعَيْنِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً قَالَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَظَهَرَ لَنَا مَاءٌ أَعْذَبُ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَشَرِبْنَا وَ سُقِينَا ثُمَّ رَدَّ الصَّخْرَةَ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَحْثُوَ عَلَيْهَا التُّرَابَ ثُمَّ ارْتَحَلَ وَ سِرْنَا فَمَا سِرْنَا إِلَّا غَيْرَ بَعِيدٍ قَالَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ مَوْضِعَ الْعَيْنِ فَقُلْنَا كُلُّنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَجَعْنَا فَطَلَبْنَا الْعَيْنَ فَخَفِيَ مَكَانُهَا عَلَيْنَا أَشَدَّ خَفَاءً فَظَنَنَّا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَدْ رَهِقَهُ الْعَطَشُ فَأَوْمَأْنَا بِأَطْرَافِنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَوْمَعَةِ رَاهِبٍ فَدَنَوْنَا مِنْهَا فَإِذَا نَحْنُ بِرَاهِبٍ قَدْ سَقَطَتْ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ فَقُلْنَا يَا رَاهِبُ عِنْدَكَ مَاءٌ نَسْقِي مِنْهُ صَاحِبَنَا قَالَ عِنْدِي مَاءٌ قَدِ اسْتَعْذَبْتُهُ مُنْذُ يَوْمَيْنِ فَأَنْزَلَ إِلَيْنَا مَاءً مُرّاً خَشِناً فَقُلْنَا هَذَا قَدِ استعذبه [اسْتَعْذَبْتَهُ‏] مُنْذُ يَوْمَيْنِ فَكَيْفَ وَ لَوْ شَرِبْتَ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي سَقَانَا مِنْهُ صَاحِبُنَا وَ حَدَّثْنَاهُ بِالْأَمْرِ فَقَالَ صَاحِبُكُمْ هَذَا نَبِيٌّ قُلْنَا لَا وَ لَكِنَّهُ وَصِيُّ نَبِيٍّ فَنَزَلَ إِلَيْنَا بَعْدَ وَحْشَتِهِ مِنَّا وَ قَالَ انْطَلِقُوا بِي إِلَى صَاحِبِكُمْ فَانْطَلَقْنَا بِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ شَمْعُونُ قَالَ الرَّاهِبُ نَعَمْ شَمْعُونُ هَذَا اسْمٌ سَمَّتْنِي بِهِ أُمِّي مَا اطَّلَعَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ أَنْتَ فَكَيْفَ عَرَفْتَهُ فَأَتِمَّ حَتَّى أُتِمَّهُ لَكَ قَالَ وَ مَا تَشَاءُ يَا شَمْعُونُ قَالَ هَذَا الْعَيْنَ وَ اسْمَهُ قَالَ هَذَا الْعَيْنُ رَاحُومَا وَ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ شَرِبَ مِنْهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصِيّاً وَ أَنَا آخِرُ الْوَصِيِّينَ شَرِبْتُ مِنْهُ قَالَ الرَّاهِبُ هَكَذَا وَجَدْتُ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْإِنْجِيلِ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ رَحَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الرَّاهِبُ يَقْدُمُهُ حَتَّى نَزَلَ صِفِّينَ وَ نَزَلَ مَعَهُ بِعَانِدَيْنِ [بِعَابِدَيْنِ‏] وَ الْتَقَى الصَّفَّانِ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ أَصَابَتْهُ الشَّهَادَةُ الرَّاهِبَ فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ وَ هُوَ يَقُولُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ الرَّاهِبُ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ. [↑](#footnote-ref-290)
291. . تاریخ بغداد (خطیب بغدادی. تصحیح بشار) 14/ 251 ؛ (طبع العلمیه: 12/ 302)

     (4181) حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلالُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ التَّمَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَاغَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ بْنُ فَرُّوخَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ التَّيْمِيِّ، قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ عَلِيٍّ مِنْ صِفِّينَ، فَنَزَلْنَا كَرْبَلاءَ، قَالَ: فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَطِشَ الْقَوْمُ.

     وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرٍ أَبُو الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَثْعَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَسْعُودِيُّ، قَالَ أَبُو الْحُسَيْنِ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عقيصَا، قَالَ: " أَقْبَلْتُ مِنَ الأَنْبَارِ مَعَ عَلِيٍّ نُرِيدُ الْكُوفَةَ، قَالَ: وَعَلِيٌّ فِي النَّاسِ، فَبَيْنَا نَحْنُ نَسِيرُ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ إِذْ لَجَجَ فِي الصَّحَرَاءِ، فَتَبِعَهُ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَأَخَذَ نَاسٌ عَلَى شَاطِئِ الْمَاءِ، قَالَ: فَكُنْتُ مِمَّنْ أَخَذَ مَعَ عَلِيٍّ حَتَّى تَوَسَّطَ الصَّحَرَاءَ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّا نَخَافُ الْعَطَشَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ سَيَسْقِيكُمْ، قَالَ: وَرَاهِبٌ قَرِيبٌ مِنَّا، قَالَ: فَجَاءَ عَلِيٌّ إِلَى مَكَانٍ، فَقَالَ: احْفِرُوا هَهُنَا، قَالَ: فَحَفَرْنَا، قَالَ: وَكُنْتُ فِيمَنْ حَفَرَ حَتَّى نَزَلْنَا، يَعْنِي: عَرَضَ لَنَا حَجَرٌ قَالَ: فَقَالَ عَلِيٌّ: ارْفَعُوا هَذَا الْحَجَرَ، قَالَ: فَأَعَانُونَا عَلَيْهِ حَتَّى رَفَعْنَاهُ، فَإِذَا عَيْنٌ بَارِدَةٌ طَيِّبَةٌ، قَالَ: فَشَرِبْنَا، ثُمَّ سِرْنَا مَيْلا أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ، قَالَ: فَعَطِشْنَا، قَالَ: فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ رَجَعْنَا فَشَرِبْنَا، قَالَ: فَرَجَعَ نَاسٌ وَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَعَ، قَالَ: فَالْتَمَسْنَاهَا فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهَا، قَالَ: فَأَتَيْنا الرَّاهِبَ، فَقُلْنَا: أَيْنَ الْعَيْنُ الَّتِي هَهُنَا؟ قَالَ: أَيَّةُ عَيْنٍ؟ قَالَ: الَّتِي شَرِبْنَا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، قال: فَالْتَمَسْنَاهَا فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهَا، قَالَ: فَقَالَ الرَّاهِبُ: لا يَسْتَخْرِجُهَا إِلا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ " لفظ حديث الأعمش، والآخر بمعناه.

     ورواه مُحَمَّد بْن فضيل، عَنِ الأعمش هكذا. [↑](#footnote-ref-291)
292. . برخی فقرات دیگر که حضرت شواهدی از کتب آسمانی آنها در اثبات نبوت پیامبر ص می آورد:

     عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص 157

     ... قَالَ الرِّضَا أَنَا مُقِرٌّ بِنُبُوَّةِ عِيسَى وَ كِتَابِهِ وَ مَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتَهُ وَ أَقَرَّتْ بِهِ الْحَوَارِيُّونَ وَ كَافِرٌ بِنُبُوَّةِ كُلِّ عِيسًى لَمْ يُقِرَّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِكِتَابِهِ وَ لَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ قَالَ الْجَاثَلِيقُ أَ لَيْسَ إِنَّمَا نَقْطَعُ الْأَحْكَامَ بِشَاهِدَيْ عَدْلٍ

     قَالَ ع بَلَى قَالَ فَأَقِمْ شَاهِدَيْنِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَى نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص مِمَّنْ لَا تُنْكِرُهُ النَّصْرَانِيَّةُ وَ سَلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّ

     تِنَا قَالَ الرِّضَا ع أَلْآنَ جِئْتَ بِالنَّصِفَةِ يَا نَصْرَانِيُّ أَ لَا تَقْبَلُ مِنِّي الْعَدْلَ الْمُقَدَّمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ع

     قَالَ الْجَاثَلِيقُ وَ مَنْ هَذَا الْعَدْلُ سَمِّهِ لِي

     قَالَ مَا تَقُولُ فِي يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيِّ

     قَالَ بَخْ بَخْ ذَكَرْتَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى الْمَسِيحِ

     قَالَ فَأَقْسَمْتُ عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الْإِنْجِيلُ أَنَّ يُوحَنَّا قَالَ إِنَّمَا الْمَسِيحُ أَخْبَرَنِي بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَ بَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِيِّينَ فَآمَنُوا بِهِ

     قَالَ الْجَاثَلِيقُ قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ وَ بَشَّرَ بِنُبُوَّةِ رَجُلٍ وَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ وَصِيِّهِ وَ لَمْ يُلَخِّصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ تسم [يُسَمِ‏] لَنَا الْقَوْمَ فَنَعْرِفَهُمْ

     قَالَ الرِّضَا ع فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَتَلَا عَلَيْكَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ أَ تُؤْمِنُ بِهِ

     قَالَ سَدِيداً

     قَالَ الرِّضَا ع لِنِسْطَاسَ الرُّومِيِّ كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسِّفْرِ الثَّالِثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ

     قَالَ مَا أَحْفَظَنِي لَهُ

     ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ

     فَقَالَ أَ لَسْتَ تَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ

     قَالَ بَلَى لَعَمْرِي

     قَالَ فَخُذْ عَلَى السِّفْرِ فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ فَاشْهَدُوا لِي وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تَشْهَدُوا لِي

     ثُمَّ قَرَأَ ع السِّفْرَ الثَّالِثَ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ ص وَقَفَ

     ثُمَّ قَالَ يَا نَصْرَانِيُّ إِنِّي أَسْأَلُكَ‏ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَ أُمِّهِ أَ تَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ بِالْإِنْجِيلِ

     قَالَ نَعَمْ

     ثُمَّ تَلَا عَلَيْنَا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أُمَّتِهِ

     ثُمَّ قَالَ مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِيُّ هَذَا قَوْلُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ع فَإِنْ كَذَّبْتَ بِمَا يَنْطِقُ بِهِ الْإِنْجِيلُ فَقَدْ كَذَّبْتَ مُوسَى وَ عِيسَى ع وَ مَتَى أَنْكَرْتَ هَذَا الذِّكْرَ وَجَبَ عَلَيْكَ الْقَتْلُ لِأَنَّكَ تَكُونُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَ نَبِيِّكَ وَ بِكِتَابِكَ

     قَالَ الْجَاثَلِيقُ لَا أُنْكِرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الْإِنْجِيلِ وَ إِنِّي لَمُقِرٌّ بِهِ

     قَالَ الرِّضَا ع اشْهَدُوا عَلَى إِقْرَارِه‏ ... [↑](#footnote-ref-292)
293. . درباره اینکه «الْأَعْجَمين‏» جمع «اعجم» است یا جمع «اعجمی» (منسوب به «اعجم»)، برخی گفته‌اند جمع «اعجمی» است که در اصل «أعجميين» بوده و یاء نسبت آن حذف شده (مفردات/549) وظاهرا علت چنین تحلیلی این بوده که معتقد بوده‌اند که وزن «افعل فعلی» به جمع سالم جمع بسته نمی‌شود و برای همین نمی‌تواند جمع «اعجم» باشد؛ اما از این دیدگاه علمای نحو کوفی، چنین جمعی بدون اشکال است، و لذا به چنین توجیهی که با ظاهر لفظ هم ناسازگار است، نیازی نیست. (المیزان15/ 321) [↑](#footnote-ref-293)
294. . قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع «وَ إِذا لَقُوا» هَؤُلَاءِ النَّاكِثُونَ لِلْبَيْعَةِ، الْمُوَاطِئُونَ عَلَى مُخَالَفَةِ عَلِيٍّ ع وَ دَفْعِ الْأَمْرِ عَنْهُ. «الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا» كَإِيمَانِكُمْ، إِذَا لَقُوا سَلْمَانَ ... فَإِذَا الْتَقَوْا، قَالَ أَوَّلُهُمْ: مَرْحَباً بِسَلْمَانَ ابْنِ الْإِسْلَامِ الَّذِي قَالَ فِيهِ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَنَامِ «لَوْ كَانَ الدِّينُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَيَّا- لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ، هَذَا أَفْضَلُهُمْ» يَعْنِيكَ. [↑](#footnote-ref-294)
295. . يُرْوَى عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ هَاشِمِيٌّ لِأَنَّهُ هَشَمَ الضَّلَالَ وَ الْكُفْرَ وَ النِّفَاقَ وَ الْمُؤْمِنُ قُرَشِيٌّ لِأَنَّهُ أَقَرَّ لِلشَّيْ‏ءِ وَ نَحْنُ الشَّيْ‏ءُ وَ أَنْكَرَ اللَّاشَيْ‏ءَ الدَّلَامَ وَ أَتْبَاعَهُ وَ الْمُؤْمِنُ نَبَطِيٌّ لِأَنَّهُ اسْتَنْبَطَ الْأَشْيَاءَ فَعَرَفَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ الْمُؤْمِنُ عَرَبِيٌّ لِأَنَّهُ أَعْرَبَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ الْمُؤْمِنُ أَعْجَمِيٌّ لِأَنَّهُ أُعْجِمَ عَنِ الدَّلَامِ فَلَمْ يَذْكُرْهُ بِخَيْرٍ وَ الْمُؤْمِنُ فَارِسِيٌّ لِأَنَّهُ يَفْرِسُ فِي الْإِيمَانِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ أَبْنَاءُ فَارِسَ يَعْنِي بِهِ الْمُتَفَرِّسَ فَاخْتَارَ مِنْهَا أَفْضَلَهَا وَ اعْتَصَمَ بِأَشْرَفِهَا وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّه‏ [↑](#footnote-ref-295)
296. . البته علامه طباطبایی در ابتدا بر اساس اینکه این آیه سوره شعراء در مقام بیان معنایی شبیه معنای آیه سوره سجده است، مطلب را توضیح می‌دهد؛ اما سپس یک سخنی را نقل می‌کند و در پاسخ به سخن مذکور، همین مطلب فوق را بیان می‌کند؛ اما چون اصرار را بر زبان عربی، و نه زبان عربی مبین می‌داند، دوباره آن را رد می‌کند و معنی این دو آیه را کاملا یکسان قلمداد می‌کند. فرمایش ایشان چنین است:

     "قوله تعالى: «وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» ... و كيف كان فظاهر السياق اتصال الآيتين بقوله: «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» فتكونان في مقام التعليل له و يكون المعنى: نزلناه عليك بلسان عربي ظاهر العربية واضح الدلالة ليؤمنوا به و لا يتعللوا بعدم فهمهم مقاصده و لو نزلناه على بعض الأعجمين بلسان أعجمي ما كانوا به مؤمنين و ردوه بعدم فهم مقاصده.

     فيكون المراد بنزوله على بعض الأعجمين نزوله أعجميا و بلسانه، و الآيتان و التي بعدهما في معنى قوله تعالى: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ فِي آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى»: حم السجدة: 44.

     و قال بعضهم: إن المعنى و لو نزلناه قرآنا عربيا كما هو بنظمه الرائق المعجز على بعض الأعجمين الذين لا يقدرون على التكلم بالعربية فقرأه عليهم قراءة صحيحة خارقة للعادات ما كانوا به مؤمنين مع انضمام إعجاز القراءة إلى إعجاز المقروء لفرط عنادهم و شدة شكيمتهم في المكابرة.قال: و أما قول بعضهم: إن المعنى و لو نزلناه على بعض الأعجمين بلغة العجم فقرأه عليهم ما كانوا به مؤمنين فليس بذاك فإنه بمعزل من المناسبة لمقام بيان تماديهم في المكابرة و العناد. انتهى ملخصا.

     و فيه أن اتصال الآيتين بقوله: «بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» أقرب إليهما من اتصالهما بسياق تمادي الكفار في كفرهم و جحودهم و قد عرفت توضيحه.

     و يمكن أن يورد على الوجه السابق أن الضمير في قوله: «وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى‏ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ» راجع إلى هذا القرآن الذي هو عربي فلو كان المراد تنزيله بلسان أعجمي لكان المعنى و لو نزلنا العربي غير عربي و لا محصل له.

     و يرده أنه من قبيل قوله تعالى: «إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: الزخرف: 3، و لا معنى لقولنا: إنا جعلنا العربي عربيا فالمراد بالقرآن على أي حال الكتاب المقروء" (الميزان في تفسير القرآن، ج‏15، ص: 322) [↑](#footnote-ref-296)
297. . تعبیر «نزّل» به جای «انزل» نیز موید این معناست. یعنی اگر بر غیر عرب هم بخواهد نازل شود این فقط در نزول تدریجی‌اش ممکن است، نه در نزول دفعی‌اش. با توجه به [حدیث2 جلسه 114](#_حدیث_2) [↑](#footnote-ref-297)
298. . و الجُرْم و الجَريمة:الذَّنْب و هو من الأوّل [= القطع]؛ لأنه كَسْبٌ، و الكَسْب اقتطاع‏ [↑](#footnote-ref-298)
299. . الجرم ما ينقطع به عن الواجب و ذلك أن أصله في اللغة القطع و منه قيل للصرام الجرام و هو قطع التمر [↑](#footnote-ref-299)
300. . أصل الْجَرْمُ: قطع الثّمرة عن الشجر، و رجل جَارِمٌ، و قوم جُرَّامٌ، و ثمر جَرِيمٌ. و الْجُرَامَةُ: ردي‏ء التمر الْمَجْرُومُ، و جعل بناؤه بناء النّفاية، و أَجْرَمَ: صار ذا جرم، نحو: أثمر و ألبن، و استعير ذلك لكل اكتساب مكروه، و لا يكاد يقال في عامّة كلامهم للكيس المحمود، و مصدره: جَرْمٌ، و قول الشاعر في صفة عقاب: «جَرِيمَةُ ناهض في رأس نيق» فإنه سمّى اكتسابها لأولادها جرما من حيث إنها تقتل الطيور، أو لأنّه تصورها بصورة مرتكب الجرائم لأجل أولادها، كما قال بعضهم: ما ذو ولد- و إن كان بهيمة- إلا و يذنب لأجل أولاده.فمن الْإِجْرَامِ قوله عزّ و جل: إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ‏ [المطففين/ 29]، و قال تعالى: فَعَلَيَّ إِجْرامِي‏ [هود/ 35]، و قال تعالى: كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ‏ [المرسلات/ 46]، و قال تعالى: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ [القمر/ 47]، و قال عزّ و جل: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ، فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ‏ [الزخرف/ 74].و قوله عزّ و جل: «لا جَرَمَ» قيل: إنّ «لا» يتناول محذوفا، نحو «لا» في قوله تعالى: «لا أُقْسِمُ» [القيامة/ 1]، ... و معنى جَرَمَ: كسب، أو جنى. و: أَنَّ لَهُمُ النَّارَ [النحل/ 62]، في موضع المفعول، كأنه قال: كسب لنفسه النار. و قيل: جَرَمَ و جُرْمَ بمعنى، لكن خصّ بهذا الموضع «جَرَمَ» كما خصّ عمر بالقسم، و إن كان عمر و عمر بمعنى، و معناه: ليس بِجُرْمٍ أنّ لهم النار، تنبيها أنهم اكتسبوها بما ارتكبوه إشارة إلى قوله تعالى: وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها [الجاثية/ 15].و قد قيل في ذلك أقوال، أكثرها ليس بمرتضى عند التحقيق [↑](#footnote-ref-300)
301. . متن حذف شده، چنین است:

     و از اين جهت خدا ايشان را مستحفظ ناميد كه آنها حفظ و نگهداری از «اسم اكبر» را عهده‌دار بودند [عالم به اسم اعظم بودند] بايشان واگذار شد و اسم اکبر همان كتابي است كه علم هر چيز از آن دانسته شود و همراه پيغمبران صلوات اللَّه عليهم بوده است؛ که خداى تعالى فرمايد: «بتحقيق كه ما رسولانى فرستاديم ... و بهمراه ايشان كتاب و ميزان نازل كرديم» (حدید/25) و كتاب همان اسم اكبر است، و از میان آنچه به نام كتاب شناخته شده، تورات و انجيل و فرقان (قرآن) معروف است، [اما] در آن [کتاب، علاوه بر آنها]، كتاب نوح ع و كتاب صالح و شعيب و ابراهيم ع است كه خداى عز و جل خبر داده است که: «همانا اين [مطلب] در صحف نخستين است، صحف ابراهيم و موسى» پس [اگر كتاب منحصر به تورات و انجيل و قرآن است] صحف ابراهيم كجاست؟ همانا صحف ابراهيم، اسم اكبر است؛ و صحف موسى هم اسم اكبر است‏. [↑](#footnote-ref-301)
302. . متن حذف شده، چنین است:

     وَ إِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى الْمُسْتَحْفَظِينَ لِأَنَّهُمُ اسْتُحْفِظُوا الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ ص يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ ... وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ» الْكِتَابُ الِاسْمُ الْأَكْبَرُ وَ إِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الْفُرْقَانُ فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ ع فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولى‏ صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى‏» فَأَيْنَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ إِنَّمَا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ الِاسْمُ الْأَكْبَرُ وَ صُحُفُ مُوسَى الِاسْمُ الْأَكْبَرُ [↑](#footnote-ref-302)
303. . البته برخی (اخفش) گفته‌اند «ضرب مثل» به معنای «مثل زدن» نیست؛ بلکه دارد می‌فرماید کافران برای خدا مثلی قرار داده‌اند (بتهای خود را مثل خدا قرار داده‌اند) و خدا می‌گوید بیایید گوش دهید که چه سخن عجیبی می‌گویند. (به نقل از مجمع‌البیان7/152) اما چنین وجهی بسیار بعید است خصوصا که بین «مَثَل» با «مِثل» تفاوت هست. [↑](#footnote-ref-303)
304. . وَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: اجْتَمَعَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ الزِّنْدِيقُ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ الْبَصْرِيُّ وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يَسْتَهْزِءُونَ بِالْحَاجِّ وَ يَطْعَنُونَ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ تَعَالَوْا نَنْقُضْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا رُبُعَ الْقُرْآنِ وَ مِيعَادُنَا مِنْ قَابِلٍ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ نَجْتَمِعُ فِيهِ وَ قَدْ نَقَضْنَا الْقُرْآنَ كُلَّهُ فَإِنَّ فِي نَقْضِ الْقُرْآنِ إِبْطَالَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَ فِي إِبْطَالِ نُبُوَّتِهِ إِبْطَالُ الْإِسْلَامِ وَ إِثْبَاتُ مَا نَحْنُ فِيهِ فَاتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَ افْتَرَقُوا فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ اجْتَمَعُوا عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ أَمَّا أَنَا فَمُفَكِّرٌ مُنْذُ افْتَرَقْنَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ- فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا فَمَا أَقْدِرُ أَنَّ أَضُمَّ إِلَيْهَا فِي فَصَاحَتِهَا وَ جَمِيعِ مَعَانِيهَا شَيْئاً فَشَغَلَتْنِي هَذِهِ الْآيَةُ عَنِ التَّفَكُّرِ فِيمَا سِوَاهَا فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ وَ أَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ- يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا فَقَالَ أَبُو شَاكِرٍ وَ أَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ- لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ يَا قَوْمِ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَيْسَ مِنْ جِنْسِ كَلَامِ الْبَشَرِ وَ أَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الْآيَةِ- وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «4» وَ لَمْ أَبْلُغْ غَايَةَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فَبَيْنَمَا هُمْ فِي ذَلِكَ إِذْ مَرَّ بِهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ع فَقَالَ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى‏ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً فَنَظَرَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ قَالُوا لَئِنْ كَانَ لِلْإِسْلَامِ حَقِيقَةٌ لَمَا انْتَهَتْ أَمْرُ وَصِيَّةِ مُحَمَّدٍ إِلَّا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْنَاهُ قَطُّ إِلَّا هِبْنَاهُ وَ اقْشَعَرَّتْ جُلُودُنَا لِهَيْبَتِهِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا مُقِرِّينَ بِالْعَجْزِ. [↑](#footnote-ref-304)
305. . عمرو بن بحر الجاحظ قال:" كان لنا بالبصرة قاض يقال له عبد اللّه بن سوّار لم ير الناس حاكما قطّ [و لا زمّيتا]، و لا ركينا، و لا وقورا، ضبط من نفسه، و ملك من حركته مثل الّذي ضبط و ملك؛ و كان يصلى الغداة فى منزله و هو قريب الدار من مسجده، فيأتى مجلسه، فيحتبى و لا يتّكئ، و لا يزال منتصبا لا يتحرّك له عضو، و لا يلتفت، و لا تحلّ حبوته ، و لا يحوّل رجلا عن رجل، و لا يعتمد على أحد شقّيه، حتى كأنه بناء مبنىّ أو صخرة منصوبة؛ فلا يزال كذلك؛ حتى يقوم لصلاة الظهر، ثم يعود إلى مجلسه، فلا يزال كذلك/ حتى يقوم لصلاة العصر، ثم يرجع إلى مجلسه، فلا يزال كذلك حتى يقوم لصلاة المغرب، ثم ربما عاد إلى مجلسه، بل كثيرا ما يكون ذلك إذا بقى عليه من قراءة العهد و الشروط و الوثائق، ثم يصلى العشاء و ينصرف، لم يقم فى تلك الولاية مرة واحدة إلى الوضوء، و لا احتاج إليه، و لا شرب ماء و لا غيره من الشراب، و كذلك كان شأنه فى طوال الأيام و فى قصارها، و فى صيفها و شتائها، و كان مع ذلك لا يحرّك يدا، و لا يشير برأسه؛ و ليس إلا أن يتكلم ثم يوجز؛ و يبلغ بالكلام اليسير المعانى الكثيرة.

     فبينما هو ذات يوم كذلك، و أصحابه حوله و فى السّماطين بين يديه إذ سقط على أنفه ذباب، فأطال السكوت و المكث، ثم تحوّل إلى مؤق عينه؛ فرام الصبر فى سقوطه على المؤق و على عضّته، و نفاذ خرطومه؛ كما رام الصبر على سقوطه على أنفه، من غير أن يحرّك أرنبته، أو يغضّن وجهه؛ أو يذبّ بإصبعه؛ فلما طال عليه ذلك من الذباب و أوجعه و أحرقه و قصد إلى مكان لا يحتمل التغافل عنه أطبق جفنه الأعلى على جفنه الأسفل فلم ينهض، فدعاه ذلك إلى أن والى بين الإطباق و الفتح؛ فتنحى ريثما سكن جفنه.ثم عاد إلى موقفه ثانيا، أشد من مرته الأولى، فغمس خرطومه فى مكان قد كان أوهاه قبل ذلك، فكان احتماله له أضعف، و عجزه عن الصبر فى الثانية أقوى، فحرّك أجفانه، و زاد فى شدة الحركة فى تتابع الفتح و الإطباق، فتنحّى عنه بقدر ما سكنت حركته، ثم عاد إلى موضعه، فما زال يلحّ عليه حتى استفرغ جهده، و بلغ مجهوده، فلم يجد بدّا من أن يذبّ عنه بيده، ففعل ذلك و عيون القوم إليه يرمقونه، كأنهم لا يرونه، فتنحى عنه بمقدار ما ردّ يده، و سكنت حركته، ثم عاد إلى موضعه؛ فألجأه إلى أن ذبّ عن وجهه بطرف كمه، ثم ألجأه إلى أن تابع بين ذلك، و علم أن ذلك كلّه بعين من حضر من أمنائه و جلسائه، فلما نظروا إليه قال: أشهد أن الذباب ألجّ من الخنفساء، و أزهى من الغراب، و أستغفر اللّه فما أكثر من أعجبته نفسه، فأراد اللّه أن يعرّفه من ضعفه ما كان عنه مستورا. و قد علمت أنى كنت/ عند الناس من أرصن الناس، و قد غلبنى و فضحنى أضعف خلق اللّه، ثم تلا قول اللّه تعالى: ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ". [↑](#footnote-ref-305)
306. . توجه شود در توحید صدوق ص128 به جای تعبیر « فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ» به صورت فَلَا يُوصَفُ بِقُدْرَةٍ» آمده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ‏ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُوصَفُ قَالَ- وَ قَالَ زُرَارَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ- وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يُوصَفُ بِقُدْرَةٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ.

     مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج‏4، ص142 حدیث توحید صدوق را همین گونه و در مرآت العقول ج‏1، ص353 حدیث کافی را نیز همین طور ثبت کرده است؛ یعنی این تفاوت در نسخه‌های وی هم موجود بوده است؛ پس اشکال در نسخه نیست بلکه در نحوه نقل راوی است که اشتباه یا از جانب مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ویا الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ در سند کلینی، ویا از جانب ابراهیم قمی یا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ یا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ در سند صدوق می‌باشد. [↑](#footnote-ref-306)
307. . در روایتی که امام صادق ع شیعیان را چند دسته کرد و انواع تلقی‌های اشتباه از معرفت الله را برشمرد، در پایان ذکر این تلقی‌های اشتباه به همین عبارت « ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» استناد کردند (جلسه 107 حدیث2) [↑](#footnote-ref-307)
308. . که آیه حاضر و آیه 67 زمر درباره مشرکین است و آیه 91 انعام درباره منکران نبوت است. [↑](#footnote-ref-308)
309. . رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گذر کرد بر جمعیتی که بین آنها مرد پر قدرت و نیرومندی بود که سنگ بزرگی را از زمین بر می داشت و مردم آنرا سنگ زورمندان یعنی وزنه قهرمانان می نامیدند و همه از عمل آن ورزشکار قوی در شگفتی بودند. رسول اکرم پرسید این اجتماع برای چیست ؟ مردم عمل وزنه برداری آن قهرمان را به عرض رساندند . حضرت فرمود : آیا به شما نگویم قویتر از این مرد کیست ؟ قویتر از او کسی است که به وی دشنام گویند و تحمل نماید و بر نفس سرکش و انتقام جوی خود غلبه کند و بر شیطان خویش و شیطان دشنام گو پیروز گردد .( قوی و زورمند کسی است که بر هوای نفس خود مسلط گردد. )

     قِيلَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِقَوْمٍ فِيهِمْ رَجُلٌ يَرْفَعُ حَجَراً يُقَالُ لَهُ حَجَرُ الْأَشِدَّاءِ وَ هُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا رَجُلٌ يَرْفَعُ حَجَراً يُقَالُ لَهُ حَجَرُ الْأَشِدَّاءِ قَالَ أَ فَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ رَجُلٌ سَبَّهُ رَجُلٌ فَحَلُمَ عَنْهُ فَغَلَبَ نَفْسَهُ وَ غَلَبَ شَيْطَانَهُ وَ شَيْطَانَ صَاحِبِهِ‏ (مجموعة ورام، ج‏2، ص11) [↑](#footnote-ref-309)
310. . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ النَّهْدِيِّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا مِنْ أَحَدٍ يَتِيهُ إِلَّا مِنْ ذِلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِذِلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِه‏ (الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص 312) [↑](#footnote-ref-310)
311. . و نیز: كتاب العين، ج‏7، ص163؛ المحيط في اللغة، ج‏8، ص197 [↑](#footnote-ref-311)
312. . این کلمه بر وزن «افتعال» است و «تـ» چون بعد از «صـ» [از حروف مفخمه که ادای آنها با غلظت همراه است] قرار گرفته است به «ط» بدل شده است. (الجدول في إعراب القرآن، ج‏17، ص151) و فعل آن در اصل «یصطفیُ» بوده که چون ضمه بر «یاء» ثقیل است، حذف شده است. [↑](#footnote-ref-312)
313. . عبارت «مِنَ الْمَلائِكَةِ» را اگر متعلق به «رسل» بدانیم، حال محسوب می‌شود (رسولان را در حالی که از میان ملائکه باشند، برگزید) و البته می‌توان آن را جار و مجروری متعلق به خود فعل «یصطفی» دانست (از میان ملائکه، رسولانی را برگزید) (إعراب القرآن و بيانه، ج‏6، ص49) [↑](#footnote-ref-313)
314. . این حدیث هم با آیه مرتبط است که برای پرهیز از طولانی شدن نیاوردم

     فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زَكَرِيَّا الْغَطَفَانِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ [رَسُولُ اللَّهِ‏] ص وَ نَحْنُ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ فَقَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ [تَعَالَى‏] وَ أَثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي مُحَدِّثُكُمْ حَدِيثاً فَاحْفَظُوهُ وَ عُوهُ وَ لْيُحَدَّثْ مَنْ بَعْدَكُمْ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لِرِسَالَتِهِ خَلْقَهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ أَسْكَنَهُمُ الْجَنَّةَ وَ إِنِّي مُصْطَفٍ مِنْكُمْ مَنْ أُحِبُّ أَنْ أَصْطَفِيَهُ وَ أُوَاخِيَ [لمؤاخ‏] بَيْنَكُمْ كَمَا آخَى اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ فَذَكَرَ كَلَاماً فِيهِ طُولٌ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [ع‏] لَقَدِ انْقَطَعَ ظَهْرِي وَ ذَهَبَ رُوحِي عِنْدَ مَا صَنَعْتَ بِأَصْحَابِكَ [مَا صَنَعْتَ غَيْرِي‏] فَإِنْ [كَانَ مِنْ‏] سَخْطَةٍ بِكَ عَلَيَّ فَلَكَ الْعُتْبَى وَ الْكَرَامَةُ [و كرامة] فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَنْتَ مِنِّي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ مَا أَخَّرْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي فَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي قَالَ وَ مَا الَّذِي أَرِثُ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا وَرَّثَتِ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي [قَالَ وَ مَا وَرَّثَتِ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِكَ‏] قَالَ كِتَابَ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِمْ أَنْتَ مَعِي يَا عَلِيُّ فِي قَصْرِيْ فِي الْجَنَّةِ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِي هِيَ زَوْجَتُكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْتَ رَفِيقِي ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ص إِخْواناً عَلى‏ سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضِ.

     تفسير فرات الكوفي، ص227 [↑](#footnote-ref-314)
315. . «لِيَعْبُدُونِ» در اصل «لـ» + [«أن»] + «یعبدوا» + «ن» + «ی» بوده است. حرف «لـ» برای تعلیل است (بیان علت= «برای») و لذا یک حرف «أن» (به معنای «که») بعد از آن مخفی است، و بواسطه این حرف «أن»، فعل «یعبدون» منصوب، و درنتیجه، «ن» آن حذف می‌شود و به صورت «یعبدوا» درمی‌آید. اما از آنجا که مفعول این فعل، «ی» (ضمیر متصل متکلم وحده) می‌باشد، حرف «ن» (اصطلاحا: نون وقایه) بین فعل و مفعول قرار می‌گیرد تا إعراب فعل و تلفظ عبارت دچار مشکل نشود؛ و خود این حرف افتاده و علامت کسره، حکایت از وجود او می‌کند؛ و کل عبارت «يَعْبُدُونِ» در معنای مصدری (پرستیدن من) (اصطلاحا: مصدر مؤوّل) و در مقام مجرور به جرف جر «لـ» است که این جار و مجرور، متعلق به فعل «خلقت» می‌باشد. پس اجزای نحوی این عبارت چنین است:

     حرف تعلیل + حرف ناصبه در تقدیر + فعل منصوب + نون وقایه + ضمیر متصل متکلم وحده [↑](#footnote-ref-315)
316. این حدیث قدسی جزء حکمتهای منسوب به امیرالمومنین ع است که: «665- يقول الله تعالى: يا ابن آدم لم أخلقك لأربح عليك إنما خلقتك لتربح علي فاتخذني بدلا من كل شي‏ء فإني ناصر لك من كل شي‏ء.» شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج‏20، ص319 [↑](#footnote-ref-316)
317. . البته اصل شعر در دفتر دوم مثنوی بخش 36 به این تعبیر است: من نکردم امر تا سودی کنم. [↑](#footnote-ref-317)
318. . حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسٍ الْبَجَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ السُّكَّرِيُّ السُّرْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمٍ بِقَزْوِينَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي يَزِيدُ بْنُ سَلَامٍ عَنْ أَبِيهِ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَخِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فِي صُحُفِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع يَا عِبَادِي إِنِّي لَمْ أَخْلُقْ لِأَسْتَكْثِرَ بِهِمْ مِنْ قِلَّةٍ وَ لَا لِآنَسَ بِهِمْ مِنْ وَحْشَةٍ وَ لَا لِأَسْتَعِينَ بِهِمْ عَلَى شَيْ‏ءٍ عَجَزْتُ عَنْهُ وَ لَا لِجَرِّ مَنْفَعَةٍ وَ لَا لِدَفْعِ مَضَرَّةٍ وَ لَوْ أَنَّ جَمِيعَ خَلْقِي مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلَى طَاعَتِي وَ عِبَادَتِي لَا يَفْتُرُونَ عَنْ ذَلِكَ لَيْلًا وَ لَا نَهَاراً مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئاً سُبْحَانِي وَ تَعَالَيْتُ عَنْ ذَلِكَ. (علل الشرائع، ج‏1، ص13)

     حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهِيكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا دَرَسَتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ‏ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ فَقَالَ خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ.

     علل الشرائع، ج‏1، ص14

     حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قَالَ خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ قُلْتُ خَاصَّةً أَمْ عَامَّةً قَالَ لَا بَلْ عَامَّةً.

     علل الشرائع، ج‏1، ص14 [↑](#footnote-ref-318)
319. . فَيَا لَهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً وَ مَوَاعِظَ شَافِيَةً لَوْ صَادَفَتْ قُلُوباً زَاكِيَةً وَ أَسْمَاعاً وَاعِيَةً وَ آرَاءً عَازِمَةً وَ أَلْبَاباً حَازِمَةً فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ وَ اقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ وَ وَجِلَ فَعَمِلَ وَ حَاذَرَ فَبَادَرَ وَ أَيْقَنَ فَأَحْسَنَ وَ عُبِّرَ فَاعْتَبَرَ وَ حُذِّرَ فَحَذِرَ وَ زُجِرَ فَازْدَجَرَ وَ أَجَابَ فَأَنَابَ وَ رَاجَعَ [رَجَعَ‏] فَتَابَ وَ اقْتَدَى فَاحْتَذَى وَ أُرِيَ فَرَأَى فَأَسْرَعَ طَالِباً وَ نَجَا هَارِباً فَأَفَادَ ذَخِيرَةً وَ أَطَابَ سَرِيرَةً وَ عَمَّرَ مَعَاداً وَ اسْتَظْهَرَ زَاداً لِيَوْمِ رَحِيلِهِ وَ وَجْهِ سَبِيلِهِ وَ حَالِ حَاجَتِهِ وَ مَوْطِنِ فَاقَتِهِ وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مُقَامِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةَ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ وَ احْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمُ مِنْ نَفْسِهِ وَ اسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ وَ الْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ. [↑](#footnote-ref-319)
320. . ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الِاهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَداً عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَ أَغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ، وَ أَعِزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِّي بِالْكِبْرِ، وَ عَبِّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَ أَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِيَ الْخَيْرَ وَ لَا تَمْحَقْهُ بِالْمَنِّ، وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ... [↑](#footnote-ref-320)
321. . أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَيْهَقِيُّ الشَّعْرَانِيُّ بِجُرْجَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبُو مُوسَى الْمُجَاشِعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ). قَالَ الْمُجَاشِعِيُّ: وَ حَدَّثَنَاهُ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ،..

     وَ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) يَقُولُ لِرَأْسِ الْيَهُودِ: عَلَى كَمْ افْتَرَقْتُمْ فَقَالَ: عَلَى كَذَا وَ كَذَا فِرْقَةً. فَقَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): كَذَبْتَ يَا أَخَا الْيَهُودِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِّيَتْ لِيَ الْوِسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ.

     أَيُّهَا النَّاسُ، افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ نَاجِيَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ سَتَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى‏ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ، وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي، وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ، وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ.

     الأمالي (للطوسي)، النص، ص: 524 [↑](#footnote-ref-321)
322. . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ:

     إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ ع مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَ بِالنُّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِنُبُوَّتِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لآِدَمَ انْظُرْ مَا ذَا تَرَى قَالَ فَنَظَرَ آدَمُ ع إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ هُمْ ذَرٌّ قَدْ مَلَئُوا السَّمَاءَ قَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِي وَ لِأَمْرٍ مَا خَلَقْتَهُمْ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ يُؤْمِنُونَ بِرُسُلِي وَ يَتَّبِعُونَهُمْ قَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ فَمَا لِي أَرَى بَعْضَ الذَّرِّ أَعْظَمَ مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضَهُمْ لَهُ نُورٌ كَثِيرٌ وَ بَعْضَهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ وَ بَعْضَهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَهُمْ فِي كُلِّ حَالاتِهِمْ قَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ فَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ فَأَتَكَلَّمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَكَلَّمْ فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِي وَ طَبِيعَتَكَ [مِنْ‏] خِلَافِ كَيْنُونَتِي قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ فَلَوْ كُنْتَ خَلَقْتَهُمْ عَلَى مِثَالٍ وَاحِدٍ وَ قَدْرٍ وَاحِدٍ وَ طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ جِبِلَّةٍ وَاحِدَةً وَ أَلْوَانٍ وَاحِدَةٍ وَ أَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ وَ أَرْزَاقٍ سَوَاءٍ لَمْ يَبْغِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَ لَا تَبَاغُضٌ وَ لَا اخْتِلَافٌ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا آدَمُ بِرُوحِي نَطَقْتَ وَ بِضَعْفِ طَبِيعَتِكَ تَكَلَّفْتَ مَا لَا عِلْمَ لَكَ بِهِ وَ أَنَا الْخَالِقُ الْعَالِمُ بِعِلْمِي خَالَفْتُ بَيْنَ خَلْقِهِمْ وَ بِمَشِيئَتِي يَمْضِي فِيهِمْ أَمْرِي وَ إِلَى تَدْبِيرِي وَ تَقْدِيرِي صَائِرُونَ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِي إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ وَ خَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ عَبَدَنِي مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ رُسُلِي وَ لَا أُبَالِي وَ خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَ بِي وَ عَصَانِي وَ لَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِي وَ لَا أُبَالِي وَ خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ ذُرِّيَّتَكَ مِنْ غَيْرِ فَاقَةٍ بِي إِلَيْكَ وَ إِلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَكَ وَ أَبْلُوَهُمْ أَيُّكُمْ «أَحْسَنُ عَمَلًا» فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي حَيَاتِكُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِكُمْ فَلِذَلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ الْحَيَاةَ وَ الْمَوْتَ وَ الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ كَذَلِكَ أَرَدْتُ فِي تَقْدِيرِي وَ تَدْبِيرِي وَ بِعِلْمِيَ النَّافِذِ فِيهِمْ خَالَفْتُ بَيْنَ صُوَرِهِمْ وَ أَجْسَامِهِمْ وَ أَلْوَانِهِمْ وَ أَعْمَارِهِمْ وَ أَرْزَاقِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ فَجَعَلْتُ مِنْهُمُ الشَّقِيَّ وَ السَّعِيدَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْأَعْمَى وَ الْقَصِيرَ وَ الطَّوِيلَ وَ الْجَمِيلَ وَ الدَّمِيمَ وَ الْعَالِمَ وَ الْجَاهِلَ وَ الْغَنِيَّ وَ الْفَقِيرَ وَ الْمُطِيعَ وَ الْعَاصِيَ وَ الصَّحِيحَ وَ السَّقِيمَ وَ مَنْ بِهِ الزَّمَانَةُ وَ مَنْ لَا عَاهَةَ بِهِ فَيَنْظُرُ الصَّحِيحُ إِلَى الَّذِي بِهِ الْعَاهَةُ فَيَحْمَدُنِي عَلَى عَافِيَتِهِ وَ يَنْظُرُ الَّذِي بِهِ‏ الْعَاهَةُ إِلَى الصَّحِيحِ فَيَدْعُونِي وَ يَسْأَلُنِي أَنْ أُعَافِيَهُ وَ يَصْبِرُ عَلَى بَلَائِي فَأُثِيبُهُ جَزِيلَ عَطَائِي وَ يَنْظُرُ الْغَنِيُّ إِلَى الْفَقِيرِ فَيَحْمَدُنِي وَ يَشْكُرُنِي وَ يَنْظُرُ الْفَقِيرُ إِلَى الْغَنِيِّ فَيَدْعُونِي وَ يَسْأَلُنِي وَ يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الْكَافِرِ فَيَحْمَدُنِي عَلَى مَا هَدَيْتُهُ فَلِذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَهُمْ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ فِيمَا أُعَافِيهِمْ وَ فِيمَا أَبْتَلِيهِمْ وَ فِيمَا أُعْطِيهِمْ وَ فِيمَا أَمْنَعُهُمْ وَ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ وَ لِي أَنْ أَمْضِيَ جَمِيعَ مَا قَدَّرْتُ عَلَى مَا دَبَّرْتُ وَ لِي أَنْ أُغَيِّرَ مِنْ ذَلِكَ مَا شِئْتُ إِلَى مَا شِئْتُ وَ أُقَدِّمَ مِنْ ذَلِكَ مَا أَخَّرْتُ وَ أُؤَخِّرَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدَّمْتُ وَ أَنَا اللَّهُ الْفَعَّالُ لِمَا أُرِيدُ لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ أَنَا أَسْأَلُ خَلْقِي عَمَّا هُمْ فَاعِلُونَ. [↑](#footnote-ref-322)
323. . إعراب القرآن و بيانه، ج‏4، ص445 [↑](#footnote-ref-323)
324. . برخی از افرادی که به امامان مراجعه می‌کردند به نظرشان بین آیه «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ- وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» و آیه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» تعارض می‌دیدند و امامان در پاسخ ایشان فرموده‌اند که آیه «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ- وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» بعد از آیه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» نازل شده است:

     1) عن دُرُسْت عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ «وَ لا يَرْضى‏ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ»؟ قَالَ: فَقَالَ النَّاسُ جَمِيعاً: لَمْ يَرْضَ لَهُمُ الْكُفْرَ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؟ قَالَ: فَقَالَ: خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ.

     قَالَ: فَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ جَمِيلًا أَتَى بِهِ زُرَارَةُ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: فَكَيْفَ إِذَا خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ، ثُمَّ صَارُوا غَيْرَ عَابِدِينَ إِذْ صَارُوا مُخْتَلِفِينَ؟

     قَالَ: فَقَالَ دُرُسْتُ: قَالَ يَعْقُوبُ بْنُ شُعَيْبٍ: فَأَيْنَ أَنْتَ مِنْ أُخْتِهَا؟

     قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ»؟قَالَ: فَقَالَ: تِلْكَ قَبْلَ هَذِه‏. (الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، ص287)

     2) عن يعقوب بن سعيد عن أبي عبد الله ع قال سألته عن قول الله «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» قال: خلقهم للعبادة، قال: قلت و قوله: «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ- وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» فقال: نزلت هذه بعد تلك. (تفسير العياشي، ج‏2، ص: 164)

     در نتیجه، برخی گمان کرده‌اند که این بدان معناست که دومی اولی را نسخ کرده است. اما حقیقت این است که نسخ در حوزه واقعیات معنی ندارد و ظاهرا مقصود امام این است که این دومی مرتبه‌اش بعد از اولی است. یعنی خداوند انسان را که آفرید برای عبودیت آفرید (این مرتبه اول و مربوط به نوع انسان و کل انسانها) اما به آنها اختیار هم داد، و برخی از آنها بعد از این اختیار همین راه عبودیت را در پیش می‌گیرند و مشمول رحمتی می‌شوند که خدا بدان خاطر ایشان را آفریده بود. [↑](#footnote-ref-324)
325. . و نیز مجمع‌البیان5/ 311. البته منظور علامه طباطبایی از «نمی‌توان» بر اساس معنایی است که از ظاهر سیاق آیه برمی‌آید که «اختلاف» همان اختلاف مذموم (اختلاف در دین و جهت‌گیری نهایی) می‌باشد؛ اما برخی از مفسران، اینکه مرجع «ذلک» را اختلاف بدانیم با توجیهاتی ممکن دانسته‌اند؛ یکی اینکه اختلاف را همان اختلاف مذموم بدانیم ولی لام (در لذلک) را نه لام غرض، بلکه لام عاقبت بدانیم، یعنی خدا می‌داند که عاقبت خلقت آنها بدینجا خواهد انجامید (مجمع‌البیان5/ 312) دیگر اینکه اختلاف را به اختلافی که خداوند در بین مخلوقات ایجاد کرده و در [جلسه 126، تدبر 3](#_تدبر_14) اشاره شد، بدانیم (درخشان پرتوى از اصول كافى، ج‏3، ص24) البته علامه طباطبایی معتقدند که این معانی اگرچه درست‌اند اما سیاق آیات با آنها سازگار نیست (المیزان11/ 64) [↑](#footnote-ref-325)
326. . همچنین: عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين ع في قوله: «وَ لا يَزالُونَ‏ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ- وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» فأولئك هم أولياؤنا من المؤمنين- و لذلك خلقهم من الطينة الطيبة، أ ما تسمع لقول إبراهيم: «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً- وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ» إيانا عنى بذلك و أولياءه [و شيعته‏] و شيعة وصيه فـ«مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى‏ عَذابِ النَّارِ» عنى بذلك [و الله‏] من جحد وصيه و لم يتبعه من أمته، و كذلك و الله حال هذه الأمة (تفسير العياشي، ج‏2، ص165) [↑](#footnote-ref-326)
327. . همچنین این روایت نیز قابل توجه است که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ وَ قَوْلِ النَّاسِ فَقَالَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» يَا أَبَا عُبَيْدَةَ النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ وَ كُلُّهُمْ هَالِكٌ قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» قَالَ هُمْ شِيعَتُنَا وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ «وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» يَقُولُ لِطَاعَةِ الْإِمَامِ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ- وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ يَقُولُ عِلْمُ الْإِمَامِ وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَيْ‏ءٍ هُمْ شِيعَتُنَا ... (الكافي، ج‏1، ص429) [↑](#footnote-ref-327)
328. . احادیث متعددی آمده که این حیات طیبه را قناعت معرفی کرده است؛ مثلا:

     1) از امیرالمومنین ع درباره این عبارت قرآن «قطعا که او را با زندگانی گوارا و دلپسندی حیات می‌بخشیم» سوال شد؛ فرمودند: این همان قناعت است.

     سُئِلَ ع عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَة (نهج‌البلاغه حکمت 229)

     2) «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» قيل فيه أقوال ... (و ثانيها) أنها القناعة و الرضا بما قسم الله عن الحسن و وهب و روي ذلك عن النبي (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏6، ص593)

     3) وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ... فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع...و قَوْلُهُ: مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً قَالَ الْقُنُوعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّه‏ (تفسير القمي، ج‏1، ص390)

     4) وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، قَالَ: قَالَ سَيِّدُنَا الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» قَالَ: الْقُنُوعُ. (الأمالي (للطوسي)، ص275 مجموعة ورام، ج‏2، ص170) [↑](#footnote-ref-328)
329. . قبلا در بحث از آیه فجر/28 بیان شد که انسان می‌تواند زندگی‌ای داشته باشد که هم خودش راضی باشد، هم از او راضی باشند (راضیةً مرضیةً؛ جلسه53، تدبر2 و 3) [↑](#footnote-ref-329)
330. . به علاوه، این غیر از جزایی است که قرار است بعدا به ما بدهند (چون بعدش مستقلا فرمود «و لَنَجْزِيَنَّهُمْ ...»)

     یکبار این جمله پایانی وصیت‌نامه امام خمینی را بخوانیم و ببینیم که ما در این زندگی‌مان‌ چه می‌خواهیم که ایشان نداشت؟ آرامش، اطمینان، شادی، امید؟

     «با دلی‌ آرام‌ و قلبی‌ مطمئن‌ و روحی‌ شاد و ضمیری‌ امیدوار به‌ فضل‌ خدا از خدمت‌ خواهران‌ و برادران‌ مرخص‌، و به‌ سوی‌ جایگاه‌ ابدی‌ سفر می‌كنم‌ ...» [↑](#footnote-ref-330)
331. نسخه مصباح الشریعه «خلقی» ثبت کرده اما در نسخه بحارالانوار67/ 245 «خطری» ثبت شده است. [↑](#footnote-ref-331)
332. . در همین مضمون حدیث زیر نیز قابل تامل است:

     وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عُمِلَ بِهِ وَ الْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلَصاً وَ الْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ. (التوحيد (للصدوق)، ص371) [↑](#footnote-ref-332)
333. . خواندن این آیه با آیاتی دیگر در ابتدای هر نماز مستحب است بر اساس این حدیث امام صادق ع:

     عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا افْتَتَحْتَ الصَّلَاةَ فَارْفَعْ كَفَّيْكَ ثُمَّ ابْسُطْهُمَا بَسْطاً ثُمَّ كَبِّرْ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ثُمَّ تُكَبِّرُ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ قُلْ لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ حَنَانَيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ ثُمَّ تُكَبِّرُ تَكْبِيرَتَيْنِ ثُمَّ تَقُولُ- وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ... إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ‏ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ تَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ اقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ. (الكافي، ج‏3، ص311) [↑](#footnote-ref-333)
334. . عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاس‏ [↑](#footnote-ref-334)
335. با این مضمون احادیث متعددی از امامان ما نقل شده است. از باب نمونه:

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ مَنْ أَشْرَكَ مَعِي غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً. (الكافي، ج‏2، ص295) [↑](#footnote-ref-335)
336. . (5304)- [2988] حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: " قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ " [↑](#footnote-ref-336)
337. . [از خدا بخواهد، که] (الهی قمشه‌ای) [↑](#footnote-ref-337)
338. . برخی تذکر داده‌اند که بر وزن تفعیل (تثویب) در مورد گناهان به کار رفته (مطففین/36) است (مفردات/180) اما به نظر می‌رسد که این هم به همان معنای «لبس الثوب» باشد که در آیه 19 حج آمده بود. [↑](#footnote-ref-338)
339. . تقاوت ثواب با عوض و اجر به نقل از الفروق في اللغة، ص232

     الفرق بين الثواب و العوض‏:

     أن العوض يكون على فعل العوض، و الثواب لا يكون على فعل المثيب و أصله المرجوع و هو ما يرجع اليه العامل، و الثواب من الله تعالى نعيم يقع على وجه الاجلال و ليس كذلك العوض لانه يستحق بالالم فقط و هو مثامنة من غير تعظيم فالثواب يقع على جهة المكافأة على الحقوق و العوض يقع على جهة المثامنة في البيوع.

     الفرق بين الثواب و الأجر:

     أن الاجر يكون قبل الفعل المأجور عليه و الشاهد أنك تقول ما أعمل حتى آخذ أجري و لا تقول لا أعمل «1» حتى آخذ ثوابي لأن الثواب لا يكون الا بعد العمل على ما ذكرنا هذا على أن الأجر لا يستحق له الا بعد العمل كالثواب الا أن الاستعمال يجري بما ذكرناه و أيضا فان الثواب قد شهر في الجزاء على الحسنات، و الأجر يقال في هذا المعنى و يقال على معنى الأجرة التي هي من طريق المثامنة بأدنى الاثمان و فيها معنى المعاوضة بالانتفاع. [↑](#footnote-ref-339)
340. عبارت حدیث در کافی چنین است:

     عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَتِ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثَةٍ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَ مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاس‏ [↑](#footnote-ref-340)
341. . طالب: طلب کننده، خواهان؛ مطلوب: مورد طلب واقع شده، خواسته؛ ضمنا در متن تحف العقول در خصوص دنیا هم همانند آخرت نوشته شده «أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَة» [↑](#footnote-ref-341)
342. . قریب به این مضمون چنین سوالی از امیرالمومنین ع هم شده است:

     حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَهُودِيٌّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ أَنْتَ أَخْبَرْتَنِي بِهَا أَسْلَمْتُ قَالَ عَلِيٌّ ع سَلْنِي يَا يَهُودِيُّ عَمَّا بَدَا لَكَ فَإِنَّكَ لَا تُصِيبُ أَحَداً أَعْلَمَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ أَخْبِرْنِي‏... وَ لِمَ سُمِّيَتِ الدُّنْيَا دُنْيَا وَ لِمَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً... فَقَالَ ع أَمَّا ... ِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الدُّنْيَا دُنْيَا لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً لِأَنَّ فِيهَا الْجَزَاءَ وَ الثَّوَاب‏ ...

     علل الشرائع، ج‏1، ص2 [↑](#footnote-ref-342)
343. . ماده «لقو» هم داریم که مخصوصا کلمه اللِّقْوَة به معنای عقاب از آن گرفته شده است (و در اصل به معنای اعوجاج است) و از این جهت که نوک عقاب حالت خمیده دارد به او لقوه گویند. (مثلا: کتاب الماء3/ 1157) البته بسیاری از اهل لغت بین این دو ماده فرقی نگذاشته‌اند و معتقدند که حرف معتل در ماده تغییری ایجاد نمی‌کند (معجم مقاییس اللغه5/ 260) تذکر این نکته از این جهت لازم بود که در هنگام جستجو در نرم افزرها باید علاوه بر حروف «ل‌ق‌ی» حروف «ل‌ق‌و» هم جستجو شود زیرا برخی این کلمه را ذیل دومی قرار داده‌اند.. [↑](#footnote-ref-343)
344. . قَالَ الصَّادِقُ ع ...... قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَه‏ (مصباح الشريعة، ص172) [↑](#footnote-ref-344)
345. . این دو حدیث هم بسیار مرتبط بود که برای رعایت اختصار نیاوردم:

     فَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ‏ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قوله .... و قوله إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا أي لا يؤمنون به وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ قال الآيات أمير المؤمنين و الأئمة ع و الدليل على ذلك‏ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع «مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي»

     (تفسير القمي، ج‏1، ص309)

     عن النبی ص ... يَا ابْنَ مَسْعُودٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ وَ يُسَمُّونَهُ النَّبِيذَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ أَنَا مِنْهُمْ بَرِي‏ءٌ وَ هُمْ مِنِّي بُرَآءُ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ الزَّانِي بِأُمِّهِ أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِمَّنْ يُدْخِلُ فِي مَالِهِ مِنَ الرِّبَا مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ وَ مَنْ شَرِبَ الْمُسْكِرَ قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيراً فَهُوَ أَشَدُّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ آكِلِ الرِّبَا لِأَنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أُولَئِكَ يَظْلِمُونَ الْأَبْرَارَ وَ يُصَدِّقُونَ الْفُجَّارَ وَ الْفَسَقَةَ الْحَقُ‏ عِنْدَهُمْ بَاطِلٌ وَ الْبَاطِلُ عِنْدَهُمْ حَقٌّ هَذَا كُلُّهُ لِلدُّنْيَا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ لَكِنْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُون‏...

     مكارم الأخلاق، ص452-453 [↑](#footnote-ref-345)
346. . حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقِيناً لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكٍّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ. [↑](#footnote-ref-346)
347. . وَ اللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّه‏ [↑](#footnote-ref-347)
348. . فَأَخَذَ وَاحِدٌ بِاللِّجَامِ وَ وَاحِدٌ بِالرِّكَابِ- وَ سَوَّى الْآخَرُ عَلَيْهِ ثِيَابَهُ- فَتَضَعْضَعَتِ الْبُرَاقُ فَلَطَمَهَا جَبْرَئِيلُ ثُمَّ قَالَ لَهَا اسْكُنِي يَا بُرَاقُ فَمَا رَكِبَكِ نَبِيٌّ قَبْلَهُ وَ لَا يَرْكَبُكِ بَعْدَهُ مِثْلُهُ- قَالَ فَرَقَّتْ بِهِ وَ رَفَعَتْهُ ارْتِفَاعاً لَيْسَ بِالْكَثِيرِ- وَ مَعَهُ جَبْرَئِيلُ يُرِيهِ الْآيَاتِ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ- قَالَ فَبَيْنَا أَنَا فِي مَسِيرِي- إِذْ نَادَى مُنَادٍ عَنْ يَمِينِي يَا مُحَمَّدُ فَلَمْ أُجِبْهُ وَ لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهِ- ثُمَّ نَادَانِي مُنَادٍ عَنْ يَسَارِي يَا مُحَمَّدُ فَلَمْ أُجِبْهُ وَ لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهِ- ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْنِي امْرَأَةٌ كَاشِفَةٌ عَنْ ذِرَاعَيْهَا وَ عَلَيْهَا مِنْ كُلِّ زِينَةِ الدُّنْيَا- فَقَالَتْ يَا مُحَمَّدُ انْظُرْنِي حَتَّى أُكَلِّمَكَ- فَلَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهَا ثُمَّ سِرْتُ فَسَمِعْتُ صَوْتاً أَفْزَعَنِي- فَجَاوَزْتُ بِهِ فَنَزَلَ بِي جَبْرَئِيلُ، فَقَالَ صَلِّ فَصَلَّيْتُ فَقَالَ أَ تَدْرِي أَيْنَ صَلَّيْتَ فَقُلْتُ لَا- فَقَالَ صَلَّيْتَ بِطَيْبَةَ وَ إِلَيْهَا مُهَاجَرَتُكَ، ثُمَّ رَكِبْتُ فَمَضَيْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ- ثُمَّ قَالَ لِي انْزِلْ وَ صَلِّ فَنَزَلْتُ وَ صَلَّيْتُ، فَقَالَ لِي أَ تَدْرِي أَيْنَ‏ صَلَّيْتَ فَقُلْتُ لَا، فَقَالَ صَلَّيْتَ بِطُورِ سَيْنَاءَ حَيْثُ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى‏ تَكْلِيماً ثُمَّ رَكِبْتُ فَمَضَيْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ- ثُمَّ قَالَ لِي انْزِلْ فَصَلِّ فَنَزَلْتُ وَ صَلَّيْتُ- فَقَالَ لِي أَ تَدْرِي أَيْنَ صَلَّيْتَ فَقُلْتُ لَا، قَالَ صَلَّيْتَ فِي بَيْتِ لَحْمٍ بِنَاحِيَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، حَيْثُ وُلِدَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع ثُمَّ رَكِبْتُ فَمَضَيْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَرَبَطْتُ الْبُرَاقَ بِالْحَلْقَةِ الَّتِي كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ تَرْبِطُ بِهَا- فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَ مَعِي جَبْرَئِيلُ إِلَى جَنْبَيِ فَوَجَدْنَا إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى فِيمَنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ قَدْ جُمِعُوا إِلَيَّ وَ أَقَمْتُ الصَّلَاةَ وَ لَا أَشُكُّ إِلَّا وَ جَبْرَئِيلُ اسْتَقْدَمَنَا، فَلَمَّا اسْتَوَوْا أَخَذَ جَبْرَئِيلُ ع بِعَضُدِي- فَقَدَّمَنِي فَأَمَّمْتُهُمْ وَ لَا فَخْرَ، ثُمَّ أَتَانِي الْخَازِنُ بِثَلَاثِ أَوَانِي، إِنَاءٌ فِيهِ لَبَنٌ وَ إِنَاءٌ فِيهِ مَاءٌ وَ إِنَاءٌ فِيهِ خَمْرٌ، فَسَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ إِنْ أَخَذَ الْمَاءَ غَرِقَ وَ غَرِقَتْ أُمَّتُهُ، وَ إِنْ أَخَذَ الْخَمْرَ غَوَى وَ غَوَتْ أُمَّتُهُ- وَ إِنْ أَخَذَ اللَّبَنَ هُدِيَ وَ هُدِيَتْ أُمَّتُهُ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتُ مِنْهُ- فَقَالَ جَبْرَئِيلُ هُدِيتَ وَ هُدِيَتْ أُمَّتُكَ- ثُمَّ قَالَ لِي مَا ذَا رَأَيْتَ فِي مَسِيرِكَ فَقُلْتُ نَادَانِي مُنَادٍ عَنْ يَمِينِي فَقَالَ لِي أَ وَ أَجَبْتَهُ فَقُلْتُ لَا وَ لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ ذَاكَ دَاعِي الْيَهُودِ لَوْ أَجَبْتَهُ لَتَهَوَّدَتْ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ- ثُمَّ قَالَ مَا ذَا رَأَيْتَ فَقُلْتُ نَادَانِي مُنَادٍ عَنْ يَسَارِي فَقَالَ أَ وَ أَجَبْتَهُ فَقُلْتُ لَا وَ لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ ذَاكَ دَاعِي النَّصَارَى لَوْ أَجَبْتَهُ لَتَنَصَّرَتْ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ مَا ذَا اسْتَقْبَلَكَ فَقُلْتُ لَقِيتُ امْرَأَةً كَاشِفَةً عَنْ ذِرَاعَيْهَا- عَلَيْهَا مِنْ كُلِّ زِينَةٍ- فَقَالَتْ يَا مُحَمَّدُ انْظُرْنِي حَتَّى أُكَلِّمَكَ، فَقَالَ لِي أَ فَكَلَّمْتَهَا فَقُلْتُ لَمْ أُكَلِّمْهَا وَ لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَقَالَ تِلْكَ الدُّنْيَا- وَ لَوْ كَلَّمْتَهَا لَاخْتَارَتْ أُمَّتُكَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، [↑](#footnote-ref-348)
349. . وَ عَلَيْهَا مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ إِسْمَاعِيلُ‏ وَ هُوَ صَاحِبُ الْخَطْفَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ» وَ تَحْتَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ- تَحْتَ كُلِّ مَلَكٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، فَقَالَ يَا جَبْرَئِيلُ مَنْ هَذَا مَعَكَ فَقَالَ: مُحَمَّدٌ ص قَالَ أَ وَ قَدْ بُعِثَ قَالَ نَعَمْ- فَفَتَحَ الْبَابَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ- وَ اسْتَغْفَرْتُ لَهُ وَ اسْتَغْفَرَ لِي- وَ قَالَ مَرْحَباً بِالْأَخِ النَّاصِحِ وَ النَّبِيِّ الصَّالِحِ وَ تَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ حَتَّى دَخَلْتُ سَمَاءَ الدُّنْيَا [↑](#footnote-ref-349)
350. . درباره جایگاه افراد در جهنم این روایت نیز قابل توجه است:

     حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً إِلَّا جَعَلَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلًا- وَ فِي النَّارِ مَنْزِلًا- فَإِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ نَادَى مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَشْرِفُوا- فَيُشْرِفُونَ عَلَى أَهْلِ النَّارِ وَ تُرْفَعُ لَهُمْ مَنَازِلُهُمْ فِيهَا- ثُمَّ يُقَالُ لَهُمْ هَذِهِ مَنَازِلُكُمُ- الَّتِي لَوْ عَصَيْتُمُ اللَّهَ لَدَخَلْتُمُوهَا يَعْنِي النَّارَ قَالَ فَلَوْ أَنَّ أَحَداً مَاتَ فَرَحاً- لَمَاتَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَرَحاً- لِمَا صُرِفَ عَنْهُمْ مِنَ الْعَذَابِ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ يَا أَهْلَ النَّارِ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ فَيَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ فَيَنْظُرُونَ مَنَازِلَهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ- فَيُقَالُ لَهُمْ هَذِهِ مَنَازِلُكُمُ- الَّتِي لَوْ أَطَعْتُمْ رَبَّكُمْ لَدَخَلْتُمُوهَا- قَالَ فَلَوْ أَنَّ أَحَداً مَاتَ حُزْناً- لَمَاتَ أَهْلُ النَّارِ حُزْناً- فَيُورَثُ هَؤُلَاءِ مَنَازِلَ هَؤُلَاءِ- وَ يُورَثُ هَؤُلَاءِ مَنَازِلَ هَؤُلَاءِ- وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ.

     تفسير القمي، ج‏2، ص89 [↑](#footnote-ref-350)
351. روایتی دیگر درباره وضعیت جهنمیان:

     حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِي هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: تُكَلِّمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً أَمِيراً وَ قَارِئاً وَ ذَا ثَرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ فَتَقُولُ لِلْأَمِيرِ يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَاناً فَلَمْ يَعْدِلْ فَتَزْدَرِدُهُ كَمَا يَزْدَرِدُ الطَّيْرُ حَبَّ السِّمْسِمِ وَ تَقُولُ لِلْقَارِئِ يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي فَتَزْدَرِدُهُ وَ تَقُولُ لِلْغَنِيِّ يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيْضاً وَ سَأَلَهُ الْفَقِيرُ الْيَسِيرَ قَرْضاً فَأَبَى إِلَّا بُخْلًا فَتَزْدَرِدُهُ.

     الخصال، ج‏1، ص111 [↑](#footnote-ref-351)
352. در هشدار نسبت به نار جهنم این روایات هم قابل توجه است که برای رعایت اختصار نیاوردم:

     1) و بدانيد! كه اين پوست نازك را بر آتش سوزان شكيبايى نيست، پس بر خويشتن رحمت آريد، شما- توان- خود را در مصيبتهاى اين جهان آزموديد، آيا نديديد از خارى كه بر يكى از شما خلد، چگونه زارى كند، و يا به سر در افتادگى، كه خون آلودش گرداند، و يا ريگ تفته كه او را بسوزاند؟ تا چه رسد كه ميان دو طبقه از آتش بود سوزان، همخوابه او سنگ، و همنشينش شيطان. آيا مى‏دانيد چون مالك بر آتش دوزخ خشم آرد، به خاطر خشم وی برخى از آن برخى ديگر را خرد كنند، و چون بانگ بر آن زند، از شدت بانگ او ميان درهاى دوزخ یورش برند؟

     اى پير سالخورده‌ای كه پيرى در تو راه يافته! چگونه‏اى آن گاه كه طوقهاى از آتش تافته، گرد گردنت افتد، و غلهايى كه گردن و دستها را به هم فرو برد، چنانكه گوشت بازوها را بخورد؟

     پس خدا را، خدا را، اى گروه بندگان! حال كه سالم و تندرستيد نه بيمار، و در گشايش هستيد نه به تنگى دچار، در رهاییِ خود بكوشيد، پيش از آنكه آنچه در گرو است بگيرند و از شما توبه نپذيرند.

     نهج‌البلاغه، ترجمه شهیدی [با اندکی تغییر]، ص195

     وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا أَ فَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَ قَرِينَ شَيْطَانٍ أَ عَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكاً إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضاً لِغَضَبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعاً مِنْ زَجْرَتِهِ أَيُّهَا الْيَفَنُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا الْتَحَمَتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ وَ نَشِبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ فَاللَّهَ اللَّهَ مَعْشَرَ الْعِبَادِ وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصِّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا.

     نهج‌البلاغه، خطبه183

     2) ... فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَ لَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ أَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنّاً بِاللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلَّه‏...

     نهج البلاغة مِنْ عَهْدٍ لَهُ ع إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ (نامه 27)

     3) الْحَسَنُ بْنُ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ لَجُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَ لَقَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ الْتَهَبَتْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَا اسْتَطَاعَ آدَمِيٌّ أَنْ يُطِيقَهَا [يُطْفِئَهَا] إِذَا الْتَهَبَتْ وَ إِنَّهُ لَيُؤْتَى بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تُوضَعَ عَلَى النَّارِ فَتَصْرَخُ صَرْخَةً [مَا] لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ [لِرُكْبَتَيْهِ‏] فَزَعاً مِنْ صَرْخَتِهَا.

     الزهد (حسین بن سعید کوفی اهوازی، قرن3)، ص101 (در تفسير القمي، ج‏1، ص366 این روایت از امام صادق ع روایت شده است) [↑](#footnote-ref-352)
353. . در زبان عربی غالبا «مَن» [= کسی که] برای موجودات جاندار و «ما» [= چیزی که] برای موجودات بیجان به کار می‌رود؛ و «الذی» [= آن که] برای هر دو به کار می‌رود. اما هریک از این دو گاه به معنای عام [یعنی شبیه «الذی»] نیز به کار می‌روند. نمونه بارز جایی که «ما» برای موجودات جاندار به کار رفته، آیه «لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم» (نساء/22) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-353)
354. . البته در مفردات، معنای دوم را این گونه بیان کرده است: «و الثاني: أن يقال لاعتدال الشي‏ء في ذاته، نحو: ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى‏ [النجم/ 6]، و قال: فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ‏ [المؤمنون/ 28]، لِتَسْتَوُوا عَلى‏ ظُهُورِهِ‏ [الزخرف/ 13]، فَاسْتَوى‏ عَلى‏ سُوقِهِ‏ [الفتح/ 29]، و استوى فلان على عمالته، و استوى أمر فلان، و متى عدّي بعلى اقتضى معنى الاستيلاء، كقوله: الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‏ [طه/ 5]»

     اما به نظر می‌رسد تمام معنای دوم به همان معنای استیلاء برگردد و هیچکدام از مثالهایش مثال مناسبی برای اعتدال ذاتی شیء نیست؛ لذا مطلب را به طور خلاصه در متن آن گونه که مشاهده شد آوردیم. [↑](#footnote-ref-354)
355. . ادامه حدیث تا جایی که به قلب و نفس مربوط است:

     انْظُرْ يَا مُفَضَّلُ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْحَيَوَانِ مِنْ هَذَا الْخَلْقِ الْجَلِيلِ قَدْرُهُ الْعَظِيمِ غَنَاؤُهُ أَعْنِي الْحَيَاءَ فَلَوْلَاهُ لَمْ يُقْرَ ضَيْفٌ وَ لَمْ يُوفَ بِالْعِدَاتِ وَ لَمْ تُقْضَ الْحَوَائِجُ وَ لَمْ يُتَحَرَّ الْجَمِيلُ وَ لَمْ يُتَنَكَّبِ الْقَبِيحُ فِي شَيْ‏ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ حَتَّى إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضاً إِنَّمَا يُفْعَلُ لِلْحَيَاءِ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ [مَنْ‏] لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يَرْعَ حَقَّ وَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ وَ لَمْ يُؤَدِّ أَمَانَةً وَ لَمْ يَعِفَّ عَنْ فَاحِشَةٍ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ وُفِّيَ الْإِنْسَانُ جَمِيعَ الْخِلَالِ الَّتِي فِيهَا صَلَاحُهُ وَ تَمَامُ أَمْرِهِ تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ هَذَا النُّطْقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ يُنْتِجُهُ فِكْرُهُ وَ بِهِ يَفْهَمُ مِنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ الْمُهْمَلَةِ الَّتِي لَا تُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهَا بِشَيْ‏ءٍ وَ لَا تَفْهَمُ عَنْ مُخْبِرٍ شَيْئاً وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَ الْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفَظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامَلَاتِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ بَعْضِ الْأَزْمِنَةِ عَنْ بَعْضٍ وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ دَرَسَتِ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتِ الْآدَابُ وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامَلَاتِهِمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رُوِيَ لَهُمْ مِمَّا لَا يَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَعَلَّكَ تَظُنُّ أَنَّهَا مِمَّا يُخْلَصُ إِلَيْهِ بِالْحِيلَةِ وَ الْفِطْنَةِ وَ لَيْسَتْ مِمَّا أُعْطِيَهُ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَ طِبَاعِهِ وَ كَذَلِكَ الْكَلَامُ إِنَّمَا هُوَ شَيْ‏ءٌ يَصْطَلِحُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ وَ لِهَذَا صَارَ يَخْتَلِفُ فِي الْأُمَمِ الْمُخْتَلِفَةِ بِأَلْسُنٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ كَذَلِكَ الْكِتَابَةُ كَكِتَابَةِ الْعَرَبِيِّ وَ السُّرْيَانِيِّ وَ الْعِبْرَانِيِّ وَ الرُّومِيِّ وَ غَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْكِتَابَةِ الَّتِي هِيَ مُتَفَرِّقَةٌ فِي الْأُمَمِ إِنَّمَا اصْطَلَحُوا عَلَيْهَا كَمَا اصْطَلَحُوا عَلَى الْكَلَامِ فَيُقَالُ لِمَنِ ادَّعَى ذَلِكَ إِنَّ الْإِنْسَانَ وَ إِنْ كَانَ لَهُ فِي الْأَمْرَيْنِ جَمِيعاً فِعْلٌ أَوْ حِيلَةٌ فَإِنَّ الشَّيْ‏ءَ الَّذِي يَبْلُغُ بِهِ ذَلِكَ الْفِعْلَ وَ الْحِيلَةَ عَطِيَّةٌ وَ هِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِي خَلْقِهِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ لِسَانٌ مُهَيَّأٌ لِلْكَلَامِ وَ ذِهْنٌ يَهْتَدِي بِهِ لِلْأُمُورِ لَمْ يَكُنْ لِيَتَكَلَّمَ أَبَداً وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كَفٌّ مُهَيَّأَةٌ وَ أَصَابِعُ لِلْكِتَابَةِ لَمْ يَكُنْ لِيَكْتُبَ أَبَداً وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ مِنَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا كَلَامَ لَهَا وَ لَا كِتَابَةَ فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِئِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَا تَفَضَّلَ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فَمَنْ شَكَرَ أُثِيبَ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي مَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَهُ وَ مَا مُنِعَ فَإِنَّهُ أُعْطِيَ عِلْمَ جَمِيعِ مَا فِيهِ صَلَاحُ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَمِمَّا فِيهِ صَلَاحُ دِينِهِ مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالدَّلَائِلِ وَ الشَّوَاهِدِ الْقَائِمَةِ فِي الْخَلْقِ وَ مَعْرِفَةُ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ مِنَ الْعَدْلِ عَلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُوَاسَاةِ أَهْلِ الْخُلَّةِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ تُوجِبُ مَعْرِفَتَهُ وَ الْإِقْرَارُ وَ الِاعْتِرَافُ بِهِ فِي الطَّبْعِ وَ الْفِطْرَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ مُوَافِقَةٍ أَوْ مُخَالِفَةٍ وَ كَذَلِكَ أُعْطِيَ عِلْمَ مَا فِيهِ صَلَاحُ دُنْيَاهُ كَالزِّرَاعَةِ وَ الْغِرَاسِ وَ اسْتِخْرَاجِ الْأَرَضِينَ وَ اقْتِنَاءِ الْأَغْنَامِ وَ الْأَنْعَامِ وَ اسْتِنْبَاطِ الْمِيَاهِ وَ مَعْرِفَةِ الْعَقَاقِيرِ الَّتِي يُسْتَشْفَى بِهَا مِنْ ضُرُوبِ الْأَسْقَامِ وَ الْمَعَادِنِ الَّتِي يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا أَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ وَ رُكُوبِ السُّفُنِ وَ الْغَوْصِ فِي الْبَحْرِ وَ ضُرُوبِ الْحِيَلِ فِي صَيْدِ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ وَ الْحِيتَانِ وَ التَّصَرُّفِ فِي الصِّنَاعَاتِ وَ وُجُوهِ الْمَتَاجِرِ وَ الْمَكَاسِبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ وَ يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ مِمَّا فِيهِ صَلَاحُ أَمْرِهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ فَأُعْطِيَ عِلْمَ مَا يَصْلُحُ بِهِ دِينُهُ وَ دُنْيَاهُ وَ مُنِعَ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَيْسَ فِيهِ‏ شَأْنُهُ وَ لَا طَاقَتُهُ أَنْ يَعْلَمَ كَعِلْمِ الْغَيْبِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ وَ بَعْضِ مَا قَدْ كَانَ أَيْضاً كَعِلْمِ مَا فَوْقَ السَّمَاءِ وَ مَا تَحْتَ الْأَرْضِ وَ مَا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ أَقْطَارِ الْعَالَمِ وَ مَا فِي قُلُوبِ النَّاسِ وَ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ أَشْبَاهِ هَذَا مِمَّا حُجِبَ عَلَى النَّاسِ عِلْمُهُ وَ قَدِ ادَّعَتْ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ هَذِهِ الْأُمُورَ فَأَبْطَلَ دَعْوَاهُمْ مَا يَبِينُ مِنْ خَطَئِهُمْ فِي مَا يَقْضُونَ عَلَيْهِ وَ يَحْكُمُونَ بِهِ فِي مَا ادَّعَوْا عِلْمَهُ فَانْظُرْ كَيْفَ أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمَ جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِدِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ حُجِبَ عَنْهُ مَا سِوَى ذَلِكَ لِيَعْرِفَ قَدْرَهُ وَ نَقْصَهُ وَ كِلَا الْأَمْرَيْنِ فِيهَا صَلَاحُهُ تَأَمَّلِ الْآنَ يَا مُفَضَّلُ مَا سُتِرَ عَنِ الْإِنْسَانِ عِلْمُهُ مِنْ مُدَّةِ حَيَاتِهِ فَإِنَّهُ لَوْ عَرَفَ مِقْدَارَ عُمُرِهِ وَ كَانَ قَصِيرَ الْعُمُرِ لَمْ يَتَهَنَّأْ بِالْعَيْشِ مَعَ تَرَقُّبِ الْمَوْتِ وَ تَوَقُّعِهِ لِوَقْتٍ قَدْ عَرَفَهُ بَلْ كَانَ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَدْ فَنِيَ مَالُهُ أَوْ قَارَبَ الْفَنَاءَ فَقَدِ اسْتَشْعَرَ الْفَقْرَ وَ الْوَجَلَ مِنْ فَنَاءِ مَالِهِ وَ خَوْفِ الْفَقْرِ عَلَى أَنَّ الَّذِي يَدْخُلُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ فَنَاءِ الْعُمُرِ أَعْظَمُ مِمَّا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ فَنَاءِ الْمَالِ لِأَنَّ مَنْ يَقِلُّ مَالُهُ يَأْمُلُ أَنْ يَسْتَخْلِفَ مِنْهُ فَيَسْكُنُ إِلَى ذَلِكَ وَ مَنْ أَيْقَنَ بِفَنَاءِ الْعُمُرِ اسْتَحْكَمَ عَلَيْهِ الْيَأْسُ وَ إِنْ كَانَ طَوِيلَ الْعُمُرِ ثُمَّ عَرَفَ ذَلِكَ وَثِقَ بِالْبَقَاءِ وَ انْهَمَكَ فِي اللَّذَّاتِ وَ الْمَعَاصِي وَ عَمِلَ عَلَى أَنَّهُ يَبْلُغُ مِنْ ذَلِكَ شَهْوَتَهُ ثُمَّ يَتُوبُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ وَ هَذَا مَذْهَبٌ لَا يَرْضَاهُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَا يَقْبَلُهُ أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ عَبْداً لَكَ عَمِلَ عَلَى أَنَّهُ يُسْخِطُكَ سَنَةً وَ يُرْضِيكَ يَوْماً أَوْ شَهْراً لَمْ تَقْبَلْ ذَلِكَ مِنْهُ وَ لَمْ يَحُلَّ عِنْدَكَ مَحَلَّ الْعَبْدِ الصَّالِحِ دُونَ أَنْ يُضْمِرَ طَاعَتَكَ وَ نُصْحَكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ فِي كُلِّ الْأَوْقَاتِ عَلَى تَصَرُّفِ الْحَالاتِ فَإِنْ قُلْتَ أَ وَ لَيْسَ قَدْ يُقِيمُ الْإِنْسَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ حِيناً ثُمَّ يَتُوبُ فَتُقْبَلُ تَوْبَتُهُ قُلْنَا إِنَّ ذَلِكَ شَيْ‏ءٌ يَكُونُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِغَلَبَةِ الشَّهَوَاتِ لَهُ لو [وَ] تَرْكِهِ مُخَالَفَتَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُقَدِّرَهَا فِي نَفْسِهِ وَ يَبْنِيَ عَلَيْهِ أَمْرَهُ فَيَصْفَحُ اللَّهُ عَنْهُ وَ يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ فَأَمَّا مَنْ قَدَّرَ أَمْرَهُ عَلَى أَنْ يَعْصِيَ مَا بَدَا لَهُ ثُمَّ يَتُوبَ آخِرَ ذَلِكَ فَإِنَّمَا يُحَاوِلُ خَدِيعَةَ مَنْ لَا يُخَادَعُ بِأَنْ يَتَسَلَّفَ التَّلَذُّذَ فِي الْعَاجِلِ وَ يَعِدَ وَ يُمَنِّيَ نَفْسَهُ التَّوْبَةَ فِي الْآجِلِ وَ لِأَنَّهُ لَا يَفِي بِمَا يَعِدُ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّ النُزُوعَ مِنَ التَّرَفُّهِ وَ التَّلَذُّذِ وَ مُعَانَاةَ التَّوْبَةِ وَ لَا سِيَّمَا عِنْدَ الْكِبَرِ وَ ضَعْفِ الْبَدَنِ أَمْرٌ صَعْبٌ وَ لَا يُؤْمَنُ عَلَى الْإِنْسَانِ مَعَ مُدَافَعَتِهِ بِالتَّوْبَةِ أَنْ‏ يُرْهِقَهُ الْمَوْتُ فَيَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا غَيْرَ تَائِبٍ كَمَا قَدْ يَكُونُ عَلَى الْوَاحِدِ دَيْنٌ إِلَى أَجَلٍ وَ قَدْ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهِ فَلَا يَزَالُ يُدَافِعُ بِذَلِكَ حَتَّى يَحِلَّ الْأَجَلُ وَ قَدْ نَفِدَ الْمَالُ فَيَبْقَى الدَّيْنُ قَائِماً عَلَيْهِ فَكَانَ خَيْرَ الْإِنْسَانِ أَنْ يُسْتَرَ عَنْهُ مَبْلَغُ عُمُرِهِ فَيَكُونَ طُولَ عُمُرِهِ يَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ فَيَتْرُكَ الْمَعَاصِيَ وَ يُؤْثِرَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ فَإِنْ قُلْتَ وَ هَا هُوَ الْآنَ قَدْ سُتِرَ عَنْهُ مِقْدَارُ حَيَاتِهِ وَ صَارَ يَتَرَقَّبُ الْمَوْتَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ يُقَارِفُ الْفَوَاحِشَ وَ يَنْتَهِكُ الْمَحَارِمَ قُلْنَا إِنَّ وَجْهَ التَّدْبِيرِ فِي هَذَا الْبَابِ هُوَ الَّذِي جَرَى عَلَيْهِ الْأَمْرُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعَ ذَلِكَ لَا يَرْعَوِي وَ لَا يَنْصَرِفُ عَنِ الْمَسَاوِي فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَرَحِهِ وَ مِنْ قَسَاوَةِ قَلْبِهِ لَا مِنْ خَطَإٍ فِي التَّدْبِيرِ كَمَا أَنَّ الطَّبِيبَ قَدْ يَصِفُ لِلْمَرِيضِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ فَإِنْ كَانَ الْمَرِيضُ مُخَالِفاً لِقَوْلِ الطَّبِيبِ لَا يَعْمَلُ بِمَا يَأْمُرُهُ وَ لَا يَنْتَهِي عَمَّا يَنْهَاهُ عَنْهُ لَمْ «1» يَنْتَفِعْ بِصِفَتِهِ وَ لَمْ يَكُنِ الْإِسَاءَةُ فِي ذَلِكَ الطَّبِيبِ بَلْ لِلْمَرِيضِ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ وَ لَئِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعَ تَرَقُّبِهِ لِلْمَوْتِ كُلَّ سَاعَةٍ لَا يَمْتَنِعُ عَنِ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَوْ وَثِقَ بِطُولِ الْبَقَاءِ كَانَ أَحْرَى بِأَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْكَبَائِرِ الْقَطْعِيَّةِ فَتَرَقُّبُ الْمَوْتِ عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الثِّقَةِ بِالْبَقَاءِ ثُمَّ إِنَّ تَرَقُّبَ الْمَوْتِ وَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ يَلْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا يَتَّعِظُونَ بِهِ فَقَدْ يَتَّعِظُ بِهِ صِنْفٌ آخَرُ مِنْهُمْ وَ يَنْزِعُونَ عَنِ الْمَعَاصِي وَ يُؤْثِرُونَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ يَجُودُونَ بِالْأَمْوَالِ وَ الْعَقَائِلِ النَّفْسِيَّةِ فِي الصَّدَقَةِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ فَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ يُحْرَمَ هَؤُلَاءِ الِانْتِفَاعَ بِهَذِهِ الْخَصْلَةِ لِتَضْيِيعِ أُولَئِكَ حَظَّهُمْ مِنْهَا. [↑](#footnote-ref-355)
356. روایات ذیل در کتاب بحارالانوار هم در بحث شناخت نفس قابل تامل است:

     عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع وَ قَالَ فِي آخِرِهِ وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فِي الِاسْمِ لَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنَى وَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ هُوَ وَاحِدٌ لَا وَاحِدَ غَيْرُهُ وَ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ لَا تَفَاوُتَ وَ لَا زِيَادَةَ وَ لَا نُقْصَانَ وَ أَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ جَوَاهِرَ شَتَّى غَيْرَ أَنَّهُ بِالاجْتِمَاعِ شَيْ‏ءٌ وَاحِدٌ.

     6- الْإِخْتِصَاصُ، قَالَ الْعَالِمُ ع خَلَقَ اللَّهُ عَالَمَيْنِ مُتَّصِلَيْنِ فَعَالَمٌ عِلْوِيٌّ وَ عَالَمٌ سِفْلِيٌّ وَ رَكَّبَ الْعَالَمَيْنِ جَمِيعاً فِي ابْنِ آدَمَ وَ خَلَقَهُ كريا [كُرَوِيّاً] مُدَوَّراً فَخَلَقَ اللَّهُ رَأْسَ ابْنِ آدَمَ كَقُبَّةِ الْفَلَكِ وَ شَعْرَهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ وَ عَيْنَيْهِ كَالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ مَنْخِرَيْهِ كَالشِّمَالِ وَ الْجَنُوبِ وَ أُذُنَيْهِ كَالْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ جَعَلَ لَمْحَهُ كَالْبَرْقِ وَ كَلَامَهُ كَالرَّعْدِ وَ مَشْيَهُ كَسَيْرِ الْكَوَاكِبِ وَ قُعُودَهُ كَشَرَفِهَا وَ غَفْوَهُ كَهُبُوطِهَا وَ مَوْتَهُ كَاحْتِرَاقِهَا وَ خَلَقَ فِي ظَهْرِهِ أَرْبَعاً وَ عِشْرِينَ فِقْرَةً كَعَدَدِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ خَلَقَ لَهُ ثَلَاثِينَ مِعًى كَعَدَدِ الْهِلَالِ ثَلَاثِينَ يَوْماً وَ خَلَقَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ وِصْلًا «4» كَعَدَدِ السَّنَةِ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْراً وَ خَلَقَ لَهُ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ عِرْقاً كَعَدَدِ السَّنَةِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ يَوْماً وَ خَلَقَ لَهُ سَبْعَمِائَةِ عَصَبَةٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ عُضْواً وَ هُوَ مِقْدَارُ مَا يُقِيمُ الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ عَجَّنَهُ مِنْ مِيَاهٍ أَرْبَعَةٍ فَخَلَقَ الْمَالِحَ فِي عَيْنَيْهِ فَهُمَا لَا يَذُوبَانِ فِي الْحَرِّ وَ لَا يَجْمُدَانِ فِي الْبَرْدِ وَ خَلَقَ الْمُرَّ فِي أُذُنَيْهِ لِكَيْ لَا تَقْرَبَهُمَا الْهَوَامُّ وَ خَلَقَ الْمَنِيَّ فِي ظَهْرِهِ لِكَيْلَا يَعْتَرِيَهُ الْفَسَادُ وَ خَلَقَ‏ الْعَذْبَ فِي لِسَانِه لِيَجِدَ طَعْمَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ خَلَقَهُ بِنَفْسٍ وَ جَسَدٍ وَ رُوحٍ فَرُوحُهُ الَّتِي لَا تُفَارِقُهُ إِلَّا بِفِرَاقِ الدُّنْيَا وَ نَفْسُهُ الَّتِي تُرِيهِ الْأَحْلَامَ وَ الْمَنَامَاتِ وَ جِسْمُهُ هُوَ الَّذِي يَبْلَى وَ يَرْجِعُ إِلَى التُّرَاب‏

     بحار الأنوار، ج‏58، ص253-254

     الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِي الْأَصْبَغِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بُنِيَ الْجَسَدُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ الرُّوحِ وَ الْعَقْلِ وَ الدَّمِ وَ النَّفْسِ فَإِذَا خَرَجَ الرُّوحُ تَبِعَهُ الْعَقْلُ فَإِذَا رَأَى الرُّوحُ شَيْئاً حَفِظَهُ عَلَيْهِ الْعَقْلُ وَ بَقِيَ الدَّمُ وَ النَّفْس‏

     الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ‏ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ عِرْفَانُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ أَنْ يَعْرِفَهَا بِأَرْبَعِ طَبَائِعَ وَ أَرْبَعِ دَعَائِمَ وَ أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ وَ طَبَائِعُهُ الدَّمُ وَ الْمِرَّةُ وَ الرِّيحُ وَ الْبَلْغَمُ وَ دَعَائِمُهُ الْعَقْلُ وَ مِنَ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ أَرْكَانُهُ النُّورُ وَ النَّارُ وَ الرُّوحُ وَ الْمَاءُ فَأَبْصَرَ وَ سَمِعَ وَ عَقَلَ بِالنُّورِ وَ أَكَلَ وَ شَرِبَ بِالنَّارِ وَ جَامَعَ وَ تَحَرَّكَ بِالرُّوحِ وَ وَجَدَ طَعْمَ الذَّوْقِ وَ الطُّعْمِ بِالْمَاءِ فَهَذَا تَأْسِيسُ صُورَتِهِ فَإِذَا كَانَ عَالِماً حَافِظاً ذَكِيّاً فَطِناً فَهِماً عَرَفَ فِي مَا هُوَ وَ مِنْ أَيْنَ تَأْتِيهِ الْأَشْيَاءُ وَ لِأَيِّ شَيْ‏ءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ لِمَا هُوَ صَائِرٌ بِإِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ الْإِقْرَارِ بِالطَّاعَةِ وَ قَدْ جَرَى فِيهِ النَّفْسُ وَ هِيَ حَارَّةٌ وَ تَجْرِي فِيهِ وَ هِيَ بَارِدَةٌ فَإِذَا حَلَّتْ بِهِ الْحَرَارَةُ أَشِرَ وَ بَطِرَ وَ ارْتَاحَ وَ قَتَلَ وَ سَرَقَ وَ نَصَحَ‏ وَ اسْتَبْشَرَ وَ فَجَرَ وَ زَنَى وَ اهْتَزَّ وَ بَذَخَ وَ إِذَا كَانَتْ بَارِدَةً اهْتَمَّ وَ حَزِنَ وَ اسْتَكَانَ وَ ذَبَلَ وَ نَسِيَ وَ أَيِسَ فَهِيَ الْعَوَارِضُ الَّتِي تَكُونُ مِنْهَا الْأَسْقَامُ فَإِنَّهُ سَبِيلُهَا وَ لَا يَكُونُ أَوَّلُ ذَلِكَ إِلَّا لِخَطِيئَةٍ عَمِلَهَا فَيُوَافِقُ ذَلِكَ مَأْكَلٌ أَوْ مَشْرَبٌ فِي إِحْدَى سَاعَاتٍ لَا تَكُونُ تِلْكَ السَّاعَةُ مُوَافِقَةً لِذَلِكَ الْمَأْكَلِ وَ الْمَشْرَبِ بِحَالِ الْخَطِيئَةِ فَيَسْتَوْجِبُ الْأَلَمَ مِنْ أَلْوَانِ الْأَسْقَامِ وَ قَالَ جَوَارِحُ الْإِنْسَانِ وَ عُرُوقُهُ وَ أَعْضَاؤُهُ جُنُودٌ لِلَّهِ‏ مُجَنَّدَةٌ عَلَيْهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ سُقْماً سَلَّطَهَا عَلَيْهِ فَأَسْقَمَهُ مِنْ حَيْثُ يُرِيدُ بِهِ ذَلِكَ السُّقْم‏

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏58، ص: 303

     الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ اعْلَمْ يَا فُلَانُ إِنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ أَ لَا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ جَوَارِحِ الْجَسَدِ شُرَطٌ لِلْقَلْبِ وَ تَرَاجِمَةٌ لَهُ مُؤَدِّيَةٌ عَنْهُ الْأُذُنَانِ وَ الْعَيْنَانِ وَ الْأَنْفُ وَ الْفَمُ وَ الْيَدَانِ وَ الرِّجْلَانِ وَ الْفَرْجُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هَمَّ بِالاسْتِمَاعِ حَرَّكَ أُذُنَيْهِ وَ فَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَ إِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّى تِلْكَ الرَّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ وَ إِذَا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَكَلَّمَ بِاللِّسَانِ‏ وَ إِذَا هَمَّ بِالْحَرَكَةِ سَعَتِ الرِّجْلَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكَرُ فَهَذِهِ كُلُّهَا مُؤَدِّيَةٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْرِيكِ وَ كَذَلِكَ يَنْبَغِي الإمام‏ [لِلْإِمَامِ‏] أَنْ يُطَاعَ لِلْأَمْرِ مِنْهُ‏ .

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏58، ص: 304

     10- الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ الْغِلْظَةَ فِي الْكَبِدِ وَ الْحَيَاءَ فِي الرِّيحِ وَ الْعَقْلَ مَسْكَنُهُ الْقَلْبُ‏ .

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏58، ص: 304

     11- الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ‏ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْحَزْمُ فِي الْقَلْبِ وَ الرَّحْمَةُ وَ الْغِلْظَةُ فِي الْكَبِدِ وَ الْحَيَاءُ فِي الرِّئَةِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ لِأَبِي جَمِيلَةَ الْعَقْلُ مَسْكَنُهُ فِي الْقلْب‏

     بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏58، ص: 305

     غوالي اللئالي رُوِيَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص رَجُلٌ اسْمُهُ مُجَاشِعٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ فَقَالَ ص مَعْرِفَةُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ قَالَ مُخَالَفَةُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَا الْحَقِّ قَالَ سَخَطُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَصْلِ الْحَقِّ قَالَ هَجْرُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ قَالَ عِصْيَانُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ قَالَ نِسْيَانُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ قَالَ التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى أُنْسِ الْحَقِّ قَالَ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ قَالَ الِاسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ. [↑](#footnote-ref-356)
357. . این روایت را مرحوم مجلسی آورده و آن را مردود دانسته است (نه در کانال گذاشتم و نه در وبلاگ):

     وَ قَدْ رَوَى بَعْضُ الصُّوفِيَّةِ فِي كُتُبِهِمْ عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ‏ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً ع فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسِي قَالَ يَا كُمَيْلُ وَ أَيَّ الْأَنْفُسِ تُرِيدُ أَنْ أُعَرِّفَكَ قُلْتُ يَا مَوْلَايَ هَلْ هِيَ إِلَّا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ قَالَ يَا كُمَيْلُ إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ وَ الْحِسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَ الْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ خَمْسُ قُوًى وَ خَاصِيَّتَانِ فَالنَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى مَاسِكَةٌ وَ جَاذِبَةٌ وَ هَاضِمَةٌ وَ دَافِعَةٌ وَ مُرَبِّيَةٌ وَ لَهَا خَاصِيَّتَانِ الزِّيَادَةُ وَ النُّقْصَانُ وَ انْبِعَاثُهَا مِنَ الْكَبِدِ وَ الْحِسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى سَمْعٌ وَ بَصَرٌ وَ شَمٌّ وَ ذَوْقٌ وَ لَمْسٌ وَ لَهَا خَاصِيَّتَانِ الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ انْبِعَاثُهَا مِنَ الْقَلْبِ وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى فِكْرٌ وَ ذِكْرٌ وَ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ نَبَاهَةٌ وَ لَيْسَ لَهَا انْبِعَاثٌ وَ هِيَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِالنُّفُوسِ الْفَلَكِيَّةِ وَ لَهَا خَاصِيَّتَانِ النَّزَاهَةُ وَ الْحِكْمَةُ وَ الْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوًى بَهَاءٌ فِي فَنَاءٍ وَ نَعِيمٌ فِي شَقَاءٍ وَ عِزٌّ فِي ذُلٍّ وَ فَقْرٌ فِي غَنَاءٍ وَ صَبْرٌ فِي بَلَاءٍ وَ لَهَا خَاصِيَّتَانِ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ وَ هَذِهِ الَّتِي مَبْدَؤُهَا مِنَ اللَّهِ وَ إِلَيْهِ تَعُودُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ قَالَ تَعَالَى يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً وَ الْعَقْلُ فِي وَسَطِ الْكُلِّ.. (بحار الأنوار، ج‏58، ص85) [↑](#footnote-ref-357)
358. . مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِف‏ [↑](#footnote-ref-358)
359. . مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّه‏ [↑](#footnote-ref-359)
360. . و تنكير «نَفْسٍ» قيل: للتنكير، و قيل: للتفخيم و لا يبعد أن يكون التنكير للإشارة إلى أن لها وصفا و أن لها نبأ. [↑](#footnote-ref-360)
361. . فإن قلت: لم نكرت النفس؟ قلت: فيه وجهان، أحدهما: أن يريد نفسا خاصة من بين النفوس و هي نفس آدم، كأنه قال: و واحدة من النفوس. و الثاني: أن يريد كل نفس و ينكر للتكثير على الطريقة المذكورة في قوله «عَلِمَتْ نَفْسٌ‏» (تکویر/14) [↑](#footnote-ref-361)
362. . و تعبیر «فَجَرَ الْمَاءَ فَانْفَجَر»یعنی «راهی برای [جوی] آب باز کرد و آب جاری شد» (المصباح المنير2/ 463) [↑](#footnote-ref-362)
363. . و التَّقْوَى‏ في الأصل: وَقْوَى، فعلى، من‏ وَقَيْتُ‏، فلما فتحت أبدلت تاء فتركت في تصريف الفعل (این کلمه، مصدر و در اصل به صورت «وَقْوَى» (مصدر بر وزن «فَعلَی») بوده است که به خاطر فتحه، «و» به «تـ» ابدال شده است) [↑](#footnote-ref-363)
364. . این حدیث هم به معنای فوق بسیار نزدیک است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ لَا تَفْعَلْ وَ قَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ افْعَلْ وَ إِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَان‏. (الكافي، ج‏2، ص267) [↑](#footnote-ref-364)
365. . در همین مضمون روایات زیر هم قابل توجه است:

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً هَلْ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ قَالَ لَا. الكافي، ج‏1، ص164؛ التوحيد (للصدوق)، ص412

     مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَ‏ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ. الكافي، ج‏1، ص163؛ المحاسن، ج‏1، ص276؛ التوحيد (للصدوق)، ص411 (البته روایت اخیر را قبلا در جلسه63، حدیث4 آوردیم) [↑](#footnote-ref-365)
366. . قَالَ لِي يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ أَبُوهُ النُّورُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ [↑](#footnote-ref-366)
367. . متن کامل روایت چنین است:

     «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» الشَّمْسُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ ضُحَاهَا قِيَامُ الْقَائِمِ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَالَ «وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى» (طه/59) «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ «وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها» هُوَ قِيَامُ الْقَائِمِ «وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها» حبتر وَ دَوْلَتُهُ قَدْ غَشَا عَلَيْهِ الْحَقُّ؛ وَ أَمَّا قَوْلُهُ «وَ السَّماءِ وَ ما بَناها» قَالَ هُوَ مُحَمَّدٌ ع هُوَ السَّمَاءُ الَّذِي يَسْمُو إِلَيْهِ الْخَلْقُ فِي الْعِلْمِ وَ قَوْلُهُ «وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها» قَالَ الْأَرْضُ الشِّيعَةُ «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها» قَالَ هُوَ الْمُؤْمِنُ الْمَسْتُورُ [المستوی] وَ هُوَ عَلَى الْحَقِّ وَ قَوْلُهُ «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» قَالَ عَرَّفَهُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها»؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها» قَالَ قَدْ أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللَّهُ «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» اللَّهُ وَ قَوْلُهُ «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها» قَالَ ثَمُودُ رَهْطٌ مِنَ الشِّيعَةِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى‏ عَلَى الْهُدى‏ فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ» (فصلت/17) فَهُوَ السَّيْفُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ» هُوَ النَّبِيُّ ص «ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْياها» قَالَ النَّاقَةُ الْإِمَامُ الَّذِي فَهِمَ عَنِ اللَّهِ وَ فَهِمَ عَنْ رَسُولِهِ «وَ سُقْياها» أَيْ عِنْدَهُ مُسْتَقَى الْعِلْمِ «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها» قَالَ فِي الرَّجْعَةِ «وَ لا يَخافُ عُقْباها» قَالَ لَا يَخَافُ مِنْ مِثْلِهَا إِذَا رَجَعَ. [↑](#footnote-ref-367)
368. . و جاء الرواية عن سعيد بن ابى هلال قال: كان رسول الله صلى الله عليه و آله إذا قرء هذه الاية «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها» وقف ثم قال: اللهم آت نفسي تقواها أنت وليها و مولاها، و زكها أنت خير من زكاها. (تفسير نور الثقلين، ج‏5، ص586) [↑](#footnote-ref-368)
369. . «وَ ما سَوَّاها + فَـ+ أَلْهَمَها ...» اینکه الهام کردن را بر تسویه (سامان دادن اجزای نفس) متفرع و مبتنی کرد، نشان می‌دهد که عقل عملی (که محل الهام فجور و تقوی است) از لوازم آفرینش نفس انسانی است، همان گونه که در آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم/30) بدان اشاره شده است. (المیزان20/ 298) [↑](#footnote-ref-369)
370. . وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي‏ تَرَكَهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَه‏ [↑](#footnote-ref-370)
371. مرحوم طبرسی، علاوه بر اقوال قبلی، برای «نافیه» بودن «لا» دو وجه دیگر را برشمرده است: و قيل معناه لا أقسم بيوم القيامة لظهورها بالدلائل العقلية و السمعية و قيل معناه لا أقسم بيوم القيامة فإنكم لا تقرون بها (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏10، ص597) [↑](#footnote-ref-371)
372. . و درباره اینکه مقصود از آن چیست، گفته شده: مقصود هر انسان خوب یا بدی روز قیامت خود را ملامت می‌کند: اگر بد باشد، که واضح است؛ و اگر خوب است، که چرا بیشتر خوبی نکردم؛ و نیز گفته‌ شده: مقصود نفس انسان مومن است که خود را هنگام ورود در گناهان ملامت می‌کند و بدین طریق خود را از گناه دور می‌دارد؛ و نیز گفته شده: که مقصود انسان کافر است که روز قیامت خود را به خاطر جهنمی‌شدنش ملامت می‌کند (یونس/54)؛ و هرکدام از اینها وجهی دارد (مجمع البيان10/ 597؛ المیزان20/ 104) و لذا همگی می‌توانند درست باشند. [↑](#footnote-ref-372)
373. . فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي‏ التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُف‏ [↑](#footnote-ref-373)
374. . برخی اساسا معنی اصلی آن را همین «آب دهان سرازیر شده» می‌دانند که چون یک کار بدون قصد و هدفی است به کارهای بی‌قصد و هدف هم بازی گفته شده است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص741) [↑](#footnote-ref-374)
375. . جایگاه نحوی کلمه «لاعبین» در این آیه، حال است؛ یعنی برای بیان وضعیت «ما» (فاعل فعل خلقنا) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-375)
376. . این حدیث در [جلسه125 حدیث 2](#_حدیث_1) آمده بود. [↑](#footnote-ref-376)
377. . شاید بهتر باشد احادیث این جلسه و جلسه قبل جابجا شود. [↑](#footnote-ref-377)
378. . ... فَإِنَّا نَبْدَأُ مِنْ ذَلِكَ بِقَوْلِ الصَّادِقِ ع لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ وَ لَكِنْ مَنْزِلَةٌ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ وَ هِيَ صِحَّةُ الْخِلْقَةِ وَ تَخْلِيَةُ السَّرْبِ وَ الْمُهْلَةُ فِي الْوَقْتِ وَ الزَّادُ مِثْلُ الرَّاحِلَةِ وَ السَّبَبُ الْمُهَيِّجُ لِلْفَاعِلِ عَلَى فِعْلِهِ فَهَذِهِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ جَمَعَ بِهِ الصَّادِقُ ع جَوَامِعَ الْفَضْلِ فَإِذَا نَقَصَ الْعَبْدُ مِنْهَا خَلَّةً كَانَ الْعَمَلُ عَنْهُ مَطْرُوحاً بِحَسَبِه‏... (تحف العقول، ص460) [↑](#footnote-ref-378)
379. . ... وَ الْقَوْلُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ هُوَ الِاخْتِبَارُ وَ الِامْتِحَانُ وَ الْبَلْوَى بِالاسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَّكَ الْعَبْدَ وَ شَرْحُهَا فِي الْخَمْسَةِ الْأَمْثَالِ الَّتِي ذَكَرَهَا الصَّادِقُ ع أَنَّهَا جَمَعَتْ جَوَامِعَ الْفَضْلِ وَ أَنَا مُفَسِّرُهَا بِشَوَاهِدَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْبَيَانِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ... (تحف العقول، ص470) [↑](#footnote-ref-379)
380. . ادامه روایت که به همین موضوع مرتبط است:

     فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلَمْ يَعْلَمِ اللَّهُ مَا يَكُونُ مِنَ الْعِبَادِ حَتَّى‏ اخْتَبَرَهُمْ قُلْنَا بَلَى قَدْ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ «لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ» وَ إِنَّمَا اخْتَبَرَهُمْ لِيُعَلِّمَهُمْ عَدْلَهُ وَ لَا يُعَذِّبَهُمْ إِلَّا بِحُجَّةٍ بَعْدَ الْفِعْلِ وَ قَدْ أَخْبَرَ بِقَوْلِهِ «وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولًا» وَ قَوْلِهِ «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» وَ قَوْلِهِ «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» فَالاخْتِبَارُ مِنَ اللَّهِ بِالاسْتِطَاعَةِ الَّتِي مَلَّكَهَا عَبْدَهُ وَ هُوَ الْقَوْلُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَ التَّفْوِيضِ وَ بِهَذَا نَطَقَ الْقُرْآنُ وَ جَرَتِ الْأَخْبَارُ عَنِ الْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص‏... [↑](#footnote-ref-380)
381. . اللَّهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عِلْماً [↑](#footnote-ref-381)
382. . إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَميمٍ وَ عَذابٌ أَليمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُون‏ [↑](#footnote-ref-382)
383. . و نیز: وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ (الأنعام/73)؛ «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَديدٍ» (ابراهیم/19) ؛ وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَميلَ (حجر/85) ؛ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالى‏ عَمَّا يُشْرِكُونَ (نحل/3) ؛ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ في‏ ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنينَ (عنکبوت/44) ؛ أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا في‏ أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ (روم/8) ؛ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْري لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلا هُوَ الْعَزيزُ الْغَفَّارُ (زمر/5) ؛ وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى‏ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (جاثیه/22) ؛ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ (تغابن/3) [↑](#footnote-ref-383)
384. . در اصل طَغَوُوتُ بوده که در آن لام‌الفعل (و) بر عین‌الفعل (غ) مقدم شده و سپس واو به خاطر اینکه متحرک و ما قبلش مفتوح بوده، به الف تبدیل شده است. [↑](#footnote-ref-384)
385. . طاغوت، به نهایت طغیان رسیدن است (تفسیر صافی4/ 318) [↑](#footnote-ref-385)
386. . «اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها»: «الطَّاغُوتَ» مفعول برای «اجتبوا» است و «ان یعبدوها» مصدر مؤول است (یعنی در معنای مصدر است و به صورت «عبادتها» بوده است) که بدل برای طاغوت می‌باشد، که این بدل، اصطلاحاً بدل اشتمال است (الکشاف4/ 120)؛ یعنی بدلی است که شامل محتوای مبدل منه خود می‌شود و نکته‌ای را به آن می‌افزاید. در واقع، تقدیر عبارت این گونه است: اجتناب کردند از طاغوت؛ درواقع، اجتناب کردند از پرستشش. [↑](#footnote-ref-386)
387. البته کلمه «النُّوبَة» به گروهی از مردم سودان (که سیاهپوستند) نیز گفته می‌شود (کتاب العین8/ 379) و برخی این احتمال را هم مطرح کرده‌اند که وجه تسمیه زنبور عسل به «نوب» از این جهت باشد که مقداری سیاهی در آن هست (كتاب الماء، ج‏3، ص1280) [↑](#footnote-ref-387)
388. . البته برخی این را ناشی از رسم المصحف دانسته‌اند که در این صورت یک قاعده عمومی نیست بلکه از اقتضائات خاص قرآن است: إعراب القرآن و بيانه، ج‏8، ص40. [↑](#footnote-ref-388)
389. . «أخرج ابن أبي حاتم، عن زيد بن أسلم، أنّ هذه الآية «وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها» نزلت في ثلاثة نفر كانوا في الجاهليّة يقولون: «لا إله إلّا اللّه»؛ زيد بن عمرو بن نفيل، و أبي‌ذرّ الغفاري، و سلمان الفارسي». روى الواحدي نحوه، عن ابن زيد في سبب نزول الآية [↑](#footnote-ref-389)
390. . این روایت هم درباره اجتناب از طاغوت قابل توجه است:

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ ... فَقَالَ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ يَعْنِي بِالْإِمَامِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَ الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ الْعِبَادَةُ طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَنِيبُوا إِلى‏ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ ثُمَّ جَزَاهُمْ فَقَالَ لَهُمُ الْبُشْرى‏ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ الْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَ بِظُهُورِهِ وَ بِقَتْلِ أَعْدَائِهِمْ وَ بِالنَّجَاةِ فِي الْآخِرَةِ وَ الْوُرُودِ عَلَى مُحَمَّدٍ (الكافي، ج‏1، ص430) [↑](#footnote-ref-390)
391. . در همین معناست این روایت از حضرت مسیح:

     عَنْهُ [↑](#footnote-ref-391)
392. . حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤْمِنُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ ص إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ أَدَّوْهُ كَمَا سَمِعُوهُ لَا يَزِيدُونَ وَ لَا يَنْقُصُونَ. [↑](#footnote-ref-392)
393. . يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ أَوْ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا بَصِيرٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ: «هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ ص، إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ، وَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ، وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ» [↑](#footnote-ref-393)
394. . این حدیث هم به همین مضمون نزدیک است:

     عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْهُ. (الكافي، ج‏1، ص51) [↑](#footnote-ref-394)
395. . در الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏2، ص453 این روایت بدین صورت نقل شده است:

     وَ لَيْسَ كُلُّ آيَةٍ مُشْتَبِهَةٍ فِي الْقُرْآنِ كَانَتِ الْآيَةُ حُجَّةً عَلَى حُكْمِ الْآيَاتِ اللَّاتِي أُمِرَ بِالْأَخْذِ بِهَا وَ تَقْلِيدِهَا وَ هِيَ قَوْلُهُ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ الْآيَةَ وَ قَالَ فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى وَ يُقَرِّبُ لَنَا وَ لَكُمُ الْكَرَامَةَ وَ الزُّلْفَى وَ هَدَانَا لِمَا هُوَ لَنَا وَ لَكُمْ خَيْرٌ وَ أَبْقَى إِنَّهُ الْفَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ الْحَكِيمُ الْمَجِيدُ. [↑](#footnote-ref-395)
396. . و اعلم أيدك الله تعالى أنه قد ورد من طريق العامة و الخاصة الْخَبَرُ الْمَأْثُورُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَاعاً رُبُعٌ فِينَا وَ رُبُعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ رُبُعٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ وَ لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ. و كَرَائِمُ الْقُرْآنِ مَحَاسِنُهُ وَ أَحْسَنُهُ‏ لِقَوْلِهِ تَعَالَى‏ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ‏ و القول هو القرآن. [رواه فرات بن إبراهيم الكوفيّ في تفسيره ص 2، و ابن المغازلي في مناقبه ص 328 ح 375، و أيضا الحافظ أبو نعيم في« ما نزل من القرآن في علي عليه السّلام» على ما ذكره العلّامة المجلسي( ره) في البحار ج 35 ص 359، و الخبر في كلّ موضع ممّا ذكر مرويّ عن ابن عبّاس عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله، نعم الخبر روي في غير واحد من الكتب بعينه عن الأصبغ بن نباتة عن علي عليه السّلام. تأويل الآيات الظاهرة، ص21، پاورقی 3] [↑](#footnote-ref-396)
397. . کتاب العین4/ 456 ؛ المحيط في اللغة، ج‏5، ص149؛ [↑](#footnote-ref-397)
398. . البته برخی از متاخرین کاملا برعکس گفته‌اند، که به نظر نمی‌رسد حق با آنها باشد. محمدباقر شریف قرشی می‌گوید: «غىّ و غواية بمعنى رفتن براه هلاكت است. گر چه آنرا ضلالت نوميدى، جهل ناشى از اعتقاد فاسد و فساد گفته‏اند، زيرا ضلالت بمعنى گمراهى است و غىّ با آن و رفتن در راه هلاكت هر دو ميسازد بعبارت ديگر ضالّ ممكن است بى‏هدف باشد يا در راه هلاكت ولى غوايت آن است كه فقط در راه هلاكت باشد طبرسى ذيل آيه قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِ‏ (بقره: 256) فرموده: «غَوَى يَغْوَى غَيّاً وَ غَوايَةً: سَلَكَ طَريقَ الْهَلاكِ» يعنى راه هلاكت در پيش گرفت: در نهايه آنرا ضلالت و دخول در باطل گفته است بنظرم منظورش قسمت دوم ضلالت است كه همان هلاكت و دخول در باطل باشد.» (قاموس قرآن، ج‏5، ص132) کلام مرحوم طبرسی در مقام مقایسه آن با ضلالت نبوده و لذاواقعا چنین دلالتی ندارد. ایشان گفته‌اند: «الرشد نقيض الغي و هو الرشد و الرشد و تقول غوي يغوى غيا و غواية إذا سلك طريق الهلاك و غوى إذا خاب قال الشاعر:

     و من يلق خيرا يحمد الناس أمره و من يغو لا يعدم على الغي لائما

     و غوي الفصيل يغوى غوى إذا قطع عن اللبن حتى يكاد يهلک» (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج‏2، ص630) [↑](#footnote-ref-398)
399. . درباره اینکه اعمال و مشی مخلصین چگونه‌ است دو روایت زیر و نیز سه روایتی که در پاورقی بعدی آمده است نیز قابل توجه است:

     1) الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ

     غرر الحكم و درر الكلم1/ 174

     2) حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ فِي حَدِيثٍ مَرْفُوعٍ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ: جَاءَ جَبْرَئِيلُ ع إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ ...قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الْإِخْلَاصِ قَالَ الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئاً حَتَّى يَجِدَ وَ إِذَا وَجَدَ رَضِيَ وَ إِذَا بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْ‏ءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ إِذَا وَجَدَ فَرَضِيَ فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ وَ إِذَا أَعْطَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثِّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّ وَ جَل‏...

     معاني الأخبار، ص261 [↑](#footnote-ref-399)
400. . البته دو روایت اول و شاید سومین روایت ذیل، دلالت واضحی دارند که مخلصون منحصر به ائمه اطهار نیستند:

     1) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع ...

     قَالَ ثُمَّ تَمْتَدُّ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهَدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقّاً وَ شِيعَتُنَا صِدْقاً وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سِرّاً وَ جَهْراً وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ.

     كمال الدين و تمام النعمة، ج‏1، ص320

     2) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِيُّ [الْحُسَيْنِيُ‏] قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ يَعْنِي الصَّائِغَ قَالَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ:

     إِنِّي لَجَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أُعْرِضَ عَلَيْهِ مَسَائِلُ أَعْطَانِيهَا أَصْحَابُنَا إِذْ عَرَضَتْ بِقَلْبِي مَسْأَلَةٌ فَقُلْتُ لَهُ مَسْأَلَةٌ خَطَرَتْ بِقَلْبِي السَّاعَةَ قَالَ وَ لَيْسَ فِي الْمَسَائِلِ قُلْتُ لَا قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَ‏ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُقِرُّ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُقَرَّبِينَ وَ غَيْرَ مُقَرَّبِينَ وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُمْتَحَنِينَ وَ غَيْرَ مُمْتَحَنِينَ وَ إِنَّ أَمْرَنَا [أَمْرَكُمْ‏] هَذَا عُرِضَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يُقِرَّ بِهِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ وَ عُرِضَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَلَمْ يُقِرَّ بِهِ إِلَّا الْمُرْسَلُونَ وَ عُرِضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يُقِرَّ بِهِ إِلَّا الْمُخْلَصُونَ.

     تفسير فرات الكوفي، ص428

     3) وَ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُمِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْبُرْسِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَوْصِلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَال‏... فَلَمَّا كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ غَدَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) ...

     قَالَ جَابِرٌ قُلْتُ يَا سَيِّدِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ أَلْهَمَنِي فَضْلَكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِشِيعَتِكُمْ وَ مُوَالاةِ مَوَالِيكُمْ وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِكُمْ فَقَالَ يَا جَابِرُ: أَ تَدْرِي مَا الْمَعْرِفَةُ قُلْتُ: لَا أَدْرِي قَالَ: إِثْبَاتُ التَّوْحِيدِ، أَوَّلًا، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمَعَانِي، ثَانِياً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَبْوَابِ ثَالِثاً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْأَيْتَامِ رَابِعاً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّقَبَاءِ خَامِساً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ النُّجَبَاءِ سَادِساً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمُخْتَصِّينَ سَابِعاً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمُخْلَصِينَ ثَامِناً، ثُمَّ مَعْرِفَةُ الْمُمْتَحَنِينَ تَاسِعاً، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً وَ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ الْآيَةَ. يَا جَابِرُ مَوْلَاكَ أَمَرَكَ بِثَبَاتِ التَّوْحِيدِ

     الهداية الكبرى، ص229 [↑](#footnote-ref-400)
401. . ادامه روایت: وَ هُمْ عَلَى أَفْرَاسٍ مِنْ نَارٍ- بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفٌ مِنْ نَارٍ وَ رِمَاحٌ مِنْ نَارٍ، وَ قِسِيٌّ وَ نَشَاشِيبُ وَ سَكَاكِينُ وَ أَسْلِحَتُهُمْ مِنْ نَارٍ، فَلَا يَزَالُونَ يُخْرِجُونَهُمْ وَ يَقْتُلُونَهُمْ بِهَا، وَ يَأْسِرُونَ إِبْلِيسَ، فَيَضَعُونَ عَلَيْهِ تِلْكَ الْأَسْلِحَةِ- فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَعْدَكَ وَعْدَكَ، قَدْ أَجَّلْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ: «وَعَدْتُهُ أَنْ لَا أُمِيتَهُ، وَ لَمْ أَعِدْهُ أَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِ السِّلَاحَ وَ الْعَذَابَ وَ الْآلَامَ، اشْتَفُوا مِنْهُ ضَرْباً بِأَسْلِحَتِكُمْ فَإِنِّي لَا أُمِيتُهُ» فَيُثْخِنُونَهُ بِالْجِرَاحَاتِ ثُمَّ يَدْعُونَهُ، فَلَا يَزَالُ سَخِينَ الْعَيْنِ عَلَى نَفْسِهِ- وَ أَوْلَادِهِ الْمَقْتُولِينَ- وَ لَا يَنْدَمِلُ شَيْ‏ءٌ مِنْ جِرَاحَاتِهِ- إِلَّا بِسَمَاعِهِ أَصْوَاتَ الْمُشْرِكِينَ بِكُفْرِهِم. فَإِنْ بَقِيَ هَذَا الْمُؤْمِنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ ذِكْرِهِ، وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، بَقِيَ عَلَى إِبْلِيسَ تِلْكَ الْجِرَاحَاتُ، وَ إِنْ زَالَ الْعَبْدُ عَنْ ذَلِكَ، وَ انْهَمَكَ فِي مُخَالَفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعَاصِيهِ، انْدَمَلَتْ جِرَاحَاتُ إِبْلِيسَ، ثُمَّ قَوِيَ عَلَى ذَلِكَ الْعَبْدِ حَتَّى يُلْجِمَهُ- وَ يُسْرِجَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ يَرْكَبَهُ، ثُمَّ يَنْزِلُ عَنْهُ وَ يُرْكِبُ عَلَى ظَهْرِهِ شَيْطَاناً مِنْ شَيَاطِينِهِ، وَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَ مَا تَذْكُرُونَ مَا أَصَابَنَا مِنْ شَأْنِ هَذَا ذَلَّ وَ انْقَادَ لَنَا الْآنَ حَتَّى صَارَ يَرْكَبُهُ هَذَا. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: فَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تُدِيمُوا عَلَى إِبْلِيسَ سُخْنَةَ عَيْنِهِ- وَ أَلَمَ جِرَاحَاتِهِ فَدَاوِمُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ ذِكْرِهِ، وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ إِنْ زِلْتُمْ عَنْ ذَلِكَ كُنْتُمْ‏ أُسَرَاءَ إِبْلِيسَ فَيَرْكَبُ أَقْفِيَتَكُمْ بَعْضُ مَرَدَتِه‏ [↑](#footnote-ref-401)
402. . شاید اشکال شود این آیه در مورد برخی انبیاء است، نه همه آنها.

     پاسخ مرحوم مجلسی این است که وقتی عصمت برخی از انبیاء اثبات شد، با توجه به اینکه در نبوت فرقی بین آنها نیست، عصمت همه آنها اثبات شده است (بحار الأنوار11/ 96)

     ممکن است اشکال شود که این استدلال تمام نیست زیرا این آیه درباره برخی از انبیاست و از طرف دیگر در قرآن به برخی انبیاء نسبت گناه داده است.

     پاسخ این است که:

     الف) چنین نسبتی به هیچ پیامبری داده نشده است. تنها موردی که هست یکی در مورد حضرت آدم در بهشت و خوردن میوه ممنوعه است که فقط در یک آیه دو تعبیر «غوی» و «عصی» آمده است (عَصى‏ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى‏؛ طه/121) که در این مورد هم اولا چون بهشت دار تکلیف نبوده، پس عصیان و غوایه به معنای مصطلح در دنیا نمی‌باشد و ثانیا حتی به فرض که چنین باشد اینکه آدم از پیامبران بوده باشد محل بحث است.

     ب) در خصوص تعبیراتی که برخی از آنها گناه کردن را برداشت کرده‌اند اتفاقا اسم برخی از پیامبرانی که در موردشان چنان تعابیری هست در زمره همین افرادی که در این سوره مشمول «اخلصناهم»اند مطرح شده‌اند می‌باشد که این نشان می‌دهد که واقعا کار آنها به معنای گناه نبوده است؛ شخصی به نام علی بن محمد بن جهم که همین شبهه را در خصوص مواردی که در قرآن کریم ظاهرا گناهی به برخی پیامبران نسبت داده شده خدمت امام رضا ع مطرح می‌کنند و ایشان تمام موارد را یکی‌یکی توضیح می‌دهند که چگونه این آیات هیچ منافاتی با عصمت انبیاء ندارد. برای مطالعه این گفتگو، ر.ک: عیون اخبار الرضا ع، ج1، ص192-204 [↑](#footnote-ref-402)
403. . أَخْبَرَنَا بَكْرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقَزَّازُ بِالْبَصْرَةِ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُعَاذٍ الْعَقَدِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلاقَةَ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ طَارِقٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ص: " مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَد اِلا وَلَهُ شَيْطَانٌ "، قَالُوا: وَلَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: " وَلِي إِلا أَنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ "، صحیح ابن‌حبان، ح 6553، ج14، ص 326

     در منابع شیعه، مرحوم مجلسی به همین صورت فوق از کتب اهل سنت روایت کرده (بحار الأنوا)، ج‏60، ص319) و در كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج‏1، ص512 به صورت زیر نقل شده است:

     وَ رُوِيَ أَنَّ آدَمَ ع قَالَ إِنِّي لَسَيِّدُ الْبَشَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا رَجُلٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ يُقَالُ أَحْمَدُ فُضِّلَ عَلَيَّ بِاثْنَتَيْنِ زَوْجَتُهُ عَاوَنَتْهُ وَ كَانَتْ لَهُ عَوْناً وَ كَانَتْ زَوْجَتِي عَلَيَّ عَوْناً وَ إِنَّ اللَّهَّ أَعَانَهُ عَلَى شَيْطَانِهِ فَأَسْلَمَ وَ كَفَرَ شَيْطَانِي.

     که ظاهرا اصل این هم در منابع اهل سنت است: در کتاب الذریة الطاهرة النبویة لابی بشر الدولابی (متوفی310) ج1، ص38 حدیث(27)- [30 ] چنین آمده است:

     حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الأَعْلَى، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ، حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زَيْدٍ، قَالَ " قَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنِّي لَسَيِّدُ الْبَشَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا رَجُلا مِنْ ذُرِّيَّتِي نَبِيُّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ يُقَالُ لَهُ: أَحْمَدُ فُضِّلَ عَلَيَّ بِاثْنَتَيْنِ: زَوْجَتُهُ عَاوَنَتْهُ فَكَانَتْ لَهُ عَوْنًا وَكَانَتْ زَوْجَتِي كَوْنًا وَعَوْنًا، وَأَنَّ اللَّهَ أَعَانَهُ عَلَى شَيْطَانِهِ فَأَسْلَمَ وَكَفَرَ شَيْطَانِي [↑](#footnote-ref-403)
404. . کلمه «اشاره» در زبان عربی تفاوت ظریفی با «ایماء» (اشاره کردن در معنای فارسی) دارد و آن این است که در مفهوم اشاره، انتخاب هم نهفته است یعنی «اشار» اشاره کردنی است که می خواهد چیزی را برگزیند، اما جایی که صرفا اشاره کردن باشد «ایماء» می‌گویند. (فانّ الإِشَارَةَ هو إيماء بعنوان انتخاب أمر من الأمور، لا الإيماء من حيث هو. التحقیق6/ 149) [↑](#footnote-ref-404)
405. . ابتدا این گونه ترجمه کرده بودم «و وسوسه چيزى است كه از بیرون قلب با اشاره‌ای به شناخت عقل، و همراهی غریزه حاصل می‌شود [ظاهرا یعنی: وسوسه می‌آید شناخت‌ها را (که اساساً کار عقل است و به‌خودی خود درست هستند) در افق طبیعت و غریزه قرار می‌دهد؛ و توجیهی درست می‌کند که انسان همه چیز را در حد امور حسی و غریزی ببیند؛ یعنی همان پوزیتیویسم.] اما هنگامی که در قلب جای گرفت دیگر سردرگمی و گمراهی و کفر خواهد بود.» [↑](#footnote-ref-405)
406. . در قرآن کریم تعبیر «الذین آمنوا و» 71 مورد به کار رفته است که تنها در 56 مورد، معطوف علیه‌ها ناظر به وضعیت خود «الذین آمنوا» بوده است که از این تعداد 46 مورد آن «و عملوا الصالحات» است (که بعضا وصف دیگری هم بعدش آمده است مثلا»و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر)؛ 3 مورد «و هاجروا و جاهدوا» است؛ 3 مورد «و کانوا یتقون» است؛ و 3 مورد دیگر عبارتند از : «وَ لَمْ يَلْبِسُوا إيمانَهُمْ بِظُلْم» و «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَة» و همین آیه محل بحث. [↑](#footnote-ref-406)
407. . عبارت آخر در تفسیر عیاشی بدین صورت آمده: ليس له أن يزيلهم عن الولاية، فأما الذنوب و أشباه ذلك فإنه ينال منهم- كما ينال من غيرهم‏ [↑](#footnote-ref-407)
408. . 1) حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الزِّيَادِيِّ «1» عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْ‏ءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.

     2) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْ‏ءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ. [↑](#footnote-ref-408)
409. . أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً قَالَ: إِمَّا آخِذٌ فَشَاكِرٌ وَ إِمَّا تَارِكٌ فَكَافِر [↑](#footnote-ref-409)
410. . علامه طباطبایی از همین نکته قبل (اینکه بعد از هدایت راه، تعبیر «شاکر یا کافر بودن» را آورد)، همچنین نتیجه گرفته‌اند که این هم شامل هدایت فطری و هم شامل هدایت تشریعی و زبانی می‌شود؛ چرا که در هرگونه هدایتی، ترتب شاکر و کافر بودن نتیجه می‌شود. (المیزان20/ 122-124) مطلبی که می‌تواند به عنوان مؤید دیگری بر این استنباط قلمداد شود به کار بردن ضمیر «متکلم مع‌الغیر» («ـنا» = ما) به جای ضمیر «متکلم وحده» («ـی» = من) است. یعنی خداوند در حالی که دمیدن روح (قرار دادن فطرت در وجود انسان)‌را فقط به خودش نسبت داد (نفختُ فیه من روحی) اما اینجا برای هدایت کردن تعبیر «ما» را آورد؛ که احتمالا واسطه‌ها هدایت (فرشتگان و پیامبران) را هم شامل می‌شود. [↑](#footnote-ref-410)
411. علامه طباطبایی از همین نکته (اینکه بعد از هدایت راه، تعبیر شاکر یا کافر بودن را آورد)، علاوه بر اصالت داشتن راه خوبی‌ها، نتیجه گرفته‌اند که این هم شامل هدایت فطری و هم شامل هدایت تشریعی و زبانی می‌شود؛ چرا که در هرگونه هدایتی، ترتب شاکر و کافر بودن نتیجه می‌شود. (المیزان20/ 122-124) [↑](#footnote-ref-411)
412. . همچنین استفاده از تعبیر «السبیل» به صورت معرفه نیز مؤید دیگری بر این مدعاست که منظور سبیل و راه معین است، نه هرگونه راهی. [↑](#footnote-ref-412)
413. . زمام امورشان را به دست گرفت [↑](#footnote-ref-413)
414. . أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو السير و السوق السريع مع الاستيلاء و الإحاطة [↑](#footnote-ref-414)
415. . این دو روایت زیر هم قریب به همین مضمون را می‌رسانند:

     حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدِّبُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَصْبَهَانِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبْسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ السُّلَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ فِي عَلِيٍّ خِصَالًا لَوْ كَانَتْ وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ لَاكْتَفَوْا بِهَا فَضْلًا قَوْلُهُ ص مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ قَوْلُهُ ص عَلِيٌّ مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ قَوْلُهُ ص عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ قَوْلُهُ ص عَلِيٌّ مِنِّي كَنَفْسِي طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي وَ قَوْلُهُ ص حَرْبُ عَلِيٍّ حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمُ عَلِيٍّ سِلْمُ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ ص وَلِيُّ عَلِيٍّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ عَلِيٍّ عَدُوُّ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ ص عَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ قَوْلُهُ ص حُبُّ عَلِيٍّ إِيمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ وَ قَوْلُهُ ص حِزْبُ عَلِيٍّ حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّيْطَانِ وَ قَوْلُهُ ص عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ قَوْلُهُ ص عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ قَوْلُهُ ص مَنْ فَارَقَ عَلِيّاً فَقَدْ فَارَقَنِي وَ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَوْلُهُ ص شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

     الأمالي( للصدوق)، ص89

     حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجِعَابِيُّ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِخَمْسٍ بَقِينَ‏ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنِي الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ بِكُمْ يُفْتَحُ هَذَا الْأَمْرُ وَ بِكُمْ يُخْتَمُ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَ«إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» أَنْتُمْ حِزْبُ اللَّهِ وَ أَعْدَاؤُكُمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ طُوبَى لِمَنْ أَطَاعَكُمْ وَ وَيْلٌ لِمَنْ عَصَاكُمْ أَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا اهْتَدَى وَ مَنْ تَرَكَهَا ضَلَّ أَسْأَلُ اللَّهَ لَكُمُ الْجَنَّةَ لَا يَسْبِقُكُمْ أَحَدٌ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ- فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهَا.

     الأمالي (للمفيد)، ص110 [↑](#footnote-ref-415)
416. . أي خَلْقٌ و جَلَادَةٌ و سَخَاءٌ. [↑](#footnote-ref-416)
417. . به «خون» هم «نفس» گفته می‌شود و به همین ترتیب درباره اینکه چرایی آن، برخی گفته‌اند چون مانند هوا جریان دارد، و برخی گفته‌اند چون در صورت خروجش، انسان جان می‌دهد. و کلمه «نفاس» و «نفساء» (وضعیت خاص زنانه که از آنها خون می‌رود) هم از همین ریشه گرفته شده است. [↑](#footnote-ref-417)
418. . البته ایشان این احتمال را هم مطرح کرده‌اند که «الـ» نفس، «الـ» عهد باشد، یعنی نفس من چنین است که ... ؛ که احتمال بعیدی است. [↑](#footnote-ref-418)
419. در بسیاری از دعاهایی که از معصومین رسیده است بر این مطلب تاکید شده است، مثلا:

     1) دعاء الحزین: كَانَ يَدْعُو بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع بَعْدَ صَلَاةِ اللَّيْلِ ...فَيَا غَوْثَاهْ ثُمَّ وَا غَوْثَاهْ بِكَ يَا اللَّهُ مِنْ هَوًى قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدِ اسْتَكْلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَزَيَّنَتْ لِي وَ مِنْ نَفْسٍ أَمَّارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي... (مكارم الأخلاق، ص295)

     2) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ الْقُمِّيِّ عَنْ إِدْرِيسَ أَخِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا فَرَغْتَ مِنْ صَلَاتِكَ فَقُلِ اللَّهُمَّ ... إِنْ كَانَ مِنِّي تَقْصِيرٌ فِيمَا مَضَى فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْهُ وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيمَا عِنْدَكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي مِنْ مَعَاصِيكَ وَ لَا تَكِلَنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً مَا أَحْيَيْتَنِي لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ... (الكافي، ج‏3، ص346)

     3) دعاء يوم الثلاثاء للسجاد ع‏ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الْحَمْدُ حَقُّهُ كَمَا يَسْتَحِقُّهُ حَمْداً كَثِيراً وَ أَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي وَ أَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الَّذِي يَزِيدُنِي ذَنْباً إِلَى ذَنْبِي وَ أَحْتَرِزُ بِهِ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ فَاجِرٍ وَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ عَدُوٍّ قَاهِرٍ .. (المصباح للكفعمي، ص119) [↑](#footnote-ref-419)
420. . این دو حدیث هم از همین کتاب قابل توجه است:

     4779 إِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ فَمَنْ أَهْمَلَهَا جَمَحَتْ بِهِ إِلَى الْمَآثِمِ (520/ 2).

     4782 إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ فَمَنِ ائْتَمَنَهَا خَانَتْهُ وَ مَنِ اسْتَنَامَ إِلَيْهَا أَهْلَكَتْهُ وَ مَنْ رَضِيَ عَنْهَا أَوْرَدَتْهُ شَرَّ الْمَوَارِدِ (521/ 2). [↑](#footnote-ref-420)
421. . متن کامل این فراز که بیان معنای «قضی» است بدین شرح است:

     وَ سَأَلُوهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ الْمُتَشَابِهِ فِي الْقَضَاءِ فَقَالَ هُوَ عَشَرَةُ أَوْجَهٍ مُخْتَلِفَةُ الْمَعْنَى فَمِنْهُ قَضَاءُ فَرَاغٍ وَ قَضَاءُ عَهْدٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ إِعْلَامٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ فِعْلٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ إِيجَابٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ كِتَابٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ إِتْمَامٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ حُكْمٍ وَ فَصْلٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ خَلْقٍ وَ مِنْهُ قَضَاءُ نُزُولِ الْمَوْتِ أَمَّا تَفْسِيرُ قَضَاءِ الْفَرَاغِ مِنَ الشَّيْ‏ءِ فَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى- وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلى‏ قَوْمِهِمْ‏ مَعْنَى‏ فَلَمَّا قُضِيَ‏ أَيْ فَلَمَّا فَرَغَ وَ كَقَوْلِهِ‏ فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ‏ أَمَّا قَضَاءُ الْعَهْدِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى- وَ قَضى‏ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ‏ أَيْ عَهْدٌ وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ الْقَصَصِ‏ وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى‏ مُوسَى الْأَمْرَ أَيْ عَهِدْنَا إِلَيْهِ أَمَّا قَضَاءُ الْإِعْلَامِ فَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى- وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ‏ وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ‏ وَ قَضَيْنا إِلى‏ بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ‏ أَيْ أَعْلَمْنَاهُمْ فِي التَّوْرَاةِ مَا هُمْ عَامِلُونَ: أَمَّا قَضَاءُ الْفِعْلِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ طه- فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ‏ أَيِ افْعَلْ مَا أَنْتَ فَاعِلٌ وَ مِنْهُ فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ‏ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولًا أَيْ يَفْعَلُ مَا كَانَ فِي عِلْمِهِ السَّابِقِ وَ مِثْلُ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ أَمَّا قَضَاءُ الْإِيجَابِ لِلْعَذَابِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ إِبْرَاهِيمَ ع- وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ أَيْ لَمَّا وَجَبَ الْعَذَابُ وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ يُوسُفَ ع‏ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ‏ مَعْنَاهُ أَيْ وَجَبَ الْأَمْرُ الَّذِي عَنْهُ تَسَاءَلَانِ أَمَّا قَضَاءُ الْكِتَابِ وَ الْحَتْمِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ مَرْيَمَ- وَ كانَ أَمْراً مَقْضِيًّا أَيْ مَعْلُوماً وَ أَمَّا قَضَاءُ الْإِتْمَامِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْقَصَصِ- فَلَمَّا قَضى‏ مُوسَى الْأَجَلَ‏ أَيْ فَلَمَّا أَتَمَّ شَرْطَهُ الَّذِي شَارَطَهُ عَلَيْهِ وَ كَقَوْلِ مُوسَى ع‏ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَ‏ مَعْنَاهُ إِذَا أَتْمَمْتُ وَ أَمَّا قَضَاءُ الْحُكْمِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى‏ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ أَيْ حُكِمَ بَيْنَهُمْ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى‏ وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَقْضُونَ بِشَيْ‏ءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ‏ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ يُونُسَ‏ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ‏ بِالْقِسْطِ وَ أَمَّا قَضَاءُ الْخَلْقِ فَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ- فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِي يَوْمَيْنِ‏ أَيْ خَلَقَهُنَّ وَ أَمَّا قَضَاءُ إِنْزَالِ الْمَوْتِ فَكَقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ فِي سُورَةِ الزُّخْرُفِ- وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ إِنَّكُمْ ماكِثُونَ‏ أَيْ لَ يَنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَوْتَ وَ مِثْلُهُ‏ لا يُقْضى‏ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها أَيْ لَا يَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَوْتُ فَيَسْتَرِيحُوا وَ مِثْلُهُ فِي قِصَّةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى‏ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ‏ يَعْنِي تَعَالَى لَمَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ الْمَوْت [↑](#footnote-ref-421)
422. . متن کامل این فراز بدین صورت است:

     وَ أَمَّا الْكُفْرُ الْمَذْكُورُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَخَمْسَةُ وُجُوهٍ مِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ وَ مِنْهَا كُفْرٌ فَقَطْ وَ الْجُحُودُ يَنْقَسِمُ عَلَى وَجْهَيْنِ وَ مِنْهَا كُفْرُ التَّرْكِ لِمَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ مِنْهُ كُفْرُ الْبَرَاءَةِ وَ مِنْهَا كُفْرُ النَّعِيمِ فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ فَأَحَدُ الْوَجْهَيْنِ مِنْهُ جُحُودُ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ لَا رَبَّ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ لَا بَعْثَ وَ لَا نُشُورَ وَ هَؤُلَاءِ صِنْفٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ وَ صِنْفٌ مِنَ الدَّهْرِيَّةِ الَّذِينَ يَقُولُونَ- وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ ذَلِكَ رَأْيٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمُ اسْتَحْسَنُوهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى‏ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ‏ وَ قَالَ‏ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ‏ أَيْ لَا يُؤْمِنُونَ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ هُوَ الْجُحُودُ مَعَ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِيقَتِهِ قَالَ تَعَالَى‏ وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا وَ قَالَ سُبْحَانَهُ‏ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرِينَ‏ أَيْ جَحَدُوهُ بَعْدَ أَنْ عَرَفُوهُ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ فَهُوَ كُفْرُ التَّرْكِ لِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ هُوَ مِنَ الْمَعَاصِي قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ‏ وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ- لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ‏ إِلَى قَوْلِهِ- أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ‏ فَكَانُوا كُفَّاراً لِتَرْكِهِمْ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فَنَسَبَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِإِقْرَارِهِمْ بِأَلْسِنَتِهِمْ عَلَى الظَّاهِرِ دُونَ الْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعْهُمْ ذَلِكَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى‏ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ فَهُوَ مَا حَكَاهُ تَعَالَى مِنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ ع- كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ‏ فَقَوْلُهُ‏ كَفَرْنا بِكُمْ‏ أَيْ تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ فِي قِصَّةِ إِبْلِيسَ وَ تَبَرِّيهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ‏ أَيْ تَبَرَّأْتُ مِنْكُمْ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى- إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا إِلَى قَوْلِهِ‏ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً الْآيَةَ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْخَامِسُ مِنَ الْكُفْرِ وَ هُوَ كُفْرُ النِّعَمِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ سُلَيْمَانَ ع- هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ الْآيَةَ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ وَ قَالَ تَعَالَى‏ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لا تَكْفُرُونِ‏

     همچنین درباره کفر شبیه به همین روایت از امام صادق ع نیز روایت شده است:

     عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ وُجُوهِ الْكُفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ وَ الْجُحُودُ عَلَى وَجْهَيْنِ وَ الْكُفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَ كُفْرُ الْبَرَاءَةِ وَ كُفْرُ النِّعَمِ فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ لَا رَبَّ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَيْنِ مِنَ الزَّنَادِقَةِ يُقَالُ لَهُمُ الدَّهْرِيَّةُ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ- وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ هُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالاسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَثَبُّتٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِيقٍ لِشَيْ‏ءٍ مِمَّا يَقُولُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ‏ أَنَّ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَ قَالَ- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ‏ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ‏ يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى فَهَذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْكُفْرِ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَ هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدِ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ‏ ظُلْماً وَ عُلُوًّا وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ‏ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرِينَ‏ فَهَذَا تَفْسِيرُ وَجْهَيِ الْجُحُودِ وَ الْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ النِّعَمِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ ع- هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي‏ لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ‏ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ‏ وَ قَالَ‏ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ‏ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ وَ قَالَ‏ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ‏ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لا تَكْفُرُونِ‏ وَ الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ تَرْكُ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ‏ لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ‏ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ‏ ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ‏ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ‏ تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ‏ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى‏ تُفادُوهُمْ‏ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْراجُهُمْ‏ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ‏ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ‏ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ‏ فَكَفَّرَهُمْ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ نَسَبَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَنْفَعْهُمْ عِنْدَهُ فَقَالَ‏ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ‏ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى‏ أَشَدِّ الْعَذابِ‏ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ‏ وَ الْوَجْهُ الْخَامِسُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ الْبَرَاءَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْكِي قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ ع- كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ‏ يَعْنِي تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ وَ قَالَ يَذْكُرُ إِبْلِيسَ وَ تَبْرِئَتَهُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ‏ وَ قَالَ‏ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ‏ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً يَعْنِي يَتَبَرَّأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.

     الكافي، ج‏2، ص389-391 [↑](#footnote-ref-422)
423. . نکته: تضرع نرمی و انعطاف‌پذیری‌ای است که مقاومت نشان نمی‌دهد. وقتی شیء سختی با شیء نرم و انعطاف‌پذیری برخورد کند، لطمه‌ای به آن نمی‌زند، اما اگر به شیء سختی برخورد کند، صدمه شدید می‌شود. قلوب دو دسته‌اند. برخی نرم‌اند و لذا در برابر سختی به تضرع می‌افتند، به اینها امید هست؛ اما برخی دچار قساوت و سنگدلی‌اند؛ اینها در مقابل حقیقت فروتن نمی‌شوند. [↑](#footnote-ref-423)
424. . گفته شده که اصل «السول» با همزه [السؤل] بوده و چون تلفظ همزه بدین نحو دشوار بوده کم‌کم به صورت «ـُ» تلفظ شده است و شاهد بر این مطلب که اصلش «سؤل» بوده این آیه است که: «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يا مُوسى‏» (طه/32) (لسان العرب‏11/ 350) [↑](#footnote-ref-424)
425. . با این بیان، به نظر می‌رسد در اشتقاق کبیر «أمل» (= آرزو) با «إملاء» مرتبط باشند. [↑](#footnote-ref-425)
426. . صحیح بخاری

     ج2، ص655 (3122)- [3349] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: " إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا، ثُمَّ قَرَأَ «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»؛ وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ: أَصْحَابِي، أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ فَأَقُولُ كَمَا، قَالَ: الْعَبْدُ الصَّالِحُ، «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي» إِلَى قَوْلِهِ «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

     ج2، ص930 (4284)- [4625] حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ، قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا، ثُمَّ قَالَ: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، أَلَا وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُصحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ، «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، فَيُقَالُ: " إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ"

     ج2، ص970 بَاب:كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا

     (4396)- [4740] حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ شَيْخٌ مِنْ النَّخَعِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ: " إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»، ثُمَّ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ أَلَا إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ، «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ» إِلَى قَوْلِهِ «شَهِيدٌ»، فَيُقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ "

     ج3، ص 1323 (6072)- [6526] حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ (ص) يَخْطُبُ فَقَالَ: " إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا، «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» الْآيَةَ، وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ يَا رَبِّ: أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ» إِلَى قَوْلِهِ: «الْحَكِيمُ»، قَالَ: فَيُقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ "

     صحیح مسلم

     ج17، ص194 (5108)- [2863] حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ.ح

     وحَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ، حَدَّثَنَا أَبِي كِلَاهُمَا، عَنْ شُعْبَةَ.ح

     وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى،

     وَمُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) خَطِيبًا بِمَوْعِظَةٍ، فَقَالَ: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تُحْشَرُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا،«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»، أَلَا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَام، أَلَا وَإِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: وَ«كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ،إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، قَالَ: فَيُقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ "،

     وَفِي حَدِيثِ وَكِيعٍ وَمُعَاذ، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ [↑](#footnote-ref-426)
427. . «الشَّيْطانُ» يعني فلانا «سَوَّلَ لَهُمْ» يعني بني فلان و بني فلان و بني أمية قوله «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ» هو ما افترض الله على خلقه من ولاية أمير المؤمنين ع «سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» قال دعوا بني أمية إلى ميثاقهم- ألا يصيرون لنا الأمر بعد النبي ص و لا يعطونا من الخمس شيئا- و قالوا إن أعطيناهم الخمس استغنوا به- فقال سنطيعكم في بعض الأمر- أي لا تعطوهم من الخمس شيئا- فأنزل الله على نبيه «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ- أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ- بَلى‏ وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» [↑](#footnote-ref-427)
428. . ادامه روایت:

     وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ»

     همچنین این روایت هم در همین راستا قابل توجه است:

     ...و منها «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى‏ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» بإسناد معلى إلى الصادق ع أنها في فلان و فلان ارتدوا عن ولاية علي ع. و منها «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ» قال الصادق ع نزلت و الله فيهما و في أتباعهما كَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ في علي ع. (الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم، ج‏1، ص290) [↑](#footnote-ref-428)
429. . در این صفحه سه روایت آمده است:

     أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحَارِثِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَمْ يَزَلْ يَسْأَلُهُ حَتَّى قَالَ فَهَلَكَ النَّاسُ إِذاً فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ يَا ابْنَ أَعْيَنَ هَلَكَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ قُلْتُ أَهْلُ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ قَالَ إِنَّهَا فُتِحَتْ عَلَى الضَّلَالِ إِي وَ اللَّهِ هَلَكُوا إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ لَحِقَهُمْ عَمَّارٌ وَ أَبُو سَاسَانَ الْأَنْصَارِيُّ وَ حُذَيْفَةُ وَ أَبُو عَمْرَةَ فَصَارُوا سَبْعَةً.

     عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُثَنَّى بْنِ الْوَلِيدِ الْحَنَّاطِ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ ص إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ.

     وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ النَّبِيَّ ص لَمَّا قُبِضَ ارْتَدَّ النَّاسُ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كُفَّاراً إِلَّا ثَلَاثاً سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالُوا لَا وَ اللَّهِ لَا نُعْطِي أَحَداً طَاعَةً بَعْدَكَ أَبَداً قَالَ وَ لِمَ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِيكَ يَوْمَ غَدِيرِ [خُمٍ‏] قَالَ وَ تَفْعَلُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَأْتُونِي غَداً مُحَلِّقِينَ قَالَ فَمَا أَتَاهُ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ قَالَ وَ جَاءَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ الظُّهْرِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْغَفْلَةِ ارْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطِيعُونِي فِي حَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطِيعُونِّي فِي قِتَالِ جِبَالِ الْحَدِيدِ ارْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُم‏ [↑](#footnote-ref-429)
430. . عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ الْمِقْدَادُ قَالَ فَقُلْتُ فَعَمَّارٌ فَقَالَ قَدْ كَانَ جَاضَ جَيْضَةً ثُمَّ رَجَعَ ثُمَّ قَالَ إِنْ أَرَدْتَ الَّذِي لَمْ يَشُكَّ وَ لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْ‏ءٌ فَالْمِقْدَادُ فَأَمَّا سَلْمَانُ فَإِنَّهُ عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ أَنَّ عِنْدَ ذَا يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَأَخَذَتْهُمُ الْأَرْضُ وَ هُوَ هَكَذَا فَلُبِّبَ وَ وُجِئَتْ فِي عُنُقِهِ حَتَّى تُرِكَتْ كَالسِّلْعَةِ وَ مَرَّ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَذَا مِنْ ذَاكَ بَايِعْ فَبَايَعَ وَ أَمَّا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ فَأَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالسُّكُوتِ وَ لَمْ يَكُنْ تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَتَكَلَّمَ فَمَرَّ بِهِ عُثْمَانُ فَأَمَرَ بِهِ ثُمَّ أَنَابَ النَّاسُ بَعْدُ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَنَابَ أَبُو سَاسَانَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَبُو عَمْرَةَ وَ فُلَانٌ حَتَّى عَقَدَ سَبْعَةً وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ حَقَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَّا هَؤُلَاءِ السَّبْعَة [↑](#footnote-ref-430)
431. . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْأَسْتَرْآبَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيِّ الْمُفَسِّرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبَوَيْهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَنَّهُ قَالَ:

     ...ثُمَّ إِذَا صَارَ مُحَمَّدٌ ص إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ارْتَدَّ كَثِيرٌ مِمَّنْ كَانَ أَعْطَاهُ ظَاهِرَ الْإِيمَانِ وَ حَرَّفُوا تَأْوِيلَاتِهِ وَ غَيَّرُوا مَعَانِيَهُ وَ وَضَعُوهَا عَلَى خِلَافِ وُجُوهِهَا

     معاني الأخبار، ص25؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص64 [↑](#footnote-ref-431)
432. . مثال نقض مهم این مطلب، آیه‌ای است که از سخط منافقان نسبت به پیامبر ص (در قضیه تقسیم غنائم جنگی) سخن گفته است (مائده/59) که درباره این آیه گفته‌اند: "«سخط» غالبا با نوعی عقوبت کردن تلازم دارد ولذا سخط از موضع پایین نسبت به موضع بالا مفهوما ممکن است به کار برود ولی مصداق ندارد" (التحقيق في كلمات القرآن الكريم5/ 79) یعنی در اینجا، صرفاً بیان حالت منافقان بوده که اگر توانش را داشتند گویی می‌خواستند پیامبر ص را به خاطر این نوع تقسیم غنائم مجازات کنند! [↑](#footnote-ref-432)
433. . شاهد بر این تقابل اخیر، آیه‌ی «وَ عَسى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى‏ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُم‏» (بقره/216) است؛ و اینجا در مقام بیان و توضیح کراهت و تفاوت آن با سخط است؛ وگرنه اگر از زاویه محبت نگاه شود شاید مقابل اصلی آن نفرت باشد. [↑](#footnote-ref-433)
434. . [و «سخط» اخص از هر دو واژه «غضب» و «کراهت»؛ و «کراهت» اعم از دوتای دیگر می‌باشد؛ به نحوی که] هم کراهتی می‌توان داشت که خالی از سخط و غضب باشد، و هم غضبی می‌توان داشت که خالی از سخط باشد؛ اما سخط در جایی است که علاوه بر اینکه کراهت و غضب در کار باشد، هیچ رضایتی هم وجود نداشته باشد. [↑](#footnote-ref-434)
435. . این حدیث در دو منبع اخیر اندک تفاوتهایی دارد که متن کاملش بدین صورت است:

     الْبَاقِرُ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ قَالَ كَرِهُوا عَلِيّاً وَ كَانَ أَمَرَ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ يَوْمَ بَطْنِ نَخْلَةٍ وَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ وَ يَوْمَ عَرَفَةَ نَزَلَتْ فِيهِ خَمْسَ عَشْرَةَ آيَةً فِي الْحُجَّةِ الَّتِي صُدَّ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بِالْجُحْفَةِ وَ خُمٍّ [↑](#footnote-ref-435)
436. . همچنین این حدیث قابل توجه است:

     محمّد بن سنان، عن أبي عبد اللّه جعفر بن محمّد ع ... و إنه سئل عن قول اللّه عزّ و جلّ: «ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ» (محمد/28) و قوله: «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ» (محمد/26). قال: إن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أخذ عليهم المواثيق مرتين لأمير المؤمنين علي عليه السّلام. فقال: هل تدرون من وليّكم بعدي؟ فقالوا: اللّه و رسوله أعلم. قال: إن اللّه عزّ و جلّ يقول: «وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (تحریم/4) و أشار الى علي عليه السّلام فهو وليّكم بعدي.

     شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ع (لابن حیون المغربی، م363)، ج‏2، ص351 [↑](#footnote-ref-436)
437. . متن حدیث در توحید صدوق اندک تفاوتها و نیز افزوده‌ای در پایانش دارد:

     حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرِّضَا وَ الْغَضَبَ دِخَالٌ يَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مُعْتَمَلٌ مُرَكَّبٌ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ «4» وَ خَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ وَاحِدٌ أَحَدِيُّ الذَّاتِ وَ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ وَ سَخَطُهُ عِقَابُهُ مِنْ غَيْرِ شَيْ‏ءٍ يَتَدَاخَلُهُ فَيُهَيِّجُهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ فَإِنَّ ذَلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ وَ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ الَّذِي لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى شَيْ‏ءٍ مِمَّا خَلَقَ وَ خَلْقُهُ جَمِيعاً مُحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ وَ لَا سَبَبٍ اخْتِرَاعاً وَ ابْتِدَاعاً. [↑](#footnote-ref-437)
438. . همچنین: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ لَهُ رِضًى وَ سَخَطٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عِقَابُهُ وَ رِضَاهُ ثَوَابُهُ. (التوحيد (للصدوق)، ص170) [↑](#footnote-ref-438)
439. . در همین راستا این حدیث هم قابل توجه است:

     فتح بن یزید جرجانی می‌گوید: امام رضا ع را هنگام بازگشت از مکه به جانب خراسان در مسیر عراق زیارت کردم و شنیدم که می‌فرمود: کسی که خود را برای خدا حفظ کند [تقوای الهی پیشه کند]، حفظ شود؛ و کسی که خدا را اطاعت کند، اطاعت شود. پس هرگونه بود خودم را به ایشان رساندم و سلام کردم و جواب دادند و سپس فرمودند: ای فتح! کسی که خالق را راشی کند باکی از خشم مخلوق نداشته باشد؛ و کسی که خدا را به خشم آورد؛ سزاوار است که خشم مخلوقات بر او مسلط گردد.

     التوحيد (للصدوق)، ص61؛ الكافي، ج‏1، ص138

     حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيُّ عَنْ‏ أَبِي الْقَاسِمِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ:

     لَقِيتُهُ ع عَلَى الطَّرِيقِ عِنْدَ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ إِلَى خُرَاسَانَ وَ هُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنِ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ فَتَلَطَّفْتُ فِي الْوُصُولِ إِلَيْهِ فَوَصَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا فَتْحُ مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ وَ مَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنٌ أَنْ يُسَلَّطَ عَلَيْهِ سَخَطُ الْمَخْلُوق‏ [↑](#footnote-ref-439)
440. . مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَاجْلِدُوهُ- وَ مَنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ- وَ مَنْ عَادَ فَاجْلِدُوهُ- وَ مَنْ عَادَ فِي الرَّابِعَةِ فَاقْتُلُوهُ، وَ قَالَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَسْقِيَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ- مِمَّا يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُومِسَاتِ، وَ الْمُومِسَاتُ الزَّوَانِي يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِهِنَّ صَدِيدٌ- وَ الصَّدِيدُ قَيْحٌ وَ دَمٌ غَلِيظٌ مُخْتَلِطٌ- يُؤْذِي أَهْلَ النَّارِ حَرُّهُ وَ نَتْنُهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص [↑](#footnote-ref-440)
441. . - فَإِنْ عَادَ فَأَرْبَعِينَ‏ لَيْلَةً مِنْ يَوْمَ شَرِبَهَا- فَإِنْ مَاتَ فِي تِلْكَ الْأَرْبَعِينَ لَيْلَةً مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ- سَقَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ طِينَةِ خَبَالٍ وَ سُمِّيَ الْمَسْجِدُ الَّذِي قَعَدَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ أُكْفِئَتِ الْمَشْرَبَةُ مَسْجِدَ الْفَضِيخِ مِنْ يَوْمِئِذٍ، لِأَنَّهُ كَانَ أَكْثَرُ شَيْ‏ءٍ أُكْفِئَ مِنَ الْأَشْرِبَةِ الْفَضِيخَ. [↑](#footnote-ref-441)
442. درباره شأن نزول این آیه این مطلب از حسن بصری (به نقل مناقب آل أبي طالب ع، ج‏2، ص179) نیز نقل شده است که ما نقل امام باقر ع را ترجیح دادیم. البته لزوما منافاتی هم ندارد یعنی ممکن است هر دو واقعه رخ داده باشد:

     تَفْسِيرِ الْقَطَّانِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حُمْرَانَ عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَ أَبُو طَلْحَةَ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ- وَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَ سُهَيْلُ بْنُ بَيْضَاءَ وَ أَبُو دَجَانَةَ فِي مَنْزِلِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ فَأَكَلُوا شَيْئاً ثُمَّ قَدَّمَ إِلَيْهِمْ شَيْئاً مِنَ الْفَضِيحِ فَقَامَ عَلِيٌّ فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ عُثْمَانُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيٌّ لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ اللَّهِ لَا أَشْرَبُ شَيْئاً يَذْهَبُ بِعَقْلِي وَ يَضْحَكُ بِي مَنْ رَآنِي وَ أُزَوِّجُ كَرِيمَتِي مَنْ لَا أُرِيدُ وَ خَرَجَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَأَتَى الْمَسْجِدَ وَ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ اجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سَعْدٍ «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ» الْآيَةَ

     فَقَالَ عَلِيٌّ تَبّاً لَهَا وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ بَصَرِي فِيهَا نَافِداً مُنْذُ كُنْتُ صَغِيراً

     قَالَ الْحَسَنُ وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا شَرِبَهَا قَبْلَ تَحْرِيمِهَا وَ لَا سَاعَةً قَطُّ. [↑](#footnote-ref-442)
443. چون ممکن است در سند حدیث فوق «سهل بن زیاد» برخی خدشه کنند (هرچند خدشه واردی نیست) این نقل هم در اینجا می‌گذارم که البته عبارتش اندکی تفاوت دارد:

     مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَ لَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ. [↑](#footnote-ref-443)
444. . برخی گمان می‌کنند که چون شراب مست کننده است و بدین جهت حرام شده پس اگر مقدار کمی بخورند که مست نشوند حرام نیست در حالی که چنین نیست. دقت کنید:

     محَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَةَ قَلِيلَهَا وَ كَثِيرَهَا كَمَا حَرَّمَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ حَرَّمَ النَّبِيُّ ص مِنَ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَ وَ مَا حَرَّمَ النَّبِيُّ ص فَقَدْ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ. (الكافي، ج‏6، ص409) [↑](#footnote-ref-444)